خوف از دشمنان نداشتند و خوف امام زمان بیشتر است زیرا که او با شمشیر ظاهر گردد و خلایق را بسوی خود دعوت میکند و با کسانی که مخالفت
او را میورزند جهاد میکند پس خوف او با خوف پدرانش مناسبتی ندارد و علاوه بر این هر کدام که از پدرانش مقتول گردید یا وفات نمود از اولادش کسی بود
که صلاحیت امامت را داشته باشد و قایم مقام او گردد و حال صاحب الامر ع بعکس اینست زیرا که از جمله معلومات است اینکه احدی نیست که قائم مقام او باشد
پس فرق مابین این دو مقام ظاهر گردید سابقا فرق را مابین اینکه امام موجود باشد در حالی که غیبت نموده بطوری که احدی باو نمیرسد و اینکه معدوم باشد
تا وقتیکه خدا ایجادش کند و او را امر امامت تمکین دهد هنگامی موجودش کردانند سابقا بیان کردیم و مثل اینست سوال مخالفین که چه فرق هست
بین اینکه امام در روی زمین بطوری موجود باشد که احدی باو نرسد و اینکه در آسمان موجود باشد نظیرش اینست که اگر در آسمان بطوری
موجود است که همه اخبار زمین را میداند آنگاه آسمان نسبت باو مانند زمین است اگر اخبار زمین بر او مخفی است آنوقت فرقی مابین وجود و عدم
نمیشود بعد از این همین سوال را در خصوص پیغمبر ص از ایشان میکنیم و میگوئیم که فرق چیست مابین وجودش تا غیبت و عدمش و بودنش در آسمان
هر چه که ایشان در جواب گویند ما مثل آنرا در امامت میگوئیم نمیرسد ایشان را که فرق مابین دو مقام باین نحو بگذارند که پیغمبر ص از همه کس غایب نگردید
بلکه از دشمنان پنهان شد و امام زمان از همه کس پنهان گردید زیرا که قطع نداریم باینکه امام زمان از همه دوستان خود پنهان شده و احتمال
اینکه بعضی او را می‌بینند در اینمقام برای ما کافیست علاوه بر این رسول خدا در غار از همه دوستان و دشمنان خود پنهان گردید و با او نبود مگر
ابوبکر و حال آنکه اگر مصلحت اقتضا میکرد جایز میبود که بطوری غیبت کند که احدی از دوست و دشمن با او نباشد اگر گفته شود که اجرای حدود
در حال غیبت چه حکم دارد اگر ساقط میشوند از جنایت کنندگان با اینکه شرعا بذمه ایشان متعلق بودند لازم آید که نسخ شریعت شود اگر باقی باشند
پس که باجرای آنها می‌پردازد میگوئیم که در ذمه ایشان باقی میباشند اگر امام ظهور نمود در حالیکه ایشان زنده اند آنگاه به بینه یا باقرار آنها
را در ماده ایشان جاری میکند و اگر در آنحال اجرای آنها بسبب موت ایشان فوت گردید آنگاه معصیت فوت آنها بر کسانیست که امام را ترسانیده
و بغیبت وا داشتند و این از قبیل نسخ اقامه حدود نیست زیرا که اقامه حد در وقت قدرت و زوال مانع است از آن پس اگر مانعی موجود شود ساقط
گردد بلی اگر با امکان زوال مانع ساقط شود آنگاه میگوئیم که نسخ گردید علاوه بر این میگوئیم در صورتیکه اهل حل و عقد بر نصب امام قادر نشدند
در آنحال حکم حدود چگونه میباشد اگر گویند که ساقط میشوند آنگاه مستلزم نسخ آنها میشود چنانکه خودتان بر آن ملتزم شدید و اگر گویند
که در ذمه مستحقین باقی اند این بعینه جواب ما است اگر در جواب گویند که ابوعلی گفته است در حالی که اهل حل و عقد بر نصب امام قادر نشدند آنگاه
خدا یکچیز را قایم مقام اقامه حدود میکند و بسبب این موانع تکلیف را از مکلفین زایل گرداند و ابوهاشم گفته است که اقامه حدود از امور
دنیویه است با امور دینیه تعلق ندارد آنگاه میگوئیم که ما اگر چه بگفته ابوعلی قائل نشویم باز بما ضرری ندارد زیرا که نصب امام را بجهة اقامه حدود
واجب ندانسته ایم تا اینکه فوت آنها باعث نقض دلیل امامت شود بلکه وجوبش تابع شرعست و ما گفتیم که ممکنست در حال انقباض ید امام وجوب
اقامه آنها ساقط گردد یا اینکه در ذمه مستحقین تا وقت ظهور او باقی بمانند چنانکه اینها جایز است که خدا یکچیز را قائم مقام حدود نماید پس
اگر همین احتمال که قول ابوعلی است قائل شویم دلیل ما بر امامت منتقض نمیشود و گفته ابوهاشم که اقامه حدود از مصالح دنیا است بعید
است زیرا که از جمله عبادات واجبه است اگر از مصالح دنیا میبود واجب نمیشد علاوه بر این اقامه حدود بطریق نکال و مکافات با اعتقاد
جزوئیست از عقاب و عذاب آخرت بعضی از انواع مصلحتی از او در دار دنیا قرار داده پس بنا بر این چگونه میگوید که آن از مصالح دنیویه است اگر گفته شود
با غیبت امام یافتن حق چگونه میشود اگر گویند که راهی بآن نداریم آنگاه لازم آید که خلایق در همه امور خودشان در حیرت و ضلالت و شک
باشند و اگر گویند که حق را با ادله می‌یابیم آنوقت گفته میشود که این کلام اعترافست از شما باینکه بسبب ادله از امام مستغنی هستیم آنگاه در جواب
گوئیم که حق بر دو قسم است یکی عقلی و دیگر سمعی آنچه عقلی است با دله عقلیه یافت میشود آنچه سمعی است از اقوال پیغمبر و ائمه علیهم السلام
استنباط کرده همه اینها را بیان نموده و واضح کرده اند و چیزی را از حق بی دلیل نگذاشته اند پس هر چند که از این جهت حاجت بامام نداریم لیکن از راه
دیگر احتیاج را ثابت کرده ایم زیرا که جهت احتیاج باو در هر حال و زمان لطف بودن وجود اوست برای ما چنانکه پیشتر مذکور گردید و امر دیگر هم
قائم مقام وجود او نمیشود و حال آنکه احتیاج بسماع احکام از امام ظاهر است زیرا که اخبار در خصوص آنها هر چند که از پیغمبر ص و ائمه ع وارد گردید
لیکن احتمال قائم است باینکه ناقلین آنها عمدا یا سهوا تغییر داده باشند پس بنا بر این نقل آنها یا بالمره منقطع میشود یا در نزد کسی میماند که نقل او
حجت نیست و ما این طور تقریر را در کتاب تلخیص شافی بطریق تفصیل ذکر کرده ایم اگر گفته شود که ما فرض کنیم که ناقلین احکام بعضی آنها را
کتمان کردند و از این جهة محتاج بامام شدیم و او را هم خوف قتل از دشمنان مستتر گردید پس در آنحال امر چگونه میباشد اگر گوئید که امام ع در این حال
ظاهر میشود هر چند که خوف قتل داشته باشد لازم آید که خوف قتل غیبت را بر او مباح نکند و حال آنکه باعتقاد شما مباح کننده است و اگر گوئید
ظاهر نمیشود تکلیف در خصوص احکامی که کتمان شده از امت ساقط گردد لازم آید که مخالف اجماع باشید زیرا که اجماع منعقد است باینکه هر حکمی
که پیغمبر ص آنرا تشریع نموده تا روز قیامت ملازم امتست و اگر گوئید که تکالیف ساقط نمیشود آنگاه تکلیف ما لا یطاق لازم میآید در جواب گوئیم چنانکه

ومیگوئیم

میگوئیم

عقلی و سمعی

کتاب تلخیص

باصفات اجمالا ساخته که با بهمان امام با این صفات متصف شود پس شک در معجزه که از دست امام جاری میشود قدح در معرفت اجمالی نمیکند بلکه
قدح در معرفت این میکند که امامی اجمالا نشناخته بود آیا او همان شخصی است که اظهار معجزه میکند یا غیر اوست و شک کردن در این کفر نمیشود
زیرا که اگر کفر باشد لازم آید که پیش از اظهار معجزه هم کفر بشود زیرا که در آن حال هم در امامت همان شخص شک دارد و احتمال میدهد که او امام باشد
یا غیر او بلی اگر در زمان ائمه در معرفت اجمالی امام شک بکند در اینکه امام صاحب همان صفاتیست که پیشتر شناخته بود یا نه آنگاه میگوئیم که اینگونه
شک کفر است لیکن صدور این قسم شک را از ولی امام منع میکنیم و حال آنکه سید مرتضی ره گفته است که سؤال مخالفین که چرا امام نزد دوستان
خود ظاهر نمیشود بر ما وارد نیست زیرا که غرض ما از سؤال اینست که در حال غیبت لطف وی حاصل نیست و بنابراین تکلیف او تمام نمیشود آنگاه
گوئیم که این ایراد بر ما وارد نیست از اینجهت که لطف برای وی حاصلست زیرا که اگر او بداند که او را امامی هست و غایب است و همیشه منتظر ظهور وی
هست و در حال ظهور او انبساط ید او را احتمال دهد آنگاه از تادیب وی میترسد و بسبب وجودش از ارتکاب قبایح خود را یکنار میکشد و بکثرت واجبات
عمل میکند پس بنابراین تقریر حال غیبت و استتار او نسبت باین شخص مثل حال بودن او میباشد در بلد دیگر بلکه خوف او از امام در حال غیبت
زیادتر میشود از خوفش در حال بودن او در بلد دیگر زیرا که در حال غیبت احتمال میدهد که امام ع در نزد او باشد و او را ببیند و بر افعال وی
مطلع گردد و بطرز دیگر این شخص او را نشناسد و اگر امام در بلد دیگر باشد آنگاه این شخص احتمال میدهد که افعال او بر امام مخفی ماند و خبرش
باو نرسیده و ظاهر است اینکه در صورت اول اجتناب شخص از قبایح بیشتر میشود از اجتناب وی در حال بودن او در صورت ثانیه بنابر تقدیر مذکور
انزجار و اجتناب از ارتکاب قبایح در حال غیبت هم حاصل است پس وقتیکه لطف از اولیاء امام فوت نگردید آنگاه غیبت و استتار او از ایشان
بما نمیشود اگر مخالفین حصول لطف برای دوستان امام تسلیم دارند و با وجود این میگویند که چرا امام بر دوستان خود ظاهر نمیشود آنگاه می
گوئیم که علی کل حال این سؤال بر ما وارد نیست پس سؤال ایشان بالمرة ساقط میشود علاوه بر این لطف برای دوستانش بسبب وجودش بغیر از این
راه دیگر هم حاصلست و آن اینست که ایشان بسبب وجودش بجمیع احکام شریعت وثوق و اعتقاد دارند و اگر وجود او نمیبود اعتقاد باین نمی
کردند و احتمال میدادند که اکثر احکام منقطع گردیده و بایشان نرسیده و وقتیکه وجود شریف او را دانستند آنگاه از اینگونه احتمالات مأمون
میباشند پس بسبب وجود شریفش از اینجهت هم لطف حاصل است و حال آنکه پیشتر ذکر کردیم که مخفی بودن ولادت صاحب الزمان از جمله خوارق
عادات نیست زیرا که امثال این را سلاطین در زمان گذشته کرده اند چنانکه علمای فرس و کسانیکه اخبار ارباب دول را روایت میکنند از
قبیل اینها قصه ها مشهور ذکر کرده اند مانند قصه کیخسرو که مادرش حمل و ولادت وی را پنهان داشت او دختر پسر افراسیاب بادشاه ترکستان
بود و جدش کیکاوس اراده کشتن وی نمود آنگاه مادرش حمل او را پنهان داشت تا آنکه او را زایید و قصه اش در کتاب تواریخ مسطور و در السنه
و افواه مشهور است و طبری نیز اینها را ذکر نموده و مثل قصه ابرهیم خلیل که قران مجید بان ناطق است که مادرش او را در خفیه زایید و در غارش پنهان
نمود تا که بحد بلوغ رسید و همچنین است قصه کلیم الله که مادرش از جهت ضرر فرعون بر او او را در روی تابوت گذاشته در دریا انداخت
و این حکایت مشهور است و قران کریم بان ناطق و گویاست پس بناء علی هذا قصه صاحب الزمان ع با اینها یکی میباشد پس چگونه گفته میشود که
قصه او از عادات بیرون است و حال آنکه از مردم کسانی هستند که ایشان را پسری از کنیز متولد میشود زمانی از روزگار ولادت او را از ایشان پنهان
میدارد تا اینکه وقت وفاتش میرسد آنگاه اقرار میکند باینکه این پسر منست و همچنین کسی هست که پسر خود را از خوف اینکه دیگران از روی
طمع در میراث وی بکشند پنهان میدارد و عادت بامثال اینها جاری گردیده پس بنابراین سزاوار نیست که مثل اینها در خصوص صاحب الزمان
استبعاد کرده شود و حال آنکه مثل این را بسیار شنیده ایم و دیده ایم و بذکر آنها طول نمیدهیم زیرا که آن از عادت واضح و آشکار است و
حال آنکه بسیار را یافته ایم که نسب ایشان در زمان طویلی بعد از وفات پدر ایشان بشهادت شهود که از راه خوف از زن و اهل در خفیه ایشان را
شاهد گرفته بودند ثابت گردید و همچنین بسیاری یافته ایم امثال کسی را که بعد از وفاتش دو نفر عدل شهادت نمودند باینکه آن شخص زنی را
بعقد صحیح خود نموده بعد از شهادت ایشان مولودی از او متولد گردیده بطوری که بودن آن مولود از آن شخص بحسب عادت ممکن بود پس بحسب
شرع آن مولود بان شخص لاحق میشود و خبر ولادت پسر امام حسن عسکری ع بجهات چندی که زیاده اند از جهاتی که سایر انساب بانها و شرع ثابت
شود وارد گردیده پاره از اینجهات انشاءالله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد و اینکه جعفر پسر امام علی النقی ع شهادت امامیه را باینکه
امام حسن عسکری ع را در حال حیوة پسری متولد شد انکار نمود و وجود او را بعد از وفات آنحضرت نفی کرد و میراث وی را ضبط نمود و سلطان عصر
را وا داشت باینکه کنیزهای آنحضرت را از حمل استبرا نمود یا اینکه ولد او را واضح نماید و خون کسانی را از شیعه که مدعی وجود خلف بودند مباح
نمود در مقابل ما شبهه نمیشود که مخلصین بمثل آن اعتماد نمایند زیرا که همه اهل اسلام بعدم عصمت جعفر متفقند پس او را انکار حق و ادعای
باطل ممکن است بلکه خطا بر او جایز و صدور غلط از او غیر ممتنع و حال آنکه قران مجید ناطقست باینکه اولاد یعقوب برادر شان یوسف ع چه کردند او
را بچاه انداختند و بقیمت ارزان فروختند و حال آنکه از اولاد انبیاء بودند بلکه باعتقاد بعضی از عامه خود شان هم انبیاء بودند و وقتیکه اینگونه خطا

سید مرتضی ره

خوف

عظیم از ایشان صادر شد پس از جعفر مثل آن از راه طمع در مال دنیا صادر نمیشود احدی این را انکار نمیکند مگر از راه مکابره و عناد اگر گفته شود
که چگونه میشود که امام حسن عسکری ع را پسری باشد با اینکه در مرض وفاتش در خصوص موقوفات و صدقات خود بمادرش که نامش حدیث و کنیتش
ام الحسن بود وصیت نمود هرگاه او را پسری بود هر آینه در وصیت او را ذکر مینمود **در جواب** گفته میشود غرض پنهان داشتن ولادت
او و پوشیدن حال وی بود از سلطان زمان و اتمام این غرض با عدم ذکر او بود در مقام وصیت هرگاه او را ذکر میکرد و وصیت با او و استناد
مینمود هر آینه مناقض غرض وی میشد و حال آنکه آنحضرت با اینکه اعیان در خانه سلطان را و شهود قضات را بر وصیت خود شاهد گرفت
اینکه موقوفات و صدقاتش محفوظ و امرش مستور بماند هر که گمان نماید که حکایت وصیت به نحو مستور دلیل است بر بطلان ادعای امامیه در خصوص
ولادت پسر امام حسن عسکری ع هر آینه از معرفت عادات دور خواهد شد و حال آنکه نظیر این وصیت را صادق ع نمود که اسناد وصیت را به پنج نفر
داد اول ایشان ابی جعفر منصور بود زیرا که او سلطان زمان بود و با او قاضی وقت و ربیع و کنیز ام ولد خود را که حمیده بربریه نام داشت شریک نمود
ایشان را با پسرش موسی ع ختم نمود و بقصد پنهان داشتن امامت او و حفظ نفس وی تنها او را وصی ننمود و کسی را از سایر اولادش با او ذکر کرد
زیرا که اگر ذکر میکرد هر آینه او وصیت را در دست خود حجت و برهان می نمود مدعی امامت میشد هرگاه امام موسی ع در میان اولادش مشهور
شد و مکانش معروف نمیبود و نسبش و فضل و علمش اشتهار نمیداشت بلکه مخفی و مستور میبود هر آینه او هم او را در وصیت ذکر نمیکرد چنانچه
امام حسن عسکری ع ذکر ننمود اگر گفته شود که بنابر قول شما از زمان ولادت صاحب الزمان تا حال کسی مکان او را نمیشناسد و کسیکه بقولش وثوق
و اعتماد هست خبرش را نداده و این قول خارج از عادات است زیرا اگر هر کسی که از خوف ظالم یا غیر آن غیبت نموده مدت غیبتش به بیست سال نرسیده
و در مدت غیبت مکان وی از همه کس مخفی نمانده و بعضی از دوستان و اهل وی لامحاله مکان او را شناختند و قول شما در خصوص صاحب الزمان بر
نهج نیست **در جواب** گوئیم امر بدین نهج نیست که این قائل گفته زیرا که جماعتی از اصحاب امام حسن عسکری ع وجود شریف صاحب الزمان را در حال
حیات آنحضرت مشاهده کردند و بعد از وفات او بصاحب الزمان اصحاب و خواص گردیدند ما بین او و شیعیانش واسطه بودند احکام دینیه را از او
با ایشان نقل میکردند و جواب مسائل با ایشان میرسانیدند و از ایشان حقوق آنحضرت را قبض میکردند ایشان را امام حسن عسکری ع در حال حیوتش
تعدیل و توثیق نموده امنا صاحب الزمان ع قرار داد فرموده و نظارت املاک و سایر امور خود را با ایشان واگذاشت بطرزیکه نام و نسب ایشان را
تعیین فرموده مانند ابی عمرو عثمان بن سعید سمان و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید و غیر ایشان انشاء الله تعالی بعد از این ذکر خواهیم کرد و همه
ایشان ارباب عقول و امانت و دیانت و وثوق و روایت و فهم و تحصیل و بزرگی بودند و در نزد سلطان زمان از جهت جلالت قدر و بلندی مرتبه
معظم و بسبب امانت و اشتهار عدالتشان مکرم بودند بطوریکه اگر دشمنانشان با ایشان تنگ میگرفتند و زیادتی میکردند سلطان عصر دفع
شر از ایشان میکرد پس بنابر این قول شما که صاحب الزمان را کسی ندیده ساقط میشود بعد از انقراض ایشان ما بین او و شیعیانش سفرا بودند
از جهت امانت و دیانت و نزاهتشان شیعه بقولشان وثوق داشتند در خصوص امور دینیه با ایشان رجوع میکردند و اخبار صاحب الزمان
را با ایشان میرسانیدند و اخبار و طرف در این باب بعد از این ذکر خواهیم کرد و حال آنکه از آباء کرامش اخبار نقل کردیم که قائم را دو غیبت هست غیبت
اخری از اولی طولانی تر است و در اولی اخبار او بشیعه میرسد و در اخری نمیرسد پس این حدیث موافق این اخبار است که گفتیم انها را بعد از این
ذکر خواهیم کرد بر این حدیث بر ادله مذکوره علاوه میشود انشاء بعد از این طریقه راهم واضح خواهم نمود و آنچه که این قائل ذکر نمود که غیبت صاحب
الزمان ع مذکور از عادات بیرون است صحیح نیست اگر فرض کنیم که صحیح است هر آینه ممکن است که خدا تع در پنهان داشتن شخص نقض عادت کند و بجهة
مصلحت و حسن تدبیر او را بخلاف عادت مستور و پنهان بدارد و حال آنکه خضر بر اعتقاد اکثر امت از زمان موسی تا زمان ما باتفاق اهل سیر
وجود داشت مکان و مقام او را احدی نمیشناسد و احدی نمیداند که او را اصحابی هست یا نه مگر اینکه قصه اش با حضرت موسی در قران مذکور
و بعضی مردم هم ذکر میکنند که در بعضی اوقات ظاهر میشود و کسیکه او را میبیند گمان میکند که از جمله زهاد است و وقتیکه از نظرش غایب گردید
آنگاه توهم میکنند که او خضر بوده لیکن در حال دیدن نشناختند بلکه چنین اعتقاد نموده که او بعضی از اهل زمان است و حال آنکه غیبت حضرت
موسی و فرارش از فرعون و طایفه او معلوم است و قرآن مجید بران ناطق است و احدی در مدت غیبتش او را نیافت و او را بعینه نشناخت تا اینکه
خدا تع او را پیغمبر کرد و خلایق را دعوت نمود آنگاه همه دوست و دشمن او را شناختند و در خصوص قصه حضرت یوسف از قران سوره نازل
شد که متضمن غیبت و استتار او است از پدرش با وجود اینکه او پیغمبر خدا بود و صبح و شام بر او وحی نازل میشد تا از خبر پسرش بر او لا دلو
او مخفی و مستور گردید بطوریکه ایشان نزد یوسف میامدند و با او معامله میکردند و او را نمیشناختند چند سالی بدین نهج گذشت بعد از
آن خدا تع امر او را کشف نمود و خبرش را ظاهر کرد تا بپدر و میان او و پدر و برادرانش را جمع نمود هرچند که در عادت ما امثال این را نشنیده
و هم چنین است قصه یونس بن متی پیغمبر خدا با قوم خود در وقتیکه با او مخالفت و استخفاف کردند از ایشان فرار کرد از همه کس غایب و پنهان گردید
و احدی از خلایق مکان وی را ندانست خدا تع او را بجهت مصلحتی در شکم ماهی مدتی مستور نمود و جهة او را بجا نگهداشت تا اینکه بعد از انقضای

در جواب گفته

در جواب گوئیم

ایمدت او را بسوی قوم برگردانیدند و میان او را با ایشان جمع نمودند و اینهم از عرف و عادت ما دور و بیرون نیست قران باین قصه ناطق است و اهل اسلام
بران متفقند مثل اینها است قصه اصحاب کهف چنانکه پیشتر ذکر کردیم و قران بان ناطق و گویا است و متضمن شرح حال شان است که از راه محافظت
دین خود شان از قوم فرار نموده غایب گردیدند اگر قران مجید بان گویا نمیبود هر اینه مخالفین ما برای انکار غیبت صاحب الزمان این قصه را
انکار مینمودند لیکن خدا ایشان خبر داد که ایشان مانند صاحب الزمان سیصد سال مستور و پنهان ماندند بعد از ان خدا ایشان را زنده
کرد اینکه قصه ایشان در این باب مشهور است و مثل اینها است حکایت صاحب حمار که قران مجید متضمن است اهل کتاب گمان دارند
که او پیغمبر بوده خدا او را صد سال میراند بعد از ان زنده نمود در حالیکه طعام و شراب او تغییر نیافته بودند و این از جمله خوارق عادات است
و وقتیکه این حکایات مشهور و ثابت گردید پس چگونه انکار غیبت صاحب الزمان توان نمود مگر اینکه طرف مقابل ما دهری مذهب باشد و
همه اینها را محال دانسته انکار نماید در اینحال در خصوص غیبت با او گفتگو نمیکنیم بلکه نقل کلام باصل توحید و باینکه این ها ممکن و مقدورند می
نمائیم در خصوص غیبت با کسی محاوره میشود که اقرار باسلام داشته باشد و امثال اینحکایات بسیارند اصحاب سیر و تواریخ از ملوک فرس نقل
نموده اند که ایشان از اصحاب خود شان برای مصلحتی مدتی غایب گردیدند بطوریکه خبر شان بایشان نمیرسید بعد از ان بنزد شان برگشتند و ظاهر
گردیدند هر چند که قران باینها ناطق نیست لیکن در تواریخ مذکور است هم چنین است حکمای هند و روم که دفعات چندی غیبت نمودند بطوری
که احوال غیبتشان خارج از عادات گردید ما اینها را ذکر نمیکنیم زیرا که بسا هست که مخالف ما اینها را انکار نماید چنانکه اخبار را انکار میکند اگر
گفته شود که طول عمر صاحب الزمان ع یا باقی بودن کمال عقل و قوت و جوانی او چنانکه ادعا میکنید امریست خارق زیرا عمر او در اینوقت که سال
چهار صد و چهل و هفت است باعتقاد شما صد و نود و یکسال است زیرا که ولادتش بنابر قول شما در سال دویست و پنجاه و شش واقع شد عادت
باین جاری نشده که احدی از بشر در اینمدت باقی باشد و چگونه میشود که در خصوص وی عادت شکسته شود و حال انکه شکستن ان نمیشود مگر
در دست انبیا انگاه میگوئیم که جواب از این شبهه بدو طریق است یکی انکه ما قبول نداریم که بقای انحضرت در اینمدت خارق همه عادات بوده
بلکه عادت در زمان گذشته بامثال اینها جاری گشته و ما بعضی اینها را ذکر کردیم مانند قصه خضر و قصه اصحاب کهف و غیر اینها و حال انکه
از نوح نبی خبر داد که نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود مکث کرد و ایشان را دعوت نمود اصحاب سیر گویند که عمرش زیاده از مدت مذکور بود
زیرا که بعد از انکه شصت سال از عمر شریفش گذشته بود امت را نهصد و پنجاه سال دعوت نمود و اصحاب اخبار نقل کرده اند که سلمان فارسی
حضرت عیسی را ملاقات نموده از انوقت تا بزمان پیغمبر ما باقی بوده قصه اش مشهور است و هم چنین اخبار معمرین عرب و عجم معروف و در کتب
تواریخ مذکور است اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال موجود است و در عصر پیغمبر بوده تا وقتیکه خروج میکند باقیست پس هرگاه صحیح بود
باقی بودن در ماده دشمن خدا برای مصلحتی ممکن گردید چگونه مثل ان در خصوص ولی خدا جایز نمیشود انکار این از راه عناد است مؤلف گوید

قول مؤلف گوید

که بعد از اینها شیخ اخبار معمرین را بطریقی که ما ذکر خواهیم کرد ذکر کرده بعد از ان گفته است که مخالف ما در اینمقام اگر طول عمر را محال میداند
مانند منجمین و اصحاب طبایع انگاه گفتگوی ما با ایشان در اصل اینمسئله میشود که عالم مصنوعست و از برای ان صانعی هست که عادت را بگونه عمرها
طول انها جاری گردانیده و او بر طولانی کردن عمرها و فانی نمودن انها قادر است و وقتیکه این را مبین نمودیم انگاه گفتگو اسان میشود اگر
مخالف ما امکان طول عمر را تسلیم میکند لیکن میگوید که این از عادات بیرون است انگاه گوئیم که خارج از همه عادات نیست اگر گویند که از عادت
ما خارج است گوئیم که ضرری نمیدارد و اگر گفته شود که خرق عادت منحصر بزمان انبیاء است گوئیم که با شما در این منازعه میکنیم باعتقاد ما خرق
عادات در دست انبیاء و ائمه و صالحین جاری میشود و اکثر اصحاب حدیث و بسیاری از معتزله و حشویه این را تجویز کرده اند لیکن انها را کرامات
مینامند نه معجزات و این خلافیست در عبارت نه در معنی و حال انکه ما در کتب خود دلیل بجواز این اقامه کرده ایم و بیان کرده ایم که معجزه دلالت میکند
بر صدق کسیکه در دست وی ظاهر میشود بعد از ان نبوت یا امامت یا صالح بودن او را بگفته او میدانیم شبهاتی که در این باب ایراد کرده اند
در کتب خود جواب انها را بیان کرده ایم و ذکر انها در این کتاب موجب تطویل است و انچه که مخالف ذکر نمود که با متداد زمان و کثرت سن
با انسان پیری و نقص بنیه عارض میشود صحیح نیست زیرا که در ما بین کثرت سن و عروض اینها ملازمه نیست بلکه خدا عادت را بر این
جاری نموده و او قادر است براینکه نکند چیزی را که عادت را بران جاری کرده و وقتیکه اینها ثابت شد ثابت میشود که طول عمر ممکن و غیر محال است و
حال انکه پیشتر در خصوص جماعتی ذکر کردیم که با وجود طول عمر و کثرت سن تغییری در بنیه ایشان واقع نشده چگونه انکار میکند این را کسیکه اقرار
دارد و باینکه خدا مؤمنین را در بهشت همیشه با صفت جوانی نگاه میدارد و نشو و نمای بدن را بطبیعت و تاثیر کواکب نسبت میدهد دلیل
بر بطلان قول شان باتفاق ما و اتفاق کسانیکه از اهل شرع در این مسئله با ما مخالفند دلالت دارد پس بنابراین از هر جهت شبهه ایشان رد گردید از
چیزهائی که بامامت صاحب الزمان و صحت غیبت او دلالت دارند حدیثی است که هر دو طایفه مختلفه یعنی عامه و امامیه روایت کرده اند که ائمه بعد
از رسول خدا دوازده نفرند نه بیشتر میشوند و نه کم و وقتیکه این حدیث ثابت شد هر که قایل باین شود انگاه بدوازده امام و وجود پسر امام حسن عسکری

وصحت غیبتش قطع میکند زیرا کسیکه در اینمقام با ما مخالفست عدد ائمه را کمتر از دوازده نمیداند بلکه زیاده از آن میداند و تفنیکه با خبار دیگر ذکر میکنیم این عدد مخصوص ثابت کردید مدعای ما ثابت میشود **مؤلف گوید** که شیخ بعد از اینها احادیثی را که ما در آن نص بر دوازده امام ایراد نمودیم او بطریق عامه وامامیه انها را ذکر کرده بعد از آن گفته که اگر گفته شود که دلیلی بر صحت این اخبار اقامه نمائید زیرا که انها اخبار احادند بانها در مسئله علمیه اعتماد نمیتوان کرد بعد از آن دلیلی اقامه بکنید باینکه مراد از این اخبار ائمه شما است زیرا اخبار دیگر از مخالفین خود ثابت روایت کرده اید واکثر انها که از طرق شیعه روایت نموده اید بر فرض تسلیم انها دلالت بر صحت مدعای شما ندارند زیرا که مضمون انها غیر اینست که شیعه امامیه انها بطریق تواتر نقل کرده اند وطریقه تصحیح انها در کتب امامیه در باب نصوص بر امیر المؤمنین موجود است و ایضا نقل هر دو طائفه مختلفه عامه وامامیه انها را دلیل بر صحت انها است زیرا که عادت باین جاریست که هر که بمذهبی معتقد شود وطریق صحت ان هم دلیلی نقلی باشد نه عقلی انکاه رغبت او بنقل ان زیاد میشود وکسیکه با او مخالفست رغبتش بابطال وانکار روایت او بیشتر کردد و در مقام مدح و ذم مردم هم عادت بدین نهج جاریست دیده وقتیکه دیدیم فرقه مخالفین مانند فرقه امامیه اینها را نقل میکنند و متعرض طعن در سند انها نمیشوند مضمون انها را انکار نمیکنند انکاه میدانیم که خدا تعالی نقل انها را بر زبان ایشان جاری نموده واین دلالت بر صحت مضمون انها دارد و دلیل بر اینکه از این اخبار ائمه ما است اینست که میگوئیم وقتیکه باین خبار اختصاص امامت بدوازده نفر واینکه از عدد مذکور زیاد وکم نمیشوند ثابت کردید انکاه مدعای ما ثابت میشود زیرا که امت از دو حال بیرون نیستند یا عدد مذکور را اعتبار میکنند ایشان کویند که مراد از این اخبار ائمه ما است یا معتبر نمیدانند پس با اعتبار عدد مذکور قایل شدن باینکه مراد از انها همین دوازده امام اینست خروج از اجماع است واعتقادی که مؤدی بخروج از اجماع شود فاسد است ونیز دلالت میکند بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری ؑ اخبار دیگر که زمان طولانی بیشتر از ولادت او و از پیدایش مشهور و منتشر کردیده که صاحب این امر را غیبتی میشود و غیبت او چنین و چنانست و خلایق در خصوص وی اختلاف میکنند و در اثنای غیبتش حوادثی روی داده واو را دو غیبتی میشود یکی از دیگری طولانی تر در زمان غیبت اولی خبرش بمردم میرسد و در دوم نه و احوالات انحضرت هم موافق مضامین این اخبار اتفاق افتاد اگر امامت او صحیح نبود ان احوال موافق مضمون اخبار نمیشد زیرا که خبر دادن از احوالات او بطوریکه مطابق واقع باشد نمیشود مگر بجاری نمودن خدا تعالی انها را بر زبان پیغمبر خود وما ذکر میکنیم پاره از اخبار دیگر که متضمن این معنی هستند تا صحت گفته ما معلوم شود زیرا که ذکر همه انها باعث طول است لکن در کتب اخبار ائمه انها مذکورند هر که اراده اطلاع بر انها دارد باید بکتب مذکوره رجوع نماید **مؤلف گوید** بعد از اینها شیخ علیه الرحمه اخبار بسیار که ما در این باب کذشته و اینده ذکر کرده ایم ایراد نموده بعد از آن گفته اگر گفته شود این اخبار احادند بر مثل انها در مسئله علمیه اعتماد نمیشود در جواب کوئیم که محل استدلال از این اخبار اینست که متضمن خبر دادن است از پاره چیزها پیش از بودن انها وان چیزها هم در نفس الامر موافق مضمون ان اخبار اتفاق افتاده پس بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری ؑ دلالت دارد زیرا که علم رسانیدن بچیزی که در زمان اینده موجود خواهد شد حاصل نمیشود مگر از جانب علام الغیوب پس بنا بر این اگر وارد نمیشد در این باب مگر یک خبر بطرزیکه اخبار وامتحان در خارج مطابق مضمون ان میشد هر اینه در مقام ما کفایت میکرد واز اینجهت اخبار ما سابق در قران مجید دلیل است بر صدق پیغمبر وبر اینکه قران از جانب خدا تعالی است هر چند جاهای که از قران متضمن اینگونه مضامین است چند جا بیشتر نیست با وجود این واز مخبر واحد شنیده شده ولکن از جهتی که ذکر کردیم بر صدق پیغمبر دلالت دارد وعلاوه بر این اخبار در این باب از جهت لفظ و معنی هر دو متواتر است اینست که ما بین شیعه این اخبار متواتر کردیده واینکه از جهت معنی است اینست که کثرت این اخبار واختلاف جهات وتباعد رواة دلالت بر صحت انها دارند زیرا که در عادت ممکن نیست همه اینها کذب وباطل شوند از این جهت در بسیاری از مواضع بامثال این اخبار استدلال بر معجزات پیغمبر کرده میشود وبسیار خبرها در نعت هست که از جهت معنی متواتر است هر چند که الفاظ انها بطریق احاد نقل شده واین طریقه در نزد کسانیکه در مسئله امامت با ما مخالفند معتبر است پس سزاوار نیست که در مقام گفتگو در خصوص امامت این طریقه را فراموش نموده ترک کنند ونیز سزاوار نیست که عصبیت را انسان بجائی رساند که امور معلومه را انکار نماید واین طریقه در مقام مدایح مردم هم معتبر است واز این جهت بسخای حاتم وشجاعت عمرو و غیر اینها باین طریقه استدلال کرده میشود هر چند که هر یکی از عطاهای حاتم ودعواهای عمرو بطریق احاد نقل شده واینکه گفتیم واضح واشکار است واز چیزهای که دلالت دارد بر امامت پسر امام حسن عسکری ؑ دارد علاوه بر انها که ذکر کردیم اینست که در میان امت خلافی در این نیست که ایشان مهدی بر وی خروج کند وزمین را پر از عدل وقسط کرداند چنانکه از ظلم وجور پر کردیده وقتیکه بیان کردیم که مهدی از اولاد حسین ؑ است وهم چنین باطل کردیم قول کسی را که اعتقاد دارد باینکه مهدی از اولاد حسین سوای پسر امام حسن عسکری است انکاه مدعای ما ثابت کردد **مؤلف گوید** شیخ علیه الرحمه بعد از اینها اخبار خاصه وعامه را که ما پیشتر در خصوص مهدی ازاو نقل نمود بعد از آن گفته دلیل بر بودن مهدی از اولاد حسین ؑ اخباریست که انها را در خصوص انحصار ائمه بدوازده نفر و ذکر و تفاصیل احوال ایشان ایراد کردیم زیرا که انها متضمن این مدعا هستند ودلیل دیگر اینست که هر کس عدد دوازده را در امامت معتبر میداند قائلست باینکه مهدی از اولاد حسین ؑ است بعد از آن اخباری که در این باب وارد است بطریقیکه ما از او

مؤلف گوید

مؤلف گوید

مؤلف گوید

روایت کردیم ایراد نموده بعد از آن گفته اگر گفته شود که جماعتی در این باب خلاف نموده‌اند پاره قائلند باینکه مهدی از اولاد علی نیست و او محمد حنفیه است
و پاره از طائفه سبائیه گفته‌اند که او علی است و وفات ننموده و پاره دیگر گفته‌اند که جعفر بن محمد نمرده و طایفه دیگر گفته که امام حسن عسکری
وفات ننموده و پاره گفته که مهدی عبارت از برادرش محمد بن علی است و او تا حال زنده و باقیست وقتیکه این گونه خلاف در میان شد پس دلیل فساد بر
این اقوال چیست در جواب گوئیم که باثبات موت کسانیکه جمعی ایشان را اعتقاد نموده‌اند و باینکه ثابت کردیم که ائمه دوازده نفرند و باینکه
دلیل بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری اقامه نمودیم فساد این اقوال را واضح و آشکار کردیم و حال آنکه بعد از این ثبوت ولادت و معجزات
داله بر امامت او را ذکر خواهیم کرد و قول کسانیکه موت امیر المؤمنین را انکار نموده‌اند و گفته‌اند او زنده است و تا حال باقیست از آنجهت
است که اگر موت او مشهورتر و ظاهرتر است از موت هر کس و شک در این مؤدی میشود بشک در موت پیغمبر و اصحاب او است و حال آنکه رسول خدا
باو خبر داده که کشته میشوی و محاسنت از خون سرت خضاب میشود احتیاج در این باب بنقل روایات نیست و وفات محمد بن حنفیه و بطلان قول
کسانی را که بر امامتش معتقدند در این کتاب سابقا بیان نمودیم و حال آنکه بیان کردیم که مهدی از اولاد حسین است بنا بر این قول کسانیکه در امامت
مخالفند باطل میشود و بطلان قول ناووسیه که امامت را بجعفر بن محمد میدانند از چند وجه است یکی اشتهار موت او است دیگر تعیین صحت امامت
موسی بن جعفر است سیم تعیین ثبوت امامت دوازده امام است و ثبوت و صحت او بهجهتیکه مذکور شد تاکید اینمدعا میکند و فساد قول طایفه
واقفیه که امامت را امام موسی بن جعفر میدانند و میگویند او است مهدی باثبات موت وی و به ثبوت امامت پسرش رضا ثابت شد و قول طایفه
محمدیه که بامامت محمد پسر امام علی النقی قائلند و گویند نمرده است باطلست زیرا که ادله و براهین بر امامت برادرش امام حسن عسکری اقامه
نمودیم و حال آنکه محمد در زمان پدرش آشکارا وفات یافت چنانکه پدرش و جدش وفات نمودند آنگاه اینها نیز انکار بدیهیات و قول کسانی
که میگویند امام حسن عسکری نمرده و او است مهدی نیز باطلست زیرا که موت وی مانند موت پدرانش دانستیم با اینکه این طایفه منقرض
و تمام شده‌اند هرگاه محق بودند منقرض نمیشدند مؤلف گوید شیخ علیه الرحمة در خصوص همه اینها اخبار بسیار ذکر کرده ما انتظار ایاء اخبار
دیگر در مجلدات سابقه در بابهائی که مناسب اینها است ذکر کرده‌ایم کسانیکه گویند امام حسن عسکری بعد از وفات زنده خواهد شد و او است قائم
بلغت زیرا که صادق فرموده که بدین سبب قائم را قائم گویند که بعد از وفات قیام خواهد نمود قول ایشان نیز باطل است زیرا که وفات او را
بدلیل ثابت کرده‌ایم و ادعای اینکه بعد از وفات زنده میشود علاوه بر این مؤدی میشود باینکه بعد از وفات امام حسن عسکری تا وقتیکه خدا
او را زنده کرده زمانه از وجود امام خالی بماند و ما بادله عقلیه فساد این را ثابت کردیم بر فساد این قول اخبار کثیره نیز دلالت دارند مضمون
اینها اینست هرگاه روی زمین یکساعت بدون امام بماند هر اینه اهل خود را فرو میبرد و قول امیر المؤمنین اللهم انک لا تخلی الارض
بغیر حجة اما ظاهرا مشهورا و خائفا مغمورا نیز باین مدعا دلالت میکند حاصل مضمون اینست پروردگارا روی زمین را خالی از حجت نخواهی کرد
او یا ظاهر است مشهور است یا ترسان است مستور علاوه بر این خبریکه باین تمسک کرده‌اند که بعد از موت قیام میکند اگر صحیح باشد بمعنی دیگر هم احتمال
دارد که بعد از آنکه ذکرش خاموش و نامش فراموش شود قیام میکند و این توجیه بحسب لغت جایز است دلیلی که بر بودن ائمه دوازده نفر اقامه نمودیم
ابطال این نیز میکند زیرا که امام حسن عسکری امام یازدهمین است علاوه بر این بحمد الله این طایفه منقرض گردیده‌اند کسانیکه قائلند باینکه
بعد از امام حسن عسکری ایام فترت است یعنی زمانه خالی از حجت است قولشان باطلست زیرا که بادله عقلیه و شرعیه ثابت کردید باینکه زمانه در
هیچ حال از وجود امام خالی نمیشود و استدلال شان بفترت اینکه در مابین انبیاء اتفاق افتاده باطلست زیرا که فترت عبارت از خالی بودن
زمان است از وجود پیغمبر و ما اثبات نبوت در هر حال نمیکنیم و جواز خلو زمان از پیغمبر دلالت بر جواز خلو آن از وجود امام ندارد علاوه بر این
قائلین این قول بحمد الله منقرض گردیده‌اند اگر در حق میبودند منقرض نمیشدند و قول کسانی که بامامت جعفر پسر امام علی النقی بعد از برادرش
امام حسن عسکری قائلند نیز باطلست زیرا که بادله وجوب عصمت امام و عدم صدور خطا را از او ثابت کردیم باینکه امام باید دانا بر امت
باشد باحکام و جعفر معصوم نبود و افعالی صادره از او که منافی عصمت بودند از حد عدد احصا بیرون بود ذکر اینها موجب تطویل میشود
و بعد از این بعضی اینها را اگر مقام تقاضا کند ذکر میکنیم و از دانستن احکام و اطلاع بر آنها بالمرة عاری بوده پس بنا بر این امامت وی چگونه
ثابت میشود علاوه بر این قائلین این قول منقرض شده‌اند الحمد لله و المنة و قول کسی که گوید امام حسن عسکری را اصلا پسری نبود نیز باطلست
زیرا که دلیل بر امامت دوازده نفر اقامه نمودیم کسانیکه امر بر ایشان مشتبه گردیده میدانند که امام حسن عسکری را پسر هست تا بر لیکن
امامت امام حسن عسکری چنانکه رفته اند تا وقتیکه امامت غیر عسکری ثابت شود قولشان نیز باطلست زیرا که دلیل بر صحت امامت پسر امام
حسن عسکری و باینکه ائمه دوازده نفرند اقامه نمودیم و با ملاحظه اینها توقف در اینمقام سزاوار نیست بلکه واجب است که بر امامت پسر
امام حسن عسکری قطع شود علاوه بر این فساد این قول از دو وجه دیگر نیز ثابت میشود یکی آنکه پیشتر ذکر کردیم که امام وفات نمیکند
مگر اینکه او را ولدی متولد شود و عقب وی ذریه باشد و دیگری اینست که بادله عقلیه و شرعیه عدم جواز خلو زمان را از وجود امام

مؤلف گوید

ثابت کردیم و استدلال ایشان در اینمقام بروایتیست که مضمونش اینست تمسک نماید بامام اولی تا وقتیکه امامت امام اخری ثابت شود و این سند
صحیح نیست زیرا که از اخبار آحاد است با وجود این سعد بن عبدالله از انها تاویل قریب نموده گفته است که این حدیث دلیل بر اثبات خلف امام حسن عسکری است
زیرا که ان مقتضی اینست که واجبست که بامام اولی تمسک کرده شود و از احوال اخری اگر بسبب تقیه پنهان و غایب باشد جستجو کرده نشود تا اینکه
خدا تعالی او را اذن ظهور دهد چنان باشد که امرش را اظهار و خودش را مشهور گرداند علاوه بر این قائلین این قول منقرض گردیده اند بحمد الله کسانیکه
که بامامت امام حسن عسکری ع قائل شده اند و گفته اند امامت بعد از ان مانند نبوت منقطع گردید قول ایشان مانند اقوال سابقه باطلست زیرا
که بادلهٔ عقلیه و شرعیه بیان نمودیم که زمانه از وجود شریف امام ع خالی نمیماند و نیز ثابت کردیم که ائمه منحصر بدوازده نفرند علاوه برانها صحت
ولادت قائم را بعد ازین بیان خواهیم کرد پس قولشان از هر جهت ساقط گردید علاوه برهمه این جماعت منقرض گردیده اند الحمد لله طایفه فطحیه که
بعد از وفات صادق ع بامامت عبدالله پسر انحضرت قائل شده بودند وقتیکه او وفات یافت و دیگری هم بعد از خود نگذاشت بامامت موسی
بن جعفر ع رجوع کردند قولشان نیز از چند وجه باطلست یکی از انها اینست که ما بین امامیه خلافی در این نیست که امامت بعد از حسن و
حسین ع در دو برادر جمع نمیشود و در این باب اخبار ذکر کردیم و از جملهٔ انها اینست که در عدم عصمت جعفر خلافی نیست در میان امامیه
و حال انکه ثابت کردیم که از جملهٔ شرایط امامت عصمت است و افعال او منافی عصمت بوده و روایت کرده که در وقت ولادت وی بامام علی النقی ع تهنیت
گفتند و اثر شادی بسبب ولادتش در انحضرت مشاهده نکردند انگاه سبب عدم سرور او را پرسیدند ان حضرت فرمود امر او را سهل نگیر زود که میشود
که او جمع کثیری را گمراه میکند و بدعا کرداند و افعال قبیحه و احوال شنیعهٔ او روایت شده از حد عدد احصا بیرون است ما کتاب خود را از ذکر انها
پاک میکنیم قول کسانیکه گفته اند صاحب الزمان را پسریست امام و ائمه سیزده نفرند نیز فاسد است زیرا که مبین نمودیم که امامت بدوازده نفر منحصر است
پس طرح اینقول لازمست علاوه براینها همه اینطوایف منقرض گردیده اند و کسی نمانده که باین اقوال قائل شود و انقراضشان دلیل بطلان این
اقوالست **مؤلف** گوید تحقیقات شیخ ره که ذکر کردیم محتاج بتفصیل و بیان و نقض و ابرام است کتاب ما محل تحقیق امثال اینها نیست کلام او را که
در اینمقام نقل کردیم بجهت این بود که ان از جملهٔ چیزها بود که بر قواعد ما مشتمل اند در محل تحقیق این مباحث از جهت دلائل عقلیه کتب کلامیه
و اخباریکه تعلق باین مباحث دارند در این کتاب بوجهی ذکر کردیم که منصف را بلکه معاند را مجال شک در انها نمی باشد حالا گفتگو کنیم در خصوص
اموریکه شیخ در اثنای جوابهای اعتراضات مخالف بانها ملزم گردید از جملهٔ انها اینست که هر گاه امام در زمان غیبت او مخفی و پنهان شود امت
مقصر و مذنب است میگوئیم که بنا بگفته او لازم اید که احدی از فرقه محقه ناجیه در زمان غیبت بعدالت موصوف نباشد زیرا که اگاهی که از قتل ایشان
مانع از ظهور امام گشته صغیره است که اصرار بران کرده اند یا کبیره بر هر دو تقدیر منافی عدالت است پس بنا بر این چگونه حکم بعدالت رواة و
ائمه جماعات میکردند و چگونه قول مردم را در مقام شهادت قبول مینمود با اینکه ما میدانیم که در هر عصر جماعتی از اخیار و نیکوکاران هستند
که اگر امام خروج کند و ادنی معجزه اظهار نماید ایشان در اقرار بامامت او توقف نمیکنند و نیز شکی در این نیست که در اعصار گذشته انبیا و اوصیا
محبوس بودند بطوریکه خلایق را از ملاقات ایشان ممنوع میداشتند و از حال کسانیکه با ایشان اقرار داشتند معلوم که در این خصوص مقصر
بودند بلکه میگوئیم وقتیکه رسول خدا در غار پنهان گردید انگاه ظهورش بر امیر المؤمنین و بودنش با او در مادهٔ امیر المؤمنین ع لطف بود و
حال انکه استناد تقصیر در خصوص غیبت او بامیر المؤمنین نمیتوان داد پس حق در مقام جواب از ایراد مخالفین اینست که لطف شرط تکلیف نمی
شود مگر در وقتیکه مشتمل بمفسده نباشد زیرا که ما میدانیم اگر در حال ارتکاب معاصی علامت بدی مانند سیاهی رو در کسیکه از ان ظاهر
گردد انگاه ایشان بطاعت نزدیک و از معصیت دور خواهند شد لیکن بسبب اشتمال ان بر پارهٔ مفاسد خدا ان را نمیکند پس ممکن است که
ظهور انحضرت هم بر پارهٔ مفاسد مانند هلاکت امت مشتمل باشد بنا بر این برای امت لطف نباشد و انچه که شیخ ذکر نمود که تکلیف با فقدان
لطف مانند تکلیف با فقدان الت است بر فرض تسلیم ان در وقتی تمام میشود که ان لطف باشد و مفاسد یکه از لطف بودن مانع نبوده باشد
حاصل کلام در اینمقام اینست که بعد از ثبوت عقلی بودن حسن و قبح اشیاء و اینکه عقل حاکمست باینکه لطف بر خدا تعالی واجبست و وجود امام
باتفاق همه عقلا لطف است باینکه در وجود شخصی که بصلاح و تقوی دعوت نماید و از فساد منع کند مصلحتی هست و وجودش برای عباد صلحا
و لازم است که او معصوم باشد و عصمت هم دانسته نمیشود مگر از جانب خدا و اجماع هم بعدم عصمت غیر از صاحب الزمان قائمست انکار وجود
شریف او ثابت میشود غیبت او از مخالفین که هست تقصیر ایشانست و سبب غیبتش از مؤمنین و مقربین ممکنست این باشد که بعضی دیگر با عدم
تقصیر از فواید ظهور انحضرت ممنوعند زیرا که در اخذ این فواید ایشان را مفسده هست که از مخالفین ناشی شده با اینکه ایشان را در غیبتش
مصلحتی هست مثل اینکه با خفای امر و ظهور شبهه ها و کثرت مشقت تجدید ایمان او نمایند تا اینکه ثواب و اجرشان زیاده گردد با وجود اینکه
رسانیدن امام فواید و هدایتهای خود را بخلایق موقوف بر ظهورش نیست بطوریکه او را بشناسند پس ممکنست که الطاف کثیره از ان حضرت
بشیعه برسد و ایشان او را نشناسند چنانکه بعد از این مذکور میشود که انحضرت در حال غیبت مانند افتابیست در زیر ابر علاوه بر این غیبتش

مکابره و انکار

مؤلف گوید

که انبیا کردند اشکار ادله بلند بر اینکه در این نوع از وجود حجت مصلحتی هست اگر مصلحتی نبود از خدا ابتدا صادر نمیشد اعتراضاتیکه بر مقدمات
مذکوره وارد ساخته اند با جوابهای انها بکتب دیگر موکول نمودم **باب چیزهائیکه** در انحضرت است از سنن و شیوه انبیا و استدلال بر غیبت
او در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از ابن ولید او از صفار او از سعد و حمیری هر دو و ایشان از ابن ابی الخطاب او از ابن اسباط او از عمیره او از شحام
او از ابی عبدالله ع روایت کرده انحضرت فرمود که صالح زمانی از قوم خود غایب شد و در روز غیبتش بدنش زیبا و محاسنش بسیار و شکمش
راست و لاغر و موی هر دو عارضش کم و متوسط القامه بود و قتیکه بسوی قوم خود رجوع نمود او را نشناختند در انحال ایشان سه گروه بودند گروهی
انکار او را میکردند که او صالح نیست و گروهی شک در او مینمودند و گروهی اهل یقین بودند وقت مراجعت ابتدا بشکاکین نمود و گفت من
صالحم انگاه او را تکذیب نمودند و دشنام دادند و گفتند خدا از تو بیزار شود صالح در صورت تو نبود بعد از ان بنزد فرقه منکرین امد
ایشان هم سخن او را قبول ننمودند از او نفرت کردند بعد از ان نزد طبقه سیمین امد که اهل یقین بودند بایشان گفت که من صالحم گفتند بما
خبری ده که بان شک نکنیم در اینکه صالح باشی زیرا که ما شک در این نداریم که خدا ابتدا بهر صورتیکه میخواهد انسان را منکر داند او گفت من
همان صالحم که ناقه را برای شما اوردم گفتند که راست گفتی مطلب ما پرسیدن همین بود پس علامات و نشانه های انرا بگو گفت که لها شرب و
لکم شرب یوم معلوم یعنی از برای ما بین ناقه و خود تان تقسیم نموده بودید نصیبی برای ان و نصیب روز معین را برای خود تان قرار داده بودید
انگاه گفتند که تو و انچه که اورده ایمان اورده ایم و در اینمقام خدا ابتدا میفرماید ان صالحا مرسل من ربه یعنی بدرستیکه صالح فرستاده ایست
از جانب پروردگار خود و اهل یقین قوم او گفتند انا بما ارسل به مؤمنون یعنی بمعجزهائیکه او را بانها فرستاده شد ما ایمان اورده ایم انگاه منکرین
و شکاکین بایشان گویند انا بالذی امنتم به کافرون یعنی ما بمعجزیکه شما ایمان اورده اید کفران میکنیم راوی گوید عرض کردم ایا در میان ایشان
در این روز عالمی بود فرمود خدا ابتدا عادلتر از اینست که روی زمین را بی اهل علم که مخلوق را بسوی خالق دلالت نماید بگذارد بدرستیکه
بعد از رفتن صالح از میان قوم هفت روز ایشان در فترت ماندند امامی هم نمیشناختند مگر اینکه دین خدا را درست داشتند و قتیکه
صالح ع ظاهر گردید بر سر وی جمع شدند بدرستیکه مثل علی بن ابیطالب ع و قائم علیه السلام مثل صالح است **شیخ** صدوق در کمال الدین از
پدرش او از سعد او از معلی بن محمد او از محمد بن جمهور و غیره او از ابن ابی عمیر او از عبدالله بن سنان او از ابی عبدالله ع روایت کرده که از ان
حضرت شنیدم میفرمود در قائم ع سنتی هست از موسی بن عمران عرض کردم سنت موسی بن عمران چه بوده فرمود مخفی بودن مولد
و غیبت از قومش عرض کردم موسی چه قدر از قوم و اهل خود غایب بود فرمود بیست و هشت سال در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید هر دو
ایشان از حمیری او از محمد بن عیسی او از سلیمان بن داود او از ابی بصیر روایت کرده که از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود در صاحب این امر چهار
سنت هست از سنن انبیا سنتی از موسی بن عمران و سنتی از یوسف و سنتی از عیسی و سنتی از محمد صلی الله علیه و اله سنتی که از موسی است
خوف و انتظار است و سنت یوسف زندان و سنت عیسی اینست که در ماده او گفته میشود که او مرده است و حال انکه زنده است و سنتی
که از محمد ص خروج اوست با شمشیر **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از محمد حمیری او از پدرش مثل این را روایت کرده **شیخ** صدوق در کتاب
کمال الدین از علی بن موسی بن علوی او از محمد بن همام او از احمد بن محمد نوفلی او از احمد بن هلال او از عثمان بن عیسی او از خالد بن نجیح او از
حمزه بن حمران او از پدرش او از سعید بن جبیر روایت کرده او گفته از سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین ع شنیدم میفرمود در
قائم ما سنتها است از سنن انبیا سنتی از ادم و سنتی از نوح و سنتی از ابرهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی
از محمد ص انکه سنت عیسی اختلاف مردم است در موت و حیوة وی و سنت ایوب فرج است بعد از بلا و سنتی که از محمد است خروج است با شمشیر
در کتاب مذکور از ابن بشار او از مظفر بن احمد او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از حمزه بن حمران او از پدرش او از سعید بن جبیر روایت کرده او
گفته از سید عابدین علی بن الحسین ع شنیدم میفرمود در قائم سنتی است از نوح و ان طول عمر اوست در کتاب مذکور از دقاق و سنانی هر دو
ایشان از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از حمزه بن حمران مثل این را روایت کرده ایضا در کتاب مذکور از همدانی او از علی بن ابرهیم او از محمد بن
عیسی او از سلیمان بن داود او از ابو بصیر روایت کرده نیز بما خبر داده ابن عصام از کلینی او از قسم بن علا او از اسمعیل او از عاصم بن حمید بن مسلم او گفته
بخدمت امام جعفر ع داخل شدم در حالیکه اراده داشتم قائم ع را از انحضرت بپرسم ناگاه او سبقت کرده فرمود یا ابن مسلم بدرستیکه قائم ما
به پنج نفر از پیغمبران شباهت دارد ایشان یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد اند صلوات الله علیهم وجه شباهتش بیونس رجعت
اوست از غیبت با صفت جوانی بعد از کبر سن و وجه شباهت او بیوسف غیبت و پنهانی اوست از خواص و برادران خود و مشکل بودن
امر اوست بر پدرش یعقوب با اینکه مسافت ما بین او و پدرش نزدیک بود و شباهت وی بموسی بن عمران دوام خوف و طول غیبت و مخفی بودن
مولد او و غیبت ابتلاء اوست بسبب اذیت و خواری که بعد از او بایشان رسید تا وقتیکه خدا ابتدا اذن ظهور داد و او را نصرت داد
و مؤید گردانید بر دشمن غالب نماید و شباهت او بعیسی از راه اختلاف خلایق است در خصوص وی طائفه از ایشان گفتند که تا هنوز متولد نشده

شیخ صدوق

شیخ طوسی

طایفه دیگر گفتند که مرده است پاره گفتند که کشته شد و بدار کشیده شد و شباهتش برسول خدا و جدش محمد مصطفی اینست که با شمشیر خروج
میکند دشمنان خدا و رسول را و جبابره و طواغیت را میکشد و با شمشیر و رعب منصور و مؤید گردد هرگز رایتش رد نمیگردد از جمله علامات
خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی و صیحه است که در ماه رمضان از آسمان میرسد و منادی ندا میکند و نام پدرش ندا میکند در
کتاب کمال الدین از علی بن موسی او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از حسن بن علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او گفت از ابی جعفر
شنیدم میفرمود در صاحب این امر سنتی هست از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد است و سنتی که از موسی است آن
اینست که او خائف و منتظر است و سنتی که از عیسی است چیزهائیست که در خصوص عیسی گفته شد و سنتیکه از یوسف است تقیه و زندان
است و سنتی که از محمد است قیام اوست بطریقه محمد و بیان و آثار و اخبار و بیت بعد از آن شمشیر خود را هشت ماه حمایل کرده دشمنان
خدا را بکشد میکشد و خدا راضی شود آنگاه عرض کردم که چگونه میداند که خدا راضی شده فرمود خدا تع وقتیکه راضی شد آنگاه بدل
او رحم بر ایشان را القا میکند و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن محمد او از ابی عمرو لیثی او از محمد بن مسعود او از محمد بن علی قمی او از محمد بن یحیی او از
ابرهیم بن هاشم او از ابی احمد ازدی او از ضریس کناسی روایت کرده او گفت از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود در صاحب این امر سنتی است از
یوسف پسر کنیز سیاه که [illegible] مادرش بود خدا تع کار او را در یکشب اصلاح میکند محمد بن ابرهیم در تفسیر خود از ابن عقده او از
محمد بن مفضل و سعدان ابن اسحق و احمد بن حسن ایشان از ابن محبوب او از هشام بن سالم او از کناسی مثل این را روایت کرده در کتاب کمال
الدین از محمد بن علی بن حاتم او از احمد بن عیسی وشای بغدادی او از احمد بن طاهر او از محمد بن یحیی بن سهل او از علی بن حرث او از سعد بن منصور جواشنی
او از احمد بن علی بدیلی او از پدرش او از سدیر صیرفی روایت کرده او گفت من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت صادق ع مشرف گردیدیم
دیدیم که در روی خاک نشسته و در برش لباسی بود بیگریبان و آستینهای کوتاه و آثار مصیبت و حزنی هویدا میشد در حالیکه گریه میکرد مانند گریستن
زنیکه پسرش مرده باشد و حزن و اندوه از وجنات احوالش ظاهر میشود و اشک کاسه چشمهای او را پر کرده بود و این فقرات را میفرمود بیت
سیدی غیبتک نفت رقادی * وضیقت علی مهادی * واسرت منی راحة فؤادی * سیدی غیبتک اوصلت مصابی بفجائع الابد * وفقد الواحد
بعد الواحد بفناء الجمع والعدد * فما احس بدمعة ترقی من عینی * وانین یفتر من صدری عن دوارج الرزایا وسوالف البلایا الا مثل
لعینی عن غوائر اعظمها وافظعها وتراقی اشدها وانکرها ونوائب مخلوطة بغضبک ونوازل معجونة بسخطک حاصل معنی اینست ای سید
من غیبت تو خواب را از من گرفت و رختخوابها را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را اسیر کرد ای سید من غیبت تو مصیبتهای مرا با اندوه ابدی
و مصایبی که بسبب فقدان یکی بعد از دیگری است از جماعت و یاران من ملحق نمود پس اشک چشم و ناله سینه ام که بسبب مصائب و بلیات سابقه اند نگاه
نمیکنم مگر اینکه در پیش چشمم بزرگتر و شدیدتر از آنها متمثل میشود با علاوه مصایب و نوازلی که از جهت تو است سدیر گفته که از شدت حیرت عقل از
سر ما بدر رفت و دلهای ما از این امر هولناک پاره پاره گردید و گمان چنین نمودیم که مصیبت عظیمی با آنحضرت رو داده آنگاه عرض کردم که ای بهترین
خلایق خدا تع چشمهای تو را نگریاند از کدام حادثه اشک چشمت میریزد و کدام حالت تو را باین ماتم واداشته آنگاه آنحضرت آهی کشید که بسبب آن
شکم مبارکش منتفخ و خوفش بیشتر گردید و فرمود خبر باد بر شما بدرستیکه امروز وقت صبح بکتاب جفر نظر کردم و آن کتابیست که مشتمل است بعلم
مرگها و بلاها و علم چیزهائی که شده است و چیزهائیکه شدنی است تا روز قیامت و آنرا خدا تع بمحمد و ائمه ع بعد از آن منحصر گردانیده در آنکتاب دیدم
قائم ما متولد میشود و غیبت میکند و غیبتش طول میکشد و عمر او طولانی گردد و مؤمنین در آن زمان امتحان کرده میشوند و شکوک بسبب طول غیبتش بر
دلهای ایشان عارض گردد و بسیاری از ایشان از دین خود مرتد میشوند ربقه اسلام را از گردنهای خود خلع میکنند و حال آنکه خدا تع فرموده و کل انسان
الزمناه فی عنقه یعنی ربقه ولایت را بگردن هر انسان لازم کرده ایم بعد از ملاحظه اینها رقت مرا گرفت و اندوهها بر من مستولی گردید عرض کردم یا ابن
رسول الله ما را بگفتن بعضی چیزها که در این خصوص دانسته اکرام کن فرمود خدا تع در خصوص قائم ع ما سه چیز خواهد کرد که آنها را در خصوص سه
نفر انبیا کرده مولد او را مانند مولد موسی مقدر نمود و غیبتش را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مثل طول عمر نوح کرده بعد از آن طول عمر
خضر را دلیل بر طول عمر او کرد آنگاه عرض کردم اینها را که فرمودی بیان کن تا واضح شود فرمود وقتیکه فرعون مطلع گردید بر اینکه در دست کسی
سلطنت وی زایل خواهد شد آنگاه امر فرمود کاهنان را حاضر نمودند ایشان از نام و نسب موسی باو خبر دادند و گفتند که او از طائفه بنی اسرائیل
زیرا که فرعون شنید بشکافتن شکمهای زنان آبستن از بنی اسرائیل امر نمود تا اینکه از بیست هزار زیاده و از سی هزار کم طفل کشته شد و کشتن
موسی برای ایشان ممکن نشد زیرا که خدا تع او را محافظت نمود هم چنین است بنی امیه و بنی عباس وقتیکه دانستند که زوال دولت و سلطنت
ایشان بدست قائم ما خواهد شد با ما در افتادند و شمشیرها را برای قتل آل محمد ع و قطع نسل وی بطمع قتل قائم کشیدند و حال آنکه خدا تع ابا دارد از
اینکه امر خود را بظالمان کشف نماید تا وقتیکه نور خود را باتمام رساند هر چند که مشرکین از آن خوش ندارند و در خصوص عیسی یهود و نصاری
اتفاق کردند بر اینکه او کشته شده خدا تع ایشان را تکذیب نمود چنانکه فرمود وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم یعنی او را نکشتند و بر

در کتاب کمال الدین

محمد بن ابراهیم در تفسیر

لیتخلک

جفر

باب چیزهائی که از سنتهای انبیا با انحضرت ثابت است

دارش نکشیده اند لکن امر بر یهود و نصاری مشتبه گردید هم چنین است غیبت قائم ع زیرا که این امت غیبت او را انکار میکنند طایفه گویند که هنوز متولد
نشده و طایفه گویند که متولد شده و وفات یافته و بعضی گویند که امام یازدهم بی اولاد بوده و بعضی دیگر گویند عدد ائمه تا سیزده و بیشتر از آن
میرسد و بعضی گویند که روح قائم ع در هیکل دیگری سخن گوید بیان طول عمر نوح اینست وقتیکه از خدا تعالی طلب نزول عقوبت بر امت خود نمود
انگاه جبرئیل هفت دانه هسته نزد او آورد و گفت خدا تعالی میفرماید این قوم مخلوقات من و بندگان منند ایشانرا بصاعقه از صواعق خود هلاک
نمیکنم مگر بعد از تاکید دعوت و الزام حجت بر ایشان پس برگرد بسوی دعوت ایشان و ترا در مقابل آن ثواب خواهم داد و این هسته ها را بکار
وقتیکه روییدند و بحد کمال رسیدند و بار آور گردیدند انگاه ترا فرج و خلاصی خواهد شد و باین خبر مومنان را بشارت ده وقتیکه بعد از زمان
طولانی از درختها روییدند و شاخ و برگ و بار آوردند انگاه از خدا تعالی وعده فرج را مسئلت نمود حقتعالی او را دوباره مامور نمود که از هسته این
درختان بکارد و صبر نماید و طریقه سعی و تلاش را در دعوت امت و تاکید حجت بر ایشان پیش گیرد انگاه این حکم تازه را بطوائفی که ایمان آورده بودند
خبر داد سیصد نفر از ایشان مرتد گردیدند و گفتند اگر دعای نوح حق بود هر اینه وعده خدای وی خلاف نمیشد بعد از آن حقتعالی او را بکاشتن
هسته مرة اخری تا هفت مرتبه امر میکرد و از طوائف مومنین طائفه بطائفه مرتد میشدند تا اینکه از ایشان بعدد ما بین هفتاد و هشتاد نفر در
ایمان باقی ماندند انگاه خدا تعالی باو وحی فرستاد که الحال نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود از پیش چشمت برداشته گردید زیرا که حق واضح
شد و ایمان باز ماند کسانی که طینت ایشان خبیث بود و از کدورت صاف گردید اگر پیش از این کافران را هلاک میکردم و باقی میگذاشتم کسانی
را که مرتد گردیدند از طوایفی که ایمان آورده بودند هر اینه صادق نمیشد وعده سابق من که بمومنین قوم تو که توحید را خالص کرده و بنبوت چنگ
زده اند کرده بودم باینکه ایشان را در روی زمین باقی بگذارم ایشان را در دین ایشان تمکین دهم و خوف ایشان را بامن و اطمینان تبدیل نمایم
برای اینکه عبادت بازایل شدن شک از دلهای ایشان برای من خالص گردد چگونه میشد که طوائف مرتد شده را تمکین بدهم و خوف ایشان را بامنیت
تبدیل نمایم و ایشانرا در روی زمین باقی بگذارم و حال انکه ضعف یقین و خبث طینت و بدی باطن ایشان را میدانستم پس اگر بوی خلافت که
بعد از هلاک کافران بمومنین داده میشد بدماغشان میرسید هر اینه نفاق و کراهت دلهای ایشان محکم میشد و اظهار عداوت با مومنین
کردند پس تمکین در دین و انتشار امر ایمان در میان مومنین چگونه با وجود این فتنه ها جمع میشود پس کشتی را بوحی و اعانت ما بساز بعد از
اینها صادق ع فرمود چنین است حال قائم ع ایام غیبتش طول میکشد تا اینکه حق خالص و ایمان از کدر کذب صاف گردد زیرا که نسبت طول
انکسانی که از شیعه که طینت ایشان خبیث و از نفاق فساد شان در عهد مهدی ترسیده میشود از دین مرتد میشوند مفضل گوید عرض کردم
یابن رسول الله طایفه ناصبی گمان دارند این آیه که بر تمکین و برقراری دین و تبدیل خوف مومنین بر این دلالت دارد در شان ابوبکر و عمر و عثمان
و علی نازل است انحضرت فرمود خدا تعالی دلهای ناصبیان را هدایت نکند کدام وقت دینی که خدا و رسول آنرا پسندیده است بانتشار امت در
میان مومنین و زوال ترس از دلهای ایشان و برداشته شدن شک از سینه های ایشان در عهد این سه نفر و علی ع متمکن و برقرار گردید با اینکه
مسلمین مرتد گردیدند فتنها و دعواها برپا کردند بعد از آن صادق ع از راه تمثیل برای طول غیبت قائم ع تلاوت فرمود حتی اذا استیأس
الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حاصل مضمون اینست وقتیکه پیغمبران از هدایت یافتن امت مایوس گردیدند و گمان نمودند
که امت ایشان را تکذیب کردند انگاه یاری ما بایشان رسید و بیان حال خضر ع بدین نهج است که طولانی نمودن خدا تعالی عمر او را نه برای نبوتی بود که
باو داده شود و نه برای کتابی بود که باو نازل گردد و نه بجهة شریعتی بود که شرایع انبیاء گذشته را نسخ کند و نه برای امامت بود که دیگران باو اقتدا
نمایند و نه بجهت عبادتی بود که خدا براو واجب کرده اند بلکه در علم ازلی خدا تعالی قدر عمر قائم ع و قدر ایام غیبت او گذشته و دانست که بندگان
او طول عمر قائم ع را انکار خواهند کرد بنابرین عمر خضر را طولانی کرد تا اینکه بطول عمر او بر عمر قائم استدلال کرده شود و بسبب این حجت معاندین
ازما منقطع گردد تا اینکه خلق را بر خدا تعالی حجتی نباشد **شیخ طوسی** در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از ابی مفضل و از محمد بن شیبانی
و از علی بن حرث مثل این روایت کرده **در کتاب** کمال الدین از مظفر علوی و از ابن عیاش و از پدرش و از علی بن محمد بن شجاع و از محمد
عیسی و از یونس و از علی بن حمزه و از ابی بصیر روایت کرده و گفته صادق ع فرمود در صاحب این امر چند سنت است از سنتهای انبیا سنتی
از موسی بن عمران و سنتی از یوسف و سنتی از محمد ص سنتی که از موسی است خوف و انتظار است و سنتی که از عیسی است اینست که در حق او
گفته میشود چیزیکه در حق عیسی گفته اند و سنتی که از یوسف است پنهان نیست خدا تعالی میان او و خلق پرده کشیده که او را می بینند لیکن نمی
شناسند و سنتی که از محمد ص است اینست که بهدایت او راه میرود و در طریقه او رفتار مینماید و در کتاب مذکور از محمد بن علی بن بشار و از
مظفر بن احمد و از اسدی و از برمکی و از حسن محمد بن صالح بزاز روایت کرده و گفته از امام حسن عسکری ع شنیدم میفرمود پسر من و
قائم بعد از من او است کسیکه سنتهای انبیاء که طول عمر و غیبت باشد در او جاری میشوند و از طول مدت غیبت بدلها قساوت
غالب گردد و در اعتقاد نمودن بانحضرت ثابت نمیشود مگر کسیکه خدا ایمان را در دل او نوشته و او را بروح ایمان موید کرده اند

شیخ طوسی ره

در کتاب کمال الدین

باب اخبار معمرین

شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابوبصیر روایت کرده و او از ابی جعفر ع که آنحضرت فرمود در قائم ع شباهتی است بیوسف ع عرض کردم از چه جهت
فرمود از غیبت و حیرت شیخ طوسی در کتاب مذکور گفته که پارهٔ اخبار متضمن اینست که صاحب زمان میمیرد بعد زنده میشود مثل حدیث
که فضل بن شاذان از موسی بن سعدان او از عبد الله بن قاسم حضرمی او از ابی سعید خراسانی روایت کرده و گفته بخدمت صادق ع عرض کردم بچه سبب
قائم ع بقائم مینامند فرمود زیرا که قیام میکند بعد از آنکه میمیرد بامر بزرگی قیام مینماید محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری او از پدرش او از
یعقوب بن یزید او از علی بن حکم او از حماد بن عثمان او از ابی بصیر روایت کرده و گفته از ابی جعفر شنیدم میفرمود مثل امر ما در کتاب مثل صاحب
حمار است که خدا بمیرانید او را صد سال بعد از آن زنده اش کرد و ایضا از شخصی او از پدرش او از جعفر بن محمد کوفی او از اسحق بن محمد او
از قسم بن ربیع او از علی بن خطاب او از مؤذن مسجد احمر روایت کرده و گفته از صادق ع پرسیدم آیا در کتاب خدا امر قائم را مثلی هست فرمود
آری آیهٔ صاحب حمار است اماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی خدا بمیرانید صاحب حمار را صد سال مرده کردانید بعد از آن زنده نمود فضل بن
شاذان از ابی نجران او از محمد بن فضیل از حماد بن عبد الکریم روایت کرده و گفته صادق ع فرمود بدرستیکه در وقتیکه قائم ع قیام کند خلائق
گویند از کجا قیام نمود و حال آنکه بسیار وقتی است که استخوانهای وی پوسیده شده پس همه این اخبار دلالت دارند باینکه قائم ع میمیرد بعد زنده
کردانند و اولی و اقرب در مقام تاویل آنها اینست که مراد از موت ذکر اوست یعنی خلایق از ذکر او خاموش و نامش از خاطر ایشان فراموش
کردد یا اینست که اکثر خلق اعتقاد میکنند باینکه استخوانهای او پوسیده بعد از آن خدا بعث او را ظاهر کرداند چنانکه صاحب حمار را
بعد از موت حقیقی ظاهر کردانید و این وجه در تاویل این اخبار دور نیست علاوه براین اینها اخبار آحادند افاده علم نمیکنند و بسبب
اینها از اعتقادی که عقول بان دلالت کرده و اعتبار صحیح ما را ببوی آن کشیده و باخبار متواتره هم که بیشتر ذکر کردیم قوت پذیرفته عدول
نمیتوان کرد بلکه لازم است که در این اخبار توقف نمائیم و باعتقادی که معلوم ما کردیده تمسک نمائیم و حال آنکه تاویل اینها بعد از آن
و صحت اینها را قبول کنیم چنانکه در تاویل نظایر اینها داب و عادت بدین نهج است **باب ذکر اخبار معمرین** برای دفع استبعاد
مخالفین طول غیبت قائم را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گفته خبر داد بما عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب سجزی از محمد بن مسلم
رقی و علی بن حسن بن جنگاء لائکی ایشان گفته اند در سال سیصد و نه از هجرت گذشته در مکه معظمه مردی را از اهل مغرب دیدیم با جماعتی
از اصحاب حدیث که در موسم حج آنجا بودند نزد او رفتیم دیدیم که او مردیست موهای سر و ریش او سیاه کویا که او خیکیست کهنه در
نزد او از اولادش و مشایخ اهل بلدش جماعتی بودند ایشان گفتند ما از اهل دورترین شهرهای مغرب هستیم که در نزدیکی باهرهٔ علیا
میباشد و این مشایخ شهادت نمودند که ما از پدران خود شنیده ایم که ایشان از آباء و اجداد خودشان حکایت نموده اند که ایشان این شیخ
که معروف بابی الدنیای معمر است دیده اند و نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید است و او خودش گوید که من همدانی هستم و اصل
من از صعید یمن است آنگاه باو گفتیم که آیا علی بن ابیطالب را دیده او چشمهای خود را باز کرد در حالیکه ابروهای وی چشمهای او را پوشیده بودند و گفت
با این چشمها آنحضرت را دیده ام من خدمتکار او بودم و در دعوای صفین در خدمت او بودم و این جراحتی که بر سر من رسیده است از صدمهٔ
اسب اوست و اثر جراحت را در ابروی راستش بما نمود و این جماعت که نزد او بودند از مشایخ و اولاد او بطول عمرش شهادت دادند و گفتند
از وقتیکه متولد شده ایم او را باین حالت دیده ایم همچنین از آباء و اجداد هم احوال وی را باین نهج شنیده ایم بعد از آن ما سر سخن وا کردیم
قصهٔ او را و سبب طول عمرش را پرسیدیم ناگاه او را با عقل و ادراک یافتیم هرچه باو گفته میشد میفهمید و تعقل و ادراک آن میکرد جواب میداد پس
نقل نمود که پدرم بکتابهای گذشتگان نظر کرده آنها را خوانده بود و در آنها ذکر نهر آب حیوان را و اینکه آن در ظلمات است هر که از
آن بیاشامد عمرش طولانی کردد بنظر در آورده بود آنگاه کثرت حرص او را واداشت که بظلمات رود پس توشه برداشت و بار کرد و مرا هم
با خود برد و ده نفر شتر بزرگ نه ساله که قوت آن بیشتر میباشد با چند نفر شتر شیردار و چند مشک آب با ما برداشت و من در آنوقت در حدود سیزده
سالگی بودم پس رفتیم تا بظلمات رسیدیم بقدر شش شبانروز راه رفتیم راه رفتن در روز بود زیرا که در آن روشنائی کمی بود آنگاه در
ما بین کوهها و تپه ها و بیابانها منزل نمودیم و پدرم در کتابها دیده بود که مجرای آب حیوان در این مکان است چند روز در آنجا ماندیم تا آنکه آبی که با خود برده
بودیم بر شتران خورانیدیم تمام شد اگر شتران ما شیر نمیدادند هر آینه از تشنگی تلف میشدیم پدرم در این سرزمین پی طلب آب حیوان میکشت و
و بما امر میکرد که آتش روشن بکنیم برای اینکه در وقت مراجعت به نزد ما راه پیدا کند بقدر پنج روز در این بقعه ماندیم پدرم پی نهر میکشت و
نمیکرد بعد از آنکه مایوس کردید از بیم تلف بمراجعت عزم نمود زیرا که آب و توشه تمام شده بود و خدمتکاران که با ما بودند از خوف تلف در
خصوص مراجعت بپدرم اصرار نمودند در این اثنا وقتی من از منزل برای حاجتی برخواستم و بقدر انداختن یک تیر از آنجا دور شدم ناگاه بجوی آبی
رسیدم که رنگش سفید و طعمش لذیذ و شیرین بود آن نه بسیار بزرگ بود و نه بسیار کوچک با ملایمت و هموار جاری میکردید نزدیک رفتم با
دست خود دو دفعه یا سه دفعه از آن برداشتم و خوردم دیدم که شیرین و سرد و لذیذ است من بسرعت بمنزل برگشتم و بخدمتکاران خود مژده

شیخ طوسی

اخبار معمرین

شیخ صدوق

و اولاد و اولادش

باب اخبار معمرین

دادم کہ مرا آب حیوان را پیدا کردم ایشان همه مشکها را که داشتیم بر داشتند تا که آنها را پر کنند در آنحال من از کثرت سرور کرم ندانستم که پدرم در طلب همراست پس بار رفتیم ساعتی کشتیم دیگر آنرا نیافتیم و خدمتکاران مرا تکذیب کردند و قتیکه بمنزل برگشتیم و پدرم هم برگشت قصه را با او گفتم او گفت همه این زحمت و مشقت را که کشیدم برای این آب بود خدا آنرا بمن روزی نکرد و ترا نصیب کرد اینه بعد از این عمر تو طولانی کرد محمد بکر از دنیا منتسب شود بعد از آن بیان کرد دیدم بوطن خود برگشتیم پدرم چند سالی بعد از این مقدمه عمر نمود بعد از آن وفات کرد و قتیکه سن من بنزدیکی سی سال رسید و خبر وفات پیغمبر و خلیفه اول و ثانی بما رسید آنگاه در آخر ایام خلافت عثمان بعزم حج در آمدم و در میان اصحاب پیغمبر و لم یعلی بن ابیطالب مایل کردید پس انجا ماندم و خدمت او را کردم و با او در دعواها حاضر بودم این جراحت در دعوای صفین از اسب علی ع بسر من رسید در خدمت انحضرت بودم تا وقتیکه بدار البقا تشریف بردند بعد از آن اولاد و حرمهای او اصرار و الحاح نمودند که در خدمت ایشان بمانم قبول نکردم بوطن خود برگشتم و در ایام خلافت بنی مروان بعزم حج در آمدم باز با اهل بلد خود برگشتم از انوقت تا حال سفر نکرده بودم مگر اینکه سلاطین بلاد مغرب خبر طول عمر من می رسید ایشان مرا احضار میکردند تا اینکه مرا ببینند و از سبب طول عمر من و چیزها که دیده ام بپرسند آرزو داشتم و خواهش میکردم که بار دیگر هم حج کرده باشم تا اینکه این اولاد و انصار من که می بینید مرا بر داشتند باین مکان آوردند و او گوید انشیخ ذکر نمود که دندانهای من دو مرتبه یا سه مرتبه افتاده اند باز آمده اند بعد از اینها از او خواهش کردیم که خبر دهد بما چیزها را که از امیر المؤمنین ع شنیده گفت در وقتیکه در خدمت انحضرت بودم مرا حرص و همت در طلب علم نبود و صحابه هم در خدمت او بسیار بودند و از میل و محبتم با او مرا سوای خدمت او مشغول نکردید بدم چیزیکه یاد دارم از آنهای که از انحضرت شنیده ام انرا بسیاری از علمای مغرب و مصر و حجاز از من شنیده اند و ایشان همه منقرض کردیده و وفات شده اند و این اولاد و اهل بلد من انرا نوشته اند انگاه نسخه را آوردند شیخ انرا از روی خط آن میخواند که خبر داد بما ابو الحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مرة مؤید همدانی معروف بابی الدنیای معمر مغربی رضی الله عنه که خبر داد بما علی بن ابیطالب ع انحضرت گفت که رسول خدا فرمود هر که اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و خبر داد بما ابو الدنیای معمر که علی بن ابیطالب بمن خبر داد و گفت رسول خدا فرمود هر که اعانت دل شکسته نماید خدا ابنه ده حسنه برای وی مینویسد و ده سیئه او را محو میکند و ده درجه مرتبه او را بلند کرداند بعد از آن علی ع گفت رسول خدا فرمود هر که سعی کند در حاجت برادر مسلم خود که صلاح او و رضای خدا در آن باشد کویا هزار سال عبادت خدا را کرده بلطرفة برا و معصیت ننموده و خبر داد بما ابو الدنیای معمر مغربی که از علی بن ابیطالب شنیدم میفرمود که تشنگی شدیدی به پیغمبر خدا در حالی که در منزل فاطمه بود انگاه بمن فرمود یا علی خوان نزد من بیار من نزدیک خوان رفتم دیدم که نان و گوشت بریان شده در آن هست ابو الدنیای معمر بما خبر داد که از علی بن ابیطالب ع شنید میفرمود که در دعوای خیبر بیست و پنج تا زخم برداشتم بعد از آن نزد رسول خدا آمدم وقتیکه حال مرا چنان دید بگریست از اشک چشمش بجراحات من مالید و در همان ساعت راحت کردیدم خبر داد بما ابو الدنیا که علی بن ابیطالب بمن خبر داد و گفت که رسول خدا فرمود هر که سوره قل هو الله احد را یکبار بخواند بمنزله اینست که ثلث قران را خوانده و هر که سه بار بخواند مانند اینست که تمام قران را خوانده است ابو الدنیا بما خبر داد که علی بن ابیطالب ع شنیدم میگفت که رسول خدا فرمود من در وقتیکه گوسفند میچرانیدم ناگاه در سر راه گرگی دیدم و با و گفتم در این چه میکنی او گفت تو در این مکان چه میکنی گفتم گوسفند میچرانم گفت این راه هست بگذر من گوسفندها را راندم و قتیکه گرگ بوسط گله رسید ناگاه دیدم که یک گوسفند را گرفت و از آنرا کشت من برگشتم از پی سر گرگ رفتم سرش را بریدم و در دست خود نگه داشتم و شروع کردم براندن گوسفندان قدری راه رفتم ناگاه جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را دیدم و قتیکه مرا دیدند گفتند این محمد است خدا برکات خود را با او نازل میکرداند انگاه مرا بر داشتند و خوابانیدند و بچاقو شکم را شکافتند شکم را پاره کردند قلب مرا از جای خود در آوردند و توی شکمم را با آب سرد که توی شیشه با ایشان بود شستند تا اینکه از خون پاک کردید بعد از آن قلب مرا بر کردانیدند و در جای خود گذاشتند و دستهای خود شان را بر شکم من کشیدند ناگاه باذن خدا جراحت شکم ملتئم کردید و هر گز درد جراحت را ادراک ننمودم بعد از آن فرمود از انجا بنزد دایه ام حلیمه سعدیه آمدم از من پرسید که گوسفندان در کجا ماندند من ماجرا را نقل نمودم گفت برود در بهشت مرتبه بلندی برای تو خواهد بود خبر داد بما **ابو سعید** عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب که ابو بکر محمد بن فتح مرکنی و ابو الحسن علی بن حسن لاانکی ذکر نمودند که وقتیکه خبر ابو الدنیا بوالی مکه رسید با و متعرض کردید و گفت تو را باید ببغداد نزد معتقد ببرم زیرا که اگر نبرم میترسم که از من مواخذه کند انگاه حجاج از والی خواهش نمودند که ابو الدنیا را معاف دارید و او را ببغداد نبرید زیرا که ضعف پیری او را مستولی کردیده او خواهش حاجیان را قبول نمود ابو سعید گوید اگر در این سال بموسم حج حاضر می شدم ابو الدنیا را میدیدم و خبر او در بلاد شیوع و شهرت بهم رسانید و این احادیث را اهل مصر و شام و بغداد و سایر بلاد که در انسال بموسم حج حاضر بودند از او شنیدند و نوشتند و خبر داد بمن ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع در اثنای اخبار دیگر در خصوص آنها بمن اجازه داده و صحت آنها نزد من ثابت کردیده و این حدیث در نزد من بروایت شریف ابی عبد الله

دوم دادکر سنکی

هر که دو بار بخواند دو ثلث قران را خوانده

ابو سعید گوید

باب اخبار معمرین

محمد بن حسن بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بمقام صحت رسیده او گفت در سال سیصد و سیزده
از هجرت که تشنه بعزم حج در آمدیم و در آنسال نصر قشوری مصاحب مقتدر بالله با عبد الرحمن بن حمدان که کنیتش ابی الهیجا بوده حج کردند پس در ماه
ذیقعده داخل مدینه رسول اکرم گردیدیم آنگاه بقافله مصر رسیدیم و ابو بکر محمد بن علی مادرائی و با مردی از اهل مغرب در آن قافله دیدیم در
آنحال مذکور کردید که این مرد رسول خدا را دیده آنگاه مردم بر او ازدحام نمودند و با او مصافحه میکردند نزدیک بود که از کثرت ازدحام هلاک
گردد آنگاه عم من ابو القاسم طاهر بن یحیی بخوانان و غلامان خود امر نمود که مردم را از دور کنند ایشان مردم را از او دور نمودند و او را بدار
و بخانه ابی سهل لطفی که عم من در آنجا منزل کرده بود داخل نمودند بعد از آن مردم را صدا کردند که داخل شوید ایشان هم داخل شدند و با آن مرد
پنج نفر مرد بودند چنان مذکور شد که ایشان اولاد و اولاد اولاد او بودند و میان ایشان پیر مردی بود که سنش در ما بین هشتاد و نود بود
او را از آن مرد پرسیدیم که این کیست گفت پسر پسر من است و مرد دیگر در میان ایشان بود که هفتاد سال داشت گفت این هم پسر پسر من است
و دو نفر بودند که شصت یا پنجاه سال داشتند و یکنفر دیگر بود که هفده سال داشت گفت که این پسر پسر من است و با امرد کوچکتر از او در میان
شان نبود امرد چنان بود که هر که او را میدید میگفت که سی سال یا چهل دارد سر و ریشش سیاه لاغر و میانه قد و موی عارضش کم و بکوتهی
نزدیکتر **ابو محمد** علوی گفته که خبر داد بما این مرد مغربی که نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید است جمیع اخبار را که از لفظ وی شنیده
بود و نوشته گفت دیدیم که موی لب زیرینش در حال گرسنگی سفید میگردد و بعد از سیری طعام باز سیاه میشد **ابو محمد** علوی گفته اگر این
حکایات را اشراف مدینه و حجاز و بغداد و غیر ایشان نقل نمیکردند من هم آنها را باحدی خبر نمیدادم زیرا که از تکذیب مردم مترسیدم و شنیدم
من اینها را در مدینه بود و در مکه هم در خانه که مشهور و معروف است که خانه علی بن عیسی جراح است و در خانه نشوی او و خانه مادرائی و خانه ابی الهیجا هم
شنیدم و نیز از او شنیدم در منی و بعد از مراجعت از حج در مکه در خانه مادرائی که در نزدیکی باب صفا است نیز شنیدم قشوری اراده نمود
که با اولادش ببغداد نزد مقتدر بالله برد فقهاء مکه نزد وی آمدند و گفتند که خدا تو را مؤید کرداند ما در اخبار رسیده ایم وقتیکه معمر مغربی
داخل مدینه السلام یعنی بغداد گردید فتنه در آنجا واقع شود و خراب گردد و سلطنت اهل میشود پس او را ببغداد مبر و بمغرب برگردان آنگاه ما احوال
آنمرد را از مشایخ اهل مغرب و اهل مصر پرسیدیم گفتند ما همیشه از پدران و مشایخ خود میشنیدیم نام او و نام بلده او را که طنجه باشد ذکر میکنند
و ذکر نمودند او باره احادیث بما نقل میکرد و من آنها را در همین کتاب ذکر نمودم **ابو محمد** علوی گفته که این شیخ یعنی علی بن عثمان مغربی ابتدا
بیرون آمدن خود را از بلدش که حضر موت است بما خبر داد که پدر و عم من بعزم حج و زیارت پیغمبر در آمدند و مرا هم با خود بر داشتند قبل از حضر موت
بیرون آمدیم و چند روز راه رفتیم بعد از آن راه را گم کردیم و سه شبانه روز از راه دور افتادیم و ما در آنحال بودیم ناگاه بمیان کوههای
که آنها را رمل عالج میگویند و منتصل هر یک صحرای ارم است افتادیم و در این مکان میگشتیم ناگاه اثر پای دراز بنظر ما رسید پس شروع کرده پی آن اثر
میرفتیم تا اینکه بر بنای بلندی رسیدیم دو نفر مردی در آنجا دیدیم که بر سر چشمه یا چاهی نشسته اند وقتیکه ما را دیدند یکی از ایشان برخواست دلوی
برداشت پس از آنجاه یا چشمه بیرون آورد و بما استقبال نمود و دلو را به پدرم داد پدرم نخورد و گفت امشب را در سر این آب منزل میکنیم و وقت
افطار انشاء الله با آن افطار میکنیم بعد از آن دلو را نزد عم برد او نیز مثل این سخن را گفت بعد از آن بمن داد و گفت بخور من خوردم او گفت گوارا
باد تو را بدرستیکه بزودی بخدمت علی بن ابیطالب خواهی رسید و این حکایت با و خبر ده و بگو خضر و الیاس بر تو سلام میرسانند و عمر
طولانی خواهی شد تا اینکه بمهدی و عیسی بن مریم ملاقات میکنی وقتیکه ایشان را یافتی سلام ما را بایشان برسان بعد از آن گفتند که این دو نفر چه
نسبت دارند با تو گفتم یکی پدرم است دیگری عمم گفتند عم تو میمیرد و بمکه نمیرسد و پدرت بانجا میرسد بعد از آن پدرت وفات مییابد و عمر تو طولانی
گردد و شما رسول خدا را نخواهید دید زیرا که اجلش نزدیک گردیده بعد از آنکه اینها را گفتند از پیش ما در رفتند بخدا سوگند یاد میکنم که
من ندانستم که بکجا رفتند باسمان عروج نمودند و یا بزمین فرو رفتند هر چه نگاه کردیم اثری از ایشان نیافتیم و آن آب را هم ندیدیم پس تعجب کرده
و براه افتادیم تا اینکه بنجران رسیدیم در آنجا عمم ناخوش گشت و برحمت ایزدی پیوست من با پدرم حج را تمام کردیم بعد از آن بمدینه رفتیم
پدرم در آنجا ناخوش گشت و برحمت ایزدی پیوست و در خصوص من بعلی بن ابیطالب وصیت کرد آنحضرت مرا در پیش خود نگاه داشت در
خدمت آنحضرت در ایام خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و خلافت خود آنحضرت بودم تا اینکه ابن ملجم ملعون او را شهید نمود بعد از اینها نقل
نمود که وقتیکه عثمان بن عفان را در خانه خود محاصره نمودند آنگاه مرا طلبیده مکتوبی با شتر تندرو بمن داد و گفت این شتر را سوار شو و این مکتوب
را بعلی بن ابیطالب برسان آنحضرت در آنوقت در جائی که ینبع میگفتند در سر اموال و اراضی خود بود آنگاه مکتوب را گرفته براه افتادم تا اینکه
رسیدم بجائی که از آنجا جدار ابی عبایه گویند در آنجا صدای قرائت قران شنیدم ناگاه دیدم که علی بن ابیطالب از ینبع تشریف میاورد و این آیه را
تلاوت میفرمود افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون حاصل معنی اینکه آیا گمان دارید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بجانب ما نخواهید بر
گشت وقتیکه آنحضرت مرا دید فرمود یا ابا الدنیا چه خبر هست در نزد تو گفتم مکتوب عثمان نزد من است گرفت و خواند ناگاه این بیت در آنجا نوشته

باب اخبار معمرین

فان کنت ماکولا فکن انت آکلی * والا فادرکنی ولما امزق * حاصل معنی اینکه اگر من چیز خوردنی باشم خورنده من تو باش یعنی اگر مستحق قتل باشم تو مرا
بکش واگر مستحق نباشم مرا دریاب پیش از آنکه پاره پاره کرده شوم بعد از آنکه مکتوب آخوند مرا بود داشت در ساعتی که عثمان را کشتند بمدینه
رسید و بباغ بنی نجار تشریف برد و چونکه مردم مکان او را دانستند بنزد وی دویدند و پیش از آمدن آنحضرت عزم نموده بودند که بطلحه
ابن عبدالله بیعت کنند و چونکه آنحضرت را دیدند آنگاه دور او را بالای هم بکردند مانند گله گوسفند در حالی که گرگ بآن حمله کند پس اول
طلحه با آنحضرت بیعت نمود بعد از او زبیر بعد از ایشان مهاجر و انصار بیعت کردند من در نزد آنحضرت ماندم خدمت او را میکردم و با او
در دعوای جمل و صفین حاضر گردیدم در میان دو صف در سمت راست او ایستاده بودم ناگاه تازیانه از دست او افتاد من خود را پائیدم بعضی
اینکه آن را بردارم و بدهم جلو اسب آنحضرت هم آهنی بود نازک و تیز آنگاه اسب و سرش را بالا کرده بر سر من خورد و این جراحت در سر
من از آن حادثه گردید در آن حال قدری از آب دهانش بآن جراحت مالید و قدری از خاک برداشت و بر آن گذاشت بخدا سوگند یاد میکنم که
الم و درد آن را ادراک ننمودم بعد از آن در خدمت آنحضرت بودم تا اینکه شهید گردید بعد از او در خدمت امام حسن ع در دعوای ساباط
مدائن بودم و او را ضربتی رسید بعد از آن در مدینه خدمت او را میکردم تا وقتیکه امام حسن ع مسموم گردید
و وفات نمود او را جعده دختر اشعث بن قیس کندی بمکر پنهان معاویه مسموم نمود بعد از او با امام حسین ع بیرون آمدم تا اینکه آنحضرت
بکربلا رسید و شهید گردید بعد از او بنی امیه ترسیده فرار نمودم والحال در مغرب زمین نشسته انتظار خروج مهدی و عیسی بن مریم را
میکشم **ابو محمد علوی** گوید که امری عجیب از این شیخ دیدم در حالی که در خانه عمم طاهر بن یحیی از احادیث عجیبه نقل میکرد و آن اینست که
بموهای لب زیرینش نگاه کردم دیدم که سرخ است بعد از آن سفید گردید و چونکه این را دیدم شروع نموده باو نگاه میکردم زیراکه در سر و
ریش و موهای لب زیرینش سفیدی نبود آنگاه بنگاه کردن من نگاهی کرد و گفت چه فکر میکنید بدرستیکه در وقت گرسنگی این موها سفید
شوند و چونکه از طعام سیر گردیدم بسیاهی خود عود میکنند پس آنگاه عمم من طعام طلبید سه خوانچه طعام از خانه بیرون آوردند یکی را از
آنها پیش شیخ گذاشتند من هم از کسانی بودم که در سر آن نشسته بودند میخوردند و دو خوان دیگر را در وسط مجلس گذاشتند عمم بحضار
گفت که شما را بحق خود قسم میدهم هر آینه از طعام من بخورید و از آن محروم نشوید پس پاره خوردند و پاره دیگر میل نکردند عمم در سمت
راست شیخ نشست هم میخورد و هم از طعام بر پیش شیخ میگذاشت و او مانند خوردن جوانان میخورد و من بموهای لب زیرینش نگاه میکردم
میدیدم که آنها بتدریج سیاه میشود تا وقتیکه بسیاهی اول عود نمودند آنگاه از طعام سیر گردید و بما خبر داد که علی بن ابیطالب ع بمن خبر داد
که رسول خدا فرمود هر که اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته

حکایت

عبید بن شریه جرهمی خبر داد بما ابو سعید عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب شجری گفت که در کتاب برادرم ابو الحسن که بخط خود نوشته دیدم که
ذکر نموده که شنیدم از بعضی از اهل علم که عبید بن شریه جرهمی که معروف و مشهور است سیصد و پنجاه سال عمر نمود و رسول خدا را در
یافت و بعد از وفات آنحضرت زنده بود تا اینکه در ایام سلطنت معاویه نزد وی آمد معاویه باو گفت یا عبید از چیزهائیکه دیده و شنیده بمن خبر ده
و که ها را دیده و روزگار را چگونه بنظر آورده گفت اینکه روزگار است شبی از آن بر شب دیگر و روز برابر روز دیگر شبیه دیدم آنکه متولد شد
متولد میشود آنکه مرد نیست میمیرد و هیچ اهل زمانه را ندیدم مگر اینکه زمان خود شان را مذمت میکردند و دیدم کسی را که هزار سال زیسته
از من عمر کرده بود او بمن خبر داد از کسیکه دو هزار سال بیشتر از او عمر نموده و آنچه که شنیده ام اینست که خبر داد بمن پادشاهی از پادشاهان
که بعضی از سلاطین تا لغز که نامش ذو شرح بوده در ابتدای جوانی بسلطنت رسیده بود حسن سلوک و حسن سیرت را با اهل مملکت داشت
و سخی و مطاع بود نسبت بایشان هفتصد سال بر ایشان سلطنت نمود اکثر اوقات با خاصگان خود بعزم شکار و تفرج بیرون میرفت
روزی در بعضی جایهای متفرج میگشت ناگاه دو ماری دید یکی سفید و دیگری سیاه باهم دیگر میجنگند در حالیکه مار سیاه بسفید غلبه
کرده نزدیک است که او را بکشد آنگاه پادشاه امر نمود مار سیاه را کشتند و سفید را برداشتند تا بچشمه رسیدند که در میان آن درخت بود
آنگاه امر کرد قدری آب بر آن مار پاشیدند و قدری هم خوراندند تا اینکه بحال آمد بعد از آن او را رها کردند در رفت پادشاه در شکارگاه
روز را بسر برد وقتیکه شب شد و بمنزل خود برگشت و در تخت خود نشست در جائیکه دربان و غیر او باینجا راه نداشتند آنگاه دید که در دم
جوانی با جمال و خوش لباس ایستاده باو سلام کرد پادشاه از او در غضب شد و گفت تو کیستی و تو را که اذن داد که داخل شدی بجائیکه دربان
و غیر او باینجا راه نداشتند و گفت ای پادشاه تشویش مکن بدرستیکه من از بنی نوع انسان نیستم بلکه از طایفه جنیم آمده ام عوض خوبیرا که بمن کردی
تو بدهم پادشاه گفت که خوبی من در حق تو چیست گفت همان که امروز زنده ام کردی و مار سیاه را کشتی و مرا از او خلاص نمودی او غلام
ما بود چند نفر را از اهل بیت ما کشته بود هر وقت که یکی را از ما تنها میدید میکشت پس تو دشمن مرا کشتی و مرا احیا کردی آمدم که اجر تو را هم بدهم
بعد از آن گفت ما جن هستیم نه جن پادشاه گفت فرق ما بین جن و جن چیست راوی گوید حکایت در اینجا قطع گردید بود برای آنکه برادرم تمام آن را ننوشته بود

ابو محمد گوید

ندیدم

باب اخبار معمرین

حکایت ربیع بن ضبع فزاری خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب او گفت که خبر داد بما احمد بن محمد ورّاق او گفت خبر داد بما محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی همه
اخبار و کتابها خود را که تصنیف نموده بود و در میان آن اخبار دیدم که ذکر کرده بود در وقتیکه خلایق نزد عبد الملک بن مروان میآمدند و در
میان ایشان ربیع بن ضبع فزاری هم که از جملهٔ معمرین روزگار بود آمد و با او بود پسر پسرش وهب بن عبد الله بن ربیع که پیر بود فانی ابروهای وی بر روی
چشمها نش افتاده انها را با دستمالی بسته و وقتیکه دربان او را بداد دخول داد و وقتیکه داخل کرد بدو حال لیکه با عصا راه میرفت و قامت
خود را بر تکیه کردن بعصا راست میکرد و ریشش برابر زانوهایش افتاده بود راوی گوید وقتیکه عبد الملک او را بدید لش با و رقّت کرد با
گفت بنشین او گفت چگونه می نشیند کسیکه جدّ من در دم در ایستاده گفت با تو از اولاد ربیع بن ضبع هستی گفت من وهب بن عبد الله بن ربیع
عبد الملک بدربان گفت که برو و ربیع را بیاور او بیرون رفت ربیع را نشناخت و صدا کرد که ربیع در کجاست انگاه ربیع گفت که من ربیع هستم پس
برخواست با سرعت نزد عبد الملک آمد و سلام کرد او گفت سوگند بجان پدران یاد میکنم هر اینه این پیرمرد از نوادهٔ خود وهب جوان تر است
بعد از ان با او گفت که یا ربیع از چیزهای که در عمر خود دیده بما خبر ده او گفت منم کسیکه این دو بیت را گفته ها انا ذا امل الخلود وقد ؛ ادرک عمری
ومولدی حجرا ؛ اما امرؤ القیس قد سمعت به ؛ هیهات هیهات طال ذا عمرا ؛ حاصل معنی اینکه آگاه باشید من کسی هستم که طول عمر و زندگانی
را ارزو میکنم و حال انکه دریافت عمر و مولد من حجر را که پدر امرء القیس بود در یافت آگاه باش بدرستیکه امرء القیس را شنیده بعد از زمان و بانجا
زمان طولانی گذشته دور است اینکه طول عمر را آرزو نمایم زیرا که این عمر طولانی است عبد الملک گفت این شعرها را از تو بمن در حالی که طفل
بودم نقل کرده اند بعد از ان ربیع گفت که این بیت را هم گفته ام ؛ اذا عاش الفتی مائتین عاما ؛ فقد ذهب اللذاذة والغناء ؛ حاصل مضمون بیت
هرکه دویست سال عمر کند اداراک لذّت و مال داری از او در رود عبد الملک گفت اینرا که هم در طفولیت از تو بمن نقل کردند بعد از ان گفت
یا ربیع تورا بخت نیکو و حظّ عظیم هست عمر خود را بمن بیان کن گفت دویست در ایام فترت ما بین عیسی و محمد ۳ و صد و بیست سال در جاهلیت
و شصت سال در اسلام عمر نمودم عبد الملک گفت انانرا از جوانان قریش که نامهاشان یکیست خبر ده گفت هر کدام را که میخواهی بپرس گفت از عبد الله
بن عباس بمن خبر ده گفت او صاحب علم و حلم و عطا بود و ظرفی که در ان طعام ضیافت میداد بزرگ و کلفت بود یعنی در وقت مهمانی طعام
فراوان میداد گفت از عبد الله بن عمر بمن خبر ده گفت صاحب علم و حلم و احسان بود غیظ را فرو میبرد و از ظلم دور میبود زید بعد از ان
ان گفت از عبد الله بن جعفر خبر ده گفت او مانند ریحانه بود خوش بو و ملایمت و نرمی داشت ضررش بر مسلمانان کم میرسید بعد از ان
گفت از عبد الله بن زبیر خبر ده گفت مانند کوه سنگی بود که سنگهای سخت از ان فرو میریختند انگاه عبد الملک گفت لله درک چگونه بر
احوال ایشان اطلاع یافتی گفت هم سایگی با ایشان کردم و ایشانرا بسیار امتحان نمودم **حکایت** شق نام کاهن خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب
او گفت خبر داد بما ابو طیب احمد بن محمد بن ورّاق او گفت خبر داد بما محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی او گفت خبر داد بما احمد بن عیسی ابو
بشیر عقلی او از ابی حیصر او از ابن کلبی او از پدرش او گفت از مشایخ طایفه بجیله که در بزرگی و خوش صورتی ایشان را کسی نندیده بود می
شنیدم میگفتند که شق کاهن سیصد سال زندگانی نمود و وقتیکه حال احتضارش رسید قوم او نزد وی جمع شدند با و گفتند ما
وصیتی بکن تا بدانیم که اگر در وقتی روزگار ترا مفقود کرداند ما بچه رفتار کنیم او گفت تواصلوا ولا تقاطعوا ولا تدابروا واوصلوا
الارحام واحفظوا الذمام وسودوا الحکیم واجلوا الکریم ووقروا الشیبة واذلوا اللئیم وتجنبوا الهزل فی مواضع الجدّ ولا تکدروا الانعام
بالمنّ واعفوا اذا قدرتم وهادنوا اذا عجزتم واحسنوا اذا کوبدتم واسمعوا من مشایخکم واستبقوا دواعی الصلاح عند واخر العداوة
فان البلوغ الغایة فی الندامة جرح بطیء الاندمال وایاکم والطعن فی الانسان ولا تتفحصوا عن مساویکم ولا تودعوا عقائلکم غیر مساویکم
فانها وصمة فادحة وقضاة فاضحة الرفق الرفق لا الخرق فان الخرق مندمة فی العواقب مکسبة للغوالب الصبر انفد عتاب فی القناعة خیر مال
والناس اتباع الطمع وقرائن الهلع ومطایا الجزع وروح الذل التخاذل ولا تزالون ناظرین بعیون نائمة ما اتصل الرجاء باموالکم والخوف
بمجالکم حاصل مضمون این فقرات است که همه یکدیگر بپیوندید و از همدیگر جدا نشوید و بهمدیگر پشت نکردانید و صلهٔ ارحام کنید و عهد و
پیمان را مراعات نمائید و تعظیم اهل حکمت و کرم را بجا آرید و احترام پیران را نگاه دارید لئیمان را ذلیل کنید در مقامیکه سخن صحیح باید
گفت از گفتن لغو و هذیان بپرهیزید و احسان خود را با منّت گذاشتن ضایع نکنید عفو کنید از دشمن در وقتی که دست بر او یافتید در
وقتیکه با همدیگر مخالفت کردید یا عاجز گشتید انگاه مصالحه نمائید اگر بشما حیله کرده شود در عوض ان خوبی و احسان کنید سخنان پیران
خود را بشنوید و قبول کنید قول کسانیرا که در آخر عداوت شما را باصلاح میخوانند زیرا که رسیدن بغایت ندامت مانند جراحتی است
که اصلاحش طول داشته باشد حذر کنید از قدح و طعن در نسبها عیوب همدیگر را جستجو ننمائید و دختران نجیبه خود را تجویز نکنید بکسانی
که با شما برابر و کفو نباشند زیرا که ان عیب آشکار و فساد بست رسوا کننده مدارا و ملایمت و نرمی را پیشه کنید و از شیوهٔ سختی دوری
زیرا که درشتی باعث پشیمانیست در عاقبت کارها و لباسهای عیوب را بر مردم پوشاننده است صبر نافذ ترین مواخذه‌ها است قناعت

عبد الملک

شق نام کاهن

او از ابی حاتم

ولا تقاطعوا

بهره‌یی ما لها خلابق اتباع طمع وارباب حرص وبارکش جزع هستند دوح ذلت یعنی سبب آن اینست که ترا یاری همه بکر نکنید و همیشه با چشمهای خود نگاه نمایید ما دامیکه ایشان باخذ اموال بیتما امید وارند وخوفشان در دلهای شما است بعد از آنها کفت یا الها نصیحة ذلک عن عذبه فصیحة ان کان وعائها وکیعا ومعد نها منبعا یعنی اینها نصایح عجیب است که از مرد فصیح وشیرین زبانی صادر گردید دلهای کسانیکه آنها را میشنوند محکم باشد هر آینه تاثیر خواهند کرد **شیخ** صدوق گفته که مخالفان ما امثال این حکایات را نقل میکنند و آنها تصدیق مینمایند وحکایات شداد بن عاد بن ارم را نقل میکنند و گویند که نهصد سال عمر نمود وصفت بهشت او چنین وچنان است وآن در روی زمین واز نظرها غایب گردید وهمه را تصدیق میکنند لیکن بقائم آل محمد منکر میشوند واخباری که در خصوص آنحضرت وارد شده تکذیب میکنند **مؤلف** گوید بعد از آن صدوق در کتاب قصه شداد بن عاد را چنانکه از او نقل کردیم ذکر کرده بعد از آن گفته که اوس بن ربیعه بن کعب بن امیه دویست وچهارده سال عمر نمود در خصوص خود این ابیات را گفته ؛ لقد عمرت حتی مل اهلی ؛ سوای عندهم وسئمت عمری ؛ وحق لمن اتی مائتان عام ؛ علیه واربع من بعد عشر ؛ یمل من الثواء وصبح لیل ؛ یغادیه ولیل بعد ذکر ؛ فابلی شلوتی وترکت سلوی ؛ وباح بما اجن ضمیر صدری ؛ خلاصه مضمون ابیات اینست که بدرستی عمر من طولانی گردید بحدیکه اهل وعیالم از بودن من در نزد ایشان بتنگ آمدند ومن هم از زندگانی خسته شدم وسزاوار برکسیکه دویست وچهارده سال عمر نموده باشد اینکه از زندگانی وگردش شبانه روز بتنگ شود پس طول عمر اعضای مرا پوسیده گردانید وصبر را از خود دور نمودم انقطاع من صبر ظاهر گردانید چیزها را که سینه‌ام پنهان داشته بود **ابو زبید** نصرانی مذهب که نامش منذر بن حرمله طائی است صد وپنجاه سال عمر نمود **نضر بن دهمان** بن سلیمان بن اشجع بن زید بن غطفان صد ونود سال عمر نمود تا اینکه دندانهایش افتاد وخرافت عقل براو مستولی شد وموی سرش سفید گردید آنگاه امری بر قوم وی مشکل گردید وبرای تدبیرش احتیاج بهم رسانید بناء علیهذا از خدا استدعا نمودند که عقل وجوانی او را برگرداند پس جوانی او عود نمود موی سرش سیاه گردید مسلم بن قرین ابو عباس بن مرداس سلمی در خصوص وی این چند بیت را گفته ؛ لنصر بن دهمان الهنیدة عاشها ؛ وتسعین حولا ثم قوم فانصاتا ؛ وعاد سواد الراس بعد بیاضه ؛ وعاوده شرخ الشباب الذی فاتا ؛ وراجع عقلا بعد ما فات عقله ؛ ولکنه من بعد ذا کله ماتا ؛ خلاصه مضمون اینست نضر بن دهمان صد ونود سال عمر نمود وقامتش بعد از آنکه خم بود راست گردید وسیاهی سرش بعد از سفیدی وجوانیش بعد از پیری براو عودت نمود وعقلش بعد از آنکه زایل شده بود برگشت لیکن باوجود همه اینها باز اجل او را دریافت **وثوب** بن صداق عبدی دویست سال عمر نمود **خثعم** بن عوف بن جریمه روزگاری طویل عمر نموده وگفت حتی متی خثعم فی الاحیاء لیس بذی ابد ؛ ولا غناء هیهات ما اللموت من وزاء ؛ حاصل معنی اینکه تا بکی خثعم زنده خواهد ماند در حالیکه نه قولی ونه توانگری وحال آنکه زندگی وی دائمی نخواهد بود ونزاکرم که را علاجی وچاره نیست **وثعلبة** بن کعب بن عبد الاشهل بن اشوش دویست سال عمر نموده واین بیتها را گفته ؛ لقد صاحبت اقواما فامسوا ؛ خفاتا لا یجاب لهم دعاء ؛ مضوا قصد السبیل وخلفونی ؛ فطال علی بعدهم الثواء ؛ واصبحت الغداة رهین شیء ؛ واخلفنی من الموت الرجاء ؛ خلاصه مضمون ابیات اینست بدرستیکه با پاره اقوام مصاحبت داشتم وزمانی نگذشت که بمرگ مفاجات هلاک گردیدند وهیچ دعا که در خصوص طول عمر ایشان کرده شد بهدف اجابت نرسید ایشان براه خود رفتند یعنی وفات یافتند ومرا گذاشتند پس بعد از ان ایشان زندگانی من طول کشید وماندم در گرو چیزهائی که بآنها احتیاج دارم وامید مرگی که داشتم خلف گردید **وردواة** بن کعب بن ذهل بن قیس نخعی سیصد سال عمر نموده وگفت الاتنی باخذ بیر من لذاتی ؛ ابو بنین لا ولا بنات ؛ ولا عقیم غیر ذی سبات ؛ الا بعد الیوم فی الاموات ؛ هل مشتر ابیعه حیاتی ؛ خلاصه مضمون اینست که از هم سنهای من کسانیکه اولاد داشتند وکسانیکه بی اولاد بودند همه وفات نمودند مگر کسیکه امروز از برای مردن از حس وحرکت افتاده مراد او از این خود است کاه شوید او در این روز از جمله مردگان محسوبست آیا مشتری پیدا میشود که زندگانی خود را باو بفروشم **عدی** بن حاتم طی صد وبیست سال عمر نمود اما **امامات** بن قیس بن حرمله سنان کندی صد وشصت سال عمر نمود **وعمیر** بن هاجر بن عبد العزی بن قیس خزاعی هفتاد سال عمر نمود واین ابیات را گفته بلیت وافنانی الزمان واصبحت هنیدة قد ابقیت من بعدها عشرا واصبحت مثل الفرخ لا انا میت ؛ فابکی ولا حی فاصدر لی امرا ؛ وقد عشت دهرا ما تجن عشیرتی ؛ لها میتا حتی تخط له قبرا ؛ یعنی بسبب طول عمر کهنه وپوسیده گردید ودر روزگار مرا فانی گردانید وصد سال عمر من گردید چنان شد که ده سال بعد از آن را هم خواهش نمودم از کثرت ناتوانی وپیری مانند بچه مرغ شدم نه مرده هستم که برمن گریسته شود ونه زنده‌ام که برای خود کارسازی نمایم ودر روزگاری زندگی کردم که در آن روزگار قبیله من مدفون نمیکردند مرده را که در حال حیوة برای خود قبر معین نکرده چنانکه پیش از ایام جاهلیت دأب چنان بوده واین کلام اشاره است باینکه او پیش از ایام جاهلیت بوده است **وعوام** بن منذر بن زید بن قیس بن حارثه بن لام روزگار طولانی در ایام جاهلیت عمر نمود وایام عمر بن عبد العزیز را دریافت واو را بنزد وی آوردند در حالی استخوانهای چنبره گردنش از غایت لاغری نمایان بود وموی ابروهایش ریخته آنگاه باو گفته شد که در روزگار چه دیده او این دو بیت را انشاء نمود فوالله ما ادری ادرکت امة ؛ علی عهد ذی القرنین ام کنت اقدما ؛ متی یخلعوا منی

شیخ صدوق
مؤلف گوید
ابو زبید
وثوب
خثعم
ثعلبة
وردواة
عدی
وعمیر
باقیس
وعوام

باب اخبار معمرین

لقبص تیتا : جاحی لم یکسبن لجما ولا : یعنی سوگند بخدا یاد میکنم که بنده انم ایا در عصر اسکندر ذوالقرنین قدم بعرصه وجود گذاشته
یا بیشتر از آن هم بوده ام هر وقت که پیراهن از بر من در آرند انگاه ظاهر میشود که در بدنم از شدت ضعف و لاغری نه گوشت هست و نه خون و سیف
وهب بن حذ بمه طائی دویست سال عمر نموده ودر این باب گفته الا اننی ذاهب فلا تحسبوا اننی کاذب لبست شبابی فافنیته وادرکنی القدر
الغالب : وخصم دفعت و مولی نفعت حق یثوب له ثائب یعنی اگاه باشید که من مانند جاموش پر وفات کردنی هستم وگمان نکنید که سخن من دروغ
زیرا لباس جوانی را پوشیدم و فانی کردم و قضای الهی که بر همه چیز غلبه کننده است مرا دریافت دشمنان را دفع میکردم و دوستان را نفع میرسانیدم
و برای اینکه نفع ایشان در عوض آن بمن رسد و **ارطاة** بن دشبهه مزنی صد و بیست سال عمر نمود وکنیه اش ابو ولید بود عبد الملک با و گفت
که قوه شعر گفتن با تو زور هست گفت الحال شرب و طرب و غضب نمیکنم و شعر گفتن هم برای من میسر نمیشود مگر با وجود یکی از اینها و با وجود
این میگویم رایت المرء تاکله اللیالی : کاکل الارض ساقطة الحدید ، وما یبقی المنیة حین تاتی : علی نفس بن ادم من مزید : واعلم انها ستکر
حتی توفی نذرها بابی الولید : خلاصه معنی اینکه شبها را چنین دیدم که مرد را محو میکنند یعنی فانی میکنند مانند خوردن زمین ریزهای اهن را و
که مرگ بنی ادم را هلاک میکند دیگر در او چیزی باقی نمیگذارند و میدانم که ان بزودی رو خواهد آورد تا اینکه نذر خود که در خصوص ابی ولید
کرده وفا نماید یعنی او را هلاک نماید پس انگاه عبد الملک از مضمون بیت اخری ترسید زیرا که کنیه او هم ابی ولید بود ارطاة گفت از ابی ولید نفس
خود را اراده کرده ام زیرا که کنیه من ابی ولید است و **عبید** بن ابرص سیصد سال عمر نمود وگفته فنیت وافنانی الزمان واصبحت لداتی
بنو انعش وزهر الفراقد یعنی فانی شدم و زمانه مرا فانی کردانید امثال واقران من بنابوت گذاشته شدند وگردیدند مانند چکهای دره وادی
صغیر شدند یعنی همه ایشان در خانه مدفون کردیدند بعد از آن نعمان بن منذر او را در روز قتال کرفته کشته و **شریح** بن هانی صد
بیست سال عمر نمود تا اینکه در دعوای حجاج بن یوسف کشته کردید حال کبر سن ضعف این ابیات را گفته اصبحت ذا بث اقاسی الکبراء قد عشت
بین المشرکین اعصرا ، ثمت ادرکت النبی المنذرا ، وبعده صدیقهم وعمرا ، ویوم مهران ویوم تسترا ، والجمع فی صفینهم والنهرا ، هیهات ما اطول هذا
عمرا یعنی گردیدم صاحب اندوه و غم شدم و متحمل میشوم مشقت پیری را بدرستیکه در میان مشرکان بسیار وقتی زندگی کردم بعد از آن پیغمبر را
دریافتم و بعد از آن ابو بکر و عمر را و دعوای روز مهران و دعوای روز تستر را و دعوای صفین و نهروان را درک نمودم و تعجب دارم از این عمر
طولانی که من دارم و مردی از بنی ضبیه که او را **مستجاح** بن سباع گویند روزگار طولانی عمر نمود و این بیتها را گفته لقد طوفت فی الافاق حتی
بلیت وقد انی ان ابید وافنانی ولا یفنی نهار ولیل کلما یمضی یعود وشهر مستهل بعد شهر وحول بعده حول جدید یعنی اطراف زمین را گشتم
تا اینکه کهنه و پوسیده کردیدم و مرا کفایت میکند اینکه هلاک شوم و شبانه روز و ماه و سال مرا فانی کردانیدند و خود انها هیچ فانی نمیشوند
و لقمان عادی کبیر یا پانصد شصت سال که بقدر مدت هفت نسر بود عمر نمود اصل حکایت از چنانست که لقمان در عمر نمودن مخیر کردید ما بین
عمر هفت درخت و کندم گون که در کوه سختی باشند باران بان نمیرسد بطوریکه بعد از تمام یکی از انها دیگری در جا او گذاشته شود و در مدت
عمر نمودن هفت نام مرغ نسر بطوریکه مذکور لقمان شق دوم را اختیار نمود بچه مرغ نسر را میگرفت در کوهی که خودش در دامن آن ساکن بود
گذاشت هر قدر یکی از مرغ در انجا زندگی میکرد وقتیکه آن میمرد یکی دیگر را میگرفت در جای آن میگذاشت تا اینکه هفت تا تمام شد و اخر انها
لبد نام بود عمر آن از ما بقی طولانی گردید لقمان در خصوص او گفت طال الابد علی لبد یعنی عمر لبد طولانی گردید و در حق لقمان اشعاری
که ما بین مردم مشهور است گفته شده و قوه سامعه و قوه باصره و قوه بدنیه تا اخر عمرش داشته و حکایات او بسیار است **و زهیر** بن عتاب بن هبل
بن عبد الله بن بکر بن عوف بن عذرة بن زید بن عبد الله بن دهد بن ثور بن کلب کلبی سیصد سال تعیش نمود **و دریفا** هشتصد سال
عمر نمود چهارصد سال را از انجا رعیتی گذرانید و چهارصد سال دیگر را بسلطنت بسر برد نامش عمرو بن عامر است و عامر را ماء السماء میگفتند
یعنی اب اسمان زیرا منزله باران اسمان بود بهر جا که نازل میشد انجا را حاجات می بخشید وجه نامیدنش بمزیقیا اینست که ان از مزق ماء
ما خوذ است که بمعنی پاره کردن است او هر روز دو دست لباس میپوشید بعد از انکه بر میکند انها را پاره میکردند برای انکه دیگری
انها نپوشند **ابو جهل** بن عبد الله بن کنانه ششصد سال عمر نمود **ابو طمحان** قینی صد و پنجاه سال عمر نمود **و مستوغر** بن ربیعه بن
کعب بن مناة بن تمیم سیصد سال عمر نمود و زمان اسلام را دریافت ولیکن اسلام قبول ننمود و او را شعریست مشهور و درید بن زید بن نهد
چهارصد و پنجاه سال عمر نمود و در خصوص طول عمر خود گفته الفی علی الدهر رجلا و یدا والدهر ما یصلح یوما افسدا یصلحه الیوم ویفسد
غدا یعنی روزگار دست و پای مرا انداخت یعنی طاقت و قوت بدنرا از من زائل نمود و حال آنکه اصلاح نمیکند امری را در روزی که آنرا روز افاقه
وضایع گردانید اکرام و زائرا اصلاح نماید لا محاله فردا فاسد خواهد نمود و وقتیکه حالت احتضارش رسید پسران خود را جمع نمود و گفت
در خصوص خلاف وصیتی بشما دارم عذر بدترین ایشان را قبول نکنید و از سر خطا و لغزش ایشان در نگذرید **و تیم الله** بن ثعلبه دویست سال
عمر نمود و مرتع بن ضبیع بن وهب بن بعض بن مالک بن سعد بن عدی بن فرازه دویست و چهل سال عمر نمود زمان اسلام را دریافت اسلام

ارطاه
عبید بن ابرص
شریح بن هانی
مستجاح
لقمان عاد
زهیر بن عتاب
دریفا
مستوغر
ابو جهل
تیم الله

بنادرد

باب اخبار معمرین

بیاورد و معدی بن کرب حمیری از ال ذی رعین دویست سال عمر نمود و شریح بن عبدالله جعفی سیصد سال عمر نمود و بعد بنزد عمر بن الخطاب
امد و گفت این مکان را که شما در ان هستید بطوری دیدم که ابی و درختی در ان نبود و دریافتم پاره طوایف را که مانند شهادت شما یعنی لا اله الا
الله شهادت میگفتند و پسرش هم با او بود از غایت ضعف و ناتوانی بر پدرش تکیه کرده راه میرفت و از شدت پیری خریف کردیده بود انگاه عمر بن
خطاب گفت یا شریح این پسر تو خریف شده و در تو بقیه از عقل باقیست او گفت سبب این است که تا هفتاد سالگی تزویج کنیز نکردم بعد از ان عفیفه را
تزویج نمودم که در وقت خوشحالی من بطوری رفتار مینمود که شادی من زیاده میشد و در وقت غیظ و غضب بحسن سلوکش مرا شاد و خوشحال
مینمود و این پسر از زن بیحیا و بیعقل و بیعفتی را عقد نمود که هر وقت او را خوشحال میدید کاری میکرد باعث هم و غم او میشد و وقتی که او را
مهموم و مغموم بنظر میاورد بطوری رفتار مینمود که باعث هلاکت او میگردید و عوف بن کنانه بن عوف بن عذرة بن زید بن ثور بن کلب سیصد
سال عمر نمود و قتیکه حالت احتضار وی رسید پسران خود را جمع نمود و وصیتی بایشان نمود و گفت که وصیت مرا یاد بگیرید زیرا که اگر انرا یاد گیرید
بسبب ان بعد از من بر قوم خود رئیس و بزرگ میشوید طریقه تقوی را پیش گیرید و خیانت را از خود دور کنید و درندگان را از خوابگاه شان بر
نکنید و بدیهای خلایق را اظهار ننمائید که باعث سلامتی و اصلاح امورات شما است و دست سؤال را نزد ایشان دراز نکنید تا اینکه بر ایشان کل نشوید
و سلوک را بر خود لازم دارید مگر از حقیقتی که از ان بپسندید بد خلایق را دوست دارید تا اینکه سینهای ایشان از شما صاف باشد و ایشان را
از منفعتها محروم نکردانید تا اینکه از شما شکایت نکنند و مانند خودتان و ایشان پرده بگذارید که دلهای شما را نرم گردانند و مجالست را با
ایشان بسیار نکنید که باعث خفت و خواری شما گردد و وقتی که امر مشکلی بشما رو اورد انگاه طریقه صبر و تحمل را پیش گیرید و بحوادث روزگار متحمل
باشید زیرا که ذکر خیر با هم و غم بهتر است از ذکر بد که با سرور و شادی باشد و نفوس خود را بذلیل شدن برای کسیکه برای شما ذلیل شده مهیا
سازید نزدیکترین خواهشها دوستی است یعنی اگر با کسی که از او خواهش دارید دوستی بورزید بخواهش خود خواهید رسید و دورترین نسبتها
دشمنی است و وفا بر خود لازم کنید و شکستن عهد و پیمان رو برگردانید که باعث امنیت طائفه شما است و حسب خود را بسبب بذل کردن
زنده کنید زیرا که افت بزرگی و مروت دروغ گفتن است و شدت قناعت خودتان را بر خلایق معلوم نکنید که موجب خواری و گمنامی شما است
از غربت حذر کنید زیرا که در ان ذلتی هست و زنان نجیبه خودتان را عقد نکنید مگر بکسانی که با شما مثل و کفو باشند و نفوس خودتان را بیارائید بامور
که موجب شرافت و رفعت است و اذا رید جمال زنانها شما را از نجابت شان نفریبید زیرا که تزویج زنان نجیبه بسبب شرافت است و نسبت بطایفه خود
فروتنی نمائید و بر ایشان تعدی و ستم نکنید تا اینکه با اختلاف نفقه برسید و با ایشان در خصوص چیزیکه اجماع بر ان کرده اند مخالفت نکنید زیرا
که مخالفت باعث عیب مرد مطاع است و از غیر طائفه خود دور شوید و اهل و خانه خود را از انجا متوحش نکردانید زیرا که باعث کم نامی
و رفتن برکت است از انجا و نیز موجب مضمحل شدن حقوق ایشان است و سخن چینی را در میان خودتان ترک نمائید تا اینکه در وقت نزول حوادث
بلیات بهمدیگر یاری کنید و بر خصم غالب اید و حسد نکنید از طلب منفعت مگر از جائیکه از خدا بشما برسد و همسایه را با نعمت خانه خود اکرام کنید
و حق مهمان را بر نفوس خود مقدم بدارید و با سفیهان طریقه حلم را پیش گیرید تا اینکه حزن و اندوه شما کم گردد و بپرهیزید از جدا شدن از
از همدیگر زیرا که ان ذلت شما است و نفوس خود را در مقام بذل و بخشش زیاده از طاقت انها تکلیف نکنید مگر در حال اضطرار زیرا که اگر
بقدر وسعت بذل کنید خلایق شما را معذور میدارند و ملامت نمیکنند و قدر شما باز قدرت بخشش باقی میماند و اینکه نزد اهل دهش بهتر از
اینست که اسراف کنند و همه چیزها را که در دست دارید بذل نمائید بعد از ان محتاج شوید انگاه مردم با چیزیکه اعانت بشما نمایند و انکسی که از عذر بشما
میاورند و سخن بشما در همه امور یکی باشد تا اینکه عزیز شوید و دم شمشیر شما تیز گردد و ابروی خود را در پیش غیر اهل کرم نریزید و اهل دنائت و لئامت را
بداد و دهش تکلیف نکنید که تقصیر در ان میکنند و رشک و حسد بهمدیگر نبرید که باعث هلاکت شما میشود و از بخل اجتناب نمائید زیرا که ان درد
شدیدی است و خانهای شرافت و رفعت را با ادب و سخاوت و سعی اهل فضل و جا برای خودتان بنا کنید و دلهای مردم را بداد و دهش بر خودتان دوست
کنید و اهل فضل و هنر را تعظیم نمائید و اهل تجربه را یاد گیرید و از احسان جزئی ابا و امتناع نکنید زیرا که او را هم ثوابیست و مردم را حقیر نشمارید زیرا
که مردی مرد با کاذب و سخن و زیست و قتیکه از حادثه بترسید انگاه تامل و تدبر نمائید و در دفع ان تعجیل نکنید و با اظهار محبت و مودت بسلاطین
قرب و منزلت در نزد ایشان حاصل کنید زیرا که هر کرا ایشان بخواهند پست بکنند پست میشود و هر کرا بخواهند بلند بکنند بلند میشود و بکار
خود اظهار شجاعت نمائید تا اینکه چشمهای مردم بشما انگاه کنند و بوفا نمودن بعهد و پیمان بهمدیگر تواضع و فروتنی بکنید و بزرگ شما را
بدارید و بعد از بیان این فقرات این دو بیت را انشاء نمود وما کل ذی لب بموتیک نصحه ولا کل موت نصحه بلبیب ولکن اذا ما استجمعا عند واحد
فحق له من طاعة بنصیب یعنی انکه صاحب عقل را دارا کیست نصیحتی بتو نمیدهد وانکه نصیحتی میدهد عاقل نیست و اگر هر دو این دو در کسی جمع شود
انگاه بر تو شنونده سزاوار است که با او اطاعت نمائی خبر داد بما عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب از احمد بن محمد بن عبدالله بن زید شعرانی که
از اولاد عمار یاسر است و گفت که ابو القاسم محمد بن قاسم بصری حکایت نمود که ابو الحسن حماد و مرین احمد بن طولون در شهر مصر پاره خزینها پیدا کرد

معدی کرب

عوف بن کنانه

باب اخبار معمرین

که مثل آنها پیشتر احدی را میسر نشده بود آنگاه او را از راه طمع پیدا شدن گنج بخراب کردن هرمان کرد و بنای بزرگ و قدیمی اند در شهر مصر بحر بعض تر
نمودند و سوای آن دو بناها کوچک در مصر هستند همه آنها را اهرام می نامند آنگاه محرمان و معتمدان او با او اشاره نمودند که بخراب کردن آنها میسر
نشود زیرا که هر که با آنها تعرض نموده عمرش کوتاه گردیده او استدعای ایشان را قبول نکرده بهزار نفر فعله امر نمود که انجا را بکنند و در آنرا پیدا کنند یک
کار کردند تا اینکه درمانده و خسته گردیدند و وقتیکه بعد از مایوسی عزم برگشتن و ترک عمل نمودند آنگاه راه هر اما ساند نقب پیدا کردند و آنرا هر تا
باخرش رفتند ناگاه سنگ مرمری دیدند و دانستند که آن سنگ همان در است که ایشان تفحص میکردند آنگاه تدبیری نمودند تا اینکه آنرا از
جایش برکندند و بیرون آوردند ناگاه کتابتی دیدند بخط یونانی نوشته شده حکما و علمای مصر را جمع نمودند همگی بان نگاه کردند آنرا ندانستند در میان
ایشان مردی بود مشهور بابی عبد الله مدینی از جمله حفاظ و علما بود او بابو الحسن حماد و بن احمد گفت که می شناسم در بلده حبشه عالمی که از علمای
نصاری معمر و پیر گردیده سیصد و شصت سال عمر نموده این خط را او میداند و در وقتیکه عزم نمود آنرا یاد دهد چونکه من بر علم عرب حریص بودم آنرا
یاد نگرفتم الحال تا حال زنده است پس ابو الحسن بپادشاه حبشه نوشت که آن عالم را نزد وی بفرستد او در جوابش نوشت که سن او بسیار شده و زمان
پایمالش نموده و هوای این بلد او را تا حال نگه داشته اگر بهوای دیگر و اقلیم دیگر برده شود و تعب و حرکت و مشقت سفر باو برسد آنگاه میترسم که
تلف گردد و حال آنکه زندگی وی باعث شرف و فرح و آرام ماست اگر شما را خطی هست که باید او بخواند و آنرا تفسیر نماید یا مسئله عارض گردیده که
باید از او پرسید آنرا بنویسید و بفرستید تا جواب با صواب از او بشنوید آن سنگرا در کشتی کوچک گذاشتند به بلده اشوان رسانیدند و از انجا
بتعجیل به بلاد حبشه بردند و وقتیکه بانجا رسید آن عالم آنرا خواند و بزبان حبش تفسیر نمود بعد از آن بلغت عربیه نقل شد پس ناگاه دیدند که در آن نوشته
شده که من ریان بن دومغ و وقتیکه این را دیدند از عبد الله مدینی پرسیدند که ریان که بوده است گفت عزیز مصر پادشاه است که یوسف در نزد او بوده
نامش ریان بن دومغ است عمر عزیز هفتصد سال بوده و عمر ریان پدر او هزار و هفتصد سال و عمر دومغ سه هزار سال نوشته شده بود که من ریان
بن دومغ هستم برای دانستن منبع رود نیل از بلده خود بیرون رفتم و چهار هزار نفر هم با خود برداشتم و هشتاد سال گشتم تا اینکه
بظلمات و دریای محیط رسیدم آنگاه رود نیل را دیدم که دریای محیط را میبرد و در آن عبور میکند و بسمت مصر میاید و آنرا نهایتی نبود که در انجا
تمام شده باشد و همه اصحاب من هلاک شدند مگر چهار هزار نفر آنگاه از زوال سلطنت خود ترسیدم و بمصر مراجعت نمودم و اهرام و برابی
را بنا کردم این دو هرم را ساختم و خزائن و دفائن خود را در آن گذاشتم و چند شعری در این باب گفتم بیت وادرک علمی بعض ما هو کائن ولا علم
بالغیب فالله اعلم واتقنت ما حاولت اتقان صنعه واحکمته والله اقوی و احکم وحاولت علم النیل من بدء فیضه فاعجزنی والمرء بالعجز ملجم وثمانین
شاهورا قطعت مسایحا وحولی بنو حجر وجیش عرمرم الی ان قطعت الجن والانس کلهم وعارضنی لج من البحر مظلم فایقنت ان لا منفذا بعد منزل
لذی همة بعدی ولا متقدم فابت الی ملکی وارسیت ثاویا بمصر وللایام بؤس وانعم انا صاحب الاهرام فی مصر کلها وبانی برابیها بها و
المقدم ترکت بها آثار کفی وحکمتی علی الدهر لا تبلی ولا تتهدم وفیها کنوز جمة وعجائب وللدهر امر مرة وتهجم سیفتح اقفالی ویبدی عجائبی
ولی لربی آخر الدهر ینجم باکناف بیت الله تبدو اموره ولا بد ان یعلوا ویسمو به السم ثمان وتسع واثنتان واربع وتسعون اخری من قتیل و
ملجم ومن بعد هذا سبعون تسعة وتلک البرابی تخر وتهدم وتبدی کنوزی کلها غیر اننی اری کل هذا ان یفرقها الدم ومزت مقالی فی
صخور قطعتها ستفنی وافنی بعدها ثم اعدم خلاصه مضامین ابیات بلاغت آیات آنست که علم من بعضی چیزها را اگر شد بسبب دریافت نمود و مرا علم بغیب
نیست خدا بهتر دانا تر است و محکم نمودم هر چیز را که اراده محکم کردن آن نمودم و پروردگار از همه اشیا قوی تر و محکمتر است و عزم نمودم که منبع رود
نیل را بدانم نتوانستم و عاجز گردیدم و مرد در حالت عجز مانند اسبی است که بر سرش جلو زده باشند هشتاد سال جاهای سیاحت را طی
نمودم در حالتیکه در دور سرم جماعتی از ارباب عقول و لشکر بسیار بودند تا اینکه همه بلاد جن و انس را گشتم و گرداب ظلمانی و دریای من در چار
گردید آنگاه یقین نمودم که کسی از ارباب همت و جرات خواه بعد از من و خواه پیشتر از من نتوانسته است که از انجا بگذرد پس بمملکت خود برگشتم
مجلسی در مصر برای لذت و تعیش برپا داشتم روزگار را آگاه شدتی هست و گاه نعمت منم صاحب همه هرمها که در مصر زند و منم بنا کننده برابی آنها
در انجا آثار بکه از دستهای من بطریق حکمت جاری گشته در آنها ودیعه گذاشته ام با طول روزگار میماند کهنه و خراب نمیشود و در آن اهرام
خزینه های بسیار و چیزهای عجیبه هستند و روزگار مرد را گاهی امر میکند بر خلاف وی و گاه طوری میکند که ایشان برا و هجوم میکنند با اینکه
روزگار را امور عجیبه و شدتها هست ظاهر اینست مراد معنا خبر است که بزودی قفلهای خزائن مرا وامیکند و کارهای عجیبه مرا ظاهر میگرداند که ولی
پروردگار من که در آخر زمان ظاهر خواهد شد در اطراف کعبه بیت الله امور او ظاهر میباشد لا محاله مرتبه او بلند میشود و نام خدا و کلمه توحید
هم بسبب او بلند گردد در ایام خروج حضرت صد و سیزده طایفه با و اطاعت میکنند یا کشته و دستگیر میشوند بعد از آن نود طایفه از اموات رجعت
میکنند و این برابیها افتاده و خراب کرده میشوند همه خزائن مرا بیرون میاورند مگر اینکه چنان میدانم که همه آنها در جهاد صرف خواهد شد سخنان
خود را در پاره سنگها بطریق رمز نوشتم بزودی آنها فانی خواهد شد و من هم بعد از آنها فانی و معدوم خواهم گردید پس بعد از اطلاع بمضامین

ابیات ابو الحسن جمادی پسر ابن احمد گفته این امر دیست که احدی از آسوای قائم آل محمد صلعم در آن تدبیر و چاره نیست انگاه سنکرا برکردانیدند و در جای خود
چنانکه سابقا بود گذاشتند یکسال بعد از این ماجری ابو الحسن را طاهر نام خادم در توی رخت خوابش در حالیکه مست بود کشته از این و
خبرها و خبر کسیکه انها را بنا نموده منتشر گردید و اینکه نقل کردیم صحیح ترین خبرهاست که در خصوص رود نیل و هرمها گفته میشوند جبیرة
بن سعد بن سهم قرشی صد و هشتاد سال عمر نمود و اسلام را دریافت و بناگهان مرگش دریافت و لبید بن ربیعه جعفری صد و چهل سال عمر نمود
و زمان اسلام را دریافت و اسلام آورد و وقتیکه به هفتاد سالگی رسید این بیت را انشاء نمود کانّی و قد جاوزت سبعین حجّة خلعت بها
عنی منکبی ردائما یعنی گویا من در حالیکه از حد هفتاد سالگی درگذشتم ردا را بسبب آن از دوش خود برداشتم زیرا که داب در این سنّ این است
و وقتیکه به هفتاد و هفت سالگی رسید گفت باتت تشکّی الی النفس مجهشة و قد حملتک سبعا بعد سبعین فان تزادی ثلثا تبلغی املا و فی الثلث
وفاء للثمانین یعنی اعضای من با اضطراب و اندوه بنفس من شکایت نمودند که هفت سال بعد از هفتاد حامل تو شده ایم اگر سه سال بر آن هفت
هفتاد علاوه شود انگاه باور و آمال خود میرسی و با از سه سال هشتاد تمام میشود و وقتیکه عمرش بنود سال رسید انشاء نمود گفت کانّی و
قد جاوزت تسعین حجّة خلعت بها عنّی عذار لثامی رمتنی بنات الدهر من حیث لا اری فکیف بمن یرمی و لیس برامی فلو انّنی ارمی بنبل رایتها و
لکنّنی ارمی بغیر سهام حاصل معنی اینست که یاد در حالیکه از نود سالگی تجاوز نمودم بسبب آن اطراف دهن بند خود را از دهنم وا کرده ام چنانکه
عادت در این سنّ این بوده است با اینکه کنایه است از اینکه هرچه بخاطر میرسد نمیدادم میگویم دختران روزگار بر من انداختند از جائیکه من
نمیدیدم یعنی تیر عشق و محبّت را پس چگونه میباشد حال کسیکه برا و انداخته شود و حال انکه انداز نده را نمی بیند اگر تیر بر من انداخته میشد هر
آینه امید بودم لکن انداخته میشوم بغیر تیرها و وقتیکه بسنّ صد و ده سالگی رسید انشاء نمود گفت الیس فی مائة قد عاشها رجل و فی التکامل عشر
بعدها عمر یعنی صد و ده سال که مرد در آن تعیّش و زندگی میکند عمر بسیار نیست و وقتیکه بسنّ صد و بیست سالگی رسید انشاء نمود و گفت قد
عشت دهرا قبل مجری داحس لو کان فی النفس اللجوج خلود یعنی روزگاری بیشتر از دویدن داحس را دیدم داحس که نام اسب قیس بن زهیر بود و سبب
من زندگی نمودم کاش که نفس لجوج در دنیا دایم و مخلّد میشد حکایت دویدن داحس چنان است که حذیفة بن بدر و قیس بن زهیر بسبب نفرشی کردند و بستند
مسافت دویدن اسبها را بقدر صد غلوه تیر تعیین نمودند و زمانی را که در آن خامی اسبها گرفته میشود چهل شب قرار دادند و ابتدای دوانیدن
را هم از ذات الاصاد قرار دادند انگاه قیس دو اسب بدوانیدن گذاشت نام یکی داحس و دیگری غبرا و حذیفه دو تا گذاشت یکی خطّار نام و دیگری
حنفا انگاه قبیله بنی فزاره دو طایفه بودند در بین مسافت چند نفر را کمین گذاشتند غبرا که از همه اسبها پیشتر زدند و برگردانیدند تا گاه بدین سبب
مابین عبس و ذبیان محاربه واقع شد تا چهل سال ممتدّ گردید و وقتیکه بسنّ صد و چهل سالگی رسید انشاء نمود و گفت و لقد سئمت من الحیوة و
طولها و سؤال هذا الناس کیف لبید غلب الرجال فکان غیر مغلب دهر طویل دائم ممدود یوم اذا یاتی علیّ و لیلة و کلاهما بعد المضی یعود
یعنی بدرستیکه از طول حیات و از پرسیدن مردم که حال لبید چگونه است بستوه آمده ام روزگار طولانی بر مردم غالب و مسلّط گردید و خود
هیچ مغلوب نمیشود روزگار عبارتست از همین روز و شب که بر من میایند و میکذرند باز هر دو بعد از گذشتن عود میکنند در وقتیکه
حالت احتضارش رسید به پسرش گفت وقتی روح از بدن بدر رفت بدن مرا رو بقبله بکن و با پیراهنم از ابپوش و وفات مرا بکسی اعلام مکن تا اینکه
گریه و شیون نکنند بعد از آن جفنه را وان ظرفیست بزرگ که در آن طعام میگذاشتم و ضیافت میکردم بردار و طعام در آن بگذار و به مسجد ببر و د
نزد کسانی که بضیافت من میامدند بگذار و وقتیکه پیشتر از السلام علیکم گفت انگاه از پیش روی ایشان بگذار تا بخورند و وقتیکه از خوردن فارغ
گشتند با ایشان بگو که بر جنازه برادر خود لبید حاضر شوید زیرا که خدا روح او را از بدنش قبض نمود بعد از آن انشاء نموده گفت و اذا دفنت
اباک فاجعل فوقه خشبا و طینا و صفائحا صمّا رواسیها لیسددن الغضون بالبقین حرّ الوجه سفساف التراب و لن یغینا خلاصه مضمون انست
که وقتی پدرت را دفن نمودی قبر او را با چوب و گل و سنگهای سخت و محکم و شاخهای درختان بپوش تا اینکه روی از گرد خاک نگه بدارند و حال
انکه نمیدارند زیرا که بعد از زمانی خراب شده خواهد ریخت مهمانی لبید بن ربیعه را بطریق میسر هم نقل نموده اند گفته اند که لبید بنفس خود لازم
نموده بود این را باد شمال میوزید اشتری نحر میکرد و می پخت و آن جفنه را از گوشت پر میکرد بمهمانها میداد و وقتیکه ولید بن عقبة بن ابی
معیط والی کوفه گردید بخلایق خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوة بر پیغمبر فرستاد بعد از آن بحضّار خطاب نموده گفت که دانستید حال
لبید بن ربیعه جعفری را و مروّت و شرافت ویرا و این را که او بر خود لازم نموده که هر وقت باد شمال وزد باید شتری نحر کند و با آن مهمانی نماید پس در
عوض مروّتش با و اعانت و یاری کنید بعد از آن از منبر فرود آمد پنج راس شتر با چند بیت نزد وی فرستاد و ابیات این است اری الجزّار یشحذ شفرتیه
اذا هبّت ریاح ابی عقیل طویل الباع ابلج جعفری کریم الجدّ کالسیف الصقیل وفی ابن الجعفری بما لدیه علی العلّات و المال القلیل یعنی در وقتیکه باد
ابی عقیل که لبید بن ربیعه باشد میوزد انگاه شتر کشی را می بینم که چاقوهای خود را تیز میکند و در مقام جود و سخاوت طولانی در دو کشاده دارم
و نسبش بجعفر میرسد از جهت جدّ یا از حیث نجیب نجیب است مانند شمشیر بیت صیقل داده هر چه که در نزد او هست از مال دنیا براد خوبی بخشد

جبیرة بن سعد

لبید بن ربیعه

وقتی را که

کتاب معانی الاخبار

و این مبالغه است در کرم و عطای وی زیرا که انسان نسبت به برادران پدری کم میل میباشد با وجود این هرچه که داشت از مال دنیا با ایشان بخشید
چنین مذکور شده که آن شترها بیست تا بودند و قتیکه انها را نزد او آوردند گفت بر و در کار رعایت امیر را اجزاء خیر دهد او مبدا اندکه من شعر نمیکویم
بناء علیهذا از من توقع جواب این ابیات نمیکند لکن دختر ش را صدا نمود که نزد من بیا انگاه دختری پنجساله داشت با اینکه قامتش پنج وجب بود
در آمد و با او گفت که ای دختر من جواب اشعار امیر را بگو او گفت بلی میکویم پس انشاء نمود و گفت اذا هبت ریاح ابی عقیل دعونا عند هبتها الولید
طویل الباع ابلج عبشمیا اعان علی مروته لبیدا بامثال الهضاب کان رکبا علیها من بنی حام قعودا اباوهب جزاک الله خیرا نحرناها واطعمنا الثرید
فعد ان الکریم له معاد وعهدی بابن اروی ان یعودا یعنی هر وقتیکه بادها ابن عقیل میوزد انگاه ولید را میخوانیم تا اینکه بر لبید اشتر ذبح هدیه
نحر کند و ضیافت نماید ولید در مقام جود و سخاوت هست طولانی و روی هست کشاده و نسبش بدو عبشم پادشاه یمن میرسد با مروت
خود لبید را اعانت و یاری نمود با چند نفر شتر یکه کویا اولاد حام بن نوح انها را سوار شده اند یعنی در بلندی و بزرگی جثه مانند ان کوهها بودند که
اولاد حام بن نوح که زنجیان در انها سکنی دارند یا اباوهب ترا جزاء خیر دهد ما انها را نحر کردیم و کوشت انها را پخته با نان ترید نمودیم بدیکران
خوراندیم بعد از این بدادن اینکونه عطای عود کن زیرا که صاحب کرم را در عطیه دادن عود میباشد و عهد و پیمان من ای پسر اروی با تو این است
که عطای تو با عود نماید انگاه لبید گفت ای دختر من بد رستیکه جواب خوب گفتی اگر سؤال عطیه نمیکردی او گفت در مقام سؤال از ملوک حیا کرده
نمیشود و لبید گفت تو در این مقام از من دانا تری و ذوالاصبع عدوانی سیصد سال عمر نمود نامش حریان بن حرث بن محرث بن ربیعة بن هبیرة بن ثعلب
بن حراب بن عثمان بن عباد بوده و جعفر بن قبط سیصد سال زندکانی نمود و زمان اسلام را دریافت و عامر بن طرب عدوانی هم سیصد
سال عمر داشت و محص ابن غسان بن عمرو بن قطیعة بن حرث بن مازن زبیدی دویست و پنجاه سال عمر نموده در خصوص طول عمرش گفته الا
یا سلم انی لست منکم ولکن المرء قومی شعوب دعان الداعیان فقلت هبا فقالا کل من یدعی یجیب الا یا سلم اعیانی قیامی واعیتنی المکاسب و
الرکوب وصرت ذریئة فی البیت کلا تاذی بی الاباعد والقریب کذاک الدهر والایام حزن لها فی کل ساعة نصیب یعنی ای طایفه بنی سلمه بدرستیکه من
از شما نیستم ولکن مردی هستم که قوت و خوراک من کرسنکی است با اینکه قوم منفرق و پراکنده است که خواهش من مرا باره لذتها خواندند من
بانها گفتم که اماده باشید که بامر شما اطاعت دارم ایشان کفتند که هر که خوانده شود اجابت میکند اگاه باشید ای طایفه سلمه که ایستادن من در
بجا اعاجز نمود و سوار شدن و تجارت کردن هم ناتوانم نمود و کردیدم در خانه ضایع و فاسد شدم و رنجش من نه همین است تنها بلکه خویشان بیکانکان
هم از من متاذی کردیدند همه روزکار براحزن و اندوه است مرا از نصیبی هست از هر کیسی که استراحت و لذت دارد یعنی کسیکه در لذت و نعمت است روزکار
لامحاله او را صدمه میزند و اندوهی بوی میرساند و سیفی بن ریاح ابو اکثم که یکی از پسران اسد بن عمرو بن تمیم بوده دویست و هفتاد سال عمر نموده او
گفته میکفته است که ترا در حال تو برادرت تسلط هست مکر در حال قتال و قتیکه اسلحه خود را برداشت انگاه ترا بر او سلطنت نیست در این حال
ناصح و واعظ وی شر است ترک فخر کردن برای تو بهتر است از ذنب ظلم و اذیت ظلم و عدوان رو د ترهلاک کننده است بدترین نصرت و یاری ازعدل
کذشتن است تنکی اخلاق سبب درد و اندوه است کثرت عتاب نوعیست از اذیت و زمین را با عصا بکوب یعنی غافل را به تنبیه جزئی بیدار کن اذیت
بر او مکن و او را رسوا مکردان یعنی با او طریقه نرمی و ملایمت را پیش کیر و انسان جبر را نداشته مکر برای اینکه بد بکریه رد نماید و عاد بن شداد
یربوعی صد و پنجاه سال زندکی نمود و زمان اسلام را دریافت و در اسلامش خلاف کرده اند و اکثر ارباب تواریخ بر اسند که اسلام برا اسلام را
قبول نمود و در خصوص طول عمرش گفته وان امرء قد عاش تسعین حجة الی مائة لم یسام العیش جاهل خلت مائتان غیر ست واربع وذلک من عد
اللیالی قلائل یعنی هر که نود سال را تا صد سال زندکی کند و از زندکی به تنک نیاید هر اینه جاهل است صد و نود سال بر من کذشته اگر شبها
از ان در کنیم زمان قلیلی باقی ماند محمد بن سلمه گفته که اکثم امد در حالی که اراده قبول اسلام را داشت ناکاه پسرش او را در حالت تشنکی کشت
بعد از ان شنیدم که این ایه در شان او نازل کردید ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله یعنی هر که
از خانه اش در اید و بسوی خدا و رسول او برود و بعد از ان مرکش در رسد هر اینه اجرش بر خدا بود و عرب کسی را در حکمت و دانائی از او مقدم
نمیداشتند چنانکه حکایت نموده اند که او و قتیکه خبر بعثت رسول خدا را شنید پسرش را با لشکر نزد انحضرت فرستاد و گفت ای پسر پنجیان چند پند
میدهم از وقت رفتن تا زمان برکشتن نزد من بانها عمل بکن نصب خود را از ماه رجب را در دست مده یعنی اینماه از شهور حرام است حرمت انرا ترک
مکن بار مکاب اعمال قبیح از اضایع مکردان و بهر قوم که میکذری در نزد عزیزترین ایشان فرود ای و با بزرکشان عهد و پیمانی ببند و از اشنائی ذلیل
بپرهیز زیرا که او خودش نفس خود را ذلیل کرده اگر او خود را عزیز میداشت هر اینه قومش او را عزیز میداشتند بد رستیکه من این مرد را یعنی محمد را با
اصل و نسبش شناخته ام او از خانواده قریش است ایشان بزرکترین عرب اند و او صاحب نفس قویست خروج کرده اراده سلطنت دارد بنا بر این او را
تعظیم بکن و در پیشش بایست و منشین مکر بامر و اشاره او و قتیکه این را کردی شرش از تو دفع میشود و نفعش بتو میرسد و با اینکه پیغمبر است
نیز بر تو مراعات احترامش واجب است زیرا که پروردکار عالم دوست نمیدارد کسی را که با انبیا بدی نماید او کار لغو و باطل نمیکند تا اینکه از ان کار جابی نماید

حریان بن حرث
و جعفر بن قبط و عامر بن طرب
و محص بن غسان

عاد بن شداد

وهرکه را اگر میداند برگزیده خود میگرداند و در افعال خود خطا ندارد تا اینکه عتاب دیگران بر او وارد گردد بلکه کارهای خود را بطریق نیکو میخواهد
کند اگر آن مرد پیغمبر باشد هر آینه از همه امور رو بر او موافق صلاح و صواب میبابی و اخبار رو بر او صادق میدانی و بزودی او را در پیش پر و زود کارش
و فروتنی میبابی آنگاه نسبت باو ذلت و فروتنی بکن و سوای سپرده من کاری بکن را موقوف بدار زیرا که اگر فرستاده از پیش خود کاری بکند یا
چیزی بگوید آنگاه از سفارت کسیکه او را فرستاده بدر میرود و هر چه که او بتو میسپارد در وقتیکه نزد من میگردانی حفظ کن و از یاد مبر
زیرا که اگر فراموش کنی هر آینه بر من واجب میشود که رسولی غیر از تو بفرستم بعد از آن مکتوبی نوشت باو داد بدین مضمون که برو و در کار او
بنام تو ابتدا میکنم این مکتوبیست از بنده بر پیش بنده دیگر بعد از آن نوشت که از تو پاره چیزها در خصوص ادعای نبوت و رسالت بما رسید
میدانیم که اصل دارد یا نه اگر تو را علم بهمرسیده ما را هم در خزینه علم خود شریک گردان والسلام بعد از آن رسول خدا چنانکه نقل کرده اند در
جوابش چنین نوشت مِن محمّدٍ رسول الله الی اکثم ابن صیفی احمد الله الیک اِنّ الله امرنی اَن اَقول لا اِلهَ اِلّا الله اَقولها وامر الناس بها والخلق خلق الله
والامر کله لله خلقهم واماتهم وهو ینشرهم والیه المصیر ادبتکم بآداب المرسلین ولتسئلن عن النبإ العظیم ولتعلمن نبأه بعد حین یعنی این مکتوبیست
از رسول خدا بسوی اکثم ابن صیفی بحمد خدا کنم در حالیکه در تو میل دارد بدرستیکه خدا مرا مامور نموده که لا اله الا الله بگویم و خلایق
را بگفتن آن امر میکنم همه خلق خدا هستند و همه کارها امر او راست ایشان را خلق میکند و برگشتن ایشان بسوی اوست شما را باداب پیغمبران
تادیب نمودم هر آینه بعد از این از خبر بزرگ سؤال کرده خواهید شد و خبر آنها را که من گفتم بعد از زمانی خواهی دانست وقتیکه مکتوب رسول خدا
باو رسید بپسرش گفت که چه دیدی گفت دیدم آنحضرت را که خلایق را باخلاق پسندیده امر میکرد و از اوصاف ذمیمه نهی مینمود آنگاه اکثم قبیله بنی تمیم را
نزد خود جمع نمود و گفت ای بنی تمیم نزد من حاضر نکنید کسیرا که سفاهت و خفت عقل دارد زیرا که او بمقتضای سفاهت سخن میگوید هر که از او میشنود
شبهه در حالش واقع میشود و هر انسانرا در نزد خود رائی و اعتقادی هست رای و اعتقاد سفیه سست است هر چند که بدنش باقوت باشد
و خیر نیست در کسیکه عقل ندارد ای طایفه بنی تمیم بکبر سن رسیده ام و مرا ذلت پیری دریافته اگر چیزی خوبی از من ببینید آنرا قبول کنید و اگر چیزی
در من دیدید آنرا از منکرات شمرید آنگاه بمن بگوئید که طریقه حق را پیش گیرید بدرستیکه این پسرم آمده و این مرد یعنی رسول خدا را دیده که خلق
را باخلاق پسندیده امر میکرده است و از اخلاق ذمیمه نهی و دعوت میکرده است باینکه پروردگار عالم تنها عبادت کرده شود و بتها اطاعت
بتها از کردنها کنده گردد و باتش سوگند یاد نمودن ترک کرده شود و ذکر میکرده است که او فرستاده خداست و پیش از او پیغمبری چند بوده
که کتابها داشته اند من او را پیغمبر میدانم که خلایق را بعبادت خدا امر میکند و سزاوارترین خلایق باعانت محمد ص و یاری نمودن در کارها شما
هستید طریقه که خلایق را بان دعوت میکند اگر حق باشد شما را از آن نفعی هست و اگر باطل باشد باز شما سزاوارترید که عیب او را بپوشید و در
نعت دیگران از او کوتاه نمائید و پیش از این عالمی از علمای نصاری در بلده نجران صفات او را خبر میداد و سفیان بن مجاشع پیش از او نیز صفات
او را خبر میداد و پسر خود را هم محمد نام کرد آنانکه در میان شما ارباب فهم و ادراکند دانسته اند که فضیلت و زیادتی در چیزیست که این مرد بان دعوت
و امر میکند پس شما در اطاعت او پیش قدم باشید متابعت او بکنید که باعث شرافت و بزرگی شماست با طوع و رغبت نزد او بروید پیش از آنکه شما را
با اجبار و اکراه برند زیرا که این امر سست و خوار نیست محل صعودی نمیگذارد مگر اینکه بان صعود میکند بدرستیکه چیزیرا که این مرد بسوی آن دعوت
میکند اگر دین نباشد هر آینه در مقام اخلاق امر نیست نیکو در این باب اطاعت من کنید و هر چه که میگویم تابع شوید اراده این دارم که برای شما
عزتی حاصل کنم هرگز زایل نشود و بدرستیکه جمعیت شما از سایر اعراب بیشتر است و بلاد شما از بلاد ایشان وسیعتر و اینمرد را طوری میبینم که هیچ
ذلیل بان بیعت نمیکند مگر اینکه عزت میابد و هیچ عزیز آنرا ترک نمیکند مگر اینکه ذلیل میگردد شما با عزت خود بان بیعت نمائید تا اینکه عزت بیفزائید
و احدی در عزت و بزرگی مثل شما نباشد زیرا هر که در این مقام اول و پیش قدم باشد همه فضائل را او جمع میکند و برای اخری باقی نمیگذارد و این امریست
عمیق هر که بان سبقت کند باقی آن او خواهد بود هر که بعد از او تبعیت نماید هر آینه اقتدا باو کرده است در کار خود صاحب عزم در هر امر با
قوت و تردد و اجابت موجب عجز آنگاه مالک بن نویره گفت که این شیخ شما خرف گردیده اکثم گفت وای بر آن شخص اند و همچنین از سخنان کسی که
دلش از غم و اندوه خالیست یعنی بجهت این امر که شما را بان دعوت میکنم هم و غم بسیار دارم و شما از آن فارغ هستید پس وای بر من از دست شما
شما را ساکت می بینم آفت موعظه اعراضست از آن وای بر تو ای مالک بدرستیکه تو هلاک و گمراه خواهی شد بدرستیکه وقتیکه حق قیام نمود
آنگاه کسانیکه پیشتر عزیز بودند ذلیل بودند عزت میابند حذر کن از اینکه بفقرا ولی ملحق نشوی آگاه شوید وقتیکه بامر من تابع نشدید اشتر
مرا بیاورید تا سوار شوم پس اشتر خود را خواسته سوار گردید و پسران او و پسران برادرش هم با او سوار گردیدند آنگاه گفت حیف بر شما اگر
من این امر را دریابم و از شما فوت گردد و در آنجا از آن قبیله خالوهای او بر پیش او نوشتند که قاعده و دستور العمل بما بده تا اینکه بان رفتار
نمائیم و زندگانی او در جواب نوشت که بعد از حمد و ثنای الهی شما را بتقوی و صله رحم وصیت میکنم زیرا که آنها مانند درختی محکم هستند
که بیخ آن محکم و شاخهایش در روئیدن و شما را از معصیت الهی و قطع ارحام نهی میکنم زیرا که آنها بمنزله درختی اند که بیخ آن محکم نمیشود و مرا نو

نفس خود و پیش

میگویم

ذلیل میشوند و آنانکه

باب اخبار معمرین

هرگز شاخی نمیروید و بپرهیزید از عقد نمودن زنان کم احمقند زیرا که مواصلهٔ ایشان خبیث است و اولاد شان ضایع محبت و عزیز داشتن اشراف
را بر خود لازم دارید زیرا که انها برای اعراب مانند حصاها هستند که ایشان را از تعقیب و مشقت محافظت میکنند و گردنهای انها را پست
نکنید مگر در مقام ضرورت یعنی انها را ذلیل نکرداید زیرا که انها مهر زنان نجیبه میباشند و خون بها قرار داده میشوند و شعر انها برای
کبیر فخر است و برای صغیر غذا اگر اشتر زاد و راه سنبار دکردن تکلیف نماید قبول میکنید هرگز هلاک نمیشود کسی که مقدار او را بشناسد
از چیزی و گدائی بنودن عقل است مرد صاحب صلاح و تقوی بمال نمیماند بسا مردی هست که از ضد نفر بهتر است و بسا یک طایفه هست نزد من
دوستتر است از دو طایفه هرگز بر زمانه غیظ کنید و از شکایت نماید هر این خصلت بد و غیظ دارد طولانی گردد و هر که بقسمت خود راضی
شود هر این زندگانی وی خوب گردد افت تدبیر تعیب خواهش نفس است بتحصیل ادب حسن تعات کردن تست با انها احتیاج بکسی با دوستی
و مودت بهتر است از بی احتیاجی با بغض و عداوت از اموال دنیا هر چه که بتو رسید بلیت چه رسید هر چند که از طلب ان ضعیف و قاصر باشی
و هر که بر ضرر تست نمیتوانی انرا از خود دفع کنی گمان بد کردن شرافت را بر میدارد و حسد درد بیست بید و اشادی کردن کسی بر مصیبت
دیگران باعث رسیدن مثل مصیبت است بر او و هر که بقومی نیکوئی بکند و عوض ان خوبی ببیند ندامت و پشیمانی با سفاهت است ستون عقل
حلم است صبر جا بکار فراهم امدن کارها است بهترین کارها عاقبت عفو است حسن عهد و پیمان دوستی را باقی گذارنده تر است هر که زیارت دوست
را روزی بکند و روزی ترک کند هر این دوستی ایشان زیاده میشود وصیت اکثم بن صیفی در وقت وفاتش در حالت احتضار پسران خود را جمع نمود
و با ایشان گفت بدرستی که روزگار طولانی بر من گذشت شما را پیش از وفاتم توشه بدهم وصیت میکنم شما را بتقوی و صله رحم احسان نیکوکاری بر
خودتان لازم دارید زیرا که لازم دارید که ان سبب زیادی اعوان و انصار است و مانند درختی است که هرگز بیخ و شاخش مضمحل نمیشود و نمی
کنم شما را از معصیت خدا و قطع نمودن ارحام زیرا که انها بمنزله درختی اند که بیخش ثابت نمیشود که شاخش نمیروید و نامهای خود را نگه دارید
زیرا که سخنان بد باعث هلاکت شما است بدرستی که گفتن سخن حق دوستی برای من باقی نگذاشت یعنی از سخنان حق من همه رنجیدند و دشمن
شدند و اشراف را اعزاز نمائید زیرا که مهر زنان نجیبه اند و خونبهای کشتها هستند بپرهیزید از عقد نمودن زنانی که احمقند زیرا که عقد ایشان
خبیث است و اولاد شان ضایع میباشد روی در سفر اسب را از خستگی نگه میدارد هر که اندوه بخورد بر چیزی که از او فوت شده هر این بدن را
تلف محفوظ میماند هر که بچیز نیکو دوست دارد قناعت نماید هر این شاد و خوشحال میشود اقدام نمودن در امور باید پیش از حصول ندامت باشد
بفوت انها بودم در اول هر گاه دوست تر است نزد من از اینکه در اخر ان باشم هر که رتبه خود را بشناسد هرگز هلاک نمیشود عاجز ماندن در
وقت بلا مبتلا گردیده کسیکه ترا وعظ و نصیحت میگوید اگر بموعظه اش عامل شود هرگز هلاک نمیشود وای بر عالمی که از شر جاهل خاطر جمع
و مطمئن باشد زوال نشانهای راهها موجب وحشت است در انها چنانکه نابابی علما و رهنمایان باعث وحشت است ما بین خلایق در بند
هر امر وقوع اشتباه در ان ممکن است لیکن وقتیکه گذشت هر این زیرک و احمق هر دو انرا میشناسند شدت نشاط در هر حال وسعت توانگر
حماقت است قرب منزلت در نزد خالق باید در نزد خلق در طلب شرافت و رفعت است در شرام خرجی در غضب نشوید زیرا که باعث غضب
بسیار میشود جواب ندهید از چیزها که از انها سؤال کرده نشده اید نخندید از چیزها که خنده ندارد نیست در خانه و عمارت با همدیگر برابر باشید
و با همدیگر بغض و عداوت نورزید نزد یکدیگر موجب حسد و عداوت و کثرت پس اگر در یکجا اجتماع نمائید بزودی از همدیگر جدا میشوید در
دوستی بعضی از شما از بعضی دیگر باید تمیز داشته باشد بر قرابت خویشی همدیگر اعتماد نکنید که باعث جدائی و قطع الفت است زیرا که خویش
تو کسیست که دلش بتو نزدیکتر است اموال خود را در حفظ و اصلاح کنید زیرا که اصلاح انها در دست شما است کسی از شما بر مال برادر
اعتماد نکند با مبدا انی که رفع احتیاجش با مال او میکرد زیرا هر که چنین کند بمنزله کسی باشد که ابرا باد بدست بگیرد و از جریان نگه دارد از
مجالست هر که اظهار بی احتیاجی کند در نزد اهلش عزیز میماند چه خوب شغلی است برای زنان نجیبه چرخ ریشتن کشتی و چاره کسی که او را پشت
قوه بن ثعلبه بن نعامه سلولی صد و سی سال در ایام جاهلیت عمر نمود بعد از ان زمان اسلام را دریافت و اسلام اورد و مضاد بن حباب
بن مراده از اولاد عمر بن یربوع بن حنظله بن زید مناة صد و چهل سال عمر نمود و قس بن ساعده ششصد سال عمر نمود و ابن دبیب دا او گفته هل
الغیث یعطی الامر عند نزوله بحال مسیئی فی الامور و محسن ومن قد تولی وهو قد فات ذاهب فهل ینفعنی لیتنی ولو اننی یعنی عطا نمودن باران
در وقت فرود امدنش برکت خود را نسبت بحال نیکوکار و بدکردار هر دو نیست بلکه عطای ان نسبت بر نیکوکاران است و کسیکه او را اجل
دریافت میرود و گفتن اینکه کاش او نمیمرد فایده در خصوص وی نمیبخشد چنانکه لبید شاعر قریب بمضمون بیت ثانی گفته واخلف قسا لیتنی ولو
انني واعیا علی لقمان حکم التدبر یعنی چیزیکه بعد از وفات قس بن ساعده در جای وی باقی ماند این بود که گفتند کاش او نمیمرد و حال انکه تدبیر
و چاره مرگ لقمان را عاجز نمود و حرث بن کعب مذحجی صد و شصت سال عمر نمود شیخ صدوق گفته این اخبار را اگر در خصوص معمرین
ذکر نمودم مخالفین ما هم انها را از طریق محمد بن سایب کلبی و محمد بن اسحق بن یسار و عوانه بن حکم و عیسی بن یزید بن داب و هشیم بن عدی طائی روایت

باب اخبار معمرین

کرده اند با وجود اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آنحضرت فرمود چیزهای که در امتان گذشته بود مثل آنها طابق النعل بالنعل در این امت
میباشد و اینگونه طول عمر در مادهٔ کسانیکه گذشته و غیبتهای انبیاء و اولیا که در زمان سابق اتفاق افتاده در نزد ما بدرجهٔ صحت رسید پس
چگونه وجود قائم علیه السلام بسبب غیبت و طول عمرش با اینکه اخبار در این باب از رسول خدا و ائمه علیهم السلام وارد گردیده انها همان اخبار بودند

علی بن احمد

که ما با اسانید آنها در این کتاب ذکر کردیم علی بن احمد دقاق بما خبر داد گفت که خبر داد محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی او از عمش
حسین بن یزید نوفلی او از غیاث بن ابرهیم او از صادق علیه السلام او از پدرانش و گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرچه که در امتان گذشته بود مثل آن

در کتاب کمال الدین

در این امت طابق النعل بالنعل بظهور خواهد رسید در کتاب کمال الدین از علی بن عبدالله اسواری او از مکی بن احمد روایت کرده او
از اسحق بن ابرهیم طوسی در در خانهٔ یحیی منصور در حالیکه نود و هفت سال از عمرش گذشته بود شنیدم میگفت که در شهر صوح سرباتک
پادشاه هند را دیدم و از او پرسیدم که از عمر تو چه قدر گذشته گفت نهصد و بیست و پنج سال دیدیم که او مسلمانست گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
ده نفر از اصحاب که از جملهٔ ایشان حذیفة بن یمان و عمرو بن عاص و اسامة بن زید و ابو موسی اشعری و سهیب رومی و سفینه و غیر ایشان بودند نزد
من فرستاده مرا باسلام دعوت نمودند من قبول کردم و اسلام آوردم و کتاب پیغمبر را قبول نمودم انگاه باو گفتم که با این ضعف بیحالی چگونه نماز
میگذاری گفت بهر نحو که مقدور باشد با نظور میگذارم زیرا که خدا تعالی فرموده وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ یعنی کسانیکه
خدا را ذکر نموده میکنند در حالی که ایستاده اند و در حالیکه نشسته اند و در حالیکه دراز کشیده اند بعد از آن گفتم که از کدام طعام میخوری
گفت که از آب گوشت و کندنا باز پرسیدم که آیا از تو چیزی بیرون میاید بعد در حال تخلی گفت در هر هفته یک دفعه چیزی از من در میاید و از کیفیت
دندانش پرسیدم گفت بیست مرتبه تا حال افتاده اند باز در آمده بعد از آن در طویلهٔ او حیوانی دیدم از فیل بزرگتر از او ند فیل میگفتند باو
گفتم با این حیوان چه کار میکنی گفت لباسهای خدمتکاران مرا بان بار میکنند نزد رختشوی میبرند وسعت همه مملکتش طولاً و عرضاً شش صد
ساله راه بود و شهری که خودش نشسته بود طولش پنجاه فرسخ در پنجاه فرسخ راه بود و در هر دری ان صد و بیست هزار لشکر بوده در هر دری از این درها
فتنه واقع میشد این لشکر که در این در بودند دعوی میکردند و استمداد از لشکر سایر درها نمینمودند و خودش در وسط شهر ساکن بود
از او شنیدم میگفت بمغرب زمین رفتم و بر مل عاجز رسیدم و بقوم موسی علیه السلام دچار گردیدم و دیدم که همه پشت بامهای ایشان در بلندی و پستی همه باهم
برابر بود و خرمن طعام در خارج قریه بعید و قوت از آن برمیداشتند و ما بقی را در همانجا میگذاشتند و قبرهاشان در میان خانهها بود و باغهاشان
در دو فرسخی شهر بود و پیرمردی و پیرزنی در میان ایشان نبود و در ایشان مرضی و علتی ندیدم علیل و مریض نمیشدند تا وقتیکه میمردند هرکه
اراده خریدن چیزی مینمود باز اشان میرفت متاع را وزن میکرد میبرد بی انکه صاحبش انجا حاضر باشد و وقتیکه اراده نماز گذاردن میکردند
حاضر میشدند و نماز میکردند بر میگشتند و در میان ایشان خصومتی و سخن ناخوشی نمیگذشت مگر ذکر خدا و ذکر نماز و ذکر مرگ صدوق

محمد بن جمهور

گفته وقتیکه مخالفین ما اینگونه طول عمر را در حق سرباتک پادشاه هند اعتقاد نمودند سزاوار نیست که مثل آنرا در خصوص حجة خدا محال و ممتنع
بدانند لا اله الا الله لا قوة الا بالله العلی العظیم محمد بن جمهور در کتاب عوالی اللئالی باسناد خود از احمد بن فهد او از بهاء الدین علی بن
عبد الحمید او از یحیی بن نجل کوفی او از صالح بن عبدالله یمنی که بکوفه آمده بوده است و یحیی هم گفته که در سال هفتصد و سی و چهار او وارد انجا شده
او از پدرش عبدالله یمنی که از جملهٔ معمرین بوده است و سلمان فارسی را هم دریافته بوده است روایت کرده او هم از رسول خدا روایت نموده که
آنحضرت فرمود محبت دنیا سر همه خطاهاست و سر همه عبادات حسن ظن است بپروردگار عالم در کتاب مذکور او ذکر کرده که خبر داد بمن عبدالله بن فتح الله
بن عبد الملک از تاج الدین حسن سرابشنوی او از شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر او گفته روایت کرده شده بمن از شرف الدین اسحق بن محمود
یمانی قاضی شهر قم او از خالویش عماد الدین محمد بن محمد بن فتح قمی او از شیخ صدر الدین ساوی او گفته که نزد شیخ بابا رتن داخل شدم دیدم که از کثرت
سن ابروهای او پیش روی چشمهایش افتاده انگاه انها را برداشته بمن نگاهی کرد و گفت این چشمهای من بسیار شده است که بجمال رسول خدا
نگاه کرده اند بدرستیکه آنحضرت در روزیکه خندق مدینه را میکندند دیدم که با مردم خاک بر پشت خود برداشته و از او در این روز شنیدم
که میگفت اللهم انی اسئلک عیشة هنیئة و میتة سویة و مرداً غیر مخز و لا فاضح یعنی پروردگارا از تو مسئلت میکنم که زندگانی مرا گوارا

مؤلف گوید

کنی و بازگشتی و در رستی مرا ایمن سازی در روز قیامت رسوا و خوارم ننمائی مؤلف گوید که سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار المضیئة
روایت نموده و گفته جدم عبدالحمید دفع حدیث بو نیس ابو الحسن کاتب بصره که از جملهٔ ادباء بوده نموده او گفته که در سال سیصد و نود و دو
در بلاد عرب قحط و غلا شد لکن اطراف بصره ارزانی و فراوانی بود اعراب این را شنیدند از جاهای دور و نزدیک بانجا وارد گردیدند و زبانهای
مختلف داشتند با جماعتی بیرون رفتیم برای اینکه احوال ایشان را ملاحظه نمائیم و قاعدهٔ علم و ادب را از ایشان اخذ نمائیم تا هست که در نزد یکی
از ایشان این قاعده را یافته باشیم انگاه خیمهٔ بلندی را از دور دیدیم و از قصد کردیم تا انگاه در گوشه شیخ را دیدیم که نشسته و ابروهای او
پیش روی چشمهایش را گرفته و در اطرافش جمعی از غلامان و اصحاب او بودند بر او سلام کردیم و او جواب رد نمود و حسن ملاقات با ما بر

عمل و ورد در آنحال مردی از دامر آبان شیخ نشان داد وگفت که این مرد بزرگست و در معامله او را تنها ناظر است و از جمله فصحا و الادعرب
و هم چنین جماعتیکه با او بودند هر یکی از ایشان بقبیله منسوب و با فصاحت و سداد معروفند در حالیکه شما وارد شدید ما با او بودیم زیرا که ما
باسید اینکه فایده و چیزی طرفه از یکی شما اخذ کنیم و قتیکه تو وارد بدیدیم باینکه مطلب و مقصود خود را در نزد تو میابیم زیرا که بجهت کبر سن امور عجیبه بسیار
دیده و گفت ای پسران برادرم شما را خدا بهتر تحیه بفرستد بخدا سوگند یاد میکنیم هر اینه دنیا مرا از چیزیکه شما از من میخواهید مشغول و غافل
گردانیده اگر اراده اخذ فایده دارید از پدرم خواهش کنید و این خیمه او است بدست خود اشاره بخیمه بزرگی نمود که در مقابل خیمه وی بود
پس رفتیم و شیخی در آن دیدیم که دراز کشیده در اطراف خدمتکاران پیرتر مشاهده نمودیم و ماجرای که میان ما و پسرش گذشته بود با و خبر دادیم
گفت ای پسران برادرم خداوند عالم شما را بهتر تحیه بفرستد بدرستیکه او را از فایده که شما خواهش کرده اید مشغول و غافل کرده مرا هم از آن
غافل نموده لیکن آن فایده را در نزد پدر من میابید و این خیمه خیمه اوست و اشاره بچادر یا که نمود در آنحال ما در پیش خود گفتیم که محض
دیدن این شیخ فانی را از جمله فواید حساب میکنیم اگر فایده دیگر هم از او حاصل کردید از نفعی میشود علیهذا که چشم داشت از او داشتیم پس بخیمه
او قصد کردیم آنگاه در اطراف آن خیمه جمع کثیری از غلامان و کنیزان یافتیم و قتیکه ما را دیدند بسوی ما دویدند و سلام کردند و گفتند که
چه میخواهید خدا بشما را بهتر تحیه بفرستد گفتیم که میخواهیم بر بزرگ شما سلام بکنیم و فایده اخذ نمائیم گفتند که همه فایده ها در نزد آقای ما است
آنگاه یکی از ایشان داخل خیمه گردید که برای داخل شدن از آقای خود اذن حاصل نماید بعد از آن بیرون آمد بما اذن داد ما داخل شدیم در صدر
خیمه تختی دیدیم که در دو طرف آن چند متکاء بود و بالینی هم در اول آن بود در روی بالین مرد شیخی را دیدیم که بدنش کهنه و پوسیده گردیده و موی
های بدنش ریخته آنگاه با آواز بلند سلام کردیم و جواب آنرا بخوبی شنیدیم و یکی از ما با وگفت مثل چیزیرا که پسرش گفته بود و باو فهمانیدیم که پسرش
ما را نزد وی فرستاده و بما مژده فایده در پیش وی داده آنگاه شیخ چشمهای خود را باز کرد دیدیم که حدقه های او سیاه و کود گردیده و بخدمتکاران
خود گفت که مرا بنشانید بعد از آن گفت ای پسران برادرم شما را خبری میدهم آنرا از من یاد بگیرید پدرم را بچه زنده نمیماند و حال آنکه با نسلی که
نسلش باقی باشد آنگاه در حالیکه سنش من متولد گردیدم او را از ولادت من فرح و سرور روداد بعد از آن برحمت ایزدی رفت و بعد از او
عمم کفیل من گردید او هم مثل پدرم در محافظت من مبالغه داشت بنابر این روزی مرا بخدمت رسول خدا برد و عرض کرد که این طفل پسر برادر
منست پدرش وفات نموده من بتربیت وی کفیل شده ام و از مردنش میترسم پس مرا دعائی تعلیم بفرمائید تا اینکه او از برکت آن دعا سالم بماند آنحضرت
فرمود آیا ذات الفلاقل را اندید او عرض کرد که یا رسول الله ذات الفلاقل چیست فرمود اینست که بخوانی برای او سوره جحد و سوره اخلاص و سوره
فلق و سوره ناس را و من تا حال هر صبحگاه آنها را خوانده ام و آسیبی در مال و بدن خود ندیده ام و مریض و فقیر نگردیده ام و سن من تا باینجا
است که می بینید و شما هم ذات الفلاقل را یاد بگیرید و آنها را بسیار بخوانید بعد از آن از نزد او برگشتیم سید مرتضی رضی الله عنه
در کتاب غرر و درر گفته احمد بن محمد بن حارث بن کعب بن عمرو بن علة بن خالد بن مالک بن اود مذحجی و مذحج مادر مالک و داست و اولاد مالک
با و نسبت داده میشود و نامیدن او بمذحج از این راه است که تولد او در بالای تل کوچکی شد که آنرا مذحج میگفتند و نامش مدلّه است و شخصی از
سجستان ابوحاتم سجستانی گفته که حارث بن کعب در حالت احتضارش پسران خود را جمع نمود و گفت که صد و شصت سال عمر من شده تا حال با
کسی که عهد و پیمان شکن باشد مصافحه ننموده ام و با فاجر و فاسق دوستی نورزیده ام و به دختر عم و زن پدر مایل نشده ام و با زنان زانیه برای
عمل قبیح خلوت نکرده ام و هیچ یک از دوستانم اظهار سرّ ننموده ام بدرستیکه من در دین حضرت شعیب هستم و احدی از عرب غیر از من و اسد بن جذیمه
و تمیم بن مرّ در آن طریقه نیست وصیت مرا یاد بگیرید و در شریعت و طریقه من بمیرید بتقوای خدای خود ملازمت کنید تا اینکه بهتر امور و مهمات
شما کفایت کند و کارها و عملهای شما را اصلاح نماید و بپرهیزید از معصیت و نافرمانی خدا بهتر تا اینکه هلاک نشوید ای پسران من متفق بشوید
و پراکنده نباشید تا اینکه تابع و مطیع دیگران نشوید بدرستیکه مردن در حالت عزت بهتر است از زندگی در حال عجز و ذلت هر چه که شدنیست
میشود عاقبت هر اجتماع پراکندگیست روزگار دو حال دارد یکی وسعت عیش و دیگری ابتلا و روز دو قسمت روز شادی و روز گرفتاری
خلا بود و صنف یاری برای نفع تو و یاری دیگر بر ضرر ت تزویج کنید از زنانی که با شما هم کفو و هم تا باشند و در مقام استعمال عطریات آب
استعمال بکنید و از عقد نمودن زنان احمق اجتناب کنید زیرا که اولاد شان احمق میباشند استراحت نیست مر کسیرا که قطع قرابت کند و قتیکه
قوم با هم دیگر مخالفت کردند آنگاه دشمنان شان بر ایشان دست یابند و آفت جمعیت اختلاف سخنان ایشان است احسان را از بدی ایشان نگه
میدارد اگر در عوض بدی مکافات بدی دهی آنگاه تو هم از جمله بدکاران میشوی کار بد کردن باعث زوال نعمت میشود و قطع رحم نمودن موجب هم
و غم است هتک حرمت اهل احترام نعمت را زایل کرده و نتیجه حقوق والدین بیچیزی و فقدان اعوان و خرابی بلاد است نصیحت منجر بافتضاح و رسوائی
زیرا که اگر نصیحت کننده بکسی نصیحت نماید و او قبول نکند هر اینه ناصح در پیش او مفتضح میشود زیرا که ما فی الضمیر خود را با او اظهار نموده و او
سرّ امرش مطلع گردید حسد و عداوت بردن بدیگران و رزیدن مانع از حصول منافع است بر خطا مداومت کردن بلا را نتیجه میدهد بدرفتاری ابتدای

امید وار گردید

سید مرتضی

منافع را قطع میکند حسد باعث مخالفت کردد بعد از اینها انشاء نموده میگفت بیت اکلت شبابی فافنیته وامضیت بعد دهور دهورا
ثلثة اهلین صاحبتهم فبادوا واصبحت شیخا کبیرا قلیل الطعام عسیر القیام قد ترک الدهر خطوی قصیرا ابیت اراعی النجوم السماء اقلب امری
بطونا ظهورا یعنی جوانی خود را بسر آوردم و فانی کردانیدم بعد از روزکاران روزکار چند بسر بردم با سه اهل یعنی سه طایفه مصاحب بودم
هلاک شدند و من کردیدم پیر مردی شدم که خوراک و برخواستن از جا برای او مشکل بود بسبب که روزکار از شلاث پیری کام مرا کوته کردانید
میخوابم و چشم بر ستارکان میدوزم و در عاقبت کارم تفکر میکنم و از جمله معمرین مستوغر است نامش عمرو بن ربیعة بن کعب بن سعد بن زید بن
مناة بن تمیم بن مر بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر است و نامیدن او بمستوغر بجهت بیتی است که گفته وهو ینش الماء فی الربلات منها نشیش الرضف
فی اللبن الوغیر یعنی او میجوشاند آب را در میان گوشتهای اندامها مانند جوشاندن سنگ کرم شده در توی شیر و غیر شیر و غیر آنست که سنگ
بسیار کرم میکنند و در توی شیر میاندازند تا داغ کنند بعد از آن در وقت شدت حرارت هوا آن را میخورند تا اینکه از صدمه حرارت هوا اسالم
بماند پس چونکه او در شعر خود لفظ وغیر نموده از اینجهت بمستوغر ملقب کردید اصحاب انساب ذکر نموده اند که مستوغر سیصد و بیست سال عمر نمود
و در زمان اسلام را دریافت یا نزدیک بود که دریابد و ابن سلام گفته که مستوغر از قدماء بوده زمانی طولانی از روزکار عمر نمود تا اینکه گفت
بیت ولقد سئمت من الحیاة وطولها وعمرت من عدد السنین مئینا مائة اتت من بعدها مائتان لی وازددت من عدد الشهور سنینا هل
ما بقی الا کما قد فاتنا یوم یکر ولیلة یحدونا خلاصه مضمون آنست که از طول زندگانی ملول شده ام و بر من ملک از سالها چند سال عمر نمودم
صد سال بر من گذشت و بعد از آن دویست سال و چند سالی هم بعد از این سیصد سال زیاد نمودیم آنچه که از عمر باقی مانده مانند آنست که گذشت
روز بیست که در و میاورد و شبی است که بر ما مانند اشتران نغمه حدی میخوانند و بسوی قبر ها میرانند و قائل این ابیات نزد او بیت اذا ما
المرء صم فلم یکلم واودی سمعه الا ندایا ولاعب بالعشی بنی بنیه کفعل الهر یحترش العظایا یلاعبهم وودوا لو سقوه من الذیفان مترعة ملایا
فلا ذاق النعیم ولا شرابا ولا یشفی من المرض الشفایا یعنی وقتیکه مرد از کثرت سن کر کردید آنگاه از سخن گفتن با او اعراض کرده میشود و کوش
از شنیدن باز ماند مگر صداهای بلند را و از کثرت خرافت و قلت عقل با اطفال و صبیان انس میگیرد و با پسران پسرانش در شبانگاه بازی
میکند مانند بازی کردن گربه در وقت شکار نمودن جانوری که مانند وزغ است با ایشان بازی میکند و ایشان دوست میدارند که کاسه مملو
پر از سم باو بخورانند و او در و میکنند که هرکز چیز خوردنی و آشامیدنی بخشد و از مرض صحت و شفا نیابد از جمله معمرین دوید بن زید بن لیث بن
سود بن اسلم بن الحاف بن قضاعة بن مالک بن مرة بن مالک بن حمیر است ابو حاتم گفته که دوید بن زید رسید و او از جمله معمرین بوده و عرب هم کسی را معمر
نمیشمارد مگر اینکه صد و بیست سال یا زیاده عمر نموده باشد آنگاه بر پسران خود گفت که بر شما وصیت میکنم باینکه بکریه کردن بدترین مردم
ترحم نکنید و از سر لغزش ایشان در نگذرید لجامهای اسبها را کوتاه و نیزه ها را طولانی بکنید و از سمت دست راست و دست چپ دشمن با
نیزه ها زنید و کوشتهای ایشان را بریده اکرام داده نمائید که بکدیکر را از حوائج منع کنید باید این منع پیش از برآوردن آنها شود زیرا که تمنا
بعد از برآوردن آنها عار است مرد عاجز میشود لیکن بر بیرامون حیله نمیکردد و رسیدن بمطلب با بادی بخت است نه با تعب و مشقت در کارها
زیرکی دخا یکی نمائید و بالاء همه بکری مرزید باید مرد بمیرد و نا بدی ذلت را قبول نکنند اندوه بخورید بر چیزی که از شما فوت شده هرچند که
و فاتش بر شما کران باشد مهربانی نکنید بر کسیکه از نزد شما میکوچد و جدا میشود هرچند که بقرب و الفت داشته باشید و طمع نکنید تا
چراک نشوید و در مقابل دشمن سستی نورزید تا اینکه شما را نرم و ملائم ندانند بلکه باید شما را سخت و درشت حساب کنند و صیت مرا یاد کرده
و عمل کنید تا اینکه مثل بدی که مشهور است بر شما وارد نکردد ان الموصین بنو اسهوان یعنی پاره کسانی هستند که با ایشان وصیت کرده میشود
از آن سهو نموده اعراض میکنند و قتی من وفات کردم قبر مرا فراخ کنید و وسعت زمین را از من مضایقه نمائید که این باعث استراحت من
نیست لیکن اینهاد له از تربت و تزلزل آرام میکیرد بعد از آنکه اینها را گفت وفات نمود ابو بکر بن درید گفته که این چند بیت دوید گفته
الیوم یبنی لدوید بیته یا رب نهب صالح حویته ورب قرن بطل اردیته ورب غیل حسن لویته ومعصم مخضب ثنیته لو کان للدهر
بلی ابلیته او کان قرنی واحدا کفیته یعنی در امروز که روز وفاتست خانه دوید قبر باشد بر او نزدیک شده بسیار طلاها جمع کردم و شجاعان
روزکار اهلاک نمودم و بسیار ساعد فربه و زنیا زاده رمیدان کشتی کری پیچیدم و دستهای خضاب کرده شده را پس کردانیدم اکر روزکار را
پوسیدن ممکن میبود هر اینه آنرا پوسیده میکردم و اکر طرف مقابل من در رمیدان یکی میشد هر اینه او را بس بودم از او نیز روایت کرده اند
بیت القی علی الدهر رجلا ویدا والدهر ما اصلح یوما افسدا یفسد ما اصلحه الیوم غدا یعنی روزکار دست مرا و پای مرا قطع نمود یعنی
قوه بدن را از من گرفت و حال آنکه روزکار اصلاح امری نمیکند در روزی که آن امر را در امروز فاسد و ضایع کرده لیکن اگر امر را امروز اصلاح
نماید فردا لامحاله آنرا فاسد خواهد کردانید از جمله معمرین یکی زهیر بن جناب بن هبل بن عبدالله بن کنانة بن بکر بن عوف بن عذرة بن زید بن
لات بن رفیدة بن ثور بن کلب و بیع بن ثعلب بن حلوان بن الحاف بن قضاعة بن ملک بن عمرو بن مرة بن زید بن مالک بن حمیر است ابو حاتم گفته که زهیر

مستوغر

دوید

زهیر

باب اخبار معمرین

بن جناب دویست و بیست سال عمر نمود دویست سر شهر خلک نمود و در میان قوم بزرگ و مطاع بود چنین گفته اند که دراو دو خصلت بود که در احدی از اهل زمانش جمع نشده بود سید قوم خود و شریف و خطیب و شاعر ایشان بوده و از جهة بلندی مرتبه در خانه سلاطین فرود می امد و مهمان ایشان میشد و طبیب قوم بود طب در ان زمان شرافت داشته و مدبر و سوار ایشان بود و اولاد در میان شان خانه بود و از اعوان و انصار داشت به پسران خود وصیت نموده و گفته که سن من بسیار شده و روزگارها دیده ام و در کارها تجربه ها حاصل نموده ام پس انچه میگویم یاد بگیرید حذر کنید از ضعیف شدن در وقت رو داد مصائب یعنی دلهای خود را قوی بدارید و بپرهیزید از اینکه در نزول حوادث کار را اینکه بکر واگذارید زیرا که این باعث هم و غم و شماتت دشمنست و موجب گمان بد بردنست بخدا و حذر کنید از اینکه بحوادث پاره افترا بگوئید و از انها خواطر جمع و مطمئن شده باشید و بر انها سخریه و استهزاء نمائید زیرا که هیچ قوم سخریه بر انها نکرده مگر اینکه مبتلا گردیدند لیکن بنزول انها منتظر باشید زیرا که انسان در دار دنیا بمنزله نشانه تیر است که تیرانداز ان حوادث از هر طرف نوبه بنوبه بان میاندازند بعضی بان بمیرسانند و بعضی دیگر ازان میگذرد و از بعضی بطرف راست یا چپ ان واقع میشود اخر الامر ناچار است از اینکه از انها یا نها میخورد

سید مرتضی گفته که معنی قول زهیر بن جناب که انسان در دنیا مانند نشانه است تا اخر ان بخاطر ابن الرومی رسیده از او چند بیت درج نموده و بسیار حسن داده ابیات بکار برده ابیات اینست بیت کهی بسراج الشیب فی الرأس هادیا الی من اضلته المنایا لیالیا امن بعد ابداء المشیب مقاتلی لرامی المنایا تحسبینی راجیا غدا الدهر یرمینی فتدنوا سهامه لشخصی اخلق ان یصبن سوادیا و کان کرامی اللیل یرمی و لا یری فلما اضاء الشیب شخصی رمانیا یعنی سفیدی موبها بسبب پیری بمنزله چراغیست که رهنمائی میکند مرگها را بسوی کسیکه او را گم کرده بودند ایا مرا چنین گمان میکنی که امید نجات دارم از مرگ بعد از انکه پیری ظاهر نمود به تیر انداز کها از من اعضائی را که اگر بانها صدمه برسد انسان زود بمیرد روزگار بمن تیر انداخت و تیرهایش به بدنم نزدیک شدند و حال انکه سزاوارم بود باینکه انها به بدنم برسند و ان تیر انداز مست بود که مبادا ختیه در حالتیکه مرا میدید زیرا که جوان بودم و موبهایم مانند شب ظلمانی سیاه بودند سفیدی مو نبود که تیر انداز را بسوی من رهنمائی کند و وقتیکه سفیدی پیری بدن مرا روشن نمود انگاه تیر روزگار بمن خورد و زهیر بن جناب در عهد کلیب و ابل بوده و در میان عرب کسی دلاورتر از او نبود و در نزد ملوک کسی مثل او تقرب نداشته و بجهة حسن تدبیرش او را کاهن میگفتند و اهل قبایل جمع نمیشدند مگر پیرو وی و بر سر زراح بن ربیعه و روزی زهیر از بعضی زنان خود پاره سخنان استماع نمود که زنان را سزاوار نبود که انگونه سخنان را در نزد شوهر انشان بگویند انگاه او را از گفتن ان سخنها نهی نمود انزنان با و گفتند که ساکت باش والا با این عمود تو را میزنیم بخدا سوگند یاد میکنم که تو را چنین نمی بینیم که خبری بشنوی و انرا بفهمی در انحال زهیر این چند بیت را انشاء نمود بیت الا یا لقوم لا اری النجم طالعا و لا الشمس الا حاجبی بیمینی معزبتی عند القفا بعمودها تکون نکیری ان نقول اذریتی امینا علی سر النساء و ربما اکون علی الاسرار غیر امین فللموت خیر من حداج موطاء مع الظعن لا یاتی المحل لحین یعنی ای قوم اگاه شوید از حال من ستاره را در حال طلوعش و هم چنین افتاب را نمی بینیم مگر در حالیکه ابروی خود را از پیش روی چشم برداریم زنم در پشت سرم با عمود ایستاده مرا منع میکند از اینکه با و بگویم که مرا اگذار بر سر زنان امین شوم یعنی هر چه میخواهند در نزد من بگویند زیرا که از کثرت پیری ثقل سامعه بهم رسانیده ام هر چه که بگوئید نخواهم شنید که میشود که بر اسرار و زمین بناشم مرا برای من بهتر است از اینکه با زنان در کجاوه بنشینم و سفر کنم و زنان مرا من طول کشیده و نمیرسد و قائل این ابیات هم او ست بیت ابنی ان اهلک فقد اورثتکم مجدا بنیة و ترکتکم ابناء سادات زنادکم وریة من کل ما قال الفتی قد نلته الا التحیة و لقد حللت البازل الکرماء لیس بها ولیة و خطبت خطبة حازم غیر الضعیف و لا العیبة و الموت خیر للفتی فلیهلکن و به بقیة من ان یری الشیخ البجال تد یهادی بالعشیة یعنی ای پسرهای من اگر مرگ مرا دریابد محزون و اندوهگین نشوید و از عاقبت کار خود نترسید زیرا که برای شما بزرگی با بنائ محکم را میراث گذاشته ام و شما را در حالی میگذارم که بزرگ زاده اید و بمطالب خود رسیده اید و رسیده ام بهر چه که جوان در مدت عمرش بانها میرسد مگر دوام عمر و زندگی در دنیا سلطنت و ان میسرم نشد و شترهای بزرگ کوهان را باز کردم در حالیکه جل نداشت و خطبه خواندم مانند خطبه خواندن کسیکه این را محکم کند و در سخن گفتن ضعیف و عاجز نمیشود و مرگ برای جوان بهتر است از اینکه شیخ عظیم الشان را در حالی به بیند که از کثرت ضعف و ناتوانی در وقت شبانگاه بمردم تکیه نموده راه میرود پس ان جوان بمیرد در حالیکه از قوت و توانائی بقیه در او هست و این دو بیت را او نیز گفته بیت لبث بشعری و الدهر ذو حدثان ای حین منیتی تلقانی اسبات علی الفراش حفاة ام بکفی مفجع حران یعنی کاش میدانستم و حال انکه روزگار حادثه بسیار است که کدام وقت مرگ بمن ملاقات میکند ایا ملاقات ان در وقتی است که در توی رخت خواب از حرکت بازمانم و ضعیف شوم یا اینکه در دست اندوهگین و سوخته دلی است که خویش او را کشته باشم و او از من قصاص نماید

سید مرتضی گفته که زهیر دویست سال از عمرش گذشته این بیت را انشاء نمود لقد عمرت حتی لا ابالی احتفی فی صباحی او مسائی و حق لمن اتت مائتان عاما علیه ان یمل من الثوی یعنی چندان عمر نمودم بحدیکه باک ندارم از اینکه مرگ مرا در صبحگاه دریابد یا در شب انگاه سزاوار است بر کسیکه دویست سال عمر نماید اینکه از

سید مرتضی

سید مرتضی

باب اخبار معمرین

زندگی تنگ و خسته گردی از زهیر بن جناب ابیات بیت نیز روایت شده اذا ما شئت ان تسلی خلیلا فاکثر دونه عدد اللیالی فما سلی حبیبک مثل نأی
ولا بلی جدید مثل ابتذال یعنی وقتیکه اراده تسلی دادن نمودی بدوست خود انگاه امد نزد او در شبها بسیار بکن پس جدائی و دوری از تو
دوست او را تسلی خاطر میشود و روی ترا هیچ چیز مانند ابتذال کهنه نمیکند یعنی بسیار امد و رفت نزد دوست هرچند که او را تسلی
خاطر است لیکن ترا ذلت است از جمله **معمرین** یکی ذو الاصبع عدوانیست نامش حرثان بن محرث بن حارث بن ربیعة بن وهب بن ثعلبة بن ظرب
بن عمرو بن عتاب بن یشکر بن عدوانست نام عدوان هم حارث بن عمرو بن قیس بن عیلان بن مضر است نامیدن حارث بعدوان از این را هست
که او بر برادرش فهم نام تعدی نمود و او را کشت بعضی گفته‌اند چشمهایش را در اورد و بعضی گفته‌اند که نام ذو الاصبع محرث بن حرثان است بعضی
گفته‌اند که حرثان بن حویث است بعضی دیگر حرثان بن حارث گفته‌اند و کنیتش ابو عدوان است و سبب ملقب بودنش بذو الاصبع است که ماری
او را گزید انگشتش شل گردید پس از ان باین لقب ملقب گردید چنین گفته میشود که صد و هفتاد سال عمر نمود ابو حاتم گفته است که او سیصد
سال عمر نمود و از جمله حکام عرب بوده و حافظ گفته‌اند که دندانهای ثنایای وی افتاده بوده است و از او این چند بیت را روایت کرده لا یبعدن
عهد الشباب و لا لذاته و نبات النشر لولا اولئک ما حفلت متی عولیت فی حرجی الی قبری هزئت اثیلة ان رأت هرمی وان انحنی لتقادم ظهری
یعنی جوانی و لذتهای و نباتات نو رسته ان از من دور نشود اگر اینها نمیبودند هر اینه در محفلی و مجلسی با کسی جمع نمیشدم وقتیکه در تابوت بلند کرده شده
بسوی قبرم برده شدم هر اینه در ان حال اثیله پیری و خم شدن پشت مرا بسبب طول عمر مشاهده کرده باستهزاء و سخریه اغاز خواهد نمود ذو الاصبع
چهار دختر داشت شوهر کردن را بایشان عرض نمود ایشان ابا و امتناع نمودند گفتند که خدمت تو را کردن در نزد ما از هر چیز دوستتر
بعد از ان روزی پدرشان از جائی بایشان نگاه میکرد که ایشان او را نمیدیدند انگاه گفتند که هر یکی از ما چند بیت بگوید و انچه که از امر
شوهر کردن در دل دارد در ابیات خود درج نماید انگاه بزرگتر ایشان گفت الا هل اراها لیلة و ضجیعها اشم کنصل السیف غیر المهند
علیم بادواء النساء و اصله اذا ما انتمی من سر اهلی و محتدی یعنی ایا میبینم شبی را که هم خوابه ام در ان شب کسی باشد که سر بینی وی بلند است
با اینکه شانش از ارتکاب امور رذیله بلند است و خود او در گذراندن کارها مانند شمشیر هندیست با عین است و بدردهای زنان یعنی به
حاجتهای ایشان دانا و بیناست و اصل و نسبش در وقتیکه نسبت داده میشود از نجیب ترین اصل منست یعنی با من قرابت و خویشی دارد انگاه
ان خواهرانش باو گفتند که تو را میخواهی کسی که از خویشان تست و او را شناخته در نظر گرفته بعد از ان دومین ایشان گفت الا لیت زوجی من اناس
اولی عدی حدیث الشباب طیب الثوب و العطر لصوق باکباد النساء کانه خلیفة جان لا ینام علی وتر یعنی ارزو دارم که شوهر برای من از قبیله
باشد که دشمن داشته باشد زیرا که مرد بی دشمن ارذل و بیکاره است و او جوانی باشد تازه و لباس پاکیزه داشته باشد و عطر وی
پاکیزه در وقت هم خوابگی با زنان مانند مار با ایشان بپیچد بطوریکه در روی فرش نخوابد بلکه از شدت محبتش در اغوش زنان قرار کرد و بعضی
در جای علی وتر علی هجر روایت کرده یعنی محبتش نسبت بزنان باید بمرتبه شدت داشته باشد در هر حال هجرت از ایشان باید که خوابش نبرد
انگاه ایشان گفتند که تو کسی را میخواهی که از خویشان تو نیست بعد از ان سیمین از ایشان گفت الا لیت یکفی الجمال ندیده له جفنة تسقی بها
المعز و الجرد له حکمات الدهر من غیر کبرة تشین فلا فان و لا ضرع غمر یعنی ارزو دارم که شوهر برای کسی باشد که مجلس بیاراید و ظرفی اگر ضیف
و مهمانی استقبال میکنند پر از گوشت بزغاله و شتر نماید و تجربهای روزگار بدون انکه بکبر سن برسد برای او حاصل شده باشد لیکن
او نه پیر مرد فانی باشد و نه جوان عاجز بی تجربه انگاه خواهرانش باو گفتند که تو مرد بزرگ نجیب میخواهی بعد از ان بچهارمین گفتند که تو هم بگو
چنانکه ما گفتیم گفت من چیزی نمیگویم گفتند ای دشمن خدا دانستی انچه که در دلهای ما بود و اعلام نمیکنی ما چیزی را که در دل تست گفت این
قدر بدانید که شوهری از چوب بهتر است از بی شوهری و این سخن در ما بین خلایق گردید مثل شد بعد از ان پدر ایشان هر چهار شان را
بشوهر داد بیکسال بعد از این نزد دختر بزرگش امد و گفت ای دختر من شوهر را چگونه میبینی گفت بهترین شوهر است که حلیله خود را عزیز میدارد
و حاجت حاجتمندان را بر میاورد باز پرسید که مال شما چگونه مالست گفت بهترین مالها است که شتر باشد که شیر انها را میاشامیم و گوشت
انها را میخوریم و انها را سوار میشویم او گفت ای دختر من شوهرت کریمست و مالت بسیار بعد از ان نزد دومین شان امد و گفت شوهرت چگونه
گفت بهترین شوهر است که اهل خود را عزیز میدارد و بایشان نفع میدهد و احسان را که میکند فراموش مینماید گفت که مال شما چ
گونه مالست گفت ماده گاو که بدر خانه ما الفت دارند از چراگاه بدون زحمت میایند و ظرف را پر از شیر و خیک را پر از روغن میکنند و با
زنان زن هستند انگاه پدرش باو گفت که در نزد شوهرت محبوب و بلند بخت و خوشحال شده بعد از ان نزد سیمین امد و گفت ای دختر من
شوهرت چه حال دارد گفت نه سخی است بحد اسراف و نه بخیل است در مرتبه لئامت گفت مال شما چه صنف مالست گفت چند راس
بزغاله گفت انها چه تدبیر دارند گفت در وقت ولادت انها برای نان خورش ما کفایت بکنند انگاه پدرش گفت که اینقدر بسیار نیست بلکه بقدر
کفایت است بعد از ان نزد دختر کوچکش امد و گفت ای دختر من شوهر تو چگونه است گفت بدترین شوهر است که نفس خود را عزیز میدارد و ذلیل

ذو الاصبع عدوانی

خوار و ضعیف می‌پندارد گفت مال شما چگونه مالیست گفت بدترین اموال گفت که از کدام صنف است گفت پاره گوسفند است بزرگ
شکمند که سیر نمیشوند و تشنه اند که هر گز سیراب نمیباشند و گوشهای کر دارند نمیشنوند اگر یکی از آنها در وقت گذشتن از پل لغزش
خورده تو بحر آب افتد ما بقی آنها هم باز متعاقب کرده میافتد این کلام اشاره باینست که گوسفند با بلاوت و عدم ادراک موصوفست چنانکه
در السنه و افواه مشهور است آنگاه پدرش گفت که عمر دی میمانم که متاعش متبعض شده باشد یعنی بعضی از آن تلف شده و بعضی باقی مانده
و جز شباهت او بان مرد از این راهست که بعضی از دختر انش خوش گذران بوده و بعضی بد گذران بوده و بعضی دیگر بد گذران ابو الحسین
محمد کاتب بما خرداد گفت که ابن درید بما خرداد گفت که خرداد بما ابو حاتم از ابو عبیده او از یونس و ابن درید گفت که با من خرداد ع...
از ابن خالد او از هشیم بن عدی او از سعد بن کدام او گفت که سعید بن خالد جدلی بما خرداد گفت در وقتیکه عبد الملک بن مروان بعد از کشتن
مصعب بکوفه آمد مردم مرا خواند که هر کس حصه مال خود را غنیمت برد آنگاه ما نزد وی آمدیم او گفت که این جماعت کیانند گفتیم طایفه جدیله
عدوان را میگویند گفتیم بلی پس این بیتها متمثل گردید عذیر الحی من عدوان کانوا حیة الارض یعنی بعضهم بعضا فلم یرعوا علی البعض
و منهم کانت السادات والموفون بالقرض و منهم حکم یقضی فلا ینقض ما یقضی و منهم من یجیل الناس بالسنة والفرض یعنی عذیر حی
از قبیله عدوان مانند مار زمین بودند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ظلم و تعدی نمود پس او را مراعات نکرد و از قبیله عدوان بود بزرگ و وفا کنند
بعهد و پیمان و از ایشان حکم کننده هست که حکم میکند و حکمش شکسته نمیشود و از ایشانست کسیکه مردم را بواجبات و سنن حواله میکند بعد
از آن عبد الملک بمرد بزرگ و نامداری از ما که او را پیش انداخته بودیم خطاب نموده گفت کدامیک از شما این شعر را گفته گفت نمیدانم من از پشت سرش
جواب دادم که ذو الاصبع گفته او مرا گذاشت بآن مرد بزرگ متوجه گردید و گفت که نام ذو الاصبع چه بود گفت نمیدانم باز من از پشت سرش جواب
دادم که نام وی حرثان بود او باز مرا گذاشت باو متوجه شد و گفت که چرا بذو الاصبع ملقب شده گفت نمیدانم آنگاه باز من از پشت سرش گفتم که
انگشت او را مار گزید از اینجهت بدین لقب ملقب گردید باز مرا ترک نموده از او پرسید که او از کدامین طایفه شما بوده گفت نمیدانم باز من از
پشت سرش جواب دادم که از طایفه بنی ناج بوده آنگاه از او پرسید که حصه که از این مال بتو داده اند چه قدر است گفت هفتصد درهم بعد از آن
بمن متوجه گردید گفت که عطائیکه بتو کرده ام چه قدر است گفتم چهار صد درهم آنگاه بیکی از منسوبان خود گفت که با ابن الزغر عبد سیصد درهم
حصه او کم کن بر حصه من بیفزا پس از انجا بر گشتم در حالیکه عطای من هفتصد بود و عطای وی چهار صد در روایت دیگر هست که عبد الملک از
آن مرد بزرگ پرسید کرد ذو الاصبع از کدامین طایفه شما بوده او گفت نمیدانم ناگاه من از پشت سرش گفتم از طایفه بنی ناج که شاعر در خصوص ایشان
گفته بیت اما بنو ناج فلا تذکرهم ولا تتبعن عینیک من کان هالکا اذا قلت معروفا لاصلح بینهم یقول وهیب لا اسالم ذا کا فاضحی کظهر العود
جب سنامه یحوم علیه الطیر احدب بارکا یعنی نام قبیله بنی ناج ابو ید و ایشان اعراض کنید و التفات نکنید از ایشان بکسیکه کشته میشود در آن هنگام
وقت سخنان صلح آمیز میگفتیم برای اینکه مابین ایشان را اصلاح نمائیم آنگاه وهیب میگفت که سخنان ذلت آمیز تو را بر خود لازم نمیکنم یعنی اگر سخن تو را
قبول نمایم ذلیل خواهم شد پس آنقدر زمانی نگذشت که وهیب مانند پشت اشتر مسنی گردید که کوهانش بلند شده و مرغان در اطراف آن برای
خوردن کوشش میکردند در حالیکه پشتش خم گشته در جائیکه هش خوابانیده شده باشد یعنی بعد از زمان کمی وهیب در معرکه قتال کشته شد و در
میان میدان مانند اشتر مسن افتاده گردید بعضی بمن چنین روایت کرده اند که ابیات را ذو الاصبع انشا نموده و از ابیات مشهور ذو الاصبع این
دو بیت است اکاشر ذا الضغن المبین منهم واضحک حتی یبدو الناب اجمع واهدنه بالقول هدنا ولا یری سریرة ما اخفی لبات یفزع یعنی از
طایفه در پیشروی کسی که با من حسد و عداوت دارد و تبسم میکنم و میخندم بحدیکه دندان بزرگ ظاهر میشود یعنی ببشاشت میخندم و سخنان نرم و صلاح
نما باو میگویم اگر بر باطن امر من که از او مخفی و پنهان داشته ام مطلع گردد هر آینه از بیم و اضطراب نمیخوابید زیرا اگر بعد از اطلاع بر باطن من میدید
که تدبیریکه بنات از آن تعبیر میشود برای هلاکت او نموده ام محکم است هرگز خطا نخواهد شد و این دو بیت نیز از اشعار اوست اذا ما الدهر جر
علی اناس شراشره اناخ باخرینا فقل للشامتین بنا افیقوا سیلقی الشامتون کما لقینا یعنی وقتیکه روزگار سنگینیهای خود را بر پشتهای اهل قبیله ای
یعنی ایشان را بحوادث مبتلا گردانید آنگاه همه خلایق را در آن ابتلا یکسان خواهد نمود پس بگو شماتت کنندگان ما که بگو بهوش بیائید یعنی از غفلت
بیدار شوید بزودی حوادث روزگار بشماتت کنندگان هم میرسد چنانکه بما رسید و این دو بیت نیز از اشعار اوست ذهب الذین اذا رأونی
مقبلا هشوا الی و رحبوا بالمقبل وهم الذین اذا حملت حمالة ولقیتهم فکاننی لم احمل یعنی کسانیکه در وقت رفتن من نزد ایشان شاد و خوش
حال میشدند و مرحبا میگفتند همه رفتند و منقرض گردیدند ایشان چنان بودند که هر وقتی ضرری یا دیه را متحمل میشدم و با ایشان ملاقات
میکردم آنگاه گویا خود را چنان میدیدم که اصلا ضرری بر من نرسیده زیرا صله و عطیه از ایشان بمن میرسید که تلافی آن ضرر بمن میشود یا
از جهة حسن سلوک و رفتار ایشان که با من مینمودند همه غرامتها را فراموش میکردم از جمله او این ابیات است که مشهورند بیت لی ابن عم علی ما
کان من خلق مخالفان فاقلیه و یقلینی ازری بنا اننا شالت نعامتنا فخالفنی دونه و خالفته دونی لاه ابن عمک لا افضلت فی حسب عنی ولا

محمد بن خرداد

ناج بانون والف نام قبیله است در عربستان

باب اخبار معمّرین

دنانی فحریعنی انی لعمرک ما بابی بذی غلق عن الصدیق و لا خیری بممنون و لا لسانی علی الادنی بمنطلق بالفاحشات و لا اغضی علی الهون مالی
علیّ و ان کنتم ذوی رحم ان لا احبکم ان لم تحبونی یا عمرو ان لا تدع شتمی و منقصتی اضربک حیث تقول الهامة اسقونی و انتم معشر زید و اعلی ما
فاجمعوا امرکم طرّاً فکیدونی لا یخرج العسر منی غیر مأبیة و لا الین لمن لا یبتغی لینی یعنی مرا پسر عمّی هست که بسبب طبیعتهای بدی که دارد با هم مخالف
داریم من او را دشمن میدارم و او مرا اما را بمصیبت دچار نمود اینکه از همه بکر تقرب کرد بهم لیرا و مرا از خود جدا خیال کرد و من او را مرخذ
را با و پسر عمّ تو که من باشم تو از جهت نسبت من بر فضیلتی نداری و تو حاکم و قاهر بر من نیستی تا اینکه مرا ذلیل نمائی سوگند بعمر تو یاد میکنم
هر اینه بسبب کسیکه سینه تنگ و خلق بدی دارد از دوست خود با و امتناع ندارم و در نفع دادن منت نمیگذارم و زبانم دشنام بر فرومایگ
نمیدهد و از خوار شدن هم چشم نمیپوشم یعنی اگر کسی مرا خوار کند از او درنمیگذرم چه ضرر دارد بر من هر چند که صاحب رحم و خویش من هستید
اینکه شما را دوست ندارم اگر مرا دوست ندارید ابعم و اگر دشنام دادن را و بدگوئی نمودن را نسبت بمن ترک نکنی هر اینه ضربتی بر شرت میزنم
نطرزی که تشنه میشوی و آب میخواهی شما جماعتی هستید از صد نفر بیشتر اسباب خود را مهیا کنید و با من محیکیند قهر و درشتی کردن با من نمی افزاید
بر من مکر ابا و امتناع را نرمی و ملایمت نمیکنم با کسیکه طالب نرمی من نیست و از جمله معمّرین **معدی** کرب حمیری است و او از آل ذعین بود ابن سلام
گفته که معدی کرب در حالیکه عمرش طولانی شده بود این دو بیت را گفته اراانی انما افنیت یوما اتانی بعده یوم جدید یعود ضیاؤه فی کل فجر و یأبی لی شبابی
لا یعود یعنی خود را چنان می بینم که هر روز را اگر بسر میبرم روز تازه بعد از آن بمن میاید و روشنائی آن در هر صبحگاهی عود میکند لیکن جوانی
من ابا دارد از اینکه عود نماید از جمله معمّرین **ربیع** بن ضبع فزاری است چنین گفته میشود که تا زمان بنی امیه مانده بود مذکور کرده اند که بر مجلس عبد
الملک بن مروان داخل شد آنگاه با و گفت که ای ربیع از طول عمر خود و از حوادث گذشته که دیده بمن خبر ده حدیثی را بطرزی که در روایت صدوق ره گذشت
باخر رسانید لیکن در این روایت افزوده است این را که عبد الملک با و گفت که تو را خوشحال نموده بختی که لغزش نمیخورد و عطائی که بسرعت بتو میرسد
و ظرفی بزرگ و کلفتیکه طعام ضیافت در آن میگذارند بعد از آن سید مرتضی گفته که اگر این خبر صحت داشته باشد باید که سؤال عبد الملک از ربیع
در ایام معاویه بوده باشد نه در زمان خلافت خود زیرا که در این خبر چنین مذکور است که ربیع گفت در اسلام شصت سال عمر نمودم و حال آنکه اول
خلافت عبد الملک در سال شصت و پنج از هجرت گذشته بود پس اگر این خبر بدرجه صحت برسد باید که بدین نهج باشد که ذکر کردیم و روایت شده است
که ربیع ایام معاویه را دریافت پس سؤال عبد الملک از او در آن ایام اتفاق چنین گفته میشود که وقتیکه دویست سال از عمر ربیع گذشت آنگاه این ابیات
سنجید الا ابلغ بنی بنی ربیع فاشرار البنین لکم فداء بانی قد کبرت و دق عظمی فلا تشغلکم عنی النساء و ان کنائنی لنساء صدق و ما آلی بنیّ و لا اساؤا
اذا کان الشتاء فادفئونی فان الشیخ یهدمه الشتاء اذا ما جئن یذهب کل قر فسربال خفیف او رداء اذا عاش الفتی مائتین عاما فقد ذهب
اللذاذة و الفناء یعنی پسران مرا بگوئید پسران بد شما را فدا باد که بجهت کبر سن و پیری رسیده استخوانم نازک و سست گردیده بزنان خودتان
مشغول گردیده از من غافل نشوید بدرستیکه هم سرهای من زنان راستگو و وفادار هستند و پسرانم هم نسبت بمن تقصیر نکرده اند و وقتیکه موسم
زمستان در رسید آنگاه مرا لباس بپوشید زیرا که پیر را فانی میکند و منهدم کرداند در وقتیکه هم سرما ها در روند آنگاه پیراهن سبکی یا ردائی
بمن کفایت میکند زمانیکه مرد دویست سال عمر نمود آنگاه جوانی او و زوال لذت از او زایل گردد و وقتیکه بسن دویست و چهل سالگی رسید این ابیات
مترنم گردید اصبح عنی الشباب قد حسرا ان بان عنی فقد ثوی عصرا و دعنا قبل ان نودعه لما قضی من جماعنا وطرا ها انا ذا امل الخلود و قد ادرک
سنی و مولدی حجرا ابا امرء القیس هل سمعت به هیهات هیهات طال ذا عمرا اصبحت لا احمل السلاح و لا املک راس البعیر ان نفرا و الذئب اخشاه
ان مررت به وحدی و اخشی الریاح و المطرا من بعد ما قوة انوء بها اصبحت شیخا اعالج الکبرا یعنی لباس جوانی از بر من کنده شد اگر جوانی از
من جدا گردید باکی نیست زیرا که روزگارها با من بود و وقتیکه از ما حاجت خود را بجا آورد آنگاه با ما وداع نمود پیش از آنکه ما او را وداع کنیم آگاه شوید
من کسی هستم که آرزو میکنم که در دنیا همیشه بمانم و حال آنکه سن و ولادت من حجر را که پدر امرء القیس بود دریافت آیا اینگونه طول عمر را شنیدید
دور است اینکه آن را شنیده باشی زیرا که این عمر بسیار طولانی است از کثرت سن و شدت ناتوانی قدرت برداشتن اسباب جنگ ندارم و سر
شتر را اگر بخواهد که بگریزد نمیتوانم نگهدارم اگر بگرگ تنها دچار شوم میترسم از باد و باران هم بیم دارم بعد از آنکه قوتی داشتم که با آن از
جا بر میخواستم و حرکت میکردم گرداگرد پیری شدم که بسبب مشقت کبر سن مشغول گردیدم از جمله معمّرین ابو طمحان قینی است نامش حنظلة بن
شرقی اصلش از اولاد کنانة بن قین است ابو حاتم گفته که ابو طمحان دویست سال عمر نمود در خصوص طول عمرش گفته این بیت حنتنی حانیات الدهر
حتی کانی خاتل یدنو لصید و صبر الخطو یحسب من رآنی و لست مقیدا انی لقید یعنی حوادث روزگار قامت مرا خم نمود بطوریکه مانند کسی
شدم که در کمینگاه شکاری قد خود را خم کرده گامهای خود بر دارد و بسوی صید رود و مانند کسی گردیدم که شانش کوتاه و حقیر بر روایت دیگر
اینست که مانند کسی شدم که گامهای خود را بهم نزدیک بر میدارد در وقت راه رفتن هر که مرا می بیند چنین خیال میکند که بزنجیر کشیده
نشده ام ابو حاتم سجستانی گفته که چند نفری از اصحاب ما بمن خبر داده اند که ما از یونس بن حبیب شنیدیم در حالیکه او دو بیت انشا میکرد و

معدی کرب

ربیع بن ضبع

ابو طمحان

نزا ایند وبیت ازا وشنیدم که انشا نمود تقارب خطو رجلك یا ولید وقیّدك الزمان بشرّ قید یعنی ای ولید از شدت پیری و ناتوانی گامهای پایت بهم دیگر نزدیک شده اند و زمانه ترا ببدترین قیدها بسته و نیز ابو طمحان این ابیات را گفته وانّی من القوم الذین هم هم اذا مات منهم میّت قام صاحبه نجوم السماء کلّما غاب کوکب بدی کوکب تاوی الیه کواکبه اضاءت لهم احسابهم ووجوههم دجی اللیل حتّی نظّم الجزع ثاقبه وما زال منهم حیث کان مسوّد تسیر المنایا حیث سارت کتائبه یعنی من از کسانی هستم که ایشان ایشانند یعنی جلالت قدر و بزرگی مرتبه را همیشه دارند زیرا که اگر بزرگی از ایشان وفات یابد یکی دیگر از ایشان که مانند او است در جای وی قرار میگیرد ایشان مانند ستارگان آسمانند که هر وقت ستاره از ایشان غایب گردد ستاره دیگر ظاهر میشود در حالی که ستارگان او یعنی اعوان و انصارش در اطراف وی جمع میشوند انگاه روبهای و حسبهای ایشان از نوران ستاره هم روشنائی اخذ میکند تاریکی شب را روشنی است که ستاره ثاقب ان سایر ستارگان را باطراف خود جمع نماید همیشه از ایشان مرد بزرگ و جلیل القدر هست که همراه لشکر او در مرگها برای هلاک نمودن دشمنانش با ان لشکر میروند معنی دو بیت اوّل شبیه قول اوس بن حجر است بیت اذا مقرم منّا ذرا حدّ نابه تخمّط فینا ناب اخر مقرم یعنی هر وقت بیفتد دندان بزرگ اشتری از اشتران ما که بجهت توالد و تناسل نگاه داشته میشود و از اشتر فحل میگویند انگاه دندان شتر دیگر از اشتران ما در روئیدن بجوش میاید یعنی هر وقتیکه بزرگی از ما فوت شود انگاه بزرگ دیگر از ما در جای وی می نشیند و طفیل غنوی امثل این مضمون بخاطر رسیده و گفته بیت کواکب دجن کلّما انقضّ کوکب بدا وانجلت عنه الدجنّة کوکب یعنی ایشان مانند ستارگانند در وقت تاریکی هر وقتیکه ستاره از انها غروب کند انگاه ستاره که ابر انرا پوشیده بود ظاهر گردد و خزیمی این معنی را اخذ نموده و گفته اذا قمر منّا تغوّر او خبا بدا قمر من جانب الافق یلمع یعنی هر وقتیکه ماهی از ما غروب میکند یا پنهان گردد انگاه ماه دیگر ظاهر گردد در حالیکه در سمت افق روشن میشود و مانند اینهاست مضمون این بیت خلافة اهل الارض فینا وراثة اذا مات منّا سیّد قام صاحبه یعنی خلافت بر اهل ارض در خاندان ما بمنزله ارث و میراث است هر وقتیکه بزرگی از ما وفات نماید بزرگ دیگر از ما در جای وی گیرد و مثل اینهاست قول شاعر بیت اذا سیّد منّا مضی لسبیله اقام عمود الملك اخر سیّد یعنی هرگاه هر وقت که بزرگی از ما وفات کند بزرگ دیگر ستون سلطنت را بر پا میدارد و مرار حمای عقیلی در قول خود بمضمون قول ابی طمحان که بیت اضاءت لهم احسابهم ووجوههم باشد نظر کرده و بهتر از او گفته بیت وجوه لو انّ المدلجین اعتشوا بها صدعن الدجی حتّی تری اللیل ینجلی یعنی روبهای ایشان بمثابه است که اگر انانکه شبها راه میروند با انها همراه شوند هر اینه نور انها تاریکی شب را پراکنده میکند بحدیکه شب بالمرّه زایل میشود و قول جبر بن سعید باین مضمون نزدیکتر است بیت اضاءت احسابهم فضائلهم لنور الشمس المضیئة والبدر یعنی قدر و مرتبه انطایفه بسبب جلادت و هنر را ایشان مجدی روشنائی و اشتهار بهم رسانیده که افتاب نورانی و ماه هر دو مقابل نور انها خوار گردیدند محمّد بن یحیی صولی در معنی بیت ابی طمحان انشا نمود بیت من البیض الوجوه بنی سنان لو انّك تستضیء بهم اضاءوا هم حلّوا من الشرف المعلّی ومن کرم العشیرة حیث شاؤا یعنی ممدوح از قبیله بنی سنان است که روبهای سفید دارند اگر بخواهی که بسبب ایشان روشنی بشوی هر اینه روشن میکنند و در هر مرتبه از مراتب شرافت بلند و نجابت قبیله که خواستند قرار گرفتند و این دو بیت از ابی طمحان گفته فلو انّ السماء دنت لمجد ومکرمة دنت لهم السماء اذا کان فی صدر ابن عمّك احنة فلا تستثرها سوف یبدو دفینها یعنی اگر آسمان شان این میشد که بسبب بزرگی و نجابت کسی فروتنی نماید هر اینه نسبت با ایشان هم میکرد و وقتیکه در سینه پسر عمت حقد و حسد و عداوت تو باشد انگاه ان انرا یعنی با و تعرّض نکنی زیرا که باعث زیادتی عداوت او میشود بزودی دفینه عداوتش ظاهر گشته زایل خواهد شد و نیز گفته اذا شاء راعیها استقی من وقیعة کعین الغراب صفوها لم یکدّر اگر شبان انها بخواهد هر اینه انهار اسیراب میکند از وقیعه که مانند چشمه اب کوارا و صافیست که هرگز ناصاف نمیشود و وقیعه چاهیست در روی سنگ که برای غسل نمودن و اب خوردن در انجا فرود امدن میشود و ابی که از انکوه سنگ در اید و بسوی دیگری فرو رود از اب وقیعه گویند ستوده قول ذی الرمّة را ابن شاهد اورده بیت وقلنا بسقاطا من حدیث کانّه جنا النحل ممزوجا بماء الوقایع یعنی یاد کردیم پاره سخنان سقط شده از حکایتی که مانند چیده زنبور است در حالیکه با اب وقیعه ها مخلوط شده باشد که عبارت باشد از عسل یعنی ان حکایت در لطافت و شیرینی مانند عسل بود ابی را که در روی سنگ جاری میشود اب حشرج میگویند و ابی را که در میان سنگ ریزه و ریگ جاری باشد اب مفاصل مینامند و کلام ابی ذویب را ابن شاهد ذکر کرده اند بیت مطافیل ابکار حدیث نتاجها تشاب بماء مثل ماء المفاصل یعنی اشتران جوان تازه زائیده چرا میشود بدن انها باب که مانند اب مفاصل است ابو محلم سعدی گفته که این بیت ابی طمحان گفته بیت اذا ما سامك الذلّ قاهر عزیز فبعض الذلّ اتقی واحرز ولا تحم من بعض الامور تعزّزا فقد یورث الذلّ الطویل التعزّز یعنی ای پسر من اگر صاحب قهر و غلبه ترا بذلت تکلیف نماید انگاه بعضی ذلتها را که نسبت بما بقی تر احفظ کننده تر است اختیار کن و از مباشرت و ارتکاب پاره کارها از راه عزت پرهیز مکن زیرا که اظهار عزت باعث ذلت طولانی گردد و این دو بیت بعبد الله بن معویة جعفری هم نسبت داده اند و مرابی طمحان را در این معنی این دو بیت روایت شده بیت یا ربّ مظلمة یوما لطیت بها تمضی علیّ اذا ما غاب انصاری حتّی اذا ما انجلت غیابتها وتبیّنت فیها وثوب المخدر الضاری یعنی ای بسا قوم من ظلم و ستم بسیاری در روز بمن رسید که از شدت و حدت انها بود من

عبد المسیح

چسبیدم یعنی مانند خال خوار و ذلیل گردیدم از بسکه ایام بر من میگذشتند و قبیله‌ام از من غایب بودند و وقتیکه مدت غیبت ایشان دیر
و دور نزد من حاضر گردیدند آنگاه تلاقی آنها از جای خود برجستم مانند جستن شتریکه همیشه در خوابگاهش قرار گرفته بشکار کردن عادت داشته
باشد و از جمله معمرین عبد المسیح بن بقیله غسانی است و عبد المسیح بن قیس بن حیان بن بقیله است نام بقیله ثعلبه بوده بعضی حارث گفته‌اند
و نامیدند او را بقیله از این راه است که او روزی دو لباس سبزی پوشید و بمیان قومش در آمد آنگاه ایشان باو گفتند که تو بر بقیله میمانی یعنی بر علف
سبز شباهت داری کلبی و ابو مخنف و غیر ایشان گفته‌اند که او سیصد و پنجاه سال عمر نمود زمان اسلام را دریافت و اسلام را بنا ورد و در مذهب
نصارای نقل کرده‌اند که در وقتیکه خالد بن ولید بعزم تسخیر بلده حیره در اطراف آن با لشکر فرود آمدند و آن در پشت کوفه شهری بود قدیم که نعمان
بن منذر در آنجا می نشست و اهل آن هم در آنحال محصور گردیدند آنگاه خالد با ایشان پیغام داد که مردی را از دانشمندان و بزرگان خود نزد من
روانه نمائید ایشان عبد المسیح بن بقیله را فرستادند وقتیکه نزد خالد رسید گفت انعم صباحاً ایها الملک یعنی ای پادشاه در وقت صبح با نعمت و
لذت باشی خالد گفت خدا نعمت مرا از این تحیت تو بی احتیاج کرده است لیکن ای شیخ بمن بگو که ابتدای آمدنت از کجاست گفت از صلب پدرم گفت از
کجا بیرون آمدی گفت از شکم مادرم گفت بر چه چیزی تو گفت بر زمین گفت در چه چیزی گفت در لباسهای خود گفت آیا تعقل میکنی گفت بلی سوگند بآن
میکنم هر آینه می بندم گفت آیا پسر چندی تو گفت پسر یک مرد آنگاه خالد گفت من تا حال مانند امروز ندیده بودم هر چه که از او میپرسم کلام مرا بر غیر
مرادم حمل میکند جوابی که مطلوب من نیست میگوید او گفت که بتو خبر ندادم مگر از چیزی که پرسیدی و هر چه که میخواهی بپرس خالد گفت آیا عرب
شمائید یا نبط گفت عربیم در صورت نبط آمده‌ایم و نبطیم در صورت عرب ظاهر شده‌ایم او گفت آیا با من دعوا خواهید کرد یا مصالحه گفت مصالحه
گفت پس این حصارها برای چیست گفت آنها را برای این ساخته‌ایم که اگر سفیهی و بیعقلی بر ما هجوم آورد در آنها خود را نگاه داریم تا وقتیکه مرد
عاقلی بیاید او را از این عمل بد نهی کند گفت چند سال از عمر تو گذشته گفت سیصد و پنجاه سال گفت در این مدت چه دیده گفت دیده‌ام که کشتیها
در دریا در این مسلکاه بسوی ما آمدند و از اهل حیره زنی را میدیدم که زنبیل بر سر گذاشته و بیشتر از یک گرده نان توشه بر نداشته از آنجا تا شام با آن
توشه میرفت یعنی آن بلده بمنزله بود که نزدیکی شام متصل بوده و الحال آن خراب گردیده داب و عادت پروردگار در ماده بلاد و عباد
بدین نهج است زاویه کوهی با او سمی بود که در کف دستش میگردانید خالد گفت این چیست که در کف دست تست گفت سم است گفت آنرا
چه میکنی گفت اگر با اهل بلد من موافقت و سلوک خوش کردی آنگاه بخدا حمد میکنم و اگر غیر آنرا با ایشان نمودی من بذلت و خواری ایشان را
نمیشوم این سم را میخورم و از مشقت زندگی راحت میشوم و حال آنکه از عمر من باقی نمانده مگر اندک زمانی آنگاه خالد گفت که آن سم را بمن ده
پس آنرا گرفت و گفت بسم الله و بالله رب الارض و السماء الذی لا یضر مع اسمه شیء بعد از آن سم را خورده غشی او را گرفت و چانه خود را
زمان طویلی بسینه خود گذاشت بعد از آن عرقی نموده بهوش آمد گویا از قید رها گردید آنگاه ابن بقیله بسوی قومش برگشت و با ایشان گفت
بر پیش شما از نزد شیطانی آمدم که سم خورد و باو ضرری نرسانید با این جماعت کاری بکنید تا اینکه شر ایشان را از خود دور نمائید آنگاه بگفته
او اطاعت نموده با ایشان بصد هزار درهم مصالحه نمودند در آنحال ابن بقیله انشاء نموده گفت أبعد المنذرین أری سواما تروح بالخورنق
والسدیر تحاماه فوارس کل قوم مخافة ضیغم عالی الزئیر وصرنا بعد هلک ابی قبیس کمثل الشاء فی الیوم المطیر تقسمنا القبائل من معد علانیة
کأیسار الجزور نؤدی الخرج بعد خراج کسری وخرج من قریظة والنضیر کذاک الدهر دولته سجال فیوم من مساة او سرور یعنی آیا بعد از وفات
منذر بن محرق و نعمان بن منذر چهارپایان را ببینم که بسمت خورنق و سدیر برای چریدن بروند و خورنق قصریست نزدیکی کوفه که نعمان بن اکبر
او را بنا نمود و سدیر نام جوئیست بعضی گفته‌اند که اسم نام قصریست یعنی بعد از وفات ایشان چهارپایان را از بیم دشمنان نمیگذارند که بسمت
خورنق و سدیر بروند و این احتمال ضعیف است اظهر آنست که معنی بیت این باشد که بعد از وفات ایشان خورنق و سدیر بمثابه خراب شدند که ما
شتر و ستور در آن چریدند و از بیم آنها چهارپایان را نمیتوان راه دهند چنانکه ظاهر معنی بیت ثانی بر این شاهد است و آن اینست که سوار
هر قوم از بیم شیر و پلنگ صدا از سمت خورنق و سدیر میپرهیزند و بعد از هلاک شدن ابی قبیس گردیدیم بعاجزی و پستی و پای مانند گو
روز باران شدیم و قبیله‌ها که او معد بن عدنان اند که بد رهم عرب نسبت ما را در میان خود شان مانند شتر قماری که ایام جاهلیت در میان عرب
مشهور بوده و بعد از آنکه انوشیروان کسری و طائفه قریظه و نضیر از یهود آن چیزی از ما خراج میگرفتند قسمت کردند خراج دیگر هم میدهیم چنین است
عادت روزگار یعنی دولت آن روزی بر نفع انسان است و روز دیگر بر ضررش و روز آن روز شادیست و روز دیگر بدحالی چنین گفته میشود
عبد المسیح وقتی در بلده حیره بناء نمود قصر خود را که معروفست بقصر بنی بقیله آنگاه گفت بیت لقد بنیت للحدثان حصنا لو ان المرء ینفعه الحصون
طویل الرأس اقعس مشمخر لانواع الریاح به حنین یعنی بدرستیکه بجهت حوادث روزگار قلعه بنا نمودم اگر مرد را در وقت محاربه حصارها نفع دهند
آن که بنا کردم بلند بود و سینه و پشت خود را بسمت بادها کرده بان میوزند از جمله ابیات عبد المسیح بن بقیله که از او روایت کرده‌اند بیت و
است والناس ابناء علات فمن علموا ان قد اقل فمجفو و محقور وهم بنون لام ان رأوا نشبا فذاک بالغیب محفوظ و محفور یعنی خلایق با یکدیگر برادر

بدری اند و مادر ایشان از هم جدا هستند یعنی با هم دیگر محبت و مودت ندارند پس اگر کسی را ببینید که مالش قلیل شده انگاه او را حقیر شمرده از او
جدائی میورزند و اگر کبیرا ببینید که اموال و اراضی دارد انگاه با وی برادر و مادر میشوند یعنی با او محبت و مودت میورزند و در غیابش با او عهد
و پیمان محکم میبندند و او را از چیزهای بد محافظت میکنند و این مضمون بقول اوس بن حجر شبیه است بیت بنی ام ذی المال الکثیر یرونه وان کان عبدا
سید الامر جحفلا وهم لقلیل المال اولاد علة وان کان محضا فی العمومة مخولا یعنی کسیکه مال بسیار دارد مردم پسران مادر او هستند یعنی او را
دوست میدارند و هرچند که او غلام باشد ایشان او را سید قوم و عظیم ایشان میدانند و ایشان نسبت بکسیکه مال کمی دارد برادران پدری اند
یعنی محبت با او ندارند هرچند که از جهت عموهای خالص و خالوهای خالص دارا شده باشد چنین مذکور شده که مشایخ اهل حیره رفت که در بیرون آن دیری
بنا کنند وقتیکه محل بنای انرا میکنند و تلاش در کندن آن مینمود ناگاه جائیکه مانند خانه بود پیدا شد با نجا داخل گردید مردی را دید در سر تختی از شیشه نظر
اورده دید که در بالای سرش کتابتیست بدین مضمون که من عبد المسیح بن بقیله هستم بیت حلبت الدهر اشطره حیاتی ونلت من المنی بلغ المزید
وکافحت الامور وکافحتنی ولم احفل بمعضلة کؤد وکدت انال فی الشرف الثریا ولکن لا سبیل الی الخلود یعنی روزگار را مانند اشتر دوشیدم و نصف
زندگی خود را در آن صرف نمودم و از آرزوهای زیادی معیشت رسیدم و با کارها روبرو شدم و آنها با من روبرو گردیدند مانند دو بروشدن
در قتال با وجود این از امور مشکله مشقت آمیز باکی ننمودم نزدیک بود که در بلندی مرتبه بثریا برسم لکن که بسوی مخلد بودن در دنیا راهی نیست و از
جمله معمرین **نابغه جعدی** است نامش قیس بن عبد الله بن عامر عدس بن وسیعه بن عامر بن صعصعه است وکنیه‌اش ابو لیلی بوده ابو حاتم سجستانی
چنین روایت کرده که نابغه جعدی پیشتر از نابغه ذبیانی بوده و دلیل براین قول نابغه جعدیست که گفته بیت تذکرت والذکری تهیج علی الهوی ومن
حاجة المحزون ان یتذکرا ندامای عند المنذر بن محرق اری الیوم منهم ظاهر الارض مقفرا کهول وشبان کان وجوههم دنانیر مما شیف فی ارض
قیصرا یعنی ایام گذشته و ایام دوم در حالیکه انها محبت مرا بهیجان میاورد و چیزیکه در خزینه خاطر محزون است احتیاج دارد باینکه یاد اوری
شود مصاحبان و ندیمان من که در نزد منذر بن محرق بودند امروز روی زمین را از ایشان خالی می‌بینم پاره از ایشان پیر بودند و پاره دیگر
جوان و رویهای ایشان در صافی و روشنائی مانند اشرفی بودند که در ممالک قیصر صفا و جلا یافته اند داده شده و این کلام دلالت دارد باینکه
نابغه جعدی با منذر بن محرق معاصر بوده از خارج معلوم است که نابغه ذبیانی با نعمان بن منذر بن محرق بوده است چنین گفته شده که سی سال نابغه
جعدی گذشت در ایامیکه او هرگز سخن نگفت بعد از آن بشعر تکلم نمود و در حالیکه صد و بیست سال عمر نموده بود در اصفهان وفات نمود و دیوان او
در انجا بود و این ابیات او گفته بیت فمن یک سائلا عنی فانی من الفتیان ایام الخنان مضت مائة لعام ولدت فیه وعشر بعد ذاک وحجتان فابقی الدهر
والایام منی کما ابقی من السیف الیمانی بعلل وهو ماثور جراز اذا اجتمعت بقائمه الیدان یعنی هرکه از احوال من پرسد بداند که من از جوانان ایام خنان
هستم که انها ایامی بودند در میان عرب که در آنها ناخوشی در بینی و حلقوم ایشان بهیجان آمد صد سال از ولادتم گذشته و ده سال با دو
سال بر آن علاوه گردید که همه آن صد و دوازده سال باشد و روزگار هرچند که مرا پیر نمود لیکن از قوت و توانائی من بقیه باقی گذاشت چنانکه
از شمشیر یمنی زنگ گرفته بقیه را از جوهرش باقی میگذارد که اگر دار وی صیقل بران ریخته شود زنگش زدوده شود هر اینه جوهر ظاهر شود
در حالیکه برنده است اگر دستها با قائمه آن جمع شوند یعنی از قبضه اش بگیرند و بکارش برند و نیز در خصوص طول عمر خود گفته بیت لبست اناسا
فافنیتهم وافنیت بعد اناس اناسا ثلثة اهلین افنیتهم وکان الاله هو المستاسا یعنی با جماعتی مخالطه نمودم و ایشانرا فانی کرد اینم بعد از
جماعتی جماعت دیگر را پس سه طایفه را منقرض و فانی نمودم و عوض ایشانرا از خدا بتم در خواست باید کرد زیرا که او است کسیکه عوض هر چیز
تلف شده از او خواسته میشود و از هشام بن محمد کلبی چنین روایت شده که نابغه جعدی صد و هشتاد سال عمر نموده و ابن درید از ابی حاتم در مقام
دیگر نقل کرده که نابغه جعدی دویست سال عمر نمود و اسلام را دریافت و این چند بیت با و اسناد داده شده بیت قالت امامة کم عمرت زمانة وذبحت
من عتر علی الاوثان ولقد شهدت عکاظ قبل محلها فیها اعد کوامل الفتیان والمنذر بن محرق فی ملکه وشهدت یوم هجاین النعمان وعمرت حتی
جاء احمد بالهدی وقوارع تتلی من القرآن ولبست بالاسلام ثوبا واسعا من سیب لا حرم ولا منان یعنی امامه از من پرسید که چقدر از زمان
عمر نمودی و چند گوسفند را در قربانی بتها سر بریدی در جوابش گفتم که بر عکاظ حاضر شدم پیش از رسیدن موسم اجتماع مردم در آن حالیکه
از جمله جوانان شمرده میشدم و در حالیکه منذر بن محرق را در سلطنت خود دیدم عکاظ نام بازاری بود در ناحیه مکه در زمان جاهلیت در
هر سال اعراب در انجا جمع میشدند با هم داد و ستد و معامله میکردند و اشعار میخواندند و فخریه میکردند وقتیکه دولت اسلام ظهور نمود
منهدم گردید و در روز هجاین بن نعمان هم حاضر گردیدم و زندگی کردم تا اینکه احمد مختار هدایت و رهنمائی خلق مبعوث گردید و آیات زجر
کننده از قرآن تلاوت کرده شد و از عطای کسیکه نه در وقت سؤال محروم کننده است و نه در وقت عطا منت گذارنده لباس فراخی از اسلام
پوشیدم و نیز در خصوص طول عمر خود گفته بیت المرء یهوی ان یعیش وطول عمر ما یضره تفنی بشاشته ویبقی بعد حلو العیش مر وتتابع الایام
حتی لا یری شیئا یسره کم شامت بی ان هلکت وقائل لله دره یعنی مرد دوست میدارد که زندگی کند بطوریکه طول عمر با و ضرر رساند انگاه می بیند

غلط زعیم

غلط مصر

بعد از هر عیشی شادی و سرور داد و در وقت و تلخی آن باقی ماند و روزها از پی هم بگذر میباشند بطوریکه او در پنهان می‌بیند چیزها که او را شاد و
خرم نماید اگر هلاک شوم بسیاری هستند که بر هلاک من شادی میکنند و نسبتهای هستند که مرا مدح و ثنا میگویند حکایت شده است که
نابغه جعدی فخر میکرد و میگفت بخدمت رسول خدا مشرف گردیدم این بیت را انشاء نمودم بلغنا السماء مجدنا و جدودنا و انا لنرجو فوق
ذلک مظهرا یعنی از جهت بزرگی و بلند بختی خود باسمان رسیدیم با وجود این باز امید میداریم که بمرتبه بالاتر از این برسیم انگاه انحضرت
فرمود که یا ابا لیلی مرتبه بالاتر از این چیست عرض کردم یا رسول الله بهشت است فرمود بلی انشاء الله بعد از آن نیز با نحضرت انشاء نمودم
بیت فلا خیر فی حلم اذا لم تکن له بوادر تحمی صفوه ان یکدرا و لا خیر فی جهل اذا لم یکن له حلیم اذا ما اورد الامر اصدرا یعنی در حلم خیر
نیست در وقتیکه مر آن حلیم را چیزها نباشد که مبادرت و پیشی نماید برای اینکه صفت آن را از کدر و غضب نگه بدارند و در جهل و در
خیری نیست در وقتیکه نزد جاهل صاحب حلمی نباشد برای اینکه هر وقت که آن جاهل کار بدی را اراده نماید آن حلیم او را از آن منع نموده باز
دارد انگاه انحضرت فرمود که خدا دهن تو را نشکند و بعضی روایت کرده که انحضرت فرمود که دهنت شکسته نشود چنین گفته شده که تا
صد و بیست سال عمر نمود در این مدت هیچ یک از دندانهایش نیفتاد و در روایت دیگر مذکور است که او را در هشتاد سالگی دیدم در حالیکه دندان
هایش از کثرت لطافت و صفا و شفافی درخشند و هر وقت که از دندانهای ثنایای وی می‌افتاد یکی دیگر از جای وی میروئید و بهترین خلایق
بود از جهت دندان سیلم تضیع گفته که از جمله چیزهائیکه شبیه قول نابغه است در جواب سؤال پیغمبر ص که انحضرت فرمود مرتبه بالاتر از این چیست
او گفت بهشت است حکایتی است که روایت شده و آن این است که اخطل بمجلس عبد الملک داخل گردید که از جحاف سلمی شکایت میبود و با و انشاء نمود
بیت لقد اوقع الجحاف بالبشر وقعة الی الله منها المشتکی والمعول فان لم تغیرها بحکمها بکن عن قریش مستمار و مزحل یعنی هر اینه جحاف در خصوص
بشر حادثه واقع نمود که از آن حادثه باید بخدا شکایت کرد و با و پناه باید برد پس اگر بحکم کردن در آن حادثه اثرا تغییر ندهی هر اینه از قریش اعراض میکنیم
و طلب مؤنه و منزل در جای دیگر مینمائیم انگاه عبد الملک گفت یا ابن اللخنا یعنی ای پسر کنیز گندیده با اینکه ای پسر خشن نشان غیر از قریش بکجا خواهی
رفت گفت بجهنم او گفت اگر غیر از این میگفتی هر اینه زبانت را میبریدم پس قول او بجهنم تخلص ملیح است بطوریکه بهتر کوئی چنانکه جعدی بگفته خود که
گفته بهشت خلاص کرد بعد اول قصیده جعدی که ابیات گذشته را از آن ذکر کردیم این است بیت خلیلی غضا ساعة و تهجرا و لوما علی ما احدث
الدهر او ذرا و لا تسئلا ان الحیوة قصیرة فطیرا لروعات الحوادث او قرا و ان کان امر لا تطیقان دفعه فلا تجزعا مما قضی الله و اصبرا الم تعلما
ان الملامة نفعها قلیل اذا ما الشیء ولی فادبرا یهیج اللحا و الملامة ثم ما یقرب منا غیر ما کان قدرا یعنی ای دو دوست من ساعتی چشم بپوشید
و مهاجرت کنید و روزگار را در مقابل انچه که حادث نموده با تلف کرده ملامت بکنید یا ترک ملامت نمائید مرا و سبب نپرسید از سبب
کوتاهی زندگی پس از بیمهای حوادث خواهید پرید و خواهید آرام بگیرید و اگر حادثه روی بشما رو دهد که طاقت دفع آن را نداشته باشید انگاه
از قضای الهی جزع نکنید و طریقه صبر و تحمل را پیش گیرید آیا ندانسته‌اید بعد از گذشتن امر ملامت نفع او کم است و بهیجان میاید لیکن بما نزدیک
نمیکنند مگر چیزی را که در روز ازل در حق ما مقدر گردید و در همین قصیده نیز گفته بیت لوی الله علم الغیب عمن سواه و یعلم منه ما مضی و تاخرا و
جاهدت حتی ما احس و من معی سهیلا اذا ما لاح ثم تغورا یعنی خدا پنهان علم غیب را از همه کس غیر از خود پیچیده و منع کرده و خودش همه چیزها که گذشته
و اینده را میداند و در راه رفتن سعی و تلاش نمودم بحدی که سهیل را نمیدیدم در وقتیکه طلوع نموده بعد از آن غروب کرده بود یعنی طی مسافت بحدی
نمودم که بشام رسیدم و در آنجا سهیل دیده نمیشود و در این قصیده نیز گوید بیت و نحن اناس لا نعود خیلنا اذا ما لقینا ان تحید و تنفرا و ننکر یوم
الروع الوان خیلنا من الطعن حتی تحسب الجون اشقرا و لیس بمعروف لنا ان نردها صحاحا و لا مستنکرا ان تعقرا یعنی ما مردمانیم که اسبهای خود را
عادت نداده‌ایم باینکه در حالت ملاقات با دشمن از جای دشمن ایستاده میل نمایند دور شوند یعنی هم اوقات در حربگاه خود دشمن را قصد
نموده اسب تاختهایم نه اینکه بطریق لعب و بازی انها را در اطراف دشمن بجولان آورده ایم و در روز حرب بسبب زخمهای نیزه که بر بدن ان اسبها
ما میرسد رنگ انها شناخته نمیشود یعنی خون الوده میشوند بحدیکه سفید رنگ از انها بنظر سرخ میاید و در میان ما ادب و عادت نیست که
انها را زخم نخورده از حربگاه برگردانیم و در میان ما خلاف عادت نیست اینکه پایهای انها در محاربه پی کرده میشوند مرزبانی بمن خبر داده که
بما انشاء نمود علی بن سلیمان اخفش او گفته که احمد بن یحیی بما انشاء نمود او گفته که محمد بن سلام و غیر او بما انشاء نمودند این چند بیت را او
نسبت انها را بنابغه جعدی داده‌اند بیت تلوم علی هلاک البعیر ظعینتی و کنت علی لوم العواذل زاریا الم تعلمی انی رزئت محاربا فما لک منه الیوم
شیئا و لا لیا و من قبله ما قد رزئت بوحوح و کان ابن امی و الخلیل المصافیا فتی کملت خیراته غیر انه جواد فما یبقی من المال باقیا فتی تم فیه ما یسر صدیقه
علی ان فیه ما یسوء الاعادیا اشم طویل الساعدین فتی سمیدع اذا لم یرح للمجد اصبح غادیا یعنی سفر مرا جهت هلاک شدن اشتر ملامت و ملامت
میکنی و حال آنکه من ملامت ملامت کنندگان را معیوب میدانم آیا ندانستی که در محاربه و قتال مصیبتی بمن رسید امروز نه بهتر از آن مصیبت
تو هست و نه در من و پیشتر از آن بسبب وفات کسیکه جلد و چالاک بود مصیبت زده گردیدم او پسر مادرم یعنی برادرم و دوست خالص

باب اخبار معمّرین

صاحب من بود او جوانی بود که خیر و خوبیش بحد کمال رسیده بود مگر اینکه سخاوت و جوانمردی داشت بطوریکه از اموال خود چیزی را باقی نمیگذاشت و جوانم
بود که خصلتهائی که دوست دارد با آنها شادان و خندان نمود درا و تمام شده بودند علاوه بر این در او خصلتها بود که دشمنان را بدحال مینمود
او جوانی بود بلند قد و دراز بازو و سید جلیل القدر و بطوری که اگر در شبانگاه سیاه و بزرگ را ببیند بلامحاله در صبحگاه بان میرسید و از ابیات
که بنابغه جعدی نسبت داده شده اند و بیتی است ببیت عقیلیة او من هلال بن عامر بذی الرمث من وادی المیاه دخیامها اذا ابتسمت فی اللیل اللیل
دونها اضاء دجی اللیل البهیم ابتسامها یعنی ان محبوبه از طایفه عقیلیست یا از طایفه هلال بن عامر است خیمه‌هاوی در ذی رمث است و ان نام
جاییست از وادی مناء اگر در وقت شب تبسم نماید و حال آنکه شب در نزد اوست که عبارت از زلفهایش باشد آنگاه تبسم او ظلمت شب یکرنگ
را زایل نموده انوار نورانی کرداند و این کنایه است از اینکه دندانهای وی در نهایت صفا و روشنائیست که اگر در شب تار تبسم نماید و دندانهای وی
آشکار شود آنگاه روشنائی و صفای آنها ظلمت شب تار را زایل میکند و اصمعی از ابی عمرو بن علا نقل نموده که او گفت از فرزدق بن غالب حال نابغه جعدی
را پرسیدند گفت که جعدی مصاحبی بود خوش خلق و ردائی از خز که بهزار دینار معاوضه نزد او میبود و سوای آن لباسهای پر قیمتی هم داشت اصمعی
هم گفته که فرزدق راست گفته است و فحل بود که کلام نابغه اسانتر از ابیات او بود یعنی فهمیدنش از خوردن آب سرد اسانتر بود با وجود این از
سخت درشت تر بود زیرا که اشعار خود را در باب خیر مانند ثنای الهی و مدائح انبیاء و اولیاء و مراثی ایشان استعمال نمیکرد و بعد از آنکه کلام
خود را در آنها بکار برد نرم و ملایم گردید بعد از آن وفات نمود اصمعی بعد از آنها از نابغه این چند بیت را انشاء نمود بیت سما لک هم و لم
تطرب و بت تبث ولم تنصب وقالت سلیمی اری راسه کناصیة الفرس الاشهب وذلک من وقعات المنون ففیئی الیک ولا تعجبی خطاب
بنفس خود کرده میگوید که ترا هم و غم شدید و بلند گردید و با وجود این اضطراب سبکی نکردی و اندوه بعد از اندوهی بتو رسید و تعب
و مشقت نکشیدی و سلیمی در دیدن سر من گفته است که سر او را در سفیدی مانند پیشانی اسب سفیدی که مایل بسیاهی باشد می بینم آنگاه با او در جواب
گفتم که این از جهت جنگهای مرگ است که با من کرده پس بر جای خود برگرد و تعجب مکن اصمعی گوید که نابغه بعد از این ابیات گفته بیت اتین علی اخوة
سبعة وعدن علی ربعی الاقرب فادخلک الله برد الجنان جذلان فی مدخل طیب یعنی مرگها هفت برادر مرا هلاک نمودند بعد از آن بمنزل
من که منزل ایشان نزدیک بود برگشتند بعد از آن بنفس خود خطاب کرده میگوید که خدا ترا بعد از وفات بمکان خوش و بمقام دلکش داخل
کردند در حالتی که دولت سرد است یعنی اوام که فتنه تزلزل و اضطراب ندارد در حالتی که فرح و شادیها داری پس کلام او نرم و ملایم کردید
زیرا که او معتقد حق بود و اشعار خود را در باب خیر بکار میبرد و اگر این بیت اخیر را ابو شمقمق میگفت هر اینه از او خوش آیند نمیشد زیرا
که معتقد مضمون آن نبود اصمعی گوید که طریقه خوبی شعر آنست که اگر آنرا در باب خیر بکار برند نرم و ملایم گرددانا نمیبینی که حسان بن ثابت
در ایام جاهلیت و زمان اسلام در شعرگوئی بدرجه بلند رسید لکن چونکه اشعار خود را در باب خیر بکار نبرد نرم و ملایم نبود ند و
که آنها را در خصوص خیر مانند مراثی پیغمبر ص و حمزه و جعفر و غیر اینها بکار برد آنگاه نرمی و ملایمت بهم رسانیدند بعد از اینها **مسئله** تر نصف
اگر کسی میپرسد و بگوید که ذکر حکایات طول عمرها در مقامات اثبات وجود قائم ع چگونه صحیح میباشد و حال آنکه بسیاری از عامه اینهارا انکار نموده محال
میدانند و میگویند که قدرت بر آنها تعلق نمیگیرد و بعضی از ایشان بکدرجه از انکار خود تنزل نموده میگوید که این گونه طول عمر هر چند که در تحت قدرت
و امکان است لکن قطع داریم باینکه در خارج موجود نشده است زیرا که وجود آن خارق عادات است و وقتی دلیل محکم قائم گردید باینکه خرق عادت
نمیشود مگر در وقت جدا نمودن حق از باطل و ثابت کردن صدق ادعای نبوت پیغمبری از پیغمبران آنگاه دانسته میشود که حکایاتیکه در خصوص
طول عمرها روایت کرده شده ساختگی و باطل است و سزاوار جواب نیستند آنگاه در جواب گفته میشود که کسی طول عمرهای مذکوره محال دانسته و
آنرا از تحت قدرت و امکان بیرون کرده فساد قول او ظاهر و آشکار است زیرا که اگر بدانند که حقیقت عمر چیست و بدانند که مقتضی طول عمر و کوتاهی آن
کدام امر است آنگاه میدانند که طول عمر و امتداد آن امریست ممکن چنانکه ما دانسته ایم میگوئیم که حقیقت عمر دوام و استمرار حیات صاحب حیات
که حیات و عدم حیات هر دو نسبت باو جایز است و ممکن باشد اگر خواسته باشی میگوئی که حقیقت عمر عبارتست از استمرار و امتداد حیات صاحب
حیات را هست که متصف بود کسی که زیاده از یک حیات ندارد یا اینکه او صاحب عمر است بغایت بعید است بلکه ناچاریم از اینکه نوعی را از امتداد
و استمرار هر چند که قدر قلیلی باشد در حقیقت آن اعتبار کنیم و شرط کردیم که استمرار حیات در ماده کسی باشد که عدم حیات هم مانند حیات
نسبت بوی جایز و ممکن باشد با اینکه استمرار آن سبب متصف بودن صاحب حیات باشد تا آن از اول امر شق ثانی را از تردید داخل شرط
بودن از این راهست که اگر این را داخل شرط نکنیم هر اینه لازم میگردد که خدا ایتعالی باعمر متصف نگردد هر چند که حی بود بودنش استمرار
دارد زیرا که در شق اول گفتیم که باید عدم حیات نسبت بصاحب حیات جایز و ممکن باشد و آن نسبت بخدا ایتعالی محال است پس از تمهید این مقدمات
دانستیم که فعل حیات و ایجاد آن منحصر بخدا ایتعالی است و در میان چیزها یکه حیات بآنها محتاج است یا آن چیزها مانند بنیه صاحب حیات و رطوبت
بدنش هستند که ایجاد آنها منحصر بخدا ایتعالی است داخل نمیشود مگر بتحت قدرت او پس وقتیکه خداوند عالم حیات را و چیزها را مانند

قبله

مسئله حضرت ...

بعضی دیگر از آنکه حیات با آنها محتاج است ایجاد نمود در حق آنها هم بقا و استمرار جایز و ممکن است آنگاه فانی و منتفی بودن آنها موقوفست بر آنکه
ضدّ آنها بر محلّ آنها طاری و عارض گردد و حال آنکه قول قوی تر اینست که جواهر را اضداد نیست و بر اجماعی هستند که ادّعا نمودند که حیات را فانی
بودن محتاج بعروج ضدّش نیست و اگر جواهر را در نفس الامر ضدّی باشد بآن مقصد ما در این باب اخلال نمیکند زیرا که اگر خدا نخواهد ضدّ آنرا و
چیزهائی که حیات با آنها محتاجست ایجاد نماید و بعضی صاحب حیات را هم نشکند هر آینه حیاتش ممتدّ و مستمرّ گردد و اگر فرض کنیم که از شأن حیات است
و استمرار و امتداد نیست باز مقصود ما که امکان طول عمر است صحیح است زیرا که خدا هم قادر است بر آنکه آناً فآناً خود آنرا و چیزهائی که حیات با
احتیاج دارد ایجاد نماید پس بنا بر این حیات آن ذیحیات مستمرّ گردد و آنچه بسبب طول زمان و کبر سنّ عارض میشود مانند پیری و نقص بنیه
انسان از چیزهائی نیست که لزوم داشته باشد ابتدا هست که خدا هم عادت را بر این جاری کرده باشد که در وقت درازی عمر انسان را پیر و ضعیف
بنیه گرداند و بهیچ وجه از وجوه زمان را در این باب ایجابی و تأثیری نیست و خداوند عالم هم قادر است بر آنکه ایجاد نکند چیزی را که عادت بر آن جاری
کرده این پس وقتیکه این مقدّمات ثابت گردید هر آینه ثابت میشود اینکه طول عمر امریست ممکن و غیر محال و کسیکه آنرا محال میداند از این راه هست که
اعتقاد چنان نموده که استمرار حیات ذیحیات واجبست که از طبیعت و قوّت وی ناشی گردد و آنها را هم نسبت بماده هر کسی حدّی و غایتی هست که
که از آن حدّ نمیگذرد و وقتیکه بآن حدّ منتهی گردیدند منقطع میشوند و محال میشود که دائم و مستمرّ باشند و اگر طول عمر را بفاعل مختار صاحب
تصرّف نسبت میدادند هر آینه محالش نمیدانستند و گفتگو در اینکه آن داخل عادات نیست یا خارج از آنها بدین نهج است که شک در این نیست که و
که عمرها از قدر عادی زیاد گردید نه بحدّیکه خارق عادت شدند آنگاه عادت باین جاری است که قدیمها آنها هم نزدیک باشند مگر اینکه ثابت گردد
است اینکه عادات بحسب اختلاف ازمنه و امکنه مختلف میشوند پس بنا بر این لازم است اینکه در عادات مراعات نمائیم نسبت آنها را بکسانی
که آنها نیست با ایشان در مکانشان و زمانشان عادت شده مثلاً گوئیم که عادت فلان قبیله در فلان مکان و فلان زمان چنین و چنان است
و این هم ممتنع نیست که چیزی که عادت بر آن جاریست بر سبیل تدریج قلّت بهم رساند بحدّیکه عادت منقلب گردد و حدوث آن امر که عادت شده
بود در آن حال خارق عادت گردد و در ما بین علماء خلافی در این نیست و همچنین ممتنع نیست اینکه امر خارق کثرت بهم رساند بحدّیکه حدوث آن
در آن حال خارق عادت نباشد و این فیما بین علما خلافی نیست و وقتیکه این مقدّمات صحیح گردید آنگاه میگوئیم که ممتنع نیست اینکه عادت در زمان
پیشین بطول و امتداد عمرها جاری شده باشد بعد از آن بر سبیل تدریج قلّت و کوتاهی بهم رسانند بحدّیکه عادت ما الحال بخلاف آن جاری
و اینکه طول عمرها که نقل کردیم نظر بعادت ما خارق عادت بنظر میآیند اینکه مذکور گردید دلیلیست اجماعی که در مقام اثبات مدّعا کافی است

مؤلّف گوید که شیخ صدوق علیه الرحمه از جمله معمّرین لقمان بن عاد را ذکر نموده و گفته که او سه هزار و پانصد سال عمر نموده و اعشی در خصوص
وی گفته بیت لنفسک اذ تختار سبعة انسر اذا مضی نسر خلدت الی نسر فعمّر حتّی قال انّ نسوره خلود و هل تبقی النفوس علی الدهر و
لادناهنّ اذ حلّ وبشه هلکت و اهلکت بنی عاد و ما ادری یعنی برای خود هفت مرغ کرکس اختیار نمودی بطرزیکه هر وقت یکی از آنها میمرد تو
باقی میماندی تا مردن کرکس دیگر حکایت کرکس پیشتر مفصّلاً مذکور گردید پس او مجدّی معمّر گردید که چنین و چنان نمود که کرکسهای او در دنیا مخلّد
خواهند شد و حال آنکه هیچ نفس در روزگار باقی نخواهد ماند و با آخرین آنها در وقتیکه همه شترها پس افتادند گفت که هلاک گردید و پسر
عاد را هم هلاک نمودی شیخ گفته است که از جمله ایشان ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عدی بن فزاره است و او سیصد
و چهل سال عمر نمود بعد از آن از اشعار و قصص وی مثل آنها را که ما ذکر نمودیم ذکر کرده بعد از آن اکثم بن صیفی را ذکر نموده و گفته و سی
سیصد سال عمر نموده و بعد از آن پدرش را ذکر نموده که صیفی بن رباح بن اکثم باشد و گفته است که او دویست و هفتاد سال زندگی نمود بطوری
که عقلش کامل و درست بود و اوست کسیکه مشهور بذی الحلمست که متلمّس شاعر در حقّ او گفته بیت لذی الحلم قبل الیوم ما تقرع العصا
و ما علّم الانسان الّا لیعلما یعنی صیفی بن رباح را که مشهور بذی الحلمست پیشتر از این نرمی و ملایمت بوده و ایشان چیزی ندانسته است مگر برای
اینکه بدیگری تعلیم نمود و از جمله ایشان ضبیره است بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو است و دویست سال عمر نمود هرگز پیر نگردید و زمان اسلام
را دریافت و از آن روی یافت ابو حاتم در ریاشی از عتبی او از پدرش روایت کرده و گفته که ضبیره سهمی وفات در حالی کرد که دویست و بیست سال عمر داشت
موهایش سیاه و دندانهایش درست بودند و پسر عمّش قیس بن عدی در مرثیه او گفته بیت و من یأمن الحدثان بعد ضبیرة السهمیّ ماتا سبقت
منیّته المشیب و کان منیّته افتلاتا فتزوّدوا و الّا تهلکوا من دون اهلکم خفاتا یعنی هر که بعد از وفات ضبیره سهمی از حوادث روزگار در امن باشد
لا محاله خواهد مرد زیرا که مرد بسبب هجوم آوردن حوادث نیست چنانکه مرگ ضبیره بر پیری وی پیشی نموده و برا ناگهانی دریافت پس وقتی که حال
بدین منوال دیدید آنگاه توشه راهی برای خود بردارید و اگر برندارید بناگهانی هلاک خواهید شد بطوریکه خویشان و سایر اهل شما هلاک
شما مطلع نمیشوند و از جمله معمّرین دوید بن زید است و دویست سال عمر نمود و زمان اسلام را دریافت و اسلام قبول نکرد و او از کسانی بود که مشرکان
کشید بدعوای کهنی او رود و از مقدّمة الجیش ایشان بمحاربه پیغمبر حاضر گردید در آن روز کشته شد و از ایشان محضوبن غسّان بن ظالم زبیدی است

مؤلف گوید

ربیع بن ضبع

اکثم

دوید بن زید

باب اخبار معمرین

دویست و پنجاه سال عمر نمود و از جمله معمرین عمرو بن حممه دوسی است چهارصد سال عمر نمود قائل این ابیات اوست بیت کبرت وطال العمر حتی کانّنی
سلیم افاعٍ لیلة غیر مودع فما الموت افنانی ولکن تتابعت علیّ سنون من مصیف ومربع ثلث مئات قد مررن کوامل وها انا ذا ارتجی منه اربع یعنی
در کبر سن و طول عمر بحدّی رسیدم که گویا گزیده مار افعی هستم در شبی که بود بعد شب بیست و نه اگر نی آذیت وازار مرا انکه داشت مرا فانی و هلاک
نکند لیکن سالهای هم بکر از جایگاه بهار و تابستان بر من گذشتند سیصد سال کامل تا حال از عمرم گذشته والحال امیدوارم چهارصد سال
را دارم و از جمله معمرین حارث بن مضاض جرهمی است عمر او چهارصد سال بوده و قائل این دو بیت است بیت کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس
ولم یسمر بمکة سامر بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر یعنی گویا که مابین کوه حجون تا صفا انیسی نبد و در مکه وقت شب هم صحبت
با ما نکرد بلی ما اهل مکه بودیم ناگاه حوادث شبها و بختهای برگشته و لغزش خورده ما را هلاک نمودند و از جمله ایشان عبد المسیح بن بقیله غسانی است کلبی
وعبید و غیر ایشان ذکر نموده اند که او سیصد و پنجاه سال عمر نمود و از احوال و اشعار وی مانند آنها که گذشت ذکر نموده بعد از آن نابغه جعدی و ابی
قیس و ذو الاصبع عدوانی و زهیر بن جناب و درید بن فهد و حرث بن کعب و احوال و اقوال ایشان را چنانکه در کلام سید مرتضی گذشت ذکر نموده بعد
از آن گفته که اینها که ذکر نمودیم پاره است از اخبار معمرین و تمام آنها در کتابها ثبت که در این باب تصنیف شده و آنچه که اهل فرس در این باب گمان نموده
اند که در زمان پیشین از پادشاهان ایشان جماعتی بودند که عمرها طولانی داشتند چنانکه نقل میکنند و ضحاک صاحب ومار هزار و پانصد سال
عمر نمود و فریدون عادل زیاده از سه هزار سال عمر نمود و میگویند که پادشاهی که مهرجان را احداث نمود و هزار و پانصد سال زندگی کرد از این مدت
شش سال از قوم خود پنهان شد و غیر از اینها و اهم از حکایاتی که در کتب تواریخ ایشان مذکور است نقل کرده اند بذکر آنها طول میدهیم پس بنا علی
هذا چگونه گفته میشود که طول عمر صاحب الزمان از عادات بیرون است و از جمله معمرین عرب یعرب قحطانست و نامش ربیعه بوده و او اول کسی بود که بزبان عربی
سخن گفت و دویست سال چنانکه ابو الحسن اصفهانی در کتاب فرع و شجر ذکر نموده سلطنت نمود و از ایشان یکی عمر بن عامر بن مزیقیا است اصفهانی از عبد
المجید بن ابی عبس انصاری و شرقی بن قطامی روایت نموده که او هشتصد سال عمر نمود بعد از آن احوالات وی مانند اخبار او که در کلام صدوق
گذشت ذکر نموده بعد از آن گفته که چنین گفته شده است که نام پدر وی بر مزیقیا از این راه هست که مزیقیا از مزق ماخوذ است و آن بمعنی پراکنده
است و در عهد او هم طایفه ازد او پراکنده گردیدند باطراف زمین رفتند و او پادشاه زمین سبا بوده کاهنان باو خبر دادند که خدا تعالی این
سرزمین را با سیل عرم خراب خواهد کرد آنگاه تدبیر نمود اراضی خود فروخت با اولاد و اتباع خود پیش از آمدن سیل عرم از آنجا در رفت
قبیله او منتشر گردید و طایفه انصار هم از اولاد اویند و از جمله ایشان جلهمة ابن اود بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا است
جلهمه را طی میگویند زیرا که قبیله طی باو نسبت داده میشوند و او را خبر بسیار است که شرح و بسط آن طول دارد و او برادری بود که بجابر بن مالک اود
میگفتند و هر یک از ایشان پانصد سال عمر نمود و در میان ایشان در سر چراگاه منازعه شد آنگاه جلهمه از هلاکت عشیره خود ترسید از آنجا
کوچید و منازل را طی نمود از این جهت بطی نامیده شد و اوست صاحب اجا و سلمی که دو کوهند مر قبیله طی را و این قصه هست مشهور و طولانی و
از جمله معمرین عمرو بن لحی است و بنا بقول علمای خزاعه ربیعه بن حارثه بن عمرو مزیقیا است در محاربه خزاعه و جرهم رئیس خزاعه بوده است و او است
کسیکه سنت و داب سائبه و وصیله و حام را در ایام جاهلیت در میان کفار احداث نمود مراد از سائبه اینست که در ایام جاهلیت هر که مسافری
در سفر داشت برای آمدن او نذر میکرد و چنین میگفت که ناقه من سائبه است یعنی سر خود گذاشته و آزادش کردم بعد از آن دیگر با آن منتفع نمی
شدند و آن را از آب و چراگاه منع نمیکردند بعضی گفته که مراد از آن اشتری است که اولاد اولادش را به بیند در آن وقت دیگر با آن منتفع نمیگردیدند و آن
را سوار نمیشدند و آن را برای خود شان بر میداشتند و اگر نر میزائید آن را برای بتهای خود قرار میدادند و اگر در یک شکم نر میزائیدند و هم ماده
آنوقت میگفتند که ماده به برادرش واصل شد پس آن نر را برای بتهای خود ذبح نمیکردند و معانی دیگر هم در تفسیر آن مذکور است اکتفا بهمین می
کنیم و مراد از حام اشتر نریست که از صلب آن ده شکم بچه زاییده شود وقتیکه اشتر باین صفت میشد در ایام جاهلیت دیگر آن را سوار نمیشدند و آن را
بباردش نمیکشیدند و از آب و چراگاه ممنوع نمیشد و در تفسیر این هم معانی دیگر مذکور است و آن دو بت را که یکی هبل و دیگری مناة بود از شام بمکه
آورد و آنها را برای عبادت تعیین کرد هبل را بجد نزد بمدرکه تسلیم نمود از اینجهت آن را هبل خذیمه میگفتند و بالای کوه ابو قبیس رفت مناة را
در مشلل گذاشت و نرد را آورد و اول کسی بود که نرد را بآنجا آورد و در خانه کعبه صبح و شام با آن بازی میکردند از رسول خدا روایت شده است
که آنحضرت فرمود در شب معراج مرا بسمت آتش بالا بردند آنگاه عمرو بن لحی را دیدم که مردی کوتاه قد و رنگش سرخ مایل بکبود بود ستانهایش را در میان
آتش میکشید گفتم این کیست گفته شد که عمرو بن لحی و او بیاره امورات کعبه بیت الله مباشر میشد چنانکه پیش از او قبیله جرهم بآنها مباشر میشدند تا
وقتیکه هلاک گردید و بخط شریف رضی ابی الحسن محمد بن حسین موسوی که برای نقابت جمع نموده بود تعلیقه نوشته و تاریخ آن خط را هم روز یکشنبه
پانزدهم محرم سال سیصد و هشتاد و یک هجرت تعیین نموده نوشته یافتیم بدین مضمون که حال شیخی را که در شام میبود بمن نقل کردند گفتند که
عمر او صد و چهل سال گذشته آنگاه سوار شدم بنزد وی رفتم و او را بود داشتم بنزد یکی خانه ام که در محله کرخ بغداد بود آوردم و او مردی بود که

عمرو بن حممه دوسی

جلهمه

عمرو بن لحی

امام حسن عسکری را دیده بود و اوصاف آنحضرت را بیان نمود و تمام عجایبی غیر از این که مشاهده نموده بود نقل کرد مؤلف گوید که با اینجا منتهی گردید
اینچه که ما از اخبار معتبر اراده نموده بودیم طول دادن کلام در این مقام با قلت فائده آن برای تبعیت بودن باصحاب فی برای این بود که گفته نشود که
این کتاب عاری است از بیان فوائدی که ایشان در این باب ذکر نموده اند **باب معجزاتیکه** از آنحضرت سلام الله علیه ظاهر گردیده و در این باب
بعضی احوال او و سفرای او مذکور میگردد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کرده او گفته که جماعتی از
از اهل بلده ما که در سال خروج قرامطه یعنی خارجیان و امسال پراکنده شدن ستارگان بود و ایشان در بغداد اقامه داشتند بمن خبر دادند
که پدرت بشیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس الله روحه مکتوبی نوشت و در آن مکتوب اذن سفر برای حج خواسته بود در جواب بیرون آمد که
امسال بیرون مرو پس پدرم دوباره نوشت که حج سنتی میخواهم بکنم نسبتیه نذر بر من واجب شده آیا باز مانده ام از آن جایز است جواب بیرون آمد که اگر در رفتن
ناچاری در قافلهٔ آخری برو پس پدرم در آن قافله رفت و از قتل و غارت سالم گردید کسانیکه در قافله های پیشین رفته بودند همه کشته گردیدند
در کتاب الغیبة آورده که شلمغانی ابو جعفر مروزی روایت کرده گفته که جعفر بن محمد بن عمر با جماعتی بعسکر که قریهٔ امام علی النقی و امام حسن عسکری
و مولد قائم علیهم السلام بوده رفتند و ایشان ایام امام حسن عسکری را در حال حیات در یافته بودند و در میان ایشان علی بن احمد بن طنین هم بود
آنگاه جعفر بن محمد بن عمر نوشت و اذن داخل شدن بمقبرهٔ مطهرهٔ ایشان میطلبید علی بن احمد گفت که نام مرا منویس من اذن نمی طلبم او نام مرا ننوشت
بعد از آن جواب رسید که تو و کسی که اذن نطلبید هر دو داخل شوید سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرایج جرایح آورده که از حکیمه روایت شده او گفت
که چهل روز بعد از زائیدن نرجس بخدمت امام حسن عسکری مشرف گردیدم ناگاه آقای خود صاحب الزمان را دیدم که در خانه راه میرود زبانی
فصیح تر از زبان او تا آنحال ندیده بودم آنگاه امام حسن عسکری تبسم کرده فرمود که ما جماعت ائمه در یک روز نشو و نمای یکسال دیگران را
میکنیم حکیمه گوید که بعد از آن احوال او را از آنحضرت میپرسیدیم میفرمود که او را سپردیم بکسیکه مادر موسی پسر خود را باو و دیعه سپرد در کتاب
مذکور آورده که از **محمد** بن هرون همدانی روایت شده و گفته که مر صاحب را پانصد دینار در ذمه داشتم و بسبب آن دلتنگ بودم و در پیش خود گفتم که چند
باب دکانی دارم که بپانصد و سی دینار خریده ام انها را بآنجناب صاحب در عوض پانصد دیناری که دادنی هستم وا گذار مینمایم بخدا سوگند یاد میکنم
که هرگز این مطلب را بکسی نگفتم و بر زبان نیاوردم ناگاه آنحضرت بمحمد بن جعفر نوشت که دکانها را عوض پانصد دیناری که در ذمهٔ او داریم بگیر در کتاب
مذکور آورده که **محمد** بن یوسف شاشی نقل نموده که وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر مرو نزد ما مردی که او را محمد بن حصین کاتب گفتند میبود پارهٔ مالی
برای غریم یعنی صاحب الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از من پرسید آنگاه دلایل را که در خصوص آنحضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه
گفت که نزد من برای صاحب دین مالی هست رای تو چیست و چه باید کرد گفتم او را نزد حاجز بفرست او گفت آیا بزرگتر از حاجز کسی هست گفتم آری شیخ ابی
قسم است گفت اگر در روز قیامت خدا از من سوال کند آیا بگویم که این مردم را بیان و ادا شت گفت آری بگو و از نزد او بیرون رفتم بعد از چند
سالی باو ملاقات نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم در حالی اموالی برای صاحب دین با من بود و تو را از قصهٔ خود خبر دهم بدرستیکه
دویست دینار از عابد بن یعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین ایشان نوشتم و مسئلت دعا از او نمودم آنگاه مطابق فرستادهٔ من جواب
در آمد و علاوه بران نوشته بود که مراد در ذمهٔ تو هزار دینار بود و دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمهٔ خود نسبت بما بقی آن شک
نمودی اینچه که نوشته بود مطابق واقع بود بعد از آن بود که اگر اراده معامله داشته باشی یعنی اگر بخواهی که وجوهات بدهی با بو الحسن اسدی که در شهر
ری است تسلیم کن آنگاه من گفتم که آیا نوشته او را مطابق واقع یافتی گفت آری دویست دینار فرستادم و زیاده از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم
خدا تعالی بسبب آن نوشته این شک را از دل من زایل کرد اینها را وی گوید و دو روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید آنگاه نزد او رفتم و
او را خبر دادم او از شنیدن این خبر اندوهگین گردید گفتم غمگین مباش زیرا که توقیع تو و معجزه برای تو ظاهر گردیده معجزه اولی را علم اوست که تو
و نقد اموالی که در ذمهٔ تو بود و دویمی امر اوست بمعامله نمودن با اسدی زیرا که مرگ حاجز را میدانست از اینجهت تو را بمعامله کردن با اسدی
امر نمود در کتاب مذکور آورده که **محمد** بن حسین روایت نموده که تمیمی بمن خبر داد از مردی از اهالی استر آباد که او گفت که بعسکر رفتم و آن ده امام
علی النقی و امام حسن عسکری بوده در حالیکه سیصد دینار در توی پارچه با من بود یکی از آنها سکهٔ شامی داشت پس بدر خانه رفتم و آنجا نشستم
بودم ناگاه جاریه یا غلامی بیرون آمد شک در میان کنیز و غلام از من است نه از اصل راوی حدیث آنگاه گفت که بیاور آنچه را که در نزد تست گفتم در
نزد من چیزی نیست آنگاه داخل خانه گردید بعد از آن بیرون آمد گفت سیصد دینار در توی پارچهٔ سبز که یکی از آنها دینار شامی است با انگشتری
که از آن فراموش کرده با تو هست آنگاه آنها را باو دادم و انگشتر را بر داشتم ایضاً در کتاب مذکور آورده که از **مسرور** طباخ روایت شده او گفته
که بجهت شکی که بمن رسیده بود سوار شده پیش حسن بن راشد رفتم او را در خانه نیافتم برگشتم و بمدینهٔ ابی جعفر داخل گردیدم وقتیکه بباغستانی
رسیدم مردی پیش من آمد که هرگز روی او را ندیده بودم از دست من گرفت و همیانی سفیدی باپنهانی بمن نمود ما بآن نگاه کردم ناگاه کتابتی در روی
آن نوشته شده بود بمضمون که در توی این کیسه دوازده دینار است و لفظ مسرور طباخ نیز در آن نوشته شده بود در کتاب خرایج از **محمد** بن

شیخ طوسی

محمد بن هرون

محمد بن یوسف

زعیم

محمد بن حسین

مسرور

محمد بن شاذان

باب معجزات امام عصر ع

شاذان روایت کرده او گفته که از وجوهات از پانصد درهم بیست درهم کم که نزد من جمع شد بیست درهم از مال خود گذاشته پانصد درهم را تمام
نموده و نزد محمد بن احمد قمی فرستادم و با و ننوشتم که چقدر از ان از مال منست بعد از ان مکتوبی بمن فرستاد بدین مضمون که پانصد درهم بمن رسید
بیست درهم ان از مال تو بود و در کتاب خرایج و جرایح از ابی سلیمان **محمودی** روایت کرده او گفته که مرا ابا جعفر بن عبد الغفار والی دینور کرد
ان محال است در نزد یکی همدان انگاه پیش از انکه دینور بیرون روم شیخی نزد من امد و گفت وقتیکه اراده شهر ری کردی حاکم انجا شدی انگاه
چنین چنین بکن وقتی که بدینور امدیم بگاه بعد از ان فرمان حکومت ری بما رسید پس از انجا بیرون شده بشهر ری رفتیم و با نچه که ان شیخ گفته بود عمل
نمودم در کتاب مذکور از علان بن احمد و از ابی الرجال مصری که یکی از جمله صلحاء بود روایت نموده او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری ع بجهت
جستجوی امام از وطن خود بیرون رفتم و در پیش خود گفتم اگر چیزی یعنی امام باشد هر اینه بعد از سه سال ظاهر میشود در انحال صدا شنیدم و صاحب
ان اگر با نضر بن عبد ربه یعنی ای نضر پسر بنده پرورد کار خود باهل مصر بگو ایا رسول خدا را دیدید که باو ایمان اوردید ابو رجال گوید که من تا انحال
ندانسته بودم که نام پدرم عبد الله است زیرا که در مدائن متولد شده ابو عبد الله نوفلی مرا برداشت بمصر اورد و در انجا نشو و نما کردم وقتیکه ان
صدا را شنیدم دیگر اقامه و درنگ نکردم و بیرون امدم در کتاب مذکور از **احمد** بن ابی روح روایت نموده او گفته که زنی از اهل دینور پیش من
نزد وی رفتم بمن گفت یا بن ابی روح در ناحیه ما در دین و ورع تو از همه محکم تری من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا اینکه از بصاحبش برسانی گفتم ان شاء الله
میکنم گفت که اینهایی که در این کیسه مهر کرده شده است در اهمدانرا و امکن تا اینکه انهارا برسانی بکسیکه ترا خبر دهد از چیزیکه در ان کیسه است و این
گوشواره منست قیمتش ده دینار است و در ان سه عدد مروارید است قیمت انها هم مساوی ده دینار است مرا بصاحب الزمان ع حاجتی هست
میخواهم که از ان حاجت پیش از انکه از وی بپرسم بمن خبری دهد گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی من قرض کرده است نمیدانم که از
که قرض نموده و نمیدانم که انها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان از این قصه خبر داد انگاه انها را بهر که او گوید بده بعد از ان ابن ابی روح گفت که بجعفر بن
علی که برادر امام حسن عسکری ع باشد چه بگویم اگر اموال را از من بخواهد گفت اینکه گفتم ما بین من و او امتحانیست یعنی اگر انها که تو کیسه است خبر دهد
انگاه انها را بده بعد از ان انها را برداشتم و بیرون امدم تا انکه ببغداد داخل گردیدم و نزد حاجز بن یزید و شا امدم و سلام کردم و نشستم انگاه بمن گفت که ایا
ترا حاجتی و مطلبی هست گفتم این مالیست که بمن داده شده از ان تو نمیدهم تا اینکه خبر دهی که ان چه قدر است و که انرا داده اگر امینها از اینها خبر دادی انرا بتو
میدهم گفت یا بن احمد بن ابی روح انرا بسر من رای گفتم لا اله الا الله هر اینه این کار بزرگ بود که اراده ان نمودم پس از انجا بیرون امدم و بسر من رای رسیدم
و در پیش خود گفتم اول نزد جعفر مرحوم بعد از ان فکر نمودم و گفتم که اول نزد اهل امام حسن عسکری ع مرحوم اگر از این امتحان درست در امدند و
الا نزد جعفر مرحوم پس نزدیکی خانه امام حسن عسکری ع رفتم انگاه خدمتکاری از خانه نزد من در امد و گفت ابا نو احمد بن ابی روحی گفتم اری گفت این رقعه را بخوان
ناگاه دیدم در ان نوشته بسم الله الرحمن الرحیم یا بن ابی روح عاتکه دختر دیرانی بتو امانت داده کیسه که در ان کیسه گمان تو هزار درهم هست و چنین
است که گمان نموده بد رستیکه رسم امانت را بجا اوردی که کیسه را وانکردی تا بدانی که در ان چه چیز هست و در ان هزار درهم و پنجاه دینار هست و نزد تو
گوشواره هست که ان زن گمان چنان نموده که قیمتش ده دینار است و در این گمان صادقست باد و نگینی که در ان است و در ان نیز سه حبه مروارید هست
که بده دینار خریده شده حالا به بیشتر از ان گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده انرا بد و بخشیدیم بعد از ان ببغداد رو و ان مال را بحاجز بده
و از او نفقه راه را تا بمنزلت بگیر انچه که عاتکه گمان نموده که مادرش در عروسی وی ده دینار قرض نموده و او صاحب انرا نمیشناسد چنین نیست
بلکه صاحب انرا کلثوم دختر احمد باشد میداند لیکن او از جمله ناصبیان است لهذا از دادن ان دلتنگ گردید اگر عاتکه بخواهد که انرا بخویشان خود
قسمت نماید و از ما در این باب اذن بخواهد هر اینه ما اذن دادیم که انرا بفقرای خواهران خود قسمت نماید یا بن ابی روح این امتحان و اگر برای تو مشد
بجعفر بگو و بمنزل خود برگرد بدرستیکه دشمن مرده و خداوند عالم زن و مال وی را بتو روزی کرده اینجا انگاه ببغداد برگشتم و کیسه را بحاجز دادم
انرا وزن نمود ناگاه در ان هزار درهم و پنجاه دینار بود سی دینار از ان بمن داد و گفت که مامور گردیده ام باینکه سی دینار برای نفقه راه بتو بدهم
انرا گرفتم و بجائیکه منزل نموده بودم برگشتم انگاه کسی نزد من امد و گفت که عم تو وفات نمود و اهل و عیالش میخواهند که نزد ایشان برگردی انگاه
ناگاه دیدم که عمم وفات یافته از او سه هزار درهم میراث بمن رسید **شیخ** مفید علیه الرحمة در کتاب ارشاد اورده که محمد بن عبد الله سبائی روایت
نمود و گفت که مرزبانی حارثی پاره چیزها بمن داد انهارا بانجا بکه با بیستی برسند رسانیدم از جمله انها خلخالی بود از طلا هر انها قبول کرده گردیدند
خلخال پس داده شد و مامور گردیدم که انرا بشکنم پس شکستم ناگاه در میان ان اهنی و مسی و برنجی بود انهارا در اوردم بعد از ان طلای انرا فرستادم
قبول کرده بود و در کتاب مذکور از علی بن محمد و از ابی عبد الله بن صالح روایت کرده او گفته در سالی از سالها ببغداد رفتم بعد از چند در خصوص
بیرون رفتن از انجا اذن طلبیده ماذون نگردیدم بعد از بیست روز بعد از رفتن قافله نهروان در انجا مکث نمودم بعد از ان در روز چهار
شنبه ماذون گردیدم و گفته شد که در همین روز بدر رو انگاه بیرون رفتم در حالی که مایوس بودم از اینکه بقافله برسم وقتیکه نهروان رسیدم
دیدم که قافله در انجا اقامه نموده اند و بیشتر از اینکه اشتر خود را علف دادم درنگ نکردم تا اینکه قافله کوچید و من هم با ایشان کوچیدم در حالی که

بسلامتی

محمودی

احمد بن ابی روح

شیخ مفید

علی بن محمد

زعیم

شیخ مفید ره

حسن بن محمد

بسلامتی دعا کرده شده بودم پس از برکت اند عا حاجت شفا یافتن رسید الحمد لله در کتاب خرایج وجرایح وارشاد هردو از علی بن محمد بن نصر بن صباح بلخی او از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده او گفته ناسوری از مقعد من بیرون دادم اند او را با طبا نمودم ومال بسیار در معالجه اش صرف کردم هیچکونه دوا تاثیری در ان نکرد انگاه رقعه نوشتم ومسئلت دعا نمودم در جواب توقیعی بمن رسید بدین مضمون خدا ترا لباس صحت وعافیت بپوشاند ودر دنیا واخرت با ما کرداند پس جمعه نگذشت مگر انکه صحت یافتم وان محل ناسور مانند کف دستم صاف کردید انگاه طبیبی را از اصحاب خود خواندم وانرا باو نمودم او گفت ما دوای انرا نشناخته ایم وتو عافیت نیافته مگر از جانب خداوند عالم در کتاب ارشاد از علی بن محمد بن صالح روایت کرده او گفته وقتیکه پدرم وفات نمود وامر با من کردید پدرم که او را پاره حجج وتمسکات از مال غریم که صاحب الامر ع باشد باسم مردم هست شیخ مفید ره گفته که نامیدن انحضرت بغریم رمزیست که پیشتر از شیعه انرا میدانستند وبیکدیگر بسبب تقیه با این خطاب مینمودند انگاه باو نوشتم وتمسکات را باو اعلام نمودم او در جواب نوشت که انها را از ایشان مطالبه بکن ودر مطالبه نمودن منتهای سعی وتلاش را بعمل بیار پس بنوشته او عمل نموده همه از ایشان گرفتم مگر مردی که بدو قطعه تمسک که وجه ان چهار صد دینار بود باسم وی بود نزد او رفتم وانرا مطالبه نمودم او در مسامحه وتاخیر نمود وکسیرش استخفاف بمن کرده باسفاهت با من رفتار نمود انگاه کرده او را بسوی پدرش شکایت کردم او گفت که چنین چیزی که تو میگوئی نشده است انگاه ریش او را گرفتم تا بوسط صحن خانه کشیدم در انحال بیرون رفت باهل بغداد استغاثه نمود میگفت که یکنفر قمی رافضی پدرم را کشت ناگاه دیدم که جمع کثیری در دور من جمع شدند در انحال چهارپایان خود را سوار شدم وگفتم ای اهل بغداد خوب کاری کردید با ظالم یکی شدید بر غریب مظلوم هجوم اوردید من مردی هستم از اهل همدان مذهب اهل سنت دارم این مرد مرا بقم نسبت میدهد وبا رافضی بودن متهم میکند برای اینکه حق مرا باطل کرداند انگاه برا وهجوم اوردند واراده نمودند که بدکان وی داخل شوند من ایشانرا ساکت کردم در انحال این مرد مدیون مرا طلبید وگفت که هر چه در تمسک نوشته شده از من بگیر وبطلاق خود سوگند یاد کرد که مال مرا در همان وقت ادا نماید پس در ان حال انرا از او استیفا نمودم در کتاب مذکور واز ابن قولویه واز کلینی او از علی بن محمد واز حسن بن علی بن عیسی عریضی روایت کرده او گفته زمانیکه امام حسن عسکری ع بدار السرور رحلت فرمودند مردی با اموالیکه مر صاحب الامر ع بود وارد مکه کردید انگاه مردم سخنان مختلف باوی گفتند بعضی گفتند که از امام حسن عسکری ع خلفی باقی نماند بعضی دیگر گفت خلیفه او جعفر است وپاره دیگر گفتند که خلفش بعد از او پسر او است انگاه مردی را که کنیه اش ابو طالب بود بعسکر فرستاد تا اینکه از حقیقت حال تفتیش نماید وبا او نوشته هم بود او ابتدا بر جعفر نموده نزد وی رفت باو گفت دلیل وبرهان بر امامت چیست گفت که الحال دلیل وبرهان برایم مهیا نمیشود این مرد از او گذشت وبدر خانه امام حسن عسکری ع رفت ونوشته را بنزد اصحاب ما که بسفارت معروف بودند فرستاد انگاه براو بیرون امد که خدا بتو در خصوص کسیکه تورا فرستاده اجر دهد بدرستیکه او وفات نمود ان اموال را که اورده بود بمرد ثقه وامین وصیت نموده هر طوریکه عمل کرده شود انطور عمل میکند وجواب نوشته هم داده شد وامر بهمان نحو بود که باو گفته شده در کتاب مذکور بهمین اسناد از علی بن محمد روایت کرده او گفته که مردی از اهل ابه چیزی برداشت برای اینکه انرا بجایش برساند وفراموش نمود شمشیری را که اراده نموده بود که انرا هم بردارد وقتیکه انچیز بجایش رسید انگاه نوشته در خصوص وصول ان باو رسید ودران مکتوب نوشته بود که شمشیر را چرا فراموش کردی چگونه است در همان کتاب از حسن بن محمد اشعری روایت کرده او گفته که از امام حسن عسکری ع مکتوبی در خصوص وکالت جنید که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود وابی الحسن ودیگری میرسید که انحضرت وفات نمود حکم تازه از صاحب ع در خصوص وکالت ابی الحسن ودیگری رسید ودر خصوص جنید وارد نکردید از اینجهت مهموم ومغموم کردیدم اندکی که گذشت که خبر وفات جنید در رسید در کتاب النجوم اورده که باسناد خود تا بابی جعفر محمد بن جریر طبری نیز روایت شده او رفع حدیث نمود باحمد دینوری سراج که کنیه اش ابو العباس است ولقبش استاره او گفته که بعزم حج از اردبیل بدینور برکشتم در وقتیکه یکسال یا دو سال از وفات امام حسن عسکری ع گذشته بود وخلافی در خصوص امام در حیرت بودند انگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد وخوشحال کردیدند وشیعیان نزد من جمع شدند وگفتند که نزد ما از مال امام شانزده هزار دینار فراهم امده واحتیاج داریم که انها را با تو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است تو انها را رد نمائی او گوید که گفتم ایقوم ایام حیرت است ودر خانه کسیرا نمیشناسیم ایشان گفتند ما ترا بو گزیدیم برای اینکه این اموال را برداری وبجایش برسانی زیرا که بهم ثقه بودن ترا شناخته ایم کاری بکن که انها را ابدون حجت وبرهان از دست ندهی او گوید که این مال برداشتم ورفتم وقتیکه رسیدم بقرمیسین در وقتیکه احمد بن حسن بن حسن انجا بود انگاه نزد او رفتم وسلام کردم وقتیکه مرا دید خوشحال کردید بعد از ان هزار دینار در توی کیسه وچند بقچه پارچه های الوان که محکم بسته شده بودند بطوریکه ندانستم که در توی انها چه هست بر من تسلیم نمود بعد از ان گفت که اینها را باخود بردار واز دست مده مگر با حجت وبرهان او گوید که ان کیسه را با ان بقچه ها را برداشتم وقتیکه ببغداد وارد کردیدم مرا سوای تفتیش وجستجو از حال کسیکه بنیابت داشته باشد شغل دیگر نشد انگاه بمن گفته که در اینجا مردی هست مشهور بباقطانی او ادعای نیابت ادارد ودیگری هست مشهور باسحق احمر ویکی دیگر هست مشهور بابی جعفر عمری ایشان هم دعوی نیابت میکنند او گوید که ابتدا بباقطانی کرده نزد او رفتم او را شیخ

ابی جعفر عمری

توقیع مبارک

مهبی و صاحب شرافت و رفعت یافتم او را اسب عرب و غلام بسیار بود مردم در آنجا جمع شده با هم گفتگو میکردند راوی گوید که نزد وی
داخل گردیدم و بر او سلام کردم آنگاه مرحبا بمن گفت و شادی و نیکوئی نمود او گوید که نشستن را در آنجا طول دادم تا اینکه اکثر مردم رفتند
آنگاه از شیوه و طریقهٔ من پرسید گفتم که من مردی هستم از اهل دینور پارهٔ اموال آورده ام که تسلیم نمایم او گفت بیار گفتم حجت و برهان می
خواهم گفت فردا بیا فردا رفتم حجتی از او ندیدم و در روز سیم نیز رفتم باز حجتی از او مشاهده نکردم و بعد از آن نزد اسحق احمر رفتم دیدم که او جوانی
پاکیزه جمعیت منزل او را بیشتر از جمعیت منزل باقطانی دیدم و اسب و لباس و شرافت او رفعت و غلامانش باقطانی بیشتر بود و مردم در منزلش بیشتر از منزل
او جمعیت بود راوی گوید که داخل گردیدم و سلام کردم آنگاه مرحبا گفت و مرا بر خود نزدیک نمود آنقدر صبر نمودم که مردم رفتند آنگاه از من پرسید
که حاجت تو چیست در جوابش گفتم چیزی را که بباقطانی [illegible] بودم و سه روز برای مشاهدهٔ حجت نزد وی رفتم او حجتی ننمود و بعد از آن نزد ابی جعفر
عمری رفتم او را شیخی یافتم صاحب تواضع و فروتنی و در برش لباس سفیدی بود که از زیر همه لباسها پوشیده میشود و در دهی و فرش پشم نشسته
بود و غلامی نداشت و شرافت و بزرگی و اسب عربی که در نزد ایشان یافتم در نزد وی ندیدم و با او سلام کردم و جواب شنیدم مرا بخود نزدیک
نمود و با من بمقام گستاخی در آمد بعد از آن از حال من پرسید گفتم که از جبل آمده ام و مالی آورده ام آنگاه گفت اگر میخواهی که این مال بکسی برسد
که رسیدن آن لازم است برو بسر من رای و فلان بن فلان وکیل را بپرس و خانهٔ امام محمد تقی ع الآن معمور است مطلب خود را در آنجا مییابی
راوی گوید که از نزد او در آمدم و بسر من رای رفتم و بخانهٔ امام محمد تقی ع رسیدم و وکیل را پرسیدم دربان گفت که او در خانه مشغول کار است
حالا بیرون میاید پس در در خانه نشسته انتظار او را میکشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون آمد آنگاه برخواستم بر او سلام کردم دست مرا گرفته
بخانهٔ خود برد و از حال من و سبب آمدنم باینجا پرسید گفتم پارهٔ اموال از ناحیهٔ جبل آورده ام باید که آنها را با حجت و برهان تسلیم نمایم گفت آری بعد از آن
طعامی حاضر نموده گفت که بخور و استراحت بکن که تعب و مشقت بتو رسیده [illegible] یکساعت بوقت نماز مغرب مانده آنگاه هرچه مطلب تست میاورم
او میگوید که طعام خوردم و خوابیدم زمانیکه وقت نماز رسید برخواستم نماز کرده و بکنار شریعه رفتم و غسل کردم نیز و تازه کرده بودم و بخانهٔ او آمده
برگشتم و آرام گرفتم تا اینکه ربعی از شب گذشت آنگاه او نزد من آمد و رقعهٔ پیچیده با او بود در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد
دینوری آمد و شانزده هزار دینار در کیسه‌ها که صفت آنها چنین و چنان است از آنها یکی کیسهٔ فلان بن فلان است در آن فلان قدر دینار است
در کیسهٔ فلانکس فلان قدر است تا اینکه همه کیسه‌ها را شمرده و کیسهٔ فلان بن فلان زراع شانزده دینار است راوی گوید شیطان بمن
وسوسه نموده گفتم که سید من باینها از من داناتر بود من آنها کیسه بکیسه میخواندم و نام صاحبها تا آنها را هم میخواندم تا اینکه بآخر رسانیدم
بعد از آنها ذکر نموده بود که از ناحیهٔ قرمیسین از نزد احمد بن حسن مادرانی برادر اصواف کیسهٔ آورده که در آن هزار دینار است با فلان
قدر بقچه پارچه آنها فلان و فلان پارچه اند و رنگهای آنها فلان و فلان رنگ است تا آنکه همه آنها را با نوع و رنگ بیان نموده بود و وقتیکه اینها را
مشاهده نمودم حمد خدا بجا آوردم و باو شکر کردم در مقابل چیزی که با من منت گذاشت که شک را از دلم زایل کرد باید و در آن رقعه مرا مامور
نموده بود که همه آن اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند او گوید که ببغداد برگشتم و نزد ابی جعفر عمری رفتم او گوید که رفتن و برگشتن
من سه روز کشید وقتی که ابی جعفر مرا دید گفت که چرا نرفتی گفتم ای سید من از سر من رای برگشتم و در حالیکه با ابی جعفر در همین گفتگو بودیم
ناگاه رقعهٔ پیچیده که بمن رسیده بود و در آن رقعهٔ پیچیده کیسه‌ها و پارچه‌ها را ذکر نموده بود ابو جعفر عمری را مامور نموده بود که همهٔ آنها را بابی
جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم نما آنگاه ابی جعفر عمری لباس خود را پوشیده و بمن گفت که همهٔ اموال را که نزد تست بردار تا بمنزل محمد بن
احمد بن جعفر قطان بردیم من آنها را برداشتم بمنزل او بردم ابی جعفر عمری همهٔ آنها را باو تسلیم نمود بعد از آن برای حج بیرون رفتم وقتیکه بدینور برگشتم
مردم نزد من جمع شدند آنگاه رقعه را که وکیل مولای ما صاحب ع بمن داده بود در آوردم و برایشان خواندم وقتیکه ذکر کیسه که باسم زراع بود
شنیده گردید آنگاه زراع افتاد و غش نمود در آنحال باو مشغول شدیم تا اینکه بهوش آمد و خدا را شکر نموده و گفت حمد مر خدا را سزد که
هدایت کرد ما را بر ما منت گذاشت الحال دانستم که دوری زمین از حجت خالی نمیباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این کیسه را این زراع بمن داده
واحدی سوای خدا بر آن مطلع نگردید راوی گوید از آنجا در رفتم بعد از آن بابی الحسن مادرانی ملاقات نمودم و این خبر را باو گفتم و رقعه را باو خواندم
گفت سبحان الله اگر در چیزی شک بکنی شک در آن مکن که خدا روی زمین را خالی از حجت خود نمیگذارد بدان بدرستیکه وقتیکه اذکوتکین با
یزید بن عبد الله در شهرزور جنگید و بشهرهای وی مستولی گردید و خزاین او را ضبط کرد آنگاه مردی نزد من آمد و ذکر نمود که یزید بن عبد الله
فلان اسب و فلان شمشیر را برای صاحب ع تعیین نموده بود آنگاه شروع نمود خزاین یزید بن عبد الله را بتدریج بمنزل اذکوتکین حمل و نقل میکرد
و آن اسب و شمشیر را پنهان مینمودم که ببرند تا اینکه سوای آنها چیزی باقی نماند و امیدوار شدم که آنها را برای مولای صاحب ع بردارم وقتیکه مطالبهٔ اذکوتکین
آنها را از من شدت بهم رسانید و دفع مطالبهٔ او هم برای من ممکن نگردید در آنحال در عوض اسب و شمشیر هزار دینار در پیش خود تعیین نمودم
و آنها را وزن نموده بخزینه دار سپردم و گفتم که آنها را در جایگاه محکم بگذار و بنزد من میار هر چند که احتیاج بآنها شدت بهم رساند بعد از آن

اسب و شمشیر باو گو بکمین تسلیم نمودم او گوید وقتیکه من در مجلس خود نشسته بگذرانیدن کارها و امور نهی مشغول بودم ناگاه ابو الحسن اسدی
نزد من آمد و چنان بود هر اوقات نزد من میآمد و کارهای ویرا میگذرانیدم وقتیکه نشست او نزد من طول کشید و من هم کسالت و حالی
داشتم باو گفتم که صاحب تو حاجت گفت احتیاج دارم که با تو خلوت نمایم پس بجز خزینه دار امر نمودم که در خزینه جائی برای ما مهیا ساخت وقتیکه داخل
خزینه گردیدیم رقعهٔ کوچکی از مولای ما بیرون آورد و در آن نوشته شده بود که یا احمد بن حسن هزار دینار ما که در نزد تست که قیمت اسب و
شمشیر باشد بابی الحسن تسلیم کن در آنحال افتادم بشکرانه اینکه حجت خدا را شناختم سجده نمودم زیرا که بر این سر احدی مطلع نشده بود و از شادی
خود بسبب چیزیکه خدا بان منت گذاشته بود بر این مال سه هزار دینار افزوده باو تسلیم کردم **و از حمل** اینها خبر است که ما باسناد خود تا بشیخ
ابی جعفر روایت کردیم از کتاب غیبت نیز نقل نموده ایم او گفته که قسم بن علا گفت که بصاحب الزمان ع سه طغری مکتوب در خصوص سه حاجت خود نوشتم و
بآنحضرت اعلام نمودم که من مردی هستم که بکبر سن و پیری رسیده ام مرا اولادی نیست آنگاه از حاجتهای من جواب داد و در خصوص اولاد جوابی نفرمود
و در مرتبه چهارم مکتوبی نوشتم و خواهش کردم که از خداوند عالم در خواست کند تا اینکه ولدی برای من روزی گرداند آنگاه بمن جواب داد و حاجت
مرا نوشته و نوشته است که خدایا او را روزی گردان ولدیرا که او بسبب آن ولد شاد گردد و این حمل را که زن او دارد بگردان ولد ذکر و مکتوب پس
مکتوب بمن رسید در حالیکه من نمیدانستم که کنیز مرا حملی هست آنگاه داخل خانه گردیدم و این را از جاریه خود پرسیدم بمن خبر داد که علتی که بسبب
آن نمیزائیدم حالا رفع شده مدتی بعد از آن پسری در آورد و این حدیث را حمیری نیز نقل نموده و باسناد ما تا بشیخ بن جعفر طبری در کتابش گفته که خبر داد
بما ابو جعفر بن هرون بن موسی تلعکبری او گفته خبر داد بما ابو الحسن بن ابو بغل کاتب او گفت که از ابی منصور کاری و شغلی را اکردن گرفتم بسبب آنکه
میان من و او چیزی شد که باعث استتار و پنهانی من گردید پس مرا میطلبید و میترسانید مدتی از او ترسان و پنهان بودم بعد از آن در شب جمعه
قصد زیارت موسی بن جعفر ع نمودم و عزم کردم که شب را برای دعا و مسئلت در آنجا بسر برم آنشب هم شب بادی و بارانی بود از ابی جعفر کلیددار
آنحضرت خواهش نمودم که درها را ببندد و روضه را خالی گرداند تا اینکه در جایگاه خلوت دعا و مسئلت نمایم او قبول نموده درها را قفل کرد
و نصف شب شد و باد و باران هم راه آمدن مردم را باینجا مسدود نموده در اینجا مکث نموده دعا میکردم و زیارت میخواندم و نماز میگذاردم
و در حالیکه باینها مشغول بودم ناگاه در نزد قبر موسی ع صدای قدمی شنیدم ناگاه دیدم که مردی زیارت میکند بحضرت آدم و سایر انبیاء اولو
العزم و بعد از ایشان یا ائمه یک بیک سلام میکند تا اینکه بصاحب ع رسید آنگاه او را ذکر نکرد من از این تعجب نموده در پیش خود گفتم گاه هست
که صاحب را فراموش نمود یا اینکه او را نمیشناسد یا اینکه مذهب این مرد همین است وقتیکه از زیارت فارغ گردید دو رکعت نماز کرد نزد قبر امام
محمد تقی ع آمد او را هم بمثل آن زیارت نمود و سلام زیارت نمود و دو رکعت نماز کرد در حالیکه من از او میترسیدم زیرا که او را نشناختم او را دیدم
که جوانیست در حد کمال لباسهای سفیدی در بر و عمامهٔ با حنک در سر و ردائی در دوش داشت آنگاه گفت یا ابا الحسین بن ابی بغل تو در کجائی از
دعای فرج عرض کردم ای سید من کدام است فرمود دو رکعت نماز بگذار و بگو یا مَنْ اَظهَرَ الجمیلَ وَسَتَرَ القبیحَ یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ بالجریرةِ وَلَمْ یَهتِکِ
السِّترَ یا عظیمَ المَنِّ یا کریمَ الصَّفحِ یا حَسَنَ التجاوزِ یا واسعَ المغفرةِ یا باسطَ الیدینِ بالرحمةِ یا منتهی کلِّ نجوی و یا غایةَ کلِّ شکوی یا عونَ
کلِّ مستعینٍ یا مُبتدِءاً بالنِّعَمِ قبلَ استحقاقِها بعد از این ده مرتبه یا ربّاه بگو و ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه بعد از آن بگو اسئلُکَ بحقِّ
هذهِ الاسماءِ و بحقِّ محمدٍ و آلهِ الطاهرینَ علیهم السلام الّا ما کشفتَ کربی و نفّستَ همّی و فرّجتَ غمّی و اصلحتَ حالی بعد از آن هر طریقی که خواهی
دعا کن و حاجت خود را بخواه بعد از آن طرف راست خود را بر زمین بگذار و در سجود صد مرتبه بگو یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای وانصرانی
فانکما ناصرای بعد از آن روی چپ خود را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادرکنی و آنرا بسیار مکرر بکن بعد از این الغوث الغوث بگو تا آنکه
نفس تو منقطع گردد بعد از آن بشارت داد که خدا بکرم خود حاجت ترا انشاء الله برمیآورد وقتیکه من مشغول نماز و دعا گردیدم او در رفت
وقتیکه از آن عمل فارغ شدم آنگاه خواستم نزد ابی جعفر روم برای اینکه این مرد را از او بپرسم که او چه کس بوده و چگونه داخل شده ناگاه دیدم که همه
درها بسته است از این امر تعجب نمودم و در پیش خود گفتم که گاه هست که اینجا در دیگری هست من او را نشناختم پس بسمت ابی جعفر کلید
دار رفتم ناگاه او از بیت زیت بیرون شده نزد من آمد از او احوال این مرد و کیفیت دخول وی را بروضه پرسیدم گفت که همه درها را چنانکه دیدی
بسته بودند و من هم آنها را وا نکرده بودم آنگاه قصه را باو نقل نمودم گفت که او مولای ما صاحب الزمان سلام الله علیه بود بدرستیکه او را
در مثل این شب در وقت خالی بودن اینجا از خلائق بارها دیده ام در آنحال بر فوت شدن چیزی که بایستی از آنحضرت اخذ نمایم تاسف خوردم
و در وقت صبح از اینجا بدر آمدم و قصد محله کرخ نموده بمکانی که در آنجا پنهان بودم رفتم هنوز آفتاب بلند نشده دیدم که اصحاب ابن صلحان
جویای من هستند و از دوستان من مکان مرا میپرسند و با ایشان در خصوص من امانی از وزیر بود و در رقعه بخط خود نوشته که کل جمیل
همه کارهای وی خوب است آنگاه با مرد ثقه از دوستان خود نزد وزیر حاضر گردیدم آنگاه از جا خود برخواست و بمن چسبید و با من رفتاری نمود
که هرگز آن رفتار را از او ندیده بودم بعد از آن گفت کار تو بجائی رسید که از من بصاحب الزمان ع شکایت نموده گفتم دعا نمودم و از او مسئلت

شیخ ابو جعفر

دعای فرج

باب معجزات صاحب الزمان

کردم نه اینکه شکایت نمودم گفت خبر باد ترا بدرستیکه دیشب یعنی شب جمعه در عالم رؤیا مولای خود صاحب علیه السلام را دیدم که مرا بر کار جمیل
امر میکند در خصوص این امر مرا انچه جفا نمود که ترسیدم ابو الحسین گوید انگاه من گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم انکه ایشان حق هستند
وهمه حق با ایشان منتهی میشود و دیشب مولای خود را در عالم بیداری دیدم بمن فرمود چنین چنین ندا یجر کی بد بودم برای راوی شرح نمودم او از این
قصه تعجب داد و از او بسبب این قصه کارهای بزرگ و مستحسن جاری گردید و برکت مولای ما صاحب الزمان ع در نزد او بمرتبه رسیدم که گمان رسیدن
بان مرتبه نداشتم **واز جمله** اخبار که با استاد ما تا بشیخ ابی العباس عبد الله جعفر حمیری در جزو ثانی از کتاب دلایل روایت نموده ایم اینست که او گفت که
مردی از کوبیض حمید مکتوبی نوشت و در ان خصوص حملی که داشت دعا و مسئلت نموده بود در جواب ان دعا در خصوص حمل پس از انکه چهار ماه
از ابتدای حمل بگذرد وارد گردید و نوشته بود که زن ابستن بزودی پسری میزاید چنانکه گفته بود همان نحو گردید در کتاب مذکور وارد است که حسن بن علی
بن ابرهیم از ستیاری روایت کرده او گفته که علی بن محمد سمری مکتوبی نوشت و در ان کفنی خواهش نموده در جوابش وارد گردید که تو هشتاد سال
عمرت باد و بست هشتادم هجرت بان محتاج خواهی شد پس وفاتش در همان وقت که او تعیین نموده بود اتفاق افتاد و دو ماه بیشتر از وفاتش
کفنی باو فرستاده بود محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال اورده که ابو عبد الله بلخی بعضد بیان احوال حسین بن روح بمن نوشت که احمد
بن اسحق باو نوشت که اجازه ام ده که بحج نمایم پس انگاه اورا اذن داد و پارچه هم باو فرستاد انگاه خیال نمودم که او وفات مییابد و وقتیکه از حج برگشت
در شهر حلوان بدار البقا رحلت یافت **احمد** بن علی نجاشی در کتاب رجال نقل نموده که علی بن حسین بن بابویه بابی القسم بن روح دچار گردید و
مسئله چندی از او پرسید و بعد از این بتوسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی بانوشت و در ان مکتوب خواهش نموده بود که رقعه اورا که در ان
خواهش اولاد کرده بود بخدمت صاحب برساند در جواب او نوشت که مطلب ترا از خداوند عالم مسئلت کردیم بزودی پسر صالح خیری برای
تو متولد میشود بعد از این ابو جعفر و ابو عبد الله از کنیزی که داشت متولد گردیدند ابو عبد الله حسین بن عبد الله میگفت که از ابو جعفر
شنیدم میگفت که من بسبب دعای صاحب الامر متولد شده ام و باین فخر میکردم **علی** بن موسی در کتاب مهج الدعوات از احمد بن محمد بن علی علوی
حسینی که در مصر ساکن بود روایت نموده او گفته امر عظیمی و همی شدید بناگهانی از حاکم مصر بمن روداد بطوریکه از هلاکت نفس خود ترسیدم برای
که در خصوص من باحمد بن طولون سعایت کرده بود انگاه بعزم حج از مصر بیرون رفتم و از حجاز بعراق رفتم و مشهد مولای خود حسین بن علی سلام
الله علیهما را قصد نمودم در حالتیکه از قهر و غلبه کسیکه از او ترسیدم بقبر مطهر انحضرت پناه میاوردم و از او امان میطلبیدم پس مدت پانزده
روز در انجا ماندم در شب و روز دعا و تضرع میکردم تا اینکه در وقتیکه در میان خواب و بیداری بودم صاحب الزمان و ولی رحمن را دیدم بمن فرمود
که امام حسین بتو میفرماید که ای پسر من ایا از فلانکس ترسیدی گفتم اری اراده هلاک نمودن من کرده منهم باقای خود پناه اوردم که بان حضرت
از اراده او شکایت نمایم صاحب فرمود که چرا خدا ایتعم را نخواندی با دعاهای که انبیاء با ان دعا نمودند خداوند عالم از برکت ان ایشان را از شدت
و تنگی که مبتلا بودند نجات داد عرض کردم که ان دعا کدامست فرمود وقتیکه شب جمعه رسید غسل بکن و نماز شب را بجا ار و وقتیکه سجده شکر را بجا
اوردی بعد از ان این دعا را در حالتیکه در سر زانو و انگشتان پایها است نشسته بخوان و ان دعا را برای من ذکر نمود پنج شب پی در پی تا شب جمعه انحضرت را
میدیدم و این سخن و ان دعا را برای من مکرر میکرد تا اینکه دعا را حفظ نمودم و در شب جمعه تشریف نیاورد پس در ان شب غسل نمودم و تغییر لباس کردم
و نماز شب را بجا اوردم و سجده شکر را کردم بعد از ان در سر زانو و انگشتان پا نشسته این دعا را خواندم بعد از ان در شب شنبه انحضرت در عالم
رؤیا تشریف اورد فرمود که دعای تو مستجاب گردید و دشمنت رو وقتیکه از دعا فارغ شدی کشته شد در پیش روی کسیکه میان تو و او سخن چینی
و سعایت نموده او گوید وقتیکه صبح کردم امام حسین ع را وداع نموده بسمت مصر روانه گردیدم و وقتیکه باردن رسیدم مردی را که از شهر مصر
از جمله همسایگان من بود دیدم و او مرد صالحی بود در ان حال بمن خبر داد که دشمن ترا احمد بن طولون گرفت و امر کرد سر او را از پشت سرش
بریدند و این ماجرا شب جمعه اتفاق افتاد و امر نمود بدن اورا بر رود نیل انداختند و این قصه بنا بر نقل برادرزاده شیعه ما در وقت فراغت من بوده
است از دعا چنانکه مولای من خبر داد **در کتاب** ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد روایت نموده او گفته که خبر داد بمن بعضی از صحاب
ما که مرا مولودی متولد گردید انگاه مکتوبی نوشتم و در ان مکتوب در خصوص تطهیر او در روز هفتم ولادت اذن طلبیدم در جوابش رسید که
مکن بعد از ان در روز هفتم یا هشتم ان مولود وفات نمود بعد از وفات ان او را نوشتم در جوابش رسید که بزودی ترا دو نفر پسر متولد میشود که بعد
از وفات تو خلف تو خواهند شد اولین ایشان را احمد نام کن و دومین را جعفر بعد از چندی ان دو پسر متولد شدند چنانکه انحضرت نوشته بود راوی
گوید که برای حج مهیا گردیدم و مردم را وداع نمودم میخواستم که بیرون روم انگاه خبر رسید که ما این سفر ترا ناخوش میداریم امر با تست مختاری
از این خبر مغموم و دلتنگ گردیدم در جوابش نوشتم که شنیدم و اطاعت دارم مگر اینکه بسبب باز ماندنم از حج غمناکم بعد از ان توقیع رسید که دل
تنگ نشود زیرا که انشاء الله سال اینده حج خواهی کرد وقتیکه سال اینده رسید نوشتم و اذن طلبیدم در جوابم اذن در امد و نوشتم که با محمد
بن عباس هم کجاوه شدم زیرا که بامانت و دیانت وی وثوق دارم در جواب رسید که چه خوب هم کجاوه است اسدی اگر بیاید کسی دیگر را در عوض

کتاب عبد الله بن جعفر حمیری

علی بن موسی

ابن قولویه

ابن قولویه

او اخبار ممکن بعد از چند ایامی هم رسید با او هم مجاوره کردید دم در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از ابن قولویه مثل این را تا اینجا که گفت چنانکه
نوشته بود نقل کرد در کتاب کافی از علی بن محمد او از سعید بن عبد الله روایت کرده او گفته که حسن بن نضر و ابی صدام و جماعتی بعد از وفات امام
حسن عسکری در خصوص امور دیگر که در دست وکلاء آنحضرت بود گفتگو نمودند و اراده کردند صاحب این امر را تفحص نمایند آنگاه حسن بن نضر
نزد ابی صدام آمد و گفت من اراده حج دارم ابی صدام گفت این امسال تاخیر کن حسن گفت که من برای آن در وقت خواب مضطرب شده از خواب میبینم
بنابراین ناچارم باید بروم آنگاه پاره از اموال خود بناچیه مقدسه وصیت نمود و احمد بن یعلی بن حماد را وصی قرار داد کرد و با او امر نمود که چیزی از دست
خود ندهد مگر بعد از ظهور ش یعنی بدست صاحب الامر داده گفته که حسن گفت وقتیکه ببغداد وارد گردیدم خانه را کرایه کردم در آنجا منزل
نمودم در آنحال بعضی از وکلاء قدری پارچه و قدری دینار او رده نزد من گذاشت گفتم اینها چیست گفت چیزی هستند که میدانی بعد از آن یکی دیگر
از ایشان مثل این آورد بعد از او هم دیگری آورد تا اینکه خانه را پر کردند بعد از اینها احمد بن اسحق هر چه که نزد او بود نزد من آورد در آنحال
تعجب نموده در خصوص این اموال متفکر بودم ناگاه رقعه آمد مضمونش این بود که وقتیکه از روز فلان قدر گذشت همه آن اموال را بردار نزد
ما روانه کن پس من کوچ نموده همه آن اموال را برداشتم و در راه هم فقیری با شصت نفر بود که راه را میگرفتند آنگاه برا و گذشتم خداوند عالم مرا از شر
ایشان سالم گردانید تا اینکه بقریه عسکر رسیدم و فرود آمدم در آنحال رقعه رسید که هرچه با تو هست بردار بیار آنگاه همه اینها را در توی
سله دو نفر حمال گذاشتم وقتیکه بدهلیز رسیدم غلام سیاهی بنظر آوردم او گفت که توئی حسن بن نضر گفتم آری گفت داخل خانه شو داخل

علی بن محمد

صحن شدم و از آنجا داخل کردیدم و سله را در آنجا خالی گردانیدم ناگاه در گوشه خانه نان بسیاری دیدم هر یکی از حمالان یک گرده نانی دادند ایشان
بیرون نمودند ناگاه در میان خانه پرده بنظرم رسید از پس آن صدا کرده شدم که یا حسن بن نضر حمد خدا را بکن در عوض چیزی که بان بر تو
منت گذاشت و شکرا بدل خود راه مده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی و دو پارچه کفن از پس پرده بیرون نمود و
بمن گفته شد که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج میشوی اینها را گرفتم بیرون رفتم سعد گفته است که حسن بن نضر از آن سفر برگشت در
ماه رمضان وفات یافت با آن دو پارچه کفن کرده کردید در کتاب کافی از علی بن محمد او از فضل خزفروش مدائنی غلام خدیجه دختر ابی جعفر

فضل خزفروش

روایت نموده او گفته قومی از اهل مدینه از طایفه طالبیین معتقد حق بودند لهذا در وقت معین از امام حسن عسکری وظیفه ها برای
ایشان میآمد وقتیکه آنحضرت رحلت فرمودند قومی از ایشان از اعتقاد اینکه او را خلف هست برگشتند آنگاه وظیفه از آن طایفه برای
کسانی آمد که در این اعتقاد ثابت بودند و از مابقی ایشان بریده کردید پس ایشان از جمله اهل ذکر مذکور نمیشوند الحمد لله رب العالمین در

قسم بن علاء

کتاب کافی از قسم علاء روایت کرده او گفته که مرا چند نفر پسری متولد کردید در خصوص ایشان مینوشتم مسئلت دعا کردم در جواب من چیزی
نوشته نمیشد وقتیکه پسرم حسن متولد شد در خصوص وی نوشتم مسئلت دعا کردم جواب رسید که باقی میماند الحمد لله در کتاب کافی
از حسن بن فضل بن یزید همانی روایت کرده او گفته که پدرم بخط خود مکتوبی نوشت جوابش در رسید بعد از آن بخط من نوشت جواب آنهم
رسید بعد از آن بخط مردی از فقهای اصحاب ما نوشت جواب آن رد نکردید آنگاه فکر کردیم دانستیم که سبب نرسیدن جواب این بوده که

حسن بن خفیف

آن مرد از دین برگشته خارجی شده در کتاب مذکور از حسن بن خفیف و او از پدرش روایت کرده او گفته که چند نفر خدمتکاری برای امری
از جانب صاحب الامر بمدینه رسول فرستاده شد و با ایشان دو نفر خادم دیگر هم بودند آنگاه بخفیف مکتوبی در رسید باین مضمون که خود
هم با ایشان رفت وقتیکه بکوفه رسیدند یکی از آن دو نفر خادم شراب خورده از کوفه در رفتند تا اینکه مکتوبی از قریه عسکریه در خصوص بر
گردانیدن خادمیکه شراب خورده بود وارد کردید و او از خدمت معزول شد در کتاب کافی از حسن بن حسن علوی روایت کرده او گفته

حسن بن حسن

که مردی از جمله ندیمان روز حسنی با کسی دیگر نزد او بود آمد ندیم بروز حسنی گفت که اموال و داده میشود یعنی صاحب الامر را و وکلائی هستند
نام همه ایشان را که در نواحی بودند ذکر کردند و این خبر بعبید الله بن سلیمان وزیر رسید او قصد نمود که وکلا را بگیرد پادشاه گفت که اینمرد در
تفحص و جستجو نمایند زیرا که این امر امر کلفت است عبید الله بن سلیمان گفت که وکلا را میگیرم سلطان گفت که بگیر لیکن جماعتی را در پنهان
قدری را اموال بدهید و نزد وکلا بفرستید هر که از ایشان آن اموال را قبض کند او را بگیرید در آنحال توقیعی در آمد باین مضمون که نزد هم وکلا برود
و بگوئید چیزی از اموال قبول نکنند از آن ابا و امتناع بکنند و تجاهل و رزند آنگاه بمحمد بن احمد که یکی از وکلا بود مردیکه محمد او را نمیشناخت حیله
نموده و پاره از اموال در پنهان نزد او برد و با وی خلوت نمود و گفت که نزد من مالی هست میخواهم این را برسانم محمد گفت که فکر غلط کرده من در این باب

جعفر بن محمد

چیزی نمیدانم او هرچه که بطریق ملاطفت بمحمد گفت او تجاهل میورزید و این باب جاسوس بسیار نزد وکلا فرستادند ایشان بسبب توقیعیکه بایشان
رسیده بود از این معنی ابا و امتناع نمودند در کتاب الغیبة گفته که معجزات آنحضرت بیشتر از اینست که شمرده شود ولیکن پاره را از اینها ذکر
میکنم شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر نموده که خبر دادند بما جماعتی از ابیقسم جعفر بن محمد بن قولویه او از محمد بن یعقوب و دفع حدیث بمحمد بن ابراهیم بن مهر
یار کرده او گفته که در وقت وفات امام حسن عسکری در خصوص امام شک کردم و در نزد پدرم مال بسیار فراهم آمده بود اینها را برداشته

برای بدرقه پدرم بیرون رفتم ناگاه تب شدیدی بپدرم عارض گردید در آنحال بمن گفت که ای پسر من مرا برگردان زیرا که این تب نشانه مرگ است و طریق
تقوی را در خصوص این مال پیش گیر پس بمن وصیت نمود و وفات یافت من در پیش خود گفتم که پدرم بامر غیر صحیح وصیت نکرده من این مال را
بعمان میبرم و در کنار شط خانه کرایه میکنم این را در آنخانه میگذارم و احدی را هم از این معنی مطلع نمیکنم پس آنگاه اگر دلیل در خصوص کسی برای من واضح
گردید چنانکه در ایام امام حسن عسکری ع واضح بود اموال را باو میدهم والا تصدق میکنم پس بعراق آمدم و خانه در کنار شط کرایه نمودم چند
روز در آنجا ماندم ناگاه رسولی آمد و رقعه بمن داد بدین مضمون یا محمد نزد تو فلان و فلان مال هست در توی فلان چیز همه آنها را اگر نزد من بود
و از چیزها که من علم بآنها نداشتم خبر داده بود و چونکه این را دیدم آنها را بان رسول سپردم بعد از آن چند روزی غمگین و بیخبر از همه چیز در آنجا ماندم
ناگاه توقیعی در آمد که تو را در مقام پدرت گذاشتیم پس حمد خدا را بکن **در کتاب** ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از محمد بن
جمهور او از محمد بن ابرهیم مثل این روایت کرده **در کتاب** الغیبه باین اسناد از حسن بن فضل بن زید یمانی روایت کرده او گفته که در خصوص دو امر
مکتوبی نوشتم و اراده کردم که در خصوص سیمین هم بنویسم ننوشتم زیرا که ترسیدم از اینکه این را ناخوش بدارد آنگاه جواب آن دو امر با تفسیر سیمین
که ننوشته بودم رسید **در کتاب** الغیبه باین اسناد از بدر نام غلام احمد بن حسن روایت کرده او گفته که بناحیه جبل وارد گردیدم در حالیکه
اهل انکار دوست میداشتم و بامامت قایل نبودند تا اینکه وفات یزید بن عبد الملک رسید در ایام مرضش بمن وصیت نمود که اسب سمند و
شمشیر و شال کمر مرا بمولای من بده بعد از آن ترسیدم از اینکه اسب را باذکوتکین ندهم از او نسبت بمن اهانت و استخفاف برسد آنگاه اسب و
شمشیر و شال را بهفتصد دینار در پیش خود قیمت نمودم و احدی را بر آن مطلع نکردم ناگاه مکتوبی از عراق بمن رسید بدین مضمون که هفتصد دینار
قیمت اسب و شال و شمشیر را که در ذمه تو داریم بفرست **در کتاب** ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از جمعی از اصحاب ما ایشان
از احمد بن حسن و علاء بن رزق الله او از بدر مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبه باین اسناد از علی بن محمد او از ابی عقیل بن نصر روایت کرده
او گفته **علی** بن زیاد صمیری مکتوبی نوشته کفن میخواست در جوابش نوشت که در سال هشتاد محتاج بکفن خواهی شد پس در آن سال وفات نمود
و پیش از آن کفن باو فرستاد در کتاب مذکور از محمد بن یعقوب او از علی بن محمد روایت کرده او گفته توقیعی در آمد بدین مضمون که مشهد کاظمین و سایر
مشاهد را زیارت نکنید و چونکه چند ماه از این ماجری گذشت وزیر بغداد باقطائی الطلبید و گفت که بطایفه بنی فرات و اهل برس بگو که مقابر
قریش یعنی کاظمین را زیارت نکنند زیرا که خلیفه امر نموده است که جستجو نمایند که هر که ایشان را زیارت کند او را بگیرند در کتاب کمال الدین از مظفر
علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از علی بن احمد رازی روایت کرده او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری ع بعضی از برادران من از اهل
ری بعزم طلب و تفحص امام بیرون رفته و چونکه بر مسجد کوفه در خصوص امری که برای او بیرون رفته بود فکر میکرد و سنگ ریزه‌های مسجد را
با دستش بهم میزد ناگاه سنگریزه ظاهر شد در آن لفظ محمد نوشته شده بود بان نگاه کردم دیدم که آن خط مخلوق نیست منقوش بخط یعنی ا
در اصل خلقت آن سنگ بوده نه اینکه نقش کرده شده بود در کتاب الغیبه از **مفید** و غضایری و ایشان از محمد احمد صفوانی روایت کرده‌اند او گفته
که قسم بن علا را دیدم در حالیکه صد و هفده سال از عمرش گذشته بود هشتاد سال از آن مدت چشمهایش صحیح بوده و امام علی النقی و امام
حسن عسکری ع را دیده بود و بعد از هشتاد سال کور گردیده بود و هفت روز پیش از وفاتش باز بینا شده و این قصه بدین نهج است که من
در شهر ران از بلاد آذربایجان نزد وی بودم و توقیعات صاحب الزمان ع بتوسط ابی جعفر محمد بن عثمان عمری بعد از او بتوسط ابی قسم حسین بن روح
همه اوقات میرسید و منقطع نمیشد ناگاه تخمینا دو ماه توقیع از او منقطع گردید و از این حالت مضطرب گردید ترسید بعد از آن در وقتی
که ما نزد وی بودیم و طعام میخوردیم ناگاه دربان خوشحال و شاد گردید باو گفت که پیکی که در صورت پیکهای عراق است وارد گردید در آنحال
قسم از شنیدن این خبر شاد گردید و رو بقبله کرده بسجده نمود آنگاه پیر کوته قدی که نشانه و زیّ پیکها را داشت داخل گردید و در
برش جبه و خنه و در پایش کفش معاملی بود و آن نوعیست از کفش و در دوشش خرجینی داشت و چونکه قسم او را دید از جایش برخاست
با وی معانقه نمود و طشتی و آبی طلبید آنگاه دست خود را شست و قسم او را در پیش خود نشانید بعد از آن طعام خوردیم و دستهای
خود را شستیم آنگاه برخاست و مکتوبی پیچیده که از نیم ورق بیشتر بود در آورد بقسم داد او را گرفت و بوسید و بابی سلمه نام کاتب خود داد
ابوعبدالله او را از او گرفت مهرش را برداشت و خواند تا اینکه قسم خبر غم انگیزی از آن مکتوب فهمید و گفت یا اباعبدالله خیر باشد گفت خیر است قسم
گفت خیر باد تو را آیا در خصوص من چیزی در آمده ابوعبدالله گفت اگر ناخوش ندارید پنهان نمیدارم قسم گفت از چه بابت گفت خبر وفات تست چهل
روز بعد از رسیدن مکتوب باینجا وفات خواهی یافت و هفت پارچه کفن برای تو فرستاده شده قسم گفت که مرگ را با سلامت دینم قبول دارم
ابوعبدالله گفت با سلامت دینت قبول میکنی آنگاه قسم خندید و گفت بعد از این امید عمر و زندگی ندارم در آنحال آنمرد برخواست سه طاقه پارچه
و عمامه و دو طاقه پارچه دیگر و دستمالی از خرجینش در آورد بقسم تسلیم نمود و در نزد وی پیراهنی هم بوده که آنرا امام رضا باو خلعت داده بود
او دوستی داشت و در میان او و قسم محبت و مودت بنا بود و دوستی بود که در آنوقت عبد الرحمن برای اصلاح ما بین ابی جعفر بن حمدون همدانی و ختن پسر قسم

که عبد الرحمن بن محمد سنیزی می گفتند او عداوت شدیدی با اهلبیت داشت

بانجا

ابن قولویه نوشته بود

کلینی

علی بن محمد

مفید و غضایری

بانجا آمده بود قسم در آنحال بدو نفر شیعی از مشایخ ما که با وی در بلده زان اقامت داشتند نام یکی ابو حامد عمران بن مفلس و دیگری علی بن جحدر
بود گفت که این مکتوب را بعبد الرحمن بن محمد بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیرا اگر هدایت یابد برای او دوست دارم که خداوند عالم بسبب خواندن این
مکتوب او را هدایت کند ایشان باو گفتند الله الله الله این مکتوب در حوصله شیعه نمیگنجد چگونه میشود که دل عبد الرحمن بن محمد گنجایش آن
داشته باشد قسم گفت که من میدانم که سری را اظهار کرده‌ام که آن مرا جایز نیست لیکن بجهت محبتم بعبد الرحمن و شدت میلم بهدایت وی که این مکتوب برای او خوانده
شود پس بخوانید برای او و چنانکه آن روز گذشت و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رجب شد عبد الرحمن بن محمد در آمد قسم سلام کرد آن مکتوب را در آورد و
باو گفت این را بخوان و در پیش خود تامل و تفکر بکن عبد الرحمن آنرا خواند و چنانکه بجز مرگ قسم رسید مکتوب را انداخت و بقسم گفت یا ابا محمد تقوی خدا را
پیشه کن و از غضب او پرهیز کن تو مردی هستی که در دین بر دیگران زیادتی داری و در تمام عقلت در کار سست است خداوند جل و علا میفرماید وما تدری
نفس ماذا تکسب غدا یعنی نفسی نمیداند که فردا چه خواهد کرد وما تدری نفس بای ارض تموت یعنی هیچ نفسی نمیداند در کدام زمین خواهد مرد و
نیز فرموده عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی خدا داننده غیب است احدی را بر غیب خود مطلع نمیگرداند آنگاه قسم خندید و باو گفت که آیه را تمام بکن
الا من ارتضی من رسول مگر کسی را که او از پیغمبر خوشحال و راضی باشد و مولای من از رسول خدا راضی است و قسم نیز گفت که من میدانم که تو این را خواهی گفت
لیکن از امروز تاریخ بگذار اگر بعد از روزی که این مکتوب نوشته شده زنده ماندم آنگاه بدان که من اعتقاد صحیح ندارم و اگر وفات نمودم پس از آن وقت بنفس
خود نگاه کن و ببین که اعتقادت چگونه است پس عبد الرحمن در آن روز تاریخ گذاشت و از هم جدا شدند در روز هفتم از رسیدن مکتوب قسم تب
کرد و در همین روز مرض او شدت نمود در توی رختخوابش بدیوار تکیه کرد پسرش حسن بشرب خمر معتاد بود و با ابی عبد الله بن حمدون همدانی
خلطه و معاشرت داشت در آنوقت ردا را بروی خود کشیده در گوشه نشسته بود و ابو حامد هم در گوشه و ابو جعفر بن جحدر و من و جماعتی از اهل
بلد گریه میکردیم ناگاه قسم بسمت پشت سرش بدستهای خود تکیه نموده و شروع نموده میگفت یا محمد یا علی یا حسن یا حسین ای آقایان من شفاعت
کنندگان من باشید در نزد خدا و این کلام را تا سه مرتبه تکرار نمود و چنانکه در مرتبه سیم با موسی یا علی رسید آنگاه مژگان چشمهایش بحرکت آمد چنانکه
بچه‌ها لاله نعمان را حرکت میدهند و حدقه چشمهایش باد کرد و آستینش بچشمهای خود میکشید ناگاه آبی مانند گوشت از چشمش در آمد بعد از آن
بپسرش متوجه گردید گفت یا حسن یا ابا حامد یا ابا علی پیش من آئید پس گرد او سرش جمع شدیم و بچشمهایش نگاه میکردیم دیدیم که هر دو حدقه
اش صحیح شده اند در آنحال ابو حامد گفت که مرا می بینی و چنانکه این را شنید بدست خود هر یکی از ما اشاره نمود این خبر ما بین شیعه و اهل سنت شیوع بهم
رسانید مردمانی از طایفه عوام میآمدند باو نگاه میکردند و ابو السائب عتبه بن عبید الله مسعودی که قاضی قضاة بغداد بود سوار شده بدیدن
وی آمد و انگشتری که نگینش فیروزه بود در دست خود گرفته باو نمود و گفت یا ابا محمد این چیست که در دست منست و از او نزدیک نمود قسم گفت که سه
سطر در نگینش نوشته شده آنرا گرفت که بخواند از شدت ضعف نقل و نگردید بعد از آن مردم از آنجا بیرون آمدند در حالتیکه تعجب مینمودند و از حال
وا بدیگران خبر میدادند بعد از رفتن ایشان قسم بپسرش رو آورد گفت که خدا بتو از برتبه خواهد داد اشکر خدا بپذیر قبول کردم پس قسم گفت بچه طریق قبول
میکنی گفت آن امر با این طریق است که از شرب خمر باز گشت نمائی حسن گفت ای پدر سوگند یاد میکنم بحق کسیکه تو او را ذکر میکنی هر آینه از شرب خمر و
کارهائیکه تو آنها را نمیدانی برگشتم در آنحال قسم دستهای خود را بالا کرده گفت پروردگارا طاعت خود را بحسن الهام کن و او را از معصیت و نافرمانی
خود باز دار تا سه مرتبه این دعا را در حق وی نمود بعد از آن کاغذی طلبید و وصیت خود را در آن نوشت و اراضی که در دست داشت مر صاحب را بود که
پدرانش بانحضرت وقف کرده بود و از جمله وصیتهای وی بحسن این بود که ای پسر من اگر باین امر وکالت صاحب اهل و سزاوار شدی آنگاه ممر معیشت
خود را از نصف اراضی من که مشهور بفرجیده است قرار ده و ما بقی آن ملک بدین شرایط قبول نمود و چنانکه روز چهلم شد در وقت طلوع صبح قسم
وفات نمود در آنحال عبد الرحمن نزد وی آمد در حالتیکه سر و پا برهنه در بازارها میدوید و صدای وا اسیداه از او بلند میشد مردم این کار را نسبت
باو کار بزرگ اجمال نمودند زیرا که با قسم در مذهب مختلف بودند مردم شروع نموده از او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت شوید بدرستی
که من چیزی دیدم که شما آنرا ندیدید او تشییع جنازه نمود و از اعتقاد فاسدی که داشت برگشت و بسیاری از اراضی خود بانحضرت وقف نمود
ابو علی بن جحدر بغسل قسم مباشر گردید و ابو حامد هم آب برای او میریخت و با هشت پارچه باو کفن نمودند اول پیراهن امام رضا را باو پوشانیدند و از
بالای آن هفت پارچه بود که از عراق باو رسیده بودند و بعد از آن اندک زمانی تعزیه نامه از مولای ما بحسن رسید و در آخر آن نوشته بود که خدا
تمام طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت و نافرمانی خود ترا دور گرداند این همان دعا بود که پدرش در حق وی کرده بود و در آخرش نوشته بود
که پدر تو را پیشوای تو و کارهای وی برای تو جانشین قرار دادیم در کتاب النجوم آورده که این حدیث از نسخه قدیمی از اصول اصحاب ما نقل کردیم که گمان
چنان است که آن نسخه در زمان وکلاء نوشته شده باشد و در آن نسخه گفته که صفوانی گفته بعد از آن حدیث را چنانکه مذکور گردید ذکر نموده در کتاب
الغیبه از حسین بن ابراهیم او از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن بنت ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده او گفته که خبر
دادند بمن جماعتی از نوبخت که یکی از ایشان ابو الحسن کثیر نوبختی بود و این حدیث را ام کلثوم دختر ابی جعفر محمد بن عثمان بمن خبر داد که در وقتی از شهر قم

از جمله وصیتها

حسین بن ابراهیم

باب معجزات صاحب الزمان ع

و نواحی آن مالی نزد ابی جعفر اودی شد برای اینکه از برای صاحب الامر برساند و وقتیکه انفرستاد ببغداد رسید و نزد ابی جعفر آمد و اموال را باو تسلیم نمود
و او را وداع کرده و اراده مراجعت نمود آنگاه ابو جعفر باو گفت که چیزی از اموالیکه بتو سپرده شده بود مانده است بمن رسیده آن در کجاست آنمرد گفت
ای سید من همه اینها بتو تسلیم نمودم ابی جعفر گفت آری و لکن چیزی باقی مانده برگرد از تفتیش کن و آنچه را که بتو داده شده بیاد بیاور آنوقت چند روز در
فکر و جستجو میکرد چیزی بیادش نیامد و کسی هم از رفقاش خبر نداد و در آنحال نزد ابی جعفر آمد و گفت که در نزد من چیزی نمانده هر چه که بمن تسلیم شده
بود بتو سپردم ابو جعفر گفت که بتو چنین گفته میشود که دو طاقه پارچه سردانی که فلان بن فلان بتو داد چه طور شدند آنمرد گفت آری ای سید من بخدا
سوگند هر اینه آنها را فراموش کردم الحال نمیدانم که در کجا گذاشته ام بعد از آن آنمرد رفت همه بارهائی خود را واکرده تفتیش نمود از کسانیکه متاع بر ایشان
داده بود خواهش نمود که آنها را تفتیش نمایند چیزی از آنها بروز نکرد پس نزد ابی جعفر برگشت و گفت که پارچه ها پیدا نشدند ابی جعفر گفت که بتو گفته میشود
که نزد فلان پنبه فروشی که نزد وی دو کار و انسرای پنبه دو تای پنبه حمل و نقل کردی برو یکی از آنها را که چنان و چنان در آن نوشته شده واکن آن
دو پارچه در یکسمت آنست آنمرد از آن خبر متحیر گردید و برگشت بآنمکانیکه ابی جعفر گفته و آن تای بار را که او نشان داده بود واکرد که آنها در یکسمت
آن توی پنبه پنهان کرده اند آنها را برداشت نزد ابی جعفر آورد و باو تسلیم کرد و گفت که در وقت بستن بارها آنها را در پارچه را فراموش کرده بعد
از آن در یکسمت تای بار گذاشتم تا اینکه محفوظ بمانند بعد از این آنمرد چیزی را که دیده و ابی جعفر باو خبر داد برای مردم نقل نمود و این امر عجیب است که
بر آن واقف و مطلع نمیشود مگر پیغمبر یا امام از جانب خدا ابتغم که عالم غیوب و سرایر است و آنمرد پیشتر از آنوقت ابی جعفر را نمیشناخت و ابتغداد نبود که
بتوسط وی مالی بابی جعفر فرستاده گردید چنانکه تجار بتوسط کسانیکه با وثوق دارند اموالیکه بهمراه میفرستند و در دست آنمرد بر او پایانی مکتوب هم
برای ابی جعفر نبود در این که در زمان معتضد نقیه در مرتبه شدت بود و شمشیر دشمنان چنانکه نقل شده خون میریخت و اینگونه امورها بین خاصان
از اهل ایمان بمنزله اسرار بود نه هر کسیکه اموال نزد ابی جعفر میبرد از حقیقت امر مطلع نمیشد اینقدر بود که باو میگفتند که اینمال را بفلان مکان ببر
و بفلان شخص تسلیم کن بدون اینکه او را بحقیقت امر مطلع کنند و نوشته هم در این خصوص باو نمیدادند تا اینکه او از آن نوشته از حقیقت امر مخبر بشود
در کتاب الغیبة جماعتی از حسن بن حمزه علوی او از علی بن محمد کلینی روایت کرده او گفته که محمد زیاد صیمری بخدمت صاحب الزمان ع مکتوبی نوشت
در آن مکتوب کفنی برای تیمن و تبرک از آنحضرت خواهش نموده در جواب رسید که در سال هشتاد و یکم بکفن محتاج خواهی شد پس در همان سال
برحمت ایزدی پیوست و یکماه پیشتر از وفات او کفنی برای وی در رسید **در کتاب النجوم** او روایت کرده که باسناد تا بابی جعفر طبری روایت شده او گفته که علی
محمد سمری نوشت تا آخر همین حدیث ذکر حدیث نموده **در کتاب الغیبة** جماعتی از احمد بن محمد بن عیاش روایت کرده او گفته که مروان کوفی بمن خبر داد
گفت که خبر داد بمن ابن ابی سوره گفت در شب عرفه قبر مطهر جناب سید الشهدا ع را زیارت نمودم بعد از آن بیرون رفته براه بیابان متوجه گردیدم تا اینکه
بباب بره رسیدم در آنجا برای استراحت نشستم بعد از آن برخواستم براه افتادم ناگاه مردی را در سر راه دیدم بمن گفت که آیا در رفاقت من رغبت داری گفتم
آری پس باهم راه میرفتیم و بمن پاره خبرها نقل مینمود و من هم باو نقل میکردم او از حال و گذران من پرسید گفتم بر تنگی میگذرد و دستم بی چیز هستم
آنگاه بمن توجه نموده گفت که وقتیکه بکوفه داخل شدی بدر خانه ابی طاهر زراری برو و در را بزن او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش با خون
گوسفند قربانی خون آلوده است باو بگو که بتو چنین گفته میشود که کیسه دینار را که در نزد پایه تخت است بایشان بده من از این سخن تعجب نمودم بعد از آن
از من جدا شده در رفت ندانستم که بکدام سرزمین روانه گردید میرفتم تا اینکه داخل کوفه گردیدم در آنحال خانه ابی طاهر محمد بن سلیمان زراری را قصد
نمودم و در خانه وی را چنانکه آنمرد گفته بود کوبیدم ناگاه دیدم که در آمد در حالیکه دستش خون گوسفند قربانی بود باو گفتم که بتو چنین گفته میشود
که کیسه دینار را که در نزد پایه تخت است بایشان بده گفت سمعا و طاعة بعد از آن داخل خانه گردید از کیسه را آورد بمن تسلیم نمود آنرا گرفتم و برگشتم
در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از ابی غالب احمد بن محمد زراری روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان او گفت خبر داد
ابو علی محمد بن جعفری و ابو الحسین محمد بن علی بن رقام ایشان گفتند که ابی سوره بما خبر داد ابی غالب گفت من پسر ابی سوره را دیدم ابی سوره یکی از
جمله مشایخ نامدار طایفه زیدیه بوده پسر ابی سوره گفت که بعزم زیارت عرفه بسمت قبر مطهر جناب امام حسین متوجه گردیدم و زیارت روز عرفه
در آنجا یافتم زمانیکه وقت عشا رسید برخواستم مشغول نماز گردیدم وقتیکه بخواندن سوره حمد ابتدا نمودم ناگاه جوان خوشرویی که جبه سیفی در بر داشت
او هم ابتدا بخواندن آن سوره نمود و از من پیشتر تمام کرده با من بیشتر از او تمام کردم وقتیکه صبح کردیم باهم از در صحن بیرون رفتیم زمانیکه بکنار نهر فرات
رسیدیم بمن گفت که تو اراده کوفه داری برو آنگاه من از آب فرات رفتم او راه بیابان پیش گرفت در آنحال بر مفارقتش تاسف خوردم از آن راهی که
رفتم برگشتم ناگاه دیدم که مادر عونی که در کنار خندق کوفه است هستیم در آنحال آنجوان گفت که تو بسیار تنگی و تهی دستی داری و صاحب عیال
هم هستی نزد ابی طاهر زراری برو او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش بخون گوسفند قربانی خون آلوده است در آنحال باو بگو که جوانی که
صورت و صفت او چنان و چنان بود بتو میگوید که کیسه که در آن بیست دینار است که او را بعضی برادرانت نزد تو آورده بآین مرد بده آنگاه از او
بگیر ابی سوره گوید که بسمت خانه ابی طاهر زراری چنانکه آنجوان گفته بود رفتم و برای وی آنجوان را وصف نمودم او گفت الحمد لله بعد از آن داخل

خانه کردید و کیسه را آورد بمن داد بعد ازان برگشتم ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان که یکی از مشایخ زیدیه بود گفت که این حدیث را ابو الحسین
محمد بن عبد الله علوی مصری وقتی که در زمین مصر فرود آمده بود برایم نقل کرد و او گفت که این حدیث هست بعد ازان نقل نمود که مرد جوانی نزد من آمد با
دقت تمام بروی وی نگاه کردم آنگاه همه مردم را برگردانیدم و باو گفتم که تو کیستی گفت فرستادهٔ خلف ع هستم بنزد بعضی برادرانش که در بغداد اند
گفتم آیا راحله داری گفت آری در خانهٔ طایفهٔ طلحیین است گفتم برخیز آنرا بیاور پس برخواست و باوی غلامی هم فرستادم راحله را آوردند او نزد من
منزل ماند و از طعام من خورد و بسیاری از اسرار من خبر داد آنگاه گوید که باو گفتم که از کدام راه میروی گفت به سمت نجف ما بین میروم از آنجا بوادی رمله
از آنجا بفسطاط میرسم بعد ازان راحلهٔ خود را سوار شده تا وقت غروب بخدمت خلف ع مشرف میشوم راوی گوید وقتیکه صبح فردا در رسید راحلهٔ
خود را سوار شد من هم با او سوار شدم تا اینکه بر پل دار صالح رسیدیم آنحال او تنها از خندق عبور نمود من در آنجا ایستاد او را میدیدم تا اینکه
به نجف رسید و از نظرم غایب گردید ابو عبد الله محمد بن زید گوید که بابی بکر محمد بن ابی دارم یمانی که یکی از جملهٔ مشایخ طائفهٔ حشویه است این حدیث را خبر
دادم او گفت اینها حقند بعد ازان نقل نمود که چند سال پیشتر از این خواهرزادهٔ ابی بکر بن نخالی عطار که از جملهٔ صوفیه بود در نزد من آمد گفتم از
کجا آمدی و در کدام مکان بودی گفت هفده سال است که مسافرم گفتم پس عجیبترین چیزها را اگر دیده نقل کن گفت که در شهر اسکندریه در کاروانسرائی که
غربا منزل میکردند منزل نمودم و در وسط کاروانسرا مسجدی بود که اهل کاروانسرا در آن مسجد نماز میکردند و امام جماعت هم داشت و یکنفر جوانی بود که
از خانه که غرفه داشت بیرون میآمد در پشت سر امام جماعت نماز میکرد و بخانهٔ خود برمیگشت و با آن جماعت در آنجا درنگ نمیکرد راوی گوید
وقتیکه اینگونه رفتار را از وی بسیار دیدم و او هم جوانی خوش روی و پاکیزه بود و در بر شرد و عبا داشت آنگاه باو گفتم که بخدا سوگند یاد میکنم
هر آینه دوست دارم که ترا خدمت بکنم و از تو شرافت دریابم گفت شأن تست بکن آنگاه مشغول خدمت گذاری وی گردیدم تا اینکه انس کامل
بوی بهم رسانیدم بعد ازان یکروزی باو گفتم که خداوند عالم ترا عزیز گرداند تو کیستی گفت من صاحب حقم عرض کردم ای سید من در کدام وقت
ظهور خواهی نمود فرمود حالا وقت ظهور نیست مدتی تا آن وقت مانده است پس من از خدمتگذاری وی جدا نمیشدم و در آن مدت او این حال
را داشت یعنی نماز جماعت را میکرد و بچیزهائی که مطلب و مقصد وی نبود مشغول نمیشد تا اینکه وقتی گفت من باید سفر کنم گفتم من هم در خدمت
ایم بعد ازان عرض کردم ای سید من امر تو کی ظاهر گردد فرمود علامت ظهور من بسیاری هرج و مرج و حدوث فتنه هاست در آنحال بمکه میآیم و در
مسجد الحرام میباشم در آن وقت گفته میشود که برای ما امامی تعیین نموده نصب کنید در این باب گفتگو در میان ایشان بسیار میباشد تا اینکه مردی از ایشان
می ایستد و بروی من نگاه میکند بعد ازان گوید که ای جماعت این است مهدی بسوی وی نگاه کنید و اطاعت او را نمایید آنگاه از دست من گرفته مرا در میان
رکن و مقام میگذارند و همه ایشان بمن بیعت میکنند در حالتیکه از حیات و ظهور من مایوس بوده اند راوی گوید که براه افتادیم و بکنار دریا رسیدیم
آنگاه عزم نمود که داخل دریا گردد عرض کردم ای سید من بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من از دریا میترسم فرمود خبر باد ترا از دریا میترسی با اینکه
من با تو هستم عرض کردم که نمیترسم و لیکن جرأت ندارم پس او خود بدریا زده من هم از او جدا شده برگشتم در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از ابی
عبد الله احمد بن عیاش و او از ابی غالب زراری روایت کرده او گفته که از کوفه آمدم در حالتیکه جوان بودم و قدم ها خود را در راه رفتن ماسند (?)
راندن آشنا گردانیدم و با من مردی از برادران دینی بود و نامش از خاطر ابی عبد الله فراموش شده و از اینجهت او در روایت ذکر نکرده اند و ملفظ (?)
تعبیر نموده اند و این در وقتی بود که شیخ ابی القسم بن روح پنهان کرده بود ابی جعفر محمد بن علی مشهور بشلمغانی را در جا خود نصب نموده بود در آن وقت و امر
شیعه استقامت داشت هنوز کفر و الحادی که از او ظاهر گردید ظاهر نشده بود و مردم نزد وی میآمدند و با او ملاقات میکردند زیرا که او
مصاحب شیخ ابی القسم بن روح بود در حاجتها و کارهای مردم میان شیخ ابی القسم و ایشان واسطه بود در آنحال رفیق من گفت که رغبت بملاقات ابی
جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان برسیدی زیرا که او در اینروزها برای این طائفه منصوب است و من از او خواهش دارم که بناحیه مقدسه بنویسد که دعا
در حق من است دعا نماید گفتم آری رغبت دارم آنگاه رفتیم بمجلس وی داخل شدیم جماعتی را از اصحاب ما در نزد وی دیدیم و بر او سلام کردیم و
نشستیم در آنحال ابی جعفر برفیق من متوجه گردیده از او پرسید که این جوان کیست که با تست گفت مردیست از آل زرارة بن اعین آنگاه بمن متوجه
شد و گفت از کدام زراره تو گفتم ای سید من از اولاد بکر بن اعین که برادر زراره هستم گفت ایشان اهل خاندان بزرگند و در
این امر بلند پایه اند در آنحال رفیق من باو گفت ای سید ما در خصوص دعا مکتوبی از تو خواهش دارم که بنویسی گفت آری می نویسم وقتیکه این را
شنیدم بخاطرم رسید اینکه من هم مثل این را خواهش نمایم و در دلم چیزی بود که باحدی اظهار نکرده بودم و آن این بود که مادر ابی العباس
با من بسیار مخالفت و بد رفتاری داشت و با وجود این بد رفتاری محبتش در دلم بجا بود در پیش خود گفتم که از او در خصوص اینخواهش دعا
میکنم بطوریکه از ایشان پنهان میکنم اینقدر میگویم که در خصوص امری که بمن ضرور شده التماس دعا دارم در آنحال گفتم که خدا انعم بقای سیدنا
را طولانی گرداند من از تو حاجتی را مسئلت میکنم گفت آنحاجت چیست گفتم دعای فرج است برای من در خصوص امری که برای من مهم گردیده
در آنحال کاغذی طلبید و حاجات مرد زراری را نوشت که زراری در خصوص امری که برایش مهم گردیده التماس دعا دارد بعد از آن رقعه را پیچید

ابو عبد الله احمد بن عیاش

دعای فرج

و ما هم برخاستیم و برگشتیم و وقتیکه چند روزی از آن ماجرا گذشت رفیقم گفت میخواهی که نزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را ذکر یا و گفتیم برسیم جواب
آنها چگونه در آمد آنگاه با او رفتیم بمجلس وی داخل شدیم و وقتیکه در نزد او نشستیم رقعه را در نزد او دیدیم که مطالب بسیاری در آن نوشته و در ما بین سطر
جوابِ آنها نوشته شده در آنحال بر فور من متوجه شده جواب مسئله او را با و خواند بعد از او متوجه من گردید و خواند که در خصوص سؤال تو دعای خدا و
عالم حال شوهر و زن را اصلاح نمود راوی گوید که این ماجرا بر من بزرگ آمد از آنجا برخاستیم و برگشتیم رفیقم بمن گفت که جواب این امر تو رسید گفتم
گفتم از آن تعجب میکنم گفت از چه راه تعجب میکنی گفتم بجهت آنکه آن امر سرّی بود که غیر از خدا و من کسی آنرا نمیدانست و او از آن سرّ بمن خبر داد گفت آیا شک میکنی در
امر ناحیهٔ مقدسه از آن سرّ بمن خبر ده تا ببینم آن چه بوده است آنرا با و خبر دادم او از آن تعجب نمود بعد از آن قضای الهی چنان نمود که بکوفه برگشتیم و بخانهٔ
خود داخل گردیدیم و پیش از آن مادر ابی العباس مرا ناخوش میداشت و در خانهٔ خود بود در آنحال بمنزل من آمد و از من عذر خواست و مرا دلجوئی
نمود طریقهٔ موافقت را با من پیش گرفت و مخالفت را ترک نمود تا اینکه مرگ ما را از هم جدا نمود این **حکایت** را جماعتی از ابی غالب احمد بن محمد بن سلیمان
زراری بمن خبر دادند و در بغداد ابو الفرج محمد بن مظفر در منزل ابی غالب که در بازار چهار ابی غالب بود در روز یکشنبه پنجم ذی قعده در سال سیصد و
پنجاه و شش از هجرت گذشته از خود ابی غالب این حدیث را شنیده و نوشته او گفته است که ترا امر ولد خود را تزویج نمودم و آن اول زنی بود که تزویج
کردم و من در آن زمان جوان بودم سنم از بیست سال کمتر بود در منزل پدرش با و زفاف نمودم چند سال در منزل پدرش ماند و من سعی و تلاش مینمودم
که او را بمنزل خود بیاورم ایشان ابا و امتناع میکردند و در این مدت از من آبستن گردیده دختری در او بهم رسید زندگی کرد بعد از آن مرد من نه در ولادتش
حاضر بودم نه در وفاتش و بجهت کدورت و نفاری که ما بین من و ایشان بود آن دختر از زمان ولادت تا وقت وفاتش هرگز رؤیت نکردم بعد از آن
با ایشان صلح نمودیم باین طریق که او را بمنزل من بفرستند پس بمنزل ایشان رفتم که او را بمنزل خود آرم آنگاه مرا از او و زنش ممانعت کردند و چنین اتفاق
افتاد که او در آنوقت آبستن گردید بعد از آن از ایشان خواهش نمودم که او را بنابر صلحی که کرده بودیم بمنزل من بفرستند قبول ننمودند از این جهت
دوباره فتنه و عداوت در میان ما برپا گردید بعد از آن در وقتیکه من غایب بودم دختری زائید تا دو سال با همدیگر با نفار خاطر و عداوت ماندیم بعد
از آن داخل بغداد گردیدم و در آنوقت بزرگ شیعه و ملجأ ایشان در کوفه ابی جعفر محمد بن احمد زجوجی بود و او نسبت بمن بمنزلهٔ پدر یا عمو بود در بغداد
در منزل وی فرود آمدم و از فتنه ها که ما بین من و زنم و خویشانش اتفاق افتاده بود با و شکایت نمودم او گفت که رقعه بنویس و در آن التماس دعا کن
بر رقعه نوشتم و در احوال خود را و خصومت ایشان را با من و ابای ایشان را از فرستادن زن من بمنزل من ذکر کردم آنرا ابی جعفر بنزد محمد بن
علی برد و او در میان ما و حسین بن روح واسطه بود و از جمله وکلا هم بود پس آنرا با و تسلیم نمودیم و خواهش کردیم که آنرا برساند آنرا از من گرفت و
جوابش چند روز بتأخیر افتاد و بعد از آن بملاقات او رفتم گفتم که تأخیر جواب این امر مرا بدحال نمود گفت دلگیر مباش زیرا که تأخیر جواب نزد من دوست تر است
زیرا که در آن نفع تو هست و بمن اشاره نمود که زود در آمدن جواب از جهت حسین بن روح است و تأخیرش از جهت صاحب امر از نزد وی برگشتیم وقتی مدتی
از این گذشت و من آنها نمیدانم که چند روز است بنظرم دانستم که زمان قلیلی بود ابی جعفر زجوجی مرا بنزد خود طلبید دیدم رقعه در نزد او و گفت
این جواب رقعه تست اگر بخواهی نسخه از آن بردار و خود آنرا بمن پس ده آنرا خواندم ناگاه نوشته شده بود خداوند عالم حال زن و شوهر را اصلاح
نمود و مخالفت از میان شان برداشت نسخه از روی آن برداشتم و اصل رقعه را باو پس دادم و داخل کوفه گردیدم آنگاه خداوند نفس آن زن را برای من
مطیع گردانید و سالهای بسیاری در نزد من شد و از من چند نفر پسر زائید نسبت بوی بسیار بدیها کردم و با وی بارهٔ رفتارها نمودم که زنان با آنها
صبر و تحمل نمیکنند با وجود این در میان من و او و خویشان وی هرگز سخن مخالفت و عداوت واقع نگردید تا آنکه زمانه ما را از هم جدا نمود نقل نموده
که ابی غالب گفت پیش از این واقعه رقعه نوشتم و در آن رقعه خواهش نمودم که اراضی من قبول کرده شود در آنوقت مقصودم از این تقرب بجد نبود
بلکه خواهش نفسم این بود که با طائفه نوبخت آمیزش کنم و با ایشان بلذتهای دنیویه مشغول شوم جواب آن بمن نرسید و اصرار در آنخصوص نمودم
آنگاه بمن نوشته شد که کسی را که وثوق با و داری اختیار کن و اراضی را باسم وی بنویس زیرا که بعد از مدتی بآنها محتاج خواهی شد پس آنها را با
ابی قسم موسی بن حسن زجوجی برادرزادهٔ ابی جعفر نوشتم زیرا که بدیانت و مالداری و ثقه بودن او وثوق داشتم چند روزی نگذشت که مرا اعراب
اسیر کردند و اراضیرا که داشتم همه را غارت نمودند نقد ده هزار دینار از غلات و چهارپایان و اسباب من برده شد و خودم در اسیری ایشان مدتی
ماندم تا آنکه خود را بصد دینار و هزار و پانصد درهم از ایشان خریدم و از جهت اجرت پیکهائی که باطراف فرستادم پانصد درهم علاوه بر اینها متضرر
گردیدم و از آنجا خلاص شدم و در آمدم و بفروختن آن محتاج گردیدم و فروختم در کتاب الغیبة آورده که خبر داد بمن حسین بن عبد الله از ابی الحسن
محمد بن احمد بن داود قمی او از ابی علی بن همام او گفته که محمد بن علی شلمغانی عزاقری بنزد شیخ حسین بن روح پیغام داد که بیا با هم مباهله بکنیم زیرا
که صاحب امر یعنی قائم من هستم و من باظهار مأمور گردیده ام و تو آنرا در ظاهر و باطن اظهار نمودی پس با من مباهله بکن آنگاه شیخ حسین در
جواب فرستاد که هر کدام از ما در مباهله پیشی رود او در مقام مخاصمه اصل میشود آنگاه عزاقری پیشی نمود و کشته گردید و بدار کشیده شد و
ابن ابی عون را هم با او گرفتند این قصه در سال سیصد و بیست و سه از هجرت گذشته بود اتفاق افتاد **ابن نوح** گفته که خبر داد بمن محمد بن احمد بن عباس

ابی غالب احمد

حسین بن عبدالله

ابن نوح

بن نوح گفت که خبر داد بما ابو محمد حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صیمری گفت در وقتیکه شیخ ابی قسم حسین بن روح در لعن ابی عزاقر توقیعی رسید
از از مجلس خود که در خانه مقتدر خلیفه بود به نزد شیخ علی بن همام در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجری فرستاد ابو علی او را بر من
خواند و گفت که ابی قسم چند مرتبه در قصه نوشت که توقیع لعن او را ظاهر نکرد اند برای که او در اینوقت در دست کماشتکان مقتدر گرفتار بود در زندان
مقید و محبوس بود انگاه مامور گرد به باینکه آن را ظاهر کرد اند و از ایشان نرسد و خاطر جمع شود و بعد از مدت قلیلی از مجلس خلاص شده بیرون
امده الحمد لله شیخ طوسی گفته که در کتاب کهنه که در اهواز در ماه محرم سال سیصد و هفدهم هجرت نوشته شده بود حدیثی دیدم و آن اینست که
ابو عبد الله گفت خبر داد بما ابو محمد حسن بن علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی ابن ابیطالب جرجانی گفت در شهر قم بودم ناگاه میان برادران
دینی ما در خصوص مردی که بچه خود را انکار مینمود یعنی میگفت که این بچه از من نیست گفتگو و مباحثه اتفاق افتاد در انحال مردی را نزد شیخ صیانة الله
فرستادند در حالتیکه من نزد شیخ حاضر بودم امر در مکتوبی در این خصوص بشیخ داد شیخ آن را بخواند و امر نمود که آن را نزد ابی عبد الله بزوفری
الله ببرد تا اینکه جواب آن را بنویسد پس نزد وی برد من هم در انجا حاضر گردیدم او در جوابش گفت که آن بچه بچه او و سبب با مادرش در فلان روز
و فلان مکان مواقعه نمود با و بگو که آن بچه را محمد نام کند پس آن فرستاده جواب آن را برداشت نزد ایشان برد با همگی باینقول معتقد گردیدند بعد
از انکه آن مولود متولد گردید و با محمد نامیده شد ابن نوح گفته که ابو عبد الله حسین بن محمد سوره قمی در وقتیکه بعزم حج بر ما وارد گردید بمن خبر داد
گفت که علی بن حسن بن یوسف ذکرقمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی مشهور با بن دلال و غیر ایشان از مشایخ اهل قم بمن خبر دادند که علی بن حسین
بن موسی بن بابویه دختر عموی خود را که محمد بن موسی بن بابویه باشد تزویج نموده بود و او اولادی نداشت به شیخ ابی قسم بن روح نوشت که از حضرت
خواهش نماید که انحضرت از خداوند عالم مسئلت کند این که با و چند نفر پسری عطا فرماید و ایشان را اهل علم و فقها گرداند ابی قسم این را خواهش
نموده و جوابی رسید که از این مولودی برای تو نخواهد شد لیکن بزودی بجاریه دیلمیه مالک میشوی و از آن برای تو دو نفر پسری متولد میشود هر دو صاحب
علم و فقه باشند ابن نوح گوید که ابو عبد الله بن سوره بمن خبر داد که ابو الحسن بن بابویه را سه نفر پسری بود از ایشان محمد و حسین فقیه بودند در
حفظ احادیث مهارت داشتند ایشان خبرها را حفظ و ضبط میکردند و دیگران از اهل قم قدرت بر آن نداشتند و ایشان برادری داشتند حسن
نام و محبس میان ایشان بود و بعبادت و زهد مشغول شد و از خلطه و معاشرت خلایق دوری میکرد لیکن فقیه نبود ابن سوره گوید که هر وقتی
که ابو جعفر و ابو عبد الله پسران علی بن حسین چیزی روایت کردند خلایق از حافظه ایشان تعجب میکردند و بایشان چنین میگفتند که این حافظه و فضل
و ذهن که بر شما منحصر است بسبب دعای امام است و این حکایت در میان اهل قم شهرت و استفاضه رسیده بود بعد از آن ابن نوح گفته که از ابی
عبد الله بن سوره قمی شنیدم میگفت که از مردی سرور نام که مرد عابد و مجتهد بود با و در اهواز ملاقات کردیم لیکن نسب او را فراموش نمودم
شنیدم میگفت که من گنگ بودم و سخن گفتن قدرت نداشتم پدرم و عمم مرا در ایام بچگی که سیزده یا چهارده سال داشتم بر داشتند و نزد
شیخ ابی قسم بن روح بردند و از او خواهش نمودند که از حضرت التماس نماید اینرا که خداوند عالم زبان مرا بگشاید او چنین جواب داد که شما را ما
کرد بید باینکه بحایر امام حسین بروید سرور گوید که من و پدرم و عمم بکربلای معلی رفتیم و غسل نموده و زیارت کردیم انگاه پدرم و عمم مرا صدا
نمودند که یا سرور در انحال بزبان فصیح گفتم لبیک ایشان گفتند خبر باد تو را با سخن گفتنی گفتم آری ابو عبد الله بن سوره گوید که این سرور مردی
بود صدای بلند داشت مؤلف گوید که از این حدیث چنین ظاهر میشود که بزوفری هم از جمله سفرا بود یعنی سفارش خلایق را بنزد انحضرت
برد و این را کسی نقل ننموده بنابر این تاویل ان بدو طریق است یکی انکه سفارت وی بتوسط سفرا بوده یعنی او مطالب مردم را بایشان میرسانید
ایشان بانحضرت عرض میکردند و دیگری انست که سفارت او منحصر بهمین قضیه باشد در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از سعد او از علان
کلینی او از محمد بن شاذان بن نعیم روایت کرده او گفته که مالی برای غرایم نزد من فراهم گردید و قدر آن چهارصد و هشتاد درهم بود از فرستادن
همین مقدار ننگ اشتم یا پانصد درهم تمام نمایم ابا نمودم بیست درهم از مال خود بر آن علاوه نمودم به نزد محمد بن جعفر فرستادم و نیست درهم خود را
در مکتوب ننوشتم بعد از آن محمد بن جعفر قبض رسید که بمن فرستاد در آن نوشته شده بود که پانصد درهم بمن رسید بیست درهم از آن مقدار
تو را بود در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد بن شاذان مثل این را روایت نموده در کتاب خرایج هم از محمد بن شاذان مثل این
را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از اسحق بن یعقوب روایت کرده او گفته که از شیخ عمری شنیدم میگفت که با مردی
از اهل عراق مصاحبت نمودم نزد وی مالی برای غرایم بود او آن مال را فرستاد انگاه پس گردانیده گردید و با و گفته شد که مال پسر عمت خود را
که چهارصد درهم است از میان این اموال بیرون کن انگاه آن مرد مبهوت شده تعجب نمود و بحساب اموال خود نظر کرد در دست وی زمین محلی
زراعتی مر پسر عم او را بود پاره از آن زمین به پسر عمش رد نموده و پاره را انکه داشته بود وقتیکه محاسبه را اتمام نمود دید که حاصل زمین پسر عمش
چهارصد درهم است چنانکه انحضرت فرموده بود پس آن مقدار را از آن مال بیرون و ما بقی آن را فرستاده مقبول گردید در کتاب ارشاد از ابن
قولویه او از کلینی او از علی بن محمد مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از علی بن محمد رازی او از جماعتی او از

قول شیخ طوسی

مؤلف گوید

ابن ولید

شیخ عمری

علی بن محمد

باب معجزات صاحب الزمان

اصحاب ما روایت نموده ایشان گفتند که صاحب نزد ابی عبد الله بن جنید که در شهر واسط بود غلامی فرستاد او را بفروختن انغلام مامور نمود پس
او را فروخت و وجه ثمنش را قبض نمود و وقتیکه دینارها را تعیین نمود و در تعیین هیجده قیراط و یک حبه کم کرد پس آنگاه از مال خود هیجده قیراط و یک حبه
بران علاوه نموده فرستاد بعد از آن یک دیناری که وزنش هیجده قیراط و یک حبه بود باو پس فرستاد در کتاب خرایج از کلینی او از جماعتی از اصحاب روایت
نموده ایشان گفتند اند که صاحب نزد ابی عبد الله بن جنید فرستاد تا آخر خبر چنانکه مذکور شد نقل نموده اند در کتاب کمال الدین از ابن ولید او
از سعد بن علان او از محمد بن جبرئیل او از ابرهیم و محمد پسران فرج ایشان از محمد بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده او گفته که بعزم زیارت بقریه عسکر آمدم
و ناحیه مقدسه را قصد نموده دم در این اثنا زنی بمن دچار گردید و گفت که آیا تو محمد بن ابرهیمی گفتم آری گفت برگرد زیرا که در این وقت بزیارت نخواهی
رسید و در این وقت شب باینجا برگرد و در خانه هم برای تو وا میشود بعد از آن داخل خانه شو و خانه را اگر در آن چراغ هست قصد کن پس بگفته او عمل
نمودم و بدر خانه آمدم ناگاه دیدم که در وا است پس داخل صحن خانه شدم و بآنخانه که او گفته بود داخل گردیدم و وقتیکه در ما بین دو قبر
صدای بلند گریه میکردم ناگاه صدائی شنیدم میگفت یا محمد از خدا بپرهیز و از همه کارهای بد توبه و بازگشت بکن بدرستیکه امر بزرگی اکبر
گرفته در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از سعد او از علی بن محمد رازی او از نضر بن صباح بلخی روایت نموده او گفته که در شهر بلخ نویسنده بود
و خیرزستانی نام و برایم گفته بود مالدار گردید تا اینکه هزار دینار در نزد وی از بابت مال ناحیه مقدسه فراهم گردید آنگاه با من مشاوره نموده
گفت که این اموال را چگونه برسانم گفتم بنزد حاجز بفرست گفت این بگردن تست اگر خداوند عالم از این خصوص از من سؤال کرد پس باید از عهده آن
بدر آئی گفت بعد از او جدا شدم دو سال بعد از این ما جرا نزد وی برگشتم و با او ملاقات نمودم آن مال را از او پرسیدم گفت که دویست دینار از آن نزد
حاجز فرستادم بعد از اندک زمانی خبر رسید که آن بادعائی در حق من رسید و با و نوشته شده بود که همه این اموال هزار دینار بود پس نزد من دویست دینار
فرستادی اگر خواسته باشی با کسی معامله بکنی یعنی اموال صاحب باو تسلیم نمائی با اسدی که در شهر ری است معامله بکن وقتیکه خبر وفات حاجز باو رسید
جزع شدیدی نموده مغموم گردید گفتم چرا مغموم میشوی و حال آنکه خدا نعم با دو دلیل و برهان بر تو منت گذاشته یکی اینست که مقدار مال را که در نزد
تو بود بتو خبر داد و دیگری اینست که اولا بمعامله اسدی مامور نمود بعد از آن خبر مرگ حاجز را بتو رسانید یعنی امر نمودن وی ترا بمعامله اسدی
اشاره بود باینکه حاجز وفات خواهد یافت در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از علان او از نضر بن صباح روایت کرده او گفته که
مردی از اهل بلخ پنج دینار نزد حاجز فرستاد و رقعه هم در این باب نوشت و در آن رقعه نام خود را تغییر داد بعد از آن نوشته رسید که آن مال باسم و
بابیان نسبش در آمد و دعا هم در خصوص وی نموده بود در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابی حامد مراغه او از محمد بن شاذان بن
نعیم روایت کرده او گفته که مردی از اهل بلخ اراده نمود که مالی و رقعه بفرستد و در آن رقعه کتابتی نبود لیکن انگشت خود را در آن مانند نوشتن
گردانیده بود بدون اینکه خطی و کتابتی در آن حادث شود آنگاه بفرستاده خود گفت که این مال را ببر هر که قصه آنرا بتو اخبار نماید و از آن رقعه هم
جواب بدهد این اموال را باو تسلیم کن پس آنمرد اموال را برداشته بقریه عسکر وارد و بنزد جعفر رفت و باو گفت که مالی آورده ام و صاحبان
چنین گفتند که هر کرا از قصه آن مال اخبار نماید و از این رقعه جواب بدهد این مال را باو بده جعفر گفت آیا در مسئله بدا بامکان آن اعتقاد داری یعنی آیا ممکن
که در باره امور تغییر و تبدیل واقع شود گفت آری جعفر گفت که صاحب این مال را بدا واقع شد و رایش از آن قرار داد برگشت حالا امر میکند
باینکه اموال را بمن تسلیم نمائی آن فرستاده گفت که باین جواب قناعت کرده اموال را نمیدهم پس از نزد وی بدر رفت شروع نمود منزلهای اصحاب
ما را میگشت ناگاه رقعه در آمد باین مضمون که این مالیست که در خصوص آن مکر و حیله کرده شده یعنی جعفر مکر کرده که بلکه آنرا اخذ نماید و در
بالای صندوقی بوده دزدها داخل خانه شدند هر چه که در توی صندوق بود دزدیدند و این اموال سالم ماندند که رقعه با انگشت نوشته شده
بود نیز باو مرد برگردانیده شد جوابش در خون آن نوشته بود باین مضمون که خواهش دعا نموده بودی خداوند عالم مطلب تو را براورد در کتاب
کمال الدین از پدرش او از سعد او از محمد بن صالح روایت کرده او گفته رقعه نوشتم در آن رقعه در حق کسیکه پسر عبد العزیز او را حبس نموده بود
التماس دعا مینمودم و در خصوص مواقعه کنیزی که داشتم اذن میطلبیدم جواب در آمد که با وی مواقعه بکن خدا نعم هر که میخواهد میکند و مرد محبوس را
خدا نعم میرهاند پس با کنیز مواقعه نمودم بعد از چندی زایید و بعد کنیز از زاییدن وفات کرد و آن محبوس هم در همان روز که توقیع در آمد رها
گردید راوی گوید که ابو جعفر بن خیرداد که مرا مولودی متولد گردید رقعه نوشتم در آن رقعه در خصوص تطهیر آن مولود در روز هفتم ولادت
اذن میطلبیدم چیزی در جوابش نوشته نشد در روز هشتم وفات نمود بعد از آن نوشتم وفاتش را خبر دادم در جواب رسید که بزودی دو نفر دیگر برای تو
متولد میشود اولی را احمد نام کن و دومین را جعفر اینجا که آنحضرت فرموده بود بوقوع رسید راوی گوید که زنی از زنهای اصفهان تزویج نمودم و با وی مواقعه
کردم آنگاه آبستن گردید بعد از چندی دختری زایید از اینجهت مغموم گردیدم و دلم تنگ شد برداشتم در این حال رقعه بآنحضرت نوشتم و در
از این احوال شکایت میکردم در جوابش رسید که از این و از طرف غم برو زودی خلاص میشوی اند اخر چهار سال زندگی نمود بعد از آن وفات کرد در
اینحال رقعه آمد باین مضمون که خداوند عالم صاحب صبر است و شما تعجیل کنندگان راوی گوید که وقتیکه خبر مرگ ابن هلال لعنه الله رسید آنگاه

ابن ولید

ابن ولید

سعد گوید

سعد گوید

در خصوص تطهیر مولود

ان رقعه

شیخ

باب معجزات صاحب الزمان ع

حسن بن فضل

شیخی نزد من آمد و گفت دزاری کیسه را که در نزد تو است کیسه را داد و ردم ناگاه رقعه برای من در آورد بدین مضمون آنچه که در خصوص امر صوفی
بدعت گذار یعنی هلالی ذکر نموده بودی خدا انتقام عمر او را قطع نمود بعد از آنکه هلالی بدرک رفت توقیع دیگری در آمد بدین مضمون که هلالی مضد
اذیت ما کرد ما صبر نمودیم خدا انتقام بسبب دعای ما عمر او را کوتاه نمود در کتاب النجوم باسناد خود تا بابی جعفر طبری و عبد الرحمن بن جعفر جبیری روایت
نموده ایشان گفته اند که ابی جعفر این حدیث را با ما نقل کرد که تعجیل کنندگان روایت نموده **در کتاب** کمال الدین از پدرش او از سعد از علان او از
حسن بن فضل یمانی روایت کرده او گفته که بسر من رای رفتم ناگاه کیسه که در آن چند دینار بود با دو طاقه پارچه برای من در آمد من قبول ننمودم و پس
گردانیدم و در پیش خود گفتم که من در نزد ایشان مرتبه و منزلت بلندی دارم قبول آنها باعث ذلت منست پس غیرت بمن دست داده معذور کرد
بعد از آنکه آنها را پس دادم نادم و پشیمان گردیدم رقعه نوشته معذرت میطلبیدم و استغفار مینمودم و بخلوت داخل شدم در پیش خود می گفتم
که اگر آن همیان بمن برگردانده شود آنرا وا نمیکنم و خرج نمینمایم تا اینکه آنرا نزد پدرم برم او بصرف داناتر است از من آنگاه آن فرستاده بیرون آمد جواب
رقعه را چنین آورد که همیان را خطا کردی برای که ندانستی بسیار شده است که اینگونه ملاطفه را نسبت بدوستان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده
که ایشان آنرا برای تبرک و تیمن از ما خواهش نموده اند و تو نیز پس دادن احسان ما را خطا کردی وقتیکه از خدا انتقام در خصوص این خطا طلب مغفرت نمودی خدا
از تو میگذرد و خطای ترا می بخشد و چونکه عزم و نیت کرده بنا را که آن همیان را نگه بداری و در معیشت خود صرف نکنی ما آنها را از تو باز داشتیم و تو
ندادیم و آن دو طاقه پارچه را تو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حج بربندی راوی گوید در خصوص دو مطلب رقعه نوشتم و خواستم که در خصوص
مطلب سیم نیز هم بنویسم آنگاه در پیش خود گفتم که هست که آنرا ناخوش بدارد بنا بر این آنرا ننوشتم ناگاه جواب آن دو مطلب و سیم که ننوشته بودم در رسید
راوی گوید که عطری خواهش نمودم آنگاه دیدم که در توی پارچه سفیدی عطری برای من فرستاده از آن عطر در محمل با من بود ناگاه شتر من در عسفان
وان جا بیست میان مکه و مدینه رم کرده محمل را انداخت و هر که داشتم ریخته و پراکنده گردید همه آنها را جمع نمودم و آن پارچه را گم کردم و در جستجوی
بسیار تلاش نمودم تا اینکه بعضی از کسانیکه با ما بودند گفت که چه چیز را جستجو میکنی گفتم پارچه را تفحص میکنم گفت در آن پارچه چه بوده گفتم توشه
خود زاد راه را از آن گذاشته بودم گفت که من دیدم کسی آنرا برداشت پس آنرا بسیار تفحص نمودم تا اینکه از پیدا شدن آن مایوس گردیدم وقتیکه
داخل مکه معظمه گردیدم خرجین خود را از محمل وا کردم و آنرا گشودم ناگاه اول چیزیکه بنظرم رسید آن پارچه عطر بود و حال آنکه آنرا در محمل گذاشته
بودم نه در توی خرجین وقتیکه محمل افتاد و متاع پراکنده شد آنهم با متاع افتاد راوی گوید که در بغداد بسبب اقامه من در آنجا دلتنگ شدم و در
پیش خود گفتم که من میترسم از اینکه در این سال حج نکنم و بمنزل خود بر نگردم آنگاه برای جواب رقعه که در این خصوص نوشته بودم نزد ابی جعفر رفتم او گفت
برو بمسجدی که در فلان مکان است در آنجا مردی میاید از چیزیکه احتیاج بآن داری خبر میدهد پس بآن مسجد رفتم در آنجا بودم ناگاه مردی داخل مسجد گردید
وقتیکه مرا دید سلام کرد و خندید و گفت مژده باد ترا از اینکه در این سال حج میکنی و بنزد اهل خود انشاء الله با صحت و سلامت برمیگردی او گوید
که نزد ابن وجناء رفتم و از او خواهش نمودم که محملی برای من کرایه نماید و هم کجاوه برای من پیدا کند او این خواهش مرا ناخوش داشت و قبول نکرد بعد
از چند روزی با او ملاقات نمودم بمن گفت که چند روز است پی تو میگردم بدرستیکه بمن نوشته شده است که بیشتر از همه برای تو محملی کرایه نمایم
و هم کجاوه برای تو پیدا نمایم راوی گوید که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرده بمن گفت که در این سال بر ده معجزه مطلع گردیدم الحمد لله رب

علی بن محمد شمشاطی

العالمین **در کتاب** کمال الدین از پدرش او از سعد او از علی بن محمد شمشاطی فرستاده جعفر بن ابراهیم یمانی روایت نموده او گفته که در بغداد
اقامت داشتم بعد از چندی مهیا شدم که با قافله اهل یمن بیرون روم آنگاه رقعه نوشته در این خصوص رفتن با آن قافله اذن طلبیدم جواب در آمد
که با ایشان نرو که ترا در همراهی ایشان خیری نیست و در کوفه اقامت بکن پس آن قافله بیرون رفت ناگاه طایفه بنی حنظله بر سر ایشان ریختند ایشان را هلاک
نمودند و گوید که بعد از آن نوشتم اذن طلبیدم در خصوص اینکه بکشتی سوار شوم و بروم جواب در آمد که نرو پس هیچ کشتی در آن سال نرفت مگر
اینکه بوارج که طایفه هستند در نزدیکی قسطنطنیه راه را بر ایشان گرفته اموال ایشان را تاراج نمودند او گوید که بعزم زیارت بعسکر رفتم در وقت
غروب آفتاب در مسجد بودم ناگاه غلامی نزد من آمد و گفت برخیز گفتم آیا مرا میشناسی که من کیم و بکجا بروم گفت علی بن محمد فرستاده جعفر بن ابراهیم
یمانی هستی برخیز تا بمنزل بروی او گوید که احدی از دوستان ما بر آمدن من باینجا مطلع نشده بود پس برخواستم بمنزل او رفتم و اذن طلبیدم که از آنجا
زیارت کنم آنگاه ماذون گردیدم در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن حسین یمانی روایت نموده او گفته که در بغداد بودم تا آخر حدیث

اعلم بصری

۱۷ او از علان بن محمد

چنانکه مذکور گردید ذکر نموده **در کتاب** کمال الدین از پدرش او از سعد او از علان او از اعلم بصری او از ابی رجاء مصری روایت کرده او گفته که
بعد از وفات امام حسن عسکری ع برای جستجوی امام از خانه خود بیرون رفتم و دو سال تفحص نمودم چیزی بمن ظاهر نشد وقتیکه سال سیم رسید بنا
شد در پی جستجوی پسر امام حسن عسکری ع بمدینه رفتم ابو غانم از من خواهش نمود که شام را در نزد وی بخورم در آن حال متفکر نشسته بودم
و در پیش خود میگفتم که اگر چیزی باشد یعنی امام حسن عسکری ع را پسری باشد هر آینه سه سال بعد از وفات آنحضرت ظاهر خواهد شد ناگاه صدا
از هاتف شنیدم بطوریکه شخص او را نمیدیدم میگفت ای نصر پسر عبد الله باهل مصر بگو که آیا بر رسول خدا ایمان آوردید در حالیکه او را دیدید

باب معجزات صاحب الزمان علیه السلام

یعنی رسول خدا را ندیده ایمان آورده اید پس چرا بقائم علیه السلام ندیده ایمان نمیآورید او گوید که من نام پدر خود نمیدانستم زیرا که در مدائن متولد شده بودم و پدرم
وفات یافته بود نوفلی مرا در حالت طفولیت از انجا بمصر آورده بود و در مصر نشو و نما یافتم وقتی که انصدا را شنیدم بامر غیبت بر خواستم نزد ابی غانم رفتم
و او مصر را بیش کرفتم و نیز گوید که دو نفر مرد از اهل مصر در خصوص دو نفر پسر خود شان نوشتند جواب رسید که اما فلان ترا خدا بتو جهت وفات پسر اجر
کرامت فرماید دیگر برا دعا نموده بود بعد از آن پسر آنکه تعزیه باو نوشته شده بود وفات نمود و نیز نقل نموده که ابو محمد و جناء بن جبرئیل داد و گفت که امر
شهرها اختلال و اضطراب بهم رسانید و فتنه ها بر انگیخته گردید آنگاه عزم اقامت بغداد نموده هشتاد روز در انجا ماندم بعد از آن شیخی نزد من آمد
و گفت که بشهر خود برگرد در انحال از بغداد بیرون رفتم در حالتیکه رفتن را نا خوش میداشتم و قتیکه بسر من رای رسیدم عزم نمودم که در انجا بمانم زیرا که خبر
اغتشاش و اختلال اوضاع شهرها بمن میرسید با ینحال اقامت را در انجا موقوف نموده بسمت شهر خود متوجه گردیدم بمنزل خود هنوز نرسیده بودم که
همان شیخ بمن رسید مکتوبی که اهل من نوشته بودند بمن داد مضمونش این بود که شهر از فتنه آرام گرفته باید بیائی **در کتاب** کمال الدین از پدرش و از
سعد و او از محمد بن هرون روایت نموده او گفته که مرغریم را پانصد دینار قرض بود در شبی که باد و تاریکی بمرتبه شدت بود در بغداد بودم
اضطراب تمام داشتم زیرا که در عاقبت کار و نفع و ضرر اخروی خود متفکر بودم در پیش خود گفتم که چند دکانی دارم که انها را بپانصد و سی دینار خریده
ام انها را در عوض پانصد دینار بغریمم دادم در انحال کسی آمد انها را در عوض پانصد دینار قبض نمود و حال آنکه پیش از آنکه از زبان بیاورم چیزی در
این خصوص ننوشته بودم و احدی هم از اینها از من نشنیده بود **در کتاب** کمال الدین از پدرش و از ابی القسم بن ابی حابس روایت کرده او گفته که هر سال
در نیمه شعبان امام حسین را زیارت میکردم در سالی از سالها پیش از نیمه شعبان بقریه عسکر وارد گردیدم و قصد نمودم که در نیمه شعبان بزیارت
نروم و قتیکه داخل ماه شد در پیش خود گفتم که ترک نمیکنم زیارتی را که همه اوقات میکردم آنگاه بقصد زیارت بیرون رفتم و بیشتر از این هر وقت که بقریه عسکر
وارد میشدم بار قعه یا مراسلة ایشان را از آمدنم بانجا مطلع میساختم در این دفعه بابی قسم بن حسن بن احمد وکیل گفتم که ایشان را از آمدن من مطلع نکن
زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من خالص گردد در انحال دیدم که ابی قسم تبسم کنان نزد من آمد و گفت این دو دینار برد من فرستاده گردیده و گفته شده
که انها را ابن حلبیسی بده و او را بگو که هر که در کار خدا باشد خدا نیز هم در کار وی میشود او گوید بعد از آن در سر من رای بشدت مرض مبتلا شدم بطوریکه
که از هلاکت وی ترسیدم و برای مرگ مهیا شدم ناگاه ظرفی که در آن دوائی بنفشه بود نزد من فرستاده گردید و بو شیدن انها مامور شدم از بو
کردن انها فارغ نشده بودم ناگاه از بیماری صحت یافته بحال آمدم الحمد لله رب العالمین او گوید که قرضداری داشتم وفات نمود انگاه در خصوص
خود بشهر واسط برائے اینکه از ورثه او دین خود را بگیرم رقعه نوشتم اذن طلبیدم و در پیش خود گفتم که الحال که او تازه وفات یافته نزد ایشان میروم
امید هست که بحق خود برسم انگاه جواب رسید که ماذون نیستی بعد از آن دوباره نوشتم باز ماذون نشدم و قتیکه دو سال از این ماجرا گذشت
بدون اینکه من چیزی نوشته باشم نوشته در آمد که نزد ایشان برو پس رفتم و بحق خود رسیدم ابی قسم گفته که ابن رئیس ده دینار نزد حاجز فرستاد
حاجز رسانیدن انرا فراموش نمود انگاه باو نوشته شد که دینارهای ابن رئیس را بفرست و گفته که هرون بن موسی بن فرات در خصوص پاره چیزها رقعه
نوشت بعد از اینها با قلمی که مداد نداشت در خصوص دو نفر پسر برادرش که محبوس بودند نوشته التماس دعا نمود پس مکتوبی در جواب آن رسید در
آن مکتوب برای آن دو نفر بنامشان دعا نوشته بود و نیز گفته که مردی از ربا منتظار رقعه نوشت در خصوص حمل زن خود که التماس دعا نمود انگاه دعا
در خصوص حمل پیش از انکه چهار ماه از ابتدای حمل گذشته باشد در آمد و نوشته بود که آن حمل دختر خواهد شد و چنانکه نوشته شده بود محقق
و نیز گفته که محمد بن محمد قفری رقعه نوشت التماس دعا مینمود در خصوص اینکه از شر دختران خود محفوظ گردد و حق تبارک و تعالی او را مستر شود
اموالش باو برگردد پس از هر چیزیکه سؤال نموده جوابی در آمد یعنی همه مطالب وی مقبول شده بود پس در همان سال حج نمود و چهار نفر از دخترانش که همه ایشان
شش نفر بودند وفات نمودند و اموالش هم باو برگردانده شد و نیز گفته که محمد بن یزداد رقعه نوشت در خصوص پدر و مادرش التماس دعا مینمود
جواب رسید که خدا بتو رحم کند پدر و مادرت و خواهرت وفات کرده تو که نامش کلکبست بخشید و این کلکی نام زن صالحه بود که بجوار خود را تزویج نموده بود و در رقعه
نوشتم در خصوص فرستادن پنجاه دیناری که از مؤمنان فراهم آمده از انجمله ده دینار از پسر عم من بود که اعتقاد و ایمانش محکم نبود نام و پدرش را در سطر آخر
رقعه نوشتم و خواهش نمودم که مرا بیرون نمودن دعا در حق پسر عمم دلالت نماید انگاه در میان سطرها که نام های مؤمنین را نوشته بودم در آمد که خدا
بتو این عمل را از ایشان قبول بفرماید و با ایشان احسان بکند و ترا هم جزای خیر دهد و پسر عمت را هیچ قسم دعا نموده بود و نیز گفته که چند دیناری که از
مؤمنان فراهم آمده بود فرستادم و مرد دیگر که محمد بن سعید نام داشت چند دیناری بمن داد و انها را با اسم پدرش کذرانیدم زیرا که خود او نیز کامل نبود
انگاه نوشته رسید که با اسم محمد که من از تغییر داده بودم در آمد و نیز گفته که در همین سالی که این معجزه که حالا مذکور گردید برای من اتفاق افتاد هزار
دینار برای ابو جعفر فرستاده بودم برداشتم در حالتیکه ابو الحسین محمد بن محمد بن خلف و اسحق بن جنید با من بودند ابو الحسین خرجینی را که اموال در آن بود
برداشت بمجلد و در بغداد که در سمت قبر ابو جعفر است برد و سر راس الاغ کرایه نموده بودیم وقتیکه بنا طول رسیدیم الاغ را پیدا نکردیم انگاه با
الحسین گفتم این خرجین را تو بردار و با قافله برو تا اینکه الاغ برای اسحق بن جنید پیدا کنم سوار شود زیرا که او نیز مرد پیر است طاقت پیاده رفتن ندارد پس برای

محمد بن صالح

محمد بن هارون

ابو القسم بن ابی حلیس

محمد بن جعفر

محمد بن یزداد

محمد بن سعید

ابوالاغر که اینجا بودم و در نزد یکی چیزی که نام قریه است در سرمن رای ملحق کردیدم با وی گفتگو میکردم و با او میگفتم که خدا اینم را و در مقابل اینکه
اموال را بر داشته حمد بکن گفت که چنین دوست دارم که این عمل برای من همیشه باشد بعد از آن داخل سر من رای کردیدم اموال را بوکیل تسلیم نمودم
از آن کتوی دستمالی که داشته و با غلام سیاه فرستاد زمانیکه وقت عصر شد ابو الحسین بو محمد بسبکی نزد من آورد وقتیکه صبح کردیم الی قسم گفت که غلام
که دستمال را برده بود این دراهم او نزد من آورد بعد از آن ابی قسم گفت که اینها را ابو سولی که بو محمد را بر داشته بود که ابو الحسین باشد بدین پس
اینها را از او گرفتم وقتیکه از در خانه بیرون آمدیم انگاه ابو الحسین پیش از آنکه چیزی با او بگوییم یا اینکه بداند که در نزد من چیزی هست گفت در وقتیکه
در نزد یکی چیزیا تو بودم آرزو نمودم که کاشکی از آنحضرت چند درهمی بمن میرسید تا اینکه با اینها تبرک بیابیم هم چنین این آرزو را در سال اول که با
تو در عسکر بودم کرده ام انگاه با او گفتم که این دراهم را بگیر بدرستیکه خدا اینم اینها را بتو کرامت فرموده الحمد لله رب العالمین او نیز گفته که محمد
بن کشمرد رقعه نوشت در آن رقعه نوشت خواهش نمود که آنحضرت دعا کند که خدا بنعم که کنیز ام ولد او را به پسرش احمد حلال کرداند جواب درآمد که خدا
بنعم او بصیغه که احمد باشد حلال کرداند پس آنحضرت باین کلام اعلام نمود که کنیز احمد ابو الصقر است در کتاب خرایج از ابی قسم بن ابی جلیس
روایت نموده او گفته که رقعه نوشتم در خصوص فرستادن پنجاه دینار حدیث را نقل نموده او گفته که من زنی داشتم که از دوستان اهلبیت علیهم السلام
بود مدتی بود که از هم خوابگی وی جدا شده بودم روزی نزد من آمد و گفت اگر بر من طلاق داده اعلام کن گفتم طلاق نداده ام در همین روز با وی مواقعه
کردم بعد از یکماه بمن نوشت که از تو آبستن کردیده ام انگاه رقعه در خصوص حامله شدن وی و در خصوص خانه که داماد من برای غریم وصیت
کرده بود نوشتم چنین خواهش نمودم که آنخانه بمن فروخته کردد و در ازای ثمنش مهلت داده شود جواب درآمد که آنچه که خواهش نمودی دادیم اما
نقل حمل زن دست بردار بعد از آن زن بمن نوشت که آنمکتوبیکه در خصوص حمل نوشته بودم غلط بود و حامله بودنم اصل ندارد الحمد لله
رب العالمین در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابی علی نیلی روایت کرده او گفته که ابی جعفر نزد من آمد و مرا بر داشت بعباسیه برد
و در انجا مراجیه داخل نمود و مکتوبی در آورد بمن خواند ناگاه همه چیزها که در خانه حادث کردیده بودند و در آن نوشته شده بود که فلان زن
یعنی مادر عبد الله از گیسوهایش گرفته میشود و از خانه بیرون کشیده کردد و ببغداد برده در پیش روی سلطان نشانیده میشود و باقی چیزها
غیر از اینها که حادث شدنی بودند بمن خواند بعد از آن گفت که اینها را یاد دار بعد از آن مکتوب را پاره نمود و این نقل مدتی پیش از حدوث آن
حادثه ها بود او نیز گفته که ابی جعفر مروزی از جعفر بن عمر بن خرداد او گفته که بسمت عسکر رفتم در حالتیکه مادر امام حسن عسکری در حال حیات بود
با من جماعتی هم بودند وقتیکه بانجا رسیدیم رفیقان من رقعه در خصوص زیارت نمودن از اندرون نوشته نام همه ما را یکی یک مینوشتند گفتم که نام
و نسب مرا ننویسید زیرا که من اذن نمیخواهم پس نام مرا ننوشتند بعد از آن جواب اذن در آمد که داخل شوید و کسیکه اذن نگرفته او هم داخل
کردد او نیز گفته که خرداد بن ابو الحسن جعفر بن احمد و گفت ابرهیم بن محمد فرج رنجی رقعه در خصوص مولودی که برای وی متولد شده بود نیز
نوشته اذن میطلبید که نامی برای وی بگذارد انگاه جواب چیزها که سؤال نموده بود در آمد لیکن در خصوص مولود چیزی نوشته نشده بود بعد از
اندکی آن مولود وفات نمود الحمد لله رب العالمین او نیز گفته که در مابین جماعتی از اصحاب ما که در یک مجلس جمع بودند گفتگویی در گذشت بعد از آن
بیکی از ایشان توقیعی رسید که شرح ماجرای مجلس در آن مفصلا نوشته شده بود او گفته که عاصمی بن خرداد که مالی برای غریم در ذمه مرد سروی
بود او در خصوص کسیکه آنها برساند تفکر نمود و بسبب آن دلتنگ شده بود انگاه صدای هاتف شنید که این مال را بحاجز برسان او نیز گفته که
ابو محمد سروی بسمت سر من رای رفت و باقی اموال هم با او بود ناگاه بدون آنکه رقعه بنویسد توقیعی درآمد بدین مضمون که در حقیقت ما و نواب ما
شک نیست اموالیکه آورده برگردان به نزد حاجز ببر او نیز گفته که ابو جعفر بن خرداد و گفت که با مرد ثقه از ثقات اصحاب ما چیزی بقریه عسکر فرستاده
اسم در رقعه عمدا در میان آنچیزها که با او فرستاده بودیم پنهان کرده بود بدون اینکه اثر ابدا نهیم و بعد از تسلیم آنچیز از رقعه بدون جواب با او بر کردانیده
شده بود سعد بن عبد الله که این اخبار را نقل نموده نیز گفته که ابو عبد الله حسین بن اسمعیل کندی بمن گفت که ابو طاهر بلالی بمن گفت که توقیعی
که در خصوص خلف از امام حسن عسکری بمن رسیده در میان چیزها است که در خانه تو اینها را امانت گذاشته ام انگاه بحسین گفتم که دلم میخواهد
که آن توقیع را ببینی و از روی آن برای من نسخه بنویسی او نیز در ابی طاهر رفت سخن مرا با او خبر داد او گفت که سعد را نزد من آرتا اینکه لفظ توقیع را بدون
واسطه از من بشنوی وقتیکه نزد وی رفتم اثر بمن خبر داد و گفت که از امام حسن عسکری دو سال پیشتر از وفاتش توقیعی بمن رسیده در آن توقیع بمن خبر
داده بود که خلفی بعد از من باقی خواهد ماند لعنت خدا بر کسانیکه حقوق اولیاء الله را انکار مینمایند و وزر و وبال خلایق را بدستها خود بر می
دارند در عوض این نعمت عظمی حمد بسیار مر خدا را باید در کتاب کمال الدین روایت نموده که علی بن محمد صیمری رقعه نوشت کفنی خواهش
مینمود جواب درآمد که در سال هشتاد یا هشتاد و یکم بآن محتاج خواهد شد پس در همانوقت که آنحضرت تعیین فرموده وفات نمود و یکماه پیشتر
از وفاتش کفنی با او فرستاده کردید در کتاب کمال الدین از محمد بن علی اسود روایت کرده او گفته که در سالی از سالها زنی پارچه بمن داد و گفت این
را نزد عمری ببر از آن پارچه بسیار دیگر داشتم بر داشتم وقتیکه ببغداد رسیدم عمری مرا امر نمود که همه اینها را بمحمد بن عباس قمی تسلیم نمایم همه اینها را تسلیم

محمد بن کشمرد
قاسم بن ابی حلیس
علی بنیلی
ابو الحسن جعفر بن احمد
عاصمی
ابو محمد سروی
علی بن محمد صیمری
محمد بن علی اسود

باب معجزات صاحب الزمان

باچهار زن باو تسلیم نمودم در آنحال عمری نزد من پیغام نمود که پارچه زن را باو تسلیم کن آنگاه بیاد آمد که زنی بمن پارچه داد آنرا جستجو نمود
پیدا نکردم آنگاه عمری بمن گفت که غمگین مباش زیرا که بزودی آنرا خواهی جست پس بعد از این آنرا پیدا کردم پس عمری از پارچهٔ آن زن بمن خبر داد و حال آنکه
عمری ثبت وصورت اموال را که نزد من بود نداشت در کتاب مذکور از محمد بن علی اسود روایت نموده او گفته که علی بن حسین بن موسی بن بابویه بعد از وفات
محمد بن عثمان عمری از من خواهش نمود که از ابی قسم بن حسین بن روح خواهش نمایم که او هم از صاحب الزمان خواهش نماید که آنحضرت دعا بکند که خدا ابنی
او را پسری کرامت نماید راوی گوید که من این خواهش را از ابی قسم نمودم او هم بخدمت آنحضرت رسانید سه روز بعد از آن ابی قسم بمن خبر داد که آن
حضرت در خصوص مطلب علی بن حسین دعا نمود و بهدف اجابت هم رسید بزودی او را پسر مبارکی متولد گردد که خدا ابنی بسبب آن پسر نفعی و خیری
عطا فرماید محمد بن علی اسود گوید که در خصوص خود هم از ابی قسم خواهش نمودم که آنحضرت دعا بکند که خدا ابنی مرا هم ولدی ذکور کرامت نماید خواهش
مرا قبول نکرد و گفت که این خواهش انجام پذیر نخواهد شد راوی گوید که علی بن الحسین را پسرش محمد نام در همین سال زاییده شد و بعد از او چند نفر
دیگر هم زاییده شدند و از برای من متولد نشدند **شیخ صدوق** علیه الرحمة گفته که محمد بن علی اسود هر وقتی که مرا میدید که بمجلس شیخ محمد بن حسین
بن احمد ولید مرحوم و بکتابهای علم و حفظ انها رغبت دارم بمن گفت که اینگونه رغبت تو در تحصیل علوم عجب نیست زیرا که تو بسبب دعای امام متولد گردید
در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از صدوق علیه الرحمة مثل این را روایت نموده و گفته که ابو عبد الله بن بابویه گفت در سن بیست سالگی مجلس تدریس
برپا نمودم در بغداد بعد از وفات محمد بن علی اسود بمجلس من حاضر میشد و وقتیکه مرا میدید با صغر سن در جواب دادن از مسائل حلال و حرام شرعیت
دارم بسیار تعجب مینمود بعد از آن میگفت که این ذکاوت و بزرگی از تو عجب نیست زیرا که تو بسبب دعای امام متولد شده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی
بن متیل روایت کرده و گفته که زنی بود از اهل آبه **زینب** نام که زن محمد بن عبدیل آبی بود سیصد دینار داشت نزد عمم جعفر بن محمد بن متیل آمد
و گفت میخواهم این مال را بدست خود بدست ابی قسم بن روح تسلیم نمایم راوی گوید که عمم مرا با وی فرستاد که سخن او را با ابی قسم ترجمه نمایم زیرا که او
بزبان اهل آبه سخن میگفت وقتیکه نزد ابی قسم داخل شدیم ابی قسم باو متوجه گردیده بزبان فصیح اهل آبه باوی گفت در جواب گفت خوبا خوید
گوایدجون الفینه یعنی در چه حالی تو و پیشتر از این در چه حال بودی و از بچه هایت چه خبر داری راوی گوید چونکه ابی قسم را بزبان اهل آبه عارف دیدم از
ترجمه نمودن پا پس کذاشتم اموال تسلیم نموده برکشتیم در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از صدوق مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین از
محمد بن علی بن متیل روایت کرده و گفته که عمم جعفر بن محمد بن عثمان سمان مشهور بعمری مرا طلبید و چند طاقه پارچه نشان داد با کیسه که دراهم چند در آن
بود در او رد بمن داد و گفت که باید در اینوقت بشهر واسط بروی و آنرا که بتو دادم بدهی اول کسیکه بتو ملاقات میکند در وقتیکه از مرکب فرود آمد
بسمت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر هم و غم شدیدی بر من وارد گردید پیش خود گفتم که چگونه میشود که چون من کسی برای این امر فرستاده
شود و این مال قلیل را ببرد او گوید که در آنوقت براه افتادم و بشهر واسط رسیدم و از مرکب پا بزمین آمدم از اول مردیکه بمن ملاقات نمود حسن
محمد قطاة صیدلانی را که در شهر واسط وکیل موقوفات بود پرسیدم گفت که من همان مرد هستم که میپرسی ولیکن تو کیستی گفت من جعفر بن محمد
متیل او گوید که وقتیکه نام خود را گفتم مرا شناخت و بر من سلام کرد و من هم براو سلام کردم و با هم معانقه کردیم و گفتم که ابو جعفر عمری ترا سلام
میرساند و این پارچه ها را با این کیسه بمن داده که بتو تسلیم نمایم آنگاه گفت الحمد لله بدرستیکه محمد بن عبد الله عامری وفات نمود بیرون آمدم
برای اینکه کفنی برای وی پیدا نمایم پس آن پارچه ها را واکرد ناگاه دید که همه آنچه محتاج میت در آنجا هست و آنها پارچه یمنی و سایر پارچه و کافور
بودند و در کیسه هم اجرت جنازه کش و قبرکن بود او گوید که تشییع جنازه نمودم بعد از آن برکشتم در کتاب مذکور گفته که **ابو محمد حسن بن یحیی**
علوی پسر برادر طاهر در بغداد در خانه خود که بسمت بازار پنبه فروشان بود بما خبر داد گفت که ابو الحسن علی بن احمد بن عقیقی در سال دویست و نود
و هشتم نزد علی بن عیسی بن جراح که در آنایام وزارت داشت برای اصلاح امورات زراعتی خود آمد و مطلب خود را از او خواهش نمود و گفت که از
خویشان تو در این شهر بسیارند اگر بنا را بر این بگذاریم که هرچه ایشان بخواهند ما بدهیم از عهدهٔ آن نمیتوانیم بدر آییم آنگاه ابو الحسن گفت که
من حاجت خود را از کسی میخواهم که برآوردن حاجت من در دست اوست علی بن عیسی گفت که او کیست گفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ
و غضب از آنجا بیرون رفت او گوید که از نزد وی بیرون رفتم در حالتیکه میگفتم که خدا ابنی صبر دهنده است از جهت هر هلاک شده و تلافی کننده
هر مصائب است پس از آنجا برکشتم ناگاه رسولی از پیش حسین بن روح رضی الله عنه نزد من آمد و این ماجرا را باو شکایت نمودم او رفت شکایت مرا
بحسین بن روح رسانید بعد از آن نزد من برکشت صد درهم نقد و بلطافة دستمالی و قدری حنوط با چند پارچه کفن نزد من آورد و گفت که مولای تو بتو
سلام میرساند و میگوید که هر وقتیکه امری از امورات را محزون واند و هکین کرد این دستمال را بر روی خود بمال زیرا که این دستمال دستمال مولای
تست و این دراهم و حنوط و کفنها را بگیر و حاجت که داری هم در شب آینده بر آورده میشود و وقتیکه بمصر رسیدی ده روز پیش از تو محمد بن اسمعیل وفات مییابد
بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن تو میشود و این حنوط حنوط تو و این درهمها بعد از وفات برای تو صرف میشود پس آنها را گرفتم و نگه داشتم
و آن رسول برکشت بعد از آن در مشاغل که نام موضعی است در دیشتهٔ خود ایستاده بودم ناگاه در را کوبیدند بغلام خود گفتم که خبر باشد

شیخ صدوق

زینب

محمد بن علی

حسن بن یحیی

باب معجزات صاحب الزمان ع

ابوالحسن علی عقیقی

یا خبر نگاه کن و ببین که او کیست که در میکوید خبر گفت که غلام حمید بن محمد کاتب پسر عم وزیر است انگاه او را نزد من داخل نمود او بمن گفت که وزیر طلبیده است اقای من حمید گوید که سوار شو نزد من بیا تا اینکه با هم نزد وزیر برویم راوی گوید که سوار شدم و در ها را و راهها را گشودم امدم تا اینکه بسر راه ترازو داران رسیدم ناگاه حمید را دیدم که نشسته انتظار مرا میکشد وقتی که مرا دید از دستم گرفت با هم سوار شدیم رفتیم و بمنزل وزیر داخل گردیدیم در انحال وزیر بمن گفت یا شیخ خدا وند حاجت ترا برآورد از من معذرت طلبید و احکامی را که در خصوص مطالب من نوشته بود مهر کرده شده بمن تسلیم نمود پس انها را گرفتم بیرون امدم **ابوالحسن** علی بن احمد عقیقی در نصیبین که نام جایست این حدیث را بمن خبر داد گفت که این خطوط بیرون بنامه مگر برای عمر من فلان و نام وی را ذکر نکرد بعد از آن برای خودم هم خطوط طلبیدم ناگاه خطوط و کفن و صد درهم در امد و حسین بن روح بمن گفت که بار اضی خود ما الحواهی شد در خصوص همین مطلب بقائم علیه السلام نوشته شده بود و ابو محمد حسن گوید وقتیکه این را از ابوالحسن علی بن احمد عقیقی شنیدم از جای خود برخواستم سر و چشمهای او را بوسیدم و گفتم که ای سید من ان کفنها و خطوط و درهمها را بمن بنما انگاه کفنها را در اورد ناگاه در میان انها یکطاقه پارچه یمنی مخطط و سه طاقه از پارچه خراسانی و یکعمامه بود و خطوط هم در توی ظرفی بود و درهمها را در اورد شمرد و وزن نمود بحسب شماره صد تا بودند و بحسب وزن صد درهم انگاه کفنها را در اورد انگاه گفتم ای سید من یکی از این درهمها بمن بخش تا اینکه انرا انگشتری بسازم گفت این چگونه میشود و از مال خود من هر چه میخواهی بگیر گفتم من از اینها میخواهم و بسیار اصرار نمودم و سر و چشمهای او را بوسیدم انگاه درهمی از انها بمن داد انرا بدستمال خود بستم و در استینم گذاشتم وقتیکه بکاروانسرا امدم زنبیل خود را وا کرده ان دستمال را که درهم در ان بسته بود در حال خود دیدم لیکن در توی ان چیزی نبود در انحال ماندم و سوا ان چیزی بدلم عارض گردید بدر خانه ابوالحسن علی بن احمد عقیقی رفتم و بغلامش که خیر نام داشت گفتم که میخواهم نزد شیخ داخل شوم پس مرا داخل نمود عقیقی گفت که چه شده است بتو گفتم ای سید من درهمی را که بمن دادی در دستمال بنافتم در انحال زنبیل خود را طلبید و ان درهمها را بیرون اورد شمرد ناگاه دیدم که انها بحسب وزن و صد درهم در امدند و با من هم کسی نبود که در این خصوص او را متهم نمایم انگاه از او خواهش نمودم که ان یکدرهم را نیز بمن برگرداند ابا نمود قبول نکرد راوی گوید که عقیقی بعد از آن از انجا بیرون شده بمصر رفت و اراضی خود را چنانکه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن از انجا بیرون شده بمصر رفت و اراضی خود را چنانکه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن ده روز پیشتر از او محمد بن اسمعیل وفات یافت بعد از او عقیقی برحمت ایزدی رفت و با ان کفنها که باو داده شده بود ند مکفن گردید **در کتاب** الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق مثل اینرا روایت کرده **در کتاب** کمال از عطار او از پدرش او از محمد بن شاذان نعیم شاذانی روایت کرده که چهار صد و هشتاد درهم نزد من فراهم گردید بیست درهم از مال خود که انرا پانصد درهم تمام نمودم و بابی الحسین اسدی تسلیم کردم و نقل بیست درهم خود را باو نگفتم بعد از آن جواب در امد که پانصد درهم از ان مال تو بود بما رسید محمد بن شاذان گوید که بعد از این مالی فرستادم و نگفتم که ان مال کیست جواب در رسید که فلان مقدار اموال بما رسید از جمله انها فلان مقدار اموال بما رسید از جمله انها فلان مقدار مر فلان کس را محمد بن شاذان گفته که ابو العباس کوفی گفت که مردی پاره اموالی برداشت که انها را برساند و چنین خواهش نمود که بر معجزه و دلیلی واقف گردد در انحال توقیعی در امد که اگر هدایت مطلبی هدایت کرده میشوی و اگر چیزی میخواهی از امی با بی مولای تو میگوید که اموالی را که با خود داری بردار بیار انمرد گوید که از ان اموال شش دینار و وزن نکرده برداشتم و ما بقی را ناگاه در توقیع چنین در امد که ان شش دینار را که از این اموال بدون وزن برداشته بیار دکن و وزن انها هم شش دینار و پنج دانق و یکحبه و نصف حبه است ان گوید که انها را وزن نمودیم ناگاه دیدم که بهمان قرار است که انحضرت فرموده **در کتاب** کمال الدین از احمد بن هرون او از محمد بن حمیری او از پدرش او از اسحق بن حامد کاتب روایت کرده او گفته که در شهر قم مرد مؤمن بزاز و شریکی داشت مرجئی نام وقتی بدست ایشان پارچه قماشی افتاد انمرد مؤمن گفت که این پارچه لایق مولای منست شریکش گفت که مولای ترا نمی‌شناسم لیکن نسبت این پارچه هر چه دلت میخواهد بکن انمرد مؤمن پارچه را برای انحضرت فرستاد وقتیکه بانحضرت رسید انرا از جانب طولش دو نیمه کرد یکی را برداشت و دیگری را پس گردانید و فرمود که ما را بمال مرجئی احتیاج نیست **در کتاب** کمال الدین از عمار بن حسین بن اسحق الشردسی روایت کرده او گفته که ابو العباس احمد بن خضر بن ابی صالح جحدی بمن خبر داد که بعد از انکه بطلب و جستجوی امام حریص شده از وطن خود در امده بودم برای اینکه دستور العملی برای من ظاهر گردد یا اینکه طریق رفتار بنمایم توقیعی از صاحب الزمان ع بمن در امد نسخه توقیع بدین نهج بود مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ اَشَاطَ وَمَنْ اَشَاطَ فَقَدْ اَشْرَكَ یعنی هر که مرا جستجو نماید پی طلب میافتد و هر که پی طلب افتد هر اینه مرا بمردم نشان میدهد و هر که مرا بمردم نشان دهد هر اینه باعث قتل من شود هر اینه مشرک خواهد شد در انحال از جستجو دست برداشتم بمنزل خود برگشتم در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از صدوق مثل این حدیث را روایت کرده **در کتاب** کمال الدین از محمد بن علی بن احمد بن روح بن عبد الله بن منصور بن یونس بن روح که صاحب مولای ما صاحب الزمان ع بوده روایت نموده او گفته از احمد بن حسن بن صبر که در سر زمین بلخ ساکن بود شنیدم میگفت که عزم سفر حج نمودم و با من هم مالی بود بعضی از ان طلا و بعضی نقره بود انچه که طلا بود گداختم چند قالب ساختم و انچه که نقره بود چند پارچه نمودم و این مال را بمن داده بودند که بشیخ ابی قسم حسین بن روح تسلیم نمایم وقتیکه بحج بیرون رفتم در منزل

شیخ صدوق

احمد بن هرون

عمار بن حسین

محمد بن علی منصور

باب احوال سفرای حضرت حجت ع

سرخس فرود آمدیم در جائیکه ریگ داشت خیمه زدم و شروع نمودم طلاها و نقره‌ها را ملاحظه میکردم برای اینکه بدانیم که آیا آنها جابجا هستند یا
ناگاه یکقالب از طلاها از دستم افتاده در توی ریگ کشیده بود بطوریکه من ندانسته بودم وقتیکه بهمدان رسیدم آنها را دوباره ملاحظه نمودم
زیرا که در محافظت آنها سعی و اهتمام بسیار داشتم ناگاه یکقالب از آنها کم آمد و وزن صد و سه مثقال بود راوی گوید شک دارم در اینکه وزن
آنرا صد و سه مثقال گفت یا نود و سه مثقال بعد از آن گوید که در عوض آن از مال خودم قالبی در همان وزن درست نموده در میان قالبها گذاشتم
وقتیکه ببغداد رسیدم شیخ ابی قسم حسین بن روح را دیدم و همه آنها را باو تسلیم نمودم در آنحال شیخ دست خود را دراز کرده آن قالب را که من
در عوض قالب گم شده از مال خود درست کرده بودم بسوی من انداخت و گفت که این قالب از مال ما نیست و قالب ما را در سرخس در جائیکه چادر
زده بودی گم کردی پس بآن منزل برگرد و در جائیکه فرود آمده بودی فرود آی و آن قالب را در آنجا از زیر ریگ جستجو کن بدرستیکه آنرا می‌یابی بعد از آن باینجا برمیگردی
و مرا دیگر نبینی پس بسرخس برگشتم در همانجا فرود آمدم و آن قالب را پیدا نمودم بمنزل خود برگشتم مدتی بعد از این بعزم حج بیرون رفتم و آن قالب را هم با خود
برداشتم و ببغداد داخل شدم در حالیکه شیخ ابی قسم حسین بن روح وفات یافته بود بمحسن سمری ملاقات کرده قالب را باو تسلیم نمودم در کتاب مذکور
گفته که حسین بن علی بن محمد قمی مشهور بابی علی بغدادی بما خبر داد گفت که در شهر بخارا بودم مردی مشهور بابن جاوشیر بود ده قالب طلا بمن داد
و گفت که اینها را در بغداد بشیخ ابی قسم حسین بن روح تسلیم کن آنها را با خود برداشتم وقتیکه بمنزل آمویه رسید یکی از آنها از من گم شد بطوریکه
گم شدن آنرا ندانستم تا اینکه داخل بغداد گردیدم و قالبها را در آوردم که بشیخ تسلیم نمایم آنگاه دیدم که یکقالب آنها کم آمده در عوض یکقالب
در همان وزن خریدم و بآن نه علاوه کردم بعد از آن بخدمت شیخ ابی قسم داخل گردیدم و قالبها را در پیش روی وی گذاشتم در آنحال بدست خود
بهمان قالبیکه خریده بودم اشاره نمود و گفت بردار آن قالب را که خریده زیرا که آن قالبیکه گم کردی بما رسید بعد از آن قالب گم شده را در آورد و گفت
این همانست که گم کردی پس من بآن نگاه کردم آنرا شناختم حسین بن علی بن محمد مشهور بابی علی بغدادی گفته که در همین سال در بغداد زنی را دیدم از
من پرسید که وکیل مولای صاحب کیست در آنحال بعضی از اهل قم باو خبر دادند که او حسین بن روح است بعد از آن اشاره بمن نموده بآن زن گفت
که این تورا به نزد حسین بن روح میرساند پس نزد ابی قسم رفتیم و در پیش او بودم ناگاه آن زن باو گفت که ای شیخ در نزد من چه چیز هست او گفت ببر آنچه در
نزد تست آنرا بدجله بینداز بعد از آن نزد من بیا تا اینکه خبر آنرا بتو بگویم راوی گوید که آن زن رفت و آن چیز را که نزد او بود بدجله انداخت بعد از آن بنزد
ابی قسم برگشت در آنحال ابی قسم بکنیز خود گفت که آن حقه را نزد من آر آنکنیز حقه را آورد ابی قسم بآن زن گفت که این همان حقه است که در نزد تو بود و
آنرا بدجله انداختی آیا من بتو خبر بدهم از چیزهائیکه در توی اینست یا خبر میدهی او گفت تو خبر ده گفت که در توی آن یکجفت خلخال طلا و حلقه بزرگی که در
یکجوهره هست و دو حلقه کوچکی که در آن نیز جوهره هست و دو عدد انگشتری هست نگین یکی فیروزج و دیگری عقیق امر چنین بود که او ذکر
نمود و چیزیرا نگذاشت مگر آنکه خبر داد بعد از آن حقه را وا کرد و آنچه که در او بود بمن نمود و آن زن بآن نگاه کرد و گفت که اینها همان چیزها است
که آنها را برداشتم و بدجله انداختم در آنحال من و آن زن بسبب کرامتی که مشاهده کردیم از فرح و شادی بیخود گشتیم صاحب کتاب مذکور گفته که
حسین گفته بعد از آنکه این حدیث را بمن نقل نمود گفت که خدا را شاهد میگیرم با اینکه این حدیث بهمان نهج است که ذکر نمودم نه کم کردم و نه افزودم
و بدوازده امام علیهم السلام سوگند یاد نمود که هر آینه او در این حدیث راست گو بوده نه از آن کم کرده و نه بر آن افزوده در کتاب مذکور از
محمد بن عیسی بن احمد زرجی روایت کرده او گفته که در سر من رای در مسجد مشهور بمسجد زبید جوانی را دیدم چنین مذکور نمود که او از بنی هاشم
است از اولاد موسی بن عیسی وقتیکه با من سخن گفت کنیز را صدا کرد و گفت ای غزال یا ای زلال ناگاه کنیز پیری در آمد باو گفت ای کنیز حدیث میل
و مولود را بابی آقای خود خبر ده کنیز گفت که ما طفلی داشتیم بیمار گردید در آن اثنا زن آقای من بمن گفت که برو بخانه امام حسن عسکری و بحکیمه
بگو که چیزی بما بده که برای طفل خود از آن شفا بطلبیم چنانکه او گفته بود رفتم و از حکیمه آنرا خواهش نمودم آنگاه حکیمه گفت که نزد من بیارید میلی را
که بآن بچشم مولودیکه دیشب متولد گردیده سرمه کشیده گردید پس آنرا آوردند باو دادند او آنرا بمن داده نزد زن آقای خود آوردم
و او بآن میل بچشم طفل خود سرمه کشید در آنحال او شفا یافت آن میل مدتی در نزد ما بود و با آن طلب شفا مینمودیم و بعد از مدتی آنرا مفقود
کردیم **باب احوال سفرای** که در زمان غیبت صغری در میان شیعه و قائم علیه السلام واسطه بوده‌اند در کتاب الغیبه آورده که در بعض اخبار
چنین مذکور شده که ائمه علیهم السلام فرمودند خدامنا شرار خلق الله یعنی خدمتکاران ما و کسانیکه بخدمتگذاری ما قیام و اقدام نمایند بدترین
مخلوقات خدایند این حدیث در عموم خود باقی نیست یعنی چنین نیست که همه خدمتکاران ایشان شامل باشد بلکه این را در خصوص کسانی فرمودند
که احکام دین را تغییر و تبدیل نموده و نسبت بائمه علیهم السلام خیانتی از ایشان سر زده چنانکه مذکور خواهیم نمود و حال آنکه محمد بن عبد الله
بن جعفر حمیری از پدرش او از محمد بن صالح همدانی روایت کرده او گفته بخدمت صاحب الزمان نوشتم که اهل خانه من بمن سرزنش میکنند بحدیثی
که از پدران کرام تو روایت شده که ایشان فرمودند که خدامنا و قوامنا شرار خلق الله در جواب نوشت که چرا وای بر شما آیا کلام خدای تعالی را
نخوانده‌اید که میفرماید وجعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة یعنی گردانیدیم ما بین خلایق و قریه‌هائیکه برکت خود را بآنها نازل

کرده‌ایم

بغدادی مشهور بابی علی حسین بن علی

حضرت حجت باب احوال سفرای

وقوامنا

کرده‌ام قریه‌هائی ظاهره قرار داده‌ایم بعد از آن فرمود سوگند بخدا یاد میکنم که ما اینیم ما آن قریه‌ها که خدا برکت خود را بآنها نازل کرده است و شمائید قریه‌های ظاهره در کتاب مذکور و از پدرش و ابن ولید هر دو و ایشان از حمیری او از محمد بن صالح همدانی مثل این را روایت نموده بعد از آن گفته که عبدالله بن جعفر گفت که علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح او از صاحب الزمان ع این حدیث را بمن خبر داد مؤلف گوید که شیخ صدوق و بعضی اصحاب را که ثقه و ممدوح بوده‌اند ذکر نموده بعد از آن گفته که بیان احوال سفرای زمان غیبت که ممدوح بوده‌اند چنانست که اول ایشان کسی بود که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما او را منصوب نموده‌اند و او شیخی است ثقه کنیه‌اش ابو عمرو و نامش عثمان بن سعید عمری است و از طایفه اسدی بود مناسب این بود که باسدی نامیده شود لیکن نامیدندش بعمری پس بسبب چیزی است که ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب که پسر دختر ابی جعفر عمری بوده روایت کرده او گفته است که ابو عمرو از طایفه اسدی بوده لیکن بجدش جعفر بن عمری منسوب کردند بنابر این عمری گفته شد و جماعتی از شیعه ذکر نموده‌اند که امام حسن عسکری علیه فرمود که در یک مرد این دو نام که ابن عثمان و ابو عمرو باشد جمع نمیشود و امر فرمود که کنیه او را که ابو عمرو باشد برهم زنند بنابر این عمری گفته شده او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر سر من رای بوده و او را سمان هم میگفتند یعنی روغن فروش زیرا که برای مخفی داشتن امر سفارت بسبب تقیه روغن فروشی میکرده و چنان بود که شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری ع میآوردند بابی عمرو تسلیم میکردند که او بامام حسن عسکری ع برساند و آنها را از راه ترس و تقیه بتوی خیک روغن گذاشته بخانه امام حسن عسکری ع میرسانید خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی او از ابی علی محمد بن همام اسکافی او گفته که خبر داد بما عبدالله بن جعفر حمیری او گفت که خبر داد بما احمد بن اسحق بن سعد او گفته که در روزی از روزها بخدمت امام علی النقی ع مشرف گردیده بودم و گفتم ای آقای من من در اینجا گاه حاضر میشوم گاه غایب میشوم و من نمیتوانم در هر وقتیکه در اینجا حاضر میشوم مشرف و مقدور نمیشود پس سخن که را قبول کنیم و بامر که اطاعت نمائیم آنحضرت فرمود که این ابو عمرو مردیست ثقه و امین هر چه که بشما بگوید از من میگوید و آنچه که بشما میرساند از جانب من میرساند و وقتیکه امام علی النقی ع بدار السرور رحلت فرمودند روزی بخدمت امام حسن عسکری ع رسیدم باو عرض کردم مثل سخنیکه بخدمت پدرش عرض کرده بودم در جوابم فرمود که این ابو عمرو مرد ثقه و امین است هم ثقه امام گذشته بوده و هم ثقه منست هم در حال حیات و هم بعد از وفات هر آنچه که بشما گوید از جانب من گوید و آنچه را که بشما میرساند از جانب من میرساند ابو محمد هرون گفت که ابی علی گفت ابو العباس حمیری گفت که در بسیاری از اوقات این حدیث را با هم بکرر ذکر میکردیم و جلالت و بلندی قدر و منزلت ابو عمرو را برای یکدیگر وصف مینمودیم و خبر داد بما جماعتی از ابی محمد هرون او از محمد همام او از عبدالله بن جعفر او گفته که در بعضی سالها بعد از وفات امام حسن عسکری ع بعزم حج بیرون رفتم بمنزل احمد بن اسحق در بغداد داخل گردیدم ابو عمرو را در نزد وی دیدم و گفتم این شیخ یعنی احمد بن اسحق که در نزد ما ثقه و پسندیده شده است در خصوص تو چنان و چنان بما خبر داد و حدیث گذشته را که در خصوص شرافت و جلالت قدر وی بود نقل کردم و گفتم تو الآن کسی هستی که در راستگوئی تو شک نیست بحق خدا و حق دو امامی که بتو وثوق بهم رسانیده‌اند از تو میپرسم که آیا پسر امام حسن عسکری ع را که صاحب الزمان ع است دیده باشی در آنحال گریست بعد از آن گفت که از سؤال تو جواب میدهم بشرطیکه خبر ندهی مادامیکه من زنده‌ام این را بکسی بروز ندهی گفتم آری قبول دارم گفت بدرستیکه آنحضرت را دیدم در حالتیکه گردنش هم چون بود یعنی از سایر گردنها کلفت‌تر و زیباتر بود گفتم نامش چیست گفت از ذکر نامش نهی کرده شده‌اید و احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی روایت کرده که خبر داد بما ابو نصر عبدالله بن محمد بن احمد مشهور بابن برینه کاتب گفت که خبر داد بما بعضی نجبای شیعه امامیه که از جمله اصحاب حدیث بوده که گفت خبر داد بمن ابو محمد عباس بن احمد صایغ گفت که خبر داد بمن حسین بن احمد خصیبی گفت خبر داد بمن محمد بن اسمعیل و علی بن عبدالله حسنیان گفتند که در سر من رای بخدمت امام حسن عسکری ع داخل گردیدم در حالتیکه در خدمتش جماعتی از دوستان و شیعیانش بودند ناگاه بدر نام خادمش داخل گردید و عرض کرد که ایسید من در در جماعتی پریشان مو و غبار آلوده ایستاده‌اند وقتیکه آنحضرت این را شنید بحضار مجلس فرمود که اینجماعت چند نفرند از شیعیان ما که در شهر یمن سکنی دارند و چند فقره پاره‌ایست از حدیث طولانی که دو راوی این را ذکر کرده تا باین فقره رسیدند که امام حسن عسکری ع به بدر خادم فرمود که برو عثمان بن سعید عمری را نزد ما بیاور پس از زمان نموده مگر اندکی تا آنکه عثمان را حاضر نموده در آنحال امام حسن عسکری ع فرمود یا عثمان تو وکیل من و امین مال خدائی برو از این چند نفر اهل یمن اموال را که آورده‌اند قبض کن بعد از آن حدیث را ذکر نموده‌اند تا اینجا که ما همگی در آنحال گفتیم که ای سید ما بخدا سوگند یاد میکنیم که اینکه عثمان از بر گزیدگان شیعه تست بدرستیکه علمی که ما را بمرتبه و منزلت او در نزد تست زیاد نمودی بدرستیکه او وکیل و معتمد تست در خصوص مال خدا آنحضرت فرمود آری شاهد باشید بر اینکه عثمان بن سعید عمری وکیل منست و محمد پسرش وکیل پسرم مهدی است از شیعیان او از هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ابی جعفر عمری ره از مشایخ خود روایت نموده که وقتیکه امام حسن عسکری ع وفات نمود عثمان بن سعید بغسل دادن آنحضرت حاضر گردید و بجمیع امور از غسل و کفن کردن و حنوط نمودن و در گذاشتن بقبر مباشر گردید در حالتیکه بآنها مأمور بود زیرا که در ظاهر او مباشر بود ما هم بظاهر حال حکم میکنیم باینکه در نفس الامر هم مباشر بوده و دفع انکاران ممکن نیست مگر بدفع حقایق اشیاء در ظاهر آنها یعنی اگر کسی بگوید که عثمان حقیقت و نفس الامر مباشر آن امور نبوده بلکه ظاهراً مباشر بوده در آنحال ملزم شود باینکه

عبدالله بن جعفر

مؤلف گوید

هرون

احمد بن علی

عباس

باب احوال سفرای حضرت حجة ع

حقایق اشیاء در ظواهر آنها موجود نیست و ایشان بالضرورة باطلست و توقیعات صاحب الامر ع در خصوص امر و نهی و جواب سؤال شیعه از جهت آنکه بآنها محتاج میشدند بتوسط عثمان بن سعید و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان شیعیان او و خاصان پدرش بیرون می‌آمد بخطی که امام حسن عسکری علیه السلام در می‌آمد همراه و ثقات شیعیان بعدالت اینها و نفر اعتقاد داشتند تا اینکه عثمان بن سعید وفات نموده پسرش ابو جعفر باموراتش تجهیز و قیام و اقدام کرد بعد از آن همه امورات با او کرد بود و شیعیان بعدالت و وثاقت و امانت وی اتفاق داشتند زیرا که نص از امام علیه السلام در خصوص امانت و عدالت او و امر خلایق برجوع نمودن با و در حال حیات امام حسن عسکری ع و بعد از وفات او در حال حیات پدرش عثمان وارد گردیده بود

شیخ صدوق گفته که جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز در حدیث طولانی از جماعتی از شیعه که از جمله ایشان علی بن هلال محمد بن معویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح بودند روایت کرده‌اند همه ایشان گفتند که در مجلس امام حسن عسکری جمع شده بودیم برای اینکه از آنحضرت بپرسیم که بعد از او حجت کیست و در مجلس آنحضرت چهل نفر مرد نشسته بودند در آنحال عثمان بن سعید عمرو عمری برخواست با آنحضرت عرض نمود یابن رسول الله میخواهم از تو سؤال کنم امری که تو از من بآن داناتری فرمود که یا عثمان بنشین در آنحال حضرت از جای خود غضبناک برخواست که بیرون رود و فرمود که احدی از شما بیرون نرود پس کسی از ما بیرون نرفت تا اینکه بعد از ساعتی آنحضرت عثمان را صدا نمود عثمان سرا پا ایستاد آنحضرت فرمود که آیا بدهم بشما از چیزی که برای آن آمده‌اید گفتند آری یابن رسول الله فرمود که شما آمده‌اید برای اینکه بپرسید از حجتی که بعد از من است گفتند آری برای همین آمده‌ایم ناگاه طفلی پیدا نمود گویا پاره ماه بود و شبیه‌ترین مردم بود بامام حسن عسکری ع فرمود که اینست امام شما بعد از من و خلیفه منست بر شما اطاعت او را بکنید و بعد از من متفرق و پراکنده نشوید که در خصوص دین خود بهلاکت میرسید آگاه شوید که این مولود را بعد از این روز دیگر بار نخواهید دید تا وقتیکه از عمر او مدتی بگذرد پس عثمان هر چه میگوید قبول کنید و او خلیفه امام شماست و در حدیث دیگر اینست که امر باو است

ابو نصر هبة الله بن محمد گفته که قبر عثمان بن سعید در سمت غربی بغداد در شارع میدان در اول مکان مشهور داشت در نزدیکی دروازه مشهور بدروازه جبله در مسجد دروازه در سمت دست راست کسیکه داخل مسجد شود واقعست و قبر در خود قبله مسجد واقع گردید بعد از آن

شیخ صدوق گفته که قبر او را در همان موضعی که ابو نصر ذکر نموده دیدم و در روی قبر دیواری بنا کرده شده بود و دیوار محراب مسجد بناشده بود و از یکسمت محراب دری بود که بمحل قبر که در خانه تنگ و تاریک بود وا میشد ما آنجا داخل میشدیم و آشکارا آنرا زیارت میکردیم و کیفیت آن از وقتیکه داخل بغداد گردیدم و آن در سال چهارصد و هشتم هجرت بود تا وقتیکه چهارصد و سی سال و چیزی بالا که چهل سال تمام شود از هجرت گذشته بود بن نجح بود بعد از آن رئیس ابی منصور محمد بن فرج آن دیوار را خراب نمود و قبر را در بیرون در گذاشت با اینکه صندوقی در بالای آن ساخت و آن در زیر سقفی بود هر که میخواست داخل میشد آنرا زیارت مینمود همسایگان محله بزیارت آن تبرک میجستند و میگفتند که او مرد نیست صالح و تبنا میگفتند که او پسر دایه امام حسین است و حقیقت حال را نمیدانستند و آن تا اینوقت که سال چهارصد و چهل و هفت است

بدان منوالیست که پیشتر بود ذکر احوال ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری و گفتگو در حق او بدین نهج است وقتیکه ابو عمرو عثمان بن سعید فوت نمود پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بفرموده امام حسن عسکری و وصیت پدرش عثمان که بامر قائم ع نمود در جای وی نشست جماعتی از ابی الحسن محمد بن احمد بن داود قمی و ابن قولویه ایشان از پدر ابن قولویه او از سعد بن عبد الله بن خرداد و گفت خرداد بما شیخ راستگو که احمد بن اسحق سعد اشعری باشد و ذکر نمود این حدیث را که ما ذکر کردیم و خرداد نیز بما جماعتی از ابی قسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب زراری و ابی محمد تلعکبری ایشان از محمد بن یعقوب کلینی او از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی ایشان از عبد الله بن جعفر حمیری او گفته که من با شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق بن سعد اشعری قمی نشسته بودم ناگاه احمد بن اسحق بحمیری اشاره نمود که از ابو عمرو خلف ع را سؤال نمایم پس با او گفتم یا ابا عمرو من میخواهم که از تو سؤالی بکنم و حال آنکه در خصوص چیزی که اراده سؤال دارم که شک در آن ندارم زیرا که اعتقاد و دین اینست که روی زمین از حجت خالی نمیگردد مگر چهل روز بروز قیامت مانده زمانیکه اینوقت در آمد حجت برداشته شود و در توبه بسته گردد ایمان او در آنوقت نفع نمی‌بخشد کسی را که از آن ایمان نیاورده یا اینکه ایمان نیکن در زمان ایمانش عمل خیر کسب ننموده ایشان بدترین مخلوقات خدا هستند ایشان کسانی اند که قیامت در زمان ایشان قیام میکند لیکن دلم میخواهد که یقینم افزوده شود چنانکه ابرهیم از پروردگار خود خواهش نمود که باو بنماید که چگونه مرده را زنده میگرداند در آنحال پروردگار عالم فرمود اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی آیا ایمان نیاورده و زنده نمودن مرده را هنوز تصدیق و اعتقاد ننموده گفت آری اعتقاد کرده‌ام ولکن خواهش من برای زیادتی یقین و حصول اطمینان است و حال آنکه در خصوص تو احمد بن اسحق ابو علی از امام علی النقی ع بمن خبر داد و گفت که بخدمت آنحضرت عرض کردم که با که معامله بکنم و از که اخذ مسائل نمایم و قول که را قبول بکنم فرمود که عمری معتمد منست هر چه که بتو برساند از من رسانیده هر چه که بتو بگوید از جانب من گفته پس سخن او را بشنو و اطاعت بکن زیرا که او ثقه و امینست و نیز در خصوص ابو علی بمن خبر داد گفت که از امام حسن عسکری ع مثل این را سؤال کردم فرمود عمری و پسرش هر دو ثقه‌اند هر چه که بتو برسانند از جانب من رسانیده‌اند و هر چه که بتو بگویند از جانب من گفته‌اند پس سخن ایشان را بشنو و اطاعت بکن بدرستیکه ایشان هر دو ثقه‌اند و امین پس این در حدی

شیخ صدوق

ابو نصر هبة الله

امر باو است

شیخ صدوق

احمد بن اسحق

قول اند و امامت در حق تو و اوی گوید انگاه ابو عمرو بسجده افتاد و گریست بعد از ان گفت هر حاجت میخواهد بپرس گفتم ایا خلف امام حسن عسکری ع را دیده
گفت اری بخدا سوگند گردنش مثل اینست و اشاره بدستهای خود نمود گفتم که یک مسئله باقی مانده بپرسیدم گفت بپرس گفتم نامش چیست گفت بر شما پرسیدن
نامش بر شما حرامست و من هم بدون اذن ایشان خود بیان حلال و حرام نمیتوانم لیکن از جانب انحضرت انتهار ایمان میکنم و سبب حرام بودن ذکر نامش اینست که
اعتقاد سلطان چنان است که امام حسن عسکری ع وفات یافت و خلفی بعد از خود نگذاشت میراث او را تقسیم نموده اخذ نمودند کسانیکه در ان حق
نداشتند انحضرت با این ماجری صبر نمود و این عیال اوست که اینجا و انجا میگردانند و احدی خود را با ایشان نمیشناساند و چیزی با ایشان نمیدهد و هرگاه
نام او مذکور شد پی جستجوی وی میافتند پس از نافرمانی خدا بپرهیزید و از بردن نامش زبانهای خود را نگهدارید **کلینی** گفته که خبر داد بمن شیخی از
اصحاب ما که نامش فراموش گشته که ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق از نام انحضرت سؤال کرده شد انگاه بمثل این جواب جواب داد خبر دادند بما جماعتی از محمد
بن علی بن حسین بن موسی بابویه و او از احمد بن هرون فامی و گفته که خبر داد بما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش عبد الله بن جعفر و گفته که به
شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری تعزیت نامه در خصوص وفات پدرش در امد و ان مشتمل بر چند فصل بود در فصل ان نوشته شده
بود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيماً لِاَمْرِهِ وَرِضاً بِقَضَائِهِ وَبِفِعْلِهِ عَاشَ اَبُوكَ سَعِيداً وَمَاتَ حَمِيداً فَرَحِمَهُ اللّٰهُ وَاَلْحَقَهُ بِاَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ فِي اَمْرِهِمْ سَاعِياً فِيمَا يُقَرِّبُهُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِلَيْهِمْ نَضَّرَ اللّٰهُ وَجْهَهُ وَاَقَالَهُ عَثْرَتَهُ یعنی پدرت سعیدا ما بر احکام و سبوی او خواهیم
برگشت بامر او تسلیم و بکرده وی راضی شدیم پدرت با نیک بختی زندگی نمود در حالتیکه ممدوح و پسندیده شده بود وفات یافت خدا او را رحمت
کند و او را بدوستان خود ملحق گرداند و همیشه در چیزهائیکه او را بخدا و موالی خود نزدیک مینمود سعی و تلاش میکرد خداوند عالم روی او را
تر و تازه گرداند و لغزش و یرا ببخشد و در فصل دیگر از ان توقیع این چند فقره بود اَجْزَلَ اللّٰهُ لَكَ الثَّوَابَ وَاَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ وَرُزِئْتَ وَرُزِئْنَا
وَاَوْحَشَكَ فِرَاقُهُ وَاَوْحَشَنَا فَسَرَّهُ اللّٰهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَكَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ اَنْ رَزَقَهُ اللّٰهُ وَلَداً مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِاَمْرِهِ وَ
يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَاَقُولُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاِنَّ الْاَنْفُسَ طَيِّبَةٌ بِمَكَانِكَ وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيكَ وَعِنْدَكَ اَعَانَكَ اللّٰهُ وَقَوَّاكَ وَعَضَدَكَ وَوَفَّقَكَ وَكَانَ
لَكَ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَرَاعِياً یعنی خداتعالی اجر ترا بزرگ گرداند و صبر نیکو در این مصیبت برای تو کرامت فرماید تو مصیبت رسیده شدی و ما هم مصیبت
رسیده گردیدیم مفارقت پدرت ترا و ما را متوحش گردانید پس خداوند عالم او را در مکانی که رفته است شاد گرداند و از کمال سعادت او بود
اینکه خداتعالی مثل تو پسری را باو روزی گردانید که بعد از او بامر وی خلیفه و قائم مقام شود و رحمت و امرزش برای وی بطلبی و من میگویم حمد مر خدا
باد زیرا که دلهای شیعیان بسبب وجود تو و بسبب چیزهائیکه خداتعالی در تو و در نزد تو گذاشته شاد و مسرورند خداوند عالم ترا یاری کند و قوت
کرامت فرماید و توفیق دهد و صاحب امور تو باشد و ترا حافظ و نگهبان گردد **در کتاب خرائج از حمیری** روایت کرده و گفته که تعزیت نامه در امد
اخر حدیث چنانکه مذکور گردید ذکر نموده در کتاب کمال الدین احمد بن هرون مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة مذکور ساخته که خبر دادند بما جماعتی
از **هرون** بن موسی و او از محمد بن همام و گفته که عبد الله بن جعفر حمیری بمن گفت که در وقتیکه ابو عمرو وفات نمود چند طغری مکتوب بخطی که ما هم مکا
مینوشتیم در خصوص گماشتن ابی جعفر در جای وی بما رسید و بنابر اسناد از محمد بن همام روایت کرده و گفته که **محمد** بن حمویه بن عبد العزیز رازی در سال
دویست و هشتاد هجرت بمن خبر داد گفت که خبر داد بما محمد بن ابرهیم بن مهزیار اهوازی گفت که بعد از وفات ابو عمرو توقیعی برای پسرش ابی جعفر در باب
پدر بدین لفظ وَالْاِبْنُ وَقَاهُ اللّٰهُ لَمْ يَزَلْ ثِقَتَنَا فِي حَيَاةِ الْاَبِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَاَرْضَاهُ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَيَسُدُّ مَسَدَّهُ وَعَنْ اَمْرِنَا يَاْمُرُ الْاِبْنُ
وَبِهِ يَعْمَلُ تَوَلَّاهُ اللّٰهُ فَانْتَهِ اِلَى قَوْلِهِ وَاعْرِفْ مُعَامَلَتَنَا ذٰلِكَ یعنی بعد از وفات ابو عمرو خداوند عالم پسر او را نگهدارد و در حال حیات پدرش
ثقه و معتمد ما بود خداوند عالم از پدر او راضی شود و او را از خودش راضی و خوشحال گرداند و روی وی را تر و تازه نماید پسر در نزد ما مانند
اوست و در جای وی نشسته هر چه گوید از امر ما میگوید و بگفته خود عمل میکند خداوند عالم یار و صاحب شود پس قول و یرا قبول کن و این رفتار ما را
با وی بشناس و خبر دادند بما جماعتی از ابی قسم **جعفر بن** محمد بن قولویه و ابی غالب زراری و ابی محمد تلعکبری ایشان از محمد بن یعقوب او از اسحق بن
یعقوب و گفته که از محمد بن عثمان عمری خواهش نمودم که بخدمت صاحب ع برساند برای مکتوبی را که پاره مسائل مشکله در ان پرسیده بودم نامه
توقیعی بخط صاحب ع در امد که محمد بن عثمان عمری خداوند از او و از پدرش خوشنود گردد معتمد منست و مکتوب وی مکتوب منست در کتاب خرائج از
کلینی مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة گفته که **ابو العباس** گفته که خبر داد بمن هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری
از مشایخ خود ایشان گفته اند که شیعیان اتفاق بعدالت عثمان بن سعید داشتند و او را پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان غسل داد و بامر تجهیزش قیام نمود
و همه امورات باو منتقل گردید و جماعت شیعه بعدالت و وثاقت و امانتش اتفاق داشتند زیرا که در خصوص امانت و وثاقت و نصی وارد شده بود
و مردم هم در حال حیات امام حسن عسکری ع و هم بعد از وفاتش در حال حیات پدرش عثمان بن سعید مامور شده بود باینکه در امورات بوی
باو رجوع نمایند و در عدالتش ما بین شیعه خلافی نبود و در امانتش شکی نه و توقیعات در خصوص کارها در مدت حیاتش بخطی که در زمان پدرش بیرون میشد
بدست او برای شیعه در خصوص این امر غیر او را نمیشناختند و باحدی سوای او رجوع نمیکردند و دلایل بسیار از او نقل شده و معجزات امام ع

کلینی

شیخ ابی جعفر

حمیری گوید

هرون بن موسی

محمد بن حمویه

جعفر بن محمد

کلینی

ابو العباس

در میان دو شعبان

بدست وی ظاهر کردید و خبر دادن وی در خصوص پاره امورات از امام علیه السلام بشیعه اعتقاد ایشان را نسبت باو افزوده ان امورات در نزد شیعه مشهور است
ما پاره از انها پیشتر ذکر نمودیم دوباره ذکر انها موجب تطویل است انچه ذکر نمودیم برای صاحب انصاف کافیست ابن نوح گفته که ابو نصر هبة الله پسر
دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری بمن خبر داد گفت که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری چند مجلد کتاب داشت که در فقه تصنیف کرده بود همه انها را از امام
حسن عسکری ع و صاحب الامر علیه السلام و از پدرش که او هم از امام حسن عسکری ع و امام علی النقی ع اخذ نموده بود شنیده بود در میان انها پاره کتابها
بودند که نشان از انها کتب اشربه بود ام کلثوم بزرگ دختر ابی جعفر رضی الله عنه ذکر نموده که انها بحسین بن روح رسید ند و وقتیکه ابی جعفر باو وصیت
نمود نزد شت حسین بن روح بودند ابو نصر گوید که بخاطرم خطور میرسد که ام کلثوم گفت که این کتابها بعد از ان بابی الحسن سمری منتقل کردیدند
ابو جعفر بن بابویه گفته که محمد بن عثمان عمری روایت نموده او گفته بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر میشود و خلق
را می بیند و می شناسد ایشان هم او را می بینند لکن نمیشناسند و خبر دادند بمن جماعتی از محمد بن علی بن الحسین او گفته که خبر دادند بما پدرم و
محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل ایشان از عبد الله جعفر حمیری او گفته که از محمد بن عثمان پرسیدم که ایا صاحب این امر را دیدی گفت اری و دیدن
اخری من او را در بیت الله الحرام بود در حالیکه میگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یعنی پروردگارا وعده که بمن کرده از انجاز بیار محمد بن عثمان گفته که
انحضرت را دیدم که در باب مستجار از پرده های کعبه گرفته میگوید اللهم انتقم بی اعدائی یعنی ای پروردگار بامن انتقام مرا از دشمنان بکیر باین
اسناد از محمد بن علی او از پدرش روایت کرده او گفته که علی بن سلیمان زراری او از علی بن صدقه قمی بما خبر داد او گفته که بمحمد بن عثمان عمری
بیان که خواهش نماید توقیعی در امد برای اینکه خبر بدهد بکسانی که از نام انحضرت میپرسند که هر که از پرسیدن نامش سکوت نماید جزای وی بهشت است
و هر که در انخصوص سخن گوید جزای او جهنم است زیرا که اگر بر نام وی مطلع شوند انرا شهرت میدهند و اگر بر مکانش واقف شوند انرا بدیگرن مینمایند و
ابن نوح گوید که ابو نصر هبة الله محمد بن خبرداد گفت که خبر داد بمن ابو علی بن جنید قمی گفت که ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی بمن خبر داد گفت
که روزی بمنزل ابو جعفر محمد بن عثمان داخل کردیدم برای اینکه براو سلام کنم ناگاه در پیش وی لوحی دیدم که نقاش بران نقش میکشد و ایاتی از قران در
ان مینویسد و نامهای ائمه علیهم السلام را در کنارهای ان مینوشت در انحال گفتم ای سید من این لوح چیست گفت برای قبر منست که این در انجا میباشد
و من در روی ان گذاشته میشوم یا گفت که بران تکیه داده میشوم و چنان بخاطرم میرسد که او گفت هر روز بان قبر فرود میایم و جزوی از قران در انجا میخوانم
بعد از ان بیرون میایم ابو علی گوید که گمان چنان میکنم که ابو الحسن گفت که ابی جعفر از دست گرفت انقبر را بمن نشان داد راوی گوید که بعد از ان گفت که
در فلان سال و فلان ماه و فلان روز وفات خواهم نمود در این قبر مدفون خواهم شد و این لوح هم با من میباشد راوی گوید وقتیکه از نزد وی بیرون
امدم گفته های او را نوشته ضبط نمودم همه اوقات منتظر ان وقتی که در خصوص وفاتش قرار داده بود میبودم تا اینکه بعد از مدتی بیمار کردید در همان
وقت که گفته بود وفات نمود و در ان قبر مدفون کردید ابو نصر هبة الله گفته که این حدیث را از غیر ابی علی هم شنیدم و ام کلثوم دختر ابی جعفر هم انرا
بمن نقل نمود جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بمن خبر دادند او گفته که خبر داد بمن محمد بن علی بن اسود قمی که ابی جعفر عمری برای خود قبر کند و انرا
با چند پاره چیز تخته درست نمود در انحال از او پرسیدم گفت برای خلایق اسبابها هست بعد از ان بار دیگر انرا پرسیدم گفت که مامور شده ام باینکه برای
مرگ مهیا شوم دو ماه بعد از این گفتگو برحمت ایزدی پیوست در کتاب کمال الدین از محمد بن علی مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة ذکر نموده که ابو نصر
هبة الله گفته که دیدم ابی غالب زراری بخط خود نوشته که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری در اخر ماه جمادی الاول سال سیصد و پنجم هجرت وفات نمود ابو
نصر هبة الله محمد بن احمد ذکر نموده که ابی جعفر در سال سیصد و چهارم هجرت وفات یافت و او پنجاه سال تخمینا متحمل امر وکالت و سفارت بود و مردم
اموال نزد او میاوردند و توقیعاتی برای ایشان بیرون میامد بخطیکه در زمان امام حسن عسکری ع در میامد همه انها در خصوص امور و مهمات
دینیه و دنیویه و در خصوص پاره مسائل بود که از ابی جعفر میپرسیدند جوابهای عجیبه در انها بیرون میامد ابو نصر هبة الله گفته که ابی جعفر محمد بن
عثمان در نزد قبر مادرش در سر راه کوفه است در موضعی که خانه اش در انجا بوده الحال انجا در وسط صحرا است ذکر گذاشتن ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید
عمری ابی القسم حسین بن روح را بامر امام ع در جای خود بنمود حسین بن ابراهیم قمی بمن خبر داد گفت که ابو العباس احمد بن علی بن نوح بمن خبر داد گفت که ابو علی
احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری بمن خبر داد گفت ابو عبد الله جعفر بن محمد مداینی معروف بابن قرداد در مقابر قریش که قصبه کاظمین علیهما السلام است بمن
خبر داد گفت که در هر وقت که اموال نزد شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری میبردم دأب من این بود که باو میگفتم چیزی را که احدی مثل انرا باو نگفته بود که
این مال فلان مقدار است و ان امام را است و میگفت اری بگذار باشد بعد از ان دوباره میگفتم که تو هم میگوئی که این مال مر امام را است میگفت
اری انگاه اموال را از من گرفت وقتی نزد وی رفتم و ان اخر دیدن من بود او را در حالیکه چهار صد دینار نزد من بود بدأب سابق در خصوص اموال
باو گفتم که انها را نزد حسین بن روح ببر من خود داری نموده گفتم که تو انها را برسم سابق قبض بکن انگاه سخن مرا ناخوش داشته قبول ننمود و گفت که برخیز
خدا ترا عافیت دهد و انها را بحسین بن روح تسلیم کن وقتیکه نشانه غضب را در روی وی دیدم بیرون رفته بچارپای خود سوار کردیدم وقتیکه قدری از راه
رفتم انگاه مانند صاحب شک نزد وی برگشتم و در در خانه ابی ایستادم در انحال خدمتکارش بیرون امد و گفت که این کیست گفتم که من فلانم برای

محمد بن علی بن الحسین ع

محمد بن علی ع

ابن نوح

هبة الله محمد بن احمد بن نصر

مرا اذن بگیر تا داخل شوم آنگاه دو باره برگشت دید که این کسب در حالیکه سخن و برکشتن مرا با نجانا خوش میداشت گفتم که برو و برای من از آقای خود اذن حاصل کن زیرا که از دیدن او ناچارم باید او را ببینم در آنحال داخل خانه گردید و مراجعت مرا با و خبر داد در حالیکه باندرون خانه نزد زنها رفته بود ناگاه بیرون آمد در روی سر بری نشست بطرزیکه پایهایش در زمین بود و پاینها کفش عربی پوشیده بود که نصف حسن و زیبائی از آن کفش و از پایها رفته بود در آنحال گفت که چه چیز ترا جری نمود که بر برادر من برگشتی و بامر او اطاعت نمودی گفتم جرأتم و فا نمود که بگفته تو عمل نمایم آنگاه در حالیکه غضبناک بود گفت که برخیز خدا ترا با سلامت بدارد بدرستیکه ابی قسم حسین بن روح را در خال خود که ناشناسم و در منصب خود او را منصوب نموده ام گفتم ایا بامر امام ۴ نصب نموده گفت چنانکه بتو میگویم برخیز خدا ترا بسلامت بدارد پس در آنحال کاری سوار رفتن نزد ابی قسم میسر نشد پس برخواستم نزد ابی قسم بن روح آمده دیدم که در خانه تنگی نشسته ما جرا را با و خبر دادم آنگاه شاد گردید شکر خدا را بجا آورد و اموال را تسلیم نمودم بعد از آن هر چه که از اموال بدستم میرسید نزد او میبردم و اوی گوید که در ایام حیات جعفر بن محمد بن قولویه از ابی الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی شنیدم میگفت که از ابی قسم جعفر بن محمد بن قمی شنیدم میگفت که از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم میگفت که در بغداد ده نفر بودند که از جانب محمد بن عثمان ابو جعفر عمری باره تصرفات میکردند از جمله ایشان یکی ابی قسم حسین بن روح بود و خصوصیت همه ایشان بنسبت بابی جعفر عمری بیشتر از ابی قسم حسین بن روح بود ابی قسم را اینگونه خصوصیت نبود که ایشان داشتند چنانکه اگر او را حاجتی رو میداد آنگاه یکی از ایشان توسط او را در نزد ابی جعفر میکردند زیرا که خود او را این قسم خصوصیت نبود لیکن وقتیکه وفات ابی جعفر رسید اختیار امورات در دست وی کردید وصیت ابی جعفر با و شد راوی که مشایخ ما گفتند که ما شک نداشتیم در اینکه اگر نسبت بابی جعفر حادثه روی دهد یعنی وفات نماید در جایش نمی نشیند مگر جعفر بن احمد بن متیل کو بعضیا پدرش زیرا که خصوصیت او را نسبت بابی جعفر بیشتر بودن انزاد در منزل وی بسیار دیده بودیم حتی چنین نقل شده که ابی جعفر در اواخر عمرش نمیخورد مگر طعامی را که در منزل جعفر بن احمد بن متیل یا در منزل پدر او درست کرده میشد و این بسبب امری بود که مرا و را واقع شده بود طعام و مهمان بود که در منزل جعفر و پدر او میخورد و اصحاب شک نداشتند در اینکه اگر حادثه بابی جعفر وارد شود امر او در طلب یعنی او را امرا در باید هر اینه وصیت میکند در خصوص وکالت مگر بجعفر بن احمد زیرا که خصوصیت و دوستی را با او زیاده از دیگران داشت وقتیکه زمان وفاتش در رسید اختیار امور وکالت بابی قسم منتقل گردید در آنحال همه ایشان وکالت او را قبول نمودند و انکار نکردند و با او بودند چنانکه با ابی جعفر بودند و جعفر بن احمد بن متیل هم از جمله کسانی ابی قسم بود در نزد او و در باره امور تصرف مینمود چنانکه در پیش ابی جعفر عمری میکرد تا وقتیکه ابی جعفر وفات نمود پس بنا بر این هر کسیکه طعن بر ابی قسم نماید هر اینه بمنزله اینست که بر ابی جعفر و قائم ۴ طعن نموده و خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه او گفت خبر داد بما ابو جعفر محمد بن علی اسود او گفت که اموال را که از باب موقوفات حاصل میشد بر میداشت نزد ابی جعفر محمد بن عثمان عمری میبردم و او آنها را از من میگرفت دو سال یا سه سال پیشتر از وفاتش دو زی نیز قدری از اموال نزد وی بردم بمن امر نمود که آنها را بابی قسم بن روح تسلیم نمایم من بامر او اطاعت نموده آنها را بابی قسم تسلیم کردم و از او در مقابل آنها قبض رسید که مطالبه نمودم آنگاه ابی قسم آنرا بابی جعفر شکایت نمود که از من قبض رسید کی مطالبه میکند در آنحال ابی جعفر بمن امر کرد که از او قبض رسید کی مطالبه نمایم و گفت که هر چیز که بابی قسم برسد بمن رسیده پس بعد از آن هر چه که از اموال نزد او میبردم قبض رسید که از وی مطالبه نمینمودم در کتاب کمال الدین از ابی جعفر محمد او از ابی اسود مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب الغیبة باین اسناد از محمد بن علی بن حسین روایت کرده او گفته که خبر داد بما علی بن محمد بن متیل از عمش جعفر بن احمد بن متیل او گفته که در حالت احتضار ابی جعفر محمد بن عثمان عمری من در سمت سرش نشسته بودم و از او باره چیزها میپرسیدم و با وی سخن میگفتم و ابی قسم در سمت پایهایش نشسته بود در آنحال بمن متوجه گردید و گفت که چنین مأمور شده ام که بابی قسم بن روح وصیت نمایم و امر را باو واگذارم وقتیکه اینرا شنیدم برخواستم و دست ابی قسم را گرفته در جای خود نشاندم و خودم در سمت پایهایش نشستم در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن متیل مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبة ذکر نموده که ابن نوح گفت که خبر داد بمن ابو عبد الله حسین بن علی بن بابویه در حالیکه در شهر بصره در ماه ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و هشتم هجرت بنزد ما آمده بود گفت که از علویه صفار و حسین بن احمد بن ادریس شنیدم این حدیث را ذکر میکردند و ذکر نمودند که در همین وقت ما در بغداد بودیم و ماجرای وصیت نمودن ابی جعفر را بابی قسم مشاهده نمودیم و خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی او گفته که خبر داد بمن ابو علی محمد بن همام که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری ما را که بزرگان و مشایخ شیعه بودیم جمع نموده بما گفت که هر گاه حادثه مرا بمن روی دهد امر وکالت در آنوقت بابی قسم حسین بن روح نوبختی گردد بدرستیکه من مأمور شده ام باینکه او را بعد از وفاتم در جای خود بگذارم پس با او رجوع نمائید و در کارهای خود با و اعتماد کنید و خبر داد بمن حسین بن ابرهیم از ابن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد او گفته خبر داد بمن خالویم ابو ابرهیم جعفر بن احمد نوبختی او گفته که پدرم احمد بن ابرهیم و عمم ابو جعفر عبد الله بن ابرهیم و جماعتی از اهل ما یعنی طائفه بنی نوبخت بمن خبر دادند که وقت بیماری ابی جعفر عمری نشسته نا بجا میبودند در آنحال جماعتی از بزرگان شیعه که ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد کاتب و ابو عبد الله باقطانی و ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن وجنا

حسین بن روح

جعفر بن محمد بن علی

علی بن محمد بن متیل

ابن نوح

هرون بن موسی

حسین بن ابرهیم

باب احوال سفرای حضرت حجة علیه السلام

برای نو

و غیر ایشان باشند جمع شدند و بنزد ابی جعفر آمدند باو گفتند که اگر حادثه مرگ اتفاق افتد در جای تو که میباشد گفت ابی قسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی
قائم مقام منست و در ما بین شما و صاحب الامر واسطه و ایلچی است و وکیل و ثقه و امین آنحضرت است پس در کارهای خود باو رجوع نمائید و در مهمات خود
باو اعتقاد کنید ما مأمور شده بودیم که این را بشما برسانم و رسانیدیم باین اسناد از هبة الله بن محمد بن بنت ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده
گفته که ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری خبر داد و گفت که ابی قسم حسین بن روح سالهای بسیاری وکیل پدرم بود که نظارت املاک او را میکرد و اسرار رؤسا
و بزرگان شیعه میرسانید و با پدرم بحدی خصوصیت داشت که پدرم هرچه که میان خود و کنیزانش میگذشت باو نقل میکرد زیرا که او
در پیش پدرم تقرب داشت و باو مانوس بود و در هر ماه پدرم سی دینار برسم استمرار میداد علاوه بر آنچه که از وزرا و بزرگان شیعه مانند
طایفه آل فرات باو میرسید زیرا که در نزد ایشان بلند مرتبه و جلالت قدری داشت پس جلالت شان او بدلهای شیعه رسوخ نموده بود زیرا که
ایشان خصوصیت پدرم را نسبت باو دانسته بودند و در نزد ایشان او را توثیق و تعدیل کرده و اظهار فضل و دینداری و صلاحیت او را
وکالت نموده بود پس در حال حیات پدرم اسباب وکالت برای او مهیا شده تا اینکه وصیت در باب وکالت بنص امام علیه السلام باو منتهی گردید پس بنا براین در
خصوص وکالتش اختلاف واقع نشد و احدی در این باب شکی ننمود مگر کسیکه از اول امر بحال پدرم جاهل بود با وجود این احدی از شیعه نمیدانم
که در این باب شکی داشته باشد راوی گوید که این حدیث را از بسیاری از طائفه بنی نوبخت مانند ابی الحسین بن کبیر و غیر او شنیدم و خبر دادند
بما جماعتی از ابی عباس او گفت که اول این توقیع او را که بدست ابی قسم بیرون آمده بود بخط محمد بن نفیس دیدم در کتابی که از اهواز نوشته
بود و نسخه او اینست نعرفه عرفه الله الخیر کله و رضوانه واسعده بالتوفیق وقفنا علی کتابه وثقتنا بما هو علیه وانه عندنا بالمنزلة و
المحل اللذین یسرانه زاد الله فی احسانه الیه انه ولی قدیر والحمد لله لا شریک له وصلی الله علی رسوله محمد واله وسلم تسلیما کثیرا
حاصل مضمون فقرات بلاغت آیات آنستکه ما او را یعنی ابی قسم را میشناسیم خداوند عالم طریقه همه خیر و رضای خود را باو بشناساند و او را توفیق
خودیاری نماید بر مکتوب او مطلع گردیدیم بامانت و دینداری وی وثوق داریم و او در نزد ما مکان و منزلت بلندی دارد که بسبب آن منزلت خوشحال
و شادان است و خداوند عالم احسان خود را در ماده وی بیفزاید بدرستیکه او صاحب همه نعمتهاست و بر همه چیز قدرت دارد حمد مر خدا را باد که
شریک ندارد و خداوند عالم صلوة و سلام بر محمد و آل محمد او بفرستد بعد از آن محمد بن نفیس نوشته بود که این رقعه در روز یکشنبه شش شب از
شهر شعبان گذشته در سال سیصد و پنجم هجرت وارد گردید **مؤلف** گوید که شیخ صدوق بعد از این توقیعاتی که از حمیری بیرون آمده نقل
که ما آنها را در باب توقیعات ذکر کرده ایم ذکر نموده است بعد از آن گفته که ابی قسم در نزد شیعه و سنی داناترین مردم بود و باتقیه رفتار
مینمود چنانکه ابو نصر هبة الله بن محمد روایت کرده گفته که خبر دادند بما ابو عبد الله بن غالب ابو الحسن بن ابی طیب گفتند که ما داناتر از شیخ
ابی قسم حسین بن روح ندیدیم او را در نزد سید و مقتدر خلیفه مرتبه بلندی بود و اهل سنت تعظیم او را میکردند روزی او را در خانه ابن یسار
دیدم و او بانجا از جهت تقیه اکثر اوقات حاضر میشد و در آنجا دو نفر با هم مجادله مینمودند یکی از ایشان گفت که بعد از رسول خدا افضل همه خلق
ابوبکر است بعد از آن عمر و بعد از عمر علی است و اندیگری گفت که علی از عمر افضل است پس گفتگو فیمابین ایشان بسیار شد در آنحال ابی قسم گفت
آنچه که صحابه بر آن اجماع دارند اینست که ابوبکر از همه مقدم است بعد از او فاروق است و بعد از او عثمان ذو النورین است و بعد از او علی
که وصی پیغمبر است و اصحاب حدیث هم بر اینند و آنچه که نظر باعتقاد ما صحیح است همین است در آنحال از گفته او حضار مجلس همه تعجب نمودند که
از اهل سنت در آنجا حضور داشتند او را بالای سر خود شان برداشتند و باو دعا نمودند و مدح و مذمت کردند کسانیرا که باو نسبت رفض
میدادند در آنحال از شنیدن این سخن خنده ام گرفت لیکن خود را از خندیدن نگاه میداشتم و آستین خود را بدهانم می طپانیدم زیرا
که میترسیدم از اینکه بخندم و رسوا شوم در آنحال از مجلس برجستم و رفتم ابی قسم بمن نگاه کرد فهمید وقتیکه در منزل خود نشستم ناگاه دیدم
کسی بر در آمد با سرعت بیرون رفتم ناگاه ابی قسم حسین بن روح را دیدم که سوار استری شده پیش از آنکه بمنزل خود رود از آن مجلس برخواسته
بمنزل ما آمده وقتیکه مرا دید گفت ای ابو عبد الله خدا ترا قوت دهد چرا خندیدی میخواستی که مرا رسوا گردانی آیا آنچه که من گفتم در اعتقاد تو خوب نبود
گفتم که در اعتقاد من هم چنین است گفت ای شیخ از خدا بپرهیز بدرستیکه ترا حلال نمیکنم اگر این سخن را از من بیرون بری و گران بشمارم عرض کردم که
اینسید بمن ابا میشود اینکه مردی صاحب امام علیه السلام و وکیل او باشد اینگونه سخن بگوید و از سخنش تعجب نکنند و نخندند گفت بحیات تو سوگند یاد میکنم هر
اگر مثل این سخن بر گردی یعنی از زاد فقره دیگر بگوئی از تو جدائی خواهم ورزید در آنحال مرا وداع نموده برگشت ابو نصر هبة الله گفته که ابو الحسن بن کبریا
نوبختی بما خبر داد گفت که بشیخ ابی قسم رسانیدند که دربان تو معاویه را لعن و او را دشنام داده آنگاه ابی قسم امر نمود که او را راندند و از خدمت معزول
نمودند و مدتی طولانی بدینموال ماند التماس میکردند که او را دوباره بخدمتکاری قبول نماید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ابی قسم او را بر
سر خدمتکاری خود بر نگردانید بعد از آن او را بعضی از کسان ابی قسم برای خود خدمتکار نموده همه اینها از راه تقیه بود ابو نصر هبة الله گفته که ابو
احمد بن درانویه ابرص که خانه اش در دروازه قراطیس میشد بمن خبر داد گفت که من با برادران و دوستانم بمنزل ابی قسم داخل میشدیم باوی معامله

غ ل
و وقفنا

مؤلف گوید

عبد الله بن غالب

میکردیم راوی گوید که رفیقان من با و چیزی میفرستادند در ایام غیبت آنحضرت و ما ده نفر بودیم نه نفر ما چنان بودند که ابی قسم را مستوجب لعن میدانستیم و یک نفر از آن ده نفر در این باب شک میکرد و قتیکه با و سخن میگفتیم و صحبت میداشتیم دلهای نه نفر ما با و مایل شد و از نزد وی بحالتی بیرون میرفتیم که محبتش بدرگاه الهی تقرب میجستیم و از آن ده نفر یکنفر در محبت او توقف و تردد میکرد پس با دلهای ما وقت رفتن نزد وی با عداوتش پر بود و در وقت برگشتن با محبتش زیرا که در فضایل صحابه پیغمبر ص بما احادیثی نقل مینمود که پاره از آنها بما روایت شده بود و پاره دیگر نشنیده بودیم پس آنها را از او میشنیدیم و مینوشتیم پس حسن سلوک و رفتار وی بدین نهج بود و خبر داد بمن **حسین** بن ابرهیم از ابی عباس احمد بن علی بن نوح و او از ابی نصر هبة الله بن محمد که کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری بود او گفت که قبر ابی قسم حسین بن روح در محله نوبخت بغداد در نزدیکی در وازه است که خانه علی بن نوبختی در نزدیکی آن در وازه بود از آنجا بسمت تل و در وازه دیگر پل شول که نشته میشود راوی گوید که ابی نصر بمن گفت که ابی قسم حسین بن روح در ماه شعبان سال سیصد و بیست و ششم هجرت وفات نمود و اخبار بسیار از او روایت نموده ام و خبر داد بمن ابو محمد بن محمد رضی الله عنه از ابو الحسین بن محمد بن فضل بن تمام او گفت که از ابی جعفر محمد بن احمد زکوزکی در حالتیکه کتاب تکلیف را در نزد وی ذکر نمودیم و احادیث آن کتاب هم در اعتقاد ما بغلو استناد موصوف بود زیرا که آن اولین کتابی بود که در احادیث ما از نوشته بودیم شنیدیم میگفت که ابن ابی عزاقر کسی را باصلاح و تصحیح نسخه کتاب تکلیف موکل نموده بود و هر بابی را که از بابهای آن کتاب اصلاح مینمود به نزد شیخ ابی قسم امر میکرد باینکه نسخه از آن بنویسیم ابو جعفر گوید که آنرا در بغداد در چند طوماری بخط خود نوشتم ابن تمام گفت که بابی جعفر گفتم که ابسید من احسان بمن کن آن کتاب را بمن ده تا نسخه از روی خط تو بردارم گفت از دستم در رفت ابن تمام گفت که از نزد وی بیرون رفتم از کسی دیگر نیز از همان نسخه گرفتم و نسخه از روی آن برداشتم بعد از آن که حکایت اصلاح و تصحیح آنرا شنیده بودیم و ابو الحسین بن تمام گفت که عبد الله کوفی که خدمتکار شیخ حسین بن روح بود بمن خبر داد گفت که از شیخ ابی قسم کتابهای ابن عزاقر را بعد از آنکه مذموم شد در خصوص وی توقیع لعن بیرون آمد پرسیدند و گفتند که چگونه بکتابهای او عمل نمائیم و حال آنکه خانهای ما از آنها پر است گفت که در خصوص آنها میگویم چیزیرا که امام حسن عسکری ع در خصوص کتابهای ابن فضال فرمود و آن چنان بود که از آنحضرت گفتند که چگونه بکتابهای بنی فضال که در آنها از دیگران روایت کرده اند بان عمل کنید و هر چه که خود شان دیده اند نوشته اند از آن ترک کنید و ابو الحسن ایادی از شیخ ابی قسم پرسید که بچه سبب متعه کردن باکره مکروه گردید گفت که جناب پیغمبر ص فرمود که حیا از ایمانست و شروط در میان تو و متعه وقتیکه او را با شرایط متعه وا داشتی برانیکه از اولد ببری هراینه از حیا بیرون رفتی و ایمان از او زایل کردی آنگاه ابو الحسن از او پرسید که بنا بر این اگر کسی چنین کاری بکند با او زنا کرده گفت و خبر داد بمن **حسین** بن عبد الله از ابی الحسن محمد بن احمد داود قمی گفت که خبر داد بمن سلامة بن محمد گفت که شیخ حسین بن روح نسخه کتاب تادیب را بشهر قم فرستاد و در خصوص آن بجماعتی از فقهای قم نوشت که باین کتاب نگاه کنید به بینید آیا در آن چیزی میابید که مخالف اعتقاد شما باشد بانه بعد از آن در جوابش نوشتند که همه مسائل آن صحیحست و در آن چیزیرا مخالف اعتقاد خود نیافتیم مگر مسئله را در خصوص زکوة فطره در آن کتاب نوشته بود که مقدار فطره یکنفر نیم صاع است از طعام و در اعتقاد ما طعام عبارتست از جو و مقدار آن هم یکنفر یکصاع است ابن **نوح** گفت که از جماعتی از اصحاب ما در شهر مصر شنیدم ذکر میکردند که ابی سهل نوبختی گفتند شد که امر وکالت چگونه بشیخ ابی قسم بن روح منتقل گردید و بتو منتقل نگردید گفت که ایشان یعنی ائمه علیهم السلام دانا تراند از هر چه که ایشان پسند نمایند آن بهتر است من مردی هستم که با دشمنان دین یعنی اهل سنت ملاقات میکنم و در سر دین و مذهب با ایشان مناظره و مجادله میکنیم اگر من وکیل میشدم و مکان آنحضرت را میشناختم چنانکه ابی قسم میشناسد و در مقام مجادله در جواب حجتی و دلیلی معطل میماندم هراینه گمان دارم باینکه در آنحال مکان آنحضرت را بدیگران نشان دادم و ابی قسم که اگر حجة الله در زیر دامنش باشد و بدن او را هم با مقراض ببرند هراینه دامن خود را از روی او بر نمیدارد و او را بمردم نشان نمیدهد و به **محمد** بن علی بن ابی عزاقر اشلمغانی در کتاب الغیبة که خودش تصنیف کرده ذکر نموده که در خصوص نقار خاطری که در میان من و شیخ ابی قسم خدا توفیق او را بیفزاید واقع گردید تقصیری در من نبود زیرا که جنایت و اذیت در این باب بمن شد و من باید در اینباب از رده خاطر شوم و بگویم که اذیت و جنایت بر من رسیده نه او و در فصل دیگر از آن کتاب گفته که کسیکه خدا بخواهد منت و نعمت خود را نسبت باو بزرگ کند هراینه حجة را بر او زیاد کرداند و چنین شخصی را مقابل لازم است که راست گوید اختیار نماید خواه در چیزی باشد که باعث خوشحالی اوست و خواه در چیزی که موجب حال او مراد در میان خود و خدا باز او را بیست مگر راستگوئی در خصوص امر شیخ ابی قسم با اینکه جنایت و اذیت وی نسبت بمن زیاد گردید امر دینی شیخ ابی قسم برای امر از جانب امام ع منصوبست طایفه شیعه را نمیرسد که در خصوص آن امر از او دور گردانند و حکم اسلام بر او جاریست چنانکه بغیر از او از مومنان جاریست ابو محمد **هرون** بن موسی گفت که ابو علی جنید بمن گفت که محمد بن علی بن ابی عزاقر بمن گفت که با ابی قسم حسین بن روح بامر وکالت داخل نشدیم مگر در حالتیکه میدانستیم که بکدام امر داخل شده ایم بدرستیکه من و او در سر امر وکالت با مردم میجنگیم چنانکه سگها در سر میته مردار با هم میجنگند ابو محمد گفت که طایفه شیعه بحقیقت این سخن بر نخورده بر لعن او قیام کردند و از او بیزاری نمودند

ذکر احوال ابی الحسن علی بن محمد سمری و قیام او بامر وکالت بعد از شیخ ابی قسم و ذکر اینکه امر وکالت بعد از ابی الحسن منقطع گردید

حسین بن ابرهیم

حسین بن عبد الله

ابن نوح

محمد بن علی

هرون بن موسی

ذکر احوال ابی الحسن علی بن محمد سمری

وایشان

واینان در همه جا شیعه بودند بسوی قائم ع خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر **محمد** بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه گفت که خبر داد بما محمد بن
ابرهیم بن اسحق از حسن بن علی بن زکریا در بغداد گفت که خبر داد بما ابو عبد الله محمد بن خلیلان گفت که خبر داد بمن پدرم از جدش عتاب
که از اولاد عتاب بن اسید است گفت که خلف سلام الله علیه در روز جمعه متولد گردید مادرش ریحانه است و او را نرجس و صیقل و سوسن
هم گفته میشود بسبب آن حملی که در رحم او بود صیقلش نامیدند و گویا بسبب آن حمل نور ظلمت از وزدوده شد صیقل یافت در روز ولادتش
هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و شش بوده و کیلش عثمان بن سعید بود و قتیکه وفات او رسید پسرش که ابو جعفر محمد بن عثمان باشد
در خصوص امر وکالت وصیت نمود ابی جعفر در حال وفاتش بابی قسم حسین بن روح و ابی قسم بابی الحسن علی بن محمد سمری و قتیکه وفات ابی
الحسن در رسید از او خواهش کرده شد که بکیرا در جای خود تعیین نماید گفت خدا امری هست باید که او را باتمام برساند یعنی غیبت کبری
باید واقع گردد پس غیبت کبری همان بود که بعد از وفات سمری واقع گردید و خبر دادند بمن محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبد الله از ابی عبد الله
احمد بن محمد صفوانی گفت که شیخ ابی قسم بابی الحسن علی بن محمد سمری وصیت او را بعد از شیخ ابی قسم اقدام نمود و با موری اکه در دست شیخ
ابی قسم بود و قتیکه وفات سمری در رسید شیعیان نزد وی حاضر گردیدند و از او پرسیدند که آیا وکیل بعد از تو بر امورات که خواهد شد
و کدام شخص در جای تو خواهد نشست انگاه او چیزی نگفت و گفت که من مأمور نشده ام باینکه در این باب باحدی وصیت کنم و خبر دادند بمن جماعتی از
ابی جعفر **محمد** بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه گفت که خبر داد بما ابو الحسن صالح بن شعیب طالقانی در ماه ذیقعده سال سیصد و سی و نهم هجرت
گفت که خبر داد بما ابو عبد الله احمد بن ابرهیم بن مخلد گفت که در بغداد بمجلس مشایخ شیعه حاضر گردیدم انگاه شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری بدون
اینکه از او پرسند گفت خدا بتعالی علی بن حسین بن بابویه قمی را رحمت کند راوی گوید مشایخ که حضور داشتند تاریخ این روز را نوشتند
بعد از چندی خبر رسید که علی بن الحسین علیه الرحمه در همین روز وفات یافت ابو الحسن سمری بعد از او در نیمه شعبان سال سیصد و بیست و نهم
وفات نمود در کتاب کمال الدین مثل این را روایت نمود از صالح بن شعیب در کتاب الغیبة مذکور که خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر **محمد** بن علی بن الحسین
بن بابویه او گفته که خبر داد بمن ابو محمد حسن بن مکتب گفت که در سالی که شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری وفات نمود من در بغداد بودم چند روز پیش
از وفاتش نزد وی حاضر شدم ناگاه دیدم که توقیعی در آورد و بمردم نشان داد نسخه آن بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد
السمری اعظم الله اجر اخوانك فیك فانك میت ما بین ستة ایام فاجمع امرك و لا توص الی احد فیقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة
الا فمن یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی ای علی بن محمد سمری
خداوند عالم برادران دینی تو را در مصیبت وفات تو اجر عظیم کرامت فرماید بدرستیکه در اثنای این شش روز وفات خواهی یافت پس
در کار خود آماده باش در خصوص وکالت باحدی وصیت مکن که بعد از وفات تو در جای تو بنشیند زیرا که غیبت کبری واقع گردید پس مرا
ظهور نخواهد شد مگر باذن خدا بتعالی و این ظهور بعد از آنست که مدت غیبت طول کشد و دلها را قساوت فرا گیرد و زمین با جور و ستم
پر گردد و بزودی از شیعه من کسانی میایند که ادعای دیدن من مینمایند آگاه شوید هر که پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه از آسمان
ادعای دیدن من نماید کذاب و افترا کوست راوی گوید که نسخه او را نوشتیم و از نزد وی بیرون رفتیم و قتیکه روز ششم رسید نزد او رفتیم دیدیم
که در حالت احتضار است انگاه باو گفته شد که وصی تو بعد از تو کیست گفت که خدا را امری است باید او را باتمام برساند این را گفت و وفات یافت پس این
سخن آخر سخن او بود که از او شنیده گردید در کتاب کمال الدین از حسن بن احمد مکتب مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة گفته که خبر دادند بمن جماعتی
از ابی عبد الله **حسین** بن علی بن بابویه که او گفت خبر دادند بمن جماعتی از اهل قم که از جمله ایشان علی بن احمد بن عمران صفار و حسین بن
احمد بن ادریس بودند ایشان گفتند که در سالی که علی بن حسین بن بابویه برحمت ایزدی پیوست ببغداد حاضر شدیم و ابو الحسن علی بن محمد سمری
قدس الله روحه در آنجا هر وقت احوال علی بن الحسین را از ما می پرسید ما میگفتیم که مکتوب بما رسیده است که او در حال حیات است و احوالش
بهتر است تا اینکه روزی که وفات او در آن روز اتفاق افتاده بود نیز احوال وی را پرسید ما نیز چنانکه پیشتر گفته بودیم گفتیم انگاه بما گفت که اجر شما
در خصوص مصیبت وفات علی بن الحسین بر خدا باد بدرستیکه در این ساعت برحمت ایزدی پیوست ایشان گفته اند که ما تاریخ آن ساعت
روز و ماه را نوشتیم و هفده یا هیجده روز بعد از آن خبر رسید که او در همان ساعتی که شیخ ابو الحسن قدس الله روحه ذکر نمود وفات نموده
وفات نموده بود و خبر داد بمن **حسین** بن ابرهیم از ابی عباس بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب که قبر ابی الحسن سمری قدس الله
روحه در سر راه مشهور بشارع خلنجی که از فضای و میدان باب محول است گرد نزدیکی کنار نهر ابی عتاب است و چنان مذکور نمود که وفات
وی در سال سیصد و بیست و نهم هجرت بود در کتاب خرائج گفته اناانکه در زمان غیبت مر خلائق را نسبت بقائم ع در همه جا بابها و ایلچیان ممدوح
بودند اول ایشان شیخ ثقه ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بوده او را اولا امام علی النقی علیه السلام نصب نمود بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام

محمد بن علی بن الحسین

توقیع مبارک

حسین بن احمد

حسین بن علی بن بابویه

حسین بن ابرهیم

پس او در حال حیات ایشان با مورات ایشان قیام و اقدام مینمود بعد از ایشان بامر صاحب الزمان ع منصوب بود و توقیعات آنحضرت و جواب مسائل بدست او بیرون میامد و وقتیکه او ابدا را السرور رحلت یافت پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان در جا او نشست و در همه امورات نایب مناب او گردید و وقتیکه او هم رحلت نمود ابی قسم حسین بن روح از طائفۀ بنی نوبخت قایم مقام او گردید و وقتیکه او هم رحلت اقامت را بدار البقا کشید ابو الحسن علی بن محمد سمری در جای وی نشست و هیچکدام از ایشان باین امر قیام ننمود مگر بامر صاحب الزمان ع بوصیت کسی که پیشتر از او و جلیل این امر بود و شیعیان قول ایشان را قبول نمیکردند مگر بعد از معجزه که در دست ایشان از جانب صاحب الامر ع ظاهر میشد بطرزیکه بصدق قولشان و صحت نیابتشان دلالت میکرد و وقتیکه وفات ابو الحسن سمری نزدیک گردید باو گفته شد که بکه وصیت خواهی کرد توقیعی در آورد و بایشان نشان داد نسخۀ آن بدینمنهج بود بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد سمری تا آخر چنانکه از شیخ نقل کردیم در کتاب الغیبه گفته که در زمان سفراء ایکه نیکو و پسندیده بودند بازم ثقات و معتمدین هم بودند که توقیعات از سفرا بایشان میرسید یکی از جملۀ ایشان ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی بوده خبر داده است بما ابو الحسین بن ابی جنید قمی از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن یحیی عطار او از محمد بن احمد بن یحیی او از صالح بن ابی صالح او گفته که در سال دویست و نود هجرت بود بعضی از مردم خواهش نمود که مال امام علیه السلام را از او قبض نمایم من ابا نمودم لیکن در خصوص دانستن رای آنحضرت در این باب قصه نوشتم جواب در آمد که در شهر ری محمد بن جعفر عربی هست اموال را باو بدهند زیرا که از جملۀ ثقات و معتمدین ماست محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن یوسف شاشی روایت کرده او گفته که محمد بن حسین کاتب مروزی بمن گفت که دویست دینار نزد حاجز وشا فرستادیم در خصوص آن رقعه هم بخدمت غریم ع نوشتم جواب در آمد که دویست دینار و در ذمۀ تو هزار دینار داشتیم و دویست دینار از آن نزد حاجز فرستادی اگر بعد از این خواسته باشی با کسی معامله نمائی یعنی اموال باو تسلیم بکنی با ابو الحسین اسدی در شهر ری میباشد تسلیم کن راوی گوید که دو روز یا سه روز بعد از این قضیه خبر وفات حاجز رسید آنگاه وفات وی را بمحمد بن حسن کاتب خبر دادم تا کار از شنیدن اندوهگین گردید گفتم غمگین مباش زیرا که در توقیع وی دلیل برای تو بیرون آمد یکی خبر دادن آنحضرت اینکه مقدار اموال که در نزد تست هزار دینار است و دوم تعیین انها امر او بود تو را بمعامله ابو الحسین اسدی زیرا که وفات او را دانسته بود از اینجهت ترا بمعامله او مامور نمود باین اسناد از ابی جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت شده او گفته که عزم حج کرده اسباب سفر را مهیا نمودم در آنحال توقیعی در آمد بدین مضمون که ما این سفر را ناخوش میداریم وقتیکه این زاید بدم دلتنگ و غمگین گردیدم و در جواب نوشتم که شنیدم و اطاعت نمودم و سفر را موقوف داشتم لیکن بسبب باز ماندنم از حج غمگین گردیدم بعد از آن جواب در آمد که دلت تنگ نباشد زیرا در سال آینده حج خواهی کرد و وقتیکه سال آینده رسید اذن طلبیدم جواب در آمد که ما ذونی باز نوشتم که با محمد بن عباس رفیق راه و هم محمل شدم زیرا که بامانت و دیانت وی وثوق دارم جواب در آمد که چه خوب هم کجاوه است اسدی اگر او بیاید دیگری را برابر او ترجیح نده او گوید که بعد از آن اسدی آمد با وی هم کجاوه شدیم محمد بن یعقوب از علی بن محمد او از محمد بن شاذان نیشابوری روایت کرده او گفته که از پانصد درهم بیست درهم کم نزد من فراهم آمد من دوست نداشتم که این مقدار پانصد درهم تمام نشود آنگاه از مال خود بیست درهم وزن کرده بان علاوه نموده ام پس جواب چنین در آمد که پانصد درهمیکه بیست درهم آن مال تو بود بما رسید واسدی در ماه ربیع الاخر سال سیصد و دوازدهم هجرت بظاهر عدالت بطوریکه تغییر احوال در او دیده نشد و کسی هم قدح و ذم در حق وی نکرد وفات نمود و از جملۀ ایشان احمد بن اسحق و جماعتی بودند که در خصوص مدح ایشان توقیعی در آمد احمد بن ادریس از محمد بن علی او از محمد رازی روایت نموده او گفته که من و احمد بن ابی عبد الله در قریۀ عسکر بودیم ناگاه فرستاده از جانب ان مرد یعنی صاحب ع در آمد و گفت که احمد بن اسحق اشعری و ابرهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن یسع ثقه اند در کتاب کمال الدین از محمد بن حسین بن شاذویه او از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن جعفر او از احمد بن ابرهیم روایت کرده او گفته که در سال دویست و شصت و دوم نزد حکیمه دختر امام محمد تقی علیه السلام خواهر امام علی النقی علیه السلام رفتم و از پس پرده با وی سخن گفتم و از دین و طریقه او پرسیدم در آنحال امامانی را که بامامت ایشان معتقد بوده برای من با نامهای ایشان ذکر کرد بعد از آن گفت که از ائمه من حجة بن حسن بن علی است و نام او را ذکر نمود آنگاه گفتم که خدا مرا فدای تو گرداند حجة بن حسن را دیده که بمن خبر میدهی یا خبرش بتو رسیده گفت که از امام حسن عسکری ع در خصوص حجة ع مکتوبی بمادر او نوشته بود و وقتیکه مکتوب را دیدم از مادرش پرسیدم که امولود که بود گفت که پنهان است راوی گوید وقتیکه این سخن را از حکیمه شنیدم باو گفتم که بنابر پنهانی وی شیعیان در وقت ضرورت بکه پناه میبرند و بکدام شخص برای ایشان حل مشکلات و رفع شبهها میکند گفت جده حجة که مادر امام حسن عسکری علیه السلام است شیعه باید که نزد وی بروند و مشکلات خود شان را بدست وی حل نمایند آنحال باو گفتم که امام حسن عسکری ع بکه پیروی کرده در اینکه وصیت باین نمود و شیعیان را باو سپرد گفت که بحسین بن علی علیهما السلام پیروی شده زیرا که او در ظاهر بزینب خواهرش دختر علی ع وصیت نمود و آنچنان بود که هر چه که از علوم و مسائل از امام زین العابدین ع بروز میکرد همه آنها برای پنهان داشتن امر امام زین العابدین ع بزینب نسبت داده میشد و همچنین است مادر امام حسن عسکری ع نسبت بقائم ع بعد از آن گفت که شما اصحاب اخبارید آیا بشما روایت نشده است اینکه

محمد بن یعقوب کلینی

محمد بن علی بن نوبخت

محمد بن یعقوب

احمد بن اسحق

احمد بن ادریس

محمد بن حسین بن شاذویه

میراث امام بهمین ازاولاد حسین بن علی علیهما السلام در حال حیاتش قسمت کرد، میشود در کتاب کمال الدین از علی بن احمد بن مهزیار او از محمد بن جعفر اسدی مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبة از کلینی او از محمد بن جعفر مثل این را روایت نموده در کتاب خرایج او روایت کرده که از محمد بن ابرهیم مهزیار روایت شده او گفت که در وقت وفات امام حسن عسکری ع شک نمودم در اینکه بعد از او که خواهد شد و در نزد پدرم هم مال بسیاری فراهم امده بود آنها را گرفته گذاشت و رفت من هم بعزم مشایعت و بدرقه باوی رفته بودیم تا کشتی سوار شد و پدرم مرا گفت که مرا برگردان که زمان مرگم در رسیده و در خصوص این مال طریق تقوی را پیش گیر و در خصوص رسانیدن اموال با امام بمن وصیت نموده وفات کرد در پیش خود گفتم که اگر امام صحیحی بود هر اینه پدرم در خصوص آن وصیت نمیکرد من این را بعراق میبرم و احدی را هم از قضیه آن مطلع نمیکنم اگر امام پس از این حال اگر دلیلی و شاهدی برای من واضح کرد دانگاه اموال را تسلیم میکنم والا بفقرا انفاق مینمایم این اموال را ببغداد حمل و نقل نموده خانه در کنار شط کرایه نمودم و آنها را در آنجا گذاشتم چند روزی در آنجا بودم ناگاه رسولی امد رقعهٔ بمن داد بدین مضمون که یا محمد در تو مالی هست چنان و چنان همهٔ آنها را که در نزد من بود در آن رقعه خبر داده بود در همان حال همهٔ اموال را برسول تسلیم نمودم چند روزی در آنجا بودم بطوریکه سر بالا نمیکردم غمناک بودم بعضی بکاری مشغول نمیشدم و غمگین و اندوهگین بودم ناگاه توقیعی رسید بدین مضمون که ترا در جای پدرت گذاشتیم پس لازمست که حمد خدا را بکنی در کتاب اعلام الوری گفته که از چیزهائی که بصحت امامت صاحب علیه السلام دلالت دارد یکی آنست که در خصوص غیبت او و کیفیت آن نصی وارد گردیده بعد از آن غیبت او بطرزی واقع گردید که در نص مذکور شده بود بدون اینکه ما بین آنها اختلاف و تفاوت شود بحسب عادت محال است اینکه جماعتی در خصوص چیزیکه شد نسبت دروغی بگویند و بعد از آن همان چیز بطرزی واقع شود که بگفتهٔ ایشان مطابق گردد چونکه احادیث غیبت بر زمان پدرش و جدش سبقت دارند بطرزیکه طائفهٔ کیسانیه و ناووسیه و واقفیه که مدتی پیشتر از زمان جدش بودند بآنها در مقام اثبات عقاید خودشان چنگ زده اند و آنها را محدثین شیعه در کتابهای خودشان که در زمان امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع تالیف نموده بودند نوشته اند و آنها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله واحداً بعد واحد روایت کرده اند لهذا اعتقاد بامامت صاحب الزمان ع صحیح میباشد زیرا که کیفیت غیبت و صفت آنحضرت که مضمون احادیث است در آنحضرت طابق النعل بالنعل موجود گردید و دفع این دلیل احدی را ممکن نیست و از جملهٔ ثقات و محدثین و مصنفین شیعه یکی حسن بن محبوب زراد است او صد سال پیشتر از زمان غیبت کتاب مشیخه را که در میان کتب شیعه از کتاب مزنی مشهور است تصنیف کرده بعضی از اخبار غیبت را در آن کتاب مذکور ساخته مضمون همهٔ آنها بدون تفاوت و اختلاف در آنحضرت موجود گردید از جملهٔ این اخبار خبریست که حسن بن محبوب آنرا از ابرهیم خارقی او از ابی بصیر او از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده ابی بصیر گفته که بخدمت آنحضرت عرض کردم که امام محمد باقر ع میفرمود که قائم ال محمد ص را دو غیبت یکی طولانی و دیگری کوتاه آنحضرت فرمود اری ای ابی بصیر یکی از آن دو غیبت طولانی تر است از دیگری بعد از آن فرمود که صاحب این امر ظهور نمیکند تا وقتیکه پیر فلان کس در مسند خلافت بنشیند و حلقهٔ جمعیت شیعیان تنگ شود و سفیانی خروج نماید و بلا و شدت بهمرسانند مردم و کشتن مردم را فرا گیرد و از کشته شدن پناه بحرم رسول خدا برند پس ببینید که این دو غیبت صاحب الزمان ع را بطرزی اتفاق افتاد که مطابق گردید با مضمون اخباریکه از اجدادش و اباء کرامش در خصوص غیبت او وارد گردیده و غیبت کوتاه همان بود که سفرای آنحضرت در زمان از غیبت موجود و کتابیکه نسبت بآنحضرت مانند درها بودند در آن زمان مشهور و معروف بودند بطرزیکه طائفهٔ امامیه که بامامت امام حسن عسکری ع قائلند در حق ایشان اختلاف ندارند و از جملهٔ سفرا **ابو هاشم** داود بن قسم جعفری و محمد بن علی بن هلال و ابو عثمان بن سعید سمان و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد وجنائی و ابرهیم بن مهزیار بودند و از جملهٔ سفرا **محمد** بن ابرهیم بود لیکن در میان جماعت دیگر از سفراء معدود میشود نه از جماعتی که مذکور گردید و بسا هست که بعد از این بجهت نقصان مقام پارهٔ از سفرا نیز مذکور شود مدت غیبت هفتاد و چهار سال بود **مؤلف** گوید که صاحب کتاب اعلام الوری بعد از ذکر اینها احوال سفرای چهارگانه را شبیه با آنچه ما ذکر کردیم بیان نموده **باب بیان احوال کسانیکه از روی دروغ و افترا ادعا نمودند** که ما سفرای آنحضرتیم و ابواب شیعه هستیم یعنی نسبت بشیعه بمنزلهٔ درهائیم بسوی صاحب ع و بسبب اینکه دروغ و افترا در میان شیعه مذموم گردید شیخ طوسی در کتاب الغیبة گفته که اول ایشان کسی است معروف بشریعی خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد **تلعکبری** او از ابی علی محمد بن همام او گفته که کنیهٔ شریعی ابو محمد بود هرون گفته است که گمان دارم باینکه نامش حسن است او از جملهٔ اصحاب امام علی النقی ع و بعد از او از اصحاب امام حسن عسکری ع بود او اول کسی بود که ادعای مقامی را نمود که خداوند عالم او را در آن قرار نداده بود و بان اهل و سزاوار نبود و در این باب بر خدا بهم و حجج او دروغ بست و بایشان نسبت داد چیزها را که بشأن شان سزاوار نبود و ایشان از آنها بری بودند در آنحال شیعیان براءت و لعن نموده از او تبری جستند و توقیع امام ع هم در خصوص لعن وی و تبری نمودن از او بیرون امد هرون گفته که بعد از آنها قول کفر و الحاد از او ظاهر گردید همهٔ این مدعیان سفارت و نیابت در دروغی اولا با امام می بندند و ادعا میکنند که ما وکلای امامیم پس با این ادعاء

محمد بن ابرهیم مهزیار

حسن بن محبوب

ابو هاشم

مؤلف گوید

کسانیکه بدروغ وافترا ادعا نمودند

لغو و باطل کسانیکه ضعیف عقل و سست رای را بدوستی خود شان میخوانند بعد از ان ترقی نموده بقول و اعتقاد طایفهٔ حلاجیه قایل
میشوند چنانکه اینگونه اعتقاد از ابی جعفر شلمغانی و امثال وی مشهور گردید علیهم جمیعاً لعاین الله تتری و از جملهٔ ایشان محمد بن
نصیر نمیری بود ابن نوح گفته که خبر نمود ما را ابو نصر هبة الله بن محمد گفت که محمد بن نصیر نمیری از جملهٔ اصحاب امام حسن عسکری بود بعد از وفات
انحضرت ادعای مرتبه و مقام ابی جعفر محمد بن عثمان را نمود و گفت که من صاحب و نایب امام زمانم و مانند باب هستم بسوی انحضرت خداوند عالم بسبب
کفر و نادانی که از او ظاهر گردید و بسبب لعن نمودن ابی جعفر با و و تبری نمودنش از وی او را مفتضح و رسوا کردانید و بعد از شریعی مدعی این امر
بود ابو طالب انباری گفته که وقتیکه از ابی بصیر ظاهر کردید انچه ظاهر کردید انگاه ابی جعفر برا و لعن نموده از او تبری جست پس این خبر باو رسید
او بر خواست و عزم دیدن ابی جعفر نمود برای اینکه دلجوئی او را بکند و از وی معذرت بطلبد انگاه ابی جعفر اذن دخول نداده او را نومید
کردانید سعد بن عبد الله گفته که محمد بن نصیر نمیری ادعا میکرد که من پیغمبرم و امام علی النقی مرا به پیغمبری فرستاده و او قایل بمذهب تناسخ بود و در
حق امام علی النقی غلو نموده بخدای او قایل بود و میگفت که مواقعه با محرمان جایز است و وطی مردان بعضی بعض دیگر را حلال
در این باب کمال چنین داشت که اینگونه معامله دو فائده دارد در مفعول و ان فروتنی و تذلل او است و فائده در فاعل و ان است که اداء عمل
خواهش نفس و میگفت که خدا هیچ کدام را از اینها حرام نفرموده و محمد بن حسن بن فرات اعانت او را مینمود و اسباب برای وی فراهم میکرد
و اینگونه معامله را از محمد بن نصیر ابو ذکریا یحیی بن عبد الرحمن بن قان هم بمن خبر داد که غلامی را در پشت او در سر عمل قبیح دیدم بعد از ان او را ملامت
نمودم و در مقابل ان قبیح ملامتش کردم گفت که این از جملهٔ لذتها است و باعث فروتنی و ترک استکبار میشود نسبت بخدا و سعد گفته که وقتیکه
عارض گردید بمحمد بن نصیر مرضی که در ان مرض وفات نمود باو گفته شد در حالیکه زبانش گنگی و گرانی بهم رسانیده بود که بعد از تو این امر با که
خواهد شد انگاه بزبان ضعیف و گرفته در جواب گفت که احمد پس دانسته نشد که احمد کدام است بنا بر این جماعت سه فرقه گردیدند
فرقهٔ گفتند که از احمد پسر احمد را اراده نموده و فرقهٔ دیگر گفتند که او احمد بن محمد بن موسی بن فرات است و فرقهٔ سیم گفتند که احمد بن ابی
الحسین بن بشر بن یزید است پس بنا بر این اختلاف از هم دیگر متفرق گردیدند از جملهٔ ایشان احمد بن هلال کرخی بوده ابو علی بن همام گفته
که احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری بود شیعیان نظر بفرمودهٔ انحضرت بوکالت ابی جعفر محمد بن عثمان در حال حیات انحضرت اتفاق
نموده بودند وقتیکه انحضرت رحل اقامت را بدار القرار کشید جماعت شیعه با احمد بن هلال گفتند که بوکالت ابی جعفر محمد بن عثمان را قبول نمیکنی
و در امورات باو رجوع نمینمائی و حال انکه امام مفترض الطاعة بوکالت و نیابت وی تصریح نموده او گفت که من از انحضرت نشنیدم که بوکالت
تصریح بفرمایند و لیکن پدرش را یعنی عثمان بن سعید را انکار نمیکنم و اگر قطع بهم رسانم که ابی جعفر وکیل صاحب الزمان است هر اینه جسارت را بتوبیخ
داشتن از اطاعتش بد نخواهم رفت در ان حال ایشان گفتند که اگر تو نشنیدهٔ دیگران شنیده اند او گفت انچه که شما شنیده اید بر خود شما
است بر من پس او در خصوص ابی جعفر توقف نمود ایشان هم برا و لعن نموده از او تبری کردند بعد از ان در خصوص لعن برا و و تبری کردن
از او توقیعی بدست ابی قسم بن روح بیرون امد و در ان توقیع بپارهٔ کسانی لعن شده بود این هم یکی از ایشان بود از جملهٔ ایشان ابو طاهر
محمد بن علی بن هلال بود و قصهٔ که در میان او و ابی جعفر محمد بن عثمان عمری گذشته مشهور است و هم چنین مشهور است اینکه اموالی را که در نزد
او مر امام علیه السلام را بود نگه داشت و از رد و تسلیم انها ابا و امتناع نمود و ادعا کرد که او است وکیل صاحب الزمان و غیر از او نیست تا اینکه
جماعت شیعه از او تبری نمودند و برا و لعن کردند و در حق وی از صاحب الزمان توقیعی در امد و ان مشهور است ابو غالب زراری حکایت
نموده گفته که خبر داد بمن ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی گفت که مردی از اصحاب خود را با ابی طاهر بن بلال بعد از اینکه از او جدائی و رزیده بود
منسوب نموده با و چسپیده بعد از ان از او برگشت و داخل زمرهٔ ما گردید انگاه سبب این را از او پرسیدیم گفت که روزی من و برادرش ابو
طیب و ابن خرز و جماعتی از اصحابش در نزد وی بودیم ناگاه غلام او داخل شد و گفت که ابی جعفر عمری در در ایستاده در ان حال این جماعت از
شنیدن این خبر همه مضطرب گردیدند و امدن او را ناخوش داشتند ابی طاهر بغلامش گفت که بابی جعفر بگو که داخل شود پس ابی جعفر
داخل مجلس شد انگاه ابی طاهر و این جماعت همه تواضع نموده وی از جای بر خواستند ابی جعفر در صدر مجلس نشست و ابی طاهر هم در پیش
روی وی نشست پس ابی جعفر با ایشان اندک مهلت داد که ساکت شدند بعد از ان گفت ای طاهر ترا بخدا سوگند میدهم ایا صاحب
الزمان بتو امر نفرموده با اینکه تسلیم نمائی اموالی را که در نزد تست گفت ادای امر فرموده انگاه ابی جعفر بر خواست از انجا بیرون رفت در ان حال حضار
همه مبهوت گردیدند و وقتیکه مجال امد ندابی طیب برادر ابی طاهر از او پرسید که صاحب الزمان را از کجا دیدی گفت روزی ابی جعفر مرا داخل خانه
خود نمود ناگاه دیدم که انحضرت از بالاخانهٔ او پایین امد و بمن فرمود که ان اموالی را که در پیش تست بابی جعفر برگشت باو کفت که از کجا دانستی
که او صاحب الزمان است گفت وقتیکه او را دیدم از او هیبتی و رعبی بطرزی بمن نشست که دانستم که او صاحب الزمان است این زد گفت که سبب
جدائی من از او همین بود که نقل کردم از جمله یکی حسین بن منصور حلاج بوده خبر داد بما حسین بن ابراهیم از ابی عباس بن احمد بن

محمد بن نصیر نمیری

احمد بن هلال

ابو طاهر محمد

ابو غالب زراری

حسین بن منصور حلاج

کسانی که بدروغ ادعای وکالت نموده اند

علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری او گفته وقتیکه خدا تعالی خواست که امر حلاج را کشف نموده او را
رسوا و خوار گرداند آنگاه بخواطر حلاج چنین گذشت که ابی سهل بن اسمعیل بن علی نوبختی هم مانند دیگران گول او را میخورد و بحیله وی فریفته
میشود آنگاه پیش وی فرستاد و او را باطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان نمود که او در این امر مانند دیگران جاهل و نادان است زیرا
ابی سهل را علی الدوام بسوی خود میکشید و تاخیر میکرد و حیله و تدبیر خود را بسستی و همواری باو القا میکرد زیرا که ابی سهل در نزد خلق
مرتبه بلندی بود و در میان ایشان بعلم و ادب و دانشمندی معروف بود بنا بر این حیله خود را بهمواری باو القا میکرد و در مراسله جات خود
باو مینوشت که من وکیل صاحب الزمان ع هستم و در اول امر بدین نحو او را بسوی خود میکشید بعد از آن ترقی نموده باو نوشت که چنین مامور
گردیده ام که نزد تو پیغام بفرستم و هر چه که از نصرت و یاری مطلبی بتو اظهار مینمایم تا اینکه دلت قوت گرفته در این باب شکی نکنی آنگاه ابی
سهل نزد او پیغام فرستاد که مطلب جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از تو ظاهر شده سهل و آسان است از تو خواهش دارم و آن
اینست که من بکنیزان بسیار میل دارم و محبت دارم چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت با ایشان مانع شده است
و محتاج میشود باینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا اینکه سفیدی ریشم با ایشان معلوم نشود در خصوص خضاب مشقت بسیار متحمل میباشم زیرا
که باید از ایشان آنرا پنهان بکنم تا اینکه ایشان از معنی مجز نشوند و اگر در پنهان نکنم پیری من در نزد ایشان ظاهر میشود آنگاه نزدیکی من نسبت
با ایشان بدوری و وصالم بهجران مبدل گردد دلم میخواهد که از خضاب کردن بی احتیاج نمائی و از این مشقت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه
گردانی آنگاه اطاعت تو را قبول میکنم و باعتقاد تو قایل میشوم و خلایق را بمذهب و دعوت تو نمایم با وجود این معجزه اگر اظهار نمائی مرا بصیرتی
حاصل میشود و تو را اعانتی وقتیکه حلاج این را شنید آنگاه دانست که در مراسله نوشتن نزد او خطا کرده و در اظهار مذهبش جهل و نادانی
نموده پس بنا بر این دیگر جواب او را نداد و رسولی نزد وی نفرستاد بعد از آن ابی سهل این حکایت را صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد هر
کس باو سخریه و استهزاء میکرد و در پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور میگرداند و بسبب این عمل باطن امرش منکشف شد و از او متنفر
گردیدند و خبر دادند بمن جماعتی از ابی عبد الله **حسین** بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه که پسر حلاج بشهر قم آمد و مکتوبی بخویشان ابی
الحسن نوشته در آن مکتوب ایشان را و خود ابی الحسن را بسوی اطاعت و انقیاد خود مطلبید و میگفت که من فرستاده امام ع و وکیل او هم راوی
گوید وقتیکه این مکتوب بدست پدرم افتاد آنرا پاره نمود و بکسی که آنرا آورده بود گفت که چه چیز تو را بجهالت و نادانی وا داشته او گفت که آن
مرد ما را بسوی خود دعوت نموده چرا مکتوب او را پاره نمودی راوی گوید که چنین گمان میکنم این سخن را پسر عم پدرم با پسر عم اش گفت آنگاه از
گفته او خندید و بر او استهزا کردند بعد از آن پدرم برخواست با جماعتی از اصحاب و غلامان خود بدکان خود رفت وقتیکه داخل خانه شد
که دکانش در آنجا بود هر کسانیکه در آنجا بودند بپدرم تواضع کردند از جا برخواستند مگر مردی که در جای خود نشسته برای پدرم برنخواست
و پدرم هم او را نشناخت وقتیکه نشست دوات و دفتر حساب خود را در آورد چنانکه عادت تجار اینست آنگاه بعضی حضار متوجه
گردید و گفت که این مرد کیست او از احوالش بپدرم خبر داد و این سؤال و جواب آنمرد شنیده بپدرم متوجه گردید و گفت که مرا از دیگران
میپرسی و حال من در اینجا حضور دارم پدرم گفت که این مرد ترا بزرگ داشتم و تو را تعظیم نمودم از اینجهت از خود تو احوال تو را نپرسیدم او
گفت رقعه مرا پاره میکنی در حالیکه من تماشا میکردم پدرم گفت که صاحب رقعه توئی ناگاه بعد از آن بغلام خود امر نمود که از پای و گردن وی بگیر
آنگاه ای دشمن خدا و رسول از خانه بیرون رفت بعد از آن باو گفت که ادعای اظهار معجزات میکنی لعنت خدا بر تو باد با اینکه او خودش بیرون رفت بلکه غلام
از پشت گردنش گرفته بیرون کرد بعد از آن او را دیگر در شهر قم ندیدیم و از جمله ایشان ابن **ابی عزاقر** است خبر داد بمن حسین بن ابراهیم
از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری گفت که خبر داد بمن ام کلثوم بزرگ که
دختر ابی جعفر عمری بوده گفت که ابی جعفر بن ابی عزاقر در نزد طایفه بنی بسطام محترم و صاحب آبرو بود و سبب احترامش این بود که شیخ ابی قسم
قدر و منزلت او را بمردم اظهار داشته بود در وقت ارتدادش هر کذب و کفر را که حکایت میکرد بابی قسم نسبت میداد بنا بر این گفته
او را قبول نموده آنرا برای خودشان عقیده قرار میدادند تا وقتیکه باطن امرش برای قسم ظاهر و منکشف گردید آنگاه او را انکار نموده و
طایفه بنی بسطام را از گفته او نهی کرد و ایشان را بر لعن او و تبری کردن از او مامور کرد ایشان فرموده ابی قسم را در ماده او قبول
نکرده در رد و سب وی و ارادت وی ثابت قدم گردیدند و سبب نشنیدن ایشان سخن ابی قسم را در ماده وی این بود که او با ایشان میگفت
که ابی قسم از من در خصوص این سر عهد و پیمان گرفته بود که آنرا اظهار نکنم الحال که آنرا افشا نمودم مرا بر اندن از پیش خود عقاب نمود و علت
افشای آن این بود که آن سر امری بود عظیم که کسی نمیتواند متحمل آن بشود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خدا ایمان او را
امتحان نموده باشد پس باینگونه سخنان جلالت قدر خود را در دلهای ایشان محکم مینمود وقتیکه این سخنان را بابی قسم رسانیدند مکتوبی
بطایفه بنی بسطام در خصوص لعن وی و تبری کردن از او و از کسانیکه باو بیعت نموده و در رد و سب وی باقی بودند نوشت وقتیکه

حسین بن علی

ابن ابی عزاقر

مکتوب بایشان رسید آنرا باو اظهار نمودند بسیار بدحال و شکسته دل گردید بعد از آن گفت که این سخن را باطنی و تأویلی هست و آن آنست
که لعنت بمعنی دور گردانیدن است پس کلام ابی قسم که گفته خدا باو لعنت کند اینست که خدا او را از عذاب و آتش دور گرداند اکنون قدر خود را در
نزد ابی قسم حالا شناختم انگاه روی خود را بر خاک مالید و گفت که این امر را کتمان نمائید و باحدی اظهار ندارید ام کلثوم بزرگ رضی الله عنها
گفته که بشیخ ابی قسم خبر دادم اینرا که روزی بمنزل مادر ابی جعفر بسطام داخل گردیدم مرا استقبال نمود و تعظیم من کرد و در تعظیم کردن زیادتی
نمود بحدیکه افتاده بپاهای من و پاهای مرا بوسید منع کرده او را ناخوش داشتم باو گفتم که یا ستی یعنی ای خاتون صاحب غلام و کنیز آرام بگیر زیرا
که این امر عظیمیست که میکنی و خود را بر دستهای وی پاشیدم انگاه که گریست و گفت که این تعظیم را نسبت بتو چگونه ننمایم و حال آنکه تو سیده من
فاطمه گفتم یا ستی این چگونه است که میگوئی گفت شیخ ابی جعفر محمد بن علی سری بما سپرده گفتم از سر چیست گفت در خصوص کتمان و پنهان داشتن
از عهد و پیمان از من گرفته میترسم از اینکه اگر آنرا افشا نمایم معاقب شوم ام کلثوم گوید که باو اطمینان خاطر جمعی دادم در اینکه آنرا باحدی
بروز ندهم و در دلم شیخ ابی قسم را استثناء کردم یعنی در دل خود مخمر کردم که آن سر را سوای شیخ باحدی نمیگویم انگاه گفت که شیخ ابی جعفر
بما گفت که روح رسول خدا ببدن ابی جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین ببدن شیخ ابی قسم و روح فاطمه ببدن ام کلثوم انتقال یافته پس چگونه
تعظیم ترا ننمایم گفت ساکت باش زیرا که این سخن دروغ است گفت مرا سری بود عظیم از ما عهد و پیمان گرفته شد که آنرا باحدی افشا نکنم از
خدا مسئلت میکنم که در این باب عذابی بمن نرسد یا ستی اگر خود مرا بافشای آن وا نمیداشتی هرآینه آنرا بتو و نه باحدی غیر از تو اظهار میکردم ام
کلثوم گوید وقتیکه از نزد وی برگشتم پیش شیخ ابی قسم بن روح رفتم و آن قصه را باو خبر دادم او هم باو وثوق داشت و بگفته من باور میکرد
پس بمن گفت ای دختر من بعد از این ماجرا بپرهیز از اینکه بمنزل آن زن بروی اگر رسولی نزد تو بفرستد یا رقعه بتو بنویسد قبول نکنی و بعد از این دیگر
با او ملاقات نکنی زیرا که این سخن وی کفر و زندقه است بدرستیکه این مرد ملعون از عقیده کفر را در دلهای اینجا عقیده راسخ و محکم نموده و این
را راهی قرار داده باینکه بعد از این بایشان بگوید که خدا بنعم بایکی شده چنانکه نصاری در خصوص عیسی گفته اند و میخواهد که بقول حلاج
لعنه الله قائل شود ام کلثوم گوید که بعد از آنکه اینها را از پدرم شنیدم از بنی بسطام جدائی ورزیدم و طریق امد و شد را با ایشان بسته
بجود مسدود نمودم و معذرت ایشان را قبول نکردم بعد از آن بمادرشان دیگر ملاقات ننمودم و این حکایت در میان طایفه نوبخت
شایع گردید و احدی نماند مگر اینکه شیخ ابی قسم مکتوبی در خصوص لعن ابی جعفر شلمغانی و تبری نمودن از او و از کسیکه بگفته او راضی شد
و با وی سخن گفته باو نوشت بعد از آن توقیعی از صاحب الزمان عم در خصوص لعن او و تبری نمودن از او و از کسانی که بعد از شناختن این توقیع
بگفته او راضی شوند و با او متابعت کنند و در دوستی وی باقی باشند بیرون امد و او را حکایات غریبه و امور قطیعه هست این کتاب را از ذکر
انها پاک میگردانیدم یعنی ذکر انها باعث چرک و ملوث بودن کتابست ابن نوح و غیر او انها را ذکر نموده اند و سبب کشته شدنش این بود
که وقتیکه ابی قسم بن روح لعن او را در خصوص او اظهار نمود و امر او شهرت یافت و خباثت باطنش مشهور گردید شیخ ابی قسم از او تبری و شیعیان
را هم باین مامور نمود و او دیگر تلبیس ممکن نشد انگاه در مجلسی که همه بزرگان شیعه در انجا بودند و هر یکی از ایشان برا و لعن و تبری کردن
از او را از شیخ ابی قسم حکایت میکردند گفت که شیخ ابی قسم را با من در یکجا جمع بکنید تا اینکه من از دست وی بگیرم و او از دست من اگر آتش نازل نشود
از اسمان فرود امده و بسوزاند او را فبها و اگر بنا مده را نوقت بدانید که هر چه در حق من گفته حقست بعد از آن براضی این خبر رسید زیرا که
این سخن در خانه ابن مقله بود انگاه راضی امر نمود او را گرفتند و کشتند و شیعه از شرش راحت گردیدند ابو الحسن محمد بن احمد بن
داود گفته که محمد بن شلمغانی مشهور بابی عزافر لعنه الله اعتقاد داشت باینکه کسیکه با ولی ضد و طرف مقابل است ممدوح و پسندیده
زیرا که ولی را اظهار فضل خود میسر و ممکن نیست مگر باینکه ضدش طعن در خصوص وی بزند و عیب باو نسبت دهد زیرا که طعن زدن ضد
در خصوص وی شنوندگان طعن او را وامیدارد براینکه فضیلت ولی را جستجو و تفحص نمایند پس سبب ظاهر نمودن فضایل ولی کسی است که باو
ضد است بنابراین ضد از ولی افضل است زیرا که اظهار فضل ولی ممکن نیست مگر بضد او و این طریقه و مذهب را از وقت ادم اول تا ادم هفتم
جاری کرده اند زیرا که ایشان بهفت عالم و بهفت ادم قائلند و از ادم هفتم بموسی و فرعون و محمد و علی با ابوبکر و معویه تنزل نموده اند یعنی فرعون
را از موسی و ابوبکر را از محمد و علی و معویه را از علی افضل دانسته اند و در خصوص خود ضد اختلاف نموده اند جماعتی از ایشان بر اینند که ضد
را ولی نصب میکند و او را خودش وامیدارد براینکه با خودش معارضه نماید چنانکه جماعتی از اهل ظاهر گفته اند که علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
خودش ابی بکر را در اینمقام نصب نمود بعضی دیگر از ایشان گفته اند که چنین نیست بلکه ضد قدیمست در همه اوقات با ولی بوده و نیز گفته اند
که مراد از قائمی که اهل ظاهر گفته اند که او از اولاد امام یازدهم است و قیام خواهد نمود ابلیس است که خدا بزعم ایشان میفرماید فسجد الملائکة کلهم
اجمعون الا ابلیس یعنی همه ملائکه بادم سجده نمودند مگر شیطان که او نکرد بعد از او گفته شیطان را حکایت میفرماید لاقعدن لهم صراطک
المستقیم یعنی هر اینه در راه راست شریعت و دین تو مینشینم برای اینکه بندگان تو را فریب داده گمراه نمایم پس این اید دلالت دارد بر اینکه ابلیس

ابن نوح گوید

ابو الحسن محمد

است در وقتیکه بسجده مامور کردید قایم بود یعنی ایستاده بوده است که بعد از آن گفت که در راه راست تو می نشینم تا آخر آیه تا اینکه اهل ظاهر قائلند عبادت از ابلیس است شاعر ایشان در این معنی این چند بیت نظم نموده **بیت** یا لاعنا للضد من عدی ما الضد الا ظاهر الولی والحمد للمهیمن الوفی لست علی حال کحمامی ولا حجامی ولا جغدی قد فقت من قولی علی الفهد نعم وجاوزت مدی العبد فوق عظیم لیس بالمجوسی لانه الفرد بلا کیفی متحد بکل اوحدی مخالط للنور والظلمی یا طالبا من بیت هاشمی وجاحدا من بیت کسروی قد غاب فی نسبة اعجمی فی الفارسی الحسب الرضی کما النوی فی العرب من لوی یعنی ای لعن کننده بر ضد ولی که از قبیله عدی است که عبارت باشد از عمر بن الخطاب روا باشد بر او لعنت کنی زیرا که ضد ولی علی است و جز این نیست یعنی ظاهر علی عمر است و باطن عمر علی حمد مر خدا را باد که از خوف و خشیت اطمینان دهنده و وفاکننده است او را حمد میکنم در مقابل اینکه مراد در حالی که مانند خال حمامی و حجامی و جغد نیست نمود بدرستی که در کلام خود بفهد فایق کردیدم بلکه از منتهی فضل و هنر عبد هم گذشتم در حالیکه در بالا رتبه مرد بزرگی هستم که مجوسی مذهب نیست زیرا که خدا باعتقاد من واحد است بدون کیفیت از این جهت با هر چیزی که مثل و مانند ندارد یکی شده و با هر نورانی و ظلمانی بهم آمیخته ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان کسروی که در جنب نسبت عجمی که عبارت است از فارسی حسب صاحب صفات پسندیده غایب و پنهان کردیده چنانکه طائفه لوی در میان عرب پیچیده و پنهانند **صفوانی** گفته که از ابی علی بن همام شنیدم ذکر میکرد از محمد بن علی غراقری شلمغانی شنیدم چنان می گفت که حق یکیست مگر اینکه در پیرهنهای مختلف ظهور میکند روزی در پیراهن سفید و روزی در پیراهن قرمز و روزی کبود ظاهر میشود یعنی خدا تم یکیست لیکن بصورتهای مختلفه بروز نموده ابن همام گفته که این سخن اول چیزی بود که از او شنیدم و انکار کردم زیرا که از اعتقاد حلولیست و جماعتی از ابی محمد **هرون** بن موسی او از علی بن محمد بن همام بماجرزاد نقل کرده که محمد بن علی شلمغانی هرگز توسط دیگرا از در نزد شیخ ابی قسم نداشت و شیخ او را در خصوص هیچ امری نصب نموده و قول کسیکه گفته که او از جانب شیخ در خصوص پاره امورات منصوب بود غلط است بلکه او فقیه بود از فقهاء ما بعد از آن عقیده اش مغشوش و فاسد کردیده کفر و زندقه از او ظاهر و منتشر کردید و در خصوص لعن او و تبری نمودن از او کسانیکه تابع او بودند توقیعی بدست ابی قسم بیرون آمد **و حسین** بن ابرهیم از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن احمد بن جرزاد کفت که جرزاد یعنی حسین بن احمد حامدی براز مشهور بغلام ابی علی بن جعفر مشهور بابن رهومه نوبختی و او شیخی بود صاحب عفت و تقوی کفت که از روح پسر ابی قسم بن روح شنیدم میکفت که وقتیکه محمد بن علی شلمغانی کتاب تکلیف را تالیف نمود شیخ ابی قسم گفت که آن کتاب را نزد من ارید تا اینکه آنرا ملاحظه نمایم وقتیکه آنرا نزد وی حاضر کردند از اول ان تا اخرش نگاه کرد و کفت که همه اخباریکه در این کتاب از ائمه روایت نموده صحیح است مکر دو یا سه جا که انها نسبت بائمه ع دروغ بسته لعنت خدا بر او باد و جماعتی از ابو الحسن **محمد** بن احمد بن داود از ابی عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بمن جرزاد نقل کرده اند که ایشان گفتند که از جمله خطاهای محمد بن علی که در خصوص مذهب از او صادر کردیده یکی در باب شهادت از عالم ع یعنی موسی بن جعفر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که اگر برادر مؤمن تو در ذمه مردی حقی داشته و اوان حق را انکار کند و برادر تو را هم نباشد مگر یک شاهد و ان شاهد هم ثقه و عادل باشد انگاه باو رجوع نموده شهادت او را میپرسی اگر در نزد تو شهادت نماید انوقت تو را جایز است که در نزد حاکم شرعی با وی شهادت بکنی بجهت اینکه او شهادت میکند برای اینکه حق مرد مسلمان ضایع و باطل نشود ابن بابویه کفته این دروغی است که او ساخته و ما چنین حکمی تا بحال ندیده ایم و ابن بابویه نیز در جای دیگر کفته که محمد بن علی در این حکم دروغ کفته بیان نسخه توقیعی که در خصوص لعن او ظاهر کردیده جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی بمن جرزاد نقل کرده اند کفت که **محمد** بن همام جرزاد کفت که در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجرت بدست شیخ ابی قسم در خصوص ابن عزاقر توقیعی در امد در حالتیکه مداد ش تر بود و جماعتی از ابن داود بماجرزاد نقل کرده اند کفت که در خصوص شلمغانی از حسین بن روح توقیعی در امد و نسخه ان را در ماه ذیحجه سیصد و دوازدهم هجرت بنزد ابی علی بن همام فرستاد **ابن نوح** کفته که ابو الفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمد بن فرات بماجرزاد کفت که ابی علی بن همام بن سهیل توقیعی را که در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجرت در امده بود بماجرزاد **محمد** بن حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صیمری کفت که شیخ حسین بن روح نسخه ان توقیع را از زندان خانه مقتدر بالله در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجرت بنزد ابی علی بن همام فرستاد ابو علی انرا بمن خواند و کفت که ابی قسم بسبب اینکه در دست دشمنان کرفتار و در زندان ایشان مقید و محبوس بود هذا در خصوص ترک نمودن اظهاران بخدمت قائم ع عرض نمود انگاه مامور کردید باینکه انرا اظهار نماید و نترسد و از سبب ایشان مطمئن کردد پس اندک زمانی بعد از این خلاص شده از حبس در امد الحمد لله و نسخه توقیع اینست اعرف صیمری ما نقروه عرفک الله الخیر اطال الله بقائک و عرفک الخیر کله و ختم عملک را افزوده من تثق بدینه و تسکن الی نیته من اخواننا اسعدکم الله ابن داود در عوض این فقره این را روایت کرده و کفته که ادام الله سعادتکم من تسکن الی دینه و تثق بنیته جمیعا بعد از اینها تتمه ان اینست که همه ایشان بروایت اتفاق دارند بان محمد بن علی الشلمغانی ابن داود ابن فقره را افزوده هو ممن عجل الله له النقمة و لا امهله قد ارتد عن الاسلام و فارقه بعد از آن باتفاق نقل کرده اند و الحد فی دین الله وادعی ما کفر معه بالخالق جل و تعالی هرون در عوض معه بالخالق جل و تعالی را روایت نموده و افتری

صفوانی کفته
هرون بن موسی
حسین بن ابرهیم
محمد بن احمد
محمد بن همام
ابن نوح
محمد بن حسن

ذکر حکایات ابو بکر بغدادی

کذبا وزورا و قال بهتانا عظیما هرون در عوض اثما عظیما فقره امرا عظیما روایت نموده کذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعیدا
وخسروا خسرانا مبینا وانّا نبرأ الی الله تعالی والی رسوله واله صلوة الله وسلامه ورحمته وبرکاته علیهم منه ولعنّاه علیه لعائن الله
تا اینجا باتفاق محدثین نقل شده وابن داود این چند فقره را افزوده تتری فی الظاهر منّا والباطن فی السرّ والجهر وفی کلّ وقت علی کلّ حال
وعلی من شایعه وتابعه او بلغه هذا القول واقام علی تولّیه بعده واعلمهم حاصل مضامین فقرات بلاغت ایات این است که بشیخ ابی قسم
خطاب میفرماید که خداوند عالم بتو خیر بشناساند وعمر تو را طولانی کرداند وعمل تو را باخیر وخوبی ختم وتمام نماید وبلکه نجیب تو را داعی
کرداند بشناسان وبفهمان بکسانیکه بدینداری وثوق دارند این را که محمد بن علی شلمغانی خدا بعذاب او تعجیل نماید واو را مهلت ندهد
زیرا که از اسلام برکشت واز آن جدا کردید ودر دین خدا طریقه ملحد را پیش کرفت وادّعای پاره چیزها نمود که باعث کفر بخدا کردید وبر خدا
دروغ وبهتان کفت ومعصیت بزرکی مرتکب کردید کسانیکه از حقّ برکشتند بخدا دروغ بستند وکمراه شدند وزیان کار کردیدند وما از
او بسوی خدا ورسول وال او تبرّی نمودیم وبر او لعنت کردیم ولعنتهای خدا از پی هم بکرد در ظاهر وباطن ودر هر وقت وهر حال بر او وبر کسانی
باد که تابع او شوند یا اینکه بعد از شنیدن این سخن دکر دوستی وی باقی بمانند این فقرات بمعتمدین وموثّقین اظهار وبیان کن صیمری
روایت نموده بعد از این فقرات نوشته بود تولاکم الله خدا شما را صاحب شود یا اینکه دوست بدارد ابن ذکا روایت نموده که بجای تولاکم الله
این فقرات نوشته بود اعزکم الله انا من التوقّی یعنی خدا شما را عزیز کرداند من خود را از دوستی وی باز میدارم ابن داود کفته که بجای
این فقره کذشته این فقره بود اعلم انّا من التوقّی لم یعنی بدان که ما خود را از دوستی وی نکه میداریم هرون کفته که بجای این فقره واعلمهم
انّنا فی التوقّی والمحاذرة منه بود یعنی بمؤمنین اظهار بکن که ما از دوستی وی حذر میکنیم وخود را از آن نکه میداریم ابن داود کفته
وهرون کفته اند که بعد از آن این فقره است علی مثل ما کان من تقدّمنا لنظرائه صیمری بجای این فقره چنین روایت کرده علی ما کنّا علیه
ممّن تقدّمه من نظرائه وابن ذکا چنین نقل نموده علی ما کان علیه من تقدّمنا لنظرائه همکی باتفاق این فقره را نقل کرده اند من الشریعی
والنمیری والهلالی والبلالی وغیرهم یعنی از دوستی وی حذر میکنیم چنانکه پیشتر از این از دوستی امثال او که شریعی ونمیری وهلالی و
غیر ایشان باشد حذر کردیم بعد از آن باتفاق این فقره را نقل کرده اند وعادة الله وابن داود وهرون کفته اند بعد از آن فقره جلّ ثناؤه هم بود
لیکن فقره عادة الله انّنا فیست و بعد از آن فقره است مع ذلک قبله وبعده عندنا جمیلة وبه نثق وایّاه نستعین وهو حسبنا فی کلّ امورنا ونعم
الوکیل یعنی عادت خدا با وجود این ها پیش از او وبعد از او باعتقاد مستحسن وپسندیده است ما باو وثوق وحسن ظنّ داریم وامداد واعانت
از او میطلبیم واو در همه امور ما کفیل است وچه خوب وکیلیست هرون کفته که ابی علی ابن توقیع را برداشت وکسی را از مشایخ نکذاشت مکر اینکه
از برای او خواند وبعد از آن نسخه از برای شهرها نوشت تا اینکه این واقعه فیمابین طائفه شیعه اشتهار یافت وبا همکی بر لعن او وتبرّی کردن از او
اتّفاق نمودند واو در سال سیصد وبیست وسیم هجرت کشته ذکر حکایات ابو بکر بغدادی پسر برادر شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری
وحکایات ابی دلف مجنون شیخ ابو عبد الله محمد بن نعمان از ابی الحسن علی بن هلال مهلبی بن خرداد کفت شنیدم از ابی قسم جعفر بن محمد بن
قولویه میکفت که خداوند حفظ نکند ابی دلف را ما او را ملحد میدانستیم بعد از آن دیوانه کردید بزنجیرش کشیدند بعد از آن بتفویض قائل
شد وما هرکز باوی ارتباط وخلطه نداشتیم هر وقتی که بر مجمع مردم حاضر میشد بر او استخفاف واهانت مینمودند وشیعیان باوی آشنا
نداشتند مکر زمانی اندکی جماعت شیعه از او واز کسانیکه باو معتقد بودند ودر خصوص وی امر را برید بکران مشتبه مینمودند
تبرّی نمودند وما سخنان منکرا او ادّعا میکرد باو پیغام کردیم او انها را انکار نموده سوکند یاد کرد که من اینکونه اعتقاد را ندارم انکاس
وی باور نموده کفته که او را قبول کردیم وقتیکه ببغداد امد بابی دلف میل نمود از طائفه شیعه روکردانید در وقت وفاتش باو وصیت نمود
بنا بر این شک نکردیم در اینکه او بابی دلف هم مذهب است انکاه باو لعنت کرده از او تبرّی نمودیم زیرا که اعتقاد ما چنان بود که هرکس
بعد از سمری ادّعای نیابت نماید کافر است تلبیس کننده وکمراه است کمراه کننده وبالله التوفیق وابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سکری
ذکر نموده کفته که وقتی پسر محمد بن حسن ولید قمی از جانب پدرش واز جانب شیعه امد وامر نیابت را که در خصوص وی حکایت شده بود از او
پرسیدند وانکار نمود وکفت که امر وکالت در دست من نیست ومالی نزد وی اوردند قبولی نمود وکفت که قبض اموال بر من حرام است زیرا
که این امر در دست من نیست واین را هم ادّعا نکرده ام راوی کوید که در بصره در مجلس کفتکوی وحاضر بودم ابن عبّاس ذکر نموده که روزی
با ابی دلف در یکجا جمع بشدیم وباهم در خصوص ابی بکر بغدادی کفتکو نمودیم او کفت که ایا میدانی که فضیلت وزیادت شیخ یعنی ابو بکر بغدادی
بر ابی قسم حسین بن روح ودیکران از چه راه بوده کفتم نه کفت از این راه هست که ابی جعفر محمد بن عثمان در مقام وصیت نام ابی بکر را بر نام
وی مقدّم داشت راوی کوید وقتی که این را شنیدم کفتم بنا بکفته تو منصور در واقع از ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما افضل میباشد کفت
این چکونه است کفتم زیرا که صادق علیه در وصیت خود نام منصور را بر نام وی مقدّم نمود کفت که در خصوص شیخ تعصّب میکنی وباو دشمنی

محدثین نقل

صیمری کوید

ابن داود

ابن ذکا

عادة الله

ابو بکر بغدادی

محمد بن محمد بن نصر

میشود که گفتیم که خلاف ابی بکر بغدادی با ادشمن میداراند و با وی تعصب میورزند گفتگوی ما بادی بجای اینجا میدکه نزدیک بود که از گریبان یکدیگر گرفته بکشیم و حال ابی بکر بغدادی در قلت علم و شرافت مشهورتر است و در بوالنکی ابی دلف زیاد از بیست که شمرده شود و کتابها باز چیزها بر مینکنیم و بدکر انها طول نیدهیم این نوع پاره از حکایات ایشان ذکر نموده ابو محمد **هرون** بن موسی از ابی قسم حسین بن عبد الرحیم ابن داود روایت نموده گفته که پدرم عبد الرحیم مرا نزد ابی جعفر محمد بن عثمان عمری در خصوص امری که میان من و او بود فرستاد دیدم مجلس وی حاضر کرد در حالیکه در آن مجلس جماعتی بودند که در سر چیزی از روایات ائمه اطهار علیهم السلم گفتگو میکردند تا وقتیکه ابی بکر بغدادی در آمد وقتیکه ابی جعفر او را دید در آنحال با جماعت گفت که سخن گفتن موقوف بدارید زیرا که این شخص که میاید از اصحاب شما نیست چنین حکایت کرده شده است که ابی بکر بغدادی در بصره از جانب یزیدی وکیل بود مدت قدیمی در خدمت وی بماند مال بسیاری فراهم نمود و نزد یزیدی اورد در آنحال یزیدی او را گرفت و مؤاخذه را در خصوص وی سخت نمود بر سر وی چنان زد که بر چشمهایش آب آمد و او با کوری وفات نمود ابو نصر هبة الله **محمد** بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم گفته که ابی دلف در ابتدای کارش وجوهات خمس جمع او میمود زیرا که او شاگرد طائفه کرخیان و تربیت یافته ایشان بود در ایشان وجوهات خمس جمع او میمبکردند احدی از شیعه در این باب شک ندارد و خود ابی دلف هم باین قائل بود و اعتراف باین داشته چنانکه میگفته که شیخ صالح مرا از مذهب ابی جعفر کرخی بمذهب صحیح یعنی مذاهب ابی بکر بغدادی برگردانید در بوالنکی هما ابی دلف و حکایات فساد مذهبش بیشتر از اینست که شمرده شود بهتر انست که ذکر انها را طول ندهیم **بدانکه** جمله اخبار سفرا که در زمان غیبت اتفاق افتاده بود نقل نمودیم زیرا که صحت انها بر امامت صاحب الزمان ؏ موقوفست و ثبوت صحت انها و صحت وکالت سفرا بظهور معجزات بدست ایشان دلیل و اصحیت بر امامت انحضرت از این جهت احوال سفرا را نقل نمودیم پس بنابراین احدی را نمیرسد اینکه بگوید که ذکر اخبار سفرا نسبت بمقام ما که مقام گفتگو در غیبت انحضرت است فائده ندارد زیرا که فائده از ایشان نمودیم بنابراین ایراد وارد نمیشود در کتاب خرایج آورده که اصحاب ما چنین روایت نموده اند که ابی محمد حسن شریعی از اصحاب امام علی النقی ؏ و بعد از ان اصحاب امام حسن عسکری ؏ بود و اول کسی بود که ادعا نیابت از جانب صاحب الزمان ؏ نمود که خدا بتعالی امر نیابت را برای وی قرار داده بود و در اینخصوص بر خداوند عالم و ائمه علیهم السلام دروغ بست و چیزهائی بر ایشان نسبت داد که بر ایشان سزاوار نبود ایشان از انها بری بودند بعد از ان کفر و زندقه از او بروز نمود بدینطور بود احوال محمد بن نصیر نمیری که از اصحاب امام حسن عسکری ؏ بود بعد از انکه انحضرت وفات یافت از جانب امام زمان ادعای نیابت نمود و در ایذاء ان خداوند عالم او را بسبب الحاد و غلوش و اعتقاد نمودنش بمذهب تناسخ مفتضح و رسوا نمود و چنین ادعا میکرده است که من پیغمبر و فرستاده امام علی النقی ؏ هستم و در خصوص انحضرت بربوبیت قائل بود و وطی محارم را جایز میدانست و از جمله غلات **احمد** بن هلال کرخی بود بیشتر از ان جمله اصحاب امام حسن عسکری ؏ بوده بعد از ان از اعتقادش برگشت و نیابت ابی جعفر محمد بن عثمان را انکار نموده تا اینکه توقیعی در خصوص لعن وی و تبری نمودن از او در جمله کسانیکه صاحب در ان توقیع بر ایشان لعن نموده و از ایشان تبری کرده بود بیرون آمد و نیز بدینطور بود احوال ابی طاهر **محمد** بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی مشهور بابن ابی عزاقر او توقیعی در خصوص لعن ایشان بدست شیخ ابی قسم بیرون آمد نسخه اش اینست اعرف اطال الله بقائك و عرفك الخير كله و ختم به عملك من تثق بدينه و تسكن الى نيته من اخواننا ادام الله سعادتهم بان محمد بن علي شلمغاني عجل الله له النقمة و لا امهله قد ارتد عن الاسلام و فارقه و الحد في دين الله و ادعى ما كفر معه بالخالق جل و تعالى و افترى كذبا و زورا و قال بهتانا و اثما عظيما كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا و انا برئنا الى الله تعالى و الى رسوله و اله صلوات الله و رحمته و بركاته عليهم منه و لعناه عليه لعائن الله تترى في الظاهر منا و الباطن في السر و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام على توليه بعده و اعلمهم تولاكم الله اننا في التوقي و المحاذرة منه على مثل ما كنا عليه ممن تقدمه من نظرائه من الشريعي و النميري و الهلالي و البلالي و غيرهم و عادة الله جل ثناؤه مع ذلك قبله و بعده عندنا جميلة و به نثق و اياه نستعين و هو حسبنا في كل امورنا و نعم الوكيل حاصل مضامین فقرات بلاغت ایات سابقا مذکور گردید اعاده ان باعث تطویل است

باب ذکر احوال کسانیکه انحضرت را دیده اند در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از ابی محمد هرون بن موسی تلعکبری او از احمد بن علی رازی روایت نموده او گفته که شیخی در شهر ری بمنزل ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی وارد گردید و برای وی دو حدیث روایت نمود منهم از او شنیدم چنانکه ابی الحسین شنید و کان چنین بیادم که این ماجرا بیشتر از سال سیصد هجرت بود یا اندک زمانی از ان گذشته اتفاق افتاد انشیخ گفت که خبر داد بمن علی بن ابراهیم فدکی گفت که او چنین نقل نمود که در وقتیکه من بطواف بیت الله مشغول بودم شش شوط انرا بجا اورده بودم میخواستم که هفتمین را بعمل بیاورم ناگاه در سمت دست راست کعبه حلقه جمعی را دیدم و در میان ایشان جوانی خوشرو و خوشبو و صاحب انظار اوردم با وجود ان هیبت بمردم نزدیک بود در انحال تکلم نمود بطرزیکه هرگز کلامی از کلام او بهتر کلامی و بیانی از بیانش شیرین تر ندیده بودم و نشنیده از نشستن وی نیکوتر بنظر نیاورده بودم در انحال نزد وی رفتم با وی سخن میگفتم ناگاه از دحام مردم مرا از ان محروم نمود انگاه از بعضی ایشان

محمد بن احمد کاتب

هرون بن موسی

احوال سفرا

احمد بن هلال

محمد بن بلال

کسانیکه بحضرت ملاقات نمودند

پرسیدم که این جوان کیست گفت پسر پیغمبر خدا است و هر سال یکروز برای خاصان خود ظاهر میشود و با ایشان سخن میگوید انگاه بانحضرت عرض
نمودم که من طالب رشاد و هدایتم مرا ارشاد و رهنمائی کن انگاه سنگریزه بمن داد و قتیکه دست خود را از سمت وی برگردانیدم بعضی از همنشینان
وی بمن گفت که پسر پیغمبر خدا بتو چه داد گفتم سنگریزه بعد از ان دست خود را گشودم ناگاه دیدم شمش طلا در ان مشاهده نمودم پس انگاه از انجا رفتم ناگاه
دیدم که انحضرت از عقب من رسید و فرمود که ایا برای تو حجت ثابت گردید حق برای تو اشکار شد و کوری دیده دلت زایل گردید ایا مرا می شناسی گفتم
نه گفت منم مهدی منم قائم زمان منم کسیکه زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از جور گردیده بدرستیکه روی زمین از حجت خدا خالی نمیشود
خلایق بیشتر از حیرت بنی اسرائیل در فترت و حیرت نمیمانند و حال من برای اکثر از شیعیان بتوسط سفرا ظاهر گردیده و اینکه گفتم امانتی است
در نزد تو انرا ببرادران خود که از اهل حق اند خبرده هر کتاب خرایج از **فدکی** مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین از طالقانی و از علی بن احمد
خدیجی کوفی از **ازدی** روایت نموده او گفته که در وقتی که بطواف بیت الله مشغول بودم حدیث را تا بانجا که خلایق در حیرت نمیمانند و اینکه گفتم
امانتی است انرا ببرادران خود که از اهل حق اند خبرده نقل نموده در کتاب الغیبة باین اسناد از **احمد بن علی رازی** روایت نموده او گفته که محمد بن
علی از محمد بن احمد بن خلف بن خرداد گفت که در منزل عباسیه در دو منزلی فسطاط مصر که ان جائیست در حوالی مصر که عمرو بن العاص انرا بنا نموده
بود و الان خرابست در مسجدی فرود امدیم منزل نمودیم و بعد از انکه فرود امدیم غلامان هر یک پی شغلی رفته متفرق گردیدند نزد من کسی نماند
مگر یکنفر غلام عجمی در انحال شیخی را در کنج مسجد بنظر اوردم دانستم که اکثر اوقات بتسبیح و تهلیل مشغول است و قتیکه ظهر شد فریضه ظهر را در اول
وقتش ادا نمودم بعد از ان طعام خواهش کردم و شیخ را هم خواندم که با من طعام بخورد قبول نمود پس وقتیکه طعام خوردیم از نامش و نام پدرش
و نام بلده اش و صنعتش پرسیدم گفت که نام محمد بن عبد الله است و بلده ام قم است سی سالست که برای جستجوی حق در شهرها و کنار دریاها سیاحت
میکنم و بیست سال تخمینا در مکه معظمه متوطن گردیده تتبع اخبار و اثار مینمودم و قتیکه سال دویست و نود و سیم هجرت در رسید بطواف
بیت الله رفتم بعد از طواف در مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلام دو رکعت نماز کرده خوابم ربود ناگاه صدای دعا خواندن که مانند ان را تا انوقت
نشنیده بودم بیدارم نمود و بدقت نظر بان دعا خوان نگاه کردم ناگاه دیدم که او جوانیست گندم گون تا انحال کسی را در حسن صورت و خوبی
قامت ندیده بودم بعد از انکه از دعا فارغ گردید نماز کرد و بیرون رفته بعمل سعی و صفا و مروه مشغول گردید من هم در عمل سعی با و تعقیب
نمودم انگاه خداوند عالم بدلم انداخت که این جوان صاحب الزمان ع است و قتیکه از عمل سعی فارغ گردید راه بعضی دره های کوه را پیش گرفت من
هم از پیش رفتم و قتیکه باو نزدیک شدم ناگاه مرد سیاهی را دیدم که سر راه من گرفته مرا صیحه زد که هولناکتر از او نشنیده بودم گفت که خدا ترا
بیامرزد چه میخواهی پس ترسیدم و ایستادم تا اینکه انشخص از نظر غایب گردید من متحیر گردیدم و قتیکه حیرت را ایستادم در انجا طول کشید بر
گشتم در حالتیکه نفس خود را ملامت میکردم که چرا سخن انمرد سیاه را قبول نمودم برگشتم بعد از ان با خدای خلوت نموده پیغمبر و ائمه را بدرگاه
وی شفیع کرده درخواستم که سعی و تلاش مرا ضایع نکرداند و برای من ظاهر کرداند چیزیرا که بسبب ان دلم ارام کیرد و بصیرتم زیاده گردد در وقتی
که دو سال از این ماجرا گذشت بزیارت قبر پیغمبر ص شرف گردیدم و در وقتیکه در روضه منوره در میان قبر مطهر و منبر بودم خوابم ربود ناگاه
دیدم که کسی مرا میجنباند پس بیدار شدم ناگاه دیدم که او همان مرد سیاه است بمن گفت که حالت چگونه است گفتم که خدا را حمد میکنم و ترا
مذمت گفت که مرا مذمت نکن زیرا که مامور بودم باینچیزی که بتو گفتم بدرستیکه تو در انوقت خیر بسیاری بافتی گوارا باد ترا در مقابل
انچه که دیدی شکر خدا را بکن بعد از ان نام بعضی را از برادران دینی من برد و احوال او را پرسید گفتم که در برقه است بعد از نام یکی دیگر را
که با من رفیق بود و در عبادت جد و جهد داشت و در دیانت صاحب بصیرت بود ذکر نموده از احوال او نیز پرسید گفتم در اسکندریه است
تا اینکه جمعی را از برادران دینی من پرسید بعد از ان نام غریبی ذکر نمود گفت که نقفور چه کار دارد گفتم او را نمی شناسم گفت چگونه نمی شناسی
و حال انکه از اهل روم است خداوند کرد کار او را هدایت نموده برای یاری نمودن از قسطنطنیه خروج میکند بعد از ان از احوال مرد دیگر پرسید گفتم نمی
شناسم گفت او مرد یست از اهالی زبان ان مولای من برو و نزد اصحاب خود و با ایشان بگو که امید چنان داریم که خداوند عالم در یاری خود بضعفا
و انتقام گرفتن از ظالمان اذن داده باشد من هم نزد جماعتی از اصحاب خود برگشتم انچه که بمن سپرده بود با ایشان رسانیدم دوباره باینجا برگشتم
چنانکه می بینی و بتو میرسانم امر اکر بیاره کارها که باعث تعب و مشقت تو اند مرتکب نشوی و نفس خود را بطاعت پرورد کار خود منحصر کنی زیرا که
انشاء الله امر نزدیکست یعنی ان حضرت انشاء الله بزودی ظهور خواهد نمود راوی گوید که در انوقت بجز بنده دار خود امر نمودم پنجاه دینار نزد من حاضر
نمود از انشیخ خواهش نمودم که انرا قبول نماید گفت ای برادر خدا انرا بر من حرام کرده است که از تو بگیرم چیزیرا که بان احتیاج ندارم چنانکه برای
من حلال نموده که بگیرم از تو چیزیرا که بان محتاجم انگاه گفتم که ایا این خبر را از تو غیر از من از اصحاب سلطان شنید است گفت اری برادرت
احمد بن حسین همدانی که در اذربایجان از نعمت خود ممنوع گردید از من شنید و بعد از شنیدن ان بار زوی اینکه او هم به بیند چیزیرا که من دیدم
از من در خصوص حج کردن اذن طلبید پس سال حج کرد بعد از انکه حج را اتمام نمود کروهی بن مهر کویه او را کشت راوی گوید که بعد از ان از او

فدکی گوید

ازدی گوید

احمد بن علی رازی

مفارقت نموده بسفر برگشتم بعد از آن حج کردم و بمدینه آمدم در آنجا بمرد طاهر نام که از اولاد حسین اصغر بود ملاقات کردم چنین
گفته میشد که او در خصوص این امر یعنی صاحب الزمان علیه السلام چیزی میداند بملاقات وی مداومت نمودم تا بحدیکه بمن انس و وثوق بهم رسانید
و بصحت اعتقادم مطلع گردید آنگاه باو گفتم یابن رسول الله تو را بحق پدران پاک و پاکیزه ات سوگند میدهم که مرا در علم خود که در خصوص
صاحب این امر داری مثل خود گردان بدرستیکه در نزد من شهادت داده کسیکه تو باو وثوق داری باینکه قسم بن عبید الله بن سلیمان بن
وهب بسبب مذهب و اعتقاد من عزم کشتن من کرده و او را چند مرتبه بریختن خونم تحریص و ترغیب نموده اند لیکن خدا شر او را از سرش بسلامتم
داشت گفت ای برادر خبری که از من میشنوی در این کوهها پنهان کن امور عجیبه را مشاهده نمیکند مگر کسانیکه توشه را در تاریکی شب
بردارند و بجاهائیکه میشناسند ببرند یعنی عجایب و غرایب اسرار را مشاهده نمیکند مگر کسیکه آنها را در خفیه ببیند یا بشنود و اظهار نکند
بر کسانیکه از آنها مخفی و پنهان میدارند و کسیکه آنها را فاش میکند هرگز مشاهده عجایب اسرار برای وی میسر نمیشود و حال آنکه از جستجو
و تفتیش ما را نهی کرده اند راوی گوید که وقتیکه سخن باینجا رسید او را وداع نموده برگشتم در کتاب الغیبة از **احمد** بن عبدون او از ابی
الحسن محمد بن علی شجاعی کاتب او از ابی عبد الله محمد بن ابرهیم نعمانی او از یوسف بن جعفر روایت کرده او گفته که در سال سیصد و ششم هجرت
حج نمودم و از همین سال تا سال سیصد و نهم هجرت در مکه معظمه بقصد مجاورت ماندم بعد از آن از آنجا بیرون آمده بشام برمیگشتم و در
در راه میآمدم در حالتیکه نماز صبح از من فوت شده بود و از محمل پائین آمده برای نماز کردن مهیا گردیدم ناگاه چهار نفر مرد دیدم که در یک محمل
دیدم و ایستادم از ایشان تعجب میکردم یکی از ایشان بمن گفت که از چه چیز تعجب میکنی نمازت را ترک کردی و با مذهبت مخالفت نمودی گفتم
از کجا دانستی مذهب مرا گفت میخواهی که صاحب زمان خود را ببینی گفتم آری آنگاه بیکی از آن چهار نفر اشاره نموده یعنی اینست صاحب الزمان
گفتم اما امارات و دلایل و علامات هست گفت که کدام یکی را از این دو معجزه طلب میخواهی که اشتر با بارش بسمت آسمان بالا رود یا اینکه محمل بطرف
آسمان بلند گردد گفتم هر کدام یکی که از آنها بعرصه ظهور رسد مرا در این باب کفایت میکند در آنحال دیدم که اشتر با بارش بسمت آسمان بلند
گردید و آنمرد از ایشان بمرد گندم گون که بنا رنگش رنگ طلا بود و در پیشانیش اثر سجده داشت در کتاب خرایج از یوسف بن احمد مثل این را روایت
نموده و در کتاب الغیبة از احمد بن علی رازی او از محمد بن علی او از محمد بن عبد ربه انصاری همدانی او از احمد بن عبد الله **هاشمی** که از اولاد
عباس روایت نموده او گفته که در سرّ من رای در روز وفات امام حسن عسکری بخانه آنحضرت حاضر شدم و جنازه آنحضرت را بیرون آورده
در جائی گذاشتند ما سی و نه نفر بودیم در یکسمت نشسته انتظار میکشیدیم که کسی بیاید بر آنحضرت نماز بگذارد تا آنکه جوانی عشاری پا برهنه
و ردا بر سر کشیده بیرون آمد وقتیکه او را دیدیم بدون اینکه او را بشناسیم بجهت هیبت و صلابتش از جا برخواستیم آنگاه در پیش روی ما ایستاده
و ما در پشت سرش صف کشیدیم و با وی بر جنازه آنحضرت نماز کردیم بعد از آنکه از نماز فارغ گردید رفت بخانه داخل شد که سوای آنخانه بود
که از آنجا بیرون آمده بود **ابو عبد الله** همدانی گفته که در شهر مراغه مردی را از اهل تبریز که ابرهیم بن محمد نام داشت ملاقات نمودم او
مثل این حدیث را بدون نقصان نقل نمود راوی گوید که از مرد همدانی پرسیدم که مراد از غلام عشاری چیست قدش عشاری یعنی ده وجب
یا سنش عشاری بود یعنی ده سال داشت زیرا اگر چنین مرویست که ولادت آنحضرت در سال دویست و پنجاه و ششم هجرت بوده و وفات امام
حسن عسکری در سال دویست و شصتم هجرت واقع گردید ما بین این دو واقعه چهار سال میشود گفت نمیدانم که کدام یکی از این دو معنی
مراد است من بدین نهج شنیدم لیکن با او شیخی بود از اهل بلده اش که خوش فهم و صاحب علم و روایت بود بمن گفت که مراد اینست که قدّ
آنحضرت عشاری بوده در کتاب الغیبة از شخصی او از **علی** بن عائذ رازی او از حسن بن وجناء نصیبی او از نعیم محمد بن احمد انصاری روایت کرده
او گفته که در مکه معظمه در در مستجار حاضر بودم و سی نفر از زهاد هم که در میان ایشان سوای محمد بن قسم علوی صاحب خلاصی نبود در
آنجا حاضر بودند وقتیکه ما در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه از هجرت گذشته در آن مکان بدین حال بودیم ناگاه جوانی از طواف
نزد ما در آمد بطرزیکه بدو قطیفه احرام بسته بود و دو تا کفش در دست داشت وقتیکه او را دیدیم بجهت هیبت و صلابتش از جا برخواستیم
و از ما کسی نماند مگر آنکه برخواست در آنحال سلام کرد و در میان ما نشست ما هم در اطرافش نشستیم بعد از آن بیمین و یسارش نگاه کرده و
گفت که آیا میدانید که ابو عبد الله در دعای الحاح چه میگفت گفتیم چه میگفت گفت میگفت اللّهمّ انّی اسئلک باسمک الّذی به تقوم السّماء
و به تقوم الارض و به تفرق بین الحقّ و الباطل و به تجمع بین المتفرّق و به تفرّق بین المجتمع و به احصیت عدد الرّمال و زنة الجبال و کیل البحار
ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل لی من امری فرجاً یعنی پروردگارا از تو سؤال میکنم بنام آنچنان نامی که آسمان و زمین بسبب آن قائم میشوند و
بآن حق و باطل را از هم جدا میکنی و بآن چیزهای پراکنده شده را جمع میکنی و چیزهای فراهم آمده را پراکنده مینمائی و عدد ریگها و وزن کوهها و پیمانه دریاها
را بآن شمرده که صلوة بر محمد و آل او بفرستی و بگردانی برای من در امرم فرجی قرار بدهی بعد از آن برخواست و مشغول طواف گردید ما هم بسبب
برخواستن او برخواستیم تا اینکه از طواف فارغ گردید بعد برگشت و ما فراموش کردیم که آن ماجرا را ذکر بکنیم و بگوئیم که او کیست تا اینکه در فردا

احمد بن عبدون

عبد الله هاشمی

ابو عبد الله همدانی

علی بن عائذ رازی

امروز هم نوبت در رسید نزد بیم که ایمرد از طواف کردن نزد ما بیرون آید آنگاه از جا برخواستیم چنانکه دیروز برخواسته بودیم و در وسط مجلس ما نشست و بیمین و یسار خود نگاه میکرد گفت که آیا میدانید که امیر المؤمنین ع بعد از فارغ شدن از نماز واجبی کدام دعا را میخواند گفت که این دعا را میخواند اِلَیْکَ رُفِعَتِ الْاَصْوَاتُ وَ دُعِیَتِ الدَّعْوَةُ وَ لَکَ عَنَتِ الْوُجُوهُ وَ لَکَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ وَ اِلَیْکَ التَّحَاکُمُ فِی الْاَعْمَالِ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَ یَا خَیْرَ مَنْ اَعْطٰی یَا صَادِقُ یَا بَارِئُ یَا مَنْ لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ وَ یَا مَنْ اَمَرَ بِالدُّعَاءِ وَ وَعَدَ بِالْاِجَابَةِ یَا مَنْ قَالَ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ یَا مَنْ قَالَ وَ اِذَا سَئَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ وَ یَا مَنْ قَالَ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ هَا اَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ الْمُسْرِفُ وَ اَنَا الْقَائِلُ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا حاصل مضمون آنست که بخداوندگار خطاب نموده میگوید که بسوی تو بلند میشود آوازها دعا کنندگان و بسوی تو دعاها کفته میشوند و روبها خلایق در پیش تو ذلت و خواری را قبول میکنند و در پیش تو گردنها پست میشوند و حکم نمودن در کارها با تست ای بهترین کسانیکه سؤال کرده میشوند وای بهترین عطا کننده کان ای خدای راستگوی خلق کننده عالم وای آنکه وعده خود را خلاف نمیکند وای آنکه خلایق را بدعا مأمور نموده و اجابت را وعده فرموده وای آنکه گفته است که مرا بخوانید تا اینکه برای شما اجابت نمایم ای آنکه به پیغمبر گفته که اگر بندگان من مرا از تو بپرسند بایشان بگو که با یشان نزدیکم و دعای دعا کننده را وقتی که مرا بخواند قبول میفرمایم پس اجابت دعا را از من بطلبند و بمن ایمان بیارند تا اینکه هدایت یابند وای آنکه گفته است که ای بندگان گناه کار من از رحمت الهی نا امید و مأیوس مشوید زیرا که خداوند عالم همه گناهان را میآمرزد بدرستیکه او بخشنده و رحم کننده است هم او تعالی در مقام خدمتگذاری و بندگی تو هستم اینک در پیش روی تو با اسراف گناهکاری ایستاده ام و میگویم که از رحمت خدا نا امید و مأیوس نشوید بدرستیکه او جمیع گناهان را میآمرزد و بعد از ادای فقرات این دعا بیمین و یسار نگاه کرده گفت که آیا میدانید که امیر المؤمنین ع در سجده شکر چه میگفت گفتیم چه میگفت گفت چنین میگفت یَا مَنْ لَا یَزِیدُهُ کَثْرَةُ الْعَطَاءِ اِلَّا سَعَةً وَ عَطَاءً یَا مَنْ لَا یَنْفَدُ خَزَائِنُهُ یَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ یَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَ جَلَّ لَا یَمْنَعْکَ اِسَاءَتِی مِنْ اِحْسَانِکَ اَنْتَ تَفْعَلُ بِیَ الَّذِی اَنْتَ اَهْلُهُ فَاَنْتَ اَهْلُ الْجُودِ وَ الْکَرَمِ وَ الْعَفْوِ وَ التَّجَاوُزِ یَا رَبِّ یَا اَللّٰهُ لَا تَفْعَلْ بِیَ الَّذِی اَنَا اَهْلُهُ فَاِنِّی اَهْلُ الْعُقُوبَةِ وَ قَدِ اسْتَحْقَقْتُهَا لَا حُجَّةَ لِی وَ لَا عُذْرَ لِی عِنْدَکَ اَبُوءُ لَکَ بِذُنُوبِی کُلِّهَا وَ اَعْتَرِفُ بِهَا کَیْ تَعْفُوَ عَنِّی وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنِّی اَبُوءُ لَکَ بِکُلِّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهَا وَ کُلِّ سَیِّئَةٍ عَمِلْتُهَا رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَکْرَمُ یعنی ای آنکه بسیاری عطا و بخشش نمیافزاید براو مگر وسعت و بخشش را ای آنکه خزینهای او ببخشیدن تمام نمیشود ای آنکه مر او راست خزینها آسمانها و زمین ای آنکه او را یلی و آرفع از انیست که عقول و اوهام براو برسند گناهکاری من تو را از احسان کردن بمن مانع نشود بکن در خصوص من چیزیرا که کردن آن بتو سزاوار و شایسته است زیرا تو اهل سخا و کرمی و اهل عفو و گذشتی پروردگارا مکن در مادهٔ من چیزیرا که من بآن اهل و سزاوارم زیرا که من اهل عذاب و عقوبتم و بآن استحقاق دارم حجتی و عذری در گناهکاری در دست ندارم که بر پشت بیارم و با همه گناهان خود بسوی تو بر میگردم و بآنها اقرار و اعتراف میکنم برای آنکه از سر گناهان من در گذری و تو بآنها دانا تری از من و با هر گناهی که کرده ام و با هر عمل بدیکه مرتکب شده ام بسوی تو بر میگردم ای پروردگار من مرا بیامرز و از گناهانم در گذر زیرا که تو عزیزتر و کریم تری بعد از آن برخواست داخل عمل طواف گردید ما هم بسبب برخواستن وی برخواستیم و چنینکه فردا شد باز در همان وقت آمد آنگاه باز تواضع نموده از جا برخواستیم چنانکه در روزها پیشین کرده بودیم و در وسط ما نشست و بجانب دست راست و دست چپ نگاه کرد و گفت که علی بن الحسین ع سید سجاد در سجود خود در این مکان و اشاره بدست خود بسمت حجر الاسود و تحت میزاب نمود میگفت عُبَیْدُکَ بِفِنَائِکَ مِسْکِینُکَ بِفِنَائِکَ فَقِیرُکَ بِفِنَائِکَ سَائِلُکَ بِفِنَائِکَ یَسْئَلُکَ مَا لَا یَقْدِرُ عَلَیْهِ غَیْرُکَ یعنی بندهٔ حقیر تو مسکینی است و محتاجیست و سؤال کننده از تو در در رحمت ایستاده از تو سؤال و خواهش میکند چیزیرا که احدی غیر از تو بدادن آن قدرت ندارد بعد از آن بیمین و یسارش نظر کرد و در میان ما بمحمد بن قسم نگاه نمود و گفت ای محمد بن قسم تو با خیر و نیکوی هستی انشاء الله و او هم بصاحب الامر ع قایل بود بعد از آن برخواست و داخل عمل طواف گردید و از ما کسی نماند مگر اینکه این دعاها را یاد گرفت و فراموش نمودیم که احوال او را باهم بکرد ذکر بکنیم مگر در روز آخر پس در آن روز زایی عمل محمودی بما گفت که ای جماعت آیا می شناسید ایمرد را بخدا سوگند یاد میکنم هر این او صاحب زمان شما است گفتیم که چگونه دانستی آنرا گفت که هفت سال پروردگار را خواندم و از او مسئلت نمودم که صاحب الزمان ع را بمن بنماید در این اثنا در وقت عصر نزدیک روز عرفه همین مرد را دیدم که دعا میخواند من آن دعا را حفظ نمودم و از او پرسیدم که این دعا از کیست گفت از مردم گفتم از کدام مردم گفت از عرب ایشان گفتم از کدام عرب ایشان گفت از اشرف عرب گفتم اشرف ایشان کیست گفت بنی هاشم گفتم از کدام فرقهٔ بنی هاشم گفت از بزرگان شان گفتم از کدام یکی از ایشان است گفت از کسی است که سرهای دشمنان را میشکافت و الطعام مساکین میتمود و در وقتی که خلایق در خواب بودند نماز میکرد زاوی گوید که از این سخنان دانستیم که ایمرد علوی است یعنی از اولاد علی است پس از این جهت او را دوست داشتیم بعد از آن او را از پیش چشم نا پدید نمودیم ندانستیم

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

که از نظرم چگونه غایب گردید آنگاه از جماعتی که در اطراف وی بودند پرسیدم که آیا این مرد علوی را می شناسید گفتند آری هر سال پیاده
با ما برای حج میاید گفتم سبحان الله بخدا سوگند هر اینه علامت پیاده که راه را او نمی بینم ابی علی گوید که بعد از آن بسمت مزدلفه برگشتم در حالتی
که از مفارقتش غمگین و اندوهگین بودم و آن شب را در مزدلفه خوابیدم ناگاه رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم بمن گفت یا احمد بدرستی
که مطلب خود را دیدی گفتم آنکسیکه دیدی عرض کردم ای سید من آنکه دیدم که بود فرمود که آنکسی را که در وقت عصر شب دیدی صاحب زمان تو بود راوی
گوید وقتیکه این مقدمه را از ابی علی محمودی شنیدم با و عتاب کردیم که چرا پیشتر از ین ما را از این مقدمه مطلع و مستحضر ننمودی تا اینکه آنحضرت را
بشناسیم و از او مستفیض شویم آنگاه گفت که این مقدمه را تا این وقت که بشما خبر دادم فراموش نموده بودم در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان
از ابو محمد هرون بن موسی او از ابی علی محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک کوفی او از محمد بن جعفر بن عبد الله او از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری
همین حدیث را نقل نموده در کتاب کمال الدین از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی او از جعفر بن احمد علوی و از علی بن احمد عقیقی او از ابی نعیم
انصاری زیدی نقل نموده او گفت که در مکه معظمه در نزدیکی مستجار بودم با جماعتی که تقصیر نموده یعنی سر تراشیده و شارب زده از احرام بیرون
آمده بودند از جمله ایشان **محمودی و علان** کلینی و **ابو الهیثم** دیناری و ابو جعفر **احول** بودند و ما در آنجا بقدر سی نفر مرد
بودیم و در میان شان صاحب اخلاص نمیدانستیم مگر محمد بن قسم علوی عقیقی را و این حدیث را چنانکه از کتاب الغیبة نقل کردیم باخر رسانید
بعد از آن گفت که این حدیث را عمار بن حسین بن اسحق از احمد بن خضر او از محمد بن عبد الله اسکافی او از سلیم بن ابی نعیم انصاری بما نقل کرده
و در مکه معظمه خبر داد بما محمد بن محمد بن علی بن حاتم از عبید الله بن محمد قصبانی او از علی بن محمد بن احمد بن حسین او از ابی جعفر محمد بن علی منقذی
حسنی او گفت که من و جماعتی از تقصیر کنندگان در مستجار بودیم از جمله ایشان محمودی و ابو الهیثم دیناری و ابو جعفر احول و علان کلینی و حسن بن
وجناء بودند و همه ایشان بقدر سی نفر بودند تا آخر حدیث بدون تفاوت نقل نموده در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از **تلعکبری** او از احمد
بن علی رازی او از مردی که نام او را ذکر ننموده ولیکن گفته که او از اهل قزوین است او از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت کرده او
گفته که بمنزل علی بن ابرهیم بن مهزیار اهوازی داخل شدم و از اولاد امام حسن عسکری پرسیدم گفت ای برادر بدرستیکه از امر عظیم پرسیدی
بتمنای آنکه امام زمانرا مشاهده نمایم بیست مرتبه حج کردم و راهی برای این مطلب نیافتم وقتیکه در شبی از شبها در خوابگاه خود خوابیده بودم ناگاه آواز
گوینده شنیدم میگفت یا علی بن ابرهیم بدرستیکه خدا اذن داد ترا حج کردن ماذون فرمود پس آنشب را ندانستم که چگونه گذشت تا اینکه صبح
نمودم و در امر خود متفکر بودم و شب و روز انتظار موسم حج میکشیدم وقتیکه موسم حج رسید تدارک سفر دیده بسمت مدینه منوره روانه
گردیدم تا اینکه داخل مدینه شدم در آنجا پرسیدم که آیا امام حسن عسکری را ولدی هست جوابی نشنیدم و اثری نیافتم در آنجا ماندم در امر
خود متفکر بودم تا اینکه از مدینه بیرون رفته اراده مکه نمودم و در این بین بجحفه داخل شدم و یکروز در آنجا ماندم و از آنجا بیرون شده
بسمت غدیر که از آنجا تا بجحفه چهار میل است متوجه گردیدم وقتیکه داخل مسجد جحفه گردیدم نماز کردم و روی خود را بخاک گذاشتم و برای دیدن
اولاد امام حسن عسکری دعا و تضرع بدرگاه الهی نمودم و از آنجا بیرون رفته اراده منزل عسفان کردم و آن جائیست در سمت مدینه در
دو منزلی مکه بعد از آن داخل مکه معظمه گردیدم و چند روز اقامه نموده طواف بیت الله میکردم و باعتکاف مشغول بودم شبی در طواف
بودم ناگاه جوانی خوش روی و خوش بوی دیدم در حالتیکه در راه رفتنش میخرامید و طواف میکرد آنگاه بدلم در خصوص وی چیزی افتاد پس
بسمت او برخواستم و او را جنبانیده بخود متوجه نمودم در انحال گفت که از اهل کجائی گفتم از اهل عراق گفت از کدام زمین عراقی گفتم از اهل
اهواز گفت در آن جا خصیب را میشناسی گفتم خدا با و رحمت کند بدرستیکه داعی حق را اجابت نمود گفت که خدا با و رحمت کند که شبها را
بیخوابید و بعبادت میگذرانید و گریه و زاری میکرد و اشک بسیار از دیده اش میریخت آیا علی بن ابرهیم مهزیار را میشناسی گفتم منم علی بن ابرهیم
گفت یا ابا الحسن خدا ترا تحیت و سلام بفرستد از نشانه که میان تو و امام حسن عسکری بود چه کردی گفتم در نزد منست گفت آنرا در آر
بیرون کرده آنرا در آوردم وقتیکه آنرا دید خود را ضبط ننموده چشمهایش پر از اشک گردید و با آواز بلند گریه نمود بحدیکه لباسهایش از سیل
سرشک تر گردید بعد از آن گفت یا بن المهزیار الان ماذون گشتی تا دو دفعه این را گفت و گفت بمنزل خود برو و مهیا باش وقتیکه شب
ظلمانی چادر شب خود را پوشید و تاریکی آن خلایق را پوشانید آنگاه بشعب بنی عامر برو که در آنجا بمن ملاقات خواهی کرد پس بمنزل خود بر
گشتم زمانیکه آنوقت معین در رسید چیزها را که در منزل داشتم جا بجا نموده درش را بستم و جهاز اشتر را محکم نموده بر پشت آن گذاشتم
و سوار شدم و با جد و جهد راه میرفتم تا اینکه بشعب رسیدم ناگاه همان جوان را دیدم که ایستاده صدا میکند که یا ابا الحسن نزد من بیا بسمت
وی رفتم وقتیکه بنزدیک او رسیدیم پیشی نموده بمن سلام کرد و فرمود ای برادر با ما بیا پس براه افتادیم و با همدیگر سخن میگفتیم تا اینکه کوههای
عرفات را طی نمودیم و بکوههای منی رسیدیم از آنجا گذشتیم بمیان کوههای طائف رسیدیم در آنجا فجر اول یعنی طلوع صبح کاذب طلوع نمود
آنگاه مرا بفرود آمدن از اشتر امر فرمود و گفت که نماز شب را بگذار پس نماز شب را کردم بعد از آن بنماز وتر امر نمود آنرا هم کردم و این فایده

را ازا و حاصل نمودم بعد ازان بسجود و تعقیب مامور نمود بعد ازان از نماز فارغ گردیدم مرا بسوار شدن امر نمود سوار شدم و با او
براه رفتن مشغول گردیدم تا اینکه ببالای کوه طایف رسیدیم انگاه گفت که آیا چیزی می بینی گفتم اری تلی از ریگ می بینم که در بالای ان چادری
بوده و توی از بجدی نور است که گویا اتش گرفته شعله ور گردیده وقتیکه انرا مشاهده نمودم خوشدل شدم پس در این حال گفت که ارزو
و امید تو در اینجا حاصل خواهد شد بعد ازان گفت ای برادر بیا پس رفتیم تا اینکه از بلندی بپایین کوه فرود امدیم انگاه گفت که از اشتر
پایین بیا زیرا که اینجا جائیست که همه گردنکشان ذلیل میشوند و هر جبار ستمکار در اینمقام فروتنی میکند بعد ازان گفت که افسار شتر را رها
کن گفتم بعهده که بگذارم انرا گفت اینجا حرم قائم ع است باینمقام داخل نمیشود مگر مؤمن و از اینجا بیرون نمیرود مگر مؤمن پس افسار انرا
رها کردم و باوی رفتم تا اینکه باینجا در رسیدیم انگاه بر من پیشی نموده داخل گردید و بمن گفت که در اینجا توقف کن تا وقتیکه بیرون ایم وقتیکه
بیرون امد گفت که داخل شو که سلامتی در اینجاست پس داخل گردیدم ناگاه انحضرت را دیدم که نشسته و دو طاقه پارچه برو پوشیده بطرز
کریکی را مانند فوطه بسته و یکطرف انرا بکمر از زیر بغل راست بسمت پستان چپش اورده و طرف دیگرش بر گردانیده بدوش راست انداخته
و او در لطافت مانند بابونج و سرخی رنگش مثل سرخی رنگ گل ارغوانی بوده که شبنم بران نشسته والمحبت بان رسیده باشد الم محبت بان کنایه
است از اینکه سرخی ان بمرتبه شدت بنود چونکه اگر انسان الم محبت رسد سرخی رویش زایل گردد و بودن شبنم دران کنایه است از اینکه
روی مبارکش عرق نموده بود پس حاصل مدعی اینست که رنگ مبارکش مانند قطرات عرق نشسته بود و قد مبارکش مانند شاخ درخت بان
بوده یا مثل بوته ریحان و جوان جوادی و پاکیزه و صاحب تقوی بود و نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه بلکه قامت معتدل داشت سر مبارکش گرد
بود و جبینش وسعت داشت و ابروها یش کمانوار بودند و بینی مبارکش نازک و بلند بود و در خد راستش خالی کو یا پاره مشک بود که
در روی کوبیده عنبر قرار گرفته باشد وقتیکه او را دیدم بسلام کردن سبقت نمودم جواب ابهتر از سلام من رد کرد بعد ازان احوال اهل
عراق را پرسید عرض کردم ای سید من ایشان چادر شب ذلت و خواری را پوشیده اند و در میان خلایق از جمله ذلیل شدگانند فرمود
یا بن المازیار روزی میشود که شما بر ظالمان و جباران مسلط میشوید چنانکه ایشان الان بر شما مسلطند و ایشان در انروز از جمله ذلیل
شدگان میباشند عرض کردم ای سید من از وطن دور افتاده و مطلب طول کشید فرمود یا بن مازیار بدرستیکه پدرم امام حسن عسکری ع
از من عهد و پیمان گرفته باینکه همسایگی نکنم با قومیکه خدا تعالی بر ایشان غضب نموده و در دنیا و اخرت ایشان را خوار و ذلیل و بعذاب
درد ناک دچار گردانیده و مرا امامور نموده که ساکن نشوم مگر در سخت ترین کوهها و مگر در بیابانها که از اب و علف خالی باشد بخدا
سوگند هر اینه مولای شما با تقیه رفتار نمود بعد از خود انرا بمن واگذاشت پس من الحال با تقیه میگذرانم تا وقتیکه ماذون شوم و خروج
کنم عرض کردم ای سید من این امر کی خواهد شد فرمود در وقتیکه میان شما و راههای کعبه حایل شوند افتاب و ماه که در یکمحل جمع شوند
و کواکب و انجم در اطراف انها بگردند **مؤلف** گوید دور نیست که مراد انحضرت از افتاب و ماه و کواکب جناب پیغمبر و امیر المؤمنین و
ائمه علیهم السلام باشند راوی گوید عرض کردم یا بن رسول الله در کدام زمان خواهد شد فرمود در سال چنان و چنان دابة الارض از مابین
صفا و مروه خروج میکند در حالتیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او ست خلایق را بسمت محشر میراند راوی گوید که چند روزی
در خدمت انحضرت ماندم و بعد از انکه بمنتهای خواهش خود از انحضرت رسیدم مرا ماذون و مرخص فرمود که از اینجا بیرون ایم پس
امدم متوجه منزل خود گردیدم بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از مکه تا بکوفه امدم در حالتیکه با من غلامی بود که خدمت مرا میکرد
در اینمدت که اینقدر راه طی نمودم ندیدم مگر خیر و صلی الله علی محمد و اله و سلم تسلیما در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از جعفر
بن محمد بن قولویه و غیر ایشان از محمد بن یعقوب کلینی او از علی بن قیس و از بعضی بزرگان عراق روایت کرده او گفته که سابوری ابن السیم
را در سر من رای دیدم که در خانه امام حسن عسکری ع راشکسته انگاه جوانی طبرزین در دست بیرون امد و گفت که در خانه من چه کار
میکنی گفتم که جعفر چنین گمان کرده بود که امام حسن عسکری ع وفات نمود و ولدی بعد از خود باقی نگذاشت اگر این خانه خانه تست
من بیرون میکردم پس از خانه بیرون رفت علی بن قیس گفته که غلامی از خدمتکاران انخانه نزد ما امد این خبر را از او پرسیدم گفت که کدام شخص
این را بتو خبر داد گفتم بعض بزرگان عراق گفت که هیچ خبر بر مردم مخفی و پنهان نمیماند در کتاب الغیبه باین اسناد از **علی بن محمد** او از محمد بن
اسمعیل بن موسی بن جعفر روایت کرده و محمد بن اسمعیل شیخ مسنی بود از اولاد رسول خدا او گفته که انحضرت را مابین دو مسجد یعنی مسجد
مدینه و مسجد کوفه دیدم در حالتیکه بچه بود در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبه
بدین اسناد از خادم ابن ابرهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده او گفته که با ابرهیم در صفا ایستاده بودم ناگاه بچه امد در نزد ابرهیم
ایستاد و کتاب مناسک حج را از او گرفت و پاره احکام باو خبر داد در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از محمد بن شاذان
بن نعیم او از خادم ابرهیم مثل این را روایت نموده مگر اینکه در این روایت گفته که صاحب الامر ع امد و در روایت ما بوی گفت که

مؤلف گوید

جعفر بن محمد گوید

علی بن محمد

ابن قولویه

ابراهیم خادم

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

بیجه امده در کتاب الغیبه بدین اسناد از ابرهیم بن ادریس او گفته که او را بعد از وفات امام حسن عسکری ع دیدم در حالتیکه قامتش بلند شده
بود و سر و دستها او را ابوسیدم در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از احمد بن ابرهیم بن ادریس او از پدرش مثل این روایت
نموده در کتاب الغیبه بدین اسناد از ابی علی بن مطهر روایت کرده او گفته که او را دیدم و قامتش را هم وصف نموده در کتاب مذکور از احمد بن علی
رازی او از ابی ذر احمد بن ابی سوره روایت نموده ابی سوره محمد بن حسن بن عبد الله تمیمی است و از طائفه زیدیه ابی ذر احمد بن ابی سوره گفته که این
حکایت را از جماعتی شنیدم اینرا از پدرم روایت میکرده اند میگفتند که پدرم گفت که بسمت شهر حیر میرفتم و قتیکه بانجا رسیدم ناگاه جوان
خوش صورتی دیدم که نماز میکند بعد از آن از آنجا وداع نمود من هم وداع کردم از آنجا بیرون شده باهم بشریعه آمدیم در آنحال بمن گفت که ای سوره
بکجا میخواهی بروی گفتم بکوفه گفت با که میروی گفتم با مردم گفت نمیخواهی که با هم برویم گفتم با ما دیگر که میباشد گفت میخواهم که تنها با ما بیائی پس در آن
شب با هم راه رفتیم تا اینکه بقبرستان مسجد سهله رسیدیم آنگاه گفت که اینک منزل تو نزدیک است اگر خواسته باشی برو بعد از آن گفت که بنزد ابن
زراره که نامش علی بن یحیی است برو و باو بگو که آن مال را که در نزد داشت بتو بدهد گفتم نمیدهد گفت که علامت آنرا برای وی ذکر کن و بگو که فلان مقدار
از آن مال دینار است و فلان قدر درهم و آن در فلان مکان است آنرا با فلان چیز پوشیده و مستور نموده آنگاه گفتم که تو کیستی گفت محمد بن حسنم گفتم
این علامت را از من قبول نکند و دلیلی از من بخواهد آنوقت چه باید کرد گفت که من در پیش سر تو هستم پس از آنجا بنزد ابی زراری رفتم و آن مال را
از او طلبیدم نداد بعد از آن علامت را که او بمن گفته بود برای وی ذکر نمودم و گفتم که آنحضرت بمن گفت که من در پیش سر تو هستم آنگاه او گفت که بغیر از
این دیگر دلیل نمیخواهم زیرا که این مال را کسی عالم نبود مگر خدا ثم پس مال را بمن تسلیم نمود و این حدیث از ابی سوره بطریق دیگر مروی است که در
این روایت پاره چیزها بر آنچه که در طریق اول مذکور شد افزوده که ابی سوره گفت که امد از حال من پرسید گفتم که بر تنگی و بیچیزی میگذرانم پس با هم
گفتگو میکردیم تا اینکه سخن من تا بالای خوان منجر گردید آنگاه نشستیم بعد از آن زمین را بدست خود کند آبی بیرون امد وضو کرده سیزده رکعت
نماز نمود بعد از آن گفت که بنزد ابی الحسن علی بن یحیی برو و از من باو سلام برسان و بگو که امر بتو میگوید که هفتصد دینار که در فلان
مکان مدفون است صد دینار بابی سوره بده پس در همان ساعت بدر خانه ابی الحسن رفتم و در را کوبیدم آنگاه گفت که تو کیستی گفتم ابی سوره
ام سخنی دارم باید بابی الحسن بگویم آنگاه شنیدم میگفت که مرا با ابی سوره چکار است بعد از آن بیرون امد باو سلام کردم و آن قصه را برای
او نقل کردم در آنحال وارد خانه شد صد دینار بیرون آورد بمن داد و گفت که آیا با آنحضرت مصافحه نمودی گفتم آری آنگاه دست مرا گرفت
و بر چشمهایش گذاشت و بر رویش مالید احمد بن علی گوید که این خبر از محمد بن علی جعفری و عبد الله بن حسن بن بشر خزفروش و غیر ایشان نیز مروی
است و این خبر در میان شیعه مشهور است در کتاب خرایج از ابن ابی سوره مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور و در کتاب الغیبه مذکور
است که محمد بن یعقوب تا بزهری رفع حدیث نموده از او روایت کرده او گفته که در خصوص دیدن صاحب الامر ع با شدت و مشقت سعی و
تلاشی نمودم تا اینکه مال بسیاری در این باب صرف نمود بعد از آن بعمری ملاقات کردم و ملازم خدمتش گردیدم بعد از چندی از او صاحب الامر
را پرسیدم گفت که بخدمتش نمیتوان رسید و قتیکه اینرا شنیدم دوباره باذلت و فروتنی از او التماس نمودم گفت که فردا وقت صبح بیا پس انوقت
رفتم ناگاه دیدم که در راه بر پیش من امد و با وی جوانی بود که خوبترین خلایق و خوشبوترین ایشان و زی تجار داشت و در استینش مانند تجار چیزی
گذاشته بود و قتیکه او را دیدم بسمت عمری رفتم او باشاره بمن فهمانید که بر پیش آن جوان روم پس بسمت او برگشتم و هر چه که از او پرسیدم بمن جواب داد
بعد از آن از پیش من گذشت برای اینکه داخل خانه گردد و آنخانه از جمله خانه ها بود که بشان آنها اعتنا نداشتیم در آنحال عمری گفت که اگر اراده داری
چیزی بپرسی بپرس که بعد از آن دیگر او را نخواهی دید پس رفتم که از او چیزی بپرسم گوش نداد و داخل خانه گردید و بغیر از اینکه از او سؤال نمایم فرمود
ملعون ملعون من اخر العشاء الی تشبیک النجوم ملعون ملعون من اخر الغداة الی نقضی النجوم دیگر با من سخن نگفت و داخل خانه گردید
حاصل مضمون کلمات فصاحت ایات در خلاصه کلام اعجاز نظام آنست که ملعون است کسیکه نماز عشا را تاخیر کند تا وقتیکه ستارگان اسمان
مانند شبکه بهم بگذرند ملعون است کسیکه نماز صبح را تاخیر نماید تا وقتیکه همه ستارگان ناپدید شوند در کتاب الغیبه از احمد بن علی
رازی او از محمد بن علی او از عبید الله بن محمد بن جابان دهقان او از ابی سلیمان داود بن غسان بحرانی روایت نموده او گفته که بر ابی سهل
اسمعیل بن علی نوبختی سلام کردم او گفت که ولادت م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی
بن ابی طالب صلوة الله علیهم اجمعین در سر من رای در سال دویست و پنجاه و ششم هجرت واقع شده مادرش صقیل و کنیه اش ابو القاسم
است باین کنیه رسول خدا وصیت کرده فرموده است که نامش نام من است و کنیه اش را مثل کنیه خود گردانیدم و لقبش مهدیست و اوست
حجت و اوست منتظر و صاحب الزمان اسمعیل بن علی گفته که در مرض موت امام حسن عسکری ع روزی بخدمت آنحضرت مشرف گردیدم در نزد او
بودم ناگاه بعقید نام خدمتکار خود و غلامی بود سیاه از غلامان شهر نوبه و پیشتر از او بامام علی النقی ع خدمت کرده بود و پرورش آنحضرت
امام حسن عسکری ع بود گفت که یا عقید قدری اب مصطکی برای من بجوشان پس آنرا جوشانید و صقیل جاریه مادر صاحب الزمان ع آنرا بخدمت آن

احمد بن علی

محمد بن یعقوب

[illegible]

اسمعیل بن علی

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

حضرت آورد و وقتیکه کاسه را بدست او داد خواست که آنرا بیاشامد دست مبارکش لرزید کاسه بدندان آنحضرت خورد آنرا بر زمین گذاشت و
بعقید گفت که داخل خانه شو در آنجا بچه می بینی که بسجده مشغول است او را نزد من آر عقید گفت که داخل خانه شدم و او را تفحص میکردم ناگاه بچه
دیدم که بسجده میکند و انگشت شهادت خود را بسمت آسمان بلند کرده آنگاه بر او سلام کردم و نماز خود را بطریق اختصار تمام نمود گفتم
مولای من امر میکند که بیرون آئی ناگاه مادرش صقیل داخل خانه شد و از دست او گرفت نزد امام حسن عسکری ع آورد ابی سهل گوید
وقتیکه آن طفل در پیش روی آنحضرت ایستاد و سلام کرد ناگاه دیدم که رنگش مانند در بود و در سرش موهای سیاه و کوته داشت و میان
دندانهای مبارکش گشاده و از همدیگر جدا بود ابی سهل گفته که وقتیکه امام حسن عسکری ع او را دید گریه نمود و فرمود که ای آقای اهلبیت خود
از آب سیراب کن پدر را که ببوی پروردگار خود میروم در آنحال انطفل کاسه جوشانیده مصطکی را بدست خود گرفت و لبهای خود را چسبانید بعد
از آن آنرا باو خورانید وقتیکه آنرا خورد فرمود که مرا برای نماز کردن مهیا و آماده سازید در آنحال دستمالی در آغوش او پهن کردند و انطفل
او را وضو داد روی و دستهای او را یکیک شست و بر سر و پاهایش مسح نمود آنگاه امام حسن عسکری ع باو فرمود که ای پسر من مژده باد ترا
که توئی صاحب الزمان ع و توئی حجت خدا و توئی مهدی در روی زمین تو پسر و وصی منی و من ترا متولد نموده ام و تو م ح م د بن الحسن بن علی
بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام هستی و ترا پیغمبر خدا ص متولد نمود و تو ختم کننده ائمه طاهرین
هستی و رسول خدا مژده ترا بخلائق داده که باین اسم و کنیه ترا نامیده و اینها را که بتو گفتم پدرم از پدران پاکت بمن خبر داده صلی الله علیه و
اهل البیت ربنا انه حمید مجید و وقتیکه این را فرمود بدار السرور رحلت فرمود صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب الغیبه از شخصی او از ابی الحسین
محمد بن جعفر اسدی روایت کرده او گفته که حسین بن عامر اشعری قمی بمن خبر داد گفت که یعقوب بن یوسف ضراب غسانی در حین مراجعت خود از
اصفهان بمن خبر داد گفت که در سال دویست و هشتاد و یکم هجرت با جماعت اهل سنه که از اهالی شهر ما بودند بعزم حج بیرون رفتم وقتیکه بمکه
رسیدیم بعضی از ایشان پیش افتاده رفت خانه برای ما کرایه نمود و آنخانه در سر راهی بود که در میان بازار مشهور بسوق اللیل اتفاق افتاده
و آنخانه خدیجه علیها السلام بود و بدار الرضا نامیده شده در آنجا پیره زنی بود گندم گون وقتیکه دانستم که آنخانه بدار الرضا نامیده شده در آنجا
از پیره زن پرسیدم که ترا بصاحبان این خانه چه نسبت هست و از چه رهگذر آنرا بدار الرضا مینامند گفت من از دوستان ایشانم و اینجا هم
خانه علی بن موسی الرضا ع بود امام حسن عسکری مرا در اینخانه نشانید زیرا که از جمله خدمتکاران آنحضرت بودم وقتیکه این را از پیره زن شنیدم
با او انس بهم رسانیدم و این امر را از رفقای خود که مخالف مذهب بودند مخفی و پنهان داشتم و دأب من چنان بود که در شبها وقتیکه از طواف
بر میگشتم با ایشان در یک ایوان آنخانه میخوابیدم و در خانه را می بستیم و سنگ بزرگی بر پشت آن میانداختیم ناگاه شبی در ایوانیکه ما بودیم
روشنائی مانند مشعل دیدم و دیدم که در خانه گشاده گردید و احدی را از اهل خانه ندیدم که آنرا بگشاید و مردی را دیدم که میانه قد و
گندم گون و مایل بزردی بود گوشت بدنش کم بود و در میان پیشانیش اثر سجده داشت و در برش دو پیراهن و یک ازار نازک داشت که سر خود را
بآن ازار پوشیده بود و در پایش کفش بود بیجوراب در آنحال بغرفه که پیره زن در آن می نشست بالا رفت و پیشتر از این پیره زن میگفت که
در آن غرفه دختری هست که نمیگذارد که باینجا برود و آن روشنائی که در ایوان بود آنرا در وقت بالا رفتن آنمرد در راه رو غرفه دیدم بعد
از آن آنرا در خود غرفه میدیدیم بی آنکه چراغی در آنجا بنظر بیاید و آنانکه با من بودند میدیدند چیزیرا که من میدیدم و چنان گمان نمودند که آن
مرد بنزد دختر پیره زن میرود و او را متعه کرده و گفتند که ایشان طائفه علویه هستند متعه را حلال میدانند و آن بنابر زعم ایشان یعنی مخالفان
حلال نبود و ما آنمرد را میدیدیم که باندرون خانه میآید و بیرون میرود و نزد در خانه میآمدیم آن سنگ را در پشت در در حالت میدیدیم و
از جهت بیم متاع خود در را می بستیم و احدی را نمیدیدیم که آنرا بگشاید و به بندد و آنمرد بیرون میرفت و باندرون میآمد و آن سنگ در حالتیکه
میخواستیم بیرون برویم در حال خود میدیدیم وقتیکه حالات را مشاهده کردم غفلت نمودم از اینکه بدانم که این حالات از اعجاز او است و بدلم
شک و اضطراب عارض گردید آنگاه بر پیره زن اظهار مهربانی نمودم و دوست داشتم که بر احوال آنمرد اطلاع بهم رسانم گفتم یا فلانه دلم میخواهد
که از تو پاره چیزها بپرسم و هم سر تو شوم بی آنکه رفقای من در نزد ما در حضور داشته باشند ولیکن میسرم نمیشود دلم میخواهد که هر وقت که
مرا تنها در خانه دیدی از غرفه بنزد من فرود آئی تا اینکه بپرسم از تو چیزیرا که در خاطرم مخمر است آنگاه بسرعت گفت که من میخواستم که سری بتو بگویم
لیکن بجهت کسانیکه با تو بودند میسرم نشد گفتم چه میخواستی بگوئی گفت بتو چنین گوید و نام کسیرا ذکر نکرد که با اصحاب و شریکان خود درشتی
نکنی و با ایشان نزاع مکن زیراکه ایشان دشمنان تواند و با ایشان مدارا کن گفتم که اینها را میگوید گفت من میگویم آنگاه دیگر جرئت کرده دوباره
نپرسیدم زیراکه هیبتی و رعبی که داخل قلب من گردید مانعم گردید که دوباره سئوال نمایم چنان گمان نمودم که از اصحاب من رفقای مرا که بحج آمده
بودند اراده نموده گفتم که کدام من اصحاب مرا اراده نموده گفت کسانیکه در شهر تو شریک بودند و الان هم در اینخانه با تواند و در میان من و کسانیکه
که در آنخانه بودند پیشتر از آن در خصوص مذهب خصومتی واقع شده از اینجهت سعایتی در حق من کردند تا اینکه بدین سبب که پنهان

گردیدم

کرده بودم پس از اینجا فهمیدم که مراد پیرزن از اصحاب همان اشخاص است بعد از آن از او پرسیدم که تو را با امام رضا ع چه نسبت است گفت امام
حسن عسکری ع را خدمتکار بودم وقتیکه یقین کردم که از جمله دوستداران اهلبیت است در پیش خود گفتم که قائم ع را از او میپرسیم انگاه
گفتم که تو را بخدا سوگند میدهم که بچشم خود او را دیدی گفت ای برادر او را ندیدم زیرا که وقتیکه من از خانه امام حسن عسکری ع جدا شدم خواهرم
بقائم ع حامله بود و امام حسن عسکری ع بمن مژده داد باینکه او را در اخر عمر میبینم و بمن گفت که در نزد قائم ع چنان می باشی که در نزد من هستی
راوی گوید که بعد از انوقت چند مدتی بود که در مصر بودم ناگاه قائم ع مکتوبی بسوی دینار خرجی راه از مردی از اهل خراسان که زبان عربی را نمیدانست
برای من فرستاد و در مکتوب مامور نموده بود که در این سال حج نمایم پس بطمع اینکه انحضرت را ببینم از اینجا در امدم پس بنا بر این در انحال با
پیره زن سخن میگفتیم بخاطر گذشت که همان مرد که شبها او را در انخانه میدیدم قائم ع است و بعد از ان ده درهم که سکه شش تا از انها بنام
امام رضا ع بود نذر کرده بودم که انها را در بیت الله بمقام ابرهیم ع بیندازم انگاه انها را بیرون اورده به پیرزن دادم و در پیش خود گفتم
که انها را اگر باولاد فاطمه علیها السلام بدهم بهتر است و ثوابش بیشتر از انست که بمقام ابرهیم ع بیندازم انگاه به پیره زن گفتم که انها را از اولاد فاطمه
بکسانیکه استحقاق دارند بده و در نیتم این بود که قائم ع همان مرد است که شبها در انخانه میدیدم و پیره زن هم انها را باو میدهد پس انها را
از من گرفت و بغرفه بالا رفت ساعتی درنگ نمود بعد از ان بپائین امد گفت بتو میگوید که ما را در انها حقی نیست و انها را بجائی که نیت کرده
بینداز ولیکن ان شش تا را که سکه امام رضا ع را دارند بما بده و عوض انها را از ما بگیر و بانمکان که نیت کرده بینداز پس بگفته او عمل کردم
و در پیش خود گفتم که کسیکه پیره زن این امر را اجابت او نمی میگوید همان مرد است که شبها در انخانه میبینم بعد از ان در نزد من نسخه توقیع
بود که در اذربایجان بقسم بن علا بیرون امده بود به پیره زن گفتم که این نسخه را بنمائی بکسیکه توقیعات قائم ع را غالب دیده است و انها را
میشناسد گفت بمن ده که من انرا میشناسم پس نسخه را باو دادم و چنین گمان نمودم که او میتواند انرا بخواند انگاه گفت که خواندن من در
اینجا ممکن نیست پس انرا برداشت و بغرفه بالا رفت بعد از ان پائین اورد و گفت که صحیح است و عبارت ان نسخه این بود ابشرکم ببشری
ما بشرت به وغیره یعنی مژده میدهم شما را بچیزی که تا انحال بکسی مژده ندادم و بغیر از ان هم مژده میدهم بعد از ان گفت میگوید بتو اگر بخواهی
که بر پیغمبر صلوات بفرستی بچه صورت میگوئی گفتم بدین نهج میگویم اللهم صل علی محمد وال محمد و بارک علی محمد وال محمد افضل ما صلیت و
بارکت و ترحمت علی ابرهیم انک حمید مجید یعنی پروردگارا بر محمد وال او بفرست رحمت و برکاتی را که بهتر است از انکه با برهیم وال او فرستادی
بدرستیکه پسندیده شده و بزرگی گفت اینطور مگو بلکه هر وقت که اراده صلوة فرستادن نمودی انگاه بهمه ایشان یک صلوات بفرست
و نامهای ایشانرا ببر گفتم اری چنین میکنم وقتیکه فردا شد وقت صبح از غرفه بپائین امد در حالیکه دفتری کوچک داشت گفت بتو میگوید که هر
وقتیکه اراده صلوة فرستادن داشته باشی بر پیغمبر انگاه از روی این نسخه بر پیغمبر و اوصیاء او صلوة بفرست پس انرا گرفتم و در صلوة فرستادن
بان عمل میکردم و چند شب انمرد را دیدم که از غرفه بپائین امد و ان روشنائی هم بود و در را میگشودم و از پی ان روشنائی میرفتم تا نظرم از
ان روشنائی امید بود و لیکن کسی را نمیدیدم تا اینکه روشنائی داخل مسجد میشد و جماعتی را از اهالی بلاد مختلفه میدیدم که بدر خانه
می امدند و بعضی از ایشان پاره رقعه ها به پیره زن میدادند و پیره زن را هم میدیدم که انها را بایشان میداد و با ایشان سخن میگفت
و ایشانرا نمیشناختم و جماعتی را از ایشان در وقت مراجعتم ببغداد در راه دیدم نسخه درود فرستادن بدین نهج بود بسم الله الرحمن
الرحیم اللهم صل علی محمد سید المرسلین وخاتم النبیین وحجة رب العالمین المنتجب فی المیثاق المصطفی فی الظلال المطهر من کل افة البرئ
من کل عیب المؤمل للنجاة المرتجی للشفاعة المفوض الیه دین الله اللهم شرف بنیانه وعظم برهانه وافلح حجته وارفع درجته واضئ
نوره وبیض وجهه واعطه الفضل والفضیلة والدرجة والوسیلة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون والاخرون
وصل علی امیر المؤمنین ووارث المرسلین وقائد الغر المحجلین وسید الوصیین وحجة رب العالمین وصل علی الحسن بن علی امام
المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی الحسین بن علی امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین
وصل علی علی بن الحسین امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی محمد بن علی امام المؤمنین ووارث المرسلین
وحجة رب العالمین وصل علی جعفر بن محمد امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی موسی بن جعفر امام المؤمنین
ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی علی بن موسی امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی
محمد بن علی امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی علی بن محمد امام المؤمنین ووارث المرسلین و
حجة رب العالمین وصل علی الحسن بن علی امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین وصل علی الخلف الصالح الهادی
المهدی امام المؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب العالمین اللهم صل علی محمد واهل بیته الائمة الهادین المهدیین العلماء الصادقین
الابرار المتقین دعائم دینک وارکان توحیدک وتراجمة وحیک وحججک علی خلقک وخلفائک فی ارضک الذین اخترتهم لنفسک

واصطفيتهم على عبادك وارتضيتهم لدينك وخصصتهم بمعرفتك وجللتهم وغشيتهم بكرامتك وربيتهم بنعمتك و
غذيتهم بحكمتك والبستهم نورك ورفعتهم في ملكوتك وحففتهم بملائكتك وشرفتهم بنبيك اللهم صل على محمد وعليهم
صلوة دائمة كثيرة طيبة لا يحيط بها الا انت ولا يسعها الا علمك ولا يحصيها احد غيرك اللهم وصل على وليك المحيي سنتك
القائم بامرك الداعي اليك الدليل عليك وحجتك على خلقك في ارضك وشاهدك على عبادك اللهم اعز نصره ومد في عمره وزين
الارض بطول بقائه اللهم اكفه بغي الحاسدين واعذه من شر الكائدين وازجر عنه ارادة الظالمين وخلصه من ايدي الجبارين اللهم
اعطه في نفسه وذريته وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع اهل الدنيا ما تقر به عينه وتسر به نفسه وبلغه افضل امله
في الدنيا والآخرة انك على كل شيء قدير اللهم جدد به ما محي من دينك واحي به ما بدل من كتابك واظهر به ما غير من حكمك حتى يعود
دينك على يديه جديدا خالصا مخلصا لا شك فيه ولا شبهة معه ولا باطل عنده ولا بدعة لديه اللهم نور بنوره كل ظلمة وهد بركنه
كل بدعة واهدم بعزته كل ضلالة واقصم به كل جبار واخمد بسيفه كل نار واهلك بعدله كل جائر واجر حكمه على كل حكم واذل بسلطانه كل
سلطان اللهم اذل كل من ناواه واهلك كل من عاداه وامكر بمن كاده واستأصل من جحد حقه واستهان بامره وسعى في اطفاء نوره و
اراد اخماد ذكره اللهم صل على محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن الرضا والحسين المصطفى وجميع الاوصياء مصابيح الدجى
واعلام الهدى ومنار التقى والعروة الوثقى والحبل المتين والصراط المستقيم وصل على وليك وولاة عهدك والائمة من ولده
ومد في اعمارهم وزد في آجالهم وبلغهم اقصى آمالهم دينا ودنيا وآخرة انك على كل شيء قدير حاصل مضامين فقرات بلاغت آيات آنست
که پروردگارا رحمت بفرست بر محمد که آقای پیغمبران و ختم کننده ایشان و حجت پرورش دهنده عالمیانست و برگزیده عهد و پیمان خدا
در روز ازل یعنی خدا اینم برای عهد و میثاق خود از ما بین مخلوقات او را برگزیده و در عالم ذر از میان همه مجردات او را اختیار نموده و او
از همه عیب و آفت بری است و خلایق از روی نجات از مهلکه دنیا و عذاب آخرت او را دارند و امید شفاعت او و جزای او است دین و شریعت
خدا باو سپرده شده پروردگارا بنیان وی را شریف و بلند گردان و برهانش را بزرگ کن و حجت وی را بر خلایق واضح و آشکار گردان و مرتبه
اش را بلند کن و نور او را بیفزا و رویش سفید کن و احسان خود را باو عطا کن و او را بر همه خلق زیادتی ده و مرتبه بلندی باو ده و در روز
قیامت او را در مقام پسندیده بر انگیزان که اولین و آخرین بآن مقام رشک و غبطه برند و رحمت خود را بر امیر مؤمنان و وارث پیغمبران
و پیشرو ابلق سواران اهل جنان و سید اوصیاء پیغمبران و حجت پرورش دهنده عالمیان و رحمت بفرست بر حسن بن علی ع که پیشوای مؤمنان
و وارث پیغمبران و حجت و پرورش دهنده عالمیانست بر همه خلایق و مضمون فقرات صلوات فرستادن بسایر ائمه تا بخلف ع بدین نهج است
و خلاصه مضمون از اینجا تا باخر اینست که پروردگارا رحمت بفرست بر خلف صالح ع که هدایت کننده و رهنمای خلایق است و در وقت ظهور
هدایت کرده میشود بمعجزهای پنهان یعنی خدای تعالی او را در وقت ظهور بمعجزهای پنهان مانند خواص و غیر اینها مطلع کرده اند آنچنان خلفی که
پیشوای مؤمنان و وارث پیغمبران و حجت پرورش دهنده عالمیان است بر همه خلایق پروردگارا رحمت بفرست بر محمد و اهل بیتش که
پیشوایان و هدایت کنندگان همه مخلوق و هدایت کرده شدگان خالق و اهل علم و راستگویان و نیکوکاران و پرهیزکاران اند و ارکان
توحید تواند یعنی هر که توحید خدا را بکند بنا نگذارد مگر بدامن ایشان چنانکه نزند توحیدش صحیح نیست و ایشان ترجمه کنندگان وحی تواند و حجتهای
تو بر خلایق و خلفای تواند در روی زمین که ایشان را برای خود برگزیدی و برای دین خود ایشان را اختیار کردی و معرفت خود را بایشان
منحصر نمودی یعنی غیر از ایشان کسی ترا آنچنانکه سزاوار است نشناخته و بکرامت خود مرتبه ایشان را بلند کردی و برحمت خود پوشانیدی و بنعمتهای خود ایشان
تربیت کردی و حکمتهای خود را بایشان غذا نمودی و لباسهای نور خود را بایشان پوشانیدی و رتبه ایشان را در عالم ملکوت بلند کردی و
ملائکه را چنان نمودی که برای اعانت و خدمت و یاری با ایشان احاطه نمودند و بسبب پیغمبر خود ایشان را شریف کردانیدی پروردگارا رحمت
بفرست بر محمد و ائمه و صلوات بسیار و همیشگی و پاکیزه که احاطه بآن نمیکند مگر تو را فرا نمیگیرد مگر علم تو را و احدی غیر از تو آنرا
نتواند بشمارد پروردگارا رحمت بفرست بر ولی خود که زنده کننده سنت تست و قیام کننده است بامر تو و دعوت کننده است خلایق بسوی
تو و دلالت کننده ایشان است بر تو و حجت تست بر مخلوقات تو و خلیفه تست در روی زمین و شاهد و گواه تست بر بندگان تو پروردگارا
بنصرت و یاری خود او را عزیز گردان و عمر وی را طولانی و ممتد کن و زمین را بطول بقاء او زینت ده پروردگارا او را از ظلم اهل
حسد محافظت کن و از شر مکر کنندگان پناه و ملجا او باش و اراده ظلم ظالمان را از او باز دار و او را از دست اهل ستم رها کن پروردگارا در
خصوص خود او و اولاد و شیعه و رعیت و خاصان و سایر منسوبان و دشمنان او عطا بکن باو چیزیکه او را شاد و مسرور گرداند و
او را بامال دنیوی و اخروی خود برسان بدرستیکه بر همه چیز قدرت و توانائی داری پروردگارا آنچه که از دین تو محو شده بسبب او از نو احیا کن
و آنچه که از قرآن و احکام شریعت تغییر و تبدیل یافته آنها را بسبب آنحضرت جابجا گردان تا آنکه دینت بسبب وی تازه و خالص و بی شک و

مشتبه نشود و باطل و بدعت در آن نباشد پروردگارا بنور روی وی هر تاریکی را نورانی گردان و بسبب وی بنای همه بدعتها را از هم پاشیده
گردان و بعزّت او بنای همه گمراهیها را خراب کن و باو همه ظالمان را بشکن و بشمشیرش همه آتشهای فتنه و عدوان را خاموش گردان و بعدالتش
همه ظالمان را هلاک کن و حکم ویرا بر احکام دیگران غالب گردان و بسلطنت وی همه سلطنتها را ذلیل گردان پروردگارا ذلیل کن همه
کسانیکه قصد اذیت او کنند و هلاک بکن همه آنان را که با وی دشمنی ورزند و مکر بکن بکسانیکه با او مکر نمایند و مستاصل و فانی گردان
آنانرا که امامت او را انکار میکنند و امر او را سست میشمارند و در خاموش کردن نورش و فراموش نمودن ذکرش سعی و تلاش
مینمایند پروردگارا رحمت بفرست بر محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن رضا و حسین مصطفی و همه اوصیا که چراغهای شب ظلمانی
و علمهای هدایت و نشانهای تقوی و دستگیرهای محکم و ریسمان مستحکم و راه راست شریعتند پروردگارا بفرست بر ولی خود یعنی امیر المؤمنین
و بر والیان عصر او و بر پیشوایانی که از اولاد او بند و عمرهای ایشان را طولانی گردان و آثار ایشانرا ممتد ساز و آرزوهای دنیوی و اخروی ایشان برسان بدرستی
که بر همه چیز قادر و توانائی **شیخ** طوسی در کتاب امالی خود از **ابو محمّد** فحّام روایت نموده او گفته که خبر داد بمن ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن بطه
چنان بود که داخل مقبره عسکرین علیهما نمیشد بلکه از بیرون ضریح زیارت میکرد گفت که در روز عاشورا در وقت ظهر در حالیکه آفتاب شدت
گرما و کوچه‌ها از تردد خالی بود و از جفاجویان و بدخواهان اهل بلد و اضطراب داشتم بسوی مشهد عسکریین رفتم تا بدیواری رسیدم که پنجره از
آن از آنجا بسمت بستان میگشتم آنگاه چشم بالا کرده مردی برابر بدم که در دم پشت بسمت من نشسته بطرزیکه گویا بدفتر نگاه میکند در آن حال
بمن گفت که ای ابو الطّیّب بکجا میروی و صدایش بصدای حسین بن علیّ بن جعفر بن رضا شبیه بود بخود گفتم چنین گمان نمودم که او حسین است آمده
است برادر خود را زیارت بکند در جوابش گفتم که ای سیّد من میروم که از بیرون شبکه زیارت نمایم بعد از آن نزد تو میآیم و حقّ دوستی تو را
بجای آورم گفت چرا داخل اندرون شبکه نمیشوی گفتم خانه را صاحبی هست بی اذن او داخل نمیشوم گفت ای ابو طیّب چگونه میشود که ما تو را
از داخل شدن بخانه منع بکنیم و حال آنکه در دوستی ما خلوص و صدق و صفا داری وقتیکه این را شنیدم در پیش خود گفتم که میروم از بیرون
سلام میکنم و این سخن را از او قبول نمیکنم پس بدر مشهد رسیدم که برادر آنجا بدم کشودن در بر من مشکل گردید آنگاه نزد نصر که خادم
آنجا بود رفتم و در را کشود داخل شدم راوی گوید آنگاه بابی طیّب گفتم که تو آن نبودی که داخل خانه نمیشدی پس چگونه داخل شدی گفت در این باب
بمن اذن دادند شما ندیدید در کتاب کمال الدّین از **علی** بن عبد اللّه ورّاق او از سعد او از احمد بن اسحق روایت کرده او گفته که بخدمت امام حسن عسکری
مشرّف گردیدم در حالیکه اراده داشتم از آنحضرت بپرسم که بعد از تو خلف کیست در آنحال پیش از آنکه بپرسم فرمود یا احمد بن اسحق بدرستیکه
خدا نیز روی زمین را از وقت خلقت آدم تا این زمان بی حجّت نگذاشته و از حالا هم تا روز قیامت از حجت خود بر خلایق که بلاها را از اهل
زمین دفع کند و بسبب وی باران نازل گردد و برکات زمین بیرون آید خالی نخواهد گذاشت راوی گوید وقتیکه این را شنیدم
عرض کردم که ای پسر رسول خدا اما بعد از تو امام و خلیفه که خواهد شد در آنحال برخاست و داخل خانه گردید بعد از آن طفل سه ساله که روی
او مانند ماه چهارده شبه بود بدوشش گرفته بیرون آمد و فرمود که یا احمد بن اسحق اگر در نزد خدا و ماها قرب و منزلت نداشتی هر آینه این
طفل را بتو نمینمودیم بدرستیکه او هم کنیه و هم نام پیغمبر است زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده فرمود یا احمد بن اسحق
مثل او مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند هر آینه او غیبت میکند غیبت کردنی که در آن از هلاکت یعنی ارتداد و فساد دین
نجات نمییابد مگر کسیکه خدا او را در مقام اعتقاد نمودن بامامت وی ثابت قدم گرداند و برای دعا کردن بتعجیل فرج آنحضرت او را توفیق
دهد راوی گوید عرض کردم ای مولای من آیا در این باب علامتی هست که دل من بملاحظه آن مطمئن گردد در آنحال آن طفل بزبان عربی فصیح تکلّم
نمود و گفت انا بقیّة اللّه فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق یعنی منم باقی مانده خدا در روی زمین و منم انتقام
گیرنده از دشمنان او ای احمد بن اسحق وقتیکه اینگونه سخن گفتن را از من دیدی با اینکه طفل خورد سال هستم دیگر دلیل نرو زیرا که آن
بمنزله آنست که خبر را از دست بدهی و در اثر از جستجو نمائی **راوی گوید** که با سرور و شادی از خدمت آنحضرت بیرون آمدم وقتیکه فردا شد
باز بخدمتش رفتم عرض کردم یا ابن رسول اللّه بدرستیکه شادی و خوشحالی من بسبب آنچه که بمن نمودی بیشتر گردید لیکن سنّت و شیوه خضر و ذو القرنین
که در آن طفل هست چیست فرمود طول غیبت اوست عرض کردم که آیا غیبت طولانی گردد فرمود آری سوگند بخدا یاد میکنم هر آینه غیبتش بحدّی
طولانی گردد که اکثر کسانیکه بامامتش قائلند از اعتقاد شان بر میگردند و در آن اعتقاد باقی نمیمانند مگر کسیکه خدا در خصوص ولایت
ما از او عهد و پیمان گرفته و ایمان را در دل وی نوشته و او را بروح ایمان مؤیّد گردانیده یا احمد بن اسحق غیبت او کاریست از کارهای خدا
و سرّیست از اسرار وی و غیبی است از غیوب او پس بدرستیکه بتو گفتم بگیر و کتمان و پنهان بدار و در مقابل این نعمت عظمی از جمله شکر کنندگان
باش که در آخرت در علیّین با ما خواهی شد **شیخ** صدوق گفته که این حدیث را نشنیدم مگر از عبد اللّه ورّاق بطرزیکه و الآن بدم آنرا بخط
خود نوشته بعد از این از خودش پرسیدم آنگاه آنرا از سعد بن عبد اللّه او از احمد بن اسحق بمن روایت نمود چنانکه ذکر کردم در کتاب کمال الدّین

شیخ طوسی

ابو محمّد فحّام

شیخ صدوق

از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش و از آدم بن محمد بلخی او از علی بن حسین بن هرون او از جعفر بن محمد بن عبد الله بن قسم او از یعقوب بن منفوس روایت نموده او گفته که بخدمت امام حسن عسکری ع داخل گردیدم دیدم که دکانی که در توی خانه بود نشسته و از جانب دست راستش پرده‌ای آویخته شده در آنحال عرض کردم که یابن رسول الله صاحب این امر کیست فرمود که آن پرده را بالا کن بالا کردم ناگاه نزد ما بیرون آمد طفل پنجساله که ده وجب یا هشت وجب یا چیزی زیاده یا کم قد داشت پیشانی گشاده و روی سفیدی داشت چشمهایش براق شده بود و کف دستهایش کلفت و زانوهایش از بزرگی و کلفتی بجانب پیش‌تر و در راست بودند و در رخسار راستش خالی و در سرش گیسوئی داشت پس آمد در روی زانوی امام حسن عسکری ع نشست آنحضرت فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن از روی زانویش برخواست آنحضرت فرمود که ای پسر من داخل پس پرده شو تا وقت معلوم در آنجا بمان پس آن طفل داخل گردید در حالیکه باو نگاه میکردم بعد از آن امام حسن عسکری فرمود که یا یعقوب نگاه کن و ببین که در پس پرده که هست پس داخل گردیدم و احدی را نیافتم و در آنجا ندیدم در کتاب کمال الدین از علی بن حسین بن فرج او از محمد بن حسن روایت کرده او گفته که از ابی جعفر که او مردی بود از اصحاب ما شنیدم میگفت که صاحب الزمان ع را دیدم در حالیکه روی مبارکش مانند ماه شب بدر بود و در نافش موئی دیدم که مانند خط کشیده شده بودند یا چیزی را از روی او برداشتم دیدم که ختنه کرده شده است در آنحال از امام حسن عسکری ع از این پرسیدم فرمود بدین نحو زائیده شده و ما هم بدین طریق زائیده شده‌ایم لیکن بقصد عمل کردن بسنت تیغ را بمحل ختنه میگذاریم تا اینکه سنت ختنه بعمل آید و در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از صدوق مثل این حدیث را روایت کرده و در کتاب کمال الدین از ماجیلویه او از محمد بن عطار او از جعفر فزاری او از محمد بن معویة بن حکم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری روایت نموده ایشان گفته‌اند که امام حسن عسکری ع پسر خود را در حالیکه چهل نفر در مجلس او بودیم بما نموده فرمود که این بعد از من امام شما است و خلیفه منست در میان شما با او اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که پراکندگی باعث هلاکت شما میشود در خصوص دین آگاه شوید بدرستیکه بعد از این روز او را دیگر نخواهید دید ایشان گویند که از منزل آنحضرت بیرون آمدیم و نگذشت مگر چند روزی تا اینکه آنحضرت وفات کرد مراد از فرموده آنحضرت که دیگر او را نخواهید دید آنست که اکثر شما او را نمی‌بینید نه همه شما تا اینکه در این نزدیکی او را نمی‌بینید و سبب تأویل این کلام آنست که محمد بن عثمان در ایام سفارت خود آنحضرت را میدید چنانچه ظاهر خبرها اینست و احتمال که نوشتجات و توقیعات آنحضرت از پس پرده یا بواسطه دست باو میرسید و او خود آنحضرت را نمیدید و اینکه در خبر است که گفته که آنحضرت را دیدم مراد از آن اینست که از پس پرده از او توقیعات بمن میرسید لیکن این تأویل دور است و ظاهر لفظ از آن ابا دارد در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از حمیری روایت نموده او گفته که بمحمد بن عثمان عمری گفتم که من مانند سؤال حضرت ابراهیم از پروردگار خود دارم وقتیکه گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی پروردگارا بمن بنما تا ببینم که چگونه مردگان را زنده میکنی و پروردگار در جوابش فرمود او لم تؤمن یعنی آیا هنوز ایمان نیاورده و تصدیق نداری باینکه زنده کردن مرده قدرت و توانائی دارم حضرت ابراهیم عرض کرد بلی و لیکن لیطمئن قلبی یعنی آری تصدیق دارم ولیکن میخواهم که او را بچشم مشاهده نمایم تا اینکه اطمینان حاصل نمایم پس تو هم از صاحب این امر خبر ده آیا او را دیده گفت آری و او را گردنی هست مثل این بدست خود اشاره بگردن خود نمود در کتاب کمال الدین از دقاق و ابن عصام هر دو ایشان از کلینی از علی بن محمد او از محمد و حسین پسران علی بن ابرهیم در سال دویست و هفتاد و نهم هجرت روایت نموده ایشان گفته‌اند که خبر داد بما محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی او از ضوء بن علی او از مردی از اهل فارس که نام او را ذکر نمود او گفته که بسر من رای آمدم و در در خانه امام حسن عسکری ع ایستادم از آنحضرت بی‌آنکه اذن دخول طلبم مرا طلبید وقتیکه داخل شدم و سلام کردم فرمود یا ابا فلان حال تو چگونه است بعد از آن فرمود یا فلان بنشین بعد از آن احوال زنان و مردان اهل مرا پرسید بعد از آن فرمود که چه چیز ترا باین مکان آورده عرض کردم شوق خدمتکاری تو مرا باینمکان آورده فرمود که در اینخانه باش پس در میان خدمتکاران آنحضرت ماندم هرچه که از برای ایشان ضرور میشد میرفتم از بازار میخریدم هر وقتیکه آنحضرت در بیرون خانه میشد بدون اذن داخل میشدم روزی در بیرون خانه خواستم بخدمتش مشرف شوم ناگاه از توی خانه صدای جنبشی بگوشم رسید در آنحال آنحضرت مرا صدا نمود که در مکان خود بایست و از جای حرکت نکن پس جرأت نکردم که داخل شوم یا بیرون روم در آنحال کنیزی بسمت بیرون آمد که او چیزی پوشیده بود بعد از آن صدا نمود که داخل شو پس داخل شدم بعد از آن کنیز را صدا نمود و فرمود که برگرد او برگشت آنگاه باو فرمود که پوشش را بردار از روی آنچه که در نزد تست پس کنیز پوشش را برداشت ناگاه طفل سفید رنگ خوب روئی دیدم و پوششی از روی شکمش برداشت ناگاه موهای سبزی از سینه او تا نافش بود نه دراز آنگاه حضرت فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن بکنیز امر فرمود او را برداشت بعد از آن دیگر او را ندیدم تا اینکه آنحضرت وفات نمود ضوء بن علی گفته که باین مرد فارسی گفتم که در وقتی آن طفل را دیدی عمر او را چه قدر تخمین کردی گفت دو سال عبدی گفته که بضوء بن علی گفتم که الحال از قرار روایت مرد فارسی عمر او چه قدر حساب میکنی گفت چهارده سال ابو علی و ابو عبد الله گفته‌اند که ما عمر او را الان بیست و یک سال تقدیر

ماجیلویه

ابن ولید

دقاق و ابن عصام

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

میکنیم در کتاب الغیبة کلینی مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم او از عبد الله بن محمد بن جعفر او از محمد بن جعفر فارسی او از محمد بن اسمعیل بن بلال او از زهری که مسرور بن عاص باشد او از مسلم بن فضل روایت کرده او گفته که در کوفه نزد ابی سعید غانم بن سعید هندی آمدم و نشستم وقتیکه مجالست و معاشرت با وی بطول کشید و با وانس گرفتم و بیشتر از آن حکایتی هم در خصوص او فی الجمله گوشزد من شده بود آنگاه از احوالات وی پرسیدم گفت که من در شهر میشدم از شهرهای هند که آنرا قشمیر درون میگفتند و چهل نفر بودیم **شیخ** صدوق گوید که خبر داد بما پدرم از سعد او از علان کلینی او از علی بن قیس او از غانم سعید هندی علان گفته که خبر داد بمن جماعتی از محمد بن محمد اشعری او از غانم او گفته که در قشمیر نائب پادشاه هندوستان میبودم ما چهل نفر مرد بودیم که در اطراف کرسی پادشاه می نشستیم و هر چهل نفر ما توریة و انجیل و زبور را خوانده بودیم و هر وقتیکه مسئله علمیه بپادشاه دچار میشد بما رجوع میکرد روزی ذکر محمد صلی الله علیه و آله را باهم بمیان آوردیم و گفتیم که ذکر او را در کتابهای خود خوانده ایم پس همه اتفاق نمودیم باینکه من برای طلب وی بیرون روم و از او تفحص و جستجو نمایم پس همه بیرون رفتم و با خود اموالی هم برداشتم روزی طائفه ترک سر راهم گرفتند و مرا از هرچه که داشتم عاری کردند بعد از آن بشهر کابل رسیدم و از آنجا ببلخ وارد گردیدم و نزد بن شور که والی آنجا بود رفتم و مطلبم را که برای آن بیرون آمده بودم با او گفتم او هم فقها و علما را برای مباحثه کردن با من جمع نمود در آنحال محمد ص را از ایشان پرسیدم گفتند که او پیغمبر ما است که مشهور است بمحمد بن عبد الله و الحال وفات نموده گفتم پس خلیفه و جانشین او کیست گفتند ابو بکر گفتم نسب و نشان او را بیان کنید از برای من ایشان نسب او را بیان کردند بقریش رسانیدند گفتم که این مرد از مرسل بیرون آمد بکفر داخل شد امر بکن تا گردنش را بزنند گفتم که من بدین چنانکه شده ام از آن دست بر نمی دارم مگر بدلیلی و برهانی که بر بطلان آن اقامه شود در آنحال والی حسین بن اشکیب را طلبید و گفت یا حسین با این مرد مباحثه و مناظره بکن او گفت که علما و فقها در نزد تو هستند با ایشان امر بکن تا با وی مباحثه نمایند والی گفت که چنانکه میگویم بشنو و با وی خلوت کن و بطور ملاطفت با وی مباحثه بکن در آنحال حسین بن اشکیب با من خلوت کرد آنگاه احوال محمد ص را از او پرسیدم گفت که او چنان است که علما بتو گفتند مگر اینکه خلیفه و جانشین او پسر عمش علی بن ابیطالب است او شوهر دخترش فاطمه ع و پدر پسرانش حسن و حسین است در آنحال گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله بعد از آن نزد والی رفتم و اظهار اسلام نمودم آنگاه مرا نزد حسین فرستاد برای اینکه مرا مسائل و احکام اسلام را یاد داده رفتم و احکامی از او یاد گرفتم و با او گفتم که ما در کتابهای خود چنین میابیم که پیغمبر ص خلیفه نمیکند مگر اینکه خلیفه دیگر در جای وی می نشیند پس خلیفه علی ع که بود گفت حسن و حسین علیهما السلام است بعد از آن ائمه را یک یک نام برد تا اینکه بامام حسن عسکری ع رسید بعد از آن بمن گفت که الحال احتیاج داری باینکه خلیفه امام حسن عسکری ع را جستجو نمائی پس از آن جا برای جستجوی او بیرون رفتم محمد بن محمد گفته که او بر وفق مابعد از آمدی برای ما چنین مذکور نمود که در خصوص جستجوی این امر رفیق داشتم بعضی اخلاق او را ناخوش داشتم از او جدا شدم گوید که روزی در کنار نهر فرات می گشتم در حالتیکه در خصوص امری که برای آن بیرون آمده بودم فکر میکردم ناگاه کسی نزد من آمد و گفت که مولای تو ترا میطلبد اجابت او بکن پس مرا برداشته از این جاها میگذرانید تا اینکه مرا داخل خانه و بستانی نمود ناگاه مولای خود را دیدم نشسته وقتیکه بسوی من نگاه کرد بزبان هندی با من سخن گفت و بمن سلام کرد و نام مرا بیان فرمود و آن چهل مرد را که با من بودند بنام هاشان یکیک پرسید بعد از آن فرمود که اراده نموده که امسال با اهل قم حج کنی در این سال سفر حج را موقوف و بخراسان برگرد و حج را در سال آینده بکن و یک کیسه نزد من انداخت و فرمود که این را در نفقه ات راه صرف کن و در بغداد بخانه احدی نرو چیزی که از آنها دیده ای بهیچ کس مگو و خبر ده محمد گفت که در آنسال از تل عقبه برگشتیم و حج برای ما میسر نشد و غانم هندی بسمت خراسان بیرون رفت و در سال آینده بعزم حج از خراسان در آمد و در اثنای راه لطفها از جانب صاحب ع باو رسید و داخل شهر قم نشد تا اینکه حج نمود و بخراسان برگشت و وفات نمود رحمه الله

محمد بن شاذان کابلی گفته که غانم هندی را در نزد ابی سعید دیدم چنان مذکور نمود که صحت این دین یعنی دین اسلام در انجیل برای من واضح شده بود بنابراین از کابل بطلب حق بیرون آمدم و هدایت یافتم و محمد بن شاذان در شهر نیشابور بمن خبر داد گفت که خبر رسید غانم بخدمت حضرت ع بمن رسید منتظر او گردیدم تا اینکه با او ملاقات کردم و از حکایتش پرسیدم گفت مدتی بود جستجو میکردم چندی در مدینه اقامت نمودم و این مطلب را بهر کسی که اظهار میکردم مرا از آن منع میکرد تا اینکه بشیخی از بنی هاشم که یحیی بن محمد عریضی باشد ملاقات نمودم او گفت که آنچه که تو میخواهی در صریا است پس قصد صریا نمودم وقتیکه بآنجا رسیدم بدالان جاروب کشیده داخل گردیدم و خود را بدکانی که در آنجا بود انداختم ناگاه غلام سیاهی بیرون آمد گفت که داخل خانه شو پس داخل گردیدم ناگاه مولای خود را در میان صحن خانه نشسته دیدم وقتیکه بمن نگاه کرد مرا بنامی ذکر نمود که احدی نمیدانست مگر اهل من در شهر کابل و از پاره چیزها بمن خبر داد در آنحال عرض کردم که توشه و نفقه من رفته است نفقه ندارم امر بفرما تا نفقه بمن بدهند آنگاه حضرت فرمود که آگاه باش از اینکه بزودی نفقه تو بسبب این دروغ که گفتی از تو زایل میشود پس نفقه بمن عطا فرمود بعد از آن نفقه ای که داشتم از من گم شد و آنچه که حضرت داده بود سالم ماند

شیخ صدوق

محمد بن شاذان

بعد

بعد از آن در سال آینده باینجا برگشتم و احدی را در آنخانه نیافتم در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از حمیری روایت کرده او گفته که از محمد
بن عثمان عمری پرسیدم که آیا صاحب این امر را دیده گفت آری دیدم او را و آخر دیدن من او را در کعبه بیت الله بود در حالی
که میگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یعنی پروردگارا بجا بیاور وعده فرموده محقق گردان و باین اسناد از عثمان عمری روایت نموده که آن
حضرت را دیدم بسمت مستجار در حالیکه پرده های کعبه را گرفته میگفت اللهم انتقم من اعدائی یعنی پروردگارا انتقام مرا از دشمنان من بگیر در
کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان صدوق او از پدرش و ابن متوکل همه ایشان از حمیری مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از
مظفر علوی او از ابن عیاشی او از آدم بن محمد بلخی او از علی بن حسن دقاق او از ابرهیم بن محمد علوی روایت کرده او گفته که نسیم نام خادم
امام حسن عسکری ع بمن خبر داد گفت که یکشب بعد از ولادت صاحب الامر بخدمتش رفتم و عطسه در نزد وی کردم گفت یرحمک الله نسیم
گوید وقتیکه این را شنیدم شاد گردیدم بعد از آن فرمود که آیا میخواهی که مژده بتو بدهم گفتم آری فرمود که این عطسه باعث امان تو بود از
مرگ تا سه روز در کتاب کمال الدین باین اسناد از ابرهیم بن محمد علوی روایت کرده او گفته که **طریف** ابو نصر بمن خبر داد گفت که بخدمت صاحب
الزمان داخل گردیدم بمن فرمود که صندل سرخ را نزد من بیاور آوردم بعد از آن فرمود که آیا مرا میشناسی گفتم آری فرمود که من کیستم
عرض کردم که آقا و پسر آقای منی فرمود که این را از تو پرسیدم عرض کردم که فدای تو گردم مرا ارشاد گردان فرمود که من خاتم اوصیا هستم و بسبب
من خداوند عالم بلا را از اهل و شیعه من دفع میکند در کتاب الغیبة از **علان** او از طریف ابو نصر خادم مثل این را روایت کرده در کتاب
کمال الدین از محمد بن محمد خزاعی او از ابی علی اسدی او از پدرش او از محمد بن ابی عبد الله کوفی عدد کسانی که بر معجزات صاحب الزمان ع مطلع گردیده
و او را دیده ذکر نموده ایشان دو صنف بوده اند وکلا و غیر وکلا و نامها و وطنهای آنان که وکلا بوده اند باین نهج است از **بغداد** عمری و
پسرش و حاجز و بلالی و عطار بوده اند و از **کوفه** عاصمی و **اهواز** محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل **قم** احمد بن اسحق و از **همدان** محمد بن صالح
و از اهل **ری** بسامی و اسدی که خود راوی این حکایت باشد و از اهل **آذربایجان** قسم بن علا و از **نیشابور** محمد بن شاذان و
اسامی و اوطان غیر وکلا باین تفصیل است از اهل **بغداد** ابی قسم بن ابی جابس و ابی عبد الله کندی و ابی عبد الله جنیدی و هرون قزاز
و نیلی و ابی قسم بن دبیس و ابی عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ غلام امام علی النقی ع و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوبخت صاحب فراء
و صاحب صره مختومه بوده اند و از **همدان** محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از **دینور** حسن بن هرون و احمد
بن اخیه و ابو الحسن و از **اصفهان** ابن بادشاله و از **صیمره** زیدان و از **قم** حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش
حسن بن یعقوب و از اهل **ری** قسم بن موسی و پسرش و ابو محمد بن هرون و صاحب حصاة و علی بن محمد و محمد کلینی و ابو جعفر رفا و از **قزوین**
مرداس و علی بن احمد و از **قابس** دو مرد و از **شهرزور** ابن الخال و از **فارس** مجروح و از **مرو** صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه
بیضاء و ابو ثابت و از **نیشابور** محمد بن شعیب بن صالح و از **یمن** فضل بن یزید و پسرش و حسن و شمشاطی و از **مصر** صاحب دو مولود و صاحب
مال و در **مکه** و ابو رجا و از **نصیبین** ابو محمد بن وجناء و از **اهواز** حصینی در کتاب کمال الدین از **طالقانی** او از علی بن احمد کوفی او از
سلیمان بن ابرهیم رقی او از حسن بن وجناء نصیبی روایت کرده او گفته که در اثناء حجه پنجاه و چهارم بعد از نماز عشاء در زیر میزاب بسجده مشغول
بودم و در دعا و گریه و زاری میکردم ناگاه کسی مرا جنبانید و گفت که یا حسن بن وجناء برخیز پس برخواستم ناگاه کنیزی لاغری که حد چهل سالگی یا بیشتر بنظر می آمد
دیدم در آنحال پیش روی من افتاد و رفت و من هم از عقبش میرفتم و از او نمیپرسیدم که مرا بکجا میبرد تا اینکه مرا بصحن خانه خدیجه ع رسانید و در
آنجا خانه بود که درش از میان دیوار بود و آن را نردبانی از درخت ساج بود پس آن کنیز بالا رفت بعد از آن صدائی در آمد که یا حسن بالا بیا
پس بالا رفتم و در در ایستادم در آنحال صاحب الزمان بمن فرمود که یا حسن آیا چنان گمان میکنی که تو بر من پنهان هستی بخدا سوگند یاد میکنم
که هر آینه من در همه حجهای تو با تو بوده ام بعد از آن شروع نمود اوقات گذشته مرا یکیک میشمرد وقتیکه این را شنیدم رو بزمین افتادم ناگاه
چنان احساس نمودم که دست خود را بر بدنم گذاشت پس برخواستم آنگاه بمن فرمود که حسن در مدینه در خانه امام محمد باقر ع قرار بگیر و از
آنجا جدائی مکن و در خصوص خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی تشویش مکن بعد از آن دفتری بمن داد که در آن دعای فرج و طریقه صلوات
بر آنحضرت نوشته شده بود فرمود که باین طریق دعا بکن و صلوات بر من بفرست و آن را مده مگر باهل حق از دوستان من بدرستیکه خدا
ترا توفیق دهنده است عرض کردم که ای آقای من آیا ترا بعد از این نخواهم دید فرمود یا حسن اگر بخواهد خدا میبینی راوی گوید که از حج بر
گشتم و بفرموده آنحضرت در خانه امام محمد باقر ع ساکن گشتم بطرزیکه هر وقت از خانه بیرون میرفتم باینجا بر نمیگشتم مگر برای تجدید وضوء یا خواب
و در وقت افطار که داخل خانه میشدم ظرف چهار گنجی پر از آب و گرده نانی در سر آن گذاشته میدیدم و در بالای گرده نان آنچه خود تنها کرده
در آن روز خواهش نموده مهیا میکردم پس آنها را میخوردم بمن کفایت میکردند و در موسم زمستان پوشاک زمستانی و در وقت تابستان لباس
میرسید و حال آنکه روزها آب را می آوردم و بخانه می پاشیدم و جاروب میکشیدم و کوزه را خالی میگذاشتم وقت افطار که بخانه بر میگشتم

طریف
علان
عمری و حاجز و بلالی و عطار
ابی جابس و جنید و عبدالله
علی بن احمد کوفی

کسانیکه حضرت قائم را دیدند

آن را پر از آب میبافتم و اهل خانه طعام من میدادند و مرا بخوردن آن احتیاج نمیشد تا آنکه میداشتم در وقت شب بضدّ آن میکردم تا اینکه
نشوند بر سرّ من کسانیکه در انجا با من بودند در کتاب کمال الدین از ابن متوکّل او از حمیری او از ابرهیم بن مهزیار روایت کرده او گفته که بمدینه
رسول خدا آمدم و اولاد امام حسن عسکری را تفحّص و جستجو نمودم و بر چیزی مطلّع نگردیدم از انجا کوچیده بمکّه معظّمه در حالیکه این طلب
را تفحّص مینمودم رفتم و وقتی در طواف بودم ناگاه جوانی گندم گون که حسن عجیبی داشت و هرچه که از او بجمال میرسید نیکو و زیبا بود بنظرم آمد
در حالیکه با دقّت نظر بمن نگاه میکرد در آنحال باز روی اینکه مطلب خود را در نزد وی بیابم بسمت وی برگشتم وقتیکه باو نزدیک شدم سلام
کردم و با خوبی ردّ جواب سلام نمود بعد از آن گفت که از اهل کجائی تو گفتم از اهل عراق گفت از کدام شهر عراق گفتم از اهل اهواز گفت مرحبا بلقائک
آیا در آنجا جعفر بن حمدان خصیبی را میشناسی گفتم داعی حقّ را اجابت نمود یعنی وفات یافت گفت رحمت خدا بر او باد که شبها را بسیار بیدار و بسر میبرد
تا اینکه خداوند عالم ثواب بسیاری باو عطا فرمود و آیا ابرهیم بن مهزیار را میشناسی گفتم که ابرهیم بن مهزیار منم پس با من معانقه نمود و طول داد
بعد از آن گفت مرحبا بک یا ابا اسحق چه کردی آن نشانه را که میان تو و امام حسن عسکری ع بسبب ارتباط و آشنائی بود چنانکه گمان میکنم که مرادت
از آن نشانه انگشتری است که خدا بنوع از امام حسن عسکری ع بمن عطا فرموده گفت مرادم همان بود پس آن را بیرون آوردم وقتیکه بآن نگاه کرد
از من گرفت و بوسید و کتابتیکه در نگینش نوشته شده بود خواند و آن کتابت این بود یا الله یا محمد یا علی بعد از آن گفت که جانم فدای آنحضرت
یاد که بسیار بود از جواب مسائل از آنحضرت اخذ میکردم و انواع احادیث را از زبان معجز بیانش میشنیدم و در خزینه خاطرم پنهان میکردم
و در این مقام از دیگران منفرد و ممتاز بودم و بواکه خصوصیتیم در خدمت او بیشتر از دیگران بود راوی گوید که آن جوان بعد از این بمن
گفت که یا ابا اسحق مطلب بزرگ خود را که بعد از حجّ اراده نموده بمن خبر ده گفتم سوگند بآن کسیکه یاد میکنم هر آینه مطلبی قصد نکرده‌ام مگر اینکه سرّ
آنرا از تو میپرسم گفت هرچه میخواهی بپرس ان شاء الله جواب آنرا برای تو شرح میکنم گفتم آیا خبری در خصوص اولاد امام حسن عسکری ع داری
گفت بخدا سوگند هر آینه در جبین محمد و موسی پسران امام حسن عسکری ع نوری مشاهده میکنم بدرستیکه من فرستاده ایشانم نزد تو
برای اینکه امر ایشان را بتو برسانم پس اگر ملاقات ایشان را دوست میداری و میخواهی که چشمت بمشاهده جمال پرنورشان روشن گردد با من بیا تا بطائف
برویم و این را از رفقا خود پنهان بدار ابرهیم گوید که با وی بسمت طائف متوجّه گردیدم و میان جاهای ریگزار می افتادم تا اینکه بجائی وارد گردیدیم که
بیابان بانجا منتهی شده بود در آنحال خیمه از مو بنظرمان رسید که در بالای تلّی برپا شده و بسبب آن اطراف آن سرزمین روشن میشد آنگاه
بمن سبقت نمود برای اذن گرفتن داخل خیمه گردید و بآن دو نفر سلام کرد و ایشان را از آمدن من خبر داد نمود در آنحال یکی از ایشان که
بحسب سنّ از دیگران بزرگتر بود که م ح م د بن حسن علیهما السلام باشد بیرون آمد ناگاه جوانی دیدم که رنگ صافی و جبین گشاده داشت و ابروها
بهم نزدیک نبودند و خدّش نرم و بینیش بلند بود و گویا که او در لطافت و طراوت شاخ درخت بان و صفحه پیشانیش مانند ستاره درّی
و در خدّ راستش خالی داشت با آنحال چنان خیال میشد که پارچه مشک در روی نقره سفید قرار گرفته و در سرش گیسوان گوشش
موهائش تا بنرمه گوش بودند و او را هیبتی و صورتی بود که چشمهائی بهتر از او را هرگز مشاهده نکرده اند تا آنوقت مانند حیا و وقار
او را ندیدم پیش رفتم و خود را انداخته اعضای وی را بوسیدم آنگاه گفت مرحبا بک یا ابا اسحق لقد کانت الایام تعدنی وشک لقائک
والمعاتب بینی و بینک علی تشاحط الدار و تراخی بتخیّل لی صورتک حتی کانا لم نخل طرفة عین من طیب المحادثة و خیال المشاهدة وانا احمد
الله ربی ولی الحمد علی ما قیّض من التلاقی و دنّة من کربة التنازع والاستشراف یعنی ای ابا اسحق بمکان و سبع قدم که گذاشتی بدرستیکه روز
پیش از این ملاقات تو را همه اوقات بمن وعده میکرد و در ضامند که در میان من و تو است با وجود دوری منزلهای ما از یکدیگر و تاخیر دیدن
ما همدیگر را صورت و طلعت تو را در آینه خیالم مصوّر مینمود بحدّیکه گویا یک لحظه از لذّت صحبت و خیال دیدن همدیگر خالی نشده‌ایم یعنی همیشه
در عالم خیال با همدیگر صحبت میکردیم و همدیگر را میدیدیم و الحال حمد خدا را میکنیم که پروردگار من و صاحب حمد یاد دوست دارند
حمد است در مقابل اینکه ملاقات را برای ما میسّر و ظاهر دل ما را از همّ و غم اشتیاق و انتظار رهانید بعد از آن از برادران دینی قول آنان
را که بیشتر بودند و آنان را که در آنزمان بودند پرسید عرض کردم که پدرم و مادرم فدای تو باد من از وقتیکه خدا بنوع آقای من امام حسن
عسکری ع را بدار البقا برده همیشه شهر بشهر را تفحّص و جستجو مینمودم پس مدّت حصول این مطلب برایم مشکل و درهای فرج بروی من مسدود
گردید تا اینکه خداوند عالم بارشاد و رهنمائی مرا بسوی تو بر من منّت گذاشت بخدا بنوع شکر میکنم در مقابل اینکه فضل و احسان تو را بر من
الهام نمود بعد از آن آنحضرت نسبت خود را و نسب برادرش موسی را بیان فرمود بعد از آن مرا بیک سمتی کشید و این کلام اعجاز نظام را ادا فرمود
ان ابی صلّی الله علیه و آله عهد الیّ ان لا اوطن من الارض الا اخفاها واقصاها اسراراً لامری و تحصیناً لمحلّی من مکائد اهل الضلال والمردة
من احداث الامم الضوال فنبذنی الی عالیة الرمال و جبت صرائم الارض تنظرنی الغایة التی عندها یحلّ الامر و ینجلی الهلع وکان صلوات الله
علیه انبط لی من خزائن الحکم و کوامن العلوم ما ان اشعت الیک منه جزءا اغناک عن الجملة اعلم یا ابا اسحق انه قال صلوات الله علیه یا بنیّ ان الله جلّ

ثنائه لم یکن لیخلی الطباق اوضر واهل الجدّ فی طاعته وعبادته بلا حجّة یستعلی بها وامام یؤتم به ویقتدی بسبل سنّته ومنهاج قصده وارجو یا
بنیّ ان تکون احد من اعدّ الله لنشر الحقّ وطیّ الباطل واعلاء الدّین واطفاء الضّلال فعلیک یا بنیّ بلزوم خوافی الارض وتتبّع اقاصیها
فانّ لکلّ ولیّ من اولیاء الله عزّ وجلّ عدوّا مقارعا وضدّا منازعا افتراضا لمجاهدة اهل نفاقه وخلافه اولی الالحاد والعناد فلا یوحشنّک
ذلک واعلم ان قلوب اهل الطّاعة والاخلاص نزّع الیک مثل الطّیر اذا امّت اوکارها وهم معشر یطلعون بمخائل الذّلّة والاستکانة وهم
عند الله بررة اعزّاء یبرزون بانفس مختلّة محتاجة وهم اهل القناعة والاعتصام واستنبطوا الدّین فوازروه علی مجاهدة الاضداد خصّهم
الله باحتمال الضّیم لیشملهم باتّساع العزّ فی دار القرار وجبلهم علی خلائق الصّبر لیکون لهم العاقبة الحسنی وکرامة حسن العقبی فاقتبس
یا بنیّ نور الصّبر علی موارد امورک تفز بدرک الصّنع فی مصادرها واستشعر العزّ فیما ینوبک تحظ بما تحمد علیه انشاء الله فکانّک یا بنیّ
بتأیید نصر الله قد آن وتیسیر الفلج وعلوّ کعب قد حان وکانّک بالرّایات الصّفر والاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافک ما بین الحطیم
وزمزم وکانّک بترادف البیعة وتصافی الولاء یتناظم علیک تناظم الدّرّ فی مثانی العقود وتصافق الاکفّ علی جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائک
من ملاء برأهم الله من طهارة الولاء ونفاسة التّربة مقدّسة قلوبهم من دنس النّفاق مهذّبة افئدتهم من رجس الشّقاق لیّنة عرائکهم للدّین
خشنة ضرائبهم عن العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عیدانهم یدینون بدین الحقّ واهله فاذا اشتدّت ارکانهم وتقوّمت
اعمارهم قدّت بمکاتفتهم طبقات الامم اذ تبعتک فی ظلال شجرة دوحة سبقت افنان غصونها علی حافات بحیرة الطّبریّة فعندها یتلألؤ صبح
الحقّ وینجلی ظلام الباطل ویقصم الله بک الطّغیان ویعید معالم الایمان یظهر بک استقام الافاق والسّلام الرّفاق یودّ الطّفل فی المهد لو
استطاع الیک نهوضا ونواشط الوحش لو تجد نحوک مجازا تهتزّ بک اغصان العزّ نضرة وتستقرّ بوانی العزّ فی قرارها وتؤب شوارد الدّین
الی اوکارها یتهاطل علیک سحائب الظّفر فتخنق کلّ عدوّ وتنصر کلّ ولیّ فلا یبقی علی وجه الارض جبّار ولا جاحد غامط ولا شانئ مبغض و
لا معاند کاشح ومن یتوکّل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره چونکه این کلمات فصاحت آیات وفقرات بلاغت اسمات طرز خوش وسبک
دلکش داشتند لهذا بنده جانی برای ازدیاد نور دیدهای ناظران وسرور دلهای مطالعه کنندگان این کتاب آنها را بعینه مرقوم ساخت بعد
بعد از آن بترجمه پرداخت خلاصه مضمون آنها اینست که بدرستیکه پدرم رحمت خدا بر او واولاد او باد از من عهد وپیمان گرفته در اینکه
برای خود وطن قرار ندهم در دورترین زمین مگر جاهای پنهان ترین و دورترین را تا اینکه امرم مخفی باشد ومرتبه خود را از حیلهای گمراهان
وفتنهای امتنان تازه گمراه شده محافظت نمایم پس از این جهت مرا بسمت تلهای بلند ریگها انداخت وجاهای پر ریگ زمین می پیمایم وانتظار عاقبت
کار را میکشم رنج آنکه در آن وقت امر ظهورم میرسد وجزع خلایق زایل کرددد وپدرم از خزائن حکمتها واسرار علوم چیزهائی تعلیم نمود که هر گاه
پاره را از آن بتو اظهار نمایم هر آینه تو را از همه آنها احتیاج کرد اند پس بدان یا ابا اسحق که پدرم صلوات الله علیه بمن فرمود که ای پسر من
بدانکه خدا نعم جلّ ثنائه اطراف روی زمین واهل طاعت وعبادت خود را خالی نمیگذارد از وجود حجّت وامامی که باعث بلندی مرتبه خلایق
وپیشوای ومقتدای ایشان است ای پسر من امید چنان دارم که تو از جمله کسانی باشی که خدا نعم ایشان را برای منتشر ساختن حقّ وبرچیدن
اساس باطل وبلند نمودن بنای دین وخاموش گردانیدن آتش گمراهی مهیّا نموده پس قرار گرفتن را در جاهای پنهان ودور بر خود لازم بدار زیرا که هر
ولیّ را از اولیای خدا دشمنی است زننده وضدّیست نزاع کننده از اینجهت که جهاد را با اهل نفاق وخلاف از ملحدان ومعاندان واجب
نموده اند پس تو را اینهای دشمنان متوحّش نکرداند زیرا که از قدیم زمان تا این اوان شیوه اولیاء الله این بوده وبدانکه دلهای اهل
طاعت واخلاص بسوی تو مشتاقند مانند اشتیاق مرغان در وقتی که قصد آشیانه خودشان نمایند وایشان جماعتی هستند که بچشمان خلایق با
احوالی بیرون میآیند که از آن احوال ذلّت وفروتنی ایشان مظنون میشود با اینکه بپاره اموری که از مواقع مظنّه ذلّتند داخل میشوند وحال
آنکه در نزد خداوند کردگار عزیز ونیکوکارانند ودر نظر خلایق با احتیاج وپریشان حالی جلوه میکنند وحال آنکه اهل قناعت وعفّتند
یعنی خلایق قناعت ایشان را فقر وپریشان حالی خیال میکنند وایشان چنانند که دین را استنباط نموده آنرا بمجاهده دشمنان محکم
کرده اند خداوند عالم ایشان را بتحمّل ظلم وستم مخصوص کردانید تا اینکه ایشان را در دار القرار بوسعت عزّت رسانند وایشان را در طبیعت
صبر وشکیبائی خلق کرده ودر وقت ستمدیدن کی صبر نمایند تا اینکه بر نیکوئی عاقبت وکرامت عقبی فایز کردند پس ای پسر من در مقام بلا
ومصیبت ذلّت را با نور صبر نورانی کردان در انتقام باد رک الصنع خدا واحسان او فایز شوی یعنی خدا نعم ان مصائب از تو بر کردانند
وچنان بدان که مصائب وبلیاتی که بتو میرسند سبب عزّت تواند تا اینکه بسبب بخت شوی بچیزهائی که در مقابل آنها تو را مدح وثنا گفته
شود ای پسر من گویا تو را چنین می بینم که در این نزدیکی بیاری خدا مؤیّد کردیده بفتح وظفر وعزّت وغلبه بر دشمنان فایز شده وگویا
علمها زرد وعلمها سفید را در ما بین حطیم وزمزم در اطراف وجوانب تو می بینم کسانی را که خداوند عالم ایشان را از دوستی پاک وطینت
پاکیزه خلق نموده در حالتی که دلهای ایشان از چرک ونفاق وخباثت مخالفت پاک وپوستهای ایشان برای دین وآئین نرم شده یعنی با حکم

دینیه اطاعت وانقیاد دارند ودلها ایشان از ظلم وتعدی نمودن دور است وروبهای شان بسبب مقبول شدن در درگاه الهی
سفید واشکار است وشاخهاشان بسبب فضل وهنر وتازگی ودین حق واهل ان ایمان آورده از پی همدیگر بتو بیعت میکنند ودر دو سینه
تو صفا منور زند ودر گردو سر ت منتظم میشوند مانند منتظم شدن در در کردن بندها کر رشته انقیاد وقد است یا اینکه هر دو سر
رشته ها انها بهم بسته است معنی اول کنایه از سخنی ود رشتی ایشان است ودومی کنایه است از اجتماع ایشان در یکجا زیرا وقتیکه هر دو سر رشته
کردن بند بهم بسته کردید ودرهای ان در انحال در یکجا ان جمع میشوند وکفهای دستهای ایشان در اطراف حجر الاسود بجهت پناه آوردن شاذ
بدور خانه تو بهم خورده میشوند ووقتیکه بدنهای ایشان محکم کردید ند وعمرهاشان قوام بهم رسانیدند انکاه در سایه ها درخت بزرکی شاخه ها
ان طولانی شده بحدیکه اطراف بحیره طبریه را که نام جاییست کرفته بتو بیعت میکنند وبسبب اجتماع با محاربه ایشان طوائف اهل بدعت وضلالت
متفرق وپراکنده میشوند دران وقت صبح حق روشن وتاریکی باطل زائل کردد وبسبب انخدا وند عالم طغیان را می شکند وراههای ایمان
را بعد از محو شدن انها بحالت اولیه بر می کرداند وبسبب تو ظاهر میشود اینکه اهل زمین بمرض روحی مبتلا بوده اند یعنی عقول وارواح ایشان
علیل بوده اند از زوال آن باز مانده اند ونیز ظاهر میشود اینکه رفقای تو از اینکونه مرض وعلت سالم بوده اند ودر انوقت بچه در کهواره است دوست
میدارد که قدرت داشته باشد برانیکه بپرد تواید از راه افتادکان وحشیها بسوی تو راه نمیابند یعنی انانکه از راه شریعت دور شده اند واز احکام الهی
واز تو وحشت نموده بسوی تو می ایند واطراف دنیا از تو حسن وبها کسب نموده شادی وفرح میکنند وشاخه ها عزت از یمن وجود تو وتازه کرده
بشوق وجنبش میایند وبناها عزت در مقر خود قرار میکیرند وبسبب تو مرغان رمیده احکام باشیانها خود برمیکردند یعنی احکام دینیه را
که محو ومضمحل کردیده دران وقت بسبب وجود شریف رونق ورواج میابند وابرها فتح وظفر برای تو میبارند انکاه کلوی دشمنان کرفته ایشان
حقیر خواهی نمود وهمه دوستان خود را نصرت ویاری خواهی کرد پس در انوقت در روی زمین نه ستمکاری که از حق عدول کند است باقی
میماند ونه منکری که حقیر شمارنده حق است ونه عیب کننده ونه دشمنی دارنده تو ونه دشمنی که از تو اعراض کند نماست هرکه بخداوند کار ساز توکل
نماید هر اینه او را کفایت میکند بدرستیکه خدا اینعم هرچه که اراده بکند انرا بسر میرساند بعد از ان فرمود یا ابا اسحق کفتکوی این مجلس را مخفی بدار
مکر از کسانیکه اهل صداقت وبا تو برادران دینی اند بعد از ان فرمود که وقتیکه علامات ظهور وبسط بر اد بیدی در زیل مکن وبا برادران دینی خود
کر بسوی ما انکاه یقین ونور چراغها دین سرعت کنند اند بسوی ما بیایید انشاء الله در انوقت رشد وهدایت خواهی یافت بعد از ان زمانی
در خدمت انحضرت بودم از احکام دینیه ومسائل علمیه ولطائف حکمیه از او اخذ میکردم تا اینکه از ضایع شدن کسانیکه در اهواز کذاشته
بودم ترسیدم زیرا که مدت مفارقتم از ایشان طول کشید انوقت از حضرت اذن برکشتن طلبیدم وعرض کردم که از مفارقت خدمت وحشت
بسیار دارم وبر غیبت خود از حضور پر نور ت غصه بیشمار میخورم انکاه دعا خیر یکه برای من واولاد واقاربم بمنزله ذخیره بود در حق من کرد
ووقتیکه کوچ کردن من نزدیک کردید ودلم قصد افتادن نمود در وقت صبح بعزم وداع وتجدید عهد بخدمتش رفتم ومالی که از پنجاه هزار درهم
بیشتر بود با خود بردم وعرض کردم که منت بر من کذاشته انرا قبول فرمایید پس تبسم نمود وفرمود که این زاد در وقت برکشتن برای خود صرف
کن زیرا که سفر تو دراز است وبیابانهای زمین درشت بسیار واز قبول نمودن ما انرا اندوهکین مباش زیرا که مدح وثنای که بایستی بر
تقدیر قبول ان برای تو بکنیم کردیم ویاد آوری وقبول منتی که با بستی در وقت نکه داشتن اموال نمایم نمودیم یعنی در از لوا ان از تو منت قبول
نمودیم وترا بعد از این یاد خواهیم نمود پس خداوند واهب العطایا ترا در چیزها که بتو عطا نموده برکت بدهد وانها را که عطا فرموده برای
تو دائمی کرداند وبرای تو بهترین ثواب احسان کنندکان را بنویسد زیرا که فضل واحسان در ید قدرت اوست واز او مسئلت میکنم که ترا با
سلامت نصیب وحفظ مصلحت ومنفعت در وقت مراجعت بسوی اصحاب خود بر کرداند وراهها بر تو مشقت نکرداند وترا در مقام دلیل
وبرهان حیران وسرکردان ننماید وانزاد رنفس تو بطرزی محکم کرداند که هرکز ضایع وزایل نشود بعد از ان فرمود یا ابا اسحق خدا انعم
ما را باحسان قانع کرداینده ونفوس ما را چنان نموده که بدوستان خود اعانت وحمایت نمیکنیم مکر از راه نصیحت وخلوص نیت ومکر از
راه محافظت طریقه که مناسب تقوی وبلندی مرتبه است بعد از ان از خدمت انحضرت برکشتم در حالیکه حمد وثنای الهی را میکردم در مقابل
اینکه مرا هدایت وارشاد نمود وبمن فهمانید که روی زمین را از وجود حجت واضحه وامام قائم خالی ومعطل نمیکذارد واین خبر را بشیعیان روایت
نمودم تا اینکه بصیرت اهل یقین را بیفزایم وبایشان بفهمانم که خداوند عالم ذریه طیبه را منقطع نکردانیده وانچه که بمن ظاهر شده بود منتشر
نمودم برای اینکه اعتقادات اهل طریقه مرضیه محکم وقوت ایمان شان بیشتر کردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم در کتاب کمال الدین از
مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن معروف روایت کرده او کفته که ابو عبدالله بلخی بمن نوشت که عبدالله سوری بمن خبر
داد که بباغ بنی عامر رفتم چند نفر طفلی دیدم که در کودالی با هم بازی میکردند وجوانی که در سر سجاده نشسته دیدم در حالیکه استین خود
بدهنش کذاشته بود در انحال از ایشان پرسیدم که این جوان کیست کفتند این م ح م د بن حسن علیهما السلام است واو را بپدرش شبیه دیدم

وپنهان

مظفر علوی کوید

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

در کتاب مذکور اوروده که از شیخی از اصحاب حدیث که احمد بن فارس ادیب نام داشت شنیدم میگفت که در همدان حکایتی شنیدم و آنرا ببعضی
از برادران دینی خود چنان شنیده بودم نقل نمودم و از من التماس نمود که آنرا برای وی بخط خود بنویسم آنگاه نتوانستم که مخالفت خواهش وی نمایم
آنرا نوشتم و بکسیکه آنرا بمن نقل نموده بود نشان دادم و آن حکایت اینست که در شهر همدان جماعتی بودند که به بنی راشد اشتهار داشتند و همه
ایشان اظهار تشیع مینمودند و مذهبشان مذهب امامیه بود آنگاه پرسیدم که سبب چیست که تنها این طایفه از میان اهل همدان قبول تشیع نموده
اند شیخی از ایشان که آثار صلاح و تقوی از آن مبدا بدم در جوابم گفت که سبب آن اینست که جد ما که همه ماها باو منتسب میشویم بعزم حج بیرون
رفت چنان نقل نموده که وقتیکه اعمال حج را اتمام نمودیم برگشتیم از راه بیابان میامدیم ناگاه شوقم کشید که از راحله فرود آیم قدری پیاده راه بروم
پس پائین آمدم زمانی بسیاری راه رفتم تا اینکه خسته گردیدم و در پیش خود گفتم که اندکی میخوابم تا اینکه راحت شوم وقتیکه آخر قافله میرسد برمیخیزم
پس خوابیدم وقتیکه بیدار گردیدم دیدم که آفتاب در آمده و هوا شدت کرده و احدی را ندیدم از اینحالت متوحش گردیدم و راه و نشانی نیافتم
و بخداوند عز و جل توکل نمودم و در پیش خود گفتم که بهر سمتیکه پیش میاید میروم و قدر کمی راه رفتم ناگاه بچمن سبز و تر و تازه رسیدم که گویا باریدن
باریدن باران قریب العهد بوده یعنی گویا که زمان قلیلی پیشتر از آن باران بآنجا باریده بود و خاکش بهترین خاکی بود و در آن سرزمین قصری که
مانند شمشیر صیقل داده میدرخشید بنظرم در آمد در پیش خود گفتم کاشکی میدانستم که این قصر چیست که آنرا هرگز ندیده و نشنیده ام پس
آنرا قصد نموده رفتم وقتیکه بدر آن قصر رسیدم دو نفر خدمتکار سفید رنگ دیدم و بایشان سلام کردم باحسن وجهی جواب سلام دادند و
گفتند که در اینجا بنشین بدرستیکه خداوند در حق تو اراده خیری نموده و یکی از ایشان برخواست و داخل گردید اندکی درنگ نمود بعد از آن
بیرون آمد گفت که برخیز و داخل قصر شو پس داخل گردیدم ناگاه قصری دیدم که زیباتر و روشن تر از آن هرگز ندیده بودم در آنحال آنخدمتکار
پیش افتاد پرده را که در میان خانه کشیده شده بود برداشت بعد از آن گفت داخل شو پس داخل آنخانه گردیدم ناگاه جوانی دیدم که در میان خانه
نشسته و شمشیر درازی در سمت بالای سرش آویزان شده بطرزیکه نزدیک بود که طرف پائین آن بسر آنجوان برخورد و آنجوان مانند ماه
شب چهارده شب بود که در تاریکی بدرخشد پس سلام کردم و جواب آنرا باحسن وجهی رد نمود بعد از آن گفت که آیا میدانی که من کیستم گفتم
بخدا سوگند نمیدانم تو کیستی گفت منم قائمیکه از آل محمد است و منم آنکه در آخر زمان با این شمشیر و اشاره بآن شمشیر نمود خروج میکنم
زمین را پر از عدل و قسط گردانم چنانکه پر از ظلم و جور گردیده وقتیکه این را شنیدم افتادم و صورت خود را بر زمین مالیدم فرمود که چنین
کار مکن و سرت را بردار تو فلان شخصی و از اهل فلان شهری از شهرهای جبل که آنرا همدان میگویند عرض کردم که ای سید من راست فرمودی
بعد از آن فرمود که آیا دوست میداری که بسوی اهل و عیال خود برگردی عرض کردم که آری میروم و بایشان از این چیزیکه خداوند در اینجا برای
من مقدر نموده مژده میدهم در آنحال بآنخدمتکار اشاره نموده او دستم گرفت و کیسه بمن داد با من بیرون آمد چند گامی برداشتم ناگاه
ناگاه باغها و درختها و مناره مسجدی بنظرم رسید آنگاه بمن گفت که در نزدیکی شهر شما شهری هست مشهور باستاباد این شهر شباهت دارد گفت
آری این استاباد است برو وقتیکه این را گفت بسمتی متوجه شدم دیگر او را ندیدم و داخل استاباد گردیدم آنکیسه را ملاحظه کردم دیدم که چهل یا پنجاه
دینار در آن هست از آنجا وارد همدان گردیدم و طایفه خود جمع نموده بایشان بآن چیزیکه خداوند برای من مقدر نموده بود مژده دادم مادامیکه از
آن دینارها در نزد من باقی بود خیر و برکت داشتیم **مؤلف** گوید که گمان دارم که استاباد همان بلده است که امروز مشهور باسد آباد است
و داوندی مثل این قصه را از جماعتی که از اهل همدان شنیده بودند نقل نموده در کتاب کمال الدین از **مظفر علوی** و او از ابن عیاشی و او از پدرش
و او از احمد بن معروف و او از ابی عبدالله بلخی و او از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر بزرگ غلام امام رضا علیه السلام بوده روایت نموده و گفته که روزی
جعفر کذاب بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سر میراث نزاع میکرد صاحب الزمان ع از سمتیکه جعفر ندانست در آمد و گفت یا جعفر ترا چه شده
که بحقوق و میراث من متعرض میشوی جعفر از این سخن متحیر مانده مبهوت گردید بعد از آن غایب شد جعفر هر چه در میان مردم او را جستجو نمود دیگر
پیدا نکرد وقتیکه مادر امام حسن عسکری وفات نمود از جانب آنحضرت امر صادر گردید که او را در خانه آنحضرت دفن نمایند آنگاه جعفر با ایشان منازعه
نمود و گفت که خانه از منست نمیگذارم که در آنجا دفن کرده شود در آنحال صاحب بیرون آمد و گفت یا ابا جعفر آیا این خانه خانه تست که ادعا میکنی بعد
از آن غایب گردید او را دیگر ندید در کتاب کمال الدین اوروده که خبر داد بما ابوالحسین **علی** بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد
بن عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که در کتاب پدرم دیدم نوشته بود که خبر داد بما محمد بن احمد
طوال او از پدرش و او از حسن بن علی بن طبری و او از ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار و گفته شنیدم از پدرم میگفت از جدم علی بن مهزیار شنیدم میگفت
که در خوابگاه خود خوابیده بودم ناگاه در عالم رؤیا کسی را دیدم میگفت که امسال حج بکن که بصاحب الزمان ع ملاقات میکنی در آنحال با فرح و
سرور از خواب بیدار شدم و مشغول نماز گردیدم تا اینکه صبح طلوع نمود نماز صبح را ادا کردم بیرون رفتم و جستجوی حجاج نموده چند رفیق طریق که
اراده بیرون رفتن داشتند پیدا نمودم با کسانیکه پیشتر از همه میرفتند رفتم در حالتیکه اراده کوفه داشتم وقتیکه بآنجا رسیدم از مرکب

مؤلف گوید

داوندی گوید و مظفر علوی

علی بن احمد بن مهزیار

خود بپائین آمدم و متاع خود را بر ثقات برادران دینی خود سپردم و بیرون رفتم اولاد امام حسن عسکری علیه السلام را میپرسیدم هرچه که جستجو نمودم اثری
نیافتم و خبری نشنیدم و با کسانیکه پیشتر از سالهای پیش از آنجا بیرون رفتند رفتم در حالیکه اراده مدینه داشتم و وقتیکه داخل مدینه گردیدم خود را اصنف
نموده از مرکب پائین آمدم و متاع خود را بمعتمدان برادران دینی سپردم بیرون رفتم برای اینکه در خصوص اولاد امام حسن عسکری علیه السلام خبری بشنوم و بر آن
مطلع باشم نه خبری شنیدم و نه بر اثری برخوردم با این حال بودم تا اینکه حجاج کوچ کردند رو بسمت مکه گذاشتند بیرون رفتند من هم با ایشان بیرون رفتم
تا اینکه بمکه رسیدیم و فرود آمدم منزل خود را محکم نموده بیرون رفتم اولاد امام حسن عسکری علیه السلام را تفحص میکردم پس در این باب خبری نشنیدم
و اثری نیافتم و در ما بین یأس و امید و در عاقبت چگونگی مطلب خود متفکر بودم و نفس خود را ملامت میکردم در این بین شب شد اراده نمودم
که اطراف خانه کعبه از حجاج خالی گردد تا اینکه طواف بکنم و از خدا بخواهم مسئلت نمایم که مرا بآرزوئی که کرده ام برساند و وقتیکه کعبه از حجاج خالی گردید
برخواستم که طواف نمایم ناگاه جوان خوشروی و خوشبوی و روی چراد (?) دیدم که یک طاقه پارچه از کمرش مانند فوطه بسته و یا طاقه دیگر بدنش را
پوشیده بطوریکه یکطرف از زیر بغل داشته و در بروی پستان چپش مانند ثواب احرام انداخته و طرف دیگر را برگردانیده بدوشش انداخته بود
در آنحال او را جنبانیدم بسوی من متوجه گردید و گفت که از اهل کجائی گفتم از اهل اهواز گفت آیا در آنجا ابن خطیب را میشناسی گفتم خدا رحمت کند
او را که داعی حق را اجابت نمود گفت رحمه الله بدرستیکه او روزها را روزه میداشت و شبها را تا بسحر احیا میکرد و تلاوت قرآن مینمود و ما را
دوست میداشت آیا در آنجا علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم آنگاه گفت که یا ابا الحسن خوش آمدی آیا میشناسی آندو نفر را که از وطن دور و مهجور افتاده اند
گفتم آری گفت ایشان کیستند گفتم محمد و موسی گفت چه کردی آن نشانه را که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم در پیشم است گفت در آر
آنگاه انگشتری زیبا که در نگینش محمد و علی نقش بود در آوردم و وقتیکه از آن دید که گریه بسیاری کرد و در حال گریه گفت که یا امام حسن عسکری خدا
رحمت کند بدرستیکه امام عادل و پسر ائمه و پدر امام بودی خداوند عالم تو را در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند بعد از آن گفت یا ابا
الحسن بمنزل خود برگرد و برای سفر مهیا باش وقتیکه ثلثی از شب گذشت و دو ثلث از آن باقی ماند نزد ما بیا بدرستیکه بآرزوی خود میرسی
پس بمنزل برگشته متفکر بودم تا اینکه آنوقت در رسید در آنحال برخواستم و پالان مرکب زاد را آوردم و اصلاحش کردم بر پشت مرکب گذاشتم
سوار شدم براه افتادم تا اینکه بشعب رسیدم ناگاه همان جوان را در آنجا دیدم میگفت که اهلاً و سهلاً یا ابا الحسن گوارا باد تو را بدرستیکه
برای شرفیابی خدمت آنحضرت مأذون گشتی بعد از آن براه افتادیم تا اینکه از عرفات و منی مرا گذرانید بدامنه کوه طائف رسیدیم آنگاه
گفت یا ابا الحسن فرود آی و برای نماز شب مهیا باش پس هر دو فرود آمدیم و از نماز فارغ شدیم بعد از آن گفت که نماز صبح را هم بکن لیکن
بطریق اختصار از این عمل بیا پس آنرا بطریق اختصار بجا آوردم و او هم سلام داد نمازش را تمام نموده بعد از آن سجده نموده صورتش را بخاک
مالید بعد از آن سوار گردید و مرا هم بسوار شدن امر نمود بعد از آن براه افتادیم تا اینکه ببالای کوه طائف رسیدیم آنگاه گفت که نگاه
کن تا ببینم که چیزی بنظرت میرسد یا نه پس نگاه کرده سرزمین پاکیزه پر گیاهی دیدم و گفتم ای سید من سرزمین پاکیزه پر گیاهی دیدم گفت آیا در
بالای آن سرزمین چه میبینی پس نگاه کردم ناگاه تلی ریگی دیدم و در بالای آن خیمه نظر آوردم که از شدت نورانیت مانند آتش میسوخت گفت آیا
چیزی دیدی گفتم چنان و چنان دیدم گفت یا ابن مهزیار دلت را شاد دار زیرا که در آنجا آرزوی آرزومندان حاصل میشود بعد از آن که بپائین کوه
رسیدیم گفت که از مرکب فرود آی زیرا که اینجا جائیست که سرکشان در آنجا ذلیل میباشند پس او خود فرود آمدم گفت یا ابن مهزیار افسار
راحله را از دست بگذار گفتم بعهده که بگذارم گفت اینجا دزد و دغل نمیباشد زیرا که اینجا حرمیست که داخل نمیشود بآن مگر دوست و از
آنجا بیرون نمیرود مگر دوست پس راحله را سر خود گذاشتم و با وی رفتم و وقتیکه نزدیکی خیمه رسیدیم بمن پیشی گرفت و گفت که در اینجا باش تا وقتیکه
مأذون شوی پس داخل خیمه گردید بعد از اندک زمانی بیرون آمد میگفت که خوشا باد تو را بدرستیکه مطلبت داده شد پس بخدمت آنحضرت
داخل شدم ناگاه دیدم که آنحضرت در روی دو مشکی از پوست سرخ که در روی نمطی و آن نوعیست از فرش انداخته شده بود نشسته و بر متکائی
از پوست تکیه داده در آنحال سلام کردم رد جواب فرمود پس باو نگاه نموده روی مبارکش مانند پاره قمر دیدم نه خفت و سبکی داشت و نه بزرگی
و خودداری بلکه معتدل الحال بود قامتش نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه و قدش راست بود نه کج دراز ابرو و سیاه چشم و بلند بینی و تر صورت
و در صورت راستش خالی بود و وقتیکه آنحضرت را مشاهده نمودم عقلم در وصف و نعت او متحیر ماند بعد از آن فرمود یا ابن مهزیار برادران
دینی خود را در عراق در چه حال گذاشتی گفتم در تنگی عیش و معیشت بد حال گذاشتم در حالیکه شمشیرها اولاد شیطان یعنی بنی عباس بر
سرهای ایشان پی در پی در میرسید حضرت فرمود قاتلهم الله انی یؤفکون گویا که ایشان را یعنی بنی عباس را می بینم که در خانه های خود شان کشته شده اند
و غضب الهی ایشان را شب و روز گرفته عرض کردم که یا ابن رسول الله این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتیکه در میان شما و راه کعبه بی
طایفه ها که در ایشان اصلا خیری نیست و خدا و رسول از ایشان بیزار است حایل و مانع بشوند و سرخی در آسمان ظاهر گردد و در میان سرخی
چند ستونهائی از نور مانند ستونهای نقره میباشند و در آنوقت شرو سعی از ارمنه و آذربایجان بسمت کوه سیاهی در پشت شهر ری که متصل

علی بن مهزیار اهوازی

بکوه سرخ که متصل بکوههای طالقانست خروج میکنند و میان او و مروزی جنگ شدیدی واقع میشود از شدت آن طفل خورده سال
پیر گردد و بزرگ سن بشدت پیری میرسد و در میان ایشان قتل ظاهر میشود در آنوقت منتظر خروج او باشید بسمت بغداد و در
بغداد بنیاد رنگ میکنند تا اینکه بماهان میاید بعد از آن بشهر واسط وارد گردد و در آنجا یکسال یا کمتر مکث میکند بعد از آن
بسمت کوفه بیرون میرود و در میان شان از نجف تا بشهر حیره و از آنجا تا بغری جنگ شدیدی واقع میشود که عقلها بسبب آن زایل میشوند در
آنوقت ظهور کرده و طائفه بهلاکت میرسند و هلاک نمودن ما بقی ایشان در عهده خداست بعد از آن تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
أتیها أمرنا لیلاً أو نهاراً فجعلناها حصیداً کأن لم تغن بالأمس یعنی شب یا روز امر ما بان قریه آمد پس آنرا هلاک نمودیم بطوریکه گویا از اول
هیچ نبوده آنگاه عرض کردم که یا ابن رسول الله مراد از امر چیست فرمود که ما ئیم امر خدا و لشکر او عرض کردم که وقت ظهور نزدیک شده
فرمود واقتربت الساعة وانشق القمر یعنی روز قیامت نزدیک شد ماه منشق یعنی وقت ظهور نزدیکست انشاءالله **مؤلف** گوید اختلاف
نامهای راویان این قصه احتمال هست که از جهت اشتباه کسانی باشد که از ایشان روایت کرده اند یا اینکه این قصه ها متعدد برای ایشان
اتفاق افتاده باشد و اظهر اینست که علی بن مهزیار راوی این حدیث همان علی بن ابرهیم بن مهزیار است پسر برادر علی بن مهزیار مشهور که بجدش
منسوب گردیده و بعلی بن مهزیار نامیده شده زیرا که باقی بودن خود علی بن مهزیار تا این زمان از عادت دور است و اینرا تایید میکند سند
در این حدیث محمد را بجدش نسبت داده چنانکه گفته ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار گفته میشود که از جدم علی بن مهزیار شنیدم این بقدری
است که لفظ ابن در میانه لفظ ابی جعفر و محمد ساقط نشده باشد و حدیث ابرهیم بن مهزیار که بیشتر از این مذکور گردید محتمل است باینکه با این
حدیث یکی باشد یا از هم سوای باشند لیکن نظر بملاحظه اشتباه نسخه نویسان و راویان صادر گردیده والا هر دو یکی هستند و تعجب از
اینست که محمد بن ابی عبدالله سابقا محمد بن ابرهیم مهزیار را از کسانی شمرده که آنحضرت را دیده بودند و هیچ کدام را از راویان این حدیث از ایشان
نشمرده و بدانکه از این اخبار چنان فهمیده میشود که آنحضرت برادری داشت موسی نام و این بعید است زیرا که ظاهر بسیار اخبار از اینمعنی ابا دارد
در کتاب کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی روایت کرده او گفته که از ابی الحسن بن وجنا شنیدم میگفت که خبر داد بما پدرم از جدش
او گفته که در خانه امام حسن عسکری ع بود ناگاه سواره که یکی از ایشان جعفر کذاب بود اطراف ما را گرفتند و بنهب و غارت خانه مشغول
گردیدند در آنحال امید وارثی من بقائم ع بود ناگاه آن حضرت را دیدم که آمد و از در خانه حمله کنان بسمت ایشان بیرون رفت و من با او
نگاه میکردم در آنوقت آنحضرت در سن شش سالگی بود و او را سوای از من احدی ندید تا اینکه غائب گردید در کتاب کمال الدین از احمد
بن حسین عبدالله بغدادی او از علی بن سنان موصلی او از پدرش روایت نموده او گفته که در وقتیکه امام حسن عسکری ع وفات نمود
جماعتی از شهر قم و نواحی جبل پارهٔ اموال بسر من رای آوردند چنانکه سابقا می آوردند و ایشان خبر وفات آنحضرت را نشنیده بودند و وقتیکه
بسر من رای رسیدند احوال آنحضرت را پرسیدند در جواب گفته شد که او وفات نموده گفتند پس وارث او کیست گفتند که جعفر پسر امام
علی النقی ع است گفتند او در کجاست گفته شد که برای تفرج و تفریح در وسط بکشتی سوار شده بشرب خمر مشغول است و در پیش چند نفر
مغنی هستند و قتیکه آن جماعت اینرا شنیدند با هم مشاهده نمودند و گفتند که امام باین صفتها نمیباشد و بعضی از ایشان ببعضی دیگر گفت که
بیائید این اموال را پس گردانیم و بصاحبان آنها رد کنیم ابو العباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت که در اینجا توقف نمائید تا وقتیکه این مرد برگردد
و او را امتحان بکنیم تا اینکه صحت و فساد دعاوی معلوم شود و قتیکه جعفر برگشت بر نزد او رفتند و سلام کردند و گفتند که ای سید ما ما
قومیم از اهل قم و با ما جماعتی هستند از شیعیان و غیر ایشان پاره اموال برداشته بخدمت آقای خود امام حسن عسکری ع آورده ایم جعفر
گفت آن اموال در کجاست گفتند نزد ما است گفت بیارید آنها را نزد من گفتند این اموال را که ما می آوردیم خبر طرفه هست گفت آن چیست
گفتند که ما همه شیعیان هر یکی یکدینار یا دو دینار میدادند و آنها را جمع میکردیم و در توبرهٔ کیسه میگذاشتند و مهرها ایشان را بر آن می
زدند و وقتیکه با آن مال بخدمت امام حسن عسکری ع وارد میشدیم آنحضرت میفرمود که همه اموال فلان قدر دینار است از فلان شخص فلان
قدر است و از فلان کس فلان مقدار تا اینکه همه نامهای ایشان را ذکر مینمود و نقشی را که در مهرها بود بیان میفرمود جعفر گفت دروغ
گفتند و در حق برادرم چیزی را که او هرگز آنرا نکرده است زیرا که آنها علم غیب است و آنرا جز خدا هیچ کسی نمیداند راوی گوید وقتی که
آن جماعت این سخن را از جعفر شنیدند شروع نموده بروی یکدیگر نگاه میکردند آنگاه جعفر گفت که اموال را بنزد من آرید گفتند ما مال مال ما
نیست بلکه ما اجرت گرفته از جانب صاحبان و وکیل شده ایم از ایشان هم مگر بعلامتی که از امام حسن عسکری ع دیده ایم اگر تو امامی برای ما دلیل
و برهانی بیان کن و اگر نکنی آنها را پس میگردانیم بر صاحبان آنها رد میکنیم هر چیکه در خصوص آنها رای ایشان قرار گیرد عمل نمایند در آنحال جعفر
بنزد خلیفه رفته شکایت نمود خلیفه ایشانرا احضار کرد گفت که این اموال را بجعفر تسلیم نمائید گفتند خدا امور خلیفه را اصلاح نماید
ما جماعتی اجیر و از جانب صاحبان اموال وکیلیم ایشان بما سپرده اند که آنها را تسلیم نکنیم مگر بدلیل و معجزه و عادت ما با امام حسن عسکری ع

مؤلف گوید

علی بن حسن علوی

بدین نهج بود خلیفه گفت که دلیل و معجزهٔ امام حسن عسکری ع در این باب چه بوده گفتند که صفت دینارها و صاحبان آنها را بیان میکرد و قدر آنها
را هم میگفت وقتیکه اینها را بیان میفرمود آنگاه اموال را باو تسلیم میکردیم و بارها بخدمتش اموال میآوردیم و این دلیل و معجزه را از او مشاهده
میکردیم حالا او وفات کرده اگر اینمرد هم صاحب این امر است باید معجزه را که برادرش مینمود بنماید و اگر نماید هر اینه آنها را بوی میگردانیم
و بصاحبان آنها رد میکنیم آنگاه جعفر گفت یا امیر المؤمنین ایشان جماعت دروغگو باشند بر برادرم افترا میگویند و اینکه میگویند علم غیب است
از او نمیدانند مگر خدا خلیفه گفت که ایشان از جانب دیگران رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین راوی گوید که در آنحال جعفر مبهوت گردید
و جواب نگفت آنجماعت گفتند که حکم بفرماید که کسی ما را مشایعت نماید تا اینکه از اینجا بیرون رویم برای اینکه کسی متعرض احوال ما نشود راوی گوید
که نقیب باینکار امر نمود او ایشان را مشایعت نموده از شهر بیرون کرد وقتیکه از شهر بیرون شدند جوانی زیبائی که گویا خدمتکار بود بسمت ایشان
بیرون آمد و صدا نمود که یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان مولای شما شما را میخواند اجابت و خواهش او بکنید ایشان گفتند که آیا تو مولای
ما گفت معاذ الله من بندهٔ مولای شما هم بیائید تا اینکه بنزد او برویم ایشان گفتند که با آن جوان رفتیم تا اینکه بخانهٔ امام حسن عسکری ع داخل شدیم
ناگاه قائم را دیدیم که در بالای تختی نشسته گویا که در حسن و بها و جمال پارهٔ ماه بود و در برش لباسهای سبزی داشت باو سلام کردیم و جواب
شنیدیم بعد از آن فرمود که همراهان اموال فلان مقدار دینار است فلان شخص فلان قدر فرستاده فلان شخص فلان قدر پس همهٔ آنها را وصف
نمود بعد از آن لباسها و بارها و چهارپایان ما را وصف نمود آنگاه ما همگی برای بجا آوردن شکر الهی بسجده افتادیم و برای تعظیم آنحضرت در برابر
زمین را بوسیدیم بعد از آن هرچه که خواستیم از او پرسیدیم و جواب با صواب شنیدیم و اموال را بخدمتش آوردیم و بما فرمود که بعد از این دیگر مال
بسر من رای نیاورید و فرمود که در بغداد برای شما کسی را نصب مینمایم هرچه که اموال آورده باشید بنزد او بیاورید و توقیعات ما از نزد او بیرون
میاید و بابی العباس محمد بن جعفر قمی حمیری کفنی با قدری از حنوط عطا نمود و فرمود که خدا اجر ترا در خصوص وفاتت اجر عظیم کرامت فرماید بعد از آن
از خدمتش برگشتیم راوی گوید که ابی العباس قبل از همدان نرسیده وفات نمود بعد از آن حکایت ما چنان بود که اموال را ببغداد میبردیم و بوکلای آن
حضرت که در آنجا ایشان را نصب نموده بود تسلیم میکردیم و توقیعات بدست ایشان برای ما بیرون میامد شیخ صدوق گفته است که این خبر دلالت
دارد باینکه خلیفه چگونگی این امر را یعنی کیفیت صاحب ع را میدانست و مکان او را میشناخت بدین سبب از آنجماعت اموالی که آورده بودند
دست بر داشت و شر جعفر کذاب را از ایشان باز داشت و ایشان را بدادن اموال بجعفر امر ننمود لیکن دوست میداشت که امر آنحضرت از خلایق
مخفی و پنهان بماند برای اینکه بسوی وی راه نیابند و او را نشناسند تا اینکه امر خلافت مختل و مغشوش نگردد و بعد از وفات امام حسن عسکری
بیست هزار دینار برسم رشوه نزد خلیفه برده باو گفت که یا امیر المؤمنین مقام و منصب برادرم را برای من قرار بده خلیفه گفت بدانکه مقام و
منزلت برادرت با ما نبود بلکه از جانب خداوند کردگار بوده ما هرچه که سعی و تلاش میکردیم که مرتبهٔ او را پست کنیم خداوند عالم از اینمعنی
ابا نموده و روز بروز او را بسبب تقوی و حسن ظاهر و علم و عبادت که داشت بلند گردانید اگر تو هم در نزد شیعیان برادرت بدین منزلت
احتیاج بما نداری و اگر در نزد ایشان این منزلت را نداری و آن تقوی و علم و عبادت که در برادرت بودند در تو نیستند هر اینه دادن ما مقام
برادرت را بتو فائده برای تو نمی بخشد در کتاب الغیبة از جعفر بن مالک او از محمد بن عبد الله بن جعفر او از محمد بن احمد انصاری روایت نموده او گفت
که جماعتی از طائفهٔ مفوضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری ع فرستادند کامل نقل نموده که در آنوقت من در پیش خود
گفتم که از آنحضرت میپرسم که احدی داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه بشناسد چیزی را که من شناختهام و اعتقاد نماید بچیزیکه من اعتقاد
نمودهام پس وقتیکه بخدمت آنحضرت داخل گردیدم لباسهای سفیدی و نرمی در بر آنحضرت دیدم و در پیش خود گفتم که ولی خدا و حجت او ما را
بمدارا و مواساة برادران دینی امر میکند و از پوشیدن لباسهای نرم ما را نهی میفرماید و خودش آنها را میپوشد در آنحال آنحضرت تبسم کنان
لباسهای نرم را از روی هر دو ذراعش بالا کشید ناگاه دیدم که پلاس سیاه و درشتی از زیر همهٔ لباسهایش بطرزیکه ببدنش متصل بود پوشیده بود
و فرمود که این را برای خدا پوشیدهام و اینها را برای شما پس در آنوقت سلام کردم و در کنار دری که پرده بر آن آویزان بود نشستم ناگاه
بادی برآمد بکمیت پرده را بالا نمود ناگاه در پشت پرده جوانی دیدم که گویا که پارهٔ ماه بود و در حد چهار سالگی یا نزدیک بآن بنظرم آمد آنگاه
بمن خطاب نمود که یا کامل بن ابراهیم وقتیکه اینرا شنیدم موهای بدنم راست شد و بدلم الهام گردید اینکه گفتم لبیک یا سیدی فرمود که
بنزد ولی خدا و حجت او آمدی برای اینکه از او بپرسی که آیا بهشت داخل نمیشود مگر کسیکه بشناسد چیزی را که من شناختهام و با چیزیکه تو
اعتقاد نمودهٔ اعتقاد نماید گفتم آری بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه برای همین آمدهام فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که هر اینه داخل
شوندگان بهشت کم میشود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه داخل بهشت میشود قومیکه ایشان را حقیه میگویند عرض کردم ای سید من ایشان
کیانند فرمود که ایشان طائفهٔ هستند که از جهت محبتی که بعلی بن ابیطالب دارند بحق او سوگند یاد میکنند و لکن حق و فضل او را نمی شناسند
بعد از آن از گفتگوی من یکساعت سکوت نمود بعد از آن فرمود که تو آمدهٔ برای اینکه از صحت و فساد اعتقاد مفوضه بپرسی ایشان دروغ

شیخ صدوق

جعفر بن مالک الکوفی

اعتقاد دروغ گفته‌اند واز اعتقاد اینست که خداوند عالم همه امورات را بائمه تفویض نمود وخودش از تصرف انها بید خلل کردیده پس حضرت فرمود که اعتقاد شان در این باب سهو است بلکه ما ها محل مشیت خدائیم یعنی هر وقت که خدا چیزیرا بخواهد ما هم انرا میخواهیم چنانچه خدا تعالی در حقشان میفرماید وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی شما چیزیرا نمیخواهید مگر اینکه خدا انرا بخواهد بعد از ان پرده باز بحال خود کردیده در میان من واو حایل کردید ونتوانستم که انرا بردارم انگاه امام حسن عسکری تبسم کنان بمن نگاه کرده فرمود یا کامل دیگر برای چه نشسته و حال انکه از مطلب خبر داد کسیکه بعد از من بر همه خلائق حجت است انگاه برخواستم وبیرون رفتم وقائم را بعد از ان دیگر ندیدم **ابی نعیم گوید** که بکامل ملاقات نمودم واین حدیث را از و پرسیدم بمن نقل نمود در کتاب الغیبة از **احمد بن علی رازی** از محمد بن علی واز علی بن عبدالله بن عائذ واو از حسن بن وجناء روایت نموده او گفته که از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری شنیدم ومثل این را ذکر نمود **مؤلف گوید** که مراد از طائفه حقیه مستضعفانند از سنی یا از شیعه یا از هر کدام یکی که باشند وتحقیق این مطلب در کتاب ایمان وکفر خواهد امد در کتاب الغیبة از **محمد بن یعقوب** واز احمد بن نصر واو از قنبر که از اولاد قنبر کبیر غلام امام رضا بوده روایت نموده او گفته که در میان من وکسی ذکر جعفر گذشت انگاه او بجعفر دشنام داد من گفتم که اما غیر از جعفر نیست ایا غیر از او دیده گفت من ندیده ام ولکن غیر از من یک کسی او را دیده گفتم از کیست که او را دیده گفت جعفر دو بار او را دیده واو را در این باب حکایتی هم هست واز رشیق مصاحب مادرانی خبر داده شده او گفته که معتضد خلیفه بسوی ما پیغام فرستاد در حالتیکه ما سه نفر بودیم ما را مامور نمود باینکه هر یکی از ما یک اسبی سوار شود واسب دیگر بر ندارد وبا سبک باری بیرون رویم وهرچه که کم وزیاد داریم در روی زین برداریم یعنی اسب بار کش بر نداریم بعد از ان گفت که بسامره یعنی سر من رای بروید ومحله وخانه را بما وصف نموده نشان داد وگفت وقتیکه بانخانه رسید یک خدمتکار سیاهی در پیش در انخانه می بینید انگاه بانخانه هجوم بیارید وهر که را در انخانه ببینید سرش را برید بنزد من ارید پس بگفته وی بسر من رای رفتیم وامر را چنان یافتیم که او گفته بود ودر دالان انخانه خادم سیاهی دیدیم که در دستش بند زیر جامه میبافت از او پرسیدیم که در خانه کیست گفت که صاحبش راوی گوید که بخدا سوگند یاد میکنم که هرگز ان خادم هرگز بما توجه نکرد واز ما چندان باکی ننمود پس بسوی خانه رفتیم ناگاه خانه امیرانه دیدیم ودر پیش روی خانه سایبانی دیدیم که هرگز بهتر از ان ندیده بودیم گویا که همه دستهای خلائق از مثل ان کوتاه وخالی بود ودر صحن کسیرا ندیدیم وان سایبان را بالا داشتیم ناگاه خانه بزرگی دیدیم گویا که در توی ان دریائی بود ودر اخر ان حصیری دیدیم چنان دانستیم که در روی اب است ودر بالای ان حصیر مردی را دیدیم که در نیکوترین خلائق بود ایستاده نماز میکرد هرگز بما وباسباب ما التفات وتوجه ننمود انگاه احمد بن عبدالله بر ما پیشی نمود خواست که داخل خانه شود ناگاه بتوی اب افتاد دست وپا میزد نزدیک بود که غرق شود در انحال دست دراز نموده او را بیرون کشیدم وخلاصش کردم وقتیکه بیرونش اوردیم بیخود گشت وساعتی بدین منوال ماند ورفیق دویمین من هم خواست که قدم بخانه بگذارد رسید باو مانند چیزیکه باولی رسید انگاه مبهوت ماندم وبصاحب خانه گفتم که از تو واز خدای تعالی معذرت میطلبیم بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه من ندانستم که حقیقت این امر که ما مامور شدیم چیست وندانستم که بکشتن کدام شخص میائیم واز کرده خود بسوی خدا تعالی بازگشت نموده توبه کردم پس انحضرت هرگز بگفته های من توجه ننمود واز نماز کردن رو برنگردانید انگاه این کیفیت ما را ترسانید از انجا برگشتیم ومعتضد منتظر ما بود وبدربان سپرده بود که هر وقت که بانجا رسیدیم ما را نزد وی برد پس در وقت شب بانجا وارد کردیدیم ودربان ما را نزد وی داخل نمود انگاه چگونگی امر را که بجهة او رفته بودیم از ما پرسید ما انچه کرده بودیم باو نقل کردیم گفت چرا نزد بتیما ایا پیشتر از من بکسی ملاقات کرده اید واین خبر را باو گفته اید یا نه گفتیم نه گفت که من از نجیب خود نامیدم بعد از ان سوگندهای شدید یاد نمود که اگر این خبر را اظهار بکنید گردنهای شما را میزنم پس جرات نکردیم باینکه انرا نقل بکنیم مگر بعد از وفات او در کتاب خرایج از رشیق مصاحب مادرانی مثل این را روایت نموده ودر مقام دیگر از این کتاب نقل نموده که بعد از ان لشکر بسیار بسر من رای فرستادند وقتیکه داخل خانه انحضرت شدند از سرداب صدای قرائت قران شنیدند در انحال با همگی بدم در ان جمع شدند واو را محافظت کردند تا اینکه بیرون نرود وبر زلت انسیا منتظر بود که همه لشکر داخل خانه شوند بعد از ان او را بگیرند ناگاه از راهی که در دم در سرداب بود بیرون امد واز میان انجماعت گذشت وقتیکه غائب گردید بزرگشان گفت که بسرداب فرود وید واو را بگیرید گفتند ایا او همان نبود که از سرداب بدر امد واز پیش روی تو گذشت گفت من ندیدم لیکن شما که دیدید چرا گذاشتید که برود گفتند ما چنین وچنان نمودیم که تو او را ببینی از این جهت ما ساکت شدیم در کتاب النجوم اورده که در زمان خود جماعتی را دیدم که میگفتند ما مهدی صلوات الله علیه را دیده ایم ودر میان ایشان کسانی بودند که از انحضرت پاره رقعجات ومراسلجات که باو عرض شده بود اخذ نموده بودند واز جمله حکایتهای ایشان قصه ایست که صدق ان بمن معلوم شده ونقل کننده ان مرا اذن نداده که نامش را ببرم انقصه اینست که گفت من از خدا تعالی مسئلت نمودم که انحضرترا ببینم پس در عالم رؤیا دیدم که انحضرت را در وقتی مشاهده نمودم زمانیکه انوقت رسید بمشهد امام موسی علیه التحیة والثناء رفتم وصدائی شنیدم که پیشتر ان انوقت انرا میشناختم در حالتیکه صاحب انصدا امام محمد تقی را زیارت میکرد وقتیکه این را دیدم نخواستم که یکباره بنزد وی روم بلکه در داخل

حرم کردید در سمت پائین پای امام موسی ع ایستادم انگاه همان شخص را که اعتقاد من این بود که او مهدیست ع بیرون رفت و باخود رفیقی هم داشت
او را دیدم ولیکن فراغات طریقه ادب نموده با او چیزی نگفتم و از جمله حکایات حکایتیست که رشید ابو العباس بن میمون واسطی بمن نقل نمود
در حالیکه بسر من رای میرفتیم گفت که جدم ورام بن ابی فراس در حالیکه از جنگ دشمنان دل ازرده شده بود از حله بیرون امد و در مشهد
امام موسی ع از دو ماه هفت روز کم مکث نمود در انحال من از شهر واسط بسر من رای متوجه شدم و شرما در مرتبه شدت بود و در مشهد
امام موسی ع باجدم ورام ملاقات نمودم و او را بعزم زیارت تکیه کرده بودم مطلع نمودم گفت که میخواهم رقعه بتو بدهم باید انرا در لباس خود محکم بر
بندی پس انرا گرفتم و در لباس محکم نمودم بعد ازان گفت وقتیکه بقبه شریف رسیدی در اول شب بانجا داخل شو و منتظر باش تا اینکه کسی در نزد تو
نماند انگاه رقعه را بر سر قبه ببند از فردا اینکه وقت صبح بانجا رفتی و رقعه را در جایش ندیدی انگاه باحدی این قصه را حکایت مکن او گوید که چنانکه گفته
بود کردم و وقت صبح رفتم و رقعه را ندیدم از انجا بسمت اهل خود برگشتم و جدم ورام پیشتر از من باختیار خود نزد اهلش برگشته بود و وقتیکه
در موسم زیارت از شهر واسط بحله امدم و بجدم در منزلش ملاقات نمودم بمن گفت که انحاجتی که در خصوص رقعه نوشتم براورده شد ابو العباس
گفت که این حدیث را از وفات جدم تا حال سوای تو بکسی نگفته بودم و از وقت وفاتش تا انحال تخمینا سی سال بود و از جمله حکایات حکایتیست که انرا
از کسی شنیدم که راستگوئی وی بر من محقق کردید او گفت که از اقای خود مهدی سلام الله علیه چنین درخواست نمودم که مرا اذن کردانند در
اینکه من هم داخل کسانی باشم که در ایام غیبتش باشرف صحبتش مشرف میشوند تا اینکه من هم از جمله غلامان و خدمتکاران محسوب شوم و این مطلب
را باحدی اظهار نمودم پس در وقتی از اوقات همان رشید ابو العباس واسطی که مذکور کردید بود در روز پنجشنبه بیست نهم شهر رجب سال
ششصد و سی و پنجم هجرت بنزد من حاضر کردید بی انکه چیزی باو بگویم بمن گفت که در حق تو چنین گفتند که ما نسبت بتو قصد نکردیم مگر مهربانی
را اگر نفس خود را بر صبر نمودن و امیدواری هر اینه مرادت حاصل میشود انگاه گفتم که این را از جانب که میگوئی گفت از جانب مولای ما مهدی
سلام الله علیه و از جمله اینها حکایتیست کهانرا از کسی شنیدم که حدیث او را تصدیق نموده ام و حق دانسته ام و چنان گفت که مکتوبی در خصوص پاره
مهمات بخدمت انحضرت نوشتم و خواهش نمودم که جواب انرا بخط شریف خود بنویسند و انرا باخود بسرداب مبارک بردم و در انجا گذاشتم بعد
ازان ترسیدم از اینکه مخالفان بران مطلع شوند بنا براین انرا باخود برداشتم و ان شب هم شب جمعه بود و در حجره از حجرات صحن عسکرین علیهما السلام
تنها نشستم وقتیکه نصف شب رسید خادمی با سرعت بنزد من داخل شد و گفت که ان مکتوب را بمن بده یا اینکه گفت که گفتند مکتوب را بمن ده و شک
در اینمقام از راوی ناشی شده انگاه نشستم که برای نماز کردن وضو بسازم و طول دادم بعد ازان بیرون رفتم نه خادم دیدم و نه مخدوم و
غرض از ذکر این حدیث بیان نمودن ان است بران مکتوب مطلع کردید و حال انکه احدی را از بنی نوع انسان بران مطلع نکردانیده بودم و خادم خود
را برای ان فرستاده بود ما جرا معجزه و ایاتی است از جانب خدا که هر که تامل نماید انرا میداند در کتاب تنبیه الخاطر جامع الورام اورده که خبر داد به
من سید جلیل القدر علی بن ابرهیم عریض علوی حسینی از علی بن علی بن نما او گفت که حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانه شریف علی بن جعفر بن
علی مدائنی علوی بما خبر داد گفت که در کوفه شیخ رخت شوی بود که بزهد مشهور و در سلک عباد منتظم بود و پی اثار و اخبار خوب میکرد
روزی چنین اتفاق افتاد که بمجلس پدر خود رفتم و این شیخ بپدرم متوجه شده باوی صحبت میداشت در اثنا گفت که شبی در مسجد جعفی بودم
و ان مسجد قدیم بود در خارج کوفه و برای عبادت خلوت نموده تنها بودم ناگاه سه نفر امدند داخل مسجد شدند و وقتیکه بمیان صحن ان
رسیدند یکی از ایشان در انجا نشست و دست خود را راست و دست چپ را بزمین مسح نمود و ابی بیرون اورد و از ان وضو ساخت
بعد ازان بان دو نفر دیگر اشاره نمود که ایشان هم وضو بسازند ایشان هم ساختند بعد ازان پیش افتاد ان دو نفر باو اقتدا نموده نماز
کردند وقتیکه سلام داد و نماز را تمام نموده انحال بر من نگران امد و ابی بیرون اوردنش را از زمین کار بزرگ شمردم و او را از یکی از ان
دو نفر که در جانب دست راستش من ایستاده بود پرسیدم و گفتم که این مرد کیست گفت صاحب الامر است پسر امام حسن عسکری ع پس بنزدیک
او رفتم و دستهای او را بوسیدم عرض کردم که یا ابن رسول الله در خصوص عمر بن حمزه شریف چه فرمائی ایا او در حق است فرمودند ولیکن
هدایت میباید و نمیمیرد تا اینکه مرا می بیند راوی گوید که این حدیث را طرفه و عجیبه شمردیم زمان طولی از این قصه گذشت تا اینکه عمر بن حمزه
وفات نمود لیکن شنیده نشد اینکه او بصاحب الامر ع ملاقات نموده و وقتیکه ان شیخ زاهد در یکجا جمع شدیم او را یاد داشتیم باینکه حکا
یت را دو باره ذکر نمود انگاه گفتند او را انکار کردم و گفتم ایا نگفتی تو که عمر بن حمزه وفات نمی یابد مگر اینکه صاحب الامر ع را می بیند پس چرا انحضرت را
ندید گفت که از کجا میدانی که او را ندیده بعد ازان با بی المناقب پسر عمر بن حمزه ملاقات کردم حکایات پدرش را باهم گفتگو میکردیم در اثنا گفت
که در اخر یکی از شبها در نزد پدرم بودم در حالتی که او بمرضی که در ان مرض وفات نمود مبتلا بود و قوتش رفته و صدایش ضعیف کردیده
بود و درها خانه هم بسته بودند ناگاه بنزد ما مردی در امد که از او ترسیدم و امدن او را با اینکه درها بسته بودند طرفه و عجیب شمردیم لکن
غفلت نمودیم از اینکه کیفیت در امدن او را بپرسیم انگاه در یکسمت پدرم نشست در زمان طولی باوی صحبت نمود در حالتیکه پدرم گریه

ابو العباس

علی بن ابرهیم عریض

حسن مستوفی ضریر

میکرد بعد از آن برخواست و قتیکه از نظر غایب گردید پدرم قدری با سنگینی حرکت نمود و گفت که مرا بنشانید پس او را نشانیدیم و چشمها
را باز نمود و گفت که کو آن شخص که در نزد من بود گفتیم رفت از جائیکه در آمده بود گفت او را بپائید پس از پی او رفتیم ناگاه درها را بسته دیدیم
و اثری از او نیافتیم پس نزد وی برگشتیم و بسته بودن درها و پیدا نشدن او را باو خبر دادیم و از او پرسیدیم که که بود گفت که صاحب الامر بود بعد
از آن شدت ناخوشی بر او غالب شد بیهوش گردید در کتاب خرایج آورده که از حسن مستوفی ضریر روایت شده او گفت که من در دربار
حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم در آن اثنا در خصوص ناحیه مقدسه با هم گفتگو کردیم بعد از آن من همه اوقات ناحیه را قدح
میکردم و نسبت عیب بآن میدادم تا اینکه روزی عمم حسین بان مجلس حاضر گردید آنگاه بنا بعادت سابق شروع نموده در این خصوص سخن میگفتیم
در آنحال عمم گفت که ای پسر بیشتر از این من هم بگفته تو قائل بودم تا وقتیکه بحکومت شهر قم منصوب گردیدم در حالتیکه نظم امورات آنجا
بر سلطان صعب و مشکل گردیده بود بطوریکه هر کس از جانب سلطان بانجا میرفت اهل آنجا با وی محاربه میکردند و لشکری بمن داده شد و بسمت
قم بیرون رفتم و قتیکه بناحیه طرز رسیدیم بعزم شکار بیرون رفتم در اثنای آن شکاری پیش من در رفت آنگاه پی آن افتادم از عقب او دوانیدم
تا اینکه بدره که مجرای سیل بود رسیدم هر قدر که در آنجا راه میرفتم بجائی منتهی نشد بلکه وسعت بهم میرسانید بآنحال بودم ناگاه سواری
به پیش من آمد در زیرش اسب سفیدی بود و عمامه سبزی مایل بسیاهی که از خز بود در سر داشت و در پاهایش چکمه سرخ بود در آنحال بمن
گفت یا حسین نه بکنیه مرا ذکر نمود و نه بلقب امیر ملقبم ساخت بلکه تنها بنام مرا خطاب نمود گفتم چه مطلب داری گفت چرا بناحیه مقدسه
نسبت عیب میدهی و چرا خمس اموال خود را باصحاب من رد نمیکنی و من هم مردی با وقار و شجاعی بودم که از هیچ چیز نمیترسیدم لیکن از هیبت
و صلابت آن سواره ترسیدم و گفتم ای سیدمن هر چه امر میفرمائی عمل میکنم گفت وقتیکه رسیدی بهمانجای که لشکر میبری و از آنها بی جنگ و محاربه
تصرف نمودی آنگاه هر چه که از اموال در آنجا فراهم آوردی خمس آنرا باهل استحقاق برسان گفتم شنیدم و اطاعت کردم گفت بگذر در حالتیکه هدایت یافته
هستی بعد از آن لجام اسب را بر گردانید و برگشت بطوریکه ندانستم از کدام راه رفت بیمین و یسارم نگاه کردم او را ندیدم و بیم من بیشتر گردید
پس برگشتم و بسوی لشکر خود آمدم و این قصه را فراموش نمودم و قتیکه بشهر قم رسیدم در حالتیکه اراده جنگ ایشان داشتم ناگاه اهل آنجا
نزد من بیرون آمدند و گفتند که بسبب مخالفت و ناسازگاری حکام سابق با ما اساس محاربه بر پا نموده با ایشان میجنگیدیم حالا که تو آمدی
مخالفت میان ما و تو نیست داخل شهر شو و بامور مملکت بپرداز پس زمانی در آنجا مکث نمودم و اموال بسیاری زیاده از آنچه که چشم داشتم
بود فراهم آورده بودم حسد نموده از من در نزد سلطان سعایت و سخن چینی نمودند تا اینکه معزول گشتم و ببغداد برگشتم و ابتدا به
در خانه سلطان نموده نزد وی رفتم و سلام کردم بعد از آن بمنزل خود برگشتم و مردم بدیدنم آمدند در میان ایشان محمد بن عثمان عمری هم بود پس
داخل مجلس گردید و مردم را از پس کنان بنزدیکی من آمد بحدیکه بر متکای من تکیه نمود آنگاه از این حرکتی که کرد غیظ نمودم و بر نشستن خود در
آنجا طول داد بطوریکه مردم میآمدند و میرفتند و از آنجا بیرون نمیرفت و از کثرت مکثش غیظم بیشتر میشد و قتیکه مجلس تمام شد و از نزد
مردم خالی گردید بمن نزدیک شد و گفت که در میان من و تو سرّی است آنرا بشنو گفتم بگو گفت که صاحب اسب سفید که در دره بتو ملاقات نموده می
گوید که ما بوعده که با او کرده بودیم وفا نمودیم یعنی باو وعده کرده بودیم که شهر قم را بدون جنگ و محاربه تسخیر خواهی کرد و اموال بسیار در آنجا
فراهم خواهی آورد چنانکه گفته بودیم برای وی حاصل گردید آنگاه آن قصه بیادم افتاده ترسیدم و گفتم که شنیدم و اطاعت کردم که در
آنحال از جای خود برخواستم و دست او را گرفتم داخل خزینه نمودم آنگاه شروع نموده خمس اموال خزینه را بیرون کرد تا اینکه چیزی از آن اموال
که فراموش نموده بودم خمس آنرا هم در آورد بعد از آن برگشت و بعد از این قصه در خصوص آنحضرت شک نکردم و امر بمن محقق گردید راوی
گوید وقتیکه این قصه را از عم خود شنیدم آن شکی که بدل من عارض شده بود زایل گردید در کتاب خرایج آورده که از ابی قاسم جعفر بن محمد بن
قولویه مرویست او گفت که در سال سی و ششم و آن سالی بود که خارجیان پیشتر از آن از بیت الله حجر الاسود را برده بودند در آنسال بجای
خود برگردانیده بودند بعزم حج ببغداد وارد گردیدم مطلب عمده من دیدن کسی بود که حجر الاسود را بجایش نصب بکند زیرا که در کتابها
چنان دیده بودم که آنرا از جایش کنده بیرون میبرند و آنرا حجت زمان و ولی رحمن در جایش نصب میکند چنانکه در زمان حجاج خلیفه از
جایش کنده کردند هر که آنرا بجایش گذاشت قرار نگرفت تا اینکه امام زین العابدین و سید ساجدین ع آنرا بجایش گذاشت قرار گرفت آنگاه
در بغداد بیماری سختی بمن عارض گردید بمثابه که از مرگ ترسیدم و مقصدی که داشتم میسر نگردید پس مردی را که مشهور بابن هشام
بود از جانب خود نائب نمودم و رقعه سر بمهری باو سپردم در آن رقعه از مدت عمرم پرسیده بودم و نوشته بودم که آیا در این بیماری
مرگ برای من اتفاق میافتد یا نه و گفتم که عمده مطلبم اینست که این رقعه را بکسی برسانی که حجر الاسود را بجایش نصب میکند و جوابش را
بگیری و تو را برای همین مطلب میفرستم راوی گفت که ابن هشام گفت که وقتی وارد مکه معظمه گردیدم و عزم نمودند که حجر الاسود را بجایش نصب کنند
آنگاه مبلغی بخدام کعبه دادم برای اینکه قادر شوم ببینم کسیکه حجر الاسود را بجایش نصب میکند پس چند نفر از آنها در پیش

جعفر بن محمد بن قولویه گوید

خود

خود نکرد داشتم برای اینکه ازدحام خلایق را از من دفع بکند پدر را نوقت هر که خواست که از اینجایش بکذارد اضطراب و محلش قرار نگرفت در آن

حال جوانی کندم گون و خوشروی آمد آنرا گرفت در جایش گذاشت قرار گرفت بطوریکه گویا از جایش اصلا زایل نشده بود و از مشاهده این حال

صداهای خلایق بلند گردید آنجوان بعد از آن که آنرا نصب نمود برگشت از در مسجد الحرام بیرون رفت در آنحال از جای خود حرکت نموده از پی

او رفتم بطوریکه مردم را از پیش رو هم یمین و یسار میکردم بطوریکه سفاهت و خفت عقل در من گمان کرده میشد و مردم برای من راه میدادند

و چشم از آنجوان بر نمیداشتم تا اینکه از میان مردم بکنار رفت من با سرعت میرفتم او بآرام و تانی با وجود این باو نمیرسیدم و قتیکه بجائی رسید

که غیر من کسی نبود که او را ببیند ایستاد و گفت بیار چیزیرا که با تست در آنحال رقعه را باو دادم بی آنکه بان نگاه کند گفت بصاحب رقعه بگو که او را در

این بیماری ترسی نیست و مرگ وی سی سال بعد از این او را خواهد دریافت آنگاه گریه مرا گرفت بحدیکه طاقت حرکتم نماند مرا در آنحالت گذاشت و

و گذشت ابی قسم گوید که ابن هشام این قصه را بمن نقل نمود راوی گفته وقتی که سال شصت و هفتم رسید یعنی سی سال چنانکه آنحضرت فرموده

بود بعد از آن قصه گذشت ابی قسم بیمار گردید در آنحال شروع نموده ندارک مرگ میدید و تحصیل جهاز خانه قبر مینمود و وصیتی در این باب

نوشت و در این خصوص بسیار سعی و تلاش مینمود آنگاه باو گفته شد که این بیم تو چیست و حال آنکه امید میداریم که خداوند کار تفضل فرموده

شفای تو بدهد چیزی نیست که ترا بترساند گفت اینسال سالیست که بیشتر از این وعده مرگ در آنسال بمن داده اند بعد از آن بهمان بیماری

وفات کرد در کتاب خرایج آورده که چنان روایت شده که ابی محمد دعلجی دو پسری داشت و خود ش از جمله بر گزیدگان اصحاب ما بود و احادیث از

ائمه علیهم السلام را شنیده بود و یکی از آن دو پسرش در جاده شریعت راه میرفت و ابو الحسن نام بود که مرده هارا غسل میداد و پسر دیگرش راه

معصیت و نافرمانی خدا را پیش گرفته بود و ابی محمد برای حج نمودن از جانب صاحب الزمان ع اجیر گرفته شد و اجرتی هم باو داده گردید چنانکه عادت

شیعیان بود از زمان این بود پس ابی محمد از آن اجرت مبلغی بان پسرش که با معصیت و فساد معروف بود تسلیم نمود و برای حج بیرون رفت و وقتی

که از حج برگشت چنین نقل نمود که در اثنای حج در موقفی ایستاده بود م ناگاه در یکسمت خود جوانی خوب روی گندم گون که دو زلف داشت

دیدم و بجهة دعا و تضرع و حسن عملش باو اقبال نمودم و قتیکه نزدیک شد که مردم متفرق شوند بمن توجه نمود و گفت ای شیخ حیا نمیکنی عرض

کردم ای سید من از چه چیز حیا بکنم فرمود اجرت حجت از جانب کسی که میدانی بتو داده میشود از آن اجرت بفاسق شرابخوار میدهی نزدیک

است که این چشمت کور شود و اشاره بچشم من نمود پس از آنوقت تا حال ترسناک و هراسانم و ابو عبد الله محمد بن نعمان این قصه را استماع نموده و

گفت که بعد از مراجعتش از سفر حج چهل روز نگذشت مگر اینکه دملی از همان چشمش که حضرت اشاره نموده بود در آمد و کور گردید در کتاب

خرایج آورده که از ابی احمد بن راشد روایت شده او از بعضی برادران دینی خود که از اهل مداین است روایت نموده او گفته که با رفیق خود

حج میکردم ناگاه جوانی دیدم نشسته و در برش ازاری و ردائی بود که آن هر دو را بصد و پنجاه دینار قیمت کردیم و در پایش کفش زردی

بود که غباری و اثر سفری در آن نبود در آنحال سائلی نزد وی آمد او از زمین چیزی برداشت بان سایل داد او دعای بسیاری در حق

آنجوان نمود بعد از آن برخواست و رفت و از نظر ما غایب گردید آنگاه نزد سایل رفتیم و گفتیم که آنجوان بتو چه عطا نمود گفت سنگ

ریزه از طلا بما داد که آنرا به بیست مثقال تخمین کردیم و برفیق خود گفتیم که مولای ما نزد ما بود و او را نشناختیم بیا تا او را جستجو نمائیم پس همه اطراف

و جوانب موقف را تفحص نمودیم او را پیدا نکردیم برگشتیم و او را از کسانیکه در اطرافش بودند پرسیدیم گفتند جوانیست علوی از اهل

مدینه در هر سال پیاده بحج می آید در کتاب مذکور آورده که از جعفر بن حمدان روایت شده او هم از حسن بن حسین روایت نموده او گفته

که طواف میکردم در آن اثنا در عدد شوطهای طواف شک نمودم ناگاه جوان خوب روی به پیشروی من آمد و گفت که هفت بار دیگر هم شوط بکن

در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از حمدان قلانسی روایت نموده او گفته که بابی عمرو عمری گفتم که امام حسن عسکری

وفات فرمود گفت آری وفات نمود ولیکن در میان شما پسری گذاشته که گردنش مانند اینست و اشاره بدستش نمود و از علی بن محمد او از

فتح نام غلام زراری روایت نموده او گفته که از ابی علی بن مطهر شنیدم ذکر مینمود که او خودش صاحب الامر ع را دیده و قد آنحضرت را برای

من وصف کرد در کتاب ارشاد باین اسناد از علی بن محمد او از ابی عبد الله بن صالح روایت نموده او گفته آنحضرت را در مقابل حجر الاسود دیدم

در حالیکه خلایق از کثرت و ازدحام در کشاکش بودند بنحوی که صدمه تکانشان باو میرسید و او میفرمود که اینجا عمل نمودن باینگونه مامور

نشده اند یعنی طواف صحیحی نمیکنند در کتاب مذکور باسناد گذشته از ابی عبد الله بن صالح و احمد بن نضر او از عنبری روایت نموده او گفته

که ذکر جعفر کذاب در میان ما گذشت ابی عمرو عمری او را ذم و قدح نمود گفتم چگونه او را ذم میکنی و حال آنکه غیر از او امامی نیست گفت بلی

هست گفتم آیا او را دیدی گفت من ندیده ام و لیکن غیر از من کسی هست که او را دیده گفتم او کیست گفت جعفر که دو دفعه او را دیده در کتاب

مذکور نیز بهمین اسناد از علی بن جعفر بن محمد کوفی او از جعفر مکفوف او از عمرو اهوازی روایت نموده او گفته که امام حسن عسکری صاحب

الامر ع را بمن نمود و فرمود که این صاحب شما است ایضا در کتاب مذکور از ابن قولویه او از کلینی او از محمد بن یحیی او از حسن بن علی نیشابوری

محمد دعلجی گوید

محمد بن نعمان گوید

جعفر بن حمدان گوید

علی بن محمد گوید

علی بن جعفر کوفی گوید

ابن قولویه گوید

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

او از ابرهیم بن محمد او از ابی نصر طریف خدمتکار امام حسن عسکری روایت نموده او گفته که صاحب را دیدم علی بن موسی در کتاب مهج الدعوات
ذکر نموده که وقتی در سر من رای بودم در وقت سحری دعای قائم را شنیدم و انرا حفظ نمودم از جمله فقرات دعائی که در حق کسانی نمود که
از حضرت را ذکر میکنند این فقره بود الاحیاء والاموات وابقهم یا اینکه گفت واحیهم فی عزنا وملکنا یا اینکه در عوض عزنا وملکنا سلطانا
ودولتنا گفت حاصل مضمون اینست که پروردگارا مردگان وزندگان را در ایام سلطنت و عزت ما باقی بگذار یا زنده گردان واین قصه
در شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذیقعده سال ششصد و سی و هشتم هجرت بود علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه اورده که من از این مقوله که
قصه ذکر میکنم کرامات زمانی پیشتر از زمان من بوقوع رسیده جماعتی هم از ثقات برادران دینی من انها بمن خبر دادند و ان قصه اینست
که در نواحی حله شخصی بود که اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند که از اهل قریه بود که انرا هرقل مینامیدند در زمان من وفات یافت
و او را ندیدم لیکن پسرش شمس الدین برای من نقل کرد گفت که در ایام شباب من در ران چپم جراحتی بزرگی بکف دست انسان حادث گردید
وچنان بود که در موسم هر بهار شق میشد و خون و چرک از ان بیرون میامد و درد و الم ان مرا از اکثر کارها باز میداشت و در ان
اوقات در هرقل بودم روزی بحله امدم و بمجلس علی بن طاوس داخل گردیدم و از این جراحت باو شکایت نمودم و گفتم که اراده معالجه
ومداوای ان دارم در انحال همه اطبای حله را احضار نموده ان جراحت را بایشان نمود وقتی انرا دیدند گفتند که این جراحت در بالای
رگی واقع شده که انرا اکحل مینامند و در معالجه ان خطر عظیم هست زیرا که معالجه ان بریدن است و اگر ببریم میترسیم از اینکه انرا هم
بریده شود و او بمیرد انگاه علی بن طاوس گفت که من ببغداد در رفتنی هستم بسا هست که اطباء انجا از این اطبا داناتر وحاذقتر باشند
پس برفاقت من بیا انگاه باو رفتیم و وقتیکه ببغداد رسیدیم همه اطبا را احضار نمود و وقتیکه انرا دیدند گفتند انچه را که اطبای حله گفته
بودند من از شنیدن این سخن دلتنگ گردیدم انگاه علی بن طاوس گفت که در شریعت تو وسعت هست در اینکه با این لباسها نماز بکنی لکن
در محافظت خود از خون ان سعی و تلاش بکنی و خود را در این خصوص بشدت و مشقت نینداز زیرا که خدا منع و رسول او از این نهی
فرموده اند گفتم حالا امر باینگونه شد و من هم ببغداد امده ام بهتر اینست که بسر من رای برای زیارت عسکریین علیهما السلام بروم و از انجا
بخانه خود برگردم وقتیکه اینرا شنید پسندید پول لباسها و خرجی را که داشتم در نزد وی گذاشتم متوجه سر من رای گردیدم و وقتی
که رسیدم داخل حرم عسکریین علیهما السلام گردیدم و زیارت نمودم بعد از ان بسرداب مبارک فرود امدم و بخداوند عالم و صاحب الامر
استغاثه نمودم و قدری از شب در انجا گذرانیدم و تا روز پنجشنبه در سر من رای ماندم بعد از ان بدجله رفتم و غسل نمودم و لباس پاکیزه
پوشیدم و ابریقی را که با من بود پر کردم و بیرون امدم در حالتیکه میخواستم که بمشهد عسکریین بیایم ناگاه چهار نفر سواره دیدم که از
در حصار سر من رای بیرون میایند و در اطراف انفوقی از بزرگان بودند که گوسفندان خود شان را در انجا چرانیدند چنان گمان نمودم
که ان سواره از انجماعتند و وقتیکه بایشان رسیدم دو نفر جوان در میان ایشان دیدم که یکی از ایشان غلام نو خطی و دیگری بود و هر
یکی از ان چهار نفر شمشیری حمایل نموده بود و یکی دیگر از ایشان پیر نقابداری بود و در دستش نیزه داشت و شمشیری حمایل کرده بود چهارم
و فرجیه رنگارنگی بطرز قبا از بالای شمشیر پوشیده و ان نوعیست از قبا که در پشتش شکافی میشود یکطرف انرا از زیر بغلش گذرانیده
بود انگاه ان پیرمرد صاحب نیزه در سمت راست راه ایستاد و کعب نیزه را بزمین استوار نمود و ان دو نفر جوان از سمت دست
چپ راه ایستادند و صاحب فرجیه در میان راه در پیش روی من ایستاد بعد از ان بمن سلام کردند و جواب ایشان را دادم صاحب فرجیه
بمن گفت ایا فردا بنزد اهل و عیال خود خواهی رفت گفتم اری گفت پیش بیا تا ببینم چه چیز ترا اذیت میکند من ناخوش داشتم که
بر بدنم دست بزنند زیرا که چنین خیال نمودم که ایشان از اهل بادیه باشند و از نجاسات اجتناب و پرهیز ندارند و من هم از تو اب تازه در
امده ام پیراهنم هنوز تر است بعد از ان با وجود این باز به پیش وی رفتم از دستم گرفت و بسوی خود کشید بعد از ان شروع نمود بدست
خود بدن مرا از دوشم بسمت پایین ملاحظه مینمود تا اینکه بان جراحت رسید انرا بنوعی فشار داد که بدرد اورد بعد از ان در روی
اسب خود نشست چنانکه پیشتر بود در انحال پیرمرد بمن نزدیک شد گفت که یا اسمعیل رستگار شدی پس از شناختن وی نام مرا تعجب نمودم گفتم
که ما و شما رستگار شدیم انشاء الله بعد از ان پیرمرد گفت که اینمرد امام است انگاه به پیش او رفتم و از پایش بوسیدم بعد از ان اسب خود
را راند من هم در رکابش میرفتم ناگاه گفت که برگرد گفتم از تو هرگز جدا نمیشوم گفت مصلحت در اینست که برگردی باز گفتم که من از تو جدا
نمیشوم در انحال پیرمرد گفت یا اسمعیل حیا نمیکنی امام دو بار بتو میگوید که برگرد تو مخالفت امر او میکنی پس مرا باین سخن قبیح درشت
منع کرد ایستادم او چند گام براه رفت پس از ان بمن متوجه گردید و گفت وقتیکه ببغداد رسیدی ابوجعفر خلیفه که لقبش مستنصر است
ترا می طلبد وقتیکه نزد او حاضر شدی و بتو چیزی داد انرا قبول نکن و بپسر ما که علی بن طاوس باشد بگو که نامکتوبی در خصوص خود بعلی بن
عوض بنویسد و من هم باو میسپارم که هرچه بخواهی بتو بدهد بعد از ان با اصحاب خود در رفت من هم ایستاده بودم و بایشان نگاه میکردم

علی بن عیسی اربلی

علی بن طاوس حلی

تا اینکه دور شدند در آنحال بجای خود از آنحضرت تأسف میخوردم ساعتی بر زمین نشستم بعد از آن بمشهد عسکریین علیهما السلام آمدم در اینجا
خدام بر سرم جمع شدند و گفتند که در روی تو تغییری می بینیم آیا چیزی اتفاق افتاده گفتم نه گفتند آیا کسی با تو جنگیده است گفتم هیچ از اینها که می
گوئید نیست لیکن میپرسم که آیا سوارها را که در نزد شما بودند شناختید گفتند از جمله بزرگان صاحبان گوسفندان بودند گفتم نه چنین است بلکه
امام علیه السلام و آن پیرمرد بود یا صاحب فرجیه گفتم صاحب فرجیه گفتند آن جراحت را باو نشان دادی گفتم او بدستش آنرا گرفت و فشار داد بطوریکه بدرد
آورد بعد از آن در نزد ایشان پای خود در زیر لباس بیرون کردم که نشانه از آن جراحت در کدام پای من بود پای دیگر را نیز بیرون نمودم در
آن هم چیزی ندیدم وقتیکه خلایق اینحالت را مشاهده نمودند بر سر من ریختند و پیراهن مرا از راه تبرک جستن پاره پاره نمودند و خدام مرا داخل
خزانه کردند و ازدحام خلایق را از من باز داشتند در آن اثنا ناظری که باموراتِ مشهد شریف موکل بود این صداها شنید و از سبب آن پرسید
بخزانه داخل گردید و از نامم پرسید و گفت که چند مدت است که از بغداد آمده گفتم در ابتدای این هفته از آنجا بیرون آمدم وقتیکه اینرا شنید رفت
آن شب را در مشهد شریف بسر بردم و نماز صبح را کردم بیرون رفتم مردم هم با من بیرون رفتند تا اینکه از مشهد دور گردیدم ایشان برگشتند من
رفتم تا اینکه باوانا رسیدم و شب را در آنجا گذرانیدم وقتیکه صبح کردم از آنجا اراده بغداد نموده میرفتم وقتی که به پل قدیم رسیدم دیدم که مردم
در آنجا ازدحام کرده از نام و نسب هر کسیکه بر ایشان وارد میشد میپرسیدند و میگفتند که از کجا می آئی در آنحال از من هم نامم را پرسیدند و
گفتند که از کجا می آئی پس خبر دادم ناگاه دیدم که بر سرم ریختند و لباسهایم را پاره پاره نمودند و بسیار بیحال و خسته ام کردند و در آنجا ناظری
وضابطی بود که امورات مابین آن دو نهر باو محول بود بر داشت در خصوص این قصه مکتوبی به بغداد نوشت بعد از آن مرا از آنجا برداشتند
به بغداد بردند و مردم در آنجا بر سرم ازدحام نموده لباسهایم را پاره پاره نمودند و نزدیک بود که از بسیاری ازدحام هلاکم نمایند و وزیر
خلیفه که از اهل قم بود علی بن طاوس را طلبیده بود که این قصه را با او اخبار نماید در آن اثنا علی بن طاوس با جماعتی بیرون آمد وقتیکه بباب نوبی
رسیدیم و اصحاب او مردم را از من دور نمود از من پرسید گفت که آیا این خبر را از تو حکایت میکنند گفتم آری در آنحال از مرکبش فرود آمد
ران مرا بیرون آورد و اثری از آن جراحت ندید آنگاه افتاد و ساعتی بیهوش گشت بعد از آن بحال آمد از دستم گرفت گریه کنان مرا نزد وزیر
برد و بوزیر گفت که این برادر منست و دوست ترین خلایق است در نزد من پس وزیر از قصه ام پرسید حکایت نمودم در آنحال اطبائی را که
آن جراحت را دیده بودند احضار نمود و گفت که با این جراحت معالجه و مداوا کنید گفتند که غیر بریدنش با آهن معالجه دیگر ندارد و اگر بریده
شود لامحاله میمیرد وزیر گفت که اگر بریده شود و نمیرد در چه مدت چاق میشود گفتند در دو ماه ولیکن در جای آن گودی سفیدی باقی
میماند و هرگز در آنمحل موی نمیروید وزیر از ایشان پرسید که شما آن جراحت را کی دیدید گفتند ده روز پیشتر از این پس وزیر ران وی را
که جراحت در آن بود بیرون نمود ناگاه دیدند که ران مانند ران دیگر است و اصلاً در آن جراحتی نیست یکی از اطباء صدا نمود گفت که این
کار کار مسیح بن مریم است وزیر گفت وقتیکه این کار کار شما نشد ما میدانیم کار کیست بعد از آن وزیر او را نزد خلیفه مستنصر حاضر نمود خلیفه
قصه را از او پرسید او چنانکه گذشت نقل نمود خلیفه امر کرد که هزار دینار برای وی فرستادند و گفت که اینها را بگیر و صرف نفقه خود
بکن گفت جرئت ندارم که حبه از آن بگیرم خلیفه گفت که از که میترسی گفت از کسیکه این معامله را با من نمود او بمن چنین گفت که از ابی جعفر چیزی
قبول نکن آنگاه خلیفه گریست و مکدر گردید پس از او چیزی قبول ننمود بیرون آمدم علی بن عیسی گوید که روزی این قصه را برای جماعتی که در نزد
من بودند نقل میکردم و شمس الدین پسر او در میان آن جماعت بود لیکن او را نمیشناختم وقتیکه حکایت را باخر رسانیدم گفت که من پسر
اویم پس از این حسن اتفاق تعجب نمودم و باو گفتم که آیا ران او را در وقتیکه زخم داشت دیدی گفت ندیدم زیرا در آن وقت طفل بودم باین
چیزها معتقد نبودم ولیکن بعد از چاق شدن آنرا دیدم اثری در جای آن نبود و موهم روئیده بود و از سید صفی الدین محمد بن
محمد بن بشیر علوی موسوی و نجم الدین حیدر پسر او که از جمله اعیان و اشراف بودند با من صداقتی داشتند و در نزد من عزیز بودند این
قصه را بمن نقل نمودند گفتند که آن جراحت را پیش از چاق شدن و بعد از آن که چاق شد دیدیم و پسرش شمس الدین بمن چنین نقل نمود
که پدرم بعد از این ماجرا از مفارقت آنحضرت بسیار اندوهگین شده بود که بهمین سبب به بغداد آمد و فصل زمستان را در آنجا ماند و در
هر چند روز بطمع اینکه آنحضرت را یکبار دیگر هم ببیند بزیارت سر من رای میامد و به بغداد برمیگشت تا اینکه با آن آرزو و حسرت
رحلت نمود و بدار البقا با غصه که داشت انتقال یافت و قصه دیگر همین بدین نهج است که سید باقی پسر عطوه حسنی برای من حکایت نمود
که پیش از این پدرش عطوه زیدی و ورم کرده بود و مذهب این طائفه زیدیه را داشت و پسرانش را از امامیه بودن و اعتقاد کردن بمذهب ما
منع کرد و میگفت که شما را تصدیق نمیکنم و بمذهب شما قائل نمیشوم تا وقتیکه صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام بیاید مرا از این بیماری صحت
دهد و این سخن چند بار از او سر زده پس در شبی از شبها وقت نماز عشا در یکجا جمع شده بودیم ناگاه دیدیم که پدرما صیحه میزند و
استغاثه میکند آنگاه باسرعت نزد وی رفتیم گفت که بروید که صاحب خود را برسید که الحال از نزد من بود و در رفت بیرون رفتیم و کسی

سید باقی بن عطوه علوی

سید صفی الدین

علی بن عیسی گوید

کسانیکه حضرت قائم را دیده‌اند

یافتیم و نزد وی برگشتیم و ماجرا را از او پرسیدیم گفت که مردی نزد من آمد و گفت یا عطوه گفتم تو کیستی گفت صاحب و امام پسران تو ام آ
برای اینکه ترا از بیماری صحت دهم بعد از آن دست خود را دراز نمود و بپوست خانه مرا که باد و ورم کرده بود فشرد و دور رفت بعد از آن
دست دراز نموده اثری از آن نیافتم راوی گوید پسرش بمن نقل نمود که پدرم بعد از این ماجرا مانند آهو بود اصلا مرضی نداشت و این قصه
مشهور کردید و آنرا از غیر پسر او هم پرسیدیم بوقوع آن اقرار نمود و در این باب از آنحضرت اخبار بسیار است چنانکه جماعتی که در راه‌ها حجاز
و غیر آنها وا مانده بودند در آن اثنا آنحضرت را دیده و ایشان را نجات داده و بجائی که میخواستند برده و رسانیده بود اگر ذکر آنها باعث تطویل
نمیشد همه این‌ها را از آنها ذکر مینمودیم و این قدر که وقوع آن بزمان ما نزدیک بود کافیست **مؤلف گوید** که شیخ مفید و شیخ شهید و
مؤلف کتاب مزار باسانید خود شان از علی بن محمد بن عبد الرحمن تستری روایت نموده او گفته که بمیان طایفه بنی رواس رفتم آنگاه بعضی از برادران
دینی بمن گفت که کاش بیائی با ما تا بمسجد صعصعه برویم و در آنجا نماز بگذاریم زیرا که اینماه رجب است و زیارت آنمکان در اینماه سنت است زیرا
که آن از جمله جاهائیست که ائمه علیهم السلام آمده‌اند و در آنها نماز کرده‌اند پس برفاقت ایشان رفتیم ناگاه اشتری با پالان و زانو بسته دیدیم که در
در مسجد خوابانیده شده بود وقتیکه داخل مسجد کردیدیم ناگاه مردی دیدیم مانند که بلباس اهل حجاز در بر و عمامه مثل عمامه ایشان در سر داشت
نشسته است دعا میخواند من و رفیقم هردو آنرا حفظ نمودیم بعد از آن سجده طولانی نمود و برخواست و اشتر خود را سوار شده در رفت
بعد از آن رفیقم گفت که آنمرد حضرت بود وای بر ما که باوی سخن نگفتیم کویا که بر دهان ما مهر زده و زبان ما را از سخن گفتن باز داشته در آنحال بیرون
رفتیم و باین ابی رواس مرد رواسی ملاقات نمودیم از ما پرسید که از کجا می‌آئید گفتیم از مسجد صعصعه و ماجرا را باو نقل کردیم گفت که آنمرد در هر
دو روز یا سه روز یکبار باین مسجد می‌آید و با کسی سخن نمیگوید گفتیم او چه کسیست گفت بگمان شما کیست گفتیم ما او را خضر گمان نمودیم گفت
بخدا سوگند یاد میکنیم همانا باعتقاد من کسی است که خضر بدیدن جمالش محتاج است پس برگردید با بصیرت و هدایت باشید آنگاه رفتیم
گفت که بخدا سوگند همانا او صاحب الزمان علیه السلام بود **کلینی** در کتاب کافی از علی بن محمد او از ابی محمد و جنائی روایت نموده او گفته که کسی که آن
حضرت را دیده بود بمن چنین خبر داد که آنحضرت ده روز پیش از وفات امام حسن عسکری ع از خانه بیرون آمد در حالیکه میگفت اللهم انک
تعلم احب البقاع لولا الطرد راوی گوید که آنحضرت همین کلام را گفت یا مانند آنرا فرمود حاصل مضمون آنست که پروردگارا تو میدانی
که بهترین جاها برای سکنی کردن دوسترین جاهاست در نظرم میخواهم که در آنجا ساکن شوم اگر منعم نکنند در کتاب کمال الدین از ابو الادیان
نقل نموده او گفته که بخدمت گذاری امام حسن عسکری ع مشغول بودم و نامه‌ها او را بشهرها بردم در روزی در اثنای بیماری آنحضرت که در همان
بیماری وفات نمود بخدمتش رفتم در آنحال نامه نوشت بمن داد و فرمود که اینرا بمداین ببر و تا پانزده روز مدت سفرت میشود در روز پانزدهم داخل
سر من رای میشوی و صدای ناله و شیون از خانه من میشنوی و مرا در حالتی که مرده و غسل داده شود می بینی ابو الادیان گوید که عرض کردم ای سید من
وقتیکه این قصه روداد در جای تو که میباشد فرمود کسیکه جواب‌های این مکتوبها را از تو میطلبد او جانشین من است عرض کردم که علامت او را
زیاده از این بیان بفرما فرمود کسیکه بر من نماز میگذارد او جانشین من است عرض کردم که باز دیگر علامتش بفرما تا اینکه برای من واضح گردد
فرمود کسیکه از چیزیکه در همیانست خبر میدهد او جانشین من است بعد از آن مهابت و صلابت آنحضرت مانع شد از اینکه بپرسم که در آن
همیان چه چیزهاست پس مکتوبها را برداشتم بمداین رفتم جوابها آنها را گرفتم برگشتم و در روز پانزدهم چنانکه فرموده بود آنحضرت داخل
سر من رای گردیدم ناگاه صدای ناله و شیون از خانه آنحضرت شنیدم و جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام را دیدم که در در خانه نشسته و شیعیان
در اطرافش با و از جهت وفات آنحضرت تعزیه میدهند و از جهت امامتش باعتقاد شان تهنیت میگویند در آنحال در پیش خود گفتم که اگر
این مرد امام باشد امامت همانا ضایع گردید زیرا که او را بشرب خمر و قمار باختن و طنبور زدن میشناختم آنگاه من هم پیش رفتم و تعزیت
گفتم لیکن از من چیزی نپرسید بعد از عقید غلام بیرون آمد بجعفر گفت ای سید من برادرت کفن کرده شد برخیز نماز کن پس جعفر داخل
خانه شد در حالیکه شیعیان در اطرافش بودند و سمان و حسن بن علی مشهور بسلمه که بامر معتصم خلیفه کشته شد در پیشاپیش ایشان بود ند
وقتیکه اراده تکبیر گفتن شد دیدیم امام حسن عسکری ع را کفن کرده شده در بالای تابوت دیدیم آنگاه جعفر پیش افتاد برای اینکه بر برادرش نماز
کند وقتیکه اراده تکبیر گفتن نمود طفل گندمگون که در سرش موهای سیاه و کوتاه بود و پیچهای دندانهایش از هم گشاده بودند بیرون آمد
دامن ردای جعفر کشید و گفت ای عمو پس بایست زیرا که من اولی هستم که بر پدرم نماز بگذارم در آنحال جعفر پس افتاد در حالیکه رنگ
رویش مانند رنگ غبار گردیده بود پس آن طفل پیش ایستاد و نماز کرد و او را در یکسمت قبر پدرش امام علی النقی ع دفن نمودند بعد
از آن بمن گفت که ای بصری جوابهای آن مکتوبها را که در پیش تست بیار پس آنها را باو تسلیم نمودم و در پیش خود گفتم که تا حال دو علامت از
علامات که امام حسن عسکری ع فرموده بود برای من حاصل شد و نقل همیان باقی ماند بعد از آن نزد جعفر بیرون رفتم دیدم که از شدت
غیظ آه میکشید در آن اثنا حاجز وشا او گفت ای سید من آن طفل کیست اگر پسر امام حسن عسکری ع است باید حجت برای خود

نماید گفت بخدا سوگند او را تا حال ندیده بودم و نشناخته بودم بعد از این گفتگو در آنجا نشسته بودیم ناگاه چند نفر از شهر قم وارد گردیدند
امام حسن عسکری ع را پرسیدند جواب چنین داده شد که آنحضرت وفات نموده گفتند که جانشین وی کیست حرکتم اشاره بجعفر کردند
ایشان باو سلام کردند و تعزیت و تهنیت گفتند و گفتند که نزد ما پاره اموال و مکتوبات هست باید بما بگوید که آن مکتوبات از کیانند
و مقدار آن اموال را هم بیان نماید آنگاه جعفر برخواست در حالتیکه از شدت غیظ دامنش میتکانید و میگفت که اینجماعت از ما توقع
دارند که از غیب خبر بدهیم بعد از آن خادمی بیرون آمد گفت که در نزد شما مکتوب و فلان فلان هست و همیانی هم هست که در آن
هزار دینار است سکه ده تا از آن محو شده همان مکتوبات و اموال را تسلیم کنید ایشان گفتند کسیکه تو را باین فرستاده هر آینه او امام
است آنگاه جعفر نزد معتمد خلیفه رفت و این ماجرا را باو نقل نمود آنگاه معتمد غلامان خود را فرستاد صیقل که جاریه امام حسن عسکری ع
گرفتند و آنطفل را از او مطالبه نمودند او انکار نمود و ادعا کرد که من آبستن هستم ولی هنوز نزائیده ام منظورش از این ادعا پنهان
داشتن امر آنطفل بود وقتیکه این ادعا را از او شنیدند او را با بن **ابی شوارب** قاضی سپردند که در نزد وی بماند تا آنکه ادعای
او ظاهر گردد بعد از چندی علی الغفله خبر مرگ عبدالله بن یحیی بن خاقان ناگهانی و خبر خروج صاحب زنجیان در بصره بمعتمد و اصحاب وی
در رسید پس بسبب این اغتشاش از جاریه غفلت نموده از دست ایشان رها گردید الحمد لله رب العالمین لا شریک له **مؤلف گوید که**
در بعضی از تألیفات اصحاب ما از حسین بن حمدان او از ابی محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده او گفته که در سال دویست و شصت و هشتم
هجرت بقصد حج بیرون رفتم و مقصودم این بود که بمدینه منوره هم بروم و در آن اوقات نزد ما بدرجه صحت بود اینکه صاحب الزمان ع ظاهر
شده و وقتیکه از حج بیرون شده بودیم بیمار گردیدم و در اثنای بیماری دلم ماهی و خرما طلبید و وقتیکه وارد مدینه شدم و برادران
دینی ملاقات نمودم و بمن مژده دادند که آنحضرت در صابر ظاهر شده آنگاه بسمت صابر بیرون رفتم و وقتیکه بوادی صابر رسیدم چند
راس بزغاله کوچک و لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بنظر آوردم آن بزغاله ها داخل قصر شدند در آنجا ایستاده منتظر بودم تا وقتیکه نماز
مغرب و عشا را ادا نمودم و دعا و تضرع و زاری میکردم و مطلب خود را از خداوند واهب العطایا مسئلت مینمودم ناگاه بدر نام خادم
را دیدم که مرا صدا میکند یا عیسی بن مهدی جوهری داخل شو وقتیکه این را شنیدم تکبیر و تهلیل گفتم و حمد و ثنای الهی را بجا آوردم وقتیکه بصحن
قصر در آمدم خوانی دیدم پس آنخادم مرا برد و در سر آن نشانید و گفت که مولای تو میفرماید که هر چه دلت در ایام بیماری وقتی که از قید
بیرون آمدی طلبیده بود بخور و وقتیکه این را شنیدم در پیش خود گفتم که این برهان و دلیل برای من کفایت میکند و چگونه بخورم و حال
آنکه مولای خود را ندیدم در آنحال صدا نمود که یا عیسی طعام بخور بزودی مرا می بینی آنگاه در سر آن نشستم و نگاه کردم ناگاه ماهی گرمی که
میجوشید دیدم و در یکسمت آن خرمائی بود که بخرماهای ما شباهت داشت و در یکسمت خرما شیر بود و در پیش خود گفتم که من بیمارم و
ماهی و خرما و شیر با من نمیسازند آنگاه مرا صدا زد که یا عیسی آیا در خصوص ما شک میکنی آیا تو داناتری با چیزیکه بتو نفع و ضرر میکند را
گریستم و استغفار نمودم و از همه آنها خوردم هر قدر که از آنها بر میداشتم جای دستم در آنها معلوم نشد یعنی هر قدری که بر میداشتم معلوم
نمیشد که چیزی از آنها کم شده یا آنها را از همه چیزها که در دنیا خورده بودم لذیذتر یافتم بسیار خوردم بحدیکه از خوردن حیا نمودم پس
صدا نمود که یا عیسی حیا مکن زیرا که آن از طعام بهشت است دست مخلوق آنرا درست نکرده پس خوردم و اشتهای خود را دیدم که از خوردن
بنهایت نمیرسد یعنی هر قدر که میخوردم باز اشتهای خوردن دارم در آنحال عرض کردم ای مولای من آنچه که خوردم کفایتم کرد پس صدا نمود که
نزد من بیا و در پیش خود گفتم که دست نشسته چگونه بخدمتش بروم دیدم که صدا نمود یا عیسی چرا نمیباشد آن چیزها را که خوردی تا اینکه محتاج
بدست شستن باشی آنگاه دست خود را بوئیدم ناگاه از مشک و کافور معطرتر یافتم بعد از آن نزدیک آنحضرت رفتم ناگاه نوری برای من
ظاهر گردید که چشمم را خیره نمود بحدیکه از دیدن باز داشت پس ترسیدم و گمان نمودم که عقلم پریشان گردید فرمود یا عیسی تو را مانعی
از دیدن من نبود اگر نمیبودند تکذیب کنندگان که میگویند صاحب الامر ع در سر زمین است و در کدام زمان موجود شده و در کجا متولد
گردید و کدام شخص او را دیده و چه علامت از او بسوی شما بیرون آمده و بکدام خبر شما را خبر داده و کدام معجزه بشما فرستاده آگاه باش بخدا
سوگند هر آینه امیرالمؤمنین ع را با آن معجزاتی که از او دیدند و نقل نمودند از حق خود منع کردند و با او حیله کردند تا اینکه او را کشتند
و همچنین بوده حال پدرانم علیهم السلام ایشان را تصدیق ننمودند و نسبت سحر باشان دادند و ایشان را از جمله خدمه جن شمردند و غیر اینها
از خرافاتی که باشان نسبت دادند یا عیسی آنچیز را که حالا دیدی بدوستان ما خبر ده بپرهیز از اینکه از بدشمنان ما اظهار نمائی تا اینکه
از بدشمنان ما اظهار نمائی تا اینکه از تو دبوده اخذ نکنند عرض کردم ای مولای من دعا بکن تا خداوند عالم مرا در اینمقام ثابت قدم
گرداند فرمود اگر ثابت قدم نکرده بود هر آینه مرا نمیدیدی پس برو در حالتیکه هدایت یافتی و بمطلب خود رسیدی پس در آنحال بیرون آمدم
در حالتیکه حمد و شکر خدا را بسیار میکردم مؤلف گوید که سید علی بن عبد الحمید در کتاب خود که از کتاب السلطان المفرج عن اهل

ابن ابی شوارب

در پیش خود گفتم

الایمان نامیده در اثنای ذکر کسانیکه انحضرت را دیده اند روایت نموده کفایت که از جمله این حکایات قصه ایست که اشتهار یافته و شهرها از
گفت و شنود آن پر گشته و از ابناء زمان بدیع عیان مشاهده نموده اند و آن قصه قصه ابو راجح حمامی است که در شهر حله اتفاق افتاد
از جماعتی از اعیان و اکابر و اهل صدق از فضلا که یکی از ایشان زاهد عابد محقق شمس الدین محمد **قادوسست** نقل نموده اند و گفته
که حاکم حله مردی بود که عرجان صغیرش میگفتند روزی باو خبر دادند که ابو راجح خلفا را سب میکند وقتیکه این سخن را شنید او را طلبید
وقتیکه حاضر شد غلامان خود را بزدن وی امر نمود ضرب شدید مهلکی بر همه بدنش زدند تا اینکه روی زمین افتاد و دندانهای ثنایایش
افتادند و زبانش بیرون نموده جوالدوزی از آهن بان کذرانید و بینیش را سوراخ کرده حلقه ریسمانی که از موی زبر تابیده شده بود بان
کذرانید و ریسمانی هم بان حلقه بست و دست جماعتی از اصحاب خود سپرد و ایشانرا مامور نمود باینکه او را در کوچه و بازار حله بگردانند
پس بد بخت میکردانیدند و از هر طرف او را میزدند تا اینکه بزمین افتاد و هلاکت را مشاهده نمود و در آن اثنا این حال را بحاکم خبر دادند
انگاه بکشتن وی امر نمود حضار گفتند که او پیر است انقدر یکه او را زده اند برای مردنش کافیست او را بحال خود بگذار که میمیرد و خونش
را بگردن نگیر و در این باب بسیار مبالغه نمودند تا اینکه امر نمود او را و دست بر داشتند در حالیکه رویش و زبانش ورم کرده بود [illegible]
وی او را بر داشتند و بخانه اش بردند و احدی شک نداشت در اینکه او در همان شب میمیرد وقتیکه فردا وقت صبح در آمد مردم نزد وی آمدند
ناگاه دیدند که با کمال صحت و بهبودی سرپا ایستاده نماز میکند و دندانهای ثنایایش که افتاده بودند بجا هستند و زخمهایش هم خوب شده
و نشانه جراحت هرگز در روی باقی نمانده و جراحتیکه در رویش بود زائل گردیده وقتیکه این حال را مشاهده نمودند تعجب کردند و از او حقیقت
این امر را پرسیدند گفت که در وقتیکه مرگ را بعین نمودم و زبانی هم نداشتم که از خدا بخواهم مسئلت نمایم در دل مسئلت نمودم و استغاثه
بمولای خود صاحب الزمان علیه السلام را بنظر در آوردم دست شریف خود را بروی من کشید و فرمود که بیرون رو و برای عیالت کسب
معیشت کن بدرستیکه خدا بتو عافیت داد پس گردیدم چنان شدم که می بینید **شیخ شمس الدین** محمد بن قادون گفته که بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه ابن ابی راجح پیشتر از این ماجرا مردی ضعیف بدن و زرد رنگ و زشت رو و کوته ریش بود هم او در حمامی
میرفتم که او در انجا میشد و همیشه او را بهمین حالت و هیئت میدیدم وقتیکه فردای آن روز که این ماجرا واقع شد بنزد وی رفتم او را دیدم
بحالیکه قوتش بیشتر شده و قامتش راست گردیده و ریشش دراز و رویش سرخ شده و تر و تازه گی مثابه شده که گویا جوان بیست ساله است
تا وقت وفاتش بهمین حال بود وقتیکه این خبر شایع گردید حاکم او را طلبید و در نزد خود حاضر کرد (دیروز) و دیروز او را بر حالی
و کیفیتی دیده بود امروز بخلاف انحالت بنظرش آمد چنانکه وصف کردیم و اثری از جراحاتش ندید و دید که دندانهای ثنایایش جابجا هستند
در انحال رعب عظیمی بدلش داخل گردید و پیشتر از این ماجرا در حله پشت بقبله کرده در جای امام علیه السلام می نشست بعد از آن چنان شد که
رو بقبله می نشست و با اهل انجا ملاطفت میکرد و از بدکرداران ایشان عفو میکرد و بنیکوکاران شان احسان مینمود لیکن این عمل
باو نفع نبخشید بلکه درنگ نمود مگر اندکی تا اینکه وفات یافت و از جمله اینها قصه ایست که شیخ شمس الدین مذکور بمن خبر داده
گفت که از جمله اصحاب سلاطین **معمر بن** شمس بود که بمذور اشتهار داشت و قریه داشت مشهور ببرس از ابطاعه علویین وقف
نموده بود و او را نایبی بود او را ابن خطیب و غلامی داشت عثمان نام که باموران نفقات و خورد و خوراک وی قیام و اقدام مینمود
و این ابن خطیب از اهل صلاح و ایمان بود و عثمان بعکس آن و همیشه با هم در سر مذهب مجادله و مخاصمه مینمودند وقتی چنان اتفاق افتاد
که هر دو در مقام ابراهیم خلیل حاضر گردیدند و جماعتی هم رعیت و عوام در انجا حضور داشتند ابن خطیب بعثمان گفت که یا عثمان
الحال حق واضح و اشکار میشود هر آینه من نامهای کسانی را که دوست میدارم که علی و حسن و حسین علیهم السلام باشند بر دست خود
مینویسم و تو هم نامهای انانرا که دوست میداری که ابو بکر و عمر و عثمان باشند بر دست خود بنویس بعد از آن هر دو دست را بهم
دیگر بر بندیم و بر آتش بگذاریم انگاه دست هر کدام یکی از ما سوخت او در مذهب باطل است و هر کدام دستش سالم ماند در حقست
عثمان از این معامله نکول و ابا نمود وقتیکه جماعت عوام این را دیدند صداها بلند نموده زبان شماتت و سخریه را نسبت بعثمان گشودند
و مادر عثمان از جای بلندی بایشان نگاه میکرد وقتیکه این ماجرا را مشاهده نمود بحضار یکه بعثمان شماتت میکردند و استهزاء
نمودند لعنت نمود و دشنام داد و بسیار مبالغه در این نمود انگاه از باطن حق چشم ظاهر بینش مانند دیده دلش کور گردید وقتیکه
این حال را دریافت نمود رفقای خود را صدا نمود ایشان نزد وی بالا رفتند ناگاه دیدند که حدقه چشمهایش صحیح و سالمند لیکن از
احساس باز مانده چیزی نمی بیند در انحال از دست وی گرفته فرودش آوردند و بحله برگردانیدند و این خبر در میان اقارب و خویشان و امثال
و اقران وی شیوع و انتشار یافت همه اطباء حله و بغداد برای معالجه وی حاضر نمودند هر چه مداوا نمودند معالجه پذیر نشد وقتیکه از
معالجه مایوس گردیدند یاری از زنان اهل ایمان که با وی صداقت و دوستی داشتند باو گفتند که کسی ترا کور نموده او قائم است

قادوس کبیر

شیخ شمس الدین

معمر بن شمس

کسانیکه حضرت قائم ع را دیده اند

اگر تشیع را قبول کنی و بمقام تولّی و تبرّی قدم بگذاری هر آینه ضامن میشویم باینکه خداوند ترا صحت و عافیت عطا فرماید و بدون این که
گفتیم خلاصی ترا ممکن نیست وقتیکه این را شنید ادّعا نمود و راضی گردید چون شب جمعه رسید از نزد ما او را برداشتند و بقبّه شریفه که
در مقام صاحب الزّمان ع بنا شده بود داخل نمودند و خودشان و در در قبّه بیتوته کردند وقتیکه ربع از شب گذشت ناگاه از قبّه بیرون
آمد در حالتیکه کوری چشمهایش زایل گردیده چنانکه کوری دیده دلش با تولّی و تبرّی زایل گردید پس نزد ایشان رسید ایشان را یک یک
شناسید و لباسها و زینتهای ایشان را وصف و بیان مینمود وقتیکه او را دیدند شاد و خوشحال گردیدند و حمد و ثنای الهی را بجا آوردند
و از او پرسیدند که ماجرای تو چگونه گذشت گفت وقتیکه مرا در قبّه گذاشتید و بیرون رفتید چنان احساس نمودم که دستی ببالای دستم
نهاده گردید و از قائلی شنیدم میگفت که بیرون رو و برو بدرستیکه خداوند عالم ترا عافیت عطا فرمود در آنحال کوری از من زایل گردید
وقتیکه نگاه کردم قبّه را پر از نور دیدم و مردی را بنظر آوردم باو گفتم کای سیّد من تو کیستی گفت محمّد بن حسنم ع بعد از آن از نظرم غایب گردید
وقتیکه این قصّه را استماع نمودند برخواستند و بخانهای خود رفتند و پسر عثمان هم تشیع قبول نمود مادرش خوش اعتقاد گردید و این قصّه
در میان اجماعت اشتهار یافت و هر که او را شنید بوجود صاحب ع اعتقاد نمود و این ماجرا در سال هفتصد و چهل و چهارم هجرت واقع
گردید و از جمله اینها حکایتی است که او را کمال الملّة و الدّین **عبد الرحمن** بن عمّان بتاریخ ماه صفر سال هفتصد و پنجاه و نهم هجرت بمن
نقل نمود و او را بخطّ خود در نزد من بدین نهج نوشت که بنده فقیر عبد الرحمن بن ابرهیم چنین گوید که من در شهر حلّه می شنیدم که جمال الدّین
بن نجم الدّین جعفر بن زهدری بمرض فالج مبتلا است و بعد از وفات پدرش جدّه مادری وی همه انواع معالجات فالج را در حقّ وی بکار برد
فائده نبخشید و پاره از حذّاق اطبّای بغداد احضار نمود زمان طولانی مشغول معالجه شدند چاره پذیر نشد در آنحال بجدّه اش چنین
گفته شد که او را یکشب در تحت قبّه شریفه در حلّه که مشهور بمقام صاحب الزّمان ع است بگذار امید است که خداوند عالم او را از این
ورطه نجات بخشد پس این سخن را قبول نموده او را در زیر قبّه گذاشت صاحب الزّمان ع بدن وی را استوار نموده بیماری فالج را از او زائل نمود
بعد از آنکه این قصّه را از خارج استماع نمودم میان من و او رابطه و مصاحبتی حاصل گردید بطرزیکه نزدیک بود که هیچ وقت از همدیگر
جدا نشویم و او را خانه بود که دار المعزّه گفته میشد که بزرگان اهل حلّه و اولاد اکابر شان و سایر جوانان شان در آنجا جمع میشدند روزی
در آنجا جمع بودیم این حکایت را از او پرسیدم گفت بمرض فالج مبتلا بودیم که اطبّا از معالجه ام عاجز گردیدند قصّه را چنانکه بطریق
استفاضه در حلّه شنیده بودم حکایت نمود تا باینجا رسید که جدّه ام یکشب مرا در زیر قبّه گذاشت ناگاه قائم ع آمد و فرمود که برخیز عرض کردم
ای سیّد من یکسالست که قدرت برخواستن ندارم باز فرمود که برخیز باذن خدا تعالی و در برخواستنم بمن اعانت نمود برخواستم و فالج از من زایل شد
آنگاه خلایق بر من ریختند نزدیک بود که هلاکم کنند همه لباسهای مرا پاره پاره نموده بقصد تبرّک اخذ نمودند و از لباسهای خودشان بمن پوشانیدند
بعد از آن بخانه بردند و اثری از فالج در خود ندیدم و لباس علیحده پوشیده لباسهای مردم را بایشان فرستادم بارها این حکایت را از او شنیدم
در حالتیکه او برای مردم و برای کسیکه حکایت او را از او خواهش نموده نقل میکرد تا وقتیکه وفات نمود و از انجمله حکایتی است که او را نقل
نمود بمن کسیکه باو وثوق و اعتقاد داشتم و آن در نزد اکثر اهل نجف اشرف مشهور است صورتش چنانست که خانه که الان که سال هفتصد
و هشتاد و نهم هجرت است من آن سکنی دارم پیشتر از این مال مردی بود از اهل خیر و صلاح که **حسین مدلّل** نام داشت و این خانه بسبب
وی بساباط مدلّل اشتهار یافته و آن در محاذیست واقع که بدیوار حائر و صحن مقدّسه اتّصال دارد و در نجف اشرف مشهور است و آن
صاحب عیال و اطفال بود در وقتی از اوقات بیماری فالج باو طاری و عارض گردید مدّتی باینحوال بود و قادر نبود براینکه از جایش
برخیزد و در وقت ضرورت و حاجت عیالش او را برمیداشتند و میگذاشتند مدّت مدیدی بدینحال بود تا اینکه بسبب او بر عیالش شدّت
و مشقّت روداد و بمردم محتاج شدند و تنگی معاش بر ایشان شدّت نمود وقتیکه سال هفتصد و بیستم هجرت رسید در شبی از شبها
ربعی از شب گذشته عیال خود را بیدار نمود پس بیدار شدند ناگاه سطح و فضای خانه را پر از نور دیدند بطرزیکه چشمها از مشاهده
آن خیره میشد گفتند این چه نور است گفت امام ع نزد من آمد و فرمود که یا حسین برخیز عرض کردم ای سیّد آیا مرا چنین می بینی که قدرت بر
خواستن دارم آنگاه از دستم گرفت مرا برخیزاند و مرضیکه داشتم زایل گردید بالحال می بینید که صحیح و سالم هستم بعد از آن حسین بمن گفت
گفت که مرا امر بزیارت جدّم نمود همه شبها در حرم را محکم می بستم آنگاه گفتم که سمعا و طاعة پس برخواست بحرم محترم امیر المؤمنین ع داخل گردید و زیارت
نمود و در مقابل این نعمت عظمی حمد و ثنای الهی را بجا آورد و این ساباط که مذکور گردید تا این ایام چنان شد که در وقت ضرورت برای
آن نذر میکنند حاجت ایشان برآورده میشود و نذر کنندگان از برکات قائم ع هرگز نا امید نمیشوند و از جمله اینها قصّه ایست که او را عالم
فاضل شیخ **شمس الدّین** محمّد بن قارون که سابقا مذکور شد بمن خبر داد گفت که مردی بود **نجم** نام لقبش اسود در قریه معروف
بدقوسا که در کنار نهر فرات بزرگ واقع است سکنی داشت و از جمله اهل خیر و صلاح بود زن صالحه داشت فاطمه نام دو نفر ولدی

داشت

عبد الرحمن بن عمّان

حسین مدلّل

شمس الدّین

باب اخبار کسانیکه حضرت قائم را دیده‌اند

داشت یکی پسر بود و علی نام و دیگری دختر بود زینب نام وقتی از اوقات مرد و زن هر دو کور شدند و در حالت ضعف و ناتوانی ماندند و
این قصه در سال هفتصد و دوازدهم هجرت واقع گردید مدت مدید بدینحالت ماندند بعد از آن در شبی از شبها آن زن در شب احساس
نمود که بر روی وی کشیده میشود و کسی میگوید که خداوند عالم کوری را از تو زایل نمود برخیز نزد شوهرت ابی علی برو و در خدمتگذاری
وی تقصیر مکن آنگاه چشمهای خود را باز کردم فضای خانه را دیدم که پر از نور گردیده دانستم که او قائم ع بود و از جمله آنها قصه ایست که
از روی خط بعضی اصحاب ما نقل شده صورتش چنان است که از محیی الدین اربلی حکایت شده او گفته که روزی نزد پدرم حاضر گردید
مردی پس نزد وی دیدم در اثنا خوابی بر او غلبه نمود چون دیده بطرفیکه عمامه اش از سرش افتاد ناگاه جای زخمی بزرگ در سرش ظاهر
گردید گفتم این چه زخمیست گفت از صفین است گفته شد که این چگونه میشود و حال آنکه دعوای صفین قدیم است و تو از زمان بوده گفت
بسمت مصر سفر میکردم در اثنا مردی از غزه با من رفیق راه شد در اثنای راه ذکر دعوای صفین بمیان آمد آنگاه آنمرد گفت اگر در دعوای
صفین حاضر بودم هر آینه شمشیر خود را از خون علی و اصحاب او سیراب مینمودم منهم گفتم که اگر در آنروز حاضر میشدم هر آینه شمشیر خود را
از خون معویه و اصحاب وی سیراب مینمودم چنان فرض کن که من و تو از اصحاب علی و معویه ایم بیا مقاتله بکنیم پس بهم در افتادیم و جنگ
عظیم نمودیم چیزی احساس ننمودم مگر اینکه دیدیم که در افتادم و بیخود گشتم بسبب جراحتی که برداشته بودم بدینحالت ماندم ناگاه دیدم
که مردی بکعب نیزه مرا بیدار میکند پس چشم باز کردم که نزد من فرود آمد و دست خود را بآن زخم کشید چاق شد گفت که در اینجا مکث
بکن بعد از آن اندکی از نظرم غایب شد پس نزد من برگشت دیدم که سر آنمرد را که با من جنگید برید با چارپایانی که با او بود آورد و گفت که این
سر دشمن تست تو یاری ما کردی ما هم یاری تو کردیم و لینصرن الله من ینصره یعنی هر که یاری خدا را کند او هم یاری او را میکند وقتیکه
این را دیدم گفتم تو کیستی گفت فلان بن فلان یعنی صاحب الامر ع بعد از آن فرمود که اگر این زخم را از تو پرسند بگو که آنرا در دعوای
صفین برداشتم و از جمله آنها حکایتی است که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی در کتاب ربیع الالباب ای من
بدرجه صحت رسیده او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود گفت که من با شخصی از نواحی کوفه که او را عمار گفته میشود سر بعضی از
راهها که از آنجا سواد کوفه نمایان میشد بودم در آن اثنا ذکر قائم ع گذشت آنمرد بمن گفت که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل بکنم
گفتم هر چه میخواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از ما غلات میخریدند و در میان ایشان مرد بزرگی بود که سر قافله ایشان بود
وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتم که از خانه علوی ترازو بیاور تا غله را بکشیم آن بدوی گفت که در نزد شما علوی هم هست
گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن بود که ما در بیابان بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه
است گفت که ما سیصد نفر سواره یا چیزی کمتر بودیم بجهت امری قرار نمودیم سه روز در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی ما بر شدت
رسید در آنحال بعضی از ما بعضی دیگر گفت که بگذارید یا این اسبها تیر بیندازیم هر کدام که از اینها تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم
و همه ما این را پسندیدیم تیرها انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر باسب من خورد گفتم انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس
بار دیگر انداختیم آنهم باسب من خورد باز قبول نکردم و گفتم که بار دیگر میاندازیم پس انداختیم باز باسب من خورد آن اسب در نزد من بهتر از
دینار و بیشتر بود و از پسرم دوست تر بود آنگاه گفتم که مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که این روز
میدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و پیشبینی تلی که بقدر یکفرسخ از ما دور بود دواندم و بدامن آن تل رسیدم کنیزی
دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مرد علوی هستم که در این بیابان سکنی دارد این را گفت و
رفت در آنحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بخیر و خوبی جماعتی در این نزدیکی هستند بیایید
تا بنزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم از آن خیمه مرد صبیح الوجهی که از همه مردان زیباتر بود و گیسوها پس هم تا بنا گوش
میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون آمد نزد ما میآمد و بما تحیت میگفت وقتیکه نزد ما رسید گفتم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم
آنگاه کنیز خود را صدا نمود گفت آبی در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه آب آورد آنجوان یکی را از آنها گرفت و دست خود را بر آن گذاشت
بعد از آن بما داد و آن یکی را هم بدین نهج نمود پس همه ما از آن دو کاسه خوردیم سیراب شدیم لیکن چیزی از آنها کم نشد وقتیکه سیراب شدیم
گفتم یا وجه العرب گرسنگی داریم آنگاه خودش برگشت داخل خیمه شد و طبقچه کوچکی که طعام در آن بود در دستش بیرون آورد بر زمین
گذاشت و دستش را هم بر آن گذاشت و گفت که ده نفر ده نفر بیایید و بخورید پس همه ما بدین نهج از آن طبقچه خوردیم سیر شدیم بخدا
سوگند هر آینه تغییری نیافت و چیزی از آن کم نگردید و گفتیم که ما فلان راه را میخواهیم بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آینه آن راه
اینست و اشاره بآن راهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از او دور شدیم بعضی از ما بعضی دیگر گفت که شما از اهل و وطن
برای کسب و معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست داده باشید برگردیم خیمه آنمرد را تاراج [illegible] آنگاه د

محیی الدین گوید

سید علی گوید

فرقه شدیم بعضی از اینمعنی نهی نمود و بعضی دیگر امر بعد از آن رایهای همه ما از آن متفق گردید بر اینکه برگشتیم وقتیکه آمدیم مراجعت ما را
مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست و شمشیری برداشت بگردنش حمایل ساخت و نیزه‌اش را هم برداشت با اسب اشهبی سوار گردید سر راه
را بر ما گرفت گفت که نفوس قبیحه شما تدبیر زشت و قبیح برای شما نکند گفتیم اراده ما چنانست که گمان نمودی و جواب قبیحی براو رد کردیم آنگاه
ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم و بهزیمت گذاشتیم درانحال خطی میان ما و خود کشید و گفت که بحق
جدم رسول خدا ص سوگند یاد میکنم هر آینه اگر احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را میزنم پس بخدا سوگند هر آینه از پیش او با ذلت و خواری مراجعت
نمودیم بخدا سوگند هر آینه علوی حق همان بود که ما دیدیم نه آنانکه در اینجا هستند **مؤلف گوید** که این حکایت آخر حکایات بود که از کتاب
السلطان المفرج عن اهل الایمان نقل نمودم **باب خبر سعد** بن عبدالله و دیدن قائم ع و پرسیدن مسایل خود را از آنحضرت در کتاب کمال
الدین از **محمد** بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی و از احمد بن علی بن عیسی وشاء و از احمد بن طاهر قمی و از محمد بن یحیی بن سهل شیبانی و از احمد بن مسرور و او از سعد
بن عبدالله قمی روایت نموده او گفت که من مردی بودم که بفراهم آوردن کتابهائیکه بغوامض و دقایق علوم مشتمل بودند حریص بودم و بحکم شناختن
مسائلی که مشتبه و مغلق بودند بسیار میل داشتم و مشکلی نیز اگر بمحل آنها رسیده بودم باحدی نمیگفتم برای اینکه در وقت مجادله با اهل خلاف
آنها را از ایشان سؤال نمایم و بر ایشان غالب آیم و در امر مذهب تعصب شدیدی داشتم و از امنیت و سلامت خود اعراض نموده با اهل خلاف
بمقام منازعه و مخاصمه می‌آمدم بمثابه که گفتگوی ما بعداوت و دشنام دادن میانجامید و بفرقه اهل خلاف نسبت عیب میدادم و معایب امامان
ایشان را اظهار مینمودم و پرده از روی کار پیشوایان شان برمیداشتم حال بدین منوال بود تا اینکه بیکنفر ناصبی که در مقام منازعه و مجادله
و در امر اعتقاد باطل از دیگران ثابت قدم تر بود دچار گردیدم روزی بمن گفت در حالتی که با وی منازعه و مناظره میکردم که یا سعد زیانکاری
باد تو را زیرا که شما رافضیان در حق که علم طایفه مهاجر و انصار که ابو بکر و عمر باشند طعن میزنید و امامت و ولایت ایشان را که از رسول خدا
انکار میکنید و این ابو بکر صدیق کسیست که بشرافت سابقه‌اش با پیغمبر ص بهمه صحابه فایق بود آیا ندانسته اید که رسول ص او را با خود بغار برد
مگر از این جهت که میدانست که خلافت امت بعد از خود مر او راست و اوست کسیکه بتاویل قرآن داناتر است و زمام امورات امت در دست
اوست و در جمع نمودن متفرقات احکام دین و نظم امورات مختله مسلمین و قضای حوایج و اقامه حدود و فرستادن لشکرها برای فتح بلاد
اهل شرک اعتماد بر اوست پس رسول خدا ترسید از اینکه هلاک شود امت بی خلیفه و بی امام بمانند از این جهت او را با خود برد چنانکه از نبوت
ترسید که در دست مشرکان کشته شود و نبوت از میان امت زایل گردد زیرا که مقتضای استتار و پنهان شدن آنست که مقصود کسیکه از جزع
میگریزد باید یار جستن باشد در امکان که اراده کرده در آنجا پنهان شود وقتیکه ما رسول خدا را دیدیم که پنهان شدن متوجه است و الحال
هم مقتضی این نیست که از احدی یاری طلبید آنگاه میدانیم که مقصود رسول خدا ص از بردن ابی بکر بغار انعلتی بود که ما شرح کردیم نه از این بود که
از ابی بکر برای خود نصرت و یاری طلبید زیرا که در انحال مقتضی یاری طلبیدن نبود و علی ع را در انوقت در رخت خواب خود نخوابانید مگر از
جهت که از کشته شدن او باک نکرد و میدانست که اگر او کشته شود دیگری او ممکنست گردد دیگر برادر وقت را و آوردن امور عظیمه که علی ع در آنها
بکار میاید در جای وی نصب نماید سعد گوید وقتیکه این شبهه را بمن القا نمود جوابهای متعدده در مقابل آن گفتم او همه آنها را نقض و رد نمود
بعد از آن گفت یا سعد بشنو تا شبهه دیگر بتو ابراز نمایم که در جوابش همه رافضیان عاجز بمانند شما گمان کرده اید که ابو بکر صدیق که از حرج
شک و ریب بری بود و عمر فاروق که بیضه اسلام را محافظت مینمود نفاق را نسبت برسول خدا ص در دلهای خود پنهان میداشتند و بانهمه
بحکایت لیله عقبه هم استدلال میکنید از صدیق و فاروق بمن خبر ده که آیا ایشان بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند یا با جبار و اکراه سعد
گوید وقتیکه این را شنیدم برای دفع این سؤال از خود حیله در آوردم زیرا که از ملزم شدنم ترسیدم و حذر نمودم از اینکه اگر اقرار نمایم
باینکه ایشان بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند احتجاج نماید باینکه در این صورت حصول نفاق در دل معنی ندارد زیرا که نفاق در وقتی
میشود که منحصرا با قهر و غلبه و قتال شدید وادار نمایند بچیزیکه دلش با آن اطاعت و انقیاد ندارد چنانکه خدای تعالی در کلام مجیدش میفرماید
فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی وقتیکه عذاب و شدت قتال ما را مشاهده
نمودند گفتند که بخدا تنها ایمان آوردیم و او را توحید نمودیم و کفر کردیم بچیزیکه با آن خدای تعالی شریک قرار میدادیم ایمان شان در انحال با ایشان
نفع نبخشید و اگر میگفتم که باکراه و اجبار اسلام آوردند آنگاه بمن طعن میزد زیرا که با ایشان شمشیر کشیده نشد و شدت قتال ندیدند سعد گو
ید که از راه حیله از او قهر کرده از او جدا شدم در حالتیکه اعضای اندرونم از شدت غضب ورم کرده و جگرم از غصه پاره پاره شده بود و
پیشتر از این طوماری ساخته پاره مسایل مشکله که ما بین چهل و پنجاه بود کسی را هم نیافته بودم که از آنها جواب بدهد در آن ثبت نموده بودم برای
اینکه آنها را از بهترین اهل بلد خود که احمد بن اسحق مصاحب امام حسن عسکری ع باشد بپرسم و در آنوقت بسمت سرمن رای بیرون رفته بود
پس از پی او رفتم در کنار آب او ملحق شدم وقتیکه با هم مصافحه کردیم گفت که آمدنت برای خیر است گفتم شوق ملاقات مرا باینجا آورد بعد از آن

خبر سعد بن عبدالله مؤلف گوید

محمد بن علی نوفلی

کسانی

کسانیکه حضرت قائم را دیده اند

بطریق مضاد بنای سؤال گذاشتم گفت که بلحظه بدین بهج باهم خواهیم شد بدرستیکه شوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام بر من غلبه
نموده اراده دارم که از انحضرت پاره مشکلات را از تاویل و تنزیل قران بپرسیم از صحبت مبارکه را اخذ کن اگر صحبت انحضرت را می بینی چنانچه حسنات
میکنی که او دریائی است که عجایب و غرایب ان هرگز تمام نمیشود و او دو بهشیرو یه ماست اینک بخدمتش میرسیم پس رفتیم و بسر من رای وارد گردیدیم
و بدر خانه امام حسن عسکری ع رسیدیم اذن دخول طلبیدیم ماذون گشتیم و در دوش احمد بن اسحق انبانی بود که با پارچه طبری پوشانیده بود
در ان انبان صد و شصت کیسه درهم و دینار بود در هر یکی از ان کیسها مهر صاحبش بود سعد گوید وقتیکه نور انحضرت ما را فرا گرفت
او را مانند ماه چهارده شبه منظر او دیدیم بالای ران راستش طفلی بود که در خلقت و منظر بستاره مشتری شباهت داشت و میان سرش
موی که داشت و در دو طرف ان موی بسیار بود گویا الفی در میان دو واو واقع گردیده و در پیش انحضرت اناری بود از طلا که نقشهای
عید درخشید و بر دانه ها جواهر مکلل بود بعضی از رؤسای اهل بصره انرا بانحضرت برسم هدیه فرستاده بود انحضرت قلمی در دست داشت
وقتیکه میخواست بنویسد ان طفل انگشتان او را میگرفت نمیگذاشت که بنویسد لهذا انحضرت ان رمانه طلا را در پیش او میانداخت
و او را بر گردانیدن مشغول مینمود تا اینکه او را از نوشتن باز ندارد انگاه بانحضرت سلام کردیم و با لطفها و ملاطفت جواب سلام فرمود
و اشاره نمود که بنشینید وقتیکه از نوشتن فارغ گردید احمد بن اسحق انبان را از میان پوشش بیرون اورد و در پیش انحضرت گذاشت انحضرت
بان طفل نگاه نمود و فرمود که مهر را از هدایای شیعیان و دوستان خود بردار او گفت ای اقای من ایا جایز است که این دست پاک را بسوی
هدایای نجس و اموال خبیثه دراز نمایم زیرا که حلال و حرام انها بهم قاطی شده است وقتیکه انحضرت این را شنید فرمود یا اسحق هر چه که
در انبان است بیرون کن تا اینکه این طفل حلال و حرام انها را جدا نماید پس اول کیسه که احمد در اورد ان طفل گفت که این کیسه فلان بن فلان
کرد که در فلان محله شهر قم سکنی دارد هم انچه که در انست شصت دینار است از انجمله چهل و پنج دینار ثمن زمین سنگلاخی است که انرا صاحبش فروخته و از
برادرش باو ارث مانده بود و چهارده دینار ثمن نه طاقه پارچه و سه دینارش از وجه اجاره دکاکین است انگاه انحضرت فرمود که ای پسر
من راست گفتی حرام انها را با بیرون نشان بده گفت که از میان انها بیرون اور دیناری را که خطوط سکه اش بهم چسبیده تاریخ فلان سال
و نقش یکروی سکه اش محو شده و نیز بیرون اور یکپاره طلا را که وزنش ربع دینار است علت حرام بودن انها انست که صاحب انها در فلان
ماه یکمن و یکچارک رشته بیند و زن نموده بیک نفر جولاه از همسایه گان خود داد مدتی گذشت ناگاه دزدی از نزد وی دزدید جولاه قصه
را بصاحب ان خبر داد و قبول ننمود و او را تکذیب کرد و یکمن و نیم رشته نازکتر از رشته خود که باو داده بود از او گرفت و از این رشته
پارچه ساخت و انرا بر این پارچه طلا فروخت و دینار را انچنان نشانه بیرون نمود بعد از ان کیسه دیگر بیرون اورد ان طفل گفت که این کیسه از
فلان بن فلان است که در فلان محله شهر قم سکنی دارد هم در انجا پنجاه دینار است اخذ ان بر ما حلال نیست انحضرت فرمود که این از چه بابها
گفت این دینارها از ثمن گندمیست که صاحب ان در وقت قسمت در حق زارعی که با وی شریک بوده حیف و میل نموده بطوریکه پیمانه را که
بحصه خود میرسید پر میکرد و پیمانه که حصه شریکش میشد ناقص میپیمود انحضرت فرمود که ای پسر من راست گفتی بعد از ان ان طفل گفت
یا ابن اسحق همه این مالها را بردار بصاحبانش رد کن یا اینکه بکسی وصیت کن که انها را رد کند ما را بانها احتیاج نیست و پارچه ان پیرزن را
نزد ما بیاور احمد گوید که ان پارچه را توی خورجین گذاشته بودم فراموشم شده بود راوی گفتم وقتیکه احمد بن اسحق برای اوردن پارچه برگشت
امام حسن عسکری بمن نگاه میکرد و فرمود یا سعد چه چیز تو را باینجا اورده عرض کردم که احمد بن اسحق مرا بملاقات مولای خود تشویق
کرد اینده فرمود چه طور شد ان مسائلی که اراده داشتی بپرسی گفتم بحال هستند نپرسیده ام فرمود هر چه میخواهی از ان مسائل از نور
دیده من بپرس و اشاره بان طفل نمود پس بان طفل عرض کردم که ای مولای ما و پسر مولای ما روایتی بما از شما رسیده که رسول خدا طلاق
زنان خود را بدست امیر المؤمنین ع نموده چنانکه در دعوای جمل بزد عایشه پیغام داد که اهل اسلام را بفتنه انداختی و مسلمانان
که پسران تو اند بنادانی خود بمقام هلاکت رسانیدی اگر از این حدث و شدت دست برنداشتی طلاق تو را میدهم و حال انکه وفات
حضرت همه زنان او را مطلقه نموده بود ان طفل فرمود که مراد از طلاق چیست گفتم زن را سر خود گذاشتن بطوریکه بخواهد که شوهر
بکند بتواند فرمود اگر وفات رسول خدا ص ایشان را بدین بهج سر خود نموده بود پس چرا شوهر کردن با ایشان حرام گردید گفتم زیرا که
خداوند عالم شوهران را با ایشان حرام نمود گفت وقتیکه خدا شوهر نمودن را با ایشان حرام کرد چگونه وفات انحضرت ایشان را سر خود
نمود گفتم ای پسر مولای من پس مرا از معنی طلاق که رسول خدا ص حکم انرا بدست امیر المؤمنین علیه سپرده بمن خبر ده فرمود که خدا تعالی
شان زنهای رسول خدا ص را تعظیم نموده ایشان را امهات مؤمنان قرار داد و باین شرافت مشرف ساخت پس رسول خدا با امیر المؤمنین ع
فرمود یا ابا الحسن این شرافت برای ایشان باقیست مادامیکه در اطاعت الهی باقی باشند هر کدام از ایشان بعد از من بخروج نمودن بر تو
بخداوند عالم عصیان نمود او را از میان زنان من مطلق العنان بکن و از مرتبه مادری مؤمنین بینداز عرض کردم بمن خبر ده از فاحشه مبینه

که اگر زن در ایام عده اش مرتکب شود هر اینه شوهرش را حلال میشود که او را از مسکن خود بیرون نماید فرمود که مراد از فاحشه مبینه
بحجت نه زنا زیرا که اگر زن مرتکب زنا شود و در مقابل آن حدی بر او جاری کردد احدی بر او نمیرسد که بعد از آن بجهت حد از تزویج وی ابا
و امتناع نماید لیکن اگر بحق نماید رجم بر او واجب میشود و رجم هم هر خزیی و خوار نیست و خدا برجم هر کسیکه امر نمود هر اینه او را خوار کردانید و
هر که او را خوار کردانید هر اینه او را دور نمود و هر که را دور نمود احدی بر او نمیرسد که او را نزدیک کرداند بعد از آن عرض کردم یا بن رسول
الله بمن خبر ده از امر خدا تعالی بر پیغمبرش موسی ع که فرمود فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی کفشهای خود را بکن زیرا که بوادی
مقدس قدم کذاشتی و حقیقت معنی این آیه را بیان فرما زیرا که فقهای اهل سنت و شیعه کمان نموده اند که کفش موسی ع از پوست میته بود
آنحضرت در جوابم فرمود که هر که این را بگوید هر اینه بموسی بهتان و افترا کفته و او را در نبوت خود جاهل و نادان اعتقاد نموده زیرا که
امر او را بمقام از دو وجه بیرون نیست نماز موسی ع در آنکفش جایز بود یا نه اگر نماز وی در آن جایز بود هر اینه پوشیدنش هم در آن بقعه
جایز میشد هر چند که آنجا بقعه مقدسه و مطهره بود زیرا که از نماز پاکتر نبود و اگر نماز در آن جایز نبود هر اینه لازم آید که موسی ع حلال را از
حرام تمیز ندهد و چیزی را که نماز در آن جایز نیست نشناسد و اینکونه اعتقاد کفر است عرض کردم که پس تاویل آنرا بیان بفرما فرمود که موسی ع
در وادی مقدس مناجات بدرکاه الهی نمود که پروردکارا محبت خود را برای تو خالص کردانیدم و دل خود را که خانه محبت است از محبت اغیار
خالی و عاری نمودم و بیشتر از آن باهل و عیالش محبت شدیدی داشت وقتیکه این مناجات را نمود خداوند تبارک و تعالی فرمود فاخلع نعلیک
یعنی اگر محبت را برای من خالص کرده دلت را از جرح محبت اغیار شستی حب اهل و عیالت را از دلت بیرون کن بعد از آن عرض کردم که از تاویل
کهیعص بمن خبر ده فرمود که این حروف از جمله اخبار غیبیه خداوند عالم بنده خود زکریا را بر آنها مطلع کردانید بعد از آن آنرا بمحمد ص
حکایت نمود و آن قصه چنانست که زکریا ع از خداوند واهب العطایا مسئلت نمود که نامهای خمسه النجبا را باو تعلیم فرماید خدا بعد جبرئیل
را فرستاد آنها را باو یاد داد بعد از آن زکریا ع در وقتیکه نام محمد و علی و فاطمه و حسن را بر زبانش جاری مینمود هم و غمش زایل میکردید وقتی
که نام حسین ع را می برد از شدت کریه کلو کیر میشد و نفسش قطع میشد روزی مناجات نمود که پروردکارا سر این چه میشود که هر وقتیکه این چهار
اسم را ذکر میکنم از هم و غم تسلی مییابم وقتیکه نام حسین علیه السلام را میبرم راهی میکیرم و سرشک چشمم مانند سیل جاری میشود وقتیکه
مناجات را نمود پروردکار عالم اسرار را بیان فرمود و کفت **کهیعص** **کاف** نام کربلا و **هاء** اشاره بهلاکت عترت طاهره و **یاء**
عبارت از یزید ظالم کشنده حسین ع و **عین** اشاره بعطش ایشان است و **صاد** عبارت از صبر ایشان باین بلاها وقتیکه زکریا این فقرات
جانسوز و دلدوز را استماع نمود تا سه روز از مسجد خود جدا نشد و خلایق را از آمدن بآنجا منع کرد پس با آواز بلند کریه و زاری آغاز نمود
و کریه کنان باین فقرات مرثیه میکفت که آیا بهترین مخلوقات خود را بمصیبت پسرش اندوهکین خواهی نمود و امتحان این قصه جانسوز را بدر خانه
او نازل خواهی نمود پروردکارا آیا بعلی و فاطمه لباس این مصیبت را خواهی پوشانید و این اندوه را بساحت دلهای ایشان فرود آوری بعد از این
میکفت که پروردکارا در سن پیری فرزندی عطا بفرما که بسبب او دلم مسرور و دیده ام پر نور شود و او را وصی و وارث من کردان و او را بنسبت
بمن مانند حسین علیه بکن نسبت بمحمد ص یعنی وقتیکه او را بمن عطا فرمودی دلم را بمحبتش کرویده کردان بعد از آن دلم را بشهادتش بدرد بیاور
چنانکه دل حبیب خود محمد را بشهادت پسرش بدرد خواهی آورد پس دعای زکریا ع بدرجه اجابت قرین شد خداوند واهب العطایا یحیی را
باو کرامت فرمود و دلش را بشهادت وی بدرد آورد و یحیی ع در شکم مادر ماند بعد از آن عرض کردم که خبر ده بمن از علتی که مانعست
امت را از نصب و اختیار امام برای خودشان یعنی مانع چیست از اینکه امت برای خود شان امام نصب بکنند در جوابم فرمود که آیا مرادت
امام مصلحست یا مفسد عرض کردم مصلح فرمود آیا ممکنست اینکه امت کسی را مصلح اعتقاد نموده او را بامامت نصب بکنند و او در واقع
و نفس الامر از اهل فساد بوده باشد و ایشان ندانند عرض کردم که آری ممکنست فرمود علتی که سؤال نمودی همین است این را برهانی که عقلت آن
وثوق کند برای تو ایراد میکنم خبر ده بمن از انبیائی که خدا ایشان را برکزید و کتابهای خود را بایشان نازل کردانید و ایشان را بوحی و عصمت مؤید
نمود زیرا که ایشان علمهای امتان بودند و ایشان در اختیار امور از امتان بیناتر و داناتر بودند مانند موسی ع و عیسی علی نبینا و علیهما
آیا در مادة موسی و عیسی ع با بسیاری عقل و کمال علم که داشتند ممکنست اینکه منافقی را باعتقاد اینکه مؤمنست اختیار نمایند عرض کردم
ممکن نیست فرمود پس در حق موسی چه میکوئی که با بسیاری عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان و اکابر خود که در ایمان و اخلاص شان
هفتاد نفر مرد برکزید و حال آنکه در نفس الامر منافق و بیایمان بودند چنانکه پروردکار جل و علا میفرماید و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا
تا باینجا که فرمود لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی موسی از میان قوم خود برای وعده کاه ما هفتاد نفر مرد
برکزید وقتیکه بآنجا حاضر شدند و بموسی کفتند که بتو ایمان نمیآوریم مادامیکه خدا را آشکارا ببینیم بسبب ظلم و کفری که از ایشان صادر
کردید آتش صاعقه ایشان را فرا کرفت پس وقتیکه پیغمبر برکزیده خدا را مانند موسی ع چنان یافتیم که مفسد را باعتقاد اینکه مصلحست اختیار کرد

کهیعص حروفات

هر اینه میدانیم که تعیین و اختیار امام سزاوار نیست مگر بحضرت علام الغیوب که از مخفیات سرایر و مکنونات ضمایر مطلع و آگاه است و
بعد از آنکه در حق انبیا واقع شد اینکه اهل فساد را باعتقاد اینکه اهل صلاح است اختیار نمودند اختیار و تعیین مهاجرین و انصار
خلیفهٔ اول را از درجهٔ اعتبار و اعتماد ساقط کردی بعد از آن فرمود یا سعد در وقتیکه خصمت در مقام گفتگو در سر مذهب ادعا نمود که
رسول خدا ص خلیفهٔ اول را با خود بغار نبرد مگر برای اینکه میدانست که خلافت بعد از خود مر او راست و تاویلات ابابکر در نزد او است
و زمام در دست وی است و در جمع نمودن متفرقات امور و بستن راه خلل دین و اقامهٔ حدود و فرستادن لشکرها برای فتح بلاد کفر
اعتماد بر او است پس چنانکه پیغمبر از زوال نبوت خود ترسید همچنین از زوال خلافت وی نیز ترسید زیرا که حال فرار پیغمبر مقتضی
این بود که در خصوص پنهان شدن از ابی بکر یاری طلبید پس بسبب دین پیغمبر او را بغار نبرد مگر اینکه ترسید از اینکه او کشته شود
و امر خلافت ضایع گردد و علی علیه السلام را در رخت خواب خود نخوابانید مگر برای اینکه بشهادتش اعتنا نمود و از کشته شدنش باک نکرد و او را
نسبت بخود کل و گران میشمرد و میدانست که اگر او کشته گردد برای وی ممکنست اینکه دیگری را در وقت رو دادن امور عظیمه که علی ع
در آنها بکار می آید در جای وی نصب نماید پس چرا در جواب خصم خود نفرمودی که مدت خلافت بعد از من سی سال خواهد شد و این مدت را بسته نمود
بر عمرهای این چهار نفر خلیفه که در مذهب شما خلفای راشدین هستند اگر این را میگفتی هر اینه او ناچار میماند از اینکه تصدیق میکرد بعد از آن میگفتی که
رسول خدا ص چنانکه میدانست که خلافت بعد از خود مر ابی بکر راست آیا نمیدانست که بعد از ابی بکر مر عمر راست و بعد از او مر عثمان راست
و بعد از عثمان با علی علیه السلام است هر اینه او از تصدیق نمودن این هم چاره نمی جست بعد از آن میگفتی که بنا بر این بر رسول خدا لازم و واجب
بود که همه آنها را بترتیب بغار ببرد و از کشته شدن این سه نفر و زوال خلافت ایشان هم بترسد چنانکه از زوال خلافت ابی بکر ترسید زیرا
که تخصیص دادن ابی بکر باین ملاطفت و ترک نمودن این سه نفر باعث استخفاف و خواری ایشان است بایستیکه رسول خدا ص این کار را نکند بعد
از آن فرمود که در وقتیکه خصمت گفت که از حال صدیق و فاروق بمن خبر ده که آیا ایشان بطوع و رغبت بدایرهٔ اسلام داخل گردیدند
یا باجبار و اکراه چرا در جوابش نگفتی که اسلام ایشان نه بطوع و رغبت بود و نه با اجبار و اکراه بلکه از راه طمع مال و جاه دنیا اسلام آوردند
زیرا که ایشان با یهودان مجالست و معاشرت داشتند و از ایشان خبر میگرفتند چیزها که در توریه و سایر کتابها که بر تاریخ احوال
انبیا اشتمال داشتند دیده بودند از آنجمله قصهٔ جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و عاقبت کار او را و امیر رسیدند ایشان میگفتند که
محمد ص بر عرب مسلط خواهد شد چنانکه بخت النصر بر بنی اسرائیل ظفر یافت مگر اینکه محمد صلی الله علیه و آله در ادعای نبوتش کاذب است و وقتیکه
این را از یهود شنیدند باطاعت محمد ص آمدند و با او در خصوص داخل گشتن بشهادت لا اله الا الله یاری نمودند و بطمع اینکه هر یکی از
ایشان بعد از استقامت بهم رسانیدن امور محمد ص بحکومت شهری برسد با او بیعت نمودند و وقتیکه از نیل این تمنا مایوس گردیدند
شان دهن بند بستند با چند نفر مانند خود شان از منافقان برای کشتن پیغمبر ص سر راه عقبه را گرفتند لیکن خداوند عالم مکر و حیله
ایشان را از او باز داشت ایشان را با غیظ دلهای ایشان برگردانید و بمطلبی که اراده نموده بودند نرسیدند چنانکه طلحه و زبیر نزد علی ع
آمدند و بطمع اینکه هر یکی بحکومت شهری منصوب شود با او بیعت نمودند و وقتیکه از نیل این تمنا نومید شدند نقض بیعت نمودند بر او
خروج کردند آنگاه خداوند عالم هر یکی را از ایشان در محل هلاکت امثال ایشان که نقض بیعت آنحضرت کردند هلاک نمود بعد از
امام حسن عسکری ع با آن طفل بنماز برخواست من هم از نزد ایشان برگشته از پی احمد بن اسحق رفتم در اثنای راه گریه کنان به پیشم آمد و من
گفتم چرا دیر کردی و سبب گریه ات چیست گفت آن پارچه را که حضرت احضار آنرا از من خواهش نمود گم کرده ام گفتم ضرری بر تو نیست
برو ماجرا را بحضرت عرض کن پس داخل خدمت آنحضرت شد بعد از اندکی تبسم کنان بیرون آمد در حالتیکه بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد
گفتم سبب شادی و سرورت چیست گفت پارچه را دیدم که در زیر پای آنحضرت انداخته شده و روی آن نماز میکند بعد از آن تا چند روز
بخدمت آنحضرت مشرف میشدیم و آن طفل را در نزد وی نمیدیدیم و وقتیکه روز وداع رسید با احمد بن اسحق و دو نفر پیر مرد از اهل شهر ما
بخدمت آنحضرت مشرف شدیم و احمد بن اسحق در پیش روی آنحضرت سرا پا ایستاد عرض نمود که یا ابن رسول الله کوچ کردن ما نزدیک و
محنت جدائی شدید گردیده از خداوند عالم مسئلت میکنیم که بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیدهٔ زنان و بر دو سید
جوانان اهل بهشت که یکی عمت و دیگری پدرت باشد بعد از ایشان بر ائمهٔ طاهرین که پدران تواند و بر تو و بر پسر تو صلوات بفرستد و از خدا
میخواهیم که شرافت و بزرگی تو را بلند گرداند و دشمنت را خوار و ذلیل کند و این روز را آخر ملاقات ما با تو نگرداند راوی گوید و وقتیکه احمد بن
این کلمات را بر زبانش جاری نمود آنحضرت را نوعی رقت گرفت که اشک چشمش مانند سیل بر صفحهٔ رخسارش جاری گردید بعد از آن فرمود یا ابن اسحق
مکلف مشو باینکه در دعای خود از حد بگذری بدرستیکه در همین سفر بخدا ملاقات میکنی بعد از آن جمله مومنانیکه خدا در دعاهای ایشان است
آنگاه احمد افتاده غش کرد و وقتیکه بهوش آمد عرض کرد که بحق خدا و حرمت جدت پیغمبر ص از تو خواهش میکنم که مرا بدادن یک طاقه پارچه مشرف گردان

میخواهم آنرا برای خود کفن نمایم پس آنحضرت دست مبارکش را بزیر فرش برده سیزده درهم بیرون آورد و فرمود اینها را بگیر و بر نفقهٔ خود و
غیر اینها صرف مکن و کفنی که از ما خواستی بتو خواهد رسید بدرستیکه خدا ضایع نمیکرداند اجر کسانیکه عمل نیکو میکنند سعد گوید و قبتیکه بعد
از برگشتن از خدمت آنحضرت بسه فرسخی شهر حلوان رسیدیم احمد بن اسحق تب کرد و مرض شدید باو عارض گردید بنوعیکه از حیاتش ما یوس
و نومید گردید و قتیکه بحلوان وارد شدیم و در کاروانسرائی فرود آمدیم احمد بن اسحق مردیرا که از اهل بلد خود که در آنجا مقیم بود خواند
بعد از آن گفت که امشب از نزد من بروید و مرا تنها بگذارید پس از نزد وی برگشته هر یکی از ما بخوابگاه خود رفت سعد گفته و قتیکه طلوع
نزدیک شد نکره بدلم عارض گردید پس چشم باز کرده ناگاه کافور نام خدمتکار امام حسن عسکری را دیدم میگفت که خدا عزای شما را
نیکو و در عوض مصیبت شما جزو خوبی بشما کرامت فرماید بدرستیکه برفیق شما غسل دادیم و کفن کردیم برخیزید او را کفن بکنید
و بدرستیکه او در نزد آقای شما از همه شما عزیزتر است این را گفت بعد از آن از نظر ما غایب گردید پس بر سر جنازه احمد بن اسحق با گریه
و زاری جمع شدیم تا اینکه او را بجفتش سپردیم و از دفنش فارغ گردیدیم در احتجاج از سعد مثل این حدیث را بطریق اختصار در ابواب مطالب گذشته
روایت نموده **مؤلف گوید** که نجاشی بعد از آنکه سعد را توثیق کرده و بجلالت شأنش حکم نموده گفته که سعد با امام حسن عسکری
علیه و علی ولده السلام ملاقات کرده و لیکن بعضی را از اصحاب ما دیدیم که خبر ملاقات او را با امام حسن عسکری ضعیف میشمردند و میگفتند
که این حکایت را ساختند است **مؤلف گوید** نیز گفته که صدوق علیه الرحمه بصدق و صحت اخبار از این بعضی که نسبت ضعف باین حدیث
داد و حالش هم معلوم نیست و دانا تر و بینا تر است پس در ذکر کردن اخباریرا که متن آنها بصحت آنها شاهد است بمحض گمان و وهم با اینکه سعد
در زمان آنحضرت بود و ملاقاتش با وامکان داشت زیرا که وفاتش چهل سال تخمینا بعد از وفات آنحضرت واقع شد ناشی نمیشود مگر
از راه مبعوث نمودن عدول و اخیار و عدم وثوق باحادیث و اخبار و تقصیر نمودن در معرفت شأن ائمهٔ اطهار علیهم السلام زیرا که ما چنین
یافته ایم که هر وقتیکه اخباریکه بر معجزات غریبه مشتملند باینگونه اشخاص میرسد ایشان یا در خود مضمون آن اخبار قدح میکنند یعنی
مضمون آنها نسبت غیب میدهند یا در راویان آنها بلکه اکثر راویان اخبار که مقدوح شده اند جرمی و تقصیری ندارند یا نقل اینگونه اخبار
که بمعجزات غریبه مشتملند پس قدح از راه عدم معرفت بشأن ائمهٔ اطهار علیهم السلام **باب بیان سبب و علت غیبت آنحضرت**
و کیفیت منتفع شدن خلایق باوی در زمان غیبتش **شیخ صدوق** در کتاب علل الشرایع از ماجیلویه او از برقی او از پدرش از ابن ابی عمیر
او از ابان و غیر ایشان از ابی صادق ع روایت نموده آنحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که آن طفل یعنی صاحب الامر ع ناچار است از اینکه غیبت
نماید کسی عرض کرد که یا بن رسول الله سبب غیبتش چیست فرمود که از کشته شدن میترسد در همان کتاب از عطار او از پدرش او از اشعری
او از احمد بن حسین بن عمر او از مرداز انباری روایت نموده او گفته از باقر ع بیرون آمد اینکه خداوند عالم و قتیکه همسایگی ما را با جماعتی
ناخوش داشت ما را از میان شان بیرون میبرد در کتاب کمال الدین و علل الشرایع از مظفر علوی او از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمد سمرقندی
در یکجا ایشان از عیاشی او از جبرئیل بن احمد او از موسی بن جعفر بغدادی او از حسن بن محمد صیرفی او از حنان بن سدیر او از پدرش او از
ابی عبدالله ع روایت نموده آنحضرت فرموده که قائم ما را غیبتی میشود طولانی عرض کردم که سبب آن چیست فرمود که خدای عز و جل
ابا دارد از اینکه سنتهای انبیا را در غیبتهای ایشان در مادهٔ قائم ع نکند یا سید برا و ناچار است از اینکه بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبت
نماید چنانکه خداوند عز و جل فرمود لترکبن طبقا عن طبق یعنی همه سنتهای پیغمبران سلف در مادهٔ شما جاری میشود نیز در کتاب کمال الدین
و علل الشرایع از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از احمد بن سلیمان او از احمد بن عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده او گفته که از امام جعفر صادق ع
شنیدم میفرمود که این امر را غیبتی باید کشانی که از اهل باطلند در اثنای آن غیبت در رجوع آنحضرت شک و ریب نمایند عرض کردم که فدایت
تو شوم سبب انداختن ایشان بشک و ریب چیست فرمود سبب آن امریست که در کشف نمودن آن بشما از جانب خدا ماذون نشده ایم عرض
کردم پس در غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت در غیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتهای
سایر حجج الهی است که در زمان گذشته مدت مدیدی از نظرها غایب گردیدند بدرستیکه وجه حکمت در غیبت قائم ع ما ظاهر نمیشود مگر بعد از
ظهورش چنانکه وجه حکمت کرده های خضر ع مانند شکستن کشتی طفل و برپا داشتن دیوار برای موسی ظاهر نشد مگر در وقت مفارقتشان
از همدیگر یا بن الفضل این امر امریست از امورات خدا و سریست از اسرار او و غیبتی است از غیوبش و قتیکه ما اعتقاد نمودیم باینکه خدا تعالی
حکیم است هر اینه تصدیق میکنیم این را که همه افعال او بر وجه حکمت صادر است هر چند که آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد در آن دو کتاب مذکور
از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از احمد بن سلیمان او از محمد بن حسین او از ابن محبوب او از علی بن رئاب او از زراره روایت نموده او گفته که از امام
محمد باقر ع شنیدم میفرمود که آن قائم ع را پیش از ظهور غیبتی میشود عرض کردم که سبب آن چیست فرمود که میترسد و بدست خود اشاره به
شکم خود نمود زراره گفته که مراد آنحضرت اینست که از کشته شدن میترسد و در کتاب کمال الدین از عطار او از سعد او از ابن عیسی او از ابن

مؤلف گوید

شیخ صدوق

بن جعفر مدائنی او از عبدالله

نجیح او از زراره مثل این را روایت نموده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از عبید الله حلبی او از ابن بکیر او از زراره مثل این را روایت
کرده. **مؤلف گوید** که بعضی از اخبار که بر علت و سبب غیبت مشتملند در باب خبر دادن پدران کرام قائم ع بظهورش و قیام وی
مذکور گردید در کتاب امالی از سنان او از ابن ذکریا او از ابن حبیب او از فضل بن صقر او از ابی معویه او از اعمش او از صادق ع روایت نموده آن
حضرت فرمود که روی زمین از وقتیکه خداوند عالم آدم ع را خلق نموده از حجت خدا خالی نمانده آن حجت یا ظاهر بوده مشهور یا غایب بوده
پنهان و مستور و بعد از این هم تا قیامت از حجت خالی نخواهد بود که آن حجت نبود خدا هم عبادت کرده نمیشد سلیمان گوید که بخدمت آن
حضرت عرض کردم که خلایق بوجود حجت که غایب و مستور است چگونه منتفع میشوند در وقتیکه ابر آنرا پوشیده در کتاب خرایج از کلینی او از
اسحق بن یعقوب روایت نموده او گفته که از ناحیه مقدسه بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینکه علت و سبب غیبت را که پرسیده
بیان میکنم لیکن دیگر بار از این قبیل سؤالها نکنید زیرا که خدا هم در کلام خود میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد
لکم تسؤکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مپرسید از پاره چیزها زیرا که اگر آنها بشما اظهار کرده شوند هر اینه شما را اندوهگین و غمگین
میکنند بعد از آن فرموده بود که علت غیبت من اینست که هیچ یک از پدران من نشد مگر بیعت سلطان جابر زمان خود بگردنش واقع گردید
خروج میکنم در حالتیکه احدی از طغیان کنندگان در گردنم بیعتی نباشد و کیفیت منتفع بوجود من در ایام غیبتم مانند منتفع شدن است
بآفتاب در وقتیکه ابر آنرا از نظرها پوشیده کند بدرستیکه من باعث امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمانند بعد از
این در سؤال نمودن از پاره چیزها که بشما فائده ندارد بر بندید و خود تانرا در دانستن چیزی که بآن مکلف نشده اید بمشقت میندازید دعا
را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که این باعث فرج یافتن شماست والسلام علیک یا ابا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی در کتاب
کمال الدین از ابن عصام او از کلینی مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از چند نفری از ایشان از **محمد** بن همام او از فزاری او از حسن بن
محمد بن سماعه او از احمد بن حرث او از مفضل او از ابن ظبیان او از جابر جعفی او از جابر انصاری روایت نموده که گفته بدرستیکه از رسول خدا
پرسیدم که آیا شیعیان از قائم ع در ایام غیبتش منتفع میشوند فرمود آری سوگند بخدا ایکه مرا به پیغمبری مبعوث نموده بدرستیکه ایشان
بوجود وی منتفع میشوند هر چند که ابر آنرا پوشانیده باشد **مؤلف گوید** تمام این حدیث در باب نص پیغمبر ص بائمه علیهم السلام مذکور
مؤلف گوید نیز گفته که تشبیه آنحضرت در حال غیبت بآفتابی که در زیر ابر پوشیده باشد اشاره بنکات چند است **اول** اینست که نور علم و هدایت
بتوسط آنحضرت بخلایق میرسد زیرا که در اخبار مستفیضه ثابت و محقق گردیده اینست که ایشان برای ایجاد علت غائیه هستند یعنی اگر ایشان
نمی بودند هر اینه نور وجود باحدی نمیرسید و از برکت و شفاعت ایشان علوم و معارف برای خلق ظاهر و منکشف میشود و بلاها از ایشان
زایل گردد و اگر وجود شریفشان در عالم نمیبود هر اینه مخلوقات بسبب اعمال قبیحه و افعال شنیعه خود شان مستحق انواع عذاب بودند چنانچه
خداوند متعال میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم یعنی خدا هم با ایشان عذاب نمیکند مادامیکه تو در میان ایشانی بدرستیکه ما
بارها تجربه نموده ایم چنین یافته ایم که در وقت بستگی کارها و مشکل شدن امورات و دور شدن از آستانه حضرتهم و بسته شدن درهای فیض و رحمت
الهی وقتیکه ایشانرا شفیع نموده و دست بدامن رحمتشان زده ایم بقدر ارتباط و آشنائی معنوی که در آنحال برای ما حاصل شد آن امور مشکله را
ما آسان گردیده و این معنی مشاهد و محسوس است برای اینکه خداوند عالم دیده دل ما را بنور ایمان نورانی گردانیده توضیح این مطلب در کتاب ایمان و کفر
دویم اینکه در وقتیکه آفتاب در زیر ابر پنهان گردیده خلایق با اینکه از او منتفع میشوند باز ساعت بساعت انتظار میکشند که از زیر ابر در آید
و ظاهر شود برای اینکه انتفاع ایشان بآن منتشر گردد و هم چنین در غیبت آنحضرت مخلصان شیعیانش در هر وقت و زمان انتظار ظهور و خروج
او میکشند و از ظهورش مأیوس و نومید نمیشوند **سیم** اینکه منکر وجود شریفش با بسیاری ظهور آثار وی مانند کسی است که وجود آفتاب را
انکار نماید در وقتیکه صورتها آفتاب در زیر ابر پنهانست **چهارم** اینکه گاه میشود که پنهان شدن آفتاب در زیر سحاب برای بندگان اصلح و
انفع باشد از ظاهر شدن همچنین غیبت آنحضرت در این زمان اصلحست برای ایشان از ظهورش از اینجهت غائب گردیده **پنجم** اینست کسیکه
میخواهد که بآفتاب نظر کند او را ممکن نمیشود نظر کردن بآن در حالتیکه آشکار است و ابر آنرا نپوشیده بسا میشود بسبب نظر نمودن بآن کور
شود زیرا که قوه باصره اش از احاطه نمودن بآن ضعف و عجز دارد هم چنین است آفتاب ذات مقدسه آنحضرت بسا میشود که ظهورش بدیده
دلهای بندگان ضرر برساند و باعث کوری ایشان باشد از دیدن حق لیکن در حال غیبتش با ایمان آوردن باو متحمل میتوانند بشوند چنانکه
ایشان بآفتاب در حالتیکه در زیر سحاب است نظر میکنند و متضرر نمیشوند **ششم** اینست که آفتاب گاه از زیر ابر سحاب بیرون میاید یکی بآن نگاه
میکند و دیگری نمیکند هم چنین ممکنست اینکه آنحضرت در ایام غیبت برای بعضی ظاهر شود و برای دیگری ظاهر نشود **هفتم** اینکه ائمه علیهم السلام نظر باینکه
نفعشان بهمه مخلوقات عموم و شمول دارد مانند آفتاب از ایشان بی بهره نمیشود مگر کسیکه دیده حق بینش کور باشد چنانکه در اخبار قول
خداهم من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا باین معنی تفسیر و تأویل شده ظاهر ترجمه اش اینست که هر که در دار دنیا دلش

مؤلف گوید
اسحق بن یعقوب
حضرت فرموده مانند آفتابست
محمد بن همام
مؤلف گوید

کور شود هر اینه در عقبی کور و گمراه خواهد شد **هشتم** اینست که افتادن شعاع آفتاب بخانه‌ها بقدر روزنهای آنها بقدر ارتفاع موانع است از افتادن آن بآنخانه‌ها هم چنین منتفع شدن مخلوقات بانوار هدایت ایشان بقدر ارتفاع موانعست از حواس و مشاعر ایشان که بمنزلهٔ روزنها هستند نسبت بدلهای ایشان و این موانع عبارتست از شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه و رفع علایق جسمانیه و رفع شبهات نفسانیه و دفع حجابات کثیفه بجائی منتهی میشود که صاحب این صفت بمنزلهٔ کسی میشود که در زیر آسمان باشند و شعاع آفتاب از هر طرف باو احاطه نماید هم چنین است حال شیعه نسبت بایشان و قتیکه حجاب شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه را از خود بالمرّه دور نمود هر اینه شعاع آفتاب فیض ایشان است از هر طرف فرا میگیرد **مؤلف گوید** بعد از بیان این وجوه که از این بهشت تو را هشت در گشودم یعنی در باب این تشبیه هشت وجه بیان نمودم بدرستیکه خدا ابنعم در این باب از فضل خود درد دیگر هم برای من فتح نمود لیکن عبارت کتاب از ذکر آنها تنگ و قاصر است امیدوارم که خداینعم در خصوص معرفت ائمهٔ اطهار علیهم السلام بروی من و تو هزار در بگشاید که از هر دری دیگر گشاده شود در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید که هر دو از سعد و حمیری در یکجا ایشان از ابن عیسی و از ابن محبوب او از محمد بن نعمان روایت نموده او گفته که صادق ع فرموده که نزدیکترین بودن بندگان بخدا و خوشنودترین بودن او از ایشان در وقتیستکه حجت خدا را مفقود نمایند و برای ایشان ظاهر نشود و از ایشان پنهان گردد بنوعیکه مکان و برا ندانند با وجود این بدانند که حجج و بینات الهی باطل نشده پس در آن اوقات صبح و شام منتظر فرج باشند و شدیدترین غضب او بر دشمنانش اینست که حجت خود را از میان ایشان بردارد بنوعی که برای ایشان ظاهر نشود در آنحال خداوند عالم میداند که دوستانش در خصوص حجت او شک نمیکنند اگر بدانند که ایشان در این باب شک میکنند هر اینه بقدر طرفة العین او را غایب نمیکرداند **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از محمد بن یحیی او از عبد الله بن محمد بن عیسی او از پدرش او از بعضی رجالش او از مفضل بن عمر او از ابی عبد الله ع مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین او از ابن ولید او از صفار او از احمد بن حسین او از عثمان بن عیسی او از خالد بن نجیح او از زرارة بن اعین روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که این طفل پیش از آنکه بامر امامت قیام نماید باید غایب شود عرض کردم که سبب غیبتش چیست فرمود میترسد و بدست خود بگردن و شکم خود اشاره نمود. یعنی میترسد از اینکه گردن او را بزنند یا شکمش را پاره کنند بعضی از ایشان میگویند که او را در وقتیکه پدرش وفات یافت وفات نمود و نسل پدرش منقطع گردید و بعضی دیگر گویند که دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه شکها را در خصوص وی میکنند پس ما که بخدا ابنعم واجب است اینگونه مخلوقات خود را امتحان نماید تا اینکه اهل باطل در اینمقام شک و ریب خود را بروز دهد در کتاب مذکور از ابن متوکل او از محمد عطار او از یقطینی او از ابن عمیر او از سعد بن غزوان او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع روایت نموده آنحضرت فرمود که قایم ع مبعوث شود در حالیکه در گردنش بیعت احدی نمیشود در کتاب مذکور از پدرش او از ابن یزید و حسن بن طریف در یکجا ایشان از ابی عمیر او از هشام بن سالم او از صادق ع آنحضرت فرمود که قائم ع قیام میکند در حالتیکه بیعت احدی در گردنش نیست در کتاب مذکور از طالقانی او از ابن عقده او از علی بن حسن بن فضال او از پدرش او از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع روایت نموده آنحضرت فرموده که گویا شیعه را می بینم که امام چهارمین را از اولاد من نایاب کرده اند در آنحال برای خود شان چراگاه. یعنی جای آرام و استراحت میطلبند نمییابند عرض کردم یا ابن رسول الله سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام ایشان غایب و پنهان گردد عرض کردم که علت غیبتش چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن وی بیعتی نباشد در کتاب مذکور از عبد الواحد بن محمد عطار او از ابی عمرو لیثی او از محمد بن مسعود او از جبرئیل بن احمد او از محمد بن عیسی او از ابن ابی عمیر او از سعد بن غزوان او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع روایت نموده آنحضرت فرموده که ولادت صاحب این امر از خلایق پنهان میشود تا اینکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن وی نباشد خداوند عزّ و جلّ کار وبرا در یکشب اصلاح میفرماید در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از عبد الله بن محمد خالد او از احمد بن هلال او از عثمان بن عیسی او از خالد بن نجیح او از زراره روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که قائم ع باید غیبت نماید عرض کردم که سببش چیست فرمود که از نفس خود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نموده در کتاب مذکور باسناد سابق از عیاشی او از محمد بن ابرهیم وراق او از احمد بن حمدان او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از باقر مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از ماجیلویه او از برقی او از اعمش او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرموده که این طفل را پیش از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود از کشته شدن خود میترسد در کتاب علل الشرایع و کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از ابن عامر او از عم خود او از ابن عمیر او از کسیکه ذکر نموده او از ابی عبد الله ع روایت نموده که بآن حضرت عرض کردم که چرا امیر المؤمنین ع در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال نمود فرمود برای آیهٔ که در کتاب خدا لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا عذابا الیما عرض کردم که مراد از کنایه که مزایلت میکنند کیابند فرمود نطفهائی که مؤمنان از پشتهای کافران

مؤلف گوید

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم وراق

بیان سبب و علت غیبت حضرت قائم ع

ردبعد گذاشته شده اند پس حاصل مضمون این دو آیه هدایت است که اگر نطفهای مؤمنان از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذ
درد ناک معذب میکنیم پس چونکه امیر المؤمنین ع میدانست که در اصلاب دشمنانش نطفه مؤمنان هست از اینجهت با ایشان قتال نمود و ایشان
را نکشت هم چنین قائم ع ظهور نمیکند تا وقتیکه امانتهای خدا یعنی نطفه مؤمنان از اصلاب کفار و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند
آنگاه آنحضرت برد شمنان خدا خروج میکند و ایشان را بقتل میرساند در این دو کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابراهیم کرخی او از ابی عبد الله ع
مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از غضایری او از بزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از مفضل او از ابن محبوب او از ابن
رئاب او از زراره روایت نموده او گفته که آنحضرت فرمود که قائم ع را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد عرض کردم که سببش چیست فرمود که از
کشته شدن میترسد **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از ابن عیسی او از محمد بن سنان او از محمد بن یحیی خثعمی او از خریس کناسی او از ابی خالد کابلی روایت
نموده در حدیثی که ابی خالد آنرا نقل کرده و ما آنرا مختصر نمودیم او گفته که از ابی جعفر علیه السلام خواهش نمودم که نام قائم ع را ذکر بکند تا اینکه نام او
بشناسیم فرمود یا اباخالد از چیزی سؤال نمودی که اگر اولاد فاطمه او را بشناسند هر آینه او را پاره پاره میکنند **محمد** بن ابراهیم از علی بن احمد او
از عبد الله بن موسی او از محمد بن احمد قلانسی او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابن بکیر او از زراره روایت نموده او گفته که از ابا[illegible] ع شنیدم
میفرمود که قائم ع را پیش از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او است کسیکه دیگران میراث ویرا مطالبه خواهند نمود
عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد **مؤلف گوید** که شیخ
طوسی گفته که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر آینه استتار
و پنهانی آنحضرت را جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مراتب ائمه علیهم السلام و هم چنین انبیا و تعظیم
شان ایشان از اینست که در جنب رضای الهی بمشقتهای بزرگ متحمل شده اند که اگر گفته شود که چرا خدا ایشان را از قتل وی منع نمیکند بحجز و لطف
که میان آنحضرت و کسانی اراده کشتن وی دارند حایل و مانع شود در جواب گوییم منعیکه با تکلیف منافات ندارد نهی کردن خلایق است از محاربه
وی و امر نمودن ایشان است به تبعیت و یاری او و واجب نمودن اطاعت او است بر ایشان و همه اینها فعل خداوند عالم است و آنکه حایل بود در میان
آنحضرت و ایشان بنوعی که ایشان را قهراً از قتل وی باز دارد با تکلیف منافات دارد و نقض میکند چیزیرا که غرض از تکلیف استحقاق مکلف است
ثواب و حایل شدن میان ما و ایشان با این غرض منافات دارد بلکه بسا میشود که در باز داشتن ایشان از قتل وی بطریق قهر و غلبه مفسده برای
خلایق بهم رسد و فعل مفسده از خدا نیز حسن ندارد و آنکه ما ذکر کردیم مانند آن است که بعضی اصحاب ما ذکر کرده گفته است که ممتنع نیست اینکه
در ظهور آنحضرت مفسده بشود و در استتارش مصلحت زیرا که این سخن مستلزم نیست که در هیچ حال نبوت و رسالت واجب نشود و لازم آید که
رسالت و نبوت از قبیل الطافی باشد که بتغیر و تبدل زمان تغیر می یابند و قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که
این قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که در این زمان در ظهورش مفسده هست و در غیبتش مصلحت یعنی
اینست که ریاست و ابهت در این زمان واجب نیست اگر گفته شود که پدران آنحضرت همه ظاهر بودند و هیچ نترسیدند و چنان نشد که احدی با ایشان
نتواند برسد در **جواب گوییم** که حال پدرانش مانند حال وی نبود زیرا که از حال ایشان برای سلاطین آنزمان چنان معلوم بود که ایشان فکر
خروج و داعیه ریاست ندارند و اعتقاد سلاطین این نبود که ایشان شمشیر خواهند کشید و دولتها را پایمال خواهند نمود بلکه اعتقاد شان این بود
که ایشان منتظر ظهور مهدی خود شانند و در این اعتقاد ایشان بدولت سلطان زمان ضرری نداشت و حال صاحب الزمان ع چنان نیست زیرا که از حال
وی معلوم است اینکه با شمشیر خروج میکند دولتها را زایل و پایمال میگرداند و ممالک را مسخر میکند و همه پادشاهان را مقهور و منهدم میسازد
و اساس عدل و داد را برپا میدارد و جور و ستم را از میان خلایق برمیدارد پس کسیکه با این صفت باشد لا محاله از حدت و شدت او ترسید
آنگاه کسانیکه از او میترسند چشم باو دوخته بفکر قتلش می افتند و وقتیکه این را مشاهده نمود از شرارت ایشان احتراز نموده خود را از کسانیکه
با ایشان اطمینان و خاطر جمعی ندارد خواه دوست باشند و خواه دشمن تا وقت ظهورش مخفی و پنهان میدارد و نیز میگوییم که ظاهر بودن
پدرانش علیهم السلام برای این بود که میدانستند که اگر حادثه برای هر یکی از ایشان رو دهد هر آینه از اولادش کسی هست که در جای وی بنشیند
صاحب الزمان ع چنین نبود زیرا که معلوم است اینکه پیش از حضور وقت ظهورش کسی نیست در جای وی بنشیند از این جهت غیبت و استتار
او واجب شد و حالش در این باب از احوال پدرانش جدا گردید اگر گفته شود که آنحضرت زایل شدن خوف را در وقت ظهورش بچه چیز میداند
که اگر بوحی الهی میداند با امام وحی نمیشود و اگر بعلم ضروری میداند این با تکلیف منافات دارد زیرا که وقتیکه شخص دانست که در جهاد و قتال
ضرری و آسیبی بوی اصلا نخواهد رسید هر آینه در داخل تکلیف او بجهاد مستحق نمیشود و اگر بعلامتی و اماراتی میداند که موجب حصول
ظن است این هم مستلزم فریب خوردن است که باعث هلاکت نفس میشود میگوییم که از این اشکال دو جواب هست یکی آنکه خدا بعم زمان
خوف را که در زمان غیبت باشد و زمان زوال خوف را از زبان پیغمبر خود به پدران آنحضرت و ایشان هم باو خبر داده اند پس او در این

شیخ طوسی

محمد بن ابراهیم

مؤلف گوید

جواب گوییم

مقام تابع چیزیست که از جانب خدا باو رسیده و او را بران مطلع کردانیده و مخفی داشتن ان از ما ها برای مصلحتی است پس خود ان حضرت در
این مقام بعلم رفتار میکند نه بظن **دویم** انکه ممتنع نیست اینکه از علامات و امارات بحسب عادت چنان مظنه که سلطنتش قوت یافته باشد
در انوقت ظهور کند و بدو را نیز هم باو خبر داده باشند که هر وقتیکه قوت سلطنت خود را کمان نمودی انگاه بر تو واجب است اینکه ظهور کنی و
بر اصل ظهورش قطعی میباشد و مظنه شرط ان میشود یعنی بعلم قطعی میداند که در وقت حصول ان مظنه ظهور بر او واجب است چنانکه انرا
در مقام حکم حاکم شرعی در وقت شهادت شهود میکوئیم یعنی حاکم شرعی میداند که در وقت شهادت شهود حکم بر او واجب میشود
و در مقام عمل مجتهد قبله بحسب علامتی که موجب مظنه باشد در تعیین ان نیز جاری میشود یعنی بعلم قطعی میدانیم که در وقت حصول ظن مجتهد
قبل عمل نمودن ما با مجتهد بر ما واجب است و اخبار بسیار در خصوص غیبت انحضرت روایت شده که شیعیان در زمان غیبت امتحان کرده میشوند
و امر بر ایشان صعب و مشکل کردد و صبر نمودن ایشان در انوقت امتحان کرده میشود مراد از انها خبر دادنست از چیزهائی که در زمان غیبت
اتفاق خواهد افتاد نه اینست که خدا وند عالم امام ع را برای این چیزها غایب نمود چکونه میشود که خدا بهم چنین چیزیرا اراده نماید و حال انکه
از ظالمان بمؤمنان میرسد نسبت بایشان ظلم است و نسبت بخدا بهم معصیت و خدا هم چنین چیزیرا اراده نمیکند بلکه سبب غیبت خوفست
و مراد از این اخبار خبر دادنست از چیزهائی که در حال غیبت اتفاق میافتد و بیان حال مؤمن است که او را در این سبب صبر کردن و چنک
زدن بدین خود تا وقتیکه خدا او را از ستم ظالمان فرج دهد ثواب میبرد **باب بیان امتحان شیعه در ایام غیبت و بعضی**
از تعیین وقت ظهور و وقوع بدا در خصوص وقت ان **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از جعفر بن محمد او از اسحق بن محمد او از فرات بن احنف
روایت کرده او کفته امیر المؤمنین ع قائم ع را ذکر نمود و فرمود که هر اینه او از شما غایب و پنهان میشود تا وقتیکه جهال میکویند که خدا را بال
محمد حاجتی نیست در کتاب مذکور از محمد حمیری او از پدرش او از ابن یزید او از حماد بن عیسی او از ابرهیم بن عمر یمانی او از مردی او از ابی جعفر ع
روایت نموده انحضرت فرمود ای جماعت شیعه ال محمد ع هر اینه امتحان کرده خواهید شد مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند
در چه وقت سرمه بچشمش واقع شد ولیکن نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت ما می بیند بعد از ان
در حالتی شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و هم چنین شب میکند در حالتیکه در شریعت ماست بعد از ان صبح میکند بحالتیکه از شریعت ما
بیرون رفته **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از علی بن اسمعیل او از حماد بن عیسی مثل این را روایت نموده
شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع بن محمد مسلی روایت کرده او کفته که
صادق ع فرمود که هر اینه شکسته میشوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد از شکستن اکر کداخته شود باز بصورت اول عود میکند
لیکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته میشوید که هرکز بصورت اول بر نمیکردد بخدا سوکند هر اینه هر اینه از هم جدا کرده میشوید
و بخدا سوکند هر اینه امتحان کرده میشوید و بخدا سوکند هر اینه امتحان کرده میشوید و بخدا سوکند هر اینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان
بغربال از میان کندم بیرون کرده میشود و در کتاب الغیبة اورده که از **علی بن** یقطین روایت شده او کفته که ابو الحسن ع بمن فرمود که یا علی شیعیان
را ائمه ایشان در مدت دویست سال تربیت میدهند و اصلاح حال میکنند باینکه ایشان را بتعجیل فرج و نزدیکی ظهور حق امیدوار میکنند و
یقطین که از اتباع بنی عباس بود به پسرش علی که از جمله خاصان امام موسی ع بود کفت چرا وعده که رسول خدا ص در خصوص سلطنت ما یعنی بنی
عباس نموده بود بوقوع پیوست و وعده که در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نکردید علی ع کفت که وعده ما و شما هر دو از
یک مقصد یعنی از رسول خدا صادر کردید مکر اینکه وعده شما شده بود زود تر ظهور بهم رسانید و بشما داده شد و وعده شده بود بوقوع
پیوست و امر ما هنوز بهم نرسانیده پس ما خود را بارزومندی و امیدواری نکه میداریم اکر بما کفته میشد که این امر تا دویست سال یا سیصد
سال واقع نخواهد شد هر اینه دلها قساوت بهم رسانیده و اکثر مسلمانان از اسلام بر میکشتند لیکن ائمه ما اینطور کفتند که ظهور دولت ما نزدیک
است بزودی واقع خواهد شد تا اینکه تالیف قلوب شیعیان نمایند یعنی دلهای ایشان را بدست ارند و انها را از قساوت و ارتداد نکه بدارند
محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس او از محمد بن احمد او از سیاری او از حسن بن علی او از برادرش حسن بن علی
او از پدرش علی بن یقطین مثل این را روایت نموده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از غضایری او از بزوفری او از علی بن محمد او از فضل بن شاذان
او از احمد بن محمد و عیسی بن هشام ایشان از کرام او از فضیل روایت نموده او کفته که از امام محمد باقر ع پرسیدم که ایا این امر را وقت معین
فرموده که وقت قرار دهندکان دروغ کفته اند سه مرتبه این کلام را فرمود در کتاب الغیبة از فضل بن شاذان او از حسین بن یزید صحاف او از
منذر جوان او از ابی عبد الله ع روایت کرده که انحضرت فرمود که وقت قرار دهندکان دروغ کفته اند ما وقت قرار نمیدهیم نه در زمان کذشته
و نه در زمان اینده در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الرحمن کثیر روایت نموده او کفته که در نزد ابی عبد الله ع بودم ناکاه مهزم اسدی بخدمت
انحضرت داخل شد و عرض کرد که فدای تو شوم جماعتی از من پرسیدند که کی این امر واقع خواهد شد هر اینه بسیار طول کشید فرمود یا مهزم

محمد بن ابرهیم

شیخ طوسی و دیگران

وقت قرار دهند کاذب دروغ میگویند و شتاب کنندگان در این امر هلاک میشوند و کسانیکه در این باب در مقام تسلیمند نجات مییابند و عاقبت امور شان بسوی ما برمیگردد **محمد** بن ابرهیم در الحی کتاب الغیبه از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از محمد بن علی و از علی بن حسان و از عبد الرحمن مثل این را روایت کرده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه و از فضل بن شاذان و از ابی نجران و از ابی ایوب خزروش و از محمد بن مسلم و از صادق ؑ روایت نموده که انحضرت بمن فرمود که هرکس که برای تو در خصوص این امر وقت دهد از تکذیب نمای باکی مکن زیرا که ما در این خصوص برای احدی تعیین وقت نمیکنیم ایضا در کتاب مذکور از فضل بن شاذان و از عمر بن اسلم بجلی و از محمد بن سنان و از ابی الجارود و از محمد بن حنفیه در حدیثی که محل حاجت را از ان ذکر کرده ایم روایت نموده و گفته که امام ؑ فرمود که مر بنی فلان را یعنی بنی عباس را سلطنت طولانی خواهد بود و قتیکه از سلطنت خود شان مطمئن و خواطر جمع شدند و گمان نمودند که سلطنت شان هرگز زایل نمیشود انوقت امر الهی بنا گهانی نازل شد دولت ایشان را پامال کرد مانند موعکه شبانی بعضی دیش باقی نمیماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید اینست معنی قول خدا تعالی حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون ظاهر معنی ان اینست که تا وقتیکه زمین از گل و گیاه زینت خود را اخذ نمود و مزین کردید و اهل زمین چنان گمان نمودند که تسلط یافتند بر زمین و مزین نمودن ان در دست ایشان است انگاه کردانیدیم انرا مانند جائی نبوده که زراعت و علفی ان بریده شده باشد بطوریکه گویا دیروز با این گل و گیاه اصلا رنگین نبوده همچنان آیات و علامات تفصیل میدهیم برای قومیکه در آیات ما تفکر و تامل میکنند راوی گوید عرض کردم که فدای تو شوم آیا این امر را وقت معینی هست فرمود نیست زیرا که علم خدا بر علم وقت قرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند عالم بحضرت موسی سی شب وعده داد که بعد از سی شب الواح تورة را باو بدهد و از ابتدا شب دیگر اتمام نمود و حال انکه موسی و بنی اسرائیل از ان ده شب اطلاع نداشتند و قتیکه ان سی شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب میدهد دروغ گفت پس گوساله پرست شدند لیکن علامتی برای ان ذکر میکنیم و ان اینست که در وقتیکه احتیاج خلایق بر وجود امام ؑ بسیار شد و بعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند در انوقت صبح و شام منتظر امر الهی باشید در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان و از محمد بن علی و از سعدان بن مسلم و از ابی بصیر روایت نموده و گفته بخدمت انحضرت عرض کردم که آیا این امر را وقت معینی هست که بدنهای خود را باشتیاق دریافتن ان راحت کنیم فرمود اری تعیین وقت شده لیکن شما ها از افاش و اشکار نمودید بنابراین خدا تعالی مدت دیگر برای وقت بطلان افزود در کتاب مذکور از فضل و از حسن بن محبوب و از ابی حمزه ثمالی روایت نموده و گفته که بخدمت امام محمد باقر ؑ عرض کردم که علی علیه السلام فرمود که تا هفتاد سال شدت و بلا هست و میفرمود که بعد از بلا وسعت و استراحت است و حال انکه هفتاد سال گذشت و ما وسعت و راحتی ندیدیم حضرت فرمود که خدا تعالی این امر را در این هفتاد سال قرار داد و قتیکه امام حسین علیه السلام کشته گردید غضب الهی بر اهل زمین شدت نمود پس انرا تا یکصد و چهل سال تاخیر نمود و ما از این تاخیر بشما خبر دادیم شما انرا پنهان نداشتید فاش نمودید و پرده پنهانی را از روی ان برداشتید بحدیکه مشهور گردید پس از ان بعد خداوند عالم انرا از انوقت تاخیر نمود و بعد از این دیگر خدا تعالی وقتی در خصوص امر بما خبر نداد یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب یعنی خدا تعالی هر خبر را که بخواهد محو میکند و هر خبر را که بخواهد ثابت کرده اند و در نزد اوست حقیقت علم و کتاب ابی حمزه گوید که این حدیث را بخدمت صادق ؑ عرض کردم فرمود صحیح است بهمین نهج واقع شد که نقل کردی **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبه او از کلینی و او از علی بن محمد و محمد بن حسن ایشان از سهل و از محمد بن یحیی و احمد بن محمد در یکجا ایشان از ابن محبوب و از ثمالی و از باقر ؑ روایت نموده که انحضرت فرمود که خدا تعالی وقت این امر را در این هفتاد سال قرار داد تا اخر خبر سابق نقل نمود **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از فضل و از محمد بن اسمعیل و از محمد بن سنان و از ابی یحیی تمام سلمی و از عثمان نوی روایت کرده و گفته که از صادق ؑ شنیدم میفرمود که این امر در خصوص من بود یعنی از مشیت الهی چنین گذشته بود که خروج بکنم و زمین را پر از عدل گردانم لکن بدا شد پس انرا خدا تعالی تاخیر نمود و در خصوص ذریه من بعد از این هرچه میخواهد میکند **محمد** بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از ابی لبید مخزومی روایت نموده و گفته که ابی جعفر ؑ فرمود یا ابا لبید بدرستیکه از بنی عباس دوازده نفر بسلطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از هشتم شان کشته میشوند نصیب یکی از این هشت نفر درد گلو است که او را گلو بنموده میمیراند ایشان طائفه اند عمر شان کوتاه و مدت سلطنت شان کوتاه و سیرت شان خبیث از ایشان فاسق کوچکی هست ملقب بهادی و ناطق و غاوی یا ابا لبید اینکه در هر حروف مقطعه قرآن علم بسیاری هست بدرستیکه خدا تعالی الم ذلک الکتاب نازل فرمود انگاه محمد ؑ قیام نمود تا اینکه نورش ظاهر و کلمه اش ثابت گردید و متولد شده در روز که متولد گردید و در روز که از ابتدای خلقت آدم هفت هزار و یکصد و سه سال گذشته بود بعد از ان فرمود که این معنی از حروف مقطعه قرآن در وقتیکه انها را بدون تکرار بشماری واضح و اشکار است و عدد حرفی از ان حروف نمیگذرد مگر اینکه در وقت گذشتن ان مردی از بنی هاشم بسلطنت قیام میکند بعد از ان ابتدای خروج حسین علیه السلام الم الله بود و قتیکه مدتی که بخروج انحضرت متعلق بود بسر رسید در ک

محمد بن ابرهیم

شیخ طوسی

محمد بن مسعود

مدت المص قائم از اولاد عباس قیام نمود در وقت گذشتن آن در مدت الرا قیام خواهد نمود قائم ما پس این نکته را بفهم و بقوۀ حافظه بسپار و از دیگران پنهان بدار **مؤلف** گوید چیزیکه در حل این خبر که از جملۀ مشکلات اخبار و پنهان کرده شدۀ اسرار است بخاطر میرسد اینست که آنحضرت فرمود که حروف مقطعه که در اوایل سورهای قرآن است اشاره است باوقات ظهور سلطنت جماعتی از اهل حق و جماعتی از اهل باطل پس آنحضرت استخراج نمود ولادت رسول خدا را از نامهای این حروف که بزبر و بینه بسط داده شوند چنانکه در وقت قرائت بانها تلفظ کرده میشود لیکن بحذف اوایل سورهائیکه مکرر ند مثل اینکه الف لام میم زاید بشمار بی و مکرر از آن در پنج سوره بحساب نیارد زیرا که اول مثل سوره الم است انها الم ذلک الکتاب الم الله الم احسب الناس الم غلبت الروم الم تلک آیات الکتاب الم تنزیل است یکی از اینها میشمار بی و ما بقی را چون مکرر ند میماند زیرا وقتیکه حروف مقطعۀ اوایل سورها را باین نهج شمرد بی همۀ انها صد و سه حرف میشود موافق تاریخ ولادت پیغمبر است زیرا که ولادت باسعاد تش از وقت تمام شدن شش هزار سال از ابتدای خلقت آدم صد و سه سال گذشته اتفاق افتاد پس بنا بر این مبدء تاریخ ولادت آن آخر این شش هزار سال قرار داده میشود پس قول آنحضرت که این معنی از حروف مقطعۀ قرآن در وقتیکه انها را بدون تکرار بشمار بی واضح و آشکار است اشاره باین معنی است که تفسیر نمودم بعد از آن بیان نمود که هر یکی از اوایل این سوره ها اشاره است بظهور دولتی از بنی هاشم که آن دولت در وقت گذشتن آن مدتی که از حروف اول آن سوره مفهوم میشود ظاهر خواهد شد پس الم که در سورۀ بقره است اشاره بظهور دولت رسول خدا است زیرا که اول دولتی که در طایفۀ بنی هاشم ظاهر شد دولت عبد المطلب بود پس آن مبدء تاریخ است و از وقت ظهور دولت حضرت رسول اکرم که وقت بعثتش باشد قریب بهفتاد و یکسال است و این عدد عدد الم است پس الم اشاره باینست و بعد از این بر ترتیب قرآن الم است که اول سورۀ آل عمران است و آن اشاره است بخروج حسین بن علی خروج آنحضرت در اول سال شصتم هجرت واقع شد و بعثت رسول سیزده سال پیش از هجرت بوقوع پیوست لیکن شیوع یافتن امر نبوتش دو سال از ابتدای بعثت گذشته است و مبدء این تاریخ دو سال از ابتدای بعثت گذشته اعتبار کرده میشود پس از آنوقت تا خروج جناب سید الشهداء هفتاد و یکسال است که موافق عدد الم است چنانکه مذکور گردید بعد از آن بر ترتیب قرآن المص است دولت بنی عباس در وقت انقضای آن مدت ظاهر گردید لیکن این سخن اشکالی بهم میرساند باینکه ظهور دولتشان و ابتداء بیعت مردم با ایشان در سال صد و سی و دوم هجرت واقع شد و حال آنکه در آنوقت از بعثت صد و چهل و پنج سال گذشته بود پس اینخبر که در خبر است با این موافق نمیشود زیرا که عدد المص صد و شصت و یکسال است و مبدء آن هم مبدء الم است که بعثت باشد پس بنا بر این باید ظهور دولتشان صد و شصت و یکسال از بعثت گذشته اتفاق افتاده باشد و حال آنکه چنین نیست و خلاصی از این اشکال بچند وجه ممکنست **اول** آنکه مبدء این تاریخ یعنی تاریخ المص غیر از مبدء الم باشد مثل آنکه مبدء آن از ولادت رسول خدا گرفته شود زیرا که ابتدای داعیۀ بنی عباس در سال صدم هجرت کردید و ظهور بعضی امورات شان در خراسان در سال صد و هفتم یا هشتم بوقوع پیوست پس از ولادت آنحضرت تا این زمان صد و شصت و یکسال میشود که تمام عدد المص است **دوم** آنکه مراد از قیام قائم بنی عباس استقلال بهم رسانیدن دولت ایشان است و آن در اواخر زمان سلطنت منصور بود و این مدت اگرچه مبدء آن از بعثت بگیریم باز با عدد المص مطابق میشود **سیم** این حساب مبنی است بحساب ابجد قدیم که بمغاربه منسوب است و آن ابجد بدین نهج است صعفض قرشت ثخذ ظغش پس صاد در حساب ایشان شصت محسوب میشود پس بنا بر این عدد المص صد و سی و یک میباشد و بعد از این در کتاب القرآن تصریح خواهد آمد باینکه حساب المص در حدیث رحمت بر صدق مبنی است بحساب ابجد قدیم پس تاریخ آن با تاریخ الم موافق است یعنی مبدء هر دو یکی میباشد زیرا که صد و هفده سال از هجرت گذشته دعوت شان در خراسان ظاهر گردید آن بود که دستگیر شدند و بعضی هم از ایشان کشته گردیدند و سیزده سال تخمینا هم از بعثت است تا هجرت این وقتیکه باین مقدار افزوده صد و سی سال تخمینا تمام میشود و ظهور دعوتشان در سال صد و سی و یکم بوده که عدد المص است و احتمال هست که مبدء این تاریخ زمان نزول همین آیه باشد بنا بر این اگر نزول آن در مکۀ معظمه است چنانکه مشهور اینست آنگاه گوئیم که احتمال هست که نزول آن چند سال پیش از هجرت اتفاق افتاده باشد پس بنا بر این مدتی که ما بین نزول آیه و ظهور دعوت و بیعت ایشان است در خراسان بعدد المص نزدیک میشود و اگر محل نزول آیه مدینۀ منوره است گوئیم که ممکنست اینکه نزول آن در وقتی باشد که از آن وقت تا وقت بیعت ایشان نیز با عدد مذکور مطابق آید و اگر اینچه که در کتاب القرآن در خصوص خبر رحمت بر صدق تحقیق کرده ایم رجوع بکنی هر آینه برای تو ظاهر میشود که وجه سیم اظهر وجوه مذکوره و با خبر رحمت بر صدق نیز هم مؤید است یعنی این حساب مبنی بحساب ابجد قدیم است پس بنا بر این با قرء در این حدیث صاد را شصت حساب نموده لیکن نسخه نویسان آنرا تغییر داده نود نوشته و اینگونه تغییر و تبدیل از نسخه نویسان بسیار صادر میشود زیرا که ندانسته اند که خبر مبنی بابجد قدیم است پس گمان چنان نموده اند که شصت است غلط افتاده زیرا که باحساب ابجد جدید که در میان ایشان متداول است مطابق نیست پس آنرا تغییر داده نود نوشته و مراد از خروج امام حسین ع که در این حدیث واقع است مدتیست که بخروج آنحضرت تعلق دارد پس بنا بر این مدتی که از وقت شهادت آنحضرت تا خروج بنی عباس است از توابع و لواحق خروج آنحضرت میباشد چنانچه در این مدت خداوند

مؤلف گوید

وجه اول

وجه دوم

وجه سیم

عالم انتقام او را از بنی امیه گرفت حتی همه ایشان را فانی و مستاصل گردانید و معنی قول آنحضرت که قائم ما در وقت انقضای مدت الم
المص در مدت الر قیام میکند بچند وجه محتملست اوّل آنکه این خبر از جمله اخباری باشد که تحقق مضمون آنها موقوفست بحصول شرط
از شرایط و آن شرط حاصل نشده و بجهت حصول آن در مضمون خبر بدا واقع گردیده تحقق بهم رسانیده چنانکه اخبار این باب با این وجه دلالت
دارد دوّیم آنکه الر تصحیف المر است یعنی آنحضرت المر فرموده لیکن نسخه نویسان غلط کرده الر نوشته اند و مبدء این تاریخ را امامت المر
و قیق قرار بدهیم که به بعثت نزدیک است و مراد هم از قیام قائم ع قیام او باشد بامر امامت در پنهانی زیرا که امامت آنحضرت بعد از وفات پدرش
در سال دویست و شصتم هجرت شد و قبلکه یازده سال پیش از هجرت را هم با نقدار افزودیم با عدد المر مطابق آید سیّم آنست که مراد از
الر مجموع عدد همه الرهای قران است و آن بیجنست مجموع عدد آنها هزار و یکصد و پنجاه و پنج میشود و این وجه را تایید میکند اینکه آنحضرت در
وقت ذکر الر بسبب مکرر بودن ما بعد از اکر لفظ الله باشد هم ذکر نمود چنانکه گفت الر الله تا اینکه سوره که مقصود او بود معین گردد
ظاهر شود اینکه مراد از آن تلک الر نیست همه آنها بخلاف الر چونکه همه آنها مراد بود از این جهه آنرا مطلق گذاشت یعنی ما بعد از ذکر نمود و این
وجه را نیز تایید میکند چیزیکه بعد از این در خبر امام حسن عسکری ع خواهد آمد چهارم آنکه مراد از انقضاء مدت الر انقضای مدت حروف
مقطعه است که ابتدای آنها از الر باشد باین معنی که غرض اکر فتن آنها از الر این باشد که عدد المص تنها با عدد الر نیز از مجموع حروف مقطعه
قران اسقاط شود و عدد همه آنها بنا بر نقد پر اول هزار و ششصد و نود و شش میشود و بنا بر نقد پر ثانی هزار و ششصد و بیست و پنج
و بحساب مغاربه بر نقد پر اول دو هزار و یکصد و نود و چهار میشود و این وجه چهارم انسب است بقاعده کلیه که آنحضرت فرموده و آن این
بود که در وقت انقضاء مدت حرفی از حروف مقطعه قران دولتی از بنی هاشم ظاهر میشود زیرا که دولت قائم ع آخر همه دولتهاست پس
مناسب اینست که ظهور آن در وقت انقضای مدت همه حروف مقطعه باشد که هر یکی از آنها بدولتی متعلق است لیکن این وجه از ظاهر
لفظ حدیث دور است و ما هم آن را واضح نمیشویم زیرا که ظهور آنحضرت بنا بر این نقد پر بسیار طول میکشد و ما طاقت انرا نداریم خداوند
واهب العطایا بتعجیل فرج او را بما روزی گرداند تحقیقاتی که در خصوص حل این خبر مشکل و شرح آن مذکور گردید از ذهن و قریحه خودم بفضل
خدا بعرصه ظهور آمد فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین و استغفر الله من الخطاء والخطل فی القول والعمل انّه ارحم الراحمین در تفسیر عیاشی
از هشام بن سالم او از بعضی اصحاب ما ایشان از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت از معنی قول خدا اتی امر الله فلا تستعجلوه پرسیدیم
فرمود در وقتیکه خدا چیزی را به پیغمبر ص خبر دهد و وقت آنرا تعیین نماید همین قول او اتی امر الله فلا تستعجلوه در اینمقام گفته میشود یعنی
امر خدا رسید بتعجیل و شتاب مکنید تا اینکه وقت آن برسد بعد از آن فرمود وقتیکه خدا چیزی خبر داد که فلان چیز شد بمنزله این است
که شده است یعنی از این جهت لفظ اتی فرمود بصیغه ماضی که دلالت بر تحقق و وقوع دارد و حال آنکه معنی در مستقبل است محمد بن ابراهیم
در کتاب الغیبة از عبد الواحد بن عبد الله او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر ع روایت نموده
که از آنحضرت شنیدم میفرمود همیشه انتظار خواهید کشید تا اینکه مانند بزی میشوید که ترسانیده شده باشد که قصاب در حال ملاحظه
فریبی و لاغری آن از گذاشتن دست خود بهر جای بدن آن باک نمیکند زیرا که از جهه ترس در زیر دست آن آرام گرفته حرکت نمیکند یعنی
دشمنان هر چه بخواهند در باره شما میکنند و شما از بسیاری عجز و ذلت از کرده ایشان ابا و امتناع نمیتوانید بکنید در آنوقت شما را
شرافتی نمیشود که بسبب آن صاحب شرافت بشوید و تکیه گاهی نمیباشد که در کارهای خود بآن تکیه و اعتماد نمائید عبد الله حمیری در کتاب
قرب الاسناد از ابن ابی الخطاب او از بزنطی روایت نموده او گفته که از صادق ع مسئله در خصوص خوابی پرسیدم جواب نفرمود بعد
از آن گفت اگر ما بدهیم شما را هر چه بخواهید هر آینه برای شما بد میشود بعد از آن سخن گفتن در خصوص صاحب این امر شروع شد
داوی گوید که شما در عراق هستید کارهای این فرعونیان را و مهلتی را که بایشان داده شده می بینید خودتان را از میل نمودن بآنها
نگاه دارید و تقوی الهی را بر خود لازم دارید دنیا شما را فریب ندهد و فریفته مشوید بکسانیکه چند روز در کار دارد بنا مهلت داده شده
اند گویا که امر بدست شما رسیده یعنی گویا قائم ع ظهور نموده و امر خلافت بشما رسیده در کتاب مذکور باین اسناد روایت
نموده بزنطی گفته که بخدمت امام رضا ع عرض کردم که فدای تو شوم اصحاب ما از شهاب او از جدت روایت کرده اند که آنحضرت
فرموده که خدا امتناع دارد از اینکه احدی را مالک گرداند بجز یکه رسول خدا ص که مدت بیست و سه سال با آن مالک گردانید یعنی خدا امتناع
امر شریعت و دعوت را بعد از رسول خدا بکسی دیگر نخواهد داد آنحضرت در جواب فرمود که اگر جدم صادق ع آنرا فرموده است هر آینه
چنان میشود که فرموده عرض کردم که فدای تو شوم در این باب توجه میفرمائی فرمود چه خوب است صبر نمودن و منتظر فرج بودن یعنی امر
شریعت و دعوت خلافت بعد از رسول خدا ص بدست کرد دیگر خواهد رسید پس انتظار او را باید کشید بنا بر این حدیث شهاب اصل ندارد بعد
بعد از آن فرمود آیا نشنیده قول بدرم موسی بن جعفر ع را که میفرمود فارتقبوا انی معکم رقیب فانتظروا انی معکم

معنی قول حضرت

وجه اول

وجه دویم

وجه سیم

وجه چهارم

محمد بن ابراهیم

مِنَ المُنتظرین یعنی چشم بظهور آنحضرت بدوزید من هم با شما چشم بان دوخته ام و منتظر فرج او باشید بدرستیکه من هم با شما انتظار کشنده ام
او یم و صبر زاد را درین باب بر خودتان لازم بدارید زیرا که رسیدن فرج در وقت یاس و نومیدیست کسانیکه پیش از شما گذشتند از شما صبر
کننده تر بودند و حال آنکه جدم امام محمد باقر ع فرمودند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه سنتهای این امت با سنتهای امتان گذشته طابق
النعل بالنعل مطابقت ناچار است از اینکه در میان شما واقع شود هر چیزی که در میان امتان گذشته واقع شده اگر شما در یکحالی بودید
هر آینه در غیر سنت و طریقه کسانی میشدید که پیش از شما بودند اگر علما یعنی ائمه اطهار مییافتند کسانیرا که با ایشان علوم و اسرار بگویند و ایشان
آنها را پنهان داشته فاش نکنند هر آینه حکمت را برای ایشان بیان میکردند و علوم و اسرار را با ایشان تعلیم مینمودند لکن شماها را خدا مبتلا
نموده با اینکه اسرار را فاش نمائید و بغیر اهلش اظهار کنید و شما جماعتید که ماها را بدلهای خود دوست میدارید و کردارتان با این مخالف
بخدا سوگند هر آینه اختلاف اصحاب یاران تو با یکدیگر ساکن نمیشود از این جهت صاحب شما غایب و پنهان خواهد شد چه شده است بر شما
که بنفسهای خود مالک نمیشوید و صبر نمیکنید تا اینکه خداینعم بیارد چیزیرا که میخواهد این امر چنان نیست که بحسب خواهش و اراده خلق بیاید
بلکه امر امر خداینعم و قضای اوست و در آن صبر باید نمود و تعجیل نمیکنید در خصوص امری مگر کسیکه از فوت شدن آن بترسد و خدا را خوف نمی
شود بدرستیکه امیر المؤمنین سلام الله علیه بعیادت صعصعه بن صوحان تشریف برد و با او فرمود که یا صعصعه بسبب عیادت من بر
برادران دینی خود افتخار مکن و بنفس خود نگاه بکن و چنان بدان که این امر یعنی ظهور صاحب ع بشماها رسیده پس از روی ظهور وی شما را
نکرداند بعد از آن رضا ع نیز فرمود که بدرستیکه در بدی غلامی از آل یقطین و سایر فرعونیان و ظالمان در باره شماها چه ها ملاحظه کردید اگر
خداینعم شر ایشانرا از صاحب شما دفع نکند و حسن نظر پروند برش در باره او و شما نباشد هر آینه کار بجای بدی انجامد بخدا سوگند یاد میکنم
هر آینه سلامتی شما و صاحب شما از خداینعم است اما برای شما پند از ابی الحسن ع حاصل نشد در وقتیکه هشام در باره آنحضرت کرد آنچیزرا که کرد
و آنحضرت هم مر ایشان گفت و خبر داد که آیا چنان میدانید خدا را که هشام را در خصوص آنچیز که در ماده ما کرد بنا گذارد و از سر این تقصیر وی در
گذرد و فرمود اگر بدهیم بشماها هر آنچیزرا که میخواهید هر آینه برای شما بدی میشود و لکن کسیکه بچیزی عالم است بعلم خود عمل میکند یعنی ما میدانیم
که اظهار پاره چیزها بشماها مضر است آنوقت باصرار شما گوش نمیدهیم بلکه بعلم خود عمل میکنیم **شیخ** صدوق ره در کتاب علل الشرایع از پدرش
او از حمیری او باسناد خود رفع حدیث بعلی بن یقطین نموده او گفته که بخدمت امام موسی ع عرض کردم که سبب چیست در اینکه جنگها و دعواهای
که در خصوص شماها از رسول خدا روایت بعرصه وقوع نیامد و آنچیز که در حق دشمنان شما روایت شده صحت بهم رسانیده و بوقوع پیوسته فرمود چیزیکه
در خصوص دشمنان ما روایت شده از مصدر حق که مخبر صادق است بیرون آمده از اینجهت بصحت و وقوع پیوسته و غرض از آنچه که در حق
ما روایت شده مشغول نمودن شماهاست بآرزوی ظهور دولت ما که خودتانرا باین آرزو و امید مشغول نمائید و دلتنگ نشوید و این غرض
هم حاصل گردید یعنی شماها باین آرزو و امید مشغول گشتید در کتاب خرایج از **کلینی** او از اسحق بن یعقوب نقل نموده او گفته که بتوسط محمد بن
عثمان عمری توقیعی برایم آمد باین مضمون که ظهور فرج با خداست وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند در کتاب کمال الدین از پدرش او از علی او از
پدرش او از محمد بن فضیل او از پدرش او از منصور روایت نموده او گفته که صادق ع فرموده یا منصور این امر برای شما میسر نمیشود بعد از نا امیدی
و نومیدی بخدا سوگند هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوترا و سعید سعادترا در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید که
بیکجا ایشان از حمیری او از یقطینی او از صالح بن محمد او از هانی تمار روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که صاحب این امر را غیبتی هست کسی که
در زمان آن غیبت بدین خود چنگ بزند مانند کسی است که بدست خود از سر درخت قتاد و آن درخت بزرگیست که خارها دارد مانند سوزن
بکشد و دست را بقصد شکستن و ریختن خارهای آن بسمت پائین بکشد آنگاه همه خارها بدست وی فرو میروند این معنی خرط القتاد و این مثلی
است که در خصوص امور مشکله گفته میشود یعنی حفظ دین در زمان غیبت مانند این دشوار است بعد از آن بدست مبارکش بخرط قتاد اشاره
نمود بعد از آن فرمود که صاحب این امر را غیبتی در آنوقت بنده تقوای الهی را باید بر خود لازم بدارد و بدین خود چنگ بزند **شیخ** طوسی در کتاب
الغیبه از سعد او از ابی الخطاب او از ابن بزیع او از عبد الله اصم او از حسین بن قلانسی او از عبد الرحمن بن سیابه او از ابی عبد الله ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه بی امام مانید و از علم و هدایت بی بهره ور شوید و بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جوید و در
نمائید در آنوقت از همدیگر تمیز مییابید و امتحان کرده شده میباشید و بغربال زده میشوید و در آنحال سالها باهم مختلف میشوید یعنی تخطی
بهم میرسانند با اینکه در هر سال یکنوع حادثه نازل میشود در آن اوقات در اول یکروزی از روزها امارتی و سلطنتی بهم میرسد و در آخر
همانروز قتلی و قحطی اتفاق میافتد **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از غضایری او از فروزی او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از ابن شاذان
او از ابن ابی نجران او از محمد بن منصور او از پدرش روایت کرده او گفته ما جماعتی در خدمت صادق ع باهم سخن میگفتیم ناگاه آنحضرت بما متوجه
شده فرمود که شما چه میگوئید هیهات هیهات نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را

بیان امتحان شیعه در زمان غیبت

که چنین است که میگویند بخدا سوگند هر آینه آنچه که چشمهای خود را بان دوخته‌اید واقع نخواهد

بان دوخته‌اید واقع نمیشود تا وقتیکه از هم جدا شوید و تمیز داده شوید چنین است که میگویند بخدا سوگند هر آینه آنچه که چشمهای خود را بان دوخته‌اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوت را و سعید سعادت را **محمد** بن ابراهیم در کتاب الغیبه از احمد بن محمد سعید او از کتاب ابی عبد الله جعفر بن محمد محمدی در سال دویست و شصت و هشتم هجرت او از محمد بن منصور بن صیقل او از پدرش او از باقر ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن حسن و علی بن محمد او از سهل بن زیاد او از محمد بن سنان او از محمد بن منصور او از پدرش روایت نموده او گفته که من و حرث بن مغیره و جماعتی از اصحاب ما در خدمت باقر نشسته بودیم بطوریکه سخن گفتن ما می‌شنید آنگاه مثل این حدیث را ذکر نمود مگر اینکه در هر دفعه قسم یاد میکرد چنین میفرمود که چنین است که میگویند بخدا سوگند هر آینه آنچه که گردن‌های خود را بسوی آن دراز کرده‌اید واقع نخواهد شد **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از احمد بن شاذان او از بزنطی روایت کرده او گفته که ابو الحسن ع فرمود فرمود آگاه باشید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه چیزیکه چشم بدان دوخته‌اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه از هم جدا شوید و تمیز یابید و امتحان کرده شده باشید و باقی نماند از شما در اعتقاد خود مگر جمع قلیلی بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین یعنی آیا گمان میکنید که بحال خود گذاشته خواهید شد و خدا ایشانی که جهاد کنند و صبر کنند از شما نا حال ندانسته و تمیز نداده در کتاب قرب الاسناد از **ابن عیسی** او از بزنطی مثل این را روایت نموده لیکن در این روایت این فقره را افزوده که امتحان کرده میشوید بعد از آنکه هر ده نفر از شما چند نفر از دین خود شان برگردند و در سر اعتقاد صحیح خود باقی نمانند **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از سعد بن عبد الله او از حسین بن عیسی علوی او از پدرش او از جدش او از علی بن جعفر او از برادرش موسی بن جعفر ع روایت نموده آنحضرت فرمود وقتیکه امام پنجمین از اولاد هفتم مفقود و پنهان گردید در آنوقت در خصوص دین خود بخدا پناه برید کسی شما را از دین بیرون نبرد ای پسرک من بدرستیکه صاحب این امر ناچار است از غیبت تا آنکه کسانیکه باین امر یعنی بظهور قائم ع اعتقاد نموده اند از اعتقاد خود شان برگردند بدرستیکه آن غیبت محنتی است از جانب خدا که بندگان خود را بان امتحان خواهد نمود در کتاب مذکور از **اسدی** او از سهل او از محمد بن محمد او از ابن ابی عمیر او از ابی ایوب او از محمد بن مسلم او از ابی بصیر روایت نموده ایشان گفته‌اند که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که این امر واقع نمیشود تا اینکه دو ثلث خلایق از اعتقاد یکه در خصوص این امر کرده‌اند بر گردند پس ما گفتیم وقتیکه دو ثلث ایشان از اعتقاد خود برگشتند پس که باقی میماند فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه شما در میان دو ثلث دیگر باشید که باقی ماند در کتاب مذکور آورده که از **جابر جعفی** روایت شده او گفته که بخدمت باقر ع عرض کردم که فرج شما کی خواهد بود فرمود هیهات هیهات فرج ما نخواهد شد تا اینکه بغربال زده بشوید بعد از آن باز دیگر بغربال زده بشوید تا سه دفعه این را فرمود تا اینکه کسیکه ناصافست از غربال بیرون رود و آنکه صافست در آن باقی بماند یعنی کسیکه در اعتقادش صدق و صفا دارد از امتحان درست در آید کسیکه اعتقادش مغشوش و ناصافست از امتحان درست بیرون نیاید **محمد** بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی بن محمد او از احمد بن ابی احمد او از ابراهیم هلیل روایت نموده او گفته که بخدمت ابی الحسن ع عرض کردم که فدای تو شوم پدرم با انتظار این امر فوت نمود من هم باین سن رسیده‌ام که می‌بینی ابا ابراهیم و خبری در این باب از تو نشنوم فرمود یا ابا اسحق آیا تعجیل میکنی عرض کردم آری بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم و حال آنکه سنم به سنی رسیده است که می‌بینی فرمود یا ابا اسحق آگاه باش بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز یابید و امتحان کرده شده باشید تا اینکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از آن کف دست مبارکش کوچک نمود یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی میباشند در قلت و کمی بقدر اینست در کتاب مذکور از **علی** بن احمد او از عبد الله بن موسی او از محمد بن حسین او از صفوان بن یحیی روایت نموده او گفته که امام رضا ع فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه چیزیکه چشمهای خود را بان دوخته‌اید واقع نمیشود تا وقتیکه امتحان کرده شده باشید و از هم تمیز یابید و باقی نماند از شما مگر نادری در کتاب مذکور از **علی** بن حسین او از محمد عطار او از محمد حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از ابن محبوب او از ابی مغراء او از ابن یعفور او از ابی عبد الله روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که وای بر طغیان کنندگان عرب از شریکه نزدیک شده عرض کردم فدای تو شوم از طایفه عرب در خدمت قائم ع چه قدر میباشند فرمود جمع قلیلی عرض کردم بخدا سوگند هر آینه کسانیکه از ایشان ظهور آنحضرت را وصف میکنند بسیارند پس چرا جمع قلیلی در خدمت آنحضرت میباشند فرمود خلایق ناچارند باید امتحان کرده شده باشند و از یکدیگر تمیز بیابند و بغربال زده شوند و جمع کثیری در غربال بیرون روند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی و حسن بن محمد ایشان از جعفر بن محمد او از قسم بن اسمعیل انباری از حسن بن علی او از ابی مغراء او از ابن ابی یعفور روایت نموده او گفته که از ابی عبد الله ع شنیدم میفرمود و مثل این حدیث را ذکر نموده و در کتاب مذکور از علی بن احمد او از ابی عبد الله بن موسی او از احمد بن محمد او از حسین بن علی بن زیاد او از بطائنی او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از یکدیگر تمیز میابید و امتحان کرده شده میشوید و بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه بغربال زده میشوید چنانکه زوان از میان گندم با غربال بیرون کرده میشود ایضا در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمد بن

حسین

محمد بن ابراهیم
شیخ طوسی
ابن عیسی
شیخ طوسی
اسدی
جابر جعفی
محمد بن ابراهیم
علی بن احمد
علی بن حسین

بیان امتحان شیعه در زمان غیبت امام

حسین بن علی بن زیاد او از بطائنی او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود که این امریکه انتظار او را می کشید
واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری نماید و بعضی از شما بروی دیگری تف بیندازد. و تا اینکه بعضی از شما بر بعضی دیگر
لعنت کند و بعضی دیگر از شما بعض دیگر را تکذیب کند در کتاب مذکور از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدر ایشان او از ثعلبه او از ابی
کهمش او از عمران بن میثم او از مالک بن حمزه روایت کرده او گفته که امیر المؤمنین ع فرمود یا مالک بن حمزه حال تو چگونه است در وقتیکه
شیعیان باین نهج با هم دیگر اختلاف نمایند و انگشتان مبارکش را با هم دیگر گذرانید مانند شبکه نموده و اشاره فرمود باینکه اختلاف
شیعیان این گونه باشد عرض کردم یا امیر المؤمنین در آن خیر و خوبی نمیباشد فرمود یا مالک همه خیرها در آنوقت است در همان زمان قائم قیام
کند و هفتاد مرد را که بخدا و رسول دروغ و افترا می بندند میاورد و میکشد بعد از آن خدا ایشان جمیع خلایق را بیک دین جمع میکند در کتاب
مذکور از **کلینی** او از جماعتی از اصحاب خود ایشان از احمد بن محمد او از معمر بن خلاد روایت کرده او گفته که از ابی الحسن ع شنیدم میفرمود الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون یعنی مردم چنان گمان دارند که بحال خود شان گذاشته میشوند که بگویند بخدا ایمان آوردیم و هیچ فتنه و امتحان
در خصوص ایشان نشود یعنی چنان نیست که بمحض قول ایشان که ایمان آوردیم اکتفا شود بلکه ایشان را بانحاء فتنه و امتحان میکشند بعد از آن فرمود
که آیا میدانی فتنه چیست عرض کردم فدای تو شوم فتنه باعتقاد ما آنست که در دین میشود بعد از آن فرمود که ایشان امتحان کرده میشوند چنانچه
امتحان کرده شده میشود طلا بعد از آن فرمود که خالص کرده شده باشند چنانکه طلا خالص کرده شده میشود در کتاب مذکور از **کلینی** او از
علی بن ابرهیم او از محمد بن عیسی او از یونس او از سلیمان بن صالح او رفع حدیث بباقر ع نموده راوی اول گفته که آنحضرت فرمود از این حدیث شما بعد
ظهور قائم دلهای مردم اعراض دارند پاره را از آن حدیث برای ایشان نقل بکنید هر که از ایشان بآن اقرار نمود برای وی بیفزائید یعنی از این احادیث
برای او بسیار نقل بکنید و هر که از آن انکار نماید او را بحال خود واگذارید زیرا که لا محاله فتنه و امتحانی بعد از این واقع خواهد شد چنان امتحانی که محرم
و اهل اسرار ما از آن امتحان درست در میآیند و نیز از آن امتحان درست در میآید کسیکه مو را شکافته دو تا میکند یعنی در وقت نظر مانند مو شکافتن
است پس فتنه و امتحان بمثابه میشود که باقی نمیماند مگر ما و شیعه ما در کتاب مذکور از **احمد** بن هوزه او از ابی هراسه باهلی او از ابرهیم بن اسحق
نهاوندی او از عبد الله حماد انصاری او از صباح مزنی او از حرث حصیره او از ابن نباته او از امیر المؤمنین علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود که شما
مانند زنبور عسل باشید در میان مرغان هیچ مرغی نیست مگر اینکه زنبور را ضعیف و حقیر میشمارد اگر انها بدانند که در شکم زنبور چگونه برکت هست
هر آینه او را ضعیف نمیشمارند با خلایق با زبانها و بدنهای خود خلطه و آشنائی بکنید لیکن با دلها و کردارها از ایشان دوری بورزید سوگند باد که جانم
بآن خدائیکه روح من در قبضه قدرت اوست هر آینه چیزیرا که دوست میدارید یعنی ظهور صاحب این امر را نخواهید دید تا وقتیکه بعضی از شما بروی بعضی دیگر
تف بیندازد و بعضی هم بعض دیگر را کذاب و دروغگو بنامد و تا وقتیکه از شما یا اینکه فرمود از شیعه من باقی نماند مگر بقدر سرمه در چشم و نمک در طعام
یعنی همه از دین برگردند و در سر اعتقاد خود باقی نمیماند مگر قدر قلیلی و مثلی درین باب برای شما میگویم و آن اینست که مردی قدری گندم داشته باشد
آنرا از غش و زوان و غیره پاک و پاکیزه کرده اند و گندم را توی خانه بگذارد تا مدتی در آنجا بماند بعد از آن برود و ببیند که شپش گندم بتوی آن افتاده پس آنرا
بیرون آورده پاک و پاکیزه کند بعد از آن برگرداند در جایش بگذارد تا مدتی از این بهمین نهج بکند تا اینکه قدر قلیلی از آن بقیه خرمن که شپش بآن ضرر
نرساند باقی بماند هم چنین است حال شما از یکدیگر تمیز یافته جدا کرده شده میباشید حتی باقی نمیماند از شما مگر جمع قلیلی که فتنه بایشان اصلا ضرر
نرساند **محمد** بن ابرهیم در کتاب غیبت از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدر شان او از ثعلبة بن میمون او
از ابی کهمش و غیره روایت نموده بطرزیکه حدیث تا بامیر المؤمنین ع رفع نموده و مثل این حدیث مذکور را روایت کرده **مؤلف** گوید که قول آنحضرت
که مانند زنبور عسل باشید در میان مرغان امر نمودن ایشان است به تقیه یعنی اعتقادات خود را در دلهای خود پنهان بدارید و بدشمنان
اظهار مکنید چنانکه زنبور چیزیرا که در شکم دارد ظاهر بکند هر آینه مرغان تمنای بیرون آوردن عسل از شکم انها همه انها را فانی میکنند در
کتاب مذکور از **عبد الواحد** بن عبد الله او از احمد بن محمد بن زیاد او از محمد بن عباس و عیسی ایشان از بطائنی او از ابی بصیر روایت نموده
که باقر ع فرمود مثل شیعه ما نیست مگر مثل گندمی که در انبار باشد و شپش بتوی آن افتد بعد از آن پاکش نموده در جایش بگذارند بعد از
چندی باز شپش بآن برسد و نیز پاکش کرده بجایش بگذارند تا مدتی اینگونه بکنند تا اینکه باقی نماند از آن مگر قدری که شپش بآن ضرر نرساند
در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از جعفر بن عبد الله محمدی او از یزید او از سمندی او از صادق علیه او از پدرش باقر علیه روایت کرده
که آنحضرت فرمود مؤمنان امتحان کرده شده خواهند شد در آنوقت خدا ایشان را از یکدیگر تمیز میدهد زیرا که خدا ایشان را از
بلیات و [illegible] بنا نگه نمیدارد لیکن ایشان را از کوری و شقاوت عقبی محافظت میکند بعد از آن فرمود که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد
کان خود را بالای یکدیگر میگذاشت بعد از آن فرمود که کشته شدیم مانند کشته شدن پیغمبران و اولاد و اتباع ایشان در کتاب مذکور از ابن
عقده او از علی بن حسین او از حسن بن یوسف و محمد بن علی ایشان از سعدان بن مسلم او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع روایت کرده که

محمد و احمد

کلینی

علی بن ابرهیم

احمد بن هوزه

مؤلف گوید

عبد الواحد

ابن عقده

بیان امتحان شیعه در ایام غیبت امام

بخدمت انحضرت عرض کردم که آیا این امر یعنی ظهور قائم ع وقت معینی ندارد که بخاطر جمع ظهورش در انوقت بدنهای خود را راحت کنیم فرمود
اری وقت معینی شده بود لیکن شما ان را افاش نمودید از اینجهت خداوند عالم ان امر را از انوقت بتاخیر انداخت در کتاب مذکور از **علی بن احمد** او از
عبید الله بن موسی عباسی او از یعقوب بن یزید او از ابن ابی عمیر او از ابی بکر او از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود که
یا محمد هر که از ما در خصوص تعیین وقت ظهور صاحب این امر بتو خبر دهد از تکذیب وی مترس و باک مکن زیرا که در این باب تعیین وقت نمیکنیم
در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از محمد بن فضل بن ابرهیم و سعدان بن اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک ره بجا ایشان از ابن محبوب
او از اسحق بن عمار روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال صد و چهلم هجرت بود و لیکن انوقت بشما
خبر داده شد شما انرا افاش نمودید از اینجهت خداوند عز و جل انرا از انوقت تاخیر نمود در کتاب مذکور باین اسناد از ابن محبوب او از اسحق بن عمار
روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود یا اسحق این امر دو بار از وقتش بتاخیر افتاده در کتاب مذکور از **کلینی** او از جماعتی از مشایخ خود ابن
از برقی او از پدرش او از قسم بن محمد او از بطاینی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده او گفته که از انحضرت ظهور قائم ع را پرسیدم فرمود که
وقت قرار دهندگان دروغ میگویند زیرا که ما اهل بیت در این باب تعیین وقت نمیکنیم بعد از ان فرمود خداینعم ابا دارد از اینکه خلاف نمی
کند وقتی را که قرار دهندگان انرا تعیین میکنند در همین کتاب از کلینی او از حسین بن محمد او از معلی بن محمد او از حسن بن علی خزفروش او از عبد
الکریم خثعمی او از فضل بن یسار او از باقر ع روایت کرده که بخدمت انحضرت عرض کردم که آیا این امر را وقت معینی هست فرمود وقت قرار دهندگان
دروغ میگویند بدرستیکه موسی ع بعزم مناجات پروردگار خود بیرون رفت و سی روز با قوم خود وعده گذاشت وقتیکه خداوند عالم ده
روز بر بالای ان افزود قوم او گفتند که موسی با ما خلف وعده نمود پس کردند یعنی اساس گوساله پرستی را بنا نمودند پس بنا براین هر وقتیکه ما
از امور اینده چیزی را بشما خبر دادیم و ان هم بگفته ما مطابق درامد پس بگوئید که خدا راست فرموده و اگر چیزی را خبر دهیم و بگفته ما مطابق
در نیاید باز میگوئید که خداینعم راست فرموده تا اینکه دو بار اجر و ثواب بشما داده شود بندهٔ حقیر **مترجم گوید** که ظاهر اینست که این دو اجر
در مقابل و عوض تصدیق قول خداست در این دو صورت و احتمال هست که اینها هر دو بصورت ثانیه متعلق باشند یکی در مقابل تصدیق قول خدا
باشد و دیگری در عوض یاس و نومیدی که در دل ایشان راه یافته زیرا که چشم داشت چنین داشتند که گفته امام مطابق واقع در اید
وقتیکه مطابق در نیامد مایوس و نومید گردیدند از جهت این حرمان و مایوسی مستحق ثواب گردیدند در همین کتاب از کلینی او از حسین
بن محمد او از جعفر بن محمد او از قسم بن اسمعیل او از حسن بن علی بن ابرهیم او از برادرش او از صادق ع روایت نموده که در خدمت ان
حضرت سلاطین بنی فلان یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم انحضرت فرمود که خلایق را هلاک نمود یعنی اعتقاد شان را ضایع نکرد مگر تعجیل
ایشان در خصوص قائم و این امر بدرستیکه خداینعم بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر را وقتیست باید در انوقت ظاهر شود
اگر بندگان انوقت را در یابند نمیتوانند که ان امر را یکساعت از انوقت پیش و پس نمایند در کتاب مذکور از **احمد** بن بن علی او از عبید الله
بن موسی او از محمد بن احمد قلانسی او از محمد بن علی او از ابی جمیل او از خضرمی روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ما برای
این امر وقت قرار نمیدهیم در همین کتاب از علی بن حسین او از محمد بن علی او از جبله او از علی بن ابی حاذم او از ابی بصیر او از صادق ع روایت
نموده که بخدمت انحضرت عرض کردم که فدای تو شوم ظهور قائم ع کی خواهد شد فرمود که یا ابا محمد ما اهل بیت برای این امر وقت قرار نمی
دهیم و حال انکه رسول خدا فرمود وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند که یا ابا محمد برای این امر پیش از ظهورش پنج علامت هست اول انها
ندائیست در ماه رمضان که شنیده میشود دوم خروج سفیانی **سیم** خروج خراسانی **چهارم** قتل نفس زکیه **پنجم** فرو بردن زمین
است لشکر سفیانی را در بیابان بعد از ان فرمود یا ابا محمد بدرستیکه پیش از ظهور این امر ناچار است از وقوع دو طاعون یکی طاعون
ابیض و دیگری طاعون احمر عرض کردم فدای تو شوم طاعون ابیض و احمر کدامند فرمود طاعون ابیض نوع مرگی است که ذیحیات را بسرعت
فانی میکند و طاعون احمر شمشیر است و قائم ع خروج نمیکند تا وقتیکه در شب جمعه بیست سیم ماه از میان اسمان بنام وی ندا کرده شود عرض
کردم که بچه چیز ندا میشود فرمود بنامش و بنام پدرش بدین نهج گفته میشود که اگاه باشید بدرستیکه فلان بن فلان قائم ال محمد است
پس سخن او را بشنوید و اطاعت و پیروی کنید در انوقت ذیروحی باقی نمیماند مگر اینکه این صدا را میشنود در ان اثنا کسیکه در خواب است
بسمت ان صدا بیدار میشود و از صحن خانه خود بیرون میاید و دختران باکره از پس پردهٔ عفت در میایند و بسبب این صدا قائم ع خروج کند
و ان صدای جبرئیل است حسن بن سلیمان شاگرد شهید علیه الرحمه در کتاب مختصر گفته که روایت شده اینکه بخط شریف امام حسن عسکری ع یافته
شد حدیثی که ظهورش اینست که بعد همه نبوت و رسالت بمراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم حدیث را بسیار تا اینکه فرموده نزد
برای شیعیان چشمهای اب حیوان بعد از چشیدن عذاب اتش بر ان ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلای ایشان بشدائد ایام غیبت که مانند اتش
سوزانست لذاید فرج بظهور قائم ع مانند چشمهای اب حیوان است برای ایشان میسر خواهد شد در وقتیکه از سالها ... علامت

ابن عقده

کلینی

مترجم گوید

احمد بن علی

علامات ظهور قائم ع

طاعون ابیض و احمر و بیان آن

مؤلف گوید

طس‌ها

الم وطه وطسها بگذرد **مؤلف** برای توجیه این حدیث بیانی ایراد نموده و گفته که احتمال هست که مراد از الم جمیع الم‌ها والمص والمر باشد زیرا که عدد همه آنها با طه وطس‌ها بهزار و یکصد و پنجاه و نه میرسد و این نزدیکست بوجه سیم که اظهر همه وجوه بود که در خصوص توجیه خبر لبید گرگرد و اینکه در این جا ذکر کردیم از تاییدات میکند چنانکه در اینجا باین تاییدات اشاره نمودیم یعنی گفتیم که این وجه را وجهیکه بعد از این در خصوص خبر عسکری ع بیان خواهیم کرد تایید میکند بعد از اینها گفته که این توقیت تعیین وقت ظهور نمودن که از این اخبار فهمیده میشود بر تقدیر صحت آن اخبار منافات ندارد با اینکه در سایر اخبار از توقیت نهی وارد گردیده زیرا که مراد از آنها نهیست در توقیتی که بطریق حتم باشد بداد آن هست چنانکه در اخبار گذشته باین معنی تصریح گردیده پس مابین آنها منافات نیست یا اینکه اخبار نهی بغیر امام ع تخصیص داده شود یعنی جایز بودن توقیت در حق غیر امام است نه در حق امام و این وجه اخری منافات ندارد با بعضی اخبار که دلالت دارد باینکه برای امام ع جایز نیست که تعیین وقت ظهور نماید و وجه اول اظهر است و غرض ما از ذکر این وجوه اظهار احتمال است که منافی این زمان باشد که در خصوص ظهور ذکر کردیم پس بنا بر این اگر این زمان بگذرد والعیاذ بالله فرج ظاهر نشود و از این زمان تخلف کند هر اینه از تخلف بید فهمی ما هستند خواهد شد یعنی اخبار توقیت بوجوه کثیره احتمال داشتند و مراد از آن وجوه در نفس الامر یکی بوده ما خطا نموده مراد را نفهمیدیم با وجود این میگوئیم که احتمال هست وقوع بدا در جمیع محتملات اخبار توقیت هست یعنی بهر احتمال که تعیین وقت ظهور شود و ظهور از آن وقت بتاخیر بیفتد در آن حال میتوان گفت که بدا واقع گردیده از این جهت بتاخیر افتاد چنانکه در حدیث ابن یقطین و ثمالی و غیر ایشان بوقوع بدا اشاره گذشت پس از وساوس شیاطین انس و جن با حذر باش و بخداوند عالم توکل کن یعنی اگر ظهور فرج از آن زمان بتاخیر افتد و شیاطین انس و جن بتو وسوسه بکنند که هرگاه قائم ع موجود بود هر اینه در آن زمان ظاهر میشد در اینجا بمسئله بدا ملتفت شده فریب ایشان را مخور **باب بیان فضیلت و ثواب منتظر فرج شدن** و مدح شیعیان در زمان غیبت و بیان چیزهائیکه کردن آنها در این زمان سزاوار است **شیخ** صدوق در کتاب خصال در حدیث اعمش ذکر نموده که صادق ع فرمود که دین ائمه و شیوه ایشان ورع و عفت و صلاحست تا بقول آنحضرت که شیوه ایشان منتظر فرج بودنست بصبر کردن شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا بسند از رضا ع آنحضرت از پدرانش روایت نموده که رسول خدا فرمود که افضل اعمال امت من منتظر بودن است برسیدن فرج از جانب خدا ع در کتاب امالی از ابن حمویه او از محمد بن محمد بن بکر او از ابن مقبل او از عبد الله بن شبیب و از اسحق بن محمد قرمی او از سعید بن مسلم او از علی بن الحسن او از پدرش او از علی علیه السلام روایت نموده که رسول خدا فرمود هر که از خدا تع بداد ن قدر قلیلی از روزی خوشنود و راضی شود هر اینه خدا هم بعمل قلیلی از او راضی میشود و منتظر فرج بودن عبادتست در کتاب خرائج از ابی حمزه ثمالی او از ابی خالد الکابلی او از امام زین العابدین و سید الساجدین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود غیبت ولی دوازدهم خدا که وصی رسول خدا و منا بر ائمه است بعد از رسول امتداد خواهد یافت یا اباخالد بدرستیکه اهل آن زمان غیبت او که بامامت قائل و بظهورش شاکر و منتظر اند از اهل همه زمانها افضلند زیرا که خدا تع از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور مشاهده گردیده و گردانیده ایشان را در این زمان بمنزله کسانی نموده که در پیش روی رسول خدا ص به شمشیر جهاد کرده اند ایشان اند مخلصان حنفی و شیعیان ما که تشیع صدق و صفا دارند و ایشانند دعوت کنندگان خلایق بسوی دین خدا در پنهانی و آشکار و منتظر فرج بودن بزرگترین فرجیست در کتاب امالی از **شیخ** مفید او از ابن قولویه او از کلینی او از علی او از پدرش او از یقطینی او از یونس او از عمرو بن شمر او از جابر روایت نموده او گفته که بخدمت باقر با جماعتی بعد از آنکه اعمال حج را اتمام کرده بودیم شرفیاب شدیم و او را وداع نمودیم و بخدمتش عرض کردیم که یا ابن رسول الله بما وصیتی و نصیحتی بفرما فرمود که قوی شما باید ضعیف شما را یاری کند و غنی شما بفقیر شما مهربانی نماید و هر یکی از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیرخواهی بکند چنانکه برای خودش خیرخواهی مینماید و اسرار ما را پنهان بدارید و خلایق را بگردن نهای ما سوار نکنید و امر ما و چیزیکه از ما بشما میرسد نگاه بکنید و در آن تامل نمائید اگر آنرا با قرآن موافق یافتید قبول کنید و اگر مخالف یافتید بیندازید و اگر امر بشما مشتبه شد یعنی ندانستید که با قرآن مخالفست یا موافق توقف کنید و بما رجوع نمائید تا اینکه در خصوص آن برای شما شرح بکنیم چیزیرا که برای ما شرح کرده شده پس وقتیکه بوصیت ما عمل نمودید هر اینه از آن تجاوز نکنید پس اینحال اگر یکی از شما پیش از ظهور قائم ع وفات یابد هر اینه بمنزله شهید میباشد و هر که قائم ما را دریابد و در پیش روی وی کشته شود او را اجر دو شهید داده میشود و هر که در پیش روی او یکی از دشمنان ما بکشد هر اینه مستحق اجر بیست نفر شهید گردد **شیخ** صدوق در کتاب علل الشرایع و کتاب جامع الاخبار از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر احمد او از عمرکی بوفکی او از حسن بن فضال او از مروان بن مسلم او از ابی بصیر روایت کرده که صادق ع فرمود که طوبی باد برای کسیکه در ایام غیبت قائم ع ما با امر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حق بر نگردد عرض کردم که فدای تو شوم طوبی چیست فرمود درختیست در بهشت که بیخش در قصر علی بن ابیطالب است هیچ مؤمن نیست مگر اینکه شاخی از شاخهای آن در قصر وی میباشد اینست معنی قول خدا تع طوبی لهم وحسن مآب **شیخ** صدوق در کتاب خصال از اصول اربعمائه نقل نموده که امیر المؤمنین ع فرمود منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید مشوید زیرا که دوستترین عملها نزد خدا تع انتظار فرج است بعد از آن فرمود که کندن کوهها از بیخ آسانتر است از مداری و رفتار نمودن با پادشاهی

شیخ مفید

شیخ صدوق

مدت سلطنتش طول یافته باشد پس در این باب از خدا اعانت و یاری بطلبید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خداست بان وارث میکرداند از بندکان خود کسیرا که میخواهد و عاقبت برای متقیان است و با امریکه پیش از رسیدن وقتش تعجیل مکنید که باعث پشیمانی میشود و این مدت را بطولانی نشمارید که موجب قساوت دلهای شما کردد هر که بامر ما چنک بزند هر اینه در جایکاه قدس با ما میباشد و هر که منتظر ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده است **محمد** بن حسن صفار در کتاب بصایر الدرجات از ابن معروف او از حماد بن عیسی او از ابی الجارود او از ابی بصیر او از باقر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که روزی رسول خدا ص در حالیکه جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند بدرگاه الهی عرض نمود که پروردکارا برادران مرا بمن برسان دو بار این را عرض نمود در انحال اصحاب عرض کردند که یا رسول الله ایا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیرا که شما اصحاب ما هستید برادران من جماعتی هستند که در اخر الزمان میباشند ایشانند که بمن ایمان میاورند و حال انکه مرا ندیده اند بدرستیکه خدا بمن ایشان را بنامهای خودشان و نامهای پدرانشان پیش از انکه ایشانرا از پشتهای پدران و بچه دانهای مادران بیرون اورد بمن شناسانید هر اینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر است از خرط قتاد در شب تار یا اینکه هر کسی از ایشان در سر دین خود باشد مانند کسی است که اخکر درخت غضا را در دستش نکه دارد ایشان مانند چراغهای شب تارند خدا وند عالم ایشانرا از فتنههای تیره و تار نجات میدهد **قرحه کوید** که درخت غضا بنابر انچه نقل شده درختی است که اتشش بغایت تیز میشود و از شدت کرمی تیزی تا چهل روز خاموش نمیباشد پس اخکر انرا بسبب تیزیش بدست کرفتن بغایت دشوار است از اینجهت رسول خدا ص باقی بودن برادران خود را در سر دین ایشان بان تشبیه نمود در کتاب کمال الدین از **ابن متوکل** او از محمد عطار او از ابن عیسی او از عمر بن عبد العزیز او از چند نفر ایشان از داود بن کثیر او از صادق ع در خصوص تاویل قول خدا تعالی هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب روایت نموده که انحضرت فرمود که مراد از متقیان کسانی اند که بغیب ایمان میاورند یا انانند که بقیام قائم ع اقرار نمایند و بکویند ظهور انحضرت حق است و واقع خواهد شد در کتاب مذکور از دقاق او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از علی بن ابی حمزه او از یحیی بن ابی القسم روایت نموده او کفته که از صادق ع از معنی قول خدای عزوجل الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب پرسیدم فرمود که مراد از متقیان شیعه علی علیه السلام و غیب عبارت است از حجت خدا که غایب خواهد شد صادق ع کوید که شاهد این مطلب قول خدا تعالی است و یقولون لولا انزل علیه ایة من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی میکویند کاشکی نازل میشد برا و ایه از پروردکار خود پس بکو بایشان که غیبت نیست مکر از برای خدا پس بظهور او منتظر باشید بدرستیکه من هم با شما از جمله انتظار کشندکانم پس خدای عزوجل در این ایه شریفه خبر داد که ایه عبارت است از غیبت و مراد از غیبت حجت خداست و مصدق این مطلب که مراد از غیبت حجت قول خدای عزوجل است و جعلنا ابن مریم و امه ایة یعنی پسر مریم را با مادرش بر خلایق حجت قرار دادیم در کتاب مذکور از **ابن عبدوس** او از ابن قتیبه او از حمدان بن سلیمان او از ابن بزیع او از صالح بن عقبه او از پدرش او از باقر ع او از اباء کرامش روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که انتظار فرج از سایر عبادات افضل است در کتاب مذکور از **محمد** بن علی بن شاه او از احمد بن محمد بن حسن او از احمد بن خالد خالدی او از محمد بن احمد بن صالح تمیمی او از محمد بن حاتم قطان او از حماد بن عمرو او از صادق ع او از پدرانش روایت کرده که رسول خدا بعلی ع فرمود که یا علی بدانکه کسانیکه یقین ایشان در خصوص عقاید بیشتر است قومی اند که در اخر الزمان باشند ایشان چنانند که پیغمبر را نمی بینند و حجت خدا هم از ایشان غایب میشود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی سفید یعنی بمحض دیدن ایات و احادیث که در قران و کتابها نوشته شده ایمان میاورند در کتاب مذکور از **همدانی** او از علی او از پدرش او از بسطام بن مرة او از عمرو بن ثابت روایت کرده او کفته که سید ساجدین ع فرمود که هر که در ایام غیبت قائم ما در دوستی ما ثابت قدم باشد هر اینه خدا تعالی عطا میکند با و اجر هزار نفر شهید را که مانند شهدای بدر و احد ند احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن از سندی او از جدش روایت نموده او کفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که چه میفرمائی در خصوص کسیکه با انتظار دولت ذوی این امر وفات میباید فرمود او بمنزله کسی است که با رسول خدا ص باشد در روی خیمه که در وقت ظهور برای امداد انحضرت برپا میشود انرا فرموده اند زمانی سکوت نمود بعد از ان فرمود او بمنزله کسیست که با رسول خدا باشد در کتاب مذکور از ابن فضال او از علی بن عقبه او از موسی نمیری او از علی بن سیابه روایت نموده او کفته که صادق ع فرمود که هر که از شماها با انتظار این امر وفات نماید مانند کسیست که در خیمه قائم ع باشد در کتاب کمال الدین او از **مظفر علوی** او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن احمد او از عمرکی او از ابن فضال او از ثعلبه او از نمیری مثل این را روایت نموده **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از احمد بن حسن علی بن عقبه مثل اینرا روایت کرده برقی در کتاب محاسن از **ابن فضال** او از علی بن عقبه او از عمر بن ابان کلبی او از عبد الحمید واسطی روایت کرده او کفته که بخدمت باقر ع عرض کردم که خدا کارهای ترا اصلاح فرماید بخدا سوکند که یاد میکنم هر اینه بسبب انتظار این امر بازارها ترک نمودیم و از داد و ستد دست برداشتیم بحدی که نزدیک شد که از غایت فقر و بیچیزی سایل بکف شویم فرمود ای عبد الحمید ایا چنان کسی می بینی که نفس خود را بپسند که خدا منحصر کند خدا او را فرج ندهد اری بخدا سوکند هر اینه پروردکار

محمد بن حسن

قرحه کوید

ابن متوکل

ابن عبدوس

محمد بن علی

همدانی

مظفر علوی

ابن فضال

بیان فضیلت و ثواب منتظر فرج شدن

او را فرجی و کشایشی عطا میفرماید خدا رحمت کند بنده را که نفس خود را با طاعت و انقیاد ما منحصر نماید خدا رحمت کند بنده را که امر ما را احیا کند
گفت عرض کردم که اگر پیش از دریافتن قائم ع وفات یابم حال من چگونه میباشد فرمود کسیکه از شما میگوید که اگر قائم ع را دریابم هر اینه یاری و نصرت
یاری میکنم بمنزله کسی است که در خدمت آنحضرت بشمشیر خود جهاد نماید و مانند کسیست که در خدمتش شهید شود و برای او دو بار شهادت اتفاق
افتاده باشد و در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن احمد او از عمرکی او از ابن فضال او از ثعلبه او از
او از عمر بن ابان او از عبد الحمید مثل این حدیث را روایت کرده و در این روایت چنین گفته که او بمنزله کسی است که بشمشیر خود در پیش آنحضرت جهاد نماید
بلکه مانند کسی است که در خدمتش شهید شود یعنی فقره ثانیه را بلفظ بلکه ذکر نموده در کتاب محاسن از ابن محبوب او از عمرو بن ابی مقدام او از
مالک بن اعین روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود کسیکه از شما در اثنای انتظار این امر وفات مییابد بمنزله کسی است که در راه خدا شمشیر بکار
برد در کتاب مذکور از علی بن نعمان او از اسحق بن عمار و غیر ایشان از فیض بن مختار روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که هر
از شما با انتظار این امر وفات نماید بمنزله کسی است که با قائم ع در خیمه او باشد راوی گوید که آنحضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود نه چنین است
یعنی نه چنین است که فضیلت او منحصر باین باشد بلکه بمنزله کسی است که در پیش روی آنحضرت بشمشیر بزند بعد از آن فرمود نه چنین است بلکه بخدا
سوگند او نیست مگر مانند کسیکه در پیش روی رسول خدا شهید شده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس او از علی بن محمد او از فضل
بن شاذان او از ابن عمیر او از حسین بن ابی العلا او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که سلمان رضی الله عنه وقتیکه داخل کوفه گردید
بانجا نگاه کرد همه بلاها را که بانجا رسیده بود ذکر نمود تا اینکه سلطنت بنی امیه و سلطنت کسانی را که بعد از بنی امیه ما را خلافت کردند
داد بعد از آن گفت وقتیکه کار بانجا رسید از خانهای خود بیرون نیائید تا اینکه طاهر بن طاهر که غیبت نموده و از اهل وطن دور افتاده ظهور نماید
در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی و حیدر بن محمد در یکجا ایشان از عیاشی او از قسم بن هشام لؤلؤی او از ابن محبوب او از ابن
هشام بن سالم او از عمار ساباطی روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که آیا عبادتی که در ایام دولت باطل کرده میشود با اقتدا
امامی از شما که از راه تقیه امامتش را مخفی و پنهان میدارد افضل است یا عبادتیکه در ایام ظهور حق با امام ظاهری از شما کرده میشود فرمود ای
عمار بخدا سوگند هر اینه تصدق در پنهانی افضل است از تصدقیکه در آشکارا کرده میشود و همچنین عبادت پنهانی شما در ایام دولت باطل
با اقتدای امام مستور بجهت خوف شما از دشمنان افضل است از عبادت کسیکه در ایام حق با اقتدای تبعیت امام ظاهر میکند و نیست عبادتی
که در ایام دولت باطل با خوف کرده میشود مانند عبادتی که در ایام دولت حق با امنیت بعمل آورده میباشد بدانید که هر یکی از شما که
نماز واجبی در وقتش بتنهائی بگذارد بطوریکه آنرا از دشمن مخفی و پنهان بدارد خدا از برایش ثواب بیست و پنج نماز واجبی را برای او مینویسد و هر که
از شما یک نماز نافله بطریق مذکور بگذارد هر اینه خداوند واهب العطایا ثواب ده نماز نافله را با او کرامت میفرماید هر کسی از شما حسنه بعمل
بیارد خدا بیست حسنه در نامه عملش مینویسد خداوند عالم در وقتیکه مؤمن اعمال خود را نیکو بعمل میآرد بطوریکه بنفقه کردن و امام و نفس
خود را محافظت کند و زبان خود را از چیزهائیکه نباید گفت نگه بدارد حسنات او را چند بار مضاعف میکرداند زیرا که خداوند عالم صاحب
کرمست راوی گوید عرض کردم که فدای تو شوم مرا بعبادت و طاعت راغب و حریص نمودی و لیکن دوست میدارم که بدانم که عبادت ما چگونه
افضل میباشد از عبادت اصحاب امامی از شما که ظاهر است و حال آنکه دین ما و ایشان یکیست و آن همان دین خداست فرمود زیرا که شما در
داخل شدن بدین خدا و نماز و روزه و حج و سایر عبادات و اعمال خیر سبقت بر ایشان کردید و نیز از ایشان پیشی کرده اید که اینکه عبادت خدا
را بسبب خوف از دشمن در خفیه بعمل آورید بر تبعیت امامی که از راه تقیه امامت خود را اظهار نمیکند و در مقام اطاعت وی ایستاده اید و بجهت
و شدت اهل باطل با او صبر نموده اید و بظهور دولت حق منتظر گردیده اید و از سلاطین ترسیده اید که شما را و امام شما را اذیت کنند و بکشند
و حق خود و حق امام خود را در دست ظلمه می بینید در حالتی که شما را از آن منع کردند و شما را بفقر و طلب معیشت مضطر گردانیده اند
با وجود این بعبادت پروردگار خود و بیم دشمن صبر کرده اید بسبب اینها خدا از برای ثواب عملهای شما را مضاعف گردانیده پس گوارا باد شما را راوی گوید
عرض کردم که فدای تو شوم پس بنابرین بوده تو دیگر آرزو نمیکنم که اصحاب قائم ع شویم زیرا که عملهای ما بسبب امامت تو و اطاعت ما بتو از اعمال
دولت حق افضلست فرمود سبحان الله آیا دوست نمیدارید که خدا از برای حق و عدل را در بلاد ظاهر گرداند و حال همه خلایق را خوب کند که خدا
از برای سخن ایشان را یکی کرده ایشان بدین جمع بکند و عصیان در دلهای مختلف الفت بیندازد و در روی زمین بخدا معصیت کرده نشود و حدود
الهی در میانه خلایق جاری گردد و حق بدست اهلش برگردد و او را اظهار بکنند تا اینکه چیزی از حق بسبب بیم خلق مخفی و پنهان داشته نشود
یا عمار آگاه باش بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه کسی از شما با این حالت که شما در آن هستید وفات نماید مگر اینکه در نزد خدا از برای بسیاری از
شهدای بدر و احد افضل میباشد پس مژده باد شما را در کتاب مذکور از مظفر علوی او از عیاشی او از پدرش او از جعفر بن معروف
او از محمد بن حسین او از جعفر بن بشیر او از موسی بن بکر او از محمد واسطی او از ابی الحسن علیه السلام او از پدرانش ع روایت نموده که رسول خدا فرمود

مظفر علوی

علی بن نعمان

شیخ طوسی

مظفر علوی

مظفر علوی

بیان فضیلت و ثواب منتظر فرج شدن

که افضل عملهای امتم منتظر بودن است بفرجی که از جانب خداست در کتاب مذکور باین اسناد از عیاشی او از عمران او از محمد بن عبد الحمید
او از محمد بن فضیل او از رضا ع روایت نموده که از آنحضرت پرسیدم که برای ما فرج کی حاصل خواهد شد فرمود آیا منتظر فرج بودن فرج نیست
یعنی انتظار فرج کشیدن فرج نیست زیرا که خدا تعالی میفرماید فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی منتظر فرج باشید زیرا که من هم با از جمله منتظرانم
مترجم گوید که خدا تعالی در این آیه کریمه بانتظار فرج امر فرموده و بنده را انتظار فرج بقصد امتثال امر الهی فرج است و حال آنکه از اخبار گذشته
فهمیده میشود اینکه انتظار فرج افضل عبادات است و مبشر بودن افضل عبادات برای بنده فرج است که از جانب خدا باو میرسد محمد بن
مسعود در تفسیر خود از محمد بن فضیل مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین باین اسناد از عیاشی او از خلف بن حامد او از سهل بن
زیاد او از محمد بن حسن بزنطی روایت نموده و گفته که رضا ع فرمود چه خوبست صبر و انتظار فرج آیا نشنیده قول خدا تعالی را فارتقبوا انی معکم
رقیب و قول او را که فرماید فانتظروا انی معکم من المنتظرین صبر را بر خود لازم بدارید زیرا که فرج نمیرسد مگر در حالت یاس و نومیدی
بدرستیکه کسانی که پیش از شما گذشتند از شما صبر کننده‌تر بودند در تفسیر عیاشی از بزنطی مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب کمال الدین
از علی بن احمد او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از ابرهیم کوفی روایت نموده و گفته که بخدمت صادق ع مشرف گردیدم در خدمتش بودم ناگاه
موسی بن جعفر علیه السلام داخل گردید و او در آنحال طفل بود پس بسوی وی از جا برخواستم و سرش را بوسیدم و نشستم پس صادق ع فرمود
یا ابا ابرهیم آگاه باش بدرستیکه او صاحب تو بعد از من آگاه باش هر آینه در خصوص وی پاره قومها هلاک میشوند یعنی با وی عداوت می
ورزند و پاره دیگر سعادت و نیکبختی میابند پس خدا تعالی بر قاتل وی لعنت کند و عذاب را براو مضاعف گرداند آگاه باش هر آینه خدا تعالی از
صلب وی بعد از آنکه پاره کارهای عجیب از راه حسد بر او گذشته میشود البته بیرون خواهد آورد کسی را که بهترین اهل زمین است در زمان
خود پس اولاد دشمنان از راه حسد پیش نهاد خاطرشان نموده از راه حسد در فکر تلف کردن وی میباشد و پاره کارها عجیب بقصد تلف
کردنش در حق وی بکار میبرند لیکن خدا تعالی امر او را بحد کمال میرساند هر چند مشرکان آنرا ناخوش بدارند تا اینکه از صلب وی بیرون آورد دوازدهمی
تمام را که کامل کننده عدد دوازده امام است خداوند عالم کرامت خود را با ایشان مختص گردانیده و مأوای ایشان را در عالم قدس قرار داده و
کسی انتظار ظهور امام دوازدهم را کشد مانند کسی است که در پیش روی رسول خدا ص شمشیر کشیده شر دشمنان را از او دفع نماید وقتیکه سخن
حضرت باینجا رسید مردی از دوستان بنی امیه داخل مجلس گردید لهذا کلام آنحضرت منقطع شد بعد از آن بقصد شنفتن تتمه این کلام یازده
بار بخدمت آنحضرت رفتم میسر نگردید وقتیکه سال آینده رسید بخدمتش شرفیاب گردیدم در حالیکه نشسته بود فرمود یا ابا ابرهیم اوست
کسیکه شیعیان خود را بعد از تنگی شدید و بلای طولانی فرج میدهد پس طوبی باد مر کسی را که آن زمان را درک نماید بعد از آن فرمود یا ابا ابرهیم
اینقدر که گفتم کافیست برای تو ابرهیم گوید که از فرموده آنحضرت نوعی فرح و سرور برای من حاصل گردید که هیچ وقت با مثل آن فرح از
خدمت آنحضرت برنگشتم شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از اسمعیل بن مهران او از ایمن بن محرز او از رفاعه بن موسی او از معویه بن وهب
او از صادق ع روایت کرده و گفته که رسول خدا فرمود که خوشا حال برای کسیکه قائم اهل مرا درک نماید در حالیکه پیش از قیامش دوست او را دوست
داشته و دشمنش را دشمن و سایر ائمه هدی را که هم پیش از او بوده‌اند دوست میداشته اینگونه اشخاص رفیقان و دوستان من اند و گرامی‌ترین امت
منند در نزد من رفاعه گوید که فرمود که گرامی‌ترین خلق خدا هستند در نزد من در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از عبد الله بن
سنان او از صادق ع روایت نموده و گفته که رسول خدا ص فرمود که بعد از شما قومی میایند که یک مرد از ایشان اجر و ثواب پنجاه نفر از شما را میباشد
عرض کردند که یا رسول الله ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ما ها نازل شده پس چگونه میشود که ایشان
از ما بهتر باشند فرمود اگر شما دچار شوید بشدائدی و حوادثی که ایشان دچار خواهند شد هر آینه مانند صبر ایشان صبر نخواهید کرد برقی
در کتاب محاسن از عثمان بن عیسی او از ابی الجارود او از قنو نام دختر رشید هجری روایت کرده او گفته که چه بسیار است سعی و تلاش تو در طاعت
و بندگی گفت ای دختر من بعد از ما بزودی قومی میایند که تفکر و تامل شان در خصوص دین افضل است از سعی و تلاش کسانی که پیشتر از ایشان بوده
اند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از ابن ابی نجران او از محمد بن سنان او از خالد عاقولی او در حدیث خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود که چرا بظهور این امر چشم میدوزید و میشتابید آیا در امن و امان نمی‌نشینید و آیا مردی از شما از خانه خود بیرون نمیرود که کارهای خود را
بگذارند بعد از آن برگردد و هیچ آسیبی از دشمنان باو نرسد یعنی شما در امنیت هستید زیرا که از خانه‌های خود بیرون میروید و حوائج خود را
بجا میاورید و مراجعت میکنید و هیچ آسیبی از ایشان مانند دستگیر شدن و کشته شدن بشما نمیرسد اگر کسانی که پیش از شما بودند اینگونه
امنیت را داشتند هر آینه بسیار شاد میشدند و حال ایشان چنان بود که مردی را از ایشان میگرفتند و دست و پایش را می‌بریدند و در
شاخه‌های درخت خرما بدارش میکشیدند و منشار بر سرش میگذاشتند با وجود این همه مصائب از تقصیر و گناهکاری خود میدانستند با اینکه
با وجود همه این مصائب متوجه نمیشدند مگر بدار دنیا و تلافی تقصیر گناهان خود مترجم گوید که ظاهر اینست که مراد از آنانکه حضرت خال

عیاشی گوید
مترجم گوید
محمد بن مسعود
علی بن احمد
شیخ طوسی
فضل گوید
شیخ طوسی
مترجم گوید

ایشان را حکایت میفرمود مؤمنانست که در زمان بنی امیه بودند بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَاْتِکُمْ
مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّٰی یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا مَعَهُ مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیبٌ یعنی
آیا گمان کرده اید که داخل بهشت خواهید شد و حال آنکه هنوز بشما نرسیده است مانند آنچه که بکسانی که پیش از شما بودند رسید ایشان
شدت و بدحالی دیدند و متزلزل و مضطرب گردیدند اینگونه مصائب هنوز بشما رو نداده تا اینکه پیغمبران و مؤمنان بگویند که نصرت و یاری خدا
بما کی خواهد رسید آگاه شوید که یاری خدا نزدیکست **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن اسباط او از حسن بن جهم روایت کرده او
گفته که از ابی الحسن ع پرسیدم که برای ما فرج کی خواهد شد فرمود که آیا نمیدانی که منتظر فرج بودن فرج است عرض کردم نمیدانم مگر اینکه تو
یاد دهی فرمود آری از جمله فرج ها انتظار فرج است در کتاب مذکور از فضل او از ابن فضال او از ثعلبة بن میمون روایت کرده او گفته که امام خود را بشناس
زیرا اگر بشناسی او را ضرری بر تو نخواهد رسید خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود و خواه بتاخیر افتد هر که امام خود را بشناسد بعد از آن پیش از
اینکه این امر را دریابد بمیرد و بعد از وفات او قائم ع خروج کند هر آینه او را اجر میرسد مانند اجر کسیکه در خیمه قائم ع با آنحضرت باشد در کتاب مذکور
از فضل او از ابن فضال او از مثنی حناط او از عبد الله بن عجلان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود هر که باین امر معتقد شود بعد از آن
پیش از قیام قائم ع بمیرد هر آینه باو داده میشود اجر و ثواب کسیکه در خدمت آنحضرت کشته شود **و برقی** در کتاب محاسن از محمد بن شمون او
از عبد الله بن عمرو بن اشعث او از عبد الله حماد انصاری او از صباح مزنی او از حرث بن حصیره او از حکم بن عیینه روایت نموده او گفته وقتیکه امیر المؤمنین ع
طایفه خوارج را در جنگ نهروان بقتل رسانید مردی نزد آنحضرت آمد حضرت فرمود سوگند بخدا اینکه دانه را میشکافد و انسان را خلق میکند هر آینه
در اینمقام با ما حاضر شدند کسانیکه هنوز خالق عالم آباء و اجداد ایشان را خلق نموده آنمرد گفت که چگونه حاضر میشوند با ما کسانیکه هنوز خلق
نشده اند فرمود آری ایشان قومی هستند که در آخر زمان میآیند و در کردهای ما با ما شریکند و نسبت بما در مقام تسلیمند ایشان در کارهائی
که ما میکنیم شریکان ما یند و اینکه گفتم حقست در کتاب مذکور **از نوفلی** او از سکونی او از صادق ع او از پدرانش ایشان از امیر المؤمنین ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود افضل عبادات مؤمن منتظر بودن اوست برسیدن فرج از جانب خدا در تفسیر عیاشی از **فضل** ابی قره روایت نموده او گفته
که از صادق ع شنیدم میفرمود که خداوند عالم بابرهیم وحی فرمود که بزودی پسری برای تو متولد میشود او هم این بشارت را خبر داد او گفت ءَاَلِدُ
وَاَنَا عَجُوزٌ یعنی آیا من میزایم در حالتیکه پیر شده ام وقتیکه این کلام از ساره صادر گردید خداوند عالمیان بابرهیم وحی فرمود که ساره بزودی
میزاید و اولاد وی بسبب رد نمودن او این سخن مرا چهارصد سال بعذاب و مشقت مبتلا میشوند بعد از آن فرمود وقتیکه عذاب و مشقت بنی اسرائیل
طول کشید چهل روز گریه و زاری بدرگاه الهی استغاثه نمودند در آنحال خداوند عالم بموسی و هرون وحی فرمود که ایشان از عذاب و اذیت
فرعون رها بنده ام پس خداوند عذاب صد و هفتاد سال را که تتمه چهارصد سال بود از ایشان برداشت راوی گوید که آنحضرت بعد از بیان نمودن
اینها فرمود که هرگاه شما هم مانند ایشان گریه و زاری و استغاثه بکنید هر آینه خداوند هم بما فرجی عطا میفرماید و اگر چنین نکنید هر آینه این شدت
تا باخر مدتش که برای آن مقدر شده ممتد میشود در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم او از باقر ع در خصوص قول خداوند اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا
اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ روایت نموده که آنحضرت فرمود که مراد از این آیه اطاعت امام علیه السلام است ایشان خواهش جهاد کردند پس وقتی
که خداوند خواهش ایشان را قبول نموده جهاد را در خدمت امام حسین ع بر ایشان واجب نمود گفتند رَبَّنَا اَخِّرْنَا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ
وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما را تاخیر کن و مهلت ده تا بوقتیکه نزدیکست در آنوقت دعوت ترا اجابت میکنیم و بر پیغمبرانت تابع میشویم بعد
از آنحضرت فرمود که مراد ایشان این بود که امر جهاد تا ظهور قائم ع تاخیر شود **شیخ** مفید در کتاب مجالس از عمر بن محمد او از عیسی بن مهران او
از ابی یشکر بلخی او از موسی بن عبید او از محمد بن کعب قرظی از عون بن مالک روایت نموده او گفته که روزی رسول خدا ص فرمود ای کاش که بی
برادران خود ملاقات می نمودم در آنحال ابوبکر و عمر عرض کردند که آیا ما برادران تو نیستیم و حال آنکه بتو ایمان آوردیم و با تو از مکه بمدینه هجرت
نمودیم فرمود که ایمان آوردید و هجرت نمودید و ایکاش برادران خود ملاقات مینمودم وقتیکه این را شنیدند آن سخن را تکرار کردند پس آن[حضرت]
فرمود که شما اصحاب منید لیکن برادران من بعد از شما خواهند آمد ایشان چنانند که مرا ندیده بمن ایمان آورند و مرا دوست میدارند و
بمن نصرت و یاری میکنند و گفته که [illegible] پس ایکاش میرسیدم به برادران خود **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از
او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عباس بن هشام او از عبد الله بن جبله او از علی بن حرث بن مغیره او از پدرش او گفته که بخدمت صادق ع عرض
کردم که آیا ایام فترت خواهد شد که مسلمانان امام خود را نشناسند فرمود که چنین گفته میشود که میگوئی یعنی چنین خواهد
شد عرض کردم پس در آنوقت چگونه رفتار کنیم فرمود که اگر این فترت واقع شود بطریقه که در دست دارید چنگ بزنید و با آن رفتار بکنید تا
وقتیکه طریقه دیگر برای شما ظاهر شود باین اسناد از عبد الله بن جبله او از محمد بن منصور صیقل او از پدرش منصور از کسیکه او نامش را
ذکر نمود او از صادق ع مثل این را روایت نموده **از محمد** بن همام او از حمیری او از محمد بن عیسی و حسین طریف در یکجا ایشان از حماد بن

شیخ طوسی ره
برقی گوید
نوفلی گوید
فضل ابن قره
محمد بن مسلم
شیخ مفید ره
محمد بن ابرهیم
محمد بن همام

علیی او از عبد الله بن سنان روایت نموده او گفته که من و پدرم بخدمت صادق ع مشرف گردیدیم آنحضرت بما فرمود که اگر در زمانی با شید
گردر آنزمان امامی نباشد که هدایت کند و نشانه نباشد که دیده شود حال شما در آنوقت چگونه میباشد از آن حیرت نجات نمیابد مگر کسیکه
که بدعای حریق دعا بکند پدرم گفت بخدا سوگند هر اینه اینحالت و حیرت بلاست پس فدای تو شوم چگونه رفتار کنیم فرمود هرگاه این فرصت
وقوع بهمرسانند و او را نبینی قائم ع راهم در نیابید هر اینه بدینی که در دست دارید چنگ بزنید و آنرا از دست ندهید تا وقتیکه امر برای شما صحیح
بهمرسانند یعنی ظهور قائم ع واقع شود و باین اسناد از محمد بن علیی و حسین بن طریف ایشان از حرث بن مغیرة نضری او از صادق ع روایت نموده که
بخدمت آنحضرت عرض کردم که با چنین روایت میشود که صاحب این امر مدتی غیبت خواهد نمود پس در آنوقت چگونه رفتار نمائیم فرمود بطریقه
که در دست دارید چنگ بزنید و باین رفتار بکنید تا وقتیکه امر برای شما ظاهر گردد مترجم گوید که مقصود از این اخبار اینست که در زمان تزلزل
و در عمل تحیر واقع نشود یعنی در اصول و فروع دین چنگ بزنید بآنچه از امامان خود تان بشما رسیده و عمل را ترک نکنید و از دینیکه دارید برنگردید
تا وقتیکه امر وی برای شما بمعجزات ظاهر گردد و کلام در این خصوص از سعد بن عبد الله در باب ادله ذکر شیخ آنها را ذکر نموده بود منقول گردید
محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة باسناد خود از ابان بن تغلب او از ابی عبد الله ع روایت نموده که آنحضرت فرمود زمانی بخلایق میاید که در آن زمان
سبطه با ایشان روآورد یعنی که در اثنای آن سبطه علم مستور و پنهان میگردد چنانکه ماران بسوراخ بهم یکر چسپیده پنهان میشوند
در وقتیکه ایشان بدینحالت میباشند ناگاه ستاره برایشان طلوع میکند یعنی قائم ع ظهور مینماید عرض کردم که سبطه چیست فرمود
فترت و حیرتست عرض کردم در آنزمان چگونه رفتار نمائیم فرمود بطریقه که در دست دارید الان رفتار کنید تا وقتیکه ستاره شما با مر خدا بشما طلوع
نماید و باین اسناد از ابان بن تغلب او از صادق علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود که چگونه میشود در وقتیکه ما بین دو مسجد ظاهر
ابیست دو مسجد الحرام و مسجد مدینه است سبطه واقع شود که در آن سبطه علم مستور و پنهان گردد چنانکه مار در سوراخ خود پنهان میشود
و شیعیان باهم اختلاف بکنند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را کذاب مینامد و بعضی بروی بعضی دیگر تف میاندازند پس عرض کردم
که در اینحال هیچ خیر و خوبی نمیشود فرمود همه خیرها در اینوقت است تا سه بار این را فرمود بعد از آن فرمود که فرج نزدیک شده از کلینی او از
چند نفری از رجال خود ایشان از احمد بن محمد او از وشا او از علی بن حسین او از ابان بن تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
که چگونه میشوید در وقتیکه سبطه واقع شود مثل این حدیث بالفاظش ذکر نموده از احمد بن هوذه باهلی او از ابی سلیمان او از ابرهیم بن
اسحق نهاوندی او از عبد الله حماد انصاری او از ابان بن تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که باهل عالم سبطه روی
دهد که در اثنای آن سبطه علم در ما بین آن دو مسجد مخفی و پنهان میشود مانند پنهان شدن مار در سوراخ خود عرض کردم که سبطه چیست
فرمود حیرت است که یعنی فترت نزدیکست در وقتیکه ایشان بدینحالت ناگاه ستاره ایشان برایشان طلوع میکند عرض کردم که فدای تو
شوم پس در اینمدت در میان خلایق کدام طریقه و دین میباشد فرمود باین طریقه که الان در دست دارید عمل بکنید تا وقتیکه خدا بشما
صاحب آنرا ظاهر گرداند مؤلف گوید در کتاب کافی خبر ابان بن تغلب بدین نهج هم مرویست که صادق ع فرمود که حال تو چگونه میشود
در وقتیکه ما بین دو مسجد کردار شدید واقع گردد و بسبب آن علم از میان خلایق مستور و پنهان شود و این حدیث اشاره است بتحیر و
سفیانی و استیلای ایشان بما بین مسجد الحرام و مسجد مدینه که بسبب وقوع این فتنه علم در میان همه خلایق پنهان میباشد در ما بین آن دو
مسجد تنها چنانکه از اصل این روایت که محمد بن ابرهیم در تفسیر خود نقل نموده و فهمیده میشود تا و بل اصل روایت باین معنی ممکنست چنانچه گویم
که مراد از علم در میان آن دو مسجد مستور و پنهان میشود اینست که بسبب وقوع فتنه در آن مکان علم مستور و پنهان میشود یعنی بسبب تنها
بهم خلایق با اینکه بسبب استیلای منافقین اهل جور و ستم با مکان پنهان بودن علم در آنجا از سایر جاها بیشتر میشود نه چنین است که در آنجا
پنهان میشود و جزوی در معنی این حدیث گفته که اسلام بمدینه پناه میبرد و در آنجا پنهان میشود چنانچه ماران بسوراخ خود شان پناه
میبرند و در آنجا بهم یکر چسپیده پنهان میشوند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از حمیری او از محمد بن علیی او از صالح بن محمد او از یمان تمار
روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که صاحب این امر را غیبتی خواهد شد کسیکه در آنزمان بدین خود چنگ زند مانند کسیست که باد ستش
خارهای درخت قتاد را بر کند بعد از آن با دست خود اشاره نمود یعنی خارهای درخت قتاد را چنین بر کند بعد از آن فرمود که کدام
یک از شماها میتواند که خار قتاد را بر کند بعد از آن اندک زمانی سر مبارکش را بپائین انداخت بعد از آن فرمود که صاحب این امر را غیبتی
خواهد شد در آنزمان بنده را لازم است که از غضب الهی بپرهیزد و بدین خود چنگ بزند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی و
حسن بن محمد در یکجا ایشان از جعفر بن محمد او از حسن بن محمد صیرفی او از صالح بن خالد روایت نموده او گفته که در خدمت صادق ع نشسته
بودیم آنحضرت فرمود که صاحب این امر را غیبتی هست مثل این حدیث که نشنیده تا آخرش ذکر نموده در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن
یوسف او از ابن مهران او از بطائنی او از پدرش و وهب بن حفص او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما نا چاریم

محمد بن علی

مترجم گوید

محمد بن ابرهیم

ابان بن تغلب

مؤلف گوید

محمد بن همام

کلینی

بیان فضیلت و ثواب منتظر فرج بشد

از آذربیجان که هیچ چیز با آن مقاومت و مقابلت نمیتواند بکند و چنانکه حال بدین منوال گردید در خانه های خود بنشینید و در جای خود آرام بگیرید
مادامیکه آرام گرفته ایم و هرگاه که حرکت کننده حرکت کرد یعنی قائم ع ظهور نمود در آنحال بسوی او بروید هر چند که رفتن شما مانند رفتن طفل
خورده سال که در روی کفلش که بر زمین گذاشته راه میرود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه گویا که او را در میان رکن و مقام چنان می بینم که خلایق
با او بیعت میکنند و او بیعت را از ایشان قبول میکند بشرطی که با ایشان با احکام تازه که بر عرب سخت و گران است رفتار نماید بعد از آن فرمود که
وای بر طغیان کنندگان عرب از شری که نزدیک شده **مترجم گوید** که معنی آذربیجان بحسب لغت معلوم چنانکه مؤلف اشاره بطریق رمز باین نموده در کتاب
مذکور از **ابن عقده** او از بعضی رجالش او از علی بن عماره او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم
که بمن وصیتی و نصیحتی بفرما فرمود ترا وصیت میکنم بطریقه تقوی پرهیزکاری و در وقت غلبه و استیلای اجماعت در خانه خود بنشینی و بیرون نروی
بعد دکن از معاشرت کسانیکه از ما خارج شده اند زیرا که ایشان نه در حق هستند و نه طالب آن و بدانکه بنی امیه را سلطنتی خواهد بود که خلایق قادر
نمیشوند باینکه ایشان را از آن سلطنت باز دارند و اهل حق را دولتی ظاهر خواهد گردید که در وقت ظهورش خدا بنعم از ما اهل بیت بهر کسی
میخواهد عطا میفرماید هر که از شما ها آنرا دریابد در نزد ما بلند مرتبه میشود و اگر او را پیش از ظهور آن را بمیراند هر آینه باو در مقابل
خیر و اجر عطا فرماید و بدانکه هیچ طایفه برای دفع ظلم و عزیز گردانیدن دین بر نمیخیزد مگر اینکه بلا و حادثه او را هلاک میگرداند تا اینکه بر میخیزد طایفه
که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانند که کشته ایشان دفن نمیشود و انداخته ایشان برداشته نمیشود و بزخم خورده ایشان مداوا
باشد یعنی دفن کرده نمیشود کسیکه ایشان او را بکشند و برداشته نمیشود از زمین کسیکه ایشان او را بیندازند و مداوا کرده نمیباشد کسیکه
او را زخمدار نموده باشد یا اینکه مراد اینست که خود این طایفه کشته نمیشوند تا اینکه دفن کرده شده باشند و انداخته نمیشوند تا اینکه برداشته
شوند و زخم بر نمیدارند تا اینکه مداوا کرده شده باشند و خبر اینرا بانمعنی دوم تایید میکند راوی گوید عرض کردم که اینطایفه کیانند فرمود
ملائکه اند در کتاب مذکور از **محمد بن همام** و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش در جای ایشان از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش سماعه
او از ابی الجارود او از قیس بن ولید همدانی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع در منبر فرمود اذا هلک الخاطب و زاغ صاحب العصر و بقیت
قلوب تتقلب من مخصب و مجدب هلک المتمنون واضمحل المضمحلون و بقی المؤمنون و قلیل ما یکونون ثلثمائة او یزیدون تجاهد معهم
عصابة جاهدت مع رسول الله یوم بدر لم تقتل و لم تمت یعنی و چنانکه هلاک گردید کسیکه طالب خلافت با خطیبی که بنا حق خطبه میخواند
و صاحب عصر یعنی قائم ع از خلایق اعراض نموده بتدبیر خداوند عالم از نظرها غایب گردید و پاره دلها یعنی دلهای شیعیان در حیرت و انقلاب
ماندند بنوعیکه پاره از آنها در حق ثابت و برقرار شدند و پاره دیگر بجهل و گمراهی سابق برگشتند در آنحال هلاک میشوند کسانیکه باین امر
میشتابند و مدت غیبت صاحب عصر را طولانی میشمارند و در مقام تسلیم نمیباشند پس پیش از آنکه فرج را ببینند هلاک میشوند یعنی از عقیده
حق بر میگردند و آنانکه در این باب در مقام صبر و تسلیمند و در عقاید خود باقی میمانند ایشان مؤمنان و مخلصانند که جمع قلیلی هستند و در
عدد سیصد نفرند یا چیزی بیشتر خداوند ایشان را بسبب قوت ایمان و صحت یقین سزاوار نموده باینکه بولی او یاری بکنند و با دشمنش جهاد
نمایند چنانچه در روایت وارد شده بعد از قوام بهم رسانیدن امر خلافت از جانب وی عمال و حکام روی زمین خواهند شد و در ابتدای ظهور
آنحضرت ایشان در جهاد و قتال یاری میکنند طایفه که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا جهاد نمودند و هرگز در جنگ نمردند و کشته
نشدند ایشان طایفه بودند از ملائکه **مؤلف گوید** که بخاطر چنان میرسد که خطبه که این فقرات از آن است خطبه طولانی است از آن بوده امام و
حضرت بسیاری از حوادث آینده در آن خبر داده و شرح این خطبه که مذکور شد از محمد بن ابرهیم است نه از من در کتاب مذکور از **ابن عقده**
او از احمد بن زیاد او از علی بن صباح ضحاک او از جعفر بن محمد سماعه او از سیف تمار او از ابی مرهف روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که محاضیر
هلاک میشوند عرض کردم که محاضیر چیست فرمود که تعجیل کنندگان بظهور فرج و نجات می یابند مقربان یعنی کسانیکه میگویند فرج نزدیک است و بظهور
آن امیدوار میشوند باآنکه بسبب تقرب یافتن در درگاه الهی در اینمقام صبر میکنند و حصار دولت مخالفان ذکر ربی و بنای استقرار بهم رسانند یعنی
امور سلطنت شان قوام گرفته محکم گردید بنابراین در خانه های خود بنشینید یعنی بمقام طلب خلافت برای ما ها نباید زیرا ضرر فتنه بکسی
میرسد که آنرا برانگیزاند و هر وقت که ایشان درباره شما اراده اذیت میکنند خداوند ایشان را بمشغله دچار میکند که ایشان را از آنچه که اراده کرده
باز میدارد در کتاب مذکور از ابن عقده او از **یحیی** بن زکریا او از یوسف بن کلیب مسعودی او از حکم بن سلیمان او از محمد بن کثیر او از ابی بکر حضرمی روایت
کرده او گفته که من و ابان بن تغلب بخدمت صادق ع مشرف گردیدیم در زمانیکه علمهای سیاه در نواحی خراسان ظاهر شده بودند و بخدمت آنحضرت عرض
کردیم که آیا رای تو در این باب چیست فرمود که در خانه خود بنشینید هر وقت دیدید ما را که بر سر مردی جمع شده ایم آنوقت اسباب جنگ برداشته بسوی
ما بیائید در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد او از محمد بن احمد او از محمد بن مالک او از ابن اسباط او از بعضی اصحاب خود او از
صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که زبانهای خود را نگاه دارید و از خانه های خود بیرون نروید زیرا امری یعنی خلافت که بشما

مترجم گوید
ابن عقده
محمد بن همام
مؤلف گوید
ابن عقده
یحیی بن زکریا

اختصاص دارد بشما نخواهد رسید و بدیگران هم نمیرسد و همیشه طائفهٔ زیدیه بر شما از این امر باز خواهند داشت در کتاب مذکور از علی
بن احمد او از عبید الله بن موسی او از علی بن حسان او از عبد الرحمن بن کثیر او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی اتی امر الله فلا تستعجلوه روایت
کرده که آنحضرت فرمود که امر ما یعنی ظهور قائم ع عبارتست از امر خدا که در خصوص آن تعجیل و شتاب نباید کرد و این امر با سه لشکر قوت مییابد
یکی ملائکه دوم مؤمنان سیم رعب و خوف ما است که در دلهای دشمنان میباشد و خروج قائم مانند خروج رسول خداست و اینکه گفتیم مضمون
قول خداست کما اخرجک ربک من بیتک بالحق یعنی چنانچه ترا خدا از خانهات بحق و راستی بیرون آورد در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد
حسن بن محمد در یکجا ایشان از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش او از سماعه او از صالح بن نبط و بکر مثنی در یکجا ایشان از باقر ع روایت نموده که
آنحضرت فرمود که شتاب کنندگان در خصوص ظهور این امر هلاک میشوند یعنی از دین و اعتقاد خود شان بر میگردند و نجات مییابند آنانکه
انرا نزدیک میشمارند و بظهورش امیدوار میشوند و حصارهای مخالفان در روی بناهایش ثابت و محکم گردید یعنی امر خلافت شان قوام بهم رسانید
بدرستیکه بعد از گذشتن غم و اندوه فتح عجیبی خواهد شد در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از احمد بن علی جعفی
او از محمد بن مثنی حضرمی او از پدرش او از عثمان بن زید او از جابر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که مثل کسیکه از ما اهلبیت پیش
از ظهور قائم ع خروج کند مثل جوجهٔ مرغیست که بپرد و بر و در نزد بوار بیفتد و اطفال با آن بازی بکنند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از
عبید الله بن موسی او از محمد بن حسین او از محمد بن شیبان او از عمار بن مروان او از منخل بن جمیل او از جابر بن یزید او از باقر ع روایت نموده که آن
حضرت فرمود که ساکت شوید و آرام بگیرید مادامیکه آسمانها و زمین قرار گرفته اند یعنی بر احدی خروج نکنید زیرا که این امر یعنی خلافت ائمه حق ما
مخفی و پنهان نیست آگاه باشید که این امر از جانب خدا تعالی بما میرسد نه از خلایق و آگاه باشید که آن از آفتاب روشن تر است یعنی سزاوار بودن ما
بامر خلافت از آفتاب آشکارتر است بر نیکوکاران پنهان است و نه بدکاران آیا صبح را میشناسید امر ما بمنزلهٔ صبح است که در آن خفا و
پنهانی نیست **مؤلف** گوید که محمد بن ابراهیم گفته که خدا بشما رحمت کند ببینید و طریقهٔ ائمه علیهم السلام نگاه کنید که چگونه صبر کرده اند و
نفوس نفیسهٔ خود شان را از مطالبهٔ حق خویش باز داشته منتظر فرج گشته اند و ذکر کرده اند که تعجیل کنندگان در خصوص این امر هلاک میشوند
و کسانیکه امر این را تمنا میکنند بطوریکه در مقام تسلیم نمیباشند دروغگویانند یعنی در ادعای دوستی ما کاذبند و نیز فرموده اند که آنانکه
در این باب در مقام صبر و تسلیمند نجات مییابند و ثبات امر مخالفان را تشبیه به ثبات حصار در زمین و بنا خدا تعالی بشما رحمت کند شما ببینید
و طریقهٔ ایشان رفتار نمائید و فرمودهٔ ایشان را تسلیم کنید و از طریقهٔ ایشان بیرون مروید تا آخر کلامش مؤلف تا اینجا نقل نموده در کتاب
مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطائنی او از پدرش و وهیب بن حفص ایشان از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده
که آنحضرت روزی فرمود که آیا خبر ندهم بشما چیزیرا که خدا از بندگان هیچ عمل را قبول نمیکند مگر با آن عرض کردم آری بفرما فرمود که آن چیز
شهادت است بیگانگی خدا و باینکه محمد ص بنده و فرستادهٔ اوست و اقرار است بر آنچه از امر الهی و ولایت ما و تبری نمودن است از دشمنان ما یعنی ائمه
علیهم السلام و تسلیم شدن است نسبت بایشان و طریقهٔ ورع و تقوی را پیش گرفتن و در رسیدگی سعی و تلاش نمودن است و مطمئن بودن و انتظار فرج
ظهور قائم ع کشیدن است بعد از آن فرمود که برای ما دولتی هست هر وقتیکه خدا بخواهد ظاهر میگرداند هر که دوست بدارد که از اصحاب
قائم ع باشد هر آینه باید که بظهور آنحضرت منتظر شود در ایام انتظارش بمقتضای ورع و تقوی رفتار نماید و باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متصف
شود اگر در این حالت او را اجل دریابد و قائم ع بعد از او ظهور نماید هر آینه باو میرسد مانند اجر کسیکه آنحضرت را دریافته پس آنچه که گفتیم اخذ کنید و
منتظر باشید گوارا باد بر شما ای امت مرحومه در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از ابن محبوب او از ابی ایوب او از محمد بن مسلم
روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم فرمود که تقوای خدا پیش گیرید و با ورع و سعی و تلاش در اطاعت بدین خود اعانت و یاری نمائید و هیچ
چیز در آخرت مانند دینداری و بندگی باعث غبطه نمودن و رشک بردن دیگران نمیشود یکی از شما یعنی وقتیکه یکی از شما رحل اقامت را بدار
آخرت کشید آنگاه در مقابل اطاعت و بندگی که در دنیا کرده یعنی باو داده میشود که دیگران بآن غبطه میکنند و رشک میبرند پس وقتیکه علائق خود را از
دنیا برید و بعرصهٔ عقبی قدم گذاشت می بیند که نعمت و کرامت و مژدهٔ بهشت از جانب خدا و نذکر کار او را استقبال نموده ایمن گردید از کسیکه
یعنی از خدا که در دنیا از او میترسید و یقین میکند که دینی که او در دار دنیا بان دین متدین بود حق است و کسیکه با دین وی مخالفت داشت
در طریقهٔ باطله بوده و امروز هلاک شده پس مژده باد بشما باز مژده بشما آیا بیش از این چه میخواهید آیا دشمنان خود تان را نمی بینید که در
سر معصیت خدا کشته میشوند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را در سر مال دنیا میکشند و شما با این احوال نشسته اید و از ایشان دوری و در زیر
گوشهٔ خانهای خود با امن و اطمینان قرار گرفته اند و خیال اینکه سفیانی در گرفتن انتقام شما از دشمنان شما کفایت میکند و خروج وی از علامات
برای شما با وجود اینکه آن فاسق اگر خروج کند شما بعد از خروجش بهشت ماه یا دو ماه با تحالف میمانید یعنی بعد از آن قائم ع ظهور میکند و در آن
مدت ضرری از او بشما شیعیان نمیرسد حتی جمع کثیری را بقتل میرسانند و شما از ایمن کشد و وقتیکه آنحضرت این را فرمود بعضی از اصحاب عرض

محمد بن همام

مؤلف گوید

ابن عقده

علی بن حسن

باب فضیلت و ثواب منتظر فرج شدن

نمود کرد و انجال اهل و عیال را چه کنیم فرمود که مردان شما باید پنهان شوند زیرا که از حدت و شدت وی هم نیست مگر نسبت بشیعیان ما و امّا زنان
بر ایشان آسیبی نیست ایشان آسیبی نیست انشاء الله پرسیدند که دجال بکدام سمت خروج میکند و آنانکه از او میگریزند بکجا میروند فرمود هر که بخواهد
از ایشان بگریزد باید بمدینه و یا بمکه یا بعضی از شهرها برود بعد از آن فرمود که در مدینه چگونه از او میتوانید بگریزید و حال آنکه لشکر آن فاسق آنجا را هم
قصد میکند لیکن در مکه قرار بگیرید و از آنجا بجای دیگر مروید زیرا که محل جمعیت شما آنجاست و مدت فتنه سفیانی نیست مگر بقدر زمان آبستن بودن
زن که نه ماه باشد و از نه ماه ان شاء الله تجاوز نمیکند در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابرهیم او از پدرش او از حماد او از حریز او از زراره روایت نموده
او گفته که صادق ع فرمود که امام خود را بشناس زیرا که اگر او را بشناسی ضرری بر تو نمیشود خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بتاخیر بیفتد در کتاب مذکور او
از کلینی او از حسین بن محمد او از معلّی او از محمد بن جمهور او از صفوان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار روایت کرده او گفته که از صادق ع این آیه شریفه را
پرسیدند یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی میشود که هر طایفه را با امام خودشان میخوانیم یعنی در روز قیامت هر طایفه را با امام خود محشور میداریم
فرمود یا فضیل امام خود را بشناس زیرا که هرگاه او را بشناسی بر تو ضرری نمیرسد خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بتاخیر بیفتد هر که امام زمان خود
را بشناسد و پیش از قیام صاحب این امر وفات کند بمنزله کسی میشود که در میان لشکر آنحضرت باشد نه چنین که فضیلتش منحصر باین باشد بلکه بمنزله کسی
است که در زیر لوای آنحضرت باشد محمد بن ابرهیم گفته که بعضی از اصحاب ما آخر حدیث را چنین روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که او بمنزله کسی است
که در پیش روی رسول خدا شهید شده باشد در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن محمد او این حدیث را تا بطاینی رفع نموده او از ابی بصیر روایت کرده او گفته بخدمت
صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم فرج کی خواهد شد فرمود ای ابی بصیر تو از کسانی هستی که اراده تحصیل مال و جاه دنیا دارند هر که این امر را
بشناسد یعنی بداند که قائم آل محمد ص هست و غیبت نموده بعد از مدتی ظاهر خواهد شد و منتظر ظهور وی باشد هر آینه این انتظار برای او فرج است
پس با وجود این فرج شتاب نمودن بظهور آنحضرت دلیلست بر آنکه از شتاب و عجله برای فرج دنیویست که تحصیل مال و جاه دنیا باشد نه برای فرج
دینی زیرا که فرج دینی با انتظار فرج ناشده در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابرهیم او از صالح بن سندی او از جعفر بن بشیر او از اسمعیل بن محمد خزاعی روایت
کرده او گفته که ابی بصیر از صادق ع پرسید من هم میشنیدم گفت چه میفرمائی آیا من قائم را در مییابم فرمود ای ابی بصیر آیا امام خود را نشناختهٔ عرض کرد
آری شناخته ام بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امام من توئی پس آنحضرت دست او را گرفت و فرمود ای ابی بصیر بخدا سوگند هر آینه باک نداری از اینکه در
سایهٔ خیمه قائم ع با شمشیر خود احتبا نکنی مراد از احتبا اینست که کسی بنشیند و بند شمشیر را مانند کند در دور پشتان بر پشت و ساقهای خود بگذارند پس مراد
آنحضرت اینست که ای ابی بصیر باک نداری از اینکه زمان ظهور قائم ع را در نیابی در کتاب مذکور از کلینی او از جماعتی از اصحاب ما ایشان از احمد
بن محمد او از علی بن نعمان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد
مانند مرده ایام جاهلیت مرده هر که بمیرد و امام خود را شناسد هر آینه پیش یا پس بودن این امر باو ضرر ندارد هر که بمیرد در حالیکه امام خود را
شناخته هر آینه بمنزله کسی است که در خیمه قائم ع با آنحضرت باشد در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن محمد و سهل بن زیاد او از حسن بن سعید او از فضاله
او از عمر بن ابان روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که علامت را بشناس یعنی امام زمان خود را بشناس و قتیکه او را شناختی
پیش یا پس بودن ظهور این امر بتو ضرر نمیرساند بدرستیکه خداوند میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس هر که امام خود را بشناسد مانند کسی می
شود که در خیمه منتظر امام باشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از یحیی بن زکریا بن شیبان او از علی بن سیف بن عمیره او از پدرش او از حمران بن
اعین او از صادق ع شنیدم مثل این حدیث را روایت کرده مگر اینکه در اول این روایت چنان ذکر نموده که امام خود را بشناسی و در روایت اول
است که علامت را بشناس و در آخر این روایت ذکر نموده است که در خیمه قائم ع باشد و در روایت اول بجای قائم ع منتظر ذکر نموده کلینی در کتاب کافی
از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از حسین بن سعید او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
هر که پیش از ظهور قائم ع لوای سلطنت برافرازد مانند بتی است که غیر از خدا معبود قرار داده شده باشد مؤلف گوید که باسناد چند حدیث لوح
سابقا گذشت اینکه خداوند عالم فرمود که بعد از آن نبوت محمد ص را کامل میگردانم باپسرش که باعث رحمت است بر عالمیان و در او است کمال موسی
و نورانیت عیسی و صبر ایوب و بزودی دوستان من در زمان غیبتش ذلیل میشود و سرهای ایشان مانند سرهای طایفه ترک و دیلم از بسیاری ذلت
و خواری پایین میشوند و در آن زمان ترسان و هراسان میباشند و روی زمین بخون ایشان رنگین میشود و ناله در میان زنان ایشان آشکار
گردد ایشان دوستان حقیقی منند هر فتنه های شدید را ببرکت ایشان دفع میکنم و بسبب ایشان زلزل و اضطراب را از خلایق زایل میگردانم و شدت
و بلاها را دفع مینمایم بر ایشان باد رحمتهای پروردگار عالم ایشانند هدایت یافتگان شیخ محمد بن علی خزاز قمی در کتاب الکفایه باسناد سابق
در باب نص بدوازده امام از جابر انصاری از رسول خدا ص روایت نموده که آنحضرت فرمود که حجت خدا از میان امت غایب گردد و نام او برده نمیشود
تا وقتیکه خدا خروج وی را ظاهر گرداند زمین را پر از عدل گرداند چنانچه از ظلم و جور پر کرده بود بعد از آن فرمود که گوارا باد کسانیکه در ایام غیبتش
صبر میکنند و گوارا باد کسانی که در راه راست خودشان ایستاده باشند از آن بیرون نمیروند ایشانند کسانیکه خدا در کتاب خود وصف نموده

کلینی — احمد بن محمد — علی بن محمد — ابن عقده — محمد بن یحیی — مؤلف گوید — شیخ محمد علی

فرموده وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ یعنی آنان که بغیب یعنی بامام غائب ایمان میآورند ونیز فرموده اُولئِکَ حِزْبُ اللهِ اَلا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی ایشان
طائفهٔ خدا هستند آگاه شوید بدرستیکه خدا رستگارانند در تفسیر نعمانی باسناد اینها که در کتاب القرآن ایراد نموده‌ایم روایت کرده امیر المؤمنین ع
گفت که رسول خدا بمن فرمود یا ابا الحسن بر خدا سزاوار است اینکه اهل ضلال را به بهشت داخل گرداند بعد از آن امیر المؤمنین ع فرمود که رسول
خدا ص از اهل ضلال مؤمنان ایراد نمود که در زمان فتنه یعنی زمان غیبت امام بامامی که از نظرها پوشیده و مکانش مخفی و پنهان است پیروی میشوند
پس ایشان بامامتش اقرار میکنند وبدستگیرهٔ درش چنگ میزنند وانتظار خروج ویرا میکشند در این باب بهمین دارند ودر مقام صبر وتسلیمند
ونامیدن رسول خدا ص ایشان را باهل ضلال از این راهست که ضلالت بمعنی گم کردن راهست وایشان هم بمکان امام خود شان راه نمی‌یابند واو را
بشخص نمیشناسند ودلیل براین مطلب اینست که خدا نیز وقتیکه جرم آفتاب را از نظرهای بندگان خود با ابر یا غباران پوشانید وحال آنکه از برای
شناختن وقت نماز علامت قرار داده آنگاه ایشان را مرخص میکنند که نماز را تاخیر بکنند تا بوقتیکه آفتاب ظاهر شود ووقت نماز بسبب ظهورش برای
ایشان معلوم گردد هم چنین است کسیکه انتظار خروج قائم ع را میکشد وبامامتش چنگ میزند یعنی در خصوص همه واجبات باو وسعت داده که بطوری
اگر اینها بنوعی که اگر اینها را بنوعیکه از اخبار واحادیث فهمیده بجا آرد از او مقبول میشود واز معنی واجب بودن بیرون نمیرود وهر چند که در نفس
الامر بآن هیچ نباشد پس اینگونه شخص صبر کننده است که از خدا نیز چشم داشت عطای اجر وثواب دارد وغیبت امامتش باو ضرر نمیرساند شیخ
مفید در کتاب اختصاص باسناد خود از حسن بن احمد بن هلال او از امیة بن علی او از مردی روایت نموده او گفت بخدمت صادق ع عرض کردم آیا
ما افضلیم یا اصحاب قائم ع فرمود شما از اصحاب قائم افضل هستید زیرا که شما روز وشب را بسر میبرید در حالتیکه از سلاطین جور میترسید که بشما
وامام شما آسیبی برسانند اگر نماز بگذارید بطریق تقیه میگذارید واگر روزه بگیرید بطریق تقیه میگیرید واگر حج بکنید با تقیه میکنید واگر در خصوص
امری شهادت بکنید شهادت شما از راه عداوت قبول نمیکنند وپارهٔ را از این قبیل میشمرد بعد از آن عرض کردم پس که چون که ما از ایشان افضل شدیم
دیگر تمنای ظهور قائم ع نمیکنیم راوی گوید وقتیکه آنحضرت این سخن از من شنید فرمود سبحان الله آیا دوست نمیداری که عدالت ظاهر گردد وراه
ها امن شود وداد مظلوم از ظالم گرفته گردد در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از پدرش او از مغیره او از مفضل بن صالح او از
جابر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بر خلایق زمانی میآید که امام ایشان از ایشان پنهان میشود وگوارا باد کسانیرا که در آن زمان
در امر دین ثابت قدم میباشند وکمترین ثوابیکه بایشان داده میشود اینست که خدا نیز ایشان را ندا میکند که ای بندگان من شما ایمان بسرّ من
شدید و پنهان شدهٔ مرا یعنی حجت غائب مرا تصدیق نمودید پس مژده میدهم بشما خواهد رسید پس شما غلامان وکنیزان حقیقی من هستید طاعت
را از شما قبول میکنم واز سر تقصیر شما میگذرم وشما را میآمرزم وبسبب شما بندگان خود را از باران سیر میکنم وبلاها را از شما دفع مینمایم که اگر
شما نمیبودید هر آینه عذاب خود را برایشان نازل میگردانیدم جابر گوید که عرض کردم یا ابن رسول الله ص در این زمان کدام یکی از عملهای مؤمن افضل
است فرمود که داشتن زبان وگوشه گرفتن در کتاب کمال الدین از پدرش وابن ولید در یکجا ایشان از سعد وحمیری در یکجا ایشان از ابرهیم بن
هاشم او از محمد بن خالد او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که نزدیکترین بودن بندگان بر خدا نیز
وخوشنود بودن او از ایشان در وقتی است که حجت خدا را نایاب نمایند واو برای ایشان ظاهر نشود ومکان ویرا هم ندانند با وجود این بدانند که حجت
خدا باطل ومضمحل نشده لهذا هر صبح وشام منتظر فرج باشید وشدیدترین غضب خدا بر دشمنانش وقتیست که حجت خدا را نایاب نمایند واو برای ایشان
ظاهر نشود زیرا که ایشان در ینحال در خصوص وی شک میکنند وشک هم باعث ازدیاد غضب الهی میشود نسبت بایشان وخدا نیز دانسته است که
دوستانش در خصوص آنحضرت در حال غیبت شک نمیکنند واگر میدانست که در این باب از ایشان مانند دشمنان شک واقع میشود هر آینه حجت
خود را یک لحظه غائب نمیکرد نابند پس این فقره واقع نمیشود مگر برای اشرار محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از علی بن ابرهیم بن هاشم او از پدرش
او از محمد بن سنان مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش وابن ولید در یکجا ایشان از سعد او از ابن عیسی او از محمد بن خالد مثل این روایت
نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از سعد او از ابن عیسی مثل این را روایت نموده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از بعضی رجالش او از
احمد بن محمد بن خالد او از پدرش او از مردی او از مفضل مثل این را نقل کرده در کتاب کمال الدین باین اسناد روایت نموده که مفضل بن عمر گفت که از صادق ع
شنیدم میفرمود که هر که در انتظار این امر بمیرد بمنزلهٔ کسی میشود که در خیمهٔ قائم ع با آنحضرت باشد نه چنین بلکه بمنزلهٔ کسی است که در پیش روی رسول خدا ص
شمشیر بکار برد ودر کتاب مذکور از عطا او از سعد او از ابن عیسی او از خالد بن نجیح او از زراره روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که قائم
را پیش از قیامش بامر امامت غیبتی هست عرض کردم که سبب چیست فرمود میترسد وبا دستش بشکم خود اشاره نمود بعد از آن فرمود یا زراره او است
منتظر او است کسیکه در ولادتش خلایق شک میکنند چنانچه بعضی از ایشان گویند که او هنوز در شکم مادر است وبعضی دیگر گویند که پنهان شده و
پارهٔ گویند که متولد نشده وپارهٔ دیگر گویند که دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید واو است منتظر که خلایق انتظار ظهور او را میکشند بر
خدا نیز واجب است که شیعه را با غیبت آن امتحان نماید پس در این وقت اهل باطل در خصوص وی شک میکنند زراره گوید که عرض کردم که فدای تو شوم

ابن ولید

محمد بن ابرهیم

شیخ طوسی

عطا گوید

باب فضیلت و ثواب منتظر فرج شدن

اگر آن زمان را ببینی یعنی زمان غیبت را دریابم چه بایدم کرد فرمود که اگر آن زمان را دریابی باید مداومت کنی بر این دعا اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی یعنی پروردگارا خود را بمن بشناسان زیرا که اگر او را بمن نشناسانی هر آینه پیغمبر ترا نمیشناسم پروردگارا پیغمبر خود را بمن بشناسان زیرا که اگر او را بمن نشناسانی هر آینه حجت ترا نمیشناسم پروردگارا حجت را بمن بشناسان زیرا که اگر او را بمن نشناسانی هر آینه گمراه شده از دین خود بر میگردم بعد از آن فرمود یا زراره جوانی باید در مدینه کشته شود عرض کردم که فدای تو شوم آیا لشکر سفیانی او را میکشند فرمود نه ولیکن لشکر بنی فلان او را میکشند بطوریکه خروج میکنند تا آنکه داخل مدینه میشوند بنوعیکه اهل مدینه نمیدانند که ایشان چگونه داخل شهر گردیدند در آنحال آن جوان را میگیرند و میکشند و چونکه او را بظلم و عدوان کشتند دیگر خدا نیز با ایشان مهلت نمیدهد پس در آنحال منتظر فرج باشید در کتاب مذکور از طالقانی او از ابی علی بن همام او از احمد بن محمد نوفلی او از احمد بن هلال او از عثمان بن عیسی او از ابن نجیح او از زراره مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از ابن ولید او از حمیری او از علی بن محمد حجال او از ابن فضال او از ابن بکیر او از زراره مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد او از جماعتی از اصحاب ما ایشان از ابن عیسی او از خالد بن نجیح او از زراره مثل این را روایت کرده محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از عباد بن یعقوب او از یحیی بن علی او از زراره مثل این را روایت نموده نیز از کلینی او از علی بن ابرهیم او از ابن هاشم او از خشاب او از عبد الله بن موسی او از ابن بکیر او از زراره مثل این نقل نموده و نیز از کلینی او از حسین بن احمد بن هلیل او از عثمان بن عیسی او از ابن نجیح او از زراره مثل این را نقل کرده در کتاب کمال الدین از پدر خود او از سعد او از ابن عیسی و ابن یزید در یکجا ایشان از ابن فضال او از جعفر بن محمد بن منصور او از عمر بن عبد العزیز او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چونکه صبح و شام کنی و امام نیابی که از آن پیروی نمائی در آن وقت دوست بدار کسانی را که پیشتر از آن وقت دوست میداشتی و دشمن بدار کسانی را که پیشتر دشمن میداشتی یعنی تولی و تبری را پیش گیر تا وقتیکه خدا نیز امام را ظاهر گرداند در کتاب مذکور از ابن ولید او از صفار او از ابن ابی الخطاب و یقطینی در یکجا ایشان از ابن ابی نجران او از عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابیطالب او از خالو پدر صادق ع روایت کرده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که هرگاه حادثه برای تو روی دهد یعنی بسوی دار القرار رحلت کنی بکه رو کنم آنحضرت اشاره بامام موسی ع نمود عرض کردم که بعد از او کیست فرمود پسرش عرض کردم اگر پسرش هم وفات کند و بعد از خود پسر صغیری و برادر کبیری بگذارد آیا بکدام یکی از ایشان پیروی شویم فرمود پسرش و بعد از او همیشه چنین است عرض کردم که هرگاه او را نشناسم و مکانش را ندانم چه باید کرد فرمود میگوئی اللهم انی اتولی من بقی من حججک من ولد الامام الماضی یعنی پروردگارا دوست میدارم کسیرا که باقی مانده از حجتهای تو و از اولاد امام سابق است اگر این را بگوئی کفایت میکند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد و حمیری در یکجا ایشان از ابن ابی الخطاب و یقطینی در یکجا ایشان از ابن ابی نجران مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب مذکور از مظفر علوی و از ابن عیاشی او از پدرش او از جبرئیل بن احمد او از عسکری بن محمد بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از عبد الله بن سنان روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که بزودی شبهه بشما میرسد و در اثنای آن شبهه امامی نمی یابید که هدایت کند از آن شبهه نجات نمی یابد مگر کسی که بیاد دعای غریق دعا بکند عرض کردم که دعای غریق چگونه است فرمود که چنین میگوئی یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک یعنی ای پروردگار من وای رحم کننده وای آنکه دلها را میگرداند دل مرا در دین خود ثابت گردان راوی گفته که چنین گفتم یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک در کتاب مذکور از ابن متوکل او از حمیری او از ابن عیسی او از یقطینی او از ابن محبوب او از یونس بن یعقوب او از کسی که او را نام نموده او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چگونه میشود حال شما در وقتیکه در مدت عمر خود تا را نشناسید آنگاه یکی از حضار عرض کرد که در این حال چه باید بکنیم فرمود که چنگ بزنید بطریقه که الان در دست دارید تا وقتیکه طریقه دیگر ظاهر و یقین شود در کتاب مذکور از پدرش او از حمیری او از ایوب او از ابن ابی عمیر او از جمیل او از زراره روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که زمانی بر خلایق می آید که امامشان در آن زمان غایب میشود عرض کردم که تکلیف ایشان در آنحال چیست فرمود بطریقه که در دست دارند تمسک بکنند تا وقتیکه طریقه دیگر برای ایشان ظاهر گردد در کتاب مذکور از مظفر علوی و از ابن عیاشی او از علی بن محمد بن شجاع او از محمد بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق ع در معنی قول خدای عز و جل یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا فرمود که آن روز عبارتست از روز خروج قائم ع منتظر که از ما اهلبیت است پس بنا بر فرموده آنحضرت حاصل مضمون این شریفه اینست که در ایام قائم ع بعضی از آیات و علامات الهی ظاهر میشود کسانیکه پیش از آن روز بامامت آنحضرت اعتقاد نموده اند لیکن در ایام اعتقادشان عمل خیر نکرده اند هر آینه اعتقادشان در آن روز بامامت آنحضرت برای ایشان نفع نخواهد بخشید بعد از آن فرمود که طوبی باد برای شیعیان قائم ع ما که در ایام غیبتش ظهورش منتظر و در زمان ظهورش بامرش مطیع میباشند ایشانند دوستان خدا که خوف و ضرری برای ایشان نیست و ایشان در آن روز هرگز اندوهگین نمیشوند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابرهیم بن مهزیار او از برادرش علی او از علی بن محمد بن زیاد روایت کرده او گفته که بخدمت ابی الحسن ع نوشتم که فرج کی خواهد شد در جواب نوشت که در وقتیکه صاحب شما از بلاد ظالمان غایب گردید منتظر ظهور فرج باشید

طالقانی

شیخ طوسی

ابن ولید

ابن متوکل

مظفر علوی

باب بیان کسانیکه در غیبت کبری ادعای دیدن آنحضرت کرده اند و بیان آنکه آنحضرت بمیان خلایق می‌آید و ایشان را می‌بیند و ایشان
او را نمی‌بینند و سایر احوال او در ایام غیبت ابی منصور در کتاب احتجاج آورده که بابی الحسن سمری توقیعی از صاحب الامر بدین نهج آمد یا علی بن محمد السمری
اسمع اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الى احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسيأتي من شيعتي من يدعي المشاهدة
قبل خروج السفياني والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم خلاصه مضمون کلام اعجاز نظام اینست که ای علی بن محمد سمری
بشنو خدا عظیم گرداند اجر برادران دینی ترا در وفات تو اجر عظیم کرامت فرماید زیرا که در میان این شش روز که ابتدای آن از حالا باشد وفات خواهی یافت پس عزم
وفات بکن و مهیا باش و باحدی وصیت مکن که بعد از وفات تو در جای تو بنشیند زیرا که غیبت کبری واقع گردید پس ظاهر نخواهم شد مگر باذن
خدا و این ظهور بعد از آنست که مدت غیبت طول کشد و دلها قساوت بهم رسانند و زمین پر از جور گردد و بزودی پاره از شیعیان من میآیند
که پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه از آسمان ادعای دیدن من میکنند ایشان دروغ و افترا گویانند در کتاب کمال الدین از حسن بن احمد
مکتب مثل این حدیث را روایت کرده **مؤلف** گوید که کلام صاحب محمولست بر کسانیکه ادعائی بکنند که ما آنحضرت را می‌بینیم و از جانب او نایب هستیم
و پاره چیزها هم از جانب آنحضرت مانند سفرا بشیعیان برسانند تا آنکه منافی نشود با اخبار که نشنیدی و اینکه گرد در خصوص کسانیکه روایت شده اند
که آنحضرت را در ایام غیبت کبری دیده اند در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید و ابن متوکل و ماجیلویه و عطار در یکجا ایشان از محمد عطار
او از فزاری او از اسحق بن محمد او از یحیی بن مثنی او از ابن بکیر او از عبید بن زراره روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که خلایق
امام خود شانرا نایاب میکنند و از ایشان غایب میشود و در ایام غیبتش بموسم حج حاضر میشود و ایشانرا می‌بیند ایشان او را نمی‌بینند در کتاب
مذکور از پدرش او از فزاری مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جبرئیل بن احمد او از
موسی بن جعفر بغدادی او از حسن بن محمد صیرفی او از یحیی بن مثنی مثل این را روایت نموده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از
تلعکبری او از احمد بن علی او از اسدی او از سعد او از فزاری مثل این را نقل نموده **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن
مالک او از حسن بن محمد صیرفی او از یحیی بن مثنی مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد عطار مثل این را نقل نموده در کتاب مذکور از
کلینی او از حسن بن محمد او از قسم بن اسمعیل او از یحیی بن مثنی مثل این را نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از
جعفر بن احمد او از ابن فضال او از رضا ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خضر ع از آب حیوان خورد از اینجهت تا حال زنده مانده و تا نفخ صور نخواهد مرد
و بنزد ما میآید و سلام میدهد و ما صدای او را می‌شنویم لیکن بدنش را نمی‌بینیم و در هر جا که نامش برده می‌شود حاضر است پس هر که از شما او را ذکر نماید
باید بر او سلام کند و در هر سال بموسم حج حاضر گردد و جمیع اعمال را بجا می‌آورد و در عرفه می‌ایستد دعاء مؤمنان را آمین میکند و بزودی خدا
وحشت قائم ع ما را بسبب انس گرفتن با او زایل گرداند و تنهائی او را برفاقت وی مبدل میکند در کتاب مذکور از **ابن متوکل** او از حمیری روایت
کرده او گفت که از محمد بن عثمان عمری رض شنیدم میگفت که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر میشود و خلایق را
می‌بیند و می‌شناسد و ایشان هم او را می‌بینند ولیکن نمی‌شناسند **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از **احمد** بن ادریس او از علی بن محمد او از فضل بن
شاذان او از عبدالله بن جبله او از ابن مستنیر او از مفضل بن عمر روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که صاحب این امر را دو بار غیبت
هست مدت یکی از آنها طول میکشد تا بحدیکه بعضی از خلایق گویند که او وفات نموده و بعضی دیگر گویند که کشته شده و پاره گویند که رفته در این باب باشد
اختلاف مینمایند که در سر اعتقاد صحیح در خصوص او باقی نمی‌ماند مگر چند نفری و احدی خواه از اولادش باشد و خواه از غیر ایشان بمکان وی مطلع
نشود مگر آن کسی که مدبر امورات اوست **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از حسین بن سعید او از هشام
بن سالم او از صادق ع مثل این را نقل نموده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة با اسناد از فضل او از ابن ابی نجران او از علی بن ابی حمزه او از باقر ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که صاحب این امر را باید غیبتی در گوشه گیری نماید و ناچار است در گوشه گیریش از قوت یافتن یعنی قوت وی در گوشه گیری و ضعفش در
امرش اوست با خلایق و در سی نفر وحشتی نمیباشد و چه خوب منزلست مدینه منوره یعنی منزلش در ایام غیبت آنجا میباشد **مؤلف** گوید ظاهر
اینست که سی نفر اشاره برجال الغیب است که در ایام غیبت آنحضرت در خدمتش باشند در کتاب مذکور از ابن ابی **جید** او از ابن ولید او از صفار
او از ابن معروف او از عبدالله بن حماد و بن براء او از ثابت او از اسمعیل او از عبد الاعلی غلام آل سام روایت نموده او گفت که با صادق ع از مدینه بیرون
رفتیم وقتیکه در روحاء وارد آن جا شدیم مابین مکه و مدینه که از مدینه تا باینجا سی میل راه است فرود آمدیم آنحضرت بکوه روحاء در حالیکه با آنجا سایه
انداخته بود نگاه کرد فرمود این کوه را می‌بینی این را کوه رضوی میگویند پیشتر از این کوهها فارس بود ما را دوست داشت از اینجهت خدا نعم انوار دشت
در نزدیکی ما گذاشت آگاه باش در اینکوه هر گونه درخت میوه هست و نادر نیاید فرمود که اینجا چه خوب جایگاه اما امنیت برای کسی که ترسان و هراسان
باشد آگاه باش بدرستیکه صاحب این امر در اینجا دو غیبت خواهد شد یکی کوتاه و دیگری طولانی در کتاب مذکور از فضل بن شاذان او از عبدالله جبله او

مؤلف گوید
شیخ طوسی ره
محمد بن ابرهیم
ابن متوکل
شیخ طوسی ره
احمد بن ادریس
شیخ طوسی ره
مؤلف گوید

بیان کسانیکه در غیبت کبری بحضور رسیدند

از سلمة بن صباح جعفی او از خازم بن حبیب روایت نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود یا حازم صاحب این امر را دو غیبت خواهد شد در آخر مدت
غیبت دوم بمن ظهور خواهد نمود و اگر کسی نزد تو آید و بگوید که من دست خود را از خاک قبر صاحب تکاندم یعنی او را دفن نمودم و دستم اگر بخاک
قبرش غبار آلود شده بود پاک کردم هرگز او را تصدیق مکن محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی علوی او از احمد بن
حسین او از احمد بن هلیل او از ابن ابی نجران او از فضاله او از سدیر صیرفی روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که در صاحب این امر
جهت شباهتی هست بیوسف ع عرض کردم گویا از غیبت و حیرت با خبر میدهی فرمود که اینطایفه ملعون خوک طبیعتان چرا منکر این مطلب میشوند
بدرستیکه برادران یوسف صاحب عقل و دانشمند و اولاد پیغمبر بودند نزد وی آمدند و با وی سخن گفتند و معامله کردند و ایشان برادران وی
بودند او هم برادر ایشان بود با وجود اینها او را نشناختند تا وقتیکه خودش را بایشان شناسانید چنانچه گفت که من یوسفم آنوقت او را شناختند
پس این امت سرگردان مانده چرا انکار میکنند زیرا که خدای عز و جل در وقتی از اوقات چنان اراده نماید که حجت خود را از ایشان پنهان کرد آید بدرستیکه
سلطنت مصر در دست یوسف علی نبینا و علیه السلام بود و در میان او و پدرش هجده روز راه اگر میخواست که مکان خود را باو معلوم نماید هر آینه قدرت
داشت پس این امت چرا انکار میکنند اینرا که خدا اینهم بکند در باره حجت چنین زیرا که در خصوص یوسف نمود با ینطریق که این ستم دیده و از حمت دور افتاده یعنی
صاحب این امر در میان ایشان تردد نماید و در بازارهای ایشان راه برود و بر روی فرش ایشان قدم بگذارد و ایشان او را نشناسند تا در وقتیکه خدا
او را اذن نماید در اینکه خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف ع را مأذون نمود لهذا در وقتیکه برادرانش باو گفتند که تو یوسفی گفت آری یوسفم
در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابرهیم او از محمد بن حسین او از ابن ابی نجران مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن
تیملی او از عمرو بن عثمان او از ابن محبوب او از اسحق بن عمار روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قائم ع را دو غیبت خواهد بود یکی طولانی
دیگری کوتاه و در ایام غیبت کوتاه خاصان شیعیان بمکانش مطلع میباشند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسین او از ابن محبوب او
از اسحق روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که قائم ع دو غیبت خواهد شد یکی کوتاه و دیگری طولانی و در مکان غیبت اول بمکانش مطلع نمیشود
مگر خاصان دوستانش در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از ابن ابی نجران او از علی بن مهزیار او از حماد بن عیسی او از ابرهیم بن کناسی
روایت نموده او گفته که از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود که صاحب این امر را دو غیبت هست و نیز شنیدم میفرمود که خروج نمیکند در حالیکه در گردن
بیعت دیگری باشد در کتاب مذکور از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عیسی بن هشام او از ابن جبله او از سلمة بن جناح او از خازم بن حبیب روایت
نموده او گفته که بخدمت صادق ع مشرف گردیدم عرض کردم که خدا اینهم کارهای تورا اصلاح نماید پدرم و مادرم وفات نمودند و هیچ
حج نکردند و خداوند عالم احسان کرده مرا مالدار کرد آیا اینکه از جانب ایشان حج نمایم فرمود بکن زیرا که آن باعث آرام ایشان میشود
بعد از آن فرمود یا حازم بدرستیکه صاحب این امر را دوبار غیبت اتفاق خواهد افتاد و در آخر مدت غیبت دوم ظهور خواهد کرد پس اگر کسی بیاید و بتو بگوید
که دست از خاک قبر آنحضرت تکاندم یعنی او را دفن کردم و دستم اگر در حالت دفنش غبار آلود شده بود پاک کردم هرگز تصدیق او را مکن زیرا که او
ظهور و خروج نکرده نخواهد مرد در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح زهری او از احمد بن علی حمیری او از حسن بن ایوب
او از عبد الکریم بن عمرو او از ابی حنیفه سائق او از حازم بن حبیب روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که پدرم مردی بود مانند عجم حج
نکرده وفات نمود اراده دارم اگر از جانب وی حج نمایم و تصدق کنم آیا رای شما در این باب چیست فرمود بکن بدرستیکه اجر آن باو میرسد بعد از آن فرمود یا
حازم صاحب این امر را دوبار غیبت خواهد شد همین حدیث که گذشت را تا باخر ذکر نمود در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الکریم او از علا او از محمد او از
ابی جعفر ع روایت کرده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که قائم ع را دوبار غیبت هست در ایام یکی از آنها چنین گفته میشود که آنحضرت هلاک شده و
معلوم نیست که بکدام بیابان رفته در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الکریم او از ابی بکر و یحیی بن مثنی او از زراره روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم
میفرمود که قائم ع را دو غیبت خواهد شد در یکی رجوع میکند و در دیگری دانسته نمیشود که در کدام مکان است و در همه اوقات بموسم حج حاضر میشود
خلایق را می بیند ایشان او را نمی بینند **مؤلف** گوید مراد از رجوع آنحضرت در ایام غیبت اول رجوع او است بخاصان دوستان و سفیران خود و رسیدن
خبر او است بخلایق در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن مفضل بن ابرهیم بن قیس و سعدان بن اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک محمد بن احمد
بن حسن قطوانی ایشان همگی در یکجا گفته اند که خبر داد بما حسن بن محبوب از ابرهیم بن خارجی تمار او از ابی بصیر او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم
که باقر چنین میفرمود که قائم آل محمد ع دو غیبت هست یکی از دیگری طولانی تر فرمود آری چنانست که فرموده لیکن ظهورش واقع نمیشود تا وقتیکه
شمشیر بنی فلان حرکت کند و حلقه جمعیت شیعیان تنگ گردد یعنی بسبب تفرقه نتوانند که جمع کثیری از ایشان در یکجا حلقه زده بنشینند و تا وقتیکه سفیانی
خروج نماید و بلا شدت بهمرساند و مردن و کشتن خلایق را فرا گیرد بنوعیکه در آنحال بحرم خدا و رسول پناه میبرند **مترجم** گوید ظاهر اینست که
مراد از بنی فلان بنی عباس است زیرا که ظاهر تعبیر آنحضرت به بنی فلان مشعر بر تقیه است و در عهد او دولت بنی امیه منقرض و دولت بنی عباس ظاهر گردیده
بنا بر این تقیه آنحضرت از بنی عباس انسب میباشد پس مراد از بنی فلان بنی عباس است در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از احمد بن ادریس او

محمد بن ابراهیم

ابن عقده

کلینی

عبد الواحد

مؤلف گوید

مترجم گوید

ابن عقده

از حسن بن علی کوفه و او از علی بن حسان او از عبد الرحمن بن کثیر و او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم فرمود که صاحب این امر را
دو بار غیبت خواهد شد در ایام یکی از آنها با اهلش رجوع میکند و در دیگری گفته میشود که معلوم نیست که بکدام بیابان رفته عرض کردم که در
انحال چه باید بکنیم فرمود که اگر در انوقت کسی ادعای سفارت و نیابت از جانب انحضرت نماید از او پارهٔ چیزهای بزرگ که شان نایب انحضرت است جواب داد
از انها پرسید یعنی او را پرسیدن این چیزها امتحان بکنید در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از قسم بن محمد او از عیسی بن هشام او از عبد الله بن جبله او
از احمد بن مضر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که صاحب این امر را غیبتی خواهد شد که در ان غیبت چنین میگوید ففررت منکم و
لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس انحضرت بقول خداوند عالم متمثل شد مانند موسی بن عمران که گوید که از شما فرار نمودم که وقتیکه
از شر و بیداد شما ترسیدم پس پروردگار من نبوت را بمن عطا فرمود و مرا از جملهٔ انبیاء مرسلین گردانید در کتاب مذکور از کلینی او از جماعتی از اصحاب
ما ایشان از احمد بن محمد او از وشا او از ابی حمزه او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که صاحب این امر از غیبت ناچار است و در اثنای غیبتش
ناچار است از گوشه گیری و چه خوب منزلیست برای وی مدینه و در سی نفر وحشت نمیباشد بیشتر بیان کردیم که مراد از سی نفر کیانند در کتاب مذکور از کلینی
او از علی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابو ایوب خزاز او از محمد بن مسلم مثل این را روایت نموده و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن
محمد بن رباح او از محمد بن عباس او از بطاینی او از پدرش او از مفضل روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که صاحب این امر را خانهٔ هست
نامش بیت الحمد در ان خانه چراغی میباشد که از روز ولادتش تا وقتیکه با شمشیر ظاهر میشود روشن است خاموش نمیگردد شیخ طوسی در کتاب الغیبه
از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن عیسی او از محمد بن عطا او از سلام بن ابی عمیره او از باقر ع مثل این را نقل نموده **باب نهم در خصوص ذکر**
احوال کسانی که انحضرت را در ایام غیبت کبری نزدیک بزمان ما دیده اند مؤلف گوید که رساله یافتم مشهور بقصهٔ جزیرهٔ خضراء در بحر ابیض و دوست داشتم
که مطالب انرا در این کتاب ذکر نمایم زیرا که مشتمل بود بر ذکر احوال کسانیکه بخدمت انحضرت رسیده اند علاوه بر این پارهٔ حکایات در ان درج شده بود
وجهت اینکه باب علیحده برای ان قرار دادم و در ذیل سایر بابها ذکر نکردم اینست که انرا مانند مطالب سایر بابها در کتابهای معتبر ندیدم تا اینکه از اهم
در اثنای انها ذکر نمایم مطالب انرا با عبارتش چنانکه دیده ام نقل میکنم بنده حقیر مترجم خطبهٔ دیباچه انرا با عبارتش نقل نموده بعد از ان بترجمه پرداخت
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لمعرفته والشکر له علی ما منحنا للاقتداء بسنن سید بریته محمد الذی اصطفاه من بین خلیقته وخصنا
بمحبة علی والائمة المعصومین من ذریته صلوات الله علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت
پناهی ص میگوید که در خزینهٔ امیر المؤمنین ع و سید الوصیین و حجت رب العالمین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام بخط شریف شیخ فاضل عامل
فضل بن یحیی بن طیبی کوفه قدس الله روحه چنین یافتم الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله وسلم بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی
این بندهٔ محتاج بعفو پروردگار عالم فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفه چنین گوید که از شیخ شمس الدین بن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبد الله بن حرام حلی
در نیمهٔ شعبان سال ششصد و نود و نهم هجرت در مشهد سید شهداء و خامس ال عبا علیه افضل التحیة والثناء حکایت عجیبی که علی بن فاضل مازندرانی
در بحر ابیض و جزیرهٔ خضراء انرا مشاهده نموده بود شنیدم ایشان هم در سر من رای از خود علی بن فاضل استماع نموده بودند و وقتیکه این حکایت را
شنیدم بملاقات وی شوقمند گردیدم و خواستم که انرا از زبان خود او بشنوم لهذا بقصد ملاقات وی عزم نمودم که بسر من رای بروم در ان ایام چنان
اتفاق افتاد که او در اوایل ماه شوال سال مذکور از سر من رای بسمت حله بیرون امد بعزم اینکه از انجا بنجف اشرف برود و بعادت سابقش در انجا اقامت
نماید پس وقتیکه ورود او را بحله استماع نمودم و من هم در انوقت منتظر ظهورش بودم ناگاه دیدم که سواره امد میخواهد که در خانهٔ سید حسن بن
علی موسوی مازندرانی که در حله سکنی داشت فرود اید تا انوقت علی بن فاضل را نشناخته بودم لیکن از خاطرم چنان خطور نمود که سید شاد و خرم در
دم در ایستاده چون مرا دید که نزد او ایم بروی خندید و امدن علی بن فاضل را بمن خبر داد پس دل از شنیدن فرح و سرور پر شد و از بسیاری اشتیاق
نتوانستم که خود را نگه بدارم که غیر در انوقت با او ملاقات نمایم پس با سید داخل خانه شده بر او سلام کردم و دستش را بوسیدم از سید پرسیدم که این کیست
گفت فضل بن یحیی طیبی است صدیق شما وقتیکه این را شنید تواضع نموده از جا برخاست و مرا در جای خود نشانید و نسبت بمن حرمت قرار داد و حال پدرم
و برادرم شیخ صلاح الدین را مکرر از من پرسید زیرا که ایشان را بتمامی شناخت و با هم اشنایی داشتند و من در انوقت در نزد ایشان حاضر نه
بودم بلکه در شهر واسط در خدمت شیخ ابی اسحق ابرهیم بن محمد واسطی بتحصیل علم میکردم بعد از ان با وی مشغول سخن گفتن گردیدم و از سخنانش
چنان دریافتم که در اکثر علوم مانند فقه و حدیث و علوم عربیه مهارت دارد در این اثنا شرح الحکایت را که شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین بمن
خبر داده بودند از او خواهش نمودم پس انرا از اول تا اخر در حضور سید حسن بن علی موسوی صاحب انخانه و حضور جماعتی از علماء حله و علماء
اطراف که بدیدن وی امده بودند بمن نقل نمود و اینروز روز یازدهم شهر شوال و سال سال ششصد و نود و نهم بود و صورت ان حکایت که از
زبانش شنیدم اینست هرچند که در پارهٔ الفاظ وی که نقل نمودم تغییر اتفاق افتاده لیکن معنی یکیست گفت که چند سالی بود که در شهر دمشق شام
بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرحیم حنفی مذهب خدا بنعم او را براه راست هدایت نماید علوم اصول و علوم عربیه بتحصیل میکردم و در پیش

شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی مالکی مذهب علم قرائت را از او و هر یکی از قرائت هفتگانه را دانا و بسیاری از علوم مانند صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و
اصول و فقه و اصول عقاید بصیر و بینا و بجهت حسن فطرت طبیعت نرم و ملایمی داشت که هرگز در سر مذهب و مباحثهٔ علمی لجاجت و عناد نمیکرد و هر وقتی
ذکر شیعیان بمیان میآمد میگفت که علمای امامیه چنین گفته‌اند بخلاف سایر مدرسان زیرا که ایشان هر وقتیکه ذکر شیعه میگذشت میگفتند که علمای
رافضیان چنین گفته‌اند از این جهت او را اختیار نموده نزد او تردد نموده و دیگران را موقوف کردم مدتی در نزد وی ماندم از این علوم یاد میگرفتم تا که
چنین اتفاق افتاد که او از دمشق عزم سفر دیار مصر نمود چونکه در میان ما محبت بسیار بود لهذا مفارقتش بر من گران آمد همچنین مفارقت من نسبت باو
بر او منجر شد باینکه مرا بر رفاقت خود تشویق نمود پس با او همراه افتادیم مدتی راه رفتیم تا اینکه بشهر قاهره که از شهرهای مصر بزرگتر است وارد گردیدیم پس شیخ ما در مسجد از هر
منزل نموده مشغول تدریس گردید فضلای مصر از آمدنش مطلع گردیدند همه ایشان تمنای اینکه او را زیارت کنند و از علومش بهره ور شوند بانجا وارد گردیدند
پس نه ماه در قاهرهٔ مصر اقامت نموده و ما هم در کمال خوشحالی در نزد وی بودیم تا گاه قافلهٔ از شهر اندلس وارد گردیدند و در نزد مردی از اهل قافله نامهٔ از پدر
شیخ ما بود در آن نامه بشیخ ما اظهار داشته بود که بیمار شدید بمن عارض شده دلم میخواهد که پیش از آنکه مرگم در یابد تورا ببینم دیر درنگ نکرده عازم این سر
زمین باش وقتیکه شیخ نامهٔ پدر را بدید رقت نموده و گریست و مصمم شد که بجزیرهٔ اندلس برود و بعضی از شاگردهای او عزم رفاقت وی نمودند من هم از
جملهٔ ایشان بودم زیرا که او محبت بسیاری بمن داشت و برای سفر هم نهضت خوب دید پس با رفاقتش بسمت اندلس سفر نمودیم وقتیکه باول دهی از دهات جزیرهٔ
اندلس رسیدیم تبی بمن عارض گردید از حرکتم باز داشت چونکه شیخ مرا بدینحالت دید رقت نمود و گریست گفت که جدائی تو بر من گرانست پس بخطیب آن ده
درهم داد و او که بامورات من قیام نماید تا وقتیکه از این امر یکی واقع شود صحت یابم یا وفات یابم اگر خدای تعالی بمن صحت و عافیت منتم گذاشت از پی او به اندلس بروم
پس این عهد را با من نمود و بسمت شهر خود متوجه گردید و مسافت راه بکنار دریا از آن سر زمین تا شهر اندلس پنج روزه راه بود پس سه روز در آن ده ماندم بحالیکه
از شدت تب بر حرکت قادر نبودم و در آخر روز سیم تب از من زایل گردید پس بیرون رفتم در کوچه‌ها آمده میگشتم تا گاه جماعتی دیدم که از کوههای که بکنار دریای
مغرب زمین نزدیک است بانجا وارد شده پنیر و روغن و سایر متاع برند از احوال ایشان پرسیدم گفته شد که این جماعت از سمتی میآیند که بسر زمین بربر نزدیک
است و آنهم در نزدیکی جزایر رافضیان است وقتیکه این را استماع نمودم مسرور و خوشحال گردیدم و جاذبهٔ شوق سر زمین ایشان گریبان گیر خاطرم گردید
چنین گفته شد که از اینجا تا بان سر زمین بیست و پنج روزه راه میباشد از جملهٔ آن مسافت دو روزه راه آب و آبادانی ندارد بعد از آن دهات بیکدیگر متصلند
پس از آن جماعت دراز گوشی برای طی مسافتی که آب و آبادانی نداشت بسه درهم کرایه نمودم وقتیکه آن مسافت را با رفاقتشان طی نمودم و بسر زمین ایشان
که آبادانی بود رسیدم پیاده شده باختیار خود از دهی بدهی دیگر میرفتم تا اینکه با بتدای آن سر زمین رسیدم در آنجا چنین گفته شد که در میان تو و جزیرهٔ
رافضیان سه روزه راه مانده پس درنگ ننموده از آنجا گذشتم بجزیره رسیدم که چهار قلعه قوی هم داشت و آنها برجهای بلند و محکم داشتند و آن جزیره
را با آن حصارها در کنار دریا بود و آن قلعه در بزرگی داشت آنرا باب بربر میگفتند از آن در داخل شدم کوچهای آنرا میگشتم و مسجد آنجا را پرسیدم
تا اینکه نشان دادند وقتیکه بمسجد داخل شدم آنرا جامع بزرگی بنظر آوردم که در کنار دریا در سمت مغرب شهر واقع شده بود در آنجا برای استراحت
نشسته بودم تا گاه مؤذن باذان ظهر شروع نمود و حی علی خیر العمل را هم گفت بعد از اذان بتعجیل فرج صاحب الزمان ع دعا نمود در آنحال گریه ام گرفت بعد
از آن خلایق دسته دسته داخل مسجد گردیدند و در چشمهٔ آبی که در زیر درختی در سمت شرقی مسجد بود بوضو ساختن مشغول شدند و من هم بایشان نگاه
کردم در حالتیکه با فرح و سرور بودم که وضوی ایشان را مطابق میدیدم با آنچه که از ائمهٔ هدی ع منقول شده وقتیکه از وضو فارغ گردیدند تا گاه مرد خوش
روی و با وقار و آرام از میان ایشان ظاهر شد و پیش افتاد و در میان محراب برای نماز ایستاد و صفهای جماعت در پشت سرش راست کردند پس او را امام
قرار داده در عقب او نماز کردند که مشتمل بود بر واجبات و مستحبات که از ائمهٔ هدی ع نقل شده است و همچنین تعقیب و تسبیح را بدین نهج بجا آوردند
و بسبب شدت مشقت سفر نتوانستم که با ایشان نماز بگذارم پس وقتیکه از نماز فارغ شدند و مرا بدینحالت دیدند انکار کردن مرا ناخوش داشتند با
همگی متوجه جانب من گردیدند از من پرسیدند که حال تو چگونه است و نماز را در کجا میکنی و مذهب کدام است گفتم اصلم از عراق و مذهبم اسلام میگویم
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون گفتند این دو شهادت
برای تو نفع ندارد مگر اینکه جانت در دار دنیا بسبب آن از کشته شدن در امان میباشد چرا شهادت دیگر را نمیگوئی تا اینکه بی محاسبه داخل بهشت شوی
گفتم آن شهادت کدام است خدا بشما رحمت کند از این یاد دهید در آنحال پیش نماز ایشان گفت که شهادت سیم اقرار است باینکه امیر المؤمنین و یعسوب الدین
و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب و یازده فرزند از اولاد او اوصیاء رسول خدا و خلفاء بلافصل اویند و بعد از آن رسول خدا پروردگار عالم اطاعت
ایشان را بر بندگان خود واجب کرده اند و ایشان را اولیاء امر و نهی خود را بزبان ایشان بر بندگان رسانیده و ایشان را در روی زمین بر خلایق حجت قرار داده
و ایشان را برای مخلوقات اسباب امان کرده اند زیرا که پروردگار عالم برای پیغمبر خود در شب معراج در مقام قاب قوسین او ادنی نامهای این دوازده نفر را مفصل
ذکر نموده و امامت و خلافتشان را با او اظهار فرموده آن صادق امین و رسول رب العالمین هم بما خبر داده وقتیکه این سخنان را از ایشان استماع کردم
بخداوند سبحانه و تعالی در مقابل این نعمت حمد نمودم و نهایت شاد و خرم گردیدم بحدیکه خستگی راه بجهت فرح از من زایل گردید و با ایشان معلوم نمودم

علی الادیان کلها

که من هم مذهب ایشان را دارم پس مهربانی و ملاطفت بمن متوجه کردید منزلی در زاویه های مسجد برای من تعیین نمودند مدتی که در اینجا بودم با اعزاز و اکرام
نزد من تردد مینمودند و پیش نماز شان چنان شد که شب و روز از من جدا نمیشد روزی از او پرسیدم که ذخیرهٔ اهل این بلد از کدام سرزمین میاید زیرا
که برای ایشان در اینجا زراعتی نمی بینم گفت که ذخیره ایشان از جزیرهٔ خضراء که در بحر ابیض که از جملهٔ جزایر اولاد صاحب الزمان ع است میرسد گفتم در سالی چند دفعه می
اید گفت دو دفعه امسال یکدفعه امد و دفعهٔ دیگر مانده گفتم تا وقت امدن ان چه مدت مانده گفت چهار ماه پس بسبب طول امدت متاثر شدم و چهل
روز در نزد ایشان ماندم شب و روز برای زود امدن کشتیهای ذخیره دعا میکردم در این مدت کمال اعزاز و اکرام را در حق من منظور و مرعی میداشتند
تا اینکه در روز اخر ان چهل روز بسبب طول مدت دلتنگ گردیدم لهذا بکنار دریا بیرون رفته بسمت مغرب که اهل بلد گفته بودند که ذخیرهٔ ایشان
از ان سمت میاید نگاه میکردم ناگاه چیزی سفید بنظرم میرسید پس از اهل بلد پرسیدم که ایا مرغ سفیدی در این دریا میشود گفتند نمیباشد بعد از ان
از من پرسیدند که ایا چیزی در روی دریا دیدی گفتم اری پس شاد گردیدند و گفتند که این همان کشتیهاست که از بلاد اولاد امام علیه السلام برای ما میاید پس
نگذشت مگر اندک زمانی که کشتیها رسیدند بنا بگفتهٔ ایشان امدن انها در انوقت در غیر وقت معتاد بود پس بیشتر از همه کشتی بزرگی در رسید بعد
از ان یکی دیگر بعد از ان هم یکی دیگر تا اینکه هفت تا تمام شد و از کشتی بزرگ شیخی مستوی القامه خوبروی و خوش لباس بیرون امد داخل مسجد شد و وضوی
کامل بطریقیکه از ائمه ع منقول است گرفت و فریضهٔ ظهر و عصر را بجا اورد وقتیکه از نماز فارغ شد بسمت من متوجه گردید سلام کرد جواب سلام را
رد نمودم بعد از ان از من پرسید که نامت چیست و چنان گمان دارم که نام تو علی باشد گفتم راست گفتی پس با زبان کسی که مرا میشناسد با من سخن گفت
در اثنای گفتگو پرسید که نام پدرت چیست بعد از ان باز خودش گفت که گمان اینست که فاضل گفتم اری و شک نکردم در اینکه او در سفر کردن ما از
دمشق بمصر با ما بوده رفیق پس گفتم ای شیخ چگونه مرا و پدرم را شناختی ایا در سفر ما از دمشق بمصر با ما بودی گفت نه گفتم ایا در سفر ما از مصر باندلس هم بودی
گفت سوگند بمولای خود صاحب الامر ع یاد میکنم که هر اینه با شما نبودم گفتم پس از کجا نام مرا و نام پدرم را میشناسی گفت بدانکه نام و نسب و صورت و سیرت
پیشتر از این بمن رسیده باید تو را بجزیرهٔ خضرا ببرم پس از شنیدن این سخن شاد گردیدم زیرا که دانستم که مرا در نزد ایشان نامی هست و از عادت این شیخ
این بود که در نزد اهل اینجا مکث نمیکرده است مگر سه روز لیکن این دفعه یکهفته در اینجا توقف نمود و ان ذخیره را بصاحبانش که برای ایشان همیشه
مقرر شده بود رسانید وقتیکه خط رسید که از ایشان گرفت عزم سفر نمود و مرا هم با خود برداشت و در روی دریا مشغول راه رفتن شدیم وقتیکه
روز شانزدهم سفر ما شد در روی دریا اب سفیدی دیدم پس شروع نمودم بان نگاه میکردم و در نگاه کردن طول میدادم ناگاه ان شیخ بمن گفت و نامش محمد
بود که چرا انقدر نگاه میکنی باین اب گفتم از اینکه در غیر لون اب دریا مشاهده میکنم گفت اینجا بحر ابیض است و انجا جزیرهٔ خضرا است و این اب در اطراف این جزیره
مانند حصار مدور گردیده از هر سمت که باین جزیره بیائی ان اب را می بینی و ان حکمت حکیم علی الاطلاق و برکت مولای ما صاحب العصر علیه السلام هر وقت کشتیهای
دشمنان باین اب داخل میباشند غرق میشوند هر چند که استحکام داشته باشند در انحال قدری از اب استعمال نمودم و خوردم ناگاه مانند اب
فرات یافتم بعد از ان این اب سفید را طی نموده بجزیرهٔ خضرا رسیدیم از کشتی بزرگ بجزیره فرود امدیم و داخل شهر گردیدیم ناگاه دیدیم که ان شهر در
کنار دریا در میان هفت قلعه که توی هم بودند واقع شده و خانه های چند و درختان بسیار که همه انواع میوه ها را داشتند در اینجا بود و بازارهای
بسیار و حمام چندی بنظر اوردم و اکثر عمارتهای ان از مرمر شفاف بنا شده بود و اهلش در بهترین زی و حسن منظر بودند بسبب مشاهدهٔ اینها دلم از
شدت شادی طپیدن نموده بعد از ان رفیق من محمد بعد از انکه در خانه اش استراحت نمودیم مرا برداشته بجامع بزرگ برد در اینجا جمع کثیری دیدم
در وسط ایشان شخصی نشسته بود که هیبت و وقار و ارام را بحدی داشت که قادر بر وصف ان نیستم و مردم با و با لقب سید شمس الدین محمد عالم
خطاب میکردند و قران و علم فقه و علوم عربیه و اصول الدین و علم فقهی که از صاحب الامر ع اخذ میکردند مسئله بمسئله و قضیه بقضیه و حکم بحکم
براو میخواندند برای اینکه او ایشانرا بضبط و حفظ ان اگر داشته باشند مطلع گرداند وقتیکه به پیش روی وی رسیدم جای وسیعی بمن داد و در نزدیکی
نشانید و مشقت راه را از من مکرر پرسید و گفت همهٔ احوال تو پیش از این بمن رسیده بود شیخ محمد بامر من تو را باینجا اورد بعد از ان امر نمود تا یکی از
زاویه های مسجد مخلی نموده تنها برای من منزل قرار دادند گفت در هر وقتیکه دلت خلوت و استراحت بخواهد اینجا منزل تست پس برخواستم باینجا رفتم و تا
وقت عصر استراحت نمودم ناگاه دیدم که کسی نزد من امد و گفت که از مکان خود بجای دیگر مرو تا اینکه سید و اصحابش بیایند با تو شام بخورند
گفتم سمعاً و طاعةً پس نگذشت مگر اندکی ناگاه دیدم که سید با اصحابش تشریف اوردند پس نشستند بعد از ان طعام حاضر نمودند پس خوردیم و بر
خواستیم و با سید برای ادای نماز مغرب و عشا بمسجد رفتیم وقتیکه از نماز فارغ گردیدیم سید بمنزل خویش رفت من بمکان خود برگشتم هجده روز بدین
منوال در اینجا مکث نمودم در صحبت سید بودم چنانچه در جمعهٔ اول با سید نماز میکردم دیدم که سید نماز جمعه را دو رکعت بنیت وجوب بعمل اورد
بعد از نماز بسید گفتم که شما را دیدم که نماز جمعه را دو رکعت بطریق وجوب بعمل اوردید گفت اری زیرا که شرائط ان موجود بود از اینجهت واجب شده
من در پیش خود گفتم گاه هست که امام ع در اینجا حاضر بود از این جهت واجب گردید بعد از ان در وقت دیگر در جای خلوت از او پرسیدم که ایا امام
در اینجا حاضر بود گفت نه ولیکن من از جانب انحضرت بامر او نایب خاص هستم گفتم ای سید من ایا امام ع را دیده گفت نه ولیکن پدرم بمن خبر داد گفت که

صدای آنحضرت را در حالیکه سخن میگفت شنیدم لیکن خود آنحضرت را ندیدم و جدّم هم صدایش را شنیده و هم خودش را دیده بود گفتم ای سیّد من چرا آنحضرت را می بینید و دیگری نمی بیند گفت ای برادر خدا نعمت از میان بندگان خود هر که را اگر میخواهد فضل و احسان خویش را با و عطا میفرماید چنانچه از میان بندگان خود انبیا و اوصیا را نموده و ایشانرا نشانه هاے راه دین و حجتهای خود قرار داده برخلایق ایشانرا میان خود و مخلوقات وسیله و واسطه نموده تا اینکه هلاک کند هالکان و نجات یابند ناجیان بعد از اتمام حجت و برهان باشد برایشان و خداوند عالم روی زمین را برای اینکه لطف خود را در باره بندگان ارزانی بدارد از حجت خالی نگذاشته و برای هر حجتی ناچار است از سفیری و واسطه برای اینکه بارهٔ احکام را از جانب وی بخلایق برساند بعد از آن سیّد از دستم گرفته مرا خارج شهر برد و با هم بسمت باغات رفتیم پس در آنجا نهرهاے جاری و باغهاے بسیار بنظر آوردیم که انواع میوهها رنگین و شیرین مانند انگور و انار و امرود و غیر آنها داشتند بطوریکه مانند آنها را در بلاد عراق و شام ندیده بودم پس در حالیکه ما از باغی بباغی دیگر میگذشتیم و تفرّج میکردیم ناگاه مرد خوش صورتی که دو طاقه پارچهٔ ابریشم سفید پوشیده به پیشروی ما آمد و قتیکه به نزدیکی ما رسید بر ما سلام کرد و برگشت و از صورت و هیبت وی تعجب نمودم و از سیّد سلمه الله پرسیدم که این مرد کیست گفت که آیا این کوه بلند را می بینی گفتم آری گفت که در وسط آن جایگاه خوبی هست و در آنجا چشمهٔ هست در زیر درختی که شاخهای بسیارے دارد در نزد آن چشمه قبّهٔ از آجر ساخته شده و این مرد با رفیقی که دارد در این قبّه خدمت کارند و من هر روز جمعه وقت صبح بآنجا میروم و امام ؏ را از آنجا زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و از آنجا ورقی مییابم که در آن نوشته میشود احکامی که در مقام محاکمات در مابین مؤمنان محتاج میشوم و هر قدرے که از احکام در آن ورق نوشته شده بآن عمل میکنم و هر حکمی که در آنجا نوشته نشده خود از آن باز میدارم و تو را سزاوار است که بآنجا بروی و امام ؏ را از قبّه زیارت بکنی پس بکوه رفتیم و قبّه را چنان یافتم که نشان داده بود و دو نفر خادم در آنجا دیدم یکی از ایشان که او را میان باغات یافتیم بمن مرحبا گفت و دیگرے ناخوشم داشت و آن یکی که مرحبا گفت بر رفیقش گفت که این را ناخوش مدار زیرا که او را در صحبت سیّد شمس الدین دیدم و قتیکه این را شنید بمن مرحبا گفت و هر دو با من سخن گفتند و برای من نان و انگور را آوردند پس خوردم و از آب آن چشمهٔ که در نزد قبّه بود آشامیدم و وضوء ساختم و دو رکعت نماز کردم و با ایشان گفتم که آیا امام ؏ را میتوان دید گفتند که دیدنش ممکن نیست که با حدّی در این خصوص خبر بدهیم پس از ایشان التماس دعا نموده ایشان برای من دعا کردند بعد از آن برگشتم و از کوه پائین آمدم تا اینکه بشهر رسیدم و قتیکه داخل شهر شدم بدر خانهٔ سیّد شمس الدین آمدم آنگاه گفته شد که او بجهت کارے از خانه بیرون رفته پس از آنجا گذشته بخانه شیخ محمّد که در کشتی با او رفیق بودم رفتم و با او نشستم رفتنم را بکوه و ملاقات آن دو خادم را ناخوش داشتن یکی از ایشان و از اصل و نسب سیّد شمس الدین را پرسیدم گفت که از اولاد امام ؏ است و میان او و امام ؏ پنج پشت هست و او با مر آنحضرت نایب خاص است بعد از آن روزی بسیّد گفتم که مرا امانی کن در اینکه پارهٔ مسایل که بآنها احتیاج میافتد از تو نقل بکنم و قرآن را در پیش تو بخوانم تا صحت و فساد قرائت بمن نشان دهی و مواضع مشکله را از علوم دینیه و غیر آنها بتو عرض کنم تا اینکه آنها را برای من حل بکنی پس خواهش مرا قبول نموده گفت که اگر از تحصیل این مطلبها ناچارے پس ابتدا بقرائت قرآن کن پس شروع نموده میخواندم و در هر جاکه در مابین قرّاء در آنجا خلاف بود میگفتم که حمزه چنین خوانده و کسائی چنین و عاصم چنین و ابو عمرو بن کثیر چنین سیّد گفت که ما اینها را نمیشناسیم بلکه قرآن پیش از هجرت رسول خدا ؐ از مکّه بمدینه نازل نشده مگر با هفت حرف و بعد از حج وداع و قتیکه رسول خدا ؐ از حجّة الوداع فارغ شده بود جبرئیل با و نازل گردید و گفت یا رسول الله قرآن را در نزد من تلاوت بکن تا اینکه اوایل طوال و اواخر سوره ها و شان نزول آنها را برای تو بیان نمایم پس در آن وقت علی بن ابیطالب و حسنین علیهم السّلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمانی و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و حسّان بن ثابت و جماعتی از صحابهٔ خدا از نیکان ایشان را حاضر شود نزد آنحضرت جمع شدند پس او قرآن را از اوّل تا آخر تلاوت نمود و هر جائی که در آن اختلاف بود میرسید جبرئیل آنرا برای وی بیان میمود و امیر المؤمنین ؏ آنرا در پوستی نوشت پس بنا بر این همه آیات قرائت امیر المؤمنین ؏ است گفتم ای سیّد من بعضی آیات را چنین می بینیم که نه ما قبلش ربطی دارد و نه ما بعدش و فکر من قاصر بفهم این معنی نمیرسد گفت آرے امر چنانست که دیدی و سرّ آن اینست که وقتیکه سیّد بشر محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود ندوان دو صنم قریش که خلیفهٔ اوّل و ثانی باشند غصب خلافت نمودند امیر المؤمنین ؏ قرآن را جمع آوری نموده و در توبی بو پیچیده گذاشته در مسجد نزد ایشان آورد و فرمود این کتاب خداست جناب پیغمبر ؐ بمن امر نموده که آنرا بشما بنمایم تا اینکه روز قیامت در نزد خدا حجت بر شما قائم شود در آن حال فرعون و نمرود این امّت یعنی عمر بن الخطاب علیه اللّعنة و العذاب بآنحضرت گفت که ما بقرآن تو احتیاج نداریم آنحضرت فرمود که حبیب من رسول خدا ؐ این سخنت را بمن خبر داده بود و لیکن از راه اتمام حجت آنرا بشما نشان دادم پس آنرا فرمود و بمنزلش برگشت در حالیکه میگفت لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لا رادّ لما سبق فی علمک و لا مانع لما اقتضته حکمتک فکن انت الشّاهد لی علیهم یوم العرض علیک یعنی پروردگارا نیست جز تو بے نظیرے و بے شریکی رد کننده نیست چیزی را که از علم تو گذشته و مانعی نیست از کردن چیزی که حکمت آنرا اقتضا نموده پس در روز قیامت در حضور من کرده هاے اینقوم را شاهد باش در آن حال پسر ابی قحافه مسلمانان را صدا نموده گفت که در نزد هر کسی آیه یا سوره هست آنرا بیارد پس ابو عبیدة بن جرّاح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معویة بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبدالله و ابو سعید خدری و حسّان بن ثابت و سایر مسلمانان

۲ مانرا دوزن نخسیتیم

۳ از دنیا نظر را باو نقل کردم گفت هیچ کس او رخصت نیست کرا زان مکان بزودی مکر سیّد شمس الدین و امثال وے از این جهت انخادم نورا ناخوش

هر یکی این سوره ها را و دیدند و این قرآن را جمع نمودند و آیا تیز آنکه دلالت داشتند با فعال قبیحه ایشان که بعد از وفات رسول خدا ص از ایشان صادر گردید
اند اختند از اینجهت این آیات را بهم غیر مربوط می بینی و قرآنیکه امیر المؤمنین ع از جمع نموده و در نزد صاحب الامر ع محفوظ است همه احکام حتی ارش خدش
در آن قرآن هست و اما این قرآن که در میان ماست در صحت آن و در اینکه از کلام خداست شک و شبهه نیست اینحدیث که نقل کردم بدین نهج از صاحب
الامر ع صادر گردید **مترجم گوید** ارش خدش عبارت است از اینکه کسی در بدن دیگری بالنحو باغیران مانند خراشیدن کی جراحی احداث نماید بنوعیکه
پوست بدنش را بالمره نبرید باشد بلکه در روی آن جراحتی مانند خراشیدن حادث کرده در این حال حکم آن بحسب شرع اینست که مجروح را غلام فرض کرده اهل
خبره دو بار او را قیمت میکنند یکبار با این جراحت و بار دیگر قطع نظر از این جراحت کرده و تفاوت ما بین این دو قیمت ارش خدش گویند باید از جارح بمجروح
ادا نماید **علی بن فاضل** گوید که از سید نزدیک بنود مسئله نقل کردم و آنها الان در نزد منست و آنها را در یک مجلد نوشته ام بفوائد شمسیه نامیده ام
و بر آن مطلع نمیکردانم مگر مخلصان را از مؤمنان انشاء الله تعالی از آنرا خواهید دید و قتیکه جمعه دوم رسید و آن روز هم نیمه ماه بود و از نماز فارغ شدیم و
سید هم در مجلس افاده قرار گرفت ناگاه صدای هرج و مرج از بیرون مسجد بگوشم رسید از سید پرسیدم گفتم این چه صداست که میشنوم گفت که در هر روز جمعه که به
نیمه ماه افتد امراء لشکر ما سوار شده منتظر فرج میباشند گفتم داخل در خصوص تماشا کردن با ایشان از سید اذن طلبیدم پس ماذون شده بیرون
رفتم ناگاه جمع کثیری دیدم که تسبیح و تهلیل و تحمید میکنند و از خدا تعجیل فرج امام قائم ع م ح م د بن حسن مهدی خلف صالح صاحب الزمان ع را مسئلت مینمایند
بعد از آن بمسجد برگشتم سید گفت که آیا لشکر را دیدی گفتم آری گفت آیا امراء ایشان را شمردی گفتم نه گفت که عدد ایشان سیصد است و سیزده نفر باقی مانده
خدا تعجیل فرج ولی خود را زود کرداند بدرستیکه او جواد است و کریم گفتم ای سید من فرج کی خواهد شد گفت ای برادر علم این امر نیست مگر در نزد خدا
و معلق است بمشیت او و بسا هست که امام ع آنوقت را هم نمیداند بلکه برای آن امر پاره علاماتی هست که بظهورش دلالت میکند از جمله آنها **نطق**
ذو الفقار است بنوعیکه از غلاف بیرون میاید و بزبان عربی فصیح میگوید که ای ولی الله برخیز با نام خدا و دشمنان او را بکش و از جمله آنها سه صدا
که همه خلایق آنها را میشنوند **صدای اول** اینست که اجابت مؤمنان قیامت نزدیک شده **دوم** آنکه آگاه باشید لعنت خدا باد بر کسانیکه در حق
آل محمد ص ستم نمودند **سیم** اینست که بدنی در روی جرم آفتاب دیده میشود در حالیکه میگوید که خدا بنعم مهدی صاحب الامر ع م ح م د بن حسن را مبعوث
نمود امر و نهی او را بشنوید و اطاعت کنید گفتم ای سید من مشایخ ما احادیث چندی از صاحب الامر ع بما روایت نموده اند که آنحضرت در وقتی که بغیبت
کبری خبر داد فرمود که هر که بعد از غیبت کبری ادعای دیدن من نماید هر آینه دروغ گفته پس بنا بر این در میان شما چگونه پیدا میشود کسانیکه آنحضرت را
می بینند گفت راست گفتی بدرستیکه آنحضرت این سخن را فرموده مگر بسبب بسیاری دشمنان که پاره ایشان از اهل بیت خود او و پاره دیگر از فرعونیان
و ظالمان بنی عباس بودند شدت تقیه در آن زمان بمثابه بود که شیعیان بعضی بعضی دیگر را از ذکر آنحضرت منع میکردند و در این زمان غیبتش طول
یافته و دشمنان از دست یافتن بر او نومید گردیده اند و بلاد ما از خود ایشان و ظلم شان دور است و از برکت آنحضرت احدی از دشمنان قدرت
ندارند که باین سر زمین برسند گفتم ای سید من علماء شیعه از آنحضرت روایت نموده که او خمس را برای شیعیان خود مباح کرده اند آیا این حدیث از آن
حضرت بشما روایت شده گفت آری شیعیان را که از اولاد علی باشند مرخص نموده که خمس را برای خود شان صرف نمایند گفتم آیا شیعه را در خریدن کنیزان
و غلامانیکه اهل عامه ایشان را اسیر نموده مرخص فرموده گفت آری در خریدن کنیزان و غلامانی که غیر اهل سنه اسیر کرده باشند نیز رخصت داده
زیراکه آنحضرت فرموده که با ایشان بطریق معامله رفتار کنید ایشان با خود شان با آن طریق رفتار میکنند و این دو مسئله سوای آن مسئله است که
بفوائد شمسیه نامیده ام بعد از آن سید سلمه الله گفت که آنحضرت از مکه در ما بین رکن و مقام در سال وتر خروج میکند یعنی در سالیکه جفت نباشد
مانند یکم و سیم و پنجم و هفتم و غیر آن پس باید مؤمنان بآن منتظر باشند گفتم ای سید من چنان دوست میدارم که در همسایگی شما ها باشم تا وقتیکه خدا
تعجیل اذن فرج بدهد گفت ای برادر بدان که در خصوص مراجعت تو بسوی وطن خویش حکمی پیشتر از این بمن رسیده و برای من ممکن نیست اینکه با آن حکم
مخالفت نمایم تو هم از مخالفت آن حذر کن زیراکه تو صاحب عیالی و مدت مدیدی است که از ایشان دور افتاده و برای تو جایز نیست که بیشتر از این از ایشان
دور باشی پس از استماع این سخنان متاثر گردیده گریستم و گفتم آیا جایز است اینکه در خصوص این امر بخدمت آنحضرت رجوع نمائی بلکه مرا مرخص
بفرماید که در اینجا بمانم گفت ممکن نیست گفتم آیا مرا مرخص و ماذون میکنی در اینکه هر چه را که دیده ام و شنیده ام نقل نمایم گفت باکی نیست از اینکه اظهار
برای مؤمنان نقل بکنی تا دلهای ایشان مطمئن بشود مگر فلان و فلان چیزها را و آنها را تعیین نمود گفتم آیا ممکن است نگاه کردن بجمال آنحضرت گفت
نه و لیکن ای برادر بدانکه هر مؤمن مخلص را ممکنست اینکه آنحضرت را ببیند بطریقیکه او را نشناسد گفتم ای سید من هم از جمله بندگان صاحب الزمانم
و لیکن او را تا حال ندیده ام گفت نه چنین است که میگوئی بلکه او را دو مرتبه دیدی یکی این بود که در وقتیکه بسر من رای آمدی و آن اول آمدن تو بود بآنجا و
رفقای تو پیش افتادند و تو در عقب ماندی تا اینکه بکنار جوئی رسیدی که آب نداشت در آنوقت سواره که بر اسب سفید سوار شده بود نزد تو حاضر
گردید و در دستش نیزه درازی داشت و سر نیزه سنان دمشقی بود و وقتیکه او را دیدی ترسیدی از اینکه لباسهای تو را از تو بگیرد و چون نزدیکی تو رسید
گفت مترس و بسوی رفیقان خود برو بدرستیکه ایشان در زیر اندرختان انتظار تو را میکشند و وقتیکه آن را نقل نمود همان ماجرا بخاطرم آمد و گفتم ای

مترجم گوید

علی بن فاضل

صدای اول

صدای دوم

صدای سیم

سید من ماجرا بهمین نهج بود که فرمودی گفت مرشد بکر این که از دمشق با شیخ اندلسی که اوستاد تو بود بعزم مصر بیرون امدی و از قافله در عقب ماندی
بطوریکه دست از قافله کوتاه کردید و بسیار ترسیدی در انحال سواره که پیشانی و پایهای اسبش سفید بودند و در دستش نیزه داشت بسر راه
تو امد که مترس و باندهی که در سمت دست راست تست و امشب را در نزد اهل انجا بخواب و مذهب خود را با ایشان بیان نما و از ایشان تقیه مکن
زیرا اهالی انجا با اهالی دهاتیکه در سمت جنوبی دمشق واقعند مؤمنان و مخلصان اند و در دین و طریقه علی بن ابیطالب و سایر ائمه علیهم السلام که از
ذریه او بند هستند یا ابن فاضل ایا این سواره تو را باینکه من گفتم دلالت کرد و نزد اهل ان ده رفتم و در نزد ایشان خوابیدم و مرا اعزاز و اکرام
نمودند و از مذهبشان پرسیدم بی انکه از من تقیه بکنند در جوابم گفتند که ما در طریقه علی بن ابیطالب و سایر ائمه علیهم السلام که از ذریه او بند هستیم
گفتم این مذهب از کی برای شما حاصل گردید و کدام شخص از ایشما رسانید گفتند ابوذر غفاری ما را باین هدایت کرد در وقتیکه عثمان او را از مدینه
بسمت شام اخراج بلد نمود و معویه هم از شام بسمت این سرزمین ما اخراج بلد کرد پس برکت وجودش ما هارا فرا گرفت بعد از ان چون ان شب را صبح نمودم
از ایشان خواهش کردم که بقافله ام برسانند و مذهب خود را هم برای ایشان بیان نمودم در انحال مرا با دو نفر مرد سپرده ایشان بقافله ام رسانیدند
بعد از ان گفتم ای سید من ایا امام ع در هر مدت حج میکند گفت یا ابن فاضل همه دنیا در زیر قدم مؤمن یکگام است پس چگونه میشود که بر دنیا
مشکل باشد نسبت بکسیکه وجود دنیا و بقای ان بسبب وجود او و پدران اوست اری در هر سال حج مینماید و پدران خود را در مدینه و عراق و طوس
زیارت میکند و باین سرزمین ما بر میگردد بعد از ان سید مرا بمراجعت نمودن بسمت عراق تحریص و ترغیب نمود و گفت که اقامه مرا در بلاد مغرب
بیشتر از این موقوف کن و برای من چنین مذکور ساخت که سکه دراهم ایشان چنان است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن قائم
بامر الله و پنج درهم از انها بمن عطا فرمود انها را برای تبرک در پیش خود نگاه داشته ام بعد از ان کشتیها که امده بودم روانه نمودتا اینکه
رسیدیم بان بلده که اول شهری بود از شهرهای بربر که در وقت سفر کردن از دمشق بمصر با انجا داخل کردیدم و سید سلمه الله قدری گندم و جو بمن
داده بود انرا در شهر بصد و چهل دینار طلای رایج بلاد مغرب فروختم و از طرابلس که از جمله بلاد مغرب است متوجه گردیدم و بحسب اطاعت امر
سید راه خود را از اندلس نکردم و از طرابلس با حجاج مغربین بمکه معظمه مشرف گردیده حج کردم و بعراق امدم اراده دارم که تا روز وفاتم در
در نجف اشرف مجاورت نمایم بعد از ان گفت که نام احدی را از علمای امامیه ندیدم که در نزد اهل شهر صاحب الامر علیه السلام ذکر شود مگر نامهای پنج نفر از
ایشان که سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابی قسم جعفر بن اسمعیل حله باشند راوی گوید که این اخر خبر
بود که از شیخ صالح متقی علی بن فاضل مازندرانی شنیدم خداوند عالم امثال او را در روزگار بسیار بسیار و بیشمار گرداناد والحمد لله اولا
واخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه سید البریه محمد و اله الطاهرین المعصومین و سلم تسلیما کثیرا **مؤلف گوید** باین حکایت لاحق
میکنیم بعضی حکایات را که در نزدیکی زمان ما بعرصه وقوع رسیده از جمله انها حکایتیست که جماعتی انرا از سید امیر علام نقل نموده اند و گفته
کرد بعضی از شبها در نجف اشرف در صحن روضه مقدسه در حالتیکه بسیاری از شب گذشته بود میگشتم ناگاه شخصی را که بسمت روضه مقدسه
می امد دیدم پس بسمت او رفتم وقتیکه باو نزدیک شدم دیدم که استاد ما ملا احمد اردبیلی است قدس الله روحه و خود را از او پنهان نمودم تا اینکه
نزدیک در روضه مقدسه رسید و در هم بسته بود ناگاه دیدم که در گشوده گردید و داخل روضه شد انگاه شنیدم که تکلم میکند گویا که با کسی
سر گوشی سخن میگوید بعد از ان بیرون امد و در بسته گردید و از پی او رفتم تا اینکه از نجف بیرون شد و بسمت مسجد کوفه متوجه گردید و از عقبش
چنان میرفتم که مرا نمیدید تا اینکه داخل مسجد گردید و در محرابی که امیر المؤمنین ع شربت شهادت نوشیدند قرار گرفت و زمان طولی در انجا
درنگ نمود بعد از این برگشت و از مسجد بیرون شد بسمت نجف اشرف متوجه گردید من هم در پشت سرش بودم تا اینکه به مسجد حنانه رسید ناگاه
در انحال سرفه ام گرفت بطوریکه نتوانستم خود را نگه بدارم وقتیکه صدای سرفه مرا شنید بسمت من متوجه شده مرا شناخت گفت ایا تو امیر علامی
گفتم اری گفت در اینجا چه کار داری گفتم از وقتیکه داخل روضه گردیدی تا حال با تو هستم و ترا بحق صاحب قبر سوگند میدهم که مرا باین ماجرا که در
این شب برای تو اتفاق افتاد از اول تا اخر بمن خبر ده گفت خبر میدهم بشرط اینکه مادامیکه من زنده ام انرا بکسی نگوئی من هم در این باب عهد و پیمان
نمودم وقتیکه از من مطمئن گردید گفت که بعضی مسایل برای من مشکل گردید در انها فکر کردم ناگاه بدلم افتاد که بخدمت امیر المؤمنین ع بروم و از
او بپرسم وقتیکه بدر روضه مقدسه رسیدم بکلید بروی من گشوده گردید چنانکه دیدی پس داخل گردیدم و بدرگاه الهی تضرع و زاری نمودم برای
اینکه امیر المؤمنین ع جواب مسایل مشکله مرا بفرماید در انحال از قبر مطهر صدائی شنیدم که برو بمسجد کوفه و انها را از قائم ع بپرس زیرا که او امام زمان
تست پس امدم در نزد محراب انها را از انحضرت پرسیدم و جواب شنیدم و الحال می بینی که بخانه خود بر میگردم **از جمله** انها حکایتیست که پدرم بمن خبر داد
گفت که در زمان ما مردی بود با صلاح و تقوی مشهور بدرویش مکی و بسیار حج میکرد و در میان خلایق مشهور بود که او طی الارض دارد و در بعضی
از سالها بشهر اصفهان وارد گردید بر نزد وی رفتم و باو میگفتم که ایا حکایت طی الارض دارد که در خصوص تو انتشار یافته چگونه است ایا اصل دارد
یا نه گفت سبب این شهرت این بود که من در سالی برفاقت حجاج که متوجه بیت الله بودند میرفتم وقتیکه بمکانی رسیدیم که از انجا تا مکه معظمه هفت یا نه

مؤلف گوید

قصه دیگر

منزل ماندم بود از قافله در عقب ماندم تا اینکه از نظرم غایب گردید راه را گم کردم و متحیّر و سرگردان ماندم و تشنگی بر من غالب شد چنانچه از حیاتم مأیوس
گردیدم در آنحال صدا نمودم که یا اباصالح یا اباصالح خدا شما را رحمت کند راه را بمن بنمائید ناگاه سیاهی در آخر بیابان بنظرم رسید و تأمل نمودم
در اندک زمانی نزد من حاضر گردید ناگاه دیدم که جوانیست خوبروی و خوش لباس و گندم گون در زیّ بزرگان و بر اشتری سوار شده و مطهره
آبی با خود داشت پس باو سلام کردم جواب سلام را ردّ نمود بعد از آن گفت آیا تشنهٔ گفتم آری پس مطهره را بمن داد آب خوردم بعد از آن گفت
که میخواهی بقافله برسی گفتم آری پس مرا در عقبش سوار اشتر نمود و بسمت مکّه متوجّه گردید و از عادتم این بود که هر روز حرز یمانی میخواندم
پس بخواندن حرز شروع نمودم و در بعضی جایهای آن میگفت که چنین بخوان پس نگذشت مگر زمان اندکی تا اینکه بمن گفت که آیا این مکان را میشناسی
نگاه کردم ناگاه خود را در ابطح دیدم گفت فرود آی وقتیکه پائین آمدم برگشت و از نظرم غایب گردید در آنحال دانستم که او قائم ؏ بود پس از
مفارقت وی نادم شدم و نشناختن او تأسف خوردم وقتیکه هفت روز از این مقدّمه گذشت قافله رسید و مرا در مکّهٔ معظّمه دیدند بعد از
آنکه از حیوتم نومید شده بودند از این جهت بطیّ الارض مشهور گردیدم **مؤلّف گوید** که پدرم گفت که حرز یمانی در نزد او خواندم و تصحیح
نمودم و در خصوص آن بمن اجازه داد **و از جمله** آنها قصّه ایست که جماعتی از جماعت ایشان از سند سیّد فاضل و کامل میرزا محمّد استرابادی
نوّر الله مرقده بمن خبر داده اند او گفته که در شبی طواف بیت الله میکردم ناگاه جوان خوبروئی آمد مشغول طواف گردید وقتیکه بمن نزدیک گردید دسته
گل سرخی که آنوقت فصلش نبود بمن داد از او گرفتم و بوئیدم باو گفتم ای سیّد من این گل از کجاست گفت از خرابات بعد از آن از نظرم غایب گردید **و از**
جملهٔ آنها قصّه ایست که از جماعتی اهل نجف اشرف برای من نقل نمودند گفتند که مردی از اهل کاشان بعزم حج وارد نجف اشرف گردید در آنجا
بیماری شدید باو عارض شد بحدّیکه از بسیاری لاغری پاهایش خشکیده از راه رفتن باز و رفقایش او را در نزد مردی از صلحا که در بعضی حجرات
صحن مقدّس سکنی داشت گذاشتند و بعزم حج بیرون رفتند و آنمرد هر روزه در حجره را بروی وی میبست و برای تفرّج و طلب منافع بصحراها
میرفت و در بعضی از روزها آنمرد بیمار باو گفت که دلم تنگ شده و از این منزل متوحّش گردیدم امروز مرا ببرد و جائی بینداز بعد از آن هرجا
که میخواهی برو پس خواهشم را قبول نموده مرا برداشت و بمقام قائم ؏ که در خارج نجف اشرف بود برد و نشانید و پیراهن خود را در حوض شست
و بر بالای درختی که در آنجا بود انداخت بعد از آن بسمت صحرا در رفت و من تنها مغموم و مهموم ماندم عاقبت کار فکر میکردم ناگاه جوانی
خوبروی و گندم گون داخل صحن گردید بر من سلام کرد و بمقام قائم داخل گردید در محراب چند رکعت نماز با کمال خضوع و خشوع که هرگز
مانند آن ندیده بودم بجا آورد چون از نماز فارغ گردید از آنجا بنزد من آمد و از من حالم پرسید گفتم به بلائی دچار شده ام که بسبب آن دلتنگ
گردیده ام خدا نه مرا شفا میدهد که سالم شوم و نه قبض روح میکند که راحت باشم گفت اندوهگین مباش بزودی خدا این هر دو را بتو عطا میفرماید
یعنی هم شفا میدهد و هم بعد از شفا دادن قبض روح میکند وقتیکه او بیرون رفت آن پیراهن از درخت بر زمین افتاد پس برخواستم آنرا
برداشتم و شستم و بر بالای درخت انداختم در آنحال در خصوص امر خود متفکّر گردیدم در پیش خود گفتم که من بر حرکت و توانائی نداشتم و
قادر نبودم با اینکه از جای خود برخیزم پس چگونه شد که قدرت بهم رسانیدم پس بحال خود نگاه کردم اثر بیماری در خود ندیدم آنگاه دانستم
که آنجوان قائم ؏ بود پس بیرون رفته بصحرا نگاه کردم کسی را ندیدم و بغایت پشیمان گردیدم وقتیکه صاحب حجره آمد از حالم پرسید و در چگونگی
امر من متحیّر گردید چون ماجرا را نقل کردم بسبب فوت شدن این فیض از او و از من اظهار حسرت و ندامت نمود و با هم به حجره رفتیم اهل نجف
اشرف چنین نقل نموده اند که آنمرد صحیح و سالم بود تا اینکه حجاج و رفیقان وی آمدند وقتیکه ایشانرا دید و مدّت قلیلی هم با ایشان بسر برد بیمار گردید وفات
نمود و در صحن مقدّس مدفون گردید پس بنا بر این هر دو آن امر که قائم ؏ در خصوص وی خبر داده بود **و از جمله** آنها قصّه ایست که بعضی
از فضلاء کرام و ثقات اعلام از ابن خبرداد گفت که بعضی که باو وثوق داشتم بمن خبر داد که او هم روایت میکرد از شخصی که باو وثوق داشت و
او را انبیا رمدح میکرد که او گفت که در وقتیکه بلدهٔ بحرین در تصرّف پادشاه فرنگ بود والی آنجا مردی قرار داده بود از مسلمانان برای اینکه
باعث زیادتی آبادی آن و بحال اهلش اصلح و انسب باشد و این والی از جملهٔ ناصبیان بود و او را وزیری بود که تعصّبش زیاد در طریقهٔ ناصبی از او
پیشتر داشت و نسبت باهل آنجا بسبب دوستی ایشان باهل بیت علیهم السلام اظهار عداوت مینمود و انواع حیله برای هلاکت نمودن ایشان و ضرر
رسانیدن بایشان بکار میبرد روزی نزد والی آمد و اناری در دست داشت آنرا بوالی داد ناگاه دیدم که در آن انار نوشته لا اله الا الله
محمّد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله والی در آن تأمّل نموده دید که آن کتابت در اصل انار راست بطوریکه احتمال نمیرود
که انسانی آنرا ساخته باشد پس تعجّب نمود بوزیر گفت که این انار حجّت باطل نمودن مذهب رافضیان است اینست آشکار و حجّتیست قوی بنا بر این رای تو در
خصوص اهل بحرین چیست گفت که خدا کارهای ترا اصلاح نماید ایشان جماعتی اند متعصّب و منکر دلائل و براهین اولا و سزاوار اینست که ایشان
احضار کنی این انار را بایشان بنمائی اگر قبول کردند و از مذهب خود شان بمذهب ما برگشتند هر آینه بسبب این عمل ثواب عظیم برای تو میباشد و اگر
این مقام ابا نمودند و در ضلالت و حیرت خود شان باقی ماندند هر آینه ایشان را در میان سه امر مخیّر کردان یا ذلّت و خواری جزیه بدهند یا

قصّهٔ دیگر

قصّهٔ دیگر

قصّهٔ دیگر

بود بلد وجه محبت آن سید و این قصّه در نزد اهل نجف اشرف و جمله حکایات مشهور است و ثقات و صلحاء ایشان همه از این خبر داده اند

حجت بین که هرگز ایشان را از ان خلاصی نخواهد شد جواب بگویند یا اینکه مردهای ایشان کشته گردد و زنان شان اسیر و اموال شان غنیمت شود چون والی این را از او شنید بغایت پسندید و بعلماء و فضلا و سادات اهالی انجا پیغام داد ایشان را احضار نمود و ان انار را با ایشان نموده و گفت که اگر از این حجت جواب شافی ندهید هر اینه باید بطریق ذلت مانند کفار جزیه بدهید یا اینکه مردهای شما کشته و زنان شما اسیر و اموال شما غنیمت گردد پس در این باب متحیر مانده بر جواب قادر نشدند و روهای ایشان متغیر گردید و بدنهای ایشان لرزید و بزرگان گفتند که ای امیر بما سه روز مهلت ده امید چنان داریم که جوابی بیاریم که تو بپسندی و اگر نیاوریم هرچه که میخواهی در خصوص ما بکن پس مهلت داد ایشان ترسان و حیران از نزد وی بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و اسب فکر را در بیابان این مشکل بجولان اوردند اخر الامر رای همه ایشان باین قرار گرفت که از صلحا و زهاد انجا سه نفر برگزیدند و بیکی از ایشان گفتند که امشب بصحرا برو و در انجا بخداوندگار عبادت بکن و با امام زمان حجت ملک منان استغاثه نما امید هست که انحضرت طریقه خلاصی را از این قضیه صعبه و مشکل برای تو بیان فرماید پس ان مرد بیرون رفته در ان شب با خضوع و خشوع و گریه و زاری بعبادت و دعا مشغول گردید و بصاحب الامر استغاثه نمود تا اینکه شاهد صبح نقاب سیاهی ظلمت عذار او برداشت و وصال مشاهده مدعا میسرش نگردید پس نزد ایشان امد و ماجرا خبر داد پس در شب دویم دویمی را از ان سه نفر فرستادند و هم مانند مرد اول از نیل این مدعا محروم گردید لهذا اضطراب و جزع ایشان بیشتر گردید پس سیمین ایشان را احضار نمودند و مردی بود صاحب فضل و تقوی و نامش محمد بن عیسی پس او در شب سیم سر و پا برهنه بصحرا بیرون رفت و ان شب مانند دلهای ناصبیان تیره و تار بود پس بدعا و گریه و زاری اغاز نمود و در باب خلاصی این مؤمنان و دفع نشدن این بلا از ایشان بکرم خداوندی متوسل گردید و بصاحب الزمان استغاثه نمود و قتیکه اخر شب در رسید ناگاه مردی برا دید که باو خطاب میکند میگوید که یا محمد بن عیسی چه سبب ترا در این حالت می بینم و برای کدام امر بیابان امدی گفت که ایمرد مرا بحالت خود بگذار زیرا که برای امر عظیم بیرون امده ام انرا ذکر نمیکنم مگر برای امام خود و شکایت نمینمایم انرا بکسی که بر دفع ان قادر نیست انشخص گفت یا محمد بن عیسی منم صاحب الامر حاجت خود را بگو گفت که اگر تو صاحب الامر باشی حاجت مرا میدانی و احتیاج نداری باینکه من انرا برای تو شرح کنم گفت اری چنانست که میگوئی تو برای حکایت کتابت انار که بر شما مشکل گردیده و برای چیزیکه والی شما را با ان ترسانیده بیرون امده و قتیکه اینرا شنیدم بسمت وی متوجه گردیدم و گفتم تو مولای منی و دانستی مصیبتی را که بما رو داده و تو امام و ملجاء مائی و بر دفع ان قادری پس انحضرت فرمود که یا محمد بن عیسی بدرستیکه در خانه وزیر لعنه الله درخت اناری هست و قتیکه ان درخت بار اورد وزیر قالبی در صورت انار از گل ترتیب داد و انرا دو نیمه کرد و در توی هر یکی از ان دو نیمه بعضی را از این کتابت حک نمود بعد از ان انار برا در حالت کوچکی در توی ان دو نیمه گذاشت و انها را با هم بست پس که در ان قالب حک شده بود در پوست انار جا گرفت باینصورت گردید چون فردا بنزد والی میروید باو بگو که جواب ترا اورده ام لیکن نمیگویم مگر در خانه وزیر چون بخانه وزیر میروید بجانب دست راست بنگر در انجا غرفه می بینی انگاه بوالی بگو که جواب را اظهار نمیکنم مگر در این غرفه و وزیر از انتقام ابا و امتناع مینماید و تو در این باب مبالغه بکن و راضی مشو مگر باینکه بغرفه بالا رود و قتیکه وزیر بغرفه بالا رفت تو هم با وی برو و مگذار که پیشتر از تو بالا رود پس وقتیکه داخل غرفه شدی در دیوار غرفه روزنه می بینی و انجا کیسه سفیدی هست انرا بردار و در توی ان کیسه همان قالبی است که برای این حیله ساخته بود میبابی بعد از ان انرا پیش والی بگذار تا اینکه حقیقت حال برای وی ظاهر و منکشف گردد و نیز یا محمد بن عیسی بوالی بگو ما معجزه دیگر هم داریم و ان اینست که در توی این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست اگر بخواهی که صحت این خبر برای تو هم معلوم شود بوزیر امر کن تا انرا بشکند و قتیکه وزیر انرا شکست دود و خاکستر بریش و روی وی میریزد و قتیکه محمد بن عیسی از امام این سخنها را شنید با بشارت و سرور بسوی طایفه خویش برگشت چون صبح کردند بنزد والی رفتند محمد بن عیسی هرچه که امام علیه السلام او را بان امر کرده بود بعمل اورد و همه انها بمقام صدق و صحت رسید در انحال والی باو متوجه گردید و گفت که اینها را کدام شخص بتو خبر داد گفت امام زمان ما و حجت خدا بر ما گفت امام شما کیست و ائمه علیهم السلام را یک بیک شمرد تا اینکه بصاحب الامر رسید والی گفت که دست را دراز کن پس دست او را گرفت و گفت که شهادت میدهم باینکه خداوندگار یکیست و محمد بنده و فرستاده اوست و خلیفه بلا فصل بعد از او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است بعد از ان بامامت ائمه علیهم السلام تا اخرین شان اقرار نمود و ایمانش خوب گردید و امر نمود وزیر را کشتند و از اهل بحرین معذرت طلبید و با ایشان احسان نمود و ایشان را معزز و مکرم داشت راوی گوید که این قصه در میان اهل بحرین مشهور است و قبر محمد بن عیسی در میان ایشان معروف هم اوقات خلایق انرا زیارت میکنند

باب علامات ظهور

انحضرت مانند خروج سفیانی و دجال و غیر ان و در این باب بعضی از علامات روز قیامت مذکور میشود و در کتاب امالی از طالقانی او از جلودی او از هشام بن جعفر او از حماد او از عبد الله بن سلیمان که کتابهای اسمانی را خوانده بود روایت نموده او گفت که در انجیل خواندم و اوصاف رسول خدا را ذکر نموده تا اینکه گفته که خدا بحضرت عیسی فرمود که ترا از روی زمین بسوی خود بر میدارم بعد از ان در اخر زمان بر زمین فرود میاورم تا اینکه از امت این پیغمبر کارهای عجیبه ببینی و در دعوای دجال لعین با ایشان نصرت و یاری بکنی و ترا در وقت نماز فرود میاورم برای اینکه با ایشان نماز بگذاری بدرستیکه ایشان امت مرحومه اند در کتاب قرب الاسناد از هرون او از ابن صدقه او از امام جعفر صادق ع او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده او گفته که انحضرت گفت که رسول خدا فرمود که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما

علامات ظهور

باب علامات ظهور حضرت

ضایع و فاسد یعنی زناکار و جوانان شما فاسق یعنی لواطه کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید در انحال گفتند شد که یا رسول الله آیا اینکه
خواهد شد فرمود آری بدتر از این خواهد شد و چگونه میباشد حال شما در وقتیکه بمنکر امر بکنید و از معروف نهی بکنید گفتند شد یا رسول
الله آیا این میشود فرمود آری بدتر از این هم خواهد شد و چگونه باشد حال شما در وقتیکه معروف را در میان خلایق منکر ببینید و منکر را معروف
در کتاب مذکور از ابن صدقه ایشان از حنان روایت نموده او گفته که از صادق ع از خسف بیدا یعنی از فرو بردن بیابان لشکر سفیانی را

(حاشیه: هرون)

پرسیدم فرمود که آیا هلاکت واقع نخواهد شد در مسافتیکه از انجا دوازده میل راه هست تا مسافتیکه در ذات الجیش است و آن نام جائیست
در میان مکه و مدینه که از انجا تا مسافت گاه اهل مدینه یکمیل راه هست چنان نقل نموده اند که کردن بند عایشه در انجا گم شد علی بن ابرهیم در

(حاشیه: علی بن ابرهیم)

تفسیر خود از ابی الجارود او از باقر ع در خصوص قول خدا تع روایت نموده از الله قادر علی ان ینزل آیة یعنی بدرستیکه خدا تع قادر است بر اینکه
آیتی نازل کرداند انحضرت فرمود که خدا تع بعد از این در آخر زمان آیات و علامات چندی بتو مینماید از انجمله دابة الارض و دجال و فرود آمدن
عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است و نیز از ابی الجارود او از انحضرت در خصوص قول خدا تع قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من
فوقکم روایت نموده که مراد از دجال و صیحه است یعنی ای پیغمبر بگو خداوند کردگار قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفر
او من تحت ارجلکم یعنی قادر است بر اینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد انحضرت فرمود که یعنی مراد از این عذاب فرو بردن زمین است
او یلبسکم شیعا یعنی قادر است بر اینکه بپوشاند بشما لباس اختلاف نمودن را در خصوص دین انحضرت فرمود که در خصوص دین با یکدیگر اختلاف
نمائید و یکدیگر را قدح و ذم بکنید و یذیق بعضکم باس بعض یعنی قادر است بر اینکه بچشاند به بعضی از شما شدت و حدت بعضی دیگر را انحضرت
فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبله خواهد شد در کتاب قرب الاسناد از ابن عیسی او از اسباط روایت
نموده او گفته که بخدمت ابی الحسن ع عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبه بن میمون او از علی بن مغیره او از زید قمی او از علی بن الحسین ع بمن خبر داد که
انحضرت فرموده که قائم ع در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند انحضرت فرمود آیا قیام قائم ع بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون
از این میشود زیرا که ظهور قائم ع حتمی است از خدا و خروج سفیانی حتمی است از خدا تع یعنی قضای الهی بانها جاری شده باید بتحقق برسانند و ظهور قائم
نمیشود مگر با خروج سفیانی عرض کردم که فدای تو شوم آیا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خدا بخواهد واقع میکرد عرض کردم آیا در سال
آینده واقع میشود فرمود که خدا تع هر چیز را میخواهد میکند در کتاب مذکور از ابن عیسی او از بزنطی از رضا ع روایت نموده که انحضرت فرمود
که پیش از قتل بیوح خواهد کرد عرض کردم که بیوح چیست فرمود که قتل دائمی که هرگز آرام نمیگیرد یعنی از ظهور این امر مدت مدیدی خلایق یکدیگر
میکشند در کتاب مذکور باین اسناد روایت نموده که از رضا ع شنیدم میفرمود که ابن ابی حمزه میگفت که جعفر گمان نموده که پدرم امام موسی
او است قائم ع و جعفر بدانسته است که پیش از ظهور این امر تازه کارها از جانب خدا تعالی حادث میشود بخداوند عالم سوگند یاد میکنم هر آینه
خدا تع برای پیغمبر خود حکایت میکند میفرماید ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی یعنی رسول خدا میگوید که من نمیدانم که
بمن و بشما چه خواهد شد من تابع نیستم مگر بچیزیکه وحی بمن شده میشود و حال آنکه باقر ع میفرمود که چهار حادثه پیش از ظهور و قیام قائم ع ظاهر
میشود که دلالت میکند بظهور انحضرت سه حادثه از انها گذشته و یکی باقی مانده عرض کردیم که فدای تو شویم کدام از انها گذشته اند کدام مانده فرمود
فرمود ماه رجبی است که صاحب خراسان در آنماه از خلافت خلع شد و دیگری ماه رجبی است که در آنماه بروی پسر زبیده خروج کرده او را از خلافت
خلع نموده و سیم ماه رجبی است که محمد بن ابرهیم در کوفه در آنماه خروج نمود عرض کردیم که آیا رجب چهارم باین متصل است فرمود مؤلف برای
تفسیر مجلات این حدیث بیانی ایراد نموده گفته که مراد از اینکه باقر ع بدین نهج فرموده اینست و باقر ع خوب کرده که اتصال رجب چهارم برجب سیم بیان نمود
و خلع صاحب خراسان اشاره است بخلع امین پسر هرون الرشید برادرش مامون را از خلافت چنانچه او را از خلافت خلع نموده و امر نموده که نام
او را از دراهم و خطبه ها محو نمایند و دوم اشاره است بخلع محمد امین را و سیم اشاره است بظهور محمد بن ابرهیم بن اسمعیل بن ابرهیم بن حسن بن حسن ع
که مشهور بابن طباطبا است که در شهر کوفه روز دهم ماه جمادی الاخری که گذشته نود و یک سال در دویست هجرت خروج نمود و احتمال هست که مراد از
قول انحضرت باقر ع بدین نهج فرمود تصدیق اتصال رجب چهارم برجب سیم متصلست و مراد از چهارم هم ورود خود آن حضرت باشد بخراسان که در
ماه رجب واقع شده باشد در کتاب مذکور باین اسناد گذشته روایت نموده بزنطی گفته که از رضا ع پرسیدم که آیا این امر نزدیکست فرمود که صادق ع
از پدرش باقر ع نقل نموده که انحضرت فرمود اول علامات فرج در سال یکصد و نود و پنجم هجری ظاهر خواهد شد و در سال صد و نود و ششم طوائف
عرب جلوها را از سرها خود در ارند یعنی نزاع و قتال برپا میکنند و در سال صد و نود و هفتم فنا واقع میشود و در سال صد و نود هشتم جلاء وطن
اتفاق میافتد آیا نمی بینی که بنی هاشم و اولاد از وطن برکنده میشوند عرض کردم که مراد از کسانیکه جلاء وطن میکنند ایشانند فرمود که مجبر ایشانند
و در سال صد و نود و نهم خداوند عالم انشاء الله بلا را زائل میکرداند و در سال دویستم خدا تع میکند چیزیرا که میخواهد پس عرض کردیم که فدای
تو شویم بما خبر ده از چیزهائیکه در سال دویستم واقع شدنیست فرمود که اگر بکسی خبر داده باشم هر آینه بشما خبر میدهم بدرستیکه از مکان شما

خبر داده بی باشم هر آینه بشما خبر میدهم بدرستیکه از مکان شما خبر دارم و موافق رای و تدبیر نیست اینکه این مطلب از من بشما اظهار بشود ولیکن اگر
خدا بخواهد که چیزیرا از حق ظاهر کرداند هر اینه بندگان بر پوشیدن و پنهان داشتن از قادر نمیباشند عرض کردم که فدای تو شوم که در رسالت تو
اول از پدرت نقل نموده که انقضاء و زوال سلطنت آل فلان در سر فلان سنت و بعد از ایشان برای بنی فلان سلطنت نخواهد شد فرمود که این
را بتو گفتم عرض کردم که خدا بتو کارهای تو را اصلاح نماید و چنانکه سلطنت ایشان باخر رسید آیا کسی از قریش بسلطنت میرسد بطوریکه امرش قوام
بگیرد فرمود نه عرض کردم که پس چه میشود فرمود چیزی میباشد که شما انرا میگوئید عرض کردم که آیا مراد تو خروج سفیانی است فرمود نه عرض کردم
که قیام قائم ع را اراده میکنی فرمود که خدا بتو هر چه میخواهد میکند عرض کردم که آیا تو ئی فرمود لا حول و لا قوة الا بالله بعد از ان فرمود
که بیشتر از این علامتهای حادثه که در بین الحرمین واقع میشود ظاهر خواهد شد عرض کردم که ان حادثه چیست فرمود که طایفه بعد از این میباشند
که فلان شخص از آل فلان پانزده مرد میکشد **مؤلف** برای تفسیر مجملات این حدیث بیان ایراد نموده گوید که انحضرت اول علامات فرج اشاره
است بوقوع مخالفت در میان امین و مامون و خلع کردن امین مامون را از خلافت زیرا که این قضیه اول اغتشاش و پریشانی کار بنی عباس
بود در سال صد و نود و ششم هجری نزاع شدت بهم رسانید و جنگ میان شان بر پا گردید و در سالی که بعد از ان بود بسیاری از لشکرشان فانی
گردیدند و در سال ابتدای ان امراو بزرگان اکثر بنی عباس کشته شدند و ذکران حضرت بنی هاشم وا از راه تقیه بوده از اینجهت فرموده که غیر ایشانند و
در سال صد و نود و نهم خدا بتو بسبب مخذول و منکوب نمودن دشمنان اهل بیت علیهم السلام بلا را از ایشان زائل کرداند و مامون بخدمت انحضرت
عریضه نوشت از او استمداد مینمود و او را احضار میکرد و قول انحضرت که در سال دویستم خدا میکند چیزیرا که میخواهد اشاره بامامت بسیاری
تعظیم مامون و خواستن وی انحضرت را در سال دویست و یکم داخل خراسان و در ماه رمضان امر بیعت را برای انحضرت منعقد ساخت و معنی
قول انحضرت که از مکان شما خبر دادم اینست که امدن شما را در اینوقت و پرسیدن این مسئله را از من پیش از این خبر دادم یعنی اینها را
اظهار انها را بشما ها مصلحت نمی بینیم و قول انحضرت که فلان شخص از آل فلان پانزده نفر مرد میکشد اشاره است ببعضی از حوادث که برای بنی عباس
در آخر دولتشان یا اینکه تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکوخان رو داد **علی** بن ابرهیم در تفسیر خود از پدرش و از محمد بن فضیل او از پدرش
او از باقر ع روایت نموده که بخدمت انحضرت عرض کردم که فدای تو شوم بما چنین نقل شده که از آل جعفر یک نفر بسلطنت خواهد رسید و از بنی عباس
دو نفر آیا از علم اینمطلب چیزی بتو رسیده است فرمود که از آل جعفر چیزی میبینند و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد لیکن بنی عباس سلطنتی
هست طولانی در ایام ان سلطنت کسانی را که نسبت با ایشان دورند نسبت بخودشان حساب میکنند و انانرا که نزدیکند دور و سلطنت ایشان
صعب و مشکل است و اندک چیزی در ان یعنی نسبت برعیت عدل و وفا نمیباشد بلکه جور و بیداد میشوند مدتی بدین طرز میکذرانند تا و
که از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع کردیدند در انوقت اختلال و اغتشاش در امور ایشان بهم میرسد و دولتشان بنوعی پایمال میشود
که بیرون کسی در میان ایشان نمیباشد که پراکنده کان ایشان را بدور و سرش جمع نماید همین است معنی قول خدا بتو حتی اذا اخذت الارض زخرفها و
ازینت تا اخر ایه عرض کردم که فدای تو شوم انچیز که فرمودی کی واقع خواهد شد فرمود که آگاه باش که برای این امر وقت معین در نزد ما نیست ولیکن
تا وقتیکه بشما چیزیرا خبر دادیم و انهم چنانچه گفته بودیم تحقق بهم رسانید انوقت بگوئید که خدا و رسول او راست گفته اند و اگر بخلاف گفته ما در
امد نیز بگوئید که خدا و رسول او راست گفته اند تا اینکه دو اجر برای شما داده شود ولیکن در زمانیکه احتیاج شدت بهم رسانید و بعضی از
خلایق بعضی دیگر را انکار نمودند در انوقت صبح و شام منتظر ظهور این امر باشید عرض کردم که فدای تو شوم احتیاج را فهمیده ام ولیکن مراد از انکار خلایق
چیست فرمود اینست که مردی برای حاجتی بنزد برادر دینی خود میاید برادرش با وی ملاقات میکند بغیر از طریقی که پیشتر میکرد و با وی سخن میگوید
بغیر از سخنانی که پیشتر از این میگفت یعنی و چنانکه فهمید که باو احتیاج دارد و اظهار حاجت خواهد نمود هر اینه از او کناره جوئی مینماید و بنای
اعتنا نمیکند در تفسیر **علی** بن ابرهیم از ابی الجارود او از باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتا یعنی شب و روز
ماذا یستعجل منه المجرمون روایت نموده که انحضرت فرمود که مراد از عذاب در این ایه عذابیست که در اخر زمان بفاسقان اهل قبله یعنی اهل
اسلام نازل میشود در حالیکه میگویند که عذاب بر ما نازل نخواهد شد در کتاب مذکور از ابن ابی الجارود او از باقر ع در تفسیر قول خدای تعالی
ولو تری اذ فزعوا فلا فوت روایت نموده که انحضرت فرمود که فزع و بیم ایشان بسبب صدائیست که از اسمان شنیده میشود معنی ایه اینست که اگر
ایشان را ببینی در حالیکه از صدائی که از اسمان میرسد فزع و اضطراب میکنند هر اینه امر شدیدی خواهی دید پس از عذاب الهی با کریختن یا غیر ان خلاص
نخواهند شد و در تفسیر قول خدای عز و جل واخذوا من مکان قریب فرمود که زمین ایشان را از زیر قدمهاشان فرو میبرد ظاهر معنی ان
اینست که ایشان کرفته شده میشوند از مکانیکه نزدیکست مؤلف برای اینحدیث بیان ایراد نموده گوید که بیضاوی گفته که فزع و بیم ایشان در
وقت مردن یا در حشر یا در روز دعوای بدر است و جواب لو انداخته شده تقدیر کلام اینست که لرایت امرا فظیعا و معنی فلا فوت این است
که از عذاب خدا با کریختن و غیر ان رها نمیتوانند بشوند واخذوا من مکان قریب یعنی از روی زمین ایشان را کرفته در زیر خاک میکذارند یا اینکه

مؤلف گوید

علی بن ابرهیم

بیضاوی گوید

باب علامات ظهور حضرت

موقف حساب یا آتش جهنم یا اینکه از صحرای بدر نقلیب برده میشوند و انّی لهم التناوش یعنی از کجا بسهولت و آسانی ایمان را اخذ میکنند مؤلف گوید
که صاحب کشاف گفته که از ابن عباس مرویست که این آیه در خصوص خسف بیدا یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده و شیخ امین الدین طبرسی
نقل نموده که ابی حمزه ثمالی گفته که از علی بن الحسین ع و حسن بن علی ع شنیدم میفرمودند که مراد از قول خدای عزّوجلّ واخذوا من مکان قریب لشکر
است که در شامان از زیر قدمهای ایشان گرفته شده بزمین فرو برده میشوند ابی حمزه ثمالی نیز گفته که عمرو بن مرّه و حمران بن اعین بمن خبر دادند گفتند
که از مهاجر مکی شنیدیم میگفت که از ام سلمه شنیدم میگفت که رسول خدا ص فرمود که پناه برنده بر بیت الله پناه میبرد و لشکری برای گرفتن وی
از عقبش فرستاده میشود و وقتیکه به بیابان مدینه میرسند بزمین فرو رفته میشوند و از حذیفه یمانی روایت شده او گفته که رسول خدا ص فتنه را که در
میان اهل مشرق و مغرب واقع شد نسبت ذکر نموده بعد از آن فرمود که در وقتیکه ایشان در اینحالت میباشند ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس
در اثنای اشتغال نایرهٔ این فتنه بر ایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میاید از انجا لشکری بسمت مشرق و لشکری بسوی مدینه میفرستد تا
اینکه لشکر اوّل در ارض بابل که از جملهٔ نواحی بلدهٔ ملعونه یعنی بغداد است فرود میایند و بیشتر از سه هزار نفر میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوای
کنند و سیصد نفر جوانرا از بنی عباس بقتل میرسانند بعد از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و حوالی انرا خراب میکنند بعد از آن از انجا بیرون شده
بسمت شام میروند در آن اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میایند و بآن لشکر سفیانی میرسند و ایشان را تماماً بقتل میرسانند حتّی
احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر ببرد و همهٔ اموال غنیمت و اسیرانرا که در دست ایشان بود مستخلص میکنند بعد از آن لشکر دوم از انجا بیرون شده بسمت مکه
متوجه میشوند تا اینکه به بیدا میرسند در انجا خداوند کردگار جبرئیل را میفرستد و میفرماید که یا جبرئیل برو و ایشان را هلاک کردان پس جبرئیل ایشان
را بپای خود چنان میزند که خدا تعالی بان زدن همهٔ ایشان را بزمین فرو میبرد و خلاص نمیشوند مگر دو مرد از قبیلهٔ جهینه از اینجهت این مثل گفته شده که
خبر یقین نزد قبیلهٔ جهینه است اینست معنی قول خدا تعالی اذ فزعوا تا آخر و ثعلبی هم این را در تفسیر خود ذکر نموده و اصحاب ما در اثنای احادیث مهدی ع
از باقر ع و از صادق ع مثل این حدیث را روایت نموده اند بعد از آن مؤلف بر تفسیر آخر این آیه را اخذ میکوید و قالوا یعنی میگویند در روز قیامت
یا در وقت دیدن شدّت قتال و ظهور قائم ع یا در وقت خسف که در حدیث سفیانی است آمنّا به و انّی لهم التناوش یعنی از کجا با این ایمان منتفع می
شوند که از راه اضطرار و ناچاری انرا قبول نموده اند خداوند عالم بیان نموده که ایشان از این ایمان منتفع نمیشوند چنانچه احدی را ممکن نیست که
از دست کسی بگیرد که از او دور است چیزیرا بگیرد در تفسیر مذکور از حسین بن محمّد او از معلّی او از محمّد بن جمهور او از ابن محبوب و از ابی حمزه روایت
نموده او گفته که از باقر ع قول خدای عزّوجلّ و انّی لهم التناوش من مکان بعید پرسیدم فرمود که ایشان مهدی را در وقتی میطلبند که هرگز باو نمیرسند
و حال آنکه خدا تعالی او را با ایشان عطا فرموده بود در وقتیکه اگر او را در انوقت میطلبیدند هر آینه باو میرسیدند مؤلف بیانی ایراد نموده گوید
که معنی قول آنحضرت که ایشان مهدی را در وقتی میطلبند که هرگز باو نمیرسند اینست که بعد از آنکه آثار قیامت ظاهر میشود و تکلیف ساقط کردد یا
بعد از مردن یا در وقت فرو بردن زمین ایشان را مهدی را می طلبند و حصول این مطلب برای ایشان میسّر نمیشود و وجه آخر اظهر است زیرا که حدیث
دیگر باین معنی دلالت دارد شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس و از محمد بن حسن بن علی بن صباح مدائنی او از حسن بن محمد
بن شعیب او از موسی بن عمر بن یزید او از ابی عمیر او از منصور بن یونس او از اسمعیل بن جابر او از ابی خالد کابلی او از باقر علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرمود قائم ع بیرون میاید تا اینکه بمرّ میرسد و آنجائیست در نزدیکی مکه که الان بمرّ الظهران مشهور است در انجا باو خبر میرسد که حاکمی که
در مکه معیّن نموده بود کشته گردید چون این خبر را میشنود بسوی ایشان بر میگردد و دعوا میکند و زیاده از این خبر دیگر نمیکند بعد از آن میرود
خلایق را دعوت میکند تا اینکه به بیدا میرسد در انحال لشکر از جانب سفیانی بیرون میایند خدا تعالی بزمین امر میفرماید ایشان را از پایهای ایشان فرو
میکشد اینست معنی قول خدا تعالی و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب و قالوا آمنّا به یعنی میگویند که بقیام قائم ع ایمان آوردیم و انرا
تصدیق کردیم قد کفروا به من قبل یعنی و حال آنکه پیشتر از این قیام او را انکار نموده اند و یقذفون بالغیب من مکان بعید در تفسیر علی بن ابراهیم سأل
سائل بعذاب واقع یعنی سائلی پرسید عذابیرا که واقع شد نیست کفته که این عذاب برکدام شخص خواهد شد خدا تعالی فرمود که بر کافران علی بن ابراهیم گوید
که از باقر ع معنی این آیه را پرسیدند فرمود که مراد از عذاب آتشی است که از سمت مغرب بیرون میشود و ملکی از ملائکه انرا از پی میراند تا اینکه به محله
طایفهٔ بنی سعد بن همام میرسد و در نزد مسجد ایشان میایستد و همهٔ خانه های بنی امیه را با اهل سکنهٔ انها میسوزاند و هیچ خانه از خانه های بنی هاشم
که از آل محمّد در انجاست و تعدّی نموده اند و آتش را در انجاها کشته اند باقی نمیگذارد مگر اینکه سوخته و اینکه گفتیم مهدی است یعنی از علامات ظهور وی است
تا اینکه ما جری در وقت ظهورش خواهد شد شیخ صدوق در کتاب خصال از ابن ولید او از صفار او از ابن معروف او از ابن فضال او از ظریف بن
ناصح او از ابی الحصین روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم فرمود که از رسول خدا ص پرسیدند که روز قیامت کی قیام خواهد نمود فرمود
در وقتیکه علم نجوم را تصدیق و قدر الهی را تکذیب نمایند شیخ طوسی در کتاب امالی از شیخ مفید او از احمد بن محمد بن علی علوی او از حیدر بن
محمد سمرقندی او از ابی عمرو کشی او از احمد و هب بن نبر او از محمد بن عیسی او از حسین بن خالد روایت نموده او گفته که بخدمت ابی الحسن رضا ع عرض کردم

شیخ شرف الدین نجفی

شیخ صدوق

شیخ طوسی

که عبدالله بن بکیر حدیثی روایت نموده و تاویل میکرد دوست میدارم که آنرا بخدمت عرض نمایم تا به بینم چه میفرمائید فرمود که این حدیث کدام است
گفتم که ابن بکیر از عبید بن زراره روایت نموده که او گفت که در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن در خدمت صادق ع بودم ناگاه مردی از اصحاب
ما داخل خدمت آنحضرت گردید و عرض کرد که فدای تو شوم محمد بن عبدالله خروج نموده مردم باو بیعت کردند آیا در خصوص خروج نمودن
باوی چه میفرمائید آنحضرت فرمود که آرام بگیرید مادامیکه آسمان و زمین آرام گرفته اند در اینحال عبدالله بن بکیر گفت پس بنابراین مادامیکه آسمان
و زمین قرار گرفته اند خروجی واقع نخواهد شد پس نه قائمی هست و نه خروج رضا ع در جوابش فرمود که صادق ع راست فرموده و امر چنان نیست
که ابن بکیر تاویل نموده و مراد صادق ع اینست که قرار بگیرید مادامیکه آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی آرام بگیرید مادامیکه از
آسمان بنام قائم ع ندا نرسیده و زمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده **شیخ** صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش او از احمد بن ادریس او از
سهل او از علی بن ریان او از دهقان او از حسین بن خالد او از ابی الحسن رضا ع روایت نموده که بخدمت صادق ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت
عرض کردم که عبدالله بن بکیر از عبید بن زراره حدیثی نقل نموده فرموده که کدام است آن عرض کردم که او عبید بن زراره نقل نموده که او گفت سالی
که ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج نمود بخدمت صادق ع شرفیاب گردیدم و عرض کردم که فدای تو شوم ابراهیم یعنی ابراهیم بن عبدالله سخنان مردم
را در خصوص خروجش متفق نموده ایشان باطاعتش تعجیل و مسارعت کرده اند آیا درین باب چه میفرمائی فرمود از غضب خدا بپرهیزید و قرار
بگیرید مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته اند و عبدالله بن بکیر میگفت که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر عبید بن زراره در این روایت صادق
باشد لازم آید که نه خروجی باشد و نه قائم ع راوی گوید وقتیکه سخن باینجا رسید رضا ع فرمود که حدیث همچنین است که عبید بن زراره روایت
نموده ولیکن تاویل عبدالله بن بکیر صحیح نیست مراد صادق ع چنین نیست که قرار بگیرید مادامیکه آسمان از ندا نمودن بنام صاحب تو و مادامیکه
زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته **شیخ** صدوق ع در کتاب معانی الاخبار و امالی هر دو از ابن ولید او از محمد بن عطار و محمد بن ادریس هر دو
ایشان از اشعری او از سیاری او از حکم بن سالم او از کسیکه باو خبر داده او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ما و آل ابی سفیان
دو اهل بیتیم باهم بکیر عداوت میکنیم در سر اینکه ما میگوئیم که خدا راست گفته ایشان گویند که خدا دروغ گفته تا اینکه ابی سفیان با رسول خدا
و معاویه با علی بن ابیطالب و یزید ملعون با حسین بن علی علیهم السلام جنگیدند و سفیانی با قائم ع قتال خواهد نمود و **محمد** بن حسن صفار در کتاب بصائر
الدرجات از پدرش او از علی او از پدرش نوفلی او از سکونی او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت گفت که رسول خدا ص فرمود که زمانی بامت
من میاید که آن زمان باطن ایشان خبیث و ظاهر شان از راه طمع دنیا خوب زیبا میباشد یعنی طاعات و عبادات از برای طمع دنیا میکنند نه برای اجر و ثواب
کرد در نزد خدا است کارهای ایشان در آنوقت از راه ریای محض میشود که اصلاً خوف الهی با آن مخلوط نمیباشد در اینحال عذاب خداوند عالم همه
ایشان را فرا میگیرد و هر قدریکه باو دعای غریق دعا میکنند مستجاب نمیشود **شیخ** صدوق ره در کتاب ثواب الاعمال باین اسناد روایت نموده
که صادق ع گفت که رسول خدا ص فرمود که بعد از این زمانی بامت من میاید که در این زمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسمی و از اسلام باقی نمیشود
مگر اسمی که خودشان را بان می نامند یعنی خودشان را مسلمان میخوانند و حال آنکه ایشان دورترین خلایقند از آن و مسجدهای ایشان معمور می
شود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان بر میگردد در کتاب
کمال الدین از ابن مغیره او باسناد خود از سکونی او از صادق ع او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که اسلام در اول
ظهورش غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد پس طوبی باد برای غرباء اسلام یعنی کسانیکه در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان که اسلام
را دیند و وقت رونق و رواج نمیباشد اسلام و ایمان خودشان را نگه میدارند هر اینه در میان خلایق بمنزله غربا میباشند پس طوبی باد
برای ایشان گوارا باد **محمد** بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از محمد بن مفضل و ابراهیم ایشان از محمد بن عبدالله بن زراره او از سعد بن عمر
جلاب از صادق ع مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین از **مظفر** علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن احمد او از
عمرکی او از ابن فضال او از رضا ع او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود بعد از این هم بر
میگردد و غریب میشود پس طوبی باد برای غرباء اسلام **مؤلف** برای توضیح این حدیث بیان وارد نموده گوید که جزری در معنی این حدیث گفته که اسلام
در اول ظهورش غریب بود و بعد از این هم بر میگردد بحال غربت خواهد بود یعنی اول کار بسبب قلت مسلمان بمنزله غریبی بود تنها که او را طائفه و عشیره
نباشد بعد از این نیز بر میگردد بغربت میشود چنانچه در اول امر بود یعنی مسلمانان در آخر زمان کمتر میباشند پس برمیگردند مانند غربا میشوند
پس طوبی باد برای غرباء یعنی بهشت برای این مسلمانانست که در زمان اول اسلام بودند و برای مسلمانان است که در آخر اسلام گمگشته و تخصیص
دادن این دو فرقه بدخول بهشت با وجود آنکه غیر از ایشان هم داخل بهشت میشوند برای اینست که ایشان برای ثابت کردن کافران در اول
اسلام و آخر آن صبر نموده دین اسلام را از دست نمیدهند در کتاب مذکور از ابن عصام او از کلینی او از قاسم بن علا او از اسمعیل بن علی قزوینی
از علی بن اسمعیل او از عاصم بن حمید او از محمد بن مسلم روایت نموده او گفت که از باقر ع شنیدم میفرمود که قائم منصور است برعب و مؤید بنصر یعنی خدا

شیخ صدوق
شیخ صدوق
محمد بن حسن
شیخ صدوق
محمد بن ابراهیم
مؤلف گوید

خوف او زایل شده دشمنان مبانداز د او زا بانصرت خود مؤید میکرداند و زمین در وقت راه رفتن زیر پایش پیچیده میشود و خزاین و دفاین
زمین برای وی اشکار کردد و سلطنتش مشرق و مغرب را فرا میکیرد و بسبب وی خداوند عالمیان دین خود را ظاهر و با سایر ادیان غالب میکرداند هر
چند که مشرکان این را ناخوش بدارند پس در روی زمین خرابه نمیماند مگر آنکه تعمیر کرده میشود و حضرت روح الله عیسی بن مریم فرود آید در پشت
سرش نماز میخواند انکاه عرض کردم که یا بن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند
و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بر زین سوار شوند و شهادت بزور و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود کردد
و خلایق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا سهل انکارند و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود و سفیانی
از شام و یمنی از یمن خروج نماید و فرو بردن زمین لشکری را در بیدا واقع کردد و جوانی محمد بن حسن نام را از آل محمد که نفس زکیه است در میان رکن و
مقام کشته شود و صدائی از آسمان برسد که حق با او و شیعه اوست پس در آنوقت خروج قائم ع واقع میشود پشتش را به دیوار کعبه تکیه میدهد
و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمتش جمع میشوند و اول کلامی که بآن نطق میکند این آیه کریمه است بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی باقی
مانده خدا در روی زمین از حجتهای خود بهتر است اگر با ایمان او بدهر اینه از او خیر و نفع می بینید بعد از آن میفرماید که منم باقی مانده خدا در روی
زمین پس وقتیکه ده هزار نفر مرد در خدمتش جمع شدند انوقت خروج میکند و بهمین وجود شد در روی زمین جز خدای عز و جل معبودی مانند صنم و غیره
باقی نمیماند مگر آنکه آتشی بآن واقع میشود و آن میسوزد و این خروج بعد از غیبت طولانی است برای اینکه خدا امتحان نماید از میان خلایق تمیز بدهد کسانی را که
در حال غیبت با او ایمان میاورند و با مرش اطاعت میکنند **بوقی** در کتاب محاسن از محمد بن علی او از مفضل بن صالح اسدی او از محمد بن مروان او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت گفت که رسول خدا ص فرمود که هر که ما اهلبیت را دشمن بدارد خدا او را در حال یهودی محشور میاورد
در آنوقت گفته شد یا رسول الله ایا حال او چنان است هر چند که بشهادتین هم بزبانش جاری نماید فرمود اری بدرستی که این دو کلمه را بگوید تا بدانت و
جزیه بدهد بعد از آن فرمود که هر که ما اهلبیت را دشمن بدارد هر اینه خدا او را در حالت یهودی محشور میاورد گفته شد یا رسول الله
حال او چگونه است که اگر دجال را درک نماید با او ایمان میاورد مؤلف گوید که در این باب نص صادق ع در خصوص قائم ع مذکور بود هم که قائم ع
دجال را خواهد کشت در کتاب مذکور از **طالقانی** او از جلودی او از حسین بن معاذ او از قیس بن حفص او از یونس بن ارقم او از ابی سیار
شیبانی او از ضحاک بن مزاحم او از نزال بن سبره روایت نموده او گفته که علی بن ابیطالب ع بما خطبه ادا فرمود پس اول حمد و ثنای الهی بجا آورد
بعد از آن سه بار فرمود سلونی قبل ان تفقدونی یعنی هر چه میخواهید از من بپرسید پیش از آنکه مرا نایاب کنید در آنحال صعصعة بن صوحان
از جایش برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین دجال کی خروج خواهد نمود فرمود که بنشین بدرستیکه خدا سخنت را شنید
و اینچیز را که اراده نمودی دانست بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه مسئول عنه در این باب از سائل دانا تر نیست یعنی من در خصوص تعیین وقت
آن از تو دانا تر نیستم لیکن این امر را بارزه علامات هست که مانند آمدن نعل بجای نعل یکدیگر در پی میایند اگر خواستی پاره از انها بتو
خبر میدهم عرض کرد که یا امیر المؤمنین بفرما فرمود یاد بگیر و ان علامات اینهاست اذا امات الناس الصلوة و اضاعوا الامانة و
استحلوا الکذب و اکلوا الربا و اخذوا الرشاء و شیدوا البنیان و باعوا الدین بالدنیا و استعملوا السفهاء و شاوروا النساء و قطعوا
الارحام و اتبعوا الاهواء و استخفوا بالدماء و کان الحلم ضعفا و الظلم فخرا و کانت الامراء فجرة و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة و القراء فسقة
و ظهرت شهادات الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطغیان و حلیت المصاحف و زخرفت المساجد و طولت المنار و اکرم
الاشرار و ازدحمت الصفوف و اختلفت الاهواء و نقضت العقود و اقترب الموعود و شارکت النساء ازواجهن فی التجارة حرصا علی الدنیا
و علت اصوات الفساق و استمع منهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اتقی الفاجر مخافة شره و صدق الکاذب و اتمن الخائن و اتخذت القیان و
المعازف و لعن اخر هذه الامة اولها و رکب ذوات الفروج السروج و تشبه النساء بالرجال و شهد الشاهد من غیر ان یستشهد و شهد الاخر
قضاء لذمام بغیر حق عرفه و تفقه لغیر الدین و اثروا عمل الدنیا علی الاخرة و لبسوا جلود الضأن علی قلوب الذئاب و قلوبهم انتن من الجیف
و امر من الصبر فعند ذلک الوحا الوحا العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه
حاصل مضمون کلام بلاغت نظام و خلاصه مفاد فقرات فصاحت سمات اینست که وقتیکه خلایق نماز را ضایع کنند یعنی ترک نمایند و توجه دل و
خضوع و خشوع که بمنزله روح است برای عبادت بجا نیاورند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بناء
عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیا فروختند و دیوانکان را داخل امر نمودند و بزنان مشورت کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای
نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میان ایشان ضعیف شد یعنی سکوت ایشان در مقام انتقام کشیدن بسبب ضعف و عدم قدرت
شد نه از راه صبر و تسلیم وجود و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزرا ستمکار گردیدند و کیا بنکه کفیل امورات قبائل و عشائرند نسبت
با ایشان خیانت نمودند و قاریان قرآن فاسق شدند و شهادتهای دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان اشکار گردید و قرآن را زینت دادند

بوعمر کوفی

طالقانی

مراد بند و کلمه فائده برای دفع [illegible] حفظ شوند از ... شدن ... محافظت خود

شدند و مسجدها منقش کردیدند و مناره‌ها بلند کرده شدند و اشرار مکرّم کردیدند و صفهای نماز جماعت با صفهای جنگ و قتال و ازدحام بهم رسانیدند و خواهشهای خلایق با همدیکر مختلف شدند و عهدها و میثاقها شکسته کردیدند و بلائی که وعده کرده شده بود نزدیک کردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهران خود شان در تجارت شریک کردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلایق مشهور و معروف و مقبول القول کردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و ارذل قوم بر ایشان و غیره و از فاجر بسبب ترسیدن از شرّش تقیه نمودند و دروغکو را تصدیق نمودند و خائن امین شمرده کردید و چنکها آلات و الات لهو و لعب مانند عود و طنبور نکاه داشتند و آخرین امّت با اولین ایشان لعنت نمودند و زنان بر زین‌ها سوار شدند و زنان و مردان بهم بکدیکر شباهت رسانیدند و شاهد بی‌آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیکر بملاحظهٔ مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد کرفته شد و عمل دنیا را بر آخرت مقدّم داشتند اختیار نمودند و پوست کوسفند را بر دلهای کرکان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند کوسفند و باطنشان مانند کرک کردید و حال آنکه دلهای ایشان کندیده‌تر است از مردارها و تلخ‌تر است از صبر و آن دوائیست معروف طبیعت مسهل دارد و بشدّت تلخ میشود پس در آنوقت تعجیل بکنید تعجیل کردنی بهترین مسکنها در آنروز بیت المقدّس میباشد هر آینه بخلایق زمانی میاید که در آنزمان آرزو میکنند که از ساکنان آنجا باشند چون کلام اعجاز نظام از معدن اسرار الهی و منبع عجایب و غرایب نامتناهی باینجا منتهی کردید اصبغ بن نباته از جای خود برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین که دجّال کیست فرمود که آکاه باشید دجّال صائد بن صید است و شقی کسیست که او را تصدیق میکند و سعید کسیست که او را تکذیب میکند و در بلده که نام اصفهان دارد و از دهی که معروف به یهودیه است خروج میکند چشم راستش از اصل خلقت ندارد بطوریکه کوئی حدقه‌اش نیست و دیکر در پیشانیش است مانند ستارهٔ صبح میدرخشید و در چشمش مانند پارچهٔ کوشت چیزی که کویا که با خون ممزوجست و در میان دو چشمش لفظ کافر نوشته شده بطوریکه هر کس از او میخواند خواه نویسنده باشد و خواه نه و بدریاها داخل میشود و آفتاب با او سیر میکند و در پیش رویش کوهی میباشد از دود و در پشت سرش کوه سفیدی میشود که خلایق چنین میدانند که آن طعام است و در ایام قحط شدید خروج میکند و بدرازکوش سبز یا خر سبز رنگ سوار میشود که هر کام آن یک میل راه است زمین در زیر پایش پیچیده میکردد و بهیچ آب نمیکذرد مکر اینکه خشکیده میشود بطوریکه جاریش تا روز قیامت خشک میماند و با آواز بلند ندا میکند بنوعیکه همه جنّ و انس و شیاطین که در مابین مشرق و مغرب اند صدای او را میشنوند چنین میکوید که ای دوستان من بنزد من بیائید منم آنکسیکه مخلوقات را خلق نموده و ایشان را در محکم نمودن ترکیب شان باهم مساوی کردانید و اندازهٔ صورتها و هیئتهای ایشان را تعیین نموده و اسباب معیشت و روزی ایشان را مهیّا کرده ایشان را بدین و معرفت توحید خود هدایت نمود و منم پروردکار شما کبریا مکر همه اشیاقی در راست و این دشمن خدا اینها را دروغ میکوید زیرا که او مرد یست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود پدرود شما کور نیست و طعام نمیخورد و راه نمیرود و از مکانی بمکان دیکر منتقل نمیشود آکاه شوید بدرستیکه بسیاری از تابعان او در آنروز اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز میباشند و آن پارچه ایست مانند ردا که بر سر و دوش انداخته میشود خدا وند عزّ و جلّ او را در شهر شام در بالای تلی که معروف است بتل افیق سه ساعت از روز جمعه کذشته بدست کسیکه مسیح بن مریم در پشت سرش نماز میکذارد بقتل میرساند آکاه شوید بدرستیکه بعد از این طامّهٔ کبری واقع خواهد شد عرض کردیم که یا امیر المؤمنین ع طامّهٔ کبری چیست فرمود خروج دابّة الارض است از زمین از نزد صفا انکشتر سلیمان و عصای موسی در نزد او میباشد انکشتر را بر روی هر مؤمن میکذارد و در جایش هذا مؤمن حقّا نوشته میشود و بر روی هر کافر میکذارد هذا کافر حقّا نوشته میشود و در آنحال مؤمن صدا میکند که وای بر تو ای کافر و کافر ندا میکند که ای مؤمن کوارا باد بتو دوست میدارم که امروز مانند تو میبودم تا اینکه بفیض عظیم میرسیدم بعد از آن دابّة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سر خویش را بالا میکند همه خلایق که در مابین مشرق و مغرب اند او را میبینند و در آنوقت توبه برداشته میکردد پس نه توبه قبول میشود و نه عمل و ایمان آوردن هیچکس در آنروز باو نفع نمی‌بخشد اکرچه پیشتر از آن وقت ایمان آورده لیکن در آن ایام ایمانش عمل خیر کسب نموده بعد از آن فرمود که از من مپرسید که بعد از خروج دابّه چه واقع خواهد شد زیرا که حبیب من رسول خدا م با من عهد و پیمان نموده که این خبر از عترت و اولاد خود بکسی نکویم در آنحال نزال بن سبره بصعصعه کفت که امیر المؤمنین ع از این کلام اعجاز نظام چه چیز اراده نمود صعصعه کفت یا ابن سبره کسیکه عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکذارد امام دوازدهم است از طبقهٔ نهم از اولاد حسین بن علی علیهم السلام و اوست آن آفتابیکه از مغرب طلوع خواهد نمود در میان رکن و مقام ظاهر میشود روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک میکرداند و میزان عدل و انصاف را بمیان میکذارد و هیچکس بهیچکس جور و ستم نمیکند و امیر المؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا م باوی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزها را که بعد از آن روز واقع شدنیست مکر بائمّه که از عترت او بند در کتاب مذکور از محمّد بن عمرو بن عثمان عقیلی او از محمّد بن جعفر بن مظفّر و عبد الله بن محمّد بن عبد الرحمن و عبد الله بن محمّد بن موسی در یکجا و از محمّد بن عبد الله بن صبیح علیحده ایشان در یکجا از احمد بن مثنّی موصلی او از عبد الاعلی او از ایّوب و از نافع او از ابن عمر او از رسول خدا ص مثل این حدیث روایت نموده در کتاب مذکور از محمّد بن عمرو بن عثمان او باین اسناد از مشایخ خود ایشان از ابی یعلی موصلی او از عبد الاعلی بن حمّاد او از ابن عمر روایت نموده او کفت که رسول خدا م روزی با اصحاب خود نماز صبح را ادا

دجّال

طامّهٔ کبری

دابّة الارض

محمّد بن عمرو

فرمود بعد از آن با ایشان برخواست رفت تا اینکه در رمه بنیه بدر خانه رسید و در را کوبید آنگاه زنی بیرون آمد گفت یا ابا القاسم چه میخواهی
فرمود که ای مادر عبد الله بمن اذن ده تا بنزد عبد الله در آیم گفت یا ابا القاسم یا عبد الله چه کار داری بخدا سوگند هر آینه بعقل وی آفت رسیده
و پلیدی بول و تغوط میکند و در نزد من ادعای امر عظیم مینماید یعنی الوهیت یا نبوت آنحضرت فرمود که مرا اذن ده تا بنزد وی در آیم عرض
کرد که اگر از او بی ادبی صادر شود آیا بگردن تست فرمود آری عرض کرد داخل شو پس داخل گردید ناگاه او را در میان قطیفه دید که بصدای پست
همهمه میکند در اینحال مادرش گفت که ساکت شو و بنشین زیرا که اینمرد محمد است بنزد تو آمده پس ساکت گردید و بنشست و برسول خدا گفت که مادرم
لعنت خدا بر او باد اگر مرا بحال خود میگذاشت هر آینه بشما خبر میدادم که شما بالوهیت خدا قائل هستید یا نه بعد از آن آنحضرت فرمود که چه چیز می بینی
گفت حقی و باطلی در روی آب می بینم آنحضرت فرمود که بوحدانیت و یگانگی الهی و به نبوت و رسالت من شهادت و اقرار کن زیرا که خداوند تو را باین
امر سزاوارتر نیافته و چونکه روز دوم شد نیز آنحضرت با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود با ایشان برخواست بدر خانه آمد و در را کوبید اذن
گرفت که داخل شود پس داخل گردید ناگاه او را در سر درخت خرما دید در حالیکه باواز بلند تغنی میکرد در اینحال مادرش گفت که ساکت شو فرود آ
اینمرد محمد است که بنزد تو آمده پس ساکت شد و برسول خدا گفت که مادرم بر او لعنت خدا باد اگر مرا بحال خود میگذاشت هر آینه بشما خبر میدادم
که بالوهیت خدا قائل هستید یا نه و در روز سیم آنحضرت نیز بعد از نماز صبح با اصحاب خویش بآنمکان آمد ناگاه گوسفندی چند در نزد وی دید که آ
نها را مانند شبان میخواند در اینحال مادرش گفت که ساکت باش و بنشین اینمرد محمد است بنزد تو آمده و در آنروز آیات چندی از سوره دخان نازل شده
بود آنحضرت آنها را در نماز صبح با اصحاب خواند بعد از آن باو فرمود که بیگانگی خدا و رسالت من شهادت ده گفت بلکه تو بیگانگی خدا و رسالت من
شهادت کن و خداییم تو را باین امر سزاوارتر نکرده آنحضرت فرمود که چیزی در دل خود پنهان داشته‌ام برای اینکه آنرا از تو بپرسم بیان
کن دود است تا دو مرتبه در اینحال رسول خدا باو فرمود که خار و ذلیل شوی بدرستیکه از اجل تو تجاوز نخواهی و بآرزوی خود نخواهی رسید و نمیرسی مگر
بچیزیکه برای تو مقدر گردیده بعد از آن باصحاب خود فرمود که ایها الناس خداییم هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مگر اینکه قوم خود را از دجال ترسانید
و خداییم او را تا بزمان شما تاخیر نموده پس امر وی بر شما مشتبه نشود یعنی بالوهیت او چنانچه ادعا خواهد کرد اعتقاد مکنید زیرا که پروردگار شما کور
نیست بدرستیکه او بالاغ گوشی که مابین دو گوشش بیک میل راه است سوار شده خروج میکند و با وی بهشتی و آتشی و کوهی از نان و رود خانه از
آب میباشد و اکثر تابعانش طائفه یهود و زنان و اعراب میباشند همه اطراف زمین را سیر میکند مگر مکه و مدینه و سنگلاخهای اطراف آنها

مؤلف گوید

مؤلف برای توضیح این حدیث بیان ایراد نموده میگوید که حسین بن مسعود فراء در کتاب شرح السنه باسناد خود از ابی سعید حدیثی روایت
نموده او گفته که رسول خدا در اثنای این قصه باو گفت که چه چیز می بینی گفت تختی می بینم در روی آب آنحضرت فرمود که تخت ابلیس را در روی دریا می بینی بعد
از آن فرمود که چه می بینی گفت دو چیز میبینم یعنی وقوع بهم خواهند رسانید و یک خبر دروغ یا اینکه دو خبر دروغ میبینم و یک خبر راست آنحضرت
فرمود که او را بگذارید زیرا که امر بر او مشتبه شده و معنی قول آنحضرت که چیزی در دل پنهان داشته برای اینکه آنرا از تو بپرسم اینست که آنحضرت
آیه یوم تاتی السماء بدخان مبین را در دلش قصد کرده بود او در جوابش گفت که آنچه در دلت قصد کرده دود است زیرا که دخان بمعنی دود است
بعضی گفته که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید پس بنا بر این احتمال هست که مراد آنحضرت کشته شدن او باشد در کوه
دخان زیرا که ابن صیاد گمان چنان داشت که او دجالست لهذا در جواب آنحضرت گفت که مراد تو دود است یعنی کشته شدن نیست در کوه
دخان در کتاب شرح السنه در تعبیر قول آنحضرت که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد آورده که خطابی گفته که این کلام بدو وجه محتملست یکی اینست که بر تو
و اندازه تو نمیرسد اینکه پاره غیبها را بدانی نه از جهت وحی که مشهود انبیاست و نه از جهت الهام که از خواص اولیاست و آنچه که بزبانش جاری گردد
شیطان آنرا بقلب وی انداخته و او هم آنرا از رسول خدا شنیده در وقتیکه آنرا پیش از ورود آنحضرت بقریه نخل باصحاب خود میفرمود و وجه دیگر
اینست که قضا و قدر الهی در خصوص نفس خود کارهای خویش نمیتوانی تغییر بدهی و ابو سلیمان گفته که آنچه که در توجیه این حدیث بنظر من میرسد اینست
که این قصه در ایام مصالحه رسول خدا با یهودان و خلفاء ایشان واقع گردیده و این ابن صیاد هم از ایشان بود با اینکه بکارهای ایشان مدخلیت
ننموده و ادعای کاهنی میکرد و این خبر هم برسول خدا میرسید پس آنحضرت بمقام امتحان وی در آمده با این سؤالات که مذکور گردید امتحانش نمود چون
او را دید کفش را ورد و دانست که او دجال است یا از کاهنانست یا از کسانیست که جن در صورت انسان بنزد ایشان میآید و ما
اخبار با ایشان میگوید یا از کسانیست که شیطان با ایشان مراوده میکند و بعضی خبرها بزبان ایشان جاری میگرداند و چونکه آنحضرت قول او را شنید
براو درشتی نمود و فرمود که دور و خار شو و تو از قدر خود هرگز تجاوز نخواهی کرد مراد آنحضرت از این کلام اینست که این خبر را که او داد شیطان
بزبانش جاری نموده نه اینکه از جهت وحی گفت او خالی نهای چند بود در بعضی از آنها خبرش مطابق واقع میشود و در بعضی دیگر خطا میکرد چنانچه
او خودش گفت که یک خبری مییابد دروغ در اینحال آنحضرت فرمود که امر بر تو مشتبه شده مجملا او فتنه است که خداوند عالم بندگان خود را بآنها
امتحان میکند تا اینکه هلاک هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجت و برهان و جوشیدن در کوره امتحان باشند چنانچه قوم موسی در زمان

باب علامات ظهور حضرت

خویش باکوساله امتحان کرده شدند پس بعضی از ایشان بان فریفته کردیدند و هلاک شدند و بعضی دیگر که خدا ایشانرا هدایت نمود و نگهداشت نجات یافتند کلام ابو سلیمان باخر رسید **مؤلف** گوید که علماء اهل سنت اختلاف کرده اند در اینکه همان ابن صیاد است دجال یا غیر او است جماعتی از ایشان قائل شده اند باینکه دجال غیر ابن صیاد است زیراکه چنین روایت شده است که از عمل بد خویش توبه و بازگشت نمود و در مدینه وفات نمود و کفن را از روی برداشتند مردم او را مرده دیدند از ابی سعید خدری حدیثی روایت نموده اند که دلالت دارد باینکه او دجال نیست و جماعت دیگر معتقدند باینکه او دجال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند **مؤلف** گوید که صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث گفته که اهل عناد و انکار مثل این خبر را تصدیق میکنند و امر او در خصوص دجال و غیبت او در خصوص باقی بودن او در این مدت طولانی و خروج کردنش در آخر زمان روایت میکنند و امر قائم ع را تصدیق نمیکنند و معتقد نمیشوند مدت مدیدی غایب و پنهان میشود بعد از آن ظهور میکند پس زمین را پر از عدل کرداند چنانچه پر از ظلم و جور پر کردیده با وجود اخباریکه در خصوص بیان نام و نشان و نسب و غیبت آن حضرت در این مدت طولانی از رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام وارد کردیده غرض ایشان از این انکار خاموش کردن نور خدا و باطل نمودن امر ولی او و خدا ایشانرا ابا دارد مگر از تمام کرداندن نور خود هر چند که مشرکین آنرا ناخوش بدارند و اکثر احتجاج و استدلال ایشان در مقام دفع حجت ع و انکار وجود شریفش اینست که میگویند که آن احادیثیکه در شان قائم ع نقل میکنند بما روایت کرده نشده و ما آنها را ندانسته ایم چنانچه مانند این سخنرا کسانی گویند که نبوت پیغمبر ص ما را انکار میکنند مانند ملحدان و براهمه هند و یهود و نصاری یعنی میگویند که معجزاتی و براهینی که از پیغمبر خود نقل میکنید نزد ما بدرجه صحت و ثبوت نرسیده و ما آنها را ندانسته ایم پس از این جهت بطلان نبوت او را اعتقاد کرده ایم شیخ گوید بناء علیهذا اگر گفته اهل سنت در خصوص قائم ع بما لازم آید هر آینه گفته این طوایف یعنی ملحدان و براهمه هند و غیر ایشان در خصوص نبوت رسول خدا ص بایشان لازم آید و حال اینکه ایشان در عدد از اهل سنت بیشترند و ایشان نیز در مقام استدلال میگویند که موافق مقتضای عقل ما نیست اینکه کسی در زمان ما بیشتر از عمرهای اهل این زمان عمر نماید و عمر صاحب شما یعنی قائم ع بنابر این اعتقاد شما از عمرهای اهل این زمان تجاوز نموده در جواب ایشان گوئیم که شما تصدیق میکنید اینرا که جایز است اینکه دجال در ایام غیبتش بیشتر از عمرهای اهل زمان عمر نماید لیکن مثل آنرا در خصوص قائم ع تصدیق نمیکنید با وجود این اخباریکه در خصوص وجود آنحضرت و غیبت و طول عمر و ظهور او و بعد از این برای برپا داشتن امر الهی از رسول خدا ص و ائمه ع وارد گردیده و با وجود اخباری که در این خصوص روایت کرده شده از جمله اخباریکه در این کتاب ذکر نمودیم و با وجود خبر صحیحی که از رسول خدا نقل شده که آنحضرت فرموده که هر چه در میان امتان گذشته بوده مثل آن در میان امت من طابق النعل بالنعل واقع شده و در زمان گذشته از انبیا و اولیاء کسانی بودند که عمرهای طولانی داشتند چنانچه نوح ع دو هزار و پانصد سال عمر نمود و قرآن مجید ناطق است باینکه نهصد و پنجاه سال در میان قوم مکث نمود و در حدیثی ذکر کردیم مرویست اینکه در قائم ع سنتی است از نوح ع آن طول عمر است پس چگونه امر قائم ع و طول عمر او را انکار میکنند و لیکن امثال این یا پاره امور که موافق مقتضای عقول نیستند تصدیق مینمایند بلکه بر ایشان لازم است که باینها اقرار نمایند زیراکه اینها از رسول خدا ص روایت شده همچنین بر ایشان لازم است اینکه بقائم ع اقرار نمایند زیراکه کیفیت آنحضرت هم از رسول خدا ص روایت شده و مقتضای کدام عقل است از عقول اینکه ممکن نباشد این را که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار مکث نمایند و این را تصدیق نکرده اند مگر از طریق سمع یعنی از راه دلیل نقلی پس چرا وجود و طول غیبت و ظهور قائم ع را نیز از راه سمع تصدیق نمیکنند و چگونه تصدیق میکنند اخباریرا که از وهب بن منبه و کعب الاخبار وارد شده در خصوص پاره چیزهای ممتنع که هیچیک از اینها در قول رسول خدا ص صحیح نیست و تصدیق نمیکنند اخباریرا که از رسول خدا و ائمه ع وارد گردیده در خصوص قائم ع و غیبت او و در اینکه آنحضرت ظهور میکند بعد از آنکه اکثر خلایق در خصوص وی شک میکنند و از اعتقادی که در باره او کرده بودند بر میگردند چنانچه اخبار صحیحه از ائمه ع باین ناطق است و انکار این دلیل نیست مگر از راه مکابره و در مقام دفع حق و چگونه قائل نمیشوند باینکه وقتیکه در زمانه دیر نشد چیزیکه در خصوص آن احتمال طول عمر داده شود هر آینه واجب و لازم گردید اینکه سنت و طریقه اولیای در خصوص طول عمر و مشهورترین جنسها این زمان جاری و چنین مشهورتر از جنس قائم نیست زیراکه آنحضرت در مشرق و مغرب بر السنه کسانیکه باو اقرار دارند و کسانیکه او را انکار میکنند مذکور است و وقتیکه وقوع غیبت برای قائم ع که امام دوازدهم است با وجود روایت صحیحه که از رسول وارد شده دروغ و بی اصل کردید لازم آید که نبوت رسول خدا ص هم دروغ و باطل شود زیراکه آنحضرت غیبت قائم ع را خبر داده و او هم بنابر گمان مخالفان واقع نشده و وقتیکه کذب آنحضرت معاذ الله در خصوص یک خبر ثابت شد لازم کردد که پیغمبر نباشد و چگونه تصدیق میکنند خبر آنحضرت را در خصوص عمار که آنحضرت فرموده که او را طایفه ظالمان خواهند کشت و در خصوص امیر المؤمنین ع که ریش مبارکش با خون سرش خضاب خواهد گشت و در خصوص امام حسن ع که با زهر کشته میگردد و در باب امام حسین ع که با شمشیر بدرجه شهادت میرسد و تصدیق نمیکنند خبر آنحضرت را در خصوص قائم ع و غیبت او و بیان نام و نسب وی بلکه آنحضرت در همه سخنانش راستگو است و صحیح نمیشود ایمان بنده مگر در وقتی که از کرده پیغمبر و حکم او دلتنگ نشود و در همه امور نسبت بآنحضرت در مقام تسلیم باشد و در افعال و اقوال وی شک و ریب نکند و اینست معنی اسلام زیراکه اسلام بمعنی

باب علامات ظهور حضرت

تسلیم و انقیاد است و هر که غیر از اسلام دین دیگر بطلبد از او هرگز مقبول نخواهد شد و در آخرت از جمله زیانکاران خواهد گردید و عجب‌تر بن عجائب اینست که مخالفان ما روایت کرده‌اند که عیسی بن مریم از زمین کربلا میگذشت آهوی چندی دید که در آنجا جمع شده‌اند وقتیکه حضرت عیسی رسید گریه‌کنان بسوی وی دویدند در انحال آنحضرت نشست و حواریون هم نشستند پس بگریه و زاری آغاز نمودند و حواریون هم گریستند و لیکن ندانستند که سبب نشستن و گریستن او چیست پس عرض کردند که یا روح الله چه چیز است ترا میگریاند فرمود که آیا میدانید که اینجا کدام زمین است عرض کردند که نمیدانیم فرمود که اینجا زمینی است که در آن پیغمبر آخر الزمان احمد مختار و نور دیده طاهره بتول فاطمه زهرا که شبیه مادر منست کشته خواهد شد و در اینجا هم مدفون خواهد گردید و خاک این زمین از مشک پاکیزه‌تر است بواکه آن تربت آن شهید است و طینت انبیا و اولاد انبیا این گونه میباشد و این آهوان بمن میگویند که ما در این سرزمین از راه شوق بزیارت پسر پیغمبر آخر الزمان چرا میکنیم و گمان آنها این بود که در آن سرزمین با امن و امان میباشند بعد از آن دست خود را بر پشکلهای آن آهوان زد و آنها را ببوئید و گفت که پروردگارا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدر این شهید اینها را ببوید تا اینکه صبر و تسلی بیابد مخالفان گویند که آنها تا ایام امیر المؤمنین ع باقی ماندند حتی آنحضرت بزمین کربلا گذر نمود و آنها را بوئید گریه نمود و دیگران هم گریانید و این قصه را در اینجا خبر داد پس ایشان تصدیق میکنند باینکه پشکلهای آن آهوان زیاده از پانصد سال باقی ماندند بطور که بادها و باران‌ها و مرور سالها و ماهها آنها را تغییر نداد و تصدیق نمیکنند باینکه قائم ع باقی میماند تا وقتیکه با شمشیر خروج میکند و دشمنان خدا را هلاک با وجود اخباریکه در میان نام و نسب و غیبت آنحضرت در مدت مدید و جاری شدن سنت و شبوه اولین در خصوص طول عمر در آنحضرت و از رسول خدا و ائمه علیهم السلام وارد گردیده و مکابره مخالفان در این باب بنیست مگر از راه عناد و انکار حق در کتاب مذکور از پدرش و از حمیری از احمد بن هلال او از ابن محبوب او از ابوب علاء دیگجا ایشان از محمد بن مسلم روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که قیام قائم را از جانب پروردگار عالم برای مؤمنان علامات چند قرار داده شده عرض کردم که خدا بشم مرا فدای تو کرداند آنها چیستند فرمود که قول خدا تعالی است ولنبلونکم یعنی پیش از قیام قائم ع امتحان میکنیم شما مؤمنان را بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الخبر در تأویل این شریفه فرمود که خداوند عالم میفرماید که مؤمنان را امتحان میکنیم تا بترسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سلطنت شان و باگرسنگی که بسبب گرانی نرخهاست و با نقصان بهم رسانیدن اموال که بسبب کسادی تجارتهاست و با نقصان بهم رسانیدن نفوس خلایق که بسبب مرگ ناگهانی است و با ناقص شدن ثمرات که بسبب قلت ربع و زراعت و قلت برکت آنهاست و به تعجیل فرج مژده ده بکسانیکه باین مصائب صبر میکنند بعد از آن فرمود یا محمد اینکه گفتم داخل تأویل است و خداوند عز و جل میفرماید لا يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم یعنی تأویل او را نمیدانند مگر خدا تعالی و دانا که علم در دلهای ایشان راسخ است و محکم محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از حمیری او از ابن محبوب و از ابن رئاب او از محمد بن مسلم مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین از پدرش او از حمیری او از ابراهیم بن مهزیار او از برادرش او از علی او از اهوازی او از صفوان او از محمد بن حکیم او از میمون لبان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که پیش از قیام قائم ع پنج علامات هست خروج سفیانی و خروج یمانی و ندا کننده که از آسمان ندا کند و فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در بیدا و قتل نفس زکیه در کتاب مذکور از ابن ولید او از صفار او از ابن معروف او از علی بن مهزیار او از حجال او از ثعلبه او از شعیب حذاء او از صالح غلام بنی عذرا روایت نموده او گفت که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم ع فاصله نمیشود مگر پانزده شب شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن فضال او از ثعلبه مثل این را روایت نموده شیخ مفید در کتاب ارشاد مثل این را روایت نموده او گفت که در خدمت باقر ع در خدمت آنحضرت بودم ناگاه ذکر من جمیع دابالا کرده فرمود که امر قائم ما یعنی قیام قائم ع اگر واقع گردد از این آفتاب آشکارتر میشود بعد از آن فرمود که ندا کننده از آسمان ندا میکند که فلان بن فلان او است امام و نام قائم را ذکر میکند و ابلیس از زمین ندا میکند چنانچه بنام رسول خدا در شب عقبه ندا نمود و آن شبی بود که منافقان قتل حضرت رسالت پناه را تعهد نموده بودند در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی او از صفوان او از عیسی بن اعین او از معلی بن خنیس او از صادق ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که خروج سفیانی از جمله امورات حتمیه است یعنی از قضای الهی گذشته است تغییر و تبدیل بر آنها راه نیست و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی او از حماد بن عیسی او از ابرهیم بن عمر او از ابی ایوب او از حرث بن مغیره او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که صیحه آنست که در شب جمعه بیست سیم ماه رمضان واقع میشود در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی او از ابن ابی عمیر بن حنظله روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که پیش از قیام قائم ع پنج علامت هستند محتوم که تغییر نخواهد یافت خروج یمانی خروج سفیانی و صیحه و قتل نفس زکیه و فرو بردن زمین لشکر را در بیدا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از فزاری او از عبدالله بن خالد تمیمی او از بعضی اصحاب ما ایشان از ابن عمیر مثل این حدیث را نقل نموده و در این باب روایت چنان ذکر کرده که آن صیحه از آسمان میباید در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابن ابی الخطاب او از جعفر بن بشیر او از هشام بن سالم او از زراره او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که منادی بنام قائم ع ندا میکند عرض کردم که آیا ندا از همه کس میشود یا اینکه اختصاص بعضی دارد فرمود که

محمد بن ابراهیم

شیخ طوسی

شیخ مفید

نقل کرده در کتاب اکمال الدین از ابن ولید و از ابن ابان و از اهوازی و از نضر و از یحیی حلبی و از حرث بن مغیره و از میمون (?)

محمد بن ابراهیم

هم میشنوند لیکن هر طایفه از زبان خود میشنود منفهم عرض کردم که بنابر این کسی با قائم ع مخالفت نمیکند زیرا که ببانگ ندا کرده میشود که ابلیس
ایشان را بحال خود نمیگذارد و در آخر شب ندا میکند و بسبب آن ندا بدگمانی خلایق شک میاندازد مؤلف گوید که ظاهر اینست که عبارت
حدیث آخر روز است نه آخر شب یعنی ندای ابلیس در آخر روز واقع خواهد شد چنانچه بعد از این در اخبار مذکور میشود پس مظنون است که این غلط
از نسخه نویسان صادر شده و در بعضی نسخه‌ها که بنظر رسیده آخر شب هرگز مذکور نشده در کتاب مذکور از ماجیلویه و از عم خویش و از ابن ابی عمیر
و از ابن اذینه روایت نموده که صادق ع گفت که پدرم گفت که امیرالمؤمنین ع فرمود که پسر زن جگرخوار که مادر او ولی بنی الله باشد از وادی یابس خروج
میکند او مردی است متوسط القامه و کلفت سر و وحشی صورت یعنی رویش بنحوی است که هر که به بیند وحشت میکند و در رویش نشانه آبله هست
اگر به بینی گمان میکنی که کور است و نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است از اولاد ابی سفیان پس خروج میکند تا اینکه بزمین مقرر و معین یعنی
زمین نجف یا کوفه میرسد و در بالای منبر آنجا قرار میگیرد در کتاب مذکور از همدانی و از علی و از پدرش و از ابن عمیر و از حماد و از عمر بن یزید روایت
نموده و گفته که صادق ع بمن فرمود که اگر سفیانی را ببینی هر آینه خبیث‌ترین خلایق را دیده زرد رنگ رویش سرخ و چشمش کبود است و ظاهر یکانکی خدا اقرا
میکند لیکن بسبب افعال قبیحه و اعمال شنیعه مستوجب آتش دوزخ گردد و خباثتش بجائی میرسد که کنیز ام ولد خویش را از ترس اینکه مبادا احبای او بدشمنان
بدهد زنده درگور میکند در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از محمد بن ابی القاسم و از کوفی و از حسین بن سفیان و از قتیبه بن محمد
و از عبدالله بن ابی منصور روایت نموده و گفته که نام سفیانی را از صادق ع پرسیدم فرمود که با نامش چکار داری وقتیکه بخزاین پنج شهر از شهرهای
شام دمشق و حمص و فلسطین و اردون و قنسرین باشد تصرف کرد در آنوقت منتظر فرج باشید عرض کردم که ایام مدت سلطنتش نه ماه است
فرمود نه ولیکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن بیشتر نمیشود در کتاب مذکور از ماجیلویه و از عم خویش و از معلی بن خنیس و از
صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که صدای جبرئیل از آسمان میاید و صدای ابلیس از زمین و شما بصدای اول تابع شوید و حذر کنید از اینکه
بصدای دویم فریفته باشید در کتاب مذکور از ابن متوکل و از حمیری و از ابن عیسی و از ابن محبوب و از ثمالی روایت نموده و گفته که بخدمت صادق ع
عرض کردم که باقر ع میفرمود که خروج سفیانی از جمله امورات محتومه است یعنی باید واقع بشود فرمود آری چنین است و اختلاف بنی عباس
و قتل نفس زکیه و خروج قائم ع هم از امورات محتومه هستند عرض کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندا کننده در اول روز از آسمان
ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه حق با علی و شیعه اوست بعد از آن ابلیس لعین در آخر روز ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه حق با
سفیان و اتباع اوست در آنحال آنانکه باطلشان خبیث است در شناختن حق شک میکنند در کتاب مذکور از ابن ولید و از ابن ابان و از
اهوازی و از نضر و از یحیی حلبی و از حکم خیاط و از محمد همام و از ورد و از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیش پیش ظهور این
امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم ع بزمین
تا اینوقت واقع نشده پس در اینوقت حساب منجمان باطل میشود زیرا که بقاعده اهل هیئت و تنجیم خسوف ماه باید بنیمه ماه یا در نزدیکی آن واقع شود
و کسوف آفتاب در اواخر آن پس وقوع خسوف ماه در پنجم و وقوع کسوف آفتاب در پانزدهم موجب بطلان حساب منجمان است محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه
از ابن عقده و از قاسم بن محمد و از عبیس بن هشام و از ابن جبله و از حکم بن ایمن و از ورد برادر کمیت مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین
بدین اسناد از اهوازی و از صفوان و از عبدالرحمن بن حجاج و از سلیمان بن خالد روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که در پیش پیش
ظهور قائم ع دو نوع مرگ بخلایق رو خواهد داد یکی موت احمر و دیگری موت ابیض خلایق را بنوعی فرا میگیرد که از هر هفت نفر پنج نفر هلاک
میشوند موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون در کتاب مذکور از ابن متوکل و از سعدآبادی و از برقی و از پدرش و از ابن عمیر و از ابی ایوب
و از ابی بصیر و از صادق ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که در پیش از قیام قائم ع در پنجم ماه رمضان آفتاب منکسف خواهد شد مؤلف گوید
که احتمال هست که خسوف ماه و کسوف آفتاب هر دو واقع شوند آنحضرت کسوف آفتاب را تنها بیان فرموده بنابراین با خبرهای گذشته منافات ندارد
و ممکن که آنحضرت خسوف ماه را در این حدیث بیان فرموده باشد لیکن بسبب سهو راوی سقط شده در کتاب مذکور باین اسناد از ابی ایوب و از
ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده ایشان گفته اند که از صادق ع شنیدم میفرمود که این امر ظاهر نمیشود تا وقتیکه دو ثلث خلایق از دین
خودشان برگردند و مرتد شوند پس با آنحضرت گفته شد که وقتیکه دو ثلث خلایق از دین بدر رفتند چه قدر میمانند یعنی چندان باقی نمیمانند
فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از قرقاره و از نضر بن لیث مروزی و از ابن طلحه
جحدری روایت نموده و گفته که عبدالله ابن لهیعه با جزداد از ابی زرعه و از عمار بن یاسر که عمار گفت که دولت اهلبیت پیغمبر در آخر زمان ظاهر خواهد
شد و برای آن علامتهای چند هست وقتیکه آنها را دیدید در جای خودتان بنشینید و دستها و پاهای خود را نگهدارید تا وقتیکه آن علامتها
بگذرد پس وقتیکه اهل روم و طایفه ترک عیار دهند را بر شما ها برانگیزند و لشکرها آراسته شدند و خلیفه شما که بفراهم آوردن اموال حریص
است وفات نمود و مردی درست کردار در جای وی نشست پس بعد از چند سالی از بیعتش بدو میروند و زوال دولت شان یعنی بنی عباس

مؤلف گوید

همدانی

ماجیلویه

محمد بن ابراهیم

مؤلف گوید

شیخ طوسی

باب علامات ظهور حضرت

بقیه خبر عمار یاسر از صفحه قبل

ستمی میرسد که ابتدای برپا شدن لشکرهم از انسمت بوده زیرا که زوال دولتشان بدست هلاکوخان گردید که از سمت خراسان خروج نمود چنانچه ابتدای برپا بودن آن بدست ابومسلم شد که او هم از آن سمت خروج کرد و اهل روم و طایفه ترک با هم مخالفت میکنند و جنگها در روی زمین بسیار کردند و نداکننده از قلعه دمشق ندا میکند که وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده و سمت غربی مسجد دمشق بزمین فرو میرود بطوری که دیوارش بالمره خراب میشود و سه نفر در شام خروج میکنند و همه ایشان طالب سلطنت میباشند یکی از ایشان ابلق و دیگری سرخ مو و سرخ رنگ و سیمین از اهلبیت ابی سفیان است که از کلب خروج میکند و ان جابیث در نزدیکی دمشق که قبر الیاس نبی در آنجاست و مردم را بدمشق جمع میکند و اهل مغرب بسمت مصر خروج میکنند و داخل شدن ایشان بمصر علامت خروج سفیانی است و پیش از این خروج میکند کسیکه خلایق را بسوی آل محمد ع میخواند و طایفه ترک در شهر حیره خروج میکنند که در نیست کوفه واقع است و اهل روم در فلسطین فرود ایند در آن وقت عبدالله خروج میکند تا اینکه لشکرشان در قرقیسا در کنار نهر بهم بر میخورند و جنگ عظیم میکنند و صاحب لشکر مغرب شهرها را گرد و مردان را بقتل میرساند و زنان را اسیر میکند بعد از آن با شدت حال مراجعت میکند تا اینکه سفیانی در شهر جزیره فرود میاید در انحال یمانی میاید و هرچه از اموال و غیران جمع کرده اند همه سفیانی از ایشان میگیرد و بعد از آن بکوفه میرود و یاران آل محمد ع را در انجا بقتل میرساند و یک نفر مرد بزرگ نامدار را هم از ایشان میکشد بعد از آن مهدی ع خروج مینماید و سردار لشکرش شعیب بن صالح نام مردی میباشد و قتیکه اهل شام دیدند که لشکر مهدی ع بجنگ سفیانی مهیا میشود لشکر بر داشته بعزم جنگ کردن مهدی ع بمکه میروند پس در راه بنا شده نفس زکیه کشته میشود و برادرش در آن وقت میباشد لیکن باو متوجه و متعرض نمیشوند اندک زمانی بعد از آن نداکننده از آسمان صدا میکند که ای گروه خلایق امیر شما فلانیست و او مهدی است که زمین را پر از عدل چنانچه پر از ظلم و جور کرده بدی مملو کند. شیخ طوسی از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد بن علی رازی او از محمد بن علی او از عثمان بن احمد سقاء او از ابراهیم بن عبدالله هاشمی او از یحیی بن ابیطالب او از علی بن عاصم او از عطا بن سائب او از پدرش او از عبدالله بن عمر روایت نموده او گفته که رسول خدا ص فرمود که قیامت قیام نمیکند تا وقتیکه تخمینا شصت نفر کذاب خروج کنند هر یکی از ایشان گوید که من پیغمبرم شیخ مفید در کتاب ارشاد از یحیی بن ابیطالب او از علی بن عاصم مثل اینرا روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان او از وشا او از احمد بن عائذ او از ابی خدیجه روایت کرده که صادق ع فرمود که قائم ع خروج نمیکند تا وقتیکه دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند و هر یکی از ایشان خلایق را باطاعت خود بخواند شیخ مفید در کتاب ارشاد از وشا مثل اینرا نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از ابن فضال او از حماد او از حسین بن مختار او از ابی نصر او از عامر بن واثله او از امیرالمؤمنین ع نقل نموده که آنحضرت گفت که رسول خدا ص فرمود که ده چیز هست که از قیام قیامت باید ظاهر شوند خروج سفیانی و دجال و آمدن دخان و دابة الارض و خروج قائم ع و طلوع آفتاب از مغرب و فرود آمدن عیسی ع و فرو بردن زمین در سمت مشرق زمین و فرو بردن زمین در جزیره عرب و آتشی که از قعر زمین شهر عدن بیرون میشود و خلایق را بسوی محشر میراند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از ابن فضال او از حماد او از ابراهیم بن عمر او از عمر بن حنظله او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که پیش از قیام قائم ع پنج علامت ظاهر خواهد شد و آنها صیحه و خروج سفیانی و خسف زمین در بیدا و خروج یمانی و قتل نفس زکیه است شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان او از نضر بن مزاحم او از عمرو بن شمر او از جابر روایت نموده او گفته که بخدمت باقر ع عرض کردم که این کی واقع خواهد شد فرمود یا جابر این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه هنوز قتل بسیار در میان شهر کوفه و حیره واقع نشده شیخ مفید در کتاب ارشاد از عمرو بن شمر مثل اینرا روایت کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل بن نجران او از محمد بن سنان او از حسین بن مختار او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبدالله بن مسعود خراب گردید دولت بنی فلان یعنی عباس زایل گردد آگاه شوید بدرستیکه خراب کننده آن دیوار آنرا تعمیر نمیکند شیخ مفید در کتاب ارشاد از محمد بن سنان مثل اینرا نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از عبدالواحد او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از حسین بن مختار او از خالد قلانسی مثل اینرا روایت کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از سیف بن عمیره او از بکر بن محمد ازدی او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی و یمانی باشد در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او خلایق را بسوی حق هدایت میکند شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابن عمیره مثل اینرا نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از ابن فضال او از ابن بکیر او از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی واقع خواهد شد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از عثمان بن عیسی او از درست او از عمار بن مروان او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که هر که برای من بمردن عبدالله یعنی سفیانی ضامن شود هم اینه من هم برای او بقیام قائم ع ضامن میشوم بعد از آن فرمود که وقتیکه عبدالله مرد خلایق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند و این امر انشاءالله منتهی نمیشود مگر بصاحب شما و بعد از این سلطنت سالها از میان برداشته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان می آید یعنی بعد از این مدت سلطنت هیچ کس بیکسال نمیرسد بلکه مدت هر یکی از سلطنتها چند ماهی یا چند روزی میشود عرض کردم که آیا آن عصر یکه سلطنت

شیخ طوسی
شیخ مفید
شیخ طوسی
شیخ مفید
شیخ طوسی
شیخ مفید
شیخ طوسی

ماه در روز بمیان میاید طول میباید فرمود نه شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از محمد بن علی او از سلام بن عبد الله او از ابی بصیر او از
بکر بن حرب او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که دولت بنی فلان یعنی بنی عباس زایل نمیشود تا وقتیکه بروی یکدیگر شمشیر بکشند و وقتیکه با
همدیگر مخالفت نمودند آنوقت دولتشان پامال گردد شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از بزنطی او از ابی الحسن
رضا ع روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که از جمله علامتهای فرج حادثه ایست که در ما بین الحرمین یعنی در میان مدینه و مکه واقع میشود عرض کردم که
آن حادثه کدام است فرمود در ما بین الحرمین تعصبی و نزاعی اتفاق میافتد و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد فلان بقتل میرساند ظاهر اینست که ایشان
از اولاد بنی عباس سند آینه در بزند و کتاب مذکور از فضل او از ابن فضال و ابن ابی نجران ایشان از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر یمانی او از ابی بصیر او از
صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که سلطنت اینجماعت زایل نمیشود تا وقتیکه مردم را روز جمعه در کوفه عرضه تیغ بیدریغ کنند گویا سرهای
کشتگان را می بینم که در میان مسجد و دکاکین و صابون فروشان افتاده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از جبله او از ابی عمار او از علی بن
ابی المغیره او از عبد الله بن شریک عامری او از عمیره دختر نفیل روایت نموده او گفته که از حسن بن علی علیهما السلام شنیدم میفرمود که این امر یکه منتظر ظهور
آن هستید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما از بعضی دیگر تبری نماید و بعضی از شما بر بعضی دیگر لعن کند و بعضی دیگر بروی بعضی تف بیندازد
و بعضی دیگر بکفر بعضی دیگر شهادت دهد عرض کردم که بنابراین در آنزمان خیر نمیباشد فرمود که همه خیرها در آنوقت است زیرا که در آنزمان قائم ع
ظهور میکند و همه اینها را بر میدارد در کتاب مذکور از فضل او از علی بن اسباط او از محمد بن ابی البلاد او از علی بن محمد اودی او از پدرش او از جدش
روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع فرمود که اندکی پیش از ظهور قائم ع موت احمر و موت ابیض واقع میشود و دو بار ملخ میاید یکی در وقتش یعنی
در وقت زراعت و دیگری در غیر وقتش رنگ اینها مانند خون سرخ میباشد موت احمر قتل بشمشیر و موت ابیض طاعون شیخ مفید در کتاب ارشاد
از محمد بن ابی البلاد مثل این را روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن او از محمد بن علی کوفی او از اودی
مثل این را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از نصر بن مزاحم او از ابی لهیعه او از ابی زرعه او از عبد الله بن زرین او از عمار بن یاسر رض روایت کرده
او گفته که دعوت و خلافت اهلبیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد پس تا الآن در جای خود بنشینید و خود تانرا نگهدارید از اینکه در روی زمین لشکر
کشی بکنید و وقتیکه طائفه ترک و اهل روم باهم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار گردید و ندا کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شری که
نزدیک شده و دیوار مسجد دمشق خراب گردید آنوقت رسیدن فرج نزدیک میباشد تا اینکه آنوقت برای لشکر مهیا باشید در کتاب مذکور از ابن ابی نجران
او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از محمد بن بشر او از محمد بن حنفیه روایت نموده او گفته که بخدمت آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید تا
کی ظاهر نخواهد شد چون سخن را از من شنید سر بجنبانید بعد از آن فرمود که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز باهل خویش
شدت و محنت نرسانیده و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه
هنوز سلطان جور و ستم نکرده و حال آنکه هنوز زندیقی از شهر قزوین برنخواسته تا اینکه پرده ناموس اهل آنجا را بدرد و بزرگان ایشانرا
کم نام گرداند بطوریکه گویا هیچ بوده اند و حصار آنجا را تغییر دهد و بهجت و بهای آنجا را زایل گرداند در آنوقت هر که از او بگریزد هر اینه او را میباید
و میگیرد و هر که با وی بجنگد در دست او کشته میشود و هر که از او گوشه گیرد هر اینه فقیر و بیچیز گردد و هر که با او متابعت نماید کافر میشود حتی اینکه ایشان
دو فرقه میشوند فرقه بر دین خود میگرید و دیگری بر دنیای خویش شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از حسن
بن محبوب او از عمرو بن ابی المقدام او از جابر جعفی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در جای خود بنشین و دست و پای خویشتن را مجنبان تا
که ببینی علامتهائی را که الحال برای تو ذکر میکنیم و تو را چنان نمی بینم که آنها را دریابی و از علامتها اینهاست که بنی فلان بیکدیگر میافتند و ندا
کننده از آسمان با خبر فتح و فرج ندا میکند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق بشما میرسد و دهی از جابیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود و بعد
از این ترکان که برادران دینی شمایند رو میاورند تا اینکه در شهر جزیره فرود میایند و خارجیان اهل روم رو میاورند تا اینکه در رمله منزل می
کنند پس در همین سال در هر زمینی از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سرزمینی که خراب خواهد شد شام است در آنوقت
اهل شام و غیر ایشان سه گروه میباشند و در زیر سه بیرق بیرق ابقع و او مردیست ابلق بدن و دیگری بیرق اصهب و او مردیست سرخ مو و سرخ
رنگ و سیمین بیرق سفیانیست شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن علی رازی او از مقانعی او از بکار بن احمد او از حسن بن حسین او از عبد الله
بن بکیر او از عبد الملک بن اسمعیل اسدی او از پدرش روایت نموده او گفته که سعید بن جبیر بمن خبر داد گفت که در سالی که مهدی ع ظهور میکند
بیست و پنج باران میبارد بطوریکه اثر و برکت آن ظاهر میشود و از کعب الاحبار روایت شده که او گفت وقتیکه از بنی عباس مردی عبد الله
نام که صاحب عین است بسلطنت میرسد هر اینه ابتدا و انتهای دولتشان با او است و او مفتاح فنا است و وقتیکه نامه او در شهر شام خوانده شد
که این نامه ایست از جانب بنده خدا عبد الله امیر مؤمنان هر اینه بعد از اندکی بشما خبر میرسد که نامه در منبر مصر خوانده گردید بدین نهج که این نامه ایست
از بنده خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان و در حدیث دیگر گفته که سلطنت با بنی عباس است تا وقتیکه خبر بشما برسد که در مصر نامه خوانده شد بدین نهج که این

شیخ مفید ره
شیخ طوسی ره
محمد بن ابراهیم
خبر عمار یاسر
خبر محمد حنفیه
و از کجا واقع میشود
شیخ مفید ره
جابر جعفی از حضرت باقر ع
شیخ طوسی ره
شمه و فنا

نامه‌ایست از بنده خدا عبدالرحمن امیر مؤمنان و قتیکه این واقع شد بدانید که خدا دولتشان را زایل کرده و مدت سلطنت شان باخر رسیده پس و قتیکه
در اول روز نامه از جانب بنی عباس خوانده شد که این نامه‌ایست از بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان هر آینه منتظر نامه باشید که در آخر همان روز بر
شما خوانده میشود بدین نهج که این نامه‌ایست از بنده خدا عبدالرحمن امیر مؤمنان راوی گوید که وای باد بر عبدالله از خروج عبدالرحمن **مؤلف
گوید** که مراد از صاحب عین آنست که اول نامش حرف عین است و مراد از اینکه ابتدا و انتهاء دولتشان با او ست اینست که در اول دولتشان
و در آخر آن خلافت با عبدالله نامست چنانچه اول خلفاء ایشان ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و آخر ایشان عبدالله
مستنصر بود ملقب بمستعصم و تصحیح سایر فقرات این خبر بما ظاهر نیست زیرا که از کعب الاحبار روایت شده و سندش بمعصوم نرسیده
در کتاب الغیبة آورده که **جذلم** بن بشیر نقل کرده که بخدمت علی بن الحسین ع عرض کردم که خروج مهدی ع را برای من وصف کن و علامتهای او را
بمن بشناسان فرمود که پیش از خروج او مردی معروف بعوف سلمی در سر زمین جزیره خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهریست فیما بین بغداد و
موصل و کشته شدنش در مسجد دمشق میباشد بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج
مینماید و از اولاد عتبة بن ابی سفیان است و قتیکه امر سفیانی ظاهر گردد بد مهدی ع خود را پنهان میکند بعد از آن خروج مینماید در کتاب مذکور از
که از رسول خدا ص مرویست که آنحضرت فرمود که در قزوین خروج میکند مردیکه نامش نام پیغمبریست از پیغمبران و خلایق باطاعتش شتاب میکنند
و مشرکان و مؤمنان از ترس وی میگریزند بحدیکه کوهها از ایشان پر میشود **شیخ** مفید در کتاب ارشاد و **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از فضل
بن شاذان او از احمد بن محمد بن ابی نصر او از ثعلبه او از بدر بن خلیل ازدی روایت کرده او گفت که باقر ع فرمود که پیش از قیام قائم ع دو علامت
ظاهر میشود که مانند آنها از وقت فرود آمدن آدم ع بروی زمین تا حال واقع نشده یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و دیگری خسوف
قمر در آخر آن ماه آن مردی عرض کرد یابن رسول الله قاعده چنانست که آفتاب در آخر ماه و ماه در نیمه ماه گرفته میشوند فرمود باینچه که میگوئی
دانا هستم لیکن اینها دو علامتی و آیتها اند که از وقت فرود آمدن آدم ع بروی زمین تا حال واقع نشده اند **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از ابن
عقده او از علی بن حسن او از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدرشان او از ثعلبة بن میمون او از عبید بن خلیل او از باقر ع مثل اینرا روایت
کرده **کلینی** در کتاب کافی از چند نفری از ایشان از سهل برنطی او از ثعلبه او از بدر مثل اینرا روایت کرده **شیخ** مفید در کتاب ارشاد و **شیخ**
طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن اسباط او از حسن بن جهم نقل نموده او گفت که مردی از ابی الحسن ع پرسید که کی فرج خواهد شد آنحضرت
بمن فرمود که کدام یک را میخواهی بطریق تفصیل بیان نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم که اجمال بیان فرمائید فرمود فرج در وقتی است که بیدقهای
قیس در مصر و بیدقهای کنده در خراسان بجنبش آید راوی گوید که شک دارم در اینکه آنحضرت کنده را ذکر نمود یا غیر اینرا **شیخ** طوسی در کتاب
الغیبة از فضل او از ابن محبوب او از بطائنی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیش پیش ظهور قائم ع قحط سالی واقع
گردد که خرما در سر درخت نارسیده خورده میشود پس در آنوقت شکایت مکن در کتاب الغیبة از فضل او از احمد بن عمر بن مسلم او از یحیی
بن علی او از ربیع او از لبید روایت نموده که او گفت که اهل حبش بیت الله را تغییر میدهند و آنرا خراب میکنند و حجر الاسود را از جایش برداشته گرد
و در مسجد کوفه منصوب میشود در کتاب مذکور از فضل او از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن مسلم روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم
میفرمود که سفیانی بعد از ظهورش بر هیچ مملکت بقدر مدت حمل زن یعنی نه ماه مالک میشود بعد از آن فرمود استغفر الله بلکه بقدر مدت حمل
اشتر مالک میشود و آن از جمله امورات محتومه است باید واقع بشود در کتاب مذکور از فضل او از اسمعیل بن مهران او از عثمان بن جبله او از عمر بن
ابان کلبی او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که گویا سفیانی را یا اینکه فرمود صاحب سفیانی را می بینم که در این شهر شما که کوفه باشد فرود آمده
منادی ندا میکند که هر که سر شیعه را از شیعیان علی بن ابیطالب نزد من آورد هزار درهم باو میدهم پس در آنوقت همسایه همسایه را میگیرد میگوید
که این از ایشان است پس گردنش را میزند و هزار درهم در عوض آن میگیرد آگاه شوید بدرستیکه قوام امور سلطنت شما در آنزمان بدست
مگر زادگان و بدکاران و اولاد زناکاران و گویا صاحب نقاب نگاه میکنم عرض کردم که صاحب نقاب کیست فرمود مردی است از شما که باعتقاد
شما قایل میشود و نقاب میاندازد و شما را بدام هلاکت میکشد و شما را می شناسد شما او را نمیشناسید و بسبب سعایت و
بدگوئی شما را یکیک بغضب ظالم دچار میکند آگاه شوید بدرستیکه او نمیباشد مگر پسر زن زناکار در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از
ابی مفضل شیبانی او از ابی نعیم نصر بن عصام بن مغیرة عمری او از ابی یوسف یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره کاتب ایشان از احمد بن محمد اسدی
او از محمد بن احمد او از اسمعیل بن عباس او از مهاجر بن حکیم او از ابی جعفر محمد بن علی روایت نموده او گفت که علی بن ابیطالب ع بمن فرمود و قتیکه
در شام دو نفر صاحب اعبیر بهم در افتادند هر آینه مخالفت ایشان آیتی میشود از آیات خدا در آنحال گفته میشود که سکوت کنید و آرام بگیرید
بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته میشوند خداوند عالمیان این قضیه را برای مؤمنان رحمت و برای
کافران عذاب و نقمت کرده اند و در آنوقت بآمدن اشهب سواران و بیدقهای زرد منتظر باش که بزودی از جانب مغرب رو میآورند تا اینکه بر شام

مؤلف گوید

جذلم بن بشیر

شیخ مفید

شیخ طوسی

کلینی

شیخ مفید

شیخ طوسی

باب علامات ظهور حضرت

وارد میشوند پس در آنحال منتظر باشید بغرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشناست و قتیکه این واقع کرد بد بخروج پسر زن جگر خوار از وادی یابس منتظر باشید در کتاب مذکور از قرقاره او از محمد بن خلف او از حسن بن صالح بن اسود او از عبد الجبار بن عباس همدانی او از عمار دهنی روایت نموده او گفته که باقر فرمود که مکث سفیانی را در میان خودتان چه قدر رمید آنید گفتم مدت حمل زنان که نه ماه باشد فرمود ای اهل کوفه چه خوب دانا هستید باین خبر **مؤلف** گوید که اختلاف اخبار در خصوص بیان مدت سلطنت سفیانی از این راهست که بعضی از آن اخبار از راه تقیه صادر گردیده زیرا که سفیانی و مدت سلطنت او در اخبار اهل سنت مذکور است یا اینکه مدت سلطنتش مدت استقرار و استحکام امر سلطنت او است و این بحسب اعتبار مختلف میشود در خبر ایندر موسی بن اعین و جز که گذشت محمد بن مسلم باین وجه ستم اشاره هست در کتاب مذکور از قرقاره او از اسمعیل بن عبد الله بن میمون او از محمد بن عبد الرحمن او از جعفر بن سعد کاهلی او از اعمش او از بشر بن غالب روایت کرده او گفته او گفت سفیانی از شهرهای روم رو میآرد در حالتیکه بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردنش آویخته و او است در آنوقت سلطان زمان در کتاب مذکور از احمد بن علی رازی او از محمد بن اسحق مقری او از مقانعی او از بکار او از ابرهیم بن محمد او از جعفر بن سعد اسدی او از پدرش او از صادق روایت نموده که آن حضرت فرمود که در سالی که برای شما فتح و فرج خواهد شد آب بالا میاید تا اینکه بر کنگرهای کوفه داخل میشود در کتاب مذکور **از فضل** او از عثمان احمد سمالی او از ابرهیم بن طالقانی او از نعیم بن حماد او از سعید ابی عثمان او از جابر او از باقر روایت کرده که آن حضرت فرمود که صاحب بیدق سیاه از خراسان میاید در کوفه منزل میکند و قتیکه مهدی ظهور نمود باو پیغام میدهد که بیا بمن بیعت کن در کتاب مذکور از **قرقاره** او از محمد بن خلف او از زهاد او از اسمعیل بن ابان ازدی او از سفیان بن ابرهیم جریری روایت کرده او گفته که از پدرم شنیدم میگفت که نفس زکیه جوانیست از آل محمد نامش محمد بن حسن بیجرم و تقصیر کشته میشود و قتیکه قوم اشرار او را کشتند هر آینه برای ایشان نه در آسمان عذر خواهی میباشد و نه در روی زمین یاری کننده یعنی نزول غضب الهی بر ایشان نظر بحکمت بالغه ربانی وجوب هم میرساند لهذا کسی از قدسیان آسمان نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمیکنند و در روی زمین هم یاری کننده برای ایشان پیدا نمیشود پس در آنوقت خدا بفرستد قائم آل محمد را مبعوث میکند اند یا جماعتی که در نظرها از سرمه نرم تراند یعنی در نظرهای ایشان عاجز و بیدست و پا هستند و قتیکه خروج نمودند خلایق برای ایشان گریه میکنند زیرا که چنان گمان میکنند که ایشان بجهت عاجزی و بیدست و پائی در دست دشمنان گرفتار و دستگیر میشوند لیکن خدا بسبب ایشان مشرق و مغرب را بحیطه نصرت ایشان میدهد آگاه شوید بدرستیکه ایشانند مؤمنان حقیقی و آگاه باشید بدرستیکه بهترین جهاد در آخر زمان خواهد شد از قرقاره او از عباس بن یزید بجرانی او از عبد الرزاق بن همام او از معمر او از ابن طاوس او از علی بن عبد الله بن عباس روایت کرده که او گفت که مهدی خروج نمیکند تا وقتیکه با آفتاب آیتی و علامتی طلوع نماید علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین گفته که حدیث کرد بمن شیخ محدث اخبار محمد بن مشهدی باسناد خود از محمد بن قسم او از احمد بن محمد او از مشایخ خود ایشان از سلیمان اعمش او از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده او گفته که انس بن مالک بمن خبر داد و او خدمتکار رسول خدا بود گفت وقتیکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از جنگ نهروان مراجعت کرد در براثا فرود آمد و در آنجا راهبی بود و در سر کوهی منزل داشت و نامش حباب بود چونکه صدای لشکر را شنید از منزلش بیرون آمد و بلشکر آنحضرت نگاه کرده مضطرب گردید در آنحال با کمال سرعت از بالای کوه فرود آمد و گفت که امیر دکیست و رئیس این لشکر کدامست در جوابش گفتند که این مرد امیر المؤمنین است از جنگ نهروان برگشته پس حباب با کمال شتاب مردم را بر هم زده خود را بخدمت آنحضرت رسانید ایستاد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین حقاً حقاً یعنی سلام بر تو باد ای آنکه با حق و راستی امیر مؤمنانی آنحضرت فرمود که تو از کجا دانستی که من بار استی و حق امیر مؤمنانم عرض کرد که این را علمای ما بما خبر داده اند فرمود یا حباب او گفت نام مرا از کجا دانستی فرمود که حبیب من رسول خدا بمن خبر داد عرض کرد که دست را دراز کن تا بدست تو اسلام قبول نمایم پس گفت که گواهی میدهم باینکه خدا وند کردگار یکانه است بیشریک و محمد فرستاده او است و تو علی بن ابیطالب وصی او آنحضرت فرمود که در کجا منزل داری عرض کرد که در سر کوه فرمود که بعد از این دیگر در آنجا سکنی مکن و در اینجا مسجدی بنا کن و آنرا بنام معمارش بنام پس معمار براثا نام آنرا ساخت لهذا براثا نامیده گردید بعد از آن فرمود یا حباب از کجا آب میخوری عرض کرد از دجله فرمود چرا در اینجا چشمه یا چاهی بهم نمی‌زنی عرض کرد که هر وقتی که چاه کندیم آبش شور دیدیم فرمود که در اینجا چاهی بکن پس شروع بکندن نمود ناگاه سنگ بزرگی از زیر خاک نمایان شد نتوانستند آنرا از جایش بکنند پس آنحضرت خود آنرا کند ناگاه از زیرش چشمه ظاهر شد که از عسل شیرین تر بود پس فرمود یا حباب آب خوردنی تو باید از این چشمه باشد یا حباب آگاه باش بدرستیکه بعد از این در جنب این مسجد تو شهری بنا میشود که ظالمان و جباران در آنجا بسیار میباشند و اهل آن ببلاهای بزرگ مبتلا میشوند حتی که در هر جمعه هفتاد هزار زنا واقع میکردد و قتیکه بدکرداری ایشان شدت نمود این مسجد ترا می شدند و آنرا خراب میکنند مگر کافری چون ابتهار اکردند سه سال از حج باز داشته شده میشوند و هم زراعتهاشان میسوزد و خداوند مردی برای اهل سنج بر ایشان مسلط گردانید بطوریکه بهیچ شهری داخل نمیشود مگر آنکه او را خراب و اهلش را هلاک میکند بعد از آن بار دیگر بسوی اهل اینجا بر میگردد بعد از سه سال بقحط و غلا مبتلا میباشند بحدیکه معیشت شدید بایشان رو میدهد و تا بر طاقتشان باخر میرسد بعد از آن امر د باز بسوی ایشان

مؤلف گوید

فضل گوید

بیدق سیاه از خراسان

قرقاره گوید

محدث اخبار

آخر صفحه ۱۹۲

و اول صفحه ۱۹۴

خبر آذربایجان

باب علامات ظهور حضرت

برمیگردد بعد از آن داخل بصره میشود و در آنجا خانه نمیگذارد مگر اینکه آنرا ناخوش میدارد و خراب میکرده اند و اهلش را هلاک میکند و این روایت است
که شهر خرابی آبادانی بیابد و مسجد جامع در آنجا ساخته شود پس خرابی بصره در آنوقت است بعد از اینها داخل شهری میشود که حجاج آنرا بنا خواهد کرد
و نامش واسط است پس در آنجا هم مانند اینها را میکند بعد از آن متوجه بغداد میشود و بی جنگ و محاربه داخل آنجا میگردد بعد از آن خلایق پناه
برند بکوفه و هیچ شهر در آنوقت از کوفه امن تر نمیباشد بعد از آن امر دیا کسیکه او را داخل بغداد نموده بود بسوی قبر من بقصد شکافتن آن بیرون آید
در آنحال سفیانی با ایشان بر میخورد و ایشان شکست میخورند بعد از آن ایشان را میکشد و لشکری بکوفه میفرستد و بعضی را از اهالی آن باطاعت
خود میاورد و مردی از اهل کوفه بعزم جنگ بیرون میاید سفیانی او را در قلعه محصور میگرداند هر که بان پناه برد در امن میشود و لشکر سفیانی
داخل کوفه میشوند و کسی را در آنجا نمیگذارد مگر اینکه میکشد چنانچه مردی از ایشان بچه کوچکی را از دور بنظر میاورد و در بزرگی هم در پیش پایش
میبیند آنرا میگذارد بسمت آن بچه متوجه میشود تا آنرا میگیرد و بقتل میرساند پس یا جابر در آنوقت منتظر فرج باید شد بعد از آن فرمود هیهات
هیهات یعنی از حالا تا آنوقت زمان بعیدی و مدت مدیدی مانده و در اینمدت حادثهای بزرگ و فتنهها که مانند شب تارند باید واقع شوند پس یا جابر
هرچه که گفتیم در خاطرت نگه دار **مؤلف گوید** که نسخه که اینحدیث را از آن نقل کردم مغشوش و مغلوط بود من هم آنرا بدان طریق کردم و به تصحیح
نپرداختم **بنده** حقیر مترجم گوید چونکه عبارت حدیث چنانچه مؤلف علیه الرحمه گفته مغشوش بود بلکه غلط صریح داشت لهذا معنی بسر فقره از فقرات
آن معلوم نگردید و از ترجمه اینها اعراض نمودم **حسن** بن سلیمان شاگرد شهید علیه الرحمه در کتاب منتخب البصائر از سعد او از احمد بن محمد و عبدالله
بن عامر بن سعد ایشان از محمد بن خالد او از ابی حمزه ثمالی روایت کرده او گفته که باقر ع گفت که امیر المؤمنین ع میفرموده است که هرکه بخواهد با اتباع
دجال جهاد و قتال نماید برود با کسانیکه قتال کند که بکشته شدن عثمان و اهل نهروان میگریند بدرستیکه هرکه وفات نماید باعتقاد اینکه عثمان
با ظلم و ستم کشته گردید بدهر اینه بخدا ملاقات میکند در حالتیکه خدا از او ناراضی و در غضب است و زمان دجال را در نمییابد در آنحال مردی عرض کرد
که یا امیر المؤمنین ع اگر کسی پیش از وقوع قصه عثمان مرده باشد حالش چگونه است فرمود که از قبرش بر انگیخته میشود تا اینکه مظلومی او را تصدیق کند هر
چند که بینی وی بحال ما ایل شود **شیخ** مفید در کتاب ارشاد آورده که اخبار و احادیث در خصوص بیان علاماتی برای قیام قائم ع و حوادثی که پیش
از ظهور آنحضرت واقع میشود وارد گردیده از آنجمله اینهاست خروج سفیانی و قتل حسنی و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در ملک دنیا و کسوف آفتاب
در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن بخلاف عادت و خسفی یعنی فرو بردن زمین در بیابان بیدا و خسفی در مغرب و آفتاب از وقت ظهر تا عصر
از حرکت باز میایستد و نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحا کشته میشود و مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام سر بریده گردد و دیوار
مسجد کوفه خراب گردد و بیدقهای سیاه از سمت خراسان رو میارند و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهرهای شام را تصرف میکند و
لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میایند و ستاره دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان
خم میشود و حتی نزدیک میباشد که دو طرف آن بهم بچسبند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن بهمه اطراف منتشر میشود و آتشی در سمت
مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی میباشد و اعراب عنان قرار و آرام را از سرها خودشان در میارند یعنی فتنه و آشوب
بر پا میکنند و شهرها را تصرف مینمایند و آنها را از تصرف سلطان عجم بدر میروند و اهل مصر بزرگ خودشان را بقتل میرسانند و شام خراب گردد
و سه نفر در آنجا بدعوی سلطنت بر افراشته بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشوند و لشکری از جانب عرب
وارد میشود حتی اسبهای خودشان را در اطراف شهر قلعه شهر حیره میبندند و بیدقهای سیاه از مشرق حیره رو میارند و کنار فرات شکافته
میشود حتی آبش داخل کوچه ها و تنگناهای کوفه میگردد و شصت نفر کذاب بیرون آیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکند و دوازده نفر از
اولاد ابیطالب آیند برای خود ادعای امامت مینمایند و مرد بزرگی از اتباع بنی عباس در ما بین جلولاء و خانقین میسوزانند و جسر شط بغداد
از سمت محله کرخ بسته میشود و در بغداد در اول روز باد سیاهی بر میخیزد و زلزله واقع میشود بحدیکه بسیاری از آنجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم همه
اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مرگهای ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد هم در وقتش
و هم غیر وقتش حتی بزراعتها میرسند و ریع زراعتها کم میشود و فرقه از اهل عجم بهم در میافتند و خونریزی بسیار در میانشان واقع میشود و غلامها
از اطاعت آقایان بدر میروند و آقایان خودشان را بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بوزینه و خوک میشوند و غلامان بشهرهای
آقایان غلبه میکنند و ندائی از آسمان میرسد حتی همه اهل زمین هر طایفه بزبان خویش آنرا میشنوند و روی و سینه آدمی در روی جرم آفتاب نمایان میشود
و مردگان از قبرها بر میخیزند و بدنیا بر میگردند و یکدیگر را میشناسند و زیارت میکنند و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه هم باران
آید پس زمین مرده بسبب آن زنده میشود و برکتهای آن ظاهر گردد و همه آفتها از شیعه مهدی ع زایل میگردد و در آنوقت از ظهور آنحضرت در مکه مستحضر
شده برای اعانت و یاری بسمت وی متوجه میباشند چنانچه اخبار باینها وارد گردیده و بعضی از این حوادث که مذکور شد محتوم است یعنی باید واقع
شود و بسته نیست بوجود شرطی و بعضی دیگر از اینها مشروطست یعنی بسته است بوجود شرطی که شرطش موجود گردد واقع میشود و اگر موجود

مؤلف گوید

مترجم گوید

حسن بن سلیمان

شیخ مفید

باب علامات ظهور حضرت

مؤلف گوید

حسین بن یزید

عجلان

بناشد واقع نمیشود خدا تعالی داناتر است بچیزهائیکه شد نیست و این علامات و حوادث که ما ذکر کردیم مطابق است با آنهائیکه در کتب اخبار از ائمه ع
اطهار علیهم السلام منقول شده در کتاب مذکور از علی بن حمزه او از ابی الحسن موسی ع در خصوص قول خدا تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم روایت
نموده که آنحضرت فرمود که در اطراف زمین فتنه واقع میشود و در دشمنان حق مسخ **مؤلف** گوید که بنابراین معنی آیه کریمه اینست که بعد از این
آیات و علامات خود را بایشان مینمائیم هم در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان آیتهای الهی در اطراف عالم فتنها اند که واقع میشوند و آیتهائی که در
نفس ایشانست عبارتست از مسخ شدن ایشان در کتاب مذکور از وهب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از باقر ع در خصوص قول
خدای عزوجل ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین شنیدم میفرمود که خدا تعالی این علامت را از آسمان بر ایشان نازل
خواهد نمود عرض کردم که ایشان کیانند فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیه و علامت چیست فرمود که ایستادن آفتابست از وقت ظهر
تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالتیکه خلایق او را با حسب و نسب میشناسند و این قضیه در زمان سفیانی
واقع میشود و در آنوقت هلاکت و ضلالت قومش اتفاق خواهد افتاد ترجمه آیه کریمه اینست که اگر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان بر ایشان نازل میکردیم
پس گردنهای ایشان در پیش آن پست میشوند یعنی همه در مقابل آن عاجز و ذلیل میمانند در کتاب مذکور از **حسین** بن یزید او از منذر بن جوزی
او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که خدا تعالی پیش از قیام قائم ع خلایق را با اظهار آیات و علامات چند از رتکاب معاصی منع میکند
و آنها اینست آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنگ سرخی آسمان را میپوشاند و خسف در بغداد و خسف در بصره واقع میشود و خونها در بصره ریخته
گردد و عمارتهای آن خراب و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق را فرا میگیرد بنوعیکه قرار و آرام نمیگیرند در تفسیر عیاشی از **عجلان** او از ابی
صالح روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ایام شبها و روزها نمیگذرند تا اینکه منادی از آسمان ندا بکند که ای اهل حق از اهل
باطل جدا شوید و ای اهل باطل از اهل حق سوا باشید پس در آنحال از یکدیگر جدا میشوند تمیز مییابند راوی گوید که عرض کردم که آیا بعد از این
ندا و فرقه باز همه بیکدیگر ملاقی میشوند بنوعیکه از یکدیگر تمیز نباشد فرمود نه زیرا که خداوند عالمیان در کتاب کریم میفرماید ما کان الله لیذر المؤمنین
علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا تعالی نمیگذارد مؤمنان را با حالتی که شما هستید تا اینکه بد را از خوب جدا گرداند در تفسیر مذکور
از جابر جعفی او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت میفرمود که در جای خود بنشین و دست و پا مجنبان تا وقتیکه ببینی علامتها را که برای تو ذکر میکنم
در سالیکه جفت نیست مانند یکم و سیم و پنجم نداکننده را میبینی که در دمشق ندا میکند و دهی از دهها آن بزمین فرو میرود و قدری از مسجد آنجا
خراب میشود و قتیکه دیدی که لشکر ترکان از دمشق گذشتند هر آینه رو میآورند تا اینکه در جزیره فرود میآیند و در مکه منزل میکنند و در آنسال
در همه بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع میگردد و اهل شام در آنوقت با سه بیدق بیدق اصهب و بیدق ابقع و بیدق سفیانی با طائفه بنی ذنب
الحمار که بقبیله بنی ذنب الحمار خروج میکنند و ایشانرا بنوعی بقتل میرسانند که مانند آن هرگز واقع نشده باشد و مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیتش
و استعداد از دمشق میرسد پس سفیانی او را با جمعیتش نیز بقتل میرساند و همین قصه است تاویل قول خدا تعالی فاختلف الاحزاب من بینهم فویل
للذین کفروا من مشهد یوم عظیم یعنی طایفهها از میان خلایق با هم مخالفت کردند پس وای باد بر کافران از شر حاضر شدن روز بزرگ که روز جنگ
سفیانی باشد بعد از آن سفیانی خروج میکند و او را مقصدی نمیباشد مگر آل محمد ص و شیعیان ایشان پس لشکر بکوفه میفرستد و قتیکه بآنجا
میرسند جماعتی را از شیعه آل محمد ص میگیرند پاره را میکشند و پاره دیگر را بدار میکشند و لشکری از خراسان میآید و در کنار دجله منزل میکنند و
مرد ضعیفی از دوستان آل محمد ص با اتباع خویش بجانب لشکر سفیانی بیرون میرود و در پشت کوفه با اتباعش مغلوب و کشته میگردد و سفیانی لشکری
بمدینه میفرستد مردی را در آنجا میکشند و مهدی ع و منصور که وزیر آنحضرت است از آنجا میگریزند و بزرگ و کوچک آل محمد ص را میگیرند و کسی را
از ایشان نمیگذارند مگر اینکه محبوس میکنند بعد از آن لشکری برای جستجوی مهدی ع و منصور از مدینه مانند موسی بن عمران ترسان و نگران بیرون
میشود تا اینکه بمکه معظمه وارد گردد و لشکر هم از عقب او میروند تا اینکه در بیدا و آن بیابانیست در بین الحرمین فرود میآیند در آنحال زمین
ایشانرا فرو میبرد کسی از ایشان خلاص نمیشود مگر یکنفر برای خبر دادن این قضیه بعد از آن قائم ع در میان رکن و مقام می ایستد و نماز میگذارد
و با وزیرش بر میگردد و میفرماید که ای گروه خلایق الحال از خدا تعالی نصرت و یاری میخواهیم تا اینکه غالب شویم بر کسانیکه بما جور و ستم نمودند و حق ما را
از ما گرفتند و هر که در خصوص خدا با ما محاجه و گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر بنی خلایق هستیم بخدا و هر که در خصوص آدم ع گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر
خلایقیم بآدم ع و هر که در خصوص نوح ع با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر خلایقیم بنوح ع و هر که در خصوص ابرهیم ع با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر
خلایق هستیم بابرهیم و هر که در خصوص محمد ص با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر بنی خلایقیم به پیغمبران و هر که در خصوص کتاب خدا با ما گفتگو نماید هر آینه
ما نزدیکتر بنی خلایق هستیم بکتاب خدا بدرستیکه ما و همه مسلمانان در این روز گواهی میدهیم باینکه ما رانده شدیم و مظلوم گردیدیم و از اموال
و اهل و دیار خود بیرون کرده شدیم و مقهور و مغلوب گردیدیم آگاه باشید بدرستیکه ما امروز از خدا تعالی و از هر مسلمانان یاری میخواهیم تا فرد
میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنیم هر آینه در آنحال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پارههای ابر وقت پائیز همه بیکدیگر میآیند در مکه معظمه

باب علامات ظهور حضرت

در غیر موسم حج جمع میشوند همین است مضمون آیه شریفه اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا باشید خداوند شما را می
آورد و در یکجا جمع میکند زیرا که خداوند که بر همه چیز قادر و توانا است وقتیکه آن سیصد و سیزده نفر در آنجا جمع میشوند آنوقت مردی از آل محمد ص
گوید که این مکه مطهره قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهدنامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را
در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقام با او بیعت میکنند بعد از آن آنحضرت با ایشان از مکه بیرون میرود و در روز پیش هم در خدمتش
میباشد در آنحال منادی از آسمان بنام آنحضرت و ظهور او ندا میکند بنوعیکه همه اهل زمین آنرا میشنوند نام او نام پیغمبر شما است اگر این بشما
مشتبه گردد یعنی اگر از نام وی ندانید که او قائم ع است هر این عهدنامه پیغمبر خدا و لوای و اسلحه او و نفس زکیه که از اولاد حسین ع است بر شما
مشتبه نخواهد شد اگر اینها بشما هم مشتبه شوند پس مشتبه نشود صدائی که از آسمان بنام و ظهور او میرسد و بپرهیز از تابع شدن بپاره سادات آل محمد ص
که ادعای سلطنت میکنند زیرا که آل محمد و آل علی را سلطنت یکبار خواهد شد و برای دیگران بارها است پس هر کس از آل محمد ص که مدعی سلطنت است
تبعیت مکن تا اینکه ببینی از اولاد حسین ع مردی را که عهدنامه رسول خدا و بیدق و اسلحه آنحضرت در نزد او است زیرا که آن عهدنامه از حسین
بعلی بن الحسین ع رسید و از اولاد او بامام محمد باقر ع بعد از آن خداوند هر چه میخواهد میکند یعنی از امام محمد باقر ع بمن رسید و بعد از من تا امامانی
که بعد از منند تا قائم ع خواهد رسید پس آنحضرت صراحة نفرمودند که از امام محمد باقر ع بمن رسید بعد از آن فرمود پس همیشه با جماعتیکه عهد
نامه رسول خدا و بیدق و اسلحه او در نزد ایشان است تبعیت کن و بپرهیز از آنانیکه برای تو ذکر کردیم پس از آل محمد صلی الله علیه و آله بمردی تبعیت بکن
که با سیصد و سیزده مرد و بیدق رسول خدا ع بعزم مدینه از مکه بیرون میآید تا اینکه به بیدا رسند و آن بیابانیست در بین الحرمین در آنجا گوید که این
بیابان مکان قومیست که ایشان را فرو خواهد کشید و اینست معنی آیه که خداوند فرمود الذین مکروا السیئات ان یخسف بهم الارض او یأتیهم
العذاب من حیث لا یشعرون او یأخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین یعنی آیا کسانیکه بمکر و حیله کارهای بد کردند در امن شدند از اینکه زمین
ایشان را فرو برد یا اینکه عذاب با ایشان بیاید از جائیکه ندانند یا اینکه عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالتیکه بکارهای خود شان مشغولند پس
این عذاب از ایشان فوت نخواهد شد پس وقتیکه بمدینه میرسد محمد بن شجری را مانند یوسف ع از زندان در میآورد بعد از آن بکوفه میآید و مکثش
در آنجا هر قدر که خدا خواسته طول میکشد تا اینکه مسلط میشود بعد از آن با اصحاب خود بعذرا میآید در حالتیکه جمع کثیری باو ملحق شده و
سفیانی آنروز در وادی رمله میباشد پس آندو لشکر بهم میرسند و آنروز روز تغییر و تبدیل است چنانچه جماعتیکه از شیعه آل محمد ع در نزد سفیانی
میباشند در آنروز بخدمت آنحضرت میآیند و کسانیکه از شیعه سفیانی در لشکر آنحضرت میباشند بسفیانی ملحق میشوند پس آنروز روز تبدیل است
امیر المؤمنین ع فرموده که سفیانی و اتباعش با همگی در آنروز کشته میشوند حتی یکنفر باقی نمیماند که خبر کشتگان ببرد و نا امید در آنروز کسیست که
از غنیمت و اموال قبیله کلب که قبیله خالوهای سفیانیست محروم شود بعد از وقوع این قضیه بکوفه تشریف میآورد و مسکنش آنجا میباشد و غلام
مسلمی نمیگذارد مگر اینکه او را میخرد و آزاد میکند و قرضداری نمیگذارد مگر اینکه قرض او را میدهد و هیچ مظلمه در گردن خلایق نمیگذارد مگر
اینکه از صاحبش رد میکند و هیچ بنده از ایشان کشته نمیشود مگر اینکه دیه او را بورثاش میدهد و هیچ کس کشته نمیگردد مگر اینکه اگر مدیون
باشد دین او را بصاحب دین ادا میکند و عیالش را مورد عطا و بخشش میگرداند و بدین نهج رفتار میگرداند تا اینکه زمین را پر از عدل میگرداند
چنانچه پر از ظلم و جور و عدوان کرده بود و آنحضرت و اهلبیتش در کوفه در محله رحبه سکنی میکنند آنجا مسکن حضرت نوح بود و آنجا زمین پاک و پاکیزه است
و هیچ مرد از آل محمد ع سکنی نمیکند و کشته نمیگردد مگر در زمین پاک و پاکیزه اند شیخ مفید در کتاب مجالس از جعفی او از محمد بن موسی حضرمی او
از مالک بن عبدالله او از علی بن معبد او از اسحق بن ابی یحیی کعبی او از سفیان ثوری او از منصور ربعی بن خراش او از حذیفة بن یمانی روایت نموده
او گفته که از رسول خدا ص شنیدم میفرمود که خداوند دوستان و مخلصان خود را از منافقان و کافران سوا میکند تا اینکه روی زمین را از خباثت
وجود منافقان و گمراهان و اولاد ایشان پاک گرداند تا اینکه خلایق بنوعی امانت و دیانت بهم برسانند که پنجاه نفر زن نزد یکمرد بیایند
یکی بگوید که ای بنده خدا برای من چیز بخر و دیگری بگوید که برای من در پیش خود منزل ده و همچنین ما بقی ایشان هر یکی حاجتی از او بخواهند محمد
بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از احمد بن محمد بنوی او از علی بن حسن کوفی او از عمیره دختر اوس روایت کرده او گفته که خبر داد بمن جدم خضر
بن عبدالرحمن از عبدالله بن حمزه او از کعب الاحبار که او گفته وقتیکه روز قیامت رسید همه خلایق چهار گروه شده بمحشر میآیند و گروهی سواره می
باشند و گروهی بپاهای شان میآیند و گروهی در روی دستها و زانوهای ایشان و گروهی در روی صورتهای شان میآیند و این گروه چهارم کر و گنگ
و کور میباشند و از عقل و ادراک باز میمانند و با ایشان سخن گفته نمیشود و مأذون نمیباشند در اینکه از کردهای خود معذرت بطلبند ایشانند
کسانیکه آتش جهنم رویهای ایشان را میسوزاند در حالتیکه از شدت عذاب در میان آتش ترش رو میباشند در آنحال یکی از حضار گفت یا کعب آیا
کیانند آنانیکه در روی صورتهای ایشان بمحشر آورده میشوند و با اینگونه عذاب که ذکر نمودی معذب میباشند کعب گفت کسانیند که در دنیا گمراه بوده اند
و از دین حق برگشتند و عهدها و پیمان شکستند پس چه بد نتیجه خواهد داد عملهای ایشان در وقتیکه در عرصه عالم خدا را ملاقات میکنند با نقض

شیخ مفید ره

کردر

باب علامات ظهور حضرت

کرد در حق خلیفهٔ خود شان و وصی پیغمبرشان کرده اند و حال آنکه او عالم ایشان و حامل لوای پیغمبر و صاحب حوض کوثر است و خلایق امید نجات
را از او دارند و اوست عالمیکه هرگز جاهل نمیشود و اوست حجتیکه هرکه از او رو گردانید هلاک گردید و در توی آتش دوزخ افتد سوگند به
پروردگار کعبه یاد میکنم هر اینه این خلیفه عبارتست از علی ع و علم و حلم او از همهٔ خلایق بیشتر و اسلامش از همه پیشتر است که تعجب دارد از کسی
که بر علی غیر او را مقدم میدارد و نیز تعجب دارد از کسیکه شک میکند در خصوص قائم ع مهدی که زمین را بغیر این زمین که حالا هست تبدیل
خواهد نمود و عیسی بن مریم با او بر نصاری روم و چین احتجاج خواهد کرد بدرستیکه قائم ع از نسل علی است و شبیه ترین خلایق است بعیسی بن مریم
از جهت خلق و خلقت و علامت و هیبت و خداوند عزوجل باو عطا میفرماید چیزیرا که به پیغمبران عطا فرموده و عطیه او را از عطیه ایشان زیاده می
کند و او را از ایشان افضل میگرداند با اینکه او از اولاد علی ع است او را غیبتی خواهد شد مانند غیبت یوسف ع و رجعتی خواهد نمود مانند
رجعت عیسی بن مریم و بعد از غیبت ظهور خواهد نمود با طلوع ستارهٔ دیگر و در وقت ظهورش شهر ری خراب گردد و بغداد بزمین فرو رود و
سفیانی خروج میکند و بنی عباس و جوانان ارمینیه و آذربایجان با هم محاربه و قتال میکنند و این محاربه محاربه ایست که چند هزاران در آن محاربه کشته
شوند و هرکس از قبضهٔ شمشیر خود میگیرد و از غلاف میکشد و بیدقهای سیاه در بالای سرش بحرکت می آیند و این محاربه محاربه ایست که مرده موت احمر
که قتل بشمشیر باشد و طاعون اکبر در آن محاربه باهل حرب داده میشود محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه باسناد خود از خضر بن عبد الرحمن او از پدرش او
از جدش عمر بن سعد روایت نموده او گفت که امیرالمؤمنین ع فرمود که قائم ع ظهور نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود
و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال اهل زمین گریه کرده اند و او قیام نمیکند تا وقتیکه ظاهر
شود در میان اهل زمین قومیکه ایشان را از خیر نصیبی و بهره نیست خلایق را باطاعت پیر من میخوانند و حال آنکه دلهای ایشان از او بری هستند ایشان
طایفه اند بد از خیر بهره ندارند و بر اشرار مسلط میشوند و بر ظالمان فتنه برپا میکنند و پادشاهان را هلاک میگردانند و در سواد کوفه ظاهر
شوند بزرگشان مردیست سیاه چهره و سیاه دل و از دین و عمل خیر بی بهره و نانجیب و لئیم و بی خیر و درشتگو یعنی که از مادران ناکار زائیده شده
و از بدترین نسلها است خدا او را سیراب نکند از باران در سالیکه ظهور میکند از اولاد من کسیکه غیبت کرده و صاحب بیدق سرخ و علم سبز است
و وقت ظهور روز بیست. برای کسانیکه در میان شهر انبار و شهر هیت از رسیدن فرج ناامید شده اند انبار و هیت دو شهر اند در دو طرف نهر
فرات انبار از جانب شرقی آن و هیت در جانب غربی یا اینکه وقت ظهور روز بیست برای کسانی از اهل صلاح و تقوی که بسبب تقیه از مخالفان در میان
شهر انبار و هیت مخفی و پنهان خواهند شد و این روز بیست که هلاکت اکراد و فرومایگان خلایق و خرابی شهر فرعونیان که مسکن جباران و اعیان
ظالمان و معدن بلا و محل بیعاری و بیناموسی است در آن روز واقع خواهد شد ای عمر بن سعد سوگند یاد میکنم به پروردگار علی که هر اینه آن
شهر بغداد است آگاه شو لعنت خدا بر عاصیان بنی امیه و بنی فلان عباس باد که بر من خیانت میکنند و نیکان از اولاد من بقتل میرسانند و عهد و پیمان
مرا در خصوص ایشان مراعات نمیکنند و حرمت مرا ملاحظه نمینمایند که در خصوص کردهها خود از خدای تعالی نمیترسند بدرستیکه بنی عباس را روزی
هست مانند روز زوال دولت و ایشان را در آن روز ناله هست مانند ناله زن آبستن در وقت زائیدن وای بر تابعان بنی عباس از جنگی که در
ماهین نهاوند و دینور خواهد شد و این محاربه محاربهٔ فقراء شیعیان علی است ع بزرگشان مردیست از اهل همدان اسم وی با اسم پیغمبر منعوت و موصوف
است مراد از اسم اول مسمی است یعنی اسم پیغمبر ص برای وی نعت و صفت است حاصل کلام اینست که نامش با نام پیغمبر یکیست او مردیست مستوی الخلقه
و خوش خلق و رنگش نورانی و در صدایش چیزیست مانند خنده و مژگانش بسیار و گردنش پهن و مویش کم و پیچهای دندانهای ثنایایش از هم جدا
و وقتیکه سوار اسب میشود مانند بدر بنظر آید که از زیر ابر در آمده باشد و لشکرش جماعتی میباشد بهترین جماعتها که در خدا اطاعت نموده و در
درگاه او خضوع و خشوع نموده تقرب جسته اند ایشان پهلوانانند از عرب که در آن روز شدت حرب میرسند و بر دشمنان ظفر مییابند بدرستیکه
در آن روز برای دشمنان است هلاکت و فنا **مؤلف** گوید که سبب ذکر این حدیث با وجود آنکه غلط و تغییر و تبدیل دارد و سندش منتهی میشود به
بدترین خلق که عمر بن سعد لعنه الله باشد اینست که این حدیث مشتملست بخبر دادن از احوال قائم ع پس این خبر را ذکر کردیم تا اینکه دانسته شود که
دوست و دشمن در خروج آنحضرت اتفاق دارند **مترجم** گوید نظر باینکه حدیث چنانچه مؤلف علیه الرحمه فرموده مصحف و مغلوط بود ترجمه
فقرهٔ چند بر اینطریق حدس و وجدان نوشتم نه بطریق فهم از لفظ در کتاب مذکور از **حمید** بن زیاد او از حسن بن محمد بن حسن او از زائدة بن قدامه
او از عبدالکریم روایت نموده او گفت که در خدمت صادق ع ذکر قائم ع در میان گذشت آنحضرت فرمود که ظهور قائم ع از کجا میشود و حال آنکه
فلک استمرار نکرده تا اینکه گفته شود که او مرده یا هلاک گردید و بکدام بیابان رفته در آنحال عرض کردم که مراد از استمرار فلک چیست فرمود اختلاف
شیعیان است در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن صباح او از حمید بن زیاد او از علی بن حسین بن محمد او از ابراهیم بن عبدالحمید او از ابن طریف
او از ابن نباته او از علی ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بعد از صد و پنجاه پیمانها میاید امیران کافر و امینان خاین و عارفان فاسق پس تجار بسیار
میباشند و منفعت و ربح تجارت کم و اخذ ربا فاش و اولاد زنا بسیار و معروفها منکر میشوند و شان اموال را بزرگ میشمارند و زنان بزنان

مؤلف گوید

حمید بن زیاد

مترجم گوید

ومردان بمردان اکتفا میکنند مردی از علی علیه السلام خبر داد که آنحضرت در حالیکه این حدیث را بیان میفرمودند مردی از جایش برخواست بخدمت آنحضرت
عرض کرد که یا امیر المؤمنین در آنزمان چه باید بکنیم فرمود که بگریزید تا دو دفعه بدرستیکه عدالت خدا ونکرد کار برای این امت کسترانیده ما دامیکه
قاریان ایشان بامرا میل نکنند ونیکوکاران را نشان را از بجور دیگی نمایند پس اگر ایشان قبول نکنند ونیکوکاران از گفتن نفرت نمایند وبعد از آن بگویند لا اله
الا الله هر آینه خدا اینم در عرش خود میفرماید که دروغ گفتید ودر این کلمه صادق نیستید ودر کتاب مذکور از **ابن عقده** او از احمد بن یوسف
او از ابن مهران او از ابن بطاینی او از پدرش او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که پیش از قیام قائم ع ناچار است از قحطی که خلایق در آن
قحطی گرسنه میشوند ومیرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن ونقصان اموال واولاد ومیوه ها بدرستیکه این خبر در کتاب خدا واضح وآشکار است بعد از
این آیه را تلاوت فرمود ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین یعنی هر آینه امتحان میکنیم شما ها را
با چیزی قلیلی مانند ترسیدن وگرسنگی وکم کردن از اموال واولاد ومیوه ها ومژده باد صابران را در کتاب مذکور از **علی بن احمد** او از عبید الله بن موسی
علوی او از علی بن ابرهیم بن هاشم او از پدرش او از محمد بن حفص او از عمرو بن شمر او از جابر جعفی روایت کرده او گفته که قول خدای عز وجل ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع از باقر ع پرسیدم فرمود یا جابر بعضی از مضمون این آیه خاص است وبعضی دیگر عام آنچه که خاص است گرسنگی است در کوفه که خدا
عالم از اید شمنان آل محمد ع مخصوص میگرداند پس از گرسنگی ایشان را هلاک نماید وآنچه که عام است در شام است پس اهل آنجا خواه دشمن آل
محمد ع وخواه دوست ایشان باشد بیم وگرسنگی بنوعی میرسد که اصلا مانند آن ندیده اند ورسیدن گرسنگی بایشان پیش از قیام قائم ع ورسیدن
بیم بعد از قیام آنحضرت است **محمد بن مسعود** در تفسیر عیاشی از ثمالی او از باقر ع مثل این حدیث را نقل کرده **محمد بن ابرهیم** در کتاب الغیبة از ابن عقده
او از محمد بن فضل او از ابن فضال او از ثعلبه او از معمر بن یحیی او از داود دجاجی او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که آیه فاختلف الاحزاب من
بینهم را از امیر المؤمنین ع پرسیدند فرمود که بمشاهده سه چیز منتظر باشید در آنحال عرض کردم یا امیر المؤمنین ع آنها چیستند فرمود اختلا
ف است که در میان اهل شام واقع میشود وبیدقهای سیاهند که میآیند از خراسان واضطرابیست در ماه رمضان یکی عرض کرد که چیست
آن اضطرابی که در ماه رمضان واقع میشود فرمود آیا نشنیدید این قول خدای عز وجل را در قرآن مجید ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت
اعناقهم لها خاضعین یعنی هر گاه بخواهیم هر آینه از آسمان آیتی وعلامتی برایشان نازل میگردانیم ومیگردد گردنهای ایشان در پیش آن آ
یت خاضع وخاشع میشوند وآن آیت صدائیست که از آسمان میرسد آنچنان صدائیست که از شدت مهابتش دختر با عفت را از پس پرده
بیرون وخوابیده را بیدار وبیدار را مضطرب گرداند در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطاینی
او از پدرش و وهب ایشان از ابی بصیر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه آتش بزرگی از جانب مشرق دیدید که سه روز
یا هفت روز از افق مشرق طلوع نموده بالا میآید در آنوقت منتظر فرج آل محمد ع باشید که انشاء فرج میرسد بدرستیکه خدا اینم صاحب قهر وغلبه
وحکمت است بعد از آن فرمود که صیحه یعنی صدائی واقع نمیشود مگر در ماه رمضان که ماه خدا است وآن صیحه صیحه جبرئیل است بسوی این خلا
ئق بعد از آن فرمود که ندا کننده از آسمان بنام قائم ع صدا میکند وهمه اهل مشرق ومغرب آنرا میشنوند وهیچ خوابیده نمیماند مگر اینکه بیدار
میشود وهیچ بر پا ایستاده نمیماند مگر اینکه می نشیند همه اینها از اضطراب بسبب که از این صدا حادث میشود پس خدا رحمت کند بنده را که بر
این صوت اعتنا نماید زیرا که صوت اول صوت جبرئیل است وآنحضرت فرمود که وقوع صدا در شب جمعه بیست وسیم ماه رمضان است پس
در این صدا شک مکنید وآنرا بشنوید واطاعت کنید ودر آخر همان روز صدای ابلیس لعین است که ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه
که فلان شخص یعنی عثمان با ظلم وستم کشته گردیده تا اینکه بدلهای خلایق شک بیندازد وایشان را فریب میدهد چه بسیار خواهد شد
در آنروز شکاک ومتحیر که بسبب شک داخل آتش جهنم میشود ووقتیکه صدائی در ماه رمضان شنیدید شک مکنید در اینکه آن صدا صدای
جبرئیل است وعلامتش آن است که او بنام قائم ع ونام پدرش ندا میکند حتی دختر باکره در پس پرده آنرا میشنود وپدر وبرادرش را به بیرون
رفتن تحریص وترغیب مینماید تا اینکه از آن صوت خبر بیاورند ونیز فرمود که پیش از خروج قائم از این دو صدا ناچار است یکی از آسمان میرسد
وآن صدای جبرئیل است ودیگر از زمین وآن صدای ابلیس لعین است وندا میکند بنام فلان یعنی عثمان که او با ظلم وجور کشته شد مرادش از آن
کلام احداث فتنه است در میان خلایق پس شما ها بصوت اول تابع باشید وحذر کنید از اینکه بصوت دوم گرویده شوید ونیز فرمود که قائم
قیام نمیکند مگر در حالیکه بیم شدید از خلق واضطراب وفتنه وبلا بخلایق واقع میشود حتی آرزو کنند از گرانی آنچه می بینند مانند طغیان
خلایق وخوردن بعضی از ایشان گوشت بعضی دیگر را صبح وشام قیام وظهور قائم ع را آرزو میکنند وخروج آنحضرت در وقتیکه خروج میکند در
حالتی میشود که خلایق از رسیدن فرج ناامید ومأیوس شوند ای قوم گوارا باد بکسیکه آنحضرت را دریابد واز یاران وی شود وای بر کسیکه ا
و جدا شود وبا او وبا امر او مخالفت نماید واز جمله دشمنان او گردد ونیز فرمود که قائم ع بامر تازه وکتاب تازه وبا حکم تازه شدید بر عرب قیام میکند
وبنیت ایشان امر کشتن واحدی که مستحق قتل باشد باقی نمیگذارد واو را ملامت ملامت کننده از جاری نمودن احکام وحد والهی باز نمی

ابن عقده
علی بن احمد
محمد بن مسعود
محمد بن ابرهیم
ابن عقده

باب علامات ظهور حضرت

قائد بعد از آن فرمود وقتیکه بنی فلان با هم اختلاف نمودند در آنحال فرج میرسند و آرام و قرار نیست مگر در وقت اختلاف بنی فلان وقتیکه
اختلاف نمودند منتظر باشید برسیدن صیحه در ماه رمضان بخروج قائم ع خروج نمیکند ابدا و نخواهید دید چیزیرا که دوست میدارید تا وقتی
که بنی فلان با هم اختلاف بکنند وقتیکه این اختلاف واقع گردید خلایق بملک و مالهای ایشان طمع میکنند و سخنان خلایق در این باب مختلف می
شود و این امر ظاهر نمیگردد مگر بعد از خروج سفیانی و نیز فرمود که بنی فلان ناچارند از اینکه سلطنت نمایند وقتیکه بسلطنت رسیدند و بعد از آن
بهم افتادند هر اینه ملک ایشان متفرق و امر ایشان مختلف گردد تا اینکه خراسانی و سفیانی بر ایشان خروج میکنند سفیانی از مغرب و خراسانی از مشرق
هر یکی از ایشان میخواهد که پیشتر از دیگری داخل کوفه شود مانند دو اسب گرو بستگی که یکی از اینجا و دیگری از آنجا بیاید حتی هلاکت بنی فلان بدست
ایشان واقع خواهد شد آگاه باشید که سفیانی و خراسانی احدی را از ایشان باقی نمیگذارند بعد از آن فرمود که خروج سفیانی و خراسانی و یمانی
در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد مانند نظم جواهرها که در یک بند منتظم شده پس یکدیگر میآیند در آنحال از جهت یاس و ناامیدی
حاصل میشود وای بر کسیکه از ایشان جدائی نماید و در میان این بیدقها بیدقی از بیدق یمانی هدایت کننده تر نیست و آن بیدق هدایت است
زیرا که خلایق را بسوی صاحب الامر دعوت میکند پس وقتیکه یمانی خروج نمود بیع سلم بر همه مسلمانان حرام میشود وقتیکه او خروج نمود برخیزید
بسوی وی زیرا که بیدقش بیدق هدایت است و هیچ مسلمان حلال نیست اینکه از او سر بپیچد هر که این را بکند هر اینه او از اهل دوزخ است
زیرا که وی خلایق را بحق و راه راست میخواند بعد از آن نیز فرمود که زوال سلطنت بنی فلان مانند سرکشیدن کوزه است در وقت آب خوردن
یا اینکه مانند اینست که مردی در دستش کوزه بوده در حالیکه راه میرود ناگاه از دستش بیفتد در حالیکه او از آن غافل است و بشکند
و ام زید در آنحالت که کوزه بزمین افتاد گوید هاه حالتیکه مانند اضطراب باو عارض میشود پس زوال سلطنت ایشان هم مثل اینست نعمتها
و لذتها ایشان را از زوال سلطنت غافل خواهد کرد و آنحضرت در منبر کوفه فرمود که خدای عز و جل در میان اموریکه از قضا و قدر
گذشته محاربه و صاحب شمشیر بودن بنی امیه را مقدر کرده و وقوع آنرا حتم و واجب نموده هر چند که بنی فلان یعنی بنی عباس شمشیر را غفلة
از ایشان خواهند گرفت آنحضرت نیز فرمود که ناچار است از وجود آسیائی که آرد میکند وقتیکه آن آسیا در دور قطب خود استوار گردید و در
بالای ساقهای خود قرار گرفت در آن وقت خداوند گرفتکار بر میانگیزاند بر سر آن آسیا بنده را که از بیراهه میآید و اصل و نسبش پنهانست و فتح و
نصرت با وی میباشد اصحاب او موبهای دراز دارند و از اصحاب سبالند و آن نام جائیست میان مدینه و بصره لباسها و بیدقهای ایشان سیاه میباشد
وای بر کسیکه از ایشان جدا شود و ایشان دشمنان او را در حالیکه بهنگامه فتنه محاربه و آشوب افتاده اند میکشند سوگند یاد میکنم بخدا هر اینه
گویا نگاه میکنم با ایشان و افعال ایشان و بچیزیکه از فاجران و عربهای جفاکننده با ایشان میرسد خداوند عالم رحم نموده ایشان را بر آن گروه که ذکر کرد
مسلط میگرداند و ایشان را در حالیکه بفتنه و آشوب دچار شده اند در شهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشند و خواه بیابانی
بقتل میرسانند تا اینکه جزای عملهای بد ایشان داده میشود پروردگار به بندگان ظلم و جور کننده نیست در کتاب مذکور از محمد بن هاشم
او از فزاری او از موسی بن جعفر بن وهب او از وشا او از عباس بن عبد الله او از داود بن سرحان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود
که پیشتر از سالیکه آن صیحه واقع خواهد شد در ماه رجب آیتی حادث میشود عرض کردم که آن چیست فرمود روئیست که از طرف قمر طلوع می
کند و بآن نزدیک میشود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از یعقوب بن یزید او از زیاد بن مروان او از عبد الله
بن سنان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ندائی که از آسمان میرسد و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و کف دستی که از آسمان طلوع
میکند همه آنها محتوم اند یعنی واجب است که بوقوع برسند و تغیر و تبدل بآنها راه نمییابد و در ماه رمضان اضطرابی واقع میشود که خوابیده
را بیدار میکند و دختران را از خلوتخانه اش بیرون میآورد در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از علی بن عاصم او از بزنطی او از رضا ع
روایت نموده اند چگونه ادعا میکنند که ما نیم قائم ع با امر یعنی ادعای ایشان بیجاست زیرا که پیش از خروج اینها نفر ظهور قائم ع نخواهد شد
در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن مهزیار او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از ابن ابی یعفور روایت نموده او گفته که صادق ع
بمن فرمود که هلاکت فلانی و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و لشکری که بزمین فرو میروند و صدا را برای ظهور این امر علامتها و نشانه در دست
خود قرار داده عرض کردم که صدا چیست آیا همان منادیست که از آسمان ندا میکند فرمود آری و ظهور این امر با آن معلوم میشود بعد
از آن فرمود که همه فرج در هلاکت فلانیست در کتاب مذکور با این اسناد از حسین او از ابن سیابه او از عمران بن میثم او از عبایه بن ربعی روایت
نموده او گفته که بخدمت امیر المؤمنین ع داخل شدم در حالیکه من پنجمین پنجنفر و بحسب سن از ایشان کوچکتر بودم در این زمان حضرت شنیدم می
فرمود که برادرم رسول خدا ص فرمود که من ختم کننده هزار پیغمبرم و تو ختم کننده هزار وصی و بچیزهائی مکلف شده که ایشان بآنها مکلف نشده
بودند راوی گوید که عرض کردم که بنا بر فضائلیکه تو داری اینقوم در حق تو انصاف نمیکنند فرمود که ای پسر برادرم مطلب از اینست که تو
گوئی سوگند یاد میکنم به پروردگار عالم که هزار کلمه میدانم که آنها را کسی غیر از من و غیر از محمد ص نمیداند و هر اینه مردم آیه در کتاب خدا هم میخوانند

محمد بن هاشم

علی بن احمد

ابن عقده

باب علامات ظهور حضرت

وبغدادان بر می‌خزوند وابنست واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی وقتیکه قول بر ایشان واقع گردد بیرون آوردیم برای ایشان دابه از زمین که عبارتست از امیر المؤمنین ع باشد از دابه با ایشان سخن میگوید بدرستیکه خلایق بنسبت بآیات وعلامات ما در مقام یقین نیستند بعد از ان که با خبر بدهیم بشما از اخر سلطنت بنی فلان عرض کردیم ای بفرما یا امیر المؤمنین فرمود اخر سلطنتشان در وقتی است که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام ودر بلد حرام یعنی نفس محترم را در روز محترم بقتل رسانند ظاهر اینست که مراد از نفس محترم نفس زکیه باشد واز روز محترم روز جمعه واز بلد محترم مکه معظمه بعد از ان فرمود که سوگند یاد میکنم بانخدا یکه دانه را شکافته وانسان را خلق کرده که هرگاه بعد از قتل نفس محترم ایشان را سلطنتی نمی‌باشد مگر پانزده شب عرض کردیم که ایا پیش از ان یا بعد از ان امر دیگر واقع خواهد شد فرمود که در ماه رمضان صیحه میرسد که بیدار را بفزع واضطراب میاورد وخوابیده را بیدار میکند ودختر مستوره را از منزلش بیرون میاورد در کتاب مذکور از ابن عقده او از یحیی بن زکریا بن سنان او از ابی سلیمان بن کلیب واو از بطائنی او از ابن عمره او از حضرمی او از او از باقر ع روایت نموده او گفته که از انحضرت شنیدم میفرمود که بنی عباس باید سلطنت بکنند وقتیکه بسلطنت رسیدند وبا یکدیگر مخالفت کردند وکارهای ایشان متفرق وپراکنده گردید انوقت خراسانی بر ایشان خروج میکند خراسانی از مشرق وسفیانی از مغرب هر یکی از ایشان می خواهد که پیشتر از دیگری بکوفه داخل شود مانند دو اسب کرو بندی که یکی از اینجا ودیگری از انجا میاید حتی هلاکت بنی عباس در دست ایشان میباشد اگاه شوید که ان دو نفر احدی را از ایشان باقی نمیگذارند در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم او از عیسی بن هشام او از ابن جبله او از پدرش او از محمد صامت او از صادق ع روایت کرده او گفته که بخدمت انحضرت عرض کردم که ایا پیش از ظهور این امر علامتی هست فرمود اری هست عرض کردم که چیست فرمود انقراض بنی عباس وخروج سفیانی وقتل نفس زکیه وفرو رفتن لشکر بزمین در بیدا ورسیدن صوت از اسمان عرض کردم که فدای تو شوم میترسم که ظهور این امر طول کشد فرمود نه چنین است که خیال کرده بدرستیکه وقوع این علامات وظهور این امر مانند سبحه در جوهرها کردن بنداست که بعضی از انها پی بعضی میاید در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن مهران او از ابن بطائنی و وهیب او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که روز قیام در سالی که طاق باشد هم ویکم وپنجم قیام میکند ونیز فرموده که وقتیکه بنی امیه باهم اختلاف نمودند وسلطنت ایشان زائل گردید بعد از ان سلطنت بنی عباس منتقل میشود پس ایشان مدتی در سلطنت لذت عیش میباشند تا وقتیکه باهم اختلاف بکنند در انوقت سلطنت شان زایل میگردد واهل مشرق ومغرب بلکه اهل قبله هم باهم اختلاف میکنند وبخلایق بسبب ترس وهم مشقت شدید لاحق میشود پس ایشان بانحالت میباشند تا وقتیکه نداکننده از اسمان ندا میکند وقتیکه ندا نمود با جمعیت بسوی قائم ع بروید سوگند یاد میکنم بخدا که هر اینه گویا قائم ع را در میان رکن ومقام می‌بینم که خلایق با انحضرت با امر تازه وریاست تازه که از اسمان بوی رسیده بیعت میکنند اگاه شوید که بیدق ولشکر او بهر سمت که متوجه شوند تا روز وفاتش ابدا شکست نمیخورند وپس گرداینده نمیشوند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن حماد او از پدرش او از صادق ع او از پدرش باقر ع روایت کرده که امیر المؤمنین ع از پایان امور یکه بعد خودش تا بقیام قائم ع شدنی بود خبر داد در ان اثنا امام حسین ع عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع خداوند عالم روی زمین را از ظالمان کی پاک وخالی خواهد کرد فرمود که خدا بقعه روی زمین را از وجود ایشان پاک نمیکند تا وقتیکه خونیکه ریختنش حرام است ریخته شود **مترجم گوید** ظاهر اینست که این اشاره بقتل نفس زکیه باشد بعد از ان امر بنی امیه وبنی عباس را که در حدیث طولانی ذکر فرموده وقتیکه قائم خراسانی یعنی هلاکو خان یا چنگیز خان قیام مینماید وکیر زمین کوند وملتان غالب گردد وبجزیره بنی کاوان جزیره است در دریا بصره میگذرد وپادشاهی بابا دچنانچه مؤلف گفته که شاه اسمعیل است از گیلان بر میخیزد واهل قریه ابروان دهی است در نزدیکی استراباد واهل دیلم با او اطاعت میکنند وظاهر میشود برای بر بیدق‌ها ترک در حالیکه در اطراف عالم متفرق شد وپیش از ان در میان شرها وفسادها مانده بودند وقتیکه تا اهل بصره محاربه واقع شد و امر امرا نمود پس انحضرت حکایتی طولانی ادا فرمودند بعد از ان فرمود در این وقت چند هزار نفر کشته میگردند وضعیف‌های لشکران بسته میشوند وتبره بن یعنی شاه عباس اول کشته میشود در انوقت خونخواهی برای خونخواهی بر میخیزد واو سلطان صفی است پسر شاه عباس مقتول واین فقره اشاره بانچه که سلطان صفی در باره اولاد قاتل نموده چنانچه تاریخ را گشت ودیباره دیگر را خیم در آورد بعد از ان فرمود که هلاک میشود کافر بعد از ان تا وقتیکه خلایق ظهور وبروز میکند واما مخفی وپنهانست قیام میکند واو راست فضل وشرف با حسین ع واولاد تست پس مانند او جنت در میان دو رکن مکه با جماعت قلیل ویاد الت حرب ظهور میکند ویاری وجن غالب میشود واحدی را از فرو پاکان وبدان باقی نگذارد خوبی وکو آزاد برای کسیکه زمان او را در یابد ودر ایام خلافت او در خدمتش باشد در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از محمد بن فضل وسعدان بن اسحق واحمد بن حسین بن عبد الملک ومحمد بن احمد در یکجا ایشان از ابن محبوب ومحمد بن ابراهیم گفته که کلینی از علی بن ابراهیم او از پدرش ومحمد بن یحیی ایشان از علی بن عیسی وعلی بن محمد وغیر ایشان از سهل در یکجا او از ابن محبوب او از عمرو بن ابی المقدام او از جابر او گفته که باقر ع فرمود یا جابر بر زمین بچسب ودستها وپاهای خود را حرکت مده تا وقتیکه ببینی ان علامتها ونشانها را که الان برای تو

ابن عقده

ابن عقده

اتفاقات پے در پے

ابن عقده

علی بن احمد

مترجم گوید

ابن عقده کہ

روایت جابر از حضرت باقر علیه السلام و اتفاقات

بقیه صفحه ۲۲۹

باب علامات ظهور حضرت

ذکر میکنم اگر عمر توانها را دریابد اول آنها اختلاف بنی عباس است باهم و نمی بینم که از ما تو دریابی و لیکن بعد از من اینها از من نقل کن و ندا کننده از
آسمان ندا میکند و صدای فتح از سمت دمشق بشما میآید و دهی از دهات شام که جابیه نام دارد بزمین فرو میرود و از طائفه از مسجد دمشق که در سمت
دست راست است میافتد و طایفه از ناحیه ترک خروج میکنند و در عقب آن هرج مرج اهل روم واقع میشود و برادران ما که از طایفه ترک اند روی
آورند تا اینکه در جزیره فرود میآیند و طائفه از اهل روم که خروج کرده اند رو میآورند تا اینکه در رمله فرود میآیند پس یا جابر در آن سال در همه
سرزمین از نواحی مغرب اختلاف بسیار هست پس اول سرزمین از بلاد مغرب شام است اهل انجا در انوقت باهم اختلاف میکنند سه گروه میشوند
در زیر سه بیدق اصهب و بیدق سفیانی و بیدق ابقع اما بیدق سفیانی با ابقع بر میخورد و جنگ میکنند و سفیانی او را با لشکرش بقتل میرساند و اصهب را
هم میکشد بعد از آن او را مقصدی نمیشود مگر آمدن بسمت عراق و لشکرش بسمت قرقیسا میگذرد در آنجا با اهل آنجا قتال میکنند و صد هزار نفر از
جباران و ظالمان آنجا را بقتل میرسانند و سفیانی لشکری که هفتاد هزار نفر باشد بر سر کوفه میفرستد و از اهل آنجا پاره را بدار میکشند و پاره دیگر
را اسیر میکنند در وقتیکه ایشان در این کار میباشند ناگاه بیدقها با تعجیل و سرعت تمام از سمت خراسان رو میآورند و با ایشان چند نفر از اصحاب
قائم ع میباشند بعد از آن مردی از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف بقصد جنگ و قتال بیرون میروند سردار لشکر سفیانی او را در میان حیره
و کوفه میکشد بعد از آن سفیانی لشکری بسمت مدینه میفرستد پس مهدی ع از آنجا بسوی مکه معظمه فرار میکند و خبر فرارش بسردار لشکر سفیانی میرسد او
~~لشکری بسمت مدینه میفرستد پس مهدی ع از آنجا بسوی مکه معظمه فرار~~ میکند و خبر فرارش بسردار لشکر سفیانی میرسد او لشکر از پی آنحضرت میفرستد
و باو نمیرسند تا اینکه داخل مکه میشود در حالتیکه مانند موسی بن عمران ترسان و منتظر است و بزرگ لشکر سفیانی لشکرش در بیدا
فرود میآیند و آن نام بیابانی هموار است در میان مکه و مدینه در آنحال منادی از آسمان صدا میکند که ای بیدا این قوم را هلاک کن پس آن
بیابان ایشان را فرو میکشد و خلاص نمیشود از ایشان مگر سه نفر خدا تعالی رویهای ایشان را هم بسمت پشت شان بر میگرداند و آن سه نفر از قبیله
و این آیه در خصوص ایشان نازل شده یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها
یعنی ای آنانکه کتاب بایشان فرستاده شده ایمان بیاورید بچیزیکه ما نازل کرده ایم در حالتیکه تصدیق میکند چیزیرا که در نزد شما است پیش از آنکه
پاره رویها را ببریم و آنها را بسمت پشت بر گردانیم بعد از آن فرمود که قائم ع در آنروز در مکه میباشد و پشت بدیوار بیت الله الحرام داده در حالتیکه
باینجا پناه میبرد ندا میکند که ایها الناس ما از خدا یاری میطلبیم کیست از خلایق که دعوت ما را اجابت نموده یاری ما نماید و ما اهل بیت پیغمبر شما ایم
که محمد باشد و ما نزدیکترین خلایقیم بخدا و محمد هر که با من در خصوص آدم ع مجادله و گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلقم بآدم ع و هر که در خصوص نوح
ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلقم بنوح ع و هر که با من در خصوص ابرهیم ع گفتگو نماید من نزدیکترین خلقم بابرهیم ع و هر که در خصوص محمد
ص با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص و هر که در خصوص انبیا با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بانبیا آیا خدا تعالی در کتاب
خود نمیفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدا تعالی
آدم و نوح و اولاد ابرهیم و اولاد عمران برگزید و بر همه عالمیان تفضیل داد ایشان ذریه اند که بعضی از بعضی دیگر متولد گردیده و خدا تعالی شنونده
و داننده است بعد از تلاوت این آیه فرمود منم باقی مانده از آدم ع و ذخیره که از نوح است و برگزیده که از ابرهیم است و صاف و خالص شده که از
محمد ص است آگاه شوید هر که با من در خصوص کتاب خدا گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا آگاه باشید هر که با من در خصوص سنت
رسول خدا ص گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا ص و سوگند میدهم از شما هاکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما
در اینجا سخنان مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند و از شما سوال میکنم بحق خدا و رسول او و بحق خودم زیرا
که مرا در گردن شما حق قرابت هست از جانب رسول خدا که بما اعانت و یاری کنید و کسانیکه بما ظلم میکنند از ما دور بکنید بدرستیکه ما را خفیف
کردند و بما ظلم و ستم نمودند و ما را از وطنها و نزد اولاد خود رانده اند و دور کرده اند و بما تعدی کردند و ما را در حق خود باز داشتند و اهل
باطل خونهای ما را ریختند پس در خصوص ما خدا را یاد کنید بما یاری نمائید و از یاری ما دست نکشید تا اینکه خدا تعالی هم بشما یاری کند بعد از آن
فرمود که خدا تعالی در آنحال سیصد و سیزده نفر که اصحاب آنحضرت اند بر سر او جمع میکند و ایشان را در غیر موسم حج مانند ابرها وقت پائیز جمع میکند
یا جابر این که خدا تعالی در کتاب خود ذکر نموده مضمون آن همین است اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا
باشید خدا تعالی همه شما را بیکجا میاورد بدرستیکه بر همه چیز توانا تر است بعد از آن فرمود که آن سیصد و سیزده مرد در میان رکن و مقام
با او بیعت میکنند و با او میباشد عهدی از رسول خدا که همه پیغمبران آنرا از پدران شان میراث برده اند و قائم مردیست از اولاد حسین ع
خداوند کار شما را امر او را در یکشب اصلاح میکند یا جابر اگر در خصوص دانستن حقیت او این چیزها که مذکور شد بر خلایق مشکل میشود یعنی اگر
از این چیزها حقیت او را ندانند هر آینه بر ایشان مشکل نخواهد شد اینکه او از رسول خدا ص متولد شده و از علماء یعنی از ائمه میراث علم برده یعنی
دوام بر حقیت شد لا لن نخواهد کرد و اگر همه اینها بر ایشان مشکل و مشتبه شود هر آینه مشکل نمیگردد صوتی که از آسمان بنام او و نام پدر و مادر او

باب علامات ظهور حضرت

در کتاب اختصاص از عمرو بن ابی المقدام مثل اینحدیث را روایت نموده محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از جابر جعفی روایت کرده و گفته که ابی جعفر ع در اثنای حدیث طولانی بمن فرمود که اول سرزمینی که از بلاد مغرب خراب میشود شام است اهل ابجاد در انوقت با هم اختلاف نموده سه گروه میشوند در رنو سه بیرق و حدیث را تا قول خدا بتعم فرددها علی ادبارها چنانکه مذکور شد ذکر نمود و اینحدیث با خبر سابق تا قول خدا فرددها برابند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده و از قسم بن محمد و از عیسی بن هشام و از ابن جبله و از محمد بن سلیمان و از علا و از ابی جعفر روایت کرده که انحضرت فرمود که خروج سفیانی و ظهور قائم ع در یکسال واقع خواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقده و از احمد بن یوسف و از اسمعیل بن مهران و از ابن بطائنی و از پدرش و وهیب ایشان از ابی بصیر و از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که در وقتی که خلائق در عرفات در وقوف میباشند ناگاه مردی با شتر چابک و چالاک سوار شده بنزد ایشان میرسد و خبر مرگ خلیفه را که فرج ال محمد ع و فرج همه خلائق در مرگ اوست با ایشان میدهد و نیز انحضرت فرمود و قتیکه علامتی در اسمان دیدید و ان علامت اتشی است که چند شب از جانب مشرق در اید در انوقت است فرج همه خلائق و ظهور ان علامت اندکی پیش از قیام قائم ع است در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از محمد بن علی بن حکم و از عمرو بن شمر و از جابر و از ابی طفیل روایت نموده و گفته که ابن کوا از امیر المؤمنین ع پرسید غضب کی واقع خواهد شد فرمود که دوراست و پیش از وقوع غضب بدمرگها واقع شود که در هر یکی از انها مرگها هست و نیز پیش از ان با بد مرگی که با شتر چابک که کمربندان با نوی شکمش از شدت فربهی یا لاغری مخلوط شده بیاید و نجلا بو خبری بدهد و بسبب ان خبر او را بکشند و وقوع غضب بعد از کشتن اوست در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از ابرهیم بن اسحق و از عبد الله بن حماد و از ابن ابی مالك و از محمد بن ابی حکم و از عبد الله بن عثمان و از حصین مکه و از ابی طفیل و از حذیفه بن یمانی روایت نموده و گفته که کشته میشود خلیفه که پیدا نمیشود برای او در اسمان عذر خواهی و در زمین یاوری و خلیفه از خلافت خلع میشود بطرزیکه در روی زمین راه میرود و هیچ چیز از زمین مالك نیست و از خشل سالی اب توقع میکنند ابی طفیل گوید که حذیفه بمن خبر داد که سلطنت بعد از ان باهل نبوت بر میگردد در کتاب مذکور از ابن عقده و از احمد بن یوسف و از ابن مهران و از ابن بطائنی و از ابی بصیر روایت کرده و گفته که از باقر ع پرسیدم از تفسیر قول خدای عز و جل سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی بعد از این مینمائیم بایشان ایات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان تا اینکه ظاهر شود بایشان اینکه او حقست انحضرت در جواب سائل فرمود که خدا مینماید بایشان در نفسهای خودشان مسخ را یعنی ایشان را از جمله مسوخات میگرداند و در اطراف عالم نقصان و تنگی از قدرت خدا بتعم را هم در افاق می بینند و هم در نفسهای خود و قول خدا بتعم حتی یتبین لهم انه الحق مراد از ان خروج قائم ع است و ان از جانب خدای عز و جل حق است و این خلایق انرا خواهند دید و چاره از خروج نیست باید خروج کند در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن الحسین و از علی بن مهزیار و از حماد بن عیسی و از حسین بن مختار و از ابی بصیر روایت کرده و گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که در قول خدای عز و جل عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود یا ابا بصیر کدام خزی و خواریست که شدید تر باشد از اینکه مردم در خانه و محله خود در میان یاران و برادران نشسته باشد ناگاه چند نفر که نیابت پاره نموده بنزد او داخل شوند که بیکنند و از ایشان پرسیده شود که اینحالت و کریه برای چیست ایشان بگویند که فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید راوی گوید عرض کردم که اینها پیش از قیام قائم ع خواهد شد یا بعد از ان فرمود پیش از ایشان در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از یعقوب بن سراج روایت کرده و گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که فرج شیعه کی خواهد شد فرمود وقتیکه بنی عباس با هم مخالفت کردند و تسلطشان سست گردید و در سلطنت و اموالشان طمع نمود کسیکه اینگونه طمع را در حق ایشان هرگز نکرده بود و عربها جلوها را از سرها ایشان بر کنند یعنی از اطاعت بدر روند و هر صاحب مهمیز یا صاحب شاخ خود را بلند نمود یعنی هر صاحب قوت قوت خود را اظهار کرد و سفیانی و یمانی ظهور نمودند و حسنی حرکت کرد انوقت صاحب این امر از مدینه بمکه با میراث رسول خدا بیرون میرود عرض کردم که میراث رسول خدا چیست فرمود که شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دست و زره و اسب او است با اسباب و زینتش در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فزاری و از معوبه بن جابر و از بو نطی روایت نموده و گفته که از رضا ع شنیدم میفرمود که پیش از ظهور این امر بیوح خواهد شد و من ندانستم که معنی بیوح چیست گفت هرا ینجهت که کرمی شدید داشته باشد در کتاب مذکور از بطائنی و از ابی بصیر و از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که علامت خروج مهدی ع کسوف افتابست در سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فزاری و از ابن ابی الخطاب و از حسین بن علی و از صادق ع در خصوص قول خدا بتعم سئل سائل بعذاب واقع یعنی سؤال نمود سؤالی کننده از عذابی که شدنیست روایت نموده که انحضرت فرمود که تاویل ان این است که میاید عذابی یعنی اتشی که در ان ثویه نام جا نیست واقع میشود تا بکناسه بنی اسد منتهی میشود تا اینکه بقبیله ثقیف میگذرد و کشته که ال محمد ع او را کشته اند نمیگذارد مگر اینکه او را میسوزاند و این پیش از خروج قائم ع است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از عبد الله بن حماد و از عمرو بن شمر و از جابر و از باقر ع مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن حسین و از

محمد بن مسعود

محمد بن ابراهیم

احمد بن هوذه

علی بن احمد

محمد بن ابراهیم

بدرش

باب علامات ظهور حضرت

پدرش او از احمد بن عمر او از حسین بن موسی او از معمر بن یحیی بن سالم او از ابی خالد کابلی او از باقر ع روایت کرده که گویا که می‌بینم قومی را که در سمت مشرق خروج کرده حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند و بایشان داده نمیشود بعد از آن باز آنرا مطالبه میکنند باز داده نمیشود و وقتیکه این را ببینند شمشیرهای خود شان را حمایل میکنند آنوقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آنرا قبول نمیکنند تا وقتیکه امر شان قوام بهم رساند و ایشان هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب شما آگاه کشته شوید بدرستیکه هرگاه من آن زمان را در می‌یافتم هر آینه نفس خود را برای صاحب این امر نگه میداشتم

مؤلف گوید دور نیست اینکه این حدیث اشاره بدولت صفویه شود خداوند کردگار این دولت را بدولت قائم ع متصل گرداند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن او از یعقوب او از زیاد عبدی او از ابن اذینه او از معروف بن خربوذ روایت نموده او گفته که ما بخدمت باقر ع هیچ داخل نشدیم مگر اینکه فرمود خراسان خراسان سیستان سیستان گویا که آنحضرت باین کلمات بما بشارت و فرج میداد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از پدر شان او از احمد بن عمر حلبی او از صالح بن ابی الاسود او از ابی الجارود روایت نموده او گفته که از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد بعث نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود بر میخیزد و لوای داعیه بر افرازد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی او از محمد بن عبد الله او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم او از ابی عبد الله ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که این امر واقع نمیشود تا وقتیکه باقی نماند هیچ صنف از خلایق مگر آنکه والی یا حاکم میشود تا اینکه نگوید که اگر ما والی میشدیم هر آینه با عدالت رفتار مینمودیم بعد از آن قائم ع بحق و عدالت قیام میکند در کتاب مذکور با این اسناد از هشام او از زراره روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که آیا ندا یعنی ندائیکه از آسمان خواهد آمد حق است فرمود آری سوگند یاد میکنم بخدا هر آینه آن ندا میآید بطوری که آنرا هر طایفه بزبان خود میشنوند فرمود این امر واقع نمیشود تا وقتیکه نه عشر خلایق از اعتقاد حق بر گردند در کتاب مذکور از عبد الواحد او از احمد بن محمد او از احمد بن علی حمیری او از حسن بن ایوب او از عبد الکریم او از مردی او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع قیام نمیکند تا وقتیکه دوازده نفر مرد بر ریاست و امارت قیام نمایند هر اینها اتفاق میکنند بر این قول که ما صاحب را دیدیم ایشانرا در آنحال خلایق ایشانرا تکذیب میکنند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از حمید بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعه او از احمد بن حسن میثمی او از حسین او از احمد بن معاذ مردی و این مرد را نمیدانم که کیست مگر اینکه بر طریق تسلیم میدانم که ابی سیار است و گفته که صادق ع فرمود که پیش از قیام قائم ع جنگ طایفه قیس بجنبش میآید در کتاب مذکور از علی بن الحسین او از محمد بن حسن او از محمد بن علی کوفی او از محمد بن سنان او از عبید بن زراره روایت نموده که سفیانی در نزد صادق ع مذکور شد فرمود که این مرد از کجا خروج میکند و حال آنکه هنوز خروج نکرده در صنعا کسیکه گوشه چشم را بهم کند از بلد است در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن میثمی او از محمد بن ولید بن خالد در کجا ایشان از حماد بن عثمان او از عبد الله بن سنان او از محمد بن ابرهیم بن ابی البلاد او از پدرش او از ابن سنان روایت کرده او از علی ع میفرمود که پیش از ظهور قائم ع چند سال فریب دهنده میآید که در آنها راست گو را تکذیب میکنند و دروغگو را تصدیق و ماحل مقرب میشود و رویبضه بامور متکلم میشود عرض کردم که رویبضه و ماحل چیستند فرمود که آیا قرآن نخوانده اید خدا تعالی میفرماید و هو شدید المحال یعنی مکر و حیله خدا شدید است یعنی اصل ماحل محالست و محال بمعنی مکر و حیله است راوی گوید عرض کردم که ماحل فرمود که مکار است

مؤلف گوید که آنست که در این حدیث سقط هست یعنی از حدیث قدری افتاده زیرا که در حدیث از معنی رویبضه و ماحل سؤال کردند و در جوابش معنی ماحل را تنها بیان فرمود پس ظاهر اینست که معنی رویبضه را هم بیان نموده لیکن از راوی سقط گردیده و در حدیث دیگر که علامات روز قیامت در آن حدیث بیان شده ذکر نموده که رسول خدا ص فرمود از جمله علامات اینست که رویبضه در امور خلایق گفتگو میکند عرض گفته شد یا رسول الله رویبضه چیست فرمود که مرد حقیر و خسیس را گویند مؤلف میگوید که رویبضه مصغر رابضه است و مراد از آن مرد پست که از مرتکب شدن بکارهای بزرگ و از پیش بردن آنها عاجز باشد و از طلب آنها در نشیند در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر قرشی او از ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از حذیفه بن منصور او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در قرقیسیا مر خدا را مائده هست و بروایتی یعنی طعام ضیافتی هست که از آسمان کسی طلوع میکند و با آواز بلند صدا مینماید که ای مرغان هوا و درندگان زمین بیائید تا اینکه از گوشتهای ظالمان سیر شوید در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابرهیم بن اسحق او از عبد الله بن حماد او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که منادی بنام قائم ع ندا میکند که یا فلان بن فلان در کتاب مذکور از احمد بن ع او از عبید الله بن موسی او از عبد الرحمن بن قسیم او از محمد بن عمرو بن یونس او از علی حزور او از محمد بن بشر روایت نموده او گفته که از محمد بن حنفیه شنیدم گفت که پیش از دست ایشان بحلقه امارت و ریاست بند نخواهد شد وقتیکه این سخن را از او شنیدم در غضب شدم و حال آنکه من نزدیکترین مردم بودم باو و گفتم که فدای تو شوم آیا پیش از بید قبهای شما بید و دیگر هست گفت آری بخدا سوگند یاد میکنم بدرستیکه برای بنی مرداس سلطنتی هست محکم در ایام سلطنت خود شان اصلا خیر از ایشان صادر نمیشود سلطنت شان نسبت بخلایق سخت و شدید میشود و اند

مؤلف گوید

ابن عقده

عبد الواحد

محمد بن همام

علی بن حسین

مؤلف گوید

چیزی

خبری بما نشد در آن وقت در ایام سلطنت دو وزرا نزدیک میکنند و نزدیک او و در تا وقتی که از مکر الهی و عذاب او خاطر جمع شدند ناگاه صیحهٔ عظیمی بایشان
میرسد یعنی آفتی بدولتشان رو میدهد بطوری که ندا کننده برای ایشان باقی نمیماند که با ایشان بشنواند یعنی صاحب حکمی در میان ایشان باقی نمیماند
که حکم خود را با ایشان بشنواند و جمعیتی برای ایشان باقی نمیماند که بسوی ایشان بروند و بدرستیکه خدا تعالی در کتاب خود مثلی در حق ایشان فرموده
حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت تا آخر آیه با ترجمه آن پیشتر مذکور گردید بخلاصهٔ مضمون آن مشعر بهلاکت و فنای دولت بنی مروان است بعد
از آن محمد حنفیه بخدا سوگند یاد نمود که این آیه در خصوص بنی مروان نازل شده گفتم فدای تو شوم امر بزرگی در حق ایشان خبر دادی ایا هلاکت ایشان کی
واقع خواهد شد گفت خبر باد تو را ابا محمد بدرستیکه خدا تعالی علم خود را با علم کسانیکه وقت قرار میدهند مخالف کرده است پس چگونه میتوانم که برای این
امر تعیین وقت بکنم بدرستیکه موسی ع برای قوم خود وعده معین نمود و حال آنکه در علم خدای عزوجل افزودن ده روز بر آن ایام آن مدت بود و آن را
بموسی ع خبر داده بود پس قومش کافر گردیدند و بعد از رفتن او مرحلهٔ گوساله پرستی را پیمودند زیرا که وقتیکه حضرت موسی ع برای مراجعت خود بمیان
قوم وقت تعیین نموده بود گذشت و او مراجعت نکرد و بدرستیکه یونس ع بقوم خود وعده نمود که در فلان وقت عذاب خدا بر شما ها نازل خواهد
شد و حال آنکه در علم خدا این بود که از ایشان بگذرد و عفو نماید و ماجرای او بهمان طور شد که میدانی ولیکن در وقتی که دیدی که حاجت ظاهر شد
هلاکت شان آن وقت خواهد و آن حاجت اینست که مرد بگوید که امشب را بچه شام صباح کردم و نیز بقای دولتشان تا وقتیست که مرد بتو ملاقات
کند با بشاشت و کشاده روئی بعد از آن باز بتو ملاقات نماید با عبوس و ترش روئی گفتم که این حاجت دیگر یعنی علامت دیگر کدام است گفت اینست که
مرد با خوشحالی و کشاده روئی بتو ملاقات مینماید و وقتیکه آمدی که از و قرض بخواهی می‌بینی که عبوس و ترش رو گردید پس در نزدیکی این علامت صیحه واقع
میشود و ایشان بسبب آن هلاک میشوند **مؤلف** گوید که بنی مروان که اظهر است از بنی عباس زیرا که در میان صحابه مردی بود که او را عباس بن مرداس
میگفتند در کتاب مذکور از **محمد** بن همام او از حمید بن زیاد او از محمد بن علی بن غالب او از یحیی بن علیم او از ابی جمیله او از جابر روایت نموده او گفته که
خبر داد بمن کسیکه مسیب بن نجبه را دید بعد او گفته که مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و با وی مردی بود ابن السوداء نام بخدمت آنحضرت عرض کرد که یا
امیرالمؤمنین ع بدرستیکه این مرد یعنی ابن السوداء بر خدا و بر پیغمبر او دروغ و افترا می‌بندد و تو را هم با این مطلب شاهد میاورد آنحضرت فرمود که این مرد
قول عریض طولانی میگوید یا و نسبت کذب میدهی او چه میگوید گفت که احوالات لشکر غضب را ذکر میکند فرمود که این مرد را از دست بگذار و
بادیحت و ابراد ممکن ایشان قومی اند در آخر زمان مانند ابرهای وقت پائیز از هر قبیله یکمرد و دو مرد سه مرد تا نه نفر میرسد میایند آگاه شوید بخدا سوگند
یاد میکنم هر اینه من امیر ایشان را و نام و نیز و خوابگاه چهارپایان ایشان را میشناسم بعد از آن از جای برخواست در حالتیکه یا فرا یا فرا میگفت بعد از آن
فرمود که این مرد بستاره ولادت من حدیث را مانند شکافتن سنگ میشکافد در کتاب مذکور از **علی بن مسعودی** او از محمد عطا او از محمد بن حسن رازی
او از محمد بن علی کوفی او از عبدالرحمن بن ابی حماد او از یعقوب بن عبدالله اشعری او از عتیبه بن سعد بن یزید او از احنف بن قیس روایت کرده او
گفته که حاجتی داشتم بخدمت علی ع داخل گشتم در آنحال ابن کوّا و اشعث بن قیس بدر خانهٔ آنحضرت آمدند اذن دخول طلبیدند آنحضرت بمن فرمود
که اگر تو میخواهی من با ایشان اذن داخل شدن میدهم زیرا که اوّل تو ابتدا بحاجت خواستن نمودی عرض کردم یا امیرالمؤمنین اذن ده تا داخل شوند پس
ایشان اذن داده داخل شدند آنحضرت با ایشان فرمود که چه چیز تو را واداشت بر اینکه در این کرهٔ هوا بسوی من آمدید گفتند که دوست داشتیم
این که از اصحاب غضب شویم فرمود که خیر باد شما را اگر در ایام ولایت و خلافت من غضب واقع نخواهد شد و آن واقع نمیشود تا وقتیکه بلاهای چنین
واقع گردد در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از محمد بن فضل بن ابرهیم او از ابن فضال او از ثعلبه او از موسی بن اعین او از صادق ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که خروج سفیانی از محتومات یعنی امر الهی بآن جاری شده بطوریکه تغییر و تبدیل نخواهد یافت از اوّل خروجش تا آخر آن پانزده ماه است
در شش ماه از جنگ مینماید و وقتیکه بآن پنج شهر مالک شد نه ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیاده نمیشود **مترجم گوید** ظاهر اینست که آن
پنج شهر عبارتست از شام و فلسطین و حلب و حمص و اردن در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از قاسم بن محمد بن حسین او از عبیس بن هشام او از
محمد بن بشیر احول او از ابن جبله او از عیسی بن اعین او از معلی بن خنیس روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که پارهٔ امور از محتومات است
و پارهٔ دیگر نیست از جملهٔ محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از علی بن حسین او از عباس بن عامر او از عبدالله
بن عمر او از زراره او از عبدالملک بن اعین روایت نموده او گفته که در خدمت ابی جعفر ع بودم در آن اثنا ذکر قائم ع در میان گذشت بخدمت آنحضرت
عرض کردم که امید چنان دارم که ظهور آنحضرت بزودی واقع گردد و خروج سفیانی در میان نباشد فرمود نه چنین است که میگوئی بخدا سوگند یاد
میکنم که هر اینه خروج از جملهٔ محتومات است که از وقوع آن ناچار است در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از علی بن حسین او از محمد بن خالد احمر او
از ابن بکیر او از ثعلبه او از زراره او از حمران بن اعین او از ابی جعفر محمد بن علی ع در خصوص قول خدا تعالی فقضی اجلا و اجل مسمی عنده روایت کرده که
آنحضرت فرمود که اجل دو قسمست یکی اجل محتوم و دیگری موقوف حمران عرض کرد که اجل محتوم کدام است فرمود آنست که غیر از آن واقع
شود یعنی تغییر در آن راه نمییابد بعد از آن عرض کرد که اجل موقوف چیست فرمود چیزیست که خدا تعالی را در آن مشیتی هست اگر خواهد آن را ابقا

مؤلف گوید محمد بن همام

علی بن مسعود

ابن عقده

میکند حمران عرض کرد که من امید وارم که اجل سفیانی و خروج آن از جملهٔ موقوفات است یعنی تغییر یابد و واقع نشود فرمود نه چنین است که می
گوئی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از جملهٔ محتومات است در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از احمد بن سالم او از عبد الرحمن ازدی او از عثمان
بن سعید طویل او از احمد بن مسلم او از موسی بن بکر او از فضیل او از باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که از امورات بعضی موقوفند و بعضی
دیگر محتوم و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است از آن در کتاب مذکور از **محمد بن همام** او از فرازی او از عباد بن یعقوب او از خلاد
وضایع او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ناچار است از خروج سفیانی و او خروج نمیکند مگر در ماه رجب در آنحال مردی بخدمت
آنحضرت عرض کرد که یا اباعبد الله وقتیکه او خروج میکند حال ما چگونه میشود و چه باید بکنیم فرمود وقتیکه خروج کرد بسوی قائم علیه السلام ما بروید
تا آنکه بما متوسل شوید **شیخ** طوسی با پسرش در کتاب امالی از حسین بن ابراهیم قزوینی او از محمد بن وهبان او از محمد بن اسمعیل بن حیان او از
محمد بن حسین بن حفص او از عباد مثل این حدیث را روایت کرده **محمد** بن ابراهیم در کتاب الغیبة از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق او از عبد الله
بن حماد انصاری او از عمر بن شمر او از جابر جعفی روایت نموده و گفته که از باقر علیه السلام از خروج سفیانی پرسیدم فرمود حالا کو خروج سفیانی تا وقتیکه خروج
کند کسیکه بعد از وست یعنی قائم علیه السلام سفیانی در زمین کوفه خروج میکند لشکرش جوش نموده بیرون آیند چنانکه آب از زمین بجوش آید پس با شما
قتال و جنگ میکند پس بعد از ین منتظر سفیانی دیگر و خروج قائم علیه السلام باشید **مؤلف** گوید که از این حدیث چنان مفهوم میشود که سفیانی
متعدد است مگر آنکه واو در قول آنحضرت و خروج قائم علیه السلام زاید باشد که نسخه نویس از راه سهو یا غلط آنرا افزوده بنابر این معنی حدیث بدین
نهج میشود که بعد از این سفیانی منتظر خروج قائم علیه السلام باشید در کتاب مذکور از **محمد** بن همام او از فرازی او از حسن بن علی بن یسار او از خلیل بن
راشد او از بطائنی روایت نموده و گفته که با جناب امام موسی علیه السلام از مکه تا بمدینه رفیق راه گردیدم در اثنای راه روزی بمن فرمود که اگر اسمان ها
و زمین همه بنی عباس خروج کنند هر آینه زمین از خونهای ایشان سیراب میشود و بشنوانند که بر بنی عباس غالب آیند تا وقتیکه سفیانی خروج بکند
عرض کردم که آیا سید من آیا خروج از جملهٔ محتومات است فرمود از محتومات است بعد از آن آنحضرت سر پائین انداخت بعد از آن سرش را بالا کرد و
فرمود که سلطنت بنی عباس مکر است و خدعه زایل میشود این سلطنت بطوری که چیزی از آن باقی نماند بعد از آن سلطنت شان متجدد می
شود بنوعیکه گویا هیچ آفتی بآن نرسیده در کتاب مذکور از **محمد** بن همام او از محمد بن عبد الله خالنجی او از داود بن ابی القسم روایت کرده و گفته که در
خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم ذکر سفیانی و آنچه که در روایت وارد شده که امرش از محتومات است بمیان آمد در آنحال عرض کردم که آیا خدا را در محتومات
بدا واقع میشود فرمود آری بعد از آن عرض کردم که جایز است اینکه خدا را در خصوص قائم علیه السلام بدا واقع شود فرمود که قیام قائم علیه السلام از میعادات است
مؤلف گوید که ظاهر چنان است که محتوم را معناها چند باشد نسبت بعضی از آنها وقوع بدا ممکن شود و قول آنحضرت که قیام قائم علیه السلام از میعادات
اشاره است باینکه وقوع بدا در میعاد ممکن نیست زیرا که خداوند عالم میفرماید ان الله لا یخلف المیعاد خدا هم میعاد را خلاف نمیکرداند
و حاصل مضمون کلام آنحضرت اینست که قیام قائم علیه السلام امریست که خدا آنرا به پیغمبر خود و باهل بیت او وعده نموده زیرا که ایشان صبر نمودند بر خبرها
بدی که از مخالفان بایشان رسید و خدا هم وعدهٔ خود را خلاف نمیکند بعد از آن میگوئیم که احتمال هست که مراد از وقوع بدا در محتوم
بدائی است در خصوصیات نه در اصل وقوع آن امر مانند خروج سفیانی پیش از زوال دولت بنی عباس و مانند آن در کتاب مذکور از **علی بن احمد**
او از عبید الله بن موسی او از محمد بن موسی او از احمد بن ابی احمد او از محمد بن علی قریشی او از حسن بن ابراهیم روایت نموده و گفته که بخدمت امام
رضا علیه السلام عرض کردم که خدا کارهای شما را اصلاح نماید چنین گویند که سفیانی در وقتی خروج میکند که دولت ایشان پایدار است در کتاب مذکور از
احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق او از عبد الله بن حماد او از حسین بن ابی العلا او از ابن ابی یعفور روایت کرده و گفته که باقر علیه السلام بمن خبر داد
که بنی عباس و آل مروان را در قرقیسیا جنگی واقع خواهد شد که طفل خورد سال از شدت آن جنگ پیر گردد خدا هم نصرت را از ایشان بر میدارد
و بمرغان هوا و درندگان زمین وحی میکند که از گوشتهای ظالمان سیر شوید بعد از آن سفیانی خروج میکند در کتاب مذکور از **ابن عقده** و
از علی بن حسن تیملی او از عباس بن عامر بن رباح او از محمد بن ربیع اقرع او از هشام ابن سالم او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه
سفیانی بر پنج شهر غالب گردید و انها را مسخر نمود از او نه ماه برای سلطنت وی شمارید و هشام چنان گمان نموده که آن پنج شهر عبارت است از
دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب در کتاب مذکور از **علی** بن احمد او از عبید الله بن محمد او از محمد بن خالد او از حسن بن مبارک او از ابی اسحق
همدانی او از حرث او از علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چشم مهدی علیه السلام اقبلست و سیاه در رخسارش خالیست ابتدای ظهورش از سمت مشرق می
شود و وقتیکه او ظهور نمود سفیانی خروج میکند و بقدر زمان ابستن شدن زن که نه ماه باشد سلطنت میکند در شام خروج نماید و همهٔ اهل آنجا
با و مطیع و منقاد میشود مگر طایفهٔ چند که در حق میباشند خدا ایشان را از خروج نمودن باوی نگه میدارد و با لشکر جرار بمدینه میاید و از آنجا
بر بیدا میروند و در آنحال خداوند عالم ایشانرا بزمین فرو میبرد و همین است معنی قول خدا هم در قران مجید و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان
قریب **مؤلف** گوید که قبل در چشم که لفظ اقبل از آن مشتق شده عبارت است از میل سیاهی چشم بسمت بینی یا آنکه چیزیست مانند احول بودن

محمد بن همام

شیخ طوسی

مؤلف گوید

محمد بن همام

علی بن احمد

ابن عقده

مؤلف گوید

احسن از او نیست تا اینکه عبارت نیست از متوجه شدن یکی از دو حدقه بدیگری یا توجه است بسمت پهنائی بینی یا بسمت مرکان العین یا بسمت ابرو یا توجه و میل بکیفیت از دو چشم بدیگری بر معنی این کلام که چشم مهدی احول است این است که بینی القبل است گویا نگاه میکند بسر بینی خود یعنی در بیان صفت هرون گفته است که چشمش قبل هست یعنی سیاهی چشمش بسمت بینی مایل است یعنی گفته است که قبل میلی است در چشم مانند احولی

مؤلف گوید که اگر مراد احول باشد باید بفرد از آن حمل بکنیم که آن احولی باعث نقص در او نباشد بلکه موجب حسن منظر گردد در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از ابرهیم بن هاشم او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که با سفیانی مانند دو اسب گرو بندی هستند یکی از ایشان میخواهد که پیشتر از دیگری داخل کوفه شود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن موسی او از احمد بن ابی احمد او از اسمعیل بن عباس او از مهاجر بن حلیم او از مغیره بن سعد او از ابی جعفر باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت نمودند هر اینه یکی از آیات خدا در آنجا ظاهر خواهد شد شد که یا امیر المؤمنین ع آن آیت چیست فرمود زلزله است که در شام واقع میشود بنوعیکه بسبب آن از اهل آنجا بیشتر از صد هزار نفر هلاک شوند خدا بتحقیق آنرا برای مؤمنان رحمت میکرداند و برای کافران عذاب و نقمت وقتیکه این حادثه بوقوع پیوست آنگاه با اصحاب اسبهای سفید دم بریده یا گوش بریده یا کوته دم و بیدقهای سیاه نگاه بکنید که از سمت مغرب میایند تا اینکه بشام داخل میشوند و این در وقتی است که جزع اکبر و موت احمر واقع شوند وقتیکه این حادثه واقع شد نگاه بکنید بفرو رفتن دهی از دهات دمشق که انرا حرشا گویند بزمین وقتیکه این حادثه بوقوع رسید پسر زن جگر خوار یعنی سفیانی از وادی خروج میکند تا اینکه بر منبر دمشق غالب میگردد وقتیکه این شد بخروج مهدی ع منتظر باشید در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از حسن بن وهب او از اسمعیل بن ابان او از یونس بن یعقوب روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقتیکه سفیانی خروج نمود لشکری بسوی ما میفرستد و لشکری بسوی شما وقتیکه این امر واقع شد انوقت در بالای اسب با شتر سرکش یا مطیع و ملایم بسمت ما بیائید در کتاب مذکور از ابن عقده او از حمید بن زیاد او از علی بن صباح او از ابی علی حسن بن محمد او از جعفر بن محمد او از ابرهیم بن عبد الحمید او از ابی ایوب خراز او از محمد بن مسلم او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که سفیانی مردیست سرخ رنگ و کبود چشم بخدا هیچ بندگی و اطاعت نمیکند مکه و مدینه را هیچ نبیند میگوید که ای خونخواه مرا محمد بن یعقوب کلینی در کتاب روضه از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از بعضی اصحابش و علی بن ابرهیم او از پدرش او از ابن ابی عمیر در یکجا ایشان از محمد بن ابی حمزه او از حمران روایت کرده او گفته که در نزد صادق ع ذکر بنی امیه و بدحالی شیعیان در نزد ایشان بمیان امد او گفته که من با ابی جعفر یعنی دوانقی سیر میکردم در حالیکه در بالای مرکبش بود من اسبی سوار شده بود و در پیش و پس لشکر داشت و من بدراز گوشی سوار شده در یکسمت او میرفتم بمن گفت یا ابا عبد الله تو را سزاوار است که بچیزهائیکه خدا بما عطا فرموده مانند قوت فتح و عزت تماشا بکنی و بخلق خبر ندهی که تو و اهل بیت تو یعنی ائمه ع لایق و سزاوار تر هستید باین امر از من اگر این را بگنی مرا باذیت کردن تو و اهل بیت تو حریص خواهی کرد آنحضرت گوید که من با و گفتم که هر کس این سخن را از تو نقل نموده هر اینه دروغ گفته گفت آیا سوگند یاد میکنی با اینکه این سخن را تو نگفته گفتم که مردم ساحرند یعنی دوست میدارند که دل ترا من برنجانند ایشان را بگوشت راه مده و سخن ایشان را مشنو زیرا که احتیاج ما بتو بیشتر است از احتیاج تو بما گفت آیا بخاطر داری روزیرا که از تو پرسیدم که آیا برای ما سلطنت خواهد رسید در جواب گفتی که آری شما را سلطنت طولانی و پهن و شدید هست شما را در این امر مهلتی داده میشود و در مال دنیا وسعت بهم میرسانید تا وقتیکه از ما خونی حرام در ماه حرام و در بلده حرام میریزید در آنحال دانستم که او حدیثی را که من باو گفته بودم حفظ کرده بعد از آن باو گفتم که امید هست که خدا تو را از این امر شنیع یعنی کشتن ما ها باز دارد زیرا که من ترا باین امر شنیع تخصیص نداده این حدیثی بود من ذکر نمودم و گاه هست که غیر از تو از اولادت باین عمل قبیح مرتکب گردد در آنحال سکوت نمود وقتیکه بمنزل خود برگشتیم بعضی از دوستان نزد من امد و گفت که فدای تو شوم بخدا سوگند یاد میکنم که هر اینه تو را در موکب ابی جعفر دیدم و تو در بالای دراز گوشی بودی و او در بالای اسب و رو بسمت تو نموده با تو سخن میگفت چنان بنظر میامد که تو در تحت او بوده من در پیش خود گفتم که این حجت خداست بر خلایق و صاحب این امر است و لیاقت دارد که خلایق بپیروی او شوند و اندیگری یعنی ابی جعفر با ظلم و ستم رفتار میکند اولاد پیغمبر ازا بقتل میرساند و بارض خونها بزمین میریزد بطریکه خدا بان راضی نیست و انرا دوست نمیدارد و او در میان موکبش بود و تو بدراز گوش سوار شده بودی از مشاهده این کیفیت شکی در خصوص شما بدلم عارض گردید بطوریکه از زوال دین و هلاکت نفس خود ترسیدم آنحضرت گوید باو گفتم که اگر میدیدی آنملکه را که در پیش و پس و سمت راست و دست چپ من بود ند هر اینه خود ابی جعفر را و دیدبه و شوکت او را حقیر میشمردی ابی مرد گفت که اکنون جماعت تا کی سلطنت خواهند کرد و کدام وقت از ایشان راحت میشویم گفت آیا نمیدانی که هر چیز را مدتی هست گفتم آری گفت دانستن تو این را بتو نفع ندارد بدرستیکه هر وقتیکه زوال این امر یعنی زوال دولت شان رسید هر اینه در زمان اندکی تر از زمان یکطرفه العین پامال و مضمحل شوند اگر بدانی که حال ایشان در نزد خدا چگونه است هر اینه بغض و عداوت با ایشان بیشتر میشود اگر تو و همه اهل زمین سعی و تلاش بکنید در اینکه ایشان را

مؤلف گوید

علی بن احمد

محمد بن یحیی

آخر صفحه ۱۹۲
و اول صفحه ۱۹۴
خبر آذربایجان

مبتلا بکنند بهتر از آن معاصی که ایشان الآن با آن مرتکب‌اند تا در نخواهند شد پس شیطان بتو وسوسه نکند و ترا از راه نبرد زیرا که عزت برای
خدا و رسول او و مؤمنان است و لیکن منافقان این را نفهمند یا نمیدانند که با امر ما منتظر شود و صبر بکند با ذلت و بیم که از دشمنان با و میرسد هر اینه
او در فردا یعنی روز قیامت در جرگه ما خواهد شد پس چون خواهی دید که حق ضایع شد و اهل حق از میان رفتند و دیدی که جور و ستم شهرها را
فرا گرفت و قرآن را دیدی که کهنه گردید یعنی هیچ کس با احکام آن عمل نکرد و تازه چیزها در قرآن احداث نمودند که اصلا آنها در آن نیست و آن را بهوای
نفس خود شان توجیه و تاویل نمودند و دین را دیدی که منقلب گردید چنانکه آب منقلب میشود و دیدی که اهل باطل بر اهل حق غلبه نمود
غالب شدند و دیدی که شر آشکار گردید بطوریکه از آن نهی کرده نمیشود و اصحاب شر معذور داشته میشوند و دیدی که فسق ظاهر شد و مردان
بمردان و زنان بزنان اکتفا نمودند و مؤمن را ساکت دیدی بنوعیکه سخنش مقبول نمیشود و دیدی که فاسق دروغ میگوید و دروغ و افترای وی
براو برگردانده نمیشود و کوچک را دیدی که بزرگ را حقیر میشمارد و دیدی که ارحام قطع شد و دیدی کسی را که فخر میکند برانکه او را با فسق و فجور
مدح بکنند و از آنها می خندد و سخن وی برو وی برگردانده نمیشود و بچه را دیدی که میدهد چیزی را که زنها میدهند یعنی مفعول واقع می
شود و دیدی که زنان با زنان جفت میشوند یعنی سحق میکنند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شد یعنی مدح و ثنای خلق یکدیگر را و مردم را دیدی که مال
را در غیر طاعت الهی صرف میکنند و سایرین ایشان هیچ از این عمل نهی نمیکنند و دستهای ایشان را از صرف نمودن مال غیر راه خدا باز نمیدارند
و باز مردم را دیدی که بسبب دیدن بارانه چیزها از مؤمن مانند اعمال خیر و سعی و تلاش در راه خدا اعوذ بالله گفتند و همسایه را دیدی که همسایه
خود اذیت میکند و او را هیچ مانعی نیست و کافر را دیدی که از مشاهده فساد در روی زمین شادان و خندانست و دیدی که شرابها در آشکارا
خورده میشود کسانی که از خدا نمیترسند بر خوردن آنها جمع شده اند و دیدی که امر بمعروف کننده ذلیل شده و دیدی که فاسق در چیزهائیکه خدا
آنها را دوست نمیدارد با قوت و پسندیده شده است در میان خلایق و اصحاب آثار یعنی ائمه علیهم السلام را که ارباب معجزات یا صاحبان آیات قرآنی اند برا
که آیات در شان ایشان نازل شده حقیر میکنند و حقیر میشمارند و کسیکه ایشان را دوست میدارد او را هم حقیر میکنند و راه خیر را دیدی که منقطع
و راه شر مسلوک و گشوده است و بیت الله را دیدی که از تردد حاجیان معطل مانده و خلایق را بترک زیارت آن امر میکنند و مرد را دیدی که
میگوید چیزی را که نمیکند و مردان را دیدی که غذای مقوی میخورند تا آنکه فربه شوند با مردان دیگر فجور و عمل قبیح بکنند و زنان را دیدی که خود شان
فربه میکنند برای اینکه با زنان دیگر عمل قبیح یعنی سحق مرتکب شوند و مرد را دیدی که گذرانش از پیشش است و زن را دیدی که معیشتش از پیشش
یعنی از فرجش میگذراند و زنان را دیدی که برای خود شان مانند مردان مجالس میارایند و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر شد و خضاب
نمودن را با حنا ظاهر میکنند و بر موبهای خود شان شانه میزنند چنانچه زن برای شوهرش بر موبهایش شانه میزند و بنی عباس را دیدی که بمردم
مال میدهند برای اینکه ایشان را وطی بکنند یا اینکه بنی عباس از حکام و سلاطین مال اخذ میکنند برای اینکه سلاطین با خود ایشان فجور
یا با زنهای ایشان زنا بکنند و دیدی که بوطی مرد رغبت کردند و مردان در خصوص او بهمدیگر رشک بردند و صاحب مال از صاحب ایمان عزیز تر شد
و ربا خوردن آشکار گردید بنوعیکه بر رباخورنده سرزنش نکردند و زنان بزناکاری فخر نمودند و زن را دیدی که بشوهرش رشوه میدهد
در عوض اینکه بگذارد با زنان دیگر عمل قبیح یعنی سحق نماید یا اینکه با مردان دیگر زنا کنند و بسیار بر از خلایق دیدی که ظاهر شده و خلایق
را دیدی که شهادت شاهد دروغگو اعتماد و باور میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام
دین را دیدی که برای و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید و دیدی که اهل فسق انتظار نمیکشند که شب بیاید تا اینکه
اعمال قبیحه را در تاریکی آن نمایند بلکه آنها را در روز روشن میکنند و مؤمن را دیدی که قدرت ندارد با اینکه پاره قبایح را انکار نماید مگر در
دلش و دیدی که مال بسیار در معصیت خدا انفاق میشود و دیدی که حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در
حکم رشوه میگیرند و دیدی که مال بجبار میدهند تا اینکه حکومت را بگیرند و مردم را دیدی که محارم خود را وطی میکنند و با ایشان اکتفا مینمایند و
دیدی که مرد در سر بهتان و تهمت کشته میشود و مرد بمشهور بودن مرد و مذکور بودن وی در السنه و افواه حسد میبرد و جان و مال خود را
در سر آن بذل میکند و دیدی که مرد در مقابل مقاربت نمودنش با زنان سرزنش میکنند یعنی میگویند که چرا با مردان بعمل لواط مرتکب نمی
شوی و با زنان مقاربت میکنی و مرد را دیدی که گذرانش از زناکاری زنش میگذرد و این را میداند با زبان راضی میشود و آرام میگیرد و زن را
دیدی که شوهرش را مقهور میکند و کارها میکند که شوهرش با آنها راضی نیست بشوهرش نفقه میدهد چنانچه شوهر بزن میدهد و مرد
را دیدی که زن و کنیز خود را اجیر میدهد و بخوردنی و آشامیدنی که بدنامت و رذالت تحصیل نموده راضی میشود و دیدی که سوگند خوردن بخدا
از راه دروغ بسیار گردید و قماربازی ظاهر و آشکار شد و شراب را دیدی که آشکارا فروخته میشود و هیچ منع کننده آن پیدا نمیشود و زنان را
دیدی که خود شان را باهل کفر میدهند و لهو و لعب را دیدی که آشکار شد بنوعیکه خلایق بر آن میگذرند و کسی از آن منع نمیکند و هیچ کس منع
قادر نمیشود و مرد شریف و محترم را دیدی که او را ذلیل میکند کسیکه از مرد شریف از تسلط او میترسد و دیدی که نزدیکترین خلایق بحکام کسی است

باب علامات ظهور حضرت

که بسبب نمودن و دشنام دادن بما اهلبیت فخر میکنند و محبت ما را دیدی که بدار الشرع حاضر میشود و شهادتش مقبول نمیگردد و دیدی که سخن بزور
و دروغ رغبت میشود و دیدی که شنیدن قرائت قرآن بر خلایق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان و همسایه را
دیدی که همسایه‌اش از راه ترس از اذیت زبان وی اکرام میکند و حدود الهی را دیدی که معطل کردید و در آنها بخواهشهای نفس عمل شد و
مساجد را دیدی که باطلا باعزان منقش کردید و دیدی که راستگوترین خلایق در نزد ایشان دروغگو و افترا کننده است و دیدی که سخن‌چینی
آشکار کردید و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود و بعضی از خلایق بعضی دیگر را بآن مژده میدهد و دیدی
که طلب حج و جهاد برای غیر خدا کردید و پادشاه را دیدی که کافر و مؤمن هر دو را ذلیل میکند و خرابی را دیدی که بر آبادانی غالب شد یعنی
خرابه بسیار شد و آبادانی کم و مرد را دیدی که معیشتش بکم کردن پیمانه یا ترازو میگذرد یعنی در وقت فروختن غلات و غیر آنها پیمانه را کامل
نمی‌پیماید و ترازو را برابر نمیکشد بلکه سبک میدهد و دیدی که ریختن خونها سهل و آسان انگاشته میشود و مرد را دیدی که ریاست را برای غرض
دنیا میطلبد و بزبان خبیثش خود را مشهور میکند تا اینکه خلایق از او بترسند و در کارها باو اعتماد نمایند و کارها را باو بسپارند و
نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد و از وقتیکه بآن مالک شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده
از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میباشد و کفنهایش فروخته میشود و دیدی که هرج و مرج بسیار کردید و مرد را دیدی که شب
میکند در حالتیکه عاشق است و صبح میکند در حالت مستی بکارهای مردم اعتنا نمیکنند و دیدی که حیوانات را وطی میکنند و حیوانات را دیدی
که بعضی آنها بعضی دیگر را میدرند و مرد را دیدی که بنمازگاه خود میرود بر میگردد و حال آنکه از لباسهایش نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه
لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی و دیدی که دلهای خلایق را قساوت گرفته و چشمهای ایشان خشکیده یعنی هیچ از خوف
خدا گریه نمیکنند و قرآن بر ایشان گران گردید و مردار را دیدی که آشکار شده و خلایق بآن رغبت بهم رسانیده و نماز گذارنده دیدی که نماز نمیکند
مگر برای اینکه خلایق او را در نماز ببینند و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد و خلایق را دیدی
که بر سر کسی جمع شده‌اند که بر دیگران غالب گردیده و دیدی که طالب حلال مذموم و سرزنش زده میشود و طالب حرام ممدوح و تعظیم کرده میشود
و مکه و مدینه را دیدی که در آنها پاره کارها شده میشود که خدا آنها را دوست نمیدارد و احدی ایشان را از عمل قبیح منع نمیکند و دیدی که آلات
لهو و لعب در مکه و مدینه آشکار شده میشود و مردم را دیدی که چیزی از حق گویا میشود بمعروف امر میکند و از منکر نهی در این حال کسی پیش خود باو
نصیحت کننده است بر میخیزد بنزد وی میرود و باو میگوید که این سخن را یعنی سخن حق را که گفته است و امر بمعروف و نهی از منکر موضوع است از
تو یعنی اینها از زبان تو ساخته‌اند تو آنها را نگفته یعنی گفتن اینگونه سخنان در این زمان عیب و عار است و خلایق را دیدی که بعضی از ایشان بعضی دیگر
نگاه میکنند و باهل شر تابع میشوند و دیدی که راه حق از سالک و راه روند خالی شده و مرده را دیدی که باو استهزاء کرده میشود و هیچ کس
سر او گریه و زاری کرده نمیشود و در هر سال دیدی که بدعت و شر در آن سال بیشتر است از آنکه در سال پیشین بوده و خلایق را دیدی که متابعت
نمیکنند مگر با اغنیا و محتاج را دیدی که باو خبر داده میشود برای خندیدن باو و باو رحم میکنند برای غیر خدا و علامات را که در آسمان حادث
میشود دیدی که هیچ کس بسبب آنها مضطرب نمیشود و خلایق را دیدی که در سر راه برای وطی کردن بیکدیگر میجهند چنانچه حیوانات بیکدیگر
میجهند و دیدی که مال بسیار در باطل صرف و انفاق میکنند و اندک مالی را از صرف نمودن در طاعت الهی مضایقه مینمایند و دیدی که عقوق
پدر و مادر آشکار کردید و دیدی که بایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلایق شده‌اند و اولاد
شوند از اینکه بر پدر و مادرشان افترا گفته شود و زنان را دیدی که بر سلطنت و بر هر امر یکه برای ایشان در آن امر خواهش نفس هست
مسلط شده دست یافته‌اند و مرد را دیدی که بر پدر و مادرش تهمت و افترا میبندد و در حق پدر و مادرش نفرین میکنند و بمردن ایشان شاد
میشود و مرد را دیدی که اگر یکروز بر او گذشت و او در آن روز گناه بزرگ مانند لواط و ناقص نمودن پیمانه و سبک کشیدن ترازو و مباشرت
حرام و شراب خوردن مرتکب نشد محزون است و اندوهگین گردید و چنین حساب کرد که این روز از ایام عمرش محسوب نیست و پادشاه
را دیدی که غلات را جمع میکنند و نگه میدارد برای اینکه آنها را بقیمت اعلا بفروشد و اموال ذوی القربی یعنی خمس و مال امام ع باهل کذب
و تزویر تقسیم میکنند و با آن اموال قمار میبازند و شرابها میخرند و میخورند و دیدی که بشراب مداوا مینمایند و انواع ادویه مریضی وصف می
کنند و از آن شفا میطلبند و دیدی که خلایق در ترک نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترک کردن دینداری که با آنها است همه برابر شده
و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب حضرت و دولت کردیدند یا اینکه دنیادار سخن‌گویند و سخنانشان مقبول
شود و اهل حق مغلوب و خاموش کردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد و دیدی که اذان گفتن و نماز کردن با اجرت
و دیدی که مساجد پر شده از کسانیکه از خدا نمیترسند و در آنها برای خوردن گوشتهای اهل حق یعنی برای غیبت ایشان جمع شده‌اند و شراب
را برای یکدیگر وصف میکنند و مست را دیدی که پیشنماز شده خلایق در پشت سرش باو اقتدا نموده نماز میکنند و او از شدت مستی عقل

و شعور

و شعور ندارد و مستی را عیب نمیدانند در وقتیکه مرد مستی شد با او اکرام میکنند و او را وقتیکه میبینند و میترسند و او را بحال خود میگذارند
و با و بینه و تعذیر نمیکنند و بسبب مستی وی او را معذور میدارند و دیدی کسیرا که اموال یتیمانرا میخورد و او را تقوی و صلاحیت خود بمردم خبر
دهد و قاضیان را دیدی که بخلاف امر الهی حکم میکنند و حکام شرع را دیدی که از راه طمع بحال ایشان پیروی میکنند و میراث را دیدی که حکام شرع انرا
بتقسیم فاسق میسپارند یا اینکه از اهل فسق که از جمله و رثا است رشوه میگیرند و حکم میکنند که همه میراث مال او است و قتیکه میراث بتقسیم فاسق
و اهل فسق از ورثات سپردند ایشانرا بحال خود میگذارند ایشان هرچه میخواهند در ان میراث میکنند و دیدی که در منبرها بتقوی امر میکنند و
امر کنندها بان عمل نمیکنند و دیدی که خلایق باوقات نماز استخفاف میکنند و انهارا سهل میانکارند و وجوه ترا دیدیکه بتوسط دیگران بفقرا
داده میشود و قصد قربت در انها نمیباشد و انهارا بفقرا میدهند در صورتیکه ایشان انهارا مطالبه کنند و در مطالبه ابرام و اصرار نمایند
و خلایق را دیدی که همت شان بدهم شهوت عزوبت منحصر شده باشد یعنی اینکه حلال میخورند یا حرام و وطی و مقاربت را بطریق حلال یا
حرام میکنند و دنیارا دیدی که با ایشان رو میاورد و علامتهای حق را دیدی که مندرس و کهنه شده پس وقتیکه همه این علامتهارا که مذکور شد دیدی
باحذر باش و از خدای عز و جل نجات بطلب و بدانکه خلایق مستوجب غضب الهی هستند و اینست جز این نیست خدا ایشانرا برای کاری مهلت داده
که از ان در خصوص ایشان اراده نموده پس منتظر و در کار باشید و در دین داری سعی و تلاش بکن تا اینکه خدای عز و جل ترا در حالتی ببیند
که باحوال ایشان مغایر و مخالف باشد پس اگر عذاب و نقمت الهی بر ایشان نازل بشود و تو هم در میان ایشان باشی هر اینه برحمت خدا تعجیل کرده
یعنی تو هم با ایشان هلاک خواهی شد و اگر در میان ایشان نباشی تنها ایشان مبتلا میشوند در حالتی تو بیرون شده از چیزیکه ایشان بان مرتکب
بودند مانند جرات کردن بر خدا و معصیت نمودن باو بدانکه خدا اجر احسان کنندگانرا ضایع نمیکنند و رحمتش باحسان کنندگان نزدیک است
در کتاب جامع الاخبار وارد شده که جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که در خدمت رسول خدا در حج الوداع رفتم وقتیکه انحضرت و اجبات
حج را بجا اورده بود داعگاه کعبه امد که انرا وداع نماید از حلقه درش گرفت باواز بلند صدا زد ایها الناس از او در امد پس همه اهل مسجد و
اهل بازار در انجا جمع شدند انحضرت فرمود که بشنوید بدرستیکه من الان خبر میدهم بشما چیزهارا که بعد از من شد بشنت پس برسانند این
هارا کسانیکه از شماها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند بعد از ان انحضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند وقتیکه
از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا یکصد و چهل سال بعد از این برگیست که در ان خار
نباشد بعد از ان تا دویست سال خار و برگ هر دو میباشد یعنی هرگاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت بعد از ان خار میباشد بدون
برگ یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت بطوریکه در انزمان دیده نمیشود مگر پادشاه جابر ظالم یا مالدار حریص و بخیل یا عالمیکه
بمال دنیا راغب است یا فقیریکه بسیار دروغگو است یا پیریکه بسیار فاجر است یا طفلیکه بسیار بیحیا است یا زنیکه بسیار احمق است بعد از ان
ان حضرت گریست در انحال سلمان فارسی از جایش برخواست و عرض کرد یا رسول الله بما خبر ده که اینها کی واقع میشوند فرمود یا سلمان
در وقتیکه علماء شما قلیل گردیدند و قاریان شما رفتند یعنی فانی شدند و زکوة دادن را قطع نمودید و منکرات را اشکار ساختید و صدا
هارا در مساجد خود بلند کردید و دنیارا بالای سر خود داشتید و علم را بزیر پاهای خود انداختید و دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید
و غیبت را برای خود میوه شمردید و حرام را غنیمت دانستید و بزرگ شما بکوچک خود رحم نکرد و کوچک شما به بزرگ شما تعظیم ننمود پس
در انوقت لعنت بر شماها نازل میشود و جنگ شدید در میان واقع میگردد و از دین در میان شما نامی در زبانهای شما باقی نمیماند
پس وقتیکه این خصلتها بشماها داده شد انوقت بوزیدن باد سرخ یا مسخ شدن یا بباریدن سنگ منتظر باشید و مصداق این سخن من
در کتاب خدای عز و جل این ایه است قُل هُوَ القادِرُ عَلیٰ اَن یَبعَثَ عَلَیکُم عَذاباً مِن فَوقِکُم اَو مِن تَحتِ اَرجُلِکُم اَو یَلبِسَکُم
شِیَعاً وَ یُذیقَ بَعضَکُم بَأسَ بَعضٍ اُنظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لَعَلَّهُم یَفقَهُونَ یعنی بگو بایشان که خدا بتحقیق او است قادر بر اینکه از سمت
بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذابی بفرستد یا اینکه شمارا طایفه چند بکند با هم مخالف و بچشاند بعضی از شما شدت جنگ
بعضی دیگر را نگاه کن ببین که چگونه ایات علامات را میگردانیم برای اینکه ایشان متنبه شوند و بفهمند تا اینکه از براهء ضلالت بشاهراه
هدایت برگردند در اثنا جماعتی از صحابه از جای شان برخواستند و گفتند که یا رسول الله بما خبر ده که این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود که
در وقتیکه نمازهارا از وقت انها تاخیر کردید و بشهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید و پدران و مادران دشنام دادید و کرها
را مجدی دانستید که حرام را غنیمت و زکوة دادن را ضرر شمردید و مرد بزنش اطاعت کرد و بهمسایه اش جفا نمود و قطع ارحام کرد و رحم از دلها
بزرگان زایل گردید و حیا کوچکان کم شد و بناء عمارتهارا محکم کردند و بغلامان و کنیزان ظلم نمودند و با خواهش نفس شهادت دادند
و حکام شرع با جور حکم کردند و مرد به پدرش دشنام داد و برادرش حسد و رشک نمود و شرکاء باخیانت معامله کردند و وفادار میان
ملائق قلیل گردید و زنا مشهور و شایع شد و مردان با زینت زنان مزین گردیدند و مقنعه حیا از سرهای زنان برداشته شد و کبر در دلها

بجنبش آمد چنانچه از هر در باز نهانی چند و عمل بسنتها کم گردید و معصیتها ظاهر و آشکار شدند و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند
و مدح و ثنا را با مال طلبیدند یعنی مال دادند برای اینکه مدح کرده شوند و مال در تغنی صرف کردند و بدینها مشغول شدند و از آخرت باز ماندند
و ورع کم و طمع هرج و مرج بسیار گردید و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز مسجدهای ایشان با اذان معمور میشود و دلهای ایشان بسبب استخفاف قران
از ایمان خالی میباشد و هرگونه خواری از ایشان بمؤمن میرسد پس در این زمان روبهای ایشان روبهای آدمیان است و دلهای ایشان مانند دلهای شیاطین
کلامشان از عسل شیرین میباشد و دلهای ایشان از حنظل تلختر پس ایشان گرگهایند که لباس آدمی پوشیده اند و روزی نمیشود مگر اینکه خدا تعالی
در آنروز بایشان خطاب نموده میفرماید که آیا بمن افترا میگویند و بر من جرأت نموده معصیت میکنند أفحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
یعنی آیا چنان گمان کرده اید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بسوی من نخواهید برگشت سوگند بعزت و جلال خودم یاد میکنم که اگر نبودند
کسانی که با اخلاص بمن عبادت میکنند هر آینه بلطرفة العین مهلت نمیدادم بکسانیکه بمعصیت من مرتکب میشوند هرگاه ورع صاحبان
ورع نمیبود از بندگان من هر آینه قطرهٔ از آسمان نازل نمیکردم و یک برگ سبزی نمیروئید پس تعجب باشد از قومیکه اموالشان را معبود
خود قرار داده اند و آرزوهای ایشان طولانی شده عمرهای ایشان کوتاه و ایشان چنان طمع دارند که بهمسایگی مولای خود یعنی خداوند عالمیان برسند
و نمیرسند مگر با عمل و بندگی و عمل هم تمام نمیشود مگر با عقل **کلینی** در کتاب کافی او از علی او از پدرش او از ابن محبوب او از اسحق
بن عمار او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که نخواهید دید چیزیرا که دوست میدارید تا وقتیکه بنی فلان یعنی بنی عباس باهم مخالفت نمایند
پس وقتیکه باهمدیگر اختلاف کردند خلایق باموال و ریاست ایشان طمع میکنند و سخنانشان متفرق میشود و سفیانی خروج مینماید در کتاب
مذکور از علی او از **احمد بن محمد** او از ابن ابی نجران او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که نخواهید
دید چیزیرا که منتظران هستید تا وقتیکه مانند بز میشوید که هیچیک از اعضا بدنش بدیگری زیادتی ندارد و کسیکه میخواهد لاغری و فربهی از او
بهر عضویکه میخواهد از اعضا آن دست میگذارد چنانچه در مقام استعلام لاغری و فربهی آن دأب و عادت اینست یعنی هرچه نخواهند دید زمان
شما میکنند شما را در آنوقت مرتبهٔ شرافت نیست که بآنها ترقی نمائید و تکیه گاهی نیست که در کارها خود بآن تکیه بکنید و از علی او از **علی بن**
حکم او از ابن سنان او از ابی الجارود مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب مذکور از علی او از **سهل** او از موسی بن عمر و صیقل او از ابی شعیب
محاملی او از عبد الله بن سلیمان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین ع فرموده اند که هر آینه زمانی بخلایق میاید در آن
زمان بفاجر مال بسیار داده میشود و کسیکه بی باک و لاابالی است مقرب میشود و صاحبان انصاف ضعیف میباشند راوی گوید که در این
این اثنا بآنحضرت گفته شد که این امر کی واقع میشود فرمود در وقتیکه زنان و کنیزان صاحب تسلط و اقتدار و طفلان صاحب حکم و امر باشند در
کتاب مذکور از علی او از **سهل** او از اسمعیل بن مهران او از محمد بن منصور خزاعی او از علی بن سوید و محمد بن یحیی ایشان از محمد بن حسین او از ابن ربیع
او از عمش او از علی بن سوید و حسن بن محمد ایشان از محمد بن احمد نهدی او از اسمعیل بن مهران او از محمد بن منصور از علی بن سوید روایت نموده که
او بخدمت امام موسی ع در وقتیکه آنحضرت در زندان بود عریضهٔ نوشت و در آن عریضه مسئلهٔ چند از آنحضرت پرسید و در جوابهای آن این
فقره بود که وقتیکه اعرابی قبیح منظر زشت رو زاد در میان لشکر بسیار و جرار دید یعنی او با ایشان ریش و سردار گردید در آنوقت بفرج خود و
فرج شیعیان و مؤمنان منتظر باشید و وقتیکه آفتاب منکسف گردید چشمت را بسمت آسمان بلند کن و ببین که خداتعالی بمؤمنان چه میکند ترس
برای تو مجملات را تفسیر کردم و صلی الله علی محمد و آله الاخیار در کتاب مذکور از **حمید بن زیاد** او از عبد الله دهقان او از طاطری او از محمد بن
زیاد او از ابان او از صباح بن سیابه او از ابن خنیس روایت نموده او گفته که در وقتیکه مسوده خروج نموده پیش از آنکه بنی عباس ظهور نمایند مکتوب
عبد السلام بن نعیم و سدیر و ابخدمت صادق ع بردند و چند نفر دیگر هم بخدمت آنحضرت نوشتند که ما گمان چنان نموده ایم که امر سلطنت و خلافت
بدست تو میرسد آیا رای تو در این باب چیست راوی گوید که آنحضرت مکتوبها را بر زمین زد بعد از آن فرمود که اف از این جماعت من
امام ایشان نیستم آیا نمیدانند که خلافت بما نمیرسد مگر بعد از کشته شدن سفیانی **شیخ محمد بن علی خزاز** در کتاب کفایه باسناد که نشره
در باب نص بدوازده نفر امام از جابر انصاری او از رسول خدا ص روایت کرده که آنحضرت فرمود مهدی ع از ما است این امت در وقتیکه دنیا
هرج و مرج گردید و فتنهها پشت بهمدیگر گردند و قوت یابند و راهها بسته شدند و بعضی اموال بعضی را غارت نمودند و بزرگ بکوچک
رحم نکند و کوچک بزرگ تعظیم و توقیر نماید در آنوقت خداتعالی مهدی ما را که نوادهٔ نهمین است حسین بر میانگیزاند او حصارها و قلعههای ضلالت
و دلهای قفل شده را فتح میکند و در آخر زمان در میان رکن و مقام قیام میکند چنانچه من بوده ام در اول زمان و زمین را پر از عدل
کند چنانچه پر شده از جور در کتاب مذکور باسناد که نشره در باب مذکور از **علقمه** بن قیس روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع در منبر
کوفه خطبهٔ لؤلؤ را ادا فرمود در آخر این فقره را بیان نمود که آگاه باشید من در این نزدیکی سفر آخرت خواهم نمود و بعالم غیب خواهم رفت
پس بعد از من بنی امیه و سلطنت کسری و قیصر مضمحل نمودن چیزی یعنی دین اسلام که خدا آنرا بر پا نموده و بر پا داشتن چیزی یعنی بدعت که خدا آنرا

کلینی

احمد بن محمد

سهل گوید

حمید بن زیاد

شیخ محمد بن علی

علقمه گوید

مضمحل کرده منتظر نباشید وخانه‌های خود را صومعهٔ خود قرار بدهید وآتش درخت عضا را اگرتا چهل روز میماند وخاموش نمیشود بزیر
دندان بگیرید یعنی مشقت شدید را قبول کنید وخدا را بسیار ذکر نمائید زیرا که ذکر خدا اگر بدانید از همه چیز بزرگتر است بعد از آن فرمود که در
میان دجله ودجیل وفرات شهری در زوراء میگویند بنا میشود ومراد از آن بغداد است پس وقتیکه دیدید که آن شهر با گچ وآجر محکم شده
درحالتیکه باطلا ونقره ولاجورد ومرمر ورخام وآن نوعیست از سنگ که بعضی جاهایش سرخ وبعضی دیگر زرد وبعضی دیگر سفید میشود وبا
درهای عاج وآبنوس وجوهردار وقبه‌ها وستارها منقش ومزین شد ودرخت ساج وعرعر وصنوبر تازه در آن بسیار شد وبا قصرها محکم
کردید وپادشاهی بنی شیصبان که بیست وچهار نفرند بانجا هجوم کردند واز جملهٔ ایشان سفلح ومقلاص وجموع وحذوع ومظفر ومؤنث ونظار
وکبش ومهتور وعثار ومصطلم ومستصعب وعلام ورهبانی وخلیع وسیار ومترف وکدید واکتب ومترف واکلب وسیم وضلام و
عینوف است قبهٔ خاکستر رنگ در بیابان سرخ رنگ بنا شده میشود در عقب اینها قائم ع بحق در میان اقالیم از روی نقاب غیبت را برمیدارد
مانند ماهی درخشنده میشود در میان ستاره‌ها دری آگاه شوید برشتی که برای خروجش بوده علامت هست اول آنها طلوع ستاره دم
دار است درحالتیکه بستان جدی نزدیک میباشد در آنوقت هرج ومرج وفتنه وشر واقع میشود واینها علامت ارزانی نرخهاست واز علا
تا علامت دیگر امور عجیب هست پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در آنوقت ماه نورانی یعنی قائم ع ظاهر میشود وکلمهٔ اخلاص در مقام توحید
برای خدا تمام میشود **شیخ** طوسی در کتاب تهذیب باسناد خود از سالم ابی خدیجه او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت مردی پرسید
ومن هم میشنیدم پس عرض کرد که من نماز صبح را ادا میکنم بعد از آن باهرچه که بخواهم خدا را با آن ذکر میکنم از چیزهائیکه بر من واجبست بعد
از آن میخواهم که رد را از نشستن پیش از درآمدن آفتاب بخوابم وآنرا ناخوش میدارم آنحضرت فرمود که چرا ناخوش میداری این را گفت ناخوش
دارم که آفتاب از غیرمحل طلوع نماید فرمود که این پنهان نیست ببین از هرجا که طلوع میکند آفتاب از انجا در میاید وبر تو حرجی نیست که بخوابی
اگر خدا را ذکر کرده باشی **مؤلف گوید** که بعضی اخباری که مناسب این باب بود در کتاب معاد مذکور **مترجم** گوید که مراد از کلام این سائل
که ناخوش میدارم که آفتاب از غیرمحل خود طلوع نماید اینست که این سائل میدانست که از جملهٔ علامات قیام روز قیامت درآمدن آفتاب
است از مغرب از اینجهت میگفت ناخوش میدارم این را که بخوابم وآفتاب از مغرب طلوع نماید ومن از این علامت مطلع نشوم ومعنی جواب
حضرت اینست که وقتیکه در طلوع صبح بیدار هستی از هرجا که صبح طلوع نماید آفتاب از انجا خواهد درآمد در روزیکه آفتاب از مغرب طلوع کند
صبح همان روز است هم از آن سمت طلوع خواهد نمود واگر این توجیه را نکنیم وحدیث را در ظاهرش بگذاریم لازم آید که ذکر آن در این باب
لغو باشد زیرا که ظاهر آن دخل بمقصد این باب ندارد در کتاب **اقبال الاعمال** آورده که در کتاب ملاحم بطائنی از ابی بصیر او از صادق ع روایت
نموده وگفته که آنحضرت فرمود که شان خدا اینست بلندتر وبزرگتر است از اینکه روی زمین را بی امام عادل بگذارد راوی گوید که بخدمت آنحضرت
عرض کردم که فدای تو شوم چیزی بما از چیزیکه استراحت ما در آن میباشد فرمود یا ابا محمد امت محمد ص فرجی نخواهند دید مادامیکه بنی فلان
را یعنی بنی عباس را سلطنت واستراحت هست تا وقتیکه سلطنتشان منقرض وزائل گردد وقتیکه منقرض شدند خدا بهم برای امت محمد مقدر
کرده ظاهر میکند مردی را از ما اهلبیت خلاصه را بتقوی اشاره میکند وبا هدایت وعمل ورفتار مینماید ودر حکمش رشوه نمیگیرد
بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی او را با نام ونام پدرش میشناسم بعد از او بما میآید مرد کردن زکلفت صاحب خالی وصاحب دو
سیاهی که مانند دو خال اند که قائم وعادل است وحفظ کنندهٔ هر آنچیزها هست که خدا از او دیعه گذاشته زمین را پر از ظلم وجور کرده بندا
مؤلف گوید که در کتاب سرور اهل الایمان از سید علی بن عبدالحمید او باسناد خود از جابر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که
جابت قرار بگیرد دست وپایت را مجنبان تا وقتیکه ببینی علامتهائی را که برای تو حالا ذکر میکنم وتو را چنان نمی‌بینم که آنها را دریابی واز علا
اینست مخالفتی در میان خلایق واقع میشود ونداکننده از آسمان ندا میکند ودهی از دهات شام در جابیه بزمین فرو رود وطائفهٔ
نزدیم جزیره وروم در رمله فرود میآیند ودر آنوقت اختلاف در هر سرزمین واقع میشود تا بجدیکه شام خراب میگردد وسبب خرابی
فراهم آمدن سه بیرق میشود در آن انها بیرق اصهب وبیرق ابقع وسفیانی اند در کتاب مذکور باسناد خود از **احمد** بن محمد ایادی
او رفع حدیث به برید کرده او از ابی جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود یا برید از جماعت ولشکر اصهب بپرهیز وعبا ناچشان مرد عرض کرد
که اصهب چیست فرمود که ابقع است عرض کردم که ابقع چیست فرمود کسی است که برص دارد واز سفیانی وشریدین که از اولاد فلان
بپرهیز بدانشان بمکه میآیند واموال را بجاهای قسمت میکنند وخود شان را بقائم ع شبیه مینمایند وبپرهیز از کسانیکه از آل محمد ندیده و
بعضی نادر وکم نامند صاحب کفایه الاعمال گوید که من میگویم که مراد از شذاذ ظاهراً زیدیه است زیرا که اعتقادشان ضعیف است بودن
ایشان از آل محمد ص از این راه هست که ایشان از بنی فاطمه اند وباسناد خود از احمد بن عمر بن مسلم او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از محمد
بن بشر همدانی روایت نموده او گفته که بمحمد بن حنفیه گفتم که خدا ما را فدای تو کرداند بما رسیده است که آل فلان را یعنی بنی عباس را بیدتی

وال جعفر را بید قیست اباد راین باب خبری در نزد شما هست فرمود که بید ق ال جعفر چیزی نیست یعنی ایشان بسلطنت نخواهند رسید بید ق نبی فلان بنو عباست که ایشانرا سلطنتی خواهد شد که در ایام سلطنت کسانی که از دور اند مقرب و بجود شان نزدیک و نزدیک را دور میکردانند سلطنت شان سخت است و نا بشدت واسانی ندارد تا اینکه خبر قلیل دران نیست در از ایام اضطرابها و لرزشها با ایشان میرسد بار هر اینها از ایشان زایل میشود چنانچه این زایل میکردد تا وقتیکه عمارتها بنا نمودند واز زوال سلطنت خود شان مطمئن کردیدند انوقت صیحه یعنی حادثه با ایشان میرسد بنو عباس که دنیوی و شیطانی برای ایشان باقی نمیماند که ایشانرا بر سر خود جمع نماید واینست معنی قول خدای عز و جل حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا ونهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون یعنی ایه پیشتر مذکور کردید عرض کردم فدای تو شوم ایا برای این امر وقت معین هست فرمود نه زیرا که علم خدا بوقت وقت قرار دهندکان غالب امد چنانچه موسی ع با قوم خود سی شب وعده کذاشت وانرا با ده روز اتمام نمود یعنی ده روز بران علاوه کرد وموسی و نبی اسرائیل انرا ندانستند وقتیکه ان وعده کذشت کفتند که موسی ع بما فریب داد بعد از ان کوساله پرست کردیدند ولیکن وقتیکه حاجت و فاقه در میان خلایق بسیار کردید و بعضی بعضی دیکر را انکار نمودند دران وقت صبح و شام منتظر امر الهی باشید عرض کردم که فدای تو شوم فاقه را فهمیده ام که چیست لیکن مراد از انکار خلایق یکدیکر را چیست فرمود اینست که مرد برفیق ومصاحب خود در همه اوقات ملاقات میکند واو را کشاده جبین وکشاده رو می بیند وقتیکه برای حاجت خواستن باوی ملاقات نمود انوقت او را ترش رو وعبوس می بیند واز رفیق با صاحب حاجت سخن میکوید بغیر ان زمانی که پیشتر باوی میکفت واین حدیث طولانیست واز ائمه ع مثل ان روایت شده و باسناد خود از عثمان بن عیسی او از بکر بن محمد ازدی او از سدیر روایت نموده او کفته که صادق علیه السلام بمن فرمود که یا سدیر در خانه خود بنشین ومانند فرشی از فرشهای خانه باش یعنی در خصوص خلافت ما کفتکو مکن ودر جای خود ارام بکیر مادامیکه شب و روز ارام کرفته اند پس وقتیکه سفیانی خروج نمود بر نزد ما بیا هرچند که پیاده باشی عرض کردم که فدای تو شوم ایا پیش از این حادثه دیکر هست فرمود اری و باسر انکشت دست مبارکش بسمت شام اشاره نمود فرمود که بیدق هستند بیدق حسنی و بیدق بنی امیه و بیدق طایفه قیس پس در وقتیکه ایشان بدینحالت میباشند ناکاه سفیانی خروج میکند وایشانرا مانند قصیل زراعت قطع مینماید بنو عباس که مانند انها هیچ ندیده و باسناد خود تا با ابن محبوب او رفع حدیث بجابر نموده او از ابی جعفر ع روایت کرده که انحضرت فرمود یا جابر قائم ع ظاهر نمیشود تا وقتیکه فتنه اهل همه شهرها را فرا کیرد از ان فتنه مفری میطلبند و نمیابند واین در میان حیره و کوفه واقع میکردد وکشتکان شان وقت شب در انجا میمانند و ندا کننده از اسمان ندا میکند و باسناد خود تا صادق ع در حدیث طولانی روایت نموده که ان حضرت فرمود که این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از اولاد شیخ کسی خروج کند و شهرها را بکیرد تا اینکه در پیش نجف اشرف کشته کردد بخدا سوکند یاد میکنم که هر اینه که شمشیرها و نیزه ها و بارهای ایشان را در روز یکشنبه که در پیش دیوار پشت از دیوارهای نجف اشرف می بینم و در روز چهارشنبه یعنی در روز بعد از ان شهید میشود و باسناد خود از ابن محبوب او از ابن عاصم حافظ او از حمزه ثمالی روایت کرده او کفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که وقتیکه اختلاف شام باکدیکر شنیدید از انجا بکریزید زیرا که قتل نفس زکیه در انجا است عرض کردم بکدام شهر بکریزیم فرمود بمکه زیرا که ان بهترین شهرها است که خلایق بسوی انها میکریزند عرض کردم که کوفه چه طور است فرمود که در کوفه چها خواهند مردان کشته میشوند مکر شامی و لیکن وای بر کسانیکه در اطراف ان باشند که چکونه ایذا و ازار بر ایشان میکذرد و در انجا مردان و زنان اسیر میشوند وکسیکه خالی از همه بکوشد و بهتر است کسیست که از فرات باطرف عبور نماید وکسی است که در انجا حاضر نباشد راوی کفت که در خصوص ساکنان سواد کوفه چه میفرمائی انحضرت در جواب با دست خود اشاره فرمود یعنی که ضرری با ایشان نیست بعد از ان فرمود که بیرون رفتن از انجا بهتر است از اقامه نمودن عرض کردم که در چه قدر از زمان این قضیه رو میدهد فرمود که در یکساعت روز عرض کردم که چکونه میشود حال کسانیکه از ایشان دستکیر و کرفته میشوند فرمود با ایشان ضرری نیست اکاه شو بعد از ان ایشان را خلاص میکنند کسانیکه در نزد اهل کوفه قدر ومنزلت ندارند اکاه شو که ان کرفتارانرا از کوفه بجای دیکر نمیکذارند و باسناد خود از حسین بن ابی العلا او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده او کفته که از انحضرت رجب را پرسیدم فرمود که ان ماهیست که اهل جاهلیت بان تعظیم میکردند عرض کردم که شعبان چه طور است فرمود که امورات دران منشعب کردید عرض کردم رمضان چکونه است فرمود که ماه خدا تعالی است و دران بنام صاحب شما و بنام پدرش ندا کرده میشود عرض کردم که شوال چکونه است فرمود که امر قوم یعنی دشمنان ما دران ماه رونق میکیرد و بلندی میابد عرض کردم که ذی القعده چه طور است فرمود که دران ماه در جای خویش می نشینند عرض کردم که ذیحجه چکونه است فرمود که انماه ماه خون است یعنی خون قربانی عرض کردم که محرم چه طور است فرمود که حلال دران ماه حرام و حرام حلال میشود عرض کردم که صفر و ربیع چکونه اند فرمود که دران ماهها خواری و رسوائی وامر عظیم واقع میشود عرض کردم که در جمادی چه میشود فرمود که از اول ان تا اخرش فتح واقع میکردد و باسناد خود از اسمعیل بن مهران او از ابی عمیر او از خضرمی روایت نموده او کفته بخدمت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم که چه کار کنیم در وقتیکه سفیانی خروج نمود فرمود که بزرکان مردان باید

ابی سفیان خروج بقدر مدت حامله بودن زن که نه ماه باشد سلطنت میکند و خروجش واقع نمی شود وقتیکه اولاد

حسین بن ابی العلا

اسمعیل بن مهران

باب علامات ظهور حضرت

ازاو پنهان شوند و بر عیال شان چیزی نیست پس وقتیکه بر حال الله بیچکانند شام غالب گردید در انوقت بسمت صاحب خود بروید و باسناد خود
از اسحق روایت کرده او رفع حدیث باصبغ بن نباته نموده او گفته که از حضرت امیر المؤمنین ع شنیدم میفرمود سؤال کنید از من پیش از انکه
مرا نایاب کنید زیرا که من براههای اسمان از علماء داناترم و براههای زمین از اهل عالم بیناترم منم بزرگ و اقای اهل دین و اقای مؤمنان و پیشوای
متقیان و جزا دهندهٔ خلایق در روز قیامت منم قاسم دوزخ و خازن جنان و صاحب حوض و میزان و صاحب اعراف پس از ما امامی نمیشود مگر
انکه بجمیع اهل ولایت و محبت خود دانا و بینا میشود و اینست معنی قول خدای عز و جل اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی یا محمد ص نیست
جز این نیست تو ترساننده خلایقی و علی هدایت کنندهٔ ایشان که خلایق اگاه باشید سؤال کنید از من پیش از انکه فتنه که از سمت مشرق ظهور می
کند پا بر دارد در حال حیاتش و بعد از مماتش یعنی در حال ظهورش و بعد از کشته شدنش بر بالای خلایق بگذارد و ایشان را پامال نماید
و نائرهٔ فساد باهم بسیار در سمت مغرب زمین مشتعل گردد در حالتیکه ان نائره دامنش را بالا کرده اواز میکند که وای بر خلایق از شر من
باید از اینجا بکوچ یا مانند کوچ نزدیک کنند پس زمانی که مدت غیبت قائم ع طول کشید هر اینه خواهید گفت که او مرد یا هلاک گردید و بکدام
بیابان رفت و همین است تاویل این ایه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا خطاب بنی امیه
یعنی بعد از این نوبت غلبه کردن را بر آل محمد بشما میدهیم و شما را در اموال و اولاد امداد و اعانت میکنیم و عدد لشکر شما را از لشکر
حسین بیشتر مینمائیم و برای ان علامتهای چندی هست اول محاصرهٔ کوفه است با خندق و نگاهبان و پاره کردن مشکهای اب در کوچه‌های کوفه
و چهل شب معطل ماندن مساجد است و اشکار نمودن هیکلی است و جنبیدن بیرقهاست در اطراف مسجد اعظم و کشته شده و کشنده
هردو در اتش خواهند بود و قتیکه با سرعت و مراد تعجیل و قتل نفس زکیه است با هفتاد نفر در پشت کوفه و کشته شدن کسیکه سر برد در ما بین رکن
و مقام بریده میشود و کشتن اسقع است در خصوص بتها بطریق صبر و مراد از صبر اینست که بسیار انگیزند و در یکجا نگهش بدارند و یا بسند
و تیر و غیر انها او را بزنند تا اینکه بمیرد احتمال هست که مراد از بتها خلفا باشند و دیگر خروج سفیانی است با بیرق سرخ امیر شان مردیست
از قبیلهٔ بنی کلب و دوازده هزار از لشکر سفیانی بسمت مکه و مدینه متوجه میشوند سردار ایشان مردی میباشد از بنی امیه خزیمه نام چشم چپ از
اصل خلقت ندارد و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم هست و او بمروان شبیه میباشد و بیرقش پر گردانده نمیشود تا اینکه در مدینه در خانه
که انرا خانهٔ ابی الحسن اموی مینامند فرود میاید و لشکری برای گرفتن مردی از آل محمد ع که جماعتی از شیعه بر سرش جمع میشوند و بمکه بر میگردد
میفرستند سردار شان مردی خواهد شد از غطفان و قتیکه بوسط قاع ابیض و ان نام بیابانیست رسیدند بزمین فرو میروند پس از ان ورطه
نجات نمییابد مگر مردی که خدا روی او را بر پشتش میگرداند برای اینکه جماعت سفیانی را خبر رسانند و برای ایشان ایه بشود و همین روز است
تاویل این ایه وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ یعنی اگر به بینی که ایشان در وقتی بسبب دیدن بلا مضطرب شدند هر اینه
از بلا از ایشان فوت نخواهد شد و از جایگاه نزدیک یعنی از زیر پاها ایشان گرفته میشوند یعنی زمین ایشانرا از زیر پا میگیرد و فرو میکشد بعد از ان حضرت
فرمود که سفیانی صد و سی هزار نفر بسمت کوفه میفرستد و در روحا و فاروق فرود میایند و انجا شصت هزار نفر از ان لشکر میایند تا اینکه در
کوفه در نخیله در موضع قبر هود ع می ایند و در روز عید قربان با اهل کوفه هجوم میکنند و امیر کوفه در ان ایام مرد جبار و معاند میباشد که باو
کاهن و ساحر میگویند و از شهر زوراء یعنی بغداد سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان بسوی ایشان بیرون میایند و در سر جسر کوفه هفتاد هزار
مرد بقتل میرسانند بطوری که خلایق بسبب خونهای کشتگان و عفونت بدنهای ایشان از اب فرات تا سه روز پرهیز میکنند و هفتاد هزار دختر
باکره که از غایت عفت دست و سر ایشان هرگز دیده نشده بود اسیر میشوند تا اینکه بمحملها گذاشته شده بثویه یعنی بغری برده میشوند بعد
از ان از کوفه صد هزار نفر از مؤمن و مشرک خروج میکنند تا اینکه بدمشق میایند و مانعی نمیباشد که ایشانرا از انجا منع بکنند و در انجا ارم
ذات العماد است و بیرقهای چندی که غیر معلم است یعنی نشانه ندارد و ختنه شده پوش انها نه از پنبه است و نه از کتان و نه از حریر از مشرق زمین
میایند و سرهای انها بمهر سید اکبر یعنی رسول خدا ممهور میباشند انها را مردی از آل محمد ع انها در مشرق زمین ظاهر میشوند و بوی انها ما
مانند مشک بوی در مغرب زمین بتمام خلایق میرسد و رعب و بیم انها یکماه راه از خود انها پیشتر میرود و دلهای خلایق را فرا میگیرد
تا اینکه در کوفه فرود میایند و خونخواهی پدران خود شان را میکنند در وقتیکه ایشان در این حالت هستند ناگاه لشکر شان سعت یعنی
سمهای انها اثر نشر گردیده از هم پاشیده و غبار الود گشته اند و موهای انها از بسیاری سواری شدن ریخته و در راه رفتن سست‌اند و وقتی
که پایهای انها سنگ میخورد اتش بیرون میاورند که یکی از اهل ان لشکر بپای اسبش نگاه بکند میگوید که در مجلس ما بعد از این دور دیگر
خیر نیست و میگویند که پروردگارا ما توبه و انابه کردیم زیرا که وقتی که پاهای اسبها را بدان هیئت دیدند که مذکور شد چنان گمان میکنند که حق
از ستم کرده اند از این جهت گویند که در مجلس ما بعد از این خیر نیست پروردگارا ما توبه کردیم انحضرت میفرماید که ایشان و امثال ایشانند از آل
محمد ع انان ابدالی که خدا ایشانرا در کتاب عزیز خود وصف فرموده بان اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خدای عز اسمه توبه کنندگان و پاکان

خروج سفیانی با بیرق سرخ

یعنی بتها

آخر صفحه ۹۲ و اول صفحه ۹۴ خبر آذربایجان

را دست

راد وست میدارند و مردمان اهل نجران خروج میکنند و دعوت امام ع را قبول مینمایند و اول کسی میباشد از نصاری که با امام ع اجابت میکند پس از بیعت نصاری بیرون میشود و خارج خود را می شکند پس غلامان و ضعیفان مردم خروج میکنند پس ناپید فهای هدایت بجبل میروند و اجتماع هم خلایق در روی زمین هرفا روق میباشد و در ان ایام در ما بین مشرق و مغرب سه هزار هزار نفر کشته میشوند بعضی از ایشان بعضی دیگر را میکشند و تاویل این ایه همین است فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین یعنی هر وقت ادعای ایشان این بود تا وقتیکه ایشان را با شمشیر برید و خاموش کردانیدم و نداکننده در ماه رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع صبح ندا میکند که ای اهل هدایت بهم جمع شوید و نداکننده از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندا میکند که ای اهل باطل جمع شوید و فردای انروز در وقت ظهر افتاب رنگ زرد میگردد بعد از ان سیاه و تاریک میباشد و در سیم انروز خدا حق را از باطل جدا میکند و دابة الارض بیرون میاید و اهل روم بکنار دریا در نزد مغار اصحاب کهف را باسکشان بر میانگیزاند از ایشان مردی هست ملیخا نام و دیگر هست حملاها نام ایشان بندگان دوشاهد که امر قائم ع را قبول میکنند در کتاب عدد القویه او زده که سلمان فارسی گفته که بخدمت امیر المؤمنین ع امدم در حالیکه منزل انحضرت خالی بود عرض کردم یا امیر المؤمنین ظهور قائم ع که از اولاد کست کی واقع خواهد شد انحضرت اهی کشید و فرمود که قائم ظهور نمیکند تا وقتیکه اطفال سلطنت بکنند و حقوق خدا ضایع شود و با قران غنا بکنند پس وقتیکه پادشاهان بنی عباس که کور و مشتبه و حیران اند ازمه هستند از کمانها بر و بیها خلایق که مانند سپر ند کشته گردید ند و شهر بصره خراب گردید در انوقت قائمی که از اولاد حسین است خروج میکند در کتاب مذکور گفته که بسیاری از علامتهای ظهور انحضرت بعرصه ظهور رسید مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه و کشتن اهل مصر امیر خود شانرا و زوال سلطنت بنی عباس در دست مردیکه بر ایشان خروج میکند از جائیکه اول سلطنت شان از انجا ظاهر شد و مردن عبد الله که اخر سلاطین بنی عباس بود و خراب بودن نواحی شام و کشیدن جسر نزدیک شط بغداد از محلی که بمحله کرخ نزدیکست همه اینها در اندک مدتی واقع شد ند و یکی دیگر منشق شدن فرات است که واقع شد و بعد از این علامت دیگر وان رسیدن اب فرات است بر تنگنایهای کوفه بزودی واقع میشود انشاء الله تعالی شیخ طوسی در کتاب امالی از حسین بن ابرهیم قزوینی او از محمد بن وهبان او از احمد بن ابرهیم او از حسن بن علی زعفرانی او از برقی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود در حالیکه ذکر سفیانی بمیان امد که در وقت خروج او مردان باید پنهان شوند و بر زنان اسیبی و ما یعی نیست و باین اسناد از هشام او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که وقتیکه طالب حق خروج نمود در انحال بخدمت انحضرت عرض کرده شد که ایا چنین امید واری که از طالب یمانی و سفیانی باشد که مانند دو اسب گرو بندی دو میاورند مؤلف گوید که شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب و غیر این باسناد های خود شان از معلی بن خنیس او از صادق ع روایت کرده اند که انحضرت فرمود که روز نوروز روزی است که قائم ع ما اهلبیت و صاحبان امر در انروز ظهور میکند و انحضرت را خدا بر دجال غالب میکرداند و او را در کناسه کوفه بدار میکشد حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب معراج شیخ ابی محمد حسن نقل نموده او هم باسناد خود از صدوق ره او از ابن ادریس او از پدرش او از سهل او از محمد بن ادم نسائی او از پدرش ادم بن ابی ایاس او از مبارک بن فضاله او از وهب بن منبه او رفع حدیث با ابن عباس نموده او گفته که رسول خدا ص فرمود که وقتیکه پروردگار من مرا بمعراج برد ناگاه ندا در رسید که یا محمد عرض کردم لبیک ای پروردگار عظیم الشان من لبیک پس بمن وحی فرمود که یا محمد ملائکه عالم بالا در سر چه چیز با هم مخاصمه نمودند عرض کردم که پروردگارا مراد را این باب علم نیست فرمود که یا محمد چرا از ادمیان برای خود وزیر و برادر و وصی بعد از خود تعیین نکردی عرض کردم که ای پروردگار من که را تعیین نمایم تو برای من وصی اختیار بکن پس بمن وحی نمود که یا محمد از ادمیان علی بن ابی طالب ع را برای تو بر گزیدم و پسندیدم عرض کردم که ای پروردگار من ایا پسر عمم را میفرمائی پس وحی بمن فرمود که یا محمد ص بدرستیکه علی وارث علم تست بعد از تو و صاحب لوای تست در روز قیامت که عبارت از لوای احمد باشد و صاحب حوض تست و سیراب میکند هر که از مؤمنان امت تو بران وارد شود بعد از ان وحی فرمود که یا محمد بدرستیکه من بذات خود سوگند یاد کرده ام که از ان حوض نخورد کسیکه ترا و اهلبیت و اولاد و نیکوکاران ترا دشمن میدارد حق میگویم یا محمد همه امت ترا داخل بهشت میکردانم مگر کسیکه از بهشت ابا نماید عرض کردم پروردگارا ایا کسی هست که از داخل شدن بهشت ابا نماید فرمود اری عرض کردم که چگونه میباشد که ابا میکند پس وحی فرمود که یا محمد ترا از میان مخلوقات خود بر گزیده ام و برای تو وصی بعد از تو بر گزیده ام و او را از تو بمنزله هرون نمودم از موسی ع مگر اینکه بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد امد چنانچه بعد از موسی امد و محبت او را بر دل تو انداختم و او را پدر اولاد تو گردانیدم و حق وی در گردن امت تو مثل حق تست در گردن ایشان در حال حیاتت پس هر که حق او را انکار نماید گویا که حق ترا انکار نموده و هر که بعد از تو دوست داشتن وی ابا نماید هر اینه از داخل شدن به بهشت ابا نموده در انحال در مقابل این نعمتها بسجده شکر افتادم ناگاه ندا کننده ندا نمود که یا محمد سرت را بردار و از من بخواه تا اینکه بتو عطا نمایم پس سر بر

سلمان فارسی

شیخ طوسی

مؤلف گوید

شیخ ابی محمد

باب بیان روز خروج آنحضرت

داشته عرض کردم که ای پروردگار من امت مرا بعد از من بولایت علی بن ابیطالب ع جمع کن تا اینکه روز قیامت در سر حوض کوثر نزد من آیند پس بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستیکه قضای من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قضای من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاک بکنم هر کرا میخواهم و هدایت بکنم با آن هر کرا میخواهم بدرستیکه علی را بعد از تو وزیر و خلیفه تو کردم بر اهل بیت و امت تو این قضائیست که از من جاری شده داخل بهشت نمیشود کسیکه او را دشمن بدارد و با وی عداوت بورزد و ولایت او را بعد از تو انکار نماید هر که او را دشمن بدارد تورا دشمن داشته و هر که تورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که با وی عداوت بورزد با من عداوت ورزیده و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و این فضیلت را برای وی قرار دادم و بتو عطا کردم که از وی یازده نفر مهدی یعنی امام صاحب هدایت از صلب وی بیرون بیاورم همه ایشان از ذریه تو از بکر بتول یعنی فاطمه زهرا علیهما السلام اند آخر یازده نفر کسیست که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد گذارد زمین را پر از عدل میکند چنانچه پر از جور و ظلم کرده باشند و با وی از هلاکت را از هلاکت نجات میدهم و با وی ایشانرا از گمراهی بشاهراه هدایت میآورم و بیمن برکت او کوران را چاق میکنم و بمریض شفا میبخشم عرض کردم که ای پروردگار من این امر کی واقع میشود پس بمن وحی فرمود که این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلایق برداشته گردد و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود و قاریان قران بسیار شوند و علم کمیاب شود و قتل بسیار و فقهائی که هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهائی که گمراه کننده اند خاین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت قبرهای خود شانرا مسجد قرار بدهند و قرآنها با طلا و محرابها زینت داده شوند و مساجد با طلا و محراب منقش باشند و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار کردند و امت بانها امر و از معروف نهی کردند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاوران شان ظالم گردیده باشند و صاحب رای از ایشان فاسق شده و نیز این امر در وقتی واقع میشود که سه خسف یعنی فرو بردن زمین واقع گردد خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیرهٔ عرب و بصره بدست مردی از اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند که مانند ملخند خراب شود و مردی از اولاد حسن بن علی ع خروج نماید و دجال در مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر گردد عرض کردم که پروردگارا بعد از من چه فتنها خواهد شد پس بمن وحی فرمود و از بلای بنی امیه و فتنه که برای پسر عم تو برپا خواهند نمود و از همه چیزها تا روز قیامت شد جبرئیل داد و اینها را بر پسر عم تو خبرش در وقتیکه از معراج بزمین فرود آمدم وصیت کردم و خبر دادم و رسالت را بجا آوردم پس خدارا در عوض این نعمت عظمی حمد میکنم چنانچه پیغمبران با حمد کردند و چنانچه همه چیزها که پیشتر از من بودند با حمد کردند و چنانچه همه چیزهائی که بعد از این تا روز قیامت خدا آنها را خلق خواهد کرد با حمد میکنند

باب بیان روز خروج آنحضرت

چیزی که دلالت بر خروج او میکند و بیان چیزهائیکه در آن وقت حادث میشود و کیفیت سلطنت و خلافت آنحضرت سلام الله علیه **شیخ** صدوق در کتاب خصال او از پدرش او از سعد او از ابن یزید او از ابن ابی عمیر او از چند نفری از صاحبان ایشان از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ما اهلبیت روز جمعه خروج میکند احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج او از پدرش او از محمد عطار او از اشعری او از موسی بن عمران او از ابن سنان او از ابی سعید قماط او از بکیر ابن اعین او از صادق ع در مقامی که آنحضرت حجر را و رکنی را که حجر الاسود در آن نصب شده وصف میکرد روایت نموده که آنحضرت فرمود که از این رکن مرغی نزد قائم ع فرود میاید و اول کسیکه با و بیعت میکند همان مرغ است بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه آن مرغ جبرئیل است و آنحضرت باین مقام پشتش تکیه میدهد و جبرئیل حجت و دلیل خلافت قائم ع و او شاهد برای کسیکه نزد آنحضرت بیاید تا آخر حدیث در کتاب مذکور از حنان بن سدیر او از پدرش او از سدیر بن حکیم او از پدرش او از ابی سعید عقیصا او از حسن بن علی صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت فرمود که از ما کسی نیست مگر اینکه در گردنش بیعت سلطان جابر زمانش میباشد مگر قائم که حضرت روح الله عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد کرد زیرا که خدای عزوجل ولادت او را پنهان و شخصش را از خلایق غایب میگرداند برای اینکه کسی را در وقت خروج آنحضرت در گردن وی بیعتی نباشد و او نهمین است از اولاد برادرم حسین ع و پسر سیده کنیزانست خداوند عمر او را در ایام غیبتش طولانی میکند بعد از آن او را بقدرت خود در صورت جوان چهل ساله ظاهر میگرداند تا اینکه معلوم گردد که خدا بهمه چیز قادر و توانا است **علی** بن ابراهیم در تفسیر خود از احمد بن علی و احمد بن ادریس در جائیکه ایشان از محمد بن احمد علوی او از عمرکی او از محمد بن جمهور او از سلیمان بن سماعه او از عبدالله بن قسم او از یحیی بن میسره خثعمی او از باقر ع روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که عسق عدد سالهای غیبت قائم و ق قاف کوهیست از زمرد کبود که بدنیا احاطه نموده و کبودی آسمان بسبب آنست و علامت همه اینها در عسق است در کتاب قرب الاسناد از ابن سعد او از ازدی روایت کرده او گفته که من و ابو بصیر بخدمت صادق ع داخل شدیم و علی بن عبدالعزیز هم با ما بود پس بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا توئی صاحب ما فرمود که آیا صاحب شما هستم یعنی صاحب شما نیستم زیرا که صاحب شما قائم است با اینکه صاحب شما جوانی است تازه **احمد** طبرسی در کتاب احتجاج از یزید بن وهب جهنی او از حسن بن علی بن ابی طالب او از پدرش سلام الله علیهما روایت نموده که آنحضرت فرمود

شیخ صدوق

علی بن ابراهیم

س ل

احمد طبرسی

باب بیان ظهور و خروج آنحضرت

که خدا بهم در آخر زمان روز کاری که مانند سنگ خارا است و در ایام نادانی خلایق مرد برا مبعوث میکرداند و او را با ملائکه خود مؤید میکند و یاران وی را از چیزهای بد نگه میدارد و در مقابل رنج و تعب‌ش یاوری میکند و نصرت میدهد و او را بر همه اهل زمین غالب میکرداند تا اینکه از راه میل و رغبت یا از راه اجبار و اکراه دین اسلام را قبول نمایند زمین را پر از عدل و قسط و نور و برهان میکرداند همه اهالی شهرها با طاعت وی در دین می‌آیند کافری نمیماند مگر ایمان میاورد و بدکرداری نمی‌باشد مگر اینکه صالح و نیکوکار میشود و در ملک خود باد رندکان مصالحه میکنند و زمین نباتات خود را میرویاند و آسمان برکتش را نازل میکرداند و خزائن زمین را برای وی ظاهر و آشکار میشود چهل سال بما بین مشرق و مغرب مالک میشود پس طوبی باد برای کسیکه ایام آنحضرت را بیابد و کلام او را بشنود **مؤلف گوید** اخبار مختلفه در خصوص بیان مقدار ایام سلطنت آنحضرت وارد شده بعضی از آنها محمول است بهمه مدت سلطنتش یعنی همه مدت سلطنتش فلان مقدار میشود و بعضی از آنها بزمان استقرار دولت محمول است و بعضی دیگر محمول است بر حساب سال و ماه که در نزد ما است و بعضی بر سال و ماه آنحضرت که طولانی اند محمول است والله یعلم **شیخ** صدوق در کتاب کمال الدین از محمد بن ابرهیم بن اسحق او از حسین بن منصور او از محمد بن هرون هاشمی او از احمد بن عیسی او از احمد بن سلیمان بن هادی او از معویة بن هشام او از ابرهیم بن محمد بن حنفیه او از پدرش محمد او از پدرش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که مهدی از ما اهلبیت است خدا کار او را در یکشب درست میکند و در روایت دیگر بدین نهج وارد است که خدا او را در یکشب صلاح میکند در کتاب مذکور از **طالقانی** او از جعفر بن مالک او از حسن بن محمد سماعه او از مفضل بن عمر او از صادق علیه السلام او از پدرش علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائم علیه السلام قیام میکند این آیه را تلاوت میفرماید فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ یعنی از شما گریختم در وقتیکه از شما ترسیدم پس پروردگار من شریعتی و نبوتی بمن عطا فرمود و مرا از جمله فرستادگان گردانید چنانچه موسی علیه السلام این کلام را بعد از برگشتن از مداین شعیب بمصر بیان فرمود در کتاب مذکور از پدرش و **ابن ولید** در یکجا ایشان از سعد و حمیری و احمد بن ادریس در یکجا ایشان از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب و محمد بن عبد الجبار و عبد الله بن عامر ایشان از ابن ابی نجران او از محمد بن مساور او از مفضل بن عمر جعفی او از صادق علیه السلام روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که حذر کنید از شهرت دادن اینجا لا میگویم آگاه شوید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امام شما سالهای چندی از روزگار غایب شود هر آینه از خلایق فرار میکند تا اینکه گفته میشود که او مرد و یا هلاک کردید و بکدام بیابان رفته و چشمهای مؤمنان بر او اشک میریزد و هر آینه از حالی بحالی دیگر بر کردانیده میشوید چنانچه کشتی در میان موجهای دریا از مکانی بمکانی دیگر بر کردانیده میشود پس از آن و رطه نجات نمی‌یابد مگر کسیکه خدا بهم عهد و پیمان از او گرفته باشد و ایمان را در دل وی نوشته و او را با وحی از جانب خود مؤید کردانیده دوازده پرکار بلند کرده مشتبه اند یعنی معلوم نیست که حق با کدام یکی از آنها بلند کرده میشوند و معلوم نمیشود که کدام یکی از آنها تابع دیگر نیست راوی گوید که در وقتیکه سخن بدینجا انجامید من گریستم آنحضرت فرمود که ای بندهٔ خدا چه چیز ترا میگریاند عرض کردم که چگونه گریه نکنم و حال آنکه میفرمائی که دوازده بیدق بلند کرده میشوند بنوعیکه از یکدیگر تمیز نمی‌یابند پس در آنوقت چه باید بکنیم پس آنحضرت بشعاع آفتاب که داخل آن صفه بود که ما نشسته بودیم نگاه کرد و فرمود که یا ابا عبد الله آیا این آفتاب را می‌بینی عرض کردم آری فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امر ما از این آفتاب ظاهرتر و آشکارتر است یعنی در آنوقت حق بباطل مشتبه نخواهد شد **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس او از قتیبة او از ابن شاذان او از ابی نجران مثل این را روایت نموده **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک و حمیری در یکجا ایشان از ابن ابی الخطاب و محمد بن عیسی و عبد الله بن عامر در یکجا ایشان از ابن ابی نجران مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از عبد الکریم او از ابن ابی نجران مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از **سنانی** او از اسدی او از سهل او از عبد العظیم حسنی روایت کرده او گفته که بخدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که من چنان امیدوارم که تو باشی آنقائمیکه از اهل بیت محمد است و زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده آنحضرت فرمود که یا ابا قاسم از ما کسی نیست مگر اینکه قائم است بامر خدا و هدایت کننده است و لیکن قائمیکه زمین را از اهل کفر و انکار پاک میکرداند و آنرا پر از عدل و قسط میکند کسی است که ولادتش بر خلق مخفی و شخصش از ایشان غایب و بردن نامش بر ایشان حرام میباشد و او همنام و هم کنیه رسول خدا است و او کسی است که زمین برای او پیچیده میشود و کارهای دشوار برای او آسان میشود و اصحابش که بقدر عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر مرد باشند از جاهای دور روی زمین بنزد وی جمع میشوند و اینست معنی قول خدا تعالی اَیْنَمَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِیعًا اِنَّ اللهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یعنی در هر جا باشید خدا بهم شما را میاورد بدرستیکه او بر همه چیز قادر و توانا است پس در وقتیکه این عدد از اهل اخلاص بر سر آنحضرت جمع شدند امر خود را ظاهر میکرداند و در وقتیکه برای آنحضرت عقد که ده هزار نفر تمام شد آنوقت باذن خدا بهم خروج میکند و از دشمنان خدا آنقدر بقتل میرساند که خدا راضی میشود عبد العظیم گوید که عرض کردم که ای سید من آنحضرت از کجا میداند که خدا راضی شد فرمود در وقتیکه راضی شد بدل

مؤلف گوید

شیخ صدوق

او از احمد بن ...

طالقانی

ابن ولید

شیخ طوسی

باب بیان روز خروج آنحضرت

رجعت میآورند و آنوقت میدانند که خدا راضی شده بعد از آن داخل مدینهٔ منوره میشود لات و عزی را یعنی ابوبکر و عمر را از قبر بیرون میآورد
و میسوزاند احمد طبرسی در کتاب احتجاج از عبد العظیم مثل این را روایت نموده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از ابی مفضل او از محمد حمیری
او از پدرش او از ابن ابی الخطاب او از موسی بن سعدان او از عبد الله بن قسم او از مفضل بن عمر روایت کرده و گفته که از صادق ع از تفسیر جابر بن یزید
فرمود که اینرا باز اذل فرو پاکان خلاق بوجز مده زیرا که ایشان افشا میکنند و مشهور منکر دانند با کتاب خدا را نخوانده فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ یعنی و قتی
که صور دمیده شد بدرستیکه از ما امامی خواهد آمد پنهان و مخفی از خلایق پس وقتی که خدا تع اراده نموده که امر او را ظاهر کرداند بدلش جزیی
میاندازد آنوقت ظاهر میشود و بامر الهی قیام و اقدام میکند **محمد** بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال از آدم بن محمد بلخی او از علی بن حسن بن هرون
دقاق او از علی بن احمد او از احمد بن علی بن سلیمان او از ابن فضال او از علی بن حسان او از مفضل مثل این را روایت نموده **مؤلف گوید** که ذکر آیهٔ فَإِذَا
نُقِرَ فِي النَّاقُورِ در اینحدیث برای بیان اینست که در زمان قائم ع اظهار اینگونه امور ممکن است یا اینکه غرض آنحضرت شاهد آوردنست باینکه
تفسیرها ماباره هستند که هیچکس از خلایق نمیتوانند که بآن متحمل شود چنانچه تفصیلش اید در کتاب کنز الفوائد از محمد بن عباس او از علی بن عبد الله بن اسد
او از ابرهیم بن محمد او از احمد بن معمر اسدی او از محمد بن فضیل او از کلبی او از ابی صالح او از ابن عباس در خصوص قول خدای عز و جل روایت نموده إِن
نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی که بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل میکردانیم پس میکردد گردنهای ایشان
بان آیت خضوع و فروتنی مینماید یعنی ابن عباس گفته که این آیه در حق ما و بنی امیه نازل شده برای ما دولتی و سلطنتی خواهد شد که گردنهای ایشان را بعد
از زمان قلیلی خوار نماید و کارها بر ایشان دشوار میباشد و در پیش ما ذلیل خواهند بود در کتاب مذکور از محمد بن عباس او از احمد بن حسن بن علی
او از پدرش او از پدرش او از محمد بن اسمعیل او از حنان بن سدیر او از **ابی جعفر** ع روایت نموده که از آنحضرت از قول خدای عز و جل پرسید إِن نَّشَأْ
نُنَزِّلْ تا آخر آیه فرمود که در حق قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده از آسمان بنام او ندا کرده شده میشود در کتاب مذکور از **محمد** بن عباس او از
حسین بن احمد او از محمد بن عیسی او از یونس او از صفوان او از ابی عثمان او از معلی بن خنیس او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که وقتیکه از سه علامت را دیدید منتظر فرج باشید در آنحال گفتند که آنعلامتها کدامند فرمود که مخالفت اهل شام
با یکدیگر و بیرقهای سیاه هست که از جانب خراسان میایند و اضطراب فزعیست که در ماه رمضان واقع میشود در آنحال گفتند که چیست آن
فزعیکه در ماه رمضان واقع میشود فرمود آیا نشنیده اید قول خدای عز و جل را در قرآن مجید إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ یعنی اگر بخواهیم از آسمان آیتی یعنی ندائی بنام قائم ع بر ایشان نازل میکردانیم آنوقت گردنهای ایشان بان آیت خضوع و فروتنی میکنند
آنحضرت فرمود که آن ندا دختر با عفت را از خلوت خانهٔ خود بیرون میآورد و خوابیده را بیدار میکند و بیدار را بفزع و اضطراب میآورد و
شیخ طوسی در کتاب الغیبه از حسین بن عبد الله او از بزوفری او از احمد بن ادریس او از قتیبه او از فضل بن شاذان او از ابن فضال او از مثنی حناط
او از حسن زیاد صیقل روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قائم قیام میکند تا وقتیکه ندا کننده از آسمان ندا کند بنوعی که
دختر با عفت در خلوتخانهٔ خود میشنود و همهٔ اهل شرق و غرب آنرا میشنوند و در اینباب این آیهٔ شریفه نازل شد إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً الخ
در کتاب کمال الدین از **طالقانی** او از احمد بن علی انصاری او از هروی روایت نموده و گفته که بخدمت رضا ع عرض کردم که علامت خروج قائم
شما چیست فرمود که علامتش اینست که از جهت سن پیر است لکن در نظر جوان است حتی هر که باو نگاه کند ظاهرش او را چهل ساله یا کمتر گمان میکند
و از جملهٔ نشانهای وی اینست که بمرور روزها و شبها پیر نمیشود تا وقتیکه اجلش در رسد در کتاب مذکور از **ابن ادریس** او از پدرش او از
ابن عیسی او از اهوازی او از بطائنی او از ابی بصیر روایت نموده و گفته که ابو جعفر ع فرمود که قائم ع در مدینه در روز شنبه روز عاشورا یعنی
روزیست که امام حسین ع در آنروز کشته گردید خروج میکند در کتاب مذکور از ابن **ولید** او از صفار او از ابن ابی عمیر او از ابان بن تغلب روایت
نموده گفته که صادق ع فرمود اول کسیکه بقائم ع بیعت میکند جبرئیل است در صورت مرغ سفید فرود میآید و بان حضرت بیعت میکند بعد از آن
یک پایش را بر بیت الله الحرام میگذارد و دیگری را بر بیت المقدس بعد از آن باواز گشاده و تیز و برنده صدا میکند بنوعی که همهٔ خلایق آنرا میشنوند
که أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ یعنی امر خدا در رسید و بان شتاب نکنید **عیاشی** در تفسیر خود از ابان بن تغلب او از صادق ع روایت نموده و
در روایت دیگر از باقر ع نیز مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین باین اسناد از ابان بن تغلب روایت کرده و گفته که صادق ع فرمود که بعد
از این بمسجد شما یعنی بمسجد مکه سیصد و سیزده نفر مرد میایند اهل مکه میدانند که آباء و اجداد ایشان از سیصد و سیزده نفر را متولد نکرده اند
یعنی اهل مکه میدانند که ایشان اهل آنجا نیستند بلکه از جای دیگر آمده اند از سیصد و سیزده نفر شمشیرها بگردنهای خودشان حمایل
میکنند در هر یکی از آن شمشیرها کلمهٔ نوشته شده میباشد که از آن کلمه هزار کلمهٔ دیگر فهمیده میشود در آنحال خدا تع بادی بر میانگیزاند آن
باد در همهٔ دنیا ندا میکند که این مهدی ع در میان خلایق مانند داود و سلیمان حکم میکند یعنی در مقام حکم از مدعی شاهد و گواه نمی
طلبد **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبه از علی بن حسین او از محمد بن یحیی عطار او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از اسمعیل بن مهران

شیخ طوسی

محمد بن عمر

محمد بن عباس

محمد بن عباس

ابن ادریس

ابن ولید

محمد بن ابرهیم

باب بیان روز خروج آنحضرت

او از محمد بن ابی حمزه او از ابن تغلب مثل این حدیث را روایت کرده در این روایت چنان است که در هر شمشیر کلمه نوشته شده که هر کلمه از آنها کلید
هزار کلمه است در کتاب کمال الدین از ماجیلویه او از عمش او از برقی او از پدرش او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر روایت نموده او گفته
که صادق ع فرمود که هر آینه این آیه در خصوص اصحاب قائم ع که از وطنهای خویش در وقت آمدن بخدمت آنحضرت مفقود و ناپیدا میشوند
نازل شده این آیه قول خدا تعالی است اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی بدرستیکه ایشان در وقت شب از رخت خواب خود مفقود میشوند
و صبح را در مکه میکنند و بعضی از ایشان در روز در روی ابر میروند که آنحضرت او را بنام و نام پدرش و صفتش و اصل و نسبش میشناسد
راوی گوید که عرض کردم که فدای تو شوم ایمان کدام یکی از این دو طایفه بیشتر است فرمود ایمان کسانیکه در روی ابر میروند شیخ طوسی در کتاب
الغیبه از محمد بن همام او از جعفر بن مالک او از عمر بن طرخان او از محمد بن اسمعیل او از علی بن عمر بن علی بن حسین او از صادق ع روایت نموده که آن
حضرت فرمود که ولی خدا یعنی قائم ع بقدر ابراهیم خلیل عمر میکند که صد و بیست سال باشد و در صورت جوان موفق که سی سال داشته باشد
ظهور میکند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه او از محمد بن همام مثل این را نقل نموده در آخر این روایت افزوده که آنحضرت در صورت جوان ظهور
کند تا آنکه طایفه از خلایق از آنحضرت رو برگردانند زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کرده باشد مؤلف گوید که مراد از
اینکه عمر آنحضرت صد و بیست سال است اینست که عمر شریفش از اول خلافتش تا آخر آن بقدر این مقدار میشود بالیکه از اول ولادتش تا وقت وفاتش
این قدر است لیکن بدا واقع شد از این جهت بیشتر گردید شیخ طوسی در کتاب الغیبه او از محمد بن همام او از حسن بن علی عاقولی او از حسن
بن علی بن ابی حمزه او از حمزه او از پدرش او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که اگر قائم ع خروج بکند هر آینه خلایق او را
انکار میکنند و میگویند که این قائم ع نیست زیراکه در صورت جوان موفق بسوی ایشان رجوع میکند پس در اعتقاد امامت او باقی نمیماند مگر مؤمنی
که خدا تعالی در عالم ذر از او عهد و پیمان اخذ نموده باشد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن حسین مسعودی او از محمد عطار او از محمد بن علی کوفی
او از ابن محبوب او از بطائنی او از صادق ع مثل این حدیث را روایت کرده و گفته است که در غیر این روایت وارد شده است که آنحضرت فرمود که از
جمله امتحانات بزرگ خلایق اینست که صاحب ایشان بسوی ایشان خروج و ظهور میکند در حالتیکه جوانست و ایشان او را پیر و بزرگ سن حساب
میکنند مؤلف گوید که مراد از موفق مستوی الخلقه است یعنی آنحضرت در وقت ظهورش مستوی الخلقه میباشد بالکنایه است از اینکه
حال خروجش وسط ایام جوانیش میباشد نه ابتدای آن زیراکه ایشان در مثل این سن برای تحصیل کمال موفق میباشند شیخ طوسی در کتاب
الغیبه از غضایری او از بزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از ابن شاذان او از اسمعیل بن صباح روایت نموده او گفته که از شیخی
شنیدم در حالتیکه از سیف بن عمیره نقل میکرد که او گفت که در نزد ابی جعفر منصور بودم از او شنیدم بی آنکه پرسیده شود میگفت که یا
سیف بن عمیره ناچار است از اینکه ندا کننده بنام مردی از اولاد ابی طالب از آسمان ندا بکند گفتم که بلکه کسی هم این را روایت میکرد گفت سوگند بخدا
که جانم در دست قدرت او است پس گوشم از او شنید گفت که ناچار است از اینکه ندا کننده بنام مردی از آسمان ندا نماید گفتم یا امیر المؤمنین مانند این
حدیث هیچ نشنیده بودم گفت یا شیخ وقتیکه این شد ما اول کسی میباشیم که بدعوتش اجابت مینمائیم آگاه شوید بدرستیکه آن مرد یکی از عمو
زادگان ماست گفتم از کدام عموزادگان شماست گفت مردی از اولاد فاطمه ع بعد از آن گفت یا شیخ اگر این حدیث را از امام محمد باقر ع نمی
شنیدم دنیا اگر این خبر میدادند هر آینه از ایشان قبول نمیکردم و لیکن این را از محمد بن علی یعنی از امام محمد باقر ع شنیدم شیخ مفید در کتاب
ارشاد از علی بن بلال او از محمد بن جعفر مؤدب او از احمد بن ادریس مثل این را روایت نموده کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش
او از ابن ابی عمیر او از منصور بن یونس او از اسمعیل بن جابر او از ابی خالد او از باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل روایت نموده فاستبقوا
الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا که آنحضرت فرمود که مراد از خیرات ولایت ماست و قول او تعالی اینما تکونوا یأت الخ عبارت از
اصحاب قائم ع که سیصد و سیزده نفرند بعد از آن فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه ایشانند امت معدوده که در قرآنست بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه ایشان در یک ساعت مانند ابر وقت پائیز جمع میشود شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس او از قتیبه
او از ابن شاذان او از ابن محبوب او از ثمالی روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کرد که امام محمد باقر ع میفرمود که خروج سفیانی
و ندا و طلوع آفتاب از مغرب از جمله محتومات است یعنی باید واقع بشوند تغیر و تبدیل قبول نمیکنند و پاره چیزها هم ذکر میکرد و میفرمود که
اینها از محتومات است پس صادق ع فرمود که مخالفت بنی عباس با یکدیگر و قتل نفس زکیه و خروج سفیانی و خروج قائم ع از محتومات است عرض
کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندا کننده از آسمان در اول روز ندا میکند بنوعی که اهل هر قوم بزبان خود میشنوند میگوید
آگاه شوید بدرستیکه حق با علی و شیعیان او است بعد از آن ابلیس در آخر همان روز از زمین ندا میکند که حق با عثمان و شیعیان
اوست پس در اینحال اهل باطل شک میکنند در اینکه ندای اول حق است یا دوم شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابن شاذان مثل این را
نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد او از حسن بن علی زیتونی و حمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال او از ابن محبوب او از امام

شیخ طوسی ره

محمد بن ابراهیم

مؤلف گوید

شیخ طوسی ره

شیخ مفید ره

کلینی ره

شیخ مفید ره

باب بیان روز خروج آنحضرت

محمّد نعمانی روایت نموده در حدیث طولانی که ما آنرا مختصر کردیم و محل حاجت را از آن ذکر نمودیم که آنحضرت فرمود که ناچار است از وقوع سختی
شدیدی که بشوی آن مبتلا شوند کسانیکه از خاصان ما و هم راز ما میباشند و این فتنه در وقتی است که شیعیان پسر سیّمین را از اولاد من مفقود
و نایاب نمایند همه اهل آسمانها و زمین بر غیبت او گریه میکنند چه بسیارند مؤمنانی که در وقت مفقود شدن آب صاف یعنی قائمؑ تاسف
خورند و تشنه واند و همچنین اند که با ایشان از می بینیم در حالتیکه شاد و خوشحال ترند از ندائیکه با ایشان میرسد آن ندائیکه از نزدیک شنیده
میشود از دور هم بدان نهج شنیده میگردد وان برای مؤمنان رحمت پروردگار و برکافران عذاب و نقمت میشود پس عرض کردم که آن ندا
است فرمود که خلائق در ماه رجب از آسمان سه دفعه ندا کرده میشود در اوّل آنها ندا کنند گوید الا لعنة الله علی الظالمین و صدای دوم
اینست که انجماعت مؤمنان قیامت نزدیک شد صدای سیّم است که در سمت جرم آفتاب بدنی میبینند آشکار گفته میشود که او امیر
المؤمنینؑ است برای هلاک نمودن ظالمان رو آورده و در روایت حمیری بدین نهج وارد شده که صدای سیّم عبارتست از آنکه بدنی در
جرم آفتاب در روی جرم آفتاب دیده میشود در حالتیکه میگوید که خداتعالی فلان شخص را برانگیخته سخن او را بشنوید و بامرش اطاعت کنید و هر
راوی نقل نموده اند که در این زمان برای مؤمنان فرج میرسد و آنانکه در آنوقت مرده اند دوست میدارند که کاشکی در آنوقت زنده می بودند
و در آنوقت خداتعالی سینهای مؤمنین شفا می بخشد یعنی بدلهای ایشان که از جور و ستم ظالمان مجروح شده بود با ظهور آنحضرت شفا
دهد محمّد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمّد بن همام او از احمد بن مابندا و حمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال مثل این حدیث را نقل کرده
شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمّد بن علی کوفی او از وهب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که صادقؑ فرمود که بنام قائمؑ در شب
بیست و سیّم ماه ندا کرده میشود و در روز عاشورا که روز قتل حسین بن علی علیهما السلام است قیام و ظهور مینماید در کتاب مذکور از فضل او از
محمّد بن علی او از محمّد بن سنان او از یحیی بن مروان او از علی بن مهزیار روایت کرده او گفته که ابوجعفرؑ فرمود که قائمؑ را می بینم که در روز
عاشورا روز شنبه در میان رکن و مقام میایستد و جبرئیلؑ در پیش روی ندا میکند که بیعت برای خداتعالی است پس آنحضرت زمین را
پر از عدل میکند چنانچه پر از ظلم و جور کرده بود در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از علی بن ابی حمزه او از صادقؑ روایت کرده
آنحضرت فرمود که خروج قائمؑ از محتومات است عرض کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندا کننده از آسمان در اوّل روز ندا
کند که آگاه شوید بدرستیکه حق با علی و شیعیان اوست بعد از آن ابلیس لعین در همان روز ندا میکند که آگاه شوید که حق با عثمان و شیعه
اوست پس در آنوقت اهل باطل بشک میافتند در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از ابی ایوب او از محمّد بن مسلم روایت کرده که ندا
کننده از آسمان بنام قائمؑ ندا میکند پس همه کسانیکه در میان مشرق و مغرب اند از او میشنوند پس خوابیده نمیماند مگر اینکه بسبب این صدا
برمیخیزد و ایستاده نمیماند مگر اینکه می نشیند و نشسته باقی نمیماند مگر اینکه برمیخیزد و در سر پاهایش میایستند از صدا صدای جبرئیلؑ روح الامین
است در کتاب مذکور از فضل او از ابرهیم بن عیاش او از اعمش او از ابی وائل او از حذیفه روایت کرده او گفته که رسول خداؐ در حالتی
مهدیؑ در میان رکن و مقام با او بیعت میکنند نامش احمد و عبدالله و مهدی است این سه اسم نامهای اوست در کتاب مذکور از فضل او از علی بن
عبدالله او از عبدالرحمن بن ابی عبدالله او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که ابوجعفرؑ فرمود که قائمؑ سیصد و نه سال سلطنت میکند که
چنانچه اصحاب کهف بمقدار از زمان در مغاره خود شان مکث نمودند زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کرده بود
خداوند عالم شرق و غرب روی زمین را برای وی فتح میکند و خلایق را بقتل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر دین محمّدؐ و بسیرت و طریقه سلیمان
بن داودؑ رفتار میکند تا آخر حدیث در کتاب مذکور از فضل او از عبدالله بن قسم خضرمی او از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت کرده او گفته که
بخدمت صادقؑ عرض کردم که قائمؑ چه قدر سلطنت میکند فرمود هفت سال که هفتاد سال از این سالهای شماست شیخ مفید در کتاب
ارشاد از ابن محبوب او از علی بن حمزه او از صادقؑ روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائمؑ خروج نمیکند مگر در سال طاق یعنی در یکم و سیّم و پنجم و هفتم
یا نهم در تفسیر عیاشی از ابن سمینه او از غلام ابی الحسنؑ روایت کرده او گفته که از آنحضرت از معنی قول خداتعالی اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا
پرسیدم فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که معنی آن اینست که هر وقتیکه قائمؑ قیام نماید خداتعالی شیعه از همه شهرها در نزد وی جمع میکند محمّد
بن ابرهیم از عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمّد رباح او از احمد بن علی حمیری او از ابن محبوب او از عبدالکریم بن عمرو و محمّد بن فضیل ایشان
ایشان از حماد بن عبدالکریم جلاب روایت کرده او گفته که در خدمت صادقؑ ذکر قائمؑ گذشت آنحضرت فرمود که آگاه شوید که آنحضرت
قیام نماید هر آینه خلایق گویند که این کجا خواهد شد یعنی قائمؑ از کجا قیام خواهد نمود و حال آنکه استخوانهایش پوسیده گردیده مانند این در فلان
وقت متولد شده چگونه میشود که تا حال زنده بماند در کتاب مذکور از محمّد بن همام او از جعفر بن محمّد او از حسن بن سماعه او از حرث انماطی او از
مفضل او از صادقؑ روایت کرده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائمؑ قیام نمود این آیه تلاوت میفرماید ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی
ربی حکما و جعلنی من المرسلین در کتاب مذکور از عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمّد بن رباح او از احمد بن علی حمیری او از حسن بن ایوب

شیخ طوسی

شیخ مفید

عبدالواحد

باب بیان روز خروج آنحضرت

او از عبد الکریم خثعمی او از احمد بن حرث او از مفضل او از صادق ع او از پدرش ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از **ابن عقده**
او از علی بن حسن تیملی او از عمرو بن عثمان او از ابن محبوب او از عبد الله بن سنان روایت کرده او گفته که در خدمت صادق ع بودم از مردیکه
از اهل همدان باشد شنیدم گفت که جماعت اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند که شما چنان گمان دارید که ندا کننده از آسمان بنام
صاحب این امر ندا خواهد کرد در وقتیکه این مرد این سخن را گفت صادق تکیه کرده بود در آنحال برخواست و نشست بعد از آن فرمود که این
سخن را که خواهم گفت از زبان من نقل میکنید و از زبان پدرم روایت نمائید و بر شما در این باب حرجی نیست اگر از زبان پدرم نقل کنید شهادت
میدهم از اینکه از پدرم شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که هر اینه این امر در کتاب خدا بنحو آشکار و واضح است چنانچه میفرماید ان نشأ
ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر بخواهیم ما آیتی از آسمان بر ایشان نازل میگردانیم پس گردد گردنهای خلائق بان آیه
خضوع و فروتنی مینمایند آنحضرت فرمود که آن آیه روز در روی زمین کسی نمیماند مگر اینکه در پیش آن آیت خضوع و فروتنی میکند پس اهل
زمین وقتیکه این صدا را از آسمان شنیدند ایمان میآورند و این صدا اینست که آگاه شوید بدرستیکه حق با علی است و شیعیان او پس وقتی
که فردای آن روز شد ابلیس بهوا بلند میشود تا بحدیکه از نظرهای اهل زمین پنهان بعد از آن ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه حق با عثمان
بن عفان و شیعه اوست زیرا که بظلم و ستم کشته گردید پس خونخواهی او را بکنید در آنحال خداوند عالم مؤمنان را در سر قول حق و اعتقاد صحیح ثابت قدم
گرداند و آن ندای اول است و در آن روز کسانیکه در دلهای شان مرض هست بشک میافتند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه آن مرض
عبارت است از عداوت ما پس در آنوقت از ما تبری میکنند و بما نسبت بد میدهند و میگویند که منادی اول سحر است از سحرهای این اهل
بیت بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی ایشان اگر آیتی و معجزه ببینند هر اینه میگویند
که این سحر نیست که همیشه در ایشان بوده در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عبیس بن هشام او از ابن
جبله او از عبد الصمد بن بشیر او از صادق ع روایت نموده که عماره همدانی از آنحضرت سؤالی نمود عرض کرد که خدا کارهای تو را اصلاح نماید
بدرستیکه اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند که شما چنان گمان نموده اید که از آسمان ندا خواهد رسید و مثل این حدیث را ذکر
نموده در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از علی بن حسین او از پدرش او از احمد بن عمر حلبی او از حسین بن حازم او از حسین بن موسی او از فضل
بن محمد او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ندای اول که از آسمان بنام قائم میرسد در کتاب خدا واضح و آشکار است عرض کردم
که خدا کار تو را اصلاح نماید این مضمون کجای قرآن است فرمود در سوره طسم تلك آيات الكتاب المبين این آیه است ان نشأ ننزل علیهم
من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فرمود وقتیکه آن صدا را شنیدند میکردند چنانچه میشوند گویا در بالای سرهای ایشان
مرغان هستند **مؤلف گوید** که حیدری در شان معنی این کلام که در خصوص صفت صحابه وارد شده که گویا که در سرهای ایشان مرغان
هستند گفته که مراد از این وصف ایشان است با سکون و وقار و تمکین و با اینکه در ایشان غضب و سبکی نیست زیرا که مرغ بجائی میافتد
که ساکن و آرام باشد **مؤلف گوید** که گمان هست که مراد از آن این باشد که ایشان در وحشت و حیرت میباشند در کتاب مذکور از
ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن مهران از بطائنی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتی
که عباسی منبر مروانی بالا رفت سلطنت بنی عباس برپیچید و مانند طومار پیچیده میشود باقر ع فرمود که ناچاریم از دیدن لشکر از دنبال
که هیچ چیز طاقت مقاومت و مقابله ایشان را ندارد وقتیکه این شد مانند فرش خانه از خانه های خود بیرون میائید ناچاریم از شنیدن
ندا در بیداء پس وقتیکه حرکت کننده حرکت نمود یعنی صاحب این امر قیام کرد بسوی وی بروید هر چند که با راه رفتن باشد در سر سینها
و زانوها مانند اطفال خورد سال بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا که آنحضرت را میبینیم که خلایق در میان رکن و مقام با احکام مرا
تازه که بر عرب شدید و دشوار است با و بیعت میکنند بعد از آن فرمود که وای بر عرب از شری که نزدیک شده **محمد بن ابرهیم** در کتاب
الغیبة از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از احمد و محمد پسران حسن ایشان از علی بن یعقوب او از هرون بن مسلم او از عبید بن زراره
او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بنام قائم ع ندا کرده شده میشود پس آنوقت خلایق نزد وی میآیند در حالیکه او در پشت
مقام ابرهیم ایستاده میباشد و با و گفته میشود که بنام تو ندا در رسید پس منتظر چه هستی بعد از آن از دست مبارکش گرفته با و بیعت
میکنند زراره در آنحال گفت که حمد باد خدا را ما پیشتر از این میشنیدیم که بر قائم بیعت میشود در حالیکه او بیعت را ناخوش میدارد
و وجه ناخوش داشتن او را نمیدانستیم که ناخوش داشتن او بیعت را بطوریست که گناه بر آن مترتب نمیشود یعنی ناخوش داشتنش
بجهت انتظار اوست برسیدن ندا از آسمان **محمد بن ابرهیم** در کتاب الغیبة باین اسناد از هرون بن مسلم او از خالد قماط او از حمران بن
اعین او از صادق ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که از جمله محتومات است باید واقع شود اینکه پیش از قیام قائم ع سفیانی خروج نماید
و در زمین بیداء لشکر سفیانی را فرو برد و نفس زکیه کشته شود و ندا کننده از آسمان ندا بکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف

باب بیان روز خروج آنحضرت

بن یعقوب او از اسمعیل بن مهران او از حسن بن علی او از پدرش و وهب بن حفص او از ناجیهٔ عطار روایت کرده که از ابی جعفر ع شنیدم میگفت
که منادی ندا میکند که مهدی ع فلان است پسر فلان و نام او و نام پدرش را ذکر میکند بعد از آن شیطان ندا میکند که فلان شخص و شیعهٔ
او با حقند یعنی نام مردی را میبرد از بنی امیه در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از عباس بن عامر او از ابن بکیر او از زرارهٔ
روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میگفت که ندا کننده از آسمان ندا میکند فلان شخص امیر شماست و ندا میکند که علی و شیعهاش
رستکارانند عرض کردم که بعد از این ندا کیان با مهدی می جنگند فرمود که شیطان بنام مردی از بنی امیه ندا میکند که فلان شخص و شیعهٔ او
رستکارانند عرض کردم که ندای صادق را از ندای دروغ کدام اشخاص تمیز میدهند فرمود آنرا کسانی تمیز میدهند که آنرا پیش از آنکه واقع
شود روایت میکنند و پیش از آنکه آن واقع شود میگویند که واقع خواهد شد و خودشان میدانند که در این باب حق و راست میگویند
محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از علی بن حسن او از میثمی او از زراره روایت نموده او گفت بخدمت صادق ع عرض کردم که
خدا کارهای ترا اصلاح نماید من تعجب میکنم از قائم ع که خلایق چگونه با وی می جنگند با وجود آنکه این عجایب و امثال فرو بردن زمین بیداء
لشکر را و مانند ندائی که از آسمان شنیده میشود می بینند آنحضرت فرمود که شیطان ایشان را بحال خودشان نمیگذارد بلکه ندا می
کند چنانچه در عقبه عقبه بنام رسول خدا ندا کرد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن او از محمد بن عبد الله او از ابن عمیر
او از هشام بن سالم روایت کرده او گفت که بخدمت صادق ع عرض کردم که جریری برادر اسحق بما میگویند که شما اعتقاد دارید باینکه
دو ندا از آسمان خواهد رسید پس راست آنها کدام است و دروغ آنها کدام و چگونه ندای صادق را از دروغ تمیز کرد فرمود باو
باو بگوئید که ندای راست آنست که ما خبر میدهیم و تو انکار میکنی این ندا صادق و راست تحقق خواهد رسانید در کتاب مذکور باین اسناد
روایت کرده از هشام بن سالم او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که صیحه دو صیحه است یعنی ندا دو نداست یکی در اول شب است
و دیگری در آخر شب دوم راوی گوید عرض کردم که این چگونه است فرمود که یکی از آنها از آسمان است و دیگری از ابلیس عرض کردم
که اینها از یکدیگر چگونه تمیز می یابد فرمود که ندای حق را کسی میشناسد که آنرا پیش از وقوعش شنیده باشد در کتاب مذکور از ابن عقده
او از علی بن حسن او از پدرش او از محمد بن خالد او از ثعلبة بن میمون او از عبد الرحمن بن مسلمه روایت نموده او گفت که بخدمت صادق ع عرض کردم که
اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند که ندا باعتقاد شما دو نداست بنا بر این ندای حق از ندای باطل از کجا تمیز داده آنحضرت فرمود که شما
چه جواب بایشان میگوئید عرض کردم که چیزی نمیگوئیم فرمود که بایشان بگوئید که ندای حق را کسی تصدیق می کند که پیش از وقوع آن اعتقاد
نموده است خدای عز و جل فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسیکه هدایت کننده است
لایقتر است باینکه خلایق باو تابع شوند یا کسیکه هدایت کننده نیست یعنی کسیکه هدایت کننده است او لایقتر است باینکه باو تبعیت نمایند
و کسیکه هدایت کننده نیست لیاقت ندارد که خلایق تابع او شوند مگر اینکه خود او را هدایت نماید دیگری بر شما چه شده است که اینگونه حکم
میکنید یعنی قائم که هدایت کننده است و لایق است باینکه خلایق تابع او شوند نزد دیگری در کتاب مذکور از ابن عقده او از کتاب علی بن حسن
تیملی در ماه رجب سال دویست و هفتاد و هفت او از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد خزاز او از حماد بن عیسی او از عبد الله بن سنان
روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که از آسمان بنام صاحب این امر ندا میرسد که امر خلافت ای فلان بن فلان است پس در
خصوص چه چیز نادی میجنگند در کتاب مذکور از ابی سلیمان احمد بن هوذهٔ باهلی او از ابرهیم بن اسحق نهاوندی در سال دویست و هفتاد و سه
او از عبد الله بن حماد انصاری در ماه رمضان سال دویست و بیست و نه از عبد الله بن سنان روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم
میفرمود که این امر که چشمهای خود را باین در دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه ندا کننده از آسمان ندا نماید که آگاه شوید بدرستیکه فلان
کو صاحب این امر است پس در سر چه چیز می جنگید در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین و محمد بن
احمد در یکجا ایشان از حسن بن محمد او از عبد الله بن سنان روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که خلایق را بعد از این مرگ و قتل
فرا میگیرد تا اینکه ایشان در این وقت بحرم خدا پناه میبرند پس از شدت قتال ندا کننده راستگو ندا میکند که کشتن خلایق و جنگیدن بالکلیه
در سر چیست صاحب شما فلانکس است در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از اشعری او از محمد بن سنان او از یونس بن ظبیان او از صادق ع
روایت کرده که آنحضرت فرمود وقتیکه شب جمعه رسید خدا امر ملائکه را باسمان دنیا فرو میفرستد و وقتیکه صبح طلوع نمود برای محمد و علی و
حسن و حسین علیهم السلم منبرهای نور در نزد بیت المعمور نصب میکنند پس بر آنها بالا میروند و همه ملائکه و پیغمبران و مؤمنان در آنجا جمع میشوند
و درهای آسمان گشوده میگردد پس وقتیکه ظهر شد رسول خدا ص بدرگاه الهی عرض میکند که پروردگارا امروز روز وعده تست در کتاب
خود بیان فرموده و آن این آیه است وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
تا آخر آیه و ملائکه و پیغمبران مثل این را میگویند بعد از آن محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلم بسجده میافتند بعد از آن میگویند که پروردگارا

ابن عقده گوید

ابو سلیمان

محمد بن همام گوید

باب بیان روز خروج آنحضرت

غضب بکن زیرا که حرمت هتک کردید و اصفیائت کشته شدند و صالحان بندگانت را ذلیل نمودند بعد از آن خدا انتقام هرچه میخواهد
میکشد و این روز روز وقت معلوم است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق او از عبدالله بن حماد او از ابی بصیر
او از صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود که بنام قائم ع ندا کرده میشود که فلان بن فلان در کتاب مذکور باین اسناد از ابی بصیر او از
صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع در روز عاشورا قیام میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان
بن اسحق و احمد بن حسین و عبدالملک و محمد بن احمد در یکجا ایشان از ابن محبوب سراج او از جابر او از جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که یا جابر قائم
قیام نمیکند تا اینکه فتنه اهل شام را فرا گیرد بنوعیکه ایشان از ورطه خلاصی میطلبند او نمی‌یابند و قتل در میان کوفه و حیره واقع میشود
کشتگان ایشان در سر راه می افتند و ندا کننده از آسمان ندا میکند در کتاب مذکور باین اسناد از ابن محبوب او از علا او از محمد او از جعفر ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود که منتظر باشید که غفلة از جانب دمشق شما را میرسد صدائی در آن صدا شما را فرج عظیم هست در کتاب مذکور
از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از حسن بن علی بن یوسف او از پدرش و محمد بن علی ایشان از پدر محمد بن علی او از احمد بن عمر حلبی
او از حمزة بن حمران او از ابن ابی یعفور او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع نوزده سال و چند ماه سلطنت و خلافت می
کند در کتاب مذکور از ابی سلیمان بن هوذه او از نهاوندی او از عبدالله بن حماد انصاری او از ابن ابی یعفور روایت نموده او گفت که صادق
ع فرمود که قائم ع نوزده سال و ماهی چند خلافت میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضیل بن ابراهیم و سعدان بن اسحق
بن سعید و احمد بن عبدالملک و محمد بن احمد بن حسین ایشان از ابن محبوب او از عمرو بن ثابت او از جابر بن یزید جعفی روایت نموده او گفت که از
باقر ع شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه البته مردی از ما اهل بیت سیصد و نه سال خلافت میکند راوی گوید که عرض کردم
که خلافت این مرد کی خواهد شد فرمود که بعد از وفات قائم ع عرض کردم که خلافت قائم در عالم خود تا روز وفاتش چه قدر خواهد شد
فرمود نوزده سال طول میکشد مؤلف گوید که مراد از آن مرد که سیصد و نه سال خلافت میکند امام حسین است در وقت رجعت
در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبیدالله بن موسی او از بعضی رجالش او از احمد بن حسین او از پدرش او از احمد بن عمرو بن سعید
او از حمزة بن حمران او از ابن یعفور او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود بدرستیکه قائم نوزده سال و چند ماه خلافت
میکند کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی و غیر ایشان از محمد بن احمد او از موسی بن عمر او از محمد بن سنان او از ابی سعید قماط او از بکر بن
اعین روایت کرده او گفت که از صادق ع پرسیدم که سبب و علت چیست در اینکه خدا تعالی حجر الاسود را در آن رکن گذاشت که الان در
آنجاست فرمود که حجر الاسود را بآنجا گذاشت در آنجائیکه آن جوهری بود از جواهر خداوند عالم او را از بهشت بسوی آدم ع بیرون آورد
و برای گرفتن عهد و پیمان از خلایق در این رکن گذاشت و آن چنان است وقتیکه خدا تعالی از ذریه بنی آدم که در پشتها بودند عهد و
پیمان میگرفت در آن مکان گرفت و در آن مکان ایشان از یکدیگر در صلبها دیدند و از آنجا مرغی بر نزد قائم ع فرود میآید پس اول کسی
که باو بیعت میکند این مرغ است آن مرغ بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه جبرئیل است و باین مکان قائم ع پشت خود را تکیه میدهد و آن مکان
با جبرئیل حجت و دلیلست بر قائم ع یعنی خلایق قائم را باین مکان یا با جبرئیل میشناسند تا آخر حدیث کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری
او از محمد بن عبدالجبار او از ابن فضال و حجال در یکجا ایشان از ثعلبه او از عبدالرحمن مسلمه جریری روایت کرده او گفت که بخدمت صادق
علیه عرض کردم که مخالفان ما سرزنش میکنند و ما را تکذیب مینمایند در اینکه قائل هستیم باینکه دو ندا است ایشان بما میگویند
که اگر هر دو از آن دو ندا واقع شود از کجا ندای حق را از ندای باطل تمیز خواهید داد فرمود که چه جواب بایشان میگوئید عرض کردم که
چه جوابی نگوئیم فرمود بگوئید که ندای حق را تصدیق میکند و میشناسد کسیکه پیش از وقوع آن او را قبول نموده و بآن ایمان آورده
باشد بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون در کتاب مذکور
از ابن عقده او از علی بن حسن او از پدرش او از محمد بن خالد او از ثعلبه این را نقل کرده کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری او از محمد
او از ابن فضال و حجال ایشان از داود بن فرقد مثل این را نقل کرده در کتاب مذکور از علی او از پدرش او از ابن ابی نجران و غیر از ایشان از
اسمعیل بن صباح روایت کرده او گفت که از شیخی شنیدم که از سیف بن عمیره نقل میکرد میگفت که در نزد ابی دوانیق یعنی ابی جعفر
دوانقی بودم از او شنیدم بنا بر اینکه از او نپرسیده بودم میگفت که یا سیف بن عمیره ناچار است از ندا کنند که بنام مردی از اولاد ابیطالب ع
ندا میکند عرض کردم که یا امیرالمؤمنین فدایت شوم مانند این حدیث را هرگز نشنیده بودم گفت یا سیف وقتیکه این ندا واقع گردید
ما اول کسانی هستیم که باین مرد اجابت میکنیم آگاه شوید بدرستیکه این مرد یکی از عمو زادگان شما است گفت مرد نسبتا از اولاد فاطمه ع بعد
از آن گفت یا سیف اگر این حدیث را از امام محمد باقر ع نشنیده بودم و همه اهل زمین این را نقل میکردند هر اینه قبول نمیکردم و لیکن از امام
محمد باقر ع شنیدم در کتاب مذکور از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از ابن یعقوب سراج روایت کرده او گفت که بخدمت صادق ع عرض

احمد بن هوذه
ابی سلیمان
مؤلف گوید
خدا تعالی
کلینی
ابن صباح

بیان روز خروج آنحضرت

کردم که فرج شیعه کی واقع خواهد شد فرمود وقتیکه بنی عباس باهم مخالفت کنند و سلطنت شان سست شود و دیگران بسلطنت و اموال شان طمع نمایند و عربها لجام های اطاعت را از سرها بیرون کنند و هر صاحب قوت و جمعیت جمعیت را مهیا نماید و خروج نماید و شامی ظهور کند و روی آورد و حسنی حرکت نماید و صاحب این امر با میراث رسول خدا از مکه بمدینه بیرون رود عرض کردم که میراث رسول خدا چیست فرمود شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دستی و زره و زین اسب آنحضرت است پس از مدینه بیرون میرود تا اینکه در مکه نزول و اجلال فرماید پس در آنجا شمشیر از غلافش بیرون میاید و پیراهن را آنحضرت میپوشد و پرچم سپید قرا میگشاید و لباس رسول خدا را در بر میکند و عمامه اش را بر سر میگذارد و چوبش را بدست میگیرد و در خصوص ظهورش از خدا تعالی اذن می طلبد پس بعضی از دوستانش بر آن مطلع میشوند در آنوقت حسنی میاید و ظهور آنحضرت را بعضی از دوستانش که از آن مطلع هستند باو خبر میدهند پس حسنی بخروج نمودن سبقت میکند پس اهل مکه بروی وی بر میخیزند و او را میکشند و سرش را بشام میفرستند پس در آنحال صاحب این امر خروج میکند و خلایق باو بیعت می کنند و در آنوقت شامی لشکری بمدینه میفرستند پس خدای عز و جل ایشانرا در نزدیکی مدینه هلاک میگرداند و در این روز کسانیکه از اولاد علی در مدینه میباشند همه از آنجا بمکه میگریزند و بصاحب این امر ملحق میشوند و آنحضرت بسمت عراق رو میاورد و لشکری بسمت مدینه میفرستند پس اهل آنجا که گریخته بودند خاطر جمع میشوند و بآنجا بر میگردند **محمد** بن ابرهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین بن عبد الملک محمد بن احمد که جمیعا ایشان از ابن محبوب مثل این را نقل کرده **کلینی** در کتاب کافی او از علی او از پدرش او از صفوان بن یحیی او از عیسی بن قاسم روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ملازم تقوای خدا باشید که یگانه و بیشریک است و بنفسهای خود نظر کنید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر مرد را گله گوسفند باشد و برای آن گله شبانی باشد پس وقتیکه آن مرد کسی را پیدا نمود که از شبان اول باحوال گوسفندان داناتر است هر اینه آن شبان اول را بیرون میکند و گله خود را بآن مرد میسپارد که باحوال گوسفندان داناتر است بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر برای هر یکی از شما دو نفس میبود بایکی از آنها قتال و جنگ میکرد و تجربه قتال تحصیل مینمود و بعد از هلاکت آن نفس نفس دیگرش باقی میماند هر اینه در جنگ و جهاد بآن طریق که بآن تجربه دانسته بود رفتار میکرد لیکن برای وی یک نفس هست و قتیکه آن فانی گردید هر اینه بخدا سوگند یاد میکنم که توبه هم زایل میشود یعنی اگر در پی توبه هلاک میشود پس شما سزاوارترید باینکه برای نفسهای خود این تدبیر را اختیار کنید که اگر کسی از ما خروج کند و از شما استمداد بخواهد هر اینه در آنحال تفکر بکنید که در خصوص چه چیز خروج میکنید و بگوئید که زید مثلا خروج کرده باید ما هم خروج بکنیم زیرا که زید مرد ثبت عالم و راستگو و شما را بسوی خویش نخوانده بلکه بسوی رضای آل محمد خوانده هر گاه او ظهور نماید هر اینه وفا میکند بآنچیزی که شما را بسوی آن ایست جز این نیست او برادشاهی که اسباب سلطنتش فراهم امده خروج کرده برای اینکه اساس سلطنتش را برهم زند و دولتش را پایمال نماید پس امروز هر که از ما خروج میکند بسوی رضای آل محمد بخواند و ما شما را شاهد میگیریم باینکه ما بخروج او راضی نیستیم و او در امروز بما عصیان میکند و بامر ما مخالفت مینماید و در این امر کسی از ما با وی موافقت ندارد و ادعای سلطنت و لشکرکشی سزاوار تر است باینکه از ما شنیده و مقبول نشود مگر کسیکه بنی فاطمه با وی اتفاق نمایند پس بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه نیست صاحب شما مگر کسیکه بنی فاطمه با وی اتفاق میکنند و قتیکه ماه رجب شد با نام خدای عز و جل رو آرید و خروج کنید اگر بخواهید که تا شعبان تاخیر بکنید ضرری بر شما نیست و اگر دوست بدارید که روزه را در نزد اهل خود بگیرید یعنی ماه رمضان را هم در نزد اهل خود بمانید امید هست که این برای شما بهتر باشد و خروج سفیانی در خصوص علامت بودن برای این امر کفایت میکند **کلینی** در کتاب کافی از علی او از پدرش او از حماد بن عیسی او از ربعی او رفع حدیث نموده از علی بن الحسین ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه احدی از ما خروج نمیکند مگر اینکه مثل او مثل بچه مرغی باشد که پیش از درست شدن پرهایش از آشیانه اش بپرد و اطفال میگیرند و با او بازی میکنند در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از احمد بن محمد او از ابن عیسی او از بکر بن محمد او از سدیر روایت کرده او گفته که صادق علیه السلام فرمود که باید بر از خانهات بیرون مروید و بفرشی از فرشهای خانه خود ساکن باشید و آرام بگیرید مادامیکه روز و شب ساکن شده و آرام گرفته اند پس وقتیکه بشما رسید باینکه سفیانی خروج نموده آنوقت کوچیده بسوی ما بیائید هر چند که پیاده باشید **علی** بن طاوس در کتاب طرائف آورده که ندا کننده از آسمان بنام مهدی ع و واجب بودن اطاعتش بجهت روایت مروی است **احمد** بن منادی در کتاب ملاحم و ابو نعیم حافظ در کتاب اخبار **مهدی** و **ابن شیرویه** دیلمی در کتاب فردوس و ابو **العلاء** حافظ در کتاب فتن آنرا روایت کرده اند **کلینی** در کتاب کافی از جماعتی ایشان از سهل او از فضال او از ثعلبه او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود در خصوص قول خدا تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق فرمود که آیات خدا که آنها را به ایشان بعد از این خواهد نمود فرو بردن زمین و مسخ شدن دشمنان آل محمد و انداختن ایشان است راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که مراد از حتی یتبین لهم انه الحق چیست فرمود آن را بگذار آن قیام قائم است **مترجم گوید** که معنی امر بنابر این حدیث این است که بعد از این آیات خود را مانند فرو بردن زمین و مسخ و غیر اینها در اطراف عالم و در نفسهای ایشان بایشان مینمائیم تا اینکه ظاهر شود که ظهور قائم ع حق است

شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب کفایه از مفضّل شیبانی و از کلینی و از محمد عطار و از سلمه بن خطاب و از محمد طیالسی و از ابن عمیره و صالح بن عقبه در یکجا ایشان از علقمه بن محمد حضرمی و از صادق ع و از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که یا علی وقتیکه قائم ع ما خروج نمود سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر عدد اصحاب بدر اند بر سرش جمع میشوند و او را شمشیری میشود در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک میشود شمشیر او را صدا میکند که یا ولی الله برخیز و دشمنان خدا را بقتل برسان **شیخ** مفید در کتاب اختصاص مذکور ساخته که خبر داد بما محمد بن عاصم از علی بن حسین و از محمد بن عاصم و از علی بن حسین و از محمد بن عامر سرّاج و از سفیان ثوری و از قیس بن مسلم و از طارق بن شهاب و از حذیفه روایت نموده و گفته که از رسول خدا ص شنیدم میفرمود که چون وقت خروج قائم ع نزدیک میشود نداکننده از آسمان ندا میکند که ای گروه خلایق مدت تسلط ظالمان از شما بریده شد بهترین امت محمد ص بخلافت مالک گردید پس بمکه بروید پس در آنحال نجبا از مصر و ابدال از شام بیرون می آیند و جماعتهای عراق که در شبها مانند رهبانان عبادت میکنند و در روزها مانند شیران میباشند بیرون میایند دلهای شان از بسیاری دلیری مانند پاره های آهن میباشند و بین در میان رکن و مقام بیعت میکنند در آن اثنا عمران بن حصین عرض کرد که یا رسول الله این مرد را برای ما وصف کن و بما بشناسان فرمود که او مردیست از اولاد حسین ع گویا که او از مردمان قبیله شنوه است در برش دو عبای قطوانی میباشند نامش نام منست پس در آنوقت مرغان در آشیانه ها و ماهیان در دریاها بچه میآورند و رودخانه ها ممتد و کشیده میگردند و چشمها جاری میشوند و زمین دو برابر ماکولات را که بیشتر از آن میداد میرویاند بعد از آن چرخچی لشکرش که جبرئیل باشد و کسیکه در عقب لشکرش میآید که اسرافیل است لشکر را بسوی شهرها میکشند و میبرند پس زمین را پر از عدل و قسط میکردانند چنانچه پر از ظلم و جور کرده بود **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن یحیی و از ابن عیسی و از علی بن حکم و از ابو ایوب خزاز و از ابی عمر بن حنظله روایت کرده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که پیش از قیام قائم پنج علامت صدای آسمان و خروج سفیانی و خسف بیابان و قتل نفس زکیه و خروج یمانی در آنحال عرض کردم که فدای تو شوم اگر یکی از اهل بیت تو پیش از این علامتها خروج بکند آیا ما او را هم خروج نمائیم یا نه فرمود نه چون فردای آنروز شد این آیه را در قرآن تلاوت نمودم ان نشأ ننزّل علیهم من السماء آیة فظلّت اعناقهم لها خاضعین و عرض کردم که آیا این عبارت است از صدای آسمانی فرمود آری آگاه شو کاشکه کردنهای دشمنان در پیش این آیه فروتنی و خضوع میکردند **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن یحیی و از احمد بن محمد و از ابن فضال و از جمیله و از محمد بن علی حلبی روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که مخالفت بنی عباس با یکدیگر و ندا و خروج قائم ع از جمله محتوماتند یعنی تغییر نخواهند یافت عرض کردم که ندا چگونه است فرمود که نداکننده از آسمان در اول روز ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه علی و شیعه او ایشانند رستگاران **مؤلف گوید** که این باب و نشر آنحضرت در بسیاری از اخبار مشترکند و در آن باب بسیاری از اخبار این باب مذکور میشود و بسیاری هم از اخبار باب اینهم در باب گذشته گذشت **سید علی** بن عبد الحمید باسناد خود تا باحمد بن محمد ایادی روایت نموده و حدیث را رفع نموده از عبد بن عجلان روایت کرده و گفته که در خدمت صادق ع قائم ع ذکر نمودیم پس من عرض کردم که خروج آنحضرت را چگونه بدانیم فرمود که در آنوقت شماها روز صبح میکنید ناگاه می بینید که صحیفه در زیر سر شما هست و در آن این کلمه نوشته شده طاعة معروفة یعنی بیعت قائم ع طاعتی است معروف و باسناد خود از فضل بن شاذان روایت نموده و گفته که چنان روایت شده که در سیدی مهدی ع نوشته میشود که اسمعوا و اطیعوا یعنی قول آنحضرت را بشنوید و اطاعت کنید و باسناد خود از فضل بن محبوب و او از حدیث را بباقر ع رفع نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه لشکر سفیانی بزمین فرو رفت تا اینجا بیان فرموده که قائم ع در این روز در مکه در نزد بیت الله الحرام در حالیکه بخدا پناه میبرد میگوید که من ولی خدا هستم من از همه خلائق بخدا و محمد ص نزدیکترم هر که با من در خصوص آدم گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بآدم ع هر که در خصوص نوح ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بنوح ع و هر که در خصوص ابراهیم ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بابراهیم ع و هر که در خصوص محمد ص با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص و هر که در خصوص پیغمبران با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم به پیغمبران بدرستیکه خدا تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذرّیة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدا تعالی آدم و نوح و آل عمران را از میان عالمیان برگزید ایشان ذریه هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر متولد شده و خدا شنوا و دانا است غرض آنحضرت از تلاوت این آیه آنست که آدم و نوح ع و آل ابرهیم و آل عمران برگزیدگان خدا اند من هم نزدیکترین خلایقم با ایشان بعد از آن فرمود که من باقیمانده آدم و برگزیده نوح و ابرهیم و خالص شده و صاف شده محمد ص آگاه شوید که هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا آگاه شوید هر که در خصوص سنت رسول خدا ص با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بسنت رسول خدا و سیرت او بخدا سوگند میدهم کسانی را که کلام مرا میشنوند برای اینکه حاضران بغایبان گفته مرا برسانند پس در آنحال خدا تعالی اصحاب آنحضرت را که سیصد و سیزده نفرند در غیر موسم حج مانند ابرها وقت پائیز بر سرش جمع مینماید بعد از آن صادق ع این آیه را تلاوت فرمود اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی در هر جا باشید خدا تعالی همه شما را میآورد پس ایشان با آنحضرت در میان رکن و مقام بیعت میکنند و در نزد وی عهدنامه

[حاشیه:] شیخ مفید ره — کلینی ره — مؤلف گوید — سید علی ره

بیان دوم خروج حضرت قائم ع

از رسول خدا میباشد که از بدو آن تا آخر رسیده پس اگر این عهد بر خلایق مشتبه شود یعنی تا این عهد نامه آنحضرت را بشناسند هر اینه ندای آسمانی برایشان مشتبه و مشکل نخواهد شد در وقتیکه بنام او و نام پدرش ندا کرده شده میشود و باسناد مذکور رفع حدیث تا بعلی بن الحسین ع در خصوص ذکر قائم ع در خبر طولانی نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع در زیر درخت کندم کون می نشیند در آنحال جبرئیل ع در صورت مردی از قبیله کلب بخدمتش میاید و باو میگوید که ای بنده خدا برای چه چیز در اینمکان نشسته در جوابش گوید که ای بنده انتظار میکشم که شب بیاید و در آخر شب بسوی مکه بروم و ناخوش میدارم که در این گرمی هوا بسوی مکه بیرون روم پس جبرئیل میخندد و وقتیکه خندید آنحضرت او را میشناسد پس او دست آنحضرت را میگیرد و باوی مصافحه مینماید و باو سلام میکند و میگوید که برخیز پس جبرئیل اسبی براق نام بخدمت آنحضرت میاورد آنحضرت بان سوار میشود و بکوه رضوی میاید در آنجا محمد ص و علی ع بانجناب تشریف میاورند و برای آنحضرت عهد نامه مینویسند که از برای خلایق بخوانند بعد از آن بسمت مکه بیرون میرود در حالتیکه خلایق در آنجا جمع شده اند در آنحال مردی از جایش برمیخیزد و باواز بلند ندا میکند که ایها الناس مطلب شما اینست یعنی این مرد است بدرستیکه او آمده است برای اینکه شما را دعوت نماید بسوی چیزیکه رسول خدا بان دعوت نموده پس در آنحال منافقان برمیخیزند تا اینکه او را بکشند در اثنا سیصد نفر یا قدری بیشتر برمیخیزند و شر اجماعت را از سر آنحضرت دفع مینمایند و ایشان را از او منع کنند پنجاه نفر از آن سیصد نفر از اهل کوفه است و مابقی ایشان از سایر جماعت خلایق میباشند بنوعیکه بعضی از ایشان بعضی دیگر را نمیشناسند در غیر موسم حج در آنجا جمع میشوند و باین اسناد حدیث را بابی بصیر رفع نموده و او از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت که قائم ع از روزیکه با سیصد و سیزده مرد که عدد اصحاب بدر است در ذی طوی میباشد انتظار میکشد تا وقتیکه پشتش را بحجر الاسود میدهد و بیرق شرا میجنباند علی بن ابی حمزه گوید که این حدیث را بخدمت ابی ابرهیم عرض کردم فرمود که قرآن تازه یا عهد نامه و منشور نامه هم در دستش میباشد و باسناد خود رفع حدیث بابی بصیر نموده او از ابی جعفر ع نقل نموده در حدیث طولانی تا بانجا که آنحضرت فرموده که قائم ع باصحاب خود میگوید که ای قوم اهل مکه مرا نمیخواهند لیکن خدا مرا بسوی ایشان فرستاده برای اینکه با ایشان حجت بگیرم بنوعیکه بمثل من سزاوار است اینکه با نظور حجت بگیرد پس مردی از اصحاب خود به پیشش میخواند و باو میگوید که بنزد اهل مکه برو و با ایشان بگو که من فرستاده فلانم بسوی شما میگوید که من از اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتم و ما ایم ذریه محمد ص خالص و برگزیده که از پیغمبران متولد شده ایم و بدرستیکه ما مظلوم شده ایم و مقهور کردیده ایم و از وقتیکه پیغمبر ما وفات یافت تا این روز حق ما را از ما گرفته اند ما از شما یاری میطلبیم پس ما را یاری بکنید پس چون آن جوان این سخن را میگوید اهل مکه براو می جهند و سرش را در ما بین رکن و مقام میبرند و او نفس زکیه است پس وقتیکه این خبر بانحضرت میرسد باصحاب خود میفرماید که آیا من بشما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمیخواهند پس اصحاب آنحضرت او را ترک نمیکنند و از پیشش بجای دیگر نمیروند تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر که بعدد اصحاب بدر ند از بالای کوه ذی طوی بپائین میایند تا اینکه بمسجد الحرام داخل میشوند پس آنحضرت در مقام ابرهیم ع چهار رکعت نماز میگذارد و پشتش را بحجر الاسود تکیه میدهد بعد از آن حمد و ثنای الهی را بجا میاورد و رسول خدا را ذکر میکند و با و صلوات میفرستند و بنوعی سخن میگوید که احدی نگفته باشد در آنحال اول کسیکه برای بیعت دست بدست آنحضرت میزند جبرئیل ع و میکائیل میباشند و با ایشان رسول خدا و امیر المؤمنین ع برمیخیزند و کتاب تازه مهر شده که مهرش هنوز نخشکیده و بر عرب بسیار سخت و شدید است بقائم ع میدهند و باو میفرمایند که باحکام این کتاب عمل بکن و با آنحضرت سیصد و سیزده نفر با قدر قلیلی از اهل مکه بیعت میکنند بعد از آن از مکه بیرون میاید تا اینکه در میان مثل حلقه میباشد عرض کردم که حلقه چیست فرمود که مراد از آن ده هزار نفر مرد است پس در سر آنحضرت ده هزار جمعیت میباشند و جبرئیل از طرف دست راست و اسرافیل از طرف دست چپ آنحضرت میروند بعد از آن بیدق جلوه کنان خود می جنبانند و بر چیزها میگشاید و آن بیدق رسول خدا است که کامل است و شمشیر رسول خدا هم که ذو الفقار باشد حمایل میکند و در حدیث دیگر وارد شده که هیچ شهری نمیباشد مگر اینکه طایفه از اهل آنجا با آنحضرت بیرون میروند و در خدمتش میباشند مگر بصره که از آنجا احدی با او بیرون نمیرود و باین اسناد رفع حدیث بمفضل بن سیار نموده او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که خزینه در طالقان هست که نه طلا است و نه نقره و نه بیدقی هست که از روزیکه پیچیده شده تا بحال گشاده نکردیده و پاره مردان در آنجا هستند که دلهای ایشان مانند پاره ها آهنند و با نهاد در خصوص توحید الهی هرگونه شک عارض نمیشود دلهای ایشان از سنگ سخت تر اند اگر ایشان را بکوهها حمله کنند هر اینه آنها را از جا بر میکنند و با بیدقهای خود هیچ شهری را قصد نمیکنند مگر اینکه آنرا خراب مینمایند و در روی اسبهای ایشان زینهای طلا میباشد و خود شان را برای برکت یافتن بزین اسب امام ع میمالند و آنحضرت را میان مکه و در میان گیرند و خود شان را سپر او میکنند و او را در جنگها محافظت مینمایند و هرچه که آنحضرت میخواهد ایشان برای او کفایت میکنند در میان ایشان مردمانی هستند که شبها نمیخوابند ایشان را در اثنای نماز صدائیست مانند صدای زنبور از اول شب تا آخر آن در سر پا میایستند و وقتیکه صبح میکنند در بالای اسبهای خود میباشند و وقتیکه ایشان در شبها مانند راهبانند شیران اطاعت ایشان با آنحضرت بیشتر است از اطاعت کنیز با آقای خود ایشان مانند مصباح یعنی چراغ است و دلهای شان مانند چراغ و ایشان از ترس خدا ترسان میباشند خلایق را بشهادت کلمه طیبه دعوت میکنند و آرزو مینمایند که در راه خدا کشته شوند شعار شان یا لثارات الحسین کشتن است و وقتیکه ان لشکر روانه میشوند رعب و بیم ایشان یکماه راه در

پیشاپیش ایشان بدلهای خلایق می نشیند آنحضرت با ایشان پیغام میدهد که از ترس و بیم بخدمتش میایند خدا ایشانرا بامام حق یاری میکند و باین اسنا
تا بکابلی از ابی جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بقائم در مکهٔ معظمه با احکام کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت میکنند در آنجا عاملی و حاکمی
تعیین میکند بعد از آن بسمت مدینه متوجه میشود در آن اثنا بآنحضرت خبر میرسد که عاملش را در مکه کشتند پس آنحضرت بسوی ایشان برمیگردد و
با ایشان محاربه میکند و بسیار برا میکشد و زیاده از این نمیکند بعد از آن میرود و خلایق را در میان مسجد مدینه بکتاب خدا و سنت رسول خدا و بولایت
علی بن ابیطالب ع و بیزاری نمودن از دشمنانش دعوت میکند تا آنکه آنحضرت به بیدا میرسد پس لشکر سفیانی بسوی او بیرون میآید در آنحال خدا
ایشانرا بزمین فرو میبرد و در خبر دیگر چنین وارد شده که آنحضرت بسوی مدینه بیرون میرود و هر قدر که میخواهد در آنجا مکث میکند
و مردی را از اصحاب خود در آنجا عامل و والی میکند بعد از آن بسمت کوفه بیرون میآید وقتیکه در میان قبیله شقره فرود میآید نامهٔ مکتوبی
از سفیانی باهل مدینه میرسد بدین مضمون که اگر او را یعنی قائم ع را نکشید هر اینه مردان شما را بقتل میرسانم و زنان شما را اسیر میکنم در آنحال
اهل آنجا بر والی هجوم میکنند و او را بقتل میرسانند و این خبر بآنحضرت میرسد و بسوی ایشان مراجعت میفرماید و ایشانرا میکشد و قریش را بنوعی
بقتل میرساند که احدی از ایشان سوای اکله کبش باقی نمیماند و نیز مردی را در آنجا والی نصب میکند بعد از آن بسمت کوفه بیرون میآید پس روان میشود
تا آنکه در نجف اشرف فرود میآید **مؤلف گوید** که شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب و غیر او در غیر این کتاب باسنادهای خودشان از معلی بن
خنیس او از صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که روز نوروز است آن روزی که قائم ما اهلبیت و صاحبان امر که در خدمتش میباشند در آن
روز ظهور میکنند خداوند کرد که او را بر دجال غالب میگرداند پس آنحضرت او را در کناسهٔ کوفه بدار میکشد و هیچ روز نوروز نمیرسد مگر
اینکه ما در آن روز منتظر فرج میباشیم زیرا که این روز از روزهای ما است اهل فارس حرمت این روز را نگهداشتند و شما عربها آنرا ضایع گردانیدید

باب بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق و عدد اصحاب آنحضرت و بیان چیزهائیکه بزمان او اختصاص دارد و احوال

اصحاب او صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین عبد الله بن جعفر **حمیری** در کتاب قرب الاسناد از هرون او از ابن زیاد او از جعفر ع
از پدرانش ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائم ع ما قیام مینماید قطایع مضمحل میشود پس دیگر قطایع نمیباشد مراد از قطایع زمینها
از اراضی خراج سلاطین آنها را بطریق مقاطعه برعیت بدهد **شیخ** صدوق در کتاب خصال از ابن موسی او از حمزة بن قسم او از محمد بن عبد الله
عمران او از محمد بن علی همدانی او از علی بن ابی حمزه او از پدرش او از ابی عبد الله او از ابی الحسن علیهما السلام روایت نموده که ایشان فرمودند که هرگاه قائم
قیام مینماید هر اینه بسه چیز حکم میکند که احدی پیش از او بانها نکرده پیر مرد اگر زنا نموده باشد و کسیرا اگر زکوة ندهد میکشد و میراث برادر را ببرادر
میدهد که در عالم ارواح در میان ایشان برادری باشد نه در ولادت در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابن یزید او از مصعب بن
یزید او از عوام بن زبیر روایت کرده او گفته که ابو عبد الله ع فرمود که قائم ع در میاورد با چهل و پنج نفر مرد که از نه قبیله اند از قبیله یکمرد و از قبیله دو مرد
و از قبیله سه مرد و از قبیله چهار مرد و از قبیله پنج مرد و از قبیله شش و از قبیله هفت مرد و از قبیله هشت مرد و از قبیله نه مرد و باین نحو بر سرش جمع میشوند
تا آنکه ده هزار نفر مرد تمام شود **شیخ** صدوق در عیون اخبار رضا از احمد بن ثابت دوالیبی او از محمد بن علی بن عبد الصمد او از علی بن عاصم و
از امام محمد تقی ع او از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا بابی بن کعب در وصف قائم ع فرمود که خداوند عالم در صلب امام حسن عسکری
نطفهٔ مبارکی پاک و پاکیزه قرار میدهد هر مؤمنی که خدا از ایشان در خصوص ولایت عهد و پیمان گرفته باین نطفه راضی میشود و آنرا دوست میدارد
و هر منکر حق باین کفران میکند و آنرا انکار مینماید پس او امامیست با تقوی و پاک و رشاد کننده و پسندیده شده و هدایت کننده و هدایت کرده
شده با عدالت حکم مینماید و خلایق را بعدل امر میکند خدا را تصدیق میکند و خدا او را در سخنانش تصدیق میفرماید و از تهامه خروج
کند در وقتیکه دلایل و علامات خروجش ظاهر میشود و برای او خزینه ها هستند نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و
مردان نامدارند که علامت و سیمای ایمان از ناصیهٔ ایشان هویداست خدا ایشانرا از شهرهای دور برای آنحضرت جمع میکند ایشان بعدد
عدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده نفر باشند در نزد او صحیفهٔ سر بمهری میباشد که عدد اصحابش با نامهایشان و نسبهایشان و شهرها و طبیعتهای و
صفتهای و کنیه‌های ایشان در آنجا نوشته و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشند در اطاعت آنحضرت در آنحال ابی عرض کرد که یا رسول الله
دلایل و علامات خروجش چیستند فرمود که بیرق تلبست وقتیکه خروجش نزدیک شد پرچم این بیرق بیانکه کسیکه آنرا بگشاید گشوده میشود در آنحال
خداوند عالم آن بیرق را بسخن میاورد پس آنحضرت را ندا میکند که یا ولی الله خروج بکن دشمنان خدا را هلاک کردان و آن بیرق [illegible]
دو علامتند برای خروجش و شمشیری میباشد در علامات پس زمانیکه خروجش نزدیک شد از غلافش بیرون میآید و خداوند عالم آنرا بسخن
گفتن میآورد پس شمشیر او را ندا میکند یا ولی الله خروج بکن که بر تو حلال نیست اینکه از کشتن دشمنان خدا بنشینی پس در آنحال خروج
کند دشمنان خدا را در هر جا که میباید میکشد و حدود الهی را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و خروج میکند در حالتیکه جبرئیل در
راستش و میکائیل در دست چپ میباشند و گفته‌های مرا بعد از این ذکر خواهید نمود هرچند که بعد از مدت مدیدی باشد و امر خود را بخدا

مؤلف گوید

شیخ صدوق

شیخ صدوق

بیان کیفیت سیرت و رفتار و اخلاق

میشنیدم یا ابی طوبی باد بکسی که با آنحضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسیکه او را دوست بدارد و طوبی باد برای کسیکه باو قایل شود آنحضرت ایشان را از هلاکت نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت رسول او و بامامت همه ائمه خدا وند عالم بهشت را برای ایشان کنایه مثل ایشان در روی زمین مثل مشکی است که همیشه بوی خوش میاید و هیچ تغیر نمیابد و مثل شان در آسمان مثل ماه نورانیست که هرگز نورش خاموش نمیشود ابی عرض کرد که یا رسول الله این ائمه را خدا وند عزوجل چگونه بیان نموده فرمود که خدا ایشان دوازده صحیفه بمن نازل نمود نام هر یکی از ایشان در یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت کرده بود شیخ صدوق در عیون اخبار رضا و علل الشرایع از ابن سعید هاشمی او از فرات او از محمد بن احمد همدانی او از عبدالله بخاری او از عبدالله بن قسم بن ابرهیم او از هروی او از رضا ع او از پدرانش روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که وقتی که خدا مرا در معراج باسمان برد ندا در رسید که یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک ای پروردگار من صاحب برکتی تو و شان تو بلند است پس ندا در رسید که یا محمد ص تو بنده منی و من پروردگار تو پس مرا عبادت کن و توکل نما و تو نور منی در میان بندگانم و فرستاده منی بسوی خلق من و حجت منی بر مخلوقات من برای تو و تابعان تو بهشت خود را خلق کردم و جهنم و آتش خود را برای کسانی خلق نمودم که با تو مخالفت بکنند و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب کرده ایشان ثواب خود را اقرار دادم عرض کردم که پروردگارا اوصیاء من کیانند ناگاه ندا در رسید که یا محمد اوصیای تو آنانند که نامهای شان بر ساق عرش نوشته شده پس در آنحالی که در پیش پروردگار خود ایستاده بودم بساق عرش نگاه کردم دوازده پارچه نور دیدم در هر یکی از آنها سطری سبزی بود در هر سطری از آنها نام وصیی من نوشته شده بود اول ایشان علی بن ابیطالب ع آخر شان مهدی امت من بود پس عرض کردم که پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا رسید که ای محمد اینها دوستان و اصفیا و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیا و خلفای تواند و بهترین مخلوقات منند بعد از تو و سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خود هر آینه بسبب ایشان دین خود را ظاهر و آشکار میکنم و بآن ایشان کلمه خود را بلند میکردانم و باخرین ایشان که قائم ع روی زمین را پاک مینمایم و او را مالک شرق و غرب عالم میکردانم و بادها را در حکم و تسخیر او میکردانم و ابرها را برای او مطیع و فرمان بر میکنم و در اسباب باو ترقی میدهم و با لشکر خود باو یاری میکنم و بملائکه خود باو امداد مینمایم تا اینکه دعوت مرا آشکار نماید و همه مخلوقات را بر توحید من جمع بکند بعد از آن سلطنت او را دائمی میکردانم و سلطنت را در روزگار تا روز قیامت در میان اولیای خود قسمت میکنم **مؤلف گوید** که تتمه این حدیث در باب فضیلت ائمه ع بر ملائکه مذکور است و مراد از اسباب راههای آسمانها چنانچه خدا ایشان در مقام حکایت از فرعون فرموده لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات یعنی فرعون گفت که امید هست که براههای آسمانها برسم یا اینکه مراد وسیلههائیست که قائم ع با آنها بمقصدهای خودش میرسد چنانچه خدا ایشان فرموده ثم اتبع سببا معنی اول در نظر اظهر است چنانچه بعد از این در خبر میاید **طبرسی** ره در تفسیر آیه اول گفته که معنی آیه اینست که امید هست که براههای آسمانها برسم و از آسمانی باسمان دیگر بکذرم بعضی گفته که مراد اینست که بدرهای آسمانها برسم بعضی دیگر گفته که مراد از اسباب آسمانها منزلهای آسمانهاست و پاره گفته اند که مراد اینست که امید هست که باو سیله و سببهای آسمانها برسم و چیزها را که از من پنهان است بدانم در اندو کتاب مذکور **شیخ** صدوق علیه الرحمه از همدانی او از علی او از پدرش او از هروی روایت کرده او گفته که بخدمت رضا ع عرض کردم که یابن رسول الله چه میفرمائی در خصوص حدیثی که از صادق ع روایت شده که آنحضرت فرموده که وقتیکه قائم ع خروج میکند اولاد قاتلان حسین را در عوض کردههای پدران شان بقتل میرساند رضا ع فرمود که چنان است که صادق ع فرموده عرض کردم که بنا براین چه میشود معنی قول خدای عزوجل و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی هیچکس وزر دیگری را بکردن نمیکیرد فرمود که خدا ایشان در همه فرمودههای خود صادق است ولیکن اولاد قاتلان حسین ع بکردههای پدرانشان در خصوص آنحضرت راضی میشوند و بآنها افتخار میکنند و هر که بچیزی راضی شود مانند کسی میباشد که بآن مرتکب شده است و هر گاه مردی در مشرق کشته گردد و مردی در مغرب بکشته شدن او راضی شود هر اینه آن راضی شونده در نزد خدا ایشان شریک قاتل میباشد و اینکه در وقت خروجش ایشان را میکشد برای اینست که ایشان بکرده پدرانشان راضی میباشند راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که قائم ع در اول خروجش بکدام کار ابتدا مینماید فرمود که بانتقام کشیدن از بنی شیبه پیش دستهای آنها را میبرد زیرا که ایشان دزدهای بیت الله الحرامند **محمد** بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از حمزة بن یعلی او از محمد بن فضیل او از ربعی او از رفید غلام ابن هبیره روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم یابن رسول الله فدای تو شوم آیا قائم ع در میان اهل عراق بسیرت و طریقه علی بن ابیطالب ع رفتار میکند فرمود نه ای رفید بدرستیکه علی بن ابیطالب ع در میان اهل عراق بسیرت و طریقه علی بن ابیطالب ع در میان اهل عراق بطریقی رفتار نمود که جفر ابیض است یعنی بطریق ملایمت با ایشان سلوک کرد و قائم ع بیجی با عربها رفتار میکند که در جفر احمر است عرض کردم که فدای تو شوم جفر احمر چیست انحضرت انکشت خود را بحلقش کذرانید و فرمود که اینکونه رفتار میکند یعنی سرهای دشمنان خدا را میبرد بعد از آن فرمود که ای رفید بدرستیکه هر کسی اهل جواب دهنده هست که بکردههای اهل خود شاهد است و برای امثال ایشان شفاعت کنند **مؤلف گوید** که مراد از بجیب همه ائمه است قائم است تنها و اول اظهر است در نظر **شیخ** صدوق در کتاب علل الشرایع از پدرش و از ولید در یکجا ایشان از برقی او از ابی زهیر شبیب بن

شیخ صدوق

مؤلف گوید

محمد بن حسن

مؤلف گوید

انس او از بعضی اصحاب صادق ع روایت نموده او گفت که ابو حنیفه بخدمت آنحضرت داخل شد آنحضرت با او فرمود که خبر ده مرا از قول خدا تعالی
سیروا فیها لیالی و ایاما امنین یعنی در روی زمین شبها و روزها راه بروید در حالتیکه در امن هستید آنحضرت از او پرسید که این امنیت
در کدام سرزمین است از بقعه‌های روی زمین ابو حنیفه در جواب گفت چنان گمان دارم که آن سرزمین ما بین مکه و مدینه باشد پس آنحضرت باصحاب خود
متوجه شد فرمود که آیا میدانید که در میان مکه و مدینه سر راه خلایق بریده میشود و اموالشان از ایشان گرفته میگردد و از خود شان خاطر
جمع نمیشوند تا اینکه کشته میگردند ایشان عرض کردند که آری چنین است که میفرمائی راوی گوید پس ابو حنیفه ساکت گردید بعد از آن حضرت
نیز فرمود که یا اباحنیفه خبر ده مرا از قول خدا تعالی من دخله کان امنا یعنی هر که بانجا داخل شود در امن میباشد آنحضرت از او پرسید آن سرزمینی
که هر که بانجا داخل شود در امن میباشد کدام است ابو حنیفه گفت کعبه آنحضرت فرمود که آیا از این قضیه خبر داری که حجاج بن یوسف پسر زبیر
را در کعبه بالای منجنیق گذاشت و او را کشت آیا بنا بر این پسر زبیر در امن بود راوی گوید پس ابو حنیفه نیز ساکت شد وقتیکه ابو حنیفه از مجلس بیرون
رفت ابوبکر حضرمی بخدمت آنحضرت عرض کرد که فدای تو شوم جواب این دو مسئله چیست فرمود یا ابابکر آیه سیروا فیها لیالی و ایاما امنین
عبارتست از سیر کردن و راه رفتن با قائم ع ما اهلبیت یعنی کسانیکه در ایام ظهورش در خدمتش راه میروند در امن میباشند و معنی آیه و
من دخله کان امنا اینست که هر که بر بیعت قائم ع داخل گردد و بدست مبارکش دست زند و داخل اصحاب آنحضرت شود هر اینه در امن می
باشد تا آخر حدیث در کتاب علل الشرایع از **ماجیلویه** او از عم خویش او از برقی او از پدرش او از محمد بن سلیمان از داود بن نعمان او از عبد
الرحیم قصیر روایت کرده او گفت که ابو جعفر ع بمن فرمود که آگاه باش که هرگاه قائم ع ما قیام نماید هر اینه حمیرا یعنی عایشه زنده کرده شده و به
خدمت آنحضرت آورده میشود تا اینکه باو تازیانه حد بزند و تا اینکه انتقام فاطمه ع دختر محمد ص را از او بستاند عرض کردم که فدای تو شوم برای
کدام معصیت باو حد میزند فرمود که برای افترا گفتنش بمادر ابرهیم پسر رسول خدا ص عرض کردم که چگونه شد که خدا تعالی آنحد را تا قیام قائم ع تاخیر
نمود فرمود که تاخیر آن از این راه است که خدا محمد ص را برای خلق رحمت فرستاده و قائم ع را بر ایشان عذاب و نقمت گردانیده **مؤلف گوید** که
قصه این افترا در جلد دوم در مقام بیان احوال رسول خدا ص در کتاب فتن گذشت **علی بن ابرهیم** در تفسیر خود از پدرش او از ابن عمیر او از منصور
بن یونس او از ابی خالد کابلی روایت نموده او گفت که ابو جعفر ع فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا قائم ع را می بینم در حالتیکه پشت بحجر الاسود
داده حق غصب شده خود را از خدا می طلبد بعد از آن میگوید که ایها الناس هر که در خصوص خدا با من محاجه و گفتگو نماید هر اینه از همه نزدیکترم بخدا
و ایها الناس هر که در خصوص آدم ع با من گفتگو نماید هر اینه من از همه نزدیکترم بادم و ایها الناس هر که در خصوص نوح ع با من گفتگو نماید هر آینه
من نزدیکترم بنوح ع ایها الناس هر که در خصوص ابرهیم با من گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترم بابرهیم ع ایها الناس هر که در خصوص موسی ع با من گفتگو
نماید هر اینه من نزدیکترم بموسی ع ایها الناس هر که در خصوص عیسی ع گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترم بعیسی ایها الناس هر که در خصوص محمد ص با من
گفتگو نماید هر اینه من از همه نزدیکترم بمحمد ص ایها الناس هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید هر اینه من از همه نزدیکترم بکتاب خدا بعد از آن
حضرت بمقام ابرهیم میرود و دو رکعت نماز در آنجا میگذارد و باز حق خود را از خدا تعالی میطلبد بعد از آن ابو جعفر ع فرمود که بخدا سوگند یاد می
کنم هر اینه او ست آن مضطری که خدای عز و جل در کتاب خود فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض یعنی آیا سوی
خدا کدام شخص دعای مضطر را در وقتیکه خدا را میخواند قبول میکند و شما را یعنی ائمه ع را میگرداند خلفای روی زمین میکند پس اول کسیکه با آنحضرت
بیعت میکند جبرئیل میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند پس در آنوقت هر که از آن سیصد و سیزده براه افتاده است میاید
و بخدمت آنحضرت میرسد و هر که براه نیفتاده است از رختخوابش مفقود و نایاب میشود یعنی او هم براه میافتد بخدمت آنحضرت میرود اینست معنی
قول امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان مفقود شدگانند از میان رختخواب شان اینست معنی قول خدای عز و جل فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم
الله جمیعا یعنی بسوی خیرات سبقت و پیشی نمائید در هر جا باشید خدا همه شما را میاورد آنحضرت فرمود که مراد از خیرات ولایت است و در جای
دیگر در تاویل آیه و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة فرمود بخدا سوگند یاد میکنم که امت معدوده عبارتست از اصحاب قائم ع بخدا سوگند
یاد میکنم هر اینه ایشان در یکساعت نزد قائم ع جمع میشوند پس وقتیکه آنحضرت به بیدا میرسد لشکر سفیانی بسوی او بیرون میاید در آنحال خدا تعالی
بزمین امر میفرماید که ایشان را بگیر زمین از پاهای ایشان میگیرد همه ایشان را فرو میبرد اینست معنی قول خدای عز و جل و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا
من مکان قریب یعنی اگر ایشان را به بینی در وقتیکه مضطرب میشوند هر اینه ایشان را از آن اضطراب خلاصی نیست و گرفته میشوند از جایگاه نزدیک
یعنی از زیر پاهای ایشان در آنحال میگویند که امنا به یعنی ایمان آوردیم باو یعنی قائم آل محمد ص و انی لهم التناوش من مکان بعید و حیل بینهم و بین ما یشتهون
یعنی چگونه میشود اینکه ایمان را از جایگاه دور اخذ نمایند تا اینکه از هلاکت ایمن باشند چنانچه ممکن نیست اینکه کسی از دست کسیکه از او دور است
چیزی بستاند و در میان ایشان از آنچه که خواهش میکنند که خلاصی ایشان باشد از هلاک شدن در دست قائم ع مانع واقع شد چنانچه مثل این پیش
از این باتباع ایشان اتفاق افتاد یعنی هلاک گردیدند زیرا که ایشان در شک و ریب بودند **شیخ صدوق** در کتاب خصال از اصول اربعمائه روایت

ماجیلویه

مؤلف گوید

علی بن ابرهیم

نموده که امیر المؤمنین ع فرمود که خدا بتعالی بسبب ما ابتدا بخلقت عالم نمود و بسبب ما هم آنرا ختم و تمام خواهد کرد و بسبب ما محو میکند خدا هر چیز را که میخواهد
و بسبب ما اثبات میکند هر چیز را که میخواهد و بسبب ما اغتشاش و ناسازگاری و پریشانی زمانه را دفع میکند و ببرکت ما باران را نازل میگرداند پس شما را
مغرور شدن از خدا غافل نگرداند و آسمان قطره از آب از وقتی که آنرا حبس نموده تا حال نازل نگردانیده هرگاه قائم ما ظهور کند هر آینه آسمان قطره‌های
خود را فرو میریزد و زمین نباتات خود را میرویاند و هر آینه عداوت و خصومت از دلهای بندگان زایل میشود و درندگان با حیوانات مصالحه میکنند یعنی
درندگان بحیوانات متعرض نمیشوند و زن از عراق بشام میرود و پای خود را نمیگذارد مگر بر بالای نباتات و اسباب و آلات زینتش در سرش میباشد
و هیچکس باو متعرض نمیشود و هیچ جانور درنده باو تعرض نمیکند و او هم از آنها نمیترسد در کتاب مذکور از ابن ولید او از صفار او از حسن بن علی بن عبد
الله بن مغیره او از عباس بن عامر او از ربیع بن محمد او از حسن بن ثویر بن ابی فاخته او از پدرش او از علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود
که چون قائم ما قیام نماید خدا بتعالی از شیعه ما آفت را زایل میگرداند و دلهای ایشان را مانند پاره‌های آهن سخت میکند یعنی دلیر و شجاع میگرداند و قوت
هر مرد را بقدر قوت چهل مرد میکند و ایشان حکام روی زمین و بزرگان آن میباشند راوندی در کتاب قصص الانبیا باسناد خود از شیخ صدوق
او از محمد بن علی بن مفضل او از احمد بن محمد بن عمار او از پدرش او از حمدان قلانسی او از محمد بن جمهور او از مریم بن عبد الله او از ابی بصیر او از صادق آل محمد ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود یا ابا محمد گویا قائم ع را می‌بینم که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده عرض کردم آیا آنجا منزل آنحضرت میباشد
فرمود آری و آنجا منزل ادریس ع بوده و خدا بتعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر اینکه در آنجا نماز کرده و هر که در آنجا اقامت نماید بمنزله کسی است که در خیمه
رسول خدا اقامت نموده و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نیست مگر اینکه دلش بآنجا مایل و شوقمند میشود و هیچ شبانه روز نمیگذرد مگر اینکه ملائکه
بآنجا میآیند و بخدا در آنجا عبادت میکنند یا ابا محمد آگاه باش اگر من در نزدیکی شما میبودم هر آینه نماز نمیکردم مگر در آنجا بعد از آن وقتیکه قائم ما قیام
نمود هر آینه خدا بتعالی برای پیغمبر خود و برای همه ما از دشمنان انتقام میگیرد شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع از پدرش او از سعد او از احمد بن
محمد او از علی بن حسن تیمی او از برادرش که احمد و محمد باشند ایشان از علی بن یعقوب هاشمی او از مروان بن مسلم او از مردی او از اهل بصره او از صادق
ع روایت نموده که آنحضرت فرمود آگاه باشید بدرستیکه قائم ما هرگاه قیام نماید هر آینه بنی شیبه را میگیرد و دستهای ایشانرا میبرد و ایشانرا در کوچه
ها میگردانند بعد از آن فرمود که ایشان دزدان خدا اند یعنی از بیت الله دزدی میکنند تا آخر حدیث شیخ طوسی با پدرش در کتاب امالی از شیخ مفید
او از ابن قولویه او از کلینی او از علی او از پدرش از یقطینی او از یونس او از عمرو بن شمر او از جابر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که زمان
قائم ما را دریابد و در پیش روی آنحضرت در جهاد کشته شود برای او ثواب اجر دو شهید هست و هر که در پیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد برای او اجر
بیست نفر شهید داده میشود تا آخر حدیث علی بن یوسف در کتاب عدد القویه آورده که باقر ع فرمود بدرستیکه علم رسانیدن باحکام کتاب خدا و سنت پیغمبر
در دل مهدی میروید چنانچه زراعت میروید بهترین روئیدنی پس هر که از شماها باقی بماند تا اینکه او را ببیند پس در وقتیکه او را می‌بیند بگوید السلام
علیکم یا اهل بیت الرحمة و النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات
از احمد بن محمد او از جعفر بن محمد کوفی او از حسن بن حماد طائی او از سعد او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که حدیث ما دشوار دشوار شمرده
شده است و در حوصله هیچکس نمیگنجد و هیچ کس آنرا متحمل نمیشود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که از امتحان خالص بیرون آمده یا شهری که حصین
و حصار داشته باشد پس وقتیکه امر ما یعنی وقت سلطنت ما در رسید و مهدی ما ظهور نمود هر آینه بر مردی از شیعیان ما دلیرتر از شیر و از نیزه
کننده تر میباشد دشمن ما را با پاهایش پایمال میکند و با دستهایش میزند و این در وقت نزول رحمت و فرج خدا است بر بندگان خود در کتاب
مذکور از احمد بن محمد او از ابن سنان او از رشید غلام ابی هبیره او از صادق ع روایت نموده او گفته که آنحضرت بمن فرمود که یا رشید حال تو چگونه میشود
در وقتیکه اصحاب قائم ع و ایشان خیمه‌های خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی که بر عرب شدید دشوار است ظاهر میگرداند عرض کردم فدای
تو شوم مثال جدید چیست فرمود سر بریدن است عرض کردم که آنحضرت بچه طریق با ایشان رفتار میکند آیا بطریق علی بن ابیطالب ع با اهل عراق که آیا آن
طریقه با ایشان رفتار نموده فرمود نه یا رشید بدرستیکه علی بطریقه رفتار نمود که در جفر ابیض است یعنی با ملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که می
دانست که خلیفه که بعد از اوست بر شیعیانش مسلط خواهد شد اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آنرا از شیعیانش میکردند و قائم ما بطریقه رفتار
کرده در جفر احمر است که عبارت باشد از سر بریدن رفتار میکند زیرا که میداند که هیچ کس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد بود در کتاب
مذکور از سلمة بن خطاب او از عبد الله بن محمد او از منیع بن حجاج بصری او از مشاجع او از معلی او از محمد بن علی ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که عصای
موسی ع از اول امر در نزد آدم ع بود بشعیب رسید بعد از آن بموسی بن عمران و الان در نزد ما است و اندکی پیش از این نزد آن بودم در حالتیکه سبز و تر و
تازه بود مانند حالت آن در وقتیکه از درختش بریده شده هر وقتیکه بخواهی با آن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید و آن برای قائم ع ما نگه داشته شد
و هر آینه آنحضرت با آن عصا کارها میکند که موسی ع آنها را با آن میکرد و آنچه بوی را میترساند [?] و چیزها را که از دروغ ساخته اند می بلعد و هر چیز
که مأمور میشود آنرا بطریقی که مأمور شده میکند و بهر سمت که رو میآورد چیزها را که با سحر و دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دو لب گشوده

ابن ولید

شیخ صدوق

شیخ طوسی

میشود یکی در زمین و دیگری در سقف و ما بین آن دو لب چهل ذراع میباشد و هرچه از دروغ و سحر ساخته اند همهٔ آنها را باز بانش فرو میبرد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین او از پدرش او از محمد بن یحیی او از سلمه مثل این را روایت نموده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابی هاشم او از برقی او از بزنطی و غیر ایشان از ابی ایوب خراز او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده او گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم من خواهم که ببینم ات دست بکشم فرمود هرچه میخواهی بکن پس بسینهٔ آنحضرت و منکبهای او دست کشیدم بعد از آن فرمود که ملاحظهٔ تو سینه و منکبهای مرا برای چیست عرض کردم که فدای تو شوم از پدرت شنیدم میفرمود که سینهٔ قائم ع پهن و منکبهایش گشاده و میانهٔ آنها پهن است فرمود یا ابا محمد بدرستی که پدرم زره رسول خدا ص را پوشید و دامنهای آن از زمین میکشید و من آنرا پوشیدم نزدیک شد که با قدم برابر شود و قدری قلیل دراز تر بود و آن زره بقد قائم ع چنان میشود که بقامت رسول خدا میشد در حالتیکه دامنهای آن بر زمین بلند تر بود گویا کمربندان باد حلقه ها بالا کشیده بود صاحب این امر در صورت و هیئت از چهل ساله مرد تجاوز نمیکند یعنی همیشه در صورت چهل ساله مرد میباشد سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرایج و جرایح از ابی بصیر مثل این را نقل کرده و در این روایت بدین نهج وارد شده که آن زره بقامت صاحب این امر چنان میشود که دامنهای آن از زمین بلند تر میباشد چنانچه بقامت رسول خدا بدین نهج بود محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از عبد الله بن جعفر او از محمد بن عیسی او از یونس او از حریز روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که عمر دنیا تمام نمیشود تا اینکه مردی از ما اهل بیت خروج نماید در میان خلایق مانند حکم داود ع و آل داود حکم میکند و از ایشان شاهد و بینه نمیطلبد در کتاب مذکور از احمد بن محمد او از سنان او از ابان روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که دنیا باخر نمیرسد تا اینکه مردی از اولاد من خروج کند در میان خلایق مانند حکم آل داود حکم میکند و شاهد و بینه نمیطلبد و بهر ذی نفس حق او را میدهد احمد بن حسین در کتاب مذکور از احمد بن حسین او از صفوان بن یحیی او از ابی خالد حناط او از حمران بن اعین روایت میکند او گفت که بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که آیا شما اهل بیت پیغمبرانید فرمود نه عرض کردم که بمن خبر داد کسیکه متهم نبود که تو فرمودی که ما پیغمبرانیم فرمود که او کیست که این را بتو خبر داده آیا او ابو الخطاب است عرض کردم آری فرمود که بنابراین هذیان گو بوده ای زیرا که بقول ابی الخطاب و مودتی یا اینکه معنی کلام آنحضرت اینست که بنا میگفت تو که قول ابو الخطاب را تصدیق میکنی من هذیان گو میباشم زیرا که مثل این سخن از عاقل صادر نمیشود راوی گوید که عرض کردم در میان خلایق با چه طریق حکم میکنید فرمود مانند حکم آل داود حکم میکنیم در کتاب مذکور از محمد بن عیسی او از محمد بن اسمعیل او از منصور بن یونس او از فضیل اعور او از ابی عبیده او از آنحضرت یعنی صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع آل محمد ص قیام میکند مانند حکم داود و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و از ایشان شاهد و بینه نمیطلبد شیخ مفید در کتاب اختصاص و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابراهیم بن هاشم او از سلیمان دیلمی او از معاویة دهنی او از صادق ع در خصوص قول خدای عز و جل روایت نموده یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام یعنی گناهکاران از سیما شناخته میشوند پس از پیشانی و پاهای ایشان گرفته با تش انداخته میشوند پس آنحضرت فرمود یا معاویه در خصوص این آیه چه میگویند عرض کردم که چنین گمان میکنند که خدا تعالی در روز قیامت گناهکاران را از صورت و سیمای ایشان میشناسد پس از پیشانی و پاهای ایشان گرفته با تش جهنم انداخته میشوند آنحضرت فرمود که خدا تعالی چگونه احتیاج دارد بشناختن مخلوقی که خود او را خلق و ایجاد نموده تا اینکه بگویند که خدا ایشانرا از صورت و سیما میشناسد عرض کردم که فدای تو شوم پس معنی آیه چه میشود فرمود وقتیکه قائم ع ما قیام میکند خدا او را چنان میفرماید که خلایق را از صورت و سیما میشناسد و امر میکند کافر را از پیشانی و پاهایش میگیرند و با شدت و سختی شمشیر باو میزنند در این دو کتاب مذکور از حماد بن محمد او از ابن سنان او از ابی خالد و ابی اسلام ایشان از سوره او از ابی جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که آگاه شوید بدرستیکه ذو القرنین در میان دو ابر مخیر کرده شد که هر یک را بخواهد برای خود بگزیند پس او ذلول را اختیار نمود و صعب ابر را برای صاحب شما نگاه داشت راوی گوید عرض کردم که صعب چیست فرمود ابریست که رعد و صاعقه یا برق داشته باشد پس صاحب شما بآن سوار میشود آگاه شوید بدرستیکه او بعد از این بهمین ابر سوار میشود و بر اهها اسمانهای هفتگانه میرسد که پنج طبقه از آن زمینها معمور و آباد اند و دو تای دیگر خراب محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از احمد بن محمد او از علی بن سنان او از عبد الرحیم او از ابی جعفر ع مثل این حدیث را روایت نموده شیخ مفید در کتاب اختصاص از ابن عیسی او از ابن سنان او از کسیکه خبر داد او را او از عبد الرحیم مثل این نقل کرده محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از محمد بن هرون او از سهل بن زیاد ابی یحیی روایت کرده او گفت که صادق ع فرمود که خدا تعالی ذو القرنین را در میان ذلول و صعب مخیر گردانید او ذلول را اختیار نمود و ذلول ابریست که در آن برق و رعد نباشد و صعب را برای خود نمیگرفت بدو خیرانید باو داده نمیشد زیرا که خدا تعالی آنرا برای قائم ع ذخیره گذاشته شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از همدانی او از علی او از پدرش او از علی بن معبد او از حسین بن خالد روایت نموده او گفت که علی بن موسی الرضا فرمود که دین ندارد کسیکه ورع ندارد و ایمان ندارد کسیکه تقیه ندارد بدرستیکه عزیز ترین شما در نزد خدا تعالی کسیست که پیش از خروج قائم ما بطریق تقیه عمل نماید پس هرکه تقیه را پیش از ظهور قائم ع ما ترک نماید از ما نیست در آنحال گفته شد که یا ابن رسول الله از شما اهل بیت قائم ع کدام است فرمود که پسر چهارم است از اولاد من که پسر سیدهٔ کنیزان است خدا تعالی زمین را با او از ظلم و جور پاک میگرداند و اوست کسیکه خلایق در ولادت تو شک میکنند و اوست صاحب غیبت پیش از خروج پس و

سعید بن هبة الله ره

احمد بن حسین ره

شیخ مفید ره

شیخ صدوق ره

شیخ صدوق

خروج نمود زمین بانور پروردگار خود روشن میشود و میزان عدالت را در میان خلایق میگذارد و کسی بکسی ستم نمیکند و او کسیست که زمین در زیر پایش پیچیده میشود و سایه ندارد یعنی بدن مبارکش را سایه نمیباشد او کسیست که منادی کند از آسمان بنام او ندا میکند و خلایق را بسوی او میخواند بنوعیکه همه اهل زمین آنرا میشنوند و ندا کننده چنین گوید که آگاه شوید بدرستیکه حجت خدا در نزد بیت الله ظهور نموده پس او را متابعت نمائید زیراکه حق با او است و اینست معنی قول خدای عز و جل اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ **ابو علی** در کتاب اعلام الوری از علی مثل این حدیث را نقل نموده **شیخ** صدوق در کتاب کمال الدین از همدانی او از علی او از پدرش او از ریان بن صلت روایت نموده او گفته که بخدمت رضا ع عرض کردم که آیا توئی صاحب این امر فرمود منم صاحب این امر یعنی خلافت حق منست و لیکن من نیستم آنکه زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از جور کردیده چگونه میشوم آنکسی که زمین را پر از عدل میکرداند با وجود این ضعف بدن که در من می‌بینی و قائم کسی است که در وقت خروجش در سن پیران و صورت جوانان میباشد و بدنش بنوعی پر قوت و پر زور میباشد که اگر دستش را بدرخت بزرگی دراز کند آنرا از بیخ بر کند و اگر در میان کوهها نعره کشد سنگهای سخت از هیبت صدایش خورد شود و از هم میپاشد و عصای موسی ع و خاتم سلیمان ع در نزد وی میباشند و آنحضرت پسر چهارم از اولاد من خدا نیم او را در پس پرده خود هر قدر که بخواهد غایب و پنهان خواهد نمود بعد از آن او را ظاهر میکرداند و با او زمین را پر از عدل میکند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده در کتاب اعلام الوری از علی او از پدرش مثل این را روایت نموده و در آخر این روایت چنین وارد شده که آنحضرت فرمود که گویا می‌بینم اهل آن زمان را که در وقت ظهورش نزد یکند مایوس و نومید شده اند زیرا که ندا کرده شده اند باندائی که از دور شنیده میشود چنانچه از نزدیک شنیده میکرداند آن برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب و نقمت **شیخ** صدوق در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از محمد بن عیسی او از عمرو بن شمر او از جابر جعفی او از جابر انصاری روایت نموده او گفته که از رسول خدا شنیدم میفرمود که ذوالقرنین بنده صالح خدا بود او را بر بندگانش حجت نمود پس او قوم خود را بسوی او دعوت نموده ایشان را بتقوای الهی امر کرد چون ایشان این سخنان را از او شنیدند بر شاخ سرش زدند از آنجهت مدتی از ایشان غایب و پنهان کردید حتی چنین گفته شد که او مرده یا هلاک کردیده و معلوم نیست که بکدام بیابان رفته بعد از آن ظاهر شد و بسوی قوم خویش برگشت ایشان نیز بر شاخ دیگر ش زدند آگاه شوید در میان شما کسی خواهد آمد که مانند ذوالقرنین غایب و پنهان میشود و بدرستیکه خدا نیز بذوالقرنین تمکین داد و او را در روی زمین قادر و توانا نمود و اسباب همه چیز را باو عطا فرمود و بمشرق و مغرب رفت و بدرستیکه خدا نیز سنت او را بعد از این در قائم ع که از اولاد من است جاری خواهد کردانید و او را بمشرق زمین و مغرب آن خواهد رسانید تا اینکه باقی نمیماند هموار و ناهموار و کوهی که ذوالقرنین بآنها پا گذاشته مگر اینکه قائم ع هم آنها را میکردد و خدا نیز خزینه‌ها و معدنهای زمین را برای او ظاهر و آشکار میکرداند و او را با رعب منصور میکند یعنی رعب او را بدلهای خلایق میاندازد و زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از سعد او از ابی هاشم جعفری روایت نموده او گفته که خدمت امام حسن عسکری ع بودم آنحضرت فرمود وقتیکه قائم ع قیام نمود بخراب نمودن مناره‌ها و قصرها که در مساجد ساخته شده امر میفرماید پس در پیش خود گفتم که آنحضرت برای چه چیز بخراب کردن اینها امر میکند ناگاه ما فی الضمیر مرا دریافت نموده فرمود که خراب کردن آنها از این راه است که احداث آنها بدعت است نه پیغمبر آنها را ساخته و نه امام **شیخ** صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ادریس او از پدرش او از ابن عیسی او از اهوازی او از ابن ابی عمیر او از ابی ایوب او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که مردی از اهل کوفه از صادق ع پرسید که چند نفر با قائم ع خروج میکنند مردم چنین میگویند که مثل عدد اصحاب بدر که سیصد و سیزده نفر باشند با آنحضرت خروج میکنند فرمود که قائم ع خروج نمیکند مگر با صاحبان قوت و صاحبان قوت کمتر از ده هزار نفر نمیباشند یعنی اصحاب او در ابتدای خروجش کمتر از ده هزار نمیباشند در کتاب مذکور از **عطار** او از پدرش او از ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی خالد قماط او از ضریس او از ابی خالد کابلی او از علی بن الحسین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود آنانکه از رختخواب ایشان مفقود و ناپدید میشوند سیصد و سیزده نفر مردند که عدد اهل بدر است پس وقت شب از میان رختخواب ایشان بر می‌خیزند و مردند و صبح را در مکه میکنند اینست معنی قول خدای عز و جل اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا یعنی در هر جا باشید خدا نیز شما را میآورد و آنحضرت فرمود که ایشان اصحاب قائمند ع در کتاب مذکور از ابن ولید او از محمد عطار او از ابن ابی الخطاب او از صفوان بن یحیی او از منذر او از بکار بن ابی بکر او از عبد الله بن عجلان روایت نموده او گفته که خروج قائم ع را در خدمت صادق ع ذکر کردیم پس بخدمت آنحضرت عرض کردم که خروج آنحضرت را ما چگونه بدانیم فرمود هر که از شما که در روز خروجش صبح میکند در زیر سرش صحیفه‌ئی می‌بیند که در آن این فقره نوشته شده طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ و روایت شده است که در بیدق مهدی ع نوشته شده که رفعت و بلندی مر خدای عز و جل راست در کتاب مذکور از ابن متوکل او از سعد آباد او از برقی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق ع در خصوص قول خدای تعالی فرمود هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خدا نیز آنچنان خدائیست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد برای اینکه آن دین حق را بر همه دینها غالب گرداند هر چند که مشرکان آنرا ناخوش بدارند پس آنحضرت فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که هنوز

شیخ طوسی

عطار گوید

تاویل این آیه هنوز نازل نشده و نازل نمیشود تا اینکه قائم ع خروج نماید و وقتیکه خروج نمود هیچ کفر کننده بخدا و شرک قرار دهنده با امام ع نمیشود مگر اینکه خروج آنحضرت را ناخوش میدارد در بواکه خروج او بر کافران و مشرکان عذاب و نقمت است حتی اگر کافری یا مشرکی در توی سنگ سخت باشد هر اینه آن سنگ گوید که ای مؤمن در توی من کافری هست مرا بشکن و او را بکش در کتاب مذکور از ماجیلویه او از محمد عطار او از ابن عیسی او از ابن ابی الخطاب در یکجا ایشان از محمد بن سنان او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که باقر ع فرمود که وقتیکه قائم ع از مکه خروج میکند منادی او ندا میکند که اگر وه لشکریان آگاه شوید هیچ کس خوردنی و آشامیدنی با خود بر نمیدارد و سنگ موسی بن عمران در نزد آنحضرت میباشد و آن بار یک نفر شتر است پس بهیچ منزل فرود نمیاید مگر اینکه چشمه از آن جاری میشود و هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میگردد و چارپایان ایشان هم سیراب میشوند تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود میاید محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبه از محمد بن همام و محمد بن حسن جمهور او از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش او از سلیمان بن سماعه او از ابی الجارود مثل این را نقل کرده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسین او از موسی بن سعدان او از عبد الله بن قسم او از ابی سعید خراسانی او از صادق ع او از پدرش باقر ع مثل این را روایت کرده و در این روایت بدین نهج وارد شده که آگاه شوید که چشمه از آن سنگ بر انگیخته میشود و هر که تشنه باشد سیراب گردد پس آن سنگ توشه ایشانست تا آخر حدیث چنانکه مذکور شد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از ابن یزید او از ابن ابی عمیر او از ابان بن عثمان او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود وقتیکه قائم ع قیام نمود احدی از خلایق در پیش روی او نمی ایستد مگر اینکه آنحضرت او را میشناسد که او صالح است یا طالح آگاه شوید که در آنحضرت آیتی و علامتی هست برای شناسندگان و از آیت سبیل مستقیم است در کتاب مذکور با این اسناد از ابن تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که در اسلام دو خون هست که ریختن آنها از جانب خدای عز و جل حلال است که هیچکس با حکم خدا در آنها حکم نمیکند تا اینکه خدا قائم ع را که از اهلبیت ما بر انگیزاند پس او در خصوص آن دو خون با حکم خدای عز و جل حکم میکند بنوعیکه شاهد نمیطلبد یکی از آنها اینست که زانی محصن را رجم میکند و دویم اینکه کسیکه زکوة نده گردن میزند در کتاب مذکور با این اسناد از ابن تغلب او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا در پشت نجف اشرف قائم ع را می بینم که با اسب سیاه و سفید یعنی ابلق که در پیشانی آن یک لوح سفیدی هست سوار شده تعداد از آن اسب او را جنبان میکند که اهل هیچ شهر نمیماند مگر اینکه گمان میکنند که آنحضرت در آن شهر در نزد ایشانست پس وقتیکه پرچم بیدق رسول خدا ص گشوده شود سیزده هزار ملک پائین میایند همه بظهور آنحضرت منتظر میباشند و آن ملکها آنانند که در کشتی با نوح ع بودند و آنانند که با ابرهیم خلیل ع بودند در وقتیکه بآتش انداخته شد و آنانند که با عیسی ع بودند در وقتیکه باسمان برده شد و از جمله ایشان چهار هزار ملک که بیکدیگر اسیده اند و علامت و نشانه دارند و در جنگ بآن نشانه شناخته میشوند و سیصد و سیزده ملکند که در دعوای بدر نازل شده بودند و از جمله ایشان چهار هزار ملکست که برای جهاد نمودن در پیش روی امام حسین ع فرود آمدند و بقتال ماذون نشدند پس باسمان بالا رفتند برای اینکه اذن جهاد حاصل کنند و وقتیکه فرود آمدند دیدند که آنحضرت شهید شده پس ایشان پژمرده و غبار آلوده در نزد قبر امام حسین ع تا روز قیامت گریه میکنند و ما بین قبر آنحضرت و آسمان محل آمد و رفت ملائکه است در کتاب مذکور با این اسناد از ابن تغلب او از ثمالی روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود گویا قائم ع را می بینم که در پشت نجف کوفه ظهور نموده پس چون در نجف ظهور میکند پرچم بیدق رسول خدا ص را میگشاید چوب آن بیدق از ستونهای عرش خداست و پرچمش از نصرت الهی با آن رو بسوی کسی گذاشته نمیشود مگر اینکه خدا او را هلاک میگرداند یعنی اگر آن بیدق را بر دارند و بسوی هر دشمن متوجه شوند هر اینه خدا او را هلاک میگرداند راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که بیدق رسول خدا پیش از ظهور در نزد آنحضرت میباشد یا اینکه در وقت ظهورش باو داده میشود فرمود آری در وقت ظهورش از جبرئیل میاورد در کتاب مذکور از ماجیلویه او از عمش او از کوفی و از پدرش او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که صادق آل محمد ع فرمود گویا قائم ع را در بالای منبر کوفه می بینم در حالتیکه اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که بعدد اصحاب بدر اند در اطرافش میباشند و ایشانند صاحبان ولایت و دوستی ما و ایشانند حکام خدا در روی زمین بر مخلوقاتش پس آنحضرت از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر بمهر شده بیرون میاورد و آن عهدنامه ایست از رسول خدا ص و وقتیکه اصحاب آنحضرت آن عهدنامه را می بینند مانند گوسفند از سر او متفرق و پراکنده میشوند و از ایشان در خدمت آنحضرت کسی نمیماند مگر وزیر با یازده نفر نقیب چنانچه اینقدار در نزد موسی بن عمران ماندند پس آنانکه متفرق میشوند در اطراف زمین میگردند و چاره نمی جویند باز بخدمت آنحضرت بر میگردند تا بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه من میدانم آن سخن که قائم ع با ایشان میگوید و ایشان آنرا انکار کرده از او می گریزند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از احمد بن ابی هراسه او از ابرهیم بن اسحق او از عبد الله بن حماد او از عمرو بن شمر او از جابر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا اصحاب قائم ع را می بینم که ما بین مشرق و مغرب احاطه نموده مسلط گشته اند و هیچ چیز نمیباشد مگر اینکه با ایشان مطیع و منقاد میشود حتی درندگان روی زمین و درندگان مرغان همه چیز رضاجوئی ایشان را میکند حتی زمینی بر زمین دیگر فخر میکند که امروز

محمد بن ابرهیم

شیخ صدوق

مردی از اصحاب قائم ع از روی زمین کنده شد. در کتاب مذکور از ابن مسرور او از ابن عامر او از اعمش او از ابن ابی عمیر او از علی بن حمزه او از ابی بصیر روایت
کرده او گفت که صادق ع فرمود که لوط ع بقوم خود میگفت که کاشکی مرا قوتی میشد که بسبب آن بر شما غالب میشدم یا اینکه در جایگاه سخت و شدید
مأوی میگرفتم و بآن پناه میبردم مگر از راه آرزو نمود مثل قوت قائم ع را و یاد بنا ورده. مگر شدت و سختی اصحاب قائم را زیرا که بهر مردی از اصحاب
آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود و دل او از پاره های آهن سخت تر میباشد و اگر بکوهها گذر کنند از جا بکنند و نهرهای آنها را قطع میکنند و دست
از شمشیر زدن بر نمیدارند تا وقتیکه خدا راضی میشود. در کتاب مذکور از ماجیلویه او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسین او از محمد بن اسمعیل
او از ابی اسمعیل سراج او از جعفر بن بشیر او از مفضل بن عمر او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که آیا میدانی که پیراهن یوسف ع
چه بود عرض کردم نه فرمود وقتیکه برای ابراهیم آتش سوزانیده شد که او را بآتش اندازند جبرئیل ع با این پیراهن باو نازل گردید و آنرا باو پوشانید
و بسبب آن گرمی و سردی باو ضرر نرسانیدند و وقتیکه وفات او رسید آنرا در میان بازوبندی کرده ببازوی اسحق ع بست و او ببازوی یعقوب و چون
یوسف متولد شد یعقوب ببازوی وی بست و آن در بازوی او بود تا وقتیکه ماجرای او بانجا که قصه اش مشهور است منجر گردانید پس چون یوسف
آنرا از میان بازوبند در آورد یعقوب ع بوی آنرا دریافت اینست قول خدا انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون یعنی بدرستیکه بوی یوسف
بدرستیکه بوی یوسف بمشامم میرسد کاشکی مرا در این سخن تکذیب نکنید پس آن همین پیراهن بود از بهشت آورده شده عرض کردم که فدای تو
شوم آن پیراهن از یوسف ع بکه منتقل گردید فرمود باهلش و آن نزد قائم ع میباشد در وقت خروجش بعد از آن فرمود که هر پیغمبری که بعلمی یا غیر آن وارث
شد همه آنها بمحمد صلی الله علیه و آله منتهی گردید و باو رسید. در کتاب خرایج از مفضل مثل این حدیث را روایت نموده. در کتاب کمال الدین باین اسناد از
مفضل بن عمر او از ابی بصیر روایت کرده او گفت که صادق ع فرمود که چون کارها بدست صاحب این امر میرسد خدا هم جاهای پست و گود زمین را بلند
و جاهای بلند را پست میگرداند تا اینکه دنیا در نزد او بمنزله کف دستش مسطح و هموار میشود پس هر که از شما از جایگاه دور بسوی او نگاه کند هر آینه
آنرا می بیند. در کتاب مذکور از ابن مسرور او از ابن عامر او از معلی او از وشا او از مثنی حناط او از قتیبه اعشی او از ابی یعفور او از غلام ابی شیبان
او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع ما قیام میکند دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا میگذارد پس از یمن از دست
مبارک عقلهای ایشان بر سرهای ایشان جمع میشوند و کمال بهم میرسانند. کلینی در کتاب کافی از حسین بن محمد او از معلی مثل این را روایت کرده.
جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیاره از حسین بن محمد بن عامر او از احمد بن اسحق او از سعدان بن مسلم او از عمر بن ابان او از ابان بن
تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع را در پشت کوفه می بینم در حالتیکه زره رسول خدا را میپوشد و بآن تکان می
دهد بنوعیکه بقامت مبارکش راست میشود و آنرا با خداجه از استبرق میپوشاند و با اسب سیاهی که در میان دو چشمش سفیدی هست سوار
میشود پس اسب آنحضرت را در جستن چنان میتکاند که هیچ اهل از اهالی شهرها نمیماند مگر اینکه او را در شهرهای خودشان می بینند بعد از
آن پرچم بیدق رسول خدا را میگشاید چوب آن از ستونهای عرش الهی است و مابقی آن از نصرت خدا و آن بسوی هیچ چیز برده نمیشود مگر اینکه
خدا آنرا هلاک میگرداند یعنی بهر سو که آن بیدق رو بگذارند فتح میکنند و چون آنحضرت آن بیدق را میجنباند مؤمنی باقی نمیماند مگر اینکه دلش
مانند پاره های آهن میباشد و بهر مؤمنی قوت چهل مرد داده میشود و هیچ مؤمنی که مرده است باقی نمیماند مگر اینکه فرح و شادی بقبرش داخل
میگردد این در وقتی است که مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر میروند و بیکدیگر بقیام قائم ع مژده میدهند و بخدمت آنحضرت سیزده هزار ملک
پایین میآیند عرض کردم که همه ایشان ملائکه اند فرمود آری ایشان آنانند که با نوح ع در کشتی بودند و آنانند که با ابراهیم ع بودند در وقتیکه
او را بآتش انداخته گردید و آنانند که با موسی ع بودند در وقتیکه دریا را برای گذاشتن بنی اسرائیل شکافت و آنانند که با عیسی ع بودند در وقتیکه
که خدا هم او را بسوی خود بالا برد و از جمله ایشان چهار هزار ملکند که با رسول خدا بودند و علامت و نشان دارند که بآن نشانه در جنگ
شناخته میشوند و هزار ملکند که از پی یکدیگر آینده اند و سیصد و سیزده ملکند که در روز جنگ بدر بودند و از جمله ایشان چهار هزار
ملائکه اند که برای جهاد در خدمت امام حسین ع از آسمان فرود آمدند و لیکن بجهاد مأمور نشدند پس پریشان حال غبارآلوده در نزد
قبر مطهر آنحضرت ماندند و تا روز قیامت بر او گریه میکنند و رئیس شان ملکی است منصور نام و هیچ زیارت کننده آنحضرت نمیشود مگر اینکه باو
استقبال میکنند و هیچ وداع کننده او نمیباشد مگر به بدرقه و مشایعت او میروند در آنجا و هیچ بیماری نمیباشد مگر اینکه بعیادتش میروند و هیچ
کس نمیرود مگر اینکه بر او نماز میگذارند و بعد از وفاتش مغفرت و آمرزش میطلبند و همه این ملائکه در زمین اند و بقیام قائم ع تا وقت خروج
منتظر. محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از عبدالواحد او از محمد بن جعفر او از ابی جعفر همدانی او از موسی بن سعدان او از عبدالله بن قاسم او از عمر
بن ابان مثل این را روایت نموده او از ابن عقده او از علی بن حسن او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم او از ابان بن تغلب
مثل این را نقل نموده. مؤلف گوید که برای لفظ خداجه معنی مناسبی نیافتم در کتاب محمد بن ابراهیم بجای خداجه خداعه نوشته اند و در بعض
اینکه از خدع و ستر مأخوذ شده باشد یعنی لباسیکه زره را میپوشانند یا لباسیکه خدعه و فریب میدهد زیرا که زره در زیر آن مستور است چون

ماجیلویه

کلینی

مؤلف گوید

دشمن او را می‌بیند بی زره خیال میکند ممکنست که خدا جد تصحیف خلاّجه و خلاج باشد بر وزن کتّان و ان نوعیست از پارچه که خطها و راه‌ها دارد داد و بودن ان از ستبرق خالی از اشکال نیست و ممکن هست که مراد از پارچه باشد که با پنبه قاتی شده یعنی قدری از ان ابریشم است و قدری رشته پنبه شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از علی بن حکم او از مثنی او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که هر اینه خدا اینه امر یعنی بقیام قائم ع یاری میکند باجماعتی که ایشان را از دین اسلام بهره نیست و اگر امر بیابد یعنی قائم ع خروج نماید هر اینه از این دین بیرون میرود کسانی که امروز در مقام پرستش بت‌اند مؤلف گوید بیانی برای این حدیث ایراد نموده و گفته چنانست که مراد از این حدیث این باشد که بسیاری از اعوان و یاری کنندگان حق و یاوران مذهب تشیّع در این روز و قیام قائم ع جماعتی اند که در دین اسلام بی بهره نیست و اگر این امر ظاهر شود و قائم ع خروج کند هر اینه از این دین بیرون میروند کسانیکه همه خلایق میدانند که ایشان در نفس الامر یا در ظاهر پرستش بتها میکردند و خلایق ایشان را در باب ایمان خیال مینمودند یا مراد اینست که از این دین بیرون میروند کسانی که در وقت ظهور انحضرت به بت پرستی مشغول می شوند و بعد از این میاید چیزی که معنی دوم را تایید میکند و ممکنست که مراد این باشد که در اول این بت پرست بوده‌اند لیکن با انحضرت خروج میکنند پس در فهمیدن معنی این حدیث تامل بکن شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از جمالی او از محمد بن فضیل او از اجلح او از عبد الله بن هذیل روایت کرده او گفته که قیامت قیام نمیکند تا وقتیکه مؤمنان در کوفه جمع شوند در کتاب مذکور از فضل او از ابن ابی عمیر و ابن ربیع ایشان از منصور بن یونس او از اسمعیل بن جابر او از ابی خالد کابلی او از ابی جعفر ع روایت کرده که انحضرت فرمود که چون قائم ع داخل کوفه شود هیچ مؤمن نمیباشد مگر اینکه در انجا میباشد یا اینکه بانجا میاید و این سخن قول امیر المؤمنین ع است و قائم ع باصحاب خویش میفرماید که با ما بسوی این طغیان کننده بیائید پس بسوی ... میرود مؤلف گوید که کلام گذشته و این سخن قول امیر المؤمنین ع است و کلام ابی جعفر ع است و احتمال هست باینکه کلام راوی باشد و ممکن چنانست که مراد از طغیان کننده سفیانی باشد در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از تلعکبری او از علی بن حبش او از جعفر بن مالک او از احمد بن ابی نعیم او از ابرهیم بن صالح او از محمد بن غزال او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که چون قائم ع ما قیام میکند زمین بانور پروردگار خود نورانی و روشن میشود و بندگان از روشنائی افتاب مستغنی و بی احتیاج می باشند و هر مرد در ایام خلافتش یکهزار عمر میکند که هزار نفر اولاد ذکور از او متولد میشود و هیچ اناث در میان ان هزار نفر متولد نمیگردد و مسجدی در پشت کوفه بنا میکند که برای ان هزار در میباشد و خانهای بروده خانه کربلای معلّا و بشهر حیره متصل میشوند پس سواد ان بحدی بزرگ می شود که مرد روز جمعه برای دریافتن نماز جمعه با استر تند رو سوار میشود و باز نماز جمعه را درک نمیابد در کتاب مذکور از ابی محمد محمدی از محمد بن علی بن فضل او از پدرش او از محمد بن علی بن فضل او از پدرش او از باقر ع در حدیث طولانی روایت نموده که انحضرت فرمود که قائم ع اراده میکند که داخل کوفه شود در حالتی که در انجا سه بیدق میباشد با هم مخالف پس همه انها با انحضرت مطیع میشوند پس او داخل کوفه میشود تا اینکه ببالای منبر میرود و خطبه ادا مینماید و خلایق از بسیاری گریه انحضرت نمی فهمند که او چه میگوید اینست معنی قول رسول خدا که گویا حسنی را یعنی شخصی را از اولاد امام حسین ع که قائم ع باشد می بینم که بیدقها را بر افراشته هر یکی ادعای خلافت می کنند پس حسنی بیدقها را بحسینی تسلیم میکند بعد از ان ابی جعفر ع فرمود که چون جمعه دوم میرسد خلایق بخدمت انحضرت عرض میکنند که یابن رسول الله نماز در پشت سر تو بجا اوردن مثل نماز کردن در پشت سر رسول خدا ص یعنی در کثرت و ازدحام و مسجد بما وسعت ندارد و گنجایش نمیکند انحضرت میفرماید که من برای شما طالب و جویای پاره چیزها هستم پس بسمت نجف اشرف بیرون میرود و طرح مسجدی میاندازد که برای ان هزار در میباشد و همه خلایق را میگیرد و بنای محکمی در انجا بنا میکند و میفرستند در پشت سر قبر مطهر امام حسین ع برای اهل کوفه رود خانه میکنند که بسمت هر دو غری جاری میکرد و حتی بنجف اشرف میریزد و در سر ان رود خانه پلها و اسیابها ساخته میشود و گویا پیره زنی را از اهل کوفه می بینیم که زنبیلی که در ان گندم هست بر سر گذاشته میرود و برای اینکه ان را در کربلا ارد نماید ابو علی در کتاب اعلام الوری و شیخ مفید در کتاب ارشاد در روایت عمرو بن شمر از ابی جعفر ع مثل این را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از عثمان بن عیسی او از صالح بن ابی الاسود او از صادق ع روایت نموده که در نزد انحضرت ذکر مسجد سهله بمیان امد فرمود اگاه شوید بدرستیکه انجا منزل صاحب ما است در وقتیکه با اهل و عیالش انجا میاید کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از علی بن حسن او از عثمان مثل این حدیث را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن محبوب او از عمرو بن شمر او از جابر او از ابی جعفر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که هر که از شما زمان قائم ع را دریابد پس بگوید در وقتیکه انحضرت را می بیند السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدَنَ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعَ الرِّسالَةِ در کتاب مذکور از فضل او از عبد الرحمن بن هاشم او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که اصحاب موسی ع بر رود خانه دچار کرده بودند و اینست معنی قول خدا اِنَّ اللهَ مُبْتَلیکُمْ بِنَهَرٍ یعنی بدرستیکه خدا شما را دچار کننده است شما را برود خانه و اصحاب قائم ع نیز بمثل ان دچار میشوند محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین او از محمد عطار او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از ابن هاشم مثل این حدیث را نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از عبد الرحمن او از ابن ابی حمزه او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود

شیخ طوسی ره

مؤلف گوید

از محمد بن ابراهیم بن مالک و از ابراهیم بن بنان خثعمی و از احمد بن یحیی بن معمر و از عمرو بن ثابت و از پدرش

شیخ مفید ره

کلینی ره

بیان سیر و کیفیت رفتار و اخلاق قائم ع

که قائم ع مسجد الحرام و مسجد رسول را تا بنای بنای شان خراب میکند و بیت الله را بر میگرداند در مکان اصلی خود بنا میکند و آنرا در بالای بنای اصلی خود بپا
میدارد و دستهای طایفه بنی شیبه را که دزد و دغلند میبرد و از دیوار کعبه میآویزد در کتاب مذکور از **فضل** او از علی بن حکم او از سفیان جریری
او از ابی او از صادق ع او از ابی جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که دولت ما آخر دولتهاست و هیچ صاحب دولت و سلطنت نمیباشد مگر اینکه
پیش از دولت ما بسلطنت میرسد تا اینکه نگویند در وقتیکه رفتار ما را خلایق می بینند که اگر ما هم بسلطنت میرسیم مانند سلوک و رفتار میکنیم و اینست
معنی قول خدای تع والعاقبة للمتقین یعنی عاقبت کار برای متقیان است در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن ابی هاشم و حسن بن علی او از
ابی خدیجه او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع ما قیام میکند هر آینه با ما بغیر این رفتاری که حالا هست رفتار میکند در کتاب
مذکور از **فضل** او از علی بن حکم او از ربیع بن محمد مسلی او از سعد بن طریف و از اصبغ بن نباته روایت نموده او گفت که امیر المؤمنین ع در حدیث خود
در وقتیکه بمسجد کوفه رسید و آن مسجد با سفال و خشتها و گل ساخته شده بود فرمود وای بر کسیکه ترا با چیز پخته یعنی سفال و غیر آن بنا کرد و قبله ترا
را تغییر داد و طوبی باد برای کسیکه با قائم اهلبیت من بخراب کردن تو حاضر میشوند ایشان برگزیدگان این امت اند که با نیکوکاران این عترت یعنی عترت
من میباشند در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن ابی هاشم او از علی بن حمزه او از ابی بصیر در حدیث خود که ما آنرا مختصر کردیم روایت نموده
او گفت که چون قائم ع ما قیام مینماید داخل کوفه میشود و امر میفرماید با چهار مسجد را تا باصل بنایش خراب میکنند و آنها را مانند عریش موسی ع عریش
میسازند و آن چادریست از پوست و دیوارهای مساجد همه بی کنگره میباشند برای اینها بر زمان و وسعت میدهد بنوعیکه یعنی هر یکی شصت ذراع می
باشد و هر مسجدی که در سر راه هست خراب میکند و هر دو زنها و پنجره ها و میزابها و ناودانها را که مشرف براه هستند برهم میزند و خداوند عالم در زمان
آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکت آهسته و بطیئی میشود حتی یکروز در زمانش بقدر ده روز و یکماه بقدر ده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای
شما میباشد بعد از آن نمیگذرد مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان غلامان در رمله و سکره و آن نام جائیست بر آنحضرت خروج میکنند و شعار
ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است پس در آنوقت آنحضرت مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بگردن حمایل میکند و بجنگ ایشان میفرستد
پس بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند بعد از آن متوجه سمت کابلشاه میشود و آن شهریست که احدی غیر از
آنحضرت آنرا فتح نکرده و مسخر نکرده است پس آنجا را مسخر میکند بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میآید و خانه اش در آنجا میباشد و هفتاد
قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر تا از جای دیگر بکوفه میکوچاند تا آخر حدیث و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت قسطنطنیه را و ممالک و شهرهای
چین را فتح میکند در کتاب مذکور از **فضل** او از علی بن اسباط او از پدرش اسباط بن سالم او از موسی بن ابار او از صادق ع آل محمد ص روایت نموده
آنحضرت فرمود که از عرب پرهیز نمایید زیرا که در خصوص ایشان خبر بدی هست و آن اینست که آگاه شوید بدرستیکه قائم ع با احدی از ایشان خروج نخواهد
نمود در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن هاشم او از عمر بن ابی مقدام او از عمران بن ظبیان او از حکیم بن سعد او از امیر المؤمنین ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود که اصحاب مهدی ع همه جوانند و پیر در میان ایشان نیست مگر بقدر سرمه چشم یا بقدر نمک در طعام و معلوم است اینکه کمترین توشه نمک است
محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین او از محمد بن علی کوفی او از محمد بن حسن رازی او از عبد الرحمن بن ابی هاشم مثل این حدیث را نقل کرده
شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از احمد بن عمر بن مسلم او از حسن بن عقبه نهمی او از ابی اسحق ثنا او از جابر جعفی روایت کرده او گفت که باقر ع
فرمود که سیصد و سیزده نفر که بقدر اصحاب بدر باشند در میان رکن و مقام بقائم ع بیعت میکنند نجبا در میان شان از اهل مصرند و ابدال اهل
شام و اخیار از اهل عراق پس آنحضرت هر قدری که خدا خواسته است خلافت میکنند در کتاب مذکور از **فضل** او از محمد بن علی او از وهیب بن
حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که امیر المؤمنین ع میفرموده است که خلایق روز بروز دین را ناقص میکنند تا بحدی
که نام خدا هیچ مذکور نمیشود چون امر بدینجا منجر شد بزرگ از اهل فتنه جدائی نزده بمیان اهل دین و اتباع خود میرود تا اینکه با تابعانش در دین
خود ثابت قدم میباشند و خداوند عالم قومی را از اطراف زمین بر میانگیزاند مانند ابرهای وقت پائیز میآیند بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه خود
ایشان را و نامهای شانرا و قبیله های ایشان را و نام امیر شان را میشناسم و ایشان قومی اند که خدا بهر نهج که بخواهد ایشانرا برمیانگیزاند از هر قبیله
یکمرد یا دو مرد تا نه مرد و بیشتر از یکقبیله نمیآید ایشان در حالتیکه سیصد و سیزده نفرند بقدر اصحاب بدر از اطراف عالم میآیند و اینست معنی
قول خدای عز و جل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا باشید خداوند کار شما را میآورد بدرستیکه خدا بر همه
چیز قادر و تواناست پس خدا ایشان را جمع میکند بنوعیکه اگر مردی از ایشان نماند در دنیا نکند و حدث انداخته باشد فرصت نمیابد که اثر او را بکند
تا بعد از آن خدا او را بانجا میرساند امام رضا ع در کتاب صحیفه خود از پدران کرامش ع روایت نموده که علی بن ابیطالب ع فرمود که هرکه در آخر زمان بلا
ما نجنگند بمنزله آنست که تابع دجال شده با ما جنگیده ابو قسم طائی گفته که از امام رضا پرسیدم که در آخر زمان کیان با امام میجنگند فرمود کسانی
که با صاحب عیسی بن مریم که مهدی ع باشد میجنگند در کتاب خرائج از **ابی سعید** خراسانی او از صادق ع او از پدرش امام محمد باقر ع روایت نموده که آن
حضرت فرمود که چون قائم ع در مکه قیام نمود و اراده کرد که بسمت کوفه بیاید منادی ندا میکند که احدی از شما خوردنی و آشامیدنی با خود بر ندارد

که وای بر کسیکه ترا خراب نمود

فضل گوید

محمد بن ابرهیم

ابی سعید

آنحضرت سنگ حضرت موسی ع را که دوازده چشمه از آن جاری و منفجر میشد با لشکر برمیدارد و هیچ منزل فرود نمیاید مگر اینکه آنرا نصب میکند پس چشمه‌ها از آن جاری میشوند هر که گرسنه باشد سیر و هر که تشنه باشد سیراب میکردد پس آن سنگ توشهٔ ایشان میباشد پس میایند تا اینکه در نجف کردد جایگاه اشکار کوفه است فرود میایند پس چون در آنجا فرود آمدند از آن سنگ آب و شیر و روغن میاید پس هر که گرسنگی داشته باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب در کتاب مذکور آورده که از ابن محمد بن عبد الحمید و از ابی جمیله و از ابی بکر حضرمی و از باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که از آفت رسید کان قائم اهلبیت مرا دریابد از آفت بری شده شفا مییابد و هر که ضعف بدن داشته باشد بدین آنحضرت بدنش قوت میگیرد در کتاب مذکور از ابی بکر حضرمی و از عبد الملک بن اعین روایت نموده او گفته که در خدمت باقر ع نشسته بودم پس برخواستن را نشستم و بر دست خود تکیه نمودم و گریستم و گفتم که امید چنان داشتم که این امر را دریابم در حالتیکه بدنم قوت داشت آنحضرت فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه دشمنان شما یکدیگر را بکشند و شما در خانهای خود در امن باشید بدرستیکه هرگاه صاحب این امر خروج نماید هر اینه بهر مردی از شما قوت چهل مرد داده میشود دلهای شما مانند پارهای آهن میباشند بنوعی که اگر آنها را بکوهها بزنند هر اینه شکافته میشوند یا اینکه اگر با این دلها بشکافتن کوهها عزم بکنید هر اینه آن برای شما میسر و ممکن میباشد و شما در آنوقت حکام روی زمین و خزینه‌داران آن خواهید شد **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از ابن عیسی او از اهوازی او از فضاله او از ابن عمیره او از حضرمی مثل این را نقل کرده در کتاب خرایج از محمد بن عیسی او از صفوان او از مثنی او از عمر بن شمر او از جابر روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود بدرستیکه خدا بیم و ترس را از دلهای شیعیان ما برمیدارد و در دلهای دشمنان ما قرار میدهد پس هر یکی از شیعیان ما از نیزه کند زننده‌تر و از شیر دلیرتر میباشد دستش با نیزه و شمشیر میزند و بپاهایش پامال میکرداند در کتاب مذکور از **محمد** بن عیسی او از صفوان او از مثنی او از ابی خالد کابلی او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع ما قیام میکند دست مبارکش را بر سر بندگان خدا میگذارد پس با این دست گذاشتن عقلهای ایشان را در سرهای ایشان جمع و اخلاق ایشان را کامل میکرداند در کتاب مذکور از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع شامی روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود بدرستیکه چون قائم ع ما قیام مینماید خداوند عالم بگوشها و چشمهای شیعیان ما بنوعی قوت عطا میفرماید که از فاصله‌ای دور میان ایشان و قائم ع پیک و قاصد نمیشود آنحضرت با ایشان سخن میگوید ایشان میشنوند و ایشان با آنحضرت در حالتیکه در جای خویش نشسته‌اند نگاه میکنند و او را می‌بینند **کلینی** در کتاب کافی از ابو علی اشعری او از حسن بن علی کوفی او از عباس بن عامر مثل این را روایت کرده در کتاب خرایج از موسی بن عمر او از ابن محبوب او از حماد بن حمزه او از ابان او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که علم بیست و هفت حرفست و همه آنچه که پیغمبران آورده‌اند دو حرف است و احدی از خلایق تا امروز چیزی غیر از این دو حرف ندانسته‌اند پس وقتیکه قائم ع ما قیام میکند از بیست و پنج حرف را بیرون میاورد و در میان خلایق منتشر میکند و آن دو حرف را با آنها علاوه مینماید تا اینکه بیست و هفت حرف را در یکجا منتشر کرده باشد در کتاب مذکور از **سعد** او از یقطینی او از صفوان او از ابی علی خراسانی او از ابان بن تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا مرغ سفیدی در بالای حجر الاسود می‌بینیم و از ما اهلبیت مردی خروج میکند که بطریق حکم آل داود و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و هیچ شاهد و بینه نمیطلبد **شیخ** مفید در کتاب ارشاد از حجال او از ثعلبه او از ابی بکر حضرمی او از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع را در نجف کوفه می‌بینم در حالتیکه با پنجهزار نفر ملک از مکه تا باینجا آمده بنوعیکه جبرئیل ع در سمت دست راست آنحضرت و میکائیل در سمت دست چپ او پیش رو پس میباشند و او لشکرهای خویش را متفرق نموده شهر بشهر میفرستد **شیخ** مفید در کتاب ارشاد در روایت مفضل نقل نموده که او گفت که از صادق شنیدم میفرمود که چون قائم آل محمد علیهم السلام قیام نمود مسجدی در پشت کوفه بنا میکند و برای آن هزار در میگذارد و خانه‌های کوفه بنهر کربلای معلی متصل میشوند در کتاب مذکور ذکر نموده که عبد الکریم خثعمی روایت نموده و گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که قائم ع چه قدر زمان خلافت میکند فرمود هفت سال در آنوقت روزها و شبها طولانی میشود حتی یکسال از آن بقدر ده سال از سالهای شما میباشد پس مدت خلافتش هفتاد سال از این سالهای شما میشود و وقتیکه قیام آنحضرت نزدیک شد در ماه جمادی الثانی و ده روز هم از ماه رجب چنان باران میبارد که خلایق مانند آن را هیچ ندیده‌اند پس خدا بسبب آن باران گوشتها و بدنهای مؤمنان را در قبرهای ایشان میرویاند گویا که ایشان را می‌بینیم که از سمت جهینه میایند در حالتیکه موهای خود را میتکانند تا اینکه از خاک و غبار پاک شوند و مفضل بن عمر روایت کرده که از صادق ع شنیدم میفرمود که چون قائم ع ما قیام نماید زمین بانوار پروردگار خود نورانی و روشن میشود و خلایق از نور و روشنائی آفتاب مستغنی و بی احتیاج میباشند و تاریکی زایل میکردد و مردم در ایام سلطنت آنحضرت بسیار عمر میکنند حتی برای او هزار نفر پسر متولد میشوند و در میان ایشان هرگز اناث متولد نمیشود و زمین خزینه‌های خود را اشکار میکرداند بنوعیکه خلایق همه آنها را در روی زمین می‌بینند و مرد در آنوقت کسی را میطلبد برای اینکه از مالش باو عطا نماید تا اینکه صلهٔ رحم بجا بیاورد یا اینکه از وجه زکوة چیزی باو بدهد چنین کسیکه آنها را از او قبول نماید پیدا نمیتواند بکند خلایق بسبب آنچه که خدا از فضل خود بایشان روزی کرده مستغنی و بی احتیاج میباشند **شیخ** مفید در کتاب ارشاد ذکر نموده که مفضل بن عمر روایت کرده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقتیکه خداوند عالم قائم ع را بخروج نمودن ماذون میفرماید آنحضرت ببالای منبر

مرد

[حاشیه:] کلینی — محمد بن علی — بن خالد و از ابی ربیع — شیخ مفید — شیخ مفید

مردود و خلایق را بسوی خود میخواند و ایشان را بخدا سوگند میدهد و بسوی حق خود میخواند و میگوید که با سیرت و طریقه رسول خدا با شما رفتار
میکنم و با عمل او با شما معامله مینمایم پس در آنحال خداوند عز و جل جبرئیل را میفرستد و بنزد آنحضرت در حطیم نزول میکند بعد از آن بخدمت آنحضرت
عرض میکند که خلایق را بسوی چه چیز دعوت میکنی پس قائم ع باو خبر میدهد جبرئیل ع میگوید که من اول کسی میباشم که بتو بیعت میکنم دست را دراز
کن تا بیعت کنم پس دست مبارکش را میگیرد و بیعت مینماید در حالتیکه آن سیصد و سیزده نفر بخدمتش میایند و باو بیعت میکنند و در مکه اقامت می
فرماید تا وقتیکه اصحابش بده هزار نفر میرسند بعد از آن بسوی مدینه میاید در کتاب مذکور ذکر نموده که **عبد الله** بن مغیره از صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم آل محمد ع قیام میکند پانصد نفر از قریش میاورد و گردنهاشان را میزند بعد از آن پانصد نفر دیگر میاورد
و گردنهای ایشان را هم میزند باز پانصد نفر میاورد تا شش مرتبه اینرا میکند عرض کردم که آیا عدد کشتگان در هر یکی از این شش مرتبه به پانصد نفر میرسد
فرمود آری و همه ایشان از طایفه قریش و از دوستان ایشانند در کتاب مذکور ذکر نموده که **ابو بصیر** روایت کرده که صادق آل محمد ع فرمود که
چون قائم ع قیام میفرماید مسجد الحرام را تا باصل بنایش خراب میکند و مقام ابرهیم را بر میگرداند در مکان اصلی خود قرار میدهد و دستهای طایفه
بنی شیبه را قطع میکند و از در کعبه میاویزد و در دور دیوار کعبه و در آن دستها مینویسند که این طائفه از جمله دزدان کعبه بودند در کتاب مذکور
آورده که **ابی الجارود** در حدیث طولانی از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم قیام میکند بسمت کوفه میرود پس بیشتر از ده هزار
نفر و کمتر از بیست هزار که ایشانرا بتریه گفته میشود و آن نام گروهیست از طائفه زیدیه از کوفه بیرون میایند در حالتیکه اسباب جنگ در بر کرده اند
و بآنحضرت میگویند که از هر جا که آمدی بانجا برگرد ما را باولاد فاطمه احتیاج نیست پس آنحضرت شمشیر کشیده و همه ایشانرا بقتل میرساند بعد از آن
داخل کوفه میشود و جمیع منافقان را که شکاکند عرضه تیغ بیدریغ میگرداند و قصرها و عمارتهای ایشان را خراب میکند و آنان را که با وی میجنگند بقتل
میرساند تا بحدیکه خدای عز و جل راضی شود در کتاب مذکور ذکر نموده که ابو خدیجه از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام می
کند امر تازه و احکام تازه چنانچه رسول خدا در اول اسلام خلایق را بامر جدید دعوت نمود در کتاب مذکور آورده که **علی** بن عقبه از پدرش
روایت کرده او گفته که قائم ع قیام میکند باعدالت حکم مینماید و در عصر او ظلم و ستم از میان خلایق برداشته میشود و راهها امن میباشد و زمین
برکتهای خود را بیرون میاورد و هر حقی از باطل خود برگردانده میشود و اهل هیچ دینی باقی نمیماند مگر اینکه اظهار اسلام میکند و با ایمان مشهور
و معروف میباشند آیا نشنیدی قول خداوند سبحانه را وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی کسانیکه در آسمانها و زمین هستند
از جمیع قلب بخداوند کردگار مطیع و منقاد میشوند و برگشت شما بسوی او خواهد شد و در میان خلایق بطریق حکم داود و محمد ص حکم میکند پس
در آنوقت زمین خزینههای خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند و در آنوقت مردی از شماها کسی پیدا نمیتواند بکند که صدقه باو بدهد
یا احسان در حق وی نماید زیرا که همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها است و هیچ طایفه که برای ایشان
سلطنت مقرر شده باقی نمیماند مگر اینکه پیشتر از ما سلطنت میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک و رفتار ما را می بینند که اگر ما
هم بسلطنت برسیم هر آینه بطریقه و سیرت ایشان رفتار میکنیم و اینست معنی قول خدا تعالی وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی عاقبت کار برای متقیان است
یا آخر دولتها دولت ائمه میباشد در کتاب مذکور ذکر نموده که **ابی بصیر** از باقر ع در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم
قیام میفرماید بکوفه میاید و چهار مسجد در آنجا خراب میکند و مسجد کنگره دار در روی زمین باقی نمیماند مگر اینکه کنگرههای آنها را خراب میکند و آنها را بی
کنگره میگذارد و راههای بزرگ را یعنی شاهراهها را وسیع میگرداند و هر حجره که مشرف براهست آنرا میشکند و میزابها را و ناودانها را که مشرف
براهها اند برهم میزند و بدعتی باقی نمیگذارد مگر اینکه آنرا زائل میگرداند و برطرف میسازد و سنتی باقی نمیگذارد مگر اینکه آنرا برپا میدارد و شهر
قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را مسخر میگرداند پس هفت سال در این خلافت درنگ میکند مقدار هر سال ده سال است از سالهای شما بعد از
آن خدا تعالی هرچه میخواهد میکند راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم سالها چگونه طولانی میشود فرمود که خدا تعالی امر
میفرماید بفلک که با درنگ و آهستگی حرکت میکند پس از این جهت روزها و سالها طولانی میشوند راوی گفت که عرض کردم که ایشان یعنی حکما و منجمان
چنین گویند که اگر فلک تغییر یابد فاسد و خراب میگردد فرمود که این سخن قول زندیقان و کافران است و مسلمانان را با این قول راه نیست و حال آنکه
خدا تعالی قمر را برای پیغمبر خود شق نمود یعنی دو پاره کرده و پیشتر از رسول خدا آفتاب را برای یوشع بن نون بر گردانید و خدا درازی روز قیامت را
خبر داده و فرموده که مدت آن روز بقدر مدت هزار سال است از سالهای شما در کتاب مذکور آورده که **جابر** از باقر ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که چون قائم ع قیام میکند خیمهها و چادرها برپا میدارد برای کسانیکه قرآنرا برای خلایق بنوعیکه خدا نازل گردانیده تعلیم میکنند و دشوار
ترین کارها حفظ همه آیات قرآن است در آنوقت زیرا که تالیف این قرآن مخالف است در کتاب مذکور ذکر نموده که **عبد الله** عجلان از صادق ع
روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم آل محمد ص قیام مینماید در میان خلایق حکم داودی میکند و بشاهد و بینه محتاج نمیشود بلکه خداوند
عالم باو الهام میکند پس بعلم خویش حکم میفرماید و بهر قوم خبر میدهد چیزی را که در دلها ایشان پنهان داشته اند و بمحض نگاه کردن دوست خود را از

دشمنش میشناسد و تمیز میدهد چنانچه خداوند کرد کار میفرماید اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَاِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ در کتاب مذکور او روی
کرده چنین روایت شده که مدت دولت قائم ع نوزده سال است روزها و ماهها و سالها چنان ذکر کردیم طولانی میباشد و مدت سلطنتش
امر ثبت که از ما پنهان داشته شده و آن امر پنهان بما نرسیده است مگر مدتی که خدا آنرا مصلحت دانسته پس ما یکی از این دو امر یعنی نوزده سال یا
هفت سال یقین نداریم هر چند که بعد که هفت سال روایت میفرمود وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا یعنی اهل آسمانها و زمین او
مطیع و منقاد میشوند پاره از صمیم قلب پاره به اکراه آنحضرت فرمود که مکانی در روی زمین باقی نمیماند مگر اینکه کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
در آنجا با واز بلند گفته میشود در تفسیر مذکور از ابن بکیر روایت نموده او گفته که از ابو الحسن از قول خدای عزوجل پرسیدم وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا فرمود این آیه در شان قائم ع نازل شده وقتیکه آنحضرت بر یهود و نصاری و آنانکه بغیر خدا عبادت میکنند و بر زندیقان و
مرتدان و کافران در شرق و غرب زمین خروج میکند و اسلام را بر ایشان تکلیف مینماید پس هر که از ایشان بصمیم قلب اسلام قبول نماید او را
بنماز و زکوة و بهر چیزی که مسلمانان بآن مامور میشوند و آن برای خدا امر کردن او واجبست امر میکند و هر که اسلام نیاورد گردنش را میزند حتی در
بلاد مشرق و مغرب احدی باقی نمیماند مگر اینکه خدا را توحید میکند عرض کردم که فدای تو شوم خلایق بسیارند چگونه میشوند که همه ایشان را بر
اسلام بیاورد یا بقتل رساند فرمود که خداوند کار وقتیکه چیزی را اراده نمود بسیار را کم و کم را بسیار میگرداند در تفسیر مذکور از عبد
الاعلی حلبی روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود که برای صاحب این امر در بعضی از این درها غیبتی خواهد شد بعد از آن با دست مبارک خود بسمت ناحیه
ذی طوی اشاره فرمود که یعنی در این دره ها غائب خواهد شد بعد از آن فرمود که دو شب بخروج آنحضرت مانده غلامی در خدمت آنحضرت می
باشد میاید تا اینکه ببعضی از اصحاب آنحضرت میرسد و با ایشان میگوید که شما در اینجا چند نفر اید میگویند که نزدیک چهل نفر آن غلام گوید که چه
کار خواهید کرد اگر صاحب خود را ببینید گفتند که بخدا سوگند یاد میکنیم هر اینه اگر این کوهها در میان خود شان بما منزل بدهند هر اینه
با آنحضرت در آنجا منزل میکنیم بعد از آن همان غلام در شب آینده نزد ایشان باز میاید و با ایشان میگوید که ده نفر از پیران و بزرگان خود به
من نشان بدهید پس ایشان را باو نشان میدهند پس او ایشان را بر میدارد و بخدمت صاحب خود شان میاید و آنحضرت شب آینده را
با ایشان وعده میدهد بعد از آن باقر فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا قائم ع را می بینم در حالتیکه پشت به حجر الاسود داده بعد از آن حق
خویش را یعنی خلافت را از خداوند عالم میطلبد بعد از آن میگوید ایها الناس هر که در خصوص خدا با من محاجه و گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین
خلایقم بخدا ایها الناس هر که در خصوص آدم با من گفتگو نماید هر اینه نزدیکترین خلایقم بآدم ع ایها الناس هر که در خصوص نوح ع با من گفتگو نماید
هر اینه من نزدیکترین خلایقم بنوح ع ایها الناس هر که در خصوص ابرهیم ع با من گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم با برهیم ایها الناس هر که
در خصوص موسی ع با من گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بموسی ع ایها الناس هر که در خصوص عیسی ع با من گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین
خلایقم بعیسی ع ایها الناس هر که با من در خصوص محمد ص با من گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص ایها الناس هر که با من در خصوص قرآن
کتاب خدا گفتگو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا بعد از این سخنان بمقام ابرهیم ع میرود و دو رکعت نماز در آنجا میگذارد بعد از
آن حق خود را یعنی خلافت را از خدا باز میطلبد بعد از آن ابو جعفر ع فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اوست مضطریکه خدا باز در کتاب
خود فرموده اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ جبرئیل در بالای میزاب رحمت در صورت مرغ سفید
میباشد اول کسیکه از مخلوقات با آنحضرت بیعت میکند جبرئیل ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند راوی گوید
که ابو جعفر ع فرمود که هر که از آن سیصد و سیزده نفر مرد براه افتاده است در همان ساعت بخدمت آنحضرت میرسد و هر که براه نیفتاده شب
از میان رختخوابش مفقود و نایاب میشود یعنی وقت شب از میان رختخوابش بر نمیخیزد و بخدمت آنحضرت میرود و اهل و عیالش چون صبح
میکنند می بینند که او در میان رختخوابش نیست بعد از آن فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این سخن مضمون کلام علی بن ابیطالب ع
است که فرموده آنانند که از میان رختخوابهای خود مفقود و نایاب میشوند و اینست معنی قول خدای عزوجل فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ اَیْنَمَا تَکُونُوا
یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعًا یعنی بکارهای خیر و نیکو سبقت و پیشی نمائید هر جا باشید خدا باز همه شما را میاورد بعد از آن آنحضرت فرمود که مراد
از آنانکه خدا همه ایشان را جمع میکند اصحاب قائم ع است که سیصد و سیزده نفر مردند بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشانند
امت معدوده که خدا باز در کتاب خود فرموده وَلَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰی اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی اگر عذاب را از ایشان تا بوقت خروج امت
معدوده تاخیر نمائیم بعد از آن آنحضرت فرمود که ایشان در یکساعت مانند ابرهای وقت پائیز جمع میشوند پس آنحضرت در مکه صبح میکند و خلق
را بکتاب خدا و سنت پیغمبر خود دعوت میکند پس چند نفری دعوتش را قبول میکنند و حاکم و عاملی در مکه نصب مینماید بعد از آن از آنجا
بیرون میرود و در اثنای راه خبر میرسد که اهل مکه عامل او را کشتند پس بسوی اهل مکه بر میگردد و با ایشان محاربه میکند و زیاده بر اسر کردن
کار دیگر باره ایشان نمیکند بعد از آن ایشان را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و بولایت علی بن ابیطالب ع و تبری نمودن از دشمنان او دعوت می

ایضاً و در ذکر جمله محمد بن مسعود در تفسیر عیاشی از رفاعة بن موسی روایت کرده او گفت از صادق ع شنیدم می

کند و میروند و نام احدی را نمیبرد یعنی حاکمی در انجا تعیین نمیکند تا اینکه به بیدا میرسند در انحال لشکر سفیانی بسمت انحضرت خروج کرده و میاورند

در انوقت خداوند عالم زمین را امر میفرماید زمین ایشان را از زیر پایهای ایشان میبرد و فرو میکشد و اینست معنی قول خدای عزّ و جلّ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا

فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ یعنی اگر ببینی ایشان را در وقتیکه اضطراب و فزع میکنند همه اینها انعذاب از ایشان فوت نخواهد شد و از جای نزدیک

نزدیک یعنی که از زیر پایهای ایشان گرفته میشوند وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی ایشان در انحال میگویند که بقائم آل محمد ص ایمان آوردیم وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و

حال انکه پیشتر از انوقت انحضرت را انکار کرده اند تا اخر سوره پس از ایشان از ان ورطه نجات نمییابد مگر دو مرد که ایشان را رو برو میکنند

و روی ایشان بر پس کردانیده میشود بر پس و پس راه میروند و نجات یافته اند و نفر برای اینست که فرو رفتن لشکر ایشان را بزمین بخلایق خبر بدهند

بعد از ان انحضرت داخل مدینه منوره میشود پس طایفه قریش از انحضرت گریخته پنهان میکردند و اینست معنی قول علی بن ابیطالب ع که فرمود

بخدا سوکند یاد میکنم همه این طایفه قریش در وقت ظهور قائم ع دوست میدارند که همه اموال و ما یملک خود شان را بدهند جایگاه پنهانی بجزند

که بقدر مدت سر بریدن اشتر در انجا مخفی و پنهان شوند بعد از ان انحضرت در انجا حادثه احداث میکند **مؤلف گوید** ظاهر اینست که

مراد از این حادثه سوزانیدن ابو بکر و عمر است وقتیکه اینکار را اکرد قریش گویند که با ما بیائید تا بر این طغیان کننده خروج نمائیم بخدا سوکند یاد

میکنم همه اینها اکر از اولاد محمد ص میبود این کار را نمیکرد و اکر از اولاد علی ع میبود اینکار را نمیکرد و اکر از اولاد فاطمه ع بود باز این را نمیکرد

پس با انحضرت میجنگند خداوند کار او را بر ایشان غالب میکرداند پس انحضرت قتال کنندگان ایشان را بقتل میرساند و ذرّیّه ایشان را اسیر میکند

بعد از انجا بیرون میرود تا اینکه در شقره فرود میاید در انجا خبر میرسد که عامل تو را در مدینه کشتند پس بسوی ایشان بر میکردد و از ایشان

قتلی میکشد که کشتکان حنین در نزد ان چیزی نمیباشد بعد از ان از انجا بیرون میرود در حالیکه خلایق را بکتاب خدا و سنّت پیغمبر او و به

ولایت علی بن ابیطالب ع و تبرّی نمودن از دشمنان او دعوت میکند تا اینکه بثعلبیّه میرسد در انحال مردی که از صلب پدر انحضرت در امده و از

همه خلایق سوای صاحب این امر بجسب بدن قوی تر و بجسب قلب دلیر تر است بر میخیزد و بان حضرت میگوید که ای مرد چه کار میکنی بخدا سوکند یاد

میکنم همه این خلایق را مثل تر ساییدن و اضطراب میاندازی ایا باکدام سند و حجّت این عمل را میکنی ایا عهد نامه از رسول خدا داری که این را میکنی در ان

حال بکی از دوستان انحضرت که باو بیعت نموده با مرد میکوید که بخدا سوکند یاد میکنم همه اینها را در جای خویش می نشینی یا اینکه سبزه میزنم

پس قائم ع بدوست خود میفرماید که ای فلان ساکت باش و با مرد میفرماید که اری عهد نامه از رسول خدا دارم فلان خورجین یا فلان زنبیل

را بنزد من ارید پس ان را بنزد متنی میاورند انحضرت عهد نامه را از ان بیرون میاورد و میخواند در انحال ان مرد عرض میکند که خدا مرا فدای تو

کرداند سر مبارکت را بیار تا ببوسم پس انحضرت سر مبارکش را بنزد ان مرد دراز مینماید و چشمش میبوسد بعد از ان عرض میکند که خدا مرا فدای تو

کرداند بیعت مرا تجدید بکن پس انحضرت مجدّدا از ایشان بیعت میگیرد ابو جعفر ع میفرماید که گویا اصحاب قائم ع را می بینم که به نجف اشرف بالا میروند ایشان

سیصد و سیزده نفر مرد ند گویا که دلهای ایشان اهن پاره ها هستند جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپش میباشد و رعب و بیکاهم

در راه از سمت پیش سر و بیکاهم از پشت سر میرود و بدلهای دشمنان می نشیند و خداوند کار را بپنجهزار ملک مسوّم یعنی ملکی که علامت و نشان دارد

و بان نشان در اثنای جنگ شناخته میشوند یاوری و حمایت می کنند تا اینکه به نجف اشرف بالا میرود در انحال باصحاب خود میفرماید که امشب را

با عبادت و طاعت بکذرانید پس ایشان با رکوع و سجود و کریه و زاری شب را بیتوته میکنند وقتیکه انحضرت صبح میکند میفرماید که بیائید راه نخیله را

با ما پیش کیرید و در انوقت اطراف کوفه خندق میشود عرض کردم که ایا اطراف ان خندق میشود فرمود اری بخدا سوکند یاد میکنم پس انحضرت راه نخیله

را پیش میکیرد تا اینکه در نخیله بمسجد ابراهیم ع میرسد و دو رکعت نماز در انجا ادا میکند در انحال انانکه از لشکر سفیانی در کوفه میباشند از طایفه مرجئه

و غیر ایشان بر انحضرت خروج میکنند پس انحضرت باصحاب خویش میفرماید که بر ایشان حمله کنید و حمله نمائید بعد از ان میفرماید که برای جنگ با ایشان رو

اوریا ابو جعفر ع گوید بخدا سوکند یاد میکنم همه از ایشان احدی از خندق بسمت کوفه نمیکذرد که خبر برد بلکه همه کشته میشوند بعد از ان انحضرت

داخل کوفه میشود و هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه در انجا میباشد یا بانجا میل کند و اینست معنی قول امیر المؤمنین ع که بعد از ان قائم ع باصحاب خود

میفرماید که برای طغیان کننده یعنی سفیانی خروج کنید پس خلایق را بکتاب خدا و سنّت پیغمبر او دعوت میکند پس سفیانی از راه تسلیم و صلح با انحضرت بیعت

کند در انحال طایفه کلب که خالوهای سفیانی اند باو میکویند که این چه کار بود که کردی یعنی چرا بقائم ع بیعت کردی بخدا سوکند یاد میکنم هرگز این ماده را

امر هرگز متابعت نمیکنیم پس او میکوید که چه کار بکنیم ایشان گویند که با قائم ع مقابلت کن پس او بمقابلت انحضرت میرود بعد از ان انحضرت باو

میفرماید که حذر کن و بترس زیرا که من انچه رسانیدنی بود رسانیدم و من با تو میجنگم پس انحضرت صبح میکند و با ایشان می جنگد و خداوند عالم او را

بر ایشان غالب میکرداند و سفیانی را اسیر میکند و میبرد و بدست خود او را سر میبرد بعد از ان پاره از لشکر خود را بسمت روم میفرستد برای اینکه

باقی ماندکان بنی امیه را بجهة متق حاضر کنند پس چون ایشان بروم میرسند باهل انجا گویند که اهل مذهب ما یعنی بنی امیه را بنزد ما حاضر کنید ایشان

از این تکلیف ابا میکنند و میکویند که بخدا سوکند یاد میکنیم که این کار را نمیکنیم پس فرستادکان انحضرت گویند که بخدا سوکند یاد میکنم همه اینها

اگر بجنگیدن مامور بودیم هر آینه با شما می جنگیدیم بعد از آن بخدمت صاحب ع مراجعت می کنند و ماجرا را بخدمتش عرض مینمایند و میفرماید که
بروید و با ایشان بجنگید و بنی امیه را از ایشان بگیرید پس ایشان میروند چون اهل روم ایشان را می بینند که مراجعت کردند میگویند که بنی امیه را بیرون
و بدست این جماعت بسپارید زیرا ایشان اید فعه با تسلط تمام آمده اند و اینست معنی قول خدای عزوجل فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا
وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی و قتیکه کفار شدت محاربه ما را دیدند ناگاه از آن محاربه بگریزند و بسوی خزینه های
که بسبب آنها طغیان کردید و مسکنهای خود برگردید امید هست که از شما سؤال کرده شود قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ
حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی ایشان میگویند که ای وای بر ما بدرستیکه ما از جمله ظالمان بودیم پس این کلمه را ایشان ورد زبان کردید
تا وقتیکه ایشان را مانند فصیل زراعت بریدیم و از پا در آوردیم و در جایگاه شان خاموش کردانیدیم بعد از آن فرمود که قائم ع از بنی امیه احدی
را باقی نمیگذارد بعد از آن بکوفه بر میگردد و آن سیصد و سیزده مرد را باطراف و اکناف عالم میفرستد و دست مبارکش را بر میان شانهای
ایشان و بر سینه های شان میکشد پس ایشان از برکت دست مبارکش هر کز در مقام حکم کردن در میان خلایق عاجز و خسته نمیشوند و هیچ
سر زمین نمیماند مگر اینکه کلمه طیبه لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ در آنجا باواز بلند گفته میشود و اینست معنی قول خدای تعالی
وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ یعنی آنانکه در آسمانها و زمینند از صمیم قلب یا با کراه باو مطیع و منقاد می
شوند و برگشت شما بسوی او خواهد شد بعد از آن ابو جعفر ع فرمود که صاحب این از کفار جزیه قبول نمیکند چنانچه رسول خدا قبول میکرد و
اینست معنی قول خدای عزوجل وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی با ایشان قتال بکنید تا فتنه واقع نشود و همه دینها برای
خدا باشد ابو جعفر ع فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه با کفار می جنگد تا اینکه خدای تعالی توحید کرده شود و باو شرک قرار داده نباشد و تا اینکه
پیره زنی صغیفه از مشرق زمین برخیزد و بمغرب زمین بیاید و احدی باو متعرض نکردد و خداوند عالم دانه و تخمهای زمین را میرویاند و از آسمان
باران را میباراند و خلایق خراج خود شان را بر پشتهای خود انداخته بخدمت مهدی میآورند و خداوند کار را بشیعیانش وسعت میدهد
و اگر سعادت و نیکبختی ایشان را در نیابد هر آینه بسبب این وسعت و نعمت طغیان میکنند پس در وقتیکه صاحب این امر بعضی از احکام حکم می
کند و بعضی از سنتها بجا می آورد میگوید ناگاه طایفه از مسجد بیرون می آیند اراده میکنند که بر آن حضرت خروج نمایند پس آنحضرت باصحاب خود میفرماید
که بمقابل ایشان بروید پس اصحاب آنحضرت در تمارین با ایشان میرسند و همه ایشان را گرفته بخدمت آنحضرت اسیر کرده میاورند آنحضرت امر میفرماید
سرهای همه ایشان را می برند و این طایفه آخر طایفه است که بر آنحضرت خروج میکنند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده و او از محمد بن علی و او
از ابن بزیع و چند نفری دیگر هم از منصور بن یونس و او از اسمعیل بن جابر و او از ابی جعفر ع مثل این را تا بقول خدای تعالی وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
روایت نموده در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر و او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم آل محمد ع قیام میکند از پشت کعبه
سی و هفت مرد بیرون میاورد بیست و پنج نفر ایشان آنانند از قوم موسی ع که بحق حکم میکردند و با آن عدالت مینمودند و هفت نفر از اصحاب
کهف اند و ما بقی یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر میباشند شیخ مفید در کتاب ارشاد از
مفضل مثل این حدیث را با تفاوت نقل نموده و بعد از این در باب رجعت مذکور خواهد شد در تفسیر عیاشی از ابی مقدام و او از باقر ع در خصوص
قول خدای عزوجل لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ روایت کرده که آنحضرت فرمود که در وقت ظهور قائم ع امر بنوعی میشود که احدی
باقی نمیماند مگر اینکه بنبوت محمد اقرار میکند و در روایت دیگر از آنحضرت بدین نهج وارد شده که خدای تعالی قائم ع را در روز رجعت بر همه غالب
میکرداند در تفسیر مذکور از سماعه و او از صادق ع در خصوص قول خدای عزوجل روایت کرده هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوست کسیکه پیغمبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه دین حق را
بر همه دینها غالب کرداند هر چند مشرکان آنرا ناخوش بدارند آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند نمیماند مشرکی و کافری نمیماند مگر اینکه
خروج او را ناخوش میدارد در تفسیر مذکور و از سعد بن عمر و او از چند نفری از کسانیکه در خدمت صادق ع بودند در حالتیکه مردی میگفت که
خانه صالح و خانه عیسی بن علی باقی هستند هنوز خراب نشده اند و خانه های بنی عباس را شمرد و گفت که خدا آنها را بما بنماید در حالتیکه خراب شده اند یا اینکه
آنها را بدست ما ها خراب کرداند پس در آنحال آنحضرت فرمود که چنین مگو بلکه بگو که خدا آنها را مسکن قائم ع و اصحاب بگرداند آیا نشنیدهٔ
قول عزوجل را وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ یعنی ساکن میشوید در مسکنهای کسانی که بنفسهای خود شان ظلم و ستم کرده اند شیخ
مفید در کتاب مجالس از جعابی او از ابن عقده او از عمر بن عیسی بن عثمان او از پدرش او از خالد بن عامر بن عباس او از محمد بن سوید اشعری
روایت کرده او گفته که من و فطر بن خلیفه بخدمت صادق آل محمد ع مشرف شدیم آنحضرت برای ما خرما حاضر نمود پس از آن خوردیم و آنحضرت
شروع نمود از آن خرما بفطر بن خلیفه میداد بعد از آن فطر بخدمت آنحضرت عرض کرد که چگونه است آن حدیثی که از ابن طفیل بمن خبر دادی که ابدال
شام و نجباء از کوفه بر میخیزند خدای تعالی ایشان را برای بدترین روزیکه برای دشمنان ما است جمع میکند آنحضرت فرمود که خدا شما را رحمت کند

محمد بن ابراهیم

شیخ مفید

شیخ مفید

بلیه اوّل بما میرسد بعد از آن بشما و سعت حال اوّل بما وارد میگردد بعد از آن بشما خدا رحمت کند بکسیکه ما را در نظر خلایق محبوب نماید و ما را در دلهای شان مکروه و ناخوش نکرده محمّد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی او از عبد الله بن جبله او از بطائنی او از پدرش او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که در صاحب این امر شباهتی هست از چهار پیغمبر شباهتی بموسی و شباهتی بعیسی و شباهتی بیوسف ع و شباهتی بمحمد ص عرض کردم که شباهتش بموسی از چه راه هست فرمود که خائف و مترقب یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی ع در وقت که بخشن از مصر بمداین شعیب ترسان و منتظر بود عرض کردم که شباهتش بعیسی از چه راه هست فرمود که در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفتند یعنی در حق او گفته میشود که او مرده است یا هلاک گردیده است چنانچه در حق او عیسی گفتند گردید عرض کردم که شباهتش بیوسف ع از چه راه هست فرمود که زندان و غیبت است عرض کردم که شباهتش بمحمّد از جهت فرمود از این راه هست که آنحضرت در وقت خروجش بسیرت و طریقه رسول خدا رفتار میکند آگاه شوید که او آثار محمّد را بیان کند و ظاهر میگرداند و شمشیر هشت ماه میکشد و طوائف مختلفه را از خلایق بقتل میرساند تا بحدّیکه خدا راضی شود عرض کردم که آنحضرت چگونه میداند که خدا راضی شده فرمود که خدا بدلش رحم میاندازد و بخلایق رحم میکند آنوقت میداند که خدا راضی شده در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن سعید جعفی و ابو الحسن از کتاب احمد بن سعید او از اسمعیل بن مهران او از بطائنی او از پدرش و وهیب ایشان از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که جمع قلیلی از عرب با قائم ع میباشند در آنحال گفته شد که جمع کثیری از اعراب امر را یعنی قائم ع را وصف میکنند بنا بر این باید بسیاری از اعراب در خدمت آنحضرت باشند فرمود در آنحال که خلایق ناچارند از اینکه امتحان کرده میشوند از یکدیگر تمیز داده شده باشند و بغربال زده میشوند چنانچه گندم بغربال زده میشود تا اینکه روان و سایر غشها از میان بیرون شوند جمع کثیر از غربال امتحان بیرون میروند یعنی از امتحان خالص در نمیایند بلکه از اعتقاد حق که داشته اند بر میگردند و مرتد میشوند در کتاب مذکور از احمد بن عبید او از یحیی بن زکریا او از یوسف بن کلیب او از بطائنی او از ابن حمید او از ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام خروج نماید هر آینه خدا ایشم با چند صنف از ملائکه با آنحضرت یاری میکند صنفی از آن صنفها ملائکه مسومین اند ایشان آنانند که علامت و نشانه در ایشان گذاشته شده بنوعیکه در جنگ باز شناخته میشوند و صنفی مردفین یعنی پی یکدیگر آیندگان که اینکه بمؤمنان تابع شوندگان و ایشان را حفظ کنندگان و صنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان و صنفی کروبین یعنی سادات و بزرگان ملائکه و جبرئیل در پیشاپیش و میکائیل از سمت دست راست و اسرافیل از جانب دست چپش میروند و رعبش در هر جا هر راه از جانب دست راست و هر جا هر راه از جانب دست چپ بدلهای خلایق می نشینند اوّل کسیکه تابع او میشود محمّد ص میباشد و علی ع دوّمین است و در دستش شمشیر میشود برهنه و از غلاف کشیده شده و خدا ایشم برای او فتح میکند روم و چین و دیلم و ترک و سند و هند و کامل شاه و خزر را یا ابا حمزه قائم ع قیام نمیکند مگر در وقتیکه بسیار شدید و تزلزل و فتنه و بلا بخلایق رسیده میباشد و پیش از این طاعون و شمشیر کشیده در میان طوائف عرب و اختلاف شدید در میان خلایق و دین شان مختلف و احوال شان متغیّر میباشد بنوعیکه مرد صبح و شام بسبب دیدن طغیان و خار بودن ایشان و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را مرگ را آرزو میکند و خروج آنحضرت اگر خروج کند در وقتیست که خلایق از خروجش نا امید و مایوس شوند پس طوبی و گوارا باد برای کسیکه آنحضرت را درمیابد و از یاوران او باشد و وای بر کسیکه با او و با امر او مخالفت نماید و از جمله دشمنان او شود بعد از آن فرمود که آنحضرت با امر تازه و سنّت تازه و حکم الهی تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میفرماید و شأنش بجز کشتن کافران و منافقان و احدی را در کارها بزرگ در جای خویش نایب نمیگذارد یا اینکه قبول نمیکند توبه کسیرا اگر آنحضرت بداند که باطن او مشتمل بر کفر است یا اینکه همه کافر از امیکشد بنوعیکه احدی از ایشان باقی نمیگذارد و ملامت ملامت کنندگان او را از اجرای حکم خدا سیر نمیدارد در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمّد بن حسین او از عبیس بن هشام او از ابن جبله او از علی بن ابی معزه او از عبد الله بن شریک او از بشیر بن غالب اسدی روایت کرده او گفته که حسین بن علی علیهما السلام بمن فرمود که یا بشیر قریش چگونه باقی میمانند در وقتیکه قائم مهدی ع پانصد نفر مرد از ایشان بیاورد و در یکجا حبس بکند و گردنهای همه ایشان را بزند و بعد از آن پانصد نفر دیگر از آن طایفه بیاورد و در یکجا حبس بکند و گردنهای ایشان را بزند راوی گوید که عرض کردم که خدا کارهای تو را اصلاح نماید آیا طایفه قریش در آنزمان باین قدر میشوند فرمود بدرستیکه بزرگ قوم در آنزمان از ایشان میباشد پس چگونه این قدر نمیشوند راوی گوید که بشیر بن غالب گفت که شهادت میدهم باینکه حسین بن علی ع کشتن قائم ع را از قریش پانصد نفر تا پانصد نفر تا شش مرتبه شمرد در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمّد بن فضل او از ابرهیم او از محمّد بن عبد الله بن زراره او از حرث بن مغیره و ذریح محاربی روایت کرده ایشان گفته اند که صادق ع فرمود که در میان ما و عرب چیزی باقی نمانده مگر سر بریدن و بدست مبارک اشاره بحلقش نمود یعنی باید عربها را بقتل رسانیم یعنی در وقت قیام قائم ع در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمّد عطار او از محمّد بن حسن رازی او از محمّد بن علی صیرفی او از محمّد بن سنان او از محمّد علی خثعمی

ابن عقده

احمد بن عبید

ابن عقده

سید بن صبیح او از مردی از اهل جزیره روایت نموده او گفته که کنیزی نذر کردم و او را بمکه آوردم و بخدام و حاجبان کعبه ماجرای نذر کنیز را نقل کردم و هیچیک از ایشان ماجرای او را ذکر نکردم مگر اینکه گفت او را نزد من آر باید دست که خدا نذر تو را قبول نمود پس از این جهت وحشت شدید بمن روداد پس این ماجرا را بمردی از اصحاب ما که از اهل مکه بود نقل نمودم گفت آیا هرچه بگویم قبول میکنی و میشنوی گفتم آری گفت نگاه کن بامردیکه در نزد حجر الاسود می نشیند و خلایق هم در دور سرش جمع میشوند و او ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام است نزد او برو و این ماجرا را خبر ده ببین تا چه فرماید و بآن عمل بکن پس بخدمت آنحضرت رفتم و باو عرض کردم که خدا بتو رحمت کند من مردی هستم از اهل جزیره و در نزد من کنیزی هست او را در خصوص یمینی که در ذمه من بود برای بیت الله نذر کرده ام و او را باینجا آورده ام و این قصه را بخدام و حاجبان خبر دادم و هیچیکی از ایشان ملاقات نکردم مگر اینکه گفت او را نزد من آر و بید دست که خدا نذر تو را قبول نمود و از این جهت وحشت شدید بمن عارض گردیده در آن حال آنحضرت بمن فرمود که یا اباعبدالله بیت الله نمیخورد و نمی آشامد پس کنیز را بفروش و تفحص بکن و باهل بلاد خود از حجاج نگاه کن و ببین که هر که از ایشان نفقه و توشه ندارد از پول آن کنیز باو بده تا اینکه بوطن خویش با سود که برگردد پس بفرموده آنحضرت عمل کردم بعد از آن هیچیکی از خدام ملاقات نکردم مگر اینکه از من پرسید که کنیز را چه کردی گفتم که ابوجعفر ع چنین فرموده بفرموده اش عمل نمودم ایشان گفتند او دروغگو جاهل است نمیداند چه میگوید پس گفته ایشان را بخدمت ابوجعفر ع عرض کردم فرمود که گفته ایشانرا بمن رسانیدی پس سخن مرا هم بایشان برسان عرض کردم آری میرسانم فرمود بایشان بگو که ابوجعفر ع بشما گفت که حال شما چگونه میشود اگر دستها و پایهای شما بریده شود و از دیوار کعبه آویخته گردد بعد از آن بشما گفته میشود که با آواز بلند بگوئید که ما دزدان کعبه بودیم و قتیکه خواستم از خدمت آنحضرت بیرون بروم فرمود که کننده این کار من نیستم اینست جز این نیست انرا میکند مردی از اولاد من باشد در کتاب مذکور از **محمد بن علی** او از ابن محبوب و از عمرو بن شمر او از جابر روایت نموده گفته که مردی بخدمت باقر ع داخل شد و بخدمتش عرض نمود که این پانصد درهم را از من قبض کن و آن زکوة مال من است آنحضرت فرمود که خودت آنها را بفقرا و همسایگانت و بمسکینان برادرانت از مسلمانان صرف کن بعد از آن فرمود که چون قائم ع اهلبیت قیام میکند اموال را بالسویه قسمت مینماید و در خصوص رعیت باعدالت حکم میکند پس هرکه باو اطاعت نماید هر اینه بخدا اطاعت کرده و هرکه با او مخالفت کند هر اینه بخدا عصیان و مخالفت نموده و نامیدن او بمهدی از این راه است که خدا او را بامورات مخفیه راه مینماید و توریة و سایر کتابهای خدا را در انطاکیه از مغاره بیرون میآورد و در میان اهل توریة با توریة و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید و اموال خلایق از زیر زمین و روی زمین بخدمت آنحضرت جمع میشود پس آنحضرت بخلایق میفرماید که بیائید بسوی اموالی که برای آنها ارحام را قطع نموده اید و خونها را ریخته اید و بمحرمات الهی مرتکب شده اید پس انقدر بخلایق مال عطا میفرماید که احدی پیشتر از او انقدر نداده و زمین را پر از عدل و قسط و نور میکند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین و محمد قسطوانی در یکجا ایشان از ابن محبوب او از عبدالله بن سنان روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که عصای موسی ع شاخ درخت آس بود از درختهای بهشت و قتیکه موسی ع رو به مدین میرفت آنرا جبرئیل ع برای آنحضرت آورد و آن عصا و تابوت آدم در میان دریاچه ایست که در طبرستان یا طبریه یافته شد و آن نام دهی است از دهات واسط و نام قصبه است و سرزمینی از آن هرگز نپوسیده و کهنه نمیشوند و تغییر نمیابند و وقتیکه قائم ع قیام کرد آنها را بیرون آورد در کتاب مذکور از **هوذه** او از نهاوندی او از عبدالله بن حماد او از ابی الجارود او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع میخواهد که ظهور نماید با بیدق رسول خدا و انگشتری سلیمان ع و سنگ موسی ع و عصای او ظهور میکند بعد از آن بمنادی خود امر میفرماید منادی ندا میکند که آگاه شوید که هیچ مردی از شما خوردنی و آشامیدنی با خود اصحاب این ندا را میشنوند گویند که آنحضرت میخواهد که ما را و چهارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید پس آنحضرت براه میافتند ایشان هم باوی براه میافتند و اول منزلیکه در آن فرود میآید آن سنگ را نصب میکند خوردنی و آشامیدنی و علف از آن سنگ بیرون میآید پس خود ایشان و چهارپایان ایشان میخورند و میآشامند تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود میآیند در کتاب مذکور باین اسناد از **عبد** او از ابن بکیر او از حمران او از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا که این دین شما را می بینم که از شما رو گردانیده مانند آدمی که بخون خویش غلطیده شده باشد تا اینکه مانند ماری که دمش را برزمین زده بعد از آن بشما برمیگرداند مگر مردیکه از ما اهلبیت پس در هر سال بشما دو عطیه میدهد و در هر ماه دو رزق بشما عطا میفرماید و در زمان آنحضرت بشما حکمت یعنی علم شریعت داده میشود حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا و سنت رسول الله ص حکم میکند در کتاب کافی از علی او از سهل او از ابن محبوب او از بعضی رجالش او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع را در بالای منبر کوفه می بینم در حالتیکه در برش قبائی میباشد پس از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر بمهر شده بیرون میآورد و آنرا بخلایق میخواند چون آنرا میشنوند مانند گوسفندان از گرد او با سرعت میگریزند و در خدمتش نمیماند مگر نقباء پس آنحضرت سخنی میفرماید ایشان هم از آن سخن میگریزند و اما نکه گریخته اند ملجا و پناهی نمییابند تا اینکه بخدمت آنحضرت برمیگردند و بدرستیکه من

محمد بن علی ره

ابن عقده ره

هوذه ره

بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق قائم ع

هر اینه مبدانم این سخن را که انحضرت میفرماید محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی
حمیری او از حسن بن ابان او از عبد الله بن عطا او از شیخی از فقها یعنی صادق ع روایت کرده او گفته که از انحضرت پرسیدم که سیرت و رفتار مهدی
ع چگونه خواهد بود فرمود که انحضرت میکند کارها که رسول خدا ص میکرد برهم میزند چیزها را که پیش از او بوده چنانچه جناب رسول خدا ص
امور ایام جاهلیت را برهم زد و قائم ع دین اسلام را تازه میکند در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن عطار او از محمد بن حسن رازی او
از محمد بن علی کوفی او از بزنطی او از ابن بکیر او از پدرش او از زراره او از باقر ع روایت نموده که بخدمت انحضرت عرض کردم که نام ببند صالحی را
از صالحان برای من ذکر کن و مرادم قائم ع بود فرمود که نامش نام منست عرض کردم که آیا انحضرت با سیرت و طریقه رسول خدا ص رفتار میکند
فرمود هیهات هیهات ای زراره انحضرت بطریقه رسول خدا ص رفتار نمیکند بعد از آن فرمود که رسول خدا ص در میان امت با نرمی و ملایمت
رفتار میکرد و با خلایق الفت و محبت مینمود و قائم ع با قتل رفتار میکند و باین مامور است در رقعه که در نزد او است باید با قتل و هلاکت
نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمیکند وای بر کسیکه از انحضرت مفارقت وجدائی نماید در کتاب مذکور از محمد بن علی کوفی
او از عبد الرحمن بن هاشمی او از ابی خدیجه او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که مرا جایز بود اینکه در مقام قصاص قاتل را بعوض غلام
بقتل رسانم و در جهاد بکشتن زخمدار شتاب نموده او را بکشم لیکن این را برای عاقبت کار اصحاب خود ترک نمودم یعنی اگر ایشان هم زخمدار
شوند دشمنان ایشان را نکشند و مر قائم را است اینکه قاتل را بعوض غلام و زخم خورده را بقتل میرساند در کتاب مذکور از ابن عقده او از
علی بن حسین او از محمد بن خالد او از ثعلبة بن میمون او از حسن بن هرون روایت کرده او گفته که در خدمت صادق نشسته بودم ناگاه
معلی بن خنیس از انحضرت پرسید که آیا قائم ع بخلاف سیرت و طریقه علی ع رفتار میکند فرمود داری و این بدین جهت است که علی ع با منت گذاشتن بر
خلایق و بخشیدن ایشان رفتار نمود زیرا که انحضرت دانست که خلیفه که بعد از او است بر شیعیانش غالب خواهد شد و قائم ع وقتی که قیام
میکند با کافران و منافقان رفتار میکند و اسیر میکند زیرا که او میداند که هیچ کس بعد از او بر شیعه اش غالب نخواهد شد در کتاب تهذیب از
صفار او از محمد بن عبد الجبار او از ابن فضال او از ثعلبه مثل این را نقل نموده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از علی بن حسن او
پدرش او از رفاعه او از عبد الله بن عطا روایت نموده او گفته که از باقر ع پرسیدم که آیا قائم ع وقتی که قیام میکند بکدام طریقه در میان
خلایق رفتار مینماید فرمود که برهم میزند از احکام را که پیشتر از او بوده چنانچه رسول خدا ص احکام سابقه را برهم نمود و اسلام تازه احداث
میکند در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن عطار او از محمد بن علی کوفی او از بزنطی او از علا او از محمد روایت نموده او گفته که از باقر ع
شنیدم میفرمود که اگر خلایق بدانند که قائم ع در وقت خروجش چه کار خواهد نمود هر اینه اکثر ایشان بسبب کشتن انحضرت خلایق را دوست
میدارند که او را نه بینند آگاه شوید بر اینکه انحضرت پیشتر از همه بامر قریش ابتدا میکند پس از ایشان نمیستاند مگر شمشیر و با ایشان نمیدهد
مگر شمشیر یعنی با ایشان سوای جنگیدن و کشتن رفتار دیگر نمیکند حتی بسیاری از خلایق گویند که این مرد از آل محمد نیست زیرا که اگر از آل محمد
بود هر اینه رحم میکرد در کتاب مذکور باین اسناد از بزنطی او از عاصم بن حمید حناط او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که باقر ع بامر تازه
کتاب تازه و حکم تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میکند شانش کشتن خلایق است با شمشیر و در کارها بر زلیج کس را در جای خود نا
نمیگذارد بلکه خودش بانها مباشر میشود و ملامت ملامت کنندگان او را از اجرای احکام الهی باز نمیدارد در کتاب مذکور باین اسناد از
محمد بن علی کوفی او از ابن محبوب او از بطائنی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که این چه تعجیل و شتاب است که خلایق
در خصوص قیام قائم ع میکنند بخدا سوگند یاد میکنم که لباس او نیست مگر کلفت و طعامش نیست مگر درشت یعنی رفتار و سلوکش نیست مگر
سخت و درشت و رفتارش نیست مگر قتل با شمشیر و مردن خلایق در زیر شمشیرش شیخ طوسی در کتاب الغیبة او از فضل او از عبد الرحمن بن
ابی هاشم او از بطائنی مثل این حدیث را نقل نموده و در این روایت بدین نهج وارد شده که طعامش نیست مگر جو درشت محمد بن ابرهیم در کتاب
الغیبة از ابن عقده او از احمد بن یوسف بن یعقوب او از اسمعیل بن مهران او از بطائنی او از پدرش و وهیب ایشان از ابی بصیر او از صادق ع روایت
نموده که انحضرت فرمود که چون قائم ع قیام مینماید در میان او و عرب و قریش نمیباشد مگر شمشیر و این چه تعجیل و شتابست که در خصوص قائم
میکنند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه طعام انحضرت که بخلایق میخوراند نیست مگر جو درشت و لباسی که بخلایق میپوشاند مگر کلفت یعنی
رفتارش مگر سخت و درشت و طریقه اش نیست مگر شمشیر کشی و مردن خلایق در زیر شمشیرش در کتاب مذکور از ابن عقده از علی بن حسن
تیملی او از پدرش حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی ایشان از سعدان بن مسلم او از بعضی رجالش او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود
که در وقتی که مردی در پشت سر قائم ع میایستد و با حکم انحضرت امر و نهی میکند ناگاه انحضرت میفرماید که او را بگردانید و بر پیش روی من
آرید پس او را برگردانند و به پیش روی انحضرت میآورند و امر میفرماید که گردنش را میزنند بعد از آن در میان مشرق و مغرب چیزی نمیماند
مگر اینکه از او میترسد در کتاب مذکور از علی بن احمد بندنیجی او از عبید الله موسی او از برخی او از پدرش او از سعدان بن مسلم او از هشام

بن سالم و او از صادق ع مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از محمد بن همام و او از حمید بن زیاد و او از حسن بن محمد بن سماعه و او از محمد بن حسن و او از
عثمان حسین بن اسمعیل و او از یعقوب بن شعیب و او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که آیا بنمایم بتو پیراهنی را که قائم ع با آن قیام خواهد
نمود عرض کردم آری بنما پس امر فرمود صندوقی آوردند قفل آنرا گشود و پیراهن کرباسی از آن بیرون آورد و دامنها و دامنها و آستینهای آنرا
واکرد ناگاه در آستین چپ او خونی دیدم آنحضرت فرمود که این پیراهنیست که رسول خدا ص در بر داشت در روزیکه دندان مبارکش را
شکستند و این خون از آن است و قائم ع این پیراهن را در بر کرده قیام خواهد فرمود پس آن خون را بوسیدم و آن پیراهن را بر رویم مالیدم
بعد از آن صادق ع آنرا پیچید و برداشت در کتاب مذکور از علی بن احمد و او از عبد الله بن موسی و او از علی بن حسان و او از عبد الرحمن بن کثیر و او از
صادق ع در خصوص قول خدای عز و جل اتی امر الله فلا تستعجلوه روایت کرده که آنحضرت فرمود آن امریکه در آیه مذکور است عبارت
است از امر ما یعنی تعجیل و شتاب مکن خداوند که آنرا با ملائکه و مؤمنان و رعب مؤید میگرداند و خروج او مانند خروج رسول خدا ص
و اینست معنی قول خدای عز و جل کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون یعنی چنانچه پروردگارت ترا با حق
و راستی از خانه ات بیرون نمود و بدرستی که فرقه از مؤمنان این را ناخوش میداشتند در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و او از ابرهیم بن اسحق
و او از عبد الله بن حماد و او از بطائنی روایت نموده و گفته که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند ملائکه با سیصد و سیزده نفر مرد
بخدمت آنحضرت نازل میشوند یک ثلث ایشان در بالای اسبان سمند و یک ثلث در بالای اسبان ابلق و ثلث دیگر در بالای اسبان

مؤلف گوید

حوه میباشند عرض کردم که حوه چیست فرمود که سرخست مؤلف گوید که جوهری در صحاح گفته که حوه رنگیست مانند پاس آهن
گفته که حوه عبارتست از سرخی که مایل بسیاهی باشد در کتاب مذکور با این اسناد از بطائنی و او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون
قائم ع قیام میفرماید شمشیرهای قتال از آسمان فرود میآیند در هر شمشیری نام مردی و نام پدرش در آن نوشته میباشد در کتاب مذکور از

ابن عقده ره

ابن عقده و او از علی بن حسن تیملی و او از عباس بن عامر و او از موسی بن بکر و او از بشیر نبال روایت کرده و نیز خبر داد بمن علی بن احمد و او از عبد الله
بن مسلم و او از ایوب بن نوح و او از صفوان و او از موسی بن بکر و او از بشیر و لفظ حدیث که در اینجا ذکر شد لفظ روایت ابن عقده است و گفته که
وقتیکه بمدینه آمدم بمنزل ابی جعفر ع رفتم ناگاه استری زین شده در در خانه دیدم پس در پیش خانه نشستم ناگاه آنحضرت بیرون آمد باو سلام
کردم پس از بالای استر پائین آمد و رو بمن گذاشت و فرمود که این مرد از کجاست عرض کردم که از اهل عراق فرمود که از کدام شهر اهل
عراق عرض کردم که از اهل کوفه فرمود که رفیق راه تو کیان بودند عرض کردم قومی از محدثه فرمود محدثه کیستند عرض کردم که مرجئه اند
و ایشان قومی اند که ایمان شان قولیست بدون عمل فرمود وای بر این مرجئه که در وقت قیام قائم ع ما بکدام شخص پناه و التجا خواهند
برد عرض کردم که ایشان گویند اگر قائم ع قیام نماید هر آینه ما و شما در عدالت برابر میشویم آنحضرت فرمود که هر که توبه نماید توبه اش
را قبول میفرماید و هر که نفاق را پنهان و مخفی بدارد خدا بغیر از درگاهش دور نمیکند مگر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار و آشکار
نماید هر آینه خدا خونش میریزد و بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه قائم ع سر ایشان را میبرد چنانچه قصاب سر گوسفند را
میبرد و با دست مبارکش بحلقش اشاره نمود عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون آنحضرت قیام میکند امورات خلافتش درست
میشود پس خون خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند سوگند یاد میکنم بآن خدائی که جانم در ید قدرت اوست هر آینه ما و
شما باید ملاقات نمائیم باز شدائدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند و با دست مبارکش اشاره نمود در کتاب مذکور از
ابن عقده و او از محمد بن سالم و او از عثمان بن سعید و او از احمد بن سلیمان و او از موسی بن بکر و او از بشیر بن نبال مثل این را روایت نموده
مگر اینکه در این روایت گفته که وقتیکه بابی جعفر ع گفتم که ایشان گویند که مهدی ع اگر قیام نماید هر آینه امورات خلافت بدون جنگ
و قتال برای او درست میشود و خون خلایق را نمیریزد آنحضرت فرمود نه چنین است که میگویند سوگند یاد میکنم بآن خدائی که جانم
در قبضه قدرت اوست هر آینه اگر امورات بدون جنگ و قتال برای کسی درست شود هر آینه برای رسول خدا ص درست میشد و

علی بن احمد ره

دندان مبارکش شکسته و رویش مجروح نمیگردید نه چنین است که خیال کرده اند باید ما و شما ملاقات نمائیم شدائدی که باعث زخمها
و جاری شدن خونها میباشند بعد از آن پیشانی مبارکش را مسح نمود در کتاب مذکور از علی بن احمد و او از عبد الله بن موسی و او از حسن بن معاویه
و او از ابن محبوب و او از عیسی بن سلیمان و او از مفضل روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم احوال قائم ع را ذکر میکرد عرض کردم که
امیدوارم که امر آنحضرت با سهولت و آسانی درست شود فرمود که امر او درست نمیشود تا وقتیکه ملاقات نمائید بپاره شدتها که ما
زخمها و جاری شدن خونها میشوند در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله و او از محمد بن جعفر و او از ابی الخطاب و او از محمد بن سنان و او از یونس
بن ظبیان روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که اهل حق در هر زمان که بودند هر آینه با شدت حال برای اهل حق تا مدت
قلیل و بعید نخواهند ماند یعنی ایام قیام قائم ع طولانی خواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقده و او از بعضی رجالش و او از علی بن اسحق بن عمار و او از

محمد بن سنان مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی او از عمر بن خلاد
کرده او گفت که در خدمت حضرت رضا ع ذکر قائم ع گذشت آنحضرت فرمود که آرام دل شما در این اوقات بیشتر است یکی از حضار عرض کرد که این چگونه
است فرمود هرگاه قائم ع ما خروج نماید هراینه نمیشود مگر شدتها و جاری شدن خونها و خلایق نمیشوند مگر در روی زینها یعنی در اسب
تاختن و جنگ و قتال نمودن و لباس قائم ع نیست مگر کلفت و طعامش نیست مگر درشت یعنی با سختی و درشتی با خلایق رفتار میکند نه با
نرمی و ملایمت در کتاب مذکور از عبد الواحد او از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد او از مفضل روایت کرده او گفته
که در حال طواف کعبه در خدمت صادق ع بودم ناگاه آنحضرت بمن نگاه کرد فرمود که یا مفضل چرا مهموم و رنگت را تغییر یافته می بینم عرض کرد
که فدای تو شوم بخاطرم بنی عباس و سلطنت و شوکت و جبروت ایشان میگذرد اگر سلطنت و شوکت برای شما میبود هراینه ما هم در آن نعمت
و لذت با شما میشدیم فرمود یا مفضل اگر اینگونه میشد هراینه برای ما نمیشد مگر در شبها پاسبانی رعیت و در روز گشتن پی امور ایشان
و خوردن خوردنیهای سخت مانند نان جو و نان خشک و پوشیدن لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین ع بدین نهج رفتار میکرد اگر اینگونه
رفتار نمیکردیم هراینه جایگاه ما آتش جهنم میشد پس این سلطنت و شوکت بما داده نشد از این جهت هرچه میخواهیم میخوریم و میاشامیم آیا دیده
خدا نعم حق مظلوم را که در ذمه ظالم است برای ظالم نعمت کرداینده باشد چنانچه این سلطنت و خلافت را که از راه ظلم و ستم از ما گرفته شده
برای بنی عباس نعمت کرداینده در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الله بن حماد او از عمرو بن شمر روایت نموده او گفته که در دولتسرای صادق
ع در خدمتش بودیم در حالیکه خانه با خلایق مملو و پر بود پس خلایق شروع نموده از آنحضرت پاره چیزها می پرسیدند و از هرگونه سؤال میکردند
جواب میداد در این حال من از یکسمت خانه گریه کردم آنحضرت فرمود یا عمر و چه چیز ترا میگریاند عرض کردم که فدای تو شوم آیا در میان این امت
مثل تو هست و حال آنکه درهای فرج بروی تو بسته شده و پرده انکار بروی کشیده کردید فرمود یا عمر و گریه مکن زیرا که چیزهای خوب و لذیذ
میخوریم و لباسهای نرم میپوشیم اگر این امر یعنی خلافت برای این امر یعنی خلافت برای ما میشد هراینه نمیخوردیم مگر خوردنیهای سخت و نمی
پوشیدیم مگر لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع بدین نهج رفتار مینمود اگر اینگونه رفتار نمیکردیم با ایشان که در میان آتش
جهنم علاج زنجیرهای آتشین بکنیم در کتاب مذکور بدین اسناد از عبد الله بن سنان او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خداوند
عالم ابا دارد مگر اینکه وقت قرار دهند که آن را خلاف کرداند و بیدق قائم ع بیدق رسول خداست که جبرئیل ع آنرا در روز جنگ بدر فرود
آورده و در آن جنگ کرداینده بعد از آن فرمود یا ابا محمد بخدا قسم یاد میکنم هراینه پوش آن بیدق از پنبه و کتان و ابریشم خام و حریر نیست عرض
کردم پس از چه چیز است فرمود از ورق بهشت است جناب رسول خدا ع آنرا در روز بدر گشود بعد از آن آنرا بهم پیچید و بعلی سپرد پس در نزد
آنحضرت بود تا اینکه در جنگ بصره یعنی در جنگ جمل آنرا گشود پس خدا نعم با آنحضرت فتح و نصرت عطا فرمود بعد از آن آنحضرت آنرا بهم پیچید
و آن در اینجا در نزد ما است و احدی آنرا وا نمیکند تا وقتی که قائم ع قیام مینماید پس چون آنحضرت قیام میفرماید آنرا وا میکند احدی در مشرق
و مغرب نمیماند مگر اینکه با آن ملاقات میکند و رعب و بیم آن یکماه راه از جانب دست چپ میرود و بدهای خلایق می نشیند بعد از آن
فرمود یا ابا محمد آنحضرت خروج میکند در حالیکه از کشته شدن پدرانش بظلم یا اینکه کینه انتقام کشیدن در دل دارد غضبناک است و بسبب
غضب نمودن خدا بخلایق تاسف خورنده است و پیراهن رسول خدا ع که در جنگ احد پوشیده بود در برش میباشد و عمامه اش از ابر
باشد یعنی ابر بر سرش سایه میاندازد و زره رسول خدا ع که بقامتش راست میباشد در بر و شمشیر رسول خدا که ذو الفقار باشد در
کمرش میباشد هشت ماه شمشیر کشیده کافران و منافقان را بقتل میرساند و اول کسانی که آنحضرت بر تعزیر و تنبیه ایشان ابتدا میکند
طایفه بنی شیبه میباشد پس دستها و پایهای ایشان را قطع میکند و از دیوار کعبه میاویزد و منادی ندا میکند که ایشان دزدان خدا
خدایند یعنی دزدان بیت الله اند بعد از آن بامر قریش شروع مینماید پس در مادۀ ایشان سوای شمشیر کشی کار دیگر نمیکند و آنحضرت خروج
نمیکند تا وقتیکه دو طغرا مکتوب در خصوص تبری نمودن از علی ع خوانده شود یکی در کوفه و دیگری در بصره در کتاب مذکور از عبد
الواحد بن عبد الله او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن حسین او از حماد بن طلحه او از ثمالی روایت کرده که باقر ع فرمود که با قائم ع اهل
بیت خود را می بینم که با بنجف شما نزدیک شده و بدست مبارکش بسمت کوفه اشاره نمود چون آنحضرت بنجف اشرف نزدیک میشود پرچم
بیدق رسول خدا ع را میگشاید و وقتی که پرچم آنرا گشود ملائکه که در جنگ بدر بودند بخدمتش فرود میایند عرض کردم که بیدق رسول خدا
از چه جنس است فرمود که چوبش از ستونهای عرش الهی و رحمت است و پوشش از نصرت خدا و آن بیدق بسوی هیچ چیز برده نمیشود مگر اینکه آنرا
خدا هلاک میکرداند عرض کردم که آن تا قیام قائم ع در نزد شما ها پنهان است پس قائم ع خود آنرا میابد یا برای او آورده میشود فرمود
که در نزد ما نیست بلکه برای او آورده میشود عرض کردم که کدام شخص آنرا بخدمت آنحضرت میاورد فرمود جبرئیل **مؤلف گوید** که ممکنست
اینکه انکار باقر ع بودن آن بیدق را در نزد خود شان از راه تقیه باشد تا اینکه سلاطین زمان آنرا از ایشان مطالبه ننمایند یا اینکه مراد از بیت

که بعد

عبد الله گوید

عبد الله بن سنان گوید

مفضل گوید

که بعد از غیبت قائم ع باسمان برده میشود بعد از ان جبرئیل انرا میاورد یا اینکه مراد از این بید غیر انست که پیشتر مذکور کردید در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل او از محمد بن عبد الله بن رزان او از محمد بن مروان او از فضیل روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که چون قائم ع قیام میکند در مقابلش از جهال ناس کسانی میایستند و مخاصمه میکنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدید میباشند از جهال زمان جاهلیت که در مقابل رسول خدا ایستادند و باوی مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که رسول خدا بخلایق مبعوث کردید در حالیکه ایشان به پیهائی که از سنک و چوب و تخته ساخته شده بودند عبادت میکردند و قائم ع هادر وقتیکه قیام مینماید بخلایق مبعوث میشود در حالیکه همه ایشان کتاب خدا را بعقاید باطله خود تاویل میکنند و بعقاید خود باایات ان حجت و دلیل او زند بعد از ان فرمود اکاه شوید بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه عدالت انحضرت با ایشان میرسد در حالیکه در توی خانهها هستند چنانچه سرما و کرما داخل خانه میکردد در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از حسین بن مختار او از ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که اکر صاحب این امر ظهور نماید هر اینه از خلایق میرسد باو چیزهائیکه از ایشان برسول خدا رسید در کتاب معانی الاخبار از محمد بن همام او از احمد بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعه او از احمد بن حسن میثمی او از محمد بن ابی حمزه او از بعضی اصحاب خود او از صادق ع روایت نموده که از انحضرت شنیدم میفرمود که قائم ع در جنکها بپاره شدتها دچار میشود که رسول خدا بمثل انها دچار نشده زیرا که رسول خدا بخلایق مبعوث شد در حالیکه به بتهائی که از سنک و چوب بودند عبادت میکردند و در وقت ظهور قائم ع خلایق براو خروج میکنند و کتاب خدا را باعتقاد باطل خود شان تاویل میکنند و از اد در دست خود شان حجت نموده با انحضرت می جنکند محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی علوی او از محمد بن حسین او از محمد بن سنان او از قتیبه اعشی او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود وقتیکه بیدق حق ظاهر کردید همه اهل شرق و غرب بران لعنت میکنند ایا میدانی که سبب این چیست عرض کردم نه فرمود که سبب اینست که خلایق پیش از خروج انحضرت از بنی هاشم بپاره شدتها و ادتها دچار و مبتلا میشوند در کتاب مذکور از ابن الواحد او از محمد بن جعفر او از محمد بن حسین او از محمد بن سنان او از قتیبه ابو منصور بن حازم او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود وقتیکه بیدق حق بلند کرده شد همه شرق و غرب بران لعنت میکنند عرض کردم که این از چه راهست فرمود بجهت شدتها و اذیتهاست که خلایق از بنی هاشم می بینند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی و احمد بن علی اعلم ابنائه ایشان از محمد بن علی صیرفی او از محمد بن صدقه ابن ادینه عبدی و محمد بن سنان در یکجا ایشان از یعقوب سراج روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قائم ع با سیزده کروه از اهل بلاد و طوائف محاربه میکنند و ایشان هم با او می جنکند ایشان اهل مکه و اهل شام و بنی امیه و اهل بصره و اهل دلیسان و ان نام دهی است در هرات و اکراد و اعراب و ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری اند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن زیاد او از علی بن صباح او از علی بن محمد حضرمی او از جعفر بن محمد او از ابرهیم بن عبد الحمید روایت نموده او گفته که خبرداد بمن کسیکه از صادق شنیده بود که انحضرت میفرمود که چون قائم ع خروج میکند از اطاعت انحضرت بیرون میروند اناکه میدانستند که قائم ع باین امر اهل و سزاوار است و داخل جرکه افتاب و ماهتاب پرستان میباشند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل مهران او از ابن بطاینی او از مفضل بن محمد او از جریر او از صادق ع او از پدرش باقر ع او از علی بن الحسین ع روایت نموده که انحضرت فرمود که چون قائم قیام میکند خداوند عالم از همه مؤمنان افت و ضعف و سستی را زایل میکند و قوتها شان را بمنکر داده در اندد و باره با ایشان عطا میفرماید در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن او از حسن و محمد پسران یوسف ایشان از سعدان بن مسلم او از صباح مزنی او از حرث بن حصیره او از حبه عرنی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع فرمود کویا شیعیان خود مان را در مسجد کوفه می بینیم در حالیکه چادرها را زده اند و قران را چنانچه که خدا تنزل نازل کردانیده بخلایق تعلیم میکنند اکاه شوید وقتیکه قائم ع ما قیام نمود مسجد کوفه را بر هم میزنند و قبله اش را راست میکنند در کتاب مذکور از علی بن الحسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن همام او از عبد الله بن محمد حجال او از علی بن عقبه او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که کویا شیعیان علی بن ابیطالب ع را چنان می بینیم که قران را بدست کرفته بخلایق تعلیم میکنند در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد او از صباح مزنی او از حرث بن حصیره او از ابن نباته روایت نموده او گفته که از علی ع شنیدم میفرمود که کویا عجمها را می بینیم که در مسجد کوفه خیمه ها زده اند قران را بطریقیکه نازل شده بخلایق تعلیم میکنند عرض کردم که یا امیر المؤمنین ایا این قران مثل ان قران نیست که نازل شده فرمود نه زیرا که از اصل قران نامهای هفتاد نفر از قریش با نامهای پدر ایشان محو کرده برداشته اند و از نامهای قریش باقی نکذاشته اند مکر اینکه نام ابولهب را برای نسبت عیب دادن برسول خدا باقی کذاشتند زیرا که عم انحضرت بود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از کسیکه انرا روایت کرده او از جعفر بن یحیی او از پدرش او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه قائم ع خیمه ها را در مسجد کوفه برپا میدارد و

مغز از اینها بگیر

محمد نعمانی

ابن الواحد

احمد بن هوذه

بعد از آن مثال علی حق یعنی امر تازه که بر عرب سخت و شدید است با ایشان اظهار میکند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از ابی طاهر
وراق او از عثمان بن عیسی او از ابی صباح کنانی روایت کرده او گفت که در خدمت صادق ع بودم ناگاه شیخی بخدمت آنحضرت داخل شد و عرض
و عرض نمود که برادر زاده ام من عاق شد و جفا کرد آنحضرت فرمود آیا نمیدانستید که برای حق دولتی است و برای باطل دولتی و هر یکی از اهل باطل
و اهل حق در ایام دولت دیگری ذلیل است پس هر که در ایام با اهل حق اذیت و آزار رساند هرآینه در ایام دولت حق از او قصاص کرده
میشود در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد انصاری او از محمد بن جعفر او از پدرش ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود که چون قائم ع در اقلیمهای روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند با نزد میفرماید که کف دست تو دستور العمل و عهد
نامه است از من در نزد تو پس هر وقتی که مسئله بتو رجوع شود و آنرا ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی در آنحال بکف دست نگاه
کن و هر چه که در آن بهبینی عمل نما بعد از آن فرمود که قائم ع لشکری بقسطنطنیه میفرستد پس چون بخلیج میرسند چیزی بر پاهای خود شان می
نویسند و از برکت آن در روی آب راه میروند پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی آب راه میروند میگویند که این جماعت اصحاب قائم ع
که در روی آب راه میروند پس اصحاب آنحضرت که اینگونه فضل و هنر دارند بخود او چگونه است پس در آنحال در شهر را می گشایند تا اصحاب
آنحضرت داخل میشوند و هر چه میخواهند حکم میکنند در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر قرشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن
سنان او از حریز او از ابان بن تغلب روایت نموده او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه ندا کننده از آسمان ندا
نماید که ای اهل حق بیکجا جمع شوید پس همه ایشان در یک سر زمین جمع میشوند بعد از آن دفعه دیگر ندا میکند که ای اهل باطل بیکجا جمع شوید پس
ایشان هم در یک سر زمین جمع میشوند عرض کردم که آیا یکی از این دو فرقه قادر و توانا میباشند که بمیان فرقه دیگر بروند فرمود نه بخدا سوگند
یاد میکنم و اینست معنی قول خدای عزوجل ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا ایشم مؤمنان را نمی
گذارد باحالتیکه شما با آن هستید تا اینکه خبیث و بدکار را از نیکوکاران جدا نماید در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او
از اسمعیل مهران او از ابن بطائنی و وهیب او از ابی بصیر روایت نموده او گفت که صادق ع فرمود که هر یکی از شما برای خروج قائم ع باید اسلحه
جنگ مهیا نماید و هر چند که یک تیر باشد وقتیکه خدا بنیت او را چنین داند امید میدارم که عمرش طولانی گرداند تا وقتیکه آنحضرت را
دریابد و از جمله اعانت کنندگان و یاوران او باشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین تیملی او از محمد و احمد پسران حسن
ایشان از پدر ایشان او از ثعلبه او از جمیع نام کننده ایشان از ابی بصیر او از کامل او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع
ما قیام نماید خلایق را بسوی احکام تازه دعوت مینماید و دین اسلام در ابتداء کار غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد چنانچه
در ابتدای کار غریب بود پس گوارا باد بکسانیکه در ابتدای اسلام و در آخر آن در میان اسلام مانند غریبانند در کتاب مذکور از عبد الواحد او
از محمد بن جعفر قرشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابن مسکان او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که اسلام
در اول امر غریب کرده بعد از آن هم غریب خواهد شد چنانچه در اول امر چنین بود پس طوبی باد و گوارا باد برای غریبان اسلام عرض کردم که خدا
کارهای تو را اصلاح نماید این مطلب را برای من شرح و بیان بفرما فرمود که دعوت کننده از ما دعوت را از سر میگیرد و از تازه گی خلایق را دعوت
میکند چنانچه رسول خدا ص با دعوت تازه خلایق را دعوت میفرمود و ابن مسکان او از حسین بن مختار او از ابی بصیر او از صادق ع مثل این
حدیث را روایت نموده در کتاب مذکور بدین اسناد از ابن مسکان او از مالک جهنی روایت نموده او گفت که بخدمت باقر ع عرض کردم که ما صاحب
و خروج قائم ع را با صفتی وصف میکنیم که هیچ یکی از مردم ندارد ولیکن با آن صفت نیست و هیچ یک از آنها شباهت ندارد فرمود نه چنین است که
میگوئی بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه معرفت کیفیت دولت آنحضرت کما هو حقه برای شما ممکن نیست تا وقتیکه او را بشنوید بدون کمی بود مانند دیدن
در کتاب مذکور از عبد الواحد او از احمد بن محمد بن عباس بن عیسی او از ابن بطائنی او از شعیب حداد او از ابی بصیر روایت کرده او گفت که بخدمت
صادق ع عرض کردم که خبر ده بمن از قول امیر المؤمنین ع که اسلام در اول امر غریب خواهد شد چنانچه در اول امر چنین بود پس گوارا باد برای
غریبان اسلام فرمود یا ابا محمد وقتیکه قائم ع قیام نمود با دعوت تازه خلایق را دعوت میکند چنانچه رسول خدا ص با دعوت تازه دعوت نمود
راوی گوید پس از جای خویش برخواستم و سر مبارک آنحضرت را بوسیدم و گفتم که گواهی و اقرار میدهم باینکه تو در دنیا و آخرت امام منی دوست
دار دوست و دشمنت را دشمن میدارم و تو ولی پروردگاری در کتاب مذکور از محمد بن همام او از احمد بن هلیل او از ابن ابی عمیر او از ابی مغرا
او از ابی بصیر روایت نموده او گفت که صادق ع فرمود وقتی که امیر المؤمنین ع با لشکرش در جنگ جمل با لشکر اهل بصره بهم ملاقات نمودند آن
حضرت بیدق رسول خدا ص را گشود پس قدمهای اهل بصره لرزید و وقت عصر نشده رسید با آنحضرت خطاب نموده گفتند ای پسر ابو طالب ع
ما ها را هلاک کردی پس آنحضرت فرمود که دستگیر شدگان و زخمداران را مکشید و گریختگان را تعاقب مکنید و هر که از اهل بصره اسباب
و اسلحه خویش را بیندازد در امان است و هر که در خانه اش بنشیند و در را به بندد در امان است و وقتیکه صفین رسید از آنحضرت خواهش

احمد بن هوذه

ابن عقده

محمد بن همام

نمودند که پرچم این بیدق را بگشاید قبول نفرموده ابا نمود پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمار بن یاسر را بخدمت آنحضرت در این باب
واسطه و شفیع نمودند آنحضرت با امام حسن ع فرمود که ای پسر من برای سلطنت این قوم مدتی هست باید آنرا با آخر رسانند و این بیدق
که پرچم آنرا بعد از من نگشاید مگر قائم ع در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از یحیی بن زکریا بن شیبان او از یونس بن کلیب و از بطائنی او از
ابی بصیر روایت کرده او گفت که صادق ع گفت قائم ع از مکه خروج نمیکند تا وقتیکه برای او حلقه تمام شود عرض کردم که حلقه چه قدر است فرمود
ده هزار نفر جبرئیل در جانب دست راست آنحضرت و میکائیل در سمت دست چپ و میباشد بعد از آن بیدق غلبه کننده را میجنبانند و در اطراف عالم
میگردانند واحدی در مشرق و مغرب نمیماند مگر اینکه بآن بیدق لعنت میکند بعد از آن اصحاب از هر قبیله از یکنفر تا ده نفر مانند ابرهای وقت پائیز
بخدمتش جمع میشوند در کتاب مذکور از **ابن عقده** او از علی بن حسن تیملی او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم او از
مردی او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفت که صادق ع فرمود وقتیکه قائم ع در ظهور نمودن اذن کرده شد او ماذون شد خدا ئیم را بان اسمی که
در لغت یهود بان اسم خوانده میشود میخواند و دعا میکند پس دعای آنحضرت بهدف اجابت قرین شده اصحابش که سیصد و سیزده نفرند مانند ابرهای
وقت پائیز جمع میشوند و ایشان صاحب بیدقهایند از ایشان پاره هستند که در وقت شب از میان رختخوابشان مفقود میشوند و صبح را در مکه
میکنند و پاره دیگر در روز در روی ابر نشسته میروند هر یکی از ایشان با نام خویش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش شناخته میشوند عرض
کردم که فدای تو شوم ایمان کدام یکی از این دو فرقه بیشتر و کاملتر است فرمود ایمان آنانکه در روی ابر میروند و این سیصد و سیزده نفر است و آنانکه
از رختخوابشان مفقود میشوند این آیه در شان ایشان نازل شده اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا در تفسیر عیاشی از مفضل مثل این روایت
نموده **محمد** بن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد او از محمد بن جعفر قرشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ضریس او از ابی خالد کابلی
او از علی بن حسین و محمد بن علی روایت نموده که از ایشان فرمودند که مفقود شدگان قومی اند که از رختخوابهاشان مفقود و ناپیدا میشوند
و صبح را در مکه میکنند و اینست معنی قول خدای عز و جل اینما تکونوا الخ ایشان اصحاب قائمند در کتاب مذکور از **احمد بن هوذه** او از نهاوندی
او از عبد الله بن حماد او از ابن بکیر او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفت که با صادق ع در مسجد مکه بودم ناگاه آنحضرت از دستم گرفت و فرمود یا ابان
خدا ئیم بعد از این سیصد و سیزده نفر مرد باین مسجد بتمامی وارد اهل مکه ایشان را نمیشناسند و شمشیرها را بکردنهای خود حمایل
میکنند و هر یکی از آن شمشیرها نام صاحبش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش نوشته میشود بعد از آن بمنادی امر میفرماید ندا می
کند که اینمرد مهدی است بطریق حکم داود و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و از ایشان بینه و شاهد نمیطلبد در کتاب مذکور از **علی**
بن احمد او از عبید الله بن موسی او از هرون بن مسلم او از مسعدة بن صدقه او از عبد الحمید طویل او از باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل
امن یجیب المضطر اذا دعاه روایت نموده که آنحضرت فرمود که این آیه در شان قائم ع نازل شده و جبرئیل ع در بالای ناودان رحمت در صورت
مرغ میباشد و اول کسی میباشد که با آنحضرت بیعت میکند و بعد از آن سیصد و سیزده نفر بیعت میکنند پس هر یکی از ایشان که براه افتاده
در همان ساعت بخدمت آنحضرت میاید و از ایشان پاره هستند که از میان رختخوابهای خود مفقود میشوند و اینست معنی قول امیر
المؤمنین ع که ایشان آنانند که از میان رختخوابهای خودشان مفقود و ناپاب میشوند اینست معنی قول خدای عز و جل فاستبقوا الخیرات
اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا فرمود که مراد از خیرات ولایت است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد
او از ابی الجارود او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که اصحاب قائم ع سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت
روز بروی ابر می نشینند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در میان رختخوابهایشان خوابیده می
شوند ناگاه ایشانرا در مکه در غیر موسم حج می بینند در کتاب مذکور از **علی بن حسین** او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی
او از علی بن حکم او از بطائنی او از ابی بصیر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع از بلندی کوه ذی طوی با سیصد و سیزده نفر مرد که
بقدر اصحاب بدرند فرود میاید تا وقتیکه پشتش را بحجر الاسود تکیه میدهد و بیدق غلبه کننده را میجنباند علی بن ابی حمزه گوید که این
حدیث را بحضرت موسی بن جعفر ع عرض کردم فرمود که این کتاب منشور است **مؤلف گوید** یعنی این حدیث در کتاب منشور نوشته شده
یا اینکه کتاب منشور در نزد قائم ع میباشد یا اینکه این بیدق بمنزله کتاب منشور است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از
عبد الله بن حماد او از بطائنی روایت نموده او گفت که صادق ع فرمود که جوانان شیعه در بالای بامهای خودشان خوابیده میباشند ناگاه
شبی در غیر موسم حج بخدمت صاحب خودشان میروند و صبح را در مکه میکنند در کتاب مذکور از ابن عقده او از **علی بن فضال** او از
محمد بن حمزه و محمد بن سعید ایشان از عثمان حماد او از سلیمان بن هرون بجلی روایت نموده او گفت که صادق ع فرمود که صاحب این امر نگه
داشته شده است اگر همه خلایق بمیرند هر اینه خدا ئیم اصحاب او را برای او جمع میکند و ایشانند آنانکه خدا ئیم در شان ایشان فرموده فان
یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین یعنی اگر این جماعت بان کفران نمایند و آنرا انکار کنند هر اینه قومی را بان موکل کرده ایم

محمد بن ابراهیم

مؤلف گوید

بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق قائم ؑ

کرمانرا کفران کنند نپسندند وانرا انکار نمیکنند و نیز ایشانند انانکه خدا تعالی در شان ایشان فرموده فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی بزودی خدا تعالی قومی خلق میکند که پیغمبر ؐ ایشانرا دوست دارد وایشان هم اورا دوست
دارند ایشان در نزد مؤمنان ذلت و فروتنی قبول مینمایند و نسبت بکافران اظهار عزت و شوکت میکنند محمد بن عیسی در کتاب کشف
الغمه از جابر او از صادق ؑ روایت نموده که انحضرت فرمود که خدا تعالی بدلهای شیعیان رعب و بیم میاندازد وقتیکه قائم ؑ ما قیام نمود و مهدی
ما ظهور کرد هر اینه هر مرد از شیعیان ما از شیر دلیرتر واز نیزه کذرنده تر میباشند کلینی در کتاب کافی از علی او از سهل او از ابن شمون
او از اصم او از مالک بن عطیه او از ابن تغلب روایت نموده او کفته که صادق ؑ بمن فرمود که دو خون در اسلام هست که خدا ریختن انها را حلال
نموده احدی در خصوص انها حکم نمیتواند بکند تا وقتیکه خدا تعالی قائم ما اهل بیت را بر میانکیزاند وقتیکه خدا انحضرت را مبعوث نمود او در خصوص اندو خون
حکم میفرماید یکی انست که شاهد نطلبیده زانی محصن را رجم میکند و دیگری اینست که مانع زکوة را یعنی کسی را که زکوة ندهد کردن میزند در کتاب
مذکور از محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن ایشان از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ایشان در یکجا از احمد بن محمد او از حسن بن عباس بن حریش او از ابی
جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی ؑ روایت کرده که انحضرت فرمود که صادق ؑ فرموده که در وقتیکه پدرم طواف کعبه مینمود ناکاه مردی معجری در
سر کرده بپدرم دچار کردید و هفت شوط او را قطع نمود یعنی نکذاشت که انها را اتمام نماید تا اینکه پدرم او را برداشت و در یکسمت صفا بخانه خدا
نمود بعد از ان بدنبال من فرستاد من هم رفتم با ایشان سه نفر شدیم انمرد بمن کفت یا ابن رسول الله ؐ مرحبا باد بتو بعد از ان دستش را بر سرم
کذاشت و کفت که ای امین خدا بعد از پدرانش و بپدرم کفت یا اباجعفر اکر میخواهی تو بمن خبر ده و اکر میخواهی من بتو بدهم و اکر خواستی باشی از
من سؤال کن و اکر میخواهی من از تو سؤال کنم و اکر میخواهی تو مرا تصدیق کن و اکر میخواهی من ترا تصدیق نمایم انحضرت فرمود که همه انهارا
خواهم پس انمرد حدیثی ذکر کرد و انرا بپایان نمود تا اینکه کفت دوست میدارم که چشمهای تو با مهدی این امت باشد یعنی دوست میدارم که
چشمهای تو انحضرت را ببیند در حالتیکه ملائکه در میان اسمان و زمین شمشیرهای الداود را بدست کرفته میباشند وارواح مردکان کافر
معذب میشوند و ارواح زندکان شان بان شمشیرها بمردکان شان ملحق میشوند بعد از ان شمشیری بیرون اورد و کفت که این شمشیر از شمشیرهای
الداود است پدرم کفت اری از انهاست سوکند یاد میکنم بانخدائیکه محمد ؐ را از میان همه بنی ادم بر کزیده ابوجعفر ؑ کوید که انمرد معجر از سر
برداشت و کفت که من الیاسم و نپرسیدم از این مرد در حالتیکه من بان جاهل بودم بلکه انرا میدانستم لیکن دوست داشتم که این حدیث
باعث قوت ایمان اصحاب تو کردد پس ابوجعفر ؑ حدیث را با ان طولش ذکر نموده تا اینجا که کفت بعد از ان انمرد برخواست و رفت و او را پس
از ان ندیدم شیخ مفید در کتاب اختصاص ذکر نموده که صادق ؑ فرموده که شیعیان ما در ایام دولت قائم ؑ بزرکان روی زمین و حکام ان
باشند بهر مردی از ایشان قوت چهل مرد داده میشود و باقر ؑ فرموده که رعب و بیم دشمنان ما بدلهای دوستان و شیعیان ما انداخته میشود پس
وقتیکه امر ما واقع کردید و مهدی ما خروج کرد هر اینه هر یکی از شیعیان ما از شیر دلیرتر واز نیزه کذرنده تر میباشد دشمن ما را با پاهایش پایمال و
بادستهایش بقتل میرساند و باسناد خود از ربعی او از برید عجلی روایت نموده او کفته که بخدمت باقر ؑ عرض کردم که اصحاب ما در کوفه بسیارند
اکر بایشان امر بفرمائی هر اینه اطاعت ترا میکنند و تابع تو میشوند یعنی تابعان تو بسیارند پس ادعای خلافت بکن فرمود چکونه میشوند
ایشان بامر من اطاعت بکنند و جهاد و قتال نمایند و حال انکه یکی از ایشان برای حاجتی نزد برادر دینی خود میرود و از او حاجت و را روا
نمیکند پس ایشان کهدر داشتن مال خست و خود داری میکنند در باختن جان و ریختن خون خود شان بطریق اولی خود داری خواهند
کرد بعد از ان فرمود که امروز خلایق با ما در مقام مصالحه اند بهمدیکر دختر میدهیم و از همدیکر میراث میبریم و حدود و احکام الهی را در میان
ایشان جاری میکنیم و امانتهای ایشانرا بایشان پس میدهیم تا وقت قیام قائم ؑ بدین نهج رفتار مینمائیم چون انحضرت قیام میفرماید خلایق با
یکدیکر دوستی و رفاقت میورزند و مردی برای حاجتی نزد برادر دینی خود میرود و حاجت او را محروم نمیکرداند فرات بن ابراهیم
کوفی در تفسیر خود از جعفر بن محمد فزاری او باعنعنه سلسله سند حدیث را بعمران بن واهر رسانیده او کفته که مردی بخدمت صادق ؑ عرض کرد
که ما بقائم ؑ چنین سلام میدهیم السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فرمود چنین مکوئید زیرا که امیرالمؤمنین لقبی است که خدا تعالی علی را ؑ
بان ملقب کردانیده و احدی نه پیش از او و نه بعد از او بان لقب ملقب نشده مکر کافر انمرد عرض کرد پس چکونه بانحضرت سلام بکنیم فرمود
چنین بکوئید السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ راوی کوید که بعد از ان صادق ؑ این ایه را تلاوت فرمود بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی باقی
مانده خدا برای شما بهتر است اکر صاحب ایمان باشید در کتاب مذکور از حسین بن علی بن بزیع او باعنعنه سلسله سند را بزید بن علی
رسانیده او کفته که چون قائم ؑ قیام میکند میفرماید که ایکروه خلایق مائیم انانکه خدا تعالی در کتاب خود ایشانرا بشما وعده داده الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا
هُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ یعنی ایشان انانند که اکر در روی
زمین بایشان تمکین بدهیم هر اینه نماز را بر پا میدارند و زکوة را میدهند و بمعروف امر میکنند و از منکر نهی و عاقبت کارها برای خدا است

محمد بن عیسی

شیخ مفید

فرات بن ابراهیم

در کتاب مذکور از قثم بن عبید او باعنعنه سلسله سند تا بصادق ع رسانیده و از انحضرت در خصوص قول خدای عز و جل الذین یمشون علی الارض هونا تا قول خدا انهم حسنت مستقرا و مقاما که سیزده ایه است یعنی انانکه در روی زمین با ذلت و فروتنی راه میروند تا باکره و منیب روایت نموده که انحضرت فرمود که مراد از ایجماعت اوصیا اند در روی زمین با ذلت و فروتنی راه میروند چون قائم قیام نماید ایشان هر یا را بخدمت انحضرت میاورند پس اگر او باسلام یعنی بولایت ائمه علیهم السلام اقرار نمود فبها و الا گردنش را میزنند مگر جزیه داد و قبول نماید و بدهد چنانچه اهل ذمه میدهند **کلینی** در کتاب کافی از عده او از احمد بن محمد او از علی بن حسن میثمی او از دو برادرش محمد و احمد ایشان از علی بن یعقوب هاشمی او از مروان بن مسلم او از سعید بن عمر جعفی او از مردی از اهل مصر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود اگاه شوید بدرستیکه قائم ع ما چون قیام نماید طائفه بنی شیبه را میگیرد و دستهای ایشان را قطع میکند خود شان را هم در کوچه و بازار میگردانند و میگوید این طائفه دزدان خانه خدا اند **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن یحیی و غیر او ایشان از احمد بن هلال او از احمد بن محمد او از مردی او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که اول عدالتی که قائم ع اظهار میکند اینست که منادی انحضرت ندا میکند که هر که حج سنتی میکند یا بالای الحجر الاسود و طواف را واگذارد باید بکسیکه حج واجب میکند یعنی انانکه حج سنتی میکنند حجر الاسود و طواف را واگذارند بانانکه حج واجب کننده اند اول ایشان طواف و استلام حجر الاسود نمایند بعد از ان حج سنتی کنندگان در کتاب مذکور از **علی** او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از حماد او از حلبی روایت نموده او گفته که از صادق ع پرسیده شد که ایا مکروه است نماز کردن در مسجدها سقف یعنی مسجدهائیکه سقف دارند و فرمود اری مکروه است ولیکن در این ایام بشما ضرری ندارد و اگر زمان عدل بوسد هر اینه می بینید که در این خصوص چه کار کرده میشود در کتاب مذکور از **حسن** بن علی علوی او از سهل بن جمهور او از عبد العظیم بن عبد الله علوی او از حسن بن حسین عرنی او از عمرو بن جمیع روایت کرده او گفته که از باقر ع در خصوص نماز کردن در مسجدها که تصویر در انها کشیده شده پرسیدم فرمود که این را مکروه میدارم ولیکن در این ایام بشما ضرری ندارد و هر گاه اساس عدالت بر پا شود هر اینه خواهید دید که در این خصوص چه کار کرده میشود **شیخ** طوسی در کتاب تهذیب از احمد بن محمد او از یعقوب بن عبد الله او از اسمعیل بن زید غلام کاهلی او از کاهلی او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که امیر المؤمنین ع در مقام وصف مسجد کوفه فرمود که در زمان قائم در میان ان چشمه بیرون میاید از روغن و چشمه از اب که برای اشامیدن مؤمنان است و چشمه دیگری هم بیرون میاید از اب که برای طهارت ایشان است در کتاب مذکور از **محمد** بن احمد بن یحیی او از محمد بن حسین او از صالح بن عقبه او از عمرو بن ابی مقدام او از جبه عرنی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین روزی از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود که این وان بهمدیگر متصل میشوند و اشاره بکوفه و حیره نمود میان انها بنوعی معمور و اباد انی میشود که قیمت یکزراع زمین در میان انها چند اشرفی میشود و هر اینه در شهر حیره مسجدی ساخته میشود برای ان پانصد در میباشد نایب قائم ع در ان مسجد نماز میگذارد زیرا که مسجد کوفه تنگ میگردد و اصحاب قائم ع را نمیگیرد و در مسجد کوفه دوازده پیشنماز عادل نماز میکذارند عرض کردم که یا امیر المؤمنین ع ایا مسجد کوفه در ان وقت اینقدر را که از خلایق وصف میکنی میگیرد فرمود که برای قائم ع چهار مسجد ساخته میشود این مسجد کوچکتر ین انها میباشد که خالاهست و دو تای دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگر در ان سمت و بدست مبارکش بسمت رود خانه اهل بصره و اهل غریان اشاره نمود وان نام دو بنائیست در کوفه مشهور و معروف در کتاب هذا از ابو الحسن بن عبد الله او از ابن ابی یعفور از ابا قران خوانده عرض کردم اری این قران را خوانده ام فرمود که این را از تو نپرسیدم غیر این را عرض کردم که فدای تو شوم اری این را خوانده ام چرا از اصل قرانی که نازل شده نپرسیدی فرمود زیرا که ایجماعت مخالفان ما قبول نمیکنند که سوای این قران قران اصل بوده انها این قران تبدیل نموده اند و این سخن در حوصله ایشان نمیگنجد چنانچه موسی بقوم خویش حدیثی بیان نمود که در حوصله ایشان نگنجیده و نتوانستند بان متحمل شوند پس در شهر مصر برا و خروج نموده با وی جنگیدند پس انحضرت ایشان را بقتل رسانید و چنانچه عیسی بقوم خود حدیثی بیان فرمود که بان متحمل نشدند و در حوصله شان نگنجید پس در تکریت وان نام شهریست در میان بغداد و موصل برا و خروج نموده با وی جنگیدند انحضرت ایشان را بقتل رسانید و اینست معنی قول خدا تعالی فامنت طائفه فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین یعنی از بنی اسرائیل طائفه ایمان اوردند و طائفه دیگر کافر گردیدند پس ما بانانکه ایمان اورده بودند در مقابل دشمنان شان قوت دادیم پس ایشان گردیدند بر دشمنان خود غالب شوند بعد از ان فرمود که اول قائمی که از ما اهلبیت قیام میکند برای شما بیان میفرماید حدیثی را که بان نمیتوانید متحمل بشوید و در حوصله شما نمیگنجد پس بر انحضرت در رمیله و سکره و ظاهر اینست که ان نام جائیست در حوالی شام خروج میکنند و با انحضرت میجنگند و انحضرت هم با ایشان جنگکند و ایشان را بقتل میرساند و ایشان اخر طوایف میباشند که بر انحضرت خروج خواهند نمود تا اخر حدیث **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از ابن محبوب او از احول او از سلام بن مستنیر روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم در حالتی که حدیث فرمود که چون

کلینی ره

کلینی ره

شیخ طوسی ره

ازابا جعفر ع روایت فرموده که از حضرت

کلینی ره

قائم ع قیام میکند ایمان را به ناصبی تکلیف مینماید اگر حقیقتاً ایمان را قبول نمود فبها والا گردنش را میزند یا اینکه جزیه میگیرد چنانچه در این ایام اهل ذمه
میدهند و همیان جزیه را بر کمرش میبندد انحضرت همه ناصبیان را برای دادن جزیه با عجز از شهرها بسمت عراق یعنی بیرون میآورد در کتاب
مذکور از علی بن محمد او از صالح بن ابی حماد او از محمد بن عبد الله بن مهران او از عبد الملک بن بشیر او از عثیم بن سلیمان او از معویة بن عمار او از
صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که هرگاه یکی از شما ظهور قائم ع را آرزو نماید هر آینه چنین آرزو بکند که در ایام ظهورش در عافیت
و استراحت باشد زیرا که خدا بنعم محمد ص را برای خلایق رحمت فرستاد و قائم ع را عذاب و نقمت **مؤلف گوید** که در کتاب مزاری که از بعضی
از قدماء اصحاب تالیف نموده از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده او گفت که انحضرت فرمود یا ابا محمد گویا می بینم قائم ع با اهل و عیالش در مسجد
سهله فرود آمده عرض کردم که آیا آنجا منزل و مسکن انحضرت میباشد فرمود آری منزل ادریس و ابرهیم خلیل الرحمن هم در آنجا بود و خدا بنعم
هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مگر اینکه در آنجا نماز کرد و در آنجاست مسکن خضر ع عرض کردم که فدای تو شوم آیا قائم ع همیشه در آنجا میباشد
فرمود آری عرض کردم که بعد از او کدام شخص در آنجا میباشد فرمود از کسیکه بعد از قائم خلافت با اوست و هم چنین است تا وقتیکه
مخلوقات باخر رسند عرض کردم که انحضرت با اهل ذمه چگونه رفتار مینماید فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانچه رسول خدا کرد و ایشان
با انحضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم آیا با ناصبیان که شما را دشمن میدارند هم مصالحه میکند فرمود نه یا ابا محمد در ایام
دولت ما نصیبی نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدرستیکه خدا بنعم در وقت قیام قائم ما خونهای شان را برای ما حلال گرداینده
و لیکن امروز بر ما و شما ها حرام است پس احدی ترا در این باب فریب ندهد وقتیکه قائم ما قیام نمود هر آینه برای خدا و برای پیغمبر او و برای
همه ما ها از دشمنان انتقام میکشد **مؤلف گوید** و بعضی از اخبار که در خصوص سیرت و کیفیت رفتار انحضرت وارد شده در اکثر ابواب
سابقه مذکور گردید و **سید** علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه با اسناد خود تا باحمد بن محمد ایادی روایت نموده او رفع حدیث به
اسحق بن عمار کرده او گفت که از انحضرت پرسیدم که مهلت دادن خدا با بلیس تا بوقت معلوم چه معنی دارد چنانچه در کتاب مجید فرموده انک
من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی از مهلت داده شدگانی تا بروز وقت معلوم عبارت است از روز قیام قائم ع وقتیکه خدا بنعم انحضرت
را مبعوث گرداینده در مسجد کوفه میباشد و در آن اثنا ابلیس لعین در روی زانوهایش بآنجا میاید و میگوید وای بر ما از شر این روز پس انحضرت
از پیشانی او میگیرد و گردنش را میزند پس آن روز وقت معلوم است منتهای عمر و اجل ابلیس است **شیخ مفید** در کتاب اختصاص از ابو قسم شعرانی
او رفع حدیث نموده از ابو ظبیان او از ابن حجاج او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که چون قائم ما قیام میکند بپا خویش بمیدان کوفه
میاید و با دست مبارکش بمکانی اشاره میکند بعد از آن میفرماید که این مکان را بکنید پس آن را میکنند دوازده هزار زره و دوازده هزار
شمشیر و دوازده هزار طاس خود کلاه از آنجا بیرون میآورند بعد از آن دوازده مرد از غلامان و عجم میخواهد و اینها را برایشان میپوشاند
بعد از آن میفرماید که هر کرا در برش نباشد چیزیکه در بر شماست او را بکشید **کلینی** در کتاب کافی از علی او از پدرش او از ابن فضال او از ثعلبه
بن میمون او از بدر بن خلیل اسدی روایت نموده او گفت که از باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل شنیدم میفرمود فلما احسوا باسنا اذا
هم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون معنی این پیشتر مذکور گردید پس انحضرت فرمود
که چون قائم ع قیام میکند لشکری برای آوردن بنی امیه بشام میفرستد ایشان از آنجا بمملکت روم فرار میکنند اهل روم با ایشان گویند که
ما بشما ها راه نمیدهیم و بمملکت خود نمیگذاریم مگر اینکه دین نصاری را قبول نمائید پس ایشان دین مسیح را قبول کرده خاج بگردنهای خویش میاویزند
پس اهل روم ایشان را داخل شهر میکنند وقتیکه لشکر قائم ع بآنجا وارد میشوند ایشان از اصحاب انحضرت صلح و امان میطلبند اصحاب انحضرت
گویند که ما بشما امان نمیدهیم مگر اینکه بنی امیه را بدست اصحاب قائم ع تسلیم میکنند و اینست معنی قول خدای عز و جل لا ترکضوا و ارجعوا
الی الخ پس قائم ع خزینهها ایشان را میپرسد و حال آنکه انحضرت خود بآنها داناتر است پس ایشان در جوابش گویند یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت
تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین یعنی ای وای بر ما بدرستیکه ما بر نفسهای خود ستم کننده گان بودیم پس سخن ایشان همیشه این میباشد
تا وقتیکه ایشان را میگردانیم با شمشیر بریده و خاموش میکنیم در کتاب مذکور از **علی** او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن مسلم
روایت کرده او گفت که بخدمت باقر ع عرض کردم که چیست معنی قول خدای عز و جل و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی
با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دین برای خدا بنعم باشد انحضرت فرمود که تاویل این آیه هنوز واقع نشده بدرستیکه رسول
خدا ص برای حاجت خود و حاجت اصحابش بکفار مهلت داد و ایشان را مرخص نمود و اگر تاویل این آیه نازل گردد هر آینه هیچ گونه سخن و استدعا
از ایشان قبول نمیشود بلکه کشته میشوند تا اینکه خدا بنعم توحید کرده میشود و شرک در میان نباشد در کتاب مذکور از **حسین بن محمد**
از معلی او از وشا او از علی بن ابی نصر روایت کرده او گفت که مردی بخدمت باقر ع آمد عرض کرد که شما اهل بیت رحمت هستید و رحمت را
خدا بنعم بشما مخصوص گرداینده انحضرت فرمود چنین که میگوئی حمد باد مر خدا را و از اینکه ما کسی را بگمراهی داخل نمیکنیم و کسی را از هدایت

مؤلف گوید
شیخ مفید
کلینی
حسین بن محمد

بیرون نمی‌آوریم بدرستیکه عمر دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه خدا تع مردی را از ما اهلبیت برانگیزاند بنوعیکه بکتاب خدا عمل مینماید و منکری نمی‌بیند
مگر اینکه انرا انکار میکند و از ان نهی مینماید شیخ طوسی باسند معتبر در کتاب امالی از فحّام او از احمد بن عبد الله بن علی او از عبد الرحمن
بن عبد الله او از یحیی بن مغیره او از برادرش محمد او از محمد بن سنان او از صادق ع او از پدرش باقر ع حدیث لوح روایت کرده که م ح م د
در اخر زمان خروج میکند در حالیکه در سرش عمامه سفیدی میباشد که افتاب برو سایه میاندازد و بزبان فصیح ندائی میرسد بنوعیکه همه جن
و انس و اهل مشرق و مغرب انرا میشنوند که اینست مهدی ال محمد ع که زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از جور کرده باشند شیخ صدوق در
کتاب کمال الدین و عیون اخبار رضا ع و امالی از عطار او از پدرش او از ابن عبد الجبار او از محمد بن زیاد ازدی او از ابان بن عثمان او از ثمالی او از علی
بن حسین او از پدرش او از جدش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا ع فرمود که ائمه بعد از من دوازده نفرند اول ایشان یا علی توئی و
اخر ایشان قائمیست که خدا تع بلاد مشرق و مغرب زمین را باو فتح خواهد کرد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و عیون اخبار رضا ع از طالقانی
او از محمد بن همام او از احمد بن مابنداد او از احمد بن هلال او از ابن ابی عمیر او از مفضّل او از صادق ع او از پدرش ع از ایشان از رسول
خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که انحضرت فرمود که در وقتیکه خدا تع مرا باسمان برد بمن وحی فرمود حدیث ذکر نمود تا اینجا که انحضرت
فرمود که سر از سجده برداشتم ناگاه انوار مقدسه علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن حسن قائم علیهم السلام را دیدم و نور حجة بن حسن را در میان ایشان دیدم که گویا که او مانند
ستاره دری بود عرض کردم که ای پروردگار من ایشان کیانند فرمود اماما نند بعد از تو و این قائم ع کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام
میکرداند و باو از دشمنان خود انتقام میکشم و این باعث و سبب استراحت دوستان من میباشد و اوست کسیکه بدلهای شیعیان که از
ظلم ظالمان و منکران و کافران مجروح شده شفا می‌بخشد و لات و عزی را یعنی ابو بکر و عمر را با بدن تر و تازه از قبر بیرون می‌اورد و میسوزاند
پس در انوقت خلایق بسبب ایشان فتنه بر پا میکنند که از فتنه گوساله سامری شدید تر میباشد محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة باسناد
گذشته در باب نص بر دوازده امام از امیر المؤمنین ع او از رسول خدا ع روایت کرده که انحضرت فرمود که نام اخرین ائمه نام منست خروج
میکند و زمین را پر از عدل میکرداند چنانکه پر از ظلم و جور کرده باشند و مال در نزد او مانند خرمن بسیار میباشد هر مردی بخدمتش میاید
گوید که یا مهدی بمن عطا بفرما میفرماید که بگیر پس هرچه که او میخواهد انحضرت میدهد شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب کفایه باسناد سابق
در باب مذکور از ابن عباس او از رسول خدا ع روایت نموده که انحضرت فرمود که نهمین از اولاد حسین ع که قائم ع اهلبیت من و مهدی
امت منست در شمایل و اقوال و افعالش شبیه ترین خلایق است بمن و هر اینه بعد از غیبت طولانی و حیرت خلایق که ایشانرا گمراه کننده است
ظهور میکند و امر خدا را بر سایر دینها غالب میکرداند و بنصرت خدا مؤید و بیاری ملئکه منصور میکردد پس زمین را پر از عدل و قسط
میکرداند چنانکه پر از ظلم و جور کرده باشند و در کتاب مذکور باسنادهای بسیار که در باب مذکور گذشت از علی ع روایت کرده که انحضرت فرمود
که رسول خدا ع بعد از شمردن ائمه علیهم السلام فرمود که بعد از ان امام خلایق هر قدر که خدا بخواهد از ایشان پنهان میگردد برای
او دو غیبت میشود یکی از دیگری طولانی تر است بعد از ان رسول خدا ع بسوی ما متوجه شده باواز بلند فرمود که حذر کنید حذر کنید
از وقتیکه امام پنجم از اولاد امام هفتم که از اولاد منست از میان شما مفقود و ناپیدا شود امیر المؤمنین ع گوید عرض کردم که یا رسول الله در
ایام غیبتش چه چیز واقع میشود فرمود که صبر میکنند تا وقتیکه خدا تع او را در خروج کردن ماذون میفرماید پس از دهی که بان کرعه میگویند خروج
میکند در حالیکه عمامه در سر و زره مرا در بر کرده و شمشیر من ذو الفقار را حمایل نموده اند و ندا کننده ندا میکند که اینست مهدی و خلیفه
خدا است پس باو تابع شوید زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از جور و ظلم کرده باشند و این در وقتی است که دنیا هرج و مرج کرده باشد
و بعضی از خلایق اموال بعضی دیگر را غارت کنند و بزرگان بکوچکان رحم ننمایند و قوی بضعیف ترحم نکند پس در انوقت خدا تع بان حضرت
اذن خروج میدهد مؤلف گوید که مؤلف کتاب مزار کبیر باسناد خود از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت بمن فرمود
یا ابا محمد گویا قائم را می‌بینم که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود امده عرض کردم که فدای تو شوم ایا انجا منزل انحضرت میباشد فرمود اری
انجا منزل ادریس و منزل ابرهیم خلیل بود خدا تع پیغمبری مبعوث نکرد مگر اینکه در انجا نماز نمود و در انجاست مسکن خضر ع و هر که در
انجا اقامت کند بمنزله اینست که در خیمه رسول خدا ع اقامت کرده و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نمیشود مگر اینکه دلش بانجا مایل و شوقمند می
باشد عرض کردم که فدای تو شوم ایا قائم ع همیشه در انجا میباشد فرمود اری عرض کردم که بعد از قائم ع کدام شخص در انجا میباشد فرمود که
خلیفه که بعد از اوست و همچنین است تا وقتی که مخلوقات باخر رسند عرض کردم که با اهل ذمّه چگونه رفتار میکند فرمود که با ایشان مصالحه
میکند چنانکه رسول خدا ع نمود و بانحضرت باذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم که ایا ناصبیان هم که دشمنان شما اند مصالحه میکند فرمود
نه یا ابا محمد زیرا که در ایام دولت ما ناصبی را بهره نیست برای انانکه با ما مخالفت دارند بدرستیکه خدا تع ریختن خونهای ایشان را در وقت

شیخ صدوق

محمد بن ابرهیم

شیخ محمد بن علی

مؤلف گوید

قیام

قیام قائم ع ما برای ما حلال کرده‌اند ولیکن امروز بر ما و بر شما حرام است پس فریب مده برادر را در این باب مجوز یعنی اگر کسی بتو بگوید که خون ناصبیان
حلال است پس از ایشان هر قدر که ممکن باشد بقتل برسان بسخن او گوش مده و فریبش را مخور و وقتیکه قائم ع قیام مینماید هر اینه برای خدا و برای
پیغمبر او و برای همه ما از دشمنان انتقام میکشد شیخ طوسی در کتاب تهذیب او از صفار او از ابن ابی الخطاب او از جعفر بن بشیر و محمد بن عبد
الله بن هلال ایشان از علاء او از محمد روایت کرده او گفته که از باقر ع پرسیدم که آیا قائم ع در وقتیکه قیام میکند با کدام طریقه در میان خلایق
رفتار میکند فرمود بطریقه که رسول خدا ص رفتار نمود تا اینکه دین اسلام را آشکار و برملا نمود بنوعی غالب کرد عرض کردم که سیرت و طریقه
رسول خدا چه بود فرمود که احکام ایام جاهلیت را باطل نمود و با عدالت با خلایق رفتار کرد هم چنین است قائم ع وقتیکه قیام میکند باطل میکند
احکامیرا که در ایام مصالحه با کفار در دست خلایق بوده و با عدالت در میان خلایق میکند تذییل شیخ طوسی در کتاب اعلام الوری گفته که اگر
گفته شود که اجماع قائم است بر اینکه بعد از رسول خدا ص پیغمبری نیست و حال اینکه گمان کرده اید که قائم ع چون قیام میکند از اهل کتاب جزیه قبول نمی
کند و بقتل میرساند کسیرا که به بیست سالگی رسیده و مسائل دینیه خود را یاد نگرفته و امر میکند تا اینکه مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکنند
و بحکم داود ع حکم میکند و بینه و شاهد نمیطلبد و امثال اینها را از چیزهائی که در اخبار شما وارد شده میکند و اینگونه رفتار از آنحضرت باعث
نسخ شریعت و ابطال احکام است پس معنی نبوت را ظاهر کرده اید هر چند که باسم آن تلفظ نمیکنید یعنی اینگونه رفتار از آنحضرت نبوت است زیرا
که نبوت اظهار تازه احکامیست که احکام پیشتر از آن را نسخ نماید پس جواب از این شبهه چیست جواب اینست که بما ثابت نشده است اینکه قائم ع
از اهل کتاب جزیه قبول نمیکند و اینکه بقتل میرساند کسانی را که به بیست سالگی رسیده و مسائل دینیه را یاد نگرفته اند اگرچه حدیثی در این باب وارد شده
باشد ما قطع بآن نداریم و آنچه که گفت که مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکند میگوئیم که جایز است اینکه نماید از اینها مساجد و مشاهدی را که بخلاف
تقوای الهی و بخلاف امر او ساخته شده اند و اینگونه کردار مشروع است و رسول خدا هم مانند این را کرده آنچه که روایت شده که آنحضرت بطریقه
حکم آل داود حکم میکند و بینه و شاهد نمیطلبد گوئیم که این امریست که ما بآن قطع نداریم و صحتش معلوم نیست و اگر صحت داشته باشد تاویل
میکنیم میگوئیم که آنحضرت در هر قضیه که علم دارد با علم خود حکم میکند و وقتیکه امام یا حاکم شرع با مری از امور علم بهم میرساند بر او واجب میشود که
در خصوص آن با علم خویش حکم بکند و از آن تفحص و جستجو ننماید و بینه نطلبد و این موجب نسخ شریعت نمیشود علاوه بر این اینکه ایشان ذکر کرده اند
که آنحضرت جزیه قبول نمیکند و شاهد نمیطلبد اگر صحت داشته باشد باز موجب نسخ شریعت نمیشود زیرا که نسخ عبارتست از حکمی که دلیل آن از
حکم منسوخ متاخر باشد نه اینکه با هم وارد شده باشند پس اگر هر دو دلیل با هم وارد شوند یکی ناسخ دیگری نخواهد شد هر چند که در معنی با
یکدیگر مخالف باشند از اینجهت اجماع و اتفاق کرده ایم بر اینکه اگر خدا ایشان بفرماید که تا فلان وقت ملازم استراحت باشید بعد از آن ملازم
آن نباشید هر اینه این حکم ثانی ناسخ حکم اول نمیشود زیرا که هر دو دلیل با هم وارد شده اند و وقتیکه این مذکورات صحیح شدند و رسول خدا هم بما
خبر داده باشد که بر شما واجبست اینکه بقائم ع که از اولاد منست تابع شوید و احکام او را قبول نمائید و ما هم با احکام آنحضرت اطاعت نمائیم
هر چند که آن احکام با بعضی از احکام سابقه مخالف باشند هر اینه بر نسخ عمل نکرده ایم زیرا که نسخ متحقق نمیشود در جائیکه هر دو دلیل با هم
وارد شده باشند کلام شیخ طبرسی باخر رسید **مؤلف گوید** که حسین بن مسعود در کتاب شرح السنه باسناد خود از رسول خدا روایت
کرده که آنحضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بآنخدائیکه جانم در قبضه قدرت اوست هر اینه نزدیکست اینکه پسر مریم حکم عدل از آسمان برای شما فرود
آید و آن اینست که خاج را می شکند و خوک را میکشد و جزیه را بر میدارد و مال دنیا را آنقدر بخلایق میدهد که بعد از آن احدی از او دیگر قبول نمیکند بعد
از آن گفته که مراد رسول خدا از این کلام که پسر مریم خاج را می شکند اینست که مذهب نصاری را باطل میگرداند و با شریعت اسلام حکم میکند و
مراد از اینکه خوک را میکشد آن است که نگاه داشتن و خوردن گوشتش را حرام میگرداند و یا کشتنش را حلال و از این چنین فهمیده میشود که خوک
نجس العین است زیرا که عیسی ع آنرا نمیکشد مگر با حکم شریعت اسلام و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است مباح نیست و معنی قول آنحضرت
که جزیه را بر میدارد اینست که آنرا از اهل کتاب بر میدارد و ایشان را بر اسلام وا میدارد و ابو هریره از رسول خدا در خصوص فرود آمدن عیسی
ع روایت نموده که در زمان عیسی ع همه اهل مذاهب هلاک میشوند مگر اهل اسلام و دجال هم هلاک میشود پس آنحضرت چهل سال در روی
زمین درنگ میکند بعد از آن وفات مینماید و مسلمانان بر او نماز میگذارند بعضی گفته که معنی بر داشتن جزیه اینست که مال دنیا بسیار میشود
بحدیکه صاحب احتیاجی از آنکه جزیه برای ایشان گذاشته شده پیدا نمیشود چنانکه قول آنحضرت که مال بسیار میشود بحدیکه احدی آنرا قبول نمیکند
باین معنی دلالت دارد بخاری باسناد خود از ابو هریره روایت نموده او گفته که رسول خدا فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه عیسی بن مریم
فرود آید در حالیکه امام شما از شما است و اینچنین است که شیعه و اهل سنت بصحت آن اتفاق دارند کلام حسین بن مسعود باخر رسید مؤلف
گوید که حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگر هم در این باب نقل کرده اند پس از اینها چنین ظاهر میشود که اموریکه در خصوص سیرت و طریقه قائم ع
منقول شده بما مختص نیست بلکه مخالفان ما نیز آنها را نقل کرده اند لیکن نسبت آنها را بعیسی بن مریم داده اند لیکن مخالفان ما روایت کرده اند که

شیخ طوسی

جواب گوییم

مؤلف گوید

که رسول خدا فرمود که امام شما از شما است پس چگونه نسبت آنها را بعیسی بن مریم میدهند و هرچه که جواب ایشان است از این شبهه در زمان ما
وایشان مشترکست مؤلف گوید که سید بن طاوس در کتاب سعد السعود ذکر کرده اند که در صحف ادریس ع در مقام ذکر سؤال ابلیس و جواب خدا
بتم باو که ابلیس گفت رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی ای پروردگار من تا روز قیامت مرا مهلت ده قَالَ وَلٰكِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خدا بتم در جوابش فرمود که تا روز قیامت مهلت نمیدهم ولیکن تو تا روز وقت معلوم از جملهٔ مهلت داده شدگانی که تو شنیده
شده که روز وقت معلوم روزیست که قضاء من بر آن جاری شده و بر خود واجب کرده ام که در این روز روی زمین را از کفر و شرک و معاصی
پاک گردانم و پارهٔ را از بندگان خود برای این روز برگزیده ام که دلهای ایشان را برای ایمان امتحان کرده ام و آن دلها را با ورع و اخلاص و یقین و
تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و اعراض از دنیا و رغبت بثواب خدا مملو کرده ام و ایشان را حافظان آفتاب و ماهتاب و خلفای
روی زمین بر میگردانم و ایشان را بعمل نمودن بدینی که برای ایشان برگزیده ام قادر و توانا میگردانم بعد از آن بمن عبادت میکنند و هیچ چیز را
بمن شریک قرار نمیدهند نماز را در وقتش برپا میدارند و زکوة را در زمانش و جوبش رد و ادا میکنند و بمعروف امر و از منکر نهی مینمایند و در
آن زمان طریقهٔ امانت را بر روی زمین میاندازم پس هیچ چیز بهیچ چیز ضرر و آسیب نمیرساند و هیچ چیز نمیترسد بعد از آن گزندگان زمین و چهارپایان
در میان خلایق میباشند و هیچ یک از آنها بدیگری آزار نمیرساند و زهر هر صاحب زهر را از گزندگان زمین و غیر آن برمیدارم و ستم هر
گزندهٔ را زایل میگردانم و برکتهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرّم میشود و همه میوههای زمین و انواع
چیزهای خوب و پاکیزهٔ آن بیرون میآید و رافت و مهربانی را میان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال خود را
با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی ببعضی دیگر تفوق نمیکنند و بزرگ بکوچک رحم میکند و کوچک تعظیم
بزرگ را مینماید و بدین حق متدین و با آن دین عدالت میورزند و با عدالت حکم میکنند ایشان دوستان منند و برای ایشان پیغمبری بر
گزیده ام و امتی ستوده اختیار نموده ام و او را برای ایشان پیغمبر کردم و ایشان را برای او دوستان و یاران قرار دادم و این امت را برای آن پیغمبر بر
گزیده و امین ستوده اختیار کردم اینها را در وقتی خواهم کرد که در علم غیب خود پنهان و مستور کرده ام و از واقع شدن اینها چاره نیست در
آن زمان تو را و همه سوارگان و پیادگان لشکر ترا هلاک خواهم نمود پس برو هرچه میخواهی بکن پس بدرستیکه تو تا روز وقت معلوم از جملهٔ مهلت
داده شدگانی **مؤلف گوید** که ظاهر اینست که این علامات مذکوره با هلاک نمودن شیطان و تابعان او در همهٔ ایام پیغمبر و امت او واقع
نمیشود بلکه کفایت میکند اینکه در بعضی اوقاتی که بعد از بعثت پیغمبر است واقع شود و اینوقت نیست مگر زمان خلافت قائم چنانکه در اخبار
سابقه گذشت و بعد از این هم مذکور خواهد شد و **سید علی بن عبد الحمید** در کتاب الغیبة باسناد خود از باقر ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود که چون قائم ما اهلبیت ظهور کند این آیه را تلاوت میفرماید فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا یعنی در وقتیکه از شما ترسیدم
از میان شما فرار کردم پس پروردگار من نبوت و پیغمبری عطا فرمود پس از هلاک نفس خود ترسیدم فرار کردم و وقتیکه خدا بتم بمن اذن داد
که در امر اصلاح نمود ظهور کردم و نزد شما آمدم و باسناد خود از احمد بن محمد ایادی او رفع حدیث بابی بصیر نموده و او از صادق ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که اگر قائم خروج نماید بعد از آنکه بسیاری از خلایق او را انکار کرده اند هر آینه در صورت جوانی نزد ایشان بر میگردد و در عقیدهٔ
امامتش ثابت قدم نمیشود مگر هر آن مؤمنی که خدا بتم در عالم ذرّ اوّل عهد و پیمان گرفته باشد و باسناد خود تا سماعه او از صادق ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود که گویا قائم ع را می بینم که در کوه ذی طوی پا برهنه ایستاده مانند موسی بن عمران انتظار میکشد تا اینکه بمقام ابرهیم
میآید و در آنجا دعا میکند و باسناد خود از حضرمی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود جبرئیل در سمت دست راست و میکائیل از جانب دست
چپش راه میروند و نیز از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم قیام میکند و داخل کوفه میشود هر آینه در آنوقت هیچ مؤمنی نمیماند
مگر اینکه در آنجا میباشد و از کتاب فضل بن شاذان او رفع حدیث کرده از سعد او از امام حسن عسکری ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که محل و
جای بیگمان از زمین در کوفه دوست تر است در نظر من از یکجا بجانه کرد مدینه باشد و از فضل بن شاذان او از سعد بن اصبغ روایت کرده ا
گفت که از صادق ع شنیدم میفرماید که هر کس در کوفه خانه دارد از آنگاه بدارد و از دست ندهد و باسناد خود از باقر ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که مهدی ع در شهر حیره منهزم میگرداند سفیانی را در زیر درختی که شاخهایش کشیده و دراز است و باسناد خود تا ابی بشیر نبال او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود آیا میدانی که اول کاری که قائم ع بآن ابتدا میکند چیست عرض کردم که نمیدانم فرمود که ابتدا و نفر را یعنی
ابوبکر و عمر را در حالتیکه تر و تازه اند از قبر بیرون میآورند و میسوزانند و خاکسترش را بباد میدهند و مسجد رسول خدا را بر هم میزنند بعد از آن
فرمود که رسول خدا ص فرموده که این مسجد عریشی است مانند عریش موسی ع و ابتدا در پشت از چوب علف ساخته میشود و از آن بر الآچیق
تعبیر میشود سید علی بن عبد الحمید ذکر نموده که دیوار مسجد رسول خدا ص از سمت پیشرو از گل بوده و از سایر اطراف از شاخهای درخت
خرما و باسناد خود از اسحق بن عمار او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند بر میخیزد برای اینکه خراب کند دیوار را

مؤلف گوید

سید علی بن عبد الحمید

بیان روز خروج حضرت قائم ع

کرد بر بالای قبر رسول خدا است ناگاه خدا بفرستد بادی تند و صاعقه‌ها و رعدها برمی‌انگیزاند حتی خلایق گویند که این جزا برای خراب نمودن این دیوار است پس آنحضرت از سرش متفرق و پراکنده میشوند حتی احدی از ایشان باقی نمیماند پس آنحضرت خود کلنگ بدست گرفته میزند و اول باشد که کلنگ بآن دیوار میزند بعد از آن اصحابش چون می بینند که آنحضرت خود کلنگ بدست گرفته میزند بخدمتش بر میگردند بنوعی که از ثواب فضیلت و زیادتی بعضی از ایشان بر بعضی دیگر سبقت و پیشی نمودن ایشان میشود در برگشتن بخدمت او یعنی هر که پیشتر بخدمتش مراجعت کند افضل است از آنکه بعد از او مراجعت مینماید پس آن دیوار را خراب میکنند بعد از آن آنحضرت ایشان را یعنی ابوبکر و عمر را با بدنهای تر و تازه از قبر بیرون میاورد و بایشان لعنت میکند بعد از آن آنحضرت از ایشان تبری مینماید و ایشان را بدار میکشد بعد از آن از دار پایین میاورد و میسوزاند و خاکستر شان را بباد میدهد و باسناد خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم هفت سال خلافت میکند آن هفت سال هفتاد سال است از این سالهای شما و از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع و اصحاب او را در نجف کوفه میبینم گویا در سرهای ایشان مرغ ایستاده یعنی با آرام و وقار هستند توشه و ذخیره شان تمام شده و لباسهای ایشان کهنه گردیده و کثرت سجود در پیشانیهای ایشان جا کرده ایشان در شبها مانند راهبان اند گویا دلهای ایشان پاره‌های آهن است هر مرد از ایشان قوت چهل مرد داده میشود و هیچ یک از ایشان بقتل نمیرساند مگر کافر یا منافق و ایشان را خدای تعالی در کتاب عزیز خود با توسم یعنی با فهم و ادراک و ذکاوت متصف گردانیده چنانچه فرموده اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ و باسناد خود تا بکتاب فضل بن شاذان او رفع حدیث تا بعبدالله بن سنان کرده او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع از خلایق پاره را بقتل میرساند تا آنکه ببازار میرسد در آنحال مردی از اولاد پدرش بخدمتش عرض میکند که تو خلایق را مانند گریزاندن چهارپایان میگریزانی آیا این رفتار تو بسبب عهد نامه است از رسول خدا ص یا بسبب دیگر است و هیچکس در میان خلایق از این مرد در جنگ و محاربه سخت تر نمیشود پس در آنحال مردی از دوستان آنحضرت بر میخیزد و بآن مرد میگوید که در جای خویشتن آرام میگیری یا آنکه گردنت را میزنم در آن اثنا قائم ع عهد نامه از رسول خدا ص بیرون میاورد و باسناد خود از کابلی او از علی بن الحسین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع از اهل مدینه جمعی را بقتل میرساند تا آنکه باجفر و آن نام ایستی در میان فید و خزیمه در آنجا گرسنگی شدید بایشان عارض میشود بنوعی که از شدت آن فریاد میکنند و در آن اثنا میوه برای ایشان روئیده میشود از آن میخورند و توشه برمیدارند و آن اینست معنی قول خدای عز و جل وَآیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ یعنی آیتی برای ایشان زمین مرده است احیا و زنده کرده‌ایم و دانه و میوه از آن بیرون آورده‌ایم پس از آن میوه میخورند بعد از آن براه میافتند تا آنکه بقادسیه میرسند در حالیکه خلایق بکوفه جمع شده و بسفیانی بیعت کرده میباشند و باسناد خود تا بصادق ع رفع حدیث کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع میاید تا آنکه بنجف اشرف میرسد در آنحال لشکر سفیانی از کوفه بسوی آنحضرت و اصحاب او بیرون میایند در حالیکه جمعیت خلایق در سر آنحضرت میباشند و این قضیه در روز چهارشنبه واقع میشود پس آنحضرت خلایق را دعوت میکند و بحق خود سوگند میدهند و بایشان خبر میدهد که من مظلوم و مقهور شده‌ام و میفرماید که هر که در خصوص خدا با من محاجه و گفتگو نماید هر آینه من نزدیکتر بخدا هستم بخدا تا آخر چنانچه سابقا مذکور گردید ایشان در جوابش گویند که از هر جا که آمده بآنجا برگرد ما را بتو احتیاج نیست زیرا که ما شما را شناخته‌ایم و امتحان کرده‌ایم پس بدون آنکه جنگ نماید از آنجا متفرق میشوند چون روز جمعه میرسد باز آنحضرت ایشان را دعوت میکند و با ایشان اتمام حجت مینماید در آنحال تیری از کمان بیرون میاید و بر یکی از مسلمانان بر میخورد و او را میکشد در آنحال گفته میشود که فلان کشته گردید پس در آنحال آنحضرت بیرق رسول خدا ص را میگشاید و وقتی که آنرا گشود ملائکه بدر بخدمتش فرود میایند پس چون وقت ظهر میرسد باد فتح برای آنحضرت میوزد پس آنحضرت خود و اصحابش بر ایشان حمله میکنند خدای تعالی او را بر ایشان غالب گرداند از پیشش میگریزند جمعی از ایشان بقتل میرسانند تا آنکه بخانه‌های کوفه داخل میشوند و منادی آنحضرت ندا میکند که آگاه شوید از آنکه هیچکس از شما گریزنده را تعاقب ننماید و زخمدار را بقتل نرساند و با ایشان بطریق رفتار میکند که علی ع در جنگ جمل با اهل بصره نمود و باسناد خود رفع حدیث بجابر بن یزید نموده او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون بسفیانی خبر میرسد که قائم ع از نواحی رو بسمت او گذاشته لشکرش را برمیدارد تا آنکه بقائم ع میرسد در آنحال سفیانی بیرون آمده میگوید که مرا بسوی پسر عمم یعنی قائم ع بیرون برید پس سفیانی نزد آنحضرت میرود و قائم ع با وی سخن میگوید پس او با آنحضرت بیعت میکند بعد از آن سفیانی نزد اصحاب خود بر میگردد با و میگویند که چه کار کردی گوید که مسلمان شدم و بیعت کردم ایشان گویند که خدا روی تو را قبیح و زشت گرداند تو خلیفه بودی متبوع حالا گردیدی تابع شدی پس سفیانی فریب ایشان را خورده بمقابله آنحضرت میاید و با او میجنگد بعد از آن شب میکند و وقتی که صبح میشود با آنحضرت میجنگند تا آنکه خدای تعالی آنحضرت را بر ایشان غالب میگرداند و ایشان را بقتل میرساند تا بحدیکه بالمره ایشان را فانی میکند حتی اگر مردی از ایشان در درختی یا سنگی پنهان شود در آنحال آن درخت و سنگ گوید که ای مؤمن این مرد کافر است او را بقتل

رسان پس مومن او را میکشد باقر ع میفرماید که در آنحال درندگان و مرغان از گوشتهای ایشان سیر میشوند پس قائم ع هر قدر و مکه میخواهد
در آنجا مکث و توقف میکند بعد از آن انحضرت سه لشکر میآراید لشکری بقسطنطنیه میفرستد خدا بتعم آنجا را برای انحضرت فتح میکند و لشکری
بسمت چین روانه میکند پس آنجا را هم فتح میکند و لشکری بسمت کوههای دیلم روانه میکند آنجا را هم خدا بتعم برای او فتح میکند و باسناد خود رفع
حدیث تا بابی بصیر نموده او از باقر ع در حدیث طولانی روایت کرده که انحضرت حدیث را ذکر نموده تا اینکه فرمود که قوم لبیبانی از بنی امیه منهزم می
شوند و میگریزند تا اینکه بسر زمین روم رسند از پادشاه آنجا خواهش میکنند که ما را بمملکت خود راه بده پادشاه گوید که شما را بمملکت خود داخل
نمیکنم مگر اینکه بدین ما در آئید و از ما دختر بگیرید و بما دختر بدهید و گوشت خوک بخورید و شراب بیاشامید و خاچ ها بگردنهای خود بیاویزید
و زنار بکمر ببندید پس ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا اینکه اهل روم ایشان را داخل شهر مینمایند بعد از آن قائم ع با اهل روم پیغام میفرستد
که بیرون کنید آنانرا که در داخل شهر کرده اید اهل روم گویند که این جماعت بدین ما راغب شدند و از دین شما اعراض نمودند انحضرت نیز پیغام
دهد که اگر ایشانرا بیرون نکنید هر آینه شمشیر بر شما میکشیم و میجنگیم ایشان در جواب گویند که این کتاب خدا در میان ما و شما حکم بکند آن
حضرت میفرماید که من باین راضی شدم پس بخدمت انحضرت میایند و قرآن را با ایشان میخواند تا اینکه میبینند که در قرآن چنین شرط شده که هر
از دین اسلام مرتد و نزد کفار رود باید کفار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار باسلام میل نماید و مسلمان شود مسلمان
و را بدست کفار ندهند پس چون انحضرت قرآنرا میخواند و ایشان میدانند که این شرط بر ایشان لازم شده آنگاه بنی امیه را بیرون کرده نزد
انحضرت میفرستند انحضرت مردان ایشانرا بقتل میرسانند و شکمهای زنان حامله را از ایشان میشکافند و بچه ها ایشانرا بر سر نیزه نصب میکنند
باقر ع گوید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه انحضرت را و اصحابش را می بینم که اشرفیها در حجفه قسمت میکنند بعد از آن اهل روم در دست
انحضرت اسلام قبول میکنند پس انحضرت مسجدی در آنجا بنا میکند و مردی از اصحاب خود در آنجا نائب و جانشین خود میگرداند بعد از آن از
آنجا بر میگردد و باسناد خود از ابی بصیر او از باقر ع روایت کرده که انحضرت فرمود که قائم ع حکمهای چند میکند در آنحال بعضی از اصحابش که
در پیش روی پیغمبر جهاد کرده اند آنها را انکار میکنند و ناخوش میدارند و آن حکم حکم آدم ع میباشد پس انحضرت ایشانرا میاورد و گردن میزند
بعد از آن حکم میکند آنرا هم جماعت دیگر از آنانکه در پیشروی انحضرت جهاد کرده اند انکار میکنند و آن حکم داود است پس انحضرت ایشان
نیز میاورد و گردن میزند بعد از آن بار سیم حکم دیگر میکند آنرا هم جماعت دیگر از آنانکه در پیشروی انحضرت جهاد کرده شمشیر زده اند انکار
میکنند و آن حکم حکم ابرهیم ع میباشد پس انحضرت ایشانرا نیز میاورد و گردن میزند بعد از آن در مرتبه چهارم حکمی میکند و آن حکم حکم محمد ص میباشد
و آنرا احدی بر انحضرت انکار نمیکند و باسناد خود تا ابان بن تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که چون قائم ع قیام میکند احدی در پیش او
نماند مگر اینکه او را میشناسد خواه صالح باشد و خواه طالح و باسناد خود رفع حدیث تا ابی الجارود نموده او گفته که بخدمت باقر ع عرض
کردم که فدای تو شوم از صاحب این امر بمن خبر ده فرمود در وقتی از اوقات شب میکند در حالیکه ترسان ترین خلایق است و صبح میکند
در حالیکه خواطر جمع ترین خلایق است این امر یعنی ظهورش هم در شب و هم در روز با او وحی میشود راوی گوید که بخدمت انحضرت عرض
کردم که یا ابا جعفر آیا بقائم ع وحی میشود فرمود یا ابا جارود آن وحی نبوت و پیغمبری نیست بلکه با او وحی میشود مانند وحی که بمریم دختر
عمران و بمادر موسی و به زنبور عسل شد چگونه میشود که با ایشان از جانب خدا وحی برسد بقائم ع نرسد و باسناد خود رفع حدیث بعبد
الله بن سنان کرده او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که قائم ع قیام میکند در میان او و عرب و اهل فرس نمیباشد مگر شمشیر
کشی معامله و رفتار دیگر نمیکند و دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه مردی از شما با حسب و نسب و قبیله اش بر خیزد و خلایق را دعوت نماید اگر
دعوتش را قبول نمودند فبها و الا گردنهای ایشانرا میزند و باسناد خود از ابی خالد کابلی روایت کرده او گفته که باقر ع فرمود که در کتاب
علی ع یافتم که زمین مر خدا راست آنرا بهر کس از بندگان خود که میخواهد میراث میکند و عاقبت کار برای متقیان است و هر که از مسلمانان
زمینی برای خود بگیرد و آنرا آبادان و قابل زراعت نماید باید خراج آنرا با امامی که از اهلبیت منست برساند و برای او جایز است اینکه از
حاصل آن صرف معیشت خود نماید تا وقتیکه قائم ع اهلبیت من با شمشیر ظهور نماید پس همه اراضی را از دست صاحبانش میگیرد و ایشان
را از آنها بیرون میکند چنانچه رسول خدا ص کرد مگر اراضی را که در دست شیعیان ما باشد آنها را با ایشان بمقاطعه میدهد و در
دست ایشان باقی میگذارد و باسناد خود رفع حدیث بجابر نموده او از باقر روایت کرده که انحضرت فرمود اول امری که قائم ع بان ابتدا می
کند که توراة را در انطاکیه از مغاره عصای موسی ع و انگشتر سلیمان ع در آنجا میباشد بیرون میاورد بعد از آن فرمود که یاری کننده ترین
خلایق در آن زمان با انحضرت اهل کوفه میباشد و نیز فرمود که نامیدن انحضرت با مهدی از این راه است که مهدی بمعنی هدایت کرده شده
و راه نموده شده است و چونکه خدا بتعم راه های چیزهای پنهان شده را با او مینماید از اینجهت مهدی با او گفته میشود پس انحضرت امور
مخفیه را میداند حتی پیر مردی که خلایق او را گنهکار و مقصر میدانند میفرستد و او را حاضر میکند و بقتل میرساند انحضرت بنوعی با اسرار خلایق

و دنیا باخر عمر نرسد تا وقتیکه ... شوند و ... از شما منصوب میباشد چنانکه گفته شد که از فلان

مطلع میشود که هر که در خانهٔ خود سخن بگوید میترسد از اینکه دیوار در نزد آنحضرت سخن گفتن او شهادت نماید از باقر ع نیز روایت کرده که آنحضرت فرمود قائم ع سیصد و نه سال خلافت میکند چنانکه اصحاب کهف باین مدت را در مغارهٔ خود شان مکث در درنگ نمودند زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده و خدا بنعم شرق و غرب زمین را برای او پیچیده میشود و باو وحی میرسد و بآن وحی بامر خدا عمل میکند و نیز از آنحضرت مرویست که چون قائم ع قیام میکند و داخل کوفه میشود خدا بنعم از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق بر میانگیزاند که از اصحاب و یاوران آنحضرت میباشند و ممالک عراق را با اهلش رد میکنند و اهلش هفتاد هزار نفرند و در هر سال دو بار بخلایق عطیه و بخشش میدهد و در هر ماه دو بار روزی بایشان عطا میفرماید و خلایق را در دولتمندی برابر میگرداند حتی چنین کسی پیدا نمیشود که بزکوة احتیاج داشته باشد و صاحب زکوة زکوتهای خود را نزد محتاجان از شیعهٔ آنحضرت میبرند ایشان قبول نمیکنند پس صاحبان زکوة اصرار کرده در در خانه ایشان میگردند ایشان از خانه ها بیرون میایند و بصاحبان زکوة گویند که ما بپولهای شما احتیاج نداریم و حدیث را ذکر نمود تا اینجا که گفت که همه اموال دنیا از روی زمین و زیر آن در نزد آنحضرت جمع میشود در آنحال بخلایق از جانب آنحضرت گفته میشود که بیائید بسوی آن اموالی که برای آنها قطع ارحام نمودید و خونها ریختید که ریختن حرام بود و مرتکب محرمات کردید بدید بعد از آن بخلایق چنان عطا میفرماید که احدی پیشتر از او مانندانرا نکرده باشد و باسناد خود رفع حدیث تا ابن مسکان نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که اگر مؤمن در زمان قائم ع در مشرق باشد هر آینه برادر دینی خود را که در مغرب است می بیند و همچنین کسیکه در مغرب است برادر دینی خود را که در مشرق است می بیند علی بن یوسف در کتاب عدد القویه روایت نموده که صادق ع فرمود که گویا قائم ع را در پشت دیوار نجف می بینم در حالیکه زره رسول خدا را در بر میکند بنوعیکه در اول پوشیدنش بهم پیچیده بقامتش کوته میشود بعد از آن میتکاند تا آنکه بقد مبارکش راست میاید بعد از آن آنرا با پارچه از استبرق میپوشد بعد از آن باسب ابلقی سفید پیشانی سوار میشود و آن اسب در زیر آنحضرت بنوعی میجهد که اهل هیچ شهری نمیماند مگر اینکه نور آن سفیدی بایشان میاید تا اینکه این امر برای آنحضرت آیتی و معجزه شود بعد از آن بیدق رسول خدا را میگشاید وقتیکه آنرا گشود میان مشرق و مغرب را نورانی و روشن میگرداند امیر المؤمنین ع فرمود که گویا قائم را می بینم که در بالای اسبی که پیشانی و پاهایش سفید است از وادی سلام بسمت مسجد سهله میکذرد در حالیکه دعا میکند و در دعایش این فقرات را میگوید لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ حَقّاً حَقّاً لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ اِیماناً وَتَصدیقاً لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ تَعَبُّداً وَرِقّاً اَللّٰهُمَّ مُعِزَّ کُلِّ مُؤمِنٍ وَحیدٍ وَمُذِلَّ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ اَنتَ کَنَفی حینَ تُعیینِی المَذاهِبُ وَتَضیقُ عَلَیَّ الاَرضُ بِما رَحُبَت اَللّٰهُمَّ خَلَقتَنی وَکُنتَ غَنِیّاً عَن خَلقی وَلَولا نَصرُکَ اِیّایَ لَکُنتُ مِنَ المَغلوبینَ یا مُنشِرَ الرَّحمَةِ مِن مَواضِعِها وَمُخرِجَ البَرَکاتِ مِن مَعادِنِها وَیا مَن خَصَّ نَفسَهُ بِشُموخِ الرِّفعَةِ فَاَولِیاؤُهُ بِعِزِّهِ یَتَعَزَّزونَ یا مَن وَضَعَت لَهُ المُلوکُ نیرَ المَذَلَّةِ عَلیٰ اَعناقِهِم فَهُم مِن سَطَواتِهِ خائِفونَ اَسئَلُکَ بِاسمِکَ الَّذی فَطَرتَ بِهِ خَلقَکَ فَکُلٌّ لَکَ مُذعِنونَ اَسئَلُکَ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تُنجِزَ لی اَمری وَتُعَجِّلَ لِیَ الفَرَجَ وَتَکفِیَنی وَتُعافِیَنی وَتَقضِیَ حَوائِجی السّاعَةَ اللَّیلَةَ اللَّیلَةَ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات اینست که معبودی نیست مگر الله تعالی و معبودی او حقست و معبودی نیست مگر الله تعالی و باین معنی ایمان آورده ام و تصدیق کرده ام و معبودی نیست مگر الله تعالی و بنده و غلام او هستم ای پروردگاری که عزیز کننده هر مؤمن تنها و ذلیل کننده هر ظالم و جبار عناد کننده است تو پناه و ملجاء منی در وقتیکه راههای معیشت مرا عاجز میکنند و زمین با آن وسعتش بر من تنگ میشود ای پروردگار من تو مرا خلق کرده در حالیکه بخلق کردن من احتیاج نداشتهٔ اگر در یاری من یاری نکنی هر آینه از جملهٔ مغلوبان میباشم ای منتشر کنندهٔ رحمت از جایهایش و بیرون آورندهٔ برکتها از معدن هایش و ای علو شان را بنفس خود منحصر کرداینده و اولیا و دوستانش با عزت او عزت میبایند و ای آنکه با پادشاهان جهان ریسمان ذلت را در پیش و بگردنهای خود کرده اند پس ایشان از سطوتش خائف و ترسانند و بحق اسم تو که مخلوقات را با آن خلق کرده بنوعیکه بتو مطیع و منقاد ند از تو سؤال میکنم که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و امر مرا بعرصهٔ ظهور در آوری و فرج مرا زود ظاهر گردانی و مرا کفایت بکنی و عافیت عطا بفرمائی در این ساعت و در این شب حاجتهای مرا روا بکنی بدرستیکه بر همه چیز قادر و توانائی

باب بیان چیزهائیکه با روایت مفضل بن عمر در ایام ظهور آنحضرت

شد بینت مؤلف گوید که در بعضی مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان او از محمد بن اسمعیل و علی بن عبدالله که هر دو حسینی اند ایشان از ابی شعیب محمد بن نصیر او از عمر بن فرات او از محمد بن مفضل او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از آقای خود صادق ع پرسیدم که آیا برای ظهور مهدی وقتی معینی هست که خلایق بدانند فرمود حاشا از اینکه خدا بنعم برای آن وقتی معین کرده که شیعه بدانند عرض کردم ای آقای من این از چه راهست فرمود زیرا که وقت ظهورش عبارتست از ساعتی که خدا بنعم در کتاب خود فرموده وَیَسئَلونَ عَنِ السّاعَةِ قُل اِنَّما عِلمُها عِندَ رَبّی لا یُجَلّیها لِوَقتِها اِلّا هُوَ ثَقُلَت فِی الاَرضِ یعنی از وقت قیام ساعت از تو میپرسند بگو که علم آن نیست مگر در نزد پروردگار خودم آنرا ظاهر نمیکرداند در وقتش مگر او و آن ساعت باسمانها و زمین گرانست و نیز عبارتست از همین وقت آن ساعتی که خدا بنعم فرموده و یَسئَلونَ

علی بن یوسف

الاعراف ١٢

عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰيهَا يعنى ساعت را از تو مى پرسند كه كى قيام خواهد نمود و نيز فرموده عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ يعنى علم ساعت در نزد خدا است نزد
ديگرى و خداى تعالى نفرموده كه علم آن در نزد احدى هست و نيز فرموده است هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا يعنى
ايشان منتظر نمیشوند مگر ساعتى كه با غفلت و ناگهانى با ايشان بيايد بدرستيكه علامتهاى آن رسيد و نيز فرموده اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ
يعنى ساعت نزديك شد و ماه منشق گرديد و نيز فرموده وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ
مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلَا اِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ يعنى چه چيز تو را دانا كرد باينكه قيام ساعت نزديك است آنانكه بر حقيت آن
تصديق ندارند بظهور آن ميشتابند و آنانكه بآن ايمان آورده اند و تصديق كرده اند از ظهور آن ميترسند و ميدانند كه آن حق است بايد واقع گردد
آگاه شويد بدرستيكه آنانكه در خصوص ظهور ساعت مجادله ميكنند هر آينه در گمراهى اند و از راه هدايت دورند بخدمت آنحضرت عرض كردم كه معنى
مجادله چيست فرمود اينست كه ميگويند قائم كى متولد شده و كدام شخص او را ديده و در كدام مكان ميباشد و كى ظهور خواهد كرد و همه اين سخنان
از راه تعجيل و شتابست بامر خدا و از راه شك و ريب كردنست و در قضاى الهى مداخلت نمودنست بقدر او و ايشان آنانند كه در دنيا زيانكارى
كرده اند و بدترين عاقبت كار براى كافران است عرض كردم كه آيا براى ظهورش وقتى معين نيست يا مفضل من براى آن وقت معين نميكنم و براى آن
تعيين وقت نمى شود بدرستيكه هر كس براى ظهور مهدى ع تعيين وقت نمايد هر آينه با خدا در علم او شريك شده و ادعا نموده كه من بر اسرار
خدا مطلع گرديده ام و براى خدا هيچ سرّى نيست مگر اينكه رسيده است باين خلايق كه دلهاى ايشان معكوس و از راه خدا گمراه شونده و از اوليای
او اعراض كننده اند و براى خدا هيچ خبرى نيست مگر اينكه در نزد ايشانست و خدا آن خبر را با ايشان القا نكرده مگر اينكه حجت خود را بر ايشان تمام
نمايد مفضل عرض كرد كه ايمولاى من ابتداى ظهور مهدى ع چگونه ميشود فرمود يا مفضل با اشتباه حال ظهور ميكند تا اينكه امرش آشكار ميشود
بعد از ظهور ذكرش در ميان خلايق بلند و امرش ظاهر ميگردد و بنام و كنيه و نسبش ندا كرده ميشود و ذكر نام و كنيه و نسبش در زبانهاى اهل
حق و اهل باطل و موافق و مخالف بسيار ميشوند تا اينكه باشناختن ايشان آنحضرت را حجت بر ايشان تمام ميشود علاوه بر آنكه ما اينها را براى خلايق
حكايت كرده ايم و نشان داده ايم و نام و نسب و كنيه او را براى ايشان بيان كرده ايم و گفته ايم كه او همنام و هم كنيه رسول خدا است همه اينها را بيان
نموده ايم تا اينكه خلايق نگويند كه ما نام و نسب و كنيه او را نشناختيم بخدا سوگند ياد ميكنم هر آينه امر آنحضرت باذكر شدن نام و نسب و كنيه اش
در زبانها ايشان واضح و آشكار ميگردد حتى بعضى از ايشان براى بعضى ديگر همه اينها را ذكر ميكنند براى اينكه حجت بر ايشان لازم گرديده و تمام شود
بعد از آن خداى تعالى او را ظاهر ميگرداند چنانكه در قرآن مجيد برسول خود وعده فرموده هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يعنى خداى تعالى آنچنان خدائيست كه فرستاده خود را با هدايت و دين حق بسوى خلايق فرستاد براى اينكه
او را بر همه دينهاى باطل غالب گرداند هرچند كه مشركان از آن ناخوش ميدارند مفضل عرض كرد كه ايمولاى من تاويل قول خداى تعالى لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ چيست فرمود كه اينمعنى قول خداى تعالى است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ يعنى با كافران
جنگ كنيد تا اينكه فتنه در ميان واقع نشود و همه دين براى خدا باشد بخدا سوگند ياد ميكنم ايمفضل هر آينه اختلاف دينها و ملتها از ميان برداشته
ميشود و همه دينها يكى ميباشد چنانكه خداى تعالى فرموده اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ يعنى دين در نزد خدا اسلام است و نيز فرموده وَمَنْ
يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ يعنى هر كه غير از اسلام دين ديگر بطلبد هر آينه هرگز از او مقبول نميشود
و او در روز قيامت از جمله زيانكاران است مفضل گويد كه عرض كردم كه اى سيد من آيا دين پدران قائم ع كه ابراهيم و نوح و موسى و محمد عليهم
السلام باشند اسلام بود فرمود آرى ايمفضل آن اسلام است نه غير آن عرض كردم اى آقاى من آيا اين مطلب را در كتاب خدا يافته فرمود آرى
از اول قرآن تا آخرش از اين مضمون بسيار است از جمله آنها اين آيه است اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ و نيز از آنجمله قول خداى تعالى است مِلَّةَ اَبِيكُمْ
اِبْرٰهِيمَ هُوَ سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ و از جمله قول خداى تعالى است در قصه ابرهيم و اسمعيل عليهما السلام مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً
لَكَ يعنى ما را آنچنان بكن كه بتو اسلام بياوريم و از اولاد ما هم امت مسلمه خلق بكن و از آنجمله است قول خداى تعالى حَتّٰى اِذَا اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ
آمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو اِسْرَائِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يعنى تا وقت غرق شدن او را دريافت گفت كه ايمان آوردم و تصديق
كردم باينكه معبودى نيست مگر آنخدائيكه بنى اسرائيل باو ايمان آورده اند و من از جمله مسلمانانم و در قصه سليمان ع و بلقيس فرموده
اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمٰنَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يعنى با سليمان بپروردگار عالم اسلام آوردم و از اين جمله قول عيسى است كه گفت مَنْ اَنْصَارِي اِلَى
اللهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللهِ آمَنَّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ يعنى عيسى گفت كه ياران من در خصوص امر الهى كيانند حواريون گفتند
كه ما انصار و ياوران خدائيم و بخدا ايمان آورديم شاهد باش باينكه ما مسلمانيم و از اين جمله قول خداى تعالى است وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا يعنى آنانكه در آسمانها و زمينند براى خدا اسلام آورده اند بعضى با صميم قلب و بعضى با اكراه و از آنجمله قول خدا
است در قصه لوط ع فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يعنى در آنجا از مسلمانان بغير از اهل يكخانه نيافتيم و از آنجمله قول خداى تعالى است

قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا تا قول خدای عزّ وجلّ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ یعنی بگوئید که بخدا و بآنچه که بما نازل شد ایمان
آوردیم و در میان پیغمبران فرق نمیگذاریم و ما باو و اسلام آوردیم و از آنجمله قول خدای عزّ وجلّ است أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
تا قول او وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ یعنی آیا شما حاضر بودید در وقتیکه مرگ به یعقوب ع در رسید و حال آنکه ما باو و اسلام آورده ایم عرض کردم که
دینها چند است ای سید من فرمود چهار و هر یکی از آنها شریعتی است علیحده مفضل گوید عرض کردم که ای آقای من طایفهٔ مجوس چرا با
مجوس نامیده شدند فرمود زیرا که ایشان در میان طائفهٔ سریانی خود شان را بمجوس منسوب نمودند و مجوس نام مردی بوده که [illegible]
که ایشان آتش پرستی را اختراع نمود و ادعا نمودند که آدم و شیث که ملقب بهبة الله است نکاح مادران و خواهران و دختران و خاله
ها و عمه ها و سایر زنان را که نسبت بما محرمند بر ایشان حلال کردانیده اند و ایشان ما را امر کرده اند باینکه آفتاب در هر سمت که باشد بآن سمت
نماز بگذاریم و برای نماز ما وقت تعیین ننموده اند و اینگونه سخنان بهتان و مکر از راه افترا بستن بخدا و آدم و شیث ع مفضل گوید عرض کردم
ای سید من وجه نامیدن قوم موسی ع بیهود چیست فرمود اینست که یهود بمعنی هدایت یافته است و خدا نیز هم از ایشان حکایت کرده
میفرماید إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ یعنی بسوی تو هدایت یافتیم عرض کردم طایفهٔ نصاری بنصاری از چه راه هست فرمود از نصرت که قول حضرت
عیسی فرمود مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللهِ تا آخر آیه تلاوت فرمود یعنی یاران من در خصوص تکلیفهای الهی کیانند حواریین گفتند که مائیم یاری
کنندگان خدا پس نامیده شدند ایشان بانصاری از جهت یاری کردن ایشان دین خدا را مفضل گوید عرض کردم ای مولای من نامیدن طایفهٔ
صائبان بصائبان از چه راه هست فرمود که صائبان بمعنی میل کننده گانست ایشان هم میل کردند باعتقاد اینکه انبیاء و رسل
و ملّتها و شریعتها بیفائده اند و هر چه که انبیاء آورده اند و خبر داده اند لغو و باطل است پس ایشان توحید خدا و نبوت انبیا
و رسالت مرسلین و وصی بودن اوصیا را انکار کرده اند پس ایشان باعتقاد خود شان بی شریعت و بیکتاب و بی پیغمبر اند و همه اهل عالم را معطل دانستند
مفضل از راه تعجب عرض کرد که سبحان الله این چه علم جلیل القدر داشت فرمود ای مفضل از اینست بشیعیان ما برسانی تا اینکه در خصوص دین شک
نکنند مفضل عرض کرد که ای سید من مهدی ع در کدام سرزمین ظهور خواهد کرد فرمود که در وقت ظهورش چشم هیچ کس او را نبیند و هر که
غیر از این بگوید او را تکذیب کنید مفضل عرض کرد که ای سید من آیا مهدی ع در وقت ولادتش دیده نمیشود فرمود آری در دو سال و نه ماه از وقت
ولادتش که وقت صبح شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت باشد تا شب جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم
هجری برای هر کس دیده میشود و از روز بیست که پدرش در آن روز در شهری که در کنار دجله میباشد وفات مییابد و آن شهر را مرد
ظالم و گمراه که نامش جعفر و لقبش متوکل است بنا خواهد کرد و متوکل است یعنی خورنده لعنت خدا لعنت خدا بر او باد و آن شهر بسرّ من
رأی گویند و از ساء من رای است در سال دویست و شصت هر مؤمن که اهل حق است او را می بیند و هیچ اهل شک و ریب او را نمی بیند و در
آن امر یعنی او نافذ و جاری میگردد و خود از آنجا غایب و پنهان میشود و در حرم جدش رسول خدا در قصری که در صحرا است و آن نام جائیست
بکیمت مدینه ظاهر میشود و هر کس که خدا سعادتش کرامت فرمود آنحضرت را می بیند بعد از آن در روز آخر سال دویست و شصت و ششم
غایب و پنهان میشود و او را هیچ چشم نمی بیند تا وقتیکه همه چشمها او را می بیند یعنی تا وقت ظهورش که همه چشمها در آن وقت او را می بینند
مفضل گوید عرض کردم که ای سید من کیها با آنحضرت سخن میگویند و او با کیان سخن میگوید فرمود که با ملائکه و مؤمنان جن با وی هم کلام
وامر و نهیش بثقات والیان و وکلا او بیرون می آید و در وقت غیبتش محمد بن نصیر نمیری در صحرا بود و خانه اش نشسته میباشد بعد از آنکه در مکه
ظهور میکند یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه گویا آنحضرت را می بینم که داخل مکه شده در حالتیکه لباسهای رسول خدا در بر و عمامهٔ
زردی بر سر کرده و کفشهای پینه دار رسول خدا را بپاهایش پوشیده و عصایش را بدست گرفته در پیشش چند راس بز لاغر میراند تا اینکه آنها
را نزدیکی بیت الله میرساند در آنجا احدی نمیباشد که او را بشناسد و او در صورت جوانی ظهور میکند مفضل گفت که ای سید من آیا آنحضرت
بر میگردد جوان میشود یا اینکه بحالت پیری ظهور میکند فرمود سبحان الله آیا این را کسی میداند یعنی از کسی نمیداند بلکه در هر وقتیکه امر
خدا بیمیه که باو رسید با هر کیفیتی و صورتی که میخواهد ظاهر میشود مفضل عرض کرد که ای سید من از کدام مکان و چگونه ظهور میکند فرمود
یا مفضل تنها ظاهر میشود و تنها به بیت الله می آید و تنها داخل کعبه میشود و شب او می آید در حالتیکه تنها است و وقتیکه شب تاریک گردید
و خلائق بخواب رفتند جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه بخدمت آنحضرت نازل میشوند جبرئیل بخدمتش عرض میکند که ای سید من سخنت مقبول و جاری
است در آنحال آنحضرت دست مبارکش را بروی مبارکش میکشد و میگوید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوّء من الجنة حیث نشاء
فنعم اجر العاملین یعنی حمد باد مر خدا برا که وعده خود را صادق کرد بما و ما را بزمین وارث نمود و در هر جای بهشت که بخواهیم منزل میکنیم
پس چه خوب است اجر و جزای عمل کنندگان پس در میان رکن و مقام می ایستد و بآواز بلند صدا میکند و میگوید که ای جماعت نقبا و خاصان
من و ای آنانکه خدا نیز ایشان را پیش از ظهورم در روی زمین برای نصرت و یاری من ذخیره گذاشته با صمیم قلب و اطاعت نزد من آئید پس

صدای آنحضرت در شرق و غرب زمین بهمهٔ ایشان رسد در حالتیکه بعضی ایشان در محراب عبادتند و بعضی دیگر در میان رختخوابهای میباشند میرسد نیز در یک
صدا کردن صدای او را میشنوند و دعوتش را قبول نموده رو به سمت وی میگذارند و زمانی بر ایشان نمیگذرد مگر بقدر نگاه کردن چشم تا اینکه
همه ایشان در میان رکن و مقام در پیش روی او حاضر میشوند در آنحال خداوند عالم امر میفرماید نوری ستون وار از زمین تا آسمان کشیده
میشود و بسبب آن همه مؤمنان در روی زمین روشنائی اخذ میکنند و نوری از آن بهمه مؤمنان که در اندرون خانههای خودشان اند میرسد
در دلهای ایشان بسبب آن شادان میباشند و ایشان نمیدانند که قائم ما اهلبیت ظهور کرده بعد از آن صبح میکنند در حالتیکه در پیش روی آنحضرت
ایستاده میباشند ایشان سیصد و سیزده نفر مؤمن میباشند بقدر اصحاب رسول خدا در جنگ بدر مفضّل عرض کرد که ای آقای من آیا آن هفتاد
و دو نفر مرد که با امام حسین ع شربت شهادت نوشیده اند با اصحاب قائم ع ظهور میکنند فرمود از ایشان امام حسین ع در حالتیکه عمامهٔ سیاه
در سر گذاشته باد و انزده نفر از مؤمن از شیعهٔ علی ظهور میکنند مفضّل عرض کرد که ای آقای من آیا امام حسین ع پیش از قیام و ظهور قائم ع
بیعت میکنند فرمودند یا مفضّل زیرا که هر بیعتی که پیش از ظهور قائم ع منعقد میشود بیعت کفر و نفاق و خدعه است خدا لعنت بر بیعت کننده
و بیعت کرده شده لعنت کند بلکه یا مفضّل قائم ع پشت بکعبه داده دست مبارک را دراز میکنند دستش مانند آفتاب روشن و نورانی مینماید و
میفرماید که این دست خداست و از جانب خداست و با امر خداست بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت میفرماید انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه الخ یعنی بدرستیکه آنانکه بتو بیعت میکنند بیعت جز این نیست در حقیقت بخدا بیعت
کرده اند دست خدا در بالای سر ایشان است پس هر که بیعت را بشکند ضرر بر نفس خود زده و اول کسی که دست مبارک آنحضرت را میبوسد جبرئیل
میباشد بعد از آن با آنحضرت بیعت میکنند بعد از او ملائکه و نجباء و جنّ و بعد از ایشان نقبا میکنند و اهل مکه باواز بلند صدا مینمایند
و میگویند که این مرد کیست که در پیش بیت الله است و این جماعت کیانند که در نزد او هستند و چیست این علامت و معجزه که امشب دیدیم و حال
آنکه تا حال مانند آن دیده نشده پس بعضی از ایشان ببعضی دیگر گویند که این مرد همان صاحب بزهاست و بعضی از ایشان ببعضی دیگر گویند که نگاه
کنید و ببینید که یکی از این جماعت که در نزد این مرد ند میشناسید ایشان گویند که هیچیک از ایشان نمیشناسیم مگر چهار نفر و از اهل مدینه
ایشان فلان و فلان اند و نامهای ایشان را میشمارند و این قضیه در اول طلوع آفتاب این روز واقع میشود وقتیکه آفتاب در آمدن روشن کردید
صدا کننده از جرم آفتاب با زبان عربی فصیح بنوعی که همهٔ اهل آسمانها و زمینها آنرا میشنوند خلائق ندا میکنند که ای جماعت خلائق این مرد
مهدی آل محمّد است و او را با نام جدّش رسول خدا مینامد و کنیه او را هم ذکر میکنند و او را با امام حسن عسکری و امام علی نقی تا امام حسین
علیهم السلم نسبت میدهد و میگوید که با او بیعت کنید و تابع شوید تا اینکه هدایت بیابید و با امرش مخالفت نکنید که گمراه میشوید در آنحال اوّل
کسانیکه دست مبارک آنحضرت را میبوسند ملائکه میباشند بعد از ایشان جنّ بعد از آن نقباء دست مبارکش را میبوسند و گویند که
شنیدیم و اطاعت کردیم و از خلائق هیچ شنونده نمیماند مگر اینکه این ندا را میشنوند و خلائق از اهل بیابان و اهل بلد و اهل دریا روی
آورند و بعضی با بعضی دیگر سخن میگویند و بعضی از بعضی دیگر اینچیز را که با گوشهای خود شنیده اند میپرسند که این چه ندا بود که شنیدیم وقتیکه
آفتاب بغروب نزدیک شد صدا میکند که ای گروه خلائق پروردگار شما در وادی یابس که از سرزمین فلسطین است ظهور نموده و عثمان
بن عنبسهٔ اموی است از اولاد یزید بن معویه با او بیعت کنید تا اینکه هدایت یابید و با وی مخالفت نورزید که گمراه میشوید در آنحال ملائکه
و جنّ و نقبا سخن او را باور نمیکنند و او را تکذیب مینمایند و میگویند که سخنت را شنیدیم و اطاعت نکردیم در آنحال هیچ شکّاک
و اهل ریب و منافق و کافر نمیماند مگر اینکه بسبب ندای دوّم گمراه میباشد و آقای ما قائم ع پشت بکعبه میدهد و میفرماید که ای گروه خلائق
خلائق آگاه شوید هر که میخواهد که بادم ع و شیث ع نگاه کند هر اینه منم آدم و شیث ع یعنی در اخلاق و اوصاف و هر که میخواهد که بنوح
و پسرش سام نگاه کند هر اینه منم نوح و سام آگاه شوید هر که میخواهد که بابرهیم و اسمعیل نگاه کند هر اینه منم ابرهیم و اسمعیل و هر که
میخواهد که بموسی و یوشع نگاه بکند هر اینه منم موسی و یوشع آگاه شوید هر که میخواهد که بعیسی و شمعون نگاه بکند هر اینه منم عیسی
و شمعون آگاه شوید هر که میخواهد بمحمّد و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نگاه کند هر اینه منم محمّد و علی امیر المؤمنین علیهما السّلم آگاه
شوید هر که میخواهد که بحسن و حسین علیهما السّلم نگاه کند هر اینه منم حسن و حسین ع آگاه شوید هر که میخواهد که با ائمّه که از اولاد
حسین ع اند نگاه بکند هر اینه منم ائمه علیهم السّلم و خواهش مرا اجابت نمائید و قبول کنید بدرستیکه بشما خبر میدهم پاره چیزها را که بر
شما خبر داده شده و پاره چیزها که خبر داده نشده و هر که کتابهای و صحف خدا را خوانده از من بشنود و بعد از آن بخواندن صحیفه که خدا بر
آدم و شیث نازل کرده ابتدا مینماید در آنحال امّت آدم و شیث که ملقب بهبة الله است گویند که بخدا سوگند یاد میکنیم هر اینه صحف
حقّ اینست که آنحضرت میخواند هر اینه بما آموخت پاره چیزها را که در آن صحف بود نمیدانستیم و چیزها را که بما مخفی مانده بود و پاره چیزها
را که از آن صحف سقط شده و تبدیل و تحریف کرده بود بعد از آن صحف نوح و ابرهیم و توریة و انجیل و زبور را میخواند پس اهل توریة و

اهل انجیل و اهل زبور گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اینست حق صحف نوح و ابراهیم که از آن اصلا سقط نشده و تبدیل و تحریف
بنا فته و بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اینست توریة جامعه و زبور تمام و انجیل کامل و اینها چند برابر آن کتابها میست که ما خوانده ایم بعد
ان قران را تلاوت میفرماید انگاه مسلمانان گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اینست قران حق که خدا بمحمد صلی الله علیه و آله نازل
کردانیده و از ان هر که اینها کلمه انداخته نشده و تبدیل و تحریف در ان واقع نگشته بعد از ان دابة الارض در میان رکن و مقام ظاهر میشود
و بروی و پیشانی مؤمن مؤمن می نویسد و بر پیشانی کافر کافر بعد از ان مردی که رو پش بر پشت و پشتش بسینه بر گردانیده شده نزد آن
حضرت میاید و در پیشش میایستد عرض میکند که ای سید من مژده اورده ام ملکی از ملائکه بمن امر کرد که بخدمت تو بیایم و مژده هلاک
شدن لشکر سفیانی را در بیداء بخدمت رسانم انحضرت میفرماید که قصه خود و قصه برادر تو را بیان کن اعرض کوید که من و برادرم در
لشکر سفیانی بودیم و دنیا را از دمشق تا بغداد خراب کردیم و انها را خراب گذاشتیم و کوفه و مدینه را خراب کردیم منبر رسول خدا را در مدینه
شکستیم و استرهای ما بمسجد رسول خدا فضله انداختند و از انجا بیرون امدیم در حالتی که سیصد هزار نفر بودیم و اراده خراب نمودن بیت
الله و قتل اهل مکه داشتیم وقتیکه به بیداء رسیدیم در اخر شب در انجا منزل کردیم ناگاه صیحه کننده صیحه کرد که ای بیداء این قوم ستمکار را
هلاک گردان در انحال زمین شکافته همه ایشان را فرو برد بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از ان اردو عقال شتری هم باقی نماند و ان دیبمانی
است که زانوی شتر را میبندند پس هیچ چیز از آن باقی نماند مگر من و برادرم ناگاه دیدم که ملکی سیلی بروی ما زده رو بهای ما به پشت برگشت
چنانکه می بینی بعد از ان ان ملک ببرادرم گفت که ای نذیر یعنی ای ترساننده وای بر تو برو بدمشق نزد سفیانی ملعون و او را بظهور مهدی
آل محمد بترسان و با او بگو که خدا لشکر ترا در بیداء هلاک کردانید بعد از ان بمن گفت که ای بشیر یعنی مژده دهنده برو در مکه نزد
مهدی و مژده هلاک شدن ظالمان را باو برسان و باو دست او توبه کن که توبه ترا قبول خواهد کرد پس قائم دست مبارک را بر روی
وی میکشد رو پش بر میگردد چنانکه اول بوده و او با انحضرت بیعت میکند و در خدمتش میباشد مفضل عرض کرد که
ای سید من ایا ملائکه و جن در نظر خلایق اشکار میشوند فرمود یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشان اشکار میشوند و با ان
حضرت سخن میگویند چنانچه مرد با خدمتکاران و اهل و عیال خود سخن میگوید مفضل گوید که عرض کردم ای سید من ایا ملائکه و جن
با انحضرت باطراف و اکناف عالم میروند فرمود اری یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم و ایشان را در ارض هجره که در ما بین نجف و کوفه است
فرود میایند و عدد اصحاب در انوقت از ملائکه چهل و شش هزار و از جن شش هزار نفر میباشد و در روایت دیگر چنین است که از جن
هم بقدر ملئکه میباشد و با ایشان خدا بانحضرت یاری میکند مفضل عرض کرد که ای اقای من انحضرت نسبت باهل مکه چکار میکند
فرمود که انرا بر هم میزند و از ان باقی نمیگذارد مگران پایه هائی را که عبارت است از اول خانه که در مکه در عهد ادم برای خلایق ساخته شده و بانی
نمیگذارد مگر انچه دیوارها را که ابرهیم و اسمعیل در بالای ان پایه ها بنا کردند و جز از این دو انرا خراب میکند زیرا که انرا پیغمبری یا وصی پیغمبری
بنا نکرده بعد از ان از انجا آنچه خدا بخواهد بنا میکند و اثار ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم بر هم میزند و خراب میکند و مسجد
کوفه را خراب میگرداند و ما نند اول میسازد و قصر عتیق را خراب میکند ملعون است ملعون است کسیکه انرا ساخته مفضل عرض کرد که
ای سید من ایا توطن انحضرت در مکه میباشد فرمود نه یا مفضل بلکه مردی را از اهل بیت خود در انجا نایب میگذارد وقتیکه میرود از انجا اهل
انجا بر سر نایب میریزند او را میکشند پس انحضرت بسوی ایشان بر میگردد ایشان با ذلت و خواری و فروتنی نزد انحضرت میایند در حالتی که
گریه و زاری میکنند و میگویند که ای مهدی ال محمد توبه کردیم انحضرت با ایشان موعظه و نصیحت میکند و ایشان را میترساند و از خود ایشان
مردی را در انجا نایب و حاکم میکند بعد از ان بیرون میرود اهل انجا بر سر او هم میریزند و بقتلش میرسانند چون انخبر بانحضرت میرسد یاران خود
را از جن و نقباء بسوی ایشان بر میگرداند و میفرماید که برگردید و از اهل مکه احدی را باقی نگذارید مگر کسیکه را که ایمان بیاورد و اگر چه
بود رحمت پروردگار شما که همه اشیا را فراگرفته و انهم عبارتست از من هر اینه باشما بسوی ایشان بر نمیگشتم زیرا که ایشان قطع کردند
همه عذرها را که در میان خود شان و خدا و در میان من و ایشان بود پس یاران انحضرت بسوی ایشان بر میگردند و ایشان را بقتل میرسانند
بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از صد نفر یکی سالم نمیماند نه چنین است بخدا سوگند یاد میکنم بلکه از هزار نفر یکی سالم نمیماند مفضل گوید
عرض کردم ای سید من خانه مهدی و محل جمعیت مؤمنان در کجا میباشد فرمود پای تختش کوفه و مجلس حکمش مسجد جامع کوفه و بیت المال و
محل قسمت اموال و غنیمت مسلمانان مسجد سهله و خلوتگاهش صحنها و سکوهای سفید میباشد که در اطراف دو غری واقع شده و آنها
دو بنای مشهورند مفضل گوید عرض کردم که ایا همه مؤمنان در کوفه میباشند فرمود اری بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه هیچ مؤمنی
نمیماند مگر اینکه در انجا یا در حوالی ان میباشند هر اینه قیمت زمینیکه بقدر جولانگاه یک اسب باشد بدو هزار درهم میرسد و هر اینه اکثر بلاد
از خلایق دوست میدارند که یک وجب زمین از سر زمین سبع بیک وجب طلا بخرند و سبع محالی است از محالات همدان و سواد کوفه بقدر

٧ الیشانرا با حکمت و موعظه حسنه دعوت می نماید پس ایشان کردن بر بقیه اطاعتش میگذارند در انحال مردی را از اهل بیت خود در مکه نایب میگذارد و از انجا بیرون شده اراده مدینه میکند مفضل عرض کرد که ای سید من ایا انحضرت نسبت به کار چه میکند فرمود که م

پنجاه و چهار میل راه میباشد و قصرهای آن همسایه کربلای معلی میشود و کربلای معلی مقامی میباشد که ملائکه و مؤمنان در آنجا آمد
رفت و تردد میکنند و برای آن شان بلند میباشد و در آنجا چنان برکت رو میاورد که اگر مؤمن در آنجا بایستد و پروردگار خود
را یکدفعه بخواند هر آینه هزار برابر دنیا را باو عطا میفرماید بعد از آن آنحضرت آهی کشیده فرمود یا مفضل بقعه‌ها روی زمین بر یکدیگر
تفاخر نمودند و کعبه بیت الله الحرام بقعه کربلا تفاخر نمود در آنحال از جانب رب الارباب وحی رسید که ای کعبه ساکت باش و بر کربلا تفاخر و
تفوق مکن زیرا که در آنجاست بقعه مبارکه که موسی در آنجا شجره ندا کرده شد و در آنجاست آن ربوه یعنی تلی که حضرت مریم و عیسی در آنجا
ماوی گرفتند و در آنجاست اندولاب که سر مبارک امام حسین ع در آن شسته گردید و در آن بقعه مریم ع عیسی را بعد از ولادت شسته
و مریم غسل ولادت را در آنجا کرد و آنجا بهترین بقعه است که رسول خدا ص از آنجا بمعراج بالا رفت و در آنجا برای شیعه ما تا ظهور قائم ما
بخیر میرود فرمود بعد از جدم رسول خدا ص و قتیکه باینجا وارد میشود برای او مرتبه و مقام عجیبی ظاهر میکردد که بسبب آن مؤمنان را
و کافران را خواری ظاهر میشود مفضل عرض کرد که ای سید من آن مرتبه و مقام عجیب چیست فرمود که آنحضرت بقبر رسول خدا میرسد و
فرماید که ایگروه خلایق آیا این قبر رسول است عرض میکنند که آری ای مهدی آل محمد ص بعد از آن میپرسد که با جدم رسول خدا ص در قبر کیانند
در جوابش گویند که در هم صحبت و هم خوابه او که ابو بکر و عمر باشند آنحضرت با وجود آنکه ایشان را میشناسد از خلایق میپرسد در حالیکه
که همه خلایق میشنوند که ابو بکر و عمر کیانند و چگونه شد که از میان خلایق اینها و نفر در نزد جدم رسول خدا مدفون گردیدند و گاه هست
که اینها و نفر که در اینجا مدفون شده اند غیر از ابو بکر و عمر باشند ایشان گویند که ای مهدی آل محمد صلی الله غیر از ایشان کسی دیگر در اینجا نیست ایشان در
اینجا دفن شده اند زیرا که خلیفه رسول الله و پدران زنان او بودند آنحضرت میفرماید که آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد
گویند که ما با صفت شان میشناسیم و هم خوابه جدت غیر از ایشان نیست باز آنحضرت میفرماید که آیا در میان شما کسی هست که غیر از
اینها بگوید یا در خصوص ایشان شک کند در جوابش گویند که چنین کسی نیست پس آنحضرت بیرون آوردن ایشان را از قبر تا سه روز تاخیر
میکند و این خبر در میان خلق منتشر میشود بعد از آن مهدی ع باینجا حاضر میشود و دیوارها را از روی قبر این دو نفر برمیدارد و به نقباء خود
فرماید که قبرهای ایشان را بشکافند و ایشان را جستجو و تفحص کنند پس با دستهای خود جستجو کرده ایشان را بیرون میاورند در حالیکه
مانند ایام حیاتشان تر و تازه اند و نپوسیده اند و تغییر نیافته اند و کفنهای ایشان را از بدنهای ایشان در میاورند و امر میفرماید ایشان را بالای
درخت خشک و پوسیده بالا میبرند و بدار میکشند در آنحال آن درخت سبز و خرم شده برگ میاورد و شاخهایش دراز میشود چون دوستان
ایشان ظاهر شود و آنانکه نسبت باهل حق شکاکند این قضیه را مشاهده میکنند گویند بخدا سوگند یاد میکنیم هر آینه اینست شرافت و رفعت
در مرتبه برای ایشان الآن مشاهده کردیم هر آینه بمحبت و دوستی ایشان فایز شدیم و هر کس بقدر حبه ای از محبت این دو نفر در دلش پنهان باشد
باشد اظهار میکند و نزد ایشان حاضر میشود و با ایشان دوستی دارند و با ایشان مفتون و فریفته میشوند و منادی مهدی ع ندا میکند
که هر که این دو صحابه و هم خوابه رسول خدا ص را دوست میدارد در یک سمت بایستد در آنحال خلایق دو گروه میشوند یکی دوستدار
و دیگری تبرا کننده و بیزار شونده از ایشان در آن اثنا مهدی ع بدوستان ایشان میفرماید که تبری از ایشان کنید و بیزار شوید از ایشان گویند
ای مهدی آل رسول خدا ما در وقتیکه نمیدانستیم بودیم که این چنین قرب و منزلتی برای ایشان در نزد خدا هست از ایشان تبری نکردیم و بیزار نشدیم آیا
چگونه میشود که حالا از ایشان بیزار شویم و حال اینکه چه فضیلت و کرامت را از ایشان مشاهده کردیم و در آنحال دیدیم از ایشان آنچه را که
دیدیم یعنی بدنهای ایشان را تر و تازه دیدیم درخت خشکیده از برکت ایشان سبز و خرم گردید بلکه بخدا سوگند یاد میکنیم هر آینه از تو و از
آنانکه بتو ایمان آورده اند و با ایشان ایمان نیاورند و از کسیکه ایشان را بدار کشید و از قبر بیرون آورد و در حق ایشان کرد آنچه را که کرد
بیزاری میشویم چون مهدی ع این سخنان را از ایشان میشنود باد سیاه را امر میفرماید باد بر ایشان میوزد ایشان را مانند بیخهای پوسیده
خرما میکرداند بعد از آن میفرماید ایشان را از دار بپایین میاورند و باذن خدا هر دو ایشان را زنده میکرداند و امر میفرماید خلایق همه
جمع میشوند بعد از آن کردهای این دو نفر را از عهد آدم و هر عصر و زمان برای ایشان قصه و حکایت میکنند حتی قصه کشته شدن
هابیل پسر آدم را و جمع نمودن آتش را برای سوزانیدن ابراهیم ع و انداختن یوسف ع را بچاه و حبس یونس را در شکم ماهی و قتل یحیی ع و
بدار کشیدن عیسی ع و عذاب و ایذاء جرجیس و دانیال علیهم السلام و زدن سلمان فارسی را و آتش سوزانیدن در خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام برای سوزانیدن ایشان و تازیانه زدن را بدست صدیقه کبری فاطمه زهرا و صدمه و تکان زدن را بر شکم او و سقط کردن پسرش
محسن را و زهر خورانیدن بامام حسن علیه السلام و کشتن امام حسین ع را و بریدن سرهای اطفال و عموزادگان و یاران آنحضرت را و اسیر نمودن
ذریه رسول خدا و ریختن خونهای آل محمد ع را و هر خونی که ریخته گردیده و هر فرجی بطریق حرام وطی کرده شده و همه خیانت و فواحش و معصیت
و ظلم و جوری که از عهد آدم تا قیام قائم ع از خلایق صادر شده همه را میشمارد و بگردن اینهای ابو بکر و عمر ثابت و لازم میگردانند

ع چه چیزها است مفضل عرض کرد السید من یا سیدی بعد از آن [illegible] قائم

همه بان اقرار و اعتراف میکنند بعد از آن آنحضرت امر میفرماید تا قصاص مظلمه آنانکه در آنجا حاضر میباشند از ایشان میگیرند بعد از آن باز آتش
را در بالای همان درخت بدار میکشند و باتش امر میفرماید تا آنکه ایشانرا با آن درخت میسوزاند بعد از آن بباد امر میفرماید خاکستر ایشان را بر
دریاها میپاشد مفضّل عرض کرد که ای سیّد من آیا این عذاب آخر عذابهای ایشانست فرمود هیهات یا مفضّل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه
ایشان زنده کردانیده میشوند و سیّد اکبر یعنی رسول خدا و صدّیق اکبر امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السّلم و هر مؤمن
که ایمانش کامل و هر کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد حاضر میشوند و از ایشان برای خود شان قصاص و انتقام میگیرند بنوعیکه در هر شب
روز هزار بار کشته و زنده میشوند تا وقتیکه خدا خواسته باشد بنده حقیر مترجم گوید که وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر ذمه ابو بکر و عمر با وجود اینکه
اکثر اینها پیش از تولّد ایشان واقع شده اینست که خالق بی همتا نوری آفریده و بتبعیّت آن در مقابلش ظلمتی که ظلّ آن نور است چنانکه فرموده
وَجَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورِ و بعبارت دیگر چیزی خلق کرده و در ازاء آن شرّی و بعبارت دیگر محقّی آفریده و در مقابلش مبطلی تا آنکه خلایق را امتحان
نماید و خبیث را از طیّب و بدانرا از نیکان سوا و جدا کرداند زیرا اگر تنها نور را میآفرید هر اینه اساس امتحان از هم میپاشید بنا بر این لازم و متحتّم است
اینکه هر ظلمتی که در مقابل نوری است یا هر مبطلی که در مقابل محقّی است در قوّت و ضعف با آن برابر باشد زیرا که اگر آن ظلمت چنان باشد که در
اوّل وهله در مقابل آن نور مضمحلّ و مغلوب شود باز معامله امتحان با تمام نمیرسد و شکّی هم در این باب نیست که نور قوی تر از همه انوار که خداوند
کردگار آفریده نور پاک محمّد و علی علیهما السّلم است زیرا که آن اوّل چیز است که خدا آفریده چنانکه آن بزرگوار خود فرموده اوّل ما خلق الله
نوری یعنی اوّل چیزیکه خداوند کردگار آفریده نور منست و هر چه که بمبدء نزدیکتر شد اقوی و اشرف است از آنکه از مبدء دور است پس نور آن
دو بزرگوار از انوار سایر انبیا و اوصیا قوی تر است زیرا که نسبت بهمه اینها اصل است و ظلّ و ظلمتی که در مقابل این نور میباشد ظلمت ابو بکر
و عمر است پس بحکم مقدّمه سابقه لازم آید که ظلمت اینها و نفر از ظلمت سایر اشقیا حتّی از ظلمت شیطان هم قوی تر باشد چنانکه شیطان فریب
عمر را خورد و از این جهت گفته شده اِنْ کٰانَ اِبْلِیسُ اَغْوٰی کُلَّهُمْ فَاَنْتَ یٰا عُمَرُ اَغْوَیْتَ شَیْطٰانًا یعنی ابلیس همه خلایق را گمراه کرده و با ایشان فریب داده
تو ای عمر شیطان را گمراه کردی و باو فریب دادی پس ظلمت اینها و نفر از ظلمت سایر اشقیا بیشتر است زیرا که این ظلمه در مقابل نور پاک محمّد و علی علیهما
و نور ایشان از سایر انوار قوی تر هم چنین ظلمتی که در مقابل آنست باید از سایر ظلمتها قوی تر باشد زیرا که این ظلمه باید در قوّت و ضعف با آن
نور مساوی شود پس این ظلمت اصل و منشاء سایر ظلمتهاست وقتیکه این مقدّمات را تمهید نمودیم گوئیم که چنانکه همه انبیا و اولیا و شهدا و صلحا
و صدّیقین و مؤمنین در اعمال خیر امداد و اعانت از آن نور پاک عاید میگردد و همچنین بر همه کافران و منافقان و فاسقان و سایر اشقیا
در اعمال شرّ امداد و اعانت از آن ظلمه خبیث و ناپاک میرسد پس آن ظلمه خبیث را در همه معاصی و قبایح که در عالم واقع شده و خواهد شد مدخلیّت
هست چنانکه آیه وافی هدایه باین معنی ناطق است اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَوْلِیٰاؤُهُمُ الطّٰاغُوتُ الخ
یعنی خدا بتحقیق ولی کسانیست که ایمان آورده اند ایشان را از ظلمه بسوی نور بیرون میاورد و آنانکه کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است یعنی
بتست ایشان از نور بظلمه بیرون میاورد ایشانند دوزخیان که در آنجا مخلّد خواهند شد و تحقیق بنده حقیر این مطلب را باین نهج قویم و طریق مستقیم
از فیض امداد معادن علوم و اسرار یعنی ائمه اطهار صلوات الله علیهم است مؤلّف علیه الرّحمه در مقام توجیه این مدعی ذکر نموده که الزام
معاصی و قبایح که بعد از این دو نفر در عالم واقع شده بر ایشان از آن راه هست که ایشان بمنع کردن امیر المؤمنین ع از حق خود و دفع نمودن آنحضرت
از مقام خلافت سبب گشتند باینکه سایر ائمه ع مخفی و پنهان و مغلوب شدند و سلاطین جور تا بزمان قائم ع بر خلایق مسلّط گردیدند و این باعث
کفر کافران و گمراهان و فسق فاسقان گردید و امّا ثبوت آن قبایح و معاصی که پیش از تولّد ایشان است بر ذمه ایشان از این راه هست که ایشان
بآن قبایح راضی شده اند و هر که بکرده دیگری راضی شود مانند کسی است که آنرا مرتکب شده بعد از آن باین دو فقره بانچه گذشت مختصر تحقیق نموده
اشاره فرموده چنانکه گفته که در روایت است اینکه ارواح خبیثه ایشان را در صدور این قبایح از اشقیا مدخلیّت باشد چنانکه ارواح ائمه با انبیا و رسل
در اعمال خیر امداد و اعانت میکردند و در دفع بلیّات از ایشان شفاعت مینمودند بعد از آن گفته که قطع نظر از همه اینها ممکن است که این کلام
را باین نهج تأویل نمائیم که مثل مانند قبایح همه اهل عالم بر ذمه ایشان ثابت خواهد شد یعنی ایشان در شقاوت با همه اشقیا برابرند زیرا که
مثل افعال همه اشقیا از آن دو نفر صادر گردد و بعد از آن مهدی ع بسمت کوفه متوجّه میشود و در ما بین کوفه و نجف اشرف فرود میاید و اصحاب
در آنوقت که در خدمتش میباشند چهل و شش هزار نفر از ملائکه و مثل این مقدار از جن میباشند و نقباء آنحضرت سیصد و سیزده نفر مرد میباشند
مفضّل عرض کرد که ای آقای من در آن زمان دار الفاسقین یعنی بغداد چگونه میباشد فرمود در لعنت خدا و غضب او و بسیاری فتنه ها از خراب
میکردانند و در حالت خرابی باقی میگذارد در آنجا و بر کسی که در آنجا باشد از شرّ سپید فتنهای زرد و از سپید فتنهائیکه از مغرب پیدا میشوند و از کلیجه نزد
شرّ بیدقهائیکه از دور و نزدیک بانجا رو میاورند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه بانجا عذابی نازل میشود گوناگون عذابها که مانند آنها از ابتدای
عالم تا انتهای آن بر سایر امّتان گمراه و گردنکش هرگز نازل نشده و هر اینه بانجا عذابی نازل میشود که مانند آنرا هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و

طوفان اهل آنجا نمیشود مگر با شمشیر وای بر کسیکه در آنجا برای خود مسکن قرار بدهد زیرا که هر که در آنجا اقامت نماید در شقاوت باقی
میماند و هر که بیرون رود در رحمت خدا میباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه اسباب بیوفائی اهل آنجا چنان فراهم آید که گفته میشود
که دنیا عبارت است از آنجا و بهشت بهشت مگر عمارتها و قصورهای آن و حور العین بهشت مگر دختران آنجا و ولدان مخلدون عبارت است از پسران
آنجا و هر آینه چنان گمان کرده میشود که خدا نعم روزیهای کسان را قسمت نکرده مگر با اهل آنجا و هر آینه در آنجا افترا بستن بخدا و رسول او و حکم
کردن بخلاف احکام کتاب خدا و شهادت دروغ و شرابخواری و فجور و خوردن خبائث و ریختن خونها بحدی واقع میشود که در همه دنیا
واقع نمیباشد مگر کمتر از آنها بعد از آن خدا نعم آنجا را با این فتنهها و لشکرها و بیدقها خراب میکند بنوعی که هر که در آنجا گذر نماید
گوید که بغداد در اینجا بوده بعد از آن حسنی و جوان بهشت خوشروئی در سر زمین دیلم خروج میکند و باواز فصیح صدا میزند که ای آل احمد
اجابت نمائید و قبول کنید دعوت کسی را که خلایق بر غیبتش تأسف میخوردند و در اطراف ضریح جدش رسول خدا ص ندا خواهد کرد در
انحال با او اجابت میکنند خزینههائی که در طالقانند چه خزینهها که از طلا و نقره نیستند بلکه پارهٔ مردانند که مانند پارههای آهنند بر اسبهای
سفید سوار شده و حربهها بدست گرفته میباشند و ظالمانرا بقتل میرسانند تا وقتیکه وارد کوفه میشود در حالتیکه اکثر روی زمین را
از خبائث و جور ظالمان صاف و پاک گردانیده میباشد و آنجا برای خود نزول و مقام میگیرند بعد از آن خبر مهدی ع با او و اصحاب او میرسد در
انحال اصحاب حسنی باو گویند که ای پسر پیغمبر خدا کیست اینکه در مملکت ما فرود آمد حسنی گوید بیائید بیرون برویم تا ببینیم که او کیست و
غرضش چیست بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه حسنی بخدمت آنحضرت بیرون میرود و عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمدی پس کو عصای جدت رسول خدا و لباسش
و انگشتر و زرهش فاضل نام و عمامهاش سحاب نام و [illegible] یربوع نام و اشترش غضباء نام و استرش دلدل نام و الاغش یعفور نام و اسب
نجیبش براق نام و کو مصحف امیر المؤمنین ع در انحال آنحضرت اینها را بیرون میآورد و عصا را بر میدارد و در بالای سنگ سختی میکارد تا
سبز شده شاخ و برگ میآورد و غرضش از نمودن این معجزه این میباشد که اصحاب حسنی فضیلت آنحضرت را بدانند تا اینکه با او بیعت نمایند
در انحال حسنی از راه تعجب با آنحضرت گوید الله اکبر دستت را دراز کن تا بیعت نمایم آنحضرت دست مبارکش دراز کرده حسنی با لشکرش با او
بیعت میکنند مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرآنها و مشهور بطائفهٔ زیدیه اند ایشان بیعت نمیکنند زیرا که میگویند حکایت رویانیدن
عصا مگر سحر عظیم در انحال هر دو لشکر بهم آمیخته با یکدیگر میجنگند مهدی ع بطائفهٔ که از بیعتش رو گردانیده اند رو میآورند و موعظه و
نصیحت میکند و تا سه روز ایشانرا بسوی حق میخواند پس ایشان نمیافزایند مگر طغیان و کفر را در انحال میفرماید تا همه ایشانرا بقتل
رسانند بعد از آن باصحاب خویش میفرماید که قرآنهای ایشانرا بگیرید و بگذارید تا اینکه برای ایشان باعث حسرت گردد چنانکه آنها را
تبدیل و تحریف و تغییر کرده اند و باحکام آنها عمل ننموده اند مفضل عرض کرد که ای مولای من ایام مهدی ع بعد از آن چکار میکند فرمود که بر
بالای سفیانی لشکری بسمت دمشق میفرستد او را میگیرند در بالای صخره سرش را میبرند بعد از آن امام حسین ع با دوازده هزار صدیق و هفتاد و
دو نفر اصحاب خود که در کربلای معلی در خدمتش بودند رجوع بدنیا میکنند تعجب باید نمود از رجعت نورانی و آشکاری آنحضرت بعد از آن صدیق
اکبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع خروج میکند و خیمهٔ در نجف اشرف برای آنحضرت زده میشود و چهار ستون برای آن برپا داشته میباشد
و ستونی در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعا و ستونی در سر زمین مدینه گویا چراغهای آن خیمه را میبینم که مانند آفتاب و ماه تابان
آسمان و زمین را منور گردانیده اند در آنوقت مصداق این آیه متحقق میشود یوم تبلی السرائر و تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر آیه در آن
روز عقاید و نیتها و چیزهائی که در دلها پنهان است امتحان کرده میشوند تا اینکه نیکی و بدی آنها ظاهر شود و از همدیگر تمیز یابند و جدا
شوند و همه زنهای شیر دهنده از شدت هول آنروز از بچههای خود غافل میشوند بعد از آن سید اکبر رسول خدا ص با انصار و مهاجرین خود با
آنانکه با او ایمان آورده و او را تصدیق کرده و در جهاد در خدمت او شهید شده اند ظهور میکند و احضار کرده میشوند آنانکه آنحضرت را
تکذیب کرده اند و آنانکه در حق بودنش شک نموده اند و آنانکه فرمایش او را بر او رد کرده اند و آنانکه در حق وی گفته اند که او ساحر
و کاهن و دیوانه و باهوای نفس خود سخن گوینده است و آنانکه با آنحضرت محاربه و مقاتله کرده اند پس همه ایشان احضار کنند برای اینکه
از ایشان بحق و راستی قصاص و انتقام گرفته شود در عوض کارهائیکه از وقت بعثت رسول خدا تا زمان ظهور مهدی ع در عصر هر یکی از ائمه
ع کرده اند جزا داده میشوند در آنوقت تأویل این آیه بعرصهٔ ظهور میپیوندد وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ
نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی
میخواهیم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف شمرده شدند ایشانرا ائمه و وارثان روی زمین قرار بدهیم و برای ایشان در روی زمین
تمکین و قدرت بدهیم و بنمائیم از دست ایشان بفرعون و هامان و لشکرهای ایشان عذابی را که از آن میترسند و حذر میکنند مفضل عرض
کرد ای سید من فرعون و هامان کیانند فرمود ابوبکر و عمر مفضل عرض کرد که ای سید من آیا رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام با آنها

میباشند

میباشند فرمود که ایشان ناچارند از اینکه بروی زمین قدم بگذارند ای بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه همه دنیا را میکردند حتّی بر پشت کوه

که بدنیا احاطه کرده بموده میروند ظاهر اینست که مراد از انکوه قاف است ای بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ظلمات و قعر دریاها را میکردند و

هیچ مکانی نمیماند خدا را مگر باینجا قدم میگذاردند و دین خدا را در اینجا برپا میداردند بعد از ان کویا ما جماعت ائمّه را نگاه میکنم و خود ما را

می بینیم که در پیش روی رسول خدا ایستاده بان حضرت شکایت میکنیم که بعد از تو امّت ما را تکذیب نمودند و حکم ما را برد نموده بر کردانیدند

و برما دشنام دادند و لعنت کردند و ما را بقتل رسانیدند و خلفاء جور برای نظم امورات خود ما را از مکّه و مدینه بپای تخت خود شان بردند

و پارها را بستم حبس کردند بقتل رسانیدند در اینحال رسول خدا صلی الله علیه واله گریه میکنند و میفرمایند ای پسران من هیچ اذیّت و ازار بر

شما نرسیده است مگر اینکه مانندان پیش از شما بجدّ شما رسید بعد از ان فاطمه ع شروع کرده از ابوبکر و عمر شکایت میکند و میگوید که بمن

اذیت و ازار رسانیدند و فدک را از من غصب کرده گرفتند و در مجلسیکه مهاجر و انصار جمع شده بودند نزد ابوبکر و عمر رفتم و در این خصوص

با ایشان گفتگو کردم و سخنم را بر من ردّ نمودند که جماعت پیغمبر میراث نمیگذارند و من قول زکریّا و یحیی علی نبیّنا و علیهما را و قصّه سلیمان و داود

را بر ایشان حجّت و دلیل اوردم مترجم گوید که قول زکریّا ع چنانکه خدا بنعم حکایت نموده اینست فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي

وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردکارا از قدرت کامله خود پسری بمن کرامت فرما تا اینکه از من و ال یعقوب میراث برد و قصّه سلیمان این

چنانکه خدا بنعم میفرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ سلیمان بداود وارث کردید پس فاطمه علیها السلام با این دو ایه بابوبکر و عمر حجّت کرفت و گفت که

شما میگوئید که پیغمبران باولاد خود میراث نمیگذارند پس این دو ایه چه جواب میگوئید بعد از ان فاطمه ع گوید که عمر بمن گفت که در ان قباله را

که پدرت در خصوص فدک برای تو نوشته قباله را داد و اوردم انرا از من گرفت و در پیش مهاجرین و انصار و سایر عرب گشود و بر ان تف انداخت

و ان را پاره پاره کرد در اینحال گریستم و انده و ناله و گریه کنان در گرمی هوا بنزد قبر تو امدم در حالتیکه از گرمی هوا مضطرب کردیدم و بخدا

نعم و بتو استغاثه نمودم و پناه اوردم و بقول دقیقه دختر صفی متمثّل شده گفتم فَقَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ يَكْثُرِ الْخَطْبُ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ أَهْلُكَ فَاشْهَدْهُمْ فَقَدْ لَعِبُوا أَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمُ وَحَالَتْ دُونَكَ الْحُجُبُ لِكُلِّ قَوْمٍ

لَهُمْ قُرْبٌ وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنَيْنِ مُقْتَرِبُ يَا لَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ حَلَّ بِنَا أَمَّا أُنَاسٌ فَفَازُوا بِالَّذِي طَلَبُوا یعنی بعد از وفات تو

خبرهای شداید و مصائب واقع کردید اگر تو در وقوع انها حاضر بودی هر اینه مصائب و شداید بزرک نمیشدند بدرستیکه تو را مفقود و

ناپاب کردیم چنانکه زمین قطره باران را مفقود میکرداند و اهل و عیالت مختل و پریشان کردیدند پس حال ایشان را ببین که ابناء چگونه با

ایشان بازی میکنند یعنی باذیّت و ازار ایشان مشغول میشوند پاره مردمان در وقتیکه تو وفات کردی و از ما دور شدی و در میان ما و تو

حجاب حایل اتّفاق افتاد و عداوت ما را که در دلهای خود پنهان داشته بودند اشکار نمودند و بسبب وفات تو برای هر قومی که ایشان از قرب و

منزلت هست نزدیک شدن و ملحق گشتن هست باراذل و فرومایکان اینمعنی در وقتی است که لام جرّ بخوانیم و مقترب را مصدر میمی و اگر لام را لام

ابتدا بخوانیم باید مقترب را بصیغه اسم فاعل بخوانیم بنابراین معنی بیت چنین میشود که هر اینه هر قومی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلت

هست بعد از وفات بفرومایکان ملحق شوند یعنی بعد از وفات تو عزّت ایشان بذلّت و خواری مبدّل کردید و معنی بیت اخر اینست که کاش

پیش از وفات مرک مرا در مییافت وامّا پاره مردمان پس رسیدند بچیزیکه میطلبیدند یعنی پاره مردمان مرک ترا میطلبیدند و ارزو مینمودند

بمطلب خویش رسیدند بعد از ان قصّه ابوبکر را بخدمت پدر نزرکوارش نقل میکنند که ابوبکر خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن خطاب را بدر خانه ما

فرستاد و سایر خلایق را جمع نمود برای اینکه امیرالمؤمنین ع را از خانه بیرون کرده برای بیعت نمودن با ابوبکر بسقیفه بنی ساعده برند و تو

امیرالمؤمنین ع بانضباط امورات زنهای رسول خدا ع و جمع کردن قران و اداء دیون او و بجا اوردن وعده هایش مشغول بود دیون ان

حضرت هشتاد هزار درهم بود امیرالمؤمنین ع همه اموال خود را فروخت و دیون رسول خدا را ادا نمود عمر گفت یا علی بیرون ای و قبول کن

امری که همه مسلمانان بران اتّفاق کرده اند و اگر قبول نکنی تو را بقتل میرسانیم فضّه کنیز من در جوابش گفت که امیرالمؤمنین ع بپاره کارها مشغول است

و اگر در پیش خود در حقّ وی انصاف کنید هر اینه حقّ با وست در اینحال برای سوزانیدن خانه امیرالمؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و زینب و

ام کلثوم و فضّه هیمه بدر خانه جمع نموده اتش بدر خانه زدند در اینحال بیرون امدم از پشت در خطاب کرده گفتم ای عمر وای بر تو این چه جرأت است

که بر خدا و بر رسول او میکنی ایا میخواهی که نسل پیغمبر را از دنیا قطع بکنی و فانی کردانی و نور خدا را خاموش کنی و حال انکه خدا نور خود را اتمام

کننده است چون این سخن را شنید خشمناک کردید بمن گفت که ای فاطمه ساکت شو زیرا که محمّد حاضر نیست و ملائکه امر و نهی از جانب خدا با و

اورند و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان یعنی علی بر دیگران فضیلت و زیادتی ندارد یکی را از این دو امر اختیار کن یا بیرون ای با ابوبکر

بیعت بکن یا همه شما را میسوزانیم در اینحال با گریه و زاری بدرگاه خداوند کردگار عرضه داشتم اللّٰهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُو فَقْدَ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ

وَصَفِيِّكَ وَارْتِدَادَ أُمَّتِهِ عَلَيْنَا وَمَنْعَهُمْ إِيَّانَا حَقَّنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ یعنی پروردکارا بتو شکایت میکنیم

لمّا رأیت

نشکوا

نقدان و ناپاکی نبی و رسول و برگزیدهٔ تو را و ردّ کردن امت سخنان ما را بر دیگری ما و منع نمودن ایشان ما را از حق ایشان حقی که انزال کرده
خود نازل کرده‌ای و برای ما قرار داده در آنحال عمر گفت که ای فاطمه این سخنان احمقانهٔ زنانه را بگذار زیرا که هیچ نشده است این که خدا تعالی
نبوّت و خلافت را در یکجا خانه ذات جمع نموده باشد در آن اثناء در خانه آتش گرفت و قنفذ برای گشودن آن دست باندرون خانه دراز کرد
عمر تازیانه بر بازوی من زد بازوی من مانند ملح سیاه گردید و آن بازوبند سیاه هست که زنان در بازو میکنند و در را بپای چنان زد که بشکم
خورد و محسن را که در شکم شش ماهه بود سقط نمودم و عمر و قنفذ و خالد بن ولید بدرون خانه هجوم آوردند و من رویم واکردم بسوی
که گوشواره هایم از زیر چادر من نمایان گردید و باواز بلند گریه میکردم و میگفتم وا ابتاه وا رسول الله دختر فاطمه را تکذیب میکنند
و میزنند و بچه او را در شکمش میکشند در آنوقت امیرالمؤمنین ع از داخل خانه بیرون آمد در حالیکه چشمهای مبارکش سرخ شده بود
و عبایش را از برش در آورد و بر روی من انداخت و مرا بسینه اش چسبانید و گفت که ای دختر رسول خدا بدرستیکه دانستی که خدا تعالی پدرت
را برای عالمیان رحمت فرستاده و حقّا الهی را منظور کرده مقنعه و چادر رفته‌ات را بر مدار و سر تو را بالا مکن یا فاطمه بخدا سوگند میکنم هرآینه
اینها را یکی و نفرین نمائی هرآینه خدا تعالی در روی زمین کسی را که برسالت محمد ص و موسی و عیسی و ابرهیم و نوح و آدم شهادت نمایند و اقرار
دهد و جنبنده در دریا و زمین و پرنده در هوا باقی نمیگذارد مگر اینکه هلاک میگرداند بعد از آن بعمر فرمود یا ابن الخطاب وای بر تو از شرّ کرده
هاخود در امروز و در ما بعد آن از خانه‌ام بیرون رو پیش از آنکه شمشیر بکشم و ما بقی امت را هلاک گردانم در آنحال عمر و خالد بن ولید و قنفذ
و عبد الرحمن و ابی بکر از خانه بیرون رفتند و در بیرون ایستادند در آن اثنا امیرالمؤمنین ع فضّه را صدا کرد که یا فضّه نزد خاتون بیا و برای
وی قابله گی بکن زیرا که از صدمه در که بر شکمش رسید محسن را سقط میکند و آن طفل محسن نزد جدش رسول خدا خواهد رسید و باو شکایت
خواهد کرد بعد از آن امیرالمؤمنین ع مرا و حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم را در تاریکی شب برداشت و بخانه‌های مهاجرین و انصار برد و حق خدا
و رسول او را و از عهد و پیمان را که در حال حیوة رسول خدا در چهار جا با آنحضرت بیعت کرده بودند بایشان یاد آوری مینمود و بایشان
میفرمود که لقب امیرالمؤمنین بود برای من قبول نمودید همهٔ ایشان در جواب آنحضرت وعده نمودند که فردا بتو یاری میکنیم و چونکه فردا میشد
همه از یاری او بنشستند بعد از شکایت فاطمه ع امیرالمؤمنین ع برمیخیزد و بخدمت رسول خدا از محنت و مصیبت را که بعد از رسول
خدا باو رسید شکایت میکند و میگوید که قصّهٔ من با این امت مثل قصّهٔ هرون است با بنی اسرائیل و سخن من بتو امروز مانند سخن هرون
که بموسی گفت یَا بْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی ای پسر مادرم بدرستیکه
که قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند پس چنان مکن که دشمنان بر من شماتت نمایند و مرا با قوم ستمکار مگردان پس صبر
نموده انتظار فرج میکشیدم و در مقام تسلیم و رضا ایستادم و بسبب مخالفت شان با من و شکستن ایشان عهد و پیمان مرا که با ایشان
کرده بودم حجت بر ایشان تمام گردید یا رسول الله بپاره مصیبتها و محنت‌ها متحمل شدم که وصیّ هیچ پیغمبر بانها متحمل نشده حتی مرا با
ضربت عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانیدند و خدا تعالی نگهبان ایشان بود در وقتیکه بیعت مرا شکستند و طلحه و زبیر و عایشه
ببهانه حج و عمره بمکه بردند و از آنجا ببصره آوردند و آنجا را مسخر کردند من لشکر برداشته بمقابله ایشان رفتم اولا خدا را و تو را و احکام را که
تو آورده بودی برای ایشان یادآوری نمودم با ایشان اصلا تاثیر نکرده از این عمل قبیح بر نگشتند پس با ایشان جهاد کردم تا اینکه خداوند
کردگار مرا با ایشان غالب گردانید حتی خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته گردید و دستهای هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری افسار شتر
عایشه را گرفته بودند بریده گردید و یا رسول الله در میان غزوات تو و غزواتی که بعد از تو کردم دشوارتر و شدیدتر از این جنگ ندیدم
بدرستیکه از جمله شدیدترین و بزرگترین و هولناکترین جنگها بود که من کردم لیکن ابتدا بدان صبر نمودم چنانکه خدا تعالی بمن تادیب کرده بود
با چیزیکه تو را بآن تادیب نموده بود در قول خود وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ یعنی صبر کن و صبر تو نیست مگر با خدا یا رسول الله بخدا سوگند
یاد میکنم هرآینه تاویل این آیه بعد از تو در میان امت بعرصهٔ ظهور و تحقق رسید وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ
أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ یعنی محمد نیست مگر پیغمبری که پیغمبران چند
پیش بودند از او گذشتند آیا امر چنین است که اگر محمد بمیرد یا کشته گردد بدینهای اصلی خود بر گردید و بر خدا ضرری نخواهد رسانید
که جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریائش ننشیند گردی خدا تعالی بشکر کنندگان بعد از این جزا و عوض خواهد داد مترجم گوید
که مراد امیرالمؤمنین ع از این سخن که تاویل این آیه بیان نا الحقست بعد از آن فرمود یا مفضّل بعد از تمام شدن شکایت امیرالمؤمنین
امام حسن برمیخیزد در خدمت جدش بشکایت میایستد و میگوید ای جد بزرگوارم در وقتیکه پدرم امیرالمؤمنین از مدینه بکوفه
هجرت فرمودند در خدمتش بودم تا وقتیکه با ضربت عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله شهید گردید و بمن وصیت نمود چیزهائی که تو باو وصیت
فرموده بودی بعد از آن خبر شهادت پدرم بمعاویه لعین رسید آن لعین زیاد دعی لع را با صد و پنجاه هزار نفر جنگجو بکوفه فرستاد و باو

امر کرده که مرا و برادرم حسین ع و سایر برادرانم را و اهل بیت و شیعیان ما را و دوستان ما را بگیرد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد و اگر
کسی از ما از این مقام ابا نماید گردنش را بزنند و سرش را بنزد معاویه بفرستد چون از این تدبیر معاویه مخبر شدم از خانه بیرون آمدم برای نماز مسجد جامع
کوفه داخل شدم و بالای منبر رفتم و خلایق هم بآنجا جمع شدند پس حمد الهی را بجا آوردم و ثنا بعد از آن گفتم معشر النّاس عفت الدیار و محیت
الآثار و قلّ الاصطبار فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین الساعة والله صحّت البراهین و فصّلت الآیات و بانت المشکلات
ولقد کنّا نتوقّع تمام هذه الآیة تأویلها قال الله عزّ وجلّ وما محمّد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم
علی أعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین فلقد مات والله جدّی رسول الله و قتل أبی علیهما السلام
وصاح الوسواس الخنّاس فی قلوب الناس ونعق ناعق الفتنة وخالفتم السنّة فیا لها من فتنة صمّاء عمیاء لا تسمع لداعیها
ولا یجاب منادیها ولا یخالف والیها ظهرت کلمة النفاق وسیّرت رایات أهل الشقاق وتکالبت جیوش أهل المراق من الشام
والعراق هلمّوا رحمکم الله الی الافتتاح والنور الوضّاح والعلم الجحجاح والنور الذی لا یطفی والحقّ الذی لا یخفی أیّها الناس تیقّظوا
من رقدة الغفلة و تکاثف الظلمة فوالذی فلق الحبّة وبرأ النسمة وتردّی بالعظمة لئن قام الیّ منکم عصبة بقلوب صافیة ونیّات
مخلصة لا یکون فیها شوب نفاق ولا نیّة افتراق لأجاهدنّ بالسیف قدماً ولأضیقنّ من السیوف جوانبها ومن الرماح
ومن الخیل سنابکها تکلّموا رحمکم الله معانی کلمات فصاحت سمات و مضامین فقرات بلاغت آیات این است که ای گروه خلایق دیار اسلام
مندرس و کهنه و آثار شریعت و ایمان محو شدند و صبر اهل ایمان بر این اوضاع کم گردید پس بر مفاسد شیطان صفتان و حکم خائنان در این
زمان قرار و آرام ندارم بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه دلائل و علامتهای امتیاز حق از باطل واضح و لائح گردیده و امورات مشتبه آشکار شد
و شبههها از آنها بر داشته گردیده اینکه حق با ائمه است و هر آینه بظهور و تحقق تأویل این آیه منتظر بودیم که نیست محمد ص مگر پیغمبری که سایر
پیغمبران پیشتر از آن گذشتند آیا چنین است که اگر او بمیرد یا کشته گردد شما بسوی دینهای اصلی خود خواهید برگشت و هر که بدین اصلی خود
برگردد بر خدا ابداً هیچ ضرری نخواهد رسانید و خدا ابداً بعد از این به شکر کنندگان جزا و عوض خواهد داد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه تأویل
آن ظاهر و متحقق گردید زیرا که جدم رسول خدا وفات فرمود و پدرم کشته گردید و وسواس خنّاس در دلهای خلایق اساس وسوسه
را بر پا داشت و اهل فتنه بفتنه و فساد صدا بلند نمودند و با سنّت و طریقه پیغمبر مخالفت کردند پس چه عجیبه است این فتنه کور و کر که در آنها
آن دعوت داعی بحق و استغاثه کسی که برای نجات یافتن از آن فتنه یا برای مضمحل نمودن از استغاثه میکند شنیده نمیشود و باو اطاعت
کرده نمیباشد و بصاحب برپا کننده آن اطاعت و انقیاد مینمایند و سخنان نفاق امر ظاهر گردید و بیرقهای اهل خلاف و نفاق در مملکت
گردانده شد و لشکرهای خارجیان از اهل شام و عراق جار شده بر یکدیگر خروج کردند خدا بشما رحمت کند بیائید بسوی ابتدای کار و نور
آشکار و علم بزرگ و بسیار نوری که هرگز خاموش نمیشود و حقی که مخفی و پنهان نمیماند ایها الناس از خواب غفلت بیدار شوید و از
تاریکیهای احاطه کننده مستولی شده و گمراهی بیرون آئید سوگند یاد میکنم بآن خدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده و ردای عظمت و جلال پوشیده
هر آینه اگر جماعتی از شما با دلهای صاف و نیتهای خالص که اصلاً نفاق و مخالفتها در آنها نباشد با من بیعت نماید هر آینه با شمشیرها
شجاعان و دلیران بکیل جهاد میکنم و اطراف شمشیرها و سرها نیزهها و سمهای اسبها را از بسیاری جهاد بتنگ میاورم خدا بتعالی
رحمت کند شما را سخن بگوئید و جواب دهید بعد از آن عرض میکند که یا رسول الله گویا دهنهای اهل کوفه جلو سکوت زده شده و همه آنها
از اجابت دعوتم ساکت گردیدند مگر بیست نفر مرد پس ایشان از جا برخواسته نزد من آمدند و گفتند یابن رسول الله مالک نیستیم
مگر نفسها و شمشیرها خود در خدمت ایستاده بامر و رای تو اطاعت داریم بهر چه که میخواهی ما را مامور کن پس بیمین و یسار نگاه کردم
کسی را غیر از آن بیست نفر ندیدم که بمن بیعت و اطاعت نماید در آنحال در پیش خود گفتم که من بجدم رسول خدا و بجدم رسول خدا پیرو
هستم او در روز قیامتیکه سیزده نفر معین یاور داشت در خفیه و پنهان بخدا عبادات مینمود و امر خدا را اظهار نمیکرد چون خدا تمام معین و یاور
او را چهل نفر نمود آنوقت صاحب جمعیت شد و امر الهی را ظاهر گردانید اگر با من هم چهل نفر باشند هر آینه در راه خدا جهاد میکنم و لازمه
جهاد را بعمل میاورم بعد از آن سر بسمت آسمان بلند کرده گفتم اللّهمّ انّی قد دعوت وأنذرت وأمرت ونهیت وکانوا عن اجابة الداعی
غافلین وعن نصرته قاعدین وعن طاعته مقصّرین ولأعدائه ناصرین اللّهمّ فأنزل علیهم رجزک وبأسک وعذابک الذی لا تردّ عن القوم
الظالمین یعنی پروردگارا بدرستیکه خلایق را براه حق خواندم و ترسانیدم و با ایشان امر و نهی نمودم ایشان از اجابتم و یاری کردن
من پس نشستند و در اطاعت نمودن بامر من تقصیر کردند و بدشمنانم یاری نمودند پس پروردگارا نازل بکن با ایشان شدت عذاب خود
را آنچنان عذابی که از قوم ستمکاران باز داشته نمیشود این فقرات را بدرگاه الهی عرض نموده از منبر فرود آمدم بعد از آن از کوفه بعزم
رحلت بمدینه بیرون رفتم بعد از آن پاره نزد من آمده گفتند که معویه علیه اللعنه سرداران خود را بشهر انبار و کوفه فرستاده و مسلمانان

اطرافها

امام حسن ع

و از هر طرف بشارت نمودن اموال آنجا ها متوجه نمود و کسانی را که باوی جنگ کنند بقتل رسانند و زنان و طفلان را نیز بقتل رسانند
در آنحال بایشان گفتم ای اهل کوفه وفا ندارند پس بهمراهی ایشان جمعیتی و لشکری روانه نمودم و بایشان گفتم که اهل کوفه باز بعمو به اطاعت و
بیعت کرده و عهد و پیمان و بیعت مرا می شکنند پس عاقبت کار نشد مگر چنان که بایشان گفته و خبر داده بودم یعنی بعمو به اجابت و اطاعت نموده و
بیعت مرا شکستند بعد از تمام شدن شکایت امام حسین ع با آنانکه در خدمتش جام شهادت نوشیده اند بخون خود شان آلوده گشته
برمیخیزند چون رسول خدا ص او را باینحال میبینند میگریند و بسبب گریه او همه اهل آسمانها و زمین گریه میکنند و فاطمه ع چنان گریه میکنند
که زمین و ساکنان آن از زلزله میآید و امیر المؤمنین ع میایستند و امام حسن ع در سمت راستش و فاطمه در جانب چپش میایستند در آن
حال امام حسین ع میآید رسول خدا او را در آغوش میگیرد و میگوید که یا حسین فدای تو شوم چشمهایت روشن باد و چشمهای من هم بدیدن
تو روشن باد و در سمت دست راست امام حسین ع شیر خدا در روی زمین یعنی حمزه سید الشهداء میایستند و در سمت چپش جعفر طیار
پسر ابو طالب میایستند در آنحال خدیجه دختر خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع ناله و فریاد کنان محسن را میآورند و فاطمه زهرا
میگوید هٰذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا
یعنی همین است امروزی که بشما وعده شده بود هر ذی نفسی که عمل خیر کرده در این روز جزا و عوض آن را مییابد و هر که معصیت و عمل بد کرده
در این روز زاری میکند کاشکی در میان او و آن عمل بد مسافت دور و درازی میبود و بآن مرتکب نمیشد مفضل گوید که چون صادق ع این سخن
را فرمود گریه شدید کرد حتی ریش مبارکش از قطرات سرشکش تر گردید بعد از آن فرمود که هرگز روشن مباد چشمیکه در وقت ذکر این قصه
گریان نشود مفضل گوید که من هم گریه بسیاری کردم بعد از آن عرض نمودم که ای مولای من در این گریه چه قدر ثواب هست فرمود اگر این گریه
از اهل حق صادر شود ثوابش بحساب شمار نمیآید بعد از آن مفضل عرض کرد که ای مولای من چه میفرمائی در خصوص تاویل قول خدای عز و
جل و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت یعنی در وقتیکه از موؤده یعنی از کسیکه بی تقصیر کشته شده سؤال کرده شد که در مقابل کدام
جرم و گناه کشته شده آنحضرت فرمود یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه موؤده عبارت است از محسن زیرا که موؤده ما اهلبیت است
هر که غیر از این بگوید تکذیبش کنید پس در روز رجعت یا قیامت از محسن میپرسند که آیا تو را در مقابل کدام جرم و تقصیر بقتل رسانیدند
مفضل عرض کرد ای مولای من بعد از اینها چه واقع میشود فرمود که فاطمه دختر رسول خدا ص برمیخیزد و میگوید اللهم انجز وعدک و موعدک لی فیمن
ظلمنی و غصبنی و ضربنی و جزعنی بکل اولادی یعنی پروردگارا وفا کن بوعده که برای من کرده در خصوص انتقام کشیدن از آنانکه در باره
من ستم و حقم را غصب کرده و مرا زده بودند و مرا در خصوص کشتن همه اولادم بدرد و جزع آورده اند در آنحال بحال آن مظلومه همه ملائکه
هفت آسمان و حاملان عرش و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنانکه در طبقات زمین اند باواز بلند گریه بدرگاه الهی و ناله و فریاد میکنند در آن
وقت احدی از آنانکه با ما جنگیده و در حق ما ستم کرده و راضی شده اند بآن از آنها که عباد شده باقی نمیماند مگر اینکه در این روز هزار مرتبه
کشته میگردد نه آنانکه در راه خدا کشته شده اند زیرا که ایشان شربت مرگ را نمی چشند بلکه حال ایشان چنان میباشد که خدای تعالی فرموده و
لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم
الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی چنان گمان مکنید که آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده گانند بلکه زنده اند در نزد خدای خود رزق
و روزی داده شده اند در حالتیکه با آنچه که خدا بایشان عطا فرموده مسرور و شادمانند بملاحظه حال آنانکه با ایمان و عبادت و جهاد هم
در دنیا مانده هنوز از پشت سر شان بایشان نرسیده اند زیرا که میدانند که اگر ایشان هم از دار دنیا بدار عقبی رحلت نمایند هر آینه بکرامت
خدا فایز خواهند شد و بر ایشان خوف و بیم نیست و هرگز محزون و اندوهگین نخواهند گشت مفضل عرض کرد که ای مولای من از شیعیان
شما پاره هستند که برجعت شما قائل نیستند فرمود آیا نشنیده اند قول جد ما رسول خدا ص و قول ما ائمه را که میگوئیم و لنذیقنهم من
العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی هر آینه پیش از عذاب بزرگ کوچک آن بایشان میچشانیم آنحضرت فرمود که عذاب نزدیک عذاب
رجعت و عذاب بزرگ عذاب روز قیامت است آنچنان روزی که زمین و آسمان در آن روز بغیر این زمین و آسمان تبدیل میشوند و در محضر
خدای یگانه و قهار حاضر میباشند مفضل عرض کرد که ای مولای من ما از چند آیه از آیات قرآنی دانسته ایم که شما برگزیدگان خدا هستید یکی از آنها
نرفع درجات من نشاء یعنی هر که بخواهیم مرتبه اش را درجه چند بلند میگردانیم و از آنجمله قول خدای تعالی است الله اعلم حیث یجعل رسالته
یعنی خدا دانا تر است باینکه رسالت و نبوتش را بکه میسپارد و از آنجمله قول خدای عز و جل است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدای تعالی از میان عالمیان آدم و نوح و آل ابراهیم و
آل عمران را برگزید در حالتیکه ایشان نسلند بعضی از ایشان از بعضی دیگر است و خدای تعالی شنوا و دانا است صادق ع فرمود یا مفضل
ما در کدام جای این مذکور شده ایم عرض کردم که در قول خدای تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا

بیان روایت مفضل در ایام ظهور

وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ یعنی نزدیکترین خلایق با براهیم آنانند که باو پیروی کنند و این پیغمبر است و آنانند که باو ایمان آورده اند و خدای تع صاحب
امور مؤمنان است یا دوست ایشان است و از جمله قول خدای عزوجل است مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ یعنی بمذهب و طریقه پدر شما
که ابراهیم ع باشد تابع شوید او شما ها را مسلمانان نامیده و از این جمله قول خدای تع است که از ابراهیم حکایت نموده وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
یعنی پروردگارا مرا و اولاد مرا از ستایش بتها دور گردان و ما ییم که رسول خدا ص و امیرالمؤمنین ع هرگز ستایش بت نکردند و یک
طرفة العین بخدای تع شریک قرار ندادند و از این جمله قول خدای عزوجل وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی در وقتیکه پروردگار ابراهیم ع او را بذکر نمودن کلمات چند وا داشت او آنها را باتمام رسانید
خدای تع باو فرمود که من ترا بخلایق امام و پیشوا قرار میدهم او عرض کرد که پروردگارا از اولاد من هم امام و پیشوا قرار ده فرمود که عهد
بظالمان نمیرسد بعد از آن مفضل عرض کرد که هیچ ستمکار بعهد امامت نمیرسد فرمود از کجا دانستی که ظالم و ستمکار بامامت نمیرسد عرض
کرد که ای آقای من مرا امتحان مکن با چیزی که مرا بان طاقتی نیست و مرا اختبار و آزمایش مکن زیرا که هرچه دانسته ام از علم شما دانسته ام و از فضل و
احسان خدا که بشما داده اخذ نموده ام آنحضرت فرمود راست گفتی یا مفضل اگر اقرار نمیکردی بان نعمتی که خدای تع در اینباب بتو عطا کرده هر آینه
اینگونه صاحب فضل و دانش و اهل علم و بینش نمیشدی یا مفضل کدامین آیا آیتست در قرآن که دلالت دارد بر اینکه کافر ظالم و ستمکار است
عرض کرد ای مولای من عرض میکنم از این جمله قول خدای عزوجل وَالْكَافِرُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی کافران ایشانند
ستمکاران و کافران ایشان اند فاسقان و هرکه کافر و فاسق و ستمکار باشد هر آینه خدای تع او را بخلایق امام و پیشوا نمیکند فرمود احسنت
یا مفضل و از کجا برجعت ما قائل شده و حال آنکه مقصران شیعیان ما معتقد باینکه رجعتی نیست که خدای تع ملک و سلطنت دنیا را بما
رد نماید و آنرا بمهدی ع بدهد وای بر ایشان خدای تع ملک و سلطنت را از ما کی گرفته است تا اینکه بما رد نماید و بمهدی بدهد مفضل عرض کرد
که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه چنین نیست که میگویند و ملک از شما گرفته نشده و نخواهد شد زیرا که املاک نبوت و رسالت و وصایت
و امامت است آنحضرت فرمود یا مفضل اگر شیعه ما در آیات قرآن تامل و تفکر نمایند هر آینه در فضایل ما شک نمیکنند آیا نشنیده اند قول
خدای عزوجل را وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی میخواهیم منت بگذاریم بر کسانیکه خلایق ایشان را در روی زمین ضعیف شمردند و ایشانرا
ائمه و پیشوایان قرار میدهیم و ایشانرا میگردانیم وارث روی زمین میکنیم و بایشان در روی زمین تمکین میدهیم و از قهر و غلبه پیشوایان
روی زمین بفرعون و هامان مینمائیم چیزهائی که از آنها حذر میکنند و میترسند یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه بدرستیکه تنزیل
این آیه در شان بنی اسرائیل و تاویل آن درباره ما و فرعون و هامان عبارت است از ابوبکر و عمر مفضل عرض کرد که ای آقای من حکم متعه
چیست فرمود حلال مطلق است و شاهد این مطلب قول خدای عزوجل است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ
فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا یعنی بر شما حرجی نیست در اینکه زنان
عده دار را با سخن پوشیده و طریق تعریض خواستگاری نمائید یا اینکه در دلهای خود مخفی و پنهان بدارید که ایشانرا بعد از انقضای
عده عقد نمائید چونکه خدای تع دانسته است که شما بخیال اینکه مبادا دیگری سبقت نماید و ایشانرا تزویج کند با ایشان اظهار میل و
رغبت خواهید کرد از اینجهت خواستگاری ایشانرا بطریق تعریض و قصد نکاح شان بعد از عده برای شما حلال کرده اند و لیکن با ایشان
در خفیه زنا نکنید یا اینکه از ایشان عهد و پیمان بگیرید در اینکه از تزویج دیگران ابا و امتناع نمایند مگر اینکه بان زنان بگوئید قول
معروف یعنی قول مشهور و قول معروف عبارتست از تزویج زنان باطلاع ولی ایشان و شهود و احتیاج بولی و شهود در نکاح برای
اینست که نسل ثابت شود و نسب صحیح گردد و استحقاق بعمل آید و شاهد این نیز قول خدای تع است وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا یعنی عطا نمائید بزنان صداقهای ایشانرا پس اگر برضای خود از آن صداقها بشما بخشند بخورید آنرا
در حالتیکه شما را گوارا و شفا است و خدای تع طلاق زنان تزویج شده را جایز نکرده مگر بحضور دو نفر شاهد عادل از مسلمانان در
خصوص سایر شهادات که در دعوای دماء و فروج و اموال و املاک است فرموده وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ
فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ یعنی دو نفر مرد از مردان خود شاهد بگیرید اگر دو مرد نباشد باید یک مرد و دو زن بشود از آنانکه
بشهادت ایشان راضی هستید و خدای تع کیفیت طلاق را بیان نموده میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ
وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ یعنی ای پیغمبر اگر بخواهید که بزنان طلاق بدهید هر آینه در ایام طهر بدهید که از عده حساب خواهد شد
و حیضها را که عده بانها تمام میشود بشمارید و طریقه پروردگار خود را در اینباب پیش گیرید اگر مطلقه با یک طلاق که آنها را یکمرتبه یا بیشتر
جمع بکند از شوهرش بائن میشد هر آینه خدای تع نمیفرمود که حیضها را که عده بانها تمام میشود بشمارید و طریقه تقوی را در اینباب پیش گیرید

وسلطنت ملک

تا قول خدا تعالی تلک حدود الله ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او
اشهدوا ذوی عدل منکم واقیموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان یؤمن بالله والیوم الاخر یعنی این شرایط واحکام طلاق حدود الهی اند هر که از حدود
الهی تجاوز نماید یعنی طلاق را بخلاف شرایط آن جاری کرداند هر اینه بنفس خود ظلم وستم نموده یعنی از اطاعت الهی بیرون رفته وبمعصیت او مرتکب شده
تو نمیدانی که شاید که خدا تعالی بعد از این امری دیگر بر احداث نماید پس وقتی که ایشان بتمام شدن عده نزدیک شدند آنوقت با ایشان بطریق خوشی
یعنی بدادن نفقه وکسوه ومسکن رجوع نمائید یا بطرز خوش از ایشان جدا شوید یعنی ایشان را بحال خود واگذارید تا اینکه عده شان تمام شود واز
تمام شدن عده راضی شوند ودر وقت طلاق ودر رجوع از خود تان دو نفر عادل شاهد بگیرید برای اینکه مرد طلاق را وزن رجوع را انکار ننمایند وآن شهادت
را برای رضای الهی بکنید نه برای اغراض فاسده ای جماعت مکلفین این امر حق امریست که بان موعظه ونصیحت پذیر میشود آنانکه وجود ویگانگی خدا و
روز قیامت را تصدیق کرده اند بعد از آن صادق ع فرمود که مراد از آن امر یکه خدا بعد از این احداث میکند کراهت ونفرتیست که درمیان شوهر
وزنش واقع میشود از اینجهت او را در حضور دو نفر عادل مطلقه میکند ووقت طلاق دادن آخر قرء است وقرء عبارتست از حیض وواجبست
اینکه طلاق بعد از فرود آمدن نطفه سفید واقع شود که بعد از زردی وسرخی بعد از آب زرد وخون میاید ونیز مراد از آن امری که از خدا احداث
میکند عطوفت ومهربانی وزوال کراهت است که از طلاق اول تا دوم واز دوم تا سیم درمیان زوج وزوجه حادث میشود از اینجهت زوج بزوجه
رجوع میکند واینست معنی قول خدا تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله و
الیوم الاخر وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم یعنی زنان
طلاق داده شده باین مدت سه طهر را صبر کرده وبخود شان نگاه بکنند وعده نگه بدارند اگر ایشان بخدا وروز قیامت ایمان آورده اند برای
ایشان حلال نیست اینکه کتمان نمایند چیزیرا که خدا تعالی در رحمهای ایشان خلق کرده یعنی حلال نیست اینکه حامله بودن یا حیض دیدن خود شان
را کتمان نمایند وشوهرهای ایشان اگر اراده اصلاح داشته باشند برجوع کردن با ایشان در این مدت عده سزاوار ترند وبرای زنان در ذمه
شوهران پاره حقها هست که مانند آنها برای شوهران است در ذمه زنان حقوق زنان ودر ذمه شوهران نفقه وکسوه وحسن معاشرت وهم خوابگی
است وحق شوهران در ذمه زنان اطاعت وانقیاد ایشان است بشوهران وبیگانگان را برخت خواب خود شان راه ندهند ونطفه مرد را محافظت نمایند
ودر سقط نمودن آن حیله وتدبیر ننمایند وبرای مردان بر زنان فضیلتی هست وآن عبارتست از اطاعت زنان با ایشان وزیادتی حصه ایشان
در میراث از حصه زنان واختصاص جهاد بمردان وخداوند عالم صاحب عزت وحکمت است بعد از آن صادق ع فرمود که مراد از این آیه اینست
که مر شوهران را اگر اراده اصلاح داشته باشند اینکه از وقت طلاق تا وقت طلاق دیگر بزنان رجوع نمایند ومر زنان را هم هست که در مدت
مذکوره بشوهران رجوع نمایند بعد از آن خدای تبارک وتعالی بیان نموده فرمود الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان یعنی طلاق
که زوج را بعد از آن حق رجوع هست دو طلاق است پس بعد از دو طلاق باید شوهر او را بطریق خوش وطرز دلکش نگه بدارند یا اینکه بطرز
احسان وخوبی از او جدائی ورزد یعنی دفعه سیم یا وطلاق بدهد هر اینه از شوهر بائن میشود واینست معنی قول خدا تعالی فان طلقها فلا تحل
له من بعد حتی تنکح زوجا غیره یعنی اگر شوهر طلاق سیم را هم جاری نمود هر اینه آن زن بعد از آن برای او حلال نمیشود تا وقتیکه شوهر دیگر
بکند وبعد از آن از او طلاق بگیرد ودر آنوقت بشوهر اول حلال میشود واو نسبت باین زن مانند سایر خواستگاری کنندگان میباشد
او از سایرین باین زن اولی نیست بعد از آن صادق ع فرمود که متعه که در کتاب خود خدا تعالی آنرا حلال فرموده ورسول خدا هم در این خصوص از جانب خدا
بمسلمانان اذن داده اینست که در قول خدا عز وجل مبین شده والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان
تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة
ان الله علیما حکیما یعنی حرام شد بر شما واز زنان آنانکه نسبت بشما محرمند یا اینکه شوهر دارند مگر کنیز اینکه با خریدن با ایشان مالک میشوید
ونیز اگر بیع کنیزی که معقوده است در معنی طلاق دادنست یا وخدای تعالی حلال نمودن حلال وحرام کردانیدن حرام را بر شما ها نوشته وسوای
زنان محرم وشوهردار برای شما حلال کردانیده شده وحلال شد اینکه باموال خود تان زنان با عفت وعزت را اگر بخواهید پس اگر زنان پاره
را در عوض چیزی متعه کنید اجرت ایشان را که بر شما لازم میشود با ایشان ادا نمائید وبعد از تعیین اجرت متعه بر شما حرجی نیست در خصوص امریکه
شوهر وزن با آن راضی شده اند مانند افزودن وکم کردن وبخشیدن وبتاخیر انداختن ادای آن بدرستیکه خدا صاحب علم وحکمت است بعد از آن
صادق ع فرمود که فرق میان معقوده بعقد دایم ومتعه اینست که برای معقوده صداق وبرای متعه اجرت ومسلمانان در ایام رسول خدا خواه
در حج وخواه در غیر حج ودر ایام ابوبکر وچهار سال از ایام عمر متعه میکردند تا اینکه روزی عمر بمنزل خواهرش عفرا نام داخل شد ناگاه در آغوش
بچه دید که باو شیر میدهد وقطرات شیر از دهان آن بچه مشاهده نمود در آنحال در غضب شد واز شدت غضب لرزید وعرق نمود وبچه را از
آغوش خواهرش گرفت وبیرون رفت تا اینکه بمسجد رسید وبالای منبر رفت وگفت که خلایق را اندک کنید تا نماز جماعت بپا یابند وهنوز وقت نماز

نزد سید بود پس خلایق دانستند که این ندا برای نماز نیست بلکه برای امر دیگر است که عمر اراده کرده پس همه در مسجد حاضر شدند در اینحال عمر گفت که ای گروه مهاجرین
وانصار و اولاد قحطان کیست از شما که دوست بدارد اینرا که مهرهای خود را از زنان که شوهر نکرده اند ببیند بحالیکه مانند این طفل را زائیده باشد
شیر میدهد در اینحال از حضار گفتند که از او دوست نمیداریم عمر گفت آیا نمیدانید که خواهرم عفیرا دختر حادثم خثیمه و پدرم خطاب است شوهر نکرده
گفتند آری میدانیم که شوهر ندارد گفت این ساعت بمنزل او رفتم و این بچه را در آغوش دیدم و او را بخدا سوگند دادم که این بچه از تو از کجا آمده
گفت که متعه شدم پس ای گروه خلایق شما اعلام نمائید با آنانکه در اینجا حضور ندارند که این متعه که در عهد رسول خدا برای مسلمانان حلال بوده من آنرا
حرام گردانیدم هر که از این ابا نماید هر آینه با تازیانه میزنم پس در میان آنجماعت کسی نشد که گفته او را انکار و رد نماید و بگوید که پیغمبری بعد از رسول
خدا و کتابی بعد از قرآن نیامده و ما این مخالفت ترا با خدا و رسول او و کتاب او قبول نمیکنیم بلکه گفته او را قبول نموده همه راضی شدند مفضل
عرض کرد که ای مولای من شرایط متعه چیست فرمود یا مفضل برای متعه هفتاد شرط است هر که یکی از آنها بعمل نیاورد هر آینه بنفس خود ظلم نموده
عرض کرد که ای آقای من بیان امر فرمودید که زن زناکار زیرا که باین صفت مشهور است و زن دیوانه را متعه نکنیم و بیان فرموده اید که زیاد بنا تکلیف
نمائیم اگر قبول میکند هر آینه متعه کردن او حرام میشود و از او بپرسیم که آیا شوهر دارد یا حمل یا عده دارد یا نه اگر یکی از اینها داشته باشد هر آینه
متعه کردن آن حلال نخواهد شد و اگر اینها را ندارد باید مرد باو بگوید که نفس خود را بحکم کتاب خدا و سنت پیغمبر او بمتعه که میدهد باید که اجر
و مدت او را اگر بجماعت یا یکروز یا دو روز یا یکماه یا یکسال یا کمتر یا بیشتر باشد تعیین نماید و اجرت آنچیزیست که هر دو بان راضی شده باشند
مانند انگشتر یا بند نعلین و نیمه خرما و زیاده از این مانند دراهم و دنانیر یا متاعی که زن بان راضی شد اگر زن این اجرت را بخشید هر آینه برای او
حلال میشود مانند صداق که زنان معقوده بشوهران شان می بخشند چنانچه خدا نیز در حق ایشان فرموده فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ
هَنِيئًا مَرِيئًا یعنی اگر زنان با رضا و طیب نفس چیزی از صداقهای خود شان بشما بخشند هر آینه آنرا بخورید در حالیکه برای شما گوارا و شفا هست
و بعد از آن مرد بزن بگوید که ترا متعه میکنم بشرطیکه تو از من میراث نبری و من از تو میراث نبرم و بشرطیکه نطفه خود را هر جای تو میخواهم میگذارم
یعنی اگر خواسته باشم به بچه دان میگذارم و اگر بخواهم به بیرون میریزم و بر تو واجبست که بعد از گذشتن مدت متعه که تو چهل و پنج روز یا مدت یک
حیض استبرا نمائی یعنی صبر بکنی و بشوهر بروی چون زن این تکالیف را قبول نمود دوباره اینها را باو میگوئی بعد از آن صیغه متعه را جاری میکنی اگر
تو و او زیاد نمودن مدت متعه را بخواهید میتوانید که بر آن مدت قدری بیفزائید و در این حدیث بما روایت شده که اگر زن متعه شدن را قبول
میکند باید که احوال آنرا بیان نماید که آیا شوهر و یا حمل یا عده دارد یا نه و بر تو حرجی نیست نیز شاهد این مدعی قول امیر المؤمنین ع است که خدا بپسر خطاب
لعنت کند اگر او نمیبود هیچ مرد شقی و زن شقیه زنا نمیکرد زیرا که مسلمانان بسبب متعه از زنا مستغنی میشدند بعد از آن صادق ع این آیه را تلاوت فرمود
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ یعنی از خلایق منافقی هست که گفته او که بتو ایمان آورده ام و مصاحب تو هستم در حیات دنیا بر پیشگاه نظرت مستحسن و خوش نماید
و بخدا سوگند یاد میکند و او را شاهد میگیرد و میگوید که خدا شاهد باش بر اینکه گفته من همانست که در دل دارم و حال آنکه او شدید ترین خصم
کنندگانست با تو وقتیکه از نزد تو بر میگردد با سرعت و تعجیل راه میرود برای اینکه در روی زمین مفسده برپا دارد یعنی قطع ارحام و خونریزی
و دین و اولاد را هلاک گرداند و ضایع نماید و خدا نیز فساد را دوست نمیدارد **مفضل میگوید** که غرض آنحضرت از تلاوت این آیه اشاره است
باینکه عمر بن خطاب در حال حیات جناب رسول خدا طریقه نفاق را پیش گرفته نسبت برسول خدا اظهار ایمان و اخلاص مینمود و بعد از وفات
آنحضرت خباثت باطنی را آشکار نموده اساس مفسده و تبدیل احکام دین را برپا نمود بعد از آن صادق ع فرمود که هر که نطفه خویش را در رحم
مقاربت با معقوده دائمی بریزد ده اشرفی در بدل نطفه از بابت کفاره بر ذمه او میباید و از شرایط متعه اینست که مرد مختار است نطفه را هر جای
متعه که میخواهد میگذارد وقتیکه از آن به بچه دان او گذاشت و از آن بچه بعمل آمد هر آینه آن بچه بحسب شرع بپدرش ملحق میشود بعد از آن صادق
ع فرمود که بعد از اتمام شدن شکایت جدم ع امام حسین ع جدم علی بن الحسین ع و پدرم باقر علیهم السلام بر میخیزند و از آن اذیتها که در حق
ایشان شده بخدمت جد شان رسول خدا ع شکایت میکنند بعد از آن من بر میخیزم و بخدمت جدم رسول خدا ع اذیتها را که از ابی جعفر منصور
بمن رسیده شکایت میکنم بعد از من پسرم امام موسی ع بر میخیزد و کرده های هارون الرشید را درباره او بخدمت جدش رسول خدا شکایت
کند بعد از او علی بن موسی بر میخیزد و کرده های مامون را در حق او بخدمت جدش شکایت مینماید بعد از او محمد بن علی یعنی امام محمد تقی ع بر میخیزد
و کرده های متوکل عباسی را درباره او بجدش شکایت میکند بعد از آن امام حسن عسکری ع بر میخیزد و بخدمت جدش رسول خدا ع اذیتها را که
از معتز باو رسیده شکایت میکند بعد از آن مهدی ع که همنام جدم رسول خدا ع است پیراهن رسول خدا را که با خون او در وقتیکه در پیشانی
مجروح و دندان مبارکش شکسته گردید بخون آلوده شده بود در بر کرده بر میخیزد در حالتی که ملائکه در اطرافش میباشند پس بانحالت میاید تا
در پیش روی جدش رسول خدا میایستند عرض میکنند که ای جد بزرگوارم صفات و شمایل مرا برای امت بیان فرمودی و ایشان را بمن دلالت نمودی

(حاشیه: مفضل میگوید — صادق ع — به بیرون زاد رحم او — شکایت امام علی نقی — بعد از آن امام علی النقی بر میخیزد و شکایت بجدش میکند ع)

بیان از روایت مفضّل در ایام ظهور

وتسبت و نام وکنیتم مرا بایشان نشان داده یعنی بامت فرموده که شخصی بعد از من میاید که صفات و شمایل و نسبش چنان و نام وکنیتش فلان بن
امت فرموده تو را قبول نکرده مرا انکار نمودند و از گفته تو تمرّد کردند و گفتند که او هنوز موجود نشده و متولّد نکردیده و او در کجاست و کی
بوجود امده و در کدام مکان باشد و حال انکه پدرش وفات یافت و اولادی بعد از خود باقی نگذاشت اگر خبر بودن او درست بود روی زمین صحت داشت
هر اینه خدا ایشم ظهورش را تا اینوقت تاخیر نمیکرد پس بهمه اینمحنتان کدورت امر صبر نموده منتظر فرج بودم تا اینکه خداوند کرد کار در ظهور و خروج
ماذونم فرموده در اینحال رسول خدا میفرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوّء من الجنّة حیث نشاء فنعم اجر العاملین یعنی حمد
باد مر خدائی را که وعده خود را در حق ما صادق و راست کردانید و ما را بروی زمین وارث نمود و از بهشت هر جا را که بکزینیم و بخواهیم منزل میکنیم
پس چه خوبست اجر و جزای عمل کنندکان بعد از ان میفرماید که فتح و نصرت خدا در رسید و تاویل قول حق سبحانه و تعالی تحقق بهم رسانید وهو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی اوست انکسیکه رسول خود را با هدایت و دین حق بر خلق
فرستاد برای اینکه او را بر همه دینها غالب کرداند هر چند که انرا مشرکان ناخوش بدارند غرض رسول خدا از تلاوت این ایه این باشد که وقت
غالب شدن ما بر سایر مذاهب و ادیان حالا است بعد از ان این ایه را تلاوت میفرماید انّا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله الخ یعنی یا محمد بدرستی
که ما برای تو فتح کردیم فتح کردنی اشکار است برای اینکه خدا ایشم کناهان کذشته و اینده تو را ببخشد و نعمت خود را برای تو تمام نماید و براه راست
تو را هدایت نماید و ترا یاری نماید یاری کردنی که نادر و کم یابست بعد از ان مفضّل عرض کرد که ایمولای من برای رسول خدا کدام کناه بود که خدا انرا
بخشید فرمود یا مفضّل بدرستیکه جناب رسول خدا بدرکاه الهی مناجات نمود که پروردکارا همه کناهان کذشته و اینده شیعیان برادرم علی ع و
شیعیان اولادم ائمه ع اطهار را که تا روز قیامت از ایشان صادر خواهد شد بکردن من بینداز و مرا بسبب شیعیان خاد رمیان انبیاء مرسلین
رسوا مکردان پس خدا ایشم دعای او را قبول فرموده همه ان کناهان بکردن او انداخت بعد از ان بخشید مفضّل کوید که چون این را شنیدم
کریستم و عرض کردم که ای اقای من این موهبت از فضل الهی است که از برکت شما بما رسید انحضرت فرمود یا مفضّل شیعیان که سبب ان کناهان
ایشان را بکردن خود کشید نیست مکر تو و امثال تو و لیکن یا مفضّل اینحدیث را از شیعیان ما پنهان نکه دار که ترک عبادت و عمل [illegible]
زیرا که باینحدیث اعتماد کرده اطاعت و عبادت را ترک میکنند پس از اینجهت از رحمت الهی محروم میباشند زیرا که ما اهلبیت چنانچه که خدا ایشم
در حق ما فرموده لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته ربهم مشفقون یعنی ائمه شفاعت نمیکنند مکر کسانیکه در نزد خدا پسندیده شوند
از خوف و خشیت الهی بترسند مفضّل عرض کرد که ایمولای من ایا خدا اجرا در روز رجعت میفرماید لیظهره علی الدین کله یعنی برای اینکه او را
روز رجعت بر همه دینها غالب کرداند ایا رسول خدا در وقت بعثتش بر همه دینها غالب نکردید فرمود یا مفضّل اکر رسول خدا در زمان
بعثت بر همه دینها غالب شد هر اینه در روی زمین مجوس و یهود و طائفه صابیان که ملائکه را معبود میدانند و نصارا و افتراق و مخالفه
و شک و ریب و شرک و بت پرستان و لات و عزّی نمیشدند و افتاب پرستان و ماه پرستان و ستایش کنندکان ستارکان و اتش پرستان
و سنک پرستان نمیبودند بلکه تاویل قول خدا ایشم لیظهره علی الدین کله عبارتست از مهدی ع در روز رجعت است یعنی قول خدا ایشم و
قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی با کافران و منافقان قتال و جهاد نمائید تا اینکه فتنه واقع نشود یعنی دین باطل در میان
خلایق باقی نماند و همه دین از برای خدا باشد مفضّل عرض کرد شهادت و کواهی میدهم باینکه شما از علم خدا دانسته اید و با قدرت و سلطنت
او قادر و توانا شده اید و بحکم او کویا میشوید و بامر او عمل میکنید بعد از ان صادق ع فرمود که بعد از ان مهدی ع بکوفه بر میکردد و اسمان در انجا
جرادی از طلا میبارانند چنانکه در بنی اسرائیل بایوب ع بارید و خزاین زمین را از طلا و نقره و جواهر باصحاب خویش قسمت مینماید مفضّل عرض
کرد که ایمولای من اکر از شیعیان شما کسی وفات نماید و در ذمه اش برادران دینیش یا مخالفان قرض و دین باشد ایا چکونه میباشد فرمود که
اول کاری که مهدی بان ابتدا میکند اینست که در همه اطراف عالم ندا میکند که برای هر کس در ذمه احدی از شیعیان ما دینی هست بکوید حتی ان
حضرت دانه سپر یا دانه خشخاش را که در ذمه شیعیان میباشد رد و ادا مینماید کجا مانده که قنطارها از طلا و نقره و املاک ادا نماید بلکه
همه انها را بصاحبانش ادا میکند قنطار دو پوست و قیه نقره است و بعضی دو بیست رطل کفته اند و بعضی دیکر معانی دیکر کفته اند مفضّل عرض
کرد که ایمولای من بعد از این چه واقع خواهد شد فرمود که قائم بعد از انکه شرق و غرب زمین را میکردد بکوفه و مسجد انجا میاید و مسجد یرا که یزید بن معویه
در وقتیکه امام حسین را بقتل رسانید بنا نموده خراب میکند مسجدیرا که برای خدا ساخته نشده ملعون است ملعون است کسیکه انرا بنا نمود
مفضّل عرض کرد که ایمولای من ایام مدت خلافت قائم چه مقدار میباشد در جوابش که خدا ایعز و جل فرموده فمنهم شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی
النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ یعنی خلایق در روز قیامت دو کروه میباشند
بعضی شقی و بعضی سعید اما انانکه شقی اند در اتش میباشند و برای ایشان در انجا نفس بیرون اوردن و باز درون کشیدن میباشد مادامیکه
اسمانها و زمین باقی اند هستند در اتش مخلد میشوند مکر در وقتیکه خدا بخواهد انوقت از اتش بیرون میایند و انانکه سعید ند در بهشتند

مادامیکه آسمانها و زمین باقی اند و در آنجا مخلد میباشند مگر در وقتیکه خدا نعمت بخواهد آنوقت از بهشت بیرون آورده میباشند و عطای الهی
در حق ایشان عطائی است که منقطع نمیشود بعد از آن صادق ع فرمود معنی غیر مجذوذ اینست که آن عطا از ایشان بریده نمیشود بلکه آن نعمتهای است
دائمی و ملکیست که نهایت ندارد و حکمی است که منقطع نمیباشد و امریست که باطل نمیشود مگر باختیار خدا و مشیت و اراده او که آن اراده را نمیداند
مگر او و بعد از آن قیامت چیزهائیکه خدای تعالی در کتاب خود وصف و بیان فرموده واقع میشود والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی
و آله الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً **مؤلف گوید** که غرض صادق ع از تلاوت این آیه در جواب مفضل اشاره است باینکه چنانکه انقطاع نعمت
از اهل بهشت منوط است بمشیت الهی همچنین مدت خلافت قائم ع نیز منوط است بمشیت الهی هر قدر یکه خدا بخواهد خلافت خواهد بود و مظنون
اینست که صادق ع این آیه را بزمان رجعت تفسیر کرده اند بتقریب اینکه مراد از بهشت و آتش آن باشد که در عالم برزخ است و این وجه اظهر و جوه
است که در تأویل این آیه ذکر کرده بنده حقیر **مترجم گوید** که مفسرین زیاده وجوه در خصوص این آیه ذکر کرده لیکن ایراد آنها در این باب بیرون از
مقصد کتاب است **مؤلف گوید** که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر این حدیث مفضل را باین نهج ایراد کرده که خبر داد بمن محمد بن ابراهیم
بن محسن عطار آبادی که این حدیث آینده را با خط پدرم ابراهیم بن محسن نافم و خط پدرش ابراهیم بمن نشان داد و نسخه از روی او نوشتم و صورت آن
حدیث چنان است که حسین بن حمدانی از محمد بن اسمعیل و علی بن عبدالله و حدیث را چنان که مذکور شد ذکر نموده تا اینجا که گویا جوانان اهل طالقان را
که بمنزله خزینه ها اند می بینم که حربه ها بدست گرفته و با شمشیرها سوار شده از بسیاری شوق بجنگ و جهاد مانند گرگان صدا میکنند سردار ایشان
مردی میباشد از قبیله تمیم که او را شعیب بن صالح گویند پس امام حسین ع در میان ایشان رو میآورد در حالتیکه روی مبارکش مانند دایره
قمر میباشد خلایق را بتعجب میآورد و بقتل ظالمان میپردازند و شمشیرش بزرگان و کوچکان و فرومایگان و بلند مایگان را فرا میگیرد بعد
از آن همراهان سید قهها و لشکرها را بر میدارد و میبرد تا آنکه بکوفه وارد میشود در حالتیکه بسیاری از اهل توی زمین در آنجا میباشند آنجا را برای خود
مقر و مقام قرار میدهد بعد از آن خبر مهدی ع در کوفه بآنحضرت و اصحابش میرسد در آنحال اصحاب امام حسین ع بآنحضرت عرض میکنند که یا ابن
رسول الله کیست این مرد که بملکت ما آمده آنحضرت میفرماید که بیائید بیرون رویم تا ببینیم او کیست و مطلبش چیست بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امام
حسین ع میداند که او مهدی ع است و او را میشناسد و از این سخن اراده نمیکند مگر رضای الهی را یعنی مرادش این میباشد که مهدی ع را با صحاب خود
بشناساند پس آنحضرت با چهار هزار نفر مرد که قرآنها و شمشیرها را بگردن خود حمایل کرده و لباسها که مانند پلاس است پوشیده از کوفه بیرون
میروند پس آنحضرت میآید تا اینکه در نزدیکی مهدی ع فرود میآید و میفرماید که این مرد یعنی از مهدی ع بپرسید که او کیست و غرضش چیست در آنحال
از اصحاب امام حسین ع بسوی لشکر مهدی ع میرود و میگوید که ای جماعت جولان کنندگان خدا بشما تحیت و سلام بفرستد شما کیستید و صاحب
شما کیست و چه میخواهید اصحاب مهدی ع در جوابش گویند که صاحب ما مهدی آل محمد است و ما هاکه از جن و انس و ملائکه هستیم یاران او هستیم بعد از آن امام حسین ع
میفرماید که ما و بگذارید که در یکجا یکدیگر را ببینیم پس مهدی از میان لشکرش بیرون میآید با امام حسین ع در مابین دو لشکر میایستند در آنحال
امام حسین ع گوید که اگر تو مهدی آل محمد ع پس کو عصا و حدیث رسول خدا و انگشتر و لباس و عمامه و اسب او و اشتر غضبا نام و استر عضبا نام
و استر دلدل نام و الاغ یعفور نام و اسبش براق نام و تاجش و قرآنی که امیرالمؤمنین ع جمع کرده که بی تغیر و تبدیل است در آنحال قائم سلام الله علیه
احضار میفرماید که همه اینها در آن میباشد صادق ع فرمود که در این سبد میباشد همه اینها و متروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم ع و نوح ع و ترکه هود و
صالح و مجموعه ابراهیم و پیمانه یوسف و پیمانه و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت او که بقیه ترکه موسی و آل هرون در آن است و انواع آنکه بر
میدارند و زره داود ع و انگشتر سلیمان ع و تاجش و اسباب و اثاث سبا هی عیسی و میراث همه انبیا و مرسلین در این سبد میباشد و چون امام حسین ع
اینها را می بیند بقائم میگوید که یا ابن رسول الله از تو خواهش میکنم که عصای رسول خدا را در این سنگ بکاری و از خدای تعالی مسئلت نمائی که
در روی این سنگ برویاند و غرض آنحضرت این میباشد که اصحابش فضل مهدی ع را ببینند تا اینکه با او اطاعت و بیعت نمایند پس مهدی ع عصا را بر
میدارد و در روی آن سنگ میکارد پس از آن میروید و بلند میگردد و شاخ و برگ در میآورد بنوعیکه بر لشکر امام حسین ع سایه میاندازد و چون
این معجزه از آنحضرت صادر میشود امام حسین ع میگوید که الله اکبر یا ابن رسول الله دست دراز کن تا با تو بیعت نمایم پس امام حسین ع و لشکرش
با او بیعت میکنند مگر چهار هزار نفر از آنانکه قرآن را حمایل کرده و لباسهای پلاس پوشیده میباشند و مشهور بطایفه زیدیه اند ایشان بیعت
نمیکنند و میگویند که رو یادن عصا نیست مگر سحر عظیم **مؤلف گوید** حدیث را ذکر نموده تا اینجا که حق برای او ثابت اگرددر پیش خود در
باره او انصاف نماید بعد از آن دیگر چیزی ذکر نکرده **باب رجعت** حسن بن سلیمان شاگرد شهید علیه الرحمه در کتاب منتخب البصائر از
سعد و از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب ایشان از بزنطی او از حماد بن عثمان او از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که از حمران بن اعین و ابی الخطاب در حالتیکه
در یکجا بهمدیگر حدیث میگفتند پیش از آنکه صادر شود از ابی الخطاب آنچه که صادر گردید شنیدم میگفتند که از صادق ع شنیدم میفرمود که
اول کسیکه قبرش منشق و شکافته میگردد و او بر میخیزد بدنیا رجوع میکند حسین بن علی است و این رجعت عام نیست بلکه خاص است یعنی ابن

مؤلف گوید

مترجم گوید

باب رجعت

رجعت نسبت بهمه خلایق نیست بلکه بدنیا رجوع نمیکنند مگر مؤمنی که ایمانش کامل و مشرکی که اعتقادش شرک محض باشد در کتاب مذکور از حماد
او از بکیر بن اعین روایت کرده او گفته که کسیکه در خصوص حقیقت و شک ندانستم یعنی باقر ع بمن فرمود که بدرستیکه رسول خدا ص و علی ع بعد از این بدنیا
خواهند برگشت در کتاب مذکور از حماد او از فضیل او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که جبت و طاغوت مکو شد یعنی این دو ملعون را
که عمر و ابو بکر باشد باین دو اسم ذکر مکنید و نام رجعت مبرید اگر مخالفان بشما بگویند که شما پیشتر از این این را میگفتید بگوئید که امروز نمیگوئیم
زیرا که رسول خدا ص صد هزار درهم صد هزار درهم بخلایق میداد دلهای ایشان را بدست میاورد و برای اینکه شر ایشان بان حضرت نرسد شما هم
شما با زبان چرب و سخنان نرم دلهای ایشان را بدست میاورید در کتاب مذکور باین اسناد از حماد او از زراره روایت کرده او گفته که از صادق ع
از این امور بزرگ مانند رجعت و امثال آن سؤال کردم فرمود آنچه که میپرسید هنوز وقتش نرسیده چنانکه خدا تعالی فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب نمودند چیزی را یعنی این را که بعلم آن احاطه نکرده اند و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده در کتاب مذکور از
سعد او از ابن یزید و ابن ابی الخطاب و یقطینی و ابرهیم بن محمد که جا ایشان از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن طیار او از صادق ع در خصوص
قول خدای عزوجل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا روایت کرده که آنحضرت فرمود که نیست احدی از مؤمنان که کشته شده باشد مگر اینکه بعد از آن بدنیا
بر میگردد تا اینکه باجلش بمیرد مگر اینکه بدنیا بر میگردد تا اینکه کشته شود حاصل مضمون این شریف این است که روز رجعت میشود که از هر امت طایفه را
زنده میکردانیم در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از اهوازی او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از ابی بصیر روایت کرده او گفته
که باقر ع بمن فرمود که آیا اهل عراق رجعت را انکار میکنند عرض کردم آری فرمود آیا در قرآن مجید این آیه را نخوانده اند وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا
در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از بزنطی او از حسین بن عمر بن یزید او از عمر بن ابان او از ابن بکیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که گویا حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می بینم که خلایق را با شمشیرهای خودشان در میان صفا و مروه بخاک هلاک میاندازند در کتاب مذکور
از سعد او از ابن ابی الخطاب او از عبد الله بن مغیره او از کسیکه باو خبر داده او از جابر بن یزید او از باقر ع روایت کرده که از آنحضرت معنی قول خدای
عزوجل را پرسیدم وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ یعنی اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید فرمود یا جابر آیا میدانی که مراد از سبیل الله چیست عرض
کردم بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه من نمیدانم مگر در وقتیکه از تو بشنوم فرمود که مراد از سبیل الله علی ع و ذریه اوست پس هر که در ولایت آنحضرت
کشته شود در معنی این است که در راه خدا کشته شده و احدی نیست که باین آیه ایمان آورده باشد و آنرا تصدیق نموده باشد مگر اینکه برای وی کشته
شدنی و مردنی هست پس هر که کشته گردد در روز رجعت رجوع میکند تا اینکه بمیرد و هر که بمیرد در آنروز زنده میشود تا اینکه کشته شدنی و
مردنی هست پس هر که کشته گردد در تفسیر عیاشی از مغیره مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که گمان چنان است که آخر حدیث برای آخر آیه تفسیر باشد
و آخر آیه این است وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر کشته شوید یا بمیرید هرآینه بسوی خدا محشور میشوید بتقریب اینکه مراد از حشر رجعت باشد
حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از محمد بن سنان او از ابن مسکان او از فیض بن ابی شیبه روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم
این آیه را تلاوت فرمود وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه بعد از آن فرمود هرآینه همه پیغمبران برسول ص ایمان میاورند و با میر المؤمنین ع نصرت
و یاری میکنند بعد از آن فرمود آری بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه همه انبیا از عهد آدم ع تا آخر زمان بدین جهت رفتار مینمایند پس خدا تعالی هیچ نبی و
رسولی مبعوث نکرد اینده مگر اینکه همه ایشان را بدنیا بر میگرداند تا اینکه در پیشروی امیر المؤمنین ع قتال نمایند در تفسیر مذکور از فیض بن
ابی شیبه مثل این را نقل کرده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از عمار بن مسروق او از منخل
بن جمیل او از جابر بن یزید او از باقر ع در خصوص قول خدا تعالی روایت نموده یَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ یعنی ای آنکه برای خوابیدن خود را پوشانیده
برخیز و قوم خود را بامر و نواهی الهی و وعد و وعید او بترسان آنحضرت فرمود که خطاب را به پیغمبر است و مراد قیام اوست در روز رجعت یعنی یا
محمد ص در روز رجعت برخیزد و خلایق را با وامر و نواهی من بترسان و نیز در خصوص قول خدا تعالی إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ فرمود که مراد از
نذیر محمد ص است در روز رجعت حاصل معنی این است که بدرستیکه آتش جهنم یکیست از چیزهای بزرگ برخی محمد در حالتیکه ترساننده بنی آدم
و نیز در خصوص قول خدا تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ كَافَّةً لِلنَّاسِ فرموده که مراد در روز رجعت است یعنی بدرستیکه ترا برای خلایق در روز رجعت
فرستادیم که ایشان را در آنروز هدایت نمائی در کتاب مذکور باین اسناد از باقر ع روایت نموده که امیر المؤمنین ع میفرمود که مدثر همانست
که در رجعت خواهد آمد در آنحال مردی بخدمت آنحضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع آیا پیش از روز قیامت مردگان زنده میشوند بعد از آن
میرند راوی گوید که آنحضرت فرمود آری بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه یک بیک کفری که در زمان رجعت واقع میشود شدید تر است از چند
کفریکه پیشتر از آن واقع میگردد در کتاب مذکور از سعد او از ابن ابی الخطاب او از موسی بن سعد او از عبد الله بن قسم حضرمی او از عبد الکریم
بن عمرو خثعمی روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ابلیس علیه اللعنه بدرگاه خداوندگار عرض نمود که أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
یعنی تا روز قیامت مرا از مرگ مهلت بده خدا تعالی ابا نمود از اینکه تا روز قیامت باو مهلت دهد لیکن فرمود إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

حماد گوید

سعد گوید

حسن بن سلیمان

بیان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

یعنی تو را تا بروز وقت معلوم مهلت دادم چون روز معلوم برسد ابلیس را تا بکند از وقت خلقت آدم ع تا بروز وقت معلوم با و تابع شده اند ظهور و خروج
و این در وقت رجعت آخرین امیر المؤمنین ع است عرض کردم آیا رجعت آنحضرت بارها است فرمود آری بارها است فرمود امامی بارها است بارها است
و هیچ امامی در عهد و زمانی نگذشته مگر اینکه همه نیکوکاران و بدکاران در عصر وی بوده اند با وی بدنیا بر میگردند برای اینکه خدا مؤمن را بکافر
غالب گرداند پس چون روز وقت معلوم میرسد امیر المؤمنین ع با اصحاب خود و ابلیس با اتباع خویش می آیند و محل قتال ایشان در زمینی واقع میشود
از سرزمینهای کنار فرات که در روحا گفته میشود در نزدیکی این کوفه این کوفه شما پس در آنجا چنان جنگ میکنند که مانند آن از وقتیکه خدا عالمیان را
آفریده تا آنحال واقع نشده گویا اصحاب امیر المؤمنین ع را می بینم که شکست خورده صد قدم بجانب پشت سرشان پس پس کرده اند گویا ایشان را می بینم
که پاهای بعضی از ایشان بفرات افتاده در آنحال ملائکه با ظلل غمامهای عذاب الهی بر آن قوم در میان پرده های ابر بر زمین فرود می آیند و جناب رسول
خدا حربه از نور بدست گرفته در پیشاپیش ایشان می آید چون ابلیس آنحضرت را می بیند بقصد گریز پس پس میگردد و چون اصحابش او را چنان می
بینند میگویند بکجا میروی و حال آنکه ظفر یافته و غالب شده در جواب ایشان میگوید که من می بینم چیزی را که شما نمی بینید بدرستی که من از خداوند عالمیان
میترسم در آن اثنا رسول خدا بان لعین میرسد و حربه را میان دو شانه اش میزند از آن یک حربه آن لعین و تابعانش همه هلاک میشوند بعد از آن همه
خلایق بخدا عبادت و بندگی میکنند و هیچ شرک بخدا قرار داده نمیشود و امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال سلطنت میکند و از صلب یکنفر
شیعه آنحضرت هزار نفر اولاد ذکور در هر سالی یکی متولد میشود در آنوقت دو بهشت سبز و خرم در نزد مسجد کوفه و حوالی آن بطریقی که خدا خواسته
باشد آشکار میشوند در کتاب مذکور بدین اسناد از عبد الله قمی او از حسین بن احمد منقری او از یونس ظبیان او از صادق ع روایت کرده که
آنحضرت فرمود که کسی پیش از روز قیامت حساب خلایق در دست او میباشد حسین بن علی ع است و در روز قیامت نیز او است کسیکه خلایق را به بهشت
و دوزخ میفرستد در کتاب مذکور از سعد او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبد الله در یکجا ایشان از عباس بن عامر او از سعید او از داود
بن راشد او از حمران او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که اول کسیکه بدنیا رجوع میکند هر آینه همانا شما حسین ع میباشد پس آنحضرت
آنقدر در دنیا سلطنت میکند که از شدت پیری ابروهایش بر روی چشمهای مبارکش می افتد در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی و ابن
عبد الجبار و احمد بن حسن بن فضال ایشان از ابی مغرا او از داود بن راشد مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از سعد او از احمد بن محمد بن
سیار او از احمد بن عبد الله بن قبیصه او از پدرش او از بعضی رجال خود از صادق ع در خصوص قول خدای عز و جل یَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ یُفْتَنُونَ روایت
نموده که آنحضرت فرمود که مراد از این آیه اینست خلایق در روز رجعت شکسته میشوند چنانکه طلا را برای بیرون آوردن غش آن شکسته تا اینکه هر
چیز بحقیقت و اصل خود برگردد یعنی خلایق در روز رجعت امتحان شده میباشند تا اینکه سعادت یا شقاوت ایشان ظاهر گردد در کتاب مذکور از سعد
او از یقطینی او از قسم او از جدش حسن او از ابی ابرهیم روایت نموده که هر آینه آنانکه وفات کرده اند بدنیا رجوع میکنند و قصاص میگیرند هر کسی که اذیت
شده با مثل همان اذیت قصاص میگیرند و هر کسی که غیظ کرده اند او هم با مثل آن غیظ بغیظ کننده خود غیظ میکنند و هر کسی که کشته شده هر آینه در عوض آن
کشنده را میکشند و دشمنان شان بدنیا برگردانده میشوند تا آنکه مقتول شده میباشند و همگی در یکشب میمیرند و دشمنانشان بسخت ترین عذاب ابتلا
و دچار میشوند بعد از آن در پیش خداوند جبار ایستاده خدا حقوق ایشان را از دشمنانشان میگیرد و در کتاب مذکور از حسن بن راشد
او از محمد بن عبد الله بن حسین روایت کرده و گفته که با پدرم بخدمت صادق ع مشرف گردیدم در آن اثنا در میان آنحضرت و پدرم سخنی گذشت پدرم
بخدمت آنحضرت عرض کرد که در خصوص کره چه میفرمائی فرمود که در این خصوص چیزی را میگویم که خدا در قرآن مجید فرموده و تفسیر آن اینست
و پیچ شب پیش از نزول این آیه در وقتی است که بدنیا رجوع بکنند و خونخواهی ایشان تمام نشود در آنحال پدرم عرض کرد که خدای عز و جل میفرماید
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ آیا خدا از این آیه چه معنی خواسته فرمود که چون از ستمکاران انتقام گرفته میشود و ایشان میمیرند
ارواحشان بیدار میمانند نمیخوابند و نمیمیرند ظاهر ترجمه آیه اینست که چون نفخه دوم واقع میشود همه ایشان بحالت بیداری میباشند مؤلف
گوید که وصف مخالفان این رجعت را با خسران و زیان برای اینست که ایشان بعد از کشته شدن معذب میشوند عذاب ایشان باخر نمیرسد بلکه عذاب
روز قیامت بر ایشان مهیا است یا اینکه ایشان چاره انواع قتل و عقاب را نمیتوانند بکنند پس از این جهت این رجعت زیان کننده است
و کان چنان است که تقدیر قول او فاذا هم بالساهرة فَإِذَا هُمْ بِالْحَالَةِ السَّاهِرَةِ باشد بنا بر تقدیر یکم اسناد ساهره بسوی حالت مجازی باشد یا
اینکه تقدیر شر اینست فی جماعة ساهرة بیضاوی گفته که معنی قالوا تلك اذا کرة خاسرة اینست که آن رجعت رجعت صاحب خسران و زیان است
یا صاحبان آن زیان کار اند بنا بر تقدیر دوم حاصل معنی این باشد که اگر نقل رجعت صدق شود و تحقق بهم رساند هر آینه ما از جمله زیانکاران
میباشیم زیرا که از آن تکذیب نمودیم و با آن اعتقاد نداشتیم و این سخن را از راه استهزاء میگویند و قول خدا فانما هی زجرة واحدة متعلق
بمحذوف تقدیر شر اینست که آن رجعت را دشوار مشمارید زیرا که آن رجعت نیست مگر یک صیحه عبارت است از نفخه که واقع میشود ناگاه همه
ایشان در ساهره زنده میباشند در روی زمین بعد از آنکه در زیر زمین مرده بودند و معنی ساهره زمین سفید هموار است تا مبدل تا زمین

عبد الله بن جعفر حمیری گوید

سعد گوید

حسن بن راشد گوید

(حاشیه: مؤلف گوید — سعد گوید)

باآبن ازین راه است که اصل معنی ساهره جاری شوند چونکه در زمین سفید هموار سراب مانند آب جاری میشود ازاین جهت آنرا بساهره نامیده اند و
ضدّ این معنی با نائمه نامیده میشود یا اینکه ساهره ماخوذ است از سهر وان بمعنی بیداریست چونکه سالک آنزمین از بیم همیشه بیدار میشود از این
جهة بساهره نامیده شد بعضی گفته اند که ساهره نام جهنّم است **مؤلّف گوید** کلام منافقان که تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ گفتند بنا بر تأویل صادق ع
در خصوص رجعت میباشد از راه جدّ و صمیم قلب در خصوص جنابت اوّلی بطریق استهزاء و در کتاب مذکور از **سعد** او از جماعتی از اصحاب
ما ایشان از ابن ابی عثمان و ابرهیم بن اسحق ایشان از محمّد بن سلیمان دیلمی او از پدرش روایت نموده او گفته که از صادق ع پرسیدم از معنی قول
خدای عزّ وجلّ وَجَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی خدا تعالی گردانید شما را انبیاء و سلاطین نمود آنحضرت فرمود که مراد از انبیاء رسول خدا ص و
ابرهیم ع و اسمعیل ع و ذریّهٔ اوست و مراد از ملوک ائمّهٔ اطهار است راوی گوید عرض کردم که کدام سلطنت بشما داده شد فرمود سلطنت
بهشت و سلطنت رجعت در کتاب مذکور از **سعد** او از ابن عیسی او از اهوازی و محمّد برقی ایشان از نضر او از یحیی حلبی او از معلّی که آبی
عثمان است او از معلّی بن خنیس روایت نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود که اوّل کسی که بدنیا رجوع میکند حسین بن علی علیهما السلام است در دنیا زمان
بسیاری سلطنت میکند حتی از بسیاری سن شریفش ابروهایش بروی چشمها میافتد راوی گوید که آنحضرت در خصوص قول خدا تعالی إِنَّ الَّذِي
فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ فرمود که پیغمبر شما بعد از وفاتش بسوی شما رجوع خواهد کرد ظاهر ترجمهٔ آیه اینست که بدرستیکه قرآن را بر تو
فرض کرده ترا بمعاد یعنی بدنیا خواهد برگردانید در کتاب مذکور آورده که در کتاب واحده مذکور ساخته که روایت شده از محمّد بن حسن بن عبد الله
اطروشی او از جعفر بن محمّد بجلی او از برقی او از ابن ابی نجران او از عاصم بن حمید او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بدرستیکه خدا تعالی احد
یعنی غیر مرکّب و واحد یعنی بی نظیر و شریک در وحدانیت خود منفرد و تنها بود بعد از آن کلمه فرمود آنکلمه گردید نوری شد بعد از آن نور محمّد ص و او مرا
و اولاد مرا آفرید بعد از آن کلمه فرمود اینکلمه هم گردید روحی شد این روح را گردانید در آن نور قرار داد بعد از آن روح را بابدان نور در بدنهای ما
گذاشت پس ما بوده این ما روح خدا و کلمهٔ او هستیم و با ما حجت را بر مخلوقات خود تمام نمود پس بعد از آنکه آفریده شدیم در میان سایهٔ سبزی بود در میان ابر
سبزی بودیم در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی بود که نگاه کند در آنجا بخدا بندگی و تقدیس و تسبیح میکردیم و این پیش از
آن بود که خدا تعالی مخلوقات را خلق نماید و خداوندگار از انبیاء عهد و پیمان گرفت که بما ایمان آورند و یاری کنند و اینست معنی قول خدا تعالی و
إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی در وقتیکه خدا تعالی
از انبیاء عهد و پیمان گرفت در وقتیکه بشما کتاب و شریعت فرستادم بعد از آن بشما پیغمبری آمد که کتاب و شریعت تصدیق کننده است هر آینه باو
ایمان میاورید و یاری میکنید بعد از آن امیر المؤمنین ع فرمود که یعنی بمحمّد ص ایمان میاورید و بوصیّ او یاری میکنید و بعد از این همه پیغمبران باو
یاری خواهند کرد خدا تعالی از من و محمّد ص عهد و پیمان گرفت که یکدیگر را یاری بکنیم من بعهد خویش وفا نموده بمحمّد ص یاری کرده و در پیش روش
جهاد نمودم و دشمنانش را بقتل رسانیدم و بعهد و پیمان خویش وفا کردم و خدا تعالی ایشان را از دار الفنا بدار البقا برده و بعد از این بمن نصرت
و یاری خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب برای من خواهد و هر آینه خدا تعالی همه پیغمبران را از آدم تا محمّد صلّی الله علیه و آله زنده میگرداند همه پیغمبران
مرسل در پیش روی من شمشیر بسر مردگان و زندگان منافقان و کافران از انس و جنّ میزنند این امر عجیب است و چگونه تعجب ننمائیم از مردگان
که خدا تعالی ایشان را زنده میگرداند طایفه طایفه لبّیک لبّیک یا داعی الله گویان داخل کوچه‌های کوفه میشوند در حالتیکه شمشیرها را از غلاف
کشیده اند و شمشیرها خود میکشند برای اینکه با آنها سرهای کافران و جبّاران و تابعان ایشان از اوّلین و آخرین بزنند تا اینکه خدا تعالی بجا آورد
وعده را که در بارهٔ ایشان نموده چنانکه فرموده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی خدا تعالی از شما با آنانکه ایمان
آورده و عمل صالح کرده اند وعده نموده که ایشان را خلفای روی زمین گرداند چنانکه آنانرا که پیشتر از ایشان بودند خلفای روی زمین نموده و
با ایشان در خصوص دینی که برای ایشان برگزیده تمکین بدهد و خوف ایشان را با امنیت و اطمینان و خاطر جمعی بدل نماید تا اینکه بمن عبادت نمایند و
هیچ شرک قرار ندهند بعد از آن امیر المؤمنین ع فرمود که معنی آخر آیه اینست که با اطمینان و خاطر جمعی بمن عبادت کنند و بندگی نمایند و از احدی از بندگان
من نترسند و تقیّه ننمایند بعد از آن این فقرات بلاغت آیات را ادا فرمود وَإِنَّ لِي الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ
وَالْكَرَّاتِ وَصَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَالنَّقِمَاتِ وَالدَّوْلَاتِ الْعَجِيبَاتِ وَأَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أَمِينُ اللَّهِ وَخَازِنُهُ و
عَيْبَةُ سِرِّهِ وَحِجَابُهُ وَوَجْهُهُ وَصِرَاطُهُ وَمِيزَانُهُ وَأَنَا الْحَاشِرُ إِلَى اللَّهِ وَأَنَا كَلِمَةُ اللَّهِ الَّتِي يَجْمَعُ بِهَا الْمُفْتَرِقَ وَيُفَرِّقُ بِهَا الْمُجْتَمِعَ وَأَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ
وَأَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَآيَاتُهُ الْكُبْرَىٰ وَأَنَا صَاحِبُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أُسْكِنُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ وَإِلَيَّ تَزْوِيجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِلَيَّ عَذَابُ أَهْلِ النَّارِ وَإِلَيَّ إِيَابُ
الْخَلْقِ جَمِيعًا وَأَنَا الْمَآبُ الَّذِي يَؤُوبُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ بَعْدَ الْقَضَاءِ وَإِلَيَّ حِسَابُ الْخَلْقِ جَمِيعًا وَأَنَا صَاحِبُ الْهِبَاتِ وَأَنَا الْمُؤَذِّنُ عَلَى الْأَعْرَافِ وَأَنَا بَارِزُ الشَّمْسِ وَأَنَا دَابَّةُ الْأَرْضِ
وَأَنَا قَسِيمُ النَّارِ وَأَنَا خَازِنُ الْجِنَانِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَأَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُتَّقِينَ وَآيَةُ السَّابِقِينَ وَلِسَانُ النَّاطِقِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ

بیان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

وخلیفة رب العالمین وصراط ربی المستقیم وقسطاسه والحجة علی اهل السموات والارضین وما فیهما وما بینهما وانا الذی احتج الله به علیکم فی ابتداء خلقکم
وانا الشاهد یوم الدین وانا الذی علمت علم المنایا والبلایا والقضایا وفصل الخطاب والانساب واستحفظت آیات النبیین المستخفین المستحفظین و
وانا صاحب العصاء والمیسم وانا الذی سخرت لی السحاب والرعد والبرق والظلم والانوار والریاح والجبال والبحار والنجوم والشمس والقمر وانا القرن
الحدید وانا الفاروق الاعظم وانا الهادی وانا الذی احصیت کل شیء عددا بعلم الله الذی اودعنیه وبسره الذی اسره الی محمد واسره النبی الی
وانا الذی انحلنی ربی اسمه وکلمته وحکمته وعلمه وفهمه یا معشر الناس اسألونی قبل ان تفقدونی اللهم انی اشهدک واستعدیک علیهم ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین متبعین امره بندهٔ حقیر **مترجم گوید** که هر فقره از فقرات این کلام اعجاز نظام بحری
است پر از لئالی و درر اسرار و حقایق خزینه ایست مملو از جواهر نکات و دقایق که عقول و اذهان ارباب دانش در گرداب تلاطم آن [illegible] سرگشته
واوهام اصحاب کیاست وبینش در تمیز وتشخیص جواهر این نقاد نیست که از خود گم گشته وبسیاری از علماء اعلام وفضلاء کرام متفسر این کلام اعجاز
واعجاز نظام متعرض شده بطرزی که نقاب اشکال واعضال را از روی شواهدان بر نداشت بمحض ترجمهٔ الفاظ وعبارات قناعت کرده اند لیکن این بندهٔ
حقیر ناچیز بشرح وبسط تمام وتفصیل ما لا کلام بحسب وسع وطاقت خود بتفسیر آن پرداخته میگوید که حاصل مضامین آن اینست که برای من روا ودی
است بعد از روا وردنی وبرگشتنی هست یعنی بارها بدنیا خواهم برگشت ومنم صاحب کشتنها ودولتها وصاحب حملها ونقمتها ودولتهای
عجیب ومنم حصاری از آهن یعنی چنانکه بحصار آهن دست نمیتوان یافت هم چنین مسلط نمیتوان شد بر من ومنم بندهٔ خدا وبرادر رسول خدا ومنم
امین خدا وخزینه دار او وخزینه سر او وحجاب ومراد از حجاب پرده است چونکه علوم واسرار الهی در سینهٔ بی کینهٔ آن بزرگوار مکنون وپنهان بود
چنانکه پاره چیزها در زیر پرده مستور وپنهان میشود از این جهت که گردید حجاب خدا شد ومنم وجه خدا ودر لغت عرب روی را میگویند لیکن در اینجا امری است
که خلایق بدان بسوی خدا توجه میکنند چنانکه پاره کسانیکه بسوی آنها توجه کرده میشوند بدان اعتبار که کشف نقاب جمال از روی شاهد انفعال بطرزی
که موروث کدر وملال نباشد چنانست که در هر چیز که میخواهی بسوی آن توجه کنی ناچاری از اینکه بنوعی از انواع وبنحوی از انحاء بآن علم داشته باشی زیرا
که توجه بسوی امریکه از جمیع جهات مجهول باشد محال است وذات مقدسهٔ واجب تع مجهول الکنه لا اسم ولا رسم له است وبجهتی از جهات باو علم نداریم
مگر از جهت آثار وافعال او وظاهرترین اثری که بتوان جهت توجه مخلوق شود بسوی خالق نور پاک امیر المؤمنین ع است پس معنی این کلام اینست که منم
جهت توجه سایر مخلوقات بسوی خدا هر که میخواهد که بخداوند عالم توجه نماید باید آنحضرت را جهت توجه وعنوان نموده بسوی کبریای الهی متوجه گردد
چنانکه جناب امام علی النقی علیه السلام در زیارت جامعهٔ کبیره باین مطلب بتصریح فرموده ومن قصده توجه بکم یعنی هر که خدا را قصد نماید که بسوی او
توجه نماید باید باشما توجه کند وچنانکه صادق آل محمد ص در دعائیکه بر در مقام تاسف خوردن بغیبت جناب قائم عجل الله ظهوره میفرماید این وجه
الذی الیه یتوجه الاولیاء یعنی در کجاست وجه خدا آنچنانکه اولیاء الله بسوی آن متوجه میشوند وتمثالی برای توضیح اینمدعا ذکر میکنیم اگر کسی در
پشت دیوار سخن گوید وتو آنرا نشنوی وبهیچ وجه از وجوه او را نشناسی در آنحال اگر بخواهی او را ندا کنی وبخوانی باید سخن گفتن او را که اثریست
از آثار او برای وی جهت علم وعنوان قرار داده او را بخوانی وبگوئی یا متکلم یعنی ای سخن گوینده چنانکه در اینجا باحوال آن شخص سوای سخن گفتنش
معرفت نداری لهذا سخن گفتن او را جهت علم وعنوان قرار داده او را ندا میکنی هم چنین در ما نحن فیه بواجب تع بهیچوجه از وجوه معرفت نداری
سوای آثار افعال او وظاهرترین اثرش چنانکه مذکور شد نور پاک آن بزرگوار است پس باید او را در مقام توجه بسوی واجب تع جهت علم وعنوان
قرار داده بکبریای الهی متوجه شویم خامس بر فرق من وتمثیل من بعد از آن میفرماید که منم صراط خدا یعنی صراط بمعنی طریق است مراد از طریق خدا شرع یعنی
اوست چون همه احوال وافعال آنحضرت مطابق شریعت غرا است لهذا اطلاق صراط خدا براو صحیح میباشد چنانکه در دعائی که وارد شده ولولا
انت یا علی لم یعرف المؤمنین وکان بعده هدی من الضلال ونورا من العمی وحبل الله المتین وصراطه المستقیم یعنی جناب رسول خدا ص میفرماید
که یا علی اگر تو نباشی هر آینه بعد از من مؤمنان شناخته نمیباشند واز دیگران تمیز نمییابند وآنحضرت بعد از رسول خدا ص هدایت کننده بود خلائق
را از گمراهی ونور بخشای دیدهای کوران وضلالت وریسمان محکم خدا وراه راست او بود واین معنی بنابر ظاهر است وبعد از تامل وتدقیق نظر
گوئیم که آنحضرت هم طریق خدا است بسوی خلق وهم طریق خلق است بسوی خدا وبیان این مقصد موقوفست بتمهید مقدمهٔ چند بدانکه خداوند
واهب العطایا مفیض یعنی فیض دهنده ومخلوقات مستفیض یعنی فیض اخذ کننده اند ودر میان مفیض ومستفیض ناچار است از مناسبتی و
ملائمتی زیرا اگر مفیض ومستفیض بهیچوجه از وجوه باهم مناسبت نداشته باشند هر آینه وصول فیض از مفیض بمستفیض محال وممتنع میباشد چون
که خداوند یگانه در نهایت تجرد ومخلوقات در غایت تعلقند بنا بر این جهت باهم مناسبت وملائمت ندارند این التراب ورب الارباب لهذا در وصول
فیوضات از خداوندگار بمخلوقات ناچار از واسطه که مر او را جنبهٔ تجردی باشد وجنبهٔ تعلقی یعنی از یکجهت مجرد وبسیط بوده باشد واز جهت دیگر
صاحب علاقه بجنبهٔ تجردش از مبدء فیاض اخذ کند وبجنبهٔ تعلق بمخلوقات رساند واین چنین واسطه نیست مگر امیر المؤمنین ع زیرا که او ولی
مطلق واز سایر مخلوقات نزدیکتر است زیرا که اول مخلوقیست که از مشیت الهی صادر گشته چنانکه رسول خدا ص فرموده اول ما خلق الله

نُورِی اَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ یعنی اوّل چیزی که خدا افرید نور من است من و علی از یکنوریم ولازم این دو معنی اینست که همین واسطه انحضرت باشند نه غیر او زیراکه این واسطه باید همه مخلوقات شود واین باولی مطلق بودن واقرب بودن انحضرت بمبدء منافات دارد پس انحضرت بجنبه نورانیّتش با مبدء متناسب است وبجنبه جسمانیّت با مخلوقات پس ایضًا باید دانست که ائمّه دراموُر معاش ومعاد عباد طریق خدا است بسوی خلق باینمعنی که خداوند چون اینست اولاد معصومین علیهم سایر مخلوقات را افرید وبایشان روزی داد وسایر امور معاش را برای ایشان مهیّا ساخت وتکالیف اصولیّه وفروعیّه وظاهریّه وباطنیّه خود را بایشان به بندکان خود رسانید ونیز ائمّه در مقبول بودن اعمال عباد طریق خلقند بسوی خدا باینمعنی که بولایت ایشان تبرّی نمودن از دشمنان ایشان وپیروی نمودن بایشان توحید وطاعت بندکان مقبول درکاه معبود حق میشوند چنانکه در زیارت جامعه باینمعنی تصریح شده مَنْ اَرَادَ اللهَ بَدَءَ بِکُمْ یعنی هرکه بخواهد که با اعمال صالحه بدرکاه الهی تقرّب بجوید باید بشما ابتدا نماید وطریق ان اعمال را از شما اخذ کند ودر مقام بندکی خود را بشما بسپارد وظاهرًا اقرار وعمل ودر باطن با اعتماد واعتقاد پس ائمّه هم طریق خداوندند بسوی خلق وهم طریق خلقند بسوی وی وبعضی از علماء ذکر نموده که در هیچ جای قران صراط ذکر نشده مگر اینکه مراد از ان ائمّه است واخبار در این خصوص بحدّ تواتر رسیده این ایه را هم من باب تمثیل ذکر نموده اِنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ یعنی بدرستیکه این راه راست منست بان تابع شوید پس مراد از صراط مستقیم در این ایه ائمّه است وبعد از ان میفرماید که منم میزان الهی میزان در لغت بمعنی ترازو است چونکه تشخیص نیک وبد اعمال بندکان بر قبول وعدم قبول ولایت انحضرت منوط ومربوط است چنانکه وزن پارهٔ چیزها که سنجیدنی است بترازو وتمیز وتشخیص میباید لهذا اطلاق میزان براو صحیح میباشد چنانکه در بعضی از زیارتهای انحضرت وارد شده اَلسَّلَامُ عَلٰی مِیْزَانِ الْاَعْمَالِ یعنی سلام باد بر میزان اعمال عباد ونیز جماعتی از علماء قائل شده اند باینکه میزانی که در روز قیامت اعمال بندکان را بان میسنجند فی الحقیقه ترازو نیست بلکه عبارتست از ولایت اولیاء الله واشرف واعظم اولیاء الله امیر المؤمنین ع است ونیز جمعی از مفسّرین در تفسیر ایه شریفه وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیْزَانَ ذکر نموده اند که مراد از میزان امیر المؤمنین ع است پس خداوند متعال با انحضرت ایمان وکفر وحسنات وسیئات مخلوقات را میسنجید وبعد از ان میفرماید که منم حشر کننده بسوی خدا یعنی جمع کنندهٔ ایشان واین فقره محتمل دو معنی است اوّل اینکه مراد جمع کردن ایشانست بعد از وفات رسول خدا ص در روز رجعت بدین واٰئین خدا دوّم اینست که مراد زنده کردانیدن ایشانست در روز رجعت یا در روز قیامت یعنی منم زنده کنندهٔ خلایق وجمع کنندهٔ ایشان در روز قیامت بسوی خدا وچون زنده کردن در حقیقت ونفس الامر اثر مشیّت الهی است وان بزرکوار هم محلّ مشیّت خداوندکار است از این جهت اسناد زنده کردن بسوی وی مانند اسناد فعل بسوی سبب صحیح میباشد منم انکلمهٔ خدا که پراکنده شده ها توحید وایمان ابسبب ان فراهم میاورد وفراهم امده ها یعنی فراهم امده های کفر ونفاق را بسبب ان پراکنده میکند اطلاق لفظ کلمة الله بر امام ع شیوع واشتهار تمام دارد ووجه این در اول این حدیث کذشت انحضرت فرمود که خداوند عالم در مقام وحدانیّت کلمهٔ فرمود انکلمه کردید بنور شد واز ان نور محمّد ص ومرا واولاد مرا افرید بعد از ان کلمهٔ دیکر فرمود انکلمه هم کردید روحی شد این روح را کردانید در ان نور قرار داد بعد از ان هر دو ان روح ونور را در بدن ما قرار داد پس ماییم روح خدا وکلمهٔ او وهم در خطبهٔ مخزون چنانکه مذکور خواهد شد لفظ کلمة الله بر امام ع تفسیر شده ونیز جماعتی از مفسّرین لفظ کلمات را در قول خدا تعالی فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَبِّهٖ کَلِمَاتٍ بخمسهٔ نجباء علیهم الاف التحیّة والثّناء تفسیر نموده اند وامثال این از حدّ بیرون واز عدّ افزون است بعد از ان میفرماید که منم اسماء حسنی الهی وامثال علیا وایات کبری واستخراج جواهر مقاصد از معدن تحقیق والتقاط لئالی این مضامین از بحر ند قیق به نقّاد سفینهٔ عقول واوهام از کرداب این کلام اعضال نظام واستخلاص متحیّران وسرکشتکان وادی کلمات صعوبت انجام بطرزیکه مطابق دین اسلام واحادیث امام انام علیهم السّلام باشد چنانست که اسماء جمع اسمست واسم هر انچیز را کفته میشود که بر مسمّی ومعنی خود دلالت نماید واین چهار نوع منقسم میشود اوّل لفظست چون لفظ زید که در حین تلفّظ نمودن بان بر معنی مقصود که ذات با تشخّص باشد دلالت میکند دوّم نقوشیست مانند نقش زید که نوشته میشود وشک نیست در اینکه این نقش دلالت میکند بلفظ زید که معنی موضوع له او ست یا اینکه میکوئیم این نقش نیز دلالت بذات ان شخص دارد هرچند که این دلالت بواسطهٔ لفظ زید است باینمعنی که ذهن از مشاهدهٔ نقش اولا منتقل بلفظ زید میشود واز لفظ زید بذات با تشخّص انتقال میباید پس این نقش اولا وبالذّات بر لفظ زید دلالت دارد وثانیا وبالعرض بر ذات با تشخّص سیّم مفهوم وصورت ذهنیّه است که مطابق است با صورت خارجیّه چون مفهوم لفظ زید زیراکه سوای ذات با تشخّص زید برای وی صورتی در ذهن موجود است وان از حیثیّت عوارض ومشخّصات مطابق است با صورت خارجیّهٔ او وشک نیست در اینکه انصورت ذهنیّه دلالت دارد بر صورت خارجیّه باینمعنی که ذهن بملاحظهٔ صورت ذهنیّه بصورت خارجیّه که ذات با تشخّص است انتقال میباید چهارم هر امر موجود خارجی است که مظهر موجود خارجی دیکر باشد وشک در این نیست که ذهن از ملاحظهٔ موجود خارجی که اوّل مظهر است بموجود خارجی ثانی منتقل میشود چون این مطالب را تمهید نمودیم کوئیم که ائمّه باعتبار قسم چهارم اسم حسنی الهی است زیراکه ذهن ناقد بصیر از ملاحظهٔ قدرت انحضرت بقدرت خدا منتقل میشود واز ملاحظهٔ علم او بعلم خدا واز ملاحظهٔ حلمش بحلم خدا واز ملاحظهٔ صبرش بصبر خدا وهمچنین از ملاحظهٔ سایر صفات حمیده

واخلاق

بیان رجعت ائمهٔ اطهار علیهم السلام

واخلاق پسندیدهٔ آن بزرگوار بسیار بر صفات کمالیهٔ خداوند متعال انطباق یافته میشود زیرا که ایشان تخلّقوا باخلاق الله را در میدان بندگی دیده باهمه
اخلاق الهی حتی قدرت او متخلق شده و احوال و اخلاق خود را نمونهٔ اخلاق خداوند کردگار نموده چنانکه ابن ابی الحدید گفته تَقَبَّلْتَ اَفْعَالَ الرُّبُوبِیَّةِ
الَّتِی عَذَرْتَ بِهَا مَنْ شَکَّ اَنَّکَ مَرْبُوبٌ یعنی افعالیکه از تو سر میزند افعال خدا نیست باید معذور بداری کسانیکه شک کرده اند در اینکه تو پروردگاری
پس از مشاهدهٔ اخلاق آنحضرت صفات جمالیه و جلالیهٔ الهیه پی برده میشود و بعضی از معاصرین در اینمعنی گفته وفیهم تَجَلَّی اللهُ جَلَّ جَلالُهُ وَفِیهِم
رَاَیْنَاهُ بِعَیْنِ الْبَصِیرَةِ یعنی خدای عزّ وجلّ در ائمه علیهم السلم تجلّی و ظهور نموده و در ایشان خدا را بادیدهٔ بصیرت دیده ایم یعنی ایشان مَظَاهِرِ صفات
جلال و جمال خداوند عالمند و از ملاحظهٔ اوصاف و اخلاق ایشان بصفات کمالیهٔ خدا پی میبریم **مخفی نماند** که از ذکر اسماء بصیغهٔ جمع و اضافهٔ
آن که مفید عموم است با وجود اینکه آن بزرگوار شیئی واحد است باعتبار همهٔ اخلاق و اوصاف اوست باینمعنی که هر یکی از آنها اسمی است از اسماء
حسنی الهی پس وجود خارجی آن بزرگوار که منشاء این اوصاف و مصدر این اخلاق است اسماء حسنی الهیست که دلالت بر او میکنند و وصف ایشان
باحسنی از این جهت است که چیزهائی که بخدا ایشان دلالت میکند بسیار است چنانکه گفته شده وَلِلّٰهِ فِی کُلِّ تَحْرِیکَةٍ وَتَسْکِینَةٍ اَبَدًا شَاهِدٌ وَفِی کُلِّ
شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلَی اَنَّهُ وَاحِدٌ یعنی برای خدا در هر جنبانیدن و ساکن نمودن علامتی هست که بر او شهادت دارد در همه چیز آیتی هست که بیکانگی
خدا دلالت دارد پس اسماء الهی بسیار است لیکن آنحضرت از همهٔ آنها احسن و امثال جمع مثل است بفتح میم و ثاء مثلثه بمعنی حجّت و برهان و
قصّه و صنعت است نه جمع مِثل است باکسر میم و سکون ثاء مثلثه زیرا که آن بمعنی شبیه و نظیر است و حاصل معنی این میباشد که منم شبیه و مانند
خدا و حال آنکه خداوند بی مثل و مانند است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ و حاصل معنی بنا بر تقدیر اوّل اینست که منم حجج و براهین الهی که

العلیم

که با آنها بر دشمنان شان غالب آید و منم قصّه های خدا که از انبیاء و اوصیاء سابق است یعنی هر که بخواهد که بر قصص انبیا و اوصیاء گذشته که در میان
ایشان و امتانشان واقع شده مطلع شود بر من نگاه کند زیرا که امثال آنها طابق النعل بالنعل در میان این امت واقع خواهد شد و منم صفات بلند
تر خدا باینمعنی که آنحضرت چنانکه مشروحاً مذکور گردید مظهر صفات کمالیهٔ الهیست و حمل صفات بر او از راه مبالغه است و بعضی از معاصرین نیز
در این معنی گفته اند فذات المخلوق و وصف الخالق وقد حارت الالباب ابه حیرة یعنی ائمه ع ذات و اصل مخلوقات و صفت خالقند و عقلها
در این باب متحیر بطرزیکه حیرتشان بمرتبهٔ کمال است رسید و بودن ائمه ذات و اصل سایر مخلوقات از این راه هست که انوار مطهرهٔ ایشان اوّل مخلوقاتی است
که خداوند آفریدگار آفریده و سایر انوار فاضل و چکیدهٔ انوار ایشان اند که از نور آفریده شده اند یا از ظلمت و ظاهر است اینکه نور پاکشان ذات و اصل انوار آنهاست
که از نور آفریده شده اند زیرا که انوار ایشان چنانکه مذکور شد فاضل و چکیدهٔ انوار مطهرهٔ ائمه است و آنانکه از ظلمت آفریده شده اند چونکه ظلمت ظلّ نور است
و بتبعیّت آن آفریده شده لهذا صادق آید اینکه گوئیم که اصل و ذات آن ظلمت نیز نور پاک ایشانست و بودن ایشان صفت خالق از این جهت است که صفات کمالیهٔ
خداوند جلیل مانند علم و حلم و قدرت و صبر و جود و احسان و غیر اینها در ایشان ظهور نموده پس حمل وصف خدا بر ائمه علیهم السّلام نیز از راه مبالغه است
آیات جمع آیتست و آن بمعنی علامت و نشانه است یعنی منم علامتهای بزرگتر خدا که سایر خلایق بملاحظهٔ اوصاف و اخلاق من بخدا راه میابند و او را میشناسند
و وصف آیات بکبری از این راه هست که آیات و علامات خدا که باو دلالت میکنند چنانکه مذکور شد بسیارند لیکن آن بزرگتر از همه است چنانکه بعضی از معاصرین
در اینمعنی گفته اند وَمَا آیَةٌ لِلّٰهِ اَکْبَرُ مِنْهُمُ فَهُمْ آیَةٌ مِنْ دُونِهَا کُلُّ آیَةٍ یعنی برای خدا آیتی بزرگتر از ایشان نیست پس ایشان آیتی اند که همهٔ آیتها از آن پستند
بعد از آن میفرماید که منم صاحب بهشت و دوزخ اهل بهشت را در بهشت مینشانم و اهل دوزخ را در دوزخ و جفت نمودن اهل بهشت با همدیگر و عذاب
کردن بر اهل دوزخ با منست و برگشت همهٔ خلایق در روز قیامت بسوی منست و در زیارت جامعهٔ کبیره باینمضمون تصریح شده وَاِیَابُ الْخَلْقِ اِلَیْکُمْ یعنی برگشت
خلایق بسوی شما است که اگر گوئی که از این دو کلام فهمیده میشود که برگشت خلایق بسوی ائمه ع است حال خداوند در کتاب خود میفرماید اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ
یعنی بدرستیکه بسوی ما ست برگشت خلایق در جواب گوئیم که رجوع خلایق بذات مقدسهٔ خدا محالست زیرا که خلایق حادث اند و ذات خدا قدیم و حادث
بسوی قدیم راه نیست پس باید رجوع خلایق بسوی امر خدا باشد و خدا را امر بزرگتر از امیرالمؤمنین ع نیست پس منافات از ما بین آیه و کلام برداشته شد
گردید و منم مرجع اموات آنجائیکه همه چیز بعد از فنا بسوی آن خواهد برگشت مراد از فنا یا حشر خلایق و زنده گردانیدن ایشان است در روز قیامت یا
اتمام آفرینش ایشان در ابتداء عالم چنانکه قضاء در قول خداوند فَقَضٰیهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ بمعنی اتمام خلقت و آفرینش آمده یعنی خداوند آسمانها را هفت
آسمان آفرید معنی کلام بنا بر تقدیر اوّل اینست که منم مرجع اموات آنجائیکه همه چیز بعد از حشر در روز قیامت بسوی من خواهند برگشت و این ضعیف است
زیرا که این فقره بنا بر تقدیر تاکید فقرهٔ اولی میشود و تاسیس از تاکید بهتر است زیرا که حمل کلام بر افادهٔ اولی است از حمل آن بر اعادهٔ معنی اوّل پس اولی است
که معنی دوّم مراد باشد و معنی کلام بنا بر این تقدیر اینست که برگشت همه چیز بعد از اتمام شدن خلقتش بسوی من خواهد شد ظهور عذرای اینمدّعا
از پس پردهٔ خفاء و تجلّی و تبرّج لیلای این مقصد در ساحت شهود و عیان محتاج ببسط و بیان است بدانکه در آفریدن هر چیز ناچار است از چند چیز
اوّل علم است دوّم مشیّت سیّم اراده چهارم قدر پنجم قضا چنانکه در حدیث وارد شده عَلِمَ وَشَاءَ وَاَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضٰی فبعلمه کانت المشیّة وبمشیّته
کانت الارادة وبارادته کان التقدیر وبتقدیره کان القضاء یعنی خداوند آفریدگار پیش از آفریدن اشیا بآنها دانا بود بعد از آن اراده نمود

یعنی مشیت را موکد کرد به اراده تاکید مشیت است بعد از آن اندازهٔ انها را گرفت زیرا که آفریدن هر چیز ناچار است از اندازه چنانکه خدا تعالی میفرماید
کُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ یعنی همه چیز را باندازه آفریدیم بعد از آن قضا بانها جاری کرد یعنی صورت انها را باتمام رسانید و اجزاء انها را تالیف نمود
پس بسبب علم خدا مشیتش واقع شد یعنی اگر عالم نمیشد واقع نمیگشت و بسبب مشیت اراده اش واقع گردید و بسبب اراده اندازه کردن و بسبب
اندازه کردن قضایش جاری گردید و تمثالی برای توضیح این مقصد ذکر کنیم گوییم که نجار در ساختن سریر ناچار است از اینکه بداند سریر چیست و چگونه است
تا اینکه میل بساختن ان نماید زیرا که صدور میل از او بدون اینکه بداند که سریر چیست محال و ممتنع است پس وقتیکه سریر علم بهم رسانید انگاه ممکن
میشود اینکه دلش میل بساختن ان نماید و مشیت در خدا تعالی بمنزلهٔ میل نفس نجار است بساختن سریر و چون این میل را تاکید نمود و در آن امر جازم
گردید انگاه اندازهٔ طول و عرض و بلندی سریر را میکند و اراده در خدا تعالی بمنزلهٔ جازم شدن نجار است در این عزم و تقدیر بمنزلهٔ کردن اندازهٔ طول
و عرض و بلندی سریر است در نجار و وقتیکه اندازهٔ انرا گرفت انگاه اجزاء انرا با یکدیگر و اتمام صورت انست در نجار و چون این مقدمه را تمهید نمودیم
گوییم که هر چیزی که از مقام قضا نگذشته هنوز خلقت و آفرینش ان تمام نگشته خواه در مقام اراده و خواه در مقام قدر و این سه مقام محل بدا و محو
و اثبات است چنانچه میفرماید یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ یعنی خدا تعالی هر چیز را که بخواهد برهم میزند و هر چیز را که بخواهد اثبات میکند و خلقت انرا
اتمام میرساند پس گاه میشود که چیزی از مقام مشیت میگذرد پیش از گذشتن از مقام قدر برهم میزند و گاه میشود که از مقام قدر هم میگذرد و لکن
پیش از جاری شدن قضا برهم میزند و این سه مقام مقام غیب الغیوب است و وقوع بدا را در انها نمیدانند مگر حضرت علام الغیوب و در تحت ولایت
ائمه نمیباشد و هر چیز از این مقامات سه‌گانه گذشت خلقت و آفرینش ان تمام میشود و محو و اثبات و تغییر و تبدیل بان راه نمییابد چنانکه در بعضی ادعیه
وارد شده من القضاء الذی لا یرد و لا یبدل یعنی از قضائی که رد نمیشود و تغییر و تبدیل بان راه نمییابد پس اتمام آفرینش اشیا بعد از گذشتن انها است از
مقام قضا گذشتند انگاه علم ائمه بانها علاقه میگیرد و تحت ولایت ایشان میباشد پس بنابراین تحقیق معنی کلام اعجاز نظام انحضرت اینست که منم
مرجع امورات اینجا یعنی همه چیزی بعد از گذشتن از مقام قضا بسوی ان خواهند برگشت یعنی بعد از اتمام شدن خلقت ایشان در تحت ولایت من خواهد
شد و احتمال قوی هست که قضا بمعنی مرگ باشد چنانکه اعراب گویند قضا نحبه یعنی وفات کرد پس معنی کلام چنان میباشد که همه چیز بعد از فنا بسوی
من خواهند برگشت **مخفی نماند** که لفظ ایوب و ایاب بنابر تقدیر که مراد از قضا اتمام آفرینش باشد در معنی حقیقی خود که عود و رجوع باشد مستعمل
نمیباشد لفظ قضا را معانی دیگر هست لیکن هیچکدام مناسب مقام نیست بعد از آن میفرماید که حساب همه خلایق در روز قیامت با منست و اینمضمون
در زیارت جامعه مذکور است وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ حساب خلایق با شما است و این معنی را ابن ابی الحدید نظم نموده وَإِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا وَهُوَ
الْمَلَاذُ لَنَا غَدًا وَالْمَفْزَعُ یعنی حساب ما در روز قیامت با امیر المؤمنین ع است و او است در فردا یعنی روز قیامت ملجاء و پناه ما و منم صاحب نیزه
ها و زیرکیها و منم مؤذن یعنی دابه و منم قسمت کنندهٔ دوزخ و خازن بهشت ها و صاحب اعراف و منم امیر مؤمنان و اقای متقیان و ایت گذشتگان
و توضیح این فقره چنانست که ایت در اینجا بمعنی علامت و معجزه است حاصل معنی اینست که منم ایت و معجزهٔ انبیاء گذشته چونکه انحضرت امامت و
ولایت خویش را با معجزات قاهره اثبات کرد بعد از آن انبیا و اوصیاء گذشته را تصدیق نمود لهذا بمنزلهٔ ایات و معجزات ایشان گردید زیرا که نبوت و
وصایت ایشان را ثابت نمود چنانکه با معجزه ثابت میشود تا اینکه میگوییم که امثال همه معجزات انبیاء گذشته از انحضرت صادر گردید پس انحضرت بمنزلهٔ
ایات و معجزات ایشانست پس بنابراین حمل ایت بر انحضرت از راه مبالغه میباشد بعد از آن میفرماید که منم زبان نطق کنندگان یعنی زبان انانکه بحق
گویا هستند چونکه حق بامداد و افاضهٔ انحضرت بر زبان حق گویان جاری میشود لهذا انحضرت بمنزلهٔ زبان ایشانست و منم خاتم اوصیا و وارث انبیا
و پیغمبران و خلیفهٔ پروردگار عالمیان و راه راست پروردگار خود منم ترازوی عدل اعمال بندگان در روز قیامت و منم حجت بر اهل اسمانها و زمینها
و بر چیزهائیکه در میان انهاست و منم انکه خدا تعالی در ابتدای آفرینش شما بر شما حجت گرفت و منم شاهد خلایق در روز قیامت و منم انکه علم مرگها و بلاها و
قضیه‌ها و علم قران و نسبها خدا بمن داد از ان ازا انتدا م و حفظ نمودم ایات معجزات پیغمبران را که کافران با ایشان استخفاف و اهانت نمودند اینچنانکه محافظت
دین و شریعت بودند یعنی معجزات ایشان را حفظ نمودم نگذاشتم که کافران و منافقان انها را ضایع و باطل کنند و منم صاحب عصا و میسم مراد از
میسم مهریست که انرا بر پیشانی کافر میزنند هذا کافر بر پیشانیش نوشته میشود و بر پیشانی مؤمن میزند هذا مؤمن در ان نقش میگردد و منم انکه
در حکم منست ابرها و رعدها و برقها و تاریکیها و روشنائیها و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و افتاب و ماه و منم حصائی که از اهن است که
و منم فاروق امت یعنی فرق گذارنده در میان حق و باطل و منم هدایت کنندهٔ خلایق و منم انکه عدد همه چیز را شمرده ام بعلم خدا اینچنان علمی که خدا ان
را در من ودیعه گذاشته و سر خدا اینچنان سریکه خدا انرا به پیغمبر خود سپرده و انحضرت هم بمن سپرده و منم انکه داد بمن و بخشید پروردگار در نام و کلمه و
حکمت و فهم و علم خود را ای گروه مردم بپرسید از من پیش از انکه نیابید مرا پروردگارا من ترا شاهد میگیرم و از ظلم ظالمان و دشمنان بتو استغاثه
میکنم و از تو استعانت و استمداد میطلبم و حول و قوه نیست مگر با خدا ئیکه بلند پایه و بزرگست حمد میکنم مر خدا را در حالتیکه با امرش پیروی هستم
در تفسیر عیاشی از صالح بن میثم روایت کرده او گفت که از باقر علیه السلم معنی قول خدای عزوجل را پرسیدم وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا

او کرهاً یعنی آنانکه در آسمانها و زمینند از صمیم قلب یا باکراه اسلام میاورند آنحضرت در جوابم فرمود که ظهور و تحقق تاویل این آیه در وقتی است
که علی ع میفرماید که منم اولی از همه خلایق بمضمون این آیه وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللهُ مَنْ یَمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ
لا یَعْلَمُونَ تا قول خدا بهم کاذِبِینَ یعنی کافران باجد و جهد بخدا سوگند یاد کردند که هر اینه او هرگز مردگان را در روز رجعت زنده نخواهد کرد تا بند خدا
عالم بمقام تکذیب ایشان آمده میفرماید که آری زنده خواهد این وعده است که بر خدا بمقتضای حکمتش لازم است اینکه آنرا ظاهر و متحقق گرداند و بان
وفا نماید تا اینکه مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید ولیکن بسیاری از خلایق بسبب انکار خدا و نبوت انبیا بصحت اینمدعی معتقد نمیشوند با اینکه
جهت حکمت را در این زنده کردن نمیفهمند از اینجهت بان معتقد نمیشوند پس خدا بهم مردگان را زنده میگرداند تا اینکه حق را در خصوص آنچیزیکه
منکران و کافران در آن اختلاف میکنند برای ایشان ظاهر و آشکار گرداند و تا اینکه بدانند که در اینمدعا دروغگویان بوده اند پس گفتن امیرالمؤمنین
ع که منم اولی از همه خلایق بمضمون این آیه از این راه است که تاویل آیه در رجعت است و صاحب رجعتها چند هم امیرالمؤمنین ع است **شیخ صدوق** در
در کتاب امالی از ابن ولید او از صفار او از ابن عیسی او از علی بن حکم او از عامر بن معقل او از ابی حمزه ثمالی او از باقر ع روایت نموده او گفته که آنحضرت
بمن فرمود که یا ابا حمزه علی ع را از آن رتبه که خدا بهم برای او قرار داده فرود میاید و بالا مکشید و بعلی کفایت میکنند اینکه با اهل زمان رجعت قتال
و جهاد خواهد نمود و تزویج مردان از اهل بهشت با زنان ایشان در دست او خواهد بود **محمد** بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از
ابن عیسی مثل این را نقل کرده **حسن** بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی او از علی بن نعمان او از عامر بن معقل مثل این را
روایت کرده **علی** بن ابرهیم در تفسیر خود از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابن مسکان او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که خدا بهم از زمان
آدم ع تا آخر زمان پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه بدنیا برمیگردد و با میرالمؤمنین ع یاری خواهد کرد در تفسیر مذکور وارد شده وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ
اِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ الْقِیمَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً یعنی از اهل کتاب کسی نیست مگر اینکه بر رسول خدا ص پیش از وفاتش ایمان میاورد و روز
روز قیامت همه ایشان شاهد میباشد بعد از آن علی بن ابرهیم گفته که روایت کرده است که چون رسول خدا ص بدنیا رجوع میکند همه خلایق باو ایمان
میاورند بعد از آن گفته که خبر داده است بمن پدرم از قسم بن محمد او از سلیمان بن داود منقری او از ابی حمزه او از شهر بن حوشب روایت کرده او گفته که حجاج
بمن خبر داد که یا شهر آیه در کتاب خدا هست که فهمیدن آن مرا عاجز کرده است گفتم ای امیر آن کدام است گفت قول خدا بهم وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ الخ یعنی از اهل
کتاب که یهود و نصاری باشند کسی پیدا نمیشود مگر اینکه پیش از وفاتش برسول خدا ص ایمان میاورند بعد از آن حجاج گفت که بخدا سوگند یاد میکنم که
من هر اینه بارها امر کرده ام تا گردن یهود و نصاری را زده اند بعد از آن با چشم باو نگاه کرده ام او را چنان ندیده ام که لبهایش را بجنباند یعنی کلمه طیبه
بگوید و اسلام آورد تا اینکه وفات کرده پس چگونه صادق میشود اینکه همه اهل کتاب پیش از وفات بان حضرت ایمان خواهند آورد در جوابش گفتم
که خدا کارهای امیر را اصلاح نماید این با نظریکه تو تاویل کرده نیست گفت پس چگونه است گفتم که حضرت عیسی پیش از قیامت بدنیا فرود میاید
و احدی از اهل مذهب یهود و غیر آن باقی نمیماند مگر اینکه پیش از وفات باو ایمان میاورد و خود آنحضرت در پشت سر مهدی ع نماز میگذارد در
انحال حجاج گفت که خبر ده مرا این تاویل را از کجا دانستی و از کجا آوردی گفتم این را محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام بمن خبر داد گفت که بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه این حدیث را از چشمه صاف اخذ کرده در تفسیر مذکور این آیه را ذکر نموده بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ کَذلِکَ
کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی تکذیب نمودند چیزی را که بعلم آن احاطه نکرده اند هنوز تاویل آن بایشان نرسیده یعنی مصداق آن هنوز برای ایشان
ظاهر و متحقق نگشته و بدینحو تکذیب نمودند آنکه پیش از ایشان بودند علی بن ابرهیم بعد از ذکر این گفته که این آیه در خصوص رجعت نازل شده پس
بنابراین معنی آیه چنان میشود که وقوع رجعت را تکذیب نمودند یعنی گفتند که آن هرگز واقع نخواهد شد بعد از آن خدا بهم فرموده وَمِنْهُمْ مَنْ
یُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّکَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ یعنی از ایشان پاره وقوع رجعت را تصدیق میکنند و پاره دیگر انکار و پروردگارت
داناتر است بفساد کنندگان یعنی میداند که مفسدان کیانند در تفسیر مذکور وارد شده که معنی آیه وَلَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْاَرْضِ جَمِیعاً لَافْتَدَتْ بِهِ
معنی آیه اینست که اگر در روز رجعت هر ذی نفسیکه در حق آل محمد ص ظلم و ستم نموده بهمه اموال روی زمین مالک شود هر اینه آنها را برای خود فدا میدهد
تا اینکه از عذاب و اذیت روز رجعت در امن باشد در تفسیر مذکور این آیه را ذکر نموده وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً یعنی همه مخلوقات را بحشر میاوریم
و احدیرا از ایشان باقی نمیگذاریم بعد از آن گفته که از صادق ع پرسیده شد که چیست معنی قول خدا بهم وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً یعنی روزیکه مبعوث
کرد از هر امتی جماعتی را زنده میگردانیم آنحضرت فرمود که آیا جماعت اهل سنت در تاویل این آیه چه میگویند عرض کردم که ایشان چنین میگویند که
این آیه در خصوص قیامت است فرمود آیا چنانست که خدا بهم در روز قیامت از هر امتی جماعتی را زنده گرداند و باقی را بگذارد بلکه در آنروز همه
مخلوقات را زنده میگرداند بلکه این آیه در خصوص رجعت است و آیه که در خصوص قیامت است وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً تا بقول خدا بهم مَوْعِداً
در تفسیر مذکور از احمد بن ادریس او از احمد بن محمد او از عمر بن عبد العزیز او از ابرهیم بن مستنیر او از معویة بن عمار روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع
عرض کردم که قول خدا بهم اِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً در شان کیانست فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این آیه در شان ناصبیان است معنی آن اینست

شیخ صدوق

علی بن ابرهیم

که بد دستی برای او معیشت و گذران تنگی هست بعد از آن عرض کردم که فدای تو شوم چگونه معلوم میشود در اینکه این آیه در خصوص ناصبیان باشد حال
آنکه ما ایشان را در طول روزگار با وسعت گذران و مالداری دیده‌ایم تا وقتیکه مرده‌اند آنحضرت فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مضمون آن در
زمان رجعت است در آن زمان ناصبیان نجاست میخورند در کتاب منتخب البصائر از سعد و او از احمد بن محمد مثل این را نقل کرده در تفسیر علی بن ابرهیم اول
این آیه را ذکر نموده وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی بر اهل قریه که ما ایشان را در دنیا با عذاب هلاک کرده‌ایم حرام است اینکه در روز
رجعت به دنیا رجوع نمایند بعد از آن گفته که پدرم از ابن عمیر او از ابن سنان او از ابی بصیر و محمد بن مسلم ایشان از صادق ع و باقر ع روایت کرده که آن
دو بزرگوار فرموده‌اند که هر قریه که خدا ایشان را با عذاب هلاک کرده باشد در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد پس این آیه دلیل واضح و برهان لایح است
بر وقوع رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام انکار نمیکند که همه خلایق در روز قیامت بمعاد رجوع میکنند خواه آنانکه در دنیا با عذاب و بلای الهی
هلاک شده‌اند پس باید مضمون آیه در غیر روز قیامت باشد آن نیست مگر زمان رجعت پس مراد از قول خدا لا یرجعون زمان رجعت است
یعنی آنانکه با عذاب هلاک شده‌اند در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد و اما روز قیامت پس باید رجوع بکنند و زنده شوند تا اینکه داخل آتش دوزخ بشوند

مؤلف گوید که شیخ طبرسی گفته که علما در معنی این آیه اختلاف نموده و وجوه چندی ذکر کرده‌اند یکی از آنها اینست که کلمه لا در قول خدا
لا یرجعون زاید است بنا بر این معنی کلام این باشد که بر اهل قریه که خدا ایشان در دنیا با بلا و عذاب هلاک کرده حرام است اینکه به دنیا رجوع نمایند
بعضی گفته‌اند که معنی آن اینست که بر اهل قریه که هلاک شده‌اند واجب است اینکه به دنیا رجوع نمایند و حرام بمعنی واجب آمده است وجه دوم
اینست که حرام است بر اهل قریه که بسبب معاصی و گناهان هلاک شده‌اند اینکه عمل خیر از ایشان مقبول گردد زیرا که ایشان بسوی توبه و انابه بر نمیگردند
سیم اینست که حرام است اینکه بعد از وفات رجوع نکنند بلکه زنده شده رجوع مینمایند تا اینکه جزای عمل نیک و بد را ببینند بعد از آنها روایت
محمد بن مسلم را ذکر نموده در تفسیر مذکور از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که رسول خدا
بمسجد آمد تا که امیر المؤمنین ع را دید که قدری ریگ جمع نموده سر شریف را بالای آن گذاشته خوابیده پس رسول خدا آنحضرت را با پای مبارک جنبانید
بعد از آن فرمود که ای دابة الله برخیز و در بعضی نسخه‌ها چنانست که ای دابه خدا برخیز چون آنحضرت این سخن را فرمود مردی از اصحابش عرض کرد که یا رسول
الله آیا مرخصیم که یکدیگر را با این نام بنامیم فرمود نه بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این لقب باو مخصوص و منحصر است و او است آن دابه که خدا در کتاب
خود ذکر نموده وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی وقتیکه قول بر خلایق واقع میگردد
بیرون می‌آوریم از زمین برای ایشان دابه را که با ایشان سخن میگوید بدرستیکه خلایق آیات ما را تصدیق نمیکنند و بآنها یقین ندارند بعد از
آن فرمود یا علی در وقتیکه آخر زمان رسد خدا ترا با بهترین صورتها بدنیا بیرون می‌آورد و در هر حالی با تو میسمی باشد که دشمنانت را با آن نشان
میزنی در آنحال مردی بخدمت آنحضرت عرض کرد که اهل سنت میگویند چگونه معلوم میشود اینکه دابه با خلایق سخن بگوید این آیه جماعت شیعه را باینگونه
سخنان واداشته آنحضرت بقصد نفرین فرمود که خدا ایشان را در آتش جهنم سخن بگوید اینست جز این نیست این دابه با این سخن گفتن که در
میان خلایق متعارف است با ایشان سخن میگوید و دلیل بر اینکه این آیه در خصوص رجعت است قول خدا است وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا
مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی روزیکه معلوم میشود که از هر امت جماعتی را
زنده میگردانیم از آنانکه آیات ما را تکذیب میکردند پس دلهای ایشان مضطرب و بیقرار میباشد وقتیکه زنده میشوند و می‌آیند خدا ایشان از راه سرزنش
با ایشان میفرماید که آیا آیات مرا تکذیب کردید و حال آنکه علم شما بآنها احاطه نکرده بود و کنه حقیقت آنها را نشناخته بودید این چه کار بود که کردید بعد
از آن صادق ع فرمود که مراد از آیات در این آیه امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است آنمرد عرض کرد که اهل سنت گویند که آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
فَوْجًا در خصوص قیامت است آنحضرت فرمود آیا چنانست که خدا در روز قیامت از هر امت جماعتی را زنده گرداند و مابقی را بگذارد و نه چنین
است که گفته‌اند بلکه آن در زمان رجعت است و آنکه در خصوص قیامت است اینست وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا بعد از آن علی بن ابرهیم گفته
که ابن ابی عمیر از مفضل او از صادق ع در خصوص قول خدا وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا بمن خبر داد که آنحضرت فرمود که احدی از مؤمنان کشته شده
باقی نمیماند مگر اینکه به دنیا رجوع مینماید تا اینکه با اجلش بمیرد و رجوع نمیکند مگر مؤمنی که ایمانش کامل و کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد
صادق ع فرمود که مردی به عمار بن یاسر گفت که یا ابا یقظان آیه در کتاب خدا دلم را مغشوش و فاسد گردانیده و شکی بدلم انداخته عمار گفت که آن کدام آیه
گفت اینست وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ و این دابه که با خلایق سخن گوید کدام
عمار گفت بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه نمی‌نشینم و نمیخورم و نمی‌آشامم تا وقتیکه آن دابه را بتو بنمایم پس عمار با آنمرد بخدمت امیر المؤمنین ع آمد در
حالیکه آنحضرت خرما و کره میخورد فرمود یا ابا یقظان بیا عمار نشست و با آنحضرت بخوردن مشغول گردید چون آنمرد نشستن و خوردن او را
دید از او تعجب نمود زیرا که بخیالش رسید که عمار سوگند یاد کرده نه نشیند و نخورد و نیاشامد تا وقتیکه دابه را بمن بنماید و حال آنکه نشست و خورد و دابه
را بمن نشان نداد چون عمار از جایش برخواست آنمرد از راه تعجب گفت سبحان الله یا ابا یقظان تو سوگند یاد نمودی که نخوری و نیاشامی و نه نشینی تا وقتیکه

شیخ طبرسی (ره)

دابّه را بمن بنمائی عمار گفت اگر تعقّل و تامّل داشته باشی او را بتو نشان داده ام [نموده ام] یعنی مراد از دابه امیرالمؤمنین ع است او را هم بتو نموده ام و در تفسیر مذکور است در
سنریکم آیاته فتعرفونها یعنی خدا تع بعد از این آیات خود را بشما مینماید پس شما انها را میشناسید بعد از ان گفت که امیرالمؤمنین ع و سایر ائمه چون
بدنیا رجوع میکنند دشمنان شان وقتیکه ایشان را می بینند میشناسند و دلیل براینکه مراد از آیات ائمه است قول امیرالمؤمنین ع است فرمود خدا را
آیتی بزرگتر از من نیست پس وقتیکه ایشان بدنیا برگشتند دشمنان شان چون ایشان را می بینند میشناسند و در تفسیر مذکور است و وارد شده طسم تلک
آیات الکتاب المبین بعد از آن خدا تع به پیغمبر خود خطاب نموده میفرماید نتلوا علیک من نبأ موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون فی
الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه کان من المفسدین یعنی بار استی و درستی از قصهٔ
موسی و فرعون برای قومی که ایمان آورده اند بتو نقل و حکایت میکنیم بدرستیکه فرعون در روی زمین بزرگ و بلند پایه گردید و اهل روی زمین
را باهم مخالف گردانید و یک طائفه را ضعیف و بیدست و پا شمرد پسران شانرا میبرید و دختران شان را میگذاشت و میکشت بدرستیکه
او از جملهٔ فساد کنندگان است خدا تع در این آیه به پیغمبر خود خبر داده از آن اذیتها که از فرعون بموسی رسید مانند ظلم و قتل برای اینکه آنحضرت تسلی بیابد
از مصیبتها که از امت او باهلبیتش رسیدنی بود و بعد از تسلّی دادن مژده بآنحضرت داد که بعد ازین در بارهٔ اهلبیت تو تفضّل و احسان کرده
ایشان را خلفا و امامان و پیشوایان روی زمین خواهم کرد و ایشانرا با دشمنان شان بدنیا خواهم برگردانید تا اینکه ایشان قصاص و انتقام بگیرند چنانکه میفرماید
ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون
یعنی میخواهیم که منّت بگذاریم بر کسانیکه در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شده اند و ایشان را امامان و پیشوایان قرار بدهیم و بگردانیم ایشانرا
وارثان روی زمین بکنیم و بنمائیم از آل محمّد ص بفرعون و هامان و لشکرهای شان یعنی با آنانکه حق آل محمد ص را غصب کرده اند اذیتها را که ایشان از آنها
حذر میکنند مانند قتل و عذاب یعنی آل محمّد ص را بر ایشان مسلّط خواهیم کرد و از دست ایشان انواع عذابها خواهند دید و اگر این آیه در خصوص موسی
و فرعون نازل میشد هر اینه لازم میبود که خدا تع چنین بفرماید و نری فرعون وهامان وجنودهما منه ما کانوا یحذرون یعنی بنمائیم بفرعون و
هامان و لشکرهای ایشان از موسی آن اذیتها را که از آن ها میترسیدند یعنی لازم بود که ضمیر منه را مفرد بیاورد نه جمع و چونکه پیش از لفظ منهم فقرهٔ
ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة مذکور گردید دانستیم که خطاب با پیغمبر است و آنچه که خدا در این وعده میفرماید
بعد از رسول خدا ص واقع خواهد شد و ائمه که در آیه ذکر شده از اولاد رسول خدا خواهد شد و خدا تع قصهٔ موسی و بنی اسرائیل را با دشمنان
شان که بلفظ فرعون و هامان و جنود بآن اشاره نموده برای ائمهٔ اطهار مثل زده یعنی چنانکه فرعون بنی اسرائیل را بقتل رسانید و در حق ایشان ستم نمود تا
اینکه خدا تع موسی ع را بر او و بر اصحاب او غالب گردانید حتی خدا تع همهٔ ایشان را هلاک گردانید هم چنین است حال اهلبیت رسول خدا ص که از
دشمنان شان قتل و ظلم و غصب حق با ایشان رسید بعد ازین خدا تع ایشانرا با دشمنان شان بدنیا برگرداند تا اینکه دشمنان شان بقتل رسانند
و از ایشان انتقام بستانند و امیرالمؤمنین ع در خصوص دشمنان خود شان مثلی زده مانند مثلی که خدا تع برای ایشان در خصوص دشمنان شان
بعبارت فرعون و هامان ذکر نموده پس امیرالمؤمنین ع فرمود ایها الناس اول کسیکه در روی زمین بر خدا معصیت نمود عناق دختر آدم ع است
خدا تع برای او در هر دو دستش بیست انگشت و در هر انگشتی دو ناخن دراز مانند دو داس بزرگ بود نداده بود و محل نشستنش بقدر یک جریب
بود از زمین و آن محل چهار فرسخ بود است و بعضی گفته اند که آن عبارت است از زمینی که بحسب مساحت طولا و عرضا شصت ذرع باشد و وقتیکه بر خدا معصیت کرد
نمود خدا تع شیری بزرگ مثل فیل و کرکسی به بزرگی الاغ برای هلاک نمودن وی فرستاد و این قصه در اول خلقت بود پس خداوند عالم انها را بر او مسلط
او را بقتل رسانیدند آگاه شوید بدرستیکه خدا فرعون و هامان را هلاک نمود و قارون را بزمین فرو برد ذکر این قصه نیست مگر از راه مثل
برای دشمنان خود که حقّ او را غصب نمودند پس خدا تع ایشان را هلاک گردانید بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین ع از پی ذکر این مثل فرمود که برای
من حقی بود از آن بغیر من کسی اخذ نمود که برای او نبود و من هم او را شریک نکرده بودم و توبه اش در این باب مقبول نمیشود مگر با کتابیکه تازه نازل
شود با پیغمبریکه تازه مبعوث شود دیگر که توبه اش نظر بفرمودهٔ این پیغمبر و احکام این کتاب مقبول نخواهد شد و حال انکه رسولی و نبیّی بعد از محمد ص
نخواهد آمد و از کجا توبه میکنند و حال آنکه در عالم برزخ فیما است و فریب آرزوها را خورده و دنیا و شیطان او را در خصوص را فریب دادند و او را
بمخالفت و معصیت او وا داشتند و الحال بآتش دوزخ افتاده شد و خدا تع قوم ستمکاران را هدایت نمیکند و بمقصد نمیرساند و هم چنین مثل
قائم ع در غیبت و گریختن و پنهان شدنش مثل موسی ع که از فرعون ترسان و پنهان بود پس آنحضرت غائب و پنهان است تا وقتیکه خدا تع او را
در خروج و مطالبهٔ حقش و قتل دشمنانش مأذون گرداند چنانکه فرموده اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین
اخرجوا من دیارهم بغیر حق یعنی اذن داده میشود بآنانکه قتال میکنند در مقابل اینکه مظلوم شده اند و خدا تع بر نصرت و یاری ایشان قادر است
ایشان آنانند که از دیار و وطنهای خود بناحق بیرون کرده شدند و بحسین بن علی علیهما مثلی با قصهٔ بنی اسرائیل که دشمنانشان بر ایشان غلبه
نموده زده شد چنانکه حسین ع بمنهال بن عمرو فرمود که مثل ما در میان قوم خود مثل بنی اسرائیل است در میان آل فرعون که قوم ما

علا

مارا

ما را بقتل خواهند رسانید و زنان ما را باقی خواهند گذاشت یعنی نخواهند کشت در تفسیر مذکور از برید و از نضر و از یحیی حلبی و از عبد
الحمید طائی و از ابی خالد کابلی و از علی بن حسین علیهما السلام در خصوص قول خدا تعالی اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ عَلَیْكَ الْقُرْاٰنَ لَرَادُّكَ اِلٰی مَعَادٍ روایت کرده که آن
حضرت فرمود که پیغمبر شما بعد از وفات بسوی شما رجوع خواهد نمود حاصل مضمون آیه اینست که آنخدائیکه قرآن را بر تو فرض کرده است تو را بمعاد یعنی
بزمان رجعت خواهد برگردانید در تفسیر مذکور وَلَنُذِیْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ الخ یعنی با ایشان میچشانیم عذاب کوچک را پیش از
عذاب بزرگ صاحب تفسیر گفته که مراد از عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر یعنی قول خدا تعالی در آخر این آیه لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ اینست که ایشان باز
در زمان رجعت بدنیا برگردند تا اینکه معذب شوند در تفسیر مذکور فَاِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاۤءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِیْنَ یعنی وقتیکه در آخر زمان به بنی امیه
و تابعان ایشان نازل گردید حال ایشان در وقت صباح تباه میشود در تفسیر مذکور رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ تا قول خدا تعالی مِنْ سَبِیْلٍ
صادق ع فرمود که این آیه در خصوص رجعت است حاصل مضمون آیه اینست که ای پروردگار ما ما را دو بار بمیراندی و دو باره زنده کردانیدی
مؤلف گوید که یکی از این دو زنده کردانیدن در زمان رجعت و دیگری در روز قیامت و یکی از این دو مرتبه در دنیاست و دیگری
در زمان رجعت و بعضی از مفسرین آیه دو زنده کردانیدن و دو میرانیدن را باین نهج تصحیح و تفسیر نموده اند که یکی از این دو زنده کردن
در قبر است برای سؤال نکیر و منکر و دیگری در قیامت و یکی از این دو میرانیدن در دنیاست و دیگر در قبر که بعد از سؤال باز خدای تعالی میمیراند و بعضی
دیگر از مفسرین آیه اول را تاویل نموده اند باینکه یکی از آن دو مرتبه در دنیاست بعد از خلق شدن و دیگری حال خلقت است مانند حال نطفه که در
تفسیر مذکور آورده که علی بن ابرهیم در خصوص قول خدا تعالی وَیُرِیْکُمْ اٰیَاتِهٖ گفته که یعنی خدا تعالی در زمان رجعت بشما مینماید آیات خود را که عبارت است
از امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام وَاِذَا رَاَوْهُمْ قَالُوْا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ وَکَفَرْنَا بِمَا کُنَّا بِهٖ مُشْرِکِیْنَ یعنی وقتیکه ایشان آنها را می بینند گویند که تنها بخدا ایمان آوردیم
و انکار کردیم آنها را که بخدا شریک قرار میدادند فَلَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ فِیْ عِبَادِهٖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْکَافِرُوْنَ یعنی
وقتیکه روز رجعت شدت ما را دیدند و ایمان آوردند ایمان با ایشان نفع نمی بخشد اینست سنت و عادت خدا در خصوص بندگانش که گذشته جاری
شده و در این مقام کافران زیانکار گردیده اند در تفسیر مذکور وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِیْ عَقِبِهٖ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ یعنی خدا تعالی کلمه لا اله الا الله را با بیزاری
نمودن ابرهیم ع از بتها کردانید کلمه قرار داد که در میان نسل و ذریه او که ائمه علیهم السلام باشند تا روز قیامت باقیست امید هست که ایشان رجوع
نمایند یعنی ائمه علیهم السلام در زمان رجعت بدنیا رجوع میکنند در تفسیر مذکور فَارْتَقِبْ یعنی صبر کن یَوْمَ تَاْتِی السَّمَاۤءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ یعنی روزیکه میشود
که آسمان آشکار دود میاورد صاحب تفسیر گفته که مضمون این آیه در زمان رجعت محقق خواهد شد چون خدا تعالی در آنوقت از قبرها بیرون میاید ظالمین
ایشان را فرا میگیرد در آنحال گویند که هٰذَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ یعنی گویند که این عذاب عذاب دردناکیست ای پروردگار
ما این عذاب را از ما بردار و زایل کردان زیرا که ما ایمان آورنده ایم در آنحال خدا تعالی از راه رد گفته ایشان میفرماید اَنّٰی لَهُمُ الذِّکْرٰی وَقَدْ جَاۤءَهُمْ رَسُوْلٌ
مُّبِیْنٌ یعنی امروز از کجا یاد ایشان آمد اینکه ایمان آورده اند و حال آنکه با ایشان آمد پیغمبریکه برای ایشان بیان شده ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ یعنی از آن پیغمبر رو گردانیدند
وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ مَّجْنُوْنٌ یعنی گفتند که او دیوانه است و پاره چیزها باو داده شده صاحب تفسیر گفته که وقتیکه بر رسول خدا ص وحی نازل گردید و آنحضرت
از مهابت وحی غش نمود بیهوش گردید کافران و منافقان گفتند که این دیوانه است بعد از آن خدا تعالی فرمود که اِنَّا کَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِیْلًا اِنَّکُمْ عَاۤئِدُوْنَ
یعنی ما اندکی عذاب را زایل میکردانیم بدرستیکه شما بعناد خواهید برگشت و ذکر قول خدا تعالی یَوْمَ تَاْتِی السَّمَاۤءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ اگر در خصوص قیامت
میبود هر آینه اِنَّکُمْ عَاۤئِدُوْنَ بعد از آن نمیفرمود زیرا که بعد از آخرت و قیامت حالتی دیگر نیست که خلایق بسوی آن عود نمایند بعد از آن فرمود
یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرٰی اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ یعنی در روز قیامت مواخذه بزرگ را از خلایق میکنیم و از ایشان انتقام میکشیم **مؤلف گوید** که شیخ
طبرسی ره گفته که رسول خدا ص بر قوم خود در وقتیکه او را تکذیب نمودند نفرین نمود پس گفت که پروردگارا مانند قحط زمان یوسف ع بایشان قحطی
بینداز پس دعای آنحضرت مستجاب گردید قحطی شد و بدین سبب بقریش گرسنگی رو داد بنوعی که مردم از شدت آن میان زمین و آسمان را مانند
دود میدیدند و میته و استخوان خوردند بعد از آن بخدمت رسول خدا ص آمدند آنحضرت از درگاه احدیت درخواست نموده خداوند کردگار
آن بلا را از ایشان برداشت و زایل کردانید پس اینست شان نزول آیه گذشته بعضی گفته که دخان از جمله علامتهای روز قیامت است بگوشهای
کافران و منافقان داخل میشود و آن هنوز نیامده است و پیش از قیام قیامت خواهد آمد پس در آنوقت بگوشهای ایشان داخل میگردد و سرهای
ایشان از گرمی و شدت مانند سر بریان شده میباشد و از آن دخان بمؤمنان درد مانند زکام میرسد و همه روی زمین از گرمی آن مانند خانه
گردد که در آن آتش افروخته شود و هیچ روزنه و منفذ نداشته باشد در این حال تا چهل روز بهمین منوال میماند در تفسیر مذکور آورده که علی بن
ابرهیم در خصوص قول خدا تعالی یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا گفته که این در خصوص رجعت است حاصل مضمون آن اینست که زمین از مردگان
روزی شکافته میشود در حالتیکه ایشان با سرعت بر میخیزند در تفسیر مذکور حَتّٰۤی اِذَا رَاَوْا مَا یُوْعَدُوْنَ یعنی تا وقتیکه دیدند چیزی را که با ایشان وعده داده
شد صاحب تفسیر گفته که مراد از آنچه که با ایشان وعده داده امیر المؤمنین ع است در روز رجعت بعد از آن میفرماید فَسَیَعْلَمُوْنَ مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَّاَقَلُّ

عدداً یعنی وقتیکه امیرالمؤمنین ع را در زمان رجعت ببینند آنگاه میدانند که یاران کدام یکی ضعیف تر و کمتر است یعنی میدانند که یاران خود شان از یاوران امیرالمؤمنین ع در قوت وضعف ترو در شمار کمتراست وچون جناب رسول خدا ص خبر داد بایشان چیزها را که در روز رجعت شدنیست گفتند که اینها کی واقع خواهد شد در انحال وحی در رسید قُل اِن اَدرِی اَقَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ اَم یَجعَلُ لَهُ رَبّی اَمَداً یعنی ای محمد بگو بایشان که من نمیدانم که آیا نزدیکست آنچیزیکه بشما وعده داده شده یا اینکه پروردگار من مدتی برای آن قرار میدهد وخدا تعالی فرموده عالِمُ الغَیبِ فَلا یُظهِرُ عَلی غَیبِهِ اَحَداً اِلّا مَنِ ارتَضی مِن رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسلُکُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَمِن خَلفِهِ رَصَداً یعنی خدا تعالی داننده غیبست پس خدای عزوجل بر غیب خود مطلع نمی کرداند مگر کسی را که برگزیده که عبارت باشد از پیغمبر تا اینکه خبر دادن از غیب برای او معجزه باشد که بسبب آن نبوت خود را ثابت نماید پس آن پیغمبر کسی چیزها اینده وگذشته را میباید انها را میداند یا اینکه در پیش روی و پشت سر او ملائکه یاره حافظان ونگهبانان را میرود تا اینکه شیاطین را از بدن وحی منع بکنند بعد از آن گفته که مراد از مطلع کردانیدن خدا پیغمبر برگزیده خود را بعیبهای خود اینست که خدا تعالی بر پیغمبر برگزیده خود خبر میدهد قصه‌ها را که پیشتر از او واقع شده وچیزها را که بعد از او واقع شد نیست مانند اخبار کیفیت ظهور قائم ع واحوالات رجعت وقیامت در تفسیر مذکور از جعفر بن احمد واز عبدالله بن موسی او از حسن بن علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر در خصوص قول خدا تعالی فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلا ناصِرٍ روایت کرده او گفته که معنی آیه اینست که برای انسانی که منکر حشر است قوتی نیست که بسبب آن بر خالق خود قوت وغلبه یابد و یاری کننده نیست که یا او در وقتیکه خدا بخواهد که او را ببلا و غضب خود گرفتار نماید یاری نماید وآن بلا را از او دفع بکند گفتم معنی اِنَّهُم یَکِیدُونَ کَیداً چیست گفت که کافران ومنافقان در باره رسول خدا ص وامیرالمؤمنین ع وفاطمه ع حیله وتدبیر بد نمودند پس خدا تعالی فرمود که یا محمد ص اِنَّهُم یَکِیدُونَ کَیداً وَاَکِیدُ کَیداً الخ یعنی بدرستیکه کافران حیله میکنند حیله کردنی وما هم حیله میکنیم حیله کردنی پس بکافران مهلتی ده مهلت دادنی زیرا که اگر قائم ع قیام نماید هر اینه برای من از ستمکاران وطغیان کنندگان قریش وبنی امیه وسایر انتقام میکیرد در تفسیر مذکور باسناد گذشته از ابی بصیر او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی وَلَلآخِرَةُ خَیرٌ لَکَ مِنَ الاُولی روایت کرده که آن حضرت فرمود که معنی آیه اینست که یا محمد ص زمان رجعت بهتر است برای تو از این زمان عرض کردم که مراد از قول خدا تعالی وَلَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی چیست فرمود اینست که یا محمد ص پروردگار تو از بهشت آنقدر بتو عطا میفرماید که راضی وخوشنود میشوی **شیخ شرف** الدین نجفی در کتاب کنز الفوائد ذکر نموده که شیخ طوسی باسناد خود از فضل بن شاذان روایت کرده بنوعی که رفع حدیث بر بریده اسلمی نموده او گفته که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی بدرستیکه خدا تعالی تو را در هفت مقام با من حاضر کردانیده حدیث را ذکر نموده تا اینکه گفته که مقام هفتم اینست که ما باقی میمانیم در وقتی احدی باقی نمیماند وهلاک احزاب یعنی مطلق طایفه‌ها در آخر زمان با طایفه‌های دشمنان دعوای خندق بدست ما خواهد بود **شیخ صدوق** در عیون اخبار رضا از تمیم قرشی او از پدرش او از احمد انصاری او از حسن بن جهم روایت کرده او گفته که مامون بخدمت امام رضا ع عرض کرد که یا ابا الحسن در خصوص رجعت چه میفرمائی فرمود که حق است واقع خواهد شد بدرستیکه آن در میان امتان گذشته بود قرآن مجید بآن ناطق است وجناب رسول خدا ص فرموده که هر چه در میان امتان گذشته بود طابق النعل بالنعل بی کم وزیاد در میان این امت واقع خواهد شد بعد از آن رسول خدا ص فرمود که چون مهدی ع از اولاد من خروج میکند عیسی ع بن مریم بروی زمین فرود میاید وبا او اقتدا کرده در پشت سرش نماز میکذارد بدرستیکه اسلام در اول امر غریب بود بعد از این هم غریب خواهد شد یعنی در ابتداء ظهور اسلام ادیان باطله بسیار بود ند دین اسلام در میان انها مانند غریب بود بعد از این هم در آخر زمان ادیان باطله بسیار میباشند باز اسلام بر میکردد در میان انها غریب میشود پس طوبی وگوارا باد برای غریبان اسلام یعنی گوارا باد برای آنانکه در ابتدای اسلام یا در آخر زمان با بسیاری ادیان باطله دین اسلام را قبول میکنند در انحال گفته شد که یا رسول الله بعد از آن چه امر واقع میشود فرمود که حق باهل حق بر میکردد تا آخر حدیث **شیخ** صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش او از سعد او از برقی او از محمد بن علی کوفی او از سفیان او از شعبی روایت کرده او گفته که این کوا بخدمت امیرالمؤمنین عرض کرد که یا امیرالمؤمنین آیا دیدی سخن خود را که فرمودی که تعجب بسیار هست از ماه‌های جمادی ورجب فرمود وای بر تو ای کوا آن امر عجیب عبارتست از جمع نمودن اجزاء پراکنده شده مردگان وزنده کردانیدن ایشان ودر بریدن نباتات یعنی کشتن کافران ومنافقان ووقوع مفسده‌ها دیگر که هلاک کننده اند ومن و تو در آنوقت نمیشویم در تفسیر علی بن ابرهیم از ابن ولید او از صفار او از احمد بن محمد او از عثمان بن عیسی او از صالح بن میثم او از عبایه اسدی روایت کرده او گفته که از امیرالمؤمنین ع در حالتیکه تکیه کرده بود ومن هم سر پا ایستاده بودم شنیدم میفرمود که هر اینه البته در شهر مصر منبر خواهم ساخت وشهر دمشق را سنگ سنگ یعنی خانه بخانه دیوار بدیوار خراب خواهم نمود ویهود ونصاری را از همه شهرهای عرب بیرون خواهم کرد وطایفه عرب را مانند چهارپایان با این عصا میرانم راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که یا امیرالمؤمنین گویا خبر میدهی از اینکه بعد از مردن زنده خواهی شد فرمود که هیهات یا عبایه در فهمیدن این مطلب خطا رفتی زیرا که این کارها را من نخواهم کرد بلکه انها را میکند مردی از اولاد من صدوق گفته که امیرالمؤمنین ع در این حدیث از عبایه اسدی در حدیث اول این کوا تقیه نموده زیرا که ایشان نمیتوانستند که با سرار آل محمد علیهم السلام متحمل شوند یعنی اسرار آل محمد در حوصله ایشان نمی گنجد در تفسیر مذکور از محمد بن عباس او از علی بن عبدالله او از ابرهیم محمد ثقفی او از صالح بن مسعود

شیخ شرف الدین

شیخ صدوق

شیخ صدوق

ابی الجارود او از کسی که از علی ع شنیده روایت کرده که آنحضرت میفرمود العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی در ما بین جمادی و رجب است در اثنا آن
مردی برخاست و گفت که یا امیر المؤمنین چیست این امر عجیب که پیا پی از آن عجب میکنی فرمود که مادرت برای تو ماتم بگیرد کدام امر عجیب است که عجب تو باشد از
مردگانی که زنده میشوند و همه دشمنان خدا و رسول و اهلبیت او را میزنند و اینست تاویل این آیه یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد
یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید دوست مدارید قومی را که خدا بر ایشان غضب کرده بدرستیکه ایشان از
ثواب آخرت مایوس شده اند چنانکه کافران از زنده شدن اهل قبرستان در روز رجعت مایوس و نومید گشته اند همه مسا بیند یعنی آل محمد ص را بقتل رسانند
آنگاه خواهید گفت که قائم آل محمد ص مرده و هلاک گردید یا آنکه بکدام بیابان رفته اینست تاویل این آیه ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم
باموال و بنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی ای بنی امیه بعد از آن غلبه نمودن بر آل محمد ص کرداینده ایم بر شما فراوان داده ایم و باموال و اولاد بشما امداد کرده ایم
و یاران شما را از یاران آل محمد ص یعنی از یاران حسین ع بیشتر کرداینده ایم در تفسیر مذکور از پدرش او از ابن ابی عمیر او از حماد او از صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود که جماعت اهل سنت چه میگویند در خصوص این آیه ویوم نحشر من کل امة فوجا یعنی روزیکه میشود که از هر امت جماعتی را زنده
میکردانیم عرض کردم که میگویند که آن در خصوص قیامت فرمود نه چنین است که میگویند زیرا که این در خصوص رجعت است اما میشود اینکه
خدا در روز قیامت جماعتی را زنده کرداند و ما بقی را بگذارد اینست آیه که در خصوص قیامت است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی همه مردگان را
زنده میکردانیم واحدی از ایشان را باقی نمیگذاریم علی بن ابراهیم گفته که از جمله دلایلی که بر رجعت دلالت دارد قول خدا تعالی است وحرام علی قریة اهلکناها انهم
لا یرجعون یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشان را با غضب و بلا هلاک نموده ایم تا اینکه در روز رجعت رجوع نکنند بلکه باید زنده شوند و رجوع بکنند تا اینکه
جزای عملهای بد خویش را ببینند یا اینکه کلمهٔ لا زاید است بنابر این یعنی چنانست که حرام است بر اهل قریه که ایشان را با عذاب هلاک نموده ایم اینکه بدنیا رجوع کنند
بلکه رجوع نمیکنند تا روز قیامت بعد از آن آنحضرت فرمود که اهل هر قریه که خداوند کردگار ایشان را با عذاب هلاک کرداینده در روز رجعت بدنیا
نخواهند برگشت واما در روز قیامت پس زنده شده بمحشر خواهند آمد و مؤمنانی که ایمانشان کامل وغیر ایشان از آنانکه بعذاب هلاک نشده اند و کافرانی
که کفرشان در مرتبهٔ کمال است در روز رجعت رجوع خواهند نمود در تفسیر مذکور از پدرش او از ابن عمیر او از عبد الله بن مسکان او از صادق ع در
خصوص قول خدا تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه روایت کرده که آن
حضرت فرمود که خداوند کردگار از عصر آدم ع تا وقت خاتم الانبیاء ع هیچ پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه بدنیا رجوع مینمایند و بامیر المؤمنین ع
یاری میکنند معنی آیه پیشتر مذکور گردید بعد از آن آنحضرت فرمود لتؤمنن به اینست که هر آینه برسول خدا ایمان میاورید ولتنصرنه یعنی بامیر المؤمنین
ع یاری خواهند نمود علی بن ابرهیم گفته که مثل این آیه از آیاتی که خدا تعالی در آنها با ائمهٔ اطهار ع وعدهٔ رجعت و نصرت داده بسیار است چنانکه فرموده
وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا قول خدا تعالی ولا یشرکون بی شیئا یعنی ای گروه ائمه خدا تعالی با آنانکه از شما ایمان آورده و عمل نیکو کرده وعده فرموده
که ایشان را خلفاء روی زمین کرداند چنانکه آنان را که پیشتر از شما بودند خلفاء روی زمین نموده و بایشان تمکین دهد در خصوص دینی که برای ایشان
برگزیده و بیم ایشان را با امنیت و اطمینان مبدل کرداند تا اینکه بدون خوف و تقیه از دشمنان بمن عبادت نمایند و هیچ قسم شریک قرار ندهند پس
این در بیان احوالی است که در رجعت واقع خواهد شد و نیز فرموده ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الخ یعنی میخواهیم که منت بگذاریم
بآنانکه در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شدند و بگردانیم ایشان را امامان و پیشوایان و وارثان روی زمین قرار میدهیم و بایشان در روی
زمین تمکین میدهیم پس همه آنها در زمان رجعت خواهد شد در تفسیر مذکور از پدرش او از احمد بن نضر او از عمرو بن شمر روایت کرده او گفته که
در خدمت باقر ع ذکر جابر رض گذشت آنحضرت فرمود که خدا بجابر رحمت کند بدرستیکه او در علم و دانشوری بمرتبهٔ رسیده بود که تاویل این آیه را میدانست
ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض کرداینده تو را در زمان رجعت خواهد برگرداند سعید بن هبة الله
در کتاب خرایج از سهل بن زیاد او از ابن محبوب او از ابن فضیل او از سعد جلاب او از جابر او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که امام حسین
پیش از آنکه شهید بشود باصحاب خود فرمود که رسول خدا ص فرمود که ای پسر من بدرستیکه ترا بعد از این بعراق میبرند و آنسرزمینی است که انبیا و اوصیا
در آنجا بهم ملاقات کرده اند و آنرا عمورا گویند تو و جماعتی از اصحابت که با تو میباشند در آنجا شهید خواهد شد والم درد آهن را یعنی اسباب و اسلحه را
نخواهید چشید بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم یعنی گفتیم ای آتش سرد و سلامت باش بر ابرهیم یعنی چنانکه
ابرهیم درد والم آتش را ادراک ننمود همچنین امام حسین ع و اصحابش درد والم آهن را ادراک نخواهند کرد بعد از آن فرمود که آتش حرب و
جدال بر تو و بر ایشان سرد و سلامت خواهد شد بعد از آن باصحاب خویش فرمود که مژده باد بشما بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه اگر این کافران
ما را بقتل رسانند هر آینه بخدمت پیغمبر خود شرفیاب میشویم و با این حالت هر قدر که خدا خواسته باشد درنگ خواهیم نمود بعد از آن من اول کسی
باشم که زمین از روی او شکافته شده بر میخیزد پس خروج میکنم خروج کردنی که خروج امیر المؤمنین و قیام قائم علیهما السلام در یکوقت میباشد بعد
از آن جماعتی که هرگز بزمین فرود نیامده اند از آسمان از نزد خدا تعالی بر نزد من فرود میآیند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهائیکه از ملائکه

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم

سعید بن هبة الله

بنزد من میآیند و محمد ص و علی ع و من و برادرم و همه آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته بر مرکبهای الهی که اسبها و یا اشترهای ابلق اند از نور که هیچ کس تا بحال
سوار نشده فرود میآئیم بعد از آن محمد ص بیرق خود را می جنباند و آنرا با شمشیرش بقائم ع میدهد بعد از آن هر قدری که خدا خواسته باشد در دنیا مکث
و درنگ میکنیم بعد از آن خدا تعالی از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر بیرون میآورد و میافرستد بعد از آن امیر المؤمنین ع شمشیر
رسول خدا را بمن میدهد و مرا بمشرق و زمین میفرستد بر هیچ دشمن خدا بر من دچار نمیشود مگر اینکه خونش را بریزم و هیچ بت نمیگذارم مگر اینکه
او را میسوزانم حتی بهند و سند میرسم و آنجا را فتح میکنم و حضرت دانیال و یوشع بنزد امیر المؤمنین ع بیرون میآیند و میگویند که خدا و رسول او
راست گفتند و خدا تعالی هفتاد نفر مرد با ایشان بشهرها میفرستد پس بقتل میرسانند کسانیرا که با ایشان قتال میکنند و لشکری بسمت روم میفرستد
خدا تعالی آنجاها را هم برای ایشان فتح میکند بعد از آن هر آینه بقتل میرسانیم همه چهارپایانرا که خدا گوشت آنها را حرام کرده جنبنده حتی در روی زمین باقی
نمیماند مگر حیوان حلال گوشت و یهود و نصاری و سایر ملتها را باسلام تکلیف مینمائیم و ایشانرا در میان قبول کردن اسلام و کشته شدن با
با شمشیر مخیر میگردانم پس هر که اسلام آورد بر او منت میگذارم و هر که اسلام را ناخوش بدارد هر آینه خدا خون او را میریزد و هیچ مرد از شیعه ما نمی
ماند مگر اینکه خدا تعالی ملکی میفرستد از روی او گرد و خاک را پاک میگرداند و جفتها و منزل او را در بهشت باو میشناساند و در روی زمین کوری
و زمین گیری و مبتلا شده نمیماند مگر اینکه خداوند گرداگرد آن بلا را ببرکت ما اهلبیت از او زایل میگرداند و برکت آسمان و زمین فرو میآید حتی
شاخهای درخت از بسیاری میوه میشکند و هر آینه میوه زمستانی از بسیاری در تابستان خورده میشود و میوه تابستان در زمستان و اینست
معنی قول خدا تعالی ولو ان اهل الکتاب امنوا لفتحنا علیهم من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل کتاب چون یهود
و نصاری ایمان آورند و طریق تقوی پیش گیرند هر آینه درهای برکت را از آسمان و زمین میگشائیم لیکن ایشان پیغمبر را تکذیب نمودند پس ما هم عوض
کرده ایشان از ایشان مواخذه مینمائیم بعد از آن خدا تعالی کرامتی بما عطا میفرماید که بسبب آن هیچ چیز در روی زمین بر ایشان پوشیده و پنهان نمیماند
حتی اگر مرد بخواهد که بداند چیزها را که اهل و عیالش میدانند هر آینه همه آنها را میدانند و علم آنها را هم بایشان خبر میدهد و حسن بن سلیمان در کتاب
منتخب البصائر آورده از جمله احادیثی که صاحب کتاب بصائر روایت نموده و سند آنها را تا بسند علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید حسنی رسانیده او هم باسناد
خود از سهل روایت کرده مثل این حدیث است در کتاب مذکور از **سعد** او از ابن ابی خطاب و ابن یزید ایشان از احمد بن حسن میثمی او از محمد بن
حسین او از ابان بن عثمان او از موسی حناط روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که روزهای خدا سه روز است روز قیام قائم ع
و روز کره یعنی روز یکه امیر المؤمنین ع و سایر ائمه بدنیا بر میگردند و روز قیامت **شیخ صدوق** در کتاب خصال از عطار او از سعد او از
ابن ابی یزید او از محمد بن حسن میثمی او از مثنی حناط او از باقر مثل این را نقل کرده **شیخ** صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش او از حمیری او از ابن
هاشم او از ابن ابی عمیر او از مثنی مثل این را روایت نموده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی او از عمر بن عبد العزیز او از مردی
او از جمیل بن دراج او از معلی بن خنیس و زید شحام ایشان از صادق ع روایت کرده ایشان گفته اند که از آنحضرت شنیدیم میفرمود که اول کسیکه در
روز رجعت رو میآورد حسین بن علی ع است چهل هزار سال در روی زمین درنگ کند حتی ابروهایش از شدت پیری بر روی چشمهایش می افتد
در کتاب مذکور از **سعد** او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از عمار بن مروان او از منخل بن جمیل او از جابر بن یزید او از باقر ع روایت کرده که آن
حضرت فرموده که هیچ مؤمن نمیشود مگر اینکه برای وی کشته شدنی هست و مردنی بدرستیکه هر که کشته شود هر آینه در روز رجعت زنده میشود
تا اینکه شربت مرگ را بچشد و هر که بمیرد در آن وقت زنده میشود تا اینکه کشته گردد بعد از آن بباقر ع این آیه را تلاوت نمودم کل نفس ذائقة الموت یعنی هر
نفس شربت مرگ را خواهد چشید آنحضرت فرمود و منشورة عرض کردم که قول تو و منشورة چیست فرمود که جبرئیل بمحمد صلی الله علیه و آله این آیه فرود
آورده کل نفس ذائقة الموت و منشورة یعنی هر نفس شربت مرگ را خواهد چشید و در روز رجعت زنده شده بعد از آن کشته خواهد گردید بعد از آن فرمود
که در میان این امت از نیکوکار و بدکار احدی نمیباشد مگر اینکه در روز رجعت زنده میشود اما مؤمنان پس زنده میشوند تا اینکه شاد و خرم گردند
و اما فاجران و بدکاران پس زنده میشوند تا اینکه خداوند گرداگرد ایشانرا خوار و ذلیل گرداند آیا نشنیده قول خدا تعالی را ولنذیقنهم من العذاب الادنی
دون العذاب الاکبر یعنی هر آینه بایشان میچشانیم از عذابی که نزدیکتر است پیش از عذاب بزرگ و قول او را یا ایها المدثر قم فانذر مراد از این قیام رسول
خداست در روز رجعت تا اینکه باموات عالم در آن روز نظر کند حاصل معنی این آیت که ای آنکه خود را برای خوابیدن با ملحفه یا عبا پوشیده
برخیز در روز رجعت و خلایق را بترسان و آیا نشنیده قول خدا تعالی را انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر یعنی محمد ص ترساننده خلایق است در روز رجعت حاصل
معنی این تفسیر مذکور گردید و آیا نشنیده قول خدا را هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فرمود که خدا تعالی
جناب رسول خدا را در روز رجعت بر همه دینها غالب میگرداند و آیا نشنیدی قول خدا را اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید یعنی در وقتیکه گشادیم
بر روی ایشان در عذاب سختی را بعد از آن فرمود که آن در عبارتست از علی بن ابیطالب ع در وقتیکه در روز رجعت بدنیا رجوع میکنند جابر
گوید که باقر ع بعد از آن فرمود که امیر المؤمنین ع در خصوص قول خدا تعالی فرمود ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین فرمود که مراد از این

شیخ صدوق

سعد کوفی

این است که من و شیعه من و عثمان بن عفان و شیعه او در روز رجعت خروج میکنیم و ما بنی امیه را بقتل میرسانیم در آن وقت آنانکه کافر بودند دوست
میدارند که کاشکی ما مسلمان بودیم در کتاب منتخب البصائر از **سعد** او از ابن عیسی او از علی بن حکم او از ابن عمیره او از ابی داود او از بریده اسلمی روایت
نموده او گفته که رسول خدا ص فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه امت من از ظهور مهدی ع مایوس و نومید شوند بعد از آن از جرم آفتاب صدائی
بیاید و بسبب آن اهل آسمان و زمین شاد شوند عرض کردم یا رسول الله آیا بعد از موت یعنی بعد از مردن خلایق واقع میشود فرمود بخدا سوگند یاد
کنم هر آینه بعد از مردن هدایت و ایمان و نور است عرض کردم که آیا عمرها در این زمان درازتر و بیشتر میباشد یا در زمان رجعت فرمود که عمرهای زمان
رجعت در برابر عمرها این زمان میباشد در کتاب مذکور از **سعد** او از ابن عیسی او از عمر بن عبد العزیز او از جمیل بن دراج او از صادق ع روایت کرده که در
خدمت آنحضرت قول خدای عز و جل عرض کردم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه پیغمبران خود و آنانکه
ایمان آورده اند یاری میکنیم هم در دنیا و هم در روزیکه شاهدان بر میخیزند صادق آل محمد ص فرمودند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مضمون این آیه
در زمان رجعت بعد از ظهور خواهد آمد آیا ندانسته که پیغمبران خدا بسیارند و در دنیا هر که خلایق با ایشان یاری نکردند و کشته شدند و امامان
و پیشوایان کشته کردیده بودند و یاری کرده نشدند این یاری کردن خدا با ایشان در زمان رجعت خواهد شد عرض کردم که این آیه در خصوص چه امر است
واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج فرمود در خصوص رجعت است حاصل مضمون آیه و افی هذه الآیة
که بشنو روزیکه ندا کننده از جایگاه نزدیک ندا میکند از روز روزیست که خلایق صیحه را که حقیقت میشنوند این است روز خروج در تفسیر علی بن ابرهیم
از احمد بن ادریس او از ابن عیسی مثل این را روایت کرده و در این روایت چنین وارد شده که امامان و پیشوایان بعد از پیغمبران کشته کردیده بودند و در
دنیا با ایشان یاری کرده نشد در کتاب منتخب البصائر از **سعد** او از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی و ابن ابی الخطاب و بیکجا ایشان از ابن محبوب
او از ابن رئاب او از زراره روایت کرده او گفته که ناخوش داشتم این را که اصل مطلب خود را کشف نمایم و از باقر ع پرسیم پس تدبیر نموده مسئله لطیفه
از آنحضرت پرسیدم تا اینکه بسبب آن بمسئله خود که بدانستن آن محتاج بودم برسم پس عرض کردم که خبر ده مرا از کسیکه کشته کردیده و مرده شد فرمود
نه چنین است که میگوئی مردن مردن است و کشته شدن کشته شدن یعنی از هم جدا هستند یکی نیستند عرض کردم که فرموده تو را نفهمیدم آیا در میان
کشته شدن و مردن در قرآن فرق گذاشته شده آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند افان مات او قتل یعنی بمیرد یا کشته کردد و بعد از این آیه را تلاوت
نمود لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون یعنی اگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه زنده شده بسوی خدا خواهید برگشت پس یا زراره چنین نیست که گفتی مردن
و کشته شدن از هم جدا اند و حال آنکه خدا عز و جل میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا یعنی بدرستیکه خدا تعالی مالها و جانهای مؤمنان را از ایشان در عوض اینکه با ایشان بهشت عطا خواهد فرمود
خریده است ایشان در راه خدا قتال و جهاد میکنند پس ایشان دشمنان خدا را میکشند و خود کشته میشوند این وعده که خدا در حق ایشان نموده
حق و صدق است بعد از ظهور خواهد رسید زراره گوید عرض کردم که خدا تعالی میفرماید که کل نفس ذائقة الموت یعنی هر ذی نفس شربت مرگ را خواهد چشید
آیا دیده کسی را که کشته کردیده و شربت مرگ را نچشیده پس در میان مردن و کشته شدن فرقی نمیباشد فرمود که نیست کسیکه بشمشیر کشته میشود مانند
کسیکه در میان رخت خواب میمیرد زیرا کسیکه کشته میشود ناچار است از اینکه باید بدنیا برگردد تا اینکه شربت مرگ را بچشد در تفسیر عیاشی از زراره
مثل این را روایت کرده در کتاب منتخب البصائر از **سعد** او از ابن ابی الخطاب او از صفوان او از امام رضا ع روایت نموده که از آنحضرت شنیدم
در خصوص رجعت میفرمود که هر که از مؤمنان در این زمان بمیرد در روز رجعت کشته میشود و هر که از ایشان در این زمان کشته کردد در
زمان رجعت میمیرد در کتاب مذکور از **سعد** او از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی ایشان از ابن محبوب او از ابی جمیله او از ابان بن تغلب او
او از جناب صادق آل محمد ص روایت نموده که آنحضرت فرمود که برسول خدا ص از دو فرقه قریش سخنی که گفته بودند رسید چنین گفته بودند که محمد ص
گمان میکند که چنان مقدر شده که امر امامت و خلافت بعد از او با اهلبیت او خواهد شد پس رسول خدا ص گفته ایشان را دانست و در مجمعی که همه
قریش انجا جمع شده بودند اظهار نمود چیزیرا که پنهان میداشت و فرمود که حال شما جماعت قریش چگونه میشود در وقتیکه بعد از من کافر شوید
بعد از آن مرا در میان لشکری از اصحاب خود ببینید که با شمشیر رویها و گردنهای شما را میزنیم در آنحال جبرئیل ع نازل کردید و عرض کرد که یا محمد
ص بگو انشاء الله یا اینکه این شمشیر زن علی بن ابیطالب میباشد انشاء الله پس رسول الله ص فرمود که یا این شمشیر زن علی بن ابیطالب میباشد انشاء الله
پس جبرئیل ع عرض کرد که یکی رجعت برای تست و دو رجعت برای علی بن ابیطالب ع وعده گاه شما جائیست که بسلام نامیده میشود ابان عرض کرد که فدای
تو شوم سلام در کجاست فرمود یا ابان سلام در پشت کوفه است در کتاب مذکور از **سعد** او از ابن عیسی او از یقطینی او از علی بن حکم او از مثنی
بن ولید او از ابی بصیر او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا روایت نموده که آنحضرت فرمود
که این در خصوص رجعت است یعنی هر که در این کور باشد هر آینه در زمان رجعت کور و گمراه خواهد شد در تفسیر عیاشی از علی حلبی او از ابی بصیر
مثل این را روایت کرده در کتاب منتخب البصائر با این اسناد از علی بن حکم او از عبد الله بن عطا او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت که من در منی با او

سعد کوید

بودم و پدرم علیه در نزد من حاضر بود ناگاه غلام بخدمتش امد و عرض کرد که در اینجا طایفه هست از اهل عراق اذن میطلبند که بخدمت شما شرفیاب شوند پدرم
فرمود که ایشان را داخل خیمه بکن پس پدرم برخواست نزد ایشان رفت بعد از ان زمانی نگذشت ناگاه دیدم که خنده پدرم بلند شد تیرا زا
ناخوش داشتم و از خنده اش در پیش خود داند و همکین شدم زیرا که بیمار بودم بعد از ان نزد من امد و فرمود که یا ابا جعفر گاه هست که از خنده
من در پیش خود محزون شدی عرض کردم که فدای تو شوم سبب خنده ات چه بود فرمود عراقیان از چیزی از من پرسیدند که پدرانت پیشتر از این خبر
داده اند دیدم که ایشان بان ایمان اورده اند و اقرار میکنند پس سبب سرور و شادی از اینکه در میان خلایق کسانی هستند که بان ایمان اورند
و اقرار میکنند خنده بر من غالب شد عرض کردم از چیست فرمود که ایشان مردکان را از من پرسیدند که کی زنده میشوند و با زندکان در سرد
قتال و جهاد میکنند در کتاب مذکور باین اسناد از علی بن حکم او از حنان بن سدیر او از پدرش روایت کرده او گفته که از باقر ع از رجعت سؤال
نمودم انحضرت ناسزا بار فرمود که طایفهٔ قدریه انرا انکار میکنند در کتاب مذکور از سعد او از ابن ابی خطاب او از وهب بن حفص او از ابی
بصیر روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع مشرف کردیدم و عرض کردم که ما با یکدیگر چنین گفتگو میکنیم که عمر بن ذر نمیمرد تا وقتیکه با قائم
آل محمد ص جنگ کند فرمود که مثل ابن ذر مثل مردی است که در میان بنی اسرائیل بود او و اعبد در بر می گفتند و اصحاب خود را بسوی کراهی میخواندند پس
مرد بعد از ان اصحاب او بقبرش پناه می بردند و در نزد قبرش با یکدیگر گفتگو میکردند چنین میگفتند که او وقتی که از قبر بیرون میاید از شرش
کرد و خاله را میشکانند و با ایشان میگوید که چنین و چنین یعنی قصه و حکایت با ایشان نقل میکند در کتاب مذکور از سعد او از ابن هاشم
او از برقی از محمد بن سنان یا غیر او یکی از ایشان از عبد الله بن سنان روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
خدای عز و جل مرا باسمان برد و از پشت حجاب بمن وحی فرمود چیزها را که بان با من تکلم نمود و از جملهٔ انها که با من تکلم نمود این بود که فرمود یا محمد
اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْمَلِكُ الْقُدُّوْسُ السَّلَامُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ
سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لِیَ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی یُسَبِّحُ لِیْ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنَا الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ
یا محمد اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْاَوَّلُ فَلَا شَیْءَ قَبْلِیْ وَاَنَا الْاٰخِرُ فَلَا شَیْءَ بَعْدِیْ وَاَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَیْءَ فَوْقِیْ وَاَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَیْءَ دُوْنِیْ وَاَنَا اللّٰهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اَنَا بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ یا محمد عَلِیٌّ اَوَّلُ مَا اٰخُذُ مِیْثَاقَهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ یا محمد عَلِیٌّ اٰخِرُ مَنْ اَقْبِضُ رُوْحَهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ
هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِیْ تُکَلِّمُهُمْ یا محمد عَلِیٌّ اُظْهِرُهُ عَلٰی جَمِیْعِ مَا اُوْحِیْ اِلَیْكَ لَیْسَ لَكَ اَنْ تَکْتُمَ مِنْهُ شَیْئًا یا محمد اُبْطِنُهُ الَّذِیْ اَسْرَرْتُهُ اِلَیْكَ فَلَیْسَ مَا
بَیْنِیْ وَبَیْنَكَ سِرٌّ دُوْنَهُ یا محمد عَلِیٌّ عَلٰی مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ عَلِیْمٌ بِهٖ یعنی بدرستیکه منم انخدائیکه معبودی نیست مگر من و منم انکه
بغیب و اشکار دانا هست و در دنیا و اخرت رحم کننده است منم انخدائیکه معبودی نیست مگر من منم ان پادشاهی که از عیوب و نواقص
منزه و مبراست و از فنا و زوال سالم و امن و امان دهنده بخلایق و صاحب قهر و غلبه و درست کننده شکستگی ها و اظهار کننده پاکی و پاکیزه
میدانم او را از شرک مشرکان بدرستیکه منم انخدائیکه نیست معبودی مگر من منم خلق کننده و صورت دهنده برای منست اسماء حسنی برای
من تسبیح میکنند انانکه در اسمانها و زمین اند و منم صاحب قهر و غلبه و حکمت یا محمد بدرستیکه معبودی نیست بغیر از من و منم اول پس چیزی نیست
که پیشتر از من باشد و منم انخدائیکه معبودی نیست مگر من بهمه چیز دانا هستم یا محمد علی اول کسی است از ائمه که عهد و پیمان از او کرفته شده یا
محمد علی اخر کسی است از ائمه که روح او را قبض میکنم و او ست ان دابه که با خلایق سخن خواهد گفت یا محمد علی را که بر همه چیزها ئیکه بتو وحی میکنم
مطلع خواهم نمود برای تو نیست اینکه چیزی از تو کتمان نمائی یا محمد علی را پنهان میکنم انچیز را که در تو پنهان کرده ام پس در میان من و تو سری
نیست که از علی پوشیده ماند علی بر همه حلال و حرام غالب و داناست در کتاب مذکور از کتاب سلیم بن قیس هلالی که از ابان بن ابی عیاش از او روایت
کرده و همان را بخدمت علی بن الحسین ع در حضور جماعتی از اعیان صحابه که یکی از ایشان ابوطفیل بوده خوانده انحضرت انکتاب را تصدیق نمود
و فرموده که این احادیث ما صحیح است ابان گفته که بعد از این قصه با بوطفیل گوید این چیزها را از اهل بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب شنیدم
بخدمت علی بن ابیطالب ع در کوفه عرض کردم فرمود که اینها علمیست بر امت روایت است اینکه با نها جاهل باشند و علم انها را بر خدا وا
گذارند بعد از ان همه انها را که بمن خبر دادند تصدیق نمود و انها را بر من بسیار خواند و با بیان شافی بیان و تفسیر نمود حتی کردید یقینم بر روز
قیامت فرق نداز یقین من بر روز رجعت و از چیزها ئیکه بخدمت انحضرت عرض کردم این بود که یا امیر المؤمنین از حوض پیغمبر ص بمن خبر ده که ایا در دنیا
است و یا در اخرت فرمود بلکه در دنیا است عرض کردم که صاحب و میاشر از کیست فرمود منم با دو دستم پس دوستان من با ان وارد می
شوند و دشمنانم از ان باز کردند و این فقره در روایت دیگر بدین نهج است که دوستان خود را بان سیراب میکنم و دشمنانم را از ان باز
کردانم عرض کردم که یا امیر المؤمنین ع از قول خدا تعالی بمن خبر ده وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ کَانُوْا
بِاٰیَاتِنَا لَا یُوْقِنُوْنَ یعنی زمانیکه قول بر ایشان واقع میکردد برای ایشان دابه از زمین بیرون میاوردیم که با ایشان سخن میگوید بدرستیکه
خلایق در خصوص ایات و علامات یقین ندارند پس عرض کردم که مراد از این دابه چیست فرمود یا ابا طفیل از پرسیدن این مطلب در گذر

علی بن حکم کوفی

سعد کوفی

عرض کردم یا امیرالمؤمنین فدای تو شوم انرا بمن خبرده فرمود که اندانرا ابست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود وزن میگیرد عرضکردم یا امیر
المؤمنین او کیست فرمود که او صاحب زمین است و زمین بسبب وی قرار و آرام میگیرد عرض کردم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صدیق و فاروق
و عالم و پرهیزکار و شجاع و یگانه از این امت است عرضکردم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود کسی است که خدا تعالی در شان او فرموده و یتلوه شاهد
منه یعنی بعد از رسول خدا شاهدی از خود او برای او خواهد آمد که عبارت باشد از علی بن ابیطالب ع زیرا چنانکه شاهد مدعای شاهد او و زندگان
ثابت میکند همچنین علی بن ابیطالب ع با معجزات قاهرات و آیات باهرات مدعای رسول خدا را که نبوت و رسالت باشد تصدیق و اثبات نمود و نیز در
شان او فرموده و عنده علم الکتاب یعنی کسیکه علم قران در نزد اوست و نیز فرموده الذی جاء بالصدق یعنی کسیکه با راستی آمده والذی صدق به
والناس کلهم کافرون غیره یعنی کسیکه خدا را تصدیق نموده در حالتیکه همه خلایق کافر بودند بغیر از او عرض کردم یا امیرالمؤمنین نام او را برای من
ذکر کن فرمود نامش را برای تو ذکر کردم یا ابا الطفیل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر همه شیعیان من که با ایشان بجهاد میروم و در مقام الطاعة
من ایستاده اند و مرا بلقب امیرالمؤمنین نامیده اند و جهاد مخالفان مرا حلال دانسته اند نزد من آیند و با ایشان خبر دهم بعضی را از چیزهای
حق که در قران است که جبرئیل آنرا بمحمد ص نازل نموده هر اینه از سر من متفرق و پراکنده میشوند حتی از ایشان جمع قلیلی در نزد من باقی میمانند که تو و امثال
تو و امثال تو میباشند از شیعیان من آنگاه مضطرب شدم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین من و امثال من از سر تو متفرق میشویم یا در نزد تو ثابت
قدم میباشیم فرمود بلکه ثابت قدم میباشید بعد از آن بر من متوجه شد و فرمود که امر ما دشوار و مشکل شمرده شده است آنرا نمیشناسد مگر
سه کروه ملک مقرب و پیغمبر مرسل یا بنده مؤمن نجیب که خدا قلب او را برای ایمان امتحان نموده یا ابا الطفیل بدرستیکه رسول خدا از دنیا رحلت
فرمود پس همه خلایق بسوی ضلالت و جهالت برگشتند مگر آنانکه خدا تعالی ایشان را از برکت ما اهلبیت نگهداشت در تفسیر عیاشی از سلام بن
مستنیر از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که ایشان یعنی خلفاء جور بخود شان بستند نامی را یعنی لقب امیرالمؤمنین ع بودن را
که خدا تعالی احدی را باین نام ننامیده مگر علی بن ابیطالب ع را و تاویل آن نام هنوز بعرصه ظهور و تحقق نرسیده عرض کردم فدای تو شوم تاویل آن کی میاید
فرمود وقتیکه تاویل آن رسید خدا تعالی اندکی پیش از ظهور تاویل آن پیغمبران و مؤمنان را جمع میکند تا اینکه بآنحضرت یاری میکنند و اینست معنی
قول خدا تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة تا قول خدا تعالی وانا معکم من الشاهدین پس در آن روز رسول خدا ص بیرق خود
را بعلی بن ابیطالب ع میدهد پس آنحضرت بر همه خلایق امیر و بزرگ میشود و همه خلایق در زیر بیرق او میباشند و او امیر ایشان میشود و اینست لقب
امیرالمؤمنین ع بودن در تفسیر مذکور از زراره روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود کل نفس ذائقة الموت یعنی هر نفسی شربت مرگ را بچشد
کسیکه کشته شده شربت مرگ را نچشیده و ناچار است از اینکه بدنیا رجوع بکند تا اینکه شربت مرگ را بچشد در تفسیر مذکور از سیرین روایت کرده
او گفته که در خدمت صادق آل محمد ص بودم ناگاه آنحضرت فرمود که خلایق در خصوص این آیه چه میگویند واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت یعنی با جد و جهد بخدا سوگند یاد نمودند که هر اینه خدا زنده نمیگرداند کسیرا که میمیرد عرض کردم که چنین میگویند که این آیه
در شان ملحدان است ایشان گویند که قیامت و زنده شدن و حشر و نشر نیست فرمود دروغ گفته اند بخدا سوگند یاد میکنم اینست جز این نیست
هر اینه مضمون این آیه در وقتی متحقق میشود که قائم ع قیام نماید و جماعتی با وی بدنیا رو میاورند و در آن وقت مخالفان شما گویند که این جماعت
شیعه دولت شما ظاهر و آشکار کردید و این از دروغ گفتن شماست که میگویند فلان و فلان بدنیا رجوع کردند نه چنین است که میگویند
بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه خدا تعالی زنده نمیگرداند کسیرا که میمیرد دلیل بر اینکه این آیه در خصوص مخالفان است نه ملحدان اینست که مضمون
آیه چنین است که با جد و جهد بخدا سوگند یاد نمودند و ملحدان و مشرکان بخدا سوگند یاد نمیخوردند زیرا که تعظیم شان لات و عزی در نزد
ایشان فزونتر و شدیدتر است از اینکه انها را بگذارند و بچیز دیگر سوگند بخورند بعد از آن خدا تعالی در جواب ایشان فرموده بلی وعدا علیه
حقا لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون یعنی بلی خدا زنده میگرداند
کسانیرا که مرده اند این وعده ایست حق تا اینکه ظاهر گرداند بکافران آنچیزیرا که در خصوص آن اختلاف میکنند و تا اینکه بدانند آنانکه کافر
شده اند که ایشان در دعوی شان دروغگویان بودند اینست جز این نیست قول ما بچیزی که اراده میکنیم آنرا بآن فرمائیم اینست که میگوییم که هست باش پس
هست میشود در کتاب منتخب البصائر از **سعد** او از ابن ابی الخطاب او از وهب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از باقر ع
پرسیدم از معنی قول خدا تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون تا آخر آیه یعنی
خدا تعالی از مؤمنان مالها و جانهای ایشان را خرید در عوض اینکه با ایشان بهشت بدهد ایشان در راه خدا جنگ و جهاد نمایند پس بکشند
و کشته شوند آنحضرت فرمود که این در خصوص عهد و پیمان است که خدا با مؤمنان بسته بعد از آن خواندم التائبون العابدون آنحضرت
فرمود که چنین مخوان لکن التائبین العابدین بخوان تا آخر آیه بعد از آن فرمود وقتیکه این جماعت را یعنی تائبان و عابدان را ببینی هر اینه ایشانند
آنانکه خدا تعالی مالها و جانهای ایشان را خرید یعنی در روز رجعت بعد از آن آنحضرت فرمود که هیچ مؤمن نیست مگر اینکه برای او مرگی هست

وکشته شدنی هرکه بمیرد در روز رجعت زنده کرده میشود تا اینکه کشته کردد و هرکه کشته کردد زنده کرده میشود تا اینکه شربت مرک را بچشد در تفسیر عیاشی از ابی بصیر مثل این حدیث را روایت کرده، در کتاب منتخب البصائر از سعد و از ابن ابی علی و ابن عبد الجبار و احمد بن حسن فضّال در یکجا ایشان از حسن بن علی بن فضّال او از احمد بن مثنّی او از شعیب حدّاء او از ابی الصبّاح روایت کرده او گفته که از باقر ع پرسیدم گفتم فدای تو شوم میخواهم مسئله بپرسم و ناخوش میدارم که نامش را ببرم فرمود که سؤال تو از روز و ورودن خلائق است در روز رجعت عرض کردم آری فرمود که این از قدرت خدا تعم است و قدرت خدا را انکار نمیکنند مگر طائفه قدریه از معتزله که بسیاری از قدرتهای خدا را منکرند این قدرت را انکار مکن نعم آورد فرمودند بدرستیکه نزد رسول خدا م طبقی از بهشت آوردند که در آن خوشه انگور بود یا خرما که یاران سنگ گفته میشد آنحضرت انرا گرفت در حالیکه ان طبق اشاره بود بسنت حضلت انانکه پیش از شما بودند **مؤلف گوید** که فرستادن ان طبق بخدمت رسول خدا م برای اینست که آنحضرت بدان کرد در میان امّت او واقع میشود چیزهائی که در میان امّتان گذشته واقع گردید و حال آنکه رجعت در میان امّتان گذشته واقع شد در کتاب مذکور از ابن عیسی او از حسن او از حسین بن علوان او از محمد بن داود عبدی او از اصبغ بن نباته روایت نموده او گفته که عبد الله بن ابی بکر لشکری رو بسمت امیر المؤمنین ع کرده انجا برخواست و عرض کرده یا امیر المؤمنین ع بدرستیکه ابو معتمر در رجعت ساعت سخنی گفته که در حوصله ام نمیگنجد فرمود که آن چیست گفت که میگوید که تو با وخبر داده که از رسول خدا م شنیدم میفرمود که ما دیده ایم یا شنیده ایم مردی را که بحسب سن از پدرش بزرگتر است امیر المؤمنین ع فرمود که آیا اینست آن سخن که در دلت نگنجید عرض کردم آری آیا تو این سخن را تصدیق میکنی و چنین مردی را میشناسی فرمود آری وای بر تو یا ابن الکوّا بشنو تو از من تا از این ماجرا خبر دهم بدرستیکه عزیر از میان اهل و عیالش بیرون آمد در ماهی که زنش در ایّام زائیدن بود داشت و داود در آنروز پنجاه سال پس چون خدا تعم او را بسبب گناهی که از او سرزده مبتلا کردانید باینکه او را صد سال بمیراند بعد از ان زنده کردانید انگاه بسوی اهل خویش برگشت در حالیکه پنجاه ساله بود و پسرش او را پیشواز نمود در حالیکه صد سال داشت پس خدا تعم عزیر را بجهت استبعادی که در خصوص زنده کردن مردگان از او سرزده بود بدینا برگردانید تا اینکه بداند خدا تعم بر زنده نمودن مرده قادر است و تواناست و بعد از زنده شدن انچه که میخواست گفت یعنی گفت دانستم که خدا تعم بر همه چیز قادر و تواناست بعد از ان امیر المؤمنین ع باو فرمود که هرچه میخواهی بپرس عرض کرده آری میپرسم بدرستیکه جماعتی از اصحاب تو گمان چنان میکنند که بعد از مرک بدنیا برنخواهند برگشت آنحضرت فرمود آری چنانست که میگویند و هرچه از ایشان شنیده همان نهج نقل بکن و چیزی بران میفزا و توجیه گفتی بایشان گفت که بایشان گفتم که هیچیک را از انها تصدیق نمیکنم آنحضرت فرمود که وای بر تو بدرستیکه خدا تعم قومی را بسبب گناهان ایشان مبتلا کردانید پس ایشان را پیش از رسیدن اجلهای ایشان که برای ایشان قرارداده شده بود بمیراند بعد از ان زنده کرده بدنیا برگردانید تا اینکه روزیهای خود را خورده نمایند بعد از ان خدا تعم ایشان را باز بمیراند راوی گوید که این سخن بر ابن کوّا گران آمد و در دلش جاگیر نشد آنحضرت فرمود که وای بر تو بدرستیکه خدا تعم در کتاب خود فرموده وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا یعنی موسی علی نبیّنا و علیه السّلام از میان قوم خود برای میقاتگاه ما هفتاد مرد برگزید پس ایشان را باخود برد برای اینکه در وقت برگشتن نزد بزرگان بنی اسرائیل شهادت کنند که خدا تعم با وی سخن گفت پس اگر ایشان این را قبول میکردند و تصدیق مینمودند هر اینه این از برای ایشان بهتر میشد لیکن بموسی گفتند که ما بتو ایمان نمی‌آوریم و تورا تصدیق نمیکنیم تا وقتیکه خدا را آشکار ببینیم خدا تعم حال ایشان را حکایت نموده میفرماید فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی ایشان را صاعقه گرفت در حالیکه شما نگاه میکردید بعد از ان شما را بعد از مردن زنده کردانیدیم برای اینکه شکر ما بجا آورید یا ابن الکوّا آیا نمیدانی که این جماعت بعد از انکه وفات نمودند بمنزلهای خویش برگشتند ابن کوّا عرض کرد که آگر ایشان بمنزلهای خویش برگشتند پس چیست معنی قول خدای تعم ثُمَّ أَمَاتَهُمْ مَكَانَهُمْ یعنی بعد از ان ایشان را یعنی ان هفتاد نفر را در همانجا که زنده کردانیده بود بمیراند پس این آیه دلالت دارد بر اینکه ایشان بر منزلهای خویش برنگشتند امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود نه چنین است که میگوئی وای بر تو آیا خدا تعم در کتاب خود بتو خبر نداده چنانکه میفرماید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ یعنی با ابر بر شما سایه انداختیم و منّ و سلوی بر شما نازل کردیم و این بعد از وفات ایشان بود در وقتی که ایشان را زنده کردانید و نیز یا ابن الکوّا مثل ایشان مثل بزرگان بنی اسرائیل است چنانکه خدا تعم میفرماید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ یعنی آیا نگاه نکردی بانانکه از دیار خود بسبب بیم از مرگ بیرون رفتند در حالیکه چند هزار نفر بودند پس خدا تعم بایشان گفت که بمیرید ایشان مردند بعد از ان خدا ایشان را زنده کردانید و نیز خدا تعم در حق عزیر فرموده چنانکه خبر داده او کَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ یعنی مثل کسیکه گذارش بقریه افتاد که از اهل و سکنه خالی بود پس از راه تعجّب و استبعاد گفت که از کجا و چگونه خدا تعم این مردگان را بعد از مردن شان زنده میکرداند پس خدا و ندکردگار او را بسبب این استبعاد صد سال بمیراند بعد از صد سال زنده نمود و بدنیا برگردانید و باو فرمود که چند مدّت مکث و درنگ نمودی گفت یکروز یا قدری از یک روز درنگ نمودم فرمود نه چنین است که میگوئی بلکه صد سال درنگ

بمودی پس با بن الکوا در قوت و توانائی خدا شک مکن در کتاب مذکور از سعد و از ابن ابی الخطاب و از ابی خالد قماط و از عبد الرحمن قصیر
و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت این آیه را خواند اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ ترجمهٔ این آیه شریفه پیشتر گذشت بعد از ان
فرمود که آیا میدانی که مراد از این آیه چیست و مراد از مؤمنان که در اینجا ذکر شده کیانند عرض کردم که مؤمنان قتال و جهاد میکنند پس میکشند
و کشته میشوند فرمود که چنین نیست ولیکن هر که از مؤمنان کشته شود بدنیا برگردانده میشود تا اینکه بمیرد و هر که بمیرد بدنیا برگردانده
میشود تا اینکه کشته گردد و این از قدرت خداست انرا انکار مکن در تفسیر عیاشی از عبد الرحمن مثل این را روایت نموده در کتاب منتخب البصائر
بدین اسناد از ابی خالد قماط و از حمران بن اعین او از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا در میان بنی اسرائیل چیزی
بود که مثل ان در میان این امت نباشد فرمود که چنین چیزی نیست عرض کردم پس از قول خدا مرا خبر ده اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ
وَهُمْ اُلُوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوْتُوْا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ یعنی آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند در حالیکه ایشان
چند هزار نفر بودند پس خدا بایشان گفت بمیرید پس مردند بعد از ان خدا ایشان را زنده کرد اینجا حتی خلایق ایشان را دیدند که زنده شدند بعد
از ان در همان روز نیز ایشان را میرانید آیا چنین است که مذکور شد یا اینکه ایشان را زنده کرد و بدنیا برگردانید و مدتی تعیش نمودند فرمود
بلکه بدنیا برگردانید حتی در خانها ساکن بودند و نشستند و طعام خوردند و زن گرفتند و هر قدر که خدا خواسته بود بدین نحو زندگی
نموده تعیش کردند بعد از ان با اجلهای خویش وفات یافتند در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از بقطینی او از حسین بن سفیان
او از عمرو بن شمر او از جابر بن یزید او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر علی را در روی زمین رجعتی و رجعتی است با
پسرش امام حسین ع با بیدق خود رو میآورد تا اینکه انتقام او را از بنی امیه و معویه و از آنانکه بجنگ او حاضر شده بودند بگیرد بعد از ان
خدا بهم دادن روزی یاران خود را از اهل کوفه سی هزار نفر و از سایر مردم هفتاد هزار نفر بسوی بنی امیه میفرستد و در صفین با ایشان مانند دفعه اول
میجنگند حتی همه ایشان را بقتل میرسانند و احدی از ایشان باقی نمیگذارند که خبر برد بعد از ان خدا ایشان را زنده میکرداند و بشدت بر بن عذابها
ایشان را با فرعون و آل فرعون مبتلا میکرداند بعد از ان برای آنحضرت رجعتی میباشد با رسول خدا حتی آنحضرت خلیفه روی زمین میشود و ائمه
علیهم السلام عمال و والیان او میباشند و خدا او را آشکارا مبعوث مینماید پس عبادت و بندگی او در روی زمین آشکارا میباشد چنانکه
بخدا در روی زمین در خفیه عبادت نمود بعد از ان صادق آل محمد ع فرمود آری امیر المؤمنین ع دو بار بدنیا رجوع خواهد فرمود بعد از ان
با دست مبارکش اشاره نمود که آنحضرت چندین برابر این بدنیا رجوع خواهد نمود خدا او را سلطنت همه اهل دنیا را از روزی که دنیا را آفریده تا روز
فانی شدن ان به پیغمبر ص عطا میفرماید تا اینکه وفا نماید بآنچه که در کتاب خود در حق آنحضرت وعده نموده چنانکه فرموده وَلِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ یعنی آنحضرت را بر همه دینها غالب میکرداند هر چند که مشرکان آنرا ناخوش بدارند در کتاب مذکور از سعد او از موسی
بن عیسی او از خالد بن یحیی روایت نموده او گفت که بخدمت صادق ع عرض کردم که آیا ابوبکر را رسول خدا ص صدیق نامید فرمود بلی سخن که در
وقتیکه ابوبکر با آنحضرت در غار بود آنحضرت فرمود بدرستی که من کشتی عبد المطلب را می بینم که در دریا که گم شده در تلاطم است ابوبکر عرض
کرد آیا کشتی را می بینی فرمود آری عرض کرد که یا رسول الله آیا میتوانی که آنرا بمن بنمائی فرمود که نزد یک من آی پس آنحضرت دست مبارکش را بر هر
دو چشم او مالید بعد از ان باو فرمود که نگاه کرد نا گاه دید که کشتی در دریا تلاطم میکند بعد از ان بقصرهای اهل مدینه نگاه کرد و در پیش خود
گفت حالا تصدیق نمودم که تو ساحری پس رسول خدا از راه طعن فرمود که تو صدیقی یعنی ساحر بودن مرا تصدیق کردی بعد از ان عرض کردم که چرا
عمر بفاروق نامیده شد فرمود آری نمی بینی که او در میان حق و باطل فرق گذاشت و خلایق را بر باطل وا داشت عرض کردم که آیا رسول خدا فرمود
که از دعوت سعد بپرهیزید و اجتناب بکنید یعنی باو نامع مشوید فرمود آری عرض کردم که این چگونه است فرمود که سعد بدنیا بر میگردد و با علی
ع میجنگد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از محمد حمیری او از پدرش او از علی بن سلیمان بن رشید او از حسن بن علی خزاز روایت کرده او گفته که علی
بن ابی حمزه بخدمت امام رضا ع داخل گردید عرض کرد که آیا تو امامی فرمود آری عرض کرد که از جدت امام جعفر صادق ع شنیدم میفرمود که امام
نمیشود مگر کسیکه مرا او را بعد از او اولادی باقی نماند فرمود یا شیخ گفته جدم را فراموش کرده بنظر میدهی امام جعفر صادق ع این چنین نفرموده
بلکه چنان فرموده که امام نمیباشد مگر کسیکه برای وی بعد از خود اولادی باقی ماند مگر امامی که حسین بن علی علیهما برا او خروج میکند پس او را
بعد از خود اولادی نمیماند علی بن حمزه عرض کرد که فدای تو شوم راست گفتی چنین شنیدم از جدت رسول خدا ص در تفسیر عیاشی از قاسم بن موسی
روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که اول کسانی که بدنیا بر میگردند حسین بن علی علیهما و اصحاب او و یزید بن معویه و اصحاب او و بندی
آنحضرت در عوض کرد همه ایشان طابق النعل بالنعل ایشان را بقتل میرسانند بعد از ان آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَاَمْدَدْنَاكُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيْرًا یعنی بعد از ان خروج نمودن تو را بر بنی امیه و کرد ایم ثبات داده یم و باموال و اولاد شما مدد نمودیم
و جمعیت شما را بیشتر از ایشان کردیم در کتاب کنز الفوائد آورده که حسن بن ابو الحسن دیلمی باسناد خود تا بمحمد بن علی از صادق ع در خصوص

سعد کوید

کز لیسل و تنکاه

شیخ طوسی

قول خدا است روایت نموده افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه یعنی آیا کسیکه با او وعده خوب داده ایم پس هر اینه او بان وعده خواهد رسید آنحضرت فرمود کسی که خدا است با و وعده خوب داده ایم پس هر اینه او بان وعده خواهد رسید آنحضرت فرمود کسی که خدا است با و وعده داده علی بن ابیطالب ع است خداوند کرد گار با و وعده فرمود که در دنیا از دشمنانش برای وی انتقام کشد و در آخرت برای او و دوستانش بهشت وعده نموده شیخ مفید ره در کتاب مجالس از کاتب و از زعفرانی و از ثقفی و از اسماعیل بن ابان و از فضل بن زبیر و از عمران بن میثم و از عبایه اسدی روایت نموده او گفته که از علی ع شنیدم میفرمود که من آقای پیرانم و در من سنتی و خصلتی هست از خصلتهای ایوب بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه خدا است اهل و طایفه مرا برای من جمع میکند چنانکه برای یعقوب ع اهل و طایفه او را جمع نمود محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال از ابو صالح خلف بن حماد و از سهل بن زیاد و از علی بن حکم و از علی بن مغیره و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامه سیاه بر سر گذاشته و هر دو ذوابه آن در میان دو شانه اش افتاده از پائین کوه در پیش روی قائم ما اهلبیت با چهار هزار نفر الله اکبر گویان بالای کوه رو میآورند در کتاب مذکور از عبد الله بن محمد و از وشا و از احمد بن عائذ و از ابی خدیجه روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که از خدا در خصوص پسرم اسمعیل مسئلت نمودم که او را بعد از من باقی بگذارد پس خدا است از انجام آن با نمود لیکن در خصوص وی برای من رتبه و منزلت دیگر عطا فرمود و آن اینست که او اول کسی میباشد که با ده نفر از اصحابش زنده میشوند از قبر بر میخیزند و از ایشان یکی عبد الله بن شریک است و صاحب بیرق اسمعیل میباشد در کتاب منتخب البصائر از سعد و از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب در یکجا ایشان از وشا و از احمد بن عائذ و از سلمه سالم بن مکرم جمال مثل این حدیث را روایت نموده و در این روایت چنین است که در میان آن ده نفر عبد الله بن شریک عامری است و در میان ایشان صاحب بیرق میباشد کشی در کتاب رجال ذکر نموده که در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی بخطش یافتم که حسن بن احمد مالکی از جعفر بن فضل بن خرداد گفت که بمحمد بن فرات گفتم آیا اصبغ را ملاقات نموده گفت آری با پدرم با و ملاقات نمودم و او را پیری دیدم که موی سر و ریشش سفید شده بود و ریش درازی داشت پدرم بوی گفت که خبر ده بما حدیثی را که از امیر المؤمنین ع شنیده باشی گفت که از آنحضرت در بالای منبر شنیدم میفرمود که من آقای پیرانم و در من سنتی هست از سنتهای ایوب ع هر اینه خدا است پراکنده شده های مرا برای من جمع میکند چنانچه آنها را برای ایوب ع جمع نمود راوی گوید که این حدیث را من و پدرم هر دو از اصبغ بن نباته شنیدم و از این ماجرا نگذشت مگر اندکی تا اینکه اصبغ وفات نمود رحمت خدا برای باد در کتاب مذکور از طاهر بن عیسی و از شجاعی و از حسین بن بشار و از داود رقی روایت نموده او گفته که بخدمت او یعنی امام ع عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم نازک گردیده اند دوست میدارم عمرم باکشته شدن در راه شما تمام شود آنحضرت فرمود که چاره از این نیست اگر حالا نباشد در روز رجعت خواهد شد در کتاب مذکور از احمد بن محمد بن رماح و از محمد بن عبد الله بن غالب و از محمد بن ولید و از یونس بن یعقوب و از عبد الله ختن روایت نموده او گفته که ابان بن تغلب بمن گفت که کدام بر جماعتی افتاد که بر روایت من از امام جعفر صادق ع نسبت عیب میدادند با ایشان گفتم که چگونه مرا ملامت و مذمت میکنید در خصوص روایت نمودنم از مردی که هیچ چیز از او نپرسیدم مگر اینکه در جوابم گفت که رسول خدا ص چنین فرموده یعنی روایات من از صادق ع عیب ندارد زیرا که همه چیزها را از رسول خدا ص نقل میکند نه از پیش خود میگوید ابان بن تغلب گوید بار کودکان میگذشتند میخواندند العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی تعجب بسیار هست از چیزهائی که در میان جمادی و رجب واقع میشود آنرا از آنحضرت پرسیدم فرمود که در میان جمادی و رجب زندگان بمردگان ملاقات خواهند نمود یعنی در روز رجعت مردگان زنده شده با زندگان بهم ملاقات میکنند در کتاب منتخب البصائر آورده که مطلع شدم بکتابی که خطبه های مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام در آن نوشته بود و در آن کتاب با خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس نوشته شده بود چیزیکه صورتش اینست که کاتب این کتاب دو مرد بعد از صادق ع ذکر نموده یعنی در میان خود و صادق ع دو راوی ذکر کرده پس بنا بر این ممکنست که تاریخ نوشتن آنکتاب دویست سال از هجرت گذشته باشد زیرا که آنحضرت صد و چهل سال از هجرت گذشته وفات یافت و عمران دو مرد که در میان نه واسطه بودند تخمینا شصت سال میباشد بعضی را از چیزهائیکه در آنکتاب است از ابی روح فرج بن فروه از مسعده بن صدقه و از صادق ع روایت نموده و بعضی دیگر از آنها از غیر ابند و نفر روایت شده و در این کتاب خطبه ذکر نموده و از امیر المؤمنین ع نسبت داده و آن باسم خطبه مخزون نامیده میشود و آن اینست الحمد لله الاحد المحمود الذی توحد بملکه وعلا بقدرته احمده علی ما عرف من سبیله والهم من طاعته وعلم من مکنون حکمته فانه محمود بکل ما یولی مشکور بکل ما یبلی واشهد ان قوله عدل وحکمه فصل ولم ینطق فیه ناطق بکان الا کان قبل کان واشهد ان محمدا عبد الله وسید عباده خیر من اهل اولا وخیر من اهل آخرا فکلما نسج الله الخلق فریقین جعله فی خیر الفریقین لم یسهم فیه عاهر ولا نکاح جاهلیة ثم ان الله قد بعث الیکم رسولا من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فاتبعوا ما انزل الله الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون فان الله جعل للخیر اهلا وللحق دعائم وللطاعة عصما یعصم بهم ویقیم من حقه فیهم علی ارتضاء من ذلک وجعل لها رعاة وحفظة یحفظونها بقوة ویعینون علیها اولیاء ذلک بما ولوا

شیخ مفید ره

عبد الله گوید

من حق الله فيها أما بعد فإن روح البصر روح الحيوة الذي لا ينفع إيمان إلا به مع كلمة الله والتصديق بها فالكلمة من الروح والروح من النور والنور نور السموات فبأيديكم سبب وصل إليكم منه إيثار واختيار نعمة الله لا تبلغوا شكرها خصصكم بها واختصكم لها تلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون فابشروا بنصر من الله عاجل وفتح يسير يقر الله به أعينكم ويذهب بحزنكم كفوا ما تناهى الناس عنكم فإن ذلك لا يخفى عليكم إن لكم عند كل طاعة عونا من الله يقول على الألسن ويثبت على الأفئدة وذلك عون الله لأوليائه يظهر في خفي نعمته لطيفا وقد أثمرت لأهل التقوى أغصان لشجرة الحيوة وإن فرقانا من الله بين أوليائه وأعدائه فيه شفاء للصدور وظهور للنور يعز الله به أهل طاعته ويذل به أهل معصيته فليعد امرؤ لذلك عدته ولا عدة له إلا بسبب بصيرة وصدق نية وتسليم وسلامة أهل الخفة في الطاعة وثقل الميزان وثقل الميزان بالحكمة والحكمة قضاء للبصر والشك والمعصية في النار وليسا منا ولا إلينا قلوب المؤمنين مطوية على الإيمان إذا أراد الله إظهار ما فيها فتحها بالوحي وزرع فيها الحكمة وإن لكل شيء إنا يبلغه لا يعجل الله بشيء حتى يبلغ إناه ومنتهاه فاستبشروا ببشرى ما بشرتم واعترفوا بقربان ما قرب لكم وتنجز ما وعدكم إن منا دعوة خالصة يظهر الله بها حجته البالغة ويتم بها نعمته السابغة ويعطي بها الكرامة الفاضلة من استمسك بها أخذ بحكمة أتاكم الله برحمته نور القلوب ووضع عنكم أوزار الذنوب وعجل شفاء صدوركم وصلاح أموركم وسلام منا دائما عليكم تسلمون به في دول الأيام وقرار الأرحام فإن الله اختار لدينه أقواما انتجبهم للقيام عليه والنصرة له بهم ظهرت كلمة الإسلام وأرجاء مفترض القرآن والعمل بالطاعة في مشارق الأرض ومغاربها ثم إن الله خصصكم بالإسلام واستخلصكم له لأنه اسم سلامة وجماع كرامة اصطفاه الله فنهجه وبين حججه وأرف أرفه وحده ووصفه وجعله رضى كما وصفه ووصف أخلاقه وبين أطباقه ووكد ميثاقه من ظهر وبطن ذي حلاوة وأمن فمن ظفر بظاهره رأى عجائب مناظره في موارده ومصادره ومن بطن بما بطن رأى مكنون الفطن وعجائب الأمثال والسنن فظاهره أنيق وباطنه عميق لا تنقضي عجائبه ولا تفنى غرائبه فيه ينابيع النعم ومصابيح الظلم لا تفتح الخيرات إلا بمفاتيحه ولا تنكشف الظلم إلا بمصابيحه فيه تفصيل وتوصيل وبيان الاسمين الأعلين اللذين جمعا فاجتمعا لا يصلحان إلا معا يسميان فيعرفان ويوصفان فيجتمعان قيامهما في تمام أحدهما في منازلهما جرى بهما ولهما نجوم وعلى نجومهما نجوم سواهما تحمى حماه وترعى مراعيه وفي القرآن بيانه وحدوده وأركانه ومواضع تقادير ما خزن بخزائنه ووزن بميزان العدل وحكم الفصل إن رعاة الدين فرقوا بين الشك واليقين وجاؤوا بالحق المبين قد بينوا الإسلام تبيانا وأسسوا له أساسا وأركانا وجاؤوا على ذلك شهودا وبرهانا من علامات وأمارات فيها كفاء لمكتف وشفاء لمشتف يحمون حماه ويرعون مرعاه ويصونون مصونه ويهجرون مهجوره ويحبون محبوبه بحكم الله وبره وبعظيم أمره وذكره بما يجب أن يذكر به يتواصلون بالولاية ويتلاقون بحسن اللهجة ويتساقون بكأس روية ويتراعون بحسن الرعاية بصدور برية وأخلاق سنية وبسلام رضية لا يشرب فيه الدنية ولا تشرع فيه الغيبة فمن استبطن من ذلك شيئا استبطن خلقا سنيا وقطع أصله واستبدل منزله بنقضه مبرما واستحلاله محرما من عهد معهود إليه وعقد معقود عليه بالبر والتقوى وإيثار سبيل الهدى وإخاء الفهم فعليه يتحابون وبه يتواصلون فكانوا كالزرع وتفاضله يبقى فيؤخذ منه ويفنى وتبقيه التخصيص ويبلغ منه التخليص فانتظر امرؤ في قصر أيامه وقلة مقامه في منزله حتى يستبدل منزلا ليضع متحوله ومعارف منقلبه فطوبى لقلب سليم أطاع من يهديه وتجنب ما يرديه فيدخل مدخل الكرامة فأصاب سبيل السلامة يبصر ببصره وأطاع هادي أمره دل أفضل الدلالة وكشف غطاء الجهالة المضلة المدهشة فمن أراد تفكرا وتذكرا فليذكر رأيه وليبرز بالهدى ما لم تغلق أبوابه وتفتح أسبابه وقبل نصيحة من نصح بخضوع وحسن خشوع بسلامة الإسلام ودعاء التمام وسلام بسلام تحية دائمة لخاضع متواضع يتنافس بالإيمان ويتعارف عدل الميزان فليقبل أمره وإكرامه بقبول وليحذر قارعة قبل حلولها إن أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإيمان لا يعي حديثنا إلا حصون حصينة أو صدور أمينة أو أحلام رزينة يا عجبا كل العجب بين جمادى ورجب

چونکه خطبهٔ نا اینجا نهایت بلاغت فقرات و فصاحت کلمات و غموض الفاظ و عبارات داشت لهذا او را بعبارتش نقل نمودم و ترجمان در این طرز و اسلوب نبود از این جهت بعینها نقل کرده بمحض ترجمه اکتفا نمودم حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات آنست که حمد بار مرخدا را که بی جزو بیشرپایان پسند بده شده است آنچنان خدائی که بسلطنتش یگانه و بقدرتش بلند پایه شده است حمد میکنم با ورد سبیل و طریقش که شناخته شده و در عوض طاعت و عبادتش که الهام شده و در عوض حکمت پنهان عوض شده و که بما معلوم گشته پس او سزاوار حمد و ثنا است در مقابل همه چیزها که عطا میکند و سزاوار شکر است در عوض همه بلاها که خدا بهر را بآنها امتحان مینماید و گواهی میدهم

ومن خطبة

مؤمن

بانیکه قول او عدل وحکمش فرق گذارنده است درمیان حق و باطل وهیچ سخن گوینده در حق او نگفته که او شد مگر اینکه بود پیش از انکه گفته شود که
او شد یعنی بجهت تنگی عبارت اینکه گفته میشود که خدا شد زیراکه او پیش از همه چیزها بوده ونیست براو راه نهایت دگواهی میدهم بانیکه محمد م بندۂ
خدا است واقای بندگان او ست وبهترین کسانیست که ایشان را در اول زمان بنبوت وخلافت اهل و سزاوار است بوده هر وقتی ودر فرقه بوده ان
حضرت را در میان بهترین انها ودر فرقه بود و زنا واختلاط نسب ونکاح جاهلیت مخلفت او را هیابانند بعد ازان خدا تعم پیغمبری از شما بسوی شما
فرستاد اینچنان پیغمبری که مشقت کشیدن شما براو گران است و بر شما حریص وغایت و بمؤمنان بسیار مهربان و رحم کننده است پس تابع
شوید چیزهائیکه خدا بشما ها نازل کرده اید ونیز از خدا برای خودتان دوست قرار مدهید اندك زمانی میشود که خدا را یاد میکنید پس بدرستیکه
خدا تعم برای خیر و نیکوی اهل و برای حق ستونها و برای طاعت نگهدارنده قرار داده که خلایق را با ایشان نگه میدارد وحق خود را در میان
ایشان بطریقی که میپسندد برپا میدارد و برای ان طاعت نگهبانان وحافظان قرار داده که انرا باقوت حفظ میکنند وبه برپا داشتن ان اعانت
ویاری مینمایند درحالتی که انرا دوست دارند زیراکه خدا را در ان طاعت وحقی است وایشان ان حق را دوست میدارند و بعد از حمد
وثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی بدرستیکه روح دیدۂ باطن که مؤمن با ان زنده دل می شود وایمان نفع نمی بخشد مگر با ان حاصل
نمیشود مگر با کلمۂ خدا واعتقاد نمودن بان عبارتست از وجود امام ع پس کلمه که عبارتست از امام ع از روح است یعنی با دوح دیدۂ باطنت با
اینکه امام ع هرچه اخذ کرده از روح القدس داد از نور اخذ نموده و نور نور اسمانها و زمین است که عبارتست از وجود واجب تعم پس کلمۂ
خدا ستیزانست در دست شما که از خدا تعم بشما رسید شما را با ان اختیار نمودن و بر گزیدن و ان نعمتی است از جانب خدا که شکر انرا بجا
توانند اورند انرا بشما وشما را بان مخصوص کرده اند وان مثلها را برای خلایق میزنیم وانها را نمیدانند مگر عالمیان پس مژده باد شما را بنصرت
ویاری زود از جانب خدا وفتح وگشایش اسان که خدا تعم چشمهای شما را با ان پر نور و هم وغم را از شما زایل نموده دلهای شما را مسرور میکرد
خودتان را از چیزهائیکه خلایق در انها با نتها رسیده اند باز دارید پس بدرستیکه اینها بر شما پوشیده نمیمانند زیراکه برای شما در وقت
هر طاعت معنی هست از جانب خدا که در زبانها مذکور است و در دلها ثابت ومحکم میشود و این معنی معین خدا است برای دوستانش
خدا تعم در نعمتهای پنهان خود برای بندگانش ظهور میکند در حالتیکه لطف کننده است در حق ایشان و بدرستیکه شاخهای درختی که
برای اهل تقوی ثمر بخشید بدرستیکه قرانی که از جانب خدا نازل شده ودر میان دوستان ودشمنان او فرق گذارنده است شفا بخش سینه ها
است وظاهر کننده نور ایمان است خداوندگار بسبب ان اهل طاعتش را عزیز واهل معصیتش را ذلیل میکرداند پس هر دو توشۂ خویش
برای طاعت خدا مهیا بکنید و توشۂ نیست مگر بسبب بصیرت وصدق نیت وتسلیم وسلامت انانکه در مقام طاعت وعبادت تعجیل وشتاب
دارند وکسل نمیشوند در وقتیکه ظاهر میکردد که در روز قیامت میزان ایشان ثقیل وسنگین شود وسنگینی میزان عمل در وقتی است که عمل خیر
بطریق حکمت باشد یعنی موافق شریعت غرا کرده زیراکه عمل جاهل ونادان را وزن نیست وقضا وجولانگاه دیدۂ باطن حکمت است یعنی دل
ادنان در حکمت سیر وجولان میکند واهل شك ومعصیت در جهنم اند ایشان نه از ما هستند ونه برای نفع ما تلاش میکنند ونه برگشت
ایشان بسوی ما است دلهای مؤمنان با ایمان پیچیده شد وقتیکه خدا تعم خواست که ظاهر کرداند چیزیراکه در دلهای ایشان است انکاه انرا
با فتح میگشاید وحکمت را در انها میکارد و برای هر امر وقتی است باید با نوقت برسد خدا تعم هیچ چیز تعجیل وشتاب نمیکند تا اینکه وقت ان
برسد پس شاد شوید بمژدۂ انکه بشما با ان مژده داده شده وتصدیق نزد یکی امریراکه بشما خبر داده شده که ان بشما نزدیک شده وبدانید که خدا
دنا میکند بوعده که در حق شما نموده بدرستیکه از ما اهلبیت برای خلایق دعوتی خواهند شد از ریب وریا ونفاق خالص است خدا تعم بسبب
ان دعوت حجت بالغۂ خود را ظاهر ونعمت کاملۂ خود را اتمام خواهد کرد اند وکرامت فرمودن خود را بسبب ان خواهد فرمود که بان دعوت حلیۂ
حکمت بدست میاورد خداوندگار رحمۂ خود را بشما عطا فرموده واز رحمت خود دلهای شما را پر نور کرده اند و وزر و وبال گناهان را
از گردنهای شما انداخت وبشفای سینهای شما واصلاح کارهای شما تعجیل وشتاب نموده واز ما بر شما ها همیشه باد سلام که بسبب ان سلام در
گردولتهای روزگار ودر تربیت دانها سالم شوید پس بدرستیکه خدا تعم برای دین خود تا زۂ قومها بر گزیند پس خدا تعم ایشان را بر گزید برای
اینکه انرا برپا دارند وبان یاری نمایند وبسبب ایشان در بلاد مشرق زمین ومغرب زمین کلمۂ اسلام ونوشتجات قران وعمل کردن بطاعت الهی
ظاهر واشکار گردید بعد ازان خدا تعم اسلام را بشما مخصوص کرده اند وشما را بسبب ان خالص نمود زیراکه ان اسم سلامت ومجمع کرامت است
خدا تعم انرا بر گزید و واضح کرده اند وحجتها انرا بیان نمود وحدود انرا بیان نمود وحدود انرا قرار داد وانرا تعیین نمود ووصف کرد وانرا
چنان نمود که خلایق ازان راضی وخوشنود گردیدند چنانکه خود خلاق حضلتهای انرا وصف نموده واطوار واحوال انرا بیان که موقوف
که ظاهر نیست که اینجا کلامی که مشتمل باشد بر وصف قران افتاده زیراکه اوصافی که بعد از این فقره ذکر شده اوصاف قران است نه اوصاف
اسلام بعد ازان میفرماید که عهد وپیمان قران کا ینبغی موکد ومحکم نمود وان صاحب حلاوت وشیرینی وامن وامان است پس هر که بنظام

ان برسند یعنی هر که ظاهران ببیند عجایب نظر کاههای ان ازادر موردها و موردها و مصدرهای ان می بیند و هر که باطن انرا بر خورد هر اینه مطالب پنهان
شدهٔ دل او بر و مثلها و طریقه های عجیبه مشاهده میکند پس ظاهران خوش اید و باطنش عمیق است عجایب ان تمام نمیشود و غرائبش باخر نمیرسد
و در ان است چشمه های نعمتها و چراغهای ظلمتها و درهای خیر انها کشاده نمیشود مگر بکلیدهای ان و تاریکیها زایل نمیشود مگر با چراغهای ان و
در ان است جدا نمودن پارهٔ چیزها از یکدیگر و وصل نمودن پارهٔ دیگر بهمدیگر و در انست بیان ان دو اسم بلند که عبارت باشد از اسم محمد و علی
انچنانی که در یکجا جمع کرده شده اند و ایشان هم جمع شدن را قبول نموده اند ان دو اسم نفع نمی بخشید مگر در یکجا یعنی هر که یکی از اینها معتقد
شود و بدیگری نشود هر اینه نفع نخواهد بخشید هر وقتی که ان دو نام برده میشود شناخته میباشند و هر وقتی که وصف کرده میشوند در
یکجا میباشند و برای ان دو اسم پارهٔ ستاره هاهست که عبارتند از دوازده ائمه ع و برای ان ستاره ها ستاره های دیگرهست که عبارت باشند
از دلایل و براهین مانند قران و احادیث و معجزات که بحقیقت ایشان دلالت میکند وان ستاره ها یعنی ائمه ع بیضهٔ الاسلام و چراگاه های انرا
محافظت میکنند و در قرانست چگونگی بیان وحدود و ارکان و جایهای نقد برخراین ان و سنجیدن ان با میزان عدل و حکم حق در قرانست پدیستی
که حافظان دین در میان شک و یقین فراق گذاشته اند و حق را اشکار بمیان اورده اند و بنیان و اساس وارکان انرا بنا نموده اند و برای
ان شهود و برهان قرار داده اند وان شاهد و برهان پارهٔ علامتها و نشانها اند که با کتفا کننده کفایت میکنند و بشفا جوینده شفا می بخشند
وان حافظان اسلام قورق و چراگاه انرا محافظت مینمایند و انچه که از اسلام نگه داشتنی است نگه میدارند و انچه که از ان اجتناب باید اجتناب
میکنند و انچه که دوست باید داشت دوست میدارند بحکم خدا و احسان او و با من بزرگ و ذکر او با چیزهائی که واجبست که خدا بنعم با انها
ذکر شود و ایشان باد وستی با همدیگر مواصلت میکنند و با حسن لهجه و گفتگو بهمدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را با کاسه سیرابی سیراب
مینمایند و با مراعات خوب یکدیگر را مراعات میکنند و انها را یاد لطف احسان کننده و اخلاق پسندیده و بملامت نفس از عیوب بجای
اورند انچنان سلامتی که پسندیده شده است و دنائت بان راه نمییابد و مخفی و پنهان نمیماند پس هر که ازین اخلاق و ناپسند در باطنش پنهان
کرده و در پیمان خود را بریده و منزلش را با شکستن عهد محکم و حلال داشتن حرام تبدیل نموده وان عهد محکم عهدیست که با نیکوکاری و
پرهیزکاری و برگزیدن راه هدایت باو بسته شده و خلقت و دوستی والفت حافظان دین را برین عهد و پیمان منعقد ساخته پس بدان
عهد و پیمان با یکدیگر دوستی میورزند و با یکدیگر مواصلت میکنند پس ایشان مانند زراعتی اند که چیده میشوند که از ان دیگری بر مین
میاندازند انرا خوشه چینی مینمایند تا اینکه تمام میشود چنانکه از زراعت صاحب ان و دیگران منتفع میشوند همچنین است علم حافظان دین
یعنی خود ایشان و دیگران هر دو از ان علم نیز بهره مند میباشند پس بحال زراعت نظر کن که عمرش کوتاه و درنگش در منزلش اندک میباشد حتی
بمنزل دیگر منتقل میشود تا اینکه با بنا ر خود گذاشته میباشد یعنی اهل دین و تقوی در دنیا مانند زراعت است که در دنیا کم میمانند بعد از ان
بمنزل اخروی منتقل میشوند طوبی باد برای صاحب قلب سلیم که اطاعت میکند بکسی که او را هدایت مینماید و اجتناب و دوری میورزد از
کسی که او را بهلاکت میاندازد پس بمقام کرامت الهی داخل میشود و براه سلامت میرسد و دیدهٔ باطنش بینا کرد و بهدایت کننده امرش را
اطاعت میکند و به بهترین دلالتی دلالت کرده میشود و پردهٔ نادانی که گمراه کنند و فتنه انگیز است از پیش چشمش زایل میکردانند پس هر که ازاد
تفکر باندکی نماید هر اینه رای و اعتقاد خود را بنیاد اورد خود را با هدایت یافتن اشکار کرد اند مادامیکه درها بسته نشده و اسباب هدایت
بکشاید و با خضوع و فروتنی قبول بکند نصیحت کننده را که بسالم بودن اسلام از کفر و نفاق و بدعوت تمام و با سلام در عوض سلام نصیحت
میکنند در حالتی که ان تحیة همیشگی است برای خضوع کننده متواضع که ایمان را از دست نمیدهد و عدل میزان را میشناسد پس ان نصیحت
شنونده را امرام و اکرام نصیحت کننده را قبول بکند در حالتی که ان نصیحت کننده میگوید که از شر و هول روز قیامت پیش از انکه برسد حذر بکنید
بدرستیکه امر ما دشوار و دشوار شمرده میشود در حوصله هیچکس گنجیده نمیشود مگر در حوصلهٔ ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بندهٔ مؤمن
که دل او را برای امتحان نموده حدیث ما را حفظ نمیکند و نگه نمیدارد مگر دلهائی که مانند حصارها محکمند یا سینه هائی که امینند یا عقلهائی
که سنگین و با وقارند تعجب بکنید تعجب بسیاری از ما بین جمادی و رجب حاصل مضمون فقراتی که نقل کردیم این بود که ذکر نمودیم بعد از
ان که از چرخچیان لشکر بود عرض کرد یا امیر المؤمنین این تعجب چیست که میکنی فرمود چگونه نمایم و حال انکه قضای الهی در خصوص جاری گشته
و شما هیچ حدیث نمیفهمید اگاه شوید که پارهٔ صداها خواهد رسید که در ما بین انها مرکبها واقع خواهد شد و تا منهای خلایق مانند بنائی
بریده شده خواهد افتاد و پارهٔ مردگان زنده خواهند گشت تعجب کنید تعجب بسیار کردنی از میان ماه جمادی و ماه رجب را نخالی باز
مردی عرض کرد یا امیر المؤمنین این امر عجیب چیست که بیا پی از ان تعجب میکنی فرمود مادران مرد اول نمانش نشینند کدام امر عجیب تر است
از اینکه مردگان بر سر زندگان میزنند عرض کرد یا امیر المؤمنین ع این از کجا و چگونه واقع میشود یعنی بعید است اینکه چنین چیز واقع گردد
فرمود سوگند بخدا یاد میکنم بانخدائی که دانه را شکافته و انسان را میافرید هر اینه گویا مردگان را می بینم که زنده شده و بکوچه هاي کوفه

کشته اند و شمشیرهای خود را از غلاف کشیده برد وشها یشان گذاشته اند و همه دشمنان خدا و رسول و مؤمنان را با انها میزنند اینست معنی قول
خدا یتعم یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای انانکه ایمان اورده
اید دوست مگیرید قومیرا که خدا غضب بر ایشان نموده ایشان از اخرت یعنی از روز رجعت نومید گشته اند چنانکه از اهل قبور نومید شده اند
یعنی اعتقاد نموده اند که اهل قبور هرگز زنده نخواهند شد اگاه شوید ای خلایق بترسید از من پیش از انکه مرا مفقود و نایاب نمائید بدرستیکه
من براههای اسمان داناترم از کسیکه براههای زمین داناتر است منم بزرگ مؤمنان واخرین اوصیایکه گذشته اند یا اینکه اخرین سبقت کنندگان
بسوی خیرات منم زبان متقیان و خاتم اوصیا و وارث ابنیا و خلیفه پروردگار عالمیان منم قسمت کننده جهنم و خزینه دار بهشت و صاحب اعراف
از ما اهلبیت امامی نمیباشد مگر اینکه همه اهل ولایت و دوستان خود را میشناسد و اینست معنی قول خدای عزوجل انما انت منذر و لکل
قوم هاد یعنی اینست جز این نیست تو ترسانندهٔ خلایقی و علی ع برای هر قوم هدایت کننده است اگاه شوید ای خلایق بترسید از من پیش از انکه فتنه
در جانب مشرق حادث میشود بعد از مردن و زنده شدن خلایق پای خود را بردارد و در بالای اجزاء خویش راه برود یا اینکه اتش با هیمه
بسیار در مغرب زمین افروخته شود پیش از انکه فتنه با عداوت و کینه یا مثل ان مانند انتقام کشیدن دامنش را برداشته صدای واویلاه
در اورد پس وقتیکه شیعیان باهم اختلاف نمودند خواهید گفت که او یعنی قائم ال محمد ص وفات نموده یا هلاک گردیده و یا بکدام بیابان رفته
پس تاویل این ایه در این روز ظاهر خواهد شد ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی
بعد از ع رو اوردن و غلبه کردن را بر بنی امیه کرده ایندیم برای شما فرا دادیم و باموال و اولاد بشما امداد نمودیم و یاران شما را از ایشان
بیشتر کردیم و برای مضمون این ایه نشانه هاست اول انها قلعه بندی کوفه است با قراولان و نگهبانان و خندق ساختن و سوزانیدن و پاره
کردن مشکهای اینست و زوایه هاست از کوچه های کوفه و چهل شب معطل گذاشتن مساجد است و سرپرکار بیدق در اطراف مسجد بزرگ
مسجد انها بیدق هدایت میمانند لیکن کشنده و کشته شده هر دو در جهنم میباشند و قتل بسیار و مرگ عام بیشمار و کشتن نفس زکیه
در پشت کوفه با هفتاد نفر و مذبوح گردیدن میان رکن و مقام ذبح میشود و کشتن سبع مظفر است بطریق صبر بجهت بیعت نمودن به بتها
با بسیاری از شیاطین انس مراد از صبر اینست که بگیرند و با سنگ و تیر بزنند تا بمیرد و از جمله علامتها خروج سفیانیست با بیدق سبز
و حایلی که از طلاست و لشکرش مردی است از قبیلهٔ کلب و سفیانی دوازده هزار نفر از لشکر خویش بجانب مکه و مدینه متوجه میکند و
سردار ایشان یکی باشد از بنی امیه او را خزیمه گویند چشم چپ ندارد و در چشم دیگرش نقطه هست از خون با اهل دنیا جور و ستم میکند
و بیدقش برگردانده نمیشود تا اینکه در مدینه فرود میایند و پاره مردان و زنان را از ال محمد ص جمع مینماید و در خانه که مشهور است بخانهٔ ابو الحسن
اموی می نشانند و لشکری برای جستجوی مردی از ال محمد ص میفرستند در حالتیکه پارهٔ از ضعیفان در مکه بر سر وی جمع شده سردارشان مردیست باشد
از غطفان تا اینکه در بیداء بیابانی صفایح سفید میرسند در انحال زمین همه ایشان را فرو میبرد پس از ایشان خلاص نمیشود مگر یکمرد که خدا
روی وی را به پشتش میگرداند برای اینکه او سفیانیرا و لشکر او را بترساند و ایه شود مرانانرا که بعد از او خواهند امد پس تاویل این ایه در همین
روز ظاهر خواهد گشت و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب یعنی اگر به بینی در وقتیکه ایشان فزع و اضطراب مینمایند
پس غضب الهی از ایشان بر نمیگردد و از جایگاه نزدیک یعنی از زیر پایشان گرفته میشوند و سفیانی صد و سی هزار نفر بسوی کوفه می
فرستند پس در روحاء و فاروق و مکان مریم و عیسی ع در قادسیه فرود میایند که هشتاد هزار نفر از ایشان براه میافتند تا اینکه در کوفه
در محل هود ع در نخیله فرود میایند پس روز عید قربان بر کوفه هجوم میاورند و پادشاه خلایق در این وقت جباری و عناد کننده و
ستمکاری میباشد که او را کاهن و ساحر گفته میشود پس او سحر یکه انرا زوراء گفته میشود یعنی بغداد با پنجهزار نفر از کاهنان بیرون
میاید و در سر جسرش بقتل میرسانند بطرزیکه اب شط بسبب خونها و بدنهای کشتگان میگندد و خلایق تا سه روز از اشامیدن ان پرهیز
کنند و اسیر میکنند از کوفه دختران بکر را که هرگز دستهای شان و انشان و مقنعه از سرشان برداشته نشده ایشان را اسیر میکنند تا اینکه
بمحلها گذاشته میشوند و شوهر یعنی غریین که ظاهرا عبارت است از زمین نجف اشرف سپرده میشوند بعد از ان صد هزار نفر بعضی مشرک و بعضی
منافق از کوفه بیرون میایند تا اینکه در دمشق فرود امده خیمه میزنند ایشان را کسی نمیتواند از انجا ممانعت کند و از انجاست ارم ذات العماد
که شداد بن عاد بنا نموده و از مشرق زمین پارهٔ بیدقها رو میاورند که نه از پنبه اند و نه از کتان و نه از ابریشم و سر هاچوب بیدقها با مهر
سید اکبر یعنی رسول خدا ص ممهور میباشد انها را مردی از ال محمد ص میکرداند اگر انها در مشرق زمین بجنبند بوی انها مثل مشک اذفر در مغرب
زمین یافت میشود و بیم انها یکماه راه در پیشروی انها بر دلهای دشمنان می نشیند و پسران سعد سقاء در کوفه باقی میمانند در حالتیکه خون
خواهی پدر انشان را میکنند و ایشان پسران فاسقانند در انجا میمانند تا وقتیکه لشکر امام حسین ع بر ایشان هجوم میکنند و لشکر امام
حسین ع و پسران سعد میخواهند همدیگر پیشی نمایند گویا که ایشان مانند دو اسب گرو بندی اند در حالتیکه لشکر امام حسین ع ژولیده مو

انها طانند

وغبار آلود و صاحبان اسبهای حسنه و اشتران پرند بحضرت که برکنان پای خود را بر زمین میزنند و میفرماید که بعد از آن روز دگر هیچ مجلس خیر نیست
سید آزان بدرگاه الهی عرض میکنند که پروردگارا ما توبه کنان و خشوع و خضوع کنندگان و رکوع و سجود کنندگانیم پس ایشان ابدالند که
خدای عزوجل ایشان را وصف نموده میفرماید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خدا تعم توبه کنندگان و پاکان را دوست میدارد
و پاکان از آل محمد ص امثال توبه کنندگانند و مردی از اهل نجران که راهب است خروج میکند و دعوت امام ع را قبول مینماید پس اول کسی
باشد از طایفه نصاری که دعوت امام حسین ع را قبول میفرماید و صومعه خویش را خراب میکند و خاچش را خرد مینماید و با غلامان و
ضعیفان خلایق و با سوارها بیرون میرود پس با بیدقهای هدایت بسمت نخیله میروند و مجمع همه خلایق در روی زمین در فاروق میباشد
و آن راه امیر المؤمنین ع است در میان فرات واقع شده و در آن روز در میان مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصاری کشته میشوند
پس بعضی از ایشان بعضی دیگر را بقتل میرسانند و در آن روز تاویل این آیه ظاهر میشود فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا
خَامِدِينَ یعنی همه وقت ادعای ایشان این شد تا اینکه گردانیدیم ایشان را با شمشیرهای برنده و در زیر سایه شمشیر کشته و خاموش نمودیم
و از طایفه بنی اشهب مردی بدچشم و بدنگاه باقی میماند با پاره از خلایق که از بد راه میشنسند یعنی با وی قرابت و خویشی ندارند و او با ایشان
میگریزد تا اینکه بطرفی وان نام دهی است در دمشق میایند در حالتیکه بدرختی پناه میبرند پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد
فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی ایشان وقتیکه شدت
جنگ را می بینند ناگاه از آن میگریزند نگریزید و برگردید بسوی اموال و نعمتهائیکه بسبب آنها طغیان نموده بودید و بسوی مسکنهای
خود امید هست که سؤال کرده شوید و مسکنهای ایشان عبارتست از خزینهائیکه از اموال مسلمانان بطریق قهر و غلبه فراهم آورده اند و در
این روز با ایشان فرو رفتن بزمین و سنگسار کردن و مسخ شدن میرسد پس تاویل این آیه در این روز ظاهر و آشکار میشود وَمَا هِيَ مِنَ
الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی آنها از ظالمان و ستمکاران دور نیست و ندا کننده در ماه رمضان از سمت مشرق وقت طلوع آفتاب ندا میکند
ای اهل هدایت جمع شوید و ندا کننده بعد از غروب آفتاب از سمت مغرب ندا مینماید که ای اهل باطل جمع شوید و در فردای آن روز وقت ظهر
بعد از آنکه نور آفتاب از آن گرفته میشود و قرصش سیاه و تاریک میماند این ندای دوم باز میرسد و در روز سیم در میان حق و باطل خروج
دابة الارض فرق گذاشته میشود و طایفه روم بسمت قریه که در کنار دریا در نزد اصحاب کهف است رو میاورند در آنحال خدا تعم اصحاب
کهف را زنده گردانیده بسوی اهل روم بر میانگیزاند نام یکی از اصحاب کهف ملیخا و نام دیگری کسلمینا است و ایشانند آن شاهدان که قائم
را تسلیم و قبول میکنند پس آنحضرت یکی از اصحاب کهف به سمت روم میفرستند پس او نمیتواند کاری بکند بعد از آن دیگری را میفرستند
با فتح و نصرت بر میگردد پس تاویل این آیه در این روز ظاهر میشود وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی آنانکه در آسمانها
ها و زمینند بامیل و رغبت یا باکراه بخدا اسلام میاورند بعد از آن خدا تعم از هر امت جماعتی را زنده میگرداند تا اینکه بنماید با ایشان چیزها
را که با ایشان وعده شده بود پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد گشت وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ
یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را از آنانکه آیات ما را تکذیب میکنند زنده میگردانیم پس دلهای ایشان مضطرب میشوند و صدیق
اکبر با بیدق هدایت و ذو الفقار و شر بعراب میرود تا اینکه وارد در زمین هجره فرود میاید و آنجا کوفه است پس مسجد آنجا را خراب میکند
و بطرز بنای اولش از سر نو میسازد و منزلهای از خانهای جباران و ستمکاران خراب میکند بعد از آن بسمت بصره میرود تا اینکه بدریا یا بآنجا نزد
میشود و با وی میباشد تابوت سکینه یا تابوت شهادة و عصای موسی ع پس خود را بر دریا میزنند و در بصره با شدت و سختی نفسی میکشد
پس آنجا میگردد دریای کرد آب دار میشود در آنجا چیزی نمیماند مگر مسجدش که مانند سینه کشتی میباشد در روی آب بعد از آن بجرو دوان تا
قصبه ... در مملکت خوارزم میرود تا اینکه آنجا را میسوزاند و از باب اسد بیرون آمده تا اینکه در میان قبیله ثقیف که زارعان فرعون اند
بند تاه میکشد بعد از آن بمصر میرود پس بالای منبر آنجا میرود و بخلایق خطبه میخواند پس عدل در روی زمین منتشر میشود و آسمان باران
خود را و درختان میوه خود را و زمین نباتات خود را میدهد و زمین برای اهل خود مزین میشود و حیوانات وحشی در امن میباشد حتی مانند
چهارپایان خلایق در یک طرف زمین میایستند یعنی از آدمیان نمیگریزند و علم بدلهای مؤمنان انداخته میشود پس مؤمن بطرزی عالم
شود که بعلم برادر دینی خود محتاج نمیباشند پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ یعنی خدا تعم همه را از
وسعت خود بی احتیاج میگرداند و زمین برای او خزینهای خود را بیرون میاورد و قائم ع بخلایق میفرماید که بخورید و گوارا باد بر شما در
عوض عسرتی که در زمان گذشته بر شما وارد گذشت پس مسلمانان در آن روز از چهره دین اهل صواب اند نه اهل خطا برای ایشان در سخن گفتن اذن
داده میشود پس تاویل این آیه در آن روز ظاهر میشود وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا یعنی امر پروردگار تو یعنی قائم ع و ملائکه صف صف
میایند پس خدا تعم در آن روز از خلایق قبول نمیکند مگر دین حق خود را آگاه شوید که مر خدا راست دین خالص پس در این روز تاویل این آیه ظاهر

واشکار خواهد شد اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسُوقُ الْمآءَ اِلَی الْاَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَاْکُلُ مِنْهُ اَنْعامُهُمْ وَاَنْفُسُهُمْ اَفَلا یُبْصِرُونَ وَیَقُولُونَ مَتی هذَا الْفَتْحُ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کَفَرُوا ایمانُهُمْ وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ یعنی آیا ندیدند که ما آبرا بسوی زمین مرده میرانیم و بسبب آن زراعتی از زمین بیرون میآوریم که چهارپایان ایشان و خود ایشان از آن میخورند آیا این نعمتهارا نمی‌بینند و نمی‌فهمند و میگویند که این فتح کی خواهد شد اگر شما راست گویان باشید بگو یا محمد ص که در روز فتح آنانکه کافر شده‌اند ایمان فایده نمی‌بخشد و بایشان یاری کرده نمیشود پس از ایشان رو بگردان و منتظر باش بدرستیکه ایشان منتظرانند پس قائم ع از روز خروجش تا وفات و فاتش از سیصد سال بیشتر و از سیصد و ده سال کمتر در دنیا درنگ میکنند و عدد اصحاب قائم ع سیصد و سیزده نفر میباشد نه نفر از بنی اسرائیل میباشند و هفتاد نفر از جن و سوای ایشان دویست و سی و سه نفر دیگر است که از ایشان است آن هفتاد نفر که برای پیغمبر غضبناک شدند در وقتی که مشرکان قریش بر آنحضرت هیجان و خروج نمودند و ایشان از رسول خدا خواهش نمودند که بایشان اذن جهاد دهد پس آنحضرت بایشان اذن داد در آنحال این آیه نازل گردید اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَذَکَرُوا اللّهَ کَثیراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ یعنی آنانکه ایمان آورده و عمل صالح کرده و خدا را بسیار یاد نموده‌اند و بعد از آنکه مظلوم شده‌اند نصرت یافته‌اند و غالب آمده‌اند و بعد از این میدانند آنانکه ستم کرده‌اند که بکدام جایگاه خواهند برگشت و بیست نفر از اهل یمن میباشند از جمله ایشان مقداد بن اسود میباشد و دویست و چهارده نفر از آنانند که در کنار دریا در نزدیکی عدن بودند که بعد از آن رسول خدا ص پیغامی بایشان فرستاد که اسلام را قبول نمایند ایشان تسلیم نموده بخدمت رسول خدا ص آمدند و اسلام قبول نمودند و از مردمان که نام و نشان هزار و هشتصد و هفده نفر میباشند و از ملائکه چهل هزار نفر از جمله ایشان سه هزار نفر از ملائکه مسوّمین و پنجهزار نفر از ملائکه مردفین باشند پس همهٔ اصحاب آنحضرت چهل و هفت هزار و صد و سی نفر میباشند از جملهٔ ایشان نه نفر رؤساء میباشند با هر یکی از رؤساء ملائکه چهار هزار نفر از جن و انس میباشند بقدر عدد اصحاب بدر پس آنحضرت با ایشان بجهاد منافقان میپردازند و با ایشان خدا نیم باو یاری میکند و با ایشان او را بر دشمنان غالب میگرداند و بسبب ایشان روی زمین را طراوت و زینت میگردد **مؤلف** گوید که این خطبه را چنانکه در کتب یافتم نوشتم و در آن نقصان پاره حروفات و کلمات هست بعد از آن گوید که این خطبه را چنانکه در اصل نسخه بد یکونه غیر صحیح و محرّف یافتم و بعضی فقرات آنرا از بعضی کتابهای بعضی اصحاب ما و از اخبار دیگر تصحیح نمودم صاحب کتاب یعنی حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر خود بستم و غلط بودن آن اعتراف نموده با وجود این ممکن نیست منتفع شدن با بسیاری از قاعده‌های آن از اینجهت آنرا در این کتاب نقل کردم با وجود این از فضل خدا تعالی امید وارم که نسخه برساند که تصحیح این خطبه با آن نسخه ممکن باشد و بسیاری از فقرات این خطبه در باب علامات ظهور آنحضرت گذشت **مترجم گوید** چونکه نسخهٔ خطبه چنانکه مؤلف فرموده غلط بود از اینجهت ترجمهٔ چند فقره را که معلوم نشد ترک نمودم **کلینی** در کتاب کافی از حسین بن محمد بن یحیی او از محمد بن سالم بن ابی سلمه او از حسن بن شاذان واسطی روایت نموده او گفت که بخدمت امام رضا ع مکتوبی نوشتم و در آن از جفا و ناسازگاری اهل واسط و از تعدّی ایشان من شکایت کردم که ایشان جماعتی بودند از طایفهٔ عثمانیه که بمن اذیّت و آزار میکردند آنحضرت بخط خود در جواب نوشت که خدا تعالی از دوستان ما عهد و پیمان گرفته کرده را ایام دولت باطل صبر نمایند پس بحکم پروردگار خود صبر کن اگر آقای خلایق قیام نماید هر آینه ایشان گویند یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یعنی ای وای بر ما چه کس ما را از خوابگاه خویش برانگیخت و بیدار کرده در آنحال خدا تعالی میفرماید که بخوابیدن بود بلکه مرده بودید حالا زنده شده‌اید این چیزیست که خدا تعالی وعده نموده پیغمبران آنرا راست گفته‌اند در تفسیر علی بن ابرهیم فَاِذا جاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ یعنی زمانیکه وعدهٔ آخرت رسید یعنی قیام قائم ع لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ یعنی برای اینکه رویهای شما سیاه کنند وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی اینکه رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و اصحاب و بمسجد داخل شوند چنانکه در زمان اول داخل شدند در کتاب مذکور حَتّی اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ یعنی تا وقتیکه ببینند چیزیرا که بایشان وعده داده یعنی قائم ع و امیر المؤمنین ع به بینند در تفسیر عیاشی از صالح بن سهل او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج امام حسین ع در رجعت با هفتاد نفر است از اصحاب خود که با وی کشته شده‌اند در سرهای ایشان طاس کلاه هشاد و رو میباشد که در انها طلا بکار برده شده تا آخر حدیث که در باب بابی که بقائم ع تأویل شده مذکور گردید **شیخ** مفید در کتاب ارشاد از مسعدة بن صدقه او از صادق ع او از امیر المؤمنین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که سنن آتاتی پیرانم و دو دمن مشبوه هست از ابو بیع بعد از این خدا تمام اهل و طایفه مرا برای من جمع میکند همانکه یکی از آنکه شد نا بغفوم دا برای او فراهم آورد و این در رجعت میباشد که شیعیان باهم اختلاف نمایند و شما هما بگوید که او یعنی قائم ع مرده و یا هلاک

مؤلف گوید

کلینی

شیخ مفید

گردیده تا آخر حدیث که در باب خبر دادن پیغمبر در خصوص قائم ع مذکور گردید و در کتاب منتخب البصائر از **سعد** او از احمد بن محمد و عبدالله بن عامر
بن سعد او از محمد بن خالد او از ثمالی روایت کرده. او گفت که باقر ع فرمود که امیرالمؤمنین ع میفرموده است که هر که میخواهد که با تابعان دجال قتال و جهاد
نماید هر آینه قتال بکند با آنانکه بر قتل عثمان و خوارج نهروان گریه میکنند زیرا هر که بمیرد در حالتیکه اعتقادش این باشد که عثمان بظلم و ستم
کشته شده هر آینه بحالتی مرده است که خدا از او ناراضی و بر او غضب کرده و هر آینه چنین کس زمان دجال را درنیابد در آنحال مردی عرض
کرد که یا امیرالمؤمنین اگر کسی پیش از قصه عثمان وفات کند چگونه میباشد فرمود از قبرش برانگیخته میشود تا اینکه بمظلوم بودن عثمان اعتقاد
نکند هر چند که ببینی او بحالت ما لبده شود **شیخ** صدوق در علل الشرایع از ماجیلویه او از اعمش او از برقی او از پدرش او از محمد بن سلیمان او از
داود بن نعمان او از عبدالرحیم قصیر روایت نموده او گفت که باقر ع فرمود که آگاه باشید اگر قائم ع ما قیام نماید حمیرا یعنی عایشه زنده کرده
شود تا آنکه آنحضرت باو تازیانه حد بزند تا اینکه از وی برای فاطمه ع دختر رسول خدا انتقام بکیرد تا آخر حدیث که در باب سیرت قائم ع مذکور
گردید **شیخ** مفید در کتاب ارشاد آورده که عبدالکریم خثعمی از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه قیام قائم ع ما نزدیک
گردید در ماه جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب برخلاف عادت بارانی میبارد که مانند آن را ندیده میباشند پس خدا تعالی بسبب آن باران
گوشتهای و بدنهای مؤمنان را در قبرهاشان میرویاند گویا که ایشان را میبینم که از سمت جهینه رو میآورند در حالتیکه موهای
خود شان را میتکانند از گرد و خاک یاد کرده **ابو علی** در کتاب اعلام الهدی و **شیخ** در کتاب ارشاد ذکر نموده اند که مفضل بن عمر
از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج میکنند با قائم ع از پشت کوفه بیست و هفت نفر از قوم موسی آنچنان که خلایق را بسوی
حق رهنمائی میکردند و باحق و راستی عدالت میورزیدند چنانکه خدا تعالی در وصف ایشان فرموده یهدون بالحق و به یعدلون
و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس ایشان در خدمت آنحضرت
یاران و حکام او میباشند در شهرها و در تفسیر عیاشی از مفضل مثل این حدیث باندک تفاوت نقل نموده و سابقا گذشت **محمد بن ابراهیم**
در کتاب الغیبه از احمد بن عبید او از یحیی بن ذکریا او از یوسف بن کلیب او از بطائنی او از حمید او از ثمالی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
که اگر قائم ع آل محمد ص خروج نماید هر آینه خدا تعالی با ملائکه باو یاری میکند و اول کسیکه با او بیعت نماید رسول خداست و امیرالمؤمنین ع
در بیعت نمودن دوم میباشد تا آخر حدیث که پیش گذشت **شیخ** طبرسی در کتاب الغیبه از سعد او از حسن بن علی زیتونی و حمیری در یکجا
ایشان از احمد بن هلال او از ابن محبوب او از رضا ع در حدیث طولانی خود که در خصوص علامات ظهور قائم ع است روایت نموده که آن
حضرت فرموده که صدائی سیم از آسمان میرسد بدین نهج است که خلایق بدنی می بینند که در سمت قرص آفتاب ظاهر گشته در آنحال صدا
میرسد که این امیرالمؤمنین ع است برای هلاک نمودن ستمکاران رو آورده **محمد بن ابراهیم** در کتاب الغیبه از محمد بن همام او از احمد بن
ما بنداد و حمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال مثل این را روایت نموده **شیخ** طوسی در کتاب الغیبه او از محمد بن علی او از جعفر بن بشیر او از ابی عبدالله
ابی عماره او از مفضل بن عمر روایت نموده او گفت که ما صحبت قائم ع را میکردیم و میگفتیم که هر که از اصحاب ما وفات کند هر آینه ظهور آنحضرت
منتظر میباشد در آنحال صادق ع بما فرمود که چون قائم ع قیام مینماید بر سر قبر مؤمن میآیند و باو میگویند که ای مؤمن صاحب ظهور
نموده اگر میخواهی که در خدمتش باشی بباش و اگر میخواهی که در کرامت و نعمت پروردگار خود بمانی بمان **شیخ** صدوق در کتاب من
لا یحضره الفقیه از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن کاتب ایشان از محمد بن ابی عبدالله کوفی او از محمد بن اسمعیل برمکی او از موسی بن
عبدالله نخعی او از امام علی النقی ع در زیارت جامعه روایت نموده و زیارت را ذکر کرده تا اینکه گفته وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَ
يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ يُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَ يُشَرَّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَ يُمَكَّنُ فِي
أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ یعنی خداوند گرداند مرا از آنان که پیروی شما میباشد و در راه های شما راه میرود
و بهدایت شما راه مییابد و در جرگه شما محشور میشوند و در زمان رجعت شما رو میآورند و در ایام دولت شما بملک و پادشاهی
میرسند و در ایام عافیت شما شرافت مییابند و در عصر دولت شما تمکین و قدرت مییابند و چشمهای شان فردا بدیدن شما روشن
میباشند و در زیارت وداع چنین وارد شده و مکّنّی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم یعنی مرا در ایام دولت شما متمکّن
و صاحب قدرت نماید و مرا در ایام رجعت شما زنده گرداند **شیخ** طوسی در کتاب تهذیب از صدوق مثل این حدیث روایت کرده
در کتاب مذکور از جماعتی از اصحاب ما ایشان از هرون بن موسی تلعکبری او از محمد بن علی بن معمر او از علی بن محمد بن مسعده و حسن بن علی
بن فضال ایشان از سعدان بن مسلم او از صفوان بن مهران جمال او از صادق ع در زیارت اربعین این فقره را روایت نموده وَ أَشْهَدُ
أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي یعنی شهادت میدهم باینکه من بشما ایمان آورده ام و بازگشت شما بسبب دین
خود و خاتمه عمل از جمله یقین کنندگانم برجعت شما **شیخ** صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که صادق ع فرمود کسیکه برجعت ما

شیخ مفید ره
ابو علی ره
شیخ طبرسی ره
محمد بن ابراهیم ره
شیخ طوسی ره

اعتقاد نکند و متعه را که در شریعت ماست حلال نداند از ما نیست **کلینی** در کتاب کافی از جماعتی از ایشان از سهل بن زیاد و از محمد بن سلیمان
دیلمی و از پدرش و از ابی بصیر روایت نموده و گفته که بخدمت صادق ع این آیه را خواندم وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللهُ
مَنْ یَمُوتُ بَلٰی وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ یعنی با جدّ و جهد بخدا سوگند یاد نمودند که هر آینه خدا زنده نخواهد نمود
کسیرا که مرده است آری زنده خواهد نمود این وعده ایست که خدا حتم در خصوص وی نموده لیکن بسیاری از خلایق نمیدانند ابی بصیر گوید که آنحضرت
بمن فرمود که یا ابا بصیر در خصوص این آیه چه میگوئی عرض کردم مشرکان گمان میکنند و برای رسول خدا ص سوگند یاد میکنند که خدا البته مرده
کانرا زنده نخواهد کرد فرمود که خسران و زیان باد کسی را که این را میگوید از ایشان بپرس که آیا مشرکان بخدا سوگند میخورند یا بلات و عزی عرض
عرض کردم که فدای تو شوم پس این را بمن بیان کن فرمود یا ابا بصیر چون قائم ع ما قیام نماید هر آینه قومی را از شیعه ما که سر قبضه شمشیرهای ایشان
را بر دوشهای ایشان انداخته بخدمت آنحضرت میفرستند پس این خبر بقومی از دشمنان ما میرسد پس با ایشان گویند ای گروه شیعه شما چه بسیار دروغگو
هستید اینک دولت شماست که ظاهر شده شما در خصوص آن دروغ میگوئید نه بخدا سوگند یاد میکنیم هر آینه این اشخاص زنده نشده
اند و بعد از این هم تا روز قیامت زنده نخواهند شد پس خدا اینعم گفته ایشانرا حکایت نموده فرمود وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللهُ
مَنْ یَمُوتُ و در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت نموده **مؤلف گوید** که سید در کتاب سعد السعود از کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت که تالیف
مفید علیه الرحمه است از ابن ابی هراسه و از ابراهیم بن اسحق و از عبد الله بن حماد و از ابی بصیر و از ابا فروه از صادق ع مثل این را روایت نموده و
کلینی در کتاب کافی از عدّه و از ابن شمون و از اصم و از عبد الله بن قسم بطل و از صادق ع در خصوص این آیه روایت نموده وَقَضَیْنَا
اِلٰی بَنِی اِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ یعنی در قرآن به بنی اسرائیل یعنی بنی امیه میرسانیم که شما در روی زمین دوباره
مفسده خواهید کرد آنحضرت فرمود که یکی از این دو مفسده قتل علی بن ابیطالب ع است و دیگری شهادت حسن ع وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا
یعنی هر آینه طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی آنحضرت فرمود که مراد از طغیان قتل امام حسین ع است وَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا یعنی چون
وقت خونخواهی امام حسین ع شد بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ یعنی برمیانگیزانیم بر شما بندگان خود را که صاحب جنگ شدید اند پس
ایشان میان شهرها را میگردند و تفحص مینمایند آنحضرت فرمود که مراد از عباد قومی اند که خدا اینعم ایشان را پیش از خروج قائم ع برانگیزاند
پس ایشان احدی را از قاتلان آل محمد ص نمیگذارند مگر اینکه او را بقتل میرسانند وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا یعنی خروج قائم ع وعده ایست که نظر
ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ یعنی بعد از آن برمیگردانیم خروج کردن را بر روی بنی امیه برای شما فرا رسیده هم آنحضرت فرمود که امام حسین ع
با هفتاد نفر از اصحاب خود که طاس کلاه مذهب و در رود در سر کذا است خروج میکند مخلابی میگویند که این مرد حسین ع است که خروج نموده
تا اینکه مؤمنان در حق او شک نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست و جناب حجت قائم ع در میان ایشان میباشد و وقتیکه معرفت امام حسین
است آنگاه قائم ع وفات میکند و کسیکه آنحضرت را غسل میدهد و با حنوط و کفن میکند و او را بلحد میسپارد امام حسین ع میباشد اینها
را بوصی بغیر نمیکند مگر وصی **شیخ** طوسی در مصباح متهجد ذکر نموده که جماعتی برای ما از ابی عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاعه
بن صفوان بن مهران جمال و از پدرش و از جدش صفوان روایت نموده و گفته که از صادق ع در خصوص زیارت آقای ما امام
حسین ع اذن طلبیدم و از آنحضرت خواهش نمودم بمن بیاموزد که زیارت آنحضرت را چگونه بعمل بیاورم و حدیثرا ذکر نموده تا اینجا که
آنحضرت در زیارت فرمود وَاُشْهِدُ اللهَ وَمَلٰئِکَتَهُ وَاَنْبِیَائَهُ وَرُسُلَهُ اَنِّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِیَابِکُمْ مُوقِنٌ بِشَرَایِعِ دِینِی
وَخَوَاتِیمِ عَمَلِی یعنی خدا و ملائکه و پیغمبران او را شاهد میگیرم باینکه من بشما ایمان آورده و با شریعت دینم و خاتمه عملم برجعت
یقین کننده ام و در کتاب مذکور در زیارت جناب عباس بدینوجه وارد شده اَنِّی بِکُمْ وَبِاِیَابِکُمْ مِنَ الْمُوقِنِینَ یعنی بدرستیکه بشما و برجعت
شما از جمله یقین کنندگانم **علی بن طاوس** در کتاب مصباح الزائر و سایر کتابهایش و **شیخ** طوسی در کتاب مصباح متهجد زیادتی ذکر نموده
که آنرا از ابن عیاشی روایت کرده گفته خبر داد بن عبد الله از حسین بن روح نقل نموده و گفته که هر کدام را از مشاهد مشرفه بخواهی در ماه
رجب زیارت کنی وقتیکه داخل روضه میشوی بدینوجه میگوئی زیارت را ذکر نموده تا اینکه گفته وَیُرْجِعُنِی مِنْ حَضْرَتِکُمْ خَیْرَ مَرْجِعٍ اِلٰی جَنَابٍ
مُمْرِعٍ وَخَفْضٍ مُوَسَّعٍ وَدَعَةٍ وَمَهَلٍ اِلٰی حِینِ الْاَجَلِ وَخَیْرِ مَصِیرٍ وَمَحَلٍّ فِی نَعِیمِ الْاَزَلِ وَالْعَیْشِ الْمُقْتَبَلِ بِدَوَامِ الْاُکُلِ وَشُرْبِ الرَّحِیقِ
وَالسَّلْسَبِیلِ وَعَلٍّ وَنَهَلٍ لَا سَاَمَ مِنْهُ وَلَا مَلَلَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وَتَحِیَّاتُهُ حَتَّی الْعَوْدِ اِلٰی حَضْرَتِکُمْ وَالْفَوْزِ فِی کَرَّتِکُمْ
یعنی خدا اینعم مرا به بهترین برگشتنی از آستانه شما برگرداند بسوی مرغزارهای پر علف و نعمت فراوان و استراحت و رفق و نرمی تا وقت رسیدن اجل
و مرا برگرداند به بهترین منزلی و مقامی در نعمت ازل یعنی نعمت آخرت و عیش تازه و مرا از آستانه برگرداند بطرزیکه دائمی باشد برای من اکل
و آشامیدن رحیق یعنی شراب ناب و سلسبیل و بارها آشامیدن و اول دفعه آشامیدن آبرا بنوعیکه بسبب آن خستگی و ملامت برای من
روی ننماید و درود و رحمت و برکتها و تحیات خدا بر شما باد تا وقتیکه باستانه شما برگردم و در زمان رجعت شما رستگار شوم علی بن طاوس

مؤلف گوید

کلینی

شیخ طوسی

علی بن طاوس

در کتاب الاقبال الاعمال و شیخ طوسی در کتاب مصباح متهجد ذکر کرده اند که ابی القسم بن علاء همدانی وکیل امام حسن عسکری ع توقیعی در آمد بدین مضمون انّ مولانا الحسین ع ولد یوم الخمیس لثلث خلون من شعبان فصم وادع فیه بهذا الدّعا یعنی آقای ما امام حسین ع در روز پنج شنبه سیم ماه شعبان متولّد گردید امروز را روزه بدارید و در امروز با این دعا که این دعا را ذکر نموده تا قول آنحضرت وَسَیّدِ الْاُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ یَوْمَ الْکَرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِی تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِی اَوْبَتِهِ وَالْاَوْصِیَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَیْبَتِهِ حَتّٰی یُدْرِکُوا الْاَوْتَارَ وَیَثْاَرُوا الثَّارَ وَیُرْضُوا الْجَبَّارَ وَیَکُونُوا خَیْرَ اَنْصَارٍ تا قول آنحضرت فَنَحْنُ عَائِذُونَ بِقَبْرِهِ نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ وَنَنْتَظِرُ اَوْبَتَهُ آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ یعنی آقای اینجانب که در روز رجعت بانصرت الهی امداد کرده شده است و بکشته شدنش عوض داده شده اینکه خدا ائمه را از نسل و ذریّه او و شفا را در تربتش و رستگاری را با او در زمان رجعتش و اوصیا را بعد از غیبت قائم ایشان در عترت وی قرار داده تا اینکه از قاتلان آل محمّد ص خونخواهی بکنند و انتقام بگیرند و خدا را از خود راضی و خوشنود نمایند و از بهترین یاری کنندگان باشند پس ما بقبر مطهّرش پناه برده ایم و بر سر تربتش حاضر شده ایم و بر رجعتش منتظر میباشیم ای پروردگار عالمیان این دعا را مستجاب گردان علی بن طاوس در مصباح الزائر متهجّد در زیارت قائم ع که در سرداب مبارک خوانده میشود بدین نهج ذکر نموده وَوَفِّقْنِی یَا رَبِّ لِلْقِیَامِ بِطَاعَتِهِ وَالْمَثْوٰی فِی خِدْمَتِهِ وَالْمُکْثِ فِی دَوْلَتِهِ وَاجْتِنَابِ عَنْ مَعْصِیَتِهِ فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی اَللّٰهُمَّ قَبْلَ ذٰلِکَ فَاجْعَلْنِی یَا رَبِّ فِیمَنْ یَکُرُّ فِی رَجْعَتِهِ وَیَمْلِکُ فِی دَوْلَتِهِ وَیَتَمَکَّنُ فِی اَیَّامِهِ وَیَسْتَظِلُّ تَحْتَ اَعْلَامِهِ وَیُحْشَرُ فِی زُمْرَتِهِ وَتَقَرُّ عَیْنُهُ بِرُؤْیَتِهِ یعنی پروردگارا مرا توفیق عطا بفرما تا اینکه با طاعت و خدمت آنحضرت قیام و اقدام نمایم و در ایام دولت او مکث و درنگ کنم و از مخالفت وی بپرهیزم پس پروردگارا اگر مرا پیش از ظهور آنحضرت بمیرانی پس ای پروردگار من بگردان مرا از آنان که در زمان رجعت او زنده شده دوباره برگردند و در ایام دولتش بپادشاهی و سلطنت برسند و در عصر او صاحب مکنت و قدرت میگردند و در سایه بیدقهای او میباشند و در حرم او محشور میشوند و چشمهای ایشان بدیدنش پرنور و دلهای ایشان مسرور میباشد علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر از جناب جعفر بن محمّد صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که چهل صباح با این عهد نامه بدرگاه الهی دعا نماید هر آینه خدا ایشان را در وقت ظهور از قبرش بیرون میآورند و در عوض هر کلمه آن هزار حسنه باو عطا میفرماید و هزار سیّئه از نامه عملش محو مینماید و آن عهد نامه اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَالْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ الْمَلٰٓئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ اَسْاَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ یَا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْاِمَامَ الْهَادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقَائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰبَائِهِ الطَّاهِرِینَ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا بَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنِّی وَعَنْ وَالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَمِدَادَ کَلِمَاتِهِ وَمَا اَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَاَحَاطَ بِهِ کِتَابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ فِی صَبِیحَةِ یَوْمِی هٰذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ اَیَّامِی عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لَا اَحُولُ عَنْهَا وَلَا اَزُولُ اَبَدًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَالذَّابِّینَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِینَ اِلَیْهِ فِی قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْحَامِینَ عَنْهُ وَالسَّابِقِینَ اِلٰی اِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حَالَ بَیْنِی وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلٰی عِبَادِکَ حَتْمًا فَاَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی مُؤْتَزِرًا کَفَنِی شَاهِرًا سَیْفِی مُجَرِّدًا قَنَاتِی مُلَبِّیًا دَعْوَةَ الدَّاعِی فِی الْحَاضِرِ وَالْبَادِی اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ وَاکْحُلْ بَصَرِی بِنَظْرَةٍ مِنِّی اِلَیْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلَادَکَ وَاَحْیِ بِهِ عِبَادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ اَیْدِی النَّاسِ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنَا وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّٰی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّٰی لَا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ الْحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْزَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِکَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا یَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَیْرَکَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عُطِّلَ مِنْ اَحْکَامِ کِتَابِکَ وَمُشَیِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ اَعْلَامِ دِینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَاْسِ الْمُعْتَدِینَ اَللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلٰی دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِکَانَتَنَا بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیدًا وَنَرٰیهُ قَرِیبًا اَلْعَجَلَ الْعَجَلَ یَا مَوْلَایَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ مضامین کلمات اعجاز آیات چنانست که پروردگارا ای جاسکه پروردگار نور بزرگ و کرسی بلند و پروردگار بحر مسجور یعنی دریای جوشان و نازل کننده توراة و انجیل و زبور و پروردگار سایه و تابش آفتاب یا پروردگار بهشت و دوزخ و نازل کننده قران عظیم و پروردگار ملئکه مقرّبین و انبیاء و مرسلین پروردگارا از تو مسئلت میکنم بحرمت وجه تو و نور وجه نورانیت و ملک قدیمت سؤال میکنم ای زنده و ای قیوّم بحرمت نامت اینجانب که آسمانها و زمینها را بسبب آن نورانی و روشن کرده از تو سؤال میکنم ای زنده که پیش از همه زنده کان معبودی نیست بحق نیست مگر تو پروردگارا بمولای ما که پیشوا و رهنما و ره نموده شده و قیام کننده است بامر تو و صلواة خدا بر او و بر پدران پاک او باد برسان از همه مردان و زنان صاحب

ایمان کرد در شهرهای مشرق زمین و مغرب زمین و همواریها و کوهها و بیابانها و دریاها سکنی دارند و از من و پدرم و مادرم از صلوات و طلب رحمت
بقدر وزن عرش خدا و مداد کلمات او و هر قدری که علم خدا آنرا شمرده و کتاب او بآن احاطه کرده پروردگارا بدرستیکه من در صبح امروز و تمام
ایام عمرم برای آنحضرت تازه میکنم عهد و عقد و بیعتی را که برای آنحضرت در گردن منست از آن هرگز برنمیگردم و زائل نمیشوم پروردگارا مرا
از جمله انصار و یاران آنحضرت و دفع کنندگان شر دشمنان از او و از جمله شتاب کنندگان بسوی او در خصوص قضاء حوائجش و از جمله تمام
کنندگان اوامر او و سبقت کنندگان بسوی اراده و خواهش او و از جمله شهید شوندگان در پیش روی او بگردان پروردگارا اگر حایل شود در میان
من و ظهور آنحضرت مرگی که آنرا بر بندگان خود لازم یعنی اگر تا ظهور آنحضرت مرگ دریابد هر آینه مرا زنده گردان و از قبر بیرون بیاور در حالتیکه
کفن خود را ملحفه کرده خود را با آن پوشیده شمشیرم را از غلاف در آورده و نیزه‌ام را برهنه کرده در میان شهرنشینان بدعوت دعوت کننده
لبیک اجابت میگویم پروردگارا آن طلعت رشید و نور دیده پسندیده را بمن بنما و دیده‌ام را بنگاه کردن بآنحضرت سرمه کش و بفرج او شتاب کن و خروج او را
آسان کن و راه او را وسیع کن و مراد در راه او ببر و بپوی حکمش را نافذ کن و کارش را محکم گردان پروردگارا بسبب او بلاد خود را معمور کن و بندگان را
زنده گردان زیرا که تو فرموده در حالیکه فرموده تو حق است که بسبب گناهان خلایق فساد در بیابانها و دریاها ظاهر و آشکار گردید پروردگارا
پس ولی خود و پسر دختر پیغمبر خود را که بنام پیغمبرت نامیده شده برای ما ظاهر گردان تا آنکه هیچ چیز از باطل دچار نشود مگر آنکه آنرا پایمال
نماید و برهم زند و حق را ثابت و آشکار گرداند و پروردگارا او را برای ستمدیدگان بندگانت ملجا و پناه کن و او را یاری کننده گردان برای
کسیکه آنحضرت برای او بغیر از تو یاری کننده نیابد و بگردان او را چنان کن که معطل و ضایع شده‌ها احکام کتاب تو را تازه گرداند و بنیادهای دین
و نشانهای دینت را و سنتهای پیغمبرت را محکم گرداند و او را بگردان از کسانیکه ایشان را از شدت جنگ ظالمان محافظت کرده پروردگارا پیغمبر
محمد(ص) و تابعان او را که دعوتش را اجابت و قبول کرده اند بدیدن آنحضرت شاد گردان بخضوع و فروتنی و ذلتی ما که بعد از وفات پیغمبر(ص) بما رو داد
رحم کن ای پروردگار این غم را از این امت بسبب حضور و ظهور آنحضرت برطرف کن و ظهورش را با تعجیل برای ما میسر گردان بدرستیکه مخالفان آنرا
دور میدانند ما آنرا نزدیک میدانیم ای مولای من ای صاحب الزمان تعجیل کن ای رحم کننده کان این مسئلت مرا بسبب رحمت قبول کن بعد از
باد سنت سه مرتبه بر ران راست میزنی و در هر مرتبه بگذار کوی العجل یا مولای یا صاحب الزمان یعنی ای مولای من ای صاحب الزمان بظهور و خروج
تعجیل و شتاب کن علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر مذکور ساخته که از جناب صادق(ع) مروی است چنین که آنحضرت فرمود که هر که بخواهد قبر مطهر رسول
خدا و ائمه(ع) را زیارت نماید باید چنان بگوید و زیارت را ذکر فرموده تا آنکه گفته اِنّی مِنَ القائِلینَ بِفَضلِکُم مُقِرٌّ بِرَجعَتِکُم لا اُنکِرُ لِلّهِ قُدرَةً وَلا
اَزعَمُ اِلّا ما شاءَ اللّهُ یعنی من از جمله اعتقاد کنندگانم بفضیلت شما و اقرار دارم باینکه شما بدنیا رجوع خواهید کرد قدرت خدا را انکار نمیکنم
و گمان نمیکنم مگر چیزی را که خدا خواسته باشد **مؤلف گوید** که بسیاری از این اخبار که بزیارات وادعیه متعلق است در کتابهای زیارت ذکر نموده‌اند
مانند تالیفات شهید و شیخ مفید و غیر ایشان و کتاب عتیق ما و کتاب زواید الفوائد مذکور است که از جمله مؤلفات سید علی بن طاوس است **کلینی**
در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از محمد بن سلیمان او از عمار بن مروان او از کسی که از صادق(ع) شنیده در حدیث طولانی در خصوص کیفیت قبض
روح مؤمن روایت نموده که آنحضرت فرمود که مؤمن بعد از آن یعنی بعد از قبض روح آل محمد(ص) را در جنان رضوی زیارت میکند و در خدمت ایشان
میباشد و از طعام ایشان با ایشان میخورد و از آشامیدنی ایشان با ایشان میآشامد در مجلس ایشان صحبت میکند تا وقتیکه قائم(ع) ما اهلبیت
قیام نماید و وقتیکه قائم ما قیام مینماید خدا ایشان را زنده میکند با آنحضرت طایفه بطایفه لبیک گویان رو میآورند پس در این وقت اهل باطل
شک میکنند و مضمحل میباشند آنانکه از حرام نمی‌پرهیزند با اینکه حرمت شهر حرام را رعایت نمیکنند و اندکی میکنند در که شتاب کنندگان در خصوص
ظهور آنحضرت هلاک میباشند و از اعتقادیکه در خصوص وجود ظهور آنحضرت کرده بودند بر میگردند و اعتقادشان فاسد میشود آنانکه
در این خصوص در مقام تسلیم و رضا بودند نجات مییابند پس چونکه مؤمنان چنانکه مذکور گردید بعد از وفات تا وقت ظهور در جنان رضوی در
خدمت ائمه(ع) میباشند از اینجهت جناب رسول خدا(ص) بعلی(ع) فرمود که تو برادر منی و وعده گاه تو و من وادی السلام است **مؤلف گوید** شیخ
حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب قائم(ع) که از جمله مؤلفات فضل بن شاذانست او از محمد بن اسمعیل او از محمد بن سنان مثل این حدیث را روایت
نموده و از کتاب مذکور او از فضل او از صالح بن حمزه او از حسین بن عبدالله او از صادق(ع) روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیرالمؤمنین(ع) فرمود
که منم فاروق اکبر و صاحب میسم یعنی فاروق و میسم پیش مذکور گردید و منم صاحب نشر اول یعنی رجعت و صاحب نشر آخر یعنی قیامت و صاحب جمیعها
در دولت دولتها و در دست من دولت خدا اتمام خواهد شد و کلمه او کامل خواهد گردید و بسبب من دین کامل میشود **مؤلف گوید** که تمام
این حدیث در ابواب بیان علم ائمه(ع) مذکور است جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیاره از حسین بن محمد بن عامر او از احمد بن اسحق بن سعد او از
سعدان بن مسلم او از ابی بصیر روایت نموده و گفته که بعضی اصحاب ما از صادق(ع) در زیارت امام حسین(ع) تا قول آنحضرت روایت نموده وَنُصرَتی
لَکُم مُعَدَّةٌ حَتّی یَحکُمَ اللّهُ وَیَبعَثَکُم فَمَعَکُم مَعَکُم لا مَعَ عَدُوِّکُم اِنّی مِنَ المُؤمِنینَ بِرَجعَتِکُم لا اُنکِرُ لِلّهِ قُدرَةً وَلا اُکَذِّبُ لَهُ مَشِیَّةً وَلا اَزعُمُ

علائم ظهور

مؤلف گوید

کلینی

مؤلف گوید

إِنْ شَاءَ اللهُ لَا يَكُونَ یعنی یاری کردن خود را برای شما مهیا نموده ام تا اینکه خدا بتعم حکم بکند و شما را مبعوث کرداند پس من با شما هستم و با
دشمنان شما نیستم من از آنانم که برجعت شما اعتقاد کرده اند قدرت خدا را در زنده کردانیدن شما انکار نمینمایم و مثبتم او را تکذیب نمیکنم
و کمان نمیکنم این را که در هر چیز را که خدا بخواهد نشود در کتاب مذکور از ابو عبد الرحمن محمد بن احمد بن حسن و محمد بن حسن در بیجا ایشان از حسن بن
علی بن مهزیار او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از محمد بن مروان او از ابی حمزه ثمالی او از صادق ع در زیارت امام حسین ع روایت نموده وَنُصْرَتِي لَكُمْ
مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَكُمُ اللهُ بِدِينِهِ وَيَبْعَثَكُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْحُجَّةُ وَبِكُمْ تُرْجَى الرَّحْمَةُ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي بِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
لَا أُنْكِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً وَلَا أُكَذِّبُ مِنْهُ بِمَشِيَّةٍ یعنی یاری کردن من برای شما مهیاست تا اینکه خدا بتعم شما را بسبب دین خود زنده کرداند و شما را بر
انگیزاند و کواهی میدهم باینکه شمائید حجت خدا بر خلق و بسبب شما خلایق برحمت خدا امیدوار میشوند پس من با شمایم با شمایم نه با دشمنان شما
بدرستیکه من از جمله ایمان آورندگانم بشما قدرت خدا را انکار نمینمایم و مشیت او را تکذیب نمینمایم بعد از آن صادق ع در تتمه زیارت فرموده
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ تا اینکه کفته اَللّٰهُمَّ أَتْمِمْ بِهِ كَلِمَاتِكَ وَأَنْجِزْ بِهِ وَعْدَكَ وَأَهْلِكْ بِهِ عَدُوَّكَ وَاكْتُبْنَا فِي أَوْلِيَائِهِ
وَأَحِبَّائِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا شِيعَةً وَأَنْصَارًا وَأَعْوَانًا عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَمَا وَكَّلْتَ بِهِ وَاسْتَخْلَفْتَهُ عَلَيْهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ یعنی
پروردکارا برای امیر المؤمنین ع که بنده تو و برادر پیغمبر تواست صلوات بفرست بعد از آن فرمود که پروردکارا با قائم ع کلمات خود را
تمام کردان یعنی ائمه را تمام کن زیرا که کلمات خدا عبارتست از ائمه و وعده خود را با آنحضرت بجا آور و دشمنانت را با او هلاک کردان و ما ها را
از جمله دوستان و یاوران پروردکارا ما را در خصوص بر پا داشتن طاعت و اطاعت پیغمبرت و بر پا داشتن چیزی که بر پیغمبرت واکذاشته‌ای و او را
در خصوص آنها خلیفه کرده از جمله یاری کنندکان کردان در کتاب خود از پدرش و از جماعتی مشایخ خود ایشان از محمد بن یحیی عطار و جبرداد بن
بن محمد بن مست جوهری در بیجا ایشان از محمد بن احمد بن یحیی او از علی بن حسان او از عروة برادر شعیب عقرقوفی او از کسی که ذکر نموده او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون نزدیک قبر امام حسین ع آمدی باید بدین نهج کوئی و برای تو در نزد هر امام کفایت میکند آنچه
کوئی و زیارت او ذکر کرده تا بقول خود اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ
وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ وَأَنْتَ الرَّبُّ الَّذِي لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ و در نزد قبور همه ائمه علیهم السلام باید بدین طریق میکویید حاصل معنی آنکه
پروردکارا این زیارت را آخر زیارت قبر پسر پیغمبر مکردان و او را در مقام و رتبه پسندیده مبعوث کن که برای دین خود با او یاری بکنی و دشمنانت
را با وی بقتل برسانی زیرا که این را وعده کرده و توان پروردکاری که وعده خود را خلاف نخواهی کرد علی بن طاوس در کتاب اقبال الاعمال مذکور
ساخته که سنت است خواندن اینده عا در روز دحو الارض و دعا را ذکر نموده تا قول خود وَابْعَثْنَا فِي كَرَّتِهِ حَتَّى نَكُونَ فِي زَمَانِهِ مِنْ أَعْوَانِهِ یعنی ای
پروردکارا ما را در وقت رجعت آنحضرت مبعوث و زنده کردان تا اینکه در زمان او از جمله یاوران وی باشیم در تفسیر علی بن ابراهیم قُتِلَ الْإِنْسَانُ
مَا أَكْفَرَهُ او کفته که مراد از انسان امیر المؤمنین ع است یعنی آنحضرت کشته کردید چه کار کرد و چه کناه از او سرزد تا اینکه او را بقتل رسانیدند
بعد از آن کفته مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ یعنی از چه چیز آنحضرت را آفرید از نطفه او را آفرید و او را
برای خیر و خوبی تقدیر نمود بعد از آن راه را برای وی آسان نمود یعنی راه خیر را ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ یعنی بعد از آن خدا
آنحضرت را میمیراند و بقبر میکذارد بعد از آن چون مشیتش علاقه کرفت او را زنده میکرداند یعنی در زمان رجعت كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا
أَمَرَهُ یعنی چنین نیست که خیال کرده اند که امیر المؤمنین ع بدنیا نخواهد برکشت زیرا که آنحضرت هنوز بجا نیاورده چیزها را که خدا باو امر
کرده بعد از این بدنیا برمیکردد تا اینکه بجا بیاورد چیزها را که خدا باو امر کرده خبر داده است بما احمد بن ادریس او از احمد بن محمد او از ابن ابی
نصر او از جمیل بن دراج او از ابن ابی سلمه او از باقر ع ابی سلمه کفته که از آنحضرت از قول خدا بتعم قتل الانسان ما اکفره پرسیدم فرمود آیه در
خصوص امیر المؤمنین ع نازل شده یعنی آنحضرت کشته میکردد چه کافر کردید که کشتند او را پرسیدنش یا اینکه آنحضرت چه کار کرد و چه کناه از او سرزد
که او را بقتل رسانیدند بعد از آن خداوند عالم خلقت آنحضرت را و کرامتی را که در خصوص خلقتش باو عطا فرموده بود بیان نمود فرموده
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ یعنی از چه چیز او را آفرید بعد از آن بیان نمود که او را از طینت پیغمبران آفرید و آفرینش او را برای خیر و خوبی مقدر نمود که
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ یعنی راه هدایت را باو آسان نمود بعد از آن او را مانند میراندن پیغمبران میمیراند ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ یعنی بعد از آن وقتی
که خدا خواست او را زنده میکرداند آنحضرت بعد از کشته شدن در زمان رجعت زنده میشود و چیزها را که خدا باو امر فرموده بجا میآورد
شیخ شرف الدین در کتاب کنز الفوائد از محمد بن عباس او از جعفر بن محمد بن حسین او از عبد الله بن عبد الرحمن او از محمد بن عبد الحمید او از مفضل
بن صالح او از جابر او از ابی عبد الله جدلی روایت نموده او کفته که روزی بخدمت علی بن ابیطالب ع داخل شدم آنحضرت فرمود که منم دابة الارض
مؤلف کوید که در باب علامات ظهور قائم کذشت که امیر المؤمنین ع بعد از ذکر قتل دجال فرمود که آکاه شوید بدرستیکه بعد از این طامه
الکبری خواهد شد عرض کردیم یا امیر المؤمنین ع طامه کبری چیست فرمود که خروج دابة الارض است از نزد کوه صفا در حالتیکه انکشتر سلیمان و عصای

شیخ شرف الدین

مؤلف کوید

موی در نزد آنحضرت می‌باشد انگشتر را بر روی هر مؤمن می‌گذارد در رویش نوشته می‌شود هذا مؤمن حقاً و از بر روی هر کافر می‌گذارد در آن نوشته می‌شود هذا کافر حقاً تا آخر حدیث که گذشت **شیخ** در کتاب الغیبة از فضل بن شاذان او از حسن بن محبوب و از عمرو بن ابی المقدام او از جابر جعفی روایت نموده که از باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه مردی از ما اهلبیت بعد از مردنش زنده میشود سیصد و نه سال سلطنت خواهد نمود فرمود نوزده سال بعد از آن منتصر خروج میکند و خون امام حسین علیه السلام و خون اصحاب او را مطالبه می‌نماید پس ایشان آن حضرت را میکشند و اسیر میکنند بعد از آن سفاح خروج میکند **مؤلف گوید** ظاهر اینست که مراد از منتصر امام حسین است و مراد از سفاح امیر المؤمنین است چنانکه بعد از این مذکور میشود **شیخ مفید** در کتاب اختصاص از عمرو بن ثابت او از جابر روایت کرده او گفته که از باقر شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مردی از ما اهلبیت بعد از وفاتش زنده شده سیصد و نه سال سلطنت میکند راوی گوید عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از وفات قائم علیه السلام راوی گوید عرض کردم که قائم علیه السلام تا وقت وفاتش در عصر خود چه قدر مدت سلطنت خواهد نمود فرمود که از اول سلطنتش تا روز وفاتش نوزده سال میباشد عرض کردم آیا بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج خواهد بود فرمود آری پنجاه سال بعد از آن منتصر بدنیا بر میگردد و برای خود و اصحابش خونخواهی میکند پس خلایق را بنوعی بقتل میرساند و اسیر میکنند که میگویند که اگر این مرد از اولاد انبیاء میبود اینگونه خلایق را بقتل نمیرسانید پس خلایق از سیاه و سفید جمع شده بر آنحضرت خروج میکنند پس او زیادتی مینمایند تا اینکه او را بکعبة بیت الله میکشانند و وقتیکه بلا بر آنحضرت شدت نمود و کشته گردید آنگاه سفاح غضبناک برای خونخواهی منتصر بدنیا رجوع میکند و همه را بقتل میرساند تا جابر! ابا میدانی که منتصر و سفاح کیانند منتصر حسین بن علی و سفاح علی بن ابیطالب علیهما السلام است **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن احمد بن محمد که یکجا ایشان از محمد بن حسن او از علی بن حسان او از ابی عبد الله رباحی و از ابی صامت حلوانی او از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدا تعالی شش چیز بمن عطا فرموده علم مرگها و بلاها و علم قرآن و منم صاحب رجعتها و دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم آن دابه که با خلایق سخن میگوید **محمد** بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از علی بن حسان مثل این را روایت نموده **کلینی** در کتاب کافی از محمد بن مهران او از محمد بن علی و محمد بن یحیی ایشان از احمد بن محمد در یکجا او از محمد بن سنان او از مفضل او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ از جانب خدا و منم فاروق اکبر و منم صاحب عصا و میسم مراد از میسم مهریست که آنحضرت از آن در زمان رجعت بر روی مؤمن میزند هذا مؤمن حقاً نوشته میشود و بر روی کافر میزند هذا کافر حقاً نوشته میگردد **کلینی** در کتاب کافی از حسین بن محمد او از معلی او از محمد بن جمهور او از محمد بن سنان مثل این را روایت کرده کلینی در کتاب کافی از علی بن محمد و محمد بن حسن ایشان از سهل بن زیاد او از محمد بن ولید شباب صیرفی او از سعید اعرج او از صادق مثل این را نقل نموده **شیخ** در کتاب تهذیب و کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش او از حماد او از حریز او از بزید بن معویه او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه روزها و شبها باخر نمیرسد تا وقتی که خدا تعالی مردگان را زنده کرداند و زندگان را بمیراند و حق را باهل خود بر گرداند و بر پا دارد دینی را که برای خود پسندیده تا آخر حدیث که از آن در کتاب کوه ذکر نموده اند در تفسیر علی بن ابراهیم وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ یعنی با انسان در خصوص پدر و مادرش وصیت کردیم صاحب تفسیر گفته که مراد از انسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام است بعد از آن خدا تعالی سخن را بر گردانیده در خصوص امام حسین علیه السلام میفرماید حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا یعنی مادر امام حسین علیه السلام باکراه و کدورت با آنحضرت آبستن گردید و باکراه او را زائید صاحب تفسیر گوید که خدا تعالی به پیغمبر خود تولد امام حسین را پیش از حمل مادرش مژده داد فرمود که امامت تا روز قیامت در نسل و ذریه او میباشد بعد از آن با آنحضرت خبر داد که امام حسین علیه السلام کشته میشود و باو و اولاد او مصیبت میرسد بعد از آن در عوض آن مصائب امامت را در نسل او قرار داد و او را آگاه نمود از اینکه او کشته میشود بعد از آن او را بدنیا بر میگرداند و یاوری میکند تا اینکه دشمنان خود را بقتل میرساند و او را پادشاهی روی زمین میکند و اینست معنی قول خدا تعالی وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه حاصل معنی آیه بارها پیشتر مذکور گردید و نیز اینست معنی قول خدای عز و جل وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ تا آخر آیه پس خدا تعالی به پیغمبر خود مژده داد که اهلبیت تو بر روی زمین مالک میشوند و زنده شده بدنیا رجوع خواهند نمود و دشمنان خود را خواهند کشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تولد امام حسین علیه السلام و کشته شدن او را بفاطمه علیها السلام خبر داد پس فاطمه علیها السلام باکراه و دلگیری با آنحضرت آبستن گردید بعد از آن صادق علیه السلام فرمود که آیا چنین زنی دیده اید که مژده پسر باو داده شود او باکراه و دلگیری باو حامله شود یعنی فاطمه علیها السلام غمناک گردید و خبر قتل آنحضرت را ناخوش داشت و او را باکراه زائید زیرا که خبر قتل او را شنیده بود و در میان زائیدن امام حسن علیه السلام و آبستن شدن بطهر فاصله گردید و امام حسین علیه السلام در شکم مادرش شش ماه ماند و مدت شیر خوردنش دو سال کشید و اینست معنی قول خدا تعالی وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا یعنی مدت حمل و باز داشتن آنحضرت از شیر مادر سی ماه خواهد بود در تفسیر مذکور إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ یعنی بآنانکه در حق آل محمد علیهم السلام ستم کرده اند عذابی که از این خواهد رسید مراد از این عذاب عذابیست که در روز رجعت با شمشیر خواهد بود در تفسیر مذکور وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا یعنی وقتیکه آیات ما بایشان خوانده میشود

شیخ مفید

کلینی

محمد بن حسن صفار

قال یعنی خلیفه ثانی میگوید اساطیر الاولین یعنی این آیات دروغهای گذشتگان است سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ یعنی در زمان رجعت بر دماغش داغ میزنیم وقتیکه امیر المؤمنین ع و دشمنانش بدنیا رجوع میکنند ایشانرا با مهری که با ایشان میباشد داغ میکنند چنانچه بهائم از لب و دماغ داغ کرده میشود در تفسیر مذکور قسم فانذر یعنی یا محمد بترس و خلایق را بترسان صاحب تفسیر گفته که مراد از این قیام آنحضرت است در روز رجعت بر میخیزد خلایق را دعوت میکند و میترساند حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر مذکور ساخته که از احادیثی که سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبد الحمید حسنی بمن روایت نموده حدیثی است که او بطریق خود از احمد بن محمد ایادی او رفع حدیث با حمد بن عقبه نموده او از پدرش او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت از رجعت پرسیده شد که آیا این حق است فرموده آری گفته شد که کیست اول کسیکه رجوع میکند فرمود امام حسین ع است که از پی قائم ع خروج میکند

علی بن عبد الحمید

عرض کردم آیا همه خلایق با آنحضرت میباشند فرمود بلکه بطرزی میباشد که خدا تعالی در کتاب خود ذکر نموده یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا یعنی روزی میشود که در صور دمیده میشود پس فوج فوج بدنیا میایند یعنی قومی بعد از قوم دیگر بدنیا بر میگردند و نیز از آنحضرت مرویست که امام حسین ع در میان اصحاب خویش که با او شربت شهادت نوشیدند بدنیا رو میاورند و هفتاد نفر پیغمبر در خدمت آنحضرت میباشد چنانکه با موسی بن عمران بودند پس قائم ع انگشتر خویشرا با آنحضرت میدهد و سپس کسیکه بقائم غسل میدهد و کفن و حنوط میکند و او را بقبرش میگذارد

جابر جعفی

و از جابر جعفی روایت شده او گفته که از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از ما اهلبیت مردی بعد از مردنش زنده میشود و سیصد و نه سال سلطنت میکند عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از قائم ع عرض کردم که مدت خلافت قائم ع در عمر خود چقدر میباشد فرمود نوزده سال بعد از آن منتصر بدنیا بر میگردد و او امام حسین ع است پس آنحضرت خونخواهی خود و اصحاب خود میکند پس پاره را بقتل میرساند و پاره را اسیر میکند تا اینکه سفاح خروج مینماید و او امیر المؤمنین ع است و نیز از علی بن عبد الحمید او بطریق سند خود تا باسد بن اسمعیل او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت پرسیده شد که مراد از روزیکه خدا تعالی مقدار آنرا در قرآن مجید ذکر نموده چیست چنانکه فرموده فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ یعنی در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است آنحضرت در جواب فرمود که مراد از آن روز رجعت جناب رسول خدا است پس مدت سلطنت آنحضرت در زمان رجعتش پنجاه هزار سال میباشد و امیر المؤمنین ع در زمان رجعتش چهل و چهار هزار سال سلطنت میکند مؤلف گوید که کتاب انوار مضیئه که از تالیفات شیخ علی بن عبد الحمید است نزد من هست و این احادیث در آنکتاب مذکور است و او نیز باسناد خود از فضل بن شاذان او باسناد خود از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که چون قائم ع ظهور میکند و داخل کوفه میشود آنگاه خدا او را برمیانگیزاند پس ایشان اصحاب و یاران آن حضرت میباشد در کتاب منتخب البصائر از کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان که از مؤلفات سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبد الکریم حسینی که بطرز رفع حدیث تا بعلی بن مهزیار نموده روایت کرده او گفته که در خواب خود خوابیده بودم ناگاه در عالم رؤیا دیدم که کسی بمن گفت که امسال حج کن بدرستیکه بخدمت صاحب الزمان میرسی حدیث را با طولش ذکر نموده تا اینکه گفته که بعد از آن قائم ع بمن فرمود که یا ابن مهزیار وقتیکه شهر حیره نایاب کردید و مغربی بمجنبش آمد و عباسی لشکر کشی نمود و سفیانی بیعت کردند آنگاه بولی خدا یعنی بمن از جانب خدا اذن داده میشود پس از میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر خروج میکنم بسمت کوفه میایم و مسجد آنجا را خراب مینمایم و از اول آن بنا میکنم هر چه که از بنای ظالمان و جباران در اطراف آن میباشد همه را خراب میکنم و خلایق را بحج الاسلام وا میدارم و بمدینه منوره میایم و حجره را خراب میکنم و خلیفه اول و ثانی را از قبر بیرون میاورم در حالتیکه بدنهای ایشان تر و تازه میباشد امر میفرمایم ایشانرا بر سمت بقیع میبرند و در بالای دو درخت بدار کشیده میشوند پس آن درخت در زیر ایشان شاخ و برگ در میاورند پس خلایق با ایشان بیشتر از پیشتر فریفته و گرویده میشوند در آنحال ندا کننده که خلایق را بامتحان میخواند از آسمان ندا میکند که ای آسمان ببند و ای زمین بگیر پس در آن روز باقی نمیماند در روی زمین مگر مؤمنیکه دلش را برای ایمان خالص کرده باشد عرض کردم ای آقای من آیا بعد از این چه واقع میشود فرمود رو آوردن بدنیا و رجعت بعد از آن این آیه را تلاوت فرموده ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَأَمْدَدْنَاکُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا یعنی بعد از آن رو آوردن و غالب آمدن بر ایشان را برای شما قرار دادیم و با موال و اولاد شما امداد و یاری نمودیم و شما را از ایشان بیشتر کردیم

و اذکر

مؤلف گوید که در نسخه اصل کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان مثل این حدیث زیاده دیدم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارة از محمد بن جعفر رزاز او از ابی الخطاب و احمد بن حسن بن فضال ایشان از حسن بن فضال او از مروان بن مسلم او از برید عجلی روایت نموده او گفته بخدمت صادق ع عرض کردم یابن رسول الله بمن خبر ده از اسمعیل اینکه خدا تعالی او را در کتاب خود ذکر کرده چنانکه فرموده وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولًا نَبِیًّا یعنی یا محمد ذکر کن اسمعیل را در قرآن بدرستیکه وعده او صادق بود تخلف نمیکرد از جانب خدا فرستاده و خبر دهنده بود آیا این اسمعیل که در این آیه ذکر شده اسمعیل پسر ابراهیم علیهما السلام بود چنانکه مردم گمان چنان دارند که اسمعیل پسر حضرت ابراهیم ع است فرمود نه چنین است که گمان کرده اند زیرا که اسمعیل پسر ابراهیم پیش از وفات ابراهیم وفات نمود

مؤلف گوید

ابراهیم حجّت خدا و صاحب شریعت بود پس اسمعیل در عصر ابرهیم نبی بود که از قوم مبعوث شده بود زیرا که رسالت و نبوّت داشت پس بنابراین مراد از اسمعیل که در آیه ذکر شده اسمعیل پسر ابرهیم نیست راوی گوید آنگاه عرض کردم که فدای تو شوم پس مراد کدام اسمعیل است فرمود اسماعیل بن حزقیل نبی است خداوند او را بسوی قوم خویش مبعوث نمود قوم او را تکذیب نمودند و کشتند و پوست رویش را کندند پس خداوند قهّار جبّار بر ایشان غضب نمود و سطاطائیل را که ملک عذاب است نزد وی فرستاد سطاطائیل با وی گفت یا اسمعیل من سطاطائیل ملک عذابم جناب ربّ العزّة مرا نزد تو فرستاده برای اینکه بقوم تو انواع عذاب اگر بخواهی عذاب نمایم اسمعیل گفت یا سطاطائیل مرا احتیاج باین نیست آنگاه خداوند باو وحی فرمود که یا اسمعیل حاجت چیست اسمعیل عرض کرد پروردگارا تو از خلایق عهد و پیمان گرفته که ترا پروردگار و محمّد را پیغمبر و اوصیا او را ولی و پیشوا دانند و بمخلوقات خود خبر داده چیز را که امّت پیغمبر بعد از وفاتش بر سر حسین بن علی ع خواهند آورد و تو بحسین بن علی ع وعده فرموده که او را بدنیا برگردانی تا اینکه مرا از برای انتقام خود بفرستانند از آنانکه این کار را در حقّ او کرده اند پس پروردگارا حاجت من از تو این است که مرا بدنیا برگردانی تا اینکه انتقام بکشم از آنانکه این اذیّتها را در حقّ من کردند چنانکه امام حسین ع را بدنیا خواهی برگردانید پس خداوند مسئلت او را قبول نموده او را در زیارت او وعده فرمود پس او در روز رجعت با امام حسین ع بدنیا خواهد برگشت در کتاب مذکور از حمیری و او از پدرش و او از علی بن محمّد بن سالم و او از محمّد بن خالد و او از عبد الله بن حماد بصری و او از عبد الله بن عبد الرحمن و او از ابو عبید بزاز و او از حریز روایت کرده و گفته که بخدمت امام جعفر صادق ع از روی تعجّب عرض کردم که فدای تو شوم سبب چیست که عمرهای کثیر و اجلهای شما بعضی ببعضی دیگر نزدیک بود با اینکه این خلایق با امور دین و دنیا بشما ها احتیاج دارند فرمود بدرستیکه برای هر یکی از ما اهلبیت صحیفه هست که در آن ثبت شده هر چیزیکه بآن احتیاج دارد و باید در مدّت عمرش بآن عمل نماید پس وقتیکه احکام آن صحیفه و چیزهائیکه بآن مأمور شده تمام گشته باخر رسیده آنگاه میداند که اجلش رسیده و در آنحال رسول خدا نزد او میاید و خبر مرگ او را میدهد و نعمتها را که برای وی در نزد خداوند است و امام حسین ع صحیفه را که باو داده شده بود خواند و چیزهائی آمد که شدنی بود دانست و پاره چیزها را که از قضا نگذشته بود که مانده بود پس آنحضرت بجهاد بیرون رفت و این امور که از قضا نگذشته بود این بود که ملائکه از خداوند مسئلت نمودند که بآنحضرت یاری نمایند خداوند ایشان را در این باب ماذون کرد پس ایشان اندک زمانی بسبب مهیّا شدن برای قتال مکث و درنگ نمودند تا اینکه آنحضرت شربت شهادت نوشید بعد از آن ملئکه بر زمین فرود آمدند ناگاه دیدند که عمر آنحضرت باخر رسیده کشته گردیده ملائکه بدرگاه خداوند کردگار عرض کردند که پروردگارا ما را ماذون فرمودی که بر روی زمین فرود آئیم و بآنحضرت یاری کنیم پس فرود آمدیم دیدیم که روح مطهّرش را از بدن مبارکش قبض نموده آنگاه خداوند با ایشان وحی فرمود که از قبّه منوّره آنحضرت جدا مشوید تا وقتیکه او را ببینید که خروج نموده آنگاه باو یاری کنید و از خاک آن وقت بر آنحضرت و بر فوت شدن یاری نمودن باو از شما بگریید و یاری کردن و گریستن را بر آنحضرت بشما مخصوص نمودم پس ملائکه برای تقرّب یافتن در درگاه خداوند عالم و جزع نمودن بر فوت شدن یاری کردن بآنحضرت از ایشان گریستند و وقتیکه آنحضرت خروج مینماید ایشان از جمله یاران او میباشند شیخ شرف الدین در کتاب کنز الفوائد از محمّد بن عبّاس و او از جعفر بن محمّد بن مالک و او از قسم بن اسمعیل و او از علی بن خالد عاقولی و او از عبد الکریم خثعمی و او از سلیمان بن خالد روایت نموده او گفته که صادق ع در خصوص قول خداوند فرمود یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة که راجفه حسین بن علی ع است و رادفه علی بن ابیطالب ع است حاصل مضمون این بنابر این روایت اینست که ذکر یکی روزیرا که حسین بن علی ع با اضطراب خروج و جنبش میکند و از پی آن امیر المؤمنین ع خروج مینماید بعد از آن فرمود اوّل کسیکه کرد و خاک قبر را از سرش میتکاند حسین بن علی ع است با هفتاد و پنج هزار نفر و اینست معنی قول خداوند وَإِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی بدرستیکه ما به پیغمبر خود و بآنانکه در مدّت زندگانی دنیا ایمان آورده اند یاری میکنیم و روزیکه شهیدان بر میخیزند روزیکه ستمکاران عذر آوردن ایشان فایده نمیبخشد و بر ایشانست لعنت و بدی دار عقبی فرات بن ابرهیم کوفی در کتاب تفسیر از ابی قسم علوی با عنعنه خود از صادق ع مثل این حدیث را روایت نموده و در این روایت بجای هفتاد و پنج هزار نود و پنج هزار مذکور است شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل و بعضی اصحاب ما در کتاب روضه از صادق ع مثل این را روایت نموده اند شیخ محمّد بن علی خزاز در کتاب کفایه از کتاب تنزیل و تحریف نقل نموده او از احمد بن محمّد سیّاری و او از محمّد بن خالد و او از عمر بن عبد العزیز و او از عبد الله بن نجیح یمانی روایت نموده او گفته که این آیه را بخدمت صادق ع خواندم ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی در آن روز مشود که از نعمت سؤال کرده میشوید آنحضرت فرمود که مراد از نعیم محمّد و آل محمّد ص است که خداوند ایشان را بشما نعمت داده و در خصوص قول خداوند لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ فرمود یعنی اگر بدانید دانستنی که از مشاهده و عیان حاصل است و در خصوص قول خدای عزّ و جلّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ فرمود نه چنین است که گمان نموده اید بعد از این دو بار خواهید دانست که حقیقت امر چگونه است یکبار در روز رجعت و بار دیگر در قیامت نجاشی در کتاب رجال آورده که مؤمن الطاق را با ابو

حمیری ره

شیخ شرف الدین ره

فرات بن ابرهیم

شیخ محمّد بن علی

نجاشی ره

حنیفه گفت که از این کیسه خود پانصد دینار بمن قرض بده وقتیکه در روز رجعت من و تو بدنیا برگشتیم انرا بتو رد و ادا مینمایم مؤمن الطاق فی الحال
در جوابش گفت که بکضامن بمن بده که برای من ضمانت نماید در اینکه تو در صورت انسان بدنیا رجوع کنی زیرا که میترسم که در صورت بوزینه بدنیا
برگردی و من انرا نتوانم از تو برگردانم طبرسی در کتاب احتجاج مثل این قصه را با تفاوت جزئی روایت نموده در کتاب منتخب البصائر از کتاب غارات ابراهیم
بن محمد ثقفی نقل نموده که ابرهیم حدیثی از امیر المؤمنین ع روایت نموده از جمله فقرات اینست که باآنحضرت گفته شد که ذوالقرنین چیست فرمود مردی
بوده که خدایتعالی او را بسوی قوم خود فرستاد تا اینکه ایشان را هدایت نماید ایشان او را تکذیب نمودند و بر شاخش زدند او وفات نمود بعد
از ان خداوند کردگار او را زنده کرد لیکن پنهان بدن او با ذوالقرنین یعنی صاحب دو شاخ اینست که بهر دو شاخ او زدند در حدیث دیگر چنان
کرد در میان شماست مثل ذوالقرنین آنحضرت از این کلام خود را اراده نموده واز کتاب غارات نیز نقل نموده که خبر داد بما عبدالله بن اسید کندی که
از جمله جرجیان لشکر بوده از پدرش او گفته که من با پاره مردم در خدمت امیر المؤمنین علی ع نشسته بودیم ناگاه ابن معن و ابن مجح امدند در حالتی
که بکردن عبدالله بن وهب انداخته بودند او را کشان کشان میاوردند ایشان عرض کردند یا امیر المؤمنین این مرد را بقتل رسان و بدروغ
گویان در ظاهر اظهار محبت و خلوص مکن آنحضرت فرمود که او را نزدیک من ارید پس باآنحضرت نزدیک شدان بزرگوار بایشان فرمود که این
مرد چه میگوید گفتند که چنان گمان دارد که تو دابة الارضی و ضربتی بر سر مبارک زده میشود بطرزیکه سرت تا محاسن شریف بریده میکرددان
حضرت فرمود باو که این جماعت چه میگویند عرض کردم یا امیر المؤمنین تو حدیثی بمردم فرموده انرا عمار بن یاسر بمن خبر داده اینکه من گفته ام همان حدیث
است آنحضرت فرمود که دست از او بردارید زیرا که این از پیش خود چیزی نمیگوید بلکه از دیگری روایت میکند یا ابن ام السود بدرستیکه
تو حدیث را میشکافی شکافتنی این مرد را بگذارید براه خود رود اگر دروغ میگوید ضرر این دروغ بر خود اوست و اگر راست میگوید هر
اینه گفته او بمن دروغ خواهد داد و نیز در انکتاب از عبایه روایت نموده او گفته که از علی ع شنیدم میفرمود که من سید پیرانم و در من سنتی و شیوه
هست از ایوب زیرا که ایوب بانواع بلاها مبتلا گردید بعد از ان خدایتعالی باو عافیت کرامت فرمود و اهل و عیالش را با علاوه مثل ایشان با
عطا فرمود چنانکه خدایتعالی در قران حکایت فرموده چنان روایت شده که خدایتعالی اهل او را که مرده بودند برای او زنده کردانید و هم وغم و
مصیبت او را زایل نمود از ائمه صلوات الله علیهم بمقام صحت پیوسته اینکه هر انچه که در میان بنی اسرائیل واقع شده مانند ان طابق
النعل بالنعل والقذة بالقذة در میان این امت واقع میشود و حال آنکه آنحضرت فرموده که در من شباهتی است با ایوب و نیز فرموده بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه خدایتعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع خواهد نمود چنانکه برای یعقوب ع جمع نمود زیرا که در میان یعقوب و اهلش مدتی
جدائی واقع گردید بعد از ان بر سرش جمع شدند پس آنحضرت سوگند یاد نمود هر اینه خداوند سبحانه و تعالی بعد از این اولاد او را برای او جمع خواهد
نمود چنانکه برای یعقوب جمع کرد و جمع شدن یعقوب ع با اولادش در دار دنیا شد پس بنا براین باید جمع شدن امیر المؤمنین ع با اولادش در
دنیا باشد یعنی اولادش در زمان رجعت بر سرش جمع میشوند و اولادش عبارتست از ائمه ع و ایشان انانند که در احادیث صحیحه صریحه برجوع
نمودن ایشان بدنیا تصریح شده و غایت کار برای متقیانست و متقیان نیست مگر ائمه ع در منتخب البصائر مذکور نموده که از کتاب تاویل
ما نزل من القران فی النبی واله صلوات الله علیه واله که از تالیف ابی عبدالله محمد بن عباس بن مروان است و سید رضی الدین علی بن موسی بن
طاوس بخط خود در این کتاب در مقام تعدیل و توثیق محمد بن عباس نوشته چیزیکه صورتش اینست که نجاشی در کتاب فهرست گفته خبر را
که لفظش اینست که محمد بن عباس در میان اصحاب ما ثقه است تا دو بار شخص محکم است کتاب مقنع در علم فقه و اجل از مصنفات اوست و جماعتی
از اصحاب ما گفته اند که مثل کتاب مقنع در علم فقه تصنیف نشده و مثل توثیق نجاشی است توثیقیکه علی بن طاوس در خصوص محمد بن عباس از
فخار بن معد علوی و غیر ایشان از شاذان بن جبرئیل او از رجال خود نقل نموده یعنی ایشان نیز محمد بن عباس را مانند توثیق نموده اند و انچه که
صاحب منتخب البصائر از کتاب تاویل ما نزل من القران نقل نموده قول خدایتعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ
لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر بخواهیم ایتی از اسمان برایشان یعنی بر بنی امیه نازل میکردانیم پس گردنهای ایشان در پیش ان ذلیل و پست میشوند
خبر داد بما علی بن عبدالله بن اسد از ابراهیم بن محمد و از احمد بن معمر اسدی و از محمد بن فضل و از کلبی و از ابی صالح و از ابن عباس در خصوص
قول خدایتعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ابن عباس گفته که این ایه در شان ما و بنی امیه نازل
شده ما را برایشان دولتی و سلطنتی میشود پس گردنهای شان بعد از انکه سرکش و گردنکش بودند برای ما ذلیل و پست میشوند و بعد
از انکه عزت داشتند خوار و خفیف میباشند خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی او از یونس او از بعضی اصحاب ما ایشان از ابی بصیر
او از باقر ع روایت نموده که از آنحضرت از معنی قول خدای ع اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ
پرسیدم فرمود که گردنهای بنی امیه در پیش ان ایت پست میشوند و ان ایت در وقت زوال افتاب یعنی وقت ظهر اشکار میشود
و ان عبارتست از علی بن ابیطالب که در وقت ظهر در سمت بالای سر خلایق اشکار شده یکساعت نمایان میشود چنی روی مبارک جهه معلد میبا

طبرسی

علی بن عبدالله

بطرزیکه خدا این حسب و نسب انحضرت را میشناسند بعد از ان فرمود آگاه شوید بدرستیکه بنی امیه در ان زمان چنان میباشند که اگر مردی از ایشان
در پشت درختها پنهان شود هر اینه اندرخت گوید که این مرد از بنی امیه است او را بقتل میرسانند خبر داد بما محمد بن جعفر بن محمد بن حسنی او
از عبد الله بن محمد بن زیات او از محمد یعنی ابن جنید او از مفضل بن صالح او از جابر او از ابی عبد الله جدلی او گفته که روزی بخدمت علی علیه السلام مشرف
گردیدم انحضرت فرمود منم دابة الارض خبر داد بما علی بن احمد بن حاتم او از اسمعیل بن اسحق راشدی او از خالد بن مخلد او از عبد الکریم بن
یعقوب جعفی او از جابر بن یزید او از ابی عبد الله جدلی او گفته که بخدمت علی بن ابیطالب ع مشرف گردیدم انحضرت فرمود ایا خبر بدهم بتو سه حدیث
را پیش از انکه بنزد من و تو بیگانه بیاید بعد از ان فرمود منم بنده خدا و منم دابة الارض و راستگو و عدالت کننده روی زمین و برادر پیغمبر روی
زمین و منم بنده خدا بعد از ان فرمود که ایا خبر ندهیم بتو از بینی مهدی و چشم او عرض کردم ای خبرده پس انحضرت دست مبارک اشرا بسینه بی کینه اش زد
و فرمود که او منم خبر داد بما محمد بن حسن بن صالح او از حسین بن حسن قاشی او از علی بن حکم او از ابان بن عثمان او از عبد الرحمن بن سیابه او از ابی داود
او از ابی عبد الله جدلی او گفته که بخدمت امیر المؤمنین شرفیاب گردیدم انحضرت فرمود که هفت حدیث بتو خبر میدهم مگر اینکه بیگانه نزد ما اید عرض
کردم فدای تو شوم بفرما فرمود ایا بینی مهدی و چشم او را میشناسی عرض کردم یا امیر المؤمنین ع انها عبارتست از تو فرمود ایا میشناسی اند و حاجت
و دربان ضلالت و گمراهی را که در اخر زمان ذلت و خواری ایشان ظاهر خواهد شد عرض کردم یا امیر المؤمنین ع بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه
فلان و فلانند یعنی ابو بکر و عمر اند فرمود ایا دابه را میشناسی و عدالت و راستگوئی او چیست و مکان و برانگیختن او کجاست و خدا انتقام هلاک
کننده است کسیرا که با جور و ستم نماید و حدیث را تا اخر ذکر فرموده و خبر داد بما احمد بن محمد بن سعید از حسن سلمی او از ایوب بن نوح او از صفوان
او از یعقوب بن شعیب او از عمران بن میثم او از عبایه او گفته که مردی بخدمت امیر المؤمنین ع امد و عرض کرد که از دابه بمن خبرده فرمود که از ان چه
میخواهی عرض کردم که دوست میدارم که انرا بشناسم فرمود که ان دابه ایست صاحب ایمان قران میخواند و برحمن ایمان میاورد و طعام میخورد
و در بازارها میگردد و خبر داد بما حسین بن احمد او از محمد بن عیسی او از صفوان مثل این حدیث را نقل کرده و در اخر این روایت این فقره
را افزوده که ای مرد عرض کرد یا امیر المؤمنین انداب کیست فرمود مادر زن بر تو ماتم بگیرد او علیست خبر داد بما اسحق بن محمد بن مروان او از پدرش
او از عبد الله بن زبیر قرشی او از یعقوب بن شعیب او از عمران بن میثم او گفته که عبایه بمن خبر داد گفت که من در خدمت امیر المؤمنین ع بودم شنیدم که انحضرت
فرمود که برادرم رسول خدا بمن خبر داد که من هزار پیغمبر ختم کرده و هزار وصی ختم کرده و من مکلف شده ام بچیزهائیکه ان اوصیا با انها مکلف
نشده اند و من هزار کلمه میدانم انها را نمیدانند مگر من و محمد و هیچ کلمه از انها نیست مگر اینکه ان کلمه هزار در راست از علم که هنوز از انها
یک کلمه نمیدانند مگر اینکه از انها یک ایه در قران میخوانید و ان ایه اینست وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِاٰيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی وقتیکه قول بر ایشان واقع میگردد برای ایشان بیرون میاوریم از زمین دابه که با ایشان سخن میگوید بدرستیکه خلق
باینهای ما یقین ندارند بعد از ان فرمود که شما ها انداب را نمیشناسید کیست خبر داد بما احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن سعید او از احمد بن محمد
بن اسحق حضرمی او از احمد بن مستنیر او از جعفر بن عثمان و او عم احمد بن مستنیر است او گفته که خبر داد بمن صباح مزنی و محمد بن کثیر بن بشیر بن
عمیره ازدی همه ایشان گفته که خبر داد بما عمران بن میثم از عبایة بن ربعی او گفته که پنج نفر در خدمت امیر المؤمنین ع نشسته بودند من پنجمین ایشان بودم
و مثل این حدیث گذشته را ذکر نموده خبر داد بما حسین بن اسمعیل قاضی از عبد الله بن ایوب مخزومی او از یحیی بن ابی بکر او از ابی حریز او از
علی بن زید بن جدعان او از خالد بن اوس او از ابی هریره او گفته که رسول خدا فرمود که دابة الارض بیرون میاید در حالیکه عصای موسی و انگشتر
سلیمان با وی میباشد با عصای موسی بروی مؤمن جلا میدهد و با خاتم سلیمان روی کافر را داغ میکند خبر داد بما احمد بن محمد بن حسن فقیه
از احمد بن عبید بن ناصح او از حسین بن علوان او از سعد بن طریف او از اصبغ بن نباته او گفته که بخدمت امیر المؤمنین ع مشرف گردیدم دیدم در حالتیکه
انحضرت نان و سرکه و زیت میخورد عرض کردم یا امیر المؤمنین خدای تعالی در کلام مجید خود فرموده وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ
دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ این دابه چیست فرمود انداب است که نان و سرکه و زیت میخورد یعنی انداب منم خبر داد بما حسین بن احمد
از حسین بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از سماعة بن مهران او از فضل بن زبیر او از اصبغ بن نباته او گفته که معویه بمن گفت ای گروه شیعه
گمان دارید که علی ع دابة الارض است گفتم ایا این را تنها ما میگوئیم بلکه طائفه یهود هم میگویند پس معویه این سخن را نزد راس الجالوت که از
علمای یهود بود پیغام داد که خبر بده تو را ایا دابة الارض را شما در کتابهای خود مییابید گفت اری معویه گفت ان چیست گفت مردیست معاویه
گفت ایا نامش را میشناسی راس الجالوت گفت نامش الیاس است راوی گوید که معویه بمن رو اورده گفت که چه نزدیک گفت الیا یعنی علی خبر داد بما حسین
بن احمد از محمد بن عیسی او از یونس او از بعضی اصحاب خود او از ابی بصیر او گفته که باقر ع فرمود که مردم در خصوص این ایه چه میگویند وَاِذَا وَقَعَ
الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ گفت که مراد از دابه امیر المؤمنین ع است خبر داد بما محمد بن حسن بن صباح از حسن بن
حسن او از علی بن حکم او از ابان بن عثمان او از عبد الرحمن بن سیابه و یعقوب بن شعیب ایشان از صالح بن میثم او گفته که بخدمت باقر ع عرض کردم

محمد بن جعفر

علی بن احمد

اسحق بن محمد

اسمعیل قاضی

حسین بن احمد

که حدیثی بمن بفرما فرمود ابا از پدرت حدیث شنیده عرض کردم نه زیرا که من کوچک بودم بعد از آن عرض کردم که حدیثی عرض میکنم اگر راست وصواب است بفرمائید آری درست است و اگر خطا وناصواب گویم مرا از خطا برگردان فرمود که چه سخت شرط کردی عرض کردم که اگر درست بگویم سکوت کنید و اگر خطا کردم مرا از خطا برگردانید آنحضرت فرمود که این شرط بر من سهل و آسان است عرض کردم که گمان چنان دارم که علی ع دابة الارض است خبر داد بما حمید بن زیاد از عبید الله بن نهیک او از عیسی بن هشام او از ابان او از عبد الرحمن بن سیابه او از صالح بن میثم او گفته که بخدمت باقر ع عرض کردم که بمن حدیث بفرما فرمود ابا حدیث نشنیده عرض کردم که پدرم در زمانی که من بچه بودم وفات نموده بعد از آن عرض کردم که چیزی میگویم اگر راست بگویم سکوت بفرما و اگر خطا وناصواب گفتم مرا از خطا برگردان وحق را بیان فرما فرمود که این شرط سهل است عرض کردم که من گمان دارم که علی علیه السلام دابة الارض است پس آنحضرت سکوت فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه تو را چنین می بینم که بعد از این خواهی که علی بسوی ما یعنی بدینها برگشته بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض کرده اند هر آینه تو را بمعاد برخواهد گردانید راوی گوید عرض کردم بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این مسئله را از جمله آن مسایل قرار داده بودم که میخواستم آنها را از تو بپرسم لیکن فراموش نموده بودم آنحضرت فرمود آیا خبر ندهم بتو چیزی را که از این بزرگتر است بعد از آن فرمود وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا یعنی نفرستادیم تو را مگر بهمه خلایق در حالیکه ایشان را مژده دهنده و ایشان را ترسانند است بعد از آن فرمود که مرز زمینی نمیماند مگر اینکه بشهادت لا اله الا الله محمد رسول الله در آنجا نداکرده میشود و بدست مبارکش باطراف روی زمین اشاره فرمود یعنی در همه روی زمین کلمه طیبه گفته میشود خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی او از یونس او از ابرهیم بن عبد الحمید او از ابان احمر او رفع حدیث تا باقر ع نموده که آنحضرت در خصوص قول خدا تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که گمان نمیکنم پیغمبر شما را مگر اینکه بر شما طلوع میکند طلوع کردنی یعنی زنده شده بسوی شما خواهد برگشت خبر داد بما جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن مروان او از سعید بن عمار او از ابی مروان او گفته که از صادق ع پرسیدم از قول خدای عز وجل ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد آنحضرت فرمود نه چنین است بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه دنیا با آخر نمیرسد تا وقتیکه رسول خدا ص وعلی ع از ثویه باهم جمع شوند پس در آنجا اینها ری میکنند و مسجد بنا مینمایند که برای آن دوازده هزار در میباشد و ثویه نام جائیست در کوفه خبر داد بما احمد بن هوذه باهلی از ابرهیم بن اسحق نهاوندی او از عبد الله بن حماد انصاری او از ابی مریم انصاری او گفته که از صادق ع پرسیدم مثل این حدیث را تا آخر ذکر نموده و در آخر این روایت این آیه را ذکر نموده ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی هر آینه بایشان از عذاب ادنی بزرگ میچشانیم خبر داد بما حسین بن محمد از محمد بن عیسی او از یونس او از مفضل بن صالح او از زید شحام او از صادق ع که آنحضرت فرمود که عذاب ادنی که پیشتر از عذاب اکبر است عذاب رجعت است خبر داد بما حسین بن محمد از محمد بن عیسی او از یونس او از مفضل بن صالح او از زید شحام او از صادق ع که آنحضرت فرمود که عذاب ادنی دابة الارض است خبر داد بما هاشم بن خلف او از ابرهیم بن اسمعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل او از پدرش او از سلمه بن کهیل او از ابن مجاهد او از ابن عباس او از رسول خدا ص که آنحضرت در خطبه حجة الوداع بیان فرمودند که هر آینه طایفه عمالقه را با لشکر بقتل خواهم رسانید جبرئیل عرض کرد یا رسول الله چنان بگو که طایفه عمالقه را من بقتل خواهم رسانید یا علی آنحضرت فرمود که ایشان را من بقتل میرسانم یا علی بن ابیطالب ع محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی او از کسیکه ذکر نموده او از حسن بن موسی خشاب او از جعفر بن محمد او از کرام روایت نموده او گفته که امام جعفر صادق ع فرمود که هرگاه خلق منحصر بدو مرد میبودند هر آینه یکی از ایشان امام ع خواهد بود زیرا که احدی بر خدا بغیر حجت نگیرد که خدا او را بی حجت گذاشته یعنی امام اگر پیشتر از باره خلایق وفات نماید هر آینه ایشان امیر سد اینکه بر خدا بغیر حجت بگیرند که ما را بی حجت یعنی بی امام گذاشته مراد در اینجا امامی که بعد از همه خلایق وفات میکند مطلق امامست زیرا که حجت خدا بر خلایق یا مطلق ترسانند یا هدایت کننده تمام میشود نه اینکه مراد جناب قائمست و او بعد از همه خلایق وفات خواهد نمود زیرا که از ائمه ع چنانکه پیشتر گذشت وارد شده اینکه امام حسین ع او را کسیکه بقائم ع غسل خواهد داد و در دنیا بعد از او هر قدریکه خدا بخواهد حکم خواهد فرمود و واجبست بر آنانکه بامامت و وجوب اطاعت آل محمد ع اقرار دارند اینکه با ایشان در خصوص هر آنچه که فرمایند تسلیم کردند و هیچ یک را از احادیثی که از ایشان روایت شده اگر مخالف کتاب وسنت نباشد رد نکنند محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از علی بن احمد بن علی بن موسی دقاق از محمد بن عبد الله کوفی او از موسی بن عمران نخعی او از عم خود حسین بن یزید بن نوفلی او از علی بن ابی حمزه او از پدرش او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم یابن رسول الله از پدرت شنیدم فرمود که بعد از قائم ع دوازده نفر مهدی میباشند فرمود که پدرم دوازده مهدی فرمود دوازده امام نفرموده است وآن دوازده مهدی جماعتی هستند از شیعیان ما که خلایق را بدوستی ما وشناختن حق ما دعوت میکنند صاحب کتاب مذکور گوید که خدا تو را براه راست هدایت نماید بدانکه در علم آل محمد اختلاف نیست یعنی علمها و خبرهای ایشان با هم مخالف و منافی نیستند بلکه بعضی از آنها مصدق بعضی دیگر است و حال آنکه

حمید ق
جعفر بن محمد ق
احمد بن هوذه ق
حسین بن محمد ق
هاشم بن خلف ق

بیان رجعت ائمه سلام الله علیهم

احادیث بسیار از ائمه اطهار در خصوص رجعت دوازده امام بما رسیده پس گویا آنحضرت از حال سائل چنان فهمید که طاقت و حوصله ندارد
که متحمل شود باین علم خواص یعنی رجعت دوازده امام بعد از قائم ع اینچنان علمیکه خدا ایشان بهر که خاصه کان خود خواسته مخصوص گردانیده و با
عطا نمودن آن علم که ای داشته هر آنکسی را از مخلوقات خود که اراده نموده چنانکه خداوند سبحانه و تعالی فرموده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی این از فضل و احسان خداست و از اعطا میفرماید بهر کسیکه میخواهد و خدا ایشان صاحب احسان
بزرگست پس چون رجعت دوازده امام بعد از قائم ع سرّی بود که در حوصله سائل نمیگنجید از این جهت صادق ع کلام پدرش را که دوازده
امام بعد از قائم ع سرّیست از اسرار آل محمد ص از این جهت آنحضرت آنرا پنهان داشت و کلام پدرش را تاویل نمود و در حدیث از ائمه ع در خصوص
پنهان داشتن اسرار روایت شده که گفتن بعضی هر چیزیکه دانسته میشود بعضی پاره چیزها هست که دانسته میشود و لیکن اظهار آنها جا
نیست و نیست هر چیزیکه گفته میشود وقتش نزدیک شده باشد و نیست هر چیزیکه وقتش نزدیک شده باشد اهل آن حاضر و موجود باشد و در این
باب روایت شده که جبت و طاغوت مگوئید چونکه شیعه بیشتر بابوبکر و عمر جبت و طاغوت میگفتند و ایشانرا نام میبردند آنحضرت فرمود که دیگر
بایشان جبت و طاغوت مگوئید و رجعت ائمه ع را ذکر مکنید اگر مخالفان بشما بگویند که پیشتر از این هارا میگفتند بگوئید که الان نمیگوئیم
و این از راه تقیه است که بندگان خدا در زمان اوصیا نجات یابند بدین بهج سند که نموده اند سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب بشارت
مذکور ساخته که در کتاب جعفر بن محمد بن مالك کوفی یافتم که او باسناد خود تا حمران روایت نموده او گفته که عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار سال از آن برای سایر خلایق است و هشتاد هزار سال برای آل محمد ع است سید رضی الدین رحمه الله گفته که اعتقاد من چنانست
که این حدیث زاد در کتاب طهر بن عبد الله از این روایت مبسوطتر یافتم مؤلف گوید اینجا از کتاب حسن بن سلیمان نقل نموده ام تا اینجاست
و کراجکی در کتاب کنز الفواید باسناد خود روایت نموده اخبار برا که حسن بن سلیمان از محمد بن عباس نقل نموده در کتاب منتخب البصایر از
کتاب مشیخه حسن بن محبوب باسناد معتبر که بابو مفضل است و از محمد بن سلام او از باقر ع در خصوص قول خدا ایشان روایت نموده رَبَّنَا
اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ یعنی پروردگارا ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده
کردانیدی پس گناهان خود اقرار و اعتراف نمودیم پس آیا بسوی بیرون آمدن و خلاص شدن از عذاب راهی هست آنحضرت فرمود که این آیه
مخصوص است بپاره طوایف در روز رجعت که بعد از مرگ زنده میشوند و مضمون این آیه در خصوص قیامت هم جاری میشود پس بعد و
دوری باد از رحمت خدا برای قوم ستمکاران جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیاره از حسین بن محمد بن از معلی او از مفضل او از ابن
صدقه او از مفضل بن عمیر او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرمود گویا تختی از نور میبینم که در جائی گذاشته شده و در بالای آن قبه
از یاقوت سرخ که از جواهر مکلل و دانه نشان کردیده زده شده و گویا امام حسین ع را می بینم که در بالای آن نشسته و در اطراف آن هزار قبه
سبز هستند و گویا مؤمنان را می بینم که میآیند آنحضرت میآیند و با و سلام میدهند آنگاه خداوند عالم میفرماید که ای دوستان من
بخواهید از من زیرا که اذیت و ذلت رسید بد که شما بطول انجامید و امروز روزیست که حاجتی از حاجتهای دنیا از من نمیخواهید
مگر اینکه از برای شما برآورده میکنم پس خوردن و آشامیدن ایشان از نعمتهای بهشت میشود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این
کرامتیست از جانب خدا ایشان مؤلف گوید که حوائج دنیا خواستن دلیل است باینکه در زمان رجعت است نه در قیامت که در قیامت
حوائج دنیا خواسته نمیشود شیخ طوسی در کتاب الغیبه و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج در خصوص چیزی که حمیری بخدمت قائم ع نوشت از
جانب حمیری که بحق معتقد بود و متعه را حلال میدانست و برجعت قائل بود تا آخر حدیثی که بعد از این در باب توقیعات آنحضرت خواهد آمد
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج مذکور ساخته که در توقیعی که از ناحیه مقدسه برای حمیری بیرون آمد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد این فقره
بود اَشْهَدُ اَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ اَنْتُمُ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَاَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَا شَكَّ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا یعنی گواهی میدهم باینکه تو حجت خدائی شما اول و آخر هستید و رجعت شما حقست در آن شک
نیست و رجعت شما در آن روزیست که نفع نمی بخشد هیچ کس ایمان او در آن اینچنان کسیکه پیشتر از آن روز ایمان نیاورده یا در ایام ایمانش
عمل خیر کسب ننموده در کتاب علل الشرایع که تالیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم است و نسخه قدیمی از آن پیش ما بود مذکور ساخته که خدا ایشان در قرآن
مجید به پیغمبر خود خبر داده که بعد از تو اولاد تو کشته میشود و حق ایشان مغصوب گردد و بلا با ایشان میرسد بعد از این ایشانرا بدنیا
برمیگردانیم پس ایشان دشمنان خود را بقتل میرسانند و ایشان را بر روی زمین مالک میگردانیم اینست معنی قول خدا ایشان وَلَقَدْ كَتَبْنَا
فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح من بر زمین
مالك میشوند و وارث میگردند و نیز اینست معنی قول خدا ایشان وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه معنی این آیه پیشتر
مذکور گردید و در رساله سعد بن عبد الله در خصوص انواع آیات قرآن که بروایت ابن قولویه است و نسخه قدیمی از آن در نزد ما بود

علی بن طاوس — مؤلف گوید — ابن قولویه — شیخ طبرسی — علی بن ابراهیم

مذکور

مذکور نموده که باقر؏ فرمود که جبرئیل این را باین نحو فرود آورده فان الظالمین آل محمد حقهم عذابا دون ذلک ولکن اکثر الناس
لا یعلمون یعنی آنانکه در حق آل محمد؏ ستم نموده اند عذابی بغیر از عذاب قیامت خواهد رسید ولیکن بسیاری از خلایق این را نمیدانند
آنحضرت فرمود که مراد از عذاب عذاب رجعت است ابن شهر آشوب در کتاب مناقب ذکر نموده که امام رضا؏ در خصوص قول خدایتعالی
اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم فرمود که این علی است حاصل مضمون این پیشتر مذکور گردید در کتاب مذکور از ابو عبد الله
جدلی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین؏ فرمود که منم دابة الارض در تفسیر عیاشی از جابر او از باقر؏ در خصوص قول خدایتعالی اموات
غیر احیاء روایت نموده که آنحضرت فرمود که کافران مؤمنان نیستند واما قول خدایتعالی وما یشعرون ایان یبعثون یعنی اعتقاد
نکرده اند باینکه خودشان مشرک اند ء الهکم اله واحد یعنی خدای شما یگانه است بی شریک واما قول خدایتعالی الذین لا یؤمنون
پس مضمونش اینست که آنانکه اعتقاد نمیکنند باینکه رجعت حق است در تفسیر مذکور از ابی حمزه او از باقر؏ مثل این را روایت نموده فرات
بن ابراهیم کوفی در کتاب تفسیر از عبد الرحمن بن محمد علوی در حالتیکه همراه بان این حدیث را معنعن ذکر نموده از ابن عباس در خصوص قول
خدایتعالی والنهار اذا جلیها روایت نموده که ابن عباس گفت که مضمون این آیه اینست که ائمه از ما اهلبیت؏ در آخر زمان رجعت بر روی
زمین مالک میشوند پس آنرا پر از عدل و قسط میکنند در تفسیر نعمانی در خصوص حدیثی که از امیر المؤمنین؏ ذکر کرده که دلیلی که منکران
رجعت را رد میکند قول خدایتعالی است ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون یعنی روزی میشود که از هر
امتی جماعتی را از آنانکه آیات ما را تکذیب میکنند زنده کرده بدنیا بر میگردانیم پس بر ایشان قدغن کرده نظم ونسق میدهیم واما این حشر
آخرت پس قول خدایتعالی است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی ایشانرا زنده میکردانیم واحدی از ایشانرا باقی نمیگذاریم ونیز قول
خدای عز وجل است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشانرا با عذاب هلاک کرده ایم اینکه رجوع بکنند
در روز رجعت واما در روز قیامت پس رجوع خواهد نمود ونیز قول خدایتعالی است واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه معنی این پیشتر مذکور گردید و مضمون این متحقق نمیشود مگر در رجعت
ومثل اینست این که با ائمه خطاب نموده ودر آن با ایشان وعده نموده که با ایشان یاری نماید واز دشمنان شان انتقام کیرد و آن اینست
وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات تا بقول ولا یشرکون بی شیئا واین در وقتی واقع میشود که ائمه؏ بدنیا رجوع نمایند حاصل
معنی آن بارها در پیشتر مذکور گردید ومثل اینست قول خدایتعالی ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة
ونجعلهم الوارثین یعنی میخواهیم منت گذاریم برآنانکه در روی زمین ضعیف شمرده میشوند وایشانرا اماما ن و پیشوایان قرار
دهیم وایشانرا وارث کردانیم وارثان روی زمین نمائیم ومثل اینست قول سبحانه وتعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی
کسیکه قرآن را بر تو فرض کرداننده تو را بمعاد یعنی بدنیا خواهد برگرداند ومثل اینست قول خدایتعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم
الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنی آیا ندیدی آنانرا که از دیار خود شان از بیم مرگ بیرون رفتند در حالیکه ایشان چند
هزار نفر بودند پس خدایتعالی بایشان فرمود بمیرید پس ایشان باهم مردند بعد از آن خدایتعالی ایشانرا زنده کردانید ونیز مثل اینست قول
خدایتعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی موسی؏ هفتاد نفر مرد از قوم خویش برای میقاتگاه ما برگزید پس خدایتعالی
ایشانرا بعد از آنکه مردند بدنیا برگردانید پس آشامیدند و زن گرفتند ومثل اینست خبر حضرت عزیز محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات
از عبد الله بن محمد او از ابرهیم بن محمد ثقفی او از بعضی کسانیکه رفع حدیث تا بصادق؏ نموده اند روایت کرده که آنحضرت فرموده که امیر المؤمنین
فرمود منم صاحب عصا و میسم تا آخر حدیث احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن از احمد بن محمد وعبد الله بن عامر ایشان از ابن سنان
او از مفضل او از صادق؏ روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین؏ فرمود منم صاحب عصا و میسم در بصائر الدرجات از ابو الفضل علوی او
سعد بن عیسی او از ابرهیم بن حکم بن ظهیر او از زید دش او از شریک بن عبد الاعلی او از ابی وقاص او از سلمان فارسی او از امیر المؤمنین؏ روایت
نموده که آنحضرت فرمود که منم صاحب میسم و فاروق اکبر و منم صاحب رجعتها و دولت دولتها تا آخر حدیث ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از
باقر؏ روایت کرده در خصوص شرح قول امیر المؤمنین؏ که ساعت بدست من قیام خواهد نمود که آنحضرت فرمود که مراد از ساعت رجعت است
پیش از قیامت خدایتعالی در آن روز بامن و ذریه من بمؤمنان یاری میکند پس حاصل معنی فرموده امیر المؤمنین؏ که امور روز رجعت در دست
من خواهد شد در تفسیر علی بن ابرهیم از جعفر بن احمد او از عبد الله بن موسی او از ابن بطائنی او از زید دش او از ابی بصیر او از صادق؏ در
خصوص قول خدایتعالی انهم یکیدون کیدا روایت نموده که آنحضرت فرمود که منافقان برسول خدا صلعم و فاطمه علیهم السلام حیله نمودند پس
در عوض کرده ایشان خدایتعالی فرمود یا محمد انهم یکیدون کیدا واکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا یعنی بدرستیکه ایشان
حیله میکنند حیله کردنی و من حیله میکنم حیله کردنی پس ای محمد؏ بکافران ومنافقان مهلت بده مهلت دادنی ونیز اگر قائم قیام کند

هر اینه

ابن شهر آشوب ره

فرات بن ابراهیم ره

محمد بن حسن صفار

احمد بن خالد ره

هر ابتدا از ستمکاران و طاغوتان بنی امیه و سایر خلفا بنی برای من انتقام میکرد در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس او از علی بن محمد او از ابی جمیله او از حلبی او از علی بن حکم نیز این را روایت کرده حلبی از ابان بن عثمان او از فضل بن عباس او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها روایت نموده که آنحضرت فرموده که مضمون این در زمان رجعت بعرصه ظهور خواهد رسید حاصل معنی آیه اینست که پروردگار شان ایشان را در عوض گناهان شان هلاک و مستاصل کرد اند پس اینگونه هلاکت را که همه را فرا گرفت با ایشان دچار نمود و لایخاف عقبها آنحضرت فرمود یعنی از مثل این بلیه در وقتیکه بدنیا رجوع میکند نمیترسد یعنی باز از معصیت و نافرمانی پیغمبر پرهیز ند

مؤلف گوید که تتمه این حدیث و شرح آن در باب غرایب تاویل که در خصوص ائمه ع است مذکور گردید در کتاب کنز الفواید ذکر کرده که در تفسیر اهلبیت علیهم السلام مذکور ساخته که خبر داد بما بعضی از اصحاب ما از محمد بن علی او از عمر بن عبد العزیز او از عبد الله بجیح او گفته که این آیه را بخدمت صادق ع عرض کردم كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ آنحضرت فرمود یعنی ایشان یکبار در رجعت و بار دیگر در روز قیامت خواهند دانست که اعتقاد شان در خصوص مذهب و ملت باطل بوده در کتاب مذکور ذکر نموده که بطریق رفع حدیث باسناد تا بمحمد بن خالد روایت شد او از سماعه او از عبد الله بن قسم او از محمد بن یحیی او از مهبر او از باقر ع در خصوص قول خدا تعالی خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ روایت نموده که آنحضرت فرمود که مضمون این در خصوص قائم ع است حاصل مضمون آیه اینست که در حالتیکه چشمهای ایشان خشوع و فروتنی کننده است بطرز یکه آنها را ذلت و خواری فرا میگیرد این روز یعنی روز رجعت روز یست که با ایشان وعده داده شد محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال اورده که حمدان بن علی بن کلثوم گفته که ابن بشار هر وقتیکه ذکر رجعت در نزد او میگذشت انکار میکرد ندما میگفتیم که این یکبیت از تکذیب کنندگان در کتاب مذکور از احمد بن علی قمی او از ابن ادریس بن ایوب او از حسین بن سعید او از ابن محبوب او از عبد العزیز او از زراره او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که جابر میدانید معنی قول خدای عز و جل إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ معنی آیه پیشتر گذشت در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین او از هشام بن سالم او از محمد بن مسلم و زراره روایت نموده ایشان گفته اند که از باقر ع پاره احادیث را که از جابر بما روایت شده پرسیدیم و گفتیم که ما را با جابر چه کار است که بر روایت وی اعتقاد کنیم فرمود ایمان جابر بجائی رسیده بود که این آیه را تلاوت مینمود إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین او از محمد بن اسمعیل او از ابن اذینه او از زراره مثل این حدیث را روایت کرده

شیخ صدوق در کتاب صفات الشیعه از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی باسناد خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که بهفت چیز اقرار نماید مومن است و از جمله اعتقاد برجعت را شمرده در انکتاب نیز از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از فضل بن شاذان او از رضا ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که بتوحید خدا اقرار نماید و سخن را تا اینجا رسانیده که برجعت رد و متعه که یکی متعه حج و دیگری متعه زنان است اقرار نماید و بحکایت معراج و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و باینکه بهشت و دوزخ آفریده شده اند و بصراط و میزان و حشر و نشر و جزا و حساب ایمان بیاورد هر آینه او مؤمن درست است و از شیعیان ما اهلبیت است

مؤلف گوید دلیلی برای این باب قرار داده گویدای برادر بعد از آنکه برای تو توضیح و تمهید نمودم تو را چنانکه گمان نمیکنم که شک بکنی در اعتقاد نمودن برجعتی که جماعت شیعه در همه عصرها بر آن اجماع نموده و در میان ایشان مانند آفتاب در نیم روز مشهور گشته حتی انرا در میان خود نظم کرده و با آنها در همه شهرها بر مخالف حجت آورده اند و مخالفان در این باب بشیعه تشنیع نموده نسبت عیب داده اند و انرا در کتابها و تصنیفات خود نوشته اند از جمله ایشان رازی و نیشابوری و غیر ایشان است و کلام ابن ابی الحدید در خصوص توضیح مذهب طایفه امامیه در این باب پیشتر گذشت و اگر از طول دادن که بیفایده است بیم نداشتم هر آینه بسیاری از سخنان ایشان که در این باب گفته اند نقل مینمودم و چگونه شک میکند کسی که حقیقت ائمه اطهار ع اعتقاد نموده در خصوص امریکه نقل آن از ایشان بحد تواتر رسیده در احادیثی که نزدیک بصد حدیث است که در این باب صریحند و انها را بیشتر از چهل نفر و کمتر از پنجاه نفر از ثقات عظام و علماء اعلام در مؤلفات خود که بیشتر از پنجاه جلد است روایت نموده اند مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوق محمد بن بابویه و شیخ ابی جعفر طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و علی بن ابرهیم و سلیم هلالی و شیخ کراجکی و نعمانی و صفار و سعد بن عبد الله و ابن قولویه و علی بن عبد الحمید و سید علی بن طاوس و پسرش که صاحب کتاب زواید الفواید است و محمد بن علی بن ابرهیم و فرات بن ابرهیم و مؤلف کتاب التنزیل و التحریف و ابی الفضل طبرسی و ابیطالب طبرسی و ابرهیم بن محمد ثقفی و محمد بن عباس بن مروان و برقی و ابن شهر آشوب و حسن بن سلیمان و قطب راوندی و علامه حلی و سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم و احمد بن ادریس بن سعید و حسن بن علی ابی حمزه و فضل بن شاذان و شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان و حسن بن محمد بن جمهور راعمی که مؤلف کتاب واحده است و حسن بن محبوب و جعفر بن محمد بن مالک کوفی

مؤلف گوید
شیخ صدوق
کلینی
شیخ شهید

و ظفر بن عبدالله و شاذان بن جبرئیل و صاحب کتاب فضائل و مؤلف نسخه کتاب عتیق و مؤلف کتاب خطب و غیر ایشان از مؤلفان کتابهائی که در
نزد ما است و مؤلف انها را بانفسهم نمی شناسیم از این جهت این احادیث را در این باب بایشان نسبت ندادیم هر چند که بعضی از انها در ان کتابها
مذکور است و اگر رجعت کذائیه که مذکور شد بتفصیلی که روایت شده بحد تواتر نرسیده پس در کدام چیز ادعای تواتر ممکن میباشد با اینکه همه شیعیان
خلفا عن سلف روایت کرده اند چنانست که هر که در امثال این مدعی شک میکند هر اینه او در خصوص ائمه دین مبین شک کرده و لیکن چون
ان در میان مؤمنان برای وی ممکن نمیشود از این جهت برای خراب نمودن ملت قویمه و طریقه مستقیمه بسبب ذکر پاره چیزها مانند استبعادات
فلاسفه و تشکیکات ملحدان که عقول ضعیفه خردان انها را بسرعت قبول میکنند حیله و تزویر میکنند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره المشرکون یعنی ایشان میخواهند که باین سخنان سست و غلط نور خدا را خاموش کنند خدا نور خود را تمام
و کامل کننده است هر چند که مشرکان از انرا خوش ندارند و برای فزونی محکم نمودن این مدعی ذکر میکنیم نامهای بعضی را از انانکه بر بنا داشتن
اساس این مدعی متعرض شده و در این باب کتاب تصنیف نموده یا بر منکران دلیل و حجت اورده و با مخالفان مخاصمه و مجادله نموده سوای جمعی
که بیشتر در ضمن اخبار مذکور گردید و خدا توفیق دهنده و یاری کننده است پس از جمله ایشان احمد بن داود بن سعید جرجانی است شیخ در کتاب
فهرست در مدح او گفته که مراو را است کتاب متعه و رجعت و از جمله ایشان حسن بن علی بن حمزه بطائنی است و نجاشی از جمله کتابهای او کتاب رجعت
را شمرده و از جمله ایشان حسن بن سلیمان است چنانکه اخبار گذشته را از او نقل کردیم و اما سایر اصحاب پس ایشان رجعت را در کتابهای
که در خصوص غیبت قائم ع تصنیف نموده اند ذکر کرده و رساله علیحده برای ان تالیف نموده اند و بسیاری از ارباب کتب که از اصحاب
ما هستند هر یکی کتاب علیحده در خصوص غیبت تالیف نموده و حال انکه بیشتر شناختی انانرا که رجعت را روایت کرده اند از بزرگان اصحاب
و اکابر محدثان بوده اند چنانکه در جلالت ایشان شک و ریب نیست و علامه علیه الرحمه در خلاصة الرجال در خصوص شناسایدن
میسر بن عبدالعزیز گفته که عقیقی گفته که میسر بن عبدالعزیز را ال محمد چنین مدح کرده اند که او از انان است که در رجعت مجاهده خواهند
کرد مؤلف گوید که گفته شد که معنی این کلام اینست که میسر بن عبدالعزیز بعد از مردنش با قائم ع بدنیا بر میگردد و با او در راه
خدا جهاد میکند و ظاهر در نزد ما است که معنی کلام اینست که او با مخالفان مجادله میکند و در خصوص حقیت رجعت بر ایشان حجت
و دلیل اقامه مینماید شیخ امین الدین طبرسی در مقام بیان معنی قول خدا تع اذا وقع القول علیهم گفته که یعنی در وقتی که عذاب و وعید
بر ایشان لازم گردید و بعضی گفتند که معنی اینست که وقتیکه ایشان گردیدند چنان شدند که احدی از ایشان و احدی بسبب ایشان رستگار
نگردید و بعضی دیگر گفتند که معنی ان اینست که وقتیکه خدا بر ایشان غضب نمود و بعضی دیگر گفتند معنی ان اینست که وقتیکه عذاب بر
بر ایشان در وقت نزدیک شدن روز قیامت نازل میشود اخرجنا لهم دابة من الارض یعنی دابه برای ایشان از زمین بیرون میاوریم
ان دابه از مابین صفا و مروه بیرون میاید بمؤمن خبر میدهد که تو مؤمنی و بکافر خبر میدهد که تو کافری و در انوقت تکلیف برداشته می
شود و توبه قبول نمیگردد و این علامتی است از علامتهای روز قیامت بعضی گفته اند که در انوقت هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه دابه
دست بر سر او میکشد و هیچ منافق نمیماند مگر اینکه او را مانند هیزم خشک می شکند و در شب جمعه در حالتیکه خلایق بسوی منی میروند
بیرون میاید و اینکه مذکور گردید از ابن عمر روایت شده محمد بن کعب قرظی روایت کرده از علی علیه السلام دابه را پرسیدند فرمود اگاه شو بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه ان دم ندارد و بران ریشی هست و در این کلام اشاره است باینکه ان از انواع انسان است و از ابن عمر روایت که
ان دابه است از دواب زمین و مرانرا موبهای نرم و پر و چهار پا هست و از حذیفه از رسول خدا ص روایت کرده که انحضرت فرمود که در
دابه شصت ذراعست و هر که بخواهد که از پی او بدود او را بگیرد هر اینه باو نمیرسد و هر که بخواهد بگریزد و خلاص شود هر اینه نمیتواند
که از او خلاص گردد و مؤمن را از میان دو چشمش نشان میزند بطرزیکه در میان دو چشمش مینویسد که این مؤمن است و بکافر از میان
دو چشمش نشان میزند بطرزیکه در میان دو چشمش مینویسد که این کافر است و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او میباشد روی مؤمن را با
عصا جلا میدهد و بینی کافر را با انگشتر می شکند حتی مؤمن و کافر شناخته میشود که یا مؤمن و یا کافر و از رسول خدا ص روایت شده که
مر دابه را در روزگار سه بار خروج هست پس یکبار در منتهای شهر مدینه خروج میکند و ذکر خروجش در بیابان منتشر میشود و لکن در
مکه شنیده نمیگردد بعد از ان زمان طویلی مکث و درنگ میکند بعد از ان بار دیگر در نزدیکی مکه خروج مینماید پس ذکر خروجش در
بادیه منتشر میگردد و در مکه هم مذکور میشود بعد از ان خلایق در مسجدیکه بزرگترین و گرامی ترین همه مسجدهاست که عبارت باشد
از مسجد الحرام جمع میشوند انگاه دابه بایشان نگاه کرده از یکسمت مسجد که وسط مابین رکن اسود و باب بنی مخزوم است از جانب دست
راست کسیکه از مسجد بیرون میرود و نزدیک میاید پس پاره خلایق از امدن ان متفرق و پراکنده میشوند و ثابت قدم میشوند در پیش
ان جماعتی که قدرت خدا را شناخته اند پس ان دابه نزد ایشان بیرون میاید در حالتیکه گرد و خاک سرش را میتکاند پس بر ایشان میگذرد

علامه اعلی الله مقامه

مؤلف گوید

ودو پهای ایشان را جلا میدهد حتی انهار را مانند ستاره. دری میکرداند بعد از ان برمیکردد بطرزیکه طالب ان بان نمیرسد وکریزنده از او خلاص نمیشود حتی مردی بر میخیزد واز ترس ان بنماز پناه میبرد پس اندابه از پشت سرش میاید ومیکوید که یا فلان حالا نماز میکذاری پس میزند روی پیشانی او بر میکرداند پس اثر وی اورا انشان میکند وخلایق درانوقت در شهرها با یکدیکر هم سایه ودر سفرها با هم مصاحب ودر اموال با هم شریکند پس مؤمن از کافر شناخته میشود پس بمؤمن کفته میشود یا مؤمن وبا کافر کفته میشود یا کافر و از وهب مرویست اینکه او کفت که روی دابه مانند روی مرداست وسایر اعضایش مانند اعضای مرغ مانند این چیز شناخته نمیشود مکر بعلم نبوت ومعنی قول خداتعالی تُكَلِّمُهُمْ اینست که با ایشان میکوید چیزی را که ایشان را بدحال وغمکین میکند بزبانی که ایشان میفهمند وان اینست که شما بدوزخ خواهید رفت بعضی کفته اند که دابه چنین میکوید که این مؤمن است وان کافر وبعضی دیکر کفته که با ایشان چنین میکوید اِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی خلایق بایات ما یقین نداشتند وظاهر اینست که دابه همین سخن را کوید وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را از انانکه ما را تکذیب میکنند زنده میکردانیم قدغن داده میشود که از کردارهای کذشته منع کرده میشوند بعضی کفته که معنی یوزعون اینست که اولین واخرین ایشان را جمع میکنند وکسانیکه از طایفه امامیه برجعت قایل شده اند باین ایه بصحت ان بدین نهج استدلال نموده اند که دخول لفظ من بکلام افاده تبعیض میکند پس دلالت میکند باینکه درهمان روز قومی زنده میشوند وقومی دیکر میمانند ودر روز قیامت چنین نمیشود چنانکه خداتعالی در خصوص روز قیامت میفرماید وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی ایشانرا زنده میکردانیم واحدی را از ایشان باقی نمیکذاریم علاوه براین از ائمه هدی علیهم السلام اخبار بسیار وارد شده دراینکه خداتعالی بعد از این در وقت قیام قائم علیه السلام قومیرا از شیعیان ودوستان انحضرت که پیشتر وفات نموده اند زنده کرده بدنیا بر میکرداند تا اینکه بدنیا از ایشان انتقام کیرد تا اینکه دچار شوند بپاره نکبتها ونقمتها که استحقاق دارند مانند عذاب وکشته شدن در دست شیعیان او وتا اینکه بسبب مشاهده بلندی شان او بذلت وخواری مبتلا شوند وهیچ عاقل شک نمیکند دراینکه این امر در حد ذات خود ممتنع ومحال نیست وقدرت خداوند کار بان علاوه میکردد وحال انکه خدا مانند این را درمیان امتان کذاشته کرده وقران مجید درچند جا بان ناطق وکویاست مانند قصه عزیر وغیر او چنانکه در محلش تفسیر کردیم واز رسول خدا صلعم بمقام صحت رسیده اینکه فرموده سَيَكُونُ فِي اُمَّتِي كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي اِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ حَتَّى لَوْ اَنَّ اَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ یعنی بعد از این چیزهائی که درمیان بنی اسرائیل واقع شده طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة درمیان امت من واقع میشود حتی اکر احدی از ایشان یعنی از بنی اسرائیل بسوراخ سوسمار داخل شده باشد هر اینه شما هم داخل خواهید شد علاوه براین جماعتی از علماء اخبار یرا که در خصوص رجعت وارد شده تاویل نموده اند برجوع دولت وامر ونهی یعنی دولت وسلطنت وامر ونهی بدست ال محمد صلعم برمیکردد نه اینکه مردکان بدنیا برمیکردند زیرا که ایشان چنان کمان نموده اند که رجعت با تکلیف منافات دارد واین چنین نیست زیرا که در رجعت چیزی نیست که بفعل واجب وترک حرام الجا واجبار نماید وتکلیف باوجود رجعت صحیح است باوجود ظهور معجزات باهره وایات قاهره مانند شکافتن دریا برای بنی اسرائیل واژدها کردانیدن عصا و مانند اینها وعلاوه براین رجعت بظواهر اخبار ثابت شده است تا اینکه تاویل با نها راه یابد بلکه اعتماد دراین باب باجماع شیعه امامیه است هرچند که اخبار معاضد ومؤید ان اجماع است مؤلف کوید که شیخ در تفسیر تبیان نام خود نیز بمذهب انانکه برجعت قائل شده اند استدلال کرده وما این کلام را با این طولانی بودنش ذکر کردیم برای اینکه فوایدان بسیار بود وبرای اینکه اقوال مخالفان در خصوص دابه معلوم شود واز اخبار ایشان نیز ظاهر میشود اینکه دابه صاحب عصا ومهم است واین درهمه کتابهای خود نقل کرده اند تا اینکه مراد از حدیثی که نقل ان از امیر المؤمنین علیه السلام بحد استفاضه رسیده معلوم شود وان اینست که انحضرت درجاهای بسیار فرموده که منم صاحب عصا ومیسم و زمخشری در کشاف روایت نموده که دابه از صفا بیرون میاید درحالیکه عصای موسی وانکشتر سلیمان با اوست پس بر پیشانی مؤمن که سجده کاه است با سر میان دو چشمش با عصا میزند پس نقطه سفیدی در روی او حادث میشود بطرزیکه روی بسبب ان روشن میکردد بطرزیکه کویا ستاره دریست یا اینکه درمیان دو چشمش می نویسد که این مؤمن است وبا انکشتر در بینی کافر اثری احداث مینماید پس ان اثر بتدریج زیاد میشود تا اینکه روی او را بالمره سیاه میکند یا اینکه درمیان دو چشمش می نویسد که این کافر است بعد از ان صاحب کشاف کفته که لفظ تُكَلِّمُهُمْ تكلمهم بدون تشدید نیز خوانده شده وان از کلم است بمعنی زخم زدن پس معنی کلام این میشود که دابه ایشان را زخم نموده پس معنی این باشد که دابه ایشان را زخم مینماید یعنی با عصا وانکشتر ایشان را نشان مینماید وجایز است اینکه بتخفیف لفظ تُكَلِّمُهُمْ استدلال شود باینکه مراد از تکلیم تجریح است یعنی دابه ایشان را مینشاند مجروح وزخمدار میکند کفته زمخشری تمام شد وشیخ صدوق کفته که اعتقاد ما در خصوص رجعت اینست که ان حق است دلیل براین خداتعالی است اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ یعنی ایا ندیدی انانرا که از دیار خود از بیم مرک بیرون رفتند درحالیکه چند هزار بودند پس خداتعالی با ایشان فرمود که بمیرید ایشان مردند بعد از ان

مؤلف کوید

زمخشری

شیخ صدوق

خداوند عزّ و جل ایشان را زنده کردانید صاحب رساله مذکوره گفته که ایشان هفتاد هزار خانوار بودند و هر سال در میان ایشان طاعون
می افتاد پس اغنیای شان بجهت قدرت و قوتشان بیرون می رفتند و فقرای شان بسبب ضعف و ناتوانی می ماندند پس بدین سبب طاعون انان
که بیرون می رفتند کم میشد و در میان انان که می ماندند بسیار دیگر انان که می ماندند می گفتند اگر بیرون می رفتیم طاعون بما نمی امد و انانکه
بیرون می رفتند میگفتند که اگر بیرون نمی رفتیم هر اینه طاعون بما نیز می افتاد چنانکه بمیان ایشان افتاد پس اتفاق کردند باینکه با همگی
در وقت طاعون از دیار خود بیرون روند پس با همگی بیرون رفتند و در کنار دریائی فرود امدند و قتیکه بارها خود را بر زمین گذاشتند
انگاه خداتع ایشان را ندا کرد که بمیرید پس همه ایشان مردند و ابدان و نعش های ایشان را از سر راه بکنار انداختند هر قدر که خدا
خواسته بود بدینموال ماندند بعد از ان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که باو ارمیا میگفتند از انجا عبور کرد و ایشان را دید عرض کرد خدا
پروردگارا اگر بخواهی هر اینه ایشان را زنده میکردانی تا اینکه شهرهای تو را اباد کنند و بارۀ بندگانت از ایشان زائیده شوند و با بندگی
کنند کانت بتو بندگی کنند انگاه خداتع باو وحی فرمود که ایا میخواهی ایشان را برای تو زنده کردانم عرض کرد اری میخواهم پس خداتع
ایشان را برای وی زنده کردانید و با وی بر انگیخت پس ایشان مدتی مرده بعد از مدتی بدنیا برگشتند بعد از ان با اجلهای خود وفات یافتند
و نیز خداتع فرموده اَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ اَنَّی یُحْیِی هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَاَمَاتَهُ اللهُ مِاَةَ عَامٍ
ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِاَةَ عَامٍ فَانْظُرْ اِلَی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلَی
حِمَارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْمًا طَرِیًّا فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ
شَیْءٍ قَدِیرٌ یعنی یا مانند کسی که بقریه گذشت در حالیکه خانه های ان خراب و بی سقف بود و اهل و سکنه ان بالمرّه هلاک شده
بودند گفت که خداتع از کجا این مرده گان را بعد از مردن زنده میکرداند پس خداتع او را در عوض این استبعاد صد سال بمیراند بعد از ان
زنده کرد و باو فرمود که چه قدر را مدت درنگ کردۀ گفت یکروز یا بعضی از ان فرمود بلکه صد سال است که درنگ کردۀ پس بطعام و شراب
خود نگاه کن که هنوز تغییر نیافته و بالاغت نگاه کن تا اینکه تو را برای خلایق ایتی قرار دهیم و باستخوانها نگاه کن ببین که چگونه انها را برپا میکنیم
و جابجا میسازم بعد از ان میپوشانم و قتیکه کیفیت زنده کردانیدن برای او ظاهر و اشکار کردید گفت اعتقاد میکنم باینکه بر همه چیز تو قادر و
توانائی پس او وفات کرد و صد سال بدینموال ماند بعد از ان بدنیا برگشت و مدتی زندگانی نمود بعد از ان با اجلش مرد و او عزیر بود
و نیز خداتع قصه انانکه حضرت موسی ع ایشان را از میان قوم خود برای میقاتگاه پروردگار خود برگزید فرموده ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ
مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ یعنی بعد از ان شما را بعد از مردن زنده کردانیدیم پس بر شما لازم است که در عوض این نعمت شکر بکنید
این در وقتی بود که ایشان سخن گفتن خدا را شنیدند گفتند که ما این را تصدیق نمیکنیم مگر اینکه خدا را اشکارا ببینیم پس ایشان را بسبب
این دعوی که در حقیقت ظلم بود که از ایشان سرزد صاعقه گرفت پس مدتی مردند انگاه جناب موسی ع عرض کرد که پروردگارا در خصوص
ایشان بر بنی اسرائیل در وقتی که نزد ایشان مراجعت کردم چه بگویم پس خداتع ایشان را برای او زنده کردانید پس ایشان بدنیا برگشتند و
خوردند و اشامیدند و زن گرفتند و اولاد از ایشان متولد گردید بعد از ان با اجلهای خود وفات کردند و نیز خداوند عزّ و جل بجناب عیسی ع
فرمود و اذ تخرج الموتی باذنی یعنی وقتیکه مردگان را باذن من زنده میکردانی و همه مردگانی که عیسی ع ایشان را باذن خدا زنده کردانید بدنیا
برگشتند و مدتی ماندند بعد از ان با اجلهای خویش وفات کردند و اصحاب کهف در مغارۀ خود شان سیصد و نه سال ماندند بعد از
ان خداتع ایشان را زنده نموده مبعوث کردانید پس ایشان برگشتند برای اینکه احوال پیغمبر شان از ایشان پرسیده شود و قصه ایشان مشهور است
اگر کسی بگوید که خداتع در حق ایشان فرموده و تحسبهم ایقاظا و هم رقود یعنی ایشان را بیدارگان میگمانی و حال انکه ایشان خوابیده اند
پس بنا بر اعتقاد ایشان خوابیده بوده اند بیدار شدند نه اینکه مرده بودند زیرا که خداتع در حق ایشان چنین فرموده قالوا یا ویلنا
من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی ایشان گفتند که ای وای بر ما کدام کس ما را از خوابگاه خود بر
انگیخت انگاه خداوند کردگار فرمود که این خواب نیست بلکه چیزیست که خدا وعده کرده و پیغمبران در خصوص ان راست فرموده اند
پس ایشان مرده بودند هر چند که خود شان گفته اند که ما خوابیده بودیم و مانند اینها بسیار است و نیز رجعت در میان امتان گذشته
واقع شده و جناب رسول خدا ص فرموده که چیزهائی که در میان امتان گذشته واقع گشته طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة در میان
این امت واقع میشود پس بنا بر این قاعده واجبست اینکه رجعت در میان امت نیز واقع شود و حال مخالفان ما نقل کرده اند که چون مهدی
خروج میکند عیسی بن مریم فرود میاید و در پشت سر ان حضرت نماز میگذارد و فرود امدنش بزمین در حقیقت رجوع اوست بدنیا
بعد از مردنش زیرا که خداتع در حق وی میفرماید وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی ایشان را زنده میکردانیم و احدی از ایشان
باقی نمیگذاریم و نیز فرموده وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را از انانکه ایات

ما را تکذیب میکنند زنده میکردانیم پس روزیکه همه خلایق زنده میشوند چنانکه از این در قوم فهمیده میکردد و نیز خدا تعالی فرموده وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلٰى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یعنی یاد وجهد بخدا سوگند یاد نمودند که هر اینه خدا زنده نمیکرداند کسی را که میمیرد بلی زنده میکرداند یعنی در روز رجعت این وعده حقیست که خدا در حق ایشان فرموده ولکن بسیاری از خلایق این را نمیدانند پس این آیه در خصوص رجعت است زیرا که خدا تعالی در انتقام میفرماید لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ یعنی تا اینکه خدا با ایشان بیان و آشکار نماید چیزی را که در آن اختلاف مینماید و در خصوص رجعت کتاب علیحده تالیف مینمایم و کیفیت آن را و دلایل بر صحت آن انشاء الله تعالی بیان میکنم و اعتقاد نمودن در این باب بتناسخ باطل است و هر که بتناسخ معتقد شود کافر است زیرا که قول بتناسخ باطل و منافی قول بوجود بهشت و دوزخ است **مؤلف گوید** که مراد از تناسخ اینست که کسی بمیرد و روحش بقالب علیحده داخل شود بدنیا بر گردد پس فرض تناسخ در خصوص رجعت چنان است که ارواح دیگران بید قفهای انبیا و ائمه و مؤمنان داخل شوند و بدنیا بیایند و این گونه اعتقاد کفر است زیرا که بر این مذهب لازم آید روح مؤمن و کافر یکی باشد و این مستلزم بطلان قول بوجود بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب است و این بر ارباب تامل و تدبر پوشیده و پنهان نیست و **شیخ** مفید علیه الرحمه در اثنای جوابهای مسائل عکبریه در مقامی که از او پرسیده شد معنی قول خدا تعالی اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا یعنی بدرستیکه در ایام زندگی دنیا پیغمبران خود و با آنانکه ایمان آورده اند یاری میکنیم سؤال سائل اینست که خدای تعالی در کدام نشاء به پیغمبران و مؤمنان یاری خواهد نمود شیخ مفید با چند وجه از این سؤال جواب گفته که طائفه اما میه گفته اند که خدا تعالی بوعده که در خصوص یاری نمودن با ولیای خود کرده پیش از آخرت در وقت قیام قائم ع و در روز رجعت که بمؤمنان وعده داده شده وفا خواهد کرد و شیخ مذکور قدس الله روحه در کتاب فصول از حرث بن عبد الله ربعی روایت نموده او گفته که در حیره اکبر در نزد منصور نشسته بودم در حالیکه سوار قاضی نزد او بود و سید حمیری هم این ابیات برای منصور انشا میکرد اِنَّ الْاِلٰهَ الَّذِي لَا شَيْءَ يُشْبِهُهُ اٰتَاكُمُ لِلدُّنْيَا وَلِلدِّينِ اٰتَاكُمُ اللّٰهُ مُلْكًا لَا زَوَالَ لَهُ حَتّٰى يُقَادَ اِلَيْكُمْ صَاحِبُ الصِّيْنِ وَصَاحِبُ الْهِنْدِ مَاخُوذٌ بِرُمَّتِهِ وَصَاحِبُ التُّرْكِ مَحْبُوسٌ عَلٰى هُوْنٍ یعنی بدرستیکه پروردگاری که هیچ چیز مثل و مانند او نیست سلطنت دنیا و دین را بشما عطا نموده که مر آنرا هیچ زوال نمیباشد تا اینکه خاقان چین بسوی شما کشیده میشود و پادشاه هند با ریسمان بسته کرده و پادشاه ترک با ذلت و خواری محبوس شود پس سید حمیری چون باخر قصیده رسید در حالیکه منصور خوشحال و مسرور بود آنگاه سوار گفت یا امیر المؤمنین بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این مرد یعنی سید حمیری بتو میگوید چیزی را که در دلش نیست بخدا سوگند یاد میکنم که هر اینه قومی که این مرد ایشان را دوست میدارد غیر شما است و عداوت شما را در دل پنهان داشته سید گفت بخدا سوگند یاد میکنم که او دروغگو است و من در مدح تو راست میگویم و او از رشک و حسد بر اینگونه سخنان وا داشته زیرا که تو را بسبب مدح من شاد و خوشدل دید و دوست داشتن من شما اهلبیت را از پدر و مادرم جبلی است و این مرد و طایفه او در جاهلیت و در زمان اسلام دشمنان شما هستند و علاوه بر این خدا تعالی در حق طایفه او چنین فرموده اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرٰتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ یعنی یا محمد بدرستی آنانکه تو را از پشت حجره ها صدا میکنند بسیاری از ایشان جاهلند نمیدانند آنگاه منصور گفت که راست گفتی سوار گفت یا امیر المؤمنین این مرد برجعت اعتقاد دارد و شیخین را یعنی ابوبکر و عمر را سب میکند و ایشان را در غیاب و خفیه قدح و ذم مینماید سید گفت اما گفته او که من برجعت معتقدم ادای این معتقدم بنابر آنچه که خدا تعالی فرموده وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُّكَذِّبُ بِاٰيٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ و در جای دیگر فرموده وَحَشَرْنٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا معنی هر دو آیه پیشتر گذشت پس از این دو آیه فهمیده میکردد که در انتقام دو حشر هست یکی عام یعنی نسبت بهمه و دیگری خاص یعنی نسبت ببعضی و نیز خدا تعالی فرموده رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ یعنی پروردگارا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردانیدی پس بگناهان خود اقرار نمودیم پس آیا بیرون شدن از این ورطه راهی هست و نیز فرموده فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ یعنی صد سال او را میرانید بعد از آن زنده کردانید و نیز فرموده اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ معنی این آیه پیشتر مذکور گردید و اینها دلایلی بود که از قرآن مجید آوردم و آنچه که از سنت است اینست که رسول خدا فرموده يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ فِي صُوَرِ الذَّرِّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی متکبران در روز قیامت در صورت مورچهای کوچک محشور میشوند و نیز آنحضرت فرموده لَمْ يَجْرِ فِي بَنِي اِسْرَائِيلَ شَيْءٌ اِلَّا وَيَكُونُ فِي اُمَّتِي مِثْلُهُ حَتَّى الْخَسْفُ وَالْمَسْخُ وَالْقَذْفُ یعنی در میان این بنی اسرائیل چیزی واقع نشده مگر اینکه مانند آن در میان امت من واقع میشود حتی فرو رفتن بزمین و مسخ شدن و سنگسار نمودن نیز در میان این امت واقع میشود حذیفه گفته بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه دور نیست اینکه خدا تعالی بسیاری را از این امت مسخ نموده بوزینه و خوک کند پس رجعتی که من اعتقاد دارم چیزیست که قرآن بآن ناطق است و سنت در خصوص آن وارد است و من اعتقاد دارم باینکه خدا این سوار را در روز رجعت بصورت سگ یا بوزینه یا خوک

مؤلف گوید

شیخ مفید

یاد میکنم

با مو رجعت بدنیا بر گرداند و نیز اگر بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه او جبّار و متکبّر و کافر است راوی گوید که منصور از این سخن خندید آنگاه سیّد اشعار
نمود گفت جانبت سواراً ثمّ لا عِندَ الاِمامِ الحاکِمِ العادِلِ تا آخر ابیات یعنی در نزد امام حاکم عادل زانو بزانو نشستم یا سوار در زمانی
که او صاحب رداء یا قطیفه است و نیز شیخ مفید در کتاب مذکور آورده که بعضی از طائفه معتزله از شیخ که از اصحاب ما امامیه بود پرسید که در مجلس
جمع کثیری از علما و حکماء و فقهاء دران بودند و من هم در انجا حضور داشتم گفت که تو قائلی باینکه خدا بعضی پیش از قیامت در وقت قائم ع مردگان را
بدنیا بر میگرداند تا اینکه بسوزش دلهای مؤمنان بعذاب نمودن بکافران شفا دهد و برای ایشان از کافران انتقام کرد چنانکه در زمان
بنی اسرائیل بنابر اعتقاد شما این چنین کار نمود که در اثبات آن تمسّک باین آیه جسته‌اند ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الکَرَّةَ عَلَیهِم بِاَموالٍ وَبَنینَ
وَجَعَلناکُم اَکثَرَ نَفیراً یعنی میگردانیم غلبه کردن را برای بنی امیه برای شما قرار میدهیم و باموال و بنین شما امداد میکنیم و عدد شما
از ایشان بیشتر مینمائیم بنابراین بگفته شما اینست که در روز رجعت خدا بعضی از کافران انتقام خواهد کشید پس بمن بگو که مانع چیست از
اینکه یزید و شمر و عبد الرحمن بن ملجم توبه بکنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند و در زمان رجعت در طاعت امام علیه السلام باشند آنگاه دوستی
ایشان بر تو واجب میشود و بر تو لازم است اینکه بگوئی جزای خیر بایشان داده خواهد گشت و این شبهه مذاهب شیعه را نقض میکند شیخ در
جوابش گفت که من نظر بتوقیف یعنی از آیات و اخبار برجعت قائل شده ام و در این باب دلیل عقلی را مجال نیست و من از این سؤال جواب نمیدهم
زیرا که در این خصوص نصّی در نزد من نیست و مرا جایز نیست اینکه با تکلف و مشقّت از غیر راه نصّ جواب گویم آنگاه آن سائل و طایفه معتزله با عجز
و درماندگی با او سرزنش نمودند یعنی گفتند که عاجز شدی و در جواب درماندی شیخ مفید علیه الرحمه گفت که من از این سؤال دو جواب میگویم
یکی اینست که عقل ایمان آوردن آنانرا که سائل ذکر کرده منع نمیکند زیرا که ایشان در آنوقت بر ایمان آوردن قادر میشوند لیکن اخباری که از
ائمه اطهار ع در خصوص مخلّد بودن ایشان در دوزخ و لعن کردن بر ایشان و تبرّی نمودن از ایشان تا آخر زمان وارد شده شکّ را در خصوص احوال
احوال ایشان زایل گردانیده و باعث شده باینکه ما ببدی ایشان قطع و یقین نموده ایم و ایشان در این باب مانند فرعون و هامان و قارون و کشته
و مانند کسانی که کشته اند که خدای تعالی بمخلّد بودن ایشان در دوزخ حکم قطعی فرموده و دلیل قطعی کرده بر اینکه ایشان ابدا اختیار ایمان نخواهند
نمود و ایشان آنانند که خدا تعالی در حق ایشان فرمود وَلَو اَنَّنا نَزَّلنا اِلَیهِمُ المَلائِکَةَ وَکَلَّمَهُمُ المَوتی وَحَشَرنا عَلَیهِم کُلَّ شَیءٍ قُبُلاً ما
کانُوا لِیُؤمِنُوا اِلّا اَن یَشاءَ اللهُ یعنی اگر ما بایشان ملئکه را نازل گردانیم و مردگان با ایشان سخن بگویند و هر چیزها را آشکارا در پیش
روی ایشان زنده گردانیم هر اینه بخدا ایمان نخواهند آورد مگر اینکه خدا ایشان را بایمان آوردن اجبار نماید و نیز ایشان آنانند که
خدا تعالی درباره ایشان فرموده اِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِندَ اللهِ الصُّمُّ البُکمُ الَّذینَ لا یَعقِلُونَ وَلَو عَلِمَ اللهُ فیهِم خَیراً لَاَسمَعَهُم وَلَو
اَسمَعَهُم لَتَوَلَّوا وَهُم مُعرِضُونَ یعنی بدترین روندگان در روی زمین در نزد خدا تعالی کران و گنگان هستند آنچنانکه غافل هستند
اگر خدا تعالی در ایشان خیر و نیکوئی میدانست هر اینه حقّ را بایشان میشنوانید هر چیست برگردانیده از آن اعراض میکردند بعد از آن
خدا تعالی در مقام تفصیل ایشان در حالیکه کلام را با بلیس متوجّه نموده میفرماید لَاَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنهُم اَجمَعینَ
یعنی هر اینه از تو و از آنانکه تابع میشوند دوزخ را پر میکنم و نیز فرموده وَاِنَّ عَلَیکَ لَعنَتی اِلی یَومِ الدّینِ یعنی بر تو باد لعنت من تا
روز قیامت و نیز فرموده تَبَّت یَدا اَبی لَهَبٍ وَتَبَّ ما اَغنی عَنهُ مالُهُ وَما کَسَبَ سَیَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ یعنی دو دست ابو لهب
و خود او با داخل شدنش بدوزخ خسران و زیان میکند و مال او و چیزهائیکه کسب نموده باو نفع نخواهد بخشید بعد از این داخل
آتش شعله‌ور خواهد شد پس خدا تعالی باهل دوزخ بودنش حکم قطعی فرموده و مطمئن گردید از اینکه صاحب ایمان نخواهد شد تا اینکه
مستوجب ثواب و مستحق اجر جمیل گردد چون بدینمنوال گردید آنچه که توهّم کرده اید بنابر این جواب باطل شد و جواب دیگر اینست که چون
خداوند کردگار کافرانرا در روز رجعت بدنیا بر گرداند تا انتقام کرد هر اینه توبه ایشان را قبول نمیکند و در این باب مانند فرعون می
شوند در وقتیکه فرعون غرق میشد گفت آمَنتُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلَّا الَّذی آمَنَت بِهِ بَنُوا اِسرائیلَ وَاَنَا مِنَ المُسلِمینَ یعنی اعتقاد نمودم باینکه
معبودی نیست مگر کسیکه بنی اسرائیل باو ایمان آوردند و من از جمله مسلمانانم خدا تعالی در مقابل گفته او فرمود آلآنَ وَقَد عَصَیتَ
مِن قَبلُ وَکُنتَ مِنَ المُفسِدینَ یعنی آیا حالا ایمان میاوری و حال آنکه پیشتر از این عصیان کردی و از جمله فساد کنندگان بودی پس خدا
ایمان او را ردّ کرده قبول نفرمود و پشیمانی او در این حال باو نفع نبخشید و نیز کافرانیکه در روز رجعت مانند آنانند که خدا تعالی در روز دنیا
توبه ایشان را قبول نخواهد فرمود و پشیمانی ایشان نفع نخواهد بخشید زیرا که ایشان در آنوقت ناچار مانده توجّه خواهند کرد علاوه
بر این حکم ما نیست از اینکه توبه هر وقت مقبول گردد در مقتضی اینست که قول آن بعضی از اوقات مخلص شود و اینست جواب صحیح بنابر
مذهب طایفه امامیه و اخبار بسیار در این از آل محمد ع وارد گشته چنانکه روایت شده در خصوص قول خدا تعالی یَومَ یَأتی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ
لا یَنفَعُ نَفساً ایمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ اَو کَسَبَت فی ایمانِها خَیراً قُلِ انتَظِرُوا اِنّا مِنَ المُنتَظِرینَ یعنی روزیکه میشود که بعضی آیات

شیخ مفید

شیخ مفید

۲ اینکه از ایشان

پروردگار تو میرسد در انوقت هیچ نفس که پیشتر از ان نیاورده یا در ایام ایمانش عمل خیر نکرده ایمان اوردنش نفع نمی بخشد بگو که با نوقت منتظر بدرستیکه ما از جمله منتظرانیم شیخ علیه الرحمه گفته که مضمون این ایه در وقت ظهور قائم ع ظاهر خواهد گشت پس چون انحضرت ظهور میکند توبه مخالفان مقبول نمیشود و این سخن ساقط و باطل میکردانند چرا که این سائل بان اعتماد نموده سؤال اگر گویند که شما در این جواب انکار نکردید این را بنابراین قاعده که مقرر کردید که خدا نعم بندگان خود را بر معصیت حریص کردانید و هرج و مرج و طغیان را برای ایشان مباح کرد زیرا که ایشان وقتیکه بر کفر و انواع گمراهی قادر گشتند و از مقبول بودن توبه هم مایوس و نومید شدند انگاه در نفس ایشان داعی و باعث پیدا نمیشود باینکه نفوس خود شان را از معاصی نگه دارند و از ارتکاب قبایح که بسبب ان بنفع دنیوی میرسند منزجر نمیشوند و هرگاه خدا نعم را متصف کند باینکه مخلوقات خویش را بر ارتکاب معاصی تحریص کند و گناهان را برای ایشان مباح میکردانند هر اینه افترا و بهتان بزرگ بر خدا بسته جواب ایشان گفته میشود که امر چنان نیست که شما گمان نموده اید زیرا که چیزهائیکه داعی بر معاصی است در انوقت از میان برداشته و هیچ وجه از وجوه و هیچ سبب از اسباب برای ایشان داعی بر ارتکاب حاصل نمیشود زیرا که ایشان میدانند که از زمان سابق تا وقت رجعت بسبب مخالفت با ائمه ع چگونه معذب شده اند در انحال میدانند که بسبب معاصی گذشته معذب بوده اند و در انوقت اگر بخواهند مرتکب معصیت شوند عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و برای ایشان در انوقت طبیعت نمیباشد که ایشان را بخواند بارتکاب معاصی که بسبب ان عذاب بر ایشان افزون خواهد گشت بلکه در نفوس ایشان چیزهائی که باظهار طاعت و اجتناب از معاصی معصیت داعی باشد بسیار میشود و اگر ما این سؤال قبول بکنیم هر اینه ما اندان همه اسلام در خصوص اهل اخرت یعنی در خصوص بطلان توبه ایشان و مقبول بودن پشیمانی ایشان لازم اید پس هر جوابیکه از باب توحید از شبهه که در خصوص اهل اخرت لازم میگویند ما جواب اما بعینه در خصوص شبهه میدهیم که در باره اهل رجعت وارد میاید سؤال دیگر اگر ایشان بنا بر مذهب اهل عدل و جواب پیشتر سؤال نمایند و گویند که مخالفان چگونه در روز رجعت با ائمه ع عناد میورزند و در مخالفت ایشان اصرار مینمایند و حال انکه بسبب عقاید باطله خود شان عذاب قبر دیده اند و عذاب روز رجعت بایشان رسیده چنانکه شما گمان نموده اید که ایشان در عذاب میمانند و چگونه صحیح است اینکه خواهشها ایشان را بارتکاب معاصی بکشد و شما انکار ندارید این را که در این ادعا مکابره میکنید جواب گفته میشود بایشان که این سؤال بنا بر مذهب کسی صحیح است که جواب بخیر که از اصحاب خود ما حکایت کردیم جواب را بدین نهج بقرب میدهیم که هم انانکه شما شمردید مانند شمر و یزید و عبد الرحمن بن ملجم و غیر ایشان نافع نیست از اینکه شبهه بایشان عارض شود از این جهت مخالفت ائمه ع را نیکو میشمارند زیرا که ایشان در روز رجعت چنان گمان میکنند که خدا ایشان را زنده نکرد مگر برای تکریم ایشان و برای اینکه بسلطنت دنیا صاحب شوند چنانکه پیشتر بودند و نیز در روز رجعت گمان میکنند که انچه در خصوص عذاب سابق اعتقاد نموده اند غلط است یعنی گمان چنین میکنند که پیش از رجعت معذب نبوده اند و وقتیکه عذاب در روز رجعت دو باره بایشان رسید انگاه پیشتر از انکه او واحسان از بدنها ایشان جدا شود چنان میفهمانند که این عذاب مستحق نیستند و ان از جانب خدا نیست لیکن از بابت حوادث زمان و از قبیل بلاها است که بانبیا میرسد و مرتاضان این جواب را میرسد اینکه گویند که انچه که ما در این باب ذکر کردیم عجب تر نیست از کفر قوم موسی ع و گوساله پرستی ایشان و حال انکه از انحضرت معجزات دیدند و عذابی را که بفرعون و بزرگان دولت او در عوض مخالفت ایشان با موسی رسید مشاهده کردند و نیز از ان عجیب تر از اعتقاد کسی از اهل شرک در مخالفت رسول خدا و حال انکه میدانستند که عاجزند از اوردن مثل و مانند قران که انحضرت اورد و معجزات و ایات او را میدانند و خبرهای او را مطابق واقع میبافتند و از جمله این خبرها قول خدا تعالی است سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ یعنی جماعت بعد از ان شکست میخورند و پشت بر کردانیده میگریزند و نیز قول خدای عز و جل است لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللهُ آمِنِینَ یعنی هر اینه اگر خدا بخواهد با امن و سلامتی بمسجد الحرام داخل خواهید شد و نیز قول خدا تعالی است الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ یعنی تفسیر الرابعة که طایفه روم در مقابل اسلام فارس در سر زمین عرب با شام که برزمین روم نزدیکتر بود شکست خوردند و ایشان بعد از شکست خوردن بعد از این باهل فارس غالب خواهند امد پس این خبرها را که انحضرت داده همه راست و مطابق واقع گشتند و نیز ایشان در مخالفت انحضرت اعتقادی که نمودند با وجود اینکه پیشتر از عذاب و اذیت بایشان رسید و هر که را که وعده هلاکت داده هلاک کردید و این در خصوص کفار است و از جمله انانکه برسول خدا اظهار ایمان نموده اند منافقان است ایشان نیز در خصوص مخالفت انحضرت باهل شرک و ضلال میل میکردند و علاوه بر اینها گوئیم که این سؤال مرصاحبان معرفت را از جماعت معتزله جایز نیست زیرا که ایشان چنان گمان میکنند که بسیاری از انانکه با انبیا مخالفت مینمایند از اهل عناد اند یعنی میدانستند که انبیا بر حق اند لیکن از راه تعصب و عناد این مخالفت میورزند و نیز گمان میکنند که همه انانکه خدا ناشناسی را اظهار مینمایند او را در حقیقت میشناسند و میدانند که ایشان راست گویانند لیکن از راه لجاجت و عناد با خدا و پیغمبران او مخالفت میکنند پس بنا بر این ممتنع نیست اینکه اعتقاد در خصوص رجعت و اهل رجعت بدین طریق باشد که نقل کردیم یعنی در از روز کافران و مشرکان خدا را و پیغمبران او را در حقیقت بشناسند لیکن از راه لجاجت و تعصب مخالفت نمایند پس ایشان را دانسته و

شیخ علیه الرحمه

باشند

میهنده

شیخ علیه الرحمه

ظهور قائم گفته که تا مردگان از قبرها برانگیخته میشوند حتی به دنیا برمی گردند پس یکدیگر را می شناسند و به یکدیگر زیارت میکنند

و فهمیده مخالفت خدا و رسول میکنند چنانکه خدا تعالی فرموده وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی اگر ببینید ایشان را در وقتیکه بعذاب آتش مطلع کرداینده شده اند هر آینه خواهند گفت ای کاشکی بدنیا برگردانیده میشدیم آنگاه آیات پروردگار خود را تکذیب نمیکردیم و از جمله مؤمنان میشدیم خداوند کردگار در مقابل آرزوی ایشان میفرماید که ایشان در این ادعاء دروغ میگویند بلکه برای ایشان ظاهر کردید چیزی یعنی عذاب آتش که پیشتر از این آنرا پنهان میداشتند و اگر بدنیا برگردانیده شوند هر آینه عود میکنند بکفر و نفاق و گناهانیکه از آنها نهی شده بودند و بدرستیکه ایشان در این ادعاء دروغ میگویند پس خداوند سبحانه خبر داد که اگر اهل عذاب را بدنیا برگردانیم هر آینه بسوی کفر و عناد اصلی خود شان برمیگردند با اینکه در قبر و محشر چیزهای هولناک را مشاهده کردند و عذاب دردناک را چشیده اند و شیخ علیه الرحمه در کتاب ارشاد در مقام ذکر علامتهای ظهور ... زیارت و دیدن میکنند و در مسائل سرویه وا نام رساله ایست از شیخ قدس الله روحه از معنی حدیثیکه از امام جعفر صادق در خصوص رجعت روایت شده پرسیده شد که چیست معنی قول آنحضرت لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَقُلْ بِمُتْعَتِنَا وَيُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا یعنی از ما نیست کسیکه بمتعه ما قائل نشود و برجعت ما اعتقاد ننماید آیا آن رجعت زنده کردن مردگان است در دنیا پیش از روز قیامت که بمؤمنان اختصاص دارد یا بغیر ایشان مانند ظالمان و جباران مخصوص است پس شیخ علیه الرحمه بعد از جواب دادن از متعه نوشت که اما قول آنحضرت که هر که برجعت ما قائل نشود از ما نیست پس آنحضرت اراده نموده کرده از این رجعت که اعتقاد بآن با آل محمد مخصوص است و آن اینست که خدا تعالی قومی را از امت محمد بعد از مردنشان پیش از روز قیامت زنده میکرد نه اینکه خود رجعت با آل محمد منحصر است و این مذهبیست که بآل محمد اختصاص دارد و قرآن مجید بر آن شاهد است که چنانکه در مقام ذکر حشر اکبر در روز قیامت است فرموده وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی ایشانرا زنده میکردانیم و احدی را باقی نمیگذاریم و در خصوص حشر اکبر رجعت که پیش از روز قیامت است فرموده وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حاصل معنی آیه پیشتر گذشت پس خدا تعالی در این آیه خبر داد که حشر دو قسم است یکی عام یعنی نسبت بهمه کس و دیگری خاص یعنی نسبت ببعضی و نیز خدا تعالی در حالیکه خبر داده از گفته ستمکاران که در روز قیامت زنده میشوند فرموده رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ یعنی ای پروردگار ما دو بار ما را میراندی یکی در دنیا پیش از رجعت و دیگری در روز رجعت و دو بار ما را زنده کردانیدی یکی در روز رجعت و دیگری در روز قیامت پس بگناهان خود اقرار نمودیم و از کردهای خویش پشیمان شدیم پس آیا بخلاص شدن از عذاب راهی هست و مر اهل سنت را در این آیه تاویلی هست غلط و مردود و آن اینست که مراد از قول خدا تعالی رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ اینست که خدا تعالی ایشانرا آفرید در حالیکه مرده بودند یعنی پیش از آفرینش حیات نداشتند و بعد از حیات ایشانرا میراند و این تاویل باطل است و این چنین کلام بر زبان عرب جاری نمیشود زیرا که فعل علامت نمیکرد مگر بکسیکه متصف باشد بغیر آن صفتی که معنی آن فعل است یعنی میراندن متعلق نمیشود مگر بکسیکه بغیر صفت مردگی متصف باشد و در خصوص آنانکه خدا ایشان را آفرید در حالیکه مرده کانند و حیات ندارند گفته نمیشود که خدا ایشانرا میراند و این در حق کسی گفته میشود که مرگ بعد از حیات با و عارض شود هم چنین گفته نمیشود که خدا مرده را زنده کردانید مگر اینکه بعد از آفریدن او مرده باشد و این مطلب آشکار است برای کسیکه در آن تامل نماید و بعضی از جماعت اهل سنت چنان گمان کرده اند که مراد از قول خدا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ اینست که خدا دو بار بنی نوع بشر را میمیراند یکی اینست که بعد از گذاشتن بقبر برای سؤال نکیرین زنده میشوند بعد از آن خدا تعالی میمیراند و دیگری پیش از گذاشتن ایشانست بقبر و این قول نیز از راه دیگر باطل است و آن اینست که زنده شدن انسان برای سؤال نکیرین نیست برای تکلیف نمودن وی بر پشیمان شدن در مقابل چیزهائی که در حال حیات از او فوت شده و پشیمانی کفار دوبار در مقابل آنها که از ایشان فوت شده چنانکه از آیه مفهوم میشود دلالت میکند باینکه از حیات انجیات را که برای سؤال است اراده نکرده بلکه رجعت را اراده نموده انجانیکه برای تکلیف کافرانست برای اینکه از کردهای خود نادم و پشیمان شوند پس ایشان این تکلیف را در روز رجعت قبول نمیکنند و از کردهای خود نادم نمیشوند بلکه در کردار بد خود شان اصرار مینمایند لیکن در روز قیامت از فوت شدن اعمال خیر از ایشان نادم و پشیمان میباشند **فصل** رجعت در نزد ما بمؤمن محض و کافر محض اختصاص دارد و سوای اینده و فرقه بدنیا رجوع نخواهند کرد وقتیکه خدا تعالی ایشان را چنانکه گفتیم بدنیا برگردانید آنگاه شیاطین بخیال دشمنان خدا اندازند که شما بدنیا برگردانیده نشده اید مگر برای طغیان نمودن بر خدا آنگاه کفر و طغیان را میافزایند پس خدا تعالی در آنوقت با دوستان خود که مؤمنان اند از ایشان انتقام میگیرد و نوبت غلبه کردن را بر ایشان برای مؤمنان قرار میدهد پس از ایشان باقی نمیمانند مگر آنکه بانواع عذاب و نقمت و عقاب مبتلا میباشند و روی زمین از اهل طغیان صاف و خالی میشود و همه دین برای خدا میباشد و رجعت نمیباشد مگر برای مؤمنان محض و

فصل قومی از مخالفان ایراد نموده‌اند که گفته‌اند که کافران از این امت و منافقان محض که از این امت اند و برای ایشان گذشته رجعت نخواهد بود بعد از مردن در روز رجعت زنده میشوند چگونه بسوی طغیان اصلی خود عود میکنند و حال آنکه عذاب خدا را در برزخ دیده‌اند و بدین سبب یقین نموده‌اند که عقاید ایشان باطل بوده در جواب ایشان گفتیم که این عجیب نیست از کافرانی که در عالم برزخ مشاهده میکنند عذابی را که بایشان میرسد و آنرا بالبداهه میدانند بعد از آنکه در دنیا با ملایمت و نرمی بر کفر و ضلالت ایشان حجت و دلیل اتمام شده آنگاه میگویند یا لیتنا نُرَدُّ وَلَا نُکَذِّبَ بِآیَاتِ رَبِّنَا وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی ای کاش بدنیا برگردانیده شویم اگر این چنین باشد هر آینه آیات پروردگار خود را تکذیب نمیکنیم و از جمله مؤمنان میباشیم پس خداوند بمقام رد و تکذیب ایشان برآمده میفرماید بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا کَانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ یعنی ایشان ایمان نمیآورند بلکه برای ایشان آشکار گردید آنچه که پیش از این پنهان میداشتند یعنی عذاب دوزخ و هرگاه بدنیا برگردانیده شوند هر آینه عود خواهند کرد بکفر و نفاقی که از آن نهی شده بودند و در سخنی که ایشان در این ادعا دروغگو باشند پس بعد از اقامه این دلیل برای مخالفان شبهه باقی نمانده که در اثبات مدعای خود شان بان چنگ بزنند منت خدا راست و پاره مسائل از شهر ری نزد سید شریف مرتضی خدا از او خوشنود باد و او را با پدران پاکش محشور گرداند آورده بودند سید بانها جواب نوشته از جمله آن مسائل این بود که سؤال نموده بودند که حقیقت رجعت چیست زیرا پاره از طایفه امامیه اعتقاد باین دارند که رجعت ائمه عبارتست از رجوع دولت بایشان در زمان قائم ع بی آنکه ابدان مبارک ایشان بدنیا رجوع نماید در جواب این نوشته بود که بدان آنچه که شیعه امامیه بان معتقدند اینست که خداوند در وقت ظهور امام زمان یعنی مهدی ع قومی را از شیعیان آنحضرت که پیشتر از این وفات یافته‌اند بدنیا برمیگرداند تا اینکه بثواب یاری کردن آنحضرت و مشاهده دولت او فایز شوند و نیز قومی را از دشمنان آنحضرت بدنیا برمیگرداند تا اینکه از ایشان انتقام کشیده شود و دوستان از مشاهده ظهور حق و بلندی کلمه حق لذت برند و دلیل بر صحت این اعتقاد اینست که آنچه امامیه در این باب بان معتقد شده‌اند چیزیست که عاقل شک و شبهه نمیکند در اینکه خداوند بان قادر است و آن نیز در حد ذات ممتنع نیست زیرا که ما بسیاری از مخالفان خود را می‌بینیم که رجعت را انکار میکنند از این جهت که آنرا محال و غیر مفید و ممتنع میدانند و چون که ثابت شد اینکه آن ممکن و در تحت قدرت است پس گوییم که طریق اثبات آن اجماع طایفه امامیه است بر اینکه آن واقع خواهد شد زیرا که ایشان در وقوع آن خلاف ندارند و در چند جا از کتابهای خود بیان نموده‌ایم که اجماع شیعه حجت است زیرا که قول امام ع داخل آن اجماع است و هر قول از اقوال که بر معصوم مشتمل باشد ناچار است از اینکه باید صواب و مطابق واقع گردد و خطا در آن راه نیابد و ما بیان نموده‌ایم که رجعت با تکلیف منافاتی ندارد و امورانی که انسان را بسوی طاعت یا معصیت داعی میشود در روز رجعت مردد است در میان طاعت و معصیت است یعنی داعی طاعت در او پیدا میشود و گاهی معصیت نه اینکه تنها داعی طاعت در او حاصل میشود تا اینکه گفته شود که بنابرین تکلیف در آن وقت صحیح نیست پس هیچ کمان کنند این کمان را آنکه که تکلیف نمودن با اینکه بدنیا برگردانیده میشوند باطل است و ما ذکر کرده‌ایم که چنانکه تکلیف نمودن با ظهور معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است با وجود آنکه در همه آنها یعنی در ظهور معجزات و آیات رجعت امری نیست که انسان را بر فعل واجب و ترک قبیح ابا و اجبار نماید تا اینکه گفته شود که تکلیف نمودن با وجود آنها صحیح نیست بلکه در همه اینها انسان در ما بین الطاعت و مخالفت مختار است و اما اینکه از اصحاب ما رجعت را تأویل کرده‌اند باینکه معنی رجعت رجوع دولت و امر و نهی ائمه ع است بدون آنکه اشخاص رجوع نمایند و مردگان زنده میشوند پس بدین نحو است که جماعتی از شیعه چون از اثبات رجعت و بیان امکان آن و منافی بودن آن با تکلیف عاجز گشتند بنابراین گذاشتند که اخبار را که در خصوص رجعت وارد شده بدین نسق تأویل نمایند و این تأویل از ایشان صحیح نیست زیرا که رجعت با ظواهر این اخبار ثابت نگشته تا اینکه این تأویلات با آنها راه بیابد و چگونه ثابت میشود چیزی که بر صحت آن قطع داریم با اخبار آحادی که افاده قطع و یقین نمیکنند بلکه اعتماد در اثبات رجعت اجماع است که بر معنی رجعت قائم ع است و آن معنی اینست که خداوند در وقت قیام قائم ع پاره مردگان را از دوستان و دشمنان بطریقی که بیان نمودیم زنده میگرداند پس تأویل چگونه راه می‌یابد بچیزی که بان قطع و یقین حاصل است پس معنی رجعت بجهت چیزی محتمل اینست که تا اینکه قابل تأویل شود کلام شیخ باخر و سید **سید بن طاوس** نور الله ضریحه در کتاب طرایف گفته که مسلم در صحیح خود در اوایل جزو اول باسناد خود تا بجراح بن ملیح روایت نموده او گفته که از جابر شنیدم میگفت که در نزد من هفتاد هزار حدیث هست که همه آنها از باقر ع است همه آنها را ترک کرده‌اند بعد از آن مسلم در صحیح خود باسناد خود تا بمحمد بن عمر رازی روایت کرده او گفته که از جریر شنیدم میگفت که از جابر جعفی چیزی ننوشتم زیرا که او برجعت معتقد بود ابن طاوس رحمه الله بعد از این نقل گفته که نگاه کنید خدا شما را رحمت کند که این جماعت چگونه بر خود شان حرام کرده‌اند منتفع شدن را با هفتاد هزار حدیث که از پیغمبر خود شان روایت شده با روایت امام محمد باقر ع که از بزرگان اهل بیت اوست انچنان اهلبیتی که رسول خدا صلعم بمتابعت ایشان امر نموده یا ایشان چنگ بزنند بعد از آن اکثر مسلمانان با همه ایشان زنده کردند

سید بن طاوس علیه الرحمه

پاره مردگان را در دنیا روایت نموده اند و نیز حدیث زنده کردن خدا مردگان را در قبرها برای سؤال نکیرین روایت نموده اند و روایت
شان که در خصوص اصحاب کهف بود پیشتر گذشت و در قرآن خود مشانست این آیه که متضمن زنده کردانیدن مردگانست اَلَمْ تَرَ
اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ حاصل معنی بارها مذکور کردید و از آنجمله
قصهٔ هفتاد نفرست که در خدمت حضرت موسی ع ایشانرا صاعقه گرفت و قصهٔ عزیر و قصهٔ عیسی بن مریم ع ایشان را زنده کردانید
و حدیث صریح که اجماع بر صحت آن قائم شده و حدیث آنانکه خدا ایشان را در قبرها برای سؤال نکیرین زنده میکرداند پس چه فرق هست
در ما بین اینها و احادیثی که اهلبیت ع و شیعیان شان در خصوص رجعت روایت کرده اند و جایز دارد این باب چه گناه دارد که حدیث
از درجهٔ اعتبار ساقط کردد و نیز سید بن طاوس در کتاب سعد السعود مذکور ساخته که شیخ رحمه الله در تفسیر تبیان در خصوص قول
خدا ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ گفته که جماعتی از اصحاب ما باین آیه بجواز رجعت استدلال نموده اگر باین آیه
استدلال نموده اند صحیح است زیرا که هر کس انرا منع بکند و ممتنع بداند که قرآن را تکذیب مینماید و اگر باین آیه بوجوب آن استدلال
نماید که بحکم این آیه لازم است اینکه رجعت واقع شود هر اینه صحیح نمیباشد سید بن طاوس رحمه الله گفته باینکه آنانکه رسول خدا ص در
خصوص ایشان فرموده اِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ یعنی بدرستیکه
من در میان شما دو متاع با دو چیز سنگین میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من اهل بیت منست ایشان از همدیگر جدا نمیشوند
تا وقتیکه بر سر حوض کوثر وارد شوند یعنی اهل بیت ع در خصوص زنده کردانیدن قومی از این امت در دنیا بعد از مردنشان اختلاف
ندارند و این تصدیق میکند چیزیرا که مخالف و مؤالف از رسول خدا ص روایت کرده اند اما مخالف پس در کتاب جمع بین الصحیحین از ابی سعید
خدری روایت کرده او گفته که رسول خدا ص فرمود که شیوه و خصلت آنانکه پیش از شما بوده اند وجب بوجب و ذراع بذراع در حق شما جاری
میشود حتی اگر ایشان بسوراخ سوسماری داخل شده باشند هر اینه شما هم داخل خواهید شد عرض کردیم یا رسول الله آیا خصلت و شیوه
یهود و نصاری هم در حق این امت جاری خواهد بود فرمود پس شیوه کیان جاری میشود و زمخشری در کشاف از حذیفه روایت نموده او گفته که رسول
خدا ص فرمود شما شبیه ترین امتها هستید بنی اسرائیل هر اینه طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة بطریقه ایشان پیروی خواهید شد حتی نمیدانیم آیا گوساله
پرست خواهید شد یا نه سید گفته پس وقتیکه این حدیثها بعضی شد از احادیث ایشان که در خصوص تبعیت این امت با امتان گذشته و بنی اسرائیل
و یهود وارد شده پس قرآن مجید و اخبار متواتره ناطق و گویاست باینکه جماعتی از امتان گذشته و یهود زمانیکه گفتند که ما برای تو ایمان نمیاوریم
تا وقتیکه خدا را آشکارا ببینیم آنگاه خدا ایشان همه ایشانرا هلاک نمود بعد از آن زنده کردانید پس بنابراین در میان امت نیز کسانی میشود که
خدا ایشانرا در دنیا زنده میکرداند و در اخبار اهل سنت زیاده از آن دیدم که جماعت شیعه میگویند و آن اینست که آنچه علی ع بعد
از ضربت ابن ملجم لعنه الله و بعد از وفاتش بدنیا برمیگردد چنانکه ذو القرنین بدنیا رجوع نموده از جمله آن اخباریست که زمخشری در
کشاف در حدیث ذو القرنین ذکر نموده و آن اینست که از علی ع مرویست که ابرها در حکم ذو القرنین کردید و برودها برای وی کشیده شد
و نوری برای وی گشاده شد و از او پرسیده کردید گفت خدا او را دوست میدارم پس خدا او را دوست داشت در اینحال ابن کوا از آنحضرت سؤال
کرد ذو القرنین چیست آیا پادشاه بود یا پیغمبر فرمود نه پادشاه بود و نه پیغمبر لیکن بندهٔ بود صالح در سر طاعت الهی بر شاخش زده شد پس وفات کرد
پس از آن خدا ایشان او را زنده کرد پس بر شاخ دیگرش زدند باز مرد بعد از آن خدای تعالی او را نیز زنده کردانید و از این جهت با ذو القرنین نامیده شد
و در میان شما مانند او هست و نیز در کتابهای احادیث اهل سنت از جماعتی از مسلمانان مرویست اینکه ایشان بعد از وفات یاره قبل از دفن
و یاره دیگر بعد از دفن زنده شده بدنیا برگشتند و سخن گفتند و خبرها نقل کردند بعد از آن باز مردند از آن جمله قصه ایست که حاکم نیشابوری
در تاریخ خود در حدیث حسام بن عبد الرحمن که از پدرش او از جدش که قاضی نیشابور بود روایت کرده او گفته که مردی بمجلس من داخل شد
آنگاه کسی بمن گفت که در نزد این مرد حکایت عجیبیست گفتم ای مرد آنحکایت چیست گفت بدانکه من مرد نباش بودم قبرها را میشکافتم و زنی
وفات یافت من رفتم که قبر او را بشناسم پس بر او نماز کردم و وقتیکه شب شد رفتم قبر او را بشکافتم و دست دراز کردم که کفن او را بردارم آنگاه
آن زن از راه تعجب گفت سبحان الله مردی که از اهل بهشت است کفن زنی را که از اهل بهشت است میکند بعد از آن گفت که آیا ندانستی که تو از
جمله آنان بودی که بمن نماز کردند و خدا بسبب آنان را که بر من نماز کردند بخشید پس وقتیکه این چنین قصه را از نباش قبور نقل کرده اند و در
کتابهای خود نوشته اند پس چرا علماء اهلبیت ع را مثل نباش ندانسته روایت ایشان را قبول نمیکنند و بکدام سبب از روایات ایشان نفرت
مینمایند و رتبهٔ این زن که مذکور شد پستتر است از آنانکه برای کارهای بزرگ بدنیا رجوع میکنند پس چرا این زن رجوع کرد و ایشان
رجوع نخواهند کرد و حال آنکه رجعتی که علماء ما اهلبیت ع و شیعیان ایشان باین معتقدند از جملهٔ آیات پیغمبر ص و معجزات آنحضرت خواهد بود
و بکدام سبب و جهت رتبه و منزلت آنحضرت از رتبهٔ موسی و عیسی و دانیال ع پستتر میباشد و حال آنکه خداوند جل جلاله بسیاری از مردگان

در درستی ایشان زنده کرداینند بیانکه در خصوص اینها در میان علما خلاف باشد **مؤلف گوید** که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب
مختصر روایت کرده حدیثی را که از جمله اخبار رجعت که اینها را از کتاب سید جلیل القدر حسن بن کبش روایت نموده او هم از کتاب مقتضب اخذ نموده
و آن حدیث اینست که صاحب کتاب مقتضب با سناد خود از سلمان فارسی روایت کرده او گفته که بخدمت جناب رسول خدا مشرف گردیدم چون چشم
انحضرت بر من افتاد فرمود یا سلمان بدرستیکه خدای عزوجل هیچ نبی و رسولی نفرستاد مگر اینکه دوازده نقیب برای وی قرار داد خدا
را سلمان ذکر کرده تا اینکه گفته عرض کردم یا رسول الله آیا میشود با ایشان ایمان اورد بیانکه با نام و نسب ایشان شناخته شوند فرمود نه یا سلمان تو ایشان
را و امثال ایشان را دانا از که با حقیقت معرفت ایشان دوست میدارند در خواهی یافت سلمان گوید پس بخدای عزوجل در عوض این بشارت
بسیار شکر کردم بعد از آن فرمود بخوان این ایه را فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ فَجَاسُوْا خِلٰلَ
الدِّیَارِ وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُوْلًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَاَمْدَدْنٰکُمْ بِاَمْوَالٍ وَّبَنِیْنَ وَجَعَلْنٰکُمْ اَکْثَرَ نَفِیْرًا معنی این ایه با رها مذکور گردید سلمان گو
که بسوی من شوق شدیدی گردید عرض کردم یا رسول الله ایا در عهد و زمان تو میشود فرمود ای سوگند بخدای که محمد را به پیغمبری فرستاده هر اینه هر
اینها در عهد من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر ائمه دیگر که از ما اند و انانکه در خصوص ما ستم کشیده اند واقع میشوند ای یا سلما
بخدا سوگند یاد میکنم بعد از آن ابلیس و لشکران او و مومنان خالص و کافران محض در انوقت حاضر میشوند تا اینکه قصاص ها گرفته گردد و
خون خواهیها کرده شود و خدا هیچ باحدی ستم نخواهد کرد و ماییم تاویل این ایه وَنُرِیْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
اَئِمَّةً وَّنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِیْنَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ وَجُنُوْدَهُمَا مِنْهُمْ مَّا کَانُوْا یَحْذَرُوْنَ یعنی میخواهیم
منت بگذاریم بر انانکه در روی زمین ضعیف شمرده شده اند و بگردانیم ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهیم و بگردانیم ایشان را
وارثان روی زمین بکنیم و در روی زمین با ایشان تمکین دهیم و از ایشان بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عمر و لشکران ایشان بنمائیم چیزی
را که از آن حذر میکردند و میترسیدند سلمان گوید که از پیش روی جناب رسول خدا بر خواستم در حالیکه باک نداشتم از اینکه مرگ مرا

خواهم رسید یا مرا که بمن خواهد رسید **باب ذکر خلفاء مهدی سلام الله علیه و اولاد او و ذکر احوالی**
که بعد از انحضرت واقع میشود **شیخ** صدوق در کتاب کمال الدین از دقاق او از اسدی او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او گفته
که بخدمت جناب جعفر صادق ع عرض کردم یا ابن رسول الله از پدرت شنیدم فرمود که بعد از قائم ع دوازده نفر مهدی میباشند فرمود
که دوازده مهدی فرموده و دوازده امام نگفته بلی ایشان امام نیستند لیکن جماعتی اند از شیعیان که خلایق را بدوستی ما و شناختن حق
ما میخوانند **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی ایشان از محمد بن فضیل او از ابی حمزه و
از جناب صادق ع در حدیث طولانی روایت کرده که انحضرت فرمود یا ابا حمزه بدرستی که از ما اهلبیت بعد از قائم ع یازده مهدی از اولاد
حسین خواهند امد در کتاب مذکور از فضل بن محبوب او از عمرو بن ابی مقدام او از جابر جعفی روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر ع شنیدم
میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از ما اهلبیت مردی بعد از مردنش زنده میشود سیصد و نه سال خلافت و سلطنت میکند عرض
کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از قائم ع عرض کردم که قائم ع در عهد خود چه مدت خلافت خواهد نمود فرمود نوزده سال بعد از آن منتصر
خروج میکند خون جناب امام حسین ع و خون اصحاب او را میطلبد بر ظالمان را میکشد و اسیر میکند تا وقتیکه سفاح خروج مینماید **شیخ**
مفید در کتاب ارشاد گفته که بعد از دولت قائم ع مراد هر اد ولیی و سلطنتی نمیباشد مگر روایتی که حدیث در خصوص آن وارد گشته و آن
دولت و سلطنت اولاد انحضرت است اگر خدا خواسته باشد و این حدیث بطریق قطع وارد نگشته بمشیت خدا معلق شده یعنی روایت مثلا
بدین نهج وارد گردیده که اولاد انحضرت اگر خدا بخواهد بسلطنت بر خیزند و اقدام مینمایند و اکثر روایات چنانست که مهدی این امت وفات
نمیابد مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هرج و مرج و علامت بیرون امدن مردگان از قبرها و علامت قیام روز قیامت
برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت والله اعلم در تفسیر عیاشی از جابر روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود والله
والله تا دو بار هر اینه مردی از ما اهلبیت بعد از مردنش زنده میشود و بروی زمین سیصد و نه سال سلطنت و مالک میگردد عرض
کردم که این کی واقع میشود فرمود بعد از وفات قائم ع عرض کردم که قائم ع چه مدت در عهد خود تا وقت وفاتش خلافت میکند فرمود
که از اول خلافتش تا روز وفاتش نوزده سال است عرض کردم آیا بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج میباشد فرمود آری پنجاه سال
بدین نهج میشود بعد از آن منصور بنا بر میگردد و برای خود و اصحابش خونخواهی میکند پس خلایق را بقتل میرساند و اسیر میکند
حتی گفته میشود که اگر این مرد از اولاد انبیا میبود هر اینه همه این خلایق بقتل نمیرساند انگاه مردم از سفید و سیاه جمع میشوند و بر آن
حضرت هجوم میاورند تا اینکه او را بکعبه بیت الله میکریزانند پس چون بلا بر انحضرت شدت میابد منصر وفات میکند و سفاح از راه
غضب نمودن برای فقه منتصر بنا بر میگردد و همه دشمنان جور کننده ما را بقتل میرساند و بر همه روی زمین مالک میشود و خدا هم کارها

لیکن چون این انحضرت نام و القاب ایشان را
بیان نفرموده بود من عرض کردم یا رسول الله
اسرار خدا و سلسله را بکنید تا
اینکه من ایشان را در یابم
و مردی ایشان

شیخ صدوق
شیخ مفید
شیخ طوسی

شیخ طوسی ره

او را دست میکند و سیصد و نه سال در دنیا زنده میماند بعد از آن باقر ع فرمود یا جابر اما ابتدای منتصر و سفاح پس منتصر
امام حسین ع و سفاح امیرالمؤمنین ع است **شیخ** طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از بزوفری او از علی بن سنان موصلی او از علی بن
حسین او از احمد بن محمد بن خلیل او از جعفر بن محمد مصری او از عم خود حسن بن علی او از پدرش او از جناب امام جعفر صادق ع او از پدرانش
ایشان از امیرالمؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که رسول خدا ص در شبی که وفات کرد بمن فرمود یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن پس
صحیفه و دواتی حاضر کردم آنحضرت وصیت خود را نوشت تا اینکه باین موضع رسید که یا علی بعد از من دوازده امام میباشند بعد از
ایشان دوازده مهدی پس تو یا علی اولین دوازده امامی و حدیث را ذکر نمود تا اینکه گفت که امامت را امام حسن عسکری ع بپسرش م ح م د
که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد است تسلیم میکند و ایشان دوازده امامند بعد از آن دوازده مهدی میباشند پس وقتیکه قائم ع اجل در
یابد آنگاه امر را بپسرش که اولین مهدی باشد میسپارد و برای او سه نام است یک نامش مانند نام من و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد
الله و احمد اند و نام سیمین مهدی است و اولین مؤمنان است و در کتاب منتخب البصائر گفته که از احادیثی که سید علی بن عبد الحمید باسناد خود از
صادق ع روایت نموده اینست که آنحضرت فرمود از ما اهلبیت بعد از قائم ع دوازده مهدی که از اولاد امام حسین ع اند میباشند در کتاب
کامل الزیاره از پدرش او از سعد او از جامورانی او از حضرمی او از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع روایت کرده ایشان در مقام
ذکر احوال کوفه فرموده اند که در آنجاست مسجد سهیل آنچنانی که خدا هیچ پیغمبر مبعوث نکرده اند مگر اینکه در آنجا نماز کرده از آنجا عدالت
خدا ظاهر و آشکار میشود و در آنجا میباشد قائم ع خدا و قائمانی که بعد از او میآیند و آنجاست منازل انبیا و اوصیا و صالحان **مؤلف** گوید
که این اخبار مخالف مشهور است و طریق تاویل آنها یکی از این دو وجه است که مراد از دوازده مهدی جناب پیغمبر و سایر ائمه بغیر از قائم ع
باشند بنابراین که خلافت ایشان بعد از قائم ع باشد بیشتر مذکور گردید که حسن بن سلیمان این اخبار را بهمه ائمه ع تاویل نموده و قائل شده است
باینکه قائم ع بعد از مردنش بدنیا برمیگردد و باین تاویل ممکنست جمع کردن میان اخبار مختلفه که در خصوص مدت خلافت آنحضرت وارد شده است
دوم همین است که این دوازده مهدی از جمله اوصیای جناب قائم ع باشند و خلایق را در زمان سایر ائمه که بدنیا رجوع (رجعت) خواهند نمود هدایت
نمایند تا اینکه روزگار از حجت خدا خالی نباشد زیرا که اگر دوازده نفر بعد از قائم ع باشند بطرزیکه هیچیک از سایر ائمه در دنیا نباشد لازم
آید که زمان از وجود حجت خالی باشد هر چند که اوصیای انبیا و ائمه نیز حجتها هستند خدا بهتر همه چیز را میداند **باب توقیعاتی
که از آنحضرت بیرون آمده** شیخ طوسی در کتاب الغیبة گفته که خبر داده اند بما جماعتی از ابی الحسن محمد بن داود قمی او گفته که دید
پشت مکتوبی یافتم نوشته که ابی قسم حسین بن روح تقریر نموده و احمد بن ابراهیم نوبختی بخط خود نوشته و آن مشتمل بود بر جوابهای فقیه
یعنی قائم ع با محمد علی شلمغانی زیرا که از شلمغانی چنین حکایت شده که او گفته که از این مسایل من جواب داده ام نه غیر من و در آن مکتوب
از شیخ ابی قسم پرسیده بودند که این جوابها حق است یا باطل شیخ ابی قسم جواب این سؤال را با احمد بن ابراهیم تقریر نموده او در پشت آن مکتوب
باین نحو نوشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم قَدْ وَقَفْنَا عَلٰی هٰذِهِ الرُّقْعَةِ وَمَا تَضَمَّنَتْهُ فَجَمِیْعُهُ جَوَابُنَا وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُوْلِ الضَّالِّ
الْمُضِلِّ الْمَعْرُوْفِ بِالْعَزَاقِرِیِّ لَعَنَهُ اللّٰهُ فِیْ حَرْفٍ مِنْهُ وَقَدْ کَانَتْ اَشْیَاءُ خَرَجَتْ اِلَیْکُمْ عَلٰی یَدَیْ اَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ وَغَیْرِهِ مِنْ
نُظَرَائِهِ وَکَانَ مِنِ ارْتِدَادِهِمْ عَنِ الْاِسْلَامِ مِثْلُ مَا کَانَ مِنْ هٰذَا عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَغَضَبُهُ یعنی بر این رقعه و مضامین
آن مطلع گشتیم همه آنها جواب ماست و در هیچ حرف آن مخذول یعنی بیبهره واگذاشته شده که گمراه و گمراه کننده و مشهور بعزاقری است
لعنه الله مداخلتی نیست و پیشتر از این پاره جوابها بود که بدست احمد بن بلال و غیر او که مانند او بودند بیرون آمده بود و حال آنکه از
ایشان هم مرتد شدن عزاقری سر زده بود لعنت خدا و غضبش بر ایشان باد بعد از این سؤال در این رقعه بود که در زمان سابق میخواستیم
که ثابت نمائیم این را که این توقیعات و جوابها از شما آمده یا نه جواب در آمد باین نحو اَلَا مَنِ اسْتَثْبَتَ فَاِنَّهُ لَا ضَرَرَ فِیْ خُرُوْجِ مَا خَرَجَ
عَلٰی اَیْدِیْهِمْ وَاِنَّ ذٰلِکَ صَحِیْحٌ یعنی آگاه شوید هر که میخواهد که آنها را ثابت نماید هر آینه در بیرون آمدن چیزهائیکه بدست ایشان در آمد
ضرری نیست و آنها صحیح اند و پیشتر از اینها از بعضی علما روایت شده که از قائم ع از مثل این قضیه که در حق بعضی کسانی بود که خدا بر ایشان
غضب کرده بود پرسیده شد آنحضرت در جواب فرمود اَلْعِلْمُ عِلْمُنَا وَلَا شَیْءَ عَلَیْکُمْ مِنْ کُفْرِ مَنْ کَفَرَ فَمَا صَحَّ لَکُمْ مِمَّا خَرَجَ عَلٰی
یَدَیْهِ بِرِوَایَةِ غَیْرِهِ مِنَ الثِّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ فَاحْمَدُوا اللّٰهَ وَاقْبَلُوْهُ وَمَا شَکَکْتُمْ فِیْهِ اَوْ لَمْ یَخْرُجْ اِلَیْکُمْ فِیْ ذٰلِکَ اِلَّا عَلٰی یَدَیْهِ
فَرُدُّوْهُ اِلَیْنَا لِنُصَحِّحَهُ اَوْ نُبْطِلَهُ وَاللّٰهُ تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُهُ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ وَلِیُّ تَوْفِیْقِکُمْ وَحَسْبُنَا فِیْ اُمُوْرِنَا کُلِّهَا وَنِعْمَ الْوَکِیْل
یعنی علم علم ماست و از کفر کسیکه کافر شده بر شما ضرری نیست پس اگر توقیعی که بدست او بیرون آمده صحت آن بسبب روایت غیر او از ثقات
رحمهم الله بشما ثابت میشود آنگاه بخدای عز و جل حمد بکنید و آن را قبول نمائید و آنچه در خصوص آن شک کرده اید یا اینکه برای شما در آن
خصوص توقیعی در نیامده مگر بدست کسیکه کافر گشته و مرتد گردیده آنگاه آن را بسوی ما بر گردانید و بما رجوع نمائید تا اینکه او را صحیح نما

توقیعات حضرت در جواب مسائل

یعنی بگوئیم که صحیح است یا بگوئیم باطل است وخداوند بگذ نامهائیش پاید وثنایش بلند است صاحب توفیق شما است و در همه کارهای ما بما کفایت کننده
وجه خوب وکیل است و ابن نوح گفته که اول کسیکه این توقیع را بما خبر داده ابو الحسین محمد بن علی بن تمام است و او ذکر کرده که من این را از روی
رقعهٔ نوشتم که در نزد ابی الحسن بن داود بود وقتیکه ابو الحسن امدا نرا براو خواندم گفت که این رقعه را بعینه اهل قم به نزد ابی قسم نوشته
بودند و در آن مسئله چند بوده شیخ ابی قسم در پشت آن بخط احمد بن ابرهیم نوبختی باینها بهمه مذکور جواب نوشته واین رقعه بدست ابی
الحسن بن داود نسخه آن بدین نهج بود مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَطَالَ اللّٰهُ بَقَائَكَ وَاَدَامَ
عِزَّكَ وَتَاْيِيْدَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَاَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِيْ اِحْسَانِهِ اِلَيْكَ وَجَمِيْلِ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضْلِهِ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِيْ
مِنَ السُّوْءِ فِدَاكَ وَاَمَاتَنِيْ قَبْلَكَ اَلنَّاسُ يَتَنَافَسُوْنَ فِي الدَّرَجَاتِ فَمَنْ قَبِلْتُمُوْهُ كَانَ مَقْبُوْلًا وَمَنْ دَفَعْتُمُوْهُ كَانَ وَضِيْعًا وَالْخَامِلُ
مَنْ وَضَعْتُمُوْهُ وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ وَبِبَلَدِنَا اَيَّدَكَ اللّٰهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْوُجُوْهِ يَتَسَاوَوْنَ وَيَتَنَافَسُوْنَ فِي الْمَنْزِلَةِ وَوَرَدَ اَيَّدَكَ اللّٰهُ
كِتَابُكَ اِلٰى جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ فِيْ اَمْرٍ اَمَرْتَهُمْ بِهِ مِنْ مُعَاوَنَةٍ وَمَنْ اَخْرَجَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكٍ الْمَعْرُوْفِ بِمَالِكٍ بَادُوْلَةَ وَهُوَ
خُتُنُ مَنْ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَاغْتَمَّ بِذٰلِكَ وَسَئَلَنِيْ اَيَّدَكَ اللّٰهُ اَنْ اُعْلِمَكَ مَا نَالَهُ مِنْ ذٰلِكَ فَاِنْ كَانَ مِنْ ذَنْبٍ اِسْتَغْفَرَ اللّٰهَ
وَاِنْ غَيْرُ ذٰلِكَ عَرَّفْتَهُ مَا يَسْكُنُ نَفْسُهُ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ حاصل مضامین این کلمات اینست که شیخ ابی قسم خطاب نموده ومیگوید که خدا همه
زندگی ترا طولانی گرداند و عزت وتایید وسلامت وسعادت را دائمی گرداند ونعمتش را بر تو تمام نماید واحسان خود را بتو زیاد نماید
بخششهای خود را در نزد تو وتفضل خویش را برای تو بیفزاید ومرا در وقت رو آوردن چیزهای بد وناخوش فدای تو گرداند ومرا
پیش از تو بمیراند مردم را به سبب نمودن بلند پایگی اظهار حرص ورغبت دارند هر کس را شما قبول کنید هر اینه مقبول وبلند پایه میشود
وهر که را شما رد نمائید وبرانید هر اینه فرو پایه خواهد گشت وگمنام کسی است که شما او را پست کنید واز راندن ورد نمودن شما پناه بخدا
میبریم خداوند عالم ترا قوت دهد ومؤید گرداند در شهر ما جماعتی هستند از معروفین که در رتبه باهم برابرند ودر تحصیل قدر و
منزلت حرص ورغبت دارند خدا ترا مؤید گرداند مکتوب بجماعتی از ایشان در خصوص یاری نمودن بر حق که ایشان را بآن امر نموده بودی
رسید علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است بمالک بادوله وان ختن ما است از میان انجماعت بیرون کرده واو را که
در مکتوب ننوشته وبدین سبب مهموم ومغموم گشته خدا ترا مؤید گرداند از من خواهش نموده که بتو اعلام نمایم این هم وغم را که باو رو
داده برای اینکه تو سبب ننوشتن نام او را بیان کنی اگر سبب آن گناهیست که از او سر زده او از آن توبه وبازگشت نماید واگر غیر آن باشد باید
چیزی باو بگوئی که دلش انشاء الله بسبب آن آرام گیرد در جوابش این توقیع بدین نهج در آمد لم نكاتب الا من كاتبنا یعنی ما نکه با ایشان مکتوب
نوشته بودیم همین مکتوب نوشته بودند وایمرد بما چیزی ننوشته بود تا انکه نام او را داخل نامهای ایشان نمودیم پس بسبب ننوشتن او بود نه
نه گناه وتقصیر که از او سر زده بعد از آن مسائل نوشته بود که خدا عزت ترا دائمی گرداند مرا بر تفضل خود معتاد کرده بطریقیکه تو مرا در اینکه
بامن بان طریقه رفتار نمائی خدا ترا عزیز گرداند در نزد تو پارهٔ فقها هستند من بپارهٔ مسائل محتاجم باینها نها را از ایشان برای من بپرسی از جمله
انها اینست که عالم یعنی قائم ع ذکر نمودن اسم شریفش از راه تقیه است بنماز روایت نموده که از او در خصوص پیشنماز طلب کرد که با ایشان نماز میکرد
ودر اثناء حادثه براو رو داد یعنی وفات کرد پرسیده شد که آیا در اینصورت ماموین او چه باید بکنند در جواب گفته که نعش آن پیشنماز پس داده
یکی از ماموین پیش آمده نماز ایشان را باتمام میرساند وهر که دست بنعش پیشنماز زده باید غسل مس میت کند در جوابش توقیع بدین نهج در آمد
لَيْسَ عَلٰى مَنْ نَحَّاهُ اِلَّا غَسْلُ الْيَدِ وَاِذَا لَمْ تَحْدُثْ حَادِثَةٌ تَقْطَعُ الصَّلٰوةَ تَمَّمَ صَلٰوتَهُ مَعَ الْقَوْمِ یعنی واجب نیست بر کسیکه نعش پیشنماز
را از نمازگاه دور کرده مگر شستن دست واگر چنین حادثه روندهد که نماز را قطع کند آنگاه نماز را با انجماعت باتمام رساند واز جملهٔ آنها
این بود که عالم ع چنین روایت که هر که بمیت در حالتیکه بدنش گرم است هنوز سرد نشده مس نماید باید دستش را بشوید وهر که بان مس
نماید در حالتیکه سرد شده هر اینه غسل براو واجب میشود واین پیشنماز که وفات کرده در اینحالت هنوز سرد نمیشود ومس بان نمیباشد
مگر در حالت گرمی آن وعمل در اینخصوص بکدام طریقست وحال آنکه احتمال هست که از لباس میت بگیرد واو را از نمازگاه دور گرداند وبه
بشره اش مس نماید پس براین چگونه غسل براو واجب میشود در جوابش بدین نهج توقیع در آمد اِذَا مَسَّهُ عَلٰى هٰذِهِ الْحَالَةِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ اِلَّا
غَسْلُ يَدِهِ یعنی وقتیکه بمیت بدین نهج دست نمود هر اینه براو لازم نمیشود مگر شستن دست سائل در خصوص نماز جعفر طیار پرسیده بود
که اگر نماز گذارد در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود در تسبیح سهو بکند وپیش از اتمام نماز در حالت دیگر بخاطرش آید آیا فوت شده
تسبیح را در حالتیکه بخاطر افتاده اعاده میکند یا اینکه نماز را باتمام میرساند توقیع برآمد بدین نهج اِذَا هُوَ سَهَا فِيْ حَالَةٍ مِنْ ذٰلِكَ
ثُمَّ ذَكَرَ فِيْ حَالَةٍ اُخْرٰى قَضٰى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالَةِ الَّتِيْ ذَكَرَ یعنی وقتیکه در یکی از اینحالتها سهو نمود بعد از آن در حالت دیگر بخاطر
رسید که سهو نموده انگاه در حالتیکه بخاطرش رسید بجا بیاورد چیزیرا که از او فوت شده ودر خصوص زن شوهر مرده پرسیده بود که آیا

او را جایز است اینکه برای تشییع جنازهٔ شوهرش بیرون رود یا نه توقیع بیرون آمد بدین نهج تخرج فی جنازته یعنی جایز است اینکه با جنازه اش بیرون رود و پرسیده بود که آیا برای وی در ایام عده اش جایز است اینکه قبر شوهرش را زیارت کند یا نه توقیع در آمد تزور قبر زوجها ولا تبیت عن بیتها یعنی قبر شوهرش را زیارت میکند لیکن جایز نیست اینکه وقت شب از خانه اش برای زیارت بیرون رود پرسیده شد که آیا مر آن زن را در ایام عده اش جایز است اینکه از خانه اش بی شغلی که برا و لازم است بیرون رود یا اینکه باید از خانه اش بیرون نرود توقیع در آمد اذا کان له حق خرجت وقضته واذا کانت لها حاجة لم یکن لها من ینظر فیها خرجت لها حتی تقضی ولا تبیت عن منزلها یعنی اگر مر او را در نزد دیگری حقی باشد هر اینه بیرون میرود وانرا میکیرد واگر کاری وشغلی داشته باشد وکسی هم نداشته باشد از اینجا او رد لیکن برای آن میرود تا اینکه از اینجا آورد لیکن شب از منزلش بیرون نرود وسائل پرسیده بود که در کتاب ثواب القرآن فی الفرایض وغیر آن روایت شده اینکه عالم ع فرموده عجب دارم از کسیکه در نمازش انا انزلناه فی لیلة القدر را نمیخواند چگونه نمازش مقبول می شود ونیز روایت شده که خوب وافضل نمیشود نمازیکه در آن قل هو الله احد خوانده نمیشود ونیز روایت شده که هر که در نمازهای واجبی سوره همزه را بخواند هر اینه باو دنیا داده میشود پس بنا بر این جایز است اینکه نماز گذار سوره همزه را بخواند واین دو سوره را که ذکر کردیم ترک کند یا اینکه در خصوص آنها روایت شده که نماز مقبول وافضل نمیشود مگر بآنها توقیع الثواب فی السور علی ما قد روی واذا ترک سورة مما فیها الثواب وقرء قل هو الله احد وانا انزلناه لفضلها اعطی ثواب ما قرء وثواب السورة التی ترک ویجوز ان یقرأ غیرها تین السورتین وتکون صلوته تامة ولکن یکون ترک الفضل یعنی ثواب این سوره ها چنانکه روایت شده واگر سوره را از آن سوره ها که ثواب دارد ترک کند وقل هو الله احد وانا انزلناه را بجهت فضیلت آنها بخواند هر اینه ثواب آنچه که خوانده وثواب سوره که ترک کرده هردو باو داده میشود وجایز است اینکه غیر این دو سوره را بخواند ونمازش تمام شود لیکن فضیلتها از او فوت میشود وسائل در خصوص وداع ماه رمضان پرسیده که آن در کدام وقت است زیرا که اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که دعای وداع در شب آخر خوانده میشود وبعضی دیگر گفته که در روز آخر در وقتی که هلال ماه شوال دیده میشود باید خوانده شود توقیع العمل فی شهر رمضان فی لیالیه والوداع یقع فی آخر لیلة منه فان خاف ان ینقص جعله فی لیلتین عمل ماه رمضان در شبهاست ووداع او در شب آخر آن باید کرد پس اگر از کم بودن ماه بترسد در هر شب یعنی شب بیست ونهم وسی ام ان را بجا آورد وسائل قول خدا تعالی را پرسیده بود انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین یعنی بدرستیکه هر اینه آن قول رسول کریم است آنچنانکه صاحب قوه ودر نزد صاحب عرش متمکن وجلیل القدر است ودر آنجا مطاع وامین است سائل گفته که رسول خدا این قوت کجا داشت وکی باو اطاعت نمودند برای این مسئله جواب وتوقیع در نیامد بعد از سائل نوشته بود که خدا عزت را دائمی کرداند بر من تفضل واحسان نموده این مسائل را از فقهائی که با ایشان وثوق داری بپرس وبمن جواب ده در خصوص امر محمد بن حسین بن مالک که پیشتر مذکور شد چیزی بنویس که دلش بان آرام گیرد وسنگینی آنچه که باو داده اعتماد نماید ودعای در خصوص دنیا وآخرت من بکن این چنین گفته انشاء الله ثواب خواهی کرد توقیع جمع الله لک ولاخوانک خیر الدنیا والآخرة یعنی خدا تعالی برای تو وبرادرانت خیر دنیا وآخرت را فراهم آورد بعد از آن سائل در آخر کلامش این فقرات نوشته بود اطال الله بقائک وادام عزک وتاییدک وکرامتک وسعادتک وسلامتک واتم نعمته علیک وزاد فی احسانه الیک وجمیل مواهبه لدیک وفضله عندک وجعلنی من کل سوء ومکروه فداک وقدمنی من قبلک الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین معنی این فقرات مذکور کردید مؤلف گوید که سائل در سؤالش از کسیکه شیخ ابی قسم مردم را بیاری کردن او امر فرموده بود برای مصلحت باو مرض تعبیر نموده قول سائل قبلک اعزک الله خطاب است بسفیری که در میان او وامام ع واسطه است یا از راه تقیه با امام خطابست شیخ طوسی در کتاب الغیبة که در مکتوب دیگر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری که بشیخ ابی قسم نوشته چنین که خدای عز وجل عزت دائمی کرداند در رقعه من تامل کن ویا چیزی یعنی با جوابی که دادن آن ترا آسان است بمن تفضل بفرما تا اینکه این تفضل را بر تفضلها یکه در بارهٔ من کرده بیفزایم وعلاوه نمایم خدا عزت را دائمی کرداند احتیاج دارم باینکه برای من از بعضی فقها بپرسی که شخصی که نماز میگذارد چون از تشهد فارغ گشت برای رکعت سیم برخواست آیا تکبیر گفتن برا و واجب است زیرا که بعضی اصحاب ما گفته اند که تکبیر برا و واجب نیست وکافیست اینکه بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد جواب ان فیه حدیثین اما احدهما فانه اذا انتقل من حالة الی اخری فعلیه تکبیر واما الآخر فانه روی انه اذا رفع رأسه من السجدة الثانیة فکبر ثم جلس ثم قام فلیس علیه للقیام بعد القعود تکبیر وکذلک التشهد الاول یجری هذا المجری وبایهما اخذت من جهة التسلیم کان صوابا یعنی در این خصوص دو حدیث است یکی اینست چون مصلی از حالتی بحالت دیگر منتقل شد هر اینه تکبیر برا و واجب میباشد ودیگر اینست که چون از سجده دویمین او سر برداشت وتکبیر گفت ونشست بعد از آن بر

مؤلف گوید

شیخ طوسی

خواست هر آینه روای بر خواستن بعد از نشستن برا و تکبیر لازم نمیشود و هم چنین تشهد اول این صورت را دارد و هر کدام را از این دو حدیث
قبول نموده عمل کنی صواب و صحیح خواهد بود **سؤال** اگر شخصی در حال نماز انگشتری که نگینش جماهن است در انگشت داشته باشد آیا نمازش
صحیح است یا نه جواب که جماهن دو قسم میشکند یکی نر و دیگری ماده اگر انها را با آب سحق کنند آب یکی زرد و دیگری سرخ میباشد و اگر در
کاسه که از انها ساخته شده شراب خورده شود مستی نمیاورد **جواب** فِيهِ كَرَاهَةُ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ وَفِيهِ إِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكَرَاهِيَةِ
یعنی نماز کردن با ان مکروه است و اطلاق است یعنی مکلف نسبت با ان مطلق العنانست یعنی حرام نیست لیکن عمل بر کراهت است **سؤال**
اگر مردی از دیگری خواهش نماید که اشرفی بجهت هدیه برای من بخر در ضمن بخرکن او بخرد و در وقت بخر نام امرد را فراموش نماید و اشرفرا
بخر کند بعد از آن نام او بخاطرش افتد آیا آیا اینگونه هدیه از جانب امرد بخر و کافی میشود یا نه **جواب** لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَقَدْ أَجْزَأَ عَنْ صَاحِبِهِ
یعنی از اینگونه بخر باکی نیست و از صاحبش مجزی است **سؤال** از طایفه مجوس در نزد ما جولاهان هستند که میته میخورند و خود شان واگر با ما
ملاقات نموده اند غسل نمیکنند و بدین حالت برای ما لباس میبافند آیا نماز در اینگونه لباس جایز است یا نه **جواب** لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهَا
یعنی عیب نیست در نماز کردن با این لباس **سؤال** نافله شب که ادا در زنار یکی میخواهد سجده کند چیزیکه بر ان سجده جایز است مانند سنگ
یا کلوخ یا چوب یا غیر ان نمی بیند پیشانیش را بر زیلو یا پلاس یا فرشی که از پوست است میگذارد چون سر بر میدارد آنچیزیکه سجده بر ان جایز است
میابد آیا با این سجده که بر پلاس یا پوست کرده است اعتماد میشود یعنی یک سجده حساب میباشد یا این معنی که اگر دو باره بعد از آن بر چیزی
که سجده بر ان جایز است سجده نماید زیادی سجده لازم اید یا اینکه ان سجده محسوب نمیشود **جواب** مَا لَمْ يَسْتَوِ جَالِساً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي
رَفْعِ رَأْسِهِ لِطَلَبِ الْخُمْرَةِ یعنی مادامیکه راست شده ننشسند در برداشتن سرش برای جستجو کردن حصیری که بر ان سجده خواهد کرد بر او
حرجی بر او نیست **سؤال** محرم یعنی کسیکه احرام بسته باید پرده و پوششها اگر سایه میاندازد بردارد ایا جایز است چوب سقف کجاوه یا محمل و
چوب دو طرف انرا بردارد یا نه **جواب** لَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي تَرْكِهِ جَمِيعَ الْخَشَبِ یعنی اگر همه ان چوبها را بگذارد بر ندارد بر او حرج نیست **سؤال** محرم
سایبانی از پوست یا غیر ان بر بالای سرش بکشد برای اینکه باران لباس او را و چیزها را که در محمل او است تر نکند ایا جایز است چنین کند یا نه
جواب إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْمَحْمِلِ فِي طَرِيقِهِ فَعَلَيْهِ دَمٌ یعنی اگر در راه در بالای محمل این چنین نماید هر اینه قربانی بر او لازم میباشد **سؤال** مردی
از جانب دیگری حج میکند آیا احتیاج هست با اینکه در وقت بستن احرام بخاطرش آرد انشخص را که از جانب وی حج میکند یا نه و آیا واجبست اینکه از
طرف خود و از جانب انشخص قربانی نماید یا اینکه یک قربانی کافیست **جواب** يَذْكُرُهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ یعنی باید انشخص را بخاطر آرد و اگر دو
قربانی نکند بر او حرجی نیست **سؤال** آیا برای مرد احرام بستن با لباس خز جایز است یا نه **جواب** لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَقَدْ فَعَلَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ یعنی
در انخصوص حرجی نیست و جماعتی از اهل صلاح اینچنین کردند **سؤال** آیا برای مرد جایز است نماز کردن در حالیکه در پایش جورابی باشد که
کعبین او را نمی پوشاند یا جایز نیست **جواب** جائز یعنی جایز است **سؤال** مردی نماز میگذارد و در آستین یا شلوارش چاقو یا کلید از آهن
هست آیا این جایز است **جواب** جائزٌ یعنی جایز است **سؤال** مرد با بعضی از این جماعت یعنی اهل سنت بحج میرود و راه را با هم میروند و با
جماعت از مسلخ احرام نمی بندد آیا برای این مرد جایز است اینکه احرام تا بذات عرق تاخیر نماید در انجا با ایشان احرام ببندد زیرا که از بروز یا
مذهبش میترسد یا جایز نیست احرام بستن مگر از مسلخ **جواب** يُحْرِمُ مِنْ مِيقَاتِهِ ثُمَّ يَلْبَسُ الثِّيَابَ وَيُلَبِّي فِي نَفْسِهِ فَإِذَا بَلَغَ إِلَى مِيقَاتِهِمْ أَظْهَرَ
یعنی از میقاتگاه خود که از مسلخ است احرام می بندد بعد از آن لباسش را میپوشد و در پیش خود تلبیه میگوید چون بمیقاتگاه ایشان که ذات
عرق است رسید احرامش را آشکار میکند **سؤال** آیا پوشیدن کفشی که پوستش پوشیده و کنده نیست چه صورت دارد زیرا که بعضی
از اصحاب ما چنین گفته اند که پوشیدن ان مکروه است **جواب** جَائِزٌ ذَلِكَ وَلَا بَأْسَ یعنی ان جایز است و باکی نیست **سؤال** مردی که از وکلاء
موقوفات اموال را که در دست دارد حلال میداند و از اخذ وقف اجتناب ندارد و بسا بدیدنش میروم که او در انجاست یا بمنزلش داخل میشوم
در حالیکه طعامش حاضر میشود پس مرا بخوردن ان تکلیف میکند اگر از طعامش نخورم با من عداوت میورزد و میگوید که فلانی خوردن
طعام مرا حلال نمیداند آیا جایز است اینکه از طعامش بخورم و تصدق بدهم و مقدار تصدق چیست و اگر این وکیل موقوفات بخواهد هدیه
برای دیگری بفرستد و من هم نزد او باشم امرد خواهش نماید که من از ان هدیه بخورم یا بردارم و حال انکه میدانم که او از اخذ اموال وقف که
در دست دارد باک ندارد اگر از ان هدیه چیزی بردارم یا بخورم حرجی بر من لازم میاید یا نه **جواب** إِنْ كَانَ لِهَذَا الرَّجُلِ مَالٌ أَوْ مَعَاشٌ
غَيْرُ مَا فِي يَدِهِ فَكُلْ طَعَامَهُ وَاقْبَلْ بِرَّهُ وَإِلَّا فَلَا یعنی اگر برای امرد بغیر از انکه در دست دارد مالی یا معاشی باشد پس طعام او را بخور و
احسانش را قبول کن اگر نباشد طعامش را مخور و احسانش را قبول مکن **سؤال** شخصی بحق قایل است و متعه را حلال میداند و برجعت
معتقد است لیکن زنی دارد موافق طبع و بامرش مطیع از این جهت با وی عهد و پیمان بسته که بر روی او زن نگیرد و زن بمتعه بر وی او نیز
نکند و بوعده خود وفا نموده نوزده سال بر سر این عهد ایستاده بنا میشود که از منزلش تا یکماه غایب باشد در این مدت متعه نمیکند و دلش

هم این را نمیطلبد و چنان میداند که اطلاع اینکه در نزد او پست مانند برادر و پسر و غلام و وکیل و خدمتکار زنش بر متعه کردن او امر پست که او را در نظر ایشان حقیر و خوار مینماید و چنان میداند که ایشان دانش در سر این عهد و پیمان از راه میل و محبت بزن خود و برای حفظ و احترام خود و احترام او بروی واجبست نه اینکه متعه و احترام میداند بلکه بر آن معتقد است که اما بر نزد متعه معصیت مترتب میشود یا نه **جواب** یستحب له ان یطیع الله تعالی لیزول عنه الحلف علی المعصیة ولو مرة واحدة یعنی سنت است برای او اطاعت خدا در خصوص متعه کردن هر چند که یکبار نماید تا اینکه زایل گردد از او حکم قسم خوردن بر ترک مستحب یعنی باید لا اقل یکبار متعه نماید تا اینکه حکم سوگند یاد کردن از او زایل گردد

مسائل بعد از آن نوشته بود که خدا عزت تو را دایمی گرداند اگر مسائل را برای من بپرسی و آنها را برای من شرح کنی و در هر یکی از آنها جواب هی بطریقی که عمل بر آنست و در این باب بر من منت بگذاری خدا تو را سبب همه حزات گرداند و آنها را بدست تو جاری بکند هر آینه انشاء الله ثواب گرد خدا عمر تو را طولانی و عزت و تایید و سعادت و سلامت و کرامت را دائمی گرداند و نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را بتو بیفزاید و مرادر وقت روا و دشمن مکروه و بدی فدای تو کرداند و مرا پیش از تو بعوضت بمیراند الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد النبی واله وسلم کثیرا ابن نوح گفته که این نسخه را از نسخه دو رقعه قدیم که در آن خط و توقیعات بود نوشتم مؤلف گوید که در کتاب احتجاج مثل این روایت تا قول او لیزول عنه الحلف علی المعصیة ولو مرة واحدة روایت شده در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبد الله حمیری مکتوبی بکرد و در سال سیصد و هفتم هجری بخدمت صاحب الزمان ع نوشت و پاره مسائل از آنحضرت پرسیده آنحضرت جوابهای آنها را در آن مکتوب نوشته سؤال کرده بود آیا جایز است اینکه محرم مئزر را و آن پارچه ایست که با آن احرام بسته میشود از پیشش تا بکردنش باد داده آن برپندد و دو طرفش را تا بکمرش بالا کند و در پهنه کمرش بالا کشد و در دو کمرش برپندد و آن دو گوشه کلفت است در دو طرف مقعد پس اگر این چنین بکند مانند شلوار و میباشد و عورتش را می پوشاند زیرا که مئزر را اول خود را می پوشاندیم و قتیکه سوار اشتر میکشتیم کشف عورت میشد و اگر چنین نمائیم مستور میباشیم **جواب** فاد جایز ان یتزر الانسان کیف شاء اذا لم یحدث فی المئزر حدثا بمقراض ولا ابرة یخرجه به عن حد المئزر وما غرزه غرزا ولم یشده بعضه ببعض اذا غطی سرته ورکبتیه کلاهما فان السنة المجمع علیها بغطیة السرة والرکبتین والاحب الینا والافضل لکل احد اشد علی السبیل المعروفة للناس جمیعا ان شاء الله یعنی جایز است اینکه انسان بهر نوع که بخواهد مئزر بپوشد اگر با مقراض یا سوزن تغییری در آن احداث نموده باشند که بسبب آن تغییر از حد مئزر بودن بیرون رود و سوزن بان تکذارند و بران گره نزنند و بعضی از آن ببعضی دیگر نه بندند این در وقتی است که ناف و هر دو زانوهایش را بپوشاند زیرا که سنتی که اجماع بر آن است و خلاف در آن نیست پوشاندن ناف و زانوها است و در نزد ما افضل مر هر کسی را پوشیدن آنست بطریقیکه در میان همه خلق معروفست و سایل پرسیده بود که آیا جایز است اینکه محرم مئزر را بجای کره با بند شلوار برپندد آنحضرت بدینطور جواب داده لا یجوز شد المئزر بشیء سواه من تکة ولا غیرها یعنی بستن مئزر با هیچ چیز جایز نیست بجز خود مئزر با بند شلوار باشد یا غیر آن سؤال نموده بود آیا کسیکه متوجه نماز میشود این فقره را نیز بگوید علی ملة ابرهیم و دین محمد زیرا که بعضی اصحاب گفته اند که اگر علی و دین محمد بگوید هر آینه بدعت نموده زیرا که این فقره را در هیچ یک از کتابهای صلوة نیافته ایم مگر حدیثی را که قسم بن محمد در کتاب خود از جدش حسن بن راشد روایت کرده که امام جعفر صادق ع بحسن بن راشد فرموده که آیا چگونه متوجه میشود عرض کرد که چنین میگویم لبیک و سعدیک آنحضرت فرمود که از این نپرسیدم بلکه میپرسم که چگونه میگوئی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابرهیم ودین محمد صلی الله علیه واله ومنهاج علی بن ابیطالب والایتمام بال محمد ع حنیفا مسلما وما انا من المشرکین یعنی بر طریق مذهب ابرهیم و دین محمد و طریقه علی بن ابیطالب و بطریق اقتدا نمودن بال محمد ع روی خود را متوجه نمودم بسوی پروردگاریکه آسمانها و زمینها را آفریده در حالتیکه اسلام آورده ام و از مشرکان نیم قائم علیه السلام فرمود که هیچ یک از این فقرات توجه واجب نیست ولیکن سنت مؤکده است در اینخصوص که بمنزله اجماعی که در آن خلاف نیست بدینطور است وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم ودین محمد وهدی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ثم یقرء الحمد قال الفقیه الذی لا یشک فی علم الدین لمحمد والهدایة لعلی امیر المؤمنین لانها له صلی الله علیهما وفی عقبه باقیة الی یوم القیمة فمن کان کذلک فهو من المهتدین ومن شک فلا دین له ونعوذ بالله فی ذلک من الضلالة بعد الهدی یعنی این فقرات اینست که روی خود را کردانیدم بسوی پروردگاریکه آسمانها و زمین را آفریده در حالتیکه با صمیم قلب بنهج مذهب ابرهیم و دین محمد و هدایت امیر المؤمنین ع اسلام آورده ام و از مشرکان نیستم بدرستیکه نماز و اعمال حج و زندگی و مردن من برای خداست آنچنان که پرورش دهنده عالمیان است و برای او شریکی نیست و باین مامور شده ام و من از جمله مسلمانانم پروردگارا مرا از جمله مسلمانان گردان پناه میبرم از شیطان رانده شده درگاه است بآن خداوندیکه شنوا و داناست بعد از بسم الله الرحمن الرحیم

¹ یعنی جمع نماید و گره زند و دو طرف دیگرش را از میان پاها کشیده و در پشت کمر بسته

فرموده که بعد از آن حمد را میخواند بعد از اینها نوشته بود که فقیهی که در دانشوری او شک نیست گفته که دین محمد و هدایت امیر المؤمنین علی
راست زیرا که هدایت برای اوست تا روز قیامت در ذریه او باقیست پس هر که باین معتقد شود هم اینها از جمله هدایت یافتگانست و هر که در
این شک نماید هرآینه دین ندارد بخدا پناه میبریم از گمراهی بعد از هدایت یافتن و سائل سؤال نموده که در نماز واجب مصلی بعد از فراغت از
دعای قنوت آیا جایز است اینکه دستهایش را برگرداند بر روی سینه اش بکشد بجهت حدیثی که در این باب وارد شده و آن اینست که
شأن خدای تعالی بلند تر است از اینکه دستهای بنده اش را بعد از دعا خالی برگرداند بلکه آنها را پر از رحمت خویش میکند یا جایز نیست
زیرا که بعضی اصحاب ما ذکر کرده اند که این چنین چیز یک عمل جایز میشود در نماز آنحضرت جواب داد رَدُّ الْیَدَیْنِ مِنَ الْقُنُوتِ عَلَى الرَّأْسِ وَ
الْوَجْهِ غَیْرُ جَائِزٍ فِی الْفَرَائِضِ وَالَّذِی عَلَیْهِ الْعَمَلُ فِیهِ إِذَا رَجَعَ یَدَهُ فِی قُنُوتِ الْفَرِیضَةِ وَفَرَغَ مِنَ الدُّعَاءِ أَنْ یَرُدَّ بَطْنَ رَاحَتَیْهِ مَعَ
صَدْرِهِ تِلْقَاءَ رُکْبَتَیْهِ عَلَى تَمَهُّلٍ وَیُکَبِّرَ وَیَرْکَعَ وَالْخَبَرُ صَحِیحٌ وَهُوَ فِی نَوَافِلِ النَّهَارِ وَاللَّیْلِ دُونَ الْفَرَائِضِ وَالْعَمَلُ بِهِ فِیهَا أَفْضَلُ
یعنی برگردانیدن دستها از قنوت بر سر و روی در نمازهای واجب جایز نیست و چیزی که در این باب عمل بر آنست اینست که چون دست مصلی از قنوت
نمازهای واجب برگردید و از دعای آن فارغ گردید کف دستهایش را با سینه اش تا مقابل زانوهایش با آرام و آهستگی پایین میآورد
و تکبیر میگوید و رکوع میکند و آن خبر صحیح است لیکن در خصوص نوافل شب و روز است نه در فرایض و عمل باین خبر در نوافل افضل است و سؤال
نموده بود که آیا بعد از نماز واجب سجده شکر مشروع است یا نه زیرا که بعضی اصحاب ما گفته اند که آن بدعت است پس آیا جایز است اینکه فرد از آن
بعد از نماز واجب بجا آورد و بر تقدیر جواز آیا آنرا در نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله مغرب بجا آورد یا بعد از نافله آنحضرت جواب
داده سَجْدَةُ الشُّکْرِ مِنْ أَلْزَمِ السُّنَنِ وَأَوْجَبِهَا وَلَمْ یَقُلْ إِنَّ هٰذِهِ السَّجْدَةَ بِدْعَةٌ إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ یُحْدِثَ فِی دِینِ اللهِ بِدْعَةً وَأَمَّا الْخَبَرُ الْمَرْوِیُّ فِیهَا
بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالْاِخْتِلَافُ فِی أَنَّهَا بَعْدَ الثَّلَاثِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ فَإِنَّ فَضْلَ الدُّعَاءِ وَالتَّسْبِیحِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ عَلَى الدُّعَاءِ بِعَقِیبِ النَّوَافِلِ کَفَضْلِ
الْفَرَائِضِ عَلَى النَّوَافِلِ وَالسَّجْدَةُ دُعَاءٌ وَتَسْبِیحٌ وَالْأَفْضَلُ أَنْ یَکُونَ بَعْدَ الْفَرْضِ فَإِنْ جُعِلَتْ بَعْدَ النَّوَافِلِ أَیْضاً جَازَ یعنی سجده شکر از جمله
لازمترین و واجب ترین سنتهاست و نگفته است که این سجده بدعت است مگر کسی که خواسته در دین خدا احداث بدعت نماید و اما جواب
از خبریکه در خصوص بجا آوردن بعد از نماز مغرب وارد شده و اختلاف نمودن در اینکه آن آیا بعد از نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله
است یا بعد از آن است پس بدین نحو است که فضیلت دعا و تسبیح که بعد از فرایض بجا آورده میشود بر دعائی که در عقب نوافل بعمل آورده
میشود مانند فضیلت فرائض است بر نوافل و سجده در نفس الامر دعا و تسبیح و افضل اینست که بعد از فریضه بجا آورده میشود و اگر بعد
از نوافل کند نیز جایز است سؤال نموده بود که بعضی برادران ما از آنانکه میشناسیم زمین تازه و آبادی هست در جنب زمین خرابه که مر سلطان
را در آن حصه هست که باجبار و اکراه آنرا ضبط نموده و بسا میشود که دیگران اطراف زمین خرابه را میکارند و عمال سلطان ایشانرا
میآزارند و با ایشان در خصوص خوردن از غلات زمین خود متعرض میشوند و آن زمین خراب بسبب خرابی قیمت ندارد که مدت بیست سالست
که خرابست و این برادر ما از خریدن آن زمین ابا دارد زیرا که چنین گفته میشود که این حصه از این زمین خراب در زمان سابق از جمله موقوفات است
که برای سلطان ضبط شده پس اگر خریدن آن حصه از سلطان جایز است و ناصواب نیست هرآینه برای آن مرد صلاح میباشد و باعث آبادی
آن زمین میگردد و این حصه را از زمین خرابه با فاضل آب زمین آباد میکارد و طمع اولیاء دولت سلطان از آن بریده میشود و اگر خریدن
آن جایز نباشد هرآینه او بهر چه امر کنی انشاء الله عمل خواهد نمود آنحضرت جواب داده بود الضَّیْعَةُ لَا یَجُوزُ ابْتِیَاعُهَا إِلَّا مِنْ مَالِکِهَا أَوْ
بِأَمْرِهِ وَرِضًا مِنْهُ یعنی خریدن این زمین جایز نیست مگر از مالکش یا بامر و رضای او و سؤال نموده بود که زنی کنیز خود را برای مردی در زندگانی
خویش تحلیل نموده یعنی برای وی حلال کرده که با کنیزش مقاربت نماید و آن مرد از زائیدن کنیز احتراز میکرد پس کنیز حمل دار شد و زائید پس آن جاره بجست
از اینکه او را قبول نکند پس قبول کرد لیکن شک دارد در اینکه بچه از خود اوست و او را بخود نمی‌آمیزد و از جمله اولاد نمیشمارند پس اگر آن
بچه از جمله آنان است که بر آن مرد واجبست اینکه او را بخود نسبت دهد و بگرداند مانند سایر اولادش بکند و اگر جایز است اینکه چیزی
از مال خود که بکنیز از حصه اوست برای او قرار دهد بکند آنحضرت بدین نحو جواب داده الْاِسْتِحْلَالُ بِالْمَرْأَةِ یَقَعُ عَلَى وُجُوهٍ وَالْجَوَابُ
یَخْتَلِفُ فِیهَا فَلْیَذْکُرِ الْوَجْهَ الَّذِی وَقَعَ الْاِسْتِحْلَالُ بِهِ مَشْرُوحاً لِیُعْرَفَ الْجَوَابُ فِیمَا یَسْأَلُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَلَدِ إِنْ شَاءَ اللهُ یعنی حلال
نمودن بچند وجه واقع میشود و جواب در آنها مختلف میباشد پس سائل آن وجه را که تحلیل بدان نحو واقع گشته بتفصیل باید ذکر بکند تا
اینکه جواب سؤالی که در خصوص بچه است انشاء الله معلوم گردد و سائل از آنحضرت التماس دعا نموده جواب بدین نحو در آمد جادَ
اللهُ عَلَیْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ إِیجَابُنَا لِحَقِّهِ وَرِعَایَتُنَا لِأَبِیهِ رَحِمَهُ اللهُ وَقُرْبُهُ مِنَّا بِمَا عَلِمْنَاهُ مِنْ جَمِیلِ نِیَّتِهِ وَوَقَفْنَا عَلَیْهِ مِنْ مُخَالَطَتِهِ
الْمُقَرِّبَةِ لَهُ مِنَ اللهِ تَعَالَى الَّتِی تُرْضِی اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ وَأَوْلِیَاءَهُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَآلِهِ بِمَا بَدَأْنَا نَسْأَلُ اللهَ بِمَسْأَلَتِهِ مَا أَمَّلَهُ
مِنْ کُلِّ خَیْرٍ عَاجِلٍ وَآجِلٍ وَأَنْ یُصْلِحَ لَهُ مِنْ أَمْرِ دِینِهِ وَدُنْیَاهُ مَا یُحِبُّ صَلَاحَهُ إِنَّهُ وَلِیٌّ قَدِیرٌ یعنی خدای تعالی با عطا فرماید جزای

شیخ طوسی

که او نان اهل و سزاوار است بجا آوردن حق او و مراعات ما پدر او را خدا بیامرزد و نزدیکی او بما بسبب چیزیست که ما او را دانسته
ایم وانخوبی نیّت اوست و بسبب امریست که بران مطلع شده ایم وان مخالطه و دوستی اوست با ما انجنانکه او را بخدا نزدیک کننده است
و خدای عزّ و جلّ و رسول او و اولیاء الله و آل رسول را راضی و خوشنود میکند بجز یکه ما بان ابتدا کرده ایم و بسبب خواهش نمودن او از خدا
مسئلت مینمایم که همه خیرات دنیا و آخرت را باو عطا نماید و امور دین و دنیای او را بطرزی که صلاح او را میخواهد اصلاح نماید
بدرستی که خدا صاحب همه و قادر و توانا بر همه چیز است شیخ طوسی در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبد الله حمیری در سال سیصد و هشتم
هجری نیز بخدمت صاحب الزمان صلوات الله علیه مکتوبی نوشت و در ان چند مسئله سوای این مسائل پرسیده بود بدین نهج نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم اطال الله بقاءک وادام عزک وکرامتک وسلامتک واتم نعمته علیک وزاد فی احسانه الیک وجمیل مواهبه
لدیک وفضله علیک وجزیل قسمه لک وجعلنی من السوء کله فداک وقدمنی قبلک ان قبلنا مشایخ وعجائز یصومون رجب
منذ ثلثین سنة ویصلون شعبان وشهر رمضان وروی لهم بعض اصحابنا ان صومه معصیة یعنی خدا عمرت طولانی و عزت
و کرامت و سعادت و سلامت را دایمی گرداند و نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را بتو و بخششهای نیکوی خود را نزد تو و تفضّلش
را بتو و بزرگ قسمتهای خویش را برای تو بیفزاید و مرا در همه بلاها و بدیها فدای تو گرداند و مرا بعوض تو بمیراند بدرستیکه در نزد ما
پاره پیران و پیره زنان هستند که سی سال و بیشتر است ماه رجب را روزه میگیرند و روزه انرا بروزه ماه شعبان و رمضان متصل میکنند
و بعضی اصحاب ما برای ایشان روایت نموده که روزه ماه رجب معصیت است انحضرت بدین نسق جواب داد قال الفقیه
یصوم منه ایاما الی خمسة عشر یوما ثم یقطعه الا ان یصوم عن الثلثة الفائتة للحدیث ان نعم شهر القضاء رجب
یعنی فقیه گفته که از ماه رجب تا پانزده روز روزه میگیرد بعد از ان روزه را قطع میکند مگر اینکه از بابت قضای سه روزی که روزه ان
فوت شده بگیرد زیرا که حدیث در این باب وارد شده و ان اینست که ماه رجب ماهیست برای قضا کردن روزه فوت شده ٭ سؤال نموده
بود که مرد در محمل نشسته و برف بسیاری هست بقدر قامت یکمرد و میترسد از اینکه اگر از محمل فرود اید بتو برف فرو رود و دنبال میشود که
برف بسبب سنگینی از هم میپاشد و بجهت کثرت و سنگینی ان برای وی ممکن نمیشود که قدری از برف بپائین بخواباند و هموار گرداند ایا در این
صورت برای او جایز است اینکه نماز واجب را در محمل بجا آورد و ما چند دفعه چنین کرده ایم ایا اعاده انها بر ما واجبست یا نه انحضرت جواب
بدین نسق فرمودند لا باس به عند الضرورة والشدة یعنی در وقت ضرورت و شدت بان باکی نیست ٭ و سائل سؤال نموده که
هر پیشنماز در حال رکوع ملحق میشود و رکوع را با امام میکند و انرا یکرکعت حساب مینماید و بعضی اصحاب ما گفته که اگر انشخص تکبیر را که امام
پیش از رکوع میگوید نشنود نمیتواند این را یکرکعت حساب نماید انحضرت جواب فرمودند اذا لحق مع الامام من تسبیح الرکوع تسبیحة واحدة
اعتد بتلک الرکعة وان لم یسمع تکبیرة الرکوع یعنی اگر انشخص یک تسبیح یعنی سبحان الله از تسبیحات رکوع مانده با امام لاحق شود هر اینه
یکرکعت حساب مینماید هر چند که تکبیر رکوع را نشنیده باشد ٭ سؤال نموده که مردی نماز ظهر را گذارد و بنماز عصر شروع کرده و وقتیکه دو رکعت که
از ان بجا اورده بود یقین نمود که نماز ظهر را دو رکعت گذارده ایا در اینحالت چه باید بکند انحضرت جواب داد ان کان احدث بین الصلوتین
حادثة یقطع بها الصلوة اعاد الصلوتین واذا لم یکن احدث حادثة جعل الرکعتین الاخیرتین تتمة لصلوة الظهر وصلی العصر
بعد ذلک یعنی اگر در میان دو نماز کاری کرده که نماز را قطع میکند انگاه هر دو نماز را اعاده مینماید و اگر این چنین کاری نکرده انگاه ان
دو رکعت را که گذارده تتمه نماز ظهر حساب میکند و عصر را بعد از ان بجا میاورد ٭ سؤال نموده که ایا اهل بهشت شدند میزایند و توالد
و تناسل برای ایشان میباشد یا نه جواب داد ان الجنة لا حمل فیها للنساء ولا ولادة ولا طمث ولا نفاس ولا شقاء بالطفولیة وفیها
ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین کما قال سبحانه فاذا اشتهی المؤمن ولدا خلقه الله عز وجل بغیر حمل ولا ولادة علی الصورة
التی یرید کما خلق آدم ع عبرة یعنی در بهشت برای زنان ابستن شدن و زائیدن و ازاله بکارت یا حایض شدن و نفاس و مشقت
و محنت که بسبب طفولیت است نمیباشد و در بهشت است هر چیزیکه دلها میخواهد و دیدها بان لذت میبرند چنانکه خدا ایتم فرموده
پس وقتیکه مؤمن در بهشت بچه میخواهد هر اینه خدا انرا بهمان صورتیکه انمؤمن خواسته میافریند بی انکه زن باو ابستن شود و بزاید
چنانکه ادم ع را برای عبرت یافتن خلایق بدین نهج افرید ٭ سؤال کرده که مردی زنی را در عوض اجرت معینه تا وقت معینی متعه نموده و مدتی
از انوقت معین باقی مانده انگاه مرد باقی مدت را بزن بخشیده و سه روز پیش از بخشیدن انمدت زن حیض دیده ایا در اینصورت
جایز است اینکه زن بعد از پاک شدن از حیض بمرد دیگر در عوض اجرت معینه متعه شود یا اینکه صبر نماید تا از حیض اینده را ببیند ان
حضرت جواب بدین نهج فرموده تستقبل حیضة غیر تلک الحیضة لان اقل العدة حیضة وطهارة تامة یعنی باید بغیر از این حیض
حیض دیگر را ببیند زیرا که اقل این عده یک حیض و طهر تمام است بمحض دیدن حیض دوم عده اش تمام میشود ٭ سؤال نموده که ایا شهادت کسیکه برص

با جذام یا فلج دارد بحسب شرع مقبول است یا نه زیرا که بما روایت شده که ایشان بر آنانکه صحیحند و این امراض را ندارند امامت نمی‌توانند بکنند
جواب بدین طریق داده اِنْ کَانَ مَا بِهِمْ حَادِثًا جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ وَاِنْ کَانَتْ وِلَادَةً لَا تَجُزْ یعنی اگر این امراض بعد از ولادت حادث شده
بر ایشان عارض گشته هر آینه شهادتشان ممضی خواهد بود و اگر در حین ولادت در ایشان بوده هر آینه شهادتشان مقبول نخواهد شد
و سؤال نموده که آیا برای مرد تزویج کردن دختر زنش جایز است جواب داد اِنْ کَانَتْ رُبِّیَتْ فِی حِجْرِهِ لَا یَجُوزُ وَاِنْ لَمْ یَکُنْ رُبِّیَتْ فِی حِجْرِهِ وَکَانَتْ
اُمُّهَا فِی غَیْرِ عِیَالِهِ فَقَدْ رُوِیَ اَنَّهُ جَائِزٌ یعنی اگر آن دختر در آغوش او تربیت یافته و بزرگ شده هر آینه تزویج او برای آن مرد جایز نیست و اگر
در آغوش او تربیت نیافته و مادرش در ایام بچگی او از جملهٔ عیال آن مرد نبوده هر آینه چنین روایت شده که تزویجش جایز است و سؤال
نموده که مردی دختر دختر زنش را یعنی نوادهٔ او را برای خود تزویج کرده آیا جایز است یا اینکه بعد از جده اش را یعنی خود آن زن را تزویج کند
یا جایز نیست جواب داد قَدْ نُهِیَ عَنْ ذٰلِکَ یعنی این چنین کاری نهی شده و سؤال نموده که مردی از مرد دیگر هزار درهم ادعا نموده و بیّنه
عادل بمدعای خود اقامه نموده و نیز پانصد درهم بموجب سند تمسک علیحده از او ادعا کرده و او را بر این مدعا نیز بیّنه عادل هست و نیز
سیصد درهم بمقتضای تمسک دیگر از او ادعا نموده و بر این ادعا نیز بیّنه عادل دارد و تمام این وجه این سه تمسک هزار درهم میباشد
علاوه بر هزار درهمیکه اول ادعا نموده و مدعی علیه در جواب گوید که وجه این تمسک هزار درهم است و مدعی گفته این را انکار میکند
آیا در اینصورت هزار درهم یکبار بر ذمهٔ او علاوه میکرد یا دو بار چنانکه اقامهٔ بیّنه نموده و در این سه تمسک قید نشده که این پانصد درهم
و سیصد درهم از بابت آن هزار درهم است آنحضرت جواب داد یُؤْخَذُ مِنَ الْمُدَّعٰی عَلَیْهِ اَلْفُ دِرْهَمٍ وَهِیَ الَّتِی لَا شُبْهَةَ فِیهَا وَتُرَدُّ
الْیَمِینُ فِی الْاَلْفِ الْبَاقِی عَلَی الْمُدَّعِی فَاِنْ نَکَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ یعنی از مدعی علیه یکهزار درهم گرفته میشود و این همان هزار درهم است که در
آن شبهه نیست و در هزار درهم باقی قسم مدعی رد میشود اگر او از قسم نکول نماید هر آینه او را حقی نمیباشد و سؤال نموده آیا جایز است
گذاشتن تربت قبر مطهر جناب سید الشهداء صلوات الله علیه با میت در قبرش یا جایز نیست جواب داد یُوضَعُ مَعَ الْمَیِّتِ فِی قَبْرِهِ وَیُخْلَطُ بِحَنُوطِهِ اِنْ
شاء الله یعنی آن تربت را با میت در قبرش بگذاشت و باید با حنوطش مخلوط و قاتی باید نمود انشاء الله و سؤال نموده که از صادق ع بما چنین
روایت شده که آن حضرت بر ازار کفن اسمعیل پسرش بدین نهج نوشت اِسْمٰعِیلُ یَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ آیا ما را هم جایز است اینکه مانند آن
با تربت قبر مطهر امام حسین ع با غیر آن بنویسیم جواب داده یجوز ذلک یعنی این جایز است و سؤال نموده آیا جایز است اینکه شخصی از تربت امام
حسین ع سبحه بسازد و با آن تسبیح یعنی سبحان الله بگوید و آیا در آن فضیلت هست جواب داد یُسَبِّحُ بِهٖ فَمَا مِنْ شَیْءٍ مِنَ التَّسْبِیحِ اَفْضَلُ مِنْهُ
وَمِنْ فَضْلِهٖ اَنَّ الرَّجُلَ یَنْسَی التَّسْبِیحَ وَیُدِیرُ السُّبْحَةَ فَیُکْتَبُ لَهُ التَّسْبِیحُ یعنی جایز است اینکه با آن ذکر بکند و هیچ چیز از تسبیح گفتن با آن
افضل نیست و از جملهٔ فضیلتهای آن اینست که اگر مرد ذکر را فراموش کند و سبحه را در دست بگرداند هر آینه ثواب ذکر برای او نوشته
میشود و سؤال که آیا سجده بر مهریکه از تربت جناب امام حسین ع ساخته میشود جایز است و آیا در آن فضیلت هست جواب داد یَجُوزُ
ذٰلِکَ وَفِیهِ الْفَضْلُ یعنی این جایز است و در آن فضیلت هست و سؤال نموده که شخصی قبور ائمه ع را زیارت میکند آیا سجده کردنش بر
قبور مطهره جایز است یا نه و آیا جایز است برای کسیکه در نزد قبور مطهره نماز میگذارد اینکه در پشت آنها ایستاده و قبر را در سمت
قبله بیندازد یا اینکه در سمت بالای سر و یا در سمت پائین پا بگذارد و آیا جایز است اینکه در پیش رو ایستاده قبر را بر پشت سرش بیندازد
نماز بکند یا جایز نیست جواب داد اَمَّا السُّجُودُ عَلَی الْقَبْرِ فَلَا یَجُوزُ فِی نَافِلَةٍ وَلَا فَرِیضَةٍ وَلَا زِیَارَةٍ وَالَّذِی عَلَیْهِ الْعَمَلُ اَنْ یَضَعَ خَدَّهُ
الْاَیْمَنَ عَلَی الْقَبْرِ وَاَمَّا الصَّلٰوةُ فَاِنَّهَا خَلْفَهُ وَیَجْعَلُ الْقَبْرَ اَمَامَهُ وَلَا یَجُوزُ اَنْ یُصَلِّیَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَلَا عَنْ یَمِینِهٖ وَلَا عَنْ یَسَارِهٖ لِاَنَّ الْاِمَامَ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ لَا یُتَقَدَّمُ عَلَیْهِ وَلَا یُسَاوٰی یعنی اما سجده بر قبر پس جایز نیست نه در نافله و نه در فریضه و نه در زیارت آنچه که عمل بر آن جاری
شده اینست که صورت راستش را بر قبر مطهر بگذارد و اما نماز باید در پشت سر قبر بکند و قبر را در پیش رویش بیندازد و جایز نیست گذاردن
آن در جانب پیش رو و بالای سر و پائین پا زیرا که از امام ع پیش نتوان افتاد و با وی برابر هم نتوان افتاد و با وی برابر نتوان ایستاد و
سؤال نموده که آیا برای شخص جایز است اینکه در اثنای فریضه یا نافله سبحه را در دست بگرداند جواب داد یَجُوزُ ذٰلِکَ اِذَا خَافَ السَّهْوَ
وَالْغَلَطَ یعنی این جایز است در صورتیکه از سهو و غلط کردن در شمار رکعتها بترسد و آنها را با تسبیح بشمارد و سؤال نموده آیا در وقت
ذکر جایز است گردانیدن تسبیح با دست چپ یا جایز نیست جواب داد یَجُوزُ ذٰلِکَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ یعنی جایز است این چنین کردن و حمد مر خدا را باد
و سؤال نموده که از فقیه در خصوص فروختن موقوفات حدیثی روایت شده اگر وقف برای جماعتی و اولاد ایشان نسلاً بعد نسل شده باشد
و صاحبان وقف بر فروختن آن اتفاق نماید و این فروختن هم برای ایشان اصلح باشد آیا در اینصورت جایز است خریدن آن از بعضی از ایشان
اگر همهٔ ایشان در یکجا نفروشند و پرسیده بود که آنکدام وقف است که بیع آن جایز نیست جواب بدین نهج داد اِذَا کَانَ الْوَقْفُ عَلٰی اِمَامِ
الْمُسْلِمِینَ فَلَا یَجُوزُ بَیْعُهُ وَاِذَا کَانَ عَلٰی قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فَلْیَبِعْ کُلُّ قَوْمٍ مَا یَقْدِرُونَ عَلٰی بَیْعِهٖ مُجْتَمِعِینَ وَمُتَفَرِّقِینَ اِنْشَاءَ اللهُ

یعنی

یعنی اگر وقف بر امام مسلمانان است پس جایز نیست فروختنش و وقفیکه بر طایفه باشد از طایفهٔ مسلمانان هر اینه ان شاء الله جایز است اینکه هر قوم بفروشند و قیمتش را اگر بر فروختنش قادر باشند خواه در یکجا بفروشند و خواه حصه حصه و سؤال نموده آیا محرم را جایز است اینکه بجهت مرض باد عرق بزیر بغلش مردار سنگ یا توتیا بگذارد یا جایز نیست جواب داد جایز ذلک یعنی این جایز است و سؤال نموده اگر کور در حالت بینائی شاهد گرفته باشد بعد از آن نابینا شود و خطش را نه بیند که اگر بشناسد تا شهادت نماید آیا شهادتش جایز است و توفیق با خداست یا نه و اگر این کور شهادتش را ذکر کند آیا با شهادت وی شهادت میتوان کرد یا نه آنحضرت بدین نهج جواب داده اذا حفظ الشهادة وحفظ الوقت جازت شهادته یعنی اگر اصل ماجری و وقت آنرا بخاطر داشته هر اینه شهادتش جایز است و سؤال نموده که شخصی زمین زراعت یا جای وقف میکند و شاهد میگیرد که من این را وقف کردم و فلان شخص را وکیل وقف قرار دادم بعد از آن وکیل وفات مییابد یا اینکه وکالتش برهم میخورد و دیگری در جای وی متولی وقف میشود آیا جایز است اینکه آن شاهد برای این شخص که قائم مقام وکیل اول است شهادت نماید اگر اصل وقف برای یکنفر باشد جایز نیست جواب داد لا یجوز غیر ذلک لان الشهادة لم تقم للوکیل وانما قامت للمالک وقد قال الله تعالی واقیموا الشهادة لله یعنی غیر این جایز نیست یعنی باید بوقفیت وقف باسم وکیل ثانی شهادت کند زیرا که شهادت برای وکیل بر پا نشده بلکه برای مالک وقف بر پا شده و حال آنکه خدا تعالی فرموده که شهادت را برای خدا بر پا دارید و سؤال نموده که در خصوص دو رکعت اخری روایات بسیار وارد شده پس بعضی چنین روایت کرده که در آنها خواندن حمد تنها افضل است یا فضیلت برای کدام یکی است از آنها تا بآن عمل کنیم جواب بدین طریق داد قد نسخت قراءة ام الکتاب فی هاتین الرکعتین التسبیح والذی نسخ التسبیح قول العالم علیه السلام کل صلوة لا قراءة فیها فهی خداج الا للعلیل او من یکثر علیه السهو فیتخوف بطلان الصلوة علیه یعنی خواندن حمد در این دو رکعت تسبیحات اربعه را منسوخ کرده و چیزیکه تسبیحات را نسخ نموده فرموده عالم ع است که هر نمازیکه حمد در آن خوانده نشود بی بهره و بیخیر است مگر مریض و کثیر السهو که میترسد از اینکه اگر حمد بخواند سهو کند یا مرضش شدت یابد پس نمازش باطل گردد و سؤال نموده که در میان ما برای درد گلو و بحسبته رب جوز ساخته میشود ساختن آن بدین طریق است که جوز تر را پیش از آنکه مغزش منعقد گردد می چینند و نرم میکوبند و فشار داده آبش را میگیرند و صاف میکنند و میجوشانند تا اینکه نصفش برود و یکشبانروز میگذارند میماند بعد از آن بر بالای آتش میگذارند و بر هر شش رطلش یکرطل عسل میریزند و میجوشانند و کف آنرا میگیرند و از نوشادر و شب یمانی و آن دوائیست معروف سفید و شفاف و بزودی مایل و سریع الانکسار و بد بو میباشد و در بسیاری از خواص مانند زاج است نرم کوبیده با آب خیسیده میشود و یکدرهم زعفران نرم کوبیده بتوی آن ریخته میشود بعد از آن جوشانیده کف آنرا گرفته و میریزند تا وقتیکه مانند عسل غلیظ گردد بعد از آن از بالای آتش پایین آورده میگذارند سرد میشود بعد از آن میاشامند آیا آشامیدن آن جایز است یا نه جواب داد اذا کان کثیره یسکر او یغیر فقلیله وکثیره حرام وان کان لا یسکر فهو حلال یعنی اگر کثیر آن مست کند یا تغییر حال احداث نماید هر اینه قلیل و کثیرش هر دو حرام میباشد و اگر کثیرش مست نمیکند حلال است و سؤال نموده که مرد بر کاری در پیش میباشند نمیدانند کردن آن مصلحت است یا نه پس دو انگشتر برمیدارد و در یکی مینویسد نعم افعل یعنی آری بکن و در دیگری مینویسد لا تفعل یعنی مکن بعد از آن چند بار استخیر بالله میگوید بعد از آن با انگشترها متوجه میشود و یکی را برمیدارد و هر چه که در آن نوشته شده بآن عمل میکند آیا این چنین کردن جایز است یا نه آیا بآن عمل باید کرد یا ترک نمود آیا مانند استخاره است یا استخاره غیر از اینست جواب داد الذی سنه العالم ع فی هذه الاستخارة بالرقاع والصلوة یعنی چیزیکه عالم ع در این باب سنت کرده اینست استخاره کردن است با رقعه ها و نماز و سؤال نموده که نماز جعفر طیار بن ابیطالب در کدام یکی از اوقات آن گذارده شود افضل است و آیا در آن قنوت هست و بر تقدیر یکه باشد در کدام رکعت است از آن جواب داد افضل اوقاتها صدر النهار من یوم الجمعة ثم فی ای الایام شئت وای وقت صلیتها من لیل او نهار فهو جایز والقنوت فیها مرتان فی الثانیة قبل الرکوع والرابعة یعنی افضل اوقات آن اول روز جمعه است بعد از آن در هر روز از روزها که بخواهی و در هر وقت خواه شب باشد و خواه روز آنرا بجا آوری جایز است و قنوت در آن دو بار است یکی در رکعت دوم و دیگری در چهارم پیش از رکوع و سؤال نموده که مردی از مال خود چیزی بیرون کرده در کناری بگذارد بقصد اینکه آنرا بمردی از برادران دینی خود بدهد بعد از آن در میان خویشان محتاجی مییابد آیا میتواند آن مال را بکسی که نیت کرده بود ندهد و بخویش خود صرف نماید جواب داد یصرفه الی ادناهما واقربهما من مذهبه فان ذهب الی قول العالم ع لا یقبل الله الصدقة وبین اقربائه ذو رحم ومحتاج فلیقسم بین القرابة وبین الذی نوی حتی یکون قد اخذ بالفضل کله یعنی آنرا از آن دو نفر بهر یکی که مذهبش بمذهب او نزدیکتر است صرف میکند و اگر بخواهد بقول عالم ع عمل نماید که خدا صدقه او را قبول نمیکند در حالتیکه در میان خویشان صاحب صدقه فقیر و محتاج هست هر اینه باید آنرا در ما بین خویشانش و آنکسیکه نیت کرده بود قسمت کرده

باب توقیعات صاحب الامر ع

بود متمت نماید تا اینکه هرد و فضیلت را دریابد و سؤال نموده که اصحاب ما در خصوص مهر زن اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کفته اند که چون
مرد بزن دخول نمود مهرش ساقط میشود و بر او چیزی نیست و بعضی کفته اند که ان در دنیا و اخرت بر ذمه شوهر لازم است اما این چکونه است
و چیست انکه در این باب لازم است جواب داد إِنْ كَانَ عَلَيْهِ بِالْمَهْرِ كِتَابٌ فِيهِ دَيْنٌ فَهُوَ لَازِمٌ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ
كِتَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الصَّدُقَاتِ سَقَطَ إِذَا دَخَلَ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ كِتَابٌ فَإِذَا دَخَلَ بِهَا سَقَطَ بَاقِي الصَّدَاقِ یعنی اکر باسم شوهر
تمسکی باشد که مهر در ان بعنوان دین نوشته شده هر اینه ان در ذمه شوهر در دنیا و اخرت لازم است و اکر باسم او مکتوبی باشد که صداقها
در ان نوشته شده هر اینه مهرش در وقتیکه او دخول نموده ساقط میشود و اکر باسم او مکتوب نباشد هر اینه بقیه مهر در وقتیکه با او
دخول کرد ساقط میکردد و سؤال نمود که از صاحب عسکری ع روایت شده که انحضرت پرسیده شد که ایا نماز در لباس خزی که با و بر خرکوش
و ان ابریشم نیز ملبست کرده در توی ابریشم زبر میباشد ممزوج شده چه صورت دارد و از انحضرت توقیع در امده که جایز است و نیز از انحضرت روایت
شده که ان جایز نیست اما بکدام یکی از این دو عمل کنیم جواب بدین نهج داد إِنَّمَا حُرِّمَ فِي هَذِهِ الْأَوْبَارِ وَالْجُلُودِ فَأَمَّا الْأَوْبَارُ وَحْدَهَا
فَحَلَالٌ وَقَدْ سُئِلَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ ع لَا يُصَلَّى فِي الثَّعْلَبِ فَلَا فِي الْأَرْنَبِ وَلَا بِالثَّوْبِ الَّذِي لَصِقَ بِبَدَنِهِ فَقَالَ
إِنَّمَا عَنَى الْجُلُودَ دُونَ غَيْرِهَا یعنی حرام بودن نماز در این کرکها و پوستها که باهم باشند و اما تنها کرکها پس نماز در انها حلال
است چنانکه از بعضی علما پرسیده شد و معنی قول صادق ع که نماز در روباه لباسی که بر بدن او چسبیده جایز نیست ان عالم در جواب
کفت که مراد صادق ع پوست روباه است نه غیر ان یعنی نماز در پوست روباه جایز نیست و سؤال نموده که در اصفهان پارچه پارچه ها می بافند
که با انها عتابی کفته میشود و از ابریشم خام و از ابریشم پوسیده زنکارنک بافته شده ایا نماز کردن در ان جایز است یا نه جواب داده لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ
إِلَّا فِي ثَوْبٍ سَدَاهُ أَوْ لُحْمَتُهُ قُطْنٌ أَوْ كَتَّانٌ یعنی نماز جایز نیست مکر در لباسی که تار و پود ان پنبه یا کتان است و سؤال نموده که ایا مسح پاها بکدام
یکی ابتدا باید کرد یا اینکه هر دو پا باید با هم مسح کشید جواب داده يُمْسَحُ عَلَيْهِمَا جَمِيعًا مَعًا فَإِنْ بَدَأَ بِأَحَدِهِمَا قَبْلَ الْأُخْرَى فَلَا يَبْتَدِئُ إِلَّا بِالْيَمِينِ یعنی
جایز است هر دو پا با هم مسح کشد و اکر بخواهد که مسح یکی پیش از دیکری ابتدا نماید باید ابتدا نکند مکر بپای راست و سؤال نموده که ایا
کذاردن نماز جعفر طیار در سفر جایز است یا نه جواب داده يَجُوزُ ذَلِكَ یعنی این جایز است و سؤال نموده که اکر کسی تسبیح فاطمه زهرا ع سهو نماید
تکبیر از سی و چهار بکذرد بعد از ان بخاطرش افتد ایا بسی و چهار برمیکردد یا اینکه از سر باید بکیرد و اکر سبحان الله را بکوید تا دانه شصت هفتم
ایا باید بشصت و ششم برکردد چیست انانکه در این باب واجبست جواب داد إِذَا سَهَا فِي التَّكْبِيرِ حَتَّى تَجَاوَزَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ عَادَ إِلَى ثَلَاثٍ وَ
ثَلَاثِينَ وَيَبْنِي عَلَيْهَا وَإِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فَتَجَاوَزَ سَبْعًا وَسِتِّينَ تَسْبِيحَةً عَادَ إِلَى سِتٍّ وَسِتِّينَ وَيَبْنِي عَلَيْهَا وَإِذَا جَاوَزَ التَّحْمِيدَ مِائَةً
فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ یعنی اکر هرکاه در تکبیر سهو نماید حتی از سی و چهار بکذرد بسی و سه برمیکردد و بنا بر این میکذارد و هرکاه در سبحان الله سهو
کند و بدانه شصت و هفت بکذرد بشصت و ششم باید برکردد و بنا را بران میکذارد و اکر الحمد لله از دانه صدم بکذرد حرجی بر او نمیباشد
در کتاب احتجاج مذکور ساخته که از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری چنین مرویست که از ناحیه مقدسه حرسها الله بعد از جوابهای این مسائل
این توقیعات امد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِي النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا
يُؤْمِنُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ إِذَا أَرَدْتُمُ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ سَلَامٌ عَلَى آلِ
يس یعنی امر خدا تعالی را نه خودتان میفهمید و تعقل میکنید و نه از اولیاء الله قبول مینمائید و مر خدا را در این حکمت بالغه هست پس
ترسانیدن انبیا و اولیاء قومی را که ایمان نمیاورند نفع نخواهد بخشید سلام باد بر ما و بندکان خدا که اهل اصلاحند هرکاه بخواهید با ما بسوی
خدا و بسوی ما متوجه شوید پس بکوئید و بر ما سلام چنانکه خدا تعالی در کتاب خود بر ما سلام کرده میفرماید که سلام باد بر ال یس یعنی ال محمد ص
و ان سلام اینست السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَّانَ دِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ
وَنَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ
نَهَارِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي
ضَمِنَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعْدًا غَيْرَ مَكْذُوبٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ
السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ
وَتَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي السَّلَامُ عَلَيْكَ
فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَأْمُونُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ
أُشْهِدُ مَوَالِيَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا
هُوَ وَأَهْلُهُ وَأُشْهِدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ

توقیع

توقیع صاحب الزمان

توقیع مبارک

جعفر بن محمد حجته و موسی بن جعفر حجته و علی بن موسی حجته و محمد بن علی حجته و علی بن محمد حجته والحسن بن علی حجته واشهد انک حجة الله انتم الاول والآخر وان رجعتکم حق لا ریب فیها یوم لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً وان الموت حق واشهد ان الناشر والبعث حق وان الصراط والمرصاد حق والمیزان والحساب والنشر حق والوعد والوعید بهما حق یا مولای شقی من خالفکم وسعید من اطاعکم فاشهد علی ما اشهدتک علیه وانا ولی لک بری من عدوک فالحق ما رضیتموه والباطل ما سخطتموه والمعروف ما امرتم به والمنکر ما نهیتم عنه فنفسی مؤمنة بالله وحده لا شریک له و برسوله وبامیر المؤمنین وبکم یا مولای اولکم وآخرکم ونصرتی معدة لکم ومودتی خالصة لکم آمین آمین بعد از ان آنحضرت بدین نهج نوشته الدعاء عقیب هذا القول یعنی این سلام این دعا را باید خواند اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد نبی رحمتک وکلمة نورک وان تملأ قلبی نور الیقین وصدری نور الایمان وفکری نور الثبات وعزمی نور العلم وقوتی نور العمل ولسانی نور الصدق ودینی نور البصائر من عندک وبصری نور الضیاء وسمعی نور الحکمة ومودتی نور الموالات لمحمد وآله علیهم السلام حتی القاک وقد وفیت بعهدک ومیثاقک فتغشینی رحمتک یا ولی یا حمید اللهم صل علی محمد بن الحسن حجتک فی ارضک خلیفتک فی بلادک والداعی الی سبیلک والقائم بقسطک والثائر بامرک ولی المؤمنین وبوار الکافرین ومجلی الظلمة ومنیر الحق والناطق بالحکمة والصدق وکلمتک التامة فی ارضک المرتقب الخائف والولی الناصح سفینة النجاة وعلم الهدی ونور ابصار الوری وخیر من تقمص وارتدی ومجلی العمی الذی یملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً انک علی کل شیء قدیر اللهم صل علی ولیک وابن اولیائک الذین فرضت طاعتهم واوجبت حقهم واذهبت عنهم الرجس وطهرتهم تطهیراً اللهم انصره وانتصر به لدینک وانصر به اولیائک واولیائه وشیعته وانصاره واجعلنا منهم اللهم اعذه من شر کل باغ و طاغ ومن شر کل خلقک واحفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله واحرسه وامنعه من ان یوصل الیه بسوء واحفظ فیه رسولک وآل رسولک واظهر به العدل وایده بالنصر وانصر ناصریه واخذل خاذلیه واقصم به قاصمیه واقصم به جبابرة الکفر واقتل به الکفار والمنافقین وجمیع الملحدین حیث کانوا من مشارق الارض ومغاربها برها وبحرها واملأ به الارض عدلاً واظهر به دین نبیک محمد صلی الله علیه وآله واجعلنی اللهم من انصاره واعوانه واتباعه وشیعته وارنی فی آل محمد علیهم السلام ما یأملون وفی عدوهم ما یحذرون اله الحق آمین یا ذا الجلال والاکرام یا ارحم الراحمین

احفظه جمیع

ترجمه توقیع

مضامین فقرات دعا اینکه بعد از انست بدین نهج است که سلام باد بر تو ای دعوت کننده خلائق بسوی خدا و سفینه نجات و آیات و معجزات الهی سلام باد بر تو ای باب خدا و حافظ و نگهبان دین او سلام باد بر تو ای خلیفه خدا و یاری کننده در سر حق او سلام باد بر تو ای حجت خدا و دلیل اراده او و توضیح این فقره بدین نهج است که دلیل هر آینه چیزیست که از علم رسانیدن بآن علم بچیز دیگر لازم آید چونکه مشیت و اراده ائمه علیهم السلام بحکم وما تشاؤن الا ان یشاء الله با مشیت و اراده الهی یکیست چنانکه ایشان خود فرموده اند نحن محال مشیة الله یعنی ما جایگاه مشیت خدائیم لهذا از ملاحظه اراده ایشان باراده الهی پی برده میشود پس ایشان باین اعتبار دلیل اراده خدا میباشند سلام باد بر تو ای تلاوت نماینده کتاب خدا و تفسیر کننده آن سلام باد بر تو در همه ساعات شب و در اطراف روز سلام باد بر تو ای باقی مانده خدا در روی زمین سلام باد بر تو ای آنکه خدا تعالی برای ولایت او از خلائق عهد و پیمان گرفت و آنرا موکد کرده اند سلام باد بر تو ای آنکه خدا تعالی ظهور و خروج او را بخلائق وعده فرموده و ضامن گشته که بآن وعده وفا کند سلام باد بر تو ای نشانه که بر دین نصب شده و ای صاحب علم و دانشوری بسیار و ای پناه خلائق و رحمت خدا که همه مخلوقات را فرا گرفته خدا تعالی در خصوص وی وعده فرموده که کذب و تخلف بآن راه نخواهد یافت سلام باد بر تو در هر وقتی که برپا میشوی سلام باد بر تو در هر وقتیکه می نشینی سلام باد بر تو در هر وقتی که قرائت کنی و بیان نمائی سلام باد بر تو در هر وقتیکه نماز بگذاری و قنوت کنی سلام باد بر تو در هر وقتی که رکوع و سجود نمائی سلام باد بر تو ای در هر زمانی که حمد و استغفار کنی سلام باد بر تو در هر زمانی که لا اله الا الله والله اکبر بگوئی سلام باد بر تو در هر وقتی که صبح و شام کنی سلام باد بر تو در وقتیکه از شب که تاریکی آن همه چیز را میپوشد و در وقتیکه از روز روشن میگردد سلام باد بر تو ای آنکه خدا او را از همه چیز مقدم داشته و خلائق ظهور و خروجش را آرزو میکنند سلام باد بر تو با همه سلامها و آقایان و پیشوایان خود را شاهد میگیرم باینکه من ای آقای من ترا شاهد میگیرم باینکه گواهی میدهم باینکه معبودی بحق نیست مگر خدا تعالی که تنها است و مراورا شریک نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و حبیبی نیست مگر او و اهل بیت او برای خدا و ترا شاهد میگیرم باینکه امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی صلوات الله علیهم اجمعین حجتان پروردگار عالمند و گواهی میدهم باینکه تو حجت خدائی و شما ائید اول و آخر یعنی هم در دنیا و هم در آخرت ملجأ و پناه و مرجع خلائق شما اید و با

که صبح

باب توقيعات صاحب الامر ع

اینکه بدنیاد واوّل زمان آمده بود وداخر زمان یعنی در روز رجعت نیز بدنیا خواهید آمد و رجعت شما نیز حقّ است و در ان نیز شک نیست
و ان در روزیست که دران نفع نمی بخشد ایمان آوردن هیچ نفس که پیشتر از ایمان نیاورده یا ایمان آورده لیکن در ایام ایمانش عمل خیر
کسب نموده. وگواهی میدهم باینکه مرگ و سؤال ناکر و نکیر حقّ است وگواهی میدهم باینکه زنده کردانیدن خلایق در روز قیامت و
فرستادن ایشان بعرصهٔ محشر وصراط در روز قیامت و میزان وحساب وبهشت ودوزخ حقّ است و وعدهٔ بهشت و وعید جهنم حقّ است
یعنی وفا بانها خواهد شد ایمولای من شقی است هرانکسی که با شما مخالفت کند و سعید است هرانکه بشما اطاعت نماید پس در نزد
خداوند کردکار گواهی ده باینچه که ترا شاهد کرفتم ومن دوست توام واز دشمنت بیزارم پس حقّ هرانچه است که از ان راضی نمائید وایمولای
من دلم بخدا ایمان آورده ویاری نمودنم را برای شما مهیّا کرده ام و مودّت ودوستی خود را برای شما خالص کرده. و برپا نموده ام پروردکارا
این خواهش و دعا را ازمن قبول و مستجاب کردان حاصل مضامین فقرات سلام باخر رسید واما مضامین فقرات دعا پس بدینطور
است که پروردکارا از تو مسئلت مینمایم که رحمت بفرستی بر محمّدؐ که پیغمبر رحمت تو و نور رحمت است مترجم کوید معنی بودن انحضرت نور خدا این است
که در حدیث چنانکه پیشتر مذکور کردید که خدا تعالی پیش از انکه مخلوقات را بیافریند کلمه فرمود آنکلمه کردید نوری شد بعد از ان کلمه دیکر فرمود
آنهم کردید روحی شد انوحرا در ان نور نشانید بعد از ان هر دو انها را در بدنهای ما قرار داد پس انحضرت باین اعتبار کلمه نور خدا است
واز تو مسئلت مینمایم که قلب مرا از نور یقین وسینه ام را از نور ایمان و فکر مرا از نور نیّتهای پاک و عزمم را از نور علم و قوّتم را از نور
عمل و زبانم را از نور صدق وراستکوئی ودینم را از نور بصیرتهائی که در نزد خود عطا خواهی کرد وچشمم را از نور روشنائی وکوشم را از
نور روشنائی و کوشم را از نور حکمت ومودّتم را از نور دوستی محمّد وال او علیهم السّلام مملو کردانی تا وقتیکه بتو ملاقات نمایم در
حالتیکه بعهد ومیثاق خود وفا نموده مرا بار حمت بپوشی ایصاحب من وای پسندیده شده پروردکارا رحمت بفرست بر محمّد بن حسن
صلوات الله علیه که حجّت تست که در روی زمین است وخلیفه تست در شهرهای تو دعوت کننده حقّ است براه راست تو و بپا دارنده
است قسط وعدل ترا وخوبخواهی کننده بامر تو ودوست مؤمنان وهلاک کننده کافران است وزائل کننده ظلمت کفر ونفاق وروشن
کننده حقّ ونطق کننده بحکمت وصدق است وکلمه تمام تو است در روی زمینت انچنانیکه منتظر و ترسانست و ولیّ تو است انچنانیکه بر
خلایق نصیحت کننده است کشتی نجات وبیدق هدایت و نور دیدهای خلایق و بهترین انانست که پیراهن ورداپوشیده
اند وزائل کننده مستی وبیهوشی است انچنانیکه زمین را پر از عدل وقسط میکرداند چنانکه پر از ظلم وجور کردیده پروردکارا به
درستیکه تو بر همه قادر و توانائی بارخدایا رحمت بفرست بر ولیّ خود و بر اولیای خود انچنانیکه اطاعت در حقّ ایشانرا بر همه خلایق واجب
کردانیده وخباثت وبدیرا از ایشان دور کردهٔ وایشانرا از چرکها پاک کردانیده و بارخدایا یاوری کن ویاوری دین خود باوری نما و یاوری
بدوستان وشیعیان ویاران او یاری کن و مارا از جمله دوستان وشیعیان ویاران او کردان پروردکارا او را از شرّ هر ستمکار
واهل طغیان نکهدار واورا از سمت پیش رو و پشت سر ودست راست ودست چپش محافظت واورا نکهدار و مکذار که چیز بدی
ناخوش باو رسانیده شود وپیغمبر خود وال او را در خصوص انحضرت از رسیدن همّ وغمّ نکهدار وعدل وداد را بسبب انحضرت ظاهر
کردان واو را بیاری خود مؤیّد کن و بیاری کنند کانش یاری کن ویاری مکن بانانکه انحضرت یاری نمیکنند وجبّاران اهل کفر را
با انحضرت بشکن وکافران ومنافقان وهمه ملحدان را در هر جا باشند مانند بلاد مشرق زمین ومغرب زمین وبیابان ودریا بدست
انحضرت بقتل رسان وزمین را بآبادی پر از عدل کن ودین پیغمبر ترا بآوری ظاهر واشکار کردان بارخدایا مرا از جمله یاران وتابعان وشیعیان
او کردان وبمن بنمای در حقّ محمّد وال او چیزیرا که ایشان ارزو میکنند ودر خصوص دشمنانشان چیزیرا که از ان میترسند وحذر مے
میکنند ای خدای حقّ اینده عای مرا مستجاب کن ایصاحب جلال واکرام وای رحم کننده ترین رحم کنندکان مؤلّف کوید که مؤلف
کتاب مزار کبیر کفته که خبر داد بما در ماه ربیع الاوّل سنه پانصد وهفتاد وسیّم شیخ اجلّ فقیه عالم ابو محمّد عربی بن مسافر عبادی
رحمه الله در شهر حلّه در خانه خود بطریکه ما حدیث را برو خواندیم واو تصدیق نمود واجازه داد وخبر داد بمن در حلّه شیخ ابو عفّت
ابو البقا هبة الله بن نما بن علی بن حمدون رحمه الله بطریکه نزد من حدیث را براو خواندم واو تصدیق نمود ایشان هر دو کفتند
که با امانت ودیانت ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمّد بن علی بن طحّال مقدادی رحمه الله در روضهٔ مقدّسهٔ امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب ع در طاق بزرک در بالای سر انحضرت در دهه اخر ماه ذی حجّه سال پانصد وسی ونهم هجری بما خبر داد کفت که شیخ جلیل
القدر وصاحب افاده ابو علی حسن بن محمّد طوسی رضی الله عنه در روضهٔ منوّره مذکوره علی صاحبها افضل الصلوات در طاق مذکور در دههٔ
اخر ذی قعدة الحرام سال پانصد ونهم هجرت بما خبر داد کفت که سیّد سعید الوالد ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی رضی الله عنه از محمّد بن
اسمعیل او از محمّد اشناس بزاز بما خبر داد کفت که ابو الحسین محمّد بن احمد بن یحیی قمی بما خبر داد کفت که محمّد بن علی بن زنجویه قمی بما خبر داد کفت که

٣ واو را اثنی عشر ویکانه میداند وپیغمبر وامیر المؤمنین واولین وآخرین شما ایمان آوردن.

ترجمهٔ توقیع

مؤلف کوید

ابو جعفر محمّد بن عبد الله حعفر حمیری بما خبر داد کفت که علی بن اشناس کفته که خبر داد بما ابو مفضل محمّد بن عبد الله شیبانی کفت که ابو جعفر محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری در خصوص همهٔ انها که من روایت کرده ام بمن اجازه داد و کفت که از ناحیه مقدسه حرسها الله بعد از جوابهای مسائل صلوات و توجه نامه در آمد اولش اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا لامر الله تعقلون و ما ننده سلام و دعای کذشته را ذکر نموده با تفاوتی که از اد در کتاب مزار در باب زیارت قائم ذکر نموده ایم و ما سند از اد را اینجا ذکر کردیم تا اینکه اسناد همه این توقیعات دانسته شود **مؤلف** کوید که صاحب کتاب مزار کبیر بعد از اینها در همان کتاب کفته که ابو علی حسن بن اشناس کفته که ابو عبد الله بن محمّد دعجلی از حمزة بن محمّد بن حسن بن شبیب او از احمد بن ابراهیم بما خبر داد کفت که بابی جعفر محمّد بن عثمان از اشتیاق خود بدیدن اقای خود قائم ع شکایت کردم کفت ایا ارزوی شوق میخواهی انحضرت را ببینی عرض کردم اری فرمود خدا اجر تو را جزا و عوض شوق تو را کرامت فرماید و روی مبارک انحضرت را بخیر و خوبی بتو بنماید یا ابا عبد الله این خواهش را مکن که انحضرت را ببینی و در ایام غیبت اشتیاق میکشی ولیکن خواهش این را مکن که باوی در یکجا جمع شوی زیرا که غیبت انحضرت از جانب خدا واجب است و رضا و تسلیم بر ان اولی است ولیکن بازیارت بسوی انحضرت متوجه باش و اما کیفیت این عمل و انچه کرده این خصوص نوشته شده پس همان است که در نزد محمّد بن علی است از روی نسخه او و نسخه بردار بد و این همان زیارت است که باید بسوی صاحب الزمان توجه کرده میشود بعد از انکه دوازده رکعت نماز دو رکعت بکذاری و در هر دو رکعت بعد از حمد قل هو الله احد بخوانی بعد از ان صلوات بر محمّد و ال او بفرستی پس میکوئی چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده. سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يٰسِينَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ إِمَامُهُ مَنْ يَهْدِيهِ صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ قَدْ آتَاكُمُ اللّٰهُ خِلَافَتَهُ يَا آلَ يٰسِينَ یعنی سلام باد بر ال یس و این یعنی ان یس که عبارت است از ائمّه احسان اشکار است از جانب خدا و خداوند صاحب احسان بزرک است امام خدا کسیست که او را براه راست خود هدایت نموده باشد ال یس بدرستیکه خداوند خلافت خویش را بشما عطا فرموده و این را زیارت ذکر کرده ام وصلّی الله علی سیّدنا محمّد النبیّ واله الطّاهرین در کتاب احتجاج اورده که چند روز از ماه صفر مانده در سال چهارصد و دهم هجری مکتوبی از ناحیه مقدسه حرسها الله و رعاها **بشیخ مفید** قدس الله روحه و نور ضریحه رسید رساننده ان مکتوب کفته که انرا از ناحیه که بحجاز متصل است بردا شتم عنوان ان بدین نهج بوده لِلْأَخِ السَّدِيدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ أَدَامَ اللّٰهُ إِعْزَازَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَى عِبَادِهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْأَلُ الصَّلٰوةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعْلِمُكَ أَدَامَ اللّٰهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبَلَكَ أَعَزَّهُمُ اللّٰهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ فَقِفْ أَمَدَّكَ اللّٰهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَذْكُرُهُ وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرْسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذٰلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللّٰهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَافَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَيُحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأُزُوفِ حَرَكَتِنَا وَمُبَاثَّتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْيِنَا وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَشِّشُهَا عُصَبٌ أُمَوِيَّةٌ يَهُولُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةِ مَنْ لَمْ يَرُمْ فِيهَا الْمَوَاطِنَ الْخَفِيَّةَ وَسَلَكَ فِي الطَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الرَّضِيَّةَ إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هٰذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا يَقْدِرُ لَكُمْ مِنَ الَّذِي يَلِيهِ سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ وَيَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يَحْزُنُ وَيُقْلِقُ وَيَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَّاقٌ تَضِيقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِهِ الْأَرْزَاقُ ثُمَّ تَنْفَرِجُ الْغُمَّةُ مِنْ بَعْدِ بِبَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ يُسَرُّ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ وَيَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْآفَاقِ مَا يَأْمُلُونَهُ عَلَى تَوْفِيرِ غَلَبَةٍ مِنْهُمْ وَاتِّفَاقٍ وَلَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الِاخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَالْوِفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَاتِّسَاقٍ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا فَإِنَّ أَمْرَنَا بَغْتَةٌ فُجَاءَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللّٰهُ يُلْهِمُكَ الرُّشْدَ وَيَلْطُفُ لَكُمْ بِالتَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ یعنی این مکتوب مر برادر ما نوشته شده که در برادری محکم و مرد و منیع راست که هدایت یافته که عبادت باشد از شیخ مفید ابی عبد الله محمّد

توقیع مبارک

هل

ترجمه توقیع

ترجمهٔ توقیع

بن نعمان خدا عزتش دائمی کرداند این مکتوب از جمله ودیعه کذشتهای عهد وپیمان هاست که از بندکان کرفته شده ابتدا میکنم بنام خدا پس ما انجنابی که مهربان وتفضّل واحسان کننده است وبعد از ان ابتدا بنام خدا سلام بر تو باد ای دوست ما انجنابیکه در دین صاحب اخلاص وبی ریب ورما مست وبقین بودن در امامت وحقیّت ما منحصر بیست پس ما در خصوص توحمد میکنیم بخدای عزّ انجنابیکه معبودی نیست بحق مکر او واز او مسألت مینمائیم که بر سیّد ما ومولای ما وپیغمبر ما که محمّد ص باشد وبر آل پاکان او سلام الله علیهم اجمعین رحمت بفرستد خدا دائمی کرداند توفیق ترا در یاری کردن بحق واجر وجزای ترا بزرک کرداند در عوض سخن کفتن از جانب ما یا را سنی ودرستی وترا مخبر ومستحضر میکنیم از اینکه بما اذن داده شد در اینکه ترا صاحب شرافت کردانیم با مکتوب نوشتن بتو وتکلیف نمودن ترا بچیزیکه باید برا از جانب ما برسانی بدوستان ما که در نزد تو اند خدا ایشان را با طاعت خود عزیز کرداند ودر خصوص کار ضرور ایشان با مراعات ونکهبانی خود با ایشان کفایت کند پس خدا ترا با عانت خود در مقابل دشمنانش که از دین بدر رفته اند امداد نماید هرچه که ما میکوئیم در سرانی ایستاده تجاوز مکن ودر رسانیدن با نانکه بر ایشان اعتماد داری چه که انشاء الله خواهیم نوشت بان عمل بکن ما هرچند منزل نموده ایم در مکانی خود انجنابیکه از مسکنهای ظالمان دور است زیرا که خدا صلاح شیعیان ما را ما دامیکه دولت دنیا برای فاسقانست در دوری ماده پس علم ما با وضاع شما محیط است وهیچ چیز از احوالات شما بر ما مخفی وپنهان نمیماند وما دانسته ایم ان لغزشها را که از شما سر زده از وقتیکه بسیاری از شما ها میل نموده اند بسیار قبایحی که صالحان کذشته از انها دوری میورزیدند وعهد وپیمان را که از ایشان کرفته شده بود پشت سرشان انداخته اند کویا نمیدانند که ما در مراعات شما اهمال نداریم ویاد شما را فراموش نمیکنیم اکر مراعات ما نباشد هر اینه مصیبت وبلا بر شما نازل میشود وشما را دشمنان بالمرّه مستاصل میکنند پس تقوای الهی را پیشه کنید وپشت بر پشت ما دهید وبا ما موافقت ورزید در اخذ نمودن تکالیف در خصوص فتنه که بر شما رو آورده ونزدیک هلاک میشود در ان هرکه اجلش مقدّر شده وهرکسیکه بارزوی خویش رسیده خود را از ان نکه میدارد واین فتنه نشانه رسیدن وقت حرکت وخروج ما وتمیز یافتن شما است از همدیکر بسبب امر ونهی ما خدا نور خود را تمام وکامل کننده هرچند که مشرکان از ان ناخوش بدارند چنک بزنید بتقیه کردن از افروختن آتش فتنه خود شان را بجاهای پنهان نکشیده اند ودر قلع وقمع ان در راههای پسندیده راه رفته اند چون ماه جمادی الاول امسال برسد عبرت بردارید از حادثه که در ان ماه واقع میکردد وبسبب حادثه که بعد از ان واقع میشود از خواب غفلت بیدار شوید وبعد از این از آسمان برای شما آیتی وعلامتی ظاهر میشود ا شکارا واز زمین مانند ان بی تفاوت حادثه میکردد ودر مشرق زمین امری واقع میکردد که خلایق را اندوهکین ومضطرب میکرداند بعد از ان طایفه که از اسلام بدر رفته اند بر عراق استیلا مییابند وبسبب بدکاری ایشان راه معیشت بر اهل انجا تنک میباشد بعد از ان این غم والم از ایشان بسبب هلاکت یکی از اشرار زایل میشود وبسبب هلاکتش متّقیان که نیکوکاران اند شاد میباشند وبرای انانکه از اطراف واکناف اراده حج کرده بودند حاصل میشوند چیزیکه بعنی حج کردن که ارزو کرده بودند با اینکه ایشان در شمار بسیار وباهم متّفق میباشند ودر اسانی حج ایشان بالاختیار واتفاق برای ما شانی هست که بیک نظام ظاهر میشود انکاه هر مرد از شما ها عمل میکند بهر انچیزیکه بسبب ان بدوستی ما نزدیک میشود واجتناب مینماید از هر چیزی که ما را از او ناخوش وناراضی میکند زیرا که خدا امر ما را ناکهانی زنده میکرداند در وقتی که توبه باو نفع نمی بخشد واو را پشیمانی از معصیت از عذاب ما نجات نمیدهد وخدا هدایت را بتو الهام کند وبرحمت خود توفیق را بر شما ها لطف فرماید نسخه توقیع که بدست مبارک انحضرت علیه السلم نوشته شده بدین نهج است هٰذَا کِتَابُنَا اِلَیْکَ اَیُّهَا الْاَخُ الْوَلِیُّ وَالْمُخْلِصُ فِیْ وُدِّنَا الصَّفِیُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِیُّ حَرَسَکَ اللّٰهُ بِعَیْنِهِ الَّتِیْ لَا تَنَامُ فَاحْتَفِظْ بِهٖ وَلَا تُظْهِرْ عَلٰی خَطِّنَا الَّذِیْ سَطَرْنَاهُ بِمَا لَهٗ ضَمِنَّاهُ اَحَدًا وَاَدِّ مَا فِیْهِ اِلٰی مَنْ تَسْکُنُ اِلَیْهِ وَاَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَیْهِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ یعنی این مکتوب نوشته ما است بسوی تو ای برادر دوست وصاحب اخلاص که در مودّت ما صاحب صفا است ویاری کننده با وفا است خدا ترا با چشمش که هرکز نمیخوابد نکه بدارد این توقیع را نکهدار واحدی را بر خط ما که نوشته ایم با ان مضمونیکه در ان درج شده مطلع مکردان وبرسان هر انچیزیرا که در ان نوشته شده با انانکه اعتماد واطمینان داری وجماعت شیعه را وصیت کن که بان عمل نمایند ان شاء الله وخدا رحمت بفرستد بر محمّد وال او که پاکیزه اند در کتاب اورده که مکتوب دیکر از جانب انحضرت صلوات الله علیه روز پنجشنبه بیست وسیم ماه ذیحجه سال چهارصد ودوازدهم هجری بشیخ مفید علیه الرحمه رسید نسخه ان بدین نهج است مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُرَابِطِ فِیْ سَبِیْلِهٖ اِلٰی مُلْهِمِ الْحَقِّ وَدَلِیْلِهٖ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَلَامٌ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِیْ اِلٰی کَلِمَةِ الصِّدْقِ فَاِنَّا نَحْمَدُ اللّٰهَ اِلَیْکَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِلٰهُنَا وَاِلٰهُ اٰبَائِنَا الْاَوَّلِیْنَ وَنَسْئَلُ الصَّلٰوةَ عَلٰی نَبِیِّنَا وَسَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وبعد فَقَدْ کُنَّا نَظَرْنَا مُنَاجَاتَکَ عَصَمَکَ اللّٰهُ بِالسَّبَبِ الَّذِیْ وَهَبَهٗ لَکَ مِنْ اَوْلِیَائِهٖ وَحَرَسَکَ مِنْ کَیْدِ اَعْدَائِهٖ وَشَفَعْنَا ذٰلِکَ الْاٰنَ مِنْ مُسْتَقَرٍّ لَنَا یُنْصَبُ فِیْ شِمْرَاخٍ مِنْ بَهْمَاءَ صِرْنَا اِلَیْهِ اٰنِفًا مِنْ غَمَالِیْلَ

دشمنان

توقیع صاحب الزمان ع

توقیع مبارک

الجأنا الیه السبب من الایمان ویوشک ان یکون هبوطنا منه الی صحیح من غیر بعد من الدهر ولا تطاول من الزمان ویاتیک نبأ منّا بما یتجدد لنا من حال فتعرف بذلک ما تعتمده من الزلفة الینا بالاعمال والله موفقک لذلک برحمته فلتکن حرسک الله بعینه التی لا تنام ان تقابل بذلک فتنة تبسل نفوس قوم حرثت باطلاً لاسترهاب المبطلین یبتهج لدمارها المؤمنون ویحزن لذلک المجرمون وآیة حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم من رجس منافق مذمم مستحل للدم المحرم یعمد بکیده اهل الایمان ولا یبلغ بذلک غرضه من الظلم لهم والعدوان لاننا من وراء حفظهم بالدعاء الذی لا یحجب عن ملک الارض والسماء فلیطمئن بذلک من اولیائنا القلوب ولیثقوا بالکفایة منه وان راعتهم بهم الخطوب فالعاقبة لجمیع صنع الله سبحانه تکون حمیدة لهم ما اجتنبوا المنهی عنه من الذنوب ونحن نعهد الیک ایها الولی والمجاهد فینا الظالمین وخرج علیه بما هو مستحقه کان امنا من الفتنة المضلة ومحنها الظلمة المضلة ومن بخل منهم بما اعاده الله من نعمته علی من امر بصلته فانه یکون خاسرا بذلک لاولاه وآخرته ولو ان اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة وصدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه ولا نؤثره منهم والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوکیل وصلوته علی سیدنا البشیر النذیر محمد وآله الطاهرین

ترجمه توقیع مبارک

حاصل مضامین فقرات فصاحت سمات اینست که این مکتوبیست از بندهٔ خدا که مستحفظ حدود حدود و ثغور شریعت نبوی کسیکه حق و دلیل از ما باو الهام شده بسم الله الرحمن الرحیم سلام باد بر تو ای بندهٔ صالح که یاری کنندهٔ حق و دعوت کننده بسوی کلمهٔ صدق است پس در خصوص توحید میکنیم بخدا اینکه معبودی نیست بحق مگر معبود ما که معبود پدران اولین ماست و از خدا مسئلت مینمائیم که رحمت بفرستد بر پیغمبر و آقای و مولای ما که محمد باشد آنجنابیکه ختم کنندهٔ پیغمبران است و رحمت بفرستد بر اهلبیتش که پاک و پاکیزه اند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود و حضرت رسالت پناهی میگوئیم که خدا بنعم بسبب واسطهٔ که بتو بخشیده ما اولیاء خود تو را از معاصی نگهدارد و از شر و حیله دشمنانش محافظت کند مناجات تو را دیدیم والحال در خصوص حاجتی که خواسته بودی برای تو شفاعت کردیم و از خدا از مسئلت نمودیم در خیمهٔ که برای ما در سر کوهی که در بیابان نامعلوم است برپا شده اندکی پیشتر از این از بیابان یا از نار یکی بسوی آن رفتیم و ما را از آنکه دلهاشان از ایمان خالی است بانجا ملجاء نموده که برانند و نزدیکست اینکه از آنجا بمکان هموار زمانیم اینم بی آنکه زمان طولانی بگذرد یعنی ظهور کنیم و خبری از ما در خصوص امر یکه برای ما تازه حادث میشود بتو میرسد پس بسبب آن خبر میدانی آنچیزی را که ما بان اعتماد داریم و آن تقرب یافتن شماست بسوی ما بسبب اعمال صالحه و خدا بنعم بسبب رحمت خویش توفیق این اعمال را بتو کرامت فرماید پس خدا ترا بچشم خود هرگز نمیخواهد نگهدارد آن اعمال صالحه را مقابله کن با فتنهٔ که نفس قومی را که تخم باطل را در صحیفه دلهای خویش کاشته اند بوای ترسانیدن اهل باطل هلاک میکرداند آنچنان فتنهٔ که مؤمنان بجهة خبر آن شاد و کفار از آن بسبب آن اندوهناک میشوند و نشانهٔ درآمدن ما از این سکنی یعنی غیبت فتنهٔ در حرم بزرگ یعنی مکه معظمه حادث خواهد شد از خبیث منافقی که مذمت کرده شده است و حلال داننده است و بخشش خونیرا که بخشش حرام است بسبب حیله که اهل ایمان در غلاکذاشته میشود یعنی مخفی و پنهان میباشد و بغرض خود از این حیله که ظلم و تعدی باشد مؤمنان نخواهد رسید زیرا که ما ایشان را محافظت میکنیم بدعائیکه از پادشاهان زمین و آسمان مخفی و پنهان نخواهد ماند پرده‌های دوستان ما از شر ایشان مطمئن باشد و اعتقاد بکنند باینکه از شر ایشان محفوظ خواهند شد هرچند که ایشان را فتنهٔ منافقان خواهند ترسانید و عاقبت کار نیکوئی خدا بر ایشان پسندیده میشود مادامیکه ایشان از معاصی اجتناب میکنند ابد و دست جهاد کنند با ستمکاران در خصوص ما خدا تو را مؤید کرداند با نصرت خود آنچنانیکه دوستان گذشتهٔ ما را که اهل صلاح بودند با آن مؤید کردانید با تو عهد و پیمان می بندیم در اینکه هرکس از برادران دینی ما راه تقوای خدا را در پیش گیرند و با تقوی از مال خود بیرون نماید هر آنچیزی که بدادن آن مستحق است هر آینه از فتنهٔ گمراه کننده و محنتهای آن که تاریک و گمراه کننده است در امن میباشد و هرکه از مؤمنان بخل و لئامت ورزد از بذل و بخشیدن آن نعمتها که خدا باو کرامت فرموده بکسانی که خدا مؤمنان را بدادن آنها بایشان امر فرموده هر آینه بسبب این بخل زیانکار دنیا و آخرت خواهد بود و اگر شیعیان و تابعان ما وفقهم الله بطاعته در وفا نمودن بعهد و پیمانی که از ایشان گرفته شده یکدل و یکجهت شوند هر آینه سعادت ملاقات ما از ایشان تاخیر نخواهد گشت و هر آینه بسبب دیدن ما از روی معرفت درست سعادت با ایشان بزودی خواهد رسید ما را از ایشان پنهان ننموده مگر کردارهای کم از ایشان سر میزند و خبر آنها میرسد و ما آنها را ناخوش میداریم و از ایشان نمی پسندیم و خداوند کردکار سزاوار طلبیدن اعانت از او و او بر ما کافیست و چه بهتر وکیل است و رحمتهای الهی و سلام او بر آقای ما که مژده دهنده و ترساننده است که محمد باشد و بر آل پاکان او باد و آنحضرت در غرهٔ شوال سال چهار صد و دوازدهم هجرت نسخهٔ این توقیع را بدست بلند بدین نهج نوشته

باب توقیعات صاحب الامر ع

توقیع مبارک

هذا كتابنا اليك ايها الولي الملهم للحق العلي باملائنا وخط ثقتنا فاخفه عن كل احد واطوه واجعل له نسخة يطلع
عليها من تسكن الى امانته من اوليائنا شملهم الله ببركتنا ان شاء الله والحمد لله والصلوة على سيدنا محمد وآله
الطاهرين یعنی ای دوست که حق بلند باو الهام شده این مکتوب ماست که ما تقریر نموده ایم و ثقه از ثقات ما نوشته پس انرا
از همه مخفی و پنهان بدار و انرا بهیچ کس منمای و از وی نسخه علیحده بردار و از دوستان ما انرا که بر امانت و دیانت ایشان اطمینا[ن]
داری بر آن نسخه مطلع گردان خدا همه برکت خود را بر حال ایشان مشتمل گرداند انشاء الله و حمد مر خدا را باد و رحمت بر آقای ما
محمد و آل پاکان او باد **مؤلف گوید** که نسخه این توقیع را از آنانکه نقل نمودم سقیم و مغلوط بود انرا بهمان نهج نقل نمودیم و
چنانکه بهمان نهج نقل کردیم توقیع را که در خصوص کسانیکه در حق آنحضرت شك نموده بودند در آمده مترجم گوید که چون نسخه تو[قیع]
چنانکه مؤلف علیه الرحمه فرموده غلط بود بنابران در سه فقره از آن بطرزی ترجمه نمودم که اعتماد و اطمینانم بران نشد در کتاب احتجاج
از شیخ موثق ابی طاهر رحمة الله علیه روایت نموده او گفته که ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعه در خصوص خلف امام حسن عسکری ع
نوشتند باهم تشاجر و گفتگو نمودند ایشان گفتند که آنحضرت را بعد از خود خلف باقی ماند و ابن ابی غانم گفت که امام حسن عسکری ع
رحلت فرمود و او را خلفی باقی نماند بعد از آن ایشان در این باب نوشته نوشتند و بناحیه مقدسه فرستادند و در آن نوشته نو[شتند]
چیزیرا که در خصوص آن تشاجر و گفتگو نموده بودند پس جواب آن نوشته بخط مبارك آنحضرت صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین بدین

توقیع مبارک

نهج در آمد بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله واياكم من الفتن ووهب لنا ولكم روح اليقين واجارنا واياكم
من سوء المنقلب انه انهي الى ارتياب جماعة منكم في الدين وما دخلهم من الشك والحيرة في ولاة امرهم فغمنا ذلك لكم
لا لنا وساءنا فيكم لا فينا لان الله معنا فلا فاقة بنا الى غيره والحق معنا فلن يوحشنا من قعد عنا ونحن صنائع
ربنا والخلق بعد صنائعنا يا هؤلاء ما لكم في الريب تترددون وفي الحيرة تنعكسون او ما سمعتم الله عز و
جل يقول يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم او ما علمتم ما جاءت به الآثار مما
يكون ويحدث على ائمتكم على الماضين والباقين منهم عليهم او ما رايتم كيف جعل الله لكم معاقل تأوون
اليها واعلاما تهتدون بها من لدن آدم الى ان ظهر الماضي ع كلما غاب علم بدا علم واذا افل نجم طلع نجم فلما
قبضه الله اليه ظننتم ان الله ابطل دينه وقطع بينه وبين خلقه كلا ما كان ذلك ولا يكون حتى تقوم الساعة
ويظهر امر الله وهم كارهون وان الماضي ع مضى سعيدا فقيدا على منهاج آبائه عليهم السلام حذو النعل بالنعل
وفينا وصيته وعلمه ومن هو خلفه ومن يسد مسده ولا ينازعنا موضعه الا ظالم آثم ولا يدعيه دوننا
الا جاحد كافر ولولا امر الله لا يغلب وسره لا يظهر ولا يعلن لظهر لكم من حقنا ما تبهر منه عقولكم
ويزيل شكوككم لكنه ما شاء الله كان ولكل اجل كتاب فاتقوا الله وسلموا لنا وردوا الامر الينا فعلينا
الاصدار كما كان منا الايراد ولا تحاولوا كشف ما غطي عنكم ولا تميلوا عن اليمين وتعدلوا الى الشمال واجعلوا
قصدكم الينا بالمودة على السنة الواضحة فقد نصحت لكم والله شاهد علي وعليكم ولولا ما عندنا من
محبة صلاحكم ورحمتكم والاشفاق عليكم لكنا عن مخاطبتكم في شغل مما قد امتحنا من منازعة الظالم العتل
الضال المتابع في غيه المضاد لربه المدعي ما ليس له الجاحد حق من افترض الله طاعته الظالم الغاصب وفي
سنة رسول الله عليها اسوة حسنة وسيردي الجاهل جزاء عمله وسيعلم الكافر لمن عقبى الدار عصمنا الله واياكم
من المهالك والاسواء والآفات والعاهات كلها برحمته فانه ولي ذلك والقادر على ما يشاء وكان لنا ولكم

ترجمه توقیع

وليا حافظا والسلام على جميع الاوصياء والاولياء والمؤمنين ورحمة الله وبركاته وصلى الله على محمد النبي وسلم
تسليما حاصل مضمون این کلام بلاغت انجام و اعجاز نظام اینست که خدا همه ما و شما را از فتنها بسلامت نگهدارد و بما و شما
روح یقین کرامت فرماید و ما و شما را از بدی عاقبت امان دهد بدرستیکه خبر شك نمودن جماعتی از شما در خصوص دین و خبر شك
کردن و متحیر ماندن ایشان در خصوص امام و اولیای امور خود شان بمن رسید پس این خبر ما را اندوهگین و غمگین نمود در خصوص
شما و ما را بد حال نمود در خصوص شما نه در خصوص ما زیرا که خدا با ما است و ما را احتیاج بدیگری نیست و حق با ما است پس ما را
بوحشت نمی اندازد کسیکه از اطاعت ما پس میگذارد و ما تربیت یافته و برگزیده خدائیم و خلایق بعد از آن تربیت یافته و بر
گزیده ما اند ایمردم چه شده است که بر شما که در شك میگردید و در حیرت از حال خویش بر میگردید آیا نشنیده اید قول خدای عز و جل
را که ای آنانکه ایمان آورده اند اطاعت نمائید خدا و رسول او و صاحبان امر او که از شما اند آیا ندانسته اید آنچیزی را که اخبار در

ترجمهٔ توقیع

حضوص انها وارد کشته وانها پاره حادثه هاست که بلاهای گذشته واینده وخواهد داد اباندانسته اید که خدا ایتم از عصر ادم ع ظاهر
شدن امام گذشته یعنی امام حسن عسکری ع برای شماها چگونه ملجاها وپناه ها قرار داده که بانها میبرید ونشانه ها یعنی امامان وپیشوایان
تعیین نموده که بسبب ایشان هدایت میبایند هر وقتیکه نشانه یعنی امامی وپیشوائی از ایشان پنهان شده ورحلت نموده نشانهٔ دیگر
یعنی امام دیگر ظاهر گشته وهر وقت که ستارهٔ از ایشان غروب کرد ستارهٔ دیگر طلوع نموده یعنی وقتیکه پدرم امام حسن عسکری ع را خدا بسوی
خود برد گمان نمودید که خدا دین خود را باطل کرداینده و توجهٔ خود را از مخلوقاتش بریده نه چنین است که خیال نموده اید این چنین چیز هرگز
واقع نشده تا قیام قیامت وتا اشکار شدن امر خدا در حالیکه منافقان از ان ناخوش میدارند وهم واقع نخواهد شد یعنی بی امام نمانده اند
ونخواهند ماند وامام گذشته یعنی امام حسن عسکری ع وفات نمود در حالیکه نیکبخت بود وخلایق براو تأسف میخوردند ودر طریقه
پدران گرامش طابق النعل بالنعل وفات یافت ووصیت علم وخلفا او وکسی که قایم مقام اوست در میان ماست ودر سر مقام او بود بعد
در شیر ومسند او با ما کسی نزاع نمیکند مگر ظالم گنهکار واز او در نزد ما ادعا نمینماید مگر منکری که کافر است واگر این نباشد که امر خدا
مغلوب میشود وسر او ظاهر واشکار گردد هر اینه از حق ما چیزی برای شما ظاهر میباشد که عقلهای شما بسبب ان روشن وشکهای
شما زایل میکردد ولیکن هر چه خدا خواست واقع شد وهر امر را در نزد خدا مکتوبی هست یعنی همه چیزها در لوح محفوظ نوشته شده
پس بطریق تقوای الهی را پیش گیرید وبر ما تسلیم شوید وامر را بما رجوع کنید پس باید همه چیز بر ما رجوع شود وهمه چیز باید از ما صادر گردد و
باشکار ساختن چیزیکه از شما پنهان وپوشیده مقید مشوید واز جانب دست راست میل مکنید ولیکن دست چپ عدول ننمائید
یعنی از حد اعتدال وطریقه مستقیمه تجاوز مکنید ومنحرف مشوید ونیتهای خود را بطریقی وراهی که واضح واشکار است باد وستی سوی
ما برگردانید پس من شما نصیحت کردم وخدا ایتم دباره من وشما شاهد است واگر صلاح شما را نمیخواستیم وبر شما رحم نمیکردیم واز
هلاکت شما نمیترسیدیم هر اینه گفتن صلاح شما را در کنار گذاشته مشغول میشدیم بر نزاع کردن با ستمکاری که اکول وبی خبر وجفا
کار وگمراه ودر گمراهی ظهور کننده وبا خدای خود مخالفت نماینده وادعا کننده است امری که بو سزاوار نیست وانکار کننده حق
کسیکه خدا اطاعت او را بر خلایق واجب کردانیده وستمکار وغضب کننده است ودر حضرت رسول خدا ص ومراد راست پیدا
شدن نیکو بران مشوه وجاهلان ونادانان بعد از این جزای عملهای خود را خواهند دید وکافران بعد از این خواهند دانست که عاقبت
دار دنیا برای کیست خدا ایتم ما وشما را بسبب رحمت خویش از همه مهلکه ها وبدیها وافات وعاهات نگه بدارد زیراکه محافظت نمودن
از انها در دست اوست واوست قادر وتوانا بر هر چیز که میخواهد واوست صاحب نگهدار ما ها وشما ها وسلام ورحمت خدا وبرکتها
وبر همه اوصیا واولیاء ومؤمنان باد وخدا ایتم رحمت وسلام بفرستد بر محمد ص که پیغمبر اوست وبر ال او وشیخ طوسی در کتاب

شیخ طوسی

الغیبه از جماعتی از تلعکبری الشانی اواز احمد بن علی رازی اواز حسین بن محمد قمی اواز محمد بن علی بن زنبان طلحی ابی اواز علی بن محمد بن عبید
نیشابوری اواز علی بن ابرهیم رازی روایت نموده اوکفته که در مدینهٔ اسلام یعنی بغداد شیخ موثقی ابی عمر عامری رحمه الله بمن خبر داد
کفت ابی غانم وجماعتی از شیعه باهم تشاجر وگفتگو نمودند تا اخر خبر چنانکه گذشت نقل نموده **مؤلف گوید** که مراد انحضرت از ستمکار
واکول وبی خبر وجفاکار جعفر کذاب است واحتمال میرود که مراد از ان خلیفهٔ از زمان باشد در کتاب احتجاج از محمد بن یعقوب کلینی اواز
اسحق بن یعقوب روایت نموده اوکفته که از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواهش نمودم که برساند بخدمت انحضرت برای من مکتوبی

توقیع مبارک

را که در ان پاره مسائل که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم پس در جواب ان توقیعی بخط مبارک اقای ما صاحب الزمان علیه السلام بدین
نهج در امد اَمَّا مَا سَئَلْتَ عَنْهُ اَرْشَدَكَ اللهُ وَثَبَّتَكَ مِنْ اَمْرِ الْمُنْكِرِيْنَ لِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمِّنَا فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ
عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ اَحَدٍ قَرَابَةٌ مَنْ اَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ وَاَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدِهِ فَسَبِيلُ اِخْوَةِ
يُوسُفَ ع وَاَمَّا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَاْسَ بِالشَّلْمَابِ وَاَمَّا اَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقْبَلُهَا اِلَّا لِتَطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ
وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا اٰتَانَا اللهُ خَيْرٌ مِمَّا اٰتَاكُمْ وَاَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَاِنَّهُ اِلَى اللهِ وَكَذَبَ الْوَقَّاتُوْنَ. وَاَمَّا قَوْلُ مَنْ
زَعَمَ اَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ وَاَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوْا فِيْهَا اِلَى رُوَاةِ
حَدِيْثِنَا فَاِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَاَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَعَنْ اَبِيْهِ مِنْ قَبْلُ
فَاِنَّهُ ثِقَتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي وَاَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْاَهْوَازِيُّ فَسَيُصْلِحُ اللهُ قَلْبَهُ وَيُزِيْلُ عَنْهُ شَكَّهُ وَاَمَّا مَا
وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُوْلَ اِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهُرَ وَثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ حَرَامٌ وَاَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ فَاِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ شِيْعَتِنَا
اَهْلَ الْبَيْتِ وَاَمَّا اَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ اَبِي زَيْنَبَ الْاَجْدَعُ فَاِنَّهُ مَلْعُوْنٌ وَاَصْحَابُهُ مَلْعُوْنُوْنَ فَلَا تُجَالِسْ اَهْلَ مَقَالَتِهِمْ
فَاِنِّي بَرِيْءٌ مِنْهُمْ وَاٰبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ وَاَمَّا الْمُتَلَبِّسُوْنَ بِاَمْوَالِنَا فَمَنِ اسْتَحَلَّ شَيْئًا مِنْهَا

توقیع مبارک

فَاَكَلَهُ فَاِنَّمَا يَاْكُلُ النِّيرَانَ وَاَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ اُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ اِلَى وَقْتِ ظُهُورِ اَمْرِنَا لِتَطِيبَ وِلَادَتُهُمْ وَلَا تَخْبُثَ وَاَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ شَكُّوا فِي دِينِ اللّهِ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ فَقَدْ اَقَلْنَا مَنِ اسْتَقَالَ وَلَا حَاجَةَ لَنَا اِلَى صِلَةِ الشَّاكِّينَ وَاَمَّا عِلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَاِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْيَاءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ اِنَّهُ لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ مِنْ آبَائِي اِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَاِنِّي اَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِاَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي وَاَمَّا وَجْهُ الْاِنْتِفَاعِ فِي غَيْبَتِي فَكَالْاِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ اِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْاَبْصَارِ السَّحَابُ وَاِنِّي لَاَمَانٌ لِاَهْلِ الْاَرْضِ كَمَا اَنَّ النُّجُومَ اَمَانٌ لِاَهْلِ السَّمَاءِ فَاَغْلِقُوا اَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيتُمْ وَاَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَاِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِسْحَقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات اینست که خداوند

ترجمه توقیع

کردگار تو را براه راست هدایت کند و در آن ثابت قدم کرداند انچه در خصوص انانکه از اهلبیت ما و عموزادکان من مرا انکار کرده اند پرسیده بدانکه در میان خدا عزوجل و احدی قرابت و خویشی نیست هر کسی که مرا انکار نماید از من نیست و طریقه اش طریقه پسر نوح است و اما طریقه و شیوه عمم جعفر و پسرش در باره من پس مانند طریقه برادران یوسف ع است و اما فقاع خوردنش حرام است و بال نیست در خوردن شلمان و اما اموال شما که بما میدهید مانند خمس و زکوه و غیر ان پس ما قبول نمیکنیم مکر برای اینکه شما از آلایش حرام پاک شوید پس هر که بخواهد ان مال را بما برساند انچه که خدا بما بر ساند انچه که خدا بما داده بهتر است از ان که بشما داده و اما ظهور فرج با خداست تعیین وقت کنند کان برای ان در وغکو یانند و اما قول کسانیکه کمان نموده اند که امام حسین ع شهید نشده پس کفر و تکذیب و کمراهیست و اما قضایائیکه بمرافعه و محاکمه محتاج است پس در خصوص انها براویان احادیث ما رجوع کنند زیرا که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان و اما محمد بن عثمان عمری خدا از وی و از پدرش که پیشتر کذشت خوشنود باشد پس او ثقه منست مکتوب وی مکتوب منست و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی پس خدا بعد از این اصلاح خواهد کرد قلب او را و شکهای او را زائل خواهد نمود و اما مالی که بما فرستاده ما قبول نمیکنیم مکر مالی را که پاک و پاکیزه است و این مال ثمن کنیز مغنیه است و ان حرام است و اما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردیست از شیعه ما اهلبیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع پس او و اصحابش ملعونند پس با انکه باعتقاد ایشان معتقدند مجالست مکن زیرا که من و پدرانم علیهم السلام از ایشان بیزاریم و اما اموال ما را میکیرند پس هر که از ایشان چیزی را از مال ما حلال بداند و بخورد هر اینه بمنزله اینست که اتش خورده و اما خمس پس برای شیعیان ما مباح است و ان بایشان تا وقت ظهور امر ما حلال شده تا اینکه ولادتشان پاکیزه کردد و اولاد شبهه نشوند و اما پشیمان شدن قومی که در دین خدا شک کرده اند در خصوص فرستادن ان اموال بما پس هر که بخواهد که از ما داده خود را پس بکیرد ما هم باو میدهیم ما را بعطای شکاکان احتیاج نیست و اما علت و سبب غیبت ما پس از بیکو نچیزها مپرسید زیرا که خدا بپیغمبر ما بدکرامی انانکه ایمان اورده اند از پاره چیزها مپرسید بدرا که اکر انها بشما اظهار شود شما را مهموم و بدحال میکند سببش اینست که هیچیک از پدران من نشد مکر اینکه بیعت سلطان زمانش که از اهل طغیان بوده در کردن او واقع شده و من خروج میکنم در حالتیکه مر احدی را از ستمکاران بیعتی در کردن من نیست و اما طریق منتفع شدن از من در ایام غیبت پس مانند منتفع شدن بافتاب در وقتیکه ابر روی انرا پوشانیده باشد پس بدرستیکه من امان زمینم چنانکه ستارکان امان اهل اسمانند پس ببندید در سؤال را از پاره چیزها که بشما ضرور نیست و بکارهائیکه بر شما نیست خود را بمشقت میندازید در دانستن پاره چیزها که از دانستن انها معاف شده اید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که فرج شما در اینست یا اسحق بن یعقوب سلام باد بر تو و بر انانکه تابع طریقه هدایت شده اند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از ابن قولویه و ابی غالب زراری و غیر ایشان از کلینی او از اسحق بن یعقوب مثل این را روایت کرده شیخ صدوق در کتاب احتجاج از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده او کفته که در مکتوبی که از شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری قدس

توقیع مبارک

الله روحه در خصوص جواب مسائلی که بخدمت صاحب الزمان ع فرستاده بودم بمن رسید این فقرات بود اَمَّا مَا سَئَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلوٰةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا فَلَئِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ اَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنْ بَيْنِ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ فَمَا اُرْغِمَ اَنْفُ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ مِثْلِ الصَّلوٰةِ فَصَلِّهَا وَاَرْغِمْ اَنْفَ الشَّيْطَانِ وَاَمَّا مَا سَئَلْتَ عَنْهُ مِنْ اَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَتِنَا وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ اِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلَّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَكُلُّ مَا سُلِّمَ فَلَا خِيَارَ لِصَاحِبِهِ فِيهِ احْتَاجَ اَوْ لَمْ يَحْتَجْ افْتَقَرَ اِلَيْهِ اَوِ اسْتَغْنَى عَنْهُ وَاَمَّا مَا سَئَلْتَ عَنْهُ مِنْ اَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ اَمْوَالِنَا اَوْ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ اَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَنَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللّهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ فَمَنْ ظَلَمَنَا كَانَ فِي جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ لَنَا وَكَانَتْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ اَلَا

لعنة الله علی الظالمین و امّا ما سئلت عنه من امر المولود الذی نبتت غلفته بعد ما یختن هل یختن مرّة اخری فانّه یجب ان تقطع غلفته فانّ الارض تضجّ الی الله عزّ و جلّ من بول الاغلف اربعین صباحا و امّا ما سئلت عنه من امر المصلّی و النّار و الصّورة و السّراج بین یدیه هل یجوز صلوته فانّ النّاس اختلفوا فی ذلک قبلک فانّه جائز لمن لم یکن من اولاد عبدة الاوثان و النّیران و امّا ما سئلت عنه من امر الضّیاع الّتی لناحیتنا هل یجوز القیام بعمارتها و اداء الخراج منها و صرف ما یفضل من دخلها الی النّاحیة احتسابا للاجر و تقرّبا الیکم فلا یحلّ لاحد ان یتصرّف فی مال غیره بغیر اذنه فکیف یحلّ ذلک فی مالنا من فعل شیئا من ذلک بغیر امرنا فقد استحلّ منّا ما حرّم علیه و من اکل من اموالنا شیئا فانّما یاکل فی بطنه نارا و سیصلی سعیرا و امّا ما سئلت عنه من امر الرّجل الّذی یجعل لناحیتنا ضیعة و یسلّمها من قیّم یقوم بها و یعمرها و یؤدّی من دخلها خراجها و مؤنتها و یجعل ما یبقی من الدّخل لناحیتنا فانّ ذلک جائز لمن جعله صاحب الضّیعة قیّما علیها انّما لا یجوز ذلک لغیره و امّا ما سئلت عنه من الثّمار من اموالنا یمرّ به المارّ فیتناول منه و یاکل هل یحلّ له ذلک فانّه یحلّ له اکله و یحرم علیه حمله

ترجمهٔ توقیع

حاصل مضامین فقرات این مکتوب شریف و توقیع منیف اینست که انچه پرسیده بودی که اما نماز کردن در وقت طلوع افتاب و غروب ان چه حکم دارد پس اگر چنان است که میگویند که افتاب از ما بین دو شاخ سر شیطان طلوع و غروب مینماید پس بینی شیطان بهیچ چیز مانند نماز بخاک مالیده نشده پس در ان وقت نماز بکن و بینی شیطان را بخاک بمال و امّا انچه پرسیده بودی که ملکی بر ناحیهٔ ما وقف میشود و چیزی برای ما قرار داده میکردد بعد از ان صاحبش بان محتاج میشود ایا تصرّف او در ان چه صورت دارد جواب هر چه وقف شده و بدست وکیل و قیّم تسلیم نشده صاحبش در خصوص امضا و برهم زدن ان مخیّر است و هر چه که تسلیم شده برای صاحبش اختیار نیست خواه صاحبش محتاج باشد و خواه محتاج نباشد پرسیده بودی که ایا چگونه است حال انانکه حلال میدانند اموال ما را که در دست ایشان است و بی اذن ما تصرّف میکنند و انها مانند تصرّفشان در اموال خودشان جواب هر که این چنین کار را بکند ملعون است و ما در روز قیامت خصم اوئیم چنانکه رسول خدا فرموده که از عترت من هر کسی حلال بداند چیزی را که خدا حرام کرده هر اینه او بزبان من و بزبان هر پیغمبر که مستجاب الدّعوه است ملعون است پس هر که بما ستم کند هر اینه در جریدهٔ کسانی میباشد که در حقّ ما ستم کرده اند پس لعنت خدا بر ستمکاران باد پرسیده بودی که بچه را ختنه کرده اند باز غلفه روئیده و ان پوستی است در دور ختنه ایا بار دیگر ختنه کردن او لازم است جواب واجبست بریدن غلفه اش زیرا که زمین تا چهل روز از بول کردن کسیکه غلفه اش حشفه اش را پوشیده باشد بدرگاه الهی ناله و شکایت میکند پرسیده بودی که شخصی نماز کذارد و در پیش و پیش تصویر و چراغ هست ایا نمازش درین صورت جایز است زیرا که خلایق پیشتر از تو در این خصوص اختلاف کرده اند جواب این جایز است برای کسیکه از اولاد بت پرستان و اتش پرستان نیست پس او را جایز است اینکه نماز بکذارد و تصویر و چراغ در پیش رویش باشد و این جایز نیست برای کسیکه از اولاد بت پرستان و اتش پرستان است و پرسیده بودی که اراضی زراعت که برای ناحیهٔ ما وقف شده ایا بنیّت چشم داشت ثواب و تقرّب جستن در نزد شما جایز است کشت و زرع نمودن در ان و وضع اخراجات ان از مداخلش و صرف ما بقی بناحیه جواب مر هیچ کس را حلال نیست اینکه در مال دیگری بی اذن وی تصرّف نماید پس چگونه جایز میشود این چنین تصرّف نمودن در اموال ما هر کس بی اذن ما چنین کند هر اینه حلال دانسته چیزی را که بر او حرام کرده شده و هر که چیزی از مال ما بخورد هر اینه بمنزله اینست که اتش در شکمش کذاشته و بعد از این داخل جهنّم خواهد شد سؤال نموده بودی که مردی زمینی بناحیهٔ ما وقف میکند و بدست قیّم و وکیلی میسپارد و او با مر ان مباشر میشود و ان را اباد مینماید و اخراجات و مصارف انرا از مداخلش برمیدارد و بقیّهٔ مداخل را بناحیهٔ ما صرف میکند جواب این چنین عمل مر کسی را جایز است که صاحب زمین او را در مران قیّم قرار داده باشد و غیر از او جایز نیست پرسیده بودی که کذر کنندکان از باغ و بوستانهای ما میافتند و از میوهٔ ان میخورند ایا این او را حلال است جواب خوردنش حلال و برداشتنش حرام است

توقیع مبارک

در کتاب کمال الدّین از محمّد بن احمد شیبانی و از علیّ بن احمد بن محمّد دقّاق و حسین بن ابرهیم بن احمد بن هشام و علیّ بن عبد الله ورّاق در یکجا ایشان از محمّد بن جعفر اسدی مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از ابو جعفر محمّد بن محمّد خزاعی رضی الله عنه روایت نموده او گفته که خبر داد بما ابو علیّ بن ابی الحسین اسدی او از پدرش او گفته که از شیخ ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری قدّس روحه بی انکه سؤال نمایم توقیعی بمن رسید بسم الله الرّحمن الرّحیم لعنة الله و الملائکة و النّاس اجمعین علی من استحلّ من اموالنا درهما یعنی لعنت خدا و همهٔ ملائکه و بنی ادم بر کسی باد که از اموال ما یک درهم حلال بداند ابو الحسین اسدی گوید بخاطرم چنین خطور نمود که این حکم در حقّ کسیست که یک درهم از مال ناحیه حلال بداند نه در حقّ کسیست که از ان بخورد و لیکن حلال نداند و در پیش خود گفتم که این حکم در حقّ ان کسی که مطلق حرام را حلال بداند جای

است خواه مال امام ع وخواه غیر آن اختصاص ندارد بکسی که مال امام ع را حلال میداند پس بنا بر این امر حجت را بر دیگران چه فضیلت و زیادتی میباشد پس سوگند یاد میکنم بآن خدائیکه محمد را براستی برای بشارت بسوی خلایق فرستاده هر آینه بعد از آن بآن توقیع دوباره نگاه کردم تا کاغذ دیدم که توقیع کرده بود همان چیزی شد که در دل من بود بسم الله الرحمن الرحیم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین علی من اکل من مالنا درهما حراما یعنی خدا لعنت و همه ملئکه و خلایق بر کسی باد که از مال ما یکدرهم بوجه حرام بخورد ابوجعفر محمد بن محمد خزاعی رضی الله عنه گفته که ابوعلی بن الحسین اسدی این توقیع را در آورد بما نشان داد حتی بآن نگاه کردیم و از او خواندیم در کتاب احتجاج از ابی الحسین اسدی مثل این را نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عباشی و حیدر بن محمد ایشان از عیاشی او از آدم بن محمد بلخی او از علی بن حسن وابرهیم بن محمد در یکجا ایشان از علی بن عاصم کوفی روایت کرده او گفته که در میان توقیعات صاحب الزمان ع این فقره در آمد ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس یعنی ملعون است ملعون است کسیکه نام مرا در مجلس مردم میبرد در کتاب مذکور از محمد بن ابرهیم بن اسحق روایت کرده او گفته که از ابوعلی محمد بن همام شنیدم میگفت که توقیعی بیرون آمد بخطی که من از او می شناختم من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله یعنی هر که اسم مرا در مجمع و مجلس خلایق ببرد لعنت خدا بر او باد بعد از آن گفته که بخدمت آنحضرت نوشتم که ظهور فرج کی خواهد شد پس توقیع جواب چنین در آمد کذب الوقاتون یعنی وقت قرار دهندگان دروغ گفتند در کتاب مذکور از پدر خود و ابن ولید در یکجا ایشان از حمیری او از محمد بن صالح همدانی روایت کرده او گفته که بخدمت صاحب الزمان ع نوشتم که اهل و عیال من بر من آزار و اذیت میکنند و بر من سرزنش میکنند با حدیثی که از پدران تو ع روایت شده که ایشان فرموده اند قوامنا وخدامنا شرار خلق الله یعنی وکلاء و خدمه ما بدترین خلق خدا اند آنحضرت ع در جواب نوشت ویحکم اما قرأتم قول الله عز وجل وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة ونحن والله القری التی بارک الله فیها وانتم القری الظاهرة یعنی خبر باد شما را آیا نخوانده اید قول خدای عز وجل را که گردانیدیم در میان خلایق و میان قریه هائی که آنها را مبارک نموده ایم بارہ قریه های آشکار و واسطه قرار دادیم بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مائیم آن قریه ها که خدا بآنها برکت داده شمائید آن قریه های آشکار که در میان ما و خلایق واسطه اید عبدالله بن جعفر گفته که علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح او از صاحب الزمان ع این حدیث را بمن خبر داد در کتاب مذکور از ابن ولید او از سعد او از علان او از محمد بن جبرئیل او از ابرهیم پسران فرج ایشان از محمد بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده او گفته که بعراق وارد شدم در حالتیکه شک داشتم در اینکه آیا امام حسن عسکری ع را خلف باقی مانده یا نه و در این باب تفحص و جستجو میکردم تا گاه توقیعی بمن رسید بدین نهج قل للمهزیاری قد فهمنا ما حکیته عن موالینا بناحیتکم فقل لهم اما سمعتم الله عز وجل یقول یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم هل الامر الا بما هو کائن الی یوم القیمة اولم تروا ان الله عز وجل جعل لکم معاقل یاوون الیها واعلاما یهتدون بها من لدن آدم الی ان ظهر الماضی صلوات الله علیه کلما غاب علم بدا علم واذا افل نجم طلع نجم فلما قبضه الله الیه ظننتم ان الله قد قطع السبب بینه وبین خلقه کلا ما کان ذلک ولا یکون حتی تقوم الساعة ویظهر امر الله وهم کارهون یا محمد بن ابرهیم لا یدخلک الشک فیما قدمت له فان الله لا یخلی الارض من حجة الیس قال لک ابوک قبل وفاته احضر الساعة من یعیر هذه الدنانیر التی عندی فلما ابطا ذلک علیه وخاف الشیخ علی نفسه الوحا قال لک عیرها علی نفسک واخرج الیک کیسا کبیرا وعندک بالحضرة ثلثة اکیاس وصرة فیها دنانیر مختلفة النقد فعیرتها وختم الشیخ علیها بخاتمه وقال لک اختم مع خاتمی فان اعش فانا احق بها وان امت فاتق الله فی نفسک اولا ثم فی فخلصنی وکن عند ظنی بک اخرج رحمک الله الدنانیر التی استفضلتها من بین النقدین من حسابنا وهی بضعة عشر دینارا واسترد من قبلک فان الزمان اصعب ما کان وحسبنا الله ونعم الوکیل یعنی بگو بمحمد بن ابرهیم بن مهزیار که ما فهمیدیم آنچیز را که نقل کردی از دوستان ما که در مملکت شما اند بگو بر ایشان آیا نشنیده اید قول خدا بعز وجل را که میفرماید ای آنانکه ایمان آورده اید اطاعت کنید بخدا و رسول او و بصاحبان امر که از شما اند و هیچ امر و حکم نیست مگر در خصوص چیزهائیکه تا روز قیامت شد نیست آیا ندانسته اید که خدا پیغمبر از عهد آدم ع تا ظهور امامت امام گذشته یعنی امام حسن عسکری ع برای خلایق و ملجاء و پناه قرار داده که بایشان پناه میبرند و نشانها تعیین فرموده که بسبب آنها هدایت مییابند هر وقت که نشانه از آن نشانها پنهان شد نشانه دیگر آشکار گردید و هر وقت که ستاره از ایشان غروب کرد ستاره دیگر طلوع نمود پس وقتیکه خدای عز وجل امام حسن عسکری ع را بسوی خود برد گمان نمودید که خدا و ندگر دگار واسطه را در میان خود و مخلوقاتش قطع نموده چنین گمان نموده اید چنین است که چنین چیزی هرگز نشده و نخواهد شد تا وقتیکه قیامت برپا شود و امر خدا آشکار گردد در حالتیکه منافقان و کافران از آن ناخوش میدارند ای محمد ابرهیم شک مکن در خصوص امریکه برای آن آمده

توقیع مبارک

توقیع مبارک

توقیع مبارک

ترجمه توقیع

یعنی در وجود خلف امام حسن عسکری ع شک مکن که خدا نمیگذارد روی زمین را از حجت خالی پس گفت بدرستی که پدرت ابا جعفر است اردو بتو گفت که الحال حاضر کن کیسه را که این اشرفیها اکر در نزد مدنست بسنجد چون بجا آوردن این امر دیرکشید داز و فائش ترسید بتو گفت که اینها را تو وزن کن آنگاه کیسه بزرگی بیرون آورده بتو داد وسه کیسه و یک همیان هم در نزد تو بود درآن ها اشرفیهای مختلف بود پس تو آنها را وزن نمودی و پدرت با مهر خویش از کیسه ها را مهر کرد و بتو گفت که تو هم مهر خود را بپهلوی مهر من بزن اکر زنده ماندم خود بانها اولی هستم و اگر بمیرم پس اوّلا در حق خود بعد از آن در حق من طریق تقوای خدا را پیش گیر و مرا از آنها خلاص کن یعنی آنها را با امام برسان و گردن مرا از بند آنها رها کن و چنان که بجهان بتو گمان نموده ام بعد از آن آنحضرت بمحمّد خطاب نموده میفرماید که خدا بتو رحمت کند آن اشرفیها را که از دو نقد سوا کردی که از ده بیشتر و از بیست کمتر است از حساب ما بیرون کن و آنها نکه در نزد تواند ردّ و تسلیم نمای زیرا که روزگار سرکش و کجدار تر است یعنی نگهداشتن آن رساند نش بمن در این روزگار بد رفتار دشوار تر است و خدا نعم بما کافی است و چه خوب وکیل در کتاب کمال الدّین مذکور ساخته که حسین بن اسمعیل کندی گفته که جعفر بن حمدان عریضه بخدمت صاحب الامر ع در خصوص پارهٔ مسایل نوشت جواب در آمد اما مسائل اینست که زنی را بحبالهٔ عقد در آورده و با وی شرط نمودم که از او بچه نخواهم و خود او را در خانه ام نشانیدم چون مدّتی از این گذشت کنیز بمن گفت که من آبستن شده ام گفتم که این چگونه است و میدانیم که از تو بچه خواهش ننموده ام یعنی شک دارم در اینکه بچه از من باشد بعد از آن از نزد کنیز مدّتی غایب شدم بعد از آن برگشتم ناگاه دیدم پسری زائیده پس از آن پسر را انکار کردم و از کنیز نفقه و مسکن را نبریدم و مزرعه دارم آنرا پیش از آنکه این زن را عقد کنم هم داخل وصایای خود و هم بر سایر اولادم وقف نموده بودم بشرطی که کم و زیاد کردن آن در مدّت عمرم با من باشد و حالا این زن این پسر را زائید و او را در وقف مذکور شریک نکرده ام لیکن وصیّت نمودم که اگر مرا امری در رسد باید بآن پسر مادامیکه صغیر است نفقه و کسوه داده شود و قتی که بزرگ گردید یکبارگی دویست اشرفی باو داده شود بعد از دادن این مبلغ برای او و برای اولاد او در آن مزرعه موقوفه حصّه نباشد پس خدا تو را عزیز گرداند رای تو در خصوص این عمل که کرده ام و در بارهٔ این پسر چیست تا بآن عمل نمایم و برای من در خصوص صحت و عافیتم و خیر دنیا و آخرتم دعا بکن جواب اَمَّا الرَّجُلُ الَّذِی اسْتَحَلَّ بِالْجَارِيَةِ وَشَرَطَ عَلَيْهَا اَنْ لَا يَطْلُبَ وَلَدَهَا فَسُبْحَانَ مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي قُدْرَتِهِ شَرْطُهُ عَلَى الْجَارِيَةِ شَرْطٌ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ هٰذَا مَا لَا يُؤْمَنُ اَنْ يَكُونَ صَحِيحًا وَحَيْثُ عَرَفَ فِي هٰذَا الشَّكِّ وَلَيْسَ يَعْرِفُ الْوَقْتَ الَّذِي اَتَاهَا فِيهِ فَلَيْسَ ذٰلِكَ بِمُوجِبٍ لِبَرَاءَةٍ فِي وَلَدِهِ وَاَمَّا اِعْطَاءُ الْمِائَتَيْ دِينَارٍ وَاِخْرَاجُهُ مِنَ الْوَقْفِ فَالْمَالُ مَالُهُ فَعَلَ فِيهِ مَا اَرَادَ یعنی امّا مردی که جاریه را بحبالهٔ عقد در آورده و با وی شرط نموده که بچه از او نخواهد یعنی بچه از او نباشد پس پاک و پاکیزه میدانم از چرکها از خدائی را که در قدرتش شریک ندارد این چنین شرط را با زن نمودن در حقیقت با خدا شرط کردن است و این شرط امری نیست که اطمینان هست در اینکه آن صحیح و واقع شود اگر در بودن بچه از او شک کند و آن وقت را هم که با زن مقاربت نموده نمیداند هر اینه این شک باعث آن نمیشود که مرد از بچه اش تبرّی کند و امّا دادن دویست اشرفی و بیرون کردن آن از وقف پس جایز است زیرا که مال مال اوست هر نوع تصرّف که میخواهد در آن میکند ابو الحسین گفته که پیش از تولّد بچه حساب کرده شد موافق از حساب بچه متولّد گردید بعد از آن گفته که در نسخهٔ ابی الحسن همدانی این فقره را یافتم اتانی ابقاک الله کتابک الّذی انفذته یعنی خدا تو را عمر کرامت فرماید مکتوبی که فرستادی بودی بمن رسید و این توقیع را حسن بن علیّ بن ابرهیم از تاریخ نقل نموده مؤلّف گوید که قول شیخ صدوق که ابو الحسین تا آخرش اشاره است بطریق اجمال بتوقیعات دیگر در کتاب مذکور ابو محمّد حسن بن احمد مکتب روایت نموده او گفته که ابو علی بن همّام این دعا را بمن خبر داد و گفت که شیخ قدّس الله روحه این دعا را املا و تقریر نموده و امر فرموده که این دعا را بخوانند و آن دعا ئیست در خصوص قائم ع اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ رَسُولَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اَللّٰهُمَّ لَا تُمِتْنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنِي اَللّٰهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي بِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وُلَاةِ اَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتّٰى وَالَيْتُ وُلَاةَ اَمْرِكَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسٰى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ فَثَبِّتْنِي عَلٰى دِينِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلَيِّنْ قَلْبِي لِوَلِيِّ اَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَثَبِّتْنِي عَلٰى طَاعَةِ وَلِيِّ اَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَبِاِذْنِكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَاَمْرَكَ يَنْتَظِرُ وَاَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمٍ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ اَمْرِ وَلِيِّكَ فِي الْاِذْنِ لَهُ بِاِظْهَارِ اَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ وَصَبِّرْنِي عَلٰى ذٰلِكَ حَتّٰى لَا اُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا اَخَّرْتَ وَلَا تَاْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا اَكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَلَا اَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَهُ وَلَا اُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا اَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ اَمْرِ اللهِ

توقیع مبارک

دعاء فرج

و محمّدا و علیا

باب توقیعات صاحب الامرؑ

لا يظهر وقد امتلأت الارض من الجور وافوض اموري كلها اليك اللهم اني اسئلك ان تريني ولي امرك ظاهرا نافذا لامرك مع علمي بان لك السلطان والقدرة والبرهان والحجة والمشية والارادة والحول والقوة فافعل ذلك بي وبجميع المؤمنين حتى ننظر الى وليك ظاهر المقالة واضح الدلالة هاديا من الضلالة شافيا من الجهالة ابرز يا رب مشاهده وثبت قواعده واجعلنا ممن تقر عيننا برؤيته واقمنا بخدمته وتوفنا على ملته واحشرنا في زمرته اللهم اعذه من شر جميع ما خلقت وبرأت وذرأت وانشأت وصورت واحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته بحفظك الذي لا يضيع من حفظته به واحفظ فيه رسولك ووصي رسولك اللهم ومد في عمره وزد في اجله واعنه على ما وليته واسترعيته وزد في كرامتك له فانه الهادي المهدي الطاهر التقي الزكي الرضي المرضي الصابر المجتهد الشكور اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الامد في غيبته وانقطاع خبره عنا ولا تنسنا ذكره وانتظاره والايمان به وقوة اليقين في ظهوره والدعاء له والصلوة عليه حتى لا يقنطنا طول غيبته من ظهوره وقيامه ويكون يقيننا في ذلك كيقيننا في قيام رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وما جاء به من وحيك وتنزيلك فقو قلوبنا على الايمان به حتى تسلك بنا على يده منهاج الهدى والمحجة العظمى والطريقة الوسطى وقونا على طاعته وثبتنا على مشايعته واجعلنا في حزبه واعوانه وانصاره والراضين بفعله ولا تسلبنا ذلك في حيوتنا ولا عند وفاتنا حتى تتوفانا ونحن على ذلك غير شاكين ولا ناكثين ولا مرتابين ولا مكذبين اللهم عجل فرجه وايده بالنصر وانصر ناصريه واخذل خاذليه ودمدم على من نصب له وكذب به واظهر به الحق وامت به الجور واستنقذ به عبادك المؤمنين من الذل وانعش به البلاد واقتل به جبابرة الكفرة واقصم به رؤس الضلالة وذلل به الجبارين والكافرين وابر به المنافقين والناكثين وجميع المخالفين والملحدين في مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها حتى لا تدع منهم ديارا ولا تبقي لهم اثارا وتطهر منهم بلادك واشف منهم صدور عبادك وجدد به ما امتحى من دينك واصلح به ما بدل من حكمك وغير من سنتك حتى يعود دينك به وعلى يديه غضا جديدا صحيحا لا عوج فيه ولا بدعة معه حتى تطفي بعدله نيران الكافرين فانه عبدك الذي استخلصته لنفسك وارتضيته لنصرة دينك واصطفيته بعلمك وعصمته من الذنوب وبرأته من العيوب واطلعته على الغيوب وانعمت عليه وطهرته من الرجس ونقيته من الدنس اللهم فصل عليه وعلى ابائه الائمة الطاهرين وعلى شيعتهم المنتجبين وبلغهم من امالهم افضل ما يأملون واجعل ذلك منا خالصا من كل شك وشبهة ورياء وسمعة حتى لا نريد به غيرك ولا نطلب به الا وجهك اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبة ولينا وشدة الزمان علينا ووقوع الفتن بنا وتظاهر الاعداء وكثرة عدونا وقلة عددنا اللهم فافرج ذلك بفتح منك تعجله ونصر منك تعزه وامام عدل تظهره اله الحق رب العالمين اللهم انا نسئلك ان تأذن لوليك في اظهار عدلك في عبادك وقتل اعدائك في بلادك حتى لا تدع للجور دعامة الا قصمتها ولا بنية الا افنيتها ولا قوة الا اوهنتها ولا ركنا الا هددته ولا حدا الا فللته ولا سلاحا الا اكللته ولا راية الا نكستها ولا شجاعا الا قتلته ولا جيشا الا خذلته ارمهم يا رب بحجرك الدامغ واضربهم بسيفك القاطع وبأسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين وعذب اعدائك واعداء دينك واعداء رسولك بيد وليك وايدي عبادك المؤمنين اللهم اكف وليك وحجتك في ارضك هول عدوه وكد من كاده وامكر بمن مكر به واجعل دائرة السوء على من اراد به سوءا واقطع عنه مادتهم وارعب به قلوبهم وزلزل له اقدامهم وخذهم جهرة وبغتة وشدد عليهم عقابك واخزهم في عبادك والعنهم في بلادك واسكنهم اسفل نارك واحط بهم اشد عذابك واصلهم نارا واحش قبور موتاهم نارا واصلهم حر نارك فانهم اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات واذلوا عبادك اللهم واحي بوليك القران وارنا نوره سرمدا لا ظلمة فيه واحي به القلوب الميتة واشف به الصدور الوغرة واجمع به الاهواء المختلفة على الحق واقم به الحدود المعطلة والاحكام المهملة حتى لا يبقى حق الا ظهر واجعلنا يا رب من اعوانه وممن يقوي بسلطانه والمؤتمرين لامره والراضين بفعله والمسلمين لاحكامه وممن لا حاجة به الى التقية من خلقك انت يا رب الذي تكشف السوء وتجيب المضطر اذا دعاك وتنجي من الكرب العظيم فاكشف الضر عن وليك واجعله خليفتك في ارضك كما ضمنت له اللهم ولا تجعلنا من خصماء ال محمد ولا تجعلنا من اعداء ال محمد ولا تجعلني من اهل الحنق والغيظ على ال محمد فاني اعوذ بك من ذلك فاعذني واستجير بك فاجرني اللهم صل على محمد وال محمد واجعلني بهم فائزا عندك في الدنيا والاخرة ومن المقربين

خلاصه مضامین فقرات بلاغت آیات ابتدا اینست کہ بار خدایا خود ترا بمن بشناسان زیرا

توقیع صاحب الامر علیہ السلام

ترجمہ توقیع مبارک

ترجمه دعا

که اگر خود را بمن نشناسانی هرآینه پیغمبر ترا نخواهم شناخت بارخدایا پیغمبر ترا بمن شناسان زیرا که اگر پیغمبر ترا بمن نشناسانی حجت ترا نمیشناختم پروردگارا حجت را بمن بشناسان زیرا که اگر حجت را بمن نشناسانی هرآینه از دینم گمراه میشوم پروردگارا مرا مانند مردان ایام جاهلیت بمیران و دل مرا بعد از آن که هدایت کرده از حق دور مگردان پروردگارا چنانکه مرا رهنمائی کرده بولایت و دوستی صاحبان امر تو بعد از پیغمبر که اطاعت ایشان را واجب گردانیده حتی دوست داشتم صاحبان امر ترا که عبارت باشند از امیرالمؤمنین و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم علیهم السلام هم چنین پروردگارا مرا در دین خود ثابت قدم گردان و در اطاعت خود بکار برو دلم را برای ولی امر خود نرم گردان و مرا معاف بدار و عافیت ده از بلاهائی که مخلوقات خود را با آنها امتحان نموده و مرا ثابت قدم گردان در اطاعت ولی خود آنچنانکه او را از مخلوقات پوشیده و پنهان نموده پس آنحضرت باذن تو از مخلوقات غایب و پنهان شده و امر تو در این خصوص ظهورش انتظار کشیده میشود و تو بی آنکه آموخته شوی دانائی بوقتی که در آن وقت صلاحست اذن دادن تو بآنحضرت در خصوص امریکه بتاخیر انداخته و دوست ندارم تاخیر امریکه در خصوص آن تعجیل نموده و کشف نکنم امری را که پوشیده و تفحص و جستجو ننمایم امری را که مخفی داشته تا اینکه در خصوص تدبیرت با تو نزاع و معارضه ننمایم و نگویم بتو که فلان چیز را چرا چنین کرده و چگونه نموده و تا اینکه نگویم که چرا ولی امر خدا ظهور نمیکند و حال آنکه روی زمین پر از جور و ستم گردیده و تا اینکه همه کارهای خود را بتو بسپارم بارخدایا از تو مسئلت مینمایم که صاحب امر خود را آشکار گردانی حال آنکه امر ترا جاری کننده است بمن بنمایانی با اینکه میدانم که مر ترا است تسلط و قدرت و برهان و حجت و مشیت و اراده و حول و قوه پس این مسئلت را در حق همه مؤمنان قبول کن صاحب امر تو نگاه کنیم در حالتی که سخن گفتنش آشکار و رهنمونش واضح و گمراهان را هدایت کننده است بارخدایا منزلهای او را آشکار گردان و قاعدهای او را ثابت و محکم و چشمهای ما را بدیدن آنحضرت روشن گردان و مرا بخدمت وی برخیزان و مرا در دین و مذهب وی بمیران و در جرگه ایشان محشور گردان پروردگارا او را از همه شر آنها که آفریده و بسیار کرده و ایجاد نموده در پناه خود گردان و او را از جانب پیش و پشت سر و دست راست و دست چپ و بالا و زیرش محافظت کن با حفظ کردن خود آنچنانکه هرگز ضایع نمیشود هر آنکس که او را با آن حفظ محافظت کنی و در خصوص پیغمبرت و وصی پیغمبرت را محافظت کن پروردگارا عمر او را طولانی گردان و مدت زندگانی وی را بیفزای و با و اعانت و یاری کن در خصوص اموری که او را بآنها صاحب و نگهبان نموده و کرامت را برای وی بیفزا زیرا که او رهنمای خلایق و رهنمود شده است بسوی چیزهائیکه مخفی و پنهان و قائم و هدایت یافته و پاک و پاکیزه و پرهیزکار و پسندیده شده و صبر کننده بمشقتها و بلاها و اجتهاد کننده در راه خدا و کردارش پسندیده شده و صبر کننده بمشقتها و بلاها و اجتهاد کننده در راه خدا و کردارش پسندیده شده است پروردگارا یقین ما را که در خصوص آنحضرت داریم بسبب طول کشیدن ایام غیبتش و منقطع شدن خبر او از ما زایل مگردان و ما را چنان مکن که ذکر او و منتظر بودن را بظهور او و ایمان آوردن را باو و قوه یقین را در خصوص ظهور وی و دعا برای او و رحمت فرستادن بر او از خاطر فراموش کنیم تا اینکه طول ایام غیبت او ما را از ظهور و قیامش نومید نگرداند و یقین ما را در خصوص قیام او مانند یقین ما باشد که در خصوص قیام رسول خدا و چیزهائیکه آن حضرت آورده مانند وحی و تنزیل تو و بدلهای ما در مقام ایمان آوردن بآنحضرت قوت کرامت کن تا اینکه ما را بدست او براه هدایت و طریقه مستقیم بنشانی و بما در اطاعت او قوت بده و ما را در متابعت وی ثابت قدم گردان و ما را در میان طایفه او و در جرگه یاران وی و رغبت کنندگان بکردار او گردان و این را در مدت حیات و وقت وفات ما از ما زایل مگردان تا وقتیکه ما را بمیرانی در حالتیکه بدین صفت هستیم و در این عقاید شک نداریم و این عهد و پیمان نمی شکنیم و حق را تکذیب نمیکنیم بارخدایا بفرج آنحضرت تعجیل بکن و او را زود گردان و آنحضرت را با نصرت و یاری خود مؤید کن و یاری کنندگانش یاری نما و یاری مکن با آنکه باو یاری نمی کنند و هلاک و مستاصل بکن آنانرا که با وی عداوت میورزند و او را تکذیب مینمایند و بسبب او حق را ظاهر گردان و جور و باطل را بمیران و بندگان خود را که اهل ایمانند از ذلت و خواری نجات ده و شهرهای خود را بلند و آباد کن و ستمکاران را که اهل کفرند بقتل رسان و رئیسان اهل ضلالت را بشکن و جباران و کافران را ذلیل گردان و منافقان و عهد و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدان را که در شهرهای مشرق زمین و دریا و بیابان و جاهای هموار هستند هلاک و مستاصل گردان حتی احدی را از ایشان و آثار ایشان باقی نگذاری و شهرهای خود را از خباثت وجود ایشان پاک گردانی و بسبب هلاک کنانیدن ایشان سینههای بندگان خود شفا کرامت بفرما و بسبب او چیزها را که از دینت ضایع و محو شده تازه گردان و بسبب او اصلاح کن آنچیزها را که از احکام تو تبدیل شده و از سنتهایت تغییر یافته تا اینکه دینت بدست آن بزرگوار برگردد تر و تازه و صحیح باشد و هرگز کجی و بدعت در آن نماند تا اینکه بسبب عدالت وی آتش جور و ستم کافران خاموش گردد زیرا که او بنده ایست آنچنانی که او را برای خود برای یاری کردن دین خود برگزیده و او را بعلم خود اختیار نموده یعنی علم خود را باو داده و او را از ارتکاب گناهان نگه داشته و از عیوب مبری ساخته و او را بر غیبها خود مطلع گردانیده

وبراو نعمت دادهٔ واو را از جنابت وچرك وپاکیزه کردهٔ پروردکارا رحمت بفرست براو وبر پدران او که پیشوایان و پاکانند وبر شیعیان او که نجیب و برکزیده اند وبایشان برسان از آرزوها ایشان بهترین چیزها را که آرزو میکنند واین عقاید مارا از هر شك وشبهه و ریائی وسمعه خالص کردان تا اینکه ازین عقاید اراده نمائیم غیر تورا واز آنها نخواهیم مکر رضای تورا پروردکارا مفقود شدن پیغمبر خود را وغیبت امام خود وشدت کردن زمانرا برما و وقوع فتنه‌ها وقوت یافتن دشمنان وکثرت دشمن وقلت یاوران خود را بتو شکایت میکنیم پروردکارا ازین شدتها بما فرج عطا کن بسبب فتحی از جانب خود که بان تعجیل نمائی وبسبب صبری از جانب خود که آنرا برای ما میسر کردانی وبسبب امام عادل که او را ظاهر و آشکار کنی ای خدا اینکه حق ومربی عالمیانست پروردکارا از تو مسئلت مینمائیم که بولی خود در خصوص اظهار عدل تو درمیان بندکانت وکشتن دشمنانت در شهرهایت اذن بدهی تا اینکه هر جور وستم را ستری باقی نکذاری مکر اینکه فانی وخراب کردانی و قوتی باقی نکذاری مکر اینکه سست کردانی و رکنی باقی نکذاری مکر اینکه او را از هم بپاشی ودم شمشیری باقی نکذاری مکر اینکه بشکنی واسلحهٔ باقی نکذاری مکر اینکه کند نمائی وبیدقی نکذاری مکر اینکه سرنکون کنی ودلیری نکذاری مکر اینکه بقتل رسانی وزنده نکذاری مکر اینکه مخذول کنی پروردکارا سنك زخم کنندهٔ خود را برایشان بینداز وایشان را با تیغ برندهٔ خود بزن ومبتلا کردان ایشانرا بشدت حرب خود که از قوم کنهکار رد نمیشود ودشمنان خود ودشمنان دینت ودشمنان پیغمبرت را بر دست ولی خود وبدستهای بندکان خود که اهل ایمان اند معذب کردان پروردکارا ولی وحجت خود را در روی زمین از بیم دشمنش نکهدار وحیله بکن با آنکه با وحیله میکنند ومکر بکن بکسانیکه باو مکر مینمایند وتجبرهای بد مبتلا کن کسی را که در حق او اراده بدی کند ماده تسلط ایشان را از آنحضرت قطع کن وبسبب او دلهای شانرا بترسان وپاهای شانرا بلرزان ودر آشکار ناکهانی ایشانرا بغضب خویش کرفتار کردان وعذابت را برایشان شدید کن وایشان را درمیان بندکانت ذلیل وخوار کردان ودر شهرهای خود بایشان لعنت کن وایشانرا در پست ترین طبقات دوزخ خود ساکن کردان سخت ترین عذاب خود را بایشان محیط کن وایشان را داخل آتش نمای ودر قبرهای مرده کانشان آتش بیفروز وایشان را بکرمی آتش خود داخل کن زیرا که ایشان نماز را ضایع کرده اند وبخواهشها تابع شده اند وبندکانت را ذلیل کرده اند پروردکارا قرآنرا بسبب ولی خود احیا کن وهمیشه نور آنحضرت را بما بنمای بطوریکه در آن ظلمت نباشد ودلهای مرده را بسبب او وجانت وزندکی عطا کن وبسبب او دلهائیکه از غیظ وغضب سوخته اند شفا کرامت بفرما وبسبب وی خواهشهای مختلف را بر حق جمع بکن وحدود معطل شده واحکام ببیهروسامان مانده را بپا او بر پادار تا اینکه هیچ حق نماند مکر اینکه آشکار وروشن شود پروردکارا ما را از جملهٔ یاران واز آنانکه بسلطنت او معتقد شوند واز مطیعان امر او وراضی شوند کان بکردار وی وقبول کنندکان احکام او واز آنانکه بسبب آنحضرت محتاج نمیشوند با ینکه از مخلوقات تقیه نمایند بکردان پروردکارا توئی آنکه بدیها وبلاها را زایل میکردانی ودعای مضطر را وقتیکه دعا میکند قبول مینمائی وتوئی آنکه خلایق را از مصیبت عظیم نجات میدهی پس بدیها را از ولی خود زایل کردان واو را در روی زمین خلیفهٔ خود کن چنانکه برای آنحضرت در اینخصوص ضامن شدهٔ وما را از جملهٔ خصومت کنندکان به آل محمد وازدشمنان آل محمد مکردان وما را از آنان که بر آل محمد غیظ میکنند پس من از این خصلت بتو پناه میبرم پس مرا پناه باش واز تو در این خصوص امان میخواهم پس بمن امان ده پروردکارا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد ومرا در نزد خود در دنیا وآخرت رستکار کن واز جملهٔ مقربان درکاه خود بکردان در کتاب کمال الدین اورده توقیعی از آنحضرت بعمری وپسرش رضی الله عنهما دراُمد از اسعد بن عبدالله روایت نموده شیخ ابوعبدالله جعفر کفته که این توقیع را بخط سعد بن عبدالله بدین نهج نوشته دیدم وَفَّقَكُمَا اللّٰهُ لِطَاعَتِهِ وَثَبَّتَكُمَا عَلَىٰ دِينِهِ وَاَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ اِنْتَهَىٰ اِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا اَنَّ الْمِيثَمِيَّ اَخْبَرَكُمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمُنَاظَرَتِهِ وَاحْتِجَاجِهِ بِاَنْ لَا خَلَفَ غَيْرُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَتَصْدِيقِهِ اِيَّاهُ وَفَهِمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ اَصْحَابُكُمَا عَنْهُ وَاَنَا اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْعَمَىٰ بَعْدَ الْجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَىٰ وَمِنْ مُوبِقَاتِ الْاَعْمَالِ وَمُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ فَاِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الۤمۤ اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا اَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ كَيْفَ تَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَتَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَتَاْخُذُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا فَارَقُوا دِينَهُمْ اَمِ ارْتَابُوا اَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ اَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْاَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ اَوْ عَلِمُوا ذٰلِكَ فَتَنَاسَوْا مَا يَعْلَمُونَ اِنَّ الْاَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ اِمَّا ظَاهِرًا وَاِمَّا مَغْمُورًا اَوَلَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ اَئِمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ اِلَى اَنْ اَفْضَى الْاَمْرُ بِاَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِلَى الْمَاضِي صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَاِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ كَانَ نُورًا سَاطِعًا وَقَمَرًا زَاهِرًا اخْتَارَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَمَضَىٰ عَلَىٰ مِنْهَاجِ آبَائِهِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَىٰ عَهْدٍ عَهِدَهُ وَوَصِيَّةٍ اَوْصَىٰ بِهَا اِلَىٰ وَصِيٍّ سَتَرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِاَمْرِهِ اِلَىٰ غَايَةٍ وَاَخْفَىٰ مَكَانَهُ بِمَشِيَّتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَالْقَدَرِ النَّافِذِ وَفِينَا مَوْضِعُهُ وَلَنَا فَضْلُهُ وَلَوْ قَدْ اَذِنَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ وَاَزَالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَىٰ مِنْ حُكْمِهِ

لَأَرَاهُمُ الْحَقَّ ظَاهِراً بِأَحْسَنِ حِلْيَتِهِ وَأَبْيَنِ دَلَائِلِهِ وَأَوْضَحِ عَلَامَتِهِ وَلَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَقَامَ بِحُجَّتِهِ وَلَكِنَّ أَقْدَارَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُغَالَبُ وَإِرَادَتُهُ وَلَا تُرَدُّ وَتَوْفِيقَهُ لَا يُسْبَقُ فَلْيَدَعُوا عَنْهُمُ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَلْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَلَا يَبْحَثُوا عَمَّا سُتِرَ عَنْهُمْ فَيَأْثَمُوا وَلَا يَكْشِفُوا سِتْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْدَمُوا وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَيَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيضِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللهُ حاصل مضمون این توقیع منیف و مکتوب شریف اینست که خدا شما را برای طاعة توفیق کرامت فرماید و دو دین خود ثابت قدم کرداند و بشما دو چیزها بکه باعث خوشنودی او میشود یاری نماید بما رسید اینکه کفته بودید که منتهی بشما از مختار خبر داد که او بکسی ملاقات نموده و مباحثه کرده و احتجاج نموده در خصوص اینکه امام حسن عسکری ع بغیر از جعفر بن علی خلف و جانشین ندارد و امامت جعفر را تصدیق نموده و همه آنچنان را که اصحاب شما از مختار نقل نموده اند و شما بمن نوشته بودید فهمیدم من از کوری بعد از بینش و از کمراهی بعد از هدایت و از کارها و فتنه های هلاک کننده بخدا پناه میبرم زیرا که خدای عز و جل میفرماید که این سوره سوره الم است آیا خلایق چنین کمان نموده اند بمحض ایمان آوردیم بحال خود کذاشته میشوند و بانواع بلاها امتحان کرده نخواهند شد یا اینکه تکلیف عبادت و طاعت بر ایشان شدت نخواهد یافت یعنی خدا ایشان را بمحض کفتن ایشان که ایمان آوردیم اکتفا نخواهد نمود بانواع بلاها ممتحن خواهند شد یا اینکه تکلیف طاعت و بندکی بر ایشان شدید خواهد شد آیا این خلایق چکونه بمیان فتنه افتاده اند و در وادی حیرت و سرکشتکی میکردند و بجانب دست راست و دست چپ جاده میروند آیا از دین خود شان مفارقت و جدائی ورزیده اند یا در خصوص حق شک کرده اند یا با حق عناد و عداوت نموده اند یا جاهل شده اند چیزهائی را که روایات صادقه و اخبار صحیحه در خصوص آنها وارد شده یا اینکه آنها را دانسته لکن فراموش کرده اند آیا نمیدانند که روی زمین از وجود حجت خدا خالی نمیباشد خواه ظاهر باشد و خواه پنهان آیا ندانسته اند که امامان ایشان بعد از پیغمبرشان یکی بعد از دیگری بانظام و ترتیب آمدند تا اینکه امر امامت بامر خدای عز و جل بامام کذشته یعنی امام حسن عسکری ع رسید و در جای پدرش علیهم السلام نشست بطرزیکه خلایق را بسوی حق و راه راست هدایت کرد و آنحضرت نور تلألؤ کننده و ماه درخشنده بود تا اینکه خدا آنچه را که در نزد خود بود برای وی اختیار نمود یعنی او را بسوی خود برد پس در وقت وفاتش در طریقه پدرانش طابق النعل بالنعل رفتار نمود یعنی چنانکه پدرانش هر یک در حین وفاتش در طریقه پدرانش طابق النعل بالنعل رفتار نمود یعنی چنانکه پدرانش هر یک در حین وفاتش بامامی که بعد از او بود وصیت نمود ند او هم وصیت نمود بامامی و وصیتی که خدا و ند کار او را بامر خویش تا وقتیکه پنهان نمود و منزل و ماوای او را بمشیت خود بجهت قضاء کذشته و قدر جاری و نافذ خود از خلایق مخفی داشت و در نیر و فضل او در نزد ماست و برای ماست و اکر خدا آنچه را در خصوص ظهور ما که از آن منع نموده اذن دهد و حکم خود را که در خصوص تاخیر آن جاری شده زایل کرداند هر آینه حق را با صورت زیبا و با دلیل و نشانه واضح و آشکار بایشان مینماید و خود را در نظر خلایق ظاهر میسازد و حجت خویش را برمیخیزاند لیکن قدرها و قضاهای الهی مغلوب نمیشود و اراده اش پس کردانیده نمیکردد و توفیقش از وقتیکه قرار داده پیشتر نمیشود پس بنا بر این باید خلایق متابعت خواهش نفس را در خصوص ظهور از خود شان دور کنند و با قاعده که راه میرفتند رفتار نمایند و تفحص و جستجو نکنند چیزی را که از ایشان پنهان و پوشیده شده تا اینکه کنه کار شوند و ستر خدا را کشف ننمایند تا اینکه نادم باشند و بدانند که حق با ماست و در نزد ماست سوای ما نمیکوید مکر کذاب و افترا کوینده و آنرا بغیر از ما ادعا نمیکند مکر بی دین و کمراه پس خلایق از ما باین جوابهای مجمل اکتفا بکنند و تفسیر آنها را خواهش ننمایند و بجواب پوشیده سربسته قناعت بکنند و تصریح را از ما نخواهند انشاء الله در کتاب کمال الدین از محمد بن مظفر مصری او از محمد بن احمد روزانی او از پدرش روایت نموده او کفته که در نزد شیخ ابی قسم بن روح قدس الله روحه بودم ناکاه مردی پرسید که چیست معنی قول عباس که برسول خدا عرض کرد که عم تو ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد یعنی انکشتانش را چنان عقد کرد که اشاره است بشصت و سه شیخ ابی قسم در جوابش کفت که ابو طالب از این عقد اله احد جواد را اراده نموده و تفسیر این مدعا بدین نهج است که عقد انکشتان اشاره است بشصت و سه و اعداد این سه کلمه هم بحساب ابجد شصت و سه است زیرا که الف یکیست و لام سی و ها پنج و الف یک و حا هشت و دال چهار و جیم سه و واو شش و الف یک و دال چهار همه اینها شصت و سه میشود مترجم کوید که عقد انکشتان بطرزی که شصت و سه دلالت نماید بدین نهج است که سرهای انکشت میانه خنصر و بنصر را بر میکردانی بنوعیکه نزدیک بیخهای آنها بچسبند و ناخن انکشت ابهام را به بند دوم انکشت سبابه محسبانی دلالت هیئت مذکوره انکشتان بر شصت و سه بحسب وضع واضع است زیرا که ارباب دانش نوزده صورت از هیئت و اوضاع انکشتان در ازاء عقود اعداد وضع کرده اند چنانکه بدین طریق از یک تا ده هزار ضبط توان نمود و

ترجمهٔ توقیع مبارک

کفتن اینکه

تفصیل

باب توقیعات صاحب الامر ع

تفصیل کلام در این باب از مقصد این کتاب بیرونست شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد بن علی و او از اسدی و او از سعد و او از احمد بن اسحق رحمة الله علیه روایت نموده که بعضی از اصحاب ما به نزد احمد بن اسحق امدند و اعلام میکرد که جعفر بن علی مکتوبی بمن نوشته و در ان خود را اشناسانیده بمن گفته که منم امام بعد از پدرم و جانشین وی و در نزد منست از علم حلال و حرام انچه که خلایق بان احتیاج دارند و غیر این از سایر علوم احمد بن اسحق گفته که چون مکتوب جعفر بن علی را خواندم مکتوبی در این باب بخدمت صاحب الزمان ع نوشتم و مکتوب جعفر را توی ان گذاشتم جواب بدین نهج بمن در امد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَتَانِي كِتَابُكَ اَبْقَاكَ اللهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي اَنْفَذْتَهُ دَرْجَهُ اَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ اَلْفَاظِهِ وَتَكَرُّرِ الْخَطَاءِ فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى اِحْسَانِهِ اِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا اَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ اِلَّا اِتْمَامًا وَلِلْبَاطِلِ اِلَّا زُهُوقًا وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا اَذْكُرُهُ وَلِيٌّ عَلَيْكُمْ بِمَا اَقُولُهُ اِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَيَسْئَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ اِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ اِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى اَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا اِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً وَسَاُبَيِّنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا اِنْ شَاءَ اللهُ يَا هٰذَا يَرْحَمُكَ اللهُ اِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا اَهْمَلَهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَجَعَلَ لَهُمْ اَسْمَاعًا وَاَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَاَلْبَابًا ثُمَّ بَعَثَ اِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ يَاْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَيُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوهُ مِنْ اَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ وَاَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَبَعَثَ اِلَيْهِمْ مَلٰئِكَةً يَاْتِينَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ اِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ وَالْاِحْسَانِ الَّذِي جَعَلَ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَمَا اٰتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَالْاٰيَاتِ الْغَالِبَةِ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ ثُعْبَانًا مُبِينًا وَمِنْهُمْ مَنْ اَحْيَى الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللهِ وَاَبْرَءَ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنِ اللهِ وَمِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَاُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ اَنْبِيَائَهُ وَاَرْسَلَهُ اِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَاَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا اَظْهَرَ مِنْ اٰيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَ ثُمَّ قَبَضَهُ حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا وَجَعَلَ الْاَمْرَ بَعْدَهُ اِلَى اَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ اِلَى الْاَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتّٰى اَحْيَى بِهِمْ دِينَهُ وَاَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اِخْوَانِهِمْ وَبَنِي عَمِّهِمْ وَالْاَدْنَيْنَ مِنْ ذَوِي اَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْاِمَامُ مِنَ الْمَاْمُومِ بِاَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَاَيَّدَهُمْ بِالدَّلَائِلِ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلٰى سَوَاءٍ وَلَادَّعٰى اَمْرَ اللهِ كُلُّ اَحَدٍ وَلَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَالْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ وَقَدِ ادَّعٰى هٰذَا الْمُفْتَرِي عَلَى اللهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا اَدْرِي بِاَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَا اَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ اَبِفِقْهٍ فِي دِينِ اللهِ فَوَاللهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَاءٍ وَصَوَابٍ اَمْ بِعِلْمٍ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلٰوةِ وَوَقْتَهَا اَمْ بِوَرَعٍ فَاللهُ شَهِيدٌ عَلٰى تَرْكِهِ الصَّلٰوةَ الْفَرْضَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعُمُ ذٰلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَلَعَلَّ خَبَرَهُ قَدْ تَاَدّٰى اِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفُ مُسْكِرِهِ مَنْصُوبَةٌ وَاٰثَارُ عِصْيَانِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ اَمْ بِاٰيَةٍ فَلْيَاْتِ بِهَا اَمْ بِحُجَّةٍ فَلْيُقِمْهَا اَمْ بِدَلَالَةٍ فَلْيَذْكُرْهَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا اُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ اَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ فَالْتَمِسْ تَوَلَّى اللهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هٰذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَامْتَحِنْهُ وَسَلْهُ عَنْ اٰيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ يُفَسِّرُهَا اَوْ صَلٰوةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ وَيَظْهَرُ لَكَ عُوَارُهُ وَنُقْصَانُهُ وَاللهُ حَسِيبُهُ حَفِظَ اللهُ الْحَقَّ عَلٰى اَهْلِهِ وَاَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَقَدْ اَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَكُونَ فِي اَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاِذَا اَذِنَ اللهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ وَاِلَى اللهِ اَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الْوِلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ خلاصه مضمون کلام هدایت انجام اینست که خداوند کرد کار عمرت را طولانی کند مکتوب تو و مکتوبی که در توی ان فرستاده بودی رسید و فهم من احاطه نمود بهمه حرفها که در مکتوب دوم یعنی مکتوب جعفر نوشته شده بطرزیکه الفاظ ان با هم مخالف و خطا در چند جای ان واقع اگر بدقت نظر در ان تامل نموده هر اینه مطلع میشدی بر بعضی چیزها بکه من در ان مکتوب بانها مطلع گردیدم امام حمد باد مر خداوندیکه پرورش دهنده عالمیانست مراد را هیچ شریک نیست حمد میکنم حمد کردنی در عوض احسان و تفضل او بر ما خدا

توقیع مبارک

وجه توقیع آنحضرت ع

ترجمه توقیع صاحب الامر علیه السلام

عزّ وجلّ ابا نموده مگر اینکه حقّ را بتمام کامل نماید و باطل را زایل کرداند خداوند عالم در خصوص چیزهائیکه الحال ذکر میکنم بر ضرر من و
در خصوص چیزهائیکه الحال میگویم بنفع من و بر ضرر شما شاهد است در وقتیکه برای روز قیامت که در ان شك نیست جمع میشویم خدا تعالی
از ما سؤال میکند چیزها را که در خصوص انها با همدیگر اختلاف میکردیم شهادت خواهد داد وانچه میگویم اینست که خدا نیم صاحب
مکتوب را یعنی جعفر را نه و کسی که جعفر باو مکتوب نوشته و نه بر تو و نه بر احدی از سایر خلایق امام مفترض الطّاعة کردانیده و اطاعت و
عهد و پیمان او را بر هیچ کس لازم نموده و بعد از برای شما بیان میکنم عهد و پیمان را که باین اکتفا میکند انشاء الله ای مرد خدا بتو
رحمت نماید بدرستیکه خداوند کردگار مخلوقات را عبث نیافریده وامر ایشان را مهمل و بی نظم و نسق نگذاشته بلکه بقدرت خویش ایشان را
افریده و برای ایشان گوشها و چشمها و قلبها افریده بعد از ان بسوی ایشان مبعوث کردانید پیغمبران را بشارت دهند و ترسانند ایشان
را بطاعت الهی امر و از معصیت و نافرمانی او نهی میکردند و با ایشان میفهمانیدند امر دین و پروردگار شان اگر باین جاهل بودند و بر
جهت فضیلت و زیادتی که برای انبیا نسبت بدیگران قرار داده و بجهت چیزهائی که بایشان عطا فرموده اند دلایل اشکار و براهین
واضحه و علامتهای غلبه کننده کتابی بر ایشان نازل کردانید و ملائکه بسوی ایشان فرستاده تا اینکه میان او و ایشان واسطه شده امد
و رفت نمایند از جمله ایشان کسی بود اتش را بر او سرد و سلامت نمود و او را برای خود خلیل و دوست قرار داد و از جمله ایشان پیغمبری
است که خدا باوی سخن گفت و کردانید عصای او را اشکار نمود و از جمله ایشان پیغمبری است که مردگان را باذن خداوند زنده کردانید
و نابینای مادرزاد را بینا کرد و صاحب ناخوشی برص را شفا بخشید مراد از عیسی بن مریم است و از جمله ایشان پیغمبری بود که زبان مرغان
را خدا باو تعلیم نمود و از هر چیز نصیبی باو کرامت فرمود مراد از ان سلیمان بن داود علیهما السّلام بعد از ان جناب پیغمبر ما محمّد صلّی
الله علیه واله را برای رحم نمودن بر عالمیان مبعوث کردانید و نعمت خود را نسبت به بندکانش باوی تمام نمود و پیغمبران را باو
ختم کرد و او را بسوی همه خلایق فرستاد و ایات و معجزات خود را که بر صدق و راستگوئی انحضرت دلالت میکرد اظهار نمود و
علامتهای خویش را که بر حقیّت او دلالت مینمود بیان کرد بعد از ان او را در حالتی که پسندیده و بوفاتش تاسّف خورده شده
و نیك بخت بود بسوی خود برد وامر خلافت و راهنمائی را بعد از خود به برادر و پسر عمّ و وصیّ و وارث خود علی بن ابیطالب واگذار
نمود و بعد از او امر امامت با وصیاء که از ذرّیّه او بیند یکیك سپرد و دین خود را با ایشان زنده کردانید و نور خویش را با ایشان بمرتبه
کمال رسانید و در میان برادران یعنی عمّ و اقرباء ایشان فرق اشکار گذاشت که بسبب ان فرق حجّت خدا از دیگران و امام از
رعیّت شناخته میشود و تمیز میاید و فرق و ابدین نهج قرار داد که ایشان را از ارتکاب معاصی نگهداشت و از عیبها بری ساخت
و از الایش چرك پاك و از شبهات منزّه نمود و ایشان را خازنان علم و امانت دار حکمت و محلّ سرّ خود کردانید و با معجزات و دلایل ایشان را مؤیّد نمود
واگر ایشان را بدین موهبت الهی ممتاز نمیکرد هر اینه همه خلایق با هم یکسر برابر میشدند و هر اینه همه کس ادّعاء نبوّت و امامت میکرد و حق
از باطل و دانا از نادان تمیز نمییافت و این مبطل یعنی جعفر که بسبب دعای خود بر خدا تهمت دروغ و افترا می بندد و ادّعاء امامت میکند
نمیدانم ایا بکدام حالت و فضیلت امید داشته که این ادّعا را بتمام برساند ایا امید او بفقاهت و مسئله ایست در دین خدا
بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه حلال را از حرام نمیشناسد و در میان خطا و صواب فرق نمیتواند بگذارد یا اینکه ایا بعلم و دانشوری
است هر اینه حقّ را از باطل و محکم ایات را از متشابه انها نمیشناسد و کیفیّت نماز و وقت انرا نمیداند یا اینکه ایا بورع و تقوای الهی است
پس خدا شاهد است باینکه او چهل روز نماز واجبی را ترك نمود بگمان اینکه بسبب ترك نماز در این مدّت شعبده بازی یاد میگیرد که هست
که این خبر بشما رسیده باشد و اینست ظروف شراب او که اثار نافرمانی اوست نسبت بخداوند عزّ و جلّ و این مشهور است و الان همه جا
بجاست یا اینکه این امید بسبب معجزه است که دارد پس بیاورد یا اینکه بسبب حجّتی است پس اقامه نماید یا بسبب دلیلی است پس ذکر
کند خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود فرموده که این سوره حمٓ است یا اینکه تلاوت کن سوره حمٓ را ان نازل کردانیدن قرانست از جانب خدا
که صاحب قهر و غلبه و حکمت است اسمانها و زمین و چیزها را که در میان انهاست نیافریدیم مگر با حکمت یعنی برای اینکه ساکنان انها در
مقام عبادت و بندگی ایستاده باوامر و نواهی الهی اطاعت نمایند و با نواع نعمتهای الهی در روز قیامت فایز شوند و انانکه کافر شدند از
چیزی یعنی روز قیامت که از ان ترسانیده شده اند اعراض کنند یعنی از تفکر کردن در کیفیّت جزاء روز قیامت رو میگردانند یا محمّد ص باین
کافران بگو که ایا دیدید ایدان بتها را که بغیر از خدا انهم میخوانید و نیز با ایشان بگو که بنمایند بمن ان چیزی را که این بتها افریده اند مانند زمین یا
اینکه انها را در افرینش اسمانها با خدا شرکت دارند و اگر راست میگوئید در خصوص خالق بودن انها کتابی بمن ارید که پیشتر از قران نازل
شده باشد یا اینکه اندکی از علم یعنی خبری از انبیای گذشته در این باب بمن نقل کنید و کیست گمراه تر از انانکه میخوانند غیر از خدا انهم چیزها را یعنی
بتها را انچنانیکه اگر تا روز قیامت انها را بخوانند هرگز با ایشان جواب نمیتوانند بدهند و بفریاد شان نمیتوانند برسند و حال انکه انها

باب توقیعات صاحب الامر ع

از خواندن ایشان غافلند و خواندن ایشان را نمیشنوند و چون خلایق در روز قیامت جمع میشوند از بتها اباب پرستان و ستایش کنندگان انها عداوت و دشمنی میورزند و خداوند کرد کار انهارا بسخن گفتن در میاورد تا اینکه به بت پرستان بگویند که ما در دنیا شما را بعبادت و پرستش خود دعوت نکردیم بعد از ان از حضرت نوشته بود که خدا بتو توفیق کرامت فرماید از این ظالم یعنی از جعفر خواهش کن انها را که برای تو ذکر کردم یعنی ادله و براهین و معجزات و علم و فقاهت و تقوا را که برای تو ذکر نمودم از او بخواه. و او را با اینها امتحان کن و بلی ایه از کتاب خدا از او بپرس که تفسیر نماید و کیفیت نماز واجبی و چیزهائی که در ان واجبست از او سؤال کن تا اینکه رتبه و پایه او را بدانی و عیب و نقصان و فرومایگی وی برای تو ظاهر و اشکار گردد و خدا بتو در این باب محاسب او ست یا با او بر است خدا حق را یعنی امامت را در نزد اهلش نگه دارد و در قرارگاه خود قرار دهد و خداوند عز و جل اباداراد از اینکه امامت را بعد از جناب امام حسن و امام حسین ع در دو برادر قرار دهد و قتیکه خدا بتو در سخن گفتن ما را اذن میفرماید انگاه حق ظاهر و باطل مضمحل میشود و از شما زایل میگردد و بخدا بتو برای کافی بود نفس بمن و کار نیکو کردن نفس در حق من و صاحب شد نفس با موراتی من مایل و راغب شوم و کفایت کننده ما خداست و چه خوب وکیل است و خداوند رحمت بر محمد و ال محمد رحمت بفرستد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از صدوق او از عمار بن حسین بن اسحق او از احمد بن حسن ابی صالح جندی روایت نموده او گفته که در طلب و جستجو نمودن در خصوص صاحب الزمان الحاح میکردم و در شهر میکردیدم و عریضه بتوسط شیخ ابی قسم روح قدس الله روحه بخدمت صاحب الزمان نوشتم و در ان عریضه از مشغول بودن دلم بتفحص و جستجو شکایت کرده بودم جوابی خواسته بودم که بسبب ان دلم ارام بگیرد و طریقه رفتار خود را در این باب بدانم ناگاه در جوابم توقیعی در امد که نسخه اش بدین نحو بود من بحث فقد طلب و من طلب فقد دل و من دل فقد اشاط و من اشاط فقد اشرک یعنی هر که در خصوص من تفحص نماید هر اینه مرا طلبد و هر که مرا طلبد هر اینه مکان مرا بدیگران نشان میدهد و هر که مکان مرا نشان دهد هر اینه خود را بهلاکت انداخته یا اینکه باعث قتل من شده و هر که باعث قتل من شود یا خود را بهلاکت اندازد هر اینه بخدا شریک قرار داده کافر میگردد و قتیکه بمضمون این توقیع منیف مطلع شدم دست از طلب برداشتم دلم ارام گرفته مسرور و دلشاد بوطن خویش برگشتم حمد باد مر خدا را در کتاب خرایج او رده که از احمد بن ابی روح روایت شده که او گفت که بعزم بغداد بیرون رفتم و با خود بردم مادهٔ اموالی که ابوالحسن خضر محمد انها را بمن سپرده بود برای اینکه انها را بخدمت صاحب الزمان برسانم و بمن امر نموده بود که انها را بابی جعفر محمد بن عبد الله عمری تسلیم نمایم او هم امر فرموده که بدیگری تسلیم نمایم و ابوالحسن بمن امر کرده بود که از انحضرت در خصوص مرضی که بان مبتلا بود التماس دعا نمایم و در خصوص وبر سئوال کنم که پوشیدن ایا حلال است یا نه پس داخل بغداد شدم و بنزد ابی جعفر محمد بن عبد الله عمری رفتم اظهار مطلب نمودم او از قبض نمودن اموال ابا کرد و گفت که بنزد ابی جعفر محمد بن احمد برو و اموال را باو تسلیم کن زیرا که صاحب الزمان علیه السلام او را بقبض این اموال مامور فرموده و انچه که میخواستی در امد پس بنزد ابی جعفر امدم و اموال باو تسلیم نمودم انگاه رقعه در اورد و بمن داد سواد رقعه بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم سَئَلْتَ الدُّعاءَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتي تَجِدُها وَهَبَ اللهُ لَكَ الْعافِيَةَ وَدَفَعَ عَنْكَ الْآفاتِ وَصَرَفَ عَنْكَ بَعْضَ ما تَجِدُهُ مِنَ الْحَرارَةِ وَعافاكَ وَصَحَّ جِسْمُكَ وَسَئَلْتَ ما يَحِلُّ اَنْ يُصَلّى فيهِ مِنَ الْوَبَرِ وَالسَّمُّورِ وَالسِّنْجابِ وَالْفَنَكِ وَالدَّلَقِ وَالْحَواصِلِ فَاَمَّا السَّمُّورُ وَالثَّعالِبُ فَحَرامٌ عَلَيْكَ وَعَلى غَيْرِكَ الصَّلوةُ فيهِ وَيَحِلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَأْكُولِ مِنَ اللَّحْمِ اِذا لَمْ يَكُنْ فيهِ غَيْرُهُ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ ما تُصَلّي فيهِ وَالْحَواصِلُ جائِزٌ لَكَ اَنْ تُصَلِّيَ فيهِ وَالْفِراءُ مَتاعُ الْغَنَمِ ما لَمْ يُذْبَحْ بارْمينِيَةَ يَذْبَحُهُ النَّصارى عَلَى الصَّليبِ فَجائِزٌ لَكَ اَنْ تَلْبَسَهُ اِذا ذَبَحَهُ اَخٌ لَكَ یعنی التماس کرده بودی در خصوص مرضیکه یافتی خدا بتو عافیت و صحت عطا فرماید و افات را از تو دفع نماید و بعضی ناخوشیها را که از حرارت که خود میابی از تو برگرداند و دفع بکند و ترا عافیت دهد و بدنت صحت بیابد و پرسیده بودی که ایا نماز کردن در وبر و پشم خرگوش و روباه است و در پوست سمور و سنجاب و فنک و دلق و حوصلها جایز است یا نه اما سمور و روباه پس بر تو و بر دیگران حرام است نماز کردن در انها و جایز و حلال است ترا نماز در پوست حیوان ماکول وقتیکه در ان نباشد غیر ان و اگر نباشد برای که بنماز ان جایز است مفقود و ترا نباشد هر اینه برای تو جایز است نماز کردن در پوست حواصل و نیز جایز است نماز در پوستینهائیکه پوست گوسفند است مادامیکه در ارمنیه ذبح نشده و ان نام شهریست در مملکت روم که نصاری در انجا گوسفند را در بالای صلیب ذبح میکنند پس برای تو پوشیدن ان جایز است در صورتیکه برادر دینی تو ان را ذبح کرده باشد فنک جانوریست که از پوستش پوستین دوخته میشود که بسیار خوب و مرغوب میباشد و دلق بمعنی دله است و ان جانوری کوچک و شبیه بسمور و حوصل مرغیست جثه و بزرگ حوصله موهایش مانند پشم خرگوش میباشد و جمل الماء یعنی شتر ابی هم نامیده میشود مؤلف گوید که مطالبیکه ذکر انها را این کتاب که کتاب الغیبة نام دارد اراده کرده در اینجا باخر رسیده و از فضل خداوند کریم امید

شیخ طوسی

توقیع مبارک

ترجمه توقیع مبارک

مؤلف گوید

میدارم که مرا از جمله یاران حجت خود و برپا دارندهٔ دین خود و از جمله اعوان او و حاضر شوندگان در زیر بیرق او گرداند و مرا و پدر و مادر
و برادران دینی مرا و اصحاب و عشایر مرا و سایر مؤمنانرا بدیدن جمال جهان آرای وی شاد و خرسند نماید و گرد زیر پای اسبهای اصحاب او
سرمهٔ چشمهای ما گرداند زیرا که او دست امید داشته شده در اخذ خیر و احسان و از تا نکر باین کتاب نگاه میکنند التماس دارم که بعد
بخوانند در مدت حیاتم و بعد از وفاتم با طلب مغفرت و آمرزش برای من دعا نمایند و در اول کار و آخر کار رحمت باد بر خدا را و خدا بنعم رحمت
بفرستد بر محمد و اهلبیت او اجمعین که پاک و پاکیزه اند و این کتاب را مؤلف آن حقیرترین بندگان خدا و ندبه احتیاج است اعنی **محمد باقر**
بن محمد تقی خدا بحرمت پیغمبر و آل کرام او از سر تقصیرات ایشان درگذرد بدست خطاکار و فانی شوندهٔ خود نوشت و در ماه رجب
یکهزار و هفتاد و هشت گذشته از هجرت نبویه مصطفویه هزار صلوات و سلام باد بر هجرت کنندهٔ آن و بر آل او که پاک و پاکیزه و بهترین
و لعنة الله علی اعادیهم اجمعین **کتبه فضل الله الشریف نوری الاصل ساکن اصفهان**

مخفی نماند
چون کتاب مستطاب
سیزدهم بحار الانوار محتوی بر شرح احوال امام عصر
عجل الله فرجه کتابی است مورد احتیاج عامهٔ مؤمنین
بود لذا توفیقات ربانی شامل حال جناب محمد حسن علی مدد
سرپرست کتابخانه و مطبعهٔ علمی گردید که مجدداً اقدام بطبع
نماید لذا با کمال مراقبت در تصحیح و طبع و کاغذ
مبادرت بطبع آن نموده امید است که در پیشگاه مقدس
مقبول واقع گردد طهران خیابان ناصریه
مطبعهٔ علمی بطبع رسید
اقل اسماعیل
علی